زندگانی

حضرت امام حسین علیہ السلام

تالیف

باقر شریف قرشی

ترجمہ

سید حسین [illegible]

بنیاد معارف اسلامی

جلد ۲-۱

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی حضرت امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : قرشی، باقرشریف، - ۱۹۲۶

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی حضرت امام حسین بن علی(علیه السلام) (بررسی و تحلیل)/ مولف باقرشریف قرشی؛ مترجم حسین محفوظی (اهوازی)

مشخصات نشر : قم: بنیاد معارف اسلامی، مرکز نشر، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ج ۳

فروست : (بنیاد معارف اسلامی؛ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷)

شابک : ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹(دوره) ؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹(دوره) ؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹(دوره) ؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۷۸-۹(دوره) ؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۸۱-۰(ج.۱)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : عنوان اصلی: حیاه الامام الحسین(ع).

یادداشت : کتابنامه

موضوع : حسین بن علی(ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : محفوظی موسوی، حسین، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی. مرکز نشر

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ق ۳۷ح ۹۰۴۱ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۳۱۹۲

جلد اول

مقدّمه ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش بیکران، خدای منّان را که انبیا و اولیای خاص خویش را برگزید تا پیشوایان و الگویان جهان بشری بوده و مردم را به پاکی، صداقت و صفات حسنه سوق داده و سعادت دنیا و آخرت را تأمین و تضمین نمایند. درود بی پایان بر ستوده ترین فرستاده او حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت گرامی اش باد که بهترین الگویان بشریت و فروزانترین ستارگان هدایتند. بی شک، پیروی از آنان، تنها راه نجات و رستگاری است چرا که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در سخنی بلند و تاریخی فرمود:

«من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم که اگر به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ قرآن و اهل بیت من».

سیره، رفتار و کردار آن بزرگواران، خطمشی صحیح و مورد رضای پروردگار است، پس بر همه ما فرض و لازم است تا حدّ امکان از آنان پیروی و اطاعت نماییم؛ زیرا

هر مقدار که رفتار و کردار ما با رفتار و کردار آنان مطابقت داشته باشد، به همان اندازه به رضوان و رضای الهی نزدیکتر شده ایم.

اما فاصله زمانی عصر ما با دوران زندگی اسوه های فضیلت و هادیان طریق شریعت و وجود تواریخ تحریف شده و بی اساس که عموما توسط نویسندگان وابسته به خلفای ستمگر و غاصب اموی و عباسی، به سود خلفا و ستمگران و به زیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام و به قصد دور کردن مردم از اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نزدیک نمودن آنان به فرمانروایان غاصب و ستمگر، به رشته تحریر در آمده، نیاز مبرم به تحقیق و کاوشی عمیق و فراگیر در تاریخ و سیره اسوه های بشری را طلب می نمود.

در این میان، از جمله کسانی که عمر شریف و گرانقدر خویش را صرف تحقیق و کاوش در زمینه تاریخ اصیل امامان و اهل بیت عصمت و طهارت نموده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶

و خداوند بر او منّت نهاده و توفیق این عمل خداپسندانه را دریافت داشته، «علّامه بزرگوار شیخ باقر شریف قرشی» است که در حیات پربرکت خویش، کتابهای متعددی در این زمینه به رشته تحریر درآورده و انصافا خدماتی بسیار ارزنده به اسلام و مسلمین تقدیم نموده است.

از جمله تحقیقات ارزشمند وی، کتاب گران سنگ «حیاه الامام الحسین علیه السّلام» است که در سه جلد پیرامون زندگانی پربار سالار شهیدان تاریخ، سبط رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سید جوانان بهشت، حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام بوده، و به زیور طبع آراسته گردید و یکی از بهترین الگوهای زندگی

را به شیفتگان حق و حقیقت، ارائه نموده است.

«بنیاد معارف اسلامی» که خود را وقف چنین خدمات عظیم و ارزشمند کرده و مؤسس بزرگوار آن، مرحوم «علّامه جلیل القدر سید عباس مهری رحمه اللّه علیه» به خاطر همین اهداف بلند یعنی پژوهش و بازنویسی تاریخ اهل بیت علیهم السّلام، این بنیاد را بنیان نهاد، تصمیم گرفت، این کتاب جلیل را که توسط برادر بزرگوار و متعهد، «جناب آقای سید حسین محفوظی» ترجمه شده، پس از اصلاحات، استخراج و تکمیل برخی از منابع و مآخذ، ویرایش و حروفچینی، چاپ و در اختیار علاقه مندان و شیفتگان معارف اهل بیت علیهم السّلام قرار دهد. امید آنکه مورد قبول حضرت حق- جلّت عظمته- و رضایت خاطر مولا و سرورمان ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام قرار گرفته و مورد استفاده برادران و خواهران مؤمن و خداجو و پیرو اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام واقع گردد.

در پایان، لازم است از کلّیه عزیزانی که در تصحیح، تعلیق، ویراستاری و تایپ این اثر ارزشمند، کوشش و تلاش فراوان نموده اند، تقدیر و تشکر شود، بویژه از آقایان حجج اسلام:

۱- سید حبیب اللّه موسوی.

۲- سید سجاد حسینی.

۳- امر اللّه نصیری (قزوینی).

و همچنین از آقای محمد نشأت تبریزی (تایپیست)، تقدیر و تشکّر می شود.

بنیاد معارف اسلامی قم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷

مقدمه مترجم

کتاب حاضر- که بخشی از تألیفات ارزشمند جناب آقای شیخ باقر شریف قرشی، در زمینه بررسی و تحلیل زندگانی اهل بیت عصمت و رسالت- علیهم الصلاه و السلام- می باشد- حاوی مطالبی متنوّع و قابل توجه درباره زندگانی سراسر افتخار و ایثار حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام است که با

نگرشی محققانه و عالمانه، به نگارش درآمده است.

در فصلهای مختلف جلدهای سه گانه این کتاب، مؤلف دانشمند آن، انقلاب حسینی و آثار عظیم آن را موشکافانه مورد بررسی و تحلیل قرار داده و پرسشهای فراوانی را در ارتباط با این بخش مهم تاریخ اسلام، پاسخ داده است.

ضمن دعای خیر برای مؤلّف دانشمند کتاب، آرزومندم که خداوند متعال، نعمت خدمتگزاری خاندان پاک پیامبر- صلوات اللّه علیهم اجمعین- را بر همه ما مستدام بدارد. در خاتمه، از مؤسّسه بسیار فعّال و محترم بنیاد معارف اسلامی قم که همواره در نشر معارف اسلامی بویژه معارف اهل بیت علیهم السّلام همّت گماشته، بخاطر چاپ و نشر این اثر گرانقدر، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری می نمایم.

سیّد حسین محفوظی موسوی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹

(۱)

اهدا

:- به تو ... ای آنکه علم و ایمان را در زمین منفجر ساختی.

- به تو ... ای پیشوای نور و آگاهی و ای آزاد کننده انسانیت.

- به تو ... ای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله.

به مقام عظیمت، این بررسی فروتنانه در مورد زندگی ریحانه و فرزند دوّم تو حضرت امام حسین علیه السّلام را آنکه از کمال نبوت، طعامش دادی و محبّت و اخلاصت را به وی بخشیدی و نشان درخشانت را با این گفته ات که: «حسین از من است و من از حسین هستم» به وی دادی و او مجدّد دین و رهایی بخش امّت تو شد و در راه اهداف و مبادیت، شهید گشت، تقدیم می کنم ... که جز تو کسی به آن شایسته تر نباشد، پس این سرمایه اندك را بپذیر و رضایت و قبول خود را به من مرحمت فرما که آن

برای من در روزی که با خدا ملاقات می کنم، کافی خواهد بود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۰

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ «۱» إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ) «۲».

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هـدایت کنند و به آنها وحی کردیم انجام نیکیها و برپا داشـتن نماز و دادن زکات را و آنان پرستش کنندگان بودند».

«خداونـد، جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریـداری کرده، آنان در راه خدا جهاد می کنند که دشـمنان دین را به قتل رسانند و یا خود کشـته شوند، این وعده قطعی است بر خداوند و عهدی است که در (سه دفتر آسمانی) تورات، انجیل و قرآن یاد فرموده و از خداوند باوفاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان! شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت، سعادت و پیروزی بزرگی است».

---

(۱) انبیاء/ ۷۳.

(۲) توبه/ ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱

(۱)

در برابر تو ای سرور آزاد مردان!

روز تو را در «طفوف» به یاد آوردم، آنگاه که قربانیان را از اهل بیت و یارانت تقدیم می کردی؛ قربانیانی خالص برای خدا، با ایمان به اینکه اسـلام در مبارزه بر ضد نیروهای سـتم و الحاد، جز با فداکاری بی نظیر، پیروز نمی شود؛ آن فداکاری که جز تو کسی قادر بر آن نبوده است.

(۲)

تـو ای فاتـح بزرگ! توانسـتی صـفحات وجود را از اراده خویش پر کنی و مشـکلات هراسـناک روزگـارت را بـا راه حلهـایی مطلـوب، حـل نمـایی، امـا این کـار، بـا خـون پرفیض تـو که به عطر رسـالت و وحی آسـمان، معطّر بـود، انجـام شـد. پس، آن فرومایگـان از حکّام بنی امیه را نـابود ساختی؛ آنها که اصـلاحات اجتماعی را ترور کردنـد و مردم را به سـراب سیاسـی سوق دادنـد و ارکـان امت و سـرنوشت آن را به معـامله گذاشـتند و آن را در گمراهیهـای پست بی پایانی از انحطاط، جهل و عقب مانـدگی افکندنـد تا آنجا که اندیشه درخشانی که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله شـعله اش را فروزان ساخته بود، ناپدید گشت و بت پرستی قریشـی، جای آن را گرفت و در هر مجمع و مجلسـی در سـرزمین مسلمین، برای آن بتی قرار داده شد تا شعله های آتش را برای نابودی هدایت و ایمان و از بین بردن نمونه های والا و جدا کردن امت از عناصـر خلاقیّت و اندیشه های اصـیل، پراکنده سازد و بدین گونه بود که درخششهای فکری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲

و اجتماعی، پنهان شد و می رفت تا رسالت اسلام با ارزشها، الگوها و پایه هایش، درهم پیچیده شود.

(۱) امـا فریـاد تو- ای فاتـح بزرگ!- بر خاست و پژواکش همه انحای جهان اسـلامی را در بر گرفت؛ با نـدایی که فجری نو و روزی جدید را اعلام می کرد تا انسان مسـلمان، رسالتش را از سر گیرد، تاریخش را آغاز کند، کرامتش را بسازد، رفتارش را نیکو گرداند، غبار خواری و ننگ بردگی را از خود دور کند و در میدانهای آزادگی، رها شود تا در بنای تمدن

مشارکت نماید و به کاروان تاریخ بپیوندد.

(۲) سرور آزاد مردان، با انقلاب بزرگش با طبیعت بشری که اسیر غرایز و عواطف بود و خود از آنها رها گشته و دیگر هیچ گونه تسلط و قدرتی بر او نداشت، به ستیز برخاست. قوای روحیش با سرشتی شگفت آور به وی امکان داد تا راه جاویدانش را بگشاید و اعجاز را محقق سازد و با ایمانی نامحدود، سخن خدا را بگوید.

(۳) آری، این ایمان است که بر همه ابعاد تفکر و ارکان ذاتیاتش چیره گشته بود و حوادث هولناک آن فجایع را بر او آسان ساخت؛ فجایعی که دلها را آب می کند و اندیشه را سرگردان و حیرت زده می سازد ... آنجا که وی یارانش را دید که در برابرش به سوی مرگ می شتافتند، آنها که تاریخ، انسانی راستگوتر، اصیل تر و باوفاتر از آنان که به خود ندیده بود ... ستارگان اهل بیت و فرزندانش را می دید که در بهار عمر و عنفوان شباب، طعمه شمشیرها و نیزه ها می شدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳

(۱) حریم خاندان رسالت و مخدّرات نبوت را دید که از درد مصیبتها می نالیدند و از شدت مرگبار تشنگی از او یاری می جستند و او چاره ای برای رهایی آنان نداشت. آنگاه سبط پیامبر، در برابر این مصایب- که هر موجود زنده ای را از خود بی خود می ساخت- ایستاد و سخن جاویدانش را که از عمق ایمان و عظمت تصمیمش برخاسته بود، بر زبان آورد: «بر من آسان کرد آنچه را که به من رسیده است، اینکه خدای می بیند ...».

(۲) آری، مصیبتهای تو را خدای می بیند و آنچه را از شداید آن فجایع، تحمل کردی، در راه

اسلام بوده است.

سرورم! ای پـدر آزاد مردان! خداونـد در برابر آنچه از انواع محنتهـا و بلاهـای گونـاگون تحمـل کردی، انواع کرامتها را به تو بخشید، در آخرت، فردوس برین را از آن تو ساخت و تو را در جایگاه ارزشمندی از آن قرار داد که هر چه خواهی، بهره بری و تو را سیّد جوانان اهل بهشت و شفیع مطاع ساخت.

(۳) امّا در این دنیای فانی، یاد تو را پیوسته تازه و جاویدان و دنیا را سر به سر در برابر تو خاضع قرار داد که تو سخن زمانه ای، هر قدر که روزها به شبها بپیوندند.

(۴) اما دشمنان تو، تار و مار گشته و تاریخ آنها را در ناشناخته جاهایی از ننگ، عار و نفرین مردم، مدفون ساخته است.

تو تنها مانده ای در گستره دنیا و قرین جاودانگی و سـرود آزادگان در هر نسل، تو پرچمی افراشته خواهی ماند تا مصلحان در رسیدن به آنچه مردم را سودمند باشد، از تو هدایت گیرند و راه یابند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۵

(۱)

مقدمه مؤلّف

- ۱- امـام حسـین علیه السّـلام از برجسـته ترین افرادی است که انسـانیّت در همه مراحـل تاریخیش آنان را جاویـد ساخته و از عظیم ترین کسانی است از بزرگان و مصـلحان در صـفحات تاریـخ که در بنای اندیشه انسانی و ایجاد تمدن اجتماعی و شـکل دادن به مسائل سرنوشت ساز برای همه ملتهای روی زمین، مشارکت داشته اند.

(۲) امـام، سـرور آزادگـان، از درخشـانترین رهبران مصـلحی است که در صـحنه زنـدگی، اعجـاز را محقق ساختنـد و کاروان انسانیت را به سوی اهـداف و آرزوهایشان به حرکت درآوردنـد و آن را برای ایجاد جامعه ای متوازن، پیش راندند؛ جامعه ای که در

آن فرصتهای مساوی به وجود می آید تا مردم با قومیتها و دیانتهای گوناگون در آن بهره مند باشند ...

(۳) امام، بیش از هر مصلح دیگری جهاد کرد، بخشید و فداکاری نمود؛ زیرا وی از میدانهای جهاد همراه با جمعی از اهل بیت و یارانش حرکت کرد تا خود و آنان را فدا کند که در جای جای مشرق زمین، حکم قرآن و عدالت آسمان را به پای دارد؛ چرا که هدفی جز برطرف کردن ظلم و نابودی ستم و از بین بردن استبداد و اقامه حکومتی عادل ندارد؛ حکومتی که انسان در آن، امنیت، کرامت و رفاه خود را بر حسب آنچه عدالت خداوند در زمین اقتضا دارد، پیدا نماید ...

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۶

و پس از آن، زندگی امام در همه زمانها و نسلها نشانی از عدل و نمونه ای از همه ارزشهای انسانی بود.

(۱) زندگی بیشتر مصلحانی که حیات خود را به امتها و ملتهایشان بخشیدند، درخشنده می ماند و ثمرات و نتایج خود را به مردم نشان می دهد، اما در دوره ای خاص و محدود از زمان که پس از مدتی نه چندان طولانی، متلاشی می گردد، آن گونه که نور در فضا متلاشی می شود.

(۲) اما زندگی امام حسین علیه السّلام آفاق تاریخ را شکافت در حالی که نور و هدایت را برای همه مردم با خود داشت، همان گونه که نشانه های مرگ و نابودی را برای تبهکاران و ظالمان از همه نسلها به ارمغان آورد ....

(۳) زندگی امام حسین علیه السّلام با جان مردم آمیخت و با عواطف و احساساتشان ممزوج گشت؛ زیرا آن، تازه و عطرآگین با عزت و کرامت می جوشد و جامعه

را به سوی میدانهای مبارزه پیش می برد تا اهدافش را محقق سازد و سرنوشتش را مقرر نماید.

(۴) زندگی آن حضرت، مدرسه بزرگی است که خیر و بخشش به همه مردم بالاتفاق و یا جدا از یکدیگر عطا می کند؛ زیرا به آنان وفاداری و شکیبایی را تغذیه می نماید و آنها را به سوی ایمان به خدا پیش می برد و به طرف مقصدی صالح همراه با کرامت و رفتار نیکو، جهت می دهد، همان گونه که برای تهذیب ضمایر، ایجاد عواطف و ازدیاد آگاهی، می کوشد. پس او برای ماندن، از هر موجود زنده ای، شایسته تر و به جاودانگی از این کره ای که انسان در آن زندگی می کند، مستحق تر است؛ زیرا وی، قالبی است برای والاترین معانی کرامت انسانی.

(۵) زندگانی ریحانه پیامبر و الگوهایش پیوسته زنده و تا ابد جاویدان خواهد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۷

ماند؛ چون مسائل سرنوشت ساز همه ملتها را مدّ نظر داشت؛ چرا که امام در انقلاب خود به دنبال هیچ طمع سیاسی یا نفع مادی نبود، بلکه هدفش مصلحت اجتماع بود و به همه مردم می اندیشید تا عدالت سیاسی و اجتماعی را برای آنان فراهم سازد. آن حضرت- سلام اللّه علیه- اهداف درخشان خود را با این گفته خویش اعلام فرمود:

(۱) «من خودخواه و سرمست خارج نشده ام و نه ستمکار و مفسد، بلکه خارج شده ام تا در امّت جدّم اصلاح را طلب کنم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم ...».

(۲) بخاطر این اصول والاست که داستان حسین، جاویدان شد و همه زبانهای عالم را شامل گشت و مردم به یاد آن، برگزاری مراسم را آغاز کردند تا از آن ایمان به خدا را

اقتباس کننـد و عبرتها و پنـدهایی بیاموزند که در همه زمینه های زندگیشان، آنان را به کار آید ... که آن بدون شک همچنان کاروان انسانیت را همراهی خواهد کرد، در حالی که شـعار عدالت، شـعار حق و شـعار کرامت را سر می دهد و راه را روشنی می بخشد و هدف را در برابر هر مصلحی که بخاطر مصلحت انسان می کوشد، مشخص می کند.

- ۲- (۳) در تاریخ اسلام، هیچ کس بیش از امام حسین علیه السّلام نبوده است که به اسلام سود رسانده و لطف و فضل داشته باشد؛ زیرا آن حضـرت، نجات دهنده و تجدید کننده این دین عظیم است که سیاست اموی بر آن یورش برده و آن را مجروح در کنار تقاطع راهها افکنده بود، عوامل از هم پاشیدگی و ویرانی از داخل و خارج

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸

بـدان دست یازیـده و هیـچ کدام از مفاهیم زنده آن در واقعیت زندگی عمومی مسـلمین نمایان نبوده است. قدرتهایش از کار افتاد، نور آن خاموش گشت و سـنتش هتک گردیـد و از آن جز شـبحی بی حرکت باقی نمانـد و همچنان در حال نابودی بود که سلطه حاکم در جلسات عامه و خاصه اش اعلام کرد: نه دینی، نه اسلامی، نه وحیی و نه کتابی وجود دارد.

(۱) «یزید بن معاویه» می گوید:

لعبت هـاشم بالملک فلاـخبر جاء و لاـ وحی نزل «بنی هـاشم در مملکت بـازی کردنـد، نه خبری آمـده و نه وحیی نازل شـده است!!».

(۲) «ولید بن یزید» می گوید:

تلعب بالخلافه هاشـمی بلا وحی اتاه و لا کتاب «۱» «فردی از بنی هـاشم در خلافت بازی کرد بـدون اینکه وحیی و یا کتابی به او رسیده باشد».

و اگر ما آنچه

را که در این زمینه از آنهـا رسـیده است مورد بررسـی قرار دهیم، چیزی جز کفر و الحاد و خروج از دین نخواهیم دیـد و کمتر کسی از آنها را خواهیم یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته و یا برای اسلام، ارزشی قایل باشد.

(۳) بـدون شـک، هیـچ کورسویی از نور اسـلام در دلهـا و مشاعرشـان وارد نشـده بلکه نفوس آنـان همچنان از روح جاهلی و تعصبات آن، پر مانده و هیچ یک از آثار و علایم کفر بعد از اجبارشان به اسلام، در آنان دگرگون نشده بود. آنها نسبت به

---

(۱) مروج الذهب ۳/ ۲۱۶.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کینه و دشمنی داشتند و به همه آنچه آن حضرت از هدایت و رحمت برای مردم آورده بود، کفر می ورزیدند.

(۱) امام، آن سبط پیامبر، یورش جاهلی بر جهان اسلام و آنچه را که از خطرهای سهمگین به عقیده اسلامی رسیده و بازگشت ارتجاعی و ارتـداد کامل و دور شـدن مسـلمین از عقیده و دینشان را خبر می داد، دیده و مشاهده کرده بود که حکومت اموی در حرکت خود، کوشـا و در سیاسـتش برای ریشه کن ساختن این دین و نابودی ارکان و پایه هایش، جـدی بود، در حالی که مسـلمین به شکل فجیعی بر اثر ترس و وحشتی که در میان آنها منتشر گردیده و آنچه را سیاست اموی از خیانت و غدر به آنها تزریق کرده بود، سـست شده بودند، نه صدای اصلاح طلبی به گوش می رسید و نه طلبی برای جنگ نواخته می شد. نه مانع و نه بازدارنده و نه هشداردهنده ای در برابر نقشه های هولناک حکومت

طاغوتی برای دور ساختن مسلمین و اجبار آنان بر آنچه نمی خواستند، وجود داشت.

(۲) امام مشاهده کرد که وی تنها مسئول در برابر خداوند و در برابر نسلهای امت خواهد بود، اگر نسبت به این اوضاع ناپسند، موضعی منفی اتخاذ کند و تغییر و تبدیلی را روا ندارد و انقلاب سرخش را منفجر نسازد تا بر سر استبداد، طوفانی بپا کند و کاخهای ظلم و طغیان را ویران سازد و توده ها را به سوی میدانهای حق و عدالت رهبری کند ... امام علیه السّلام این مطلب را در خطابه درخشانی که برای حرّ و یارانش از نیروهای ابن زیاد ایراد کرد، اعلام فرمود و گفت:

«ای مردم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و فرمان خدا را نادیده گرفته و مخالف سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله باشد و در میان بندگان خدا به گناه و تعدی عمل کند و به فعل و یا قول، بر او اعتراض ننماید، بر خدا لازم خواهد بود او را به آنجا که وی داخل می شود،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰

وارد کند. همانا اینها طاعت شیطان را گرفته و از طاعت رحمان دور شده و فساد را آشکار نموده، حدود را معطّل ساخته و اموال عمومی را تنها خود در اختیار گرفته و حرام خدا را حلال کرده و حلال او را حرام کرده اند ...» «۱».

(۱) اینها عوامل خطرناکی است که امام را به انقلاب و قیام بر ضد نظام حاکم واداشت؛ نظامی که هر عمل مخالف کتاب خدا و سنّت پیامبرش را مباح

دانسته بود.

سلطه اموی در ظلم به مردم و تضعیف آنان می کوشید و اموال ملّی را باغی از آن خود می دانست، در سرنوشت و مقدّرات آن تحکّم می کرد و ثروتها را تصاحب می نمود و آنها را در آنچه شهوتها را برمی انگیخت و اخلاق را به فساد می کشید، مصرف می کرد و بدان جهت بود که امام بپا خاست تا امت را نجات دهد و کرامت و اصالتش را به آن بازگرداند.

- ۳- (۲) مهمترین دوره در تاریخ سیاسی اسلام همان دوره ای بود که امام حسین علیه السّلام در آن می زیست، دوره ای سرشار از حوادثی هراسناک بود که جریان زندگی اسلامی به سبب آنها دگرگون گشت و مسلمین در آن به امتحانی سخت دچار شدند و به شدت تضعیف گشتند به نحوی که فتنه ها و مشکلات پایداری برایشان آفرید و بلاها و فجایعی بر آنها جاری شد و آنان را در شرّی عظیم افکند.

از فجیع ترین و جاودانه ترین آن حوادث، فاجعه کربلا مهمترین فاجعه در تاریخ انسانی بود که همچنان در دلهای مسلمین و عواطف آنان پابرجاست

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱

و اندوه و سوگ را در نفوس آنان زنده می سازد ....

(۱) این حادثه عظیم، نتیجه اتفاق و یا امری ناگهانی نبوده بلکه نتیجه حتمی آن، حوادث هولناکی بود که آگاهی اسلامی را خاموش ساخت و احساس مسئولیت را کشت و مسلمین را به صورت اشباحی مبهم و اعصابی سست و تهی از زندگی و احساس، در آورد، روح خواری و شکست بر آنها چیره شد و اثری از روح اسلام و هدایت آن در وجودشان باقی نمانده بود، مهمترین دلیل بر این امر

این است که فرزند دخت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه آن حضرت در روز آشکار، کشته شد و سر او را بالای نیزه ها در مناطق و شهرها گرداندند در حالی که خانواده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله همراه آن، اسیر بودند، ستر آنان هتک شد و چهره هایشان آشکار شده بود که دور و نزدیک بر آنها چشم می دوخت ولی این امر، حمیّت مسلمین را برنینگیخت تا بر حکم یزید دست به شورش زنند و انتقام فرزند دخت پیامبرشان را بگیرند. و خداوند «دعبل خزاعی» را رحمت کند آنگاه که می گوید:

رأس ابن بنت محمد و وصیه یا للرجال علی قناه یرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع من ذا و لا متخشع «۱» «سر فرزند دخت محمد و وصی او، ای مردان! بر نیزه ای بالا برده می شود».

«در حالی که مسلمین می بینند و می شنوند، نه کسی از این امر به خشم می آید و نه دلی شکسته می شود».

(۲) فاجعه کربلا پیش نیامد مگر بعد از اینکه امت، تخدیر شده و رفتارش

---

(۱) دعبل بن علی خزاعی، دیوان، ص ۲۲۵.

دگرگون گشته و بسیاری از وباهای اخلاقی و رفتاری ناشی از عدم تعیین سرنوشتش در حساس ترین دوره های حیاتی تاریخ خود همچون سقیفه، شورا و صفین، گریبانش را گرفته بود.

(۱) به هر حال، حوادث تاریخی که امام حسین علیه السّلام در جریان آنها بود، باید با مطالعه ای علمی، عمیق و تحلیل گرانه و به دور از عواطف و دیگر سنتهای مذهبی که پنهان کردن حق را واجب ساخته و در بسیاری از موارد، موجب گمراهی افکار عمومی در جنبه های فراوانی از زندگی عقیدتی گردید،

مورد بررسی واقع شود؛ زیرا تاریخ اسلامی به صورتی موضوعی و جامع، مورد بررسی واقع نشده بلکه بیشتر محققان به صورتی سنّتی به آن پرداخته اند که این امر، سودی به جامعه نمی رساند و فایده ای به آن نمی بخشد. و نیز واقعیت آن حوادث را که برای جامعه مشکلات و بلاهای زیادی را ایجاد نمود و حرکت آن را به سوی پیشرفت، بر حسب آنچه اسلام می خواهد متوقف ساخت، آشکار نمی نماید.

(۲) چیزی که شک را در آن مجالی نیست، این است که در آن حوادث، پیچ و خمهای تاریخی مهمی وجود دارد که بعضی از مورخان عمدا آنها را نادیده گرفته و مکشوف نساخته اند همچنانکه تاریخ با بسیاری از موضوعات که راویان در جعل آنها تعمد داشته اند، مخلوط گشته است تا بدین ترتیب از سلطه های حاکم در آن روزگاران حمایت شود و این امر بر شخص محقق واجب می سازد که در آنها دقّت و تعمّق نماید تا از هر راهی که به دست می آورد، به حقیقت دست یابد.

(۳) ما ناگزیریم که آن حوادث را عرضه بداریم و تجزیه و تحلیل کنیم؛ زیرا آنها از وسایل آشکار ساختن زندگانی امام حسین علیه السّلام می باشند همچنانکه آنها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۳

در عین حال، وسایل آگاهی یافتن بر زندگی فکری و اجتماعی آن روزگار هستند و مطالعه مسائل آن از مباحث آشکاری شمرده می شود که ابعاد شخصیّت و تحلیل آن را طبق مطالعات جدید، روشن می سازد.

(۱) من عقیده دارم که ما نمی توانیم داستان امام حسین علیه السّلام و آنچه را از حوادث هراس انگیز در آن اتفاق افتاد، به طور کامل و واضح بررسی کنیم بدون اینکه زندگی اجتماعی،

سیاسی و اقتصادی در آن عصر را بررسی کرده باشیم؛ زیرا این کار، تأثیر مثبت و مستقیمی در پیش آمدن این مصیبت داشته است.

(۲) تاریخ اسلامی نیازمند آن است که از تقدیس رها شود و همچون دیگر مباحث، مورد نقد، تحلیل، شک و رد قرار گیرد آن گونه که ماده در برابر آزمایشهای علما تسلیم و خاضع می شود تا اینکه این تاریخ، استقامت یابد و شکوفا شود و ثمراتی مفید به بار آورد.

(۳) سلطه های سیاسی در آن روزگاران، مورخان را مجبور ساختند که تاریخ را تحت تصرف آنها قرار دهند و در آن چیزی ننویسند جز آنچه سلطه سیاسی را تأیید کند و بدین گونه بود که تاریخ پر از موضوعاتی شد که صاحبان آنها وظیفه داشتند آنها را جعل کنند و جزئی از تاریخ اسلام قرار دهند در حالی که واقعیت آن را دگرگون ساخته و بسیاری از مباحث آن را از حقیقت، دور ساخته است.

(۴) قلمهایی که نگارش تاریخ اسلامی را در روزگاران نخستینش بر عهده گرفتند، به طور کلی قلمهایی نزیه و پاک نبودند؛ زیرا تعصب مذهبی و یا نزدیکی به سلطه حاکم بر آنها سایه افکنده بود، بنابراین، لازم است که تاریخ در زیر ذرّه بین تحقیق و روشنیهای مطالعه و نقادی، قرار داده شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۴

-۴-

(۱) گمان نمی کنم برای امت، خدمت یا فایده ای تصور شود که بیش از نشر فضایل ائمه اهل بیت علیهم السّلام و انتشار سیره و بزرگواریهایشان برای آن سودمند باشد؛ زیرا این امر برای همه مردم، خیر و هدایت به ارمغان می آورد و در آن دروسی زنده و پندهایی نافذ وجود دارد

که پایداری و توازن در رفتار را باعث می شود و از ارزنده ترین نیروهای زنده ای است که مسلمانان دارا می باشند، سرشار از ارزشهای گرانمایه و الگوهای والایی که خود، راز اصالت این دین و جاودانگی آن می باشند.

(۲) زندگی امام علیه السّلام از برجسته ترین نمونه ها در میان ائمه طاهرین است؛ زیرا از مرزهای زمان و مکان گذشته و والاسرشتی انسان در آن نمایانده شده که در دل هر انسانی، بالاترین آثار بزرگداشت و تقدیر را برمی انگیزد. و به حقیقت که در سیره و شهادت آن حضرت، اعجاب انگیزترین موضوع در کل تاریخ اسلام مجسّم شده است و مسلمین و دیگر امتها از ارزشهای انسانی، چیزی همانند آنچه از امام بر زمین کربلا ظاهر شد، نشناخته اند که از وی، پایمردی و ایمان به خدا و رضا به قضا و تسلیم امر او ظاهر شد به گونه ای که مردم در همه مراحل تاریخشان آن را ندیده بودند و این ایمان نامحدود، همان ویژگی خاصی است که اهل بیت و یارانش به وسیله آن بر دیگر شهیدان برتری یافتند و آنها در دفاعشان برای خدا اخلاص نمودند و در مبارزه برای حق، اخلاص داشتند و هیچ انگیزه مادی نداشتند؛ مثلا حضرت عباس علیه السّلام که از نزدیکترین مردم به امام حسین و وابسته ترین فرد به آن حضرت بود، در فداکاری بی نظیرش به انگیزه برادری و خویشاوندی عمل ننمود بلکه به انگیزه ایمان و دفاع از اسلام اقدام کرد و آن حضرت- سلام اللّه علیه- این مطلب را در شعر حماسی معروفش که به عنوان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵

شعار در آن نبرد هولناک بر زبان می راند و از او به

یادگار مانده است، اعلام نمود، پس از آنکه آن قوم دست راستش را قطع کردند، گفت:

و اللّه ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی

و عن امـام صادق یقینی نجل النبی الطاهر الامین «به خـدا قسم! اگر دست راسـتم را قطع کرده باشـید، من پیوسـته از دینم دفاع خواهم کرد».

«و از امام راستگویی که به یقین صادق است، فرزند پیامبر پاک امین».

(۱) و معنای آن به طور آشـکار این است که فداکاریش هیچ گونه انگیزه ای از انگیزهای دوستی یا عاطفه و یا دیگر اعتباراتی که امر آنهـا به خاک بر می گردنـد، نداشـته بلکه بخاطر دفاع از دین خـدا و دفاع از امامی از امامان مسـلمین بوده که خـداوند طاعت و دوستیش را بر جمیع مسلمین واجب گردانیده است.

(۲) نمونه های بسـیاری از این مناظر شـگفت انگیز جاویـدان در تاریخ انسانی از امام حسـین علیه السّـلام و اهل بیت و یارانش ظاهر گردید که به حق از ارزشمندترین دروس درباره ایمان، وفاداری و فداکاری در راه خداوند است و هر اقدامی از اقدامات روز طف، حسین و اهل بیت و یارانش را بر همه شهدای حق و عدل در جهان، برتری می بخشد.

(۳) امـام حسـین علیه السّـلام و اهـل بیت و یـارانش ظـاهر گردیـد که به حق از ارزشـمندترین دروس درباره ایمان، وفاداری و فداکاری در راه خداوند است و هر اقدامی از اقدامات روز طف، حسین و اهل بیت و یارانش را بر همه شهدای حق و عدل در جهان، برتری می بخشد.

امام حسین علیه السّلام پرچم اسلام را بلند و برافراشته به اهتزاز درآورد و اراده امّت عربی و اسلامی را آزاد ساخت؛ زیرا پیش از واقعه کربلا، خمود، خاموش، بی حرکت

و ناآگاه بود، بنـدهای حکومت اموی آن را مقیـد ساخته و موانع و سـدهایی در راه حرّیت و کرامتش قرار داده بودند و امام با انقلاب خود، آن بندها را در هم شـکست و امّت را از همه منفی گراییهایی که به آنها دچار بود، رهایی بخشید و مفاهیم ترس و هراس حاکم بر مردم را به مبادی انقلاب و مبارزه دگرگون کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶

(۱) انقلاب امام در ایجاد احساس اجتماعی کوشـید و شخصـیت اجتماعی را آفریـد؛ زیرا امّت همچون قهرمانی قدرتمنـد- آن هم پس از تخـدیر- رها شـد و حقوق خود را مطالبه نمود و با جـدیّت برای ساقط نمودن حکومت اموی که در خوار ساختن و به بردگی کشـیدنش کوشیده بود، اقدام کرد و در انقلابهایی پی درپی، قربانیهای خود را یکی پس از دیگری تقدیم داشت تا اینکه آن حکومت را برانداخت و آثار غرور، طغیان و جبروتش را در هم کوبید.

(۲) انقلاب ابو الأحرار علیه السّلام از عظیم ترین انقلابهای آزادیخواهانه در روی زمین بود که مشعل نور و اندیشه را در جهان برداشت و برای اسـلام و انسانیت، شرافتی را به ثبت رساند و درسهای افتخارآفرینی را درباره عقیده ای که ناتوان نمی گردد و ایمانی که شکسـته نمی شود، تعلیم فرمود که پیوسـته سرچشمه ای برای عزّت، افتخار و شرف مسلمین در همه نسلهایشان باقی خواهد ماند.

- ۵- (۳) خـدا می داند از بهترین آرزوهایم این بود که موفق شوم درباره حضـرت سـید الشـهداء علیه السّـلام تحقیق کنم و از مشارکت کنندگان در این میدان درخشان باشم و این فکر در بسیاری از اوقات همراه من بود و برادرم در راه خدا، نیکوکار

بزرگ، «حاج محمد رشاد عجینه- حفظه اللّه-» مرا به این کار بر می انگیخت و به اصرار تشویقم می نمود و از این کار، تقرّب به خدا را امیدوار بود و من به تاریخ می گویم که: این نیکوکار از نادرترین کسانی است که من آنها را در تولی و فداکاری در دوستی اهل بیت علیهم السّلام شناخته ام؛ زیرا وی در جستجوی هر خدمتی به آنهاست و خدمات قابل تقدیری در این زمینه انجام داد که از جمله آنها اقدام ایشان به انفاق برای کتاب ما «زندگانی امام حسین علیه السّلام» در همه چاپهایش

می باشد و اقدام به چاپ کتاب ما «زندگانی امام موسی بن جعفر علیه السّلام» است که خداوند اجر فراوان به ایشان عنایت کند و به هر اقدام بزرگوارانه ای موفق فرماید ...

(۱) ایشان مایل بودند که هزینه چاپ این کتاب از محل خیراتی باشد که مرحوم پدرشان «حاج محمد جواد عجینه قدّس سرّه» وصیت کرده اند، از خداوند متعال امیدوارم پاداش وی را به خیر و احسان بر عهده گیرد و به وی ثواب آن را عنایت کند. و نیز بر من حق است که با تقدیر فراوان ثبت نمایم آنچه را «حضرت حجّه الاسلام مجاهد سید محمد کلانتر قدّس سرّه» در تشویق من انجام داد تا این اثر را تألیف کنم، الطاف وی را سپاسگزارم و مخصوصا تشکر دارم از «حضرت حجه الاسلام برادر مکرم شیخ هادی قرشی» به لطفی که ابراز فرمود در مراجعه بعضی از منابعی که به این بحث اختصاص دارد.

(۲) در پایان این مقدمه، با اطمینان و ایمان کامل اعلام می نمایم که من عملی را نمی یابم

که شایسته رضای خدا و شایان رسیدن به مغفرت و رضوانش باشد جز تعلق به سید الشهداء علیه السّلام و لذا خود را در کشتی او افکندم که بسیاری از مقصران را همچون من، گنجایش دارد و من به مژگان ولایش چنگ زده ام که من به او پناه می برم و به ریسمان ولایش تمسک می جویم آن روز که به دیدار پروردگارم می روم.

پروردگارا! کوششم را نومید مکن و امیدم را مبر و آرزویم را ضایع مگردان که تو ولیّ این می باشی و بر آن توانایی.

نجف اشرف ۳/ رجب/ ۱۳۹۴ ه. ق.

۲۱/ جولای/ ۱۹۷۴ م ۳۰/ تیر ماه/ ۱۳۵۳ ه. ش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۹

(۱)

نهال رسالت

اشاره

مبارک باد این نهال که بر تارک زمان، آگاهی و درخشندگی را ادامه داد در حالی که برای مردم، زندگی فکری و اجتماعیشان را روشن می سازد و آنان را به راه راست، هدایت می کند.

(۲)

مادر

وی آن نهال پاک است از سیده نساء العالمین فاطمه زهرا علیهما السّلام که خداوند او را به فضل خویش طاهر گردانید و او را قرار داد تا از ضلالت، هدایت کند و از تفرقه، به جمع بازآورد ... او فاطمه زهراست که اخگری از روح پدر و فیضی از نور او دارد و شعاعهایی از هدایتش که وی محل عنایت و توجه او بود و با هاله ای از بزرگداشت و تقدیر در برش گرفت و دوستیش را بر مسلمین فرض کرد تا جزئی از عقیده و دینشان باشد در حالی که فضیلت و جایگاه عظیمش را در اسلام گسترده ساخت تا الگویی برای زنان امتش باشد.

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ارزشها و سجایایش را در نشستهای عمومی و خصوصی و بر روی منبرش، مورد تکریم قرار داد تا مسلمین آن را حفظ کنند و در گفته هایی که راویان اسلام بر آن اجماع دارند، فرمود:

۱- «خداوند برای خشم تو خشمگین می شود و برای رضای تو خشنود

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰

می گردد ...» «۱».

۲- «همانا فاطمه پاره تن من است، مرا می آزارد آنچه وی را بیازارد و مرا به زحمت می انـدازد، آنچه وی را به زحمت اندازد ...» «۲».

۳- «فاطمه، سرور زنان جهانیان است ...» «۳».

(۱) و دیگر اخباری از نشانه های شخصیت حضرت زهرا علیهما السّلام سخن گفته که وی سرمشق اسلام و نمونه والا برای زنان این امت

است که راه را برای آنها روشن می سازد، در حسن رفتار و عفت و به دنیا آوردن نسلهایی مهذب ... و چه عظیم است برکت وی و چه پرفایده است برای اسلام و در عظمت شأن وی، این کافی است که «دولت عظیم فاطمیه» از نام وی نامیده شده و نیز «جامع الأزهر» از نام او مشتق شده است «۴» و برای عظمت دولت فاطمی این بس که با نام زهرا تبرک شده باشد.

(۲) به هر حال، رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از غیب خبر یافت که بضعه طاهره اش همان است که ثمره پاک از ائمه اهل بیت علیهم السّلام جانشینان پیامبر، داعیان حق در زمین، آنان که سنگینی بار رسالت را تحمل خواهند کرد و در راه اصلاح اجتماعی

---

(۱) مستدرک صحیحین ۳/ ۱۵۴. تهذیب التهذیب ۱۲/ ۴۴۱. کنز العمال ۱۳/ ۶۷۴ و ۱۲/ ۱۱۱. اسد الغابه ۵/ ۵۲۲. میزان الاعتدال ۱/ ۵۳۵. ذخائر العقبی، ص ۳۹.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۵۶. احمد بن حنبل، مسند ۴/ ۵۷۱ و در صحیح ترمذی است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اما دخترم- یعنی فاطمه- پاره تن من است، مرا می رنجاند آنچه او را برنجاند و مرا می آزارد آنچه وی را بیازارد». و در کنز العمال ۱۲/ ۱۱۱ فرمود: «اما فاطمه، شاخه ای از من می باشد، مرا شادمان می کند هر چه وی را شاد سازد و به خشم می آورد مرا آنچه او را خشمگین نماید».

(۳) اسد الغابه ۵/ ۵۲۲. و در مسند احمد بن حنبل ۶/ ۱۱۲ فرمود: «فاطمه سرور زنان این امت است یا زنان جهانیان». و در صحیح بخاری در کتاب بدء

الخلق آمده: «آیا راضی نیستی که سرور زنان اهل بهشت یا زنان عالمیان باشی؟».

(۴) نساء لهن فی التاریخ الاسلامی نصیب، ص ۴۸.

از هر کوشش و سختی رنج خواهند برد، از وی جدا خواهند شد و لذا پیامبر به وی توجهی مبذول داشت و ذرّیه اش را مورد توجه و عنایت قرار داد.

(۱)

پدر

وی ثمره علی، پیشوای حق و عدالت در زمین، برادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و دروازه علم آن حضرت است، کسی که نسبت به وی به منزله هارون از موسی بود و نخستین کسی که به خدا ایمان آورد و پیامبرش را تصدیق کرد. سنگینی بار جهاد مقدس را از نخستین فجر دعوت اسلامی بر دوش گرفت و در مواضع هولناك فرو رفت و با نیروهای شرك و الحاد، درگیر نبردی هراس انگیز و تنگاتنگ شد تا اینکه این دین، پای گرفت با ساعدی قوی از جهاد و کوششهایش، خداوند وی را به هر مکرمتی گرامی داشت و به هر فضیلتی مخصوص گردانید، وی پدر ائمه طاهرین است که سرچشمه های حکمت و نور را در زمین منفجر ساختند.

(۲)

نوزاد نخست

درخت نبوت و شجره امامت، ذریّه طاهره ای را چون شاخه هایی از خود جدا کرد که امتداد رسالت پس از حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می باشد. نخستین نوزاد، ابو محمد زکی بود که جان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از شادی وی لبریز شد، پس توجه به وی را آغاز کرد و او را با نمونه ها و کرامتهای نفسانیش تغذیه می کرد، کرامتهایی که بازتابش سراسر جهان را در بر گرفته است. «۱»

---

(۱) شرح مفصلی در مورد ولادت امام پاك ابو محمد علیه السّلام در کتاب خودمان زندگانی امام حسن علیه السّلام ۱/ ۴۹-۵۶ بیان نموده ایم.

(۱) تنها روزهای اندکی که بعضی از مورخان آنها را ۵۲ روز «۱» نوشته اند، سپری شد، سیده زنان، حمل جدیدی را داشت

که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و دیگر مسلمانان

با بی صبری منتظر بودنـد در حالی که همه امیدوار و آرزومند بودند که خداوند آن سـتاره را با سـتاره ای دیگر همراه سازد تا آسمان امت اسلامی را روشن سازند و امتدادی برای حیات رهایی بخش عظیم باشند.

(۲)

رؤیای ام الفضل

سیـده ام الفضل دختر حارث «۲»، رؤیای عجیبی را دیـد که تعبیر آن را متوجه نشـد. پس به سوی رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله شتافت و به آن حضرت گفت: «من خواب آشفته ای دیدم که قطعه ای از بدن تو افتاد و در دامن من قرار داده شد».

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هراس وی را برطرف ساخت و او را مژده خیر داد و فرمود:

---

(۱) ابن قتیبه، المعارف، ص ۱۵۸.

(۲) «ام الفضل»: لبابه کبری همسر عباس بن عبد المطلب، نخستین بانویی است که بعد از حضـرت خدیجه بنت خویلد در مکه مسـلمان شـد. وی نزد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله جایگاهی داشت و آن حضـرت به دیـدنش می رفت و در خانه اش استراحت قیلوله می نمود. احـادیث فراوانی را از آن حضـرت روایت کرده است. وی برای عبـاس، فضـل، عبـد اللّه، عبیـد اللّه، قثم، عبد الرحمن و ام حبیب را به دنیا آورد.

«عبد اللّه بن یزید هلالی» درباره او گفته:

ما ولدت نجیبه من فحل بجبل نعلمه أو سهل

کسته من بطن أم الفضل أکرم بها من کهله و کهل

عم النبی المصـطفی ذی الفضل و خاتم الرسل و خیر الرسل «هیچ بانویی از هیچ مردی در کوه و یا در دشت که ما می شناسیم، به دنیا نیاورد».

«همچون شش فرزندی که از شکم ام فضل بودند، او را گرامی بدار و شویش را».

«که عموی پیامبر مصطفی دارنده فضل و خاتم پیامبران و بهترین

رسولان بود».

شرح حال وی در هر یک از کتابهای طبقات کبری ۸/ ۲۷۸، الاصابه ۴/ ۴۶۴ و الاستیعاب آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳

«خیر دیده ای! ان شاء اللّه، فاطمه پسری به دنیا می آورد و در دامن تو قرار می گیرد ...».

(۱) روزها به سرعت گذشت و فاطمه سرور زنان، حسین را به دنیا آورد و او در دامن ام الفضل بود به همان گونه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خبر داده بود «۱».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در انتظار طلوع ستاره مولود جدید باقی ماند که زندگی پاره تنش به او درخشان شود، او عزیزترین باقیماندگان نزد وی از پسران و دخترانش بود.

(۲)

مولود مبارک

سرور زنان عالمیان، نوزاد بزرگوارش را به دنیا آورد که هیچ بانویی از دختران حوّا، نه در عصر نبوت و نه بعد از آن همانند او را نزاییده بود که برکتی عظیم تر و سودی بیشتر از او برای انسانیت داشته باشد. پس پاکتر، طاهرتر و درخشانتر از او نبوده است.

(۳) دنیا به وی درخشان شد و انسانیت در همه نسلهایش به وی خوشبخت گردید. مسلمین به او مفتخر شدند و یاد این مناسبت را گرامی داشتند و هر سال به آن مفتخر و سرافراز گشتند.

(۴) وزارت اوقاف مصر در مسجد حسینی، به همین مناسبت جشنی رسمی

---

(۱) مستدرک صحیحین ۳/ ۱۷۶. و در مسند فردوسی، ام الفضل گفت: «دیدم که گویی اندامی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در خانه ام بود، پس از آن دلتنگ شدم و نزد آن حضرت رفتم و موضوع را به وی گفتم.

حضرت فرمود: آری، همان است. پس فاطمه حسین را به دنیا

آورد، پس او را شیر دادم تا از شیر گرفته شد».

و در تاریخ الخمیس ۱/ ۴۱۸ آمده است که این خواب پیش از تولد امام حسن علیه السّلام بوده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۴

برپا می کند و این مناسبت عظیم را گرامی می دارد همچنانکه در بیشتر مناطق جهان اسلام، مراسمی برپا می گردد.

(۱) در آفاق یثرب، بازتاب این خبر شادی بخش، پیچید. امهات مؤمنین و دیگر بانوان از زنان مسلمان به خانه سرور زنان شتافتند و او را بخاطر فرزند جدیدش تبریک گفتند و با وی در سرور و شادیهایش مشارکت نمودند.

(۲)

اندوه و گریستن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

هنگامی که مژده تولد سبط پیامبر اکرم به آن حضرت داده شد، بلافاصله به خانه بضعه اش فاطمه علیها السّلام شتافت، در حالی که قدمهایش را سنگین برمی داشت و غم و اندوه بر او چیره گشته بود، پس با صدایی گرفته و اندوهناک صدا زد: «ای اسما! پسرم را نزد من بیاور».

(۳) اسما، وی را به آن حضرت داد. پیامبر او را در آغوش گرفت و بسیار بر او بوسه زد، در حالی که گریه را سر داده بود. اسما پریشان شد و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد از چه رو می گریی؟!».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حالی که چشمانش از اشک پر بود، به وی پاسخ داد: «بخاطر این پسرم می گریم».

حیرت و سرگردانی بر او دست یافته بود و معنای این پدیده و موضوع آن را درک نمی کرد. پس به سخن آمد و گفت: «او هم اکنون به دنیا آمده است».

(۴) پیامبر با صدایی از غم و اندوه، بریده به وی پاسخ داد و فرمود: «گروه جفاکار بعد از من او

را می کشند، خداوند شفاعتم را از آنان دور سازد ...».

سپس با اندوه برخاست و اسما را محرمانه گفت: «به فاطمه خبر مده چرا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵

که وی تازه فارغ شده است ...» «۱».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله غرق در اندوه و غم، از خانه بیرون رفت؛ زیرا او از غیب خبر یافته بود چه مصیبتها و بلاهایی که هر موجود زنده ای را سراسیمه می سازد، بر این فرزندش خواهد گذشت.

(۲)

سال ولادت امام حسین علیه السّلام

سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سال چهارم هجری «۲»، چشم به دنیای وجود گشود.

و گفته شده که در سال سوم بوده «۳» و راویان در مورد ماه ولادت آن حضرت، اختلاف دارند و اغلب بر آنند که در ماه شعبان و در روز پنجم از آن می باشد «۴».

و بعضی از آنان روز ولادت را معین نکرده اند بلکه گفته اند چند شبی از شعبان گذشته، به دنیا آمد «۵». و بعضی از مورخان این موضوع را نادیده گرفته و به گفتن

---

(۱) مسند امام زید، ص ۴۶۸ و در امالی صدوق، ص ۱۹۹ آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حسین را بعد از تولدش گرفت و سپس در حالی که می گریست، وی را به صفیه دختر عبد المطلب سپرد و گفت:

«خداوند لعنت کند قومی را که کشنده تو باشند و این را سه بار فرمود». صفیه گفت: پدر و مادرم فدایت باد! چه کسی او را می کشد؟ فرمود: «گروه جفاکار از بنی امیه».

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین علیه السّلام ص ۳۸. تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳. مقاتل الطالبیین، ص ۸۴.

مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵. بستانی، دائره المعارف ۷/ ۴۸.

جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۱۶. الافاده فی تاریخ الأئمه الساده از یحیی بن الحسین (متوفی ۴۲۴ ه) از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم. الذریّه الطاهره از کتابهای خطی کتابخانه عمومی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام.

مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۴. اسد الغابه ۲/ ۱۸. الارشاد، ص ۱۹۸.

(۳) اصول کافی ۱/ ۴۶۳. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵. الاستیعاب (چاپ شده در حاشیه الاصابه) ۱/ ۳۹۲.

(۴) طبرانی، المعجم الکبیر از مخطوطات کتابخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام. تحفه الازهار و زلال الانهار از مخطوطات کتابخانه عمومی امام کاشف الغطاء. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵.

(۵) امتاع الاسماع، ص ۱۸۷. اسد الغابه ۲/ ۱۸ الذریه الطاهره، ص ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶

اینکه در شعبان به دنیا آمده اکتفا نموده اند «۱». و بعضی از بزرگان بر این باورند که آن حضرت در آخر ربیع الاول ولادت یافته و این بر خلاف مشهور است پس توجهی به آن نمی شود «۲».

(۱)

مراسم میلاد امام حسین علیه السّلام

اشاره

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شخصا بیشتر مراسم شرعی تولد مولود مبارکش را به جای آورد و این اعمال را انجام داد:

(۲)

اوّل: اذان و اقامه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مولود بزرگوارش را در آغوش گرفت و در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپ او اقامه را خواند «۳». و در خبر آمده است که: «این عمل، نگهدارنده نوزاد از شیطان رجیم است» «۴».

(۳) نخستین صدایی که به گوش حسین علیه السّلام رسید، صدای جدش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود؛ نخستین کسی است که به سوی خدا روی آورد و مردم را به طرف او خواند و سرود آن صدا: «اللّه أکبر لا إله إلّا اللّه ...» بود.

---

(۱) فتح الباری فی باب مناقب الحسن و الحسین علیه السّلام ۷/ ۷۵.

(۲) المقنعه، ص ۴۶۷. التهذیب ۶/ ۴۱. الدروس ۲/ ۸.

(۳) کشف الغمه ۲/ ۳. تحفه الازهار و زلال الانهار.

(۴) علی علیه السّلام روایت کرده که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «برای هر کس نوزادی به دنیا آید، در گوش راستش اذان بگوید و در گوش چپش اقامه بخواند؛ زیرا آن برایش عصمتی است از شیطان رجیم».

و مرا در مورد حسن و حسین به این کار امر فرمود و اینکه با اذان و اقامه، فاتحه الکتاب، آیه الکرسی، آخر سوره حشر، سوره اخلاص و معوذتین را بخواند. این مطلب در دعائم الاسلام ۱/ ۱۴۸ آمده است.

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این کلمات را که جوهر ایمان و واقعیت اسلام را در بر دارد، در جان فرزند نوزادش کاشت و او را

به آنهـا تغـذيه نمود و آنهـا از عناصـر و اركـان وجوديش گرديـد و در همه مراحـل زنـدگيش، شـيفته آنها شـد، پس به سوى ميـدانهاى جهاد شـتافت و همه چيز را فـدا كرد تا اين كلمات در زمين، بلندى يابد و نيروهاى خير و صـلح، حاكم شود و نشانه هاى ارتداد جاهلى- كه براى خاموشى نور خدا كوشا بود- در هم كوبيده و نابود شود.

(۲)

دوّم: نامگذارى

اشاره

پيامبر صلّى اللّه عليه و آله او را «حسين» ناميد همان گونه كه برادرش را «حسن» نام نهاد «۱» و مورخان مى گويند كه عرب در جـاهليتش اين دو نـام را نمى شـناختند تـا فرزنـدان خود را به آنهـا بنامنـد بلكه پيـامبر صـلّى اللّه عليه و آله آنان را به وحيى از آسمان به اين نامها نامگذارى فرمود «۲».

(۳) و ايـن نـام شـريف، اسـم علمى شـد براى آن ذات عظيمى كـه آگـاهى و ايمـان را در زمين منفجر سـاخت و يـاد آن، همه زبانهـاى جهـان را در بر گرفت و مردم شـيفته آن شدنـد تـا آنجـا كه نزد آنـان شـعار مقدسـى براى همه نمونه هاى والا شـد و شعارى براى هر فداكارى كه بر اساس حق و عدل باشد.

(۴)

اقوالى دور از واقع

بعضى از منابع تاريخ و اخبار، به صورتهايى گوناگون، مطالبى را در مورد

---

(۱) الرياض النضره.

(۲) اسـد الغابه ۲/ ۹. و در تاريـخ خلفا، ص ۱۸۸ عمران بن سـليمان روايت كرده گفت: حسن و حسـين دو نـام از نامهاى اهل بهشت مى باشند كه عرب آنها را در جاهليت نشنيده بودند.

زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام ،ج ۱،ص:۳۸

نامگذارى حضرت حسين عليه السّلام آورده اند كه خالى از تكلّف و ادّعا نمى باشند و آنها عبارتند از:

(۱) ۱- آنچه هـانى بن هانى از على عليه السّ‍لام روايت كرده كه گفت: هنگامى كه حسن به دنيا آمـد، رسول خـدا صـلّى اللّه

علیه و آله آمـد و فرمود: پسـرم را چه نام نهاده ایـد؟ گفتم: او را «حرب» نامیـده ام. فرمود: بلکه او «حسن» است. و هنگامی که حسـین متولـد شـد، فرمود: پسـرم را چه نامیـده ایـد؟ گفتم: او را «حرب» نامیده ام. فرمود: بلکه او «حسـین» است و هنگامی که سومی

به دنیا آمد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و فرمود: پسرم را چه نامیده اید؟ گفتم: «حرب». فرمود: بلکه او «محسن» است «۱».

(۲) به نظر ما این روایت صحت ندارد؛ زیرا:

الف- سیرت اهل بیت علیهم السّلام بر التزام دقیق به اسلام و عدم دور شدن از هیچ یک از احکام آن استوار است و اسلام از نامیدن فرزندان به نامهای جاهلی که نشانه عقب ماندگی و انحطاط فکری می باشد، کراهت دارد. افزون بر این، این نام (حرب) اسم علمی است برای جدّ خاندان اموی که نماینده نیروهای کینه توز و ستمکار بر ضد اسلام می باشد، پس امام چگونه فرزندانش را به آن می نامیده است؟! ب- اعراض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از نامگذاری سبط اولش به آن نام، موجب می شد که امام را از نامگذاری بقیه پسرانش به آن، بازدارد.

ج- «محسن» به اتفاق مورخان در زمان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به دنیا نیامد، بلکه اندکی پس از وفات آن حضرت متولد شد و این امر مؤکد می سازد که

---

(۱) نهایه الارب ۱۸/ ۲۱۳. الاستیعاب ۱/ ۳۸۴. تهذیب التهذیب ۲/ ۲۹۶. احمد بن حنبل، مسند ۱/ ۱۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۹

روایت مذکور، ادعایی بیش نیست و صحت ندارد.

(۱) ۲- «احمد بن حنبل» به سندش از امام علی علیه السّلام روایت کرده گفت: هنگامی که حسن برایم متولد شد، وی را به نام عمویم «حمزه» نامیدم و وقتی که حسین به دنیا آمد، او را به نام برادرم «جعفر» نام گذاشتم. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا فرا خواند و فرمود: «خداوند مرا دستور داده تا نام این دو را تغییر

دهم، پس آن دو را حسن و حسین نامگذاری کن» «۱».

این روایت نیز در ضعف، همچون روایت قبلی است؛ زیرا نامگذاری سبطین به این دو نام، بر حسب مشهور، اندکی پس از تولدشان صورت گرفت و هیچ کس به آنچه احمد روایت کرده، نظر نداده است.

(۲) ۳- طبرانی به سندش از امام علی علیه السّلام روایت کرده که فرموده است:

«هنگامی که حسین به دنیا آمد، وی را به نام برادرم جعفر نامیدم، پس رسول خدا مرا فرا خواند و به من دستور داد تا او را حسین نام گذارم» «۲».

این روایت در ضعف، با دو روایت قبلی همانند است؛ زیرا حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در نامگذاری سبط و ریحانه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر آن حضرت پیشی نجست و آن حضرت بود که- بر حسب آنچه مشهور بر آن است- وی را به این نام، نامید و روایات اهل بیت علیهم السّلام بر آن اجماع دارند.

(۳)

سوّم: عقیقه

پس از گذشت هفت روز از تولد سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن حضرت دستور داد تا گوسفندی را برایش عقیقه کنند و گوشتش را برای فقرا تقسیم نمایند. و نیز دستور

---

(۱) احمد بن حنبل، مسند ۱/ ۲۵۷.

(۲) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۰.

داد تا یک ران از آن گوسفند به قابله داده شود «۱» و این امر از جمله مواردی می باشد که اسلام در زمینه های نیکوکاری و احسان، تشریع نموده است.

(۱)

چهارم: تراشیدن موی سر امام حسین علیه السّلام

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همچنین دستور داد تا موی سر فرزند نوزادش را بتراشند و هموزن آن را به فقرا نقره صدقه دهند

«۲». وزن آن، یک و نیم درهم شد «۳» بر حسب آنچه در حدیث آمده است و سر آن حضرت را با عطری مرکب از زعفران و مواد دیگر، بمالند و نهی فرمود از آنچه در جاهلیت عمل می شد که سر نوزاد را با خون می مالیدند «۴».

(۲)

پنجم: ختنه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به اهل بیت خود فرمود تا نوزادش را در روز هفتم تولدش، ختنه کنند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ختنه طفل را در این سن نورس، تشویق نمود؛ زیرا برای آن، پاکتر و طاهرتر است «۵».

---

(۱) مسند امام زید، ص ۴۶۸. تحفه الازهار و زلال الانهار. و در کتاب الذریه الطاهره، ص ۱۲۲ از عایشه روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای حسن و حسین، هر کدام دو گوسفند عقیقه کرد و در روز هفتم، برای آنها عقیقه نمود و فرمود: به نام وی ذبح نمایید و بگویید: «بسم اللّه اللهم لک و الیک هذه عقیقه فلان» و این روایت را حاکم در مستدرک ۴/ ۲۳۷ آورده و گفته راوی آن سوار است و او ضعیف می باشد و مشهور میان فقها استحباب ذبح یک گوسفند در عقیقه است.

(۲) الریاض النضره. ترمذی، صحیح، نور الابصار، ص ۲۵۳.

(۳) دعائم الاسلام ۲/ ۱۸۷.

(۴) بحار ۴۳/ ۲۳۹.

(۵) جواهر الاحکام، ۳۱/ ۲۶۰. و در آن آمده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «پسرانتان را در روز هفتم پاک گردانید (ختنه کنید) که آن

پاکتر و طاهرتر است و برای سرعت روییدن گوشت، مناسب تر می باشد و اینکه زمین چهل روز از بول شخص ختنه نشده، نجس می گردد ...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱

(۱)

عنایت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امام حسین علیه السلام

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شخصا سرپرستی امام حسین را به عهده گرفت و به وی توجهی فراوان داشت و روحش را با روح خود و عواطفش را با عواطف خویش آمیخته ساخت. و بنابر آنچه مورخان می گویند، انگشت ابهام خود را در دهان وی می گذاشت و آن حضرت، وی را پس از تولدش گرفت و زبانش را در دهان او گذاشت تا او را از تراوش نبوت، تغذیه دهد، در حالی که به او می فرمود:

«هان ای حسین! هان ای حسین! خداوند نپذیرفت جز آنچه را خود خواهد- یعنی امامت را- که در تو و در فرزندانت باشد ...» «۱».

(۲) و در این باره «سید طباطبائی» می گوید:

ذادوا عن الماء ظمآنا مراضعه من جده المصطفى الساقي أصابعه

يعطيه ابهامه آنا و آونهلسانه فاستوت منه طبائعه

غرس سقاه رسول اللّه من يده و طاب من بعد طيب الأصل فارعه «او را تشنه از آب بازداشتند، آنکه جدش مصطفی از انگشتانش به او می نوشانید».

«گاهی (انگشت) ابهامش را به او می داد و گاهی زبانش را تا اینکه سرشتهایش از او پای گرفت».

«نهالی که پیامبر خدا از دست خود آن را آبیاری کرد و بعد از نیکی اصلش، شاخه ها نیز نیکو گردید».

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جان نوزادش، بزرگواریها و مکرمتهایش را فرو ریخت تا مثالی از او و ادامه ای برای زندگیش باشد و در نشر اهداف و حمایت از اصولش نماینده او گردد.

---

(۱) المناقب ۴/ ۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین

علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲

(۱)

تعویذ «۱» پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای حسنین علیهما السّلام

از عنایت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت به سبطینش و از علاقه شدید آن حضرت بر نگهداری آنها از هر بدی و هر شرّ، این بود که بسیار پیش می آمد که آنها را تعویذ می کرد.

(۲) «ابن عباس» روایت کرده: «پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حسن و حسین را تعویذ می کرد و می فرمود: أعوذ بکلمات اللّه التامه من کل شیطان و هامه و من کل عین لامه.

و می فرمود: ابراهیم این گونه دو فرزندش اسماعیل و اسحاق را تعویذ می کرد» «۲».

(۳) و «عبد الرحمن بن عوف» می گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به من گفت: «ای عبد الرحمن! آیا نمی خواهی تو را تعویذی بیاموزم که ابراهیم دو پسرش اسماعیل و اسحاق را به آنها تعویذ می نمود و من دو پسرم حسن و حسین را ...

کفی باللّه واعیا لمن دعا و لا مرمی وراء امر اللّه لمن رمی ...» «۳».

«خداوند برای کسی که دعا کند، کافی نگهدارنده ای است و جای تیر انداختنی بعد از امر خدا برای هر کس که تیر بیندازد، وجود ندارد».

(۴) این امر، بر عمق محبت و عطوفتی دلالت دارد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت به آن دو داشته و اینکه آن حضرت بیم از آن داشت که چشم حسودان آنها را بزنند، پس آن دو را با این دعا از چشم بد حفظ می کرد.

---

(۱) «تعویذ»: پناه دادن، در پناه آوردن، حفظ کردن کسی. و نیز به معنی دعاهایی که بر کاغذ می نویسند و به گردن یا بازو می بندند برای دفع چشم زخم و رفع بلا و آفت (فرهنگ عمید).

(۲) ذخائر العقبی، ص ۱۳۴.

مشکل الآثار ۴/ ۷۲.

(۳) ذخائر العقبی، ص ۱۳۴.

(۱)

چهره امام حسین علیه السّلام

در چهره امام حسین علیه السّلام نشانه های جدش، پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آشکار شد؛ زیرا در اوصاف خود همانند آن حضرت بود و در اخلاقی که پیامبر به آنها بر دیگر پیامبران، امتیاز یافت نیز همانند وی گردید.

«محمد بن ضحاک» او را توصیف نموده گفت: «بدن حسین، شبیه بدن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بود» «۱».

و گفته شده: «از ناف تا پاهایش، شبیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود» «۲».

(۲) و حضرت امام علی علیه السّلام فرمود: «هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ما بین گردن و دهان آن حضرت بنگرد، به حسن نگاه کند و هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از گردن تا قوزک پا نگاه کند، از نظر خلقت و رنگ، به حسین بن علی بنگرد ...» «۳».

(۳) بر چهره شریف آن حضرت، نشانه های امامت آشکار شد و چهره اش از درخشانترین چهره های مردم بود و آن گونه بود که «أبو کبیر هذلی» می گفت:

«و اذا نظرت الی اسره وجهه برقت کبرق العارض المتهلل» «هرگاه به خطوط چهره اش بنگری همچون ابر باران زا، برق می زند».

(۴) بعضی از تذکره نویسان، آن حضرت را چنین وصف کرده اند:

---

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۳ از کتابهای کپی شده کتابخانه عمومی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۲) المنمق فی اخبار قریش، ص ۴۲۴. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵. الافاده من تاریخ الائمه الساده، از کتابهای کپی شده کتابخانه عمومی امام حکیم.

(۳) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۹۸.

زندگانی

«سفید چهره بود و هرگاه در جایی می نشست که در آن تاریکی بود، با سفیدی زیبایی و گردنش، آنجا روشن می گشت» «۱».

(۱) و دیگری می گوید: «جمالی عظیم داشت و نور درخشنده ای در پیشانی و گونه هایش بود که اطرافش را در شب تاریک، روشن می ساخت و شبیه ترین مردم به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود» «۲».

(۲) و یکی از شهدا، از یارانش در شعر حماسی که سروده روز طف بود، آن حضرت را وصف کرده گوید:

له طلعه مثل شمس الضحی له غره مثل بدر منیر «طلعتی چون خورشید هنگام بالا آمدن روز دارد و پیشانی او همچون ماه تابان است».

(۳)

هیبت امام حسین علیه السّلام

سیمای انبیا بر آن حضرت بود و در هیبت همچون جدّ خود بود که پیشانیها در برابرش به تواضع می افتادند. یکی از جلادان پلیس ابن زیاد در وصف هیبت عظیمش می گوید: «نور چهره اش و جمال هیبتش ما را از اندیشیدن در مورد کشتن او به خود مشغول ساخت».

(۴) روز طف، ضربات شمشیرها و زخمهای نیزه ها نور چهره اش را پنهان

---

(۱) الافاده فی تاریخ الائمه الساده.

(۲) علی دره حنفی، محاضرات الاوائل و الاواخر، ص ۷۱. و در مصابیح السنه ۴/ ۱۸۷- ۱۸۸ از انس آمده است که گفت: «هیچ کس از حسن بن علی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شبیه تر نبود و در مورد حسین گفت:

شبیه ترین آنان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود» و در انساب الاشراف ۳/ ۵ آمده: «حسین، شبیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود».

ننمود و در شکوه و زیبایی منظر، همچون ماه تمام بود و در

این باره «کعبی» می گوید:

و مجرح ما غیرت منه القنا حسناو لا اخلقن منه جدیدا

قد کان بدرا فاغتدی شمس الضحی مذ ألبسته ید الدماء برودا «و آن مجروحی که نیزه ها زیباییش را دگرگون نساختند و تازه ای از او را کهنه ننمودند».

«او ماه تمامی بود که به خورشیدی در بلندای روز تبدیل شد. آنگاه که دستهای خون آلود، جامه هایی بر او پوشاند.

و هنگامی که سر مبارک آن حضرت را نزد ابن زیاد بردند، از نور چهره اش در شگفت شد و گفت: «کسی همچون او زیبا ندیده ام!».

(۱) «انس بن مالک» بر او اعتراض نمود و گفت: «مگر نه این است که وی شبیه ترین آنان به رسول خدا بود؟» «۱».

و هنگامی که آن سر شریف را بر یزید بن معاویه عرضه داشتند، از جمال هیبتش به حیرت افتاد و گفت: «من هرگز صورتی زیباتر از او ندیده ام!».

پس یکی از حاضران به وی گفت: «او شبیه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود» «۲».

(۲) راویان، اجماع دارند که وی در اوصاف و نشانه هایش همانند جدش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود و در شباهت و صفات، با آن حضرت شباهت داشت و هنگامی که «عبید اللّه بن حر جعفی» به دیدار حضرتش مشرف شد، جانش از اقدام و اجلال او سرشار شد و اظهار داشت: «من هرگز کسی را ندیده ام که زیباتر

---

(۱) بلاذری، انساب الاشراف، ۳/ ۵، نسخه خطی در کتابخانه عمومی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۲) همان.

و چشم گیرتر از حسین باشد ...».

بر چهره او سیمای پیامبران و هیبت متقیان آشکار شد و لذا چشم بینندگان خود را پر می کرد و پیشانیها در

برابرش به خضوع و احترام، خم می شد.

(۱)

القاب امام حسین علیه السّلام

القاب آن حضرت و آنچه از صفات بلند در وجودش بود، بر علوّ ذات وی دلالت دارد و آنها عبارتند از:

۱- شهید.

۲- طیّب.

۳- سیّد شباب اهل الجنّه (سرور جوانان اهل بهشت).

۴- سبط «۱» به اعتبار فرمایش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «حسین، سبطی از اسباط است» «۲».

۵- رشید.

۶- وفی (وفادار).

۷- مبارک.

۸- التابع لمرضاه اللّه (پیرو رضای خدا) «۳».

۹- الدلیل علی ذات اللّه (دلیل و راهنما بر ذات حق).

۱۰- مطهر.

---

(۱) تحفه الازهار و زلال الانهار.

(۲) بستانی، دائره المعارف ۷/ ۴۷.

(۳) نور الابصار، ص ۲۵۳. جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷

۱۱- برّ (نیکوکار).

۱۲- احد الکاظمین (یکی از فروخورندگان خشم) «۱».

(۱)

کنیه امام حسین علیه السّلام

کنیه آن حضرت «ابو عبد اللّه» «۲» بود و بسیاری از مورخان گفته اند که وی کنیه ای غیر از آن نداشته است «۳». و گفته شده: کنیه اش «ابو علی» «۴» می باشد و مردم پس از شهادتش او را «ابو الشهداء و ابو الاحرار» کنیه دادند.

(۲)

نقش نگین انگشتر امام حسین علیه السّلام

آن حضرت، دو انگشتری داشته؛ یکی از آنها عقیق بوده که بر آن «ان اللّه بالغ امره» «۵» نقش شده بود و دیگری همان است که در روز شهادتش، به غارت برده شد و بر آن نوشته شده بود: «لا إله إلّا اللّه عدد لقاء اللّه» و وارد شده است: «هر کس مانند آن، انگشتر خود سازد، برای او مانعی از شیطان خواهد بود» «۶».

(۳)

استعمال عطر

آن حضرت، به عطر علاقه داشت و در سفر و حضر، مشک از او دور

---

(۱) دلائل الامامه، ص ۷۳.

(۲) الارشاد، ص ۱۹۸.

(۳) الفصول المهمّه، ص ۱۷۰. نور الابصار، ص ۲۵۳.

(۴) المناقب ۴/ ۷۸. انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

(۵) در نور الابصار، ص ۲۵۳ آمده است که نقش نگین وی «لکل اجل کتاب» بوده است.

(۶) دلائل الامامه، ص ۷۳.

نمی شد و در مجلس او، بخور عود وجود داشت «۱».

(۱)

خانه مسکونی امام حسین علیه السّلام

نخستین خانه ای که با والدینش در آن ساکن شد، مجاور خانه عایشه بود و دری به مسجد داشت که به خانه فاطمه شناخته می شد «۲».

---

(۱) ریحانه الرسول، ص ۳۸.

(۲) وفاء الوفاء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹

(۱)

ساختارهای تربیتی امام حسین علیه السّلام

اشاره

در سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه اش امام حسین علیه السّلام همه عناصر ناب تربیتی فراهم آمده بود که جز او کسی آنها را به دست نیاورد و او از جوهر و لبّ آنها بهره برد، این عناصر، آن حضرت را برای رهبری امت و تحمل رسالت اسلام با همه ابعاد و ساختهایش، آماده نمود و به او نیروهای نامحدود روحی، از ایمان عمیق به خدا و استقامت در شکیبایی بر محنتها و مصیبتها بخشید که هیچ موجود زنده ای از نوع بشر بر آنها طاقت تحمل نداشت.

اما قوای تربیتی که به دست آورد و در ساخت آن حضرت و رساندن عظیم ترین ثروتهای فکری و اصلاحی به وی مؤثر بودند، عبارتند از:

(۲)

وراثت

«وراثت» به این تعبیر شده که آن عبارت است از مشابهت فرع با اصل و تنها به مشابهت ظاهر، محدود نمی شود بلکه خواص ذاتی و ساختار طبیعی را نیز شامل می شود، آن گونه که علمای وراثت به صراحت بیان کرده و گفته اند: آن امری آشکار در همه موجودات زنده است؛ زیرا بذر پنبه، پنبه می دهد و تخم گل، گل را نتیجه می دهد و دیگر موارد نیز چنین است که فرع

شبیه اصل است و در خواص و دقیق ترین صفاتش با آن برابر می باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰

«منـدل» می گوید: «بسـیاری از صـفات ارثی بدون تجزیه یا دگرگونی، از یکی از دو اصل یا از هر دوی آنها به فرع منتقل می شود ...».

(۱) «هکسـلی» این پدیـده را با این گفته خود مؤکّد می سازد که: «هیچ اثر یا خاصه ای برای هیچ عضوی نیست مگر اینکه به وراثت و یا محیط بر می گردد؛

زیرا ساخت وراثتی حدود احتمالی را معین می کند و محیط، مقرر می دارد که این احتمال محقق خواهد شد. بنابراین، ساخت وراثتی چیزی جز قدرت تعامل با هر محیطی به طریقی خاص نیست ...».

(۲) و مقصود این است که همه آثار و خواصی که در دستگاههای حساس بدن انسان ظاهر می شود، به عوامل وراثتی و قوانین آنها برمی گردد و محیط وقوع آن ممیزات و ظهور آنها را در خارج مقرر می دارد بنابراین، بنا به تحقیقات تجربی که متخصصان مباحث وراثت انجام داده اند، محیط، تنها عامل یاری دهنده به وراثت است.

(۳) به هر حال، علمای وراثت بدون تردید بر این تأکید دارند که فرزندان و نوادگان، بیشتر صفات نفسانی و جسمانی پدران و اجداد را به ارث می برند و این صفات، بدون اراده و اختیار به آنان منتقل می شوند. این مورد به صراحت در نوشته دکتر «آلکسیس کارل» درباره وراثت آمده است، آنجا که می گوید:

«زمان ادامه می یابد، همان گونه که در فرع تا آن سوی مرزهای جسمانیش امتداد پیدا می کند ... و حدود زمانیش از حدود اتّساعی آن دقیق تر و ثابت تر نیست، زیرا آن به گذشته و آینده مربوط است، علی رغم اینکه ذات آن به خارج از حال، گسترش نمی یابد ... و فردیت ما آن گونه که می دانیم، هنگامی به وجود می آید که اسپرم، وارد اوول می شود، ولی عناصر ذات پیش از این لحظه وجود پیدا می کند و در بافتهای والدین و اجداد و گذشتگان بسیار دور ما پراکنده می باشد؛ زیرا ما از مواد سلولی پدران و مادرانمان ساخته شده ایم که در حالت ارگانیک

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱

تجزیه ناشده در گذشته توقف می نماید ... و

ما قطعات ناچیزی از کالبدهای فراوان گذشتگانمان را در وجود خود داریم و صفات و کمبودهای ما چیزی جز ادامه کمبودهای و صفات آنان نیست ...» «۱».

(۱) اسلام، پیش از دیگران، این پدیده را کشف کرد و بر تأثیر عملی آن در ساخت نفسانی و تربیتی فرد، دلالت کرد و با اصرار فراوان بر این امر تأکید نمود که رابطه زوجیت بر اساس محکمی از آزمایش و بررسی رفتار زوجین و سلامت نفسانی و اخلاقی آنان از عیوب و نواقص، صورت گیرد. و در حدیث است که: «برای نطفه خود انتخاب کنید که اصل، وارد شونده و تأثیرگذار است».

(۲) قرآن مجید به آنچه وراثت از دقیق ترین صفات منتقل می کند، اشاره دارد.

خدای تعالی در داستان پیامبرش حضرت نوح، می فرماید: رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلَّا فاجِراً كَفَّاراً «۲» و این آیه به وضوح دلالت دارد بر انتقال کفر و الحاد به وراثت از پدران به فرزندان. و کتب حدیث، سرشار است از مجموعه بزرگی از اخباری که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام رسیده و بر واقعیت وراثت و قوانین آن و اهمیت فراوانش در رفتار انسان و ساخت وجودی او دلالت دارد.

(۳) در پرتو این پدیده که در تأثیر خود منحرف نمی شود، به طور قطع می گوییم که سبط پیامبر صلّى اللّه عليه و آله صفات اخلاقی، نفسانی و ساختهای روحی خود را از جدش حضرت پیامبر صلّى اللّه عليه و آله به ارث برده که آن حضرت با این ویژگیها بر دیگر

---

(۱) نظام تربیتی در اسلام، ص ۶۱- ۶۲.

(۲) نوح/ ۲۶ و ۲۷: «نوح

عرض کرد: پروردگـارا! (اینـک که قوم از کفر و عنـاد دست نمی کشـند) تو هم این کافران را هلاک کن و از آنان دیّاری بر روی زمین باقی مگذار، اگر از آنان هر که را باقی گذاری، بندگان پاک با ایمانت را گمراه می کنند و فرزندی هم جز بدکار و کافر از آنان به ظهور نمی رسد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲

پیامبران برتری یافته بود و بسیاری از روایات، میزان آنچه را که او و برادرش امام حسن از صفات جسمانی از جدشان حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده اند، مشخص نموده اند؛ زیرا از حضرت علی علیه السّلام روایت شده است که فرمود:

«هر کس دوست دارد که به شـبیه ترین مردم به رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله مـا بین گردن و موی او بنگرد، به حسن نگـاه کنـد و هر کس دوست دارد که به شبیه ترین مردم به رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله ما بین گردن تا قوزک پا نگاه کنـد، از نظر خلقت و رنگ، به حسین بنگرد» «۱».

(۱) و در روایتی آمده است که امام حسـین علیه السّـلام ما بین ناف تا پایش به پیامبر شـباهت داشت «۲» و همان گونه که این ظاهر را از جد به ارث برده، ویژگیها و دیگر حالات و صفاتش را نیز از آن حضرت به ارث گرفته بود.

(۲)

خانواده

«خانواده» «۳» یکی از عوامل مهم در ایجاد زمینه اجتماعی شدن و تشـکیل شخصـیت کودک است و به او عادتهایی را القا می کند که در طول زندگی، همراه وی خواهند بود؛ زیرا خانواده، نخستین بذر در ایجاد پیشرفت فردی و رفتار اجتماعی است و

در ایجاد توازن در رفتار فرد از دیگر عوامل تربیتی مؤثرتر می باشد و کودک، زبان را از آن فرا می گیرد و ارزشها و سنّتهای اجتماعی را کسب می کند.

---

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۹۸ مخطوط به خط علّامه سید عزیز طباطبائی یزدی.

(۲) المنمق فی اخبار قریش، ص ۴۲۴.

(۳) «خانواده» نزد علمای جامعه شناس، آن رابطه اجتماعی است که از زن و شوهر و فرزندانشان تشکیل می شود و شامل اجداد و نوادگان می باشد (ر. ك: علم الاجتماع، ص ۹۲).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۳

(۱) هنگامی کودکان یک خانواده، نشأتی سلیم، متوازن و دور از ناهنجاری و انحراف پیدا می کنند که در خانه، آرامش، مودت، اطمینان خاطر و دوری از خشونت و ناخشنودی، حاکم باشد و اگر خانواده این موارد را رعایت ننماید، کودکانش دچار عقده های روانی خطرناکی می شوند که برای آنان مشکلات و گرفتاریهای فراوانی را به بار می آورند. و از نظر روان شناسی ثابت شده که خطرناکترین عقده ها که بیشترین زمینه سازی را برای آشفتگیهای شخصیتی فراهم می سازند، همانها هستند که در مرحله کودکی نخستین، خصوصا از رابطه طفل با والدینش، ایجاد می شوند «۱».

(۲) همچنین یکی از مهمترین وظایف خانواده، توجه به تربیت کودکان است؛ زیرا خود مسئول فعالیتهای اجتماع پذیری می باشد که طفل از خلال آن، آگاهیهای فرهنگی و اصول آن را به صورتی فرا می گیرد که وی را در آینده زندگیش، شایسته مشارکت فعّالانه با دیگر اعضای اجتماع می سازد.

(۳) از نظر علمای تربیت، مهمترین وظایف خانواده عبارتند از:

الف- آماده کردن کودکان در محیطی شایسته تا نیازهای بیولوژیک و اجتماعی خود را برآورده سازند.

ب- آماده کردن آنان برای مشارکت در زندگی جامعه و آشنایی با ارزشها و عادتهای

آن.

ج- فراهم نمودن آرامش، امنیت و حمایت برای آنان.

د- فراهم آوردن وسایلی که برای آنها امکان ساخت وجودیشان در درون جامعه را مهیّا نماید «۲».

---

(۱) بیماریها روانی و عقلی، ص ب.

(۲) نظام تربیتی در اسلام، ص ۸۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۴

ه- تربیت آنها با تربیتی اخلاقی، وجدانی و دینی «۱».

(۱) در پرتو این مباحث تربیتی نوین درباره خانواده و میزان اهمیتش در پرورش کودک و جهت دهی رفتار وی، به طور یقین می گوییم که امام حسین در ویژگیها و پایه های تربیتش که آنها را از خانواده دریافت داشته، در خانواده ای رشد کرده که هر کرامت و فضیلتی در اسلام به آن منتهی می شود؛ زیرا در زیر گنبد آسمان، خانواده ای والاتر و پاکتر از خاندان آل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وجود نداشته است ... و امام حسین علیه السّلام در سایه این خانواده، رشد کرده و از سرشت و اخلاق آن تغذیه نموده است و ما- به اختصار- به بعضی از نقاط درخشان تربیت بی همتایی که حضرت حسین علیه السّلام در سایه خانواده نبوی، بهره برده بود، اشاره ای می نماییم.

(۲)

تربیت نبوی صلّی اللّه علیه و آله

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله، به نوبه خود، به تربیت سبط و ریحانه خود اقدام فرمود و فیض کرامتها و فضایلش را به او ارزانی داشت و وی را با ارزشها و اصول خویش پرورش داد تا مثالی از آن حضرت باشد.

(۳) راویان می گویند: آن حضرت، وی را بسیار مورد توجه و عنایت خویش قرار می داد و در بیشتر اوقات او را به همراه خود داشت و عطر معرفت و پاکی خود را به مشامش می رساند و کارهای نیکو و

مکارم اخلاقش را برای وی ترسیم می کرد. و هنگام صباوت، سوره توحید را به او آموخت «۲».

اتفاق افتاد که مقداری خرما به عنوان صدقه نزد پیامبر آوردند و حسین

---

(۱) نظام خانواده در اسلام، ص ۲۵.

(۲) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۶.

یک دانه از آن خرما را در دهان گذاشت اما پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را از دهان وی بیرون آورد و به او گفت: «صدقه برای ما حلال نیست» «۱».

(۱) در اینجا حضرت، وی را عادت می دهد که از سنین خردسالی، مناعت طبع داشته باشد و آنچه را که برایش حلال نیست، تناول ننماید و طبیعی است که دور کردن کودک از خوردن غذاهای شبهه آمیز یا حرام، بر حسب آنچه تحقیقات پزشکی جدید بر آن دلالت دارد، اثر ذاتی خود را در رفتار طفل و رشد قوای ادراکی وی دارد؛ زیرا تناول غذاهای حرام به وسیله کودک سبب می شود که فعالیتهای رفتاری وی متوقف شود و در دل او سرشتهای شرورانه همچون سنگدلی، تعدی و حمله تندروانه به دیگران را می کارد و اسلام با توجهی عمیق این جنبه ها را در نظر داشته و لذا دور کردن کودک از تناول غذای حرام را لازم دانسته است «۲».

(۲) و دور نگهداشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سبطش حسین را از خوردن خرمای صدقه- که برای اهل بیت علیهم السّلام جایز نیست- به کارگیری این شیوه تربیتی شایسته می باشد ... و ما موارد بیشتری از نمونه های تربیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد آن حضرت را ضمن نقل احادیث وارده از پیامبر در مورد وی، بیان خواهیم کرد.

(۳)

تربیت امام حسین علیه السّلام به وسیله امام امیر المؤمنین علیه السّلام

اما حضرت امام علی علیه السّلام خود، مربّی اول است که اصول تربیت و شیوه های رفتار و قواعد آداب را پایه نهاد و فرزندش امام حسین علیه السّلام را با تربیت درخشانش، پرورش داد. او را با حکمت، تغذیه نمود و با عفّت و پاکی، بار آورد

---

(۱) امام احمد، مسند ۱/ ۲۰۱.

(۲) نظام تربیتی در اسلام، ص ۹۹.

و مکارم اخلاق و آداب را برایش ترسیم کرد و در جان وی، معنویات جوشانش را کاشت و او را متمایل به فضایل قرار داد تا آنجا که مسیری سلیم به سوی خیر و حق پیدا کند.

(۱) حضرت، به وی سفارشهایی نمود سرشار از ارزشهای والا و نمونه های انسانی که از جمله آنها این وصیّت ارزشمند است که مالامال از پندها و آداب اجتماعی و هر چیزی است که مردم در رفتار خود به آن نیازمندند و برجسته ترین موارد از مبانی تربیتی اسلامی می باشد که توازن و هنجاری را در رفتار باعث می شود.

(۲) آن حضرت علیه السّلام فرمود: «ای فرزندم! تو را در پنهان و آشکار به تقوای خدای عزّ و جلّ سفارش می کنم. و توصیه می نمایم حق را در حال خشنودی «۱»، صرفه جویی در ثروت و فقر، عدل با دوست و دشمن، کار در حالت نشاط و بی نشاطی و خشنودی از خدای تعالی در شدت و رفاه، مراعات نمایی.

(۳) ای فرزندم! شرّی که بهشت بعد از آن باشد، شرّ نیست و خیری که آتش پس از آن باشد، خیر نیست و هر نعمتی کمتر از بهشت، ناچیز و هر بلایی کمتر از آتش جهنم، عافیت است ...

(۴) بدان ای پسرم! هر

کس عیب خود را بنگرد، از عیب دیگران بازمی ماند.

و هر کس به قسمتهای خداوند راضی شود، بر آنچه از دست داده باشد، غمگین نمی شود. و هر کس شمشیر ستم بکشد، با آن کشته می شود. و هر کس چاهی بکند، در آن می افتد. و هر کس حجاب دیگران هتك نماید، زشتیهای خانه اش آشکار می گردد. و هر کس گناه خود را فراموش کند، گناه دیگران را بزرگ

---

(۱) در نسخه ای «خشنودی و خشم» آمده است.

می شمارد. و هر کس در کارها خود را به زحمت بیهوده افکند، از پای می افتد.

(۱) و آنکه خود را به دریا زند، غرق می شود. و آنکه خود رأی باشد، گمراه می گردد.

و آنکه به عقل خودش بی نیازی جوید، می لغزد. و هر کس بر مردم تکبر کند، خواری یابد. و هر کس با آنان بی خردی کند، دشنام می شنود و آنکه به جاهای بد وارد شود، متهم می گردد. و هر کس با فرومایگان همدم شود، حقیر می گردد.

و آنکه با علما همنشینی کند، بزرگی می یابد. و آنکه مزاح کند، سبک شمرده می شود و آنکه کناره گیری نماید، سلامت می بیند. و کسی که شهوات را ترک کند، آزاد می شود. و آنکه حسد را ترک نماید، محبت مردم را به دست می آورد.

(۲) ای پسرم! عزّت مؤمن در بی نیازیش از مردم باشد. و قناعت، ثروتی بی پایان است. و هر کس مرگ را بسیار به یاد آورد، به اندک از دنیا راضی می شود.

و آنکه بداند سخنش از عملش شمرده می شود، سخنش کم می شود جز در آنچه برایش سودبخش باشد، شگفتی از کسی باشد که از عقاب بترسد و به ثواب امیدوار باشد، اما عمل نکند. ذکر، نور

است و غفلت تـاریکی و جهـالت گمراهی باشـد و خوشـبخت آن کسـی است که از دیگران پنـد گیرد، ادب بهـترین میراث و حسن خلق، بهترین همدم است.

(۳) ای پسرم! با قطع رحم، برکت و پیشرفتی نباشد و با معصیت کاری بی نیازی نخواهد بود ...

(۴) ای پسرم! عافیت، ده جزء است، نه جزء آن در خاموشی است مگر آنکه خدا را یاد کنند و یکی از آنها در ترک همنشینی با بی خردان است. هر کس با معصیت خدای عز و جل در مجالس، خود را زینت دهد، خواری به ارث می برد.

و هر کس علم طلب کند، دانا می شود.

(۵) ای پسرم! سرآغاز علم، مدارا کردن و آفت آن پرده دری است. و از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۸

گنجهای ایمان، صبر بر مصیبتها باشد. پاکدامنی، زیور فقر و سپاس، زینت ثروت است. هر کس کاری را فراوان انجام دهد، به آن شـناخته می شود و هر کس سـخنش زیاد گردد، خطایش فراوان می گردد و هر کس خطایش بسـیار شود، حیایش انـدک می گردد و آنکـه کـم حیـا شـود، ورعش کم می شـود. و آنکه ورعش انـدک گردد، قلبش می میرد و هر کس قلبش بمیرد، وارد آتش می شود.

(۱) ای پسـرم! هیـچ گناهکاری را ناامیـد مکن که چه بسـیار باشد کسـی به گناه ادامه دهد اما عاقبت به خیر شود. و چه بسـیار کسـی که عمل کند، اما در آخر عمر خود، آن را تباه کند و به آتش برود. هر کس دنباله کار را بگیرد، کارها بر او سبک می شود.

(۲) ای پسرم! فراوانی دیدارها، ملالت و بیزاری به بار می آورد.

(۳) ای پسرم! اطمینان قبل از آگاهی، با دوراندیشی مخالف است. خود خودپسندی شخص،

دلیلی بر ضعف عقل اوست.

(۴) ای پسرم! چه بسیار است که نگاهی، حسرت به بار آورد و چه بسیار است سخنی که نعمتی را موجب شود. هیچ شرافتی بالاتر از اسلام و هیچ بخششی بالاتر از تقوا و هیچ پناهگاهی، مطمئن تر از ورع و هیچ شفیعی بهتر از توبه نیست. جامه ای زیباتر از عافیت نباشد و هیچ ثروتی بیش از رضایت به قوت، موجب رفع فقر نمی شود. هر کس تنها به قدر نیاز در طلب باشد، در رسیدن به آسایش تعجیل کرده و در حفظ خوشنامی کوشیده است. حرص، کلید رنج و مرکب مشقت و موجب گرفتار شدن به گناهان است. بدی، فراهم آورنده عیبها و زشتیهاست و برای ادب کردن نفس، همان کافی است که آنچه را از دیگران نمی پسندی در نظرگیری، برای برادر تو است همانند آنچه برای تو نسبت به وی وجود دارد. و هر کس بدون دقت در درستی کارها خویشتن را گرفتار سازد، به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۹

حقیقت که خود را در معرض مصیبتهای ناگهانی قرار داده است.

(۱) چاره اندیشی پیش از دست زدن به هر کاری، تو را از پشیمانی ایمن می سازد. هر کس کارها و نظرهای برجسته را بررسی کند، مواضع خطا را می شناسد، شکیبایی، سپری در برابر بینوایی است. مخالفت با نفس، کمال آن را باعث می شود. ساعتها، عمرها را می کاهد. پروردگار تو از حاکمترین حاکمان برای ستمکاران است و او آگاه به درون درونگرایان می باشد. (۲) بدترین توشه برای روز معاد، تعدی بر بندگان باشد، در هر جرعه ای آب، شکستنی در گلو و در هر خوردنی، گیرکردنی در گلو باشد. هیچ نعمتی به دست نمی آید مگر

با جدا شدن از نعمت دیگری، چه نزدیک است آسایش به خستگی و بینوایی به نعمت و مرگ به زندگی، پس خوشا به حال آنکه علم و عمل و حب و بغض و گرفتن و رها کردن و سخن گفتن و سکوتش را برای خدا خالص گرداند. (۳) و آفرین بر عالمی که آگاه شود و از گناه بپرهیزد و عمل کند و کوشا باشد و از هلاکت و خسران بترسد، پس آماده و مهیا گردد، اگر پرسیده شود، به روشنی پاسخ گوید و اگر رها شود، خاموش ماند. سخن او صواب باشد و سکوت او به سبب ناتوانی از جواب باشد. وای و همه وای بر کسی باشد که گرفتار حرمان، خواری و نافرمانی شود و آنچه را برای دیگران نمی پسندد، برای خویشتن نیکو شمارد. هر کس سخنش نرم گردد، محبتش واجب می شود. (۴) هر کس را که شرم و بخشش نباشد، مرگ برای او از زندگی شایسته تر است. مروت شخص کامل نمی شود تا اینکه برای او مهم نباشد که کدامیک از دو جامه اش را بپوشد و یا کدام یک از دو خوردنیش را بخورد» «۱».

---

(۱) الاعجاز و الایجاز، ص ۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۰

این وصیتنامه، سرشار است از آداب رفتار، تهذیب اخلاق و دعوت به تقوای الهی که همانا نخستین پایه در نگهداشتن نفس از انحراف و گناهان و قرار دادن آن در مسیر صحیحی است که از هدایت و رستگاری، برخوردار باشد.

(۱)

تربیت امام حسین علیه السّلام از سوی حضرت فاطمه علیها السّلام

سرور زنان علیها السّلام به تربیت فرزندش حسین، همت گماشت و او را غرق در محبت و عطوفت خویش ساخت تا بدین وسیله شخصیتی مستقل و ادراکی ذاتی

داشته باشد. همچنین وی را با آداب اسلامی تغذیه نمود و او را به استقامت و راه مستقیم به سوی خیر، عادت داد.

(۲) «علائلی» می گوید: «آنچه از مجموع اخبار حسین به ما رسیده این است که مادرش، اهتمامی فراوان داشت تا الگوهای عقیدتی اسلامی را در وجود او مستحکم سازد و اندیشه فضیلت با تمام معانی آن و به صحیح ترین صورتی در نفسش گسترش یابد و عجیب نباشد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز در جهت دهی به آن حضرت، در این دوره ای که کودک، احساس استقلال می کند، اشراف داشته است.

(۳) حضرت فاطمه علیها السّلام اندیشه خیر و دوستی مطلق و واجب را در نفس وی کامل گردانید و در زوایای فکر و ابعاد اندیشه هایش، فضیلتهای عالی را گسترده ساخت؛ زیرا مبانی ادب را در طبیعت فرزندش چنان جهت داد که مرکز دایره آن، خداوند باشد که خود آن اندیشه ای است که همگان در آن مشترک هستند.

(۴) بدین گونه است که کودک، خود دایره محدود کوتاهی را رسم می کند آنجا که این مبانی ادب را حول محور مادرش بنا می کند و تنها وی را در نظر می گیرد و

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۱

از او به هیچ موجودی جز او روی نمی آورد و مادرش برای او دایره ای نامتناهی ترسیم نمود، آنگاه که اندیشه خدایی را نقطه تمرکز قرار داد و مبانی آداب و فضایل را حول محور آن قرار داد، پس نفس وی گسترده گشت تا جهان را با عواطف مهذّبش شامل شود و با عالیترین نمونه او را به سوی خیر و جمال حرکت دهد ...» «۱».

(۱) امام حسین علیه السّلام در

فضای آن خانواده عظیم، رشد و نموّ یافت، خانواده ای که تاریخ انسانیت برای آن همانندی در ایمان و هدایت سراغ نداشت تـا آنجـا که آن حضـرت در سـایه رشـدش در میـان آن خـانواده از نمونه های کم نظیر انـدیشه انسانی و از بارزترین پیشوایان مسلمین گردید.

(۲)

محیط

کارشناسان مباحث تربیتی و روانشناسی همگی بر آنند که «محیط» یکی از مهمترین عواملی است که تربیت در شکل بخشیدن به شخصیت کودک و ایجاد غرایز و عـادات در کودک بر آنهـا تکیه دارد و مسئولیت هرگونه انحطاط یا عقب مانـدگی در ارزشـهای تربیتی، به آن برمی گردد، همچنـانکه ثبـات محیـط و عـدم پریشـانی در خـانواده، تأثیر بسـزایی در رفتار به هنجار و بخردانه کودک دارد.

(۳) «سازمان یونسکو» وابسته به ملل متحد در زمینه عوامل غیر طبیعی مؤثر در روحیه کودک، تحقیق نموده و پس از مطالعات فراوانی که کارشناسان انجام داده اند، این گزارش را ارائه نمودند:

«بدون شک، محیط، دارای ثبات روحی و خانواده متشکلی که اعضای آن

---

(۱) امام حسین علیه السّلام، ص ۲۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۲

در فضایی از عطوفت متقابل زندگی می کنند، نخستین پایه هایی هسـتند که شکل گیری عاطفی کودک بر آنها متکی است و کودک در آینـده، روابـط اجتمـاعی خود را به صورت مطلوبی بر این اساس بنا می نهـد در حالی که اگر شخصـیت کودک با برخورد نامطلوب والدین، دچار لطمه شود، از جامعه پذیری، ناتوان خواهد بود ...» «۱».

(۱) ثبات محیط و عدم پریشانی آن، از مهمترین عوامل قوی در پایداری شخصیّت کودک و شـکوفایی زندگی و دور ساختن وی از اضطراب می باشد و روانشناسان معتقدند که بی ثباتی محیط و پیچیدگیهای آن سبب می شوند کودک حس کند که

در جهـانی متنـاقض و مملو از نیرنـگ، فریب، خیانت و حسـد زنـدگی می کنـد و اینکه وی مخلوقی ناتوان است که قـدرت و توانی در برابر این جهان زورگو را ندارد «۲» ...

(۲) اسـلام، به صورتی مثبت به مسائل محیط، توجه نموده و همه وسایل و نیروهایش را در راه اصلاح آن به کار گرفته و پیش از هر چیز به این امر نظر داشته است که ارزشـهای والایی از حق، عدل و مساوات در آن حاکم باشد و عوامل انحطاط و عقب مانـدگی از قبیـل جور، سـتم و فریبکـاری در آن نابود شود و محیط، جای امنی باشـد به دور از آشوبها و پریشانیها تا بهترین و سرآمدترین انسانها را به امت تقدیم کند، انسانهایی پیشتاز در صحنه های نیکوکاری و خیر و اصلاح.

(۳) محیط اسلامی، بزرگان، نامداران و شخصیتهای کم نظیری از مصلحان را

---

(۱) اثر خانواده و اجتماع بر نوجوانان زیر سیزده سال، سازمان یونسکو، ص ۳۵.

(۲) شکل گیری شخصیت، ص ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۳

پرورش داده که از بهترین افرادی بودنـد که انسـانیت در همه مراحل تاریخیش به خود دیـده است، همچون مولایمان حضـرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام، عمار بن یاسر، ابو ذر و مانند آنها از پایه گذاران عدالت اجتماعی در اسلام.

(۱) امام حسـین علیه السّلام در فضای آن محیط روشن اسـلامی، نشأت یافت که نور را پرتوافکن ساخت و تمـدن انسان را بپا کرد و ملتهای جهان را به سوی محقق نمودن مسائل سرنوشت سازشان، رهبری نمود و نیروهایی را که برای عقب نگهداشتن و انحطاط انسان می کوشیدند، نابود ساخت. آن محیط عظیمی که به سوی سرچشمه های عدالت، روی آورد و از آن سیراب

گشت و نسلهای تشنه را سیراب نمود.

(۲) امام حسین علیه السّلام در اوان کودکی مشاهده کرد که محیط اسلامی چه پیروزیهای عظیمی را در راه ایجاد دولت اسلام و استحکام بخشیدن به پایه ها، اهداف و نشر اصول آن با هدف گسترش مودت و نیکنامی و امنیت در میان مردم به دست آورده بود.

(۳) اینها بخشی از امکانات تربیتی است که برای امام حسین علیه السّلام فراهم آمده بود. امکاناتی که آن حضرت را آمادگی بخشید تا مثالی والا برای جدّش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در دعوت به سوی حق و صلابت در عدل باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۵

(۱)

در سایه قرآن و سنّت

اشاره

اسلام، در کتاب و سنّت، به امام حسین علیه السّلام توجه داشت و عنایت و اهتمامی فراوان نسبت به وی مبذول نمود؛ زیرا آن حضرت، از مراکز عالی رهبری در اسلام است که بر این جهان هستی، نظر می افکند و بر مظاهر آن می درخشد و امور انسان را بهبودی می بخشد و او را به سوی رفتاری نیکو و شیوه ای سلیم، پیش می برد.

(۲) اسلام، با تکریم و احترام کامل با امام حسین علیه السّلام رو به رو شد و نیز او را به همراه والدین و برادرش، مورد توجه قرار داد و یاد آنها را بلند آوازه ساخت و به اصرار بر پیروی از رفتار آنان و اقتدای به آنها تأکید نمود و برای امت، ضمانت نمود که از راه هدایت، منحرف نشود، هرگاه که در مجال حکم و تشریع و دیگر زمینه ها بر آنها تقدّم نجوید. در اینجا- به اختصار- به آنچه در کتاب و سنّت، در حق آنان آمده است، اشاره

می نماییم.

(۳)

در سایه قرآن

کتاب عظیم خدا- که باطل از پیش رو و نه از پشت سر، به سوی آن نمی آید- فضیلت امام حسین علیه السّلام را در ضمن اهل بیت علیهم السّلام اعلام نموده و آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۶

حضرت با وجود کتاب خدا، نیازی به مدح مادحان و وصف واصفان ندارد و اینها بعضی از آیاتی هستند که به فضیلت آنان سخن گفته اند.

(۱)

آیه تطهیر

اشاره

خدای تعالی فرمود: ... إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «۱».

«همانا خداوند می خواهد که پلیدی را از شما ای اهل بیت دور سازد و به حقیقت پاک گرداند».

و ما ناگزیریم توقفی کوتاه برای بحث در این آیه داشته باشیم:

(۲)

الف- اهل بیت، چه کسانی هستند؟

مفسران و راویان موثق «۲»، اجماع دارند بر اینکه اهل بیت، همان پنج تن اصحاب کسا هستند که عبارتند از: سرور کائنات، حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و برادر آن حضرت که چون نفس آن حضرت است؛ یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام و پاره پاک تن

---

(۱) احزاب/ ۳۳.

(۲) فخر رازی، التفسیر الکبیر ۲۵/ ۲۰۹. نیشابوری در تفسیر سوره احزاب. مسلم، صحیح ۴/ ۱۸۸۳، ما نزل من القرآن فی اهل البیت، ص ۷۱، از مخطوطات تصویر شده در کتابخانه امام حکیم که از خزانه مستنصریه در سال ۶۶۶ ه. نقل گردید، تألیف حسین بن الحکم الحبری. الخصائص الکبری ۲/ ۴۶۴. الریاض النضره. خصائص نسائی ۲/ ۱۵۲. نسائی، ص ۳۴ و ۳۵ ابن جریر، تفسیر ۲۲/ ۵.

احمد بن حنبل، مسند ۴/ ۱۰۷. بیهقی، سنن ۲/ ۱۴۹ و ۱۵۲، نسائی، سنن، ۲/ ۱۵۰. مشکل الآثار ۱/ ۳۳۴ و جلال الدین سیوطی در «الدر المنثور ۵/ ۱۹۹» بیست روایت از طرق مختلف در مورد اختصاص این آیه به اهل بیت آورده و ابن جریر در تفسیر خود، پانزده روایت با اسانید مختلف در اختصاص آیه به آنان ذکر نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۷

او همتای مریم، دختر عمران، سرور زنان، حضرت فاطمه زهرا که خداوند به رضایش راضی می شود و به خشمش خشم می گیرد و دو ریحانه حضرت پیامبر از دنیا،

دو سبط شهید آن حضرت؛ یعنی حسن و حسین، سروران جوانان اهل بهشت که هیچ یک از صحابه و دیگران در این آیه با آنها مشارکت ندارد و بر این اختصاص، موارد ذیل دلالت می نماید:

(۱) اولا: ام سلمه گفته است: این آیه در خانه من نازل شد در حالی که فاطمه، علی، حسن و حسین در خانه بودند، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با کسائی که بر آن حضرت بود، آنان را پوشاند و سپس فرمود: «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها دور ساز و آنان را به حقیقت پاک گردان». و این گفته را تکرار می فرمود و ام سلمه می شنید و می دید، پس گفت: ای رسول خدا! آیا من همراه شما هستم؟ و کسا را برداشت تا داخل شود. پس پیامبر آن را از دست او کشید و به وی فرمود: «تو بر خیر هستی». و در این مورد، صحاح، تواتر دارند «۱» و این امر، حسب روایت ام سلمه، به وضوح بر اختصاص آیه تطهیر به آنان و امتیاز آنها از میان دیگر افراد به این کرامت درخشان، دلالت دارد.

(۲) ثانیا: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از هر راهی استفاده نمود تا اختصاص این آیه را به اهل بیت، نشان دهد. «ابن عباس» روایت کرده: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که به مدت هفت ماه هر روز بر در خانه علی بن ابی طالب هنگام هر نماز می آمد و می فرمود: سلام و رحمت خداوند و برکات او بر شما باد ای اهل بیت: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ

وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، نماز! خداوند

---

(۱) حاکم، مستدرک ۲/ ۴۱۶. اسد الغابه ۵/ ۵۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۶۸

شما را رحمت کند، در هر روز، پنج مرتبه» «۱».

(۱) انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مدّت شش ماه هنگام خارج شدن برای نماز صبح، به خانه فاطمه سر می زد و می فرمود: نماز! ای اهل بیت!: «همانا خداوند می خواهد تا پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را به حقیقت پاک گرداند» «۲».

(۲) ابو برزه روایت کرده: «هفت ماه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نماز خواندم، پس هر وقت از خانه اش خارج می شد به در خانه فاطمه علیها السّلام می آمد و می فرمود: سلام بر شما!:

... إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۳».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اختصاص این آیه به اهل بیتش را مورد تأکید قرار داد و آن را از دیگران منتفی دانست تا امت را ارشاد نماید و آنها را به پیروی از آنها و تسلیم رهبری خود به آنها ملزم سازد.

(۳) ثالثا: احتجاج عترت پاک به اختصاص آیه به آنها که امام حسن مجتبی علیه السّلام در یکی از خطبه های خود فرمود: «و من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از نزد ما بالا می رفت و من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و به حقیقت پاک گردانیده است» «۴».

(۴) و اخبار از طرق عترت پاک، متواتر گشته و اختصاص آیه به پنج تن اصحاب کسا و عدم شمول آن بر دیگر افراد خانواده

پیامبر را اعلام نموده است.

---

(۱) الدر المنثور ۵/ ۱۹۹.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۹. انساب الاشراف ۲/ ۱۰۴، ذخائر العقبی، ص ۲۴.

(۳) ذخائر العقبی، ص ۲۴.

(۴) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۲.

(۱)

ب- عدم شمول آیه مودّت بر زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در این آیه سهمی نیست؛ زیرا آنان- به گفته علمای اصول- موضوعا و حکما از آن خارج شده اند و به عنوان دلیل بر این امر، موارد ذیل را یادآور می شویم:

۱- «اهل»، در لغت، موضوع است برای خاندان مرد و خویشاوندانش «۱» و شامل زوجه نمی شود. این معنا را زید بن ارقم مؤکد ساخت آنگاه که از وی در مورد اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرسیدند که آیا همسران آن حضرت را شامل می شود؟

این موضوع را مردود دانست و گفت: «نه، سوگند به خدا! زیرا زن مدتی را با مرد می گذراند و سپس او را طلاق می دهد و به سوی پدر و قومش بازمی گردد ... اهل بیت وی، اصل و خویشاوندان وی هستند که بعد از او صدقه بر آنان حرام شده است».

۲- اگر بپذیریم که «اهل» شامل زوجه می شود و بر آن اطلاق می گردد «۲»، ناگزیر باید بنا به اخبار پیشین، آن را مخصّص بدانیم که بدون شک موجب تخصیص می شوند؛ زیرا به حد تواتر لفظی و معنوی رسیده اند.

(۲)

ج- ادعاهای عکرمه و مقاتل

گروهی از دست ساختگان بنی امیه و داعیان خوارج کوشیدند تا آیه را از عترت پاک دور سازند و آن را به زنان پیامبر صلّی

اللّه علیه و آله اختصاص دهند و در این مورد به سیاق آیه تمسک جستند که از جمله این افراد، «عکرمه و مقاتل بن سلیمان» می باشند.

---

(۱) قاموس محیط ۱/ ۳۳۱. اقرب الموارد.

(۲) ابن کثیر، تفسیر ۲/ ۳۰۲. مسلم، صحیح ۴/ ۱۸۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷۰

(۱) عکرمه از دشمن ترین مردم نسبت به اصحاب کسا بوده و این امر را

در بازار فریاد می زده است «۱» و اصرار و عناد وی تا بدانجا رسید که می گفت:

«هر کس بخواهد با او مباهله می کنم که (این آیه) در مورد همسران پیامبر نازل شده است» «۲».

(۲) طبیعی است که فریاد زدنش در بازار و پیشنهاد مباهله دادن، دلیلی بر کینه شدید وی نسبت به عترت پاک است که معادل قرآن کریم می باشند. و در اینجا لازم است به مسائل مربوط به عکرمه و مقاتل بنگریم تا انگیزه آن دو در مورد ادعایشان مشخص گردد.

(۳)

عکرمه در میزان

«عکرمه بربری، ابو عبد اللّه مدنی» است که اصل وی از بربر و غلامی برای حصین بن ابی الحر عنبری بوده، پس او را به ابن عباس بخشید، هنگامی که از سوی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام حاکم بصره شد و او تا زمان وفات عبد اللّه بن عباس، برده ماند، پس علی بن عبد اللّه او را فروخت و سپس بازپس گرفت «۳».

وی در عقیده، جرح گردیده و در رفتارش متهم بوده است؛ زیرا شرح حال نویسان در مورد وی مطالب زیر را ذکر کرده اند:

(۴) ۱- وی از خوارج بود «۴» و بر در مسجد ایستاد و گفت در آن کسی جز کافران نیست «۵»؛ زیرا خوارج معتقد به کفر مسلمین شدند. اما موضعگیری آنان

---

(۱) واحدی، اسباب النزول، ص ۲۴۰.

(۲) الدر المنثور ۵/ ۱۹۸.

(۳) تهذیب التهذیب ۷/ ۲۶۳.

(۴) میزان الاعتدال ۳/ ۹۵. طبقات القراء ۱/ ۱۵. ابن سعد، طبقات ۵/ ۲۱۶.

(۵) میزان الاعتدال ۳/ ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷۱

نسبت به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در نصب و دشمنی، معروف است.

(۱) ۲- وی به دروغگویی و اهمیت ندادن به دروغ، معروف گردید و

به این امر اشتهار یافت؛ زیرا از ابن مسیب روایت شده که به غلام خود، برد گفته است:

«بر من دروغ مگوی آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ گفت» «۱». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۷۱ عکرمه در میزان ..... ص : ۷۰

۲) از «عثمان بن مره» روایت شده که وی به قاسم گفته بود: «عکرمه با ما از ابن عباس چنین حدیث گفته است. پس قاسم گفت: ای برادر زاده! عکرمه دروغگو می باشد و هنگام صبح، حدیثی می گوید و شبانگاه با آن مخالفت می کند» «۲».

و با وجود متهم بودنش به دروغگویی، پس به هیچ یک از روایات وی نمی توان اعتماد کرد، زیرا اقدام به دروغگویی از مهمترین عواملی است که موجب بی اعتباری راوی می شود.

(۳) ۳- وی فاسق بوده و به غنا گوش فرا می داد، نرد بازی می کرد، در نماز سستی می نمود و سبک مغز بود «۳».

(۴) ۴- مسلمین او را رها کرده و از او دور شدند. وی و کثیر عزّه در یک روز درگذشتند، پس مردم به تشییع جنازه کثیر رفتند اما بر جنازه وی حاضر نشدند «۴».

(۵) و با این ایرادهایی که بر او گرد آمده اند، چگونه می توان به روایت وی اعتماد و به آن اطمینان کرد. بخاری به وی اعتماد نموده در حالی که مسلم از وی

---

(۱) میزان الاعتدال ۳/ ۹۶.

(۲) معجم الادباء.

(۳) تهذیب التهذیب ۷/ ۲۶۳.

(۴) همان ۷/ ۲۷۱.

اجتناب کرده است. «۱» بخاری گوید: «کسی از اصحاب ما نیست مگر اینکه به عکرمه احتجاج می کند» «۲» و عجیب این است که بخاری در روایاتش بر عکرمه و امثال وی از کسانی که

در دینشان مورد ایراد هستند، اعتماد می کند ولی از روایات عترت پاک که معادل قرآن کریم می باشند، خودداری می ورزد!!

(۱)

مقاتل بن سلیمان

«مقاتل بن سلیمان بن بشیر ازدی خراسانی»، همانند دوستش عکرمه، در دین خود مورد اتهام بود و مترجمان درباره وی این موارد را ذکر کرده اند:

۱- وی دروغگو بوده است. نسائی گوید: «مقاتل دروغ می گفت» «۳» و «وکیع» نیز چنین گفته: «و اسحاق بن ابراهیم حنظلی گفت: خراسان سه نفر را خارج نموده که بی نظیر هستند- یعنی در بدعت و دروغ- جهم، مقاتل و عمر بن صبح».

(۲) و «خارجه بن مصعب» گوید: «جهم و مقاتل نزد ما دو فاسق فاجر بودند» «۴». پس با وجود اتهام وی به دروغگویی، اعتماد بر روایتش صحیح نیست و حدیث وی از ارزش استدلالی می افتد.

(۳) ۲- وی در دین خود متهم بود و اعتقاد به «تشبیه» داشت. ابن حیان گوید:

«مقاتل، علم قرآن را از یهود و نصارا می گرفت، آنچه را که با کتابهایشان موافقت می نمود. و او پروردگار سبحان را به مخلوقین تشبیه می کرد و در حدیث، دروغ می گفت» «۵».

---

(۱) میزان الاعتدال ۳/ ۹۳.

(۲) تهذیب التهذیب ۷/ ۲۷۱.

(۳) میزان الاعتدال ۴/ ۱۷۳.

(۴) تهذیب التهذیب ۱۰/ ۲۸۱.

(۵) همان، ص ۲۸۴. میزان الاعتدال ۴/ ۱۷۵.

(۱) بعضی از اخیار، خون وی را حلال دانستند.

«خارجه» گوید: «خون یهودی و ذمی را حلال نمی شمارم اما اگر بر مقاتل بن سلیمان در جایی قدرت یابم که کسی ما را

نبیند، او را می کشم «۱».

(۲) ۳- مقاتل، به نصب و دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علیه السّلام معروف بوده و پیوسته فضایل امام علیه السّلام را به دیگران نسبت می داد. از امام

روایت شده است که فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید»، پس مقاتل خواست که در این امر با آن حضرت همانند باشد و می گفت: «از من بپرسید راجع به آنچه پایین تر از عرش باشد!». پس مردی به سوی او برخاست و به او گفت: به من خبر ده درباره مورچه که روده های آن در کجا هستند؟ و او قادر به پاسخ نشد «۲».

(۳) بار دیگر گفت: بپرسید از من درباره آنچه پایین تر از عرش است! پس مردی برخاست و به او گفت: به من خبر بده چه کسی موی سر آدم را هنگامی که به حج رفت، تراشید؟ و او سرگردان شد و قادر به پاسخ نبود «۳».

اینها مواردی است که بر تباهی اندیشه هایش دلالت دارد و اینکه هیچ یک از احادیث وی قابل اعتماد نبوده است.

(۴)

ضعف استدلال عکرمه و مقاتل

«عکرمه و مقاتل» به سیاق آیه استدلال کرده اند که درباره زنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شده و شامل اهل بیت آن حضرت نیست.

(۵) امام «شرف الدین» به صورتی موضوعی به ابطال این امر اقدام نمود.

---

(۱) همان، ص ۲۸۱.

(۲) همان، ص ۲۸۳.

(۳) وفیات الاعیان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷۴

وی قدّس سرّه گفته: در رد آن، ما را چند وجه می باشد:

(۱) اوّل اینکه: این اجتهادی است در مقابل نصوص صریحه و احادیث متواتر صحیح.

(۲) دوّم اینکه: اگر آیه شریفه اختصاص به همسران داشت، آن گونه که اینها ادعا نموده اند، خطاب در آیه به نحوی می بود که برای اناث مناسبت داشت و خدای تعالی می فرمود: «عنکن و یطهرکن»، همان گونه که در آیات دیگر دیده می شود و مذکر آوردن ضمیر

خطاب در آیه، بدون اینکه در آیات دیگر زنان، چنین باشد، برای ردّ گمراه سازی آنان کفایت می کند.

(۳) سوّم اینکه: در کلام بلیغ، استطراد و اعتراض داخل می شود و آن عبارت از این است که جمله ای عارضی میان سخن متناسق وارد می گردد همچون قول خدای تعالی است در حکایت گفتار عزیز به همسرش، آنجا که به وی می گوید:

... إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ ... «۱» که جمله: (يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا) میان دو خطاب وی به او، مستطرد است، آن گونه که می بینی.

(۴) و همانند گفتار باری تعالی است: ... إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ «۲» که گفته: (وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ) جمله ای است عارضی از سوی

---

(۱) یوسف/ ۲۸- ۲۹ «چون شوهر دید که پیراهن از پشت دریده است، گفت: این (شکوه و تظاهر به عفت و تهمت بر دیگری بستن) از مکر شماست که مکر و حیله شما زنان بسیار بزرگ و حیرت انگیز است. شوهر که حقیقت را دریافت یوسف را گفت ای پسر! از این درگذر (یعنی قضیه را از همه پنهان دار) و زن را گفت از گناه خود توبه کن».

(۲) نمل/ ۳۴- ۳۵ « (بلقیس) گفت: پادشاهان چون به دیاری حمله آرند، آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد می گیرند و رسم و سیاستشان بر این کار خواهد بود.

حال من هدیه ای بر آنان بفرستم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان پاسخ چگونه بازآرند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷۵

خدای تعالی میان سخن

بلقيس.

(۱) و مانند گفتار خداوند با عزت است: فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ «۱» که تقدیر آن این است که: «أ فلا اقسم بمواقع النّجوم انّه لقرآن عظيم» و آنچه میان آنهاست، استطراد بر استطراد است و این امر در کتاب، سنّت، کلام عرب و غیر آنها از مبلّغان، فراوان دیده می شود.

(۲) آیه تطهیر از این قبیل است که به صورت مستطرده (عارضی) در میان آیات زنان آمده که به سبب استطراد آن مشخص گردید که خطاب خداوند به آنان با آن اوامر، نواهی، نصایح و آداب نبوده است مگر بخاطر عنایتی که خدای تعالی نسبت به اهل بیت (یعنی آن پنج تن) داشته تا مبادا (هر چند از جهت همسران پیامبر) ملامتی به آنها برسد و یا اینکه (و لو به واسطه) امری ناخوشایند به آنان نسبت داده شود و یا اینکه منافقان را بر آنها (هر چند به سبب آن همسران) راهی باشد و اگر این استطراد نمی بود آن نکته با ارزش و گرانمایه حاصل نمی شد که بلاغت ذکر حکیم به آن عظمت یافت و اعجاز شگفت انگیزش کامل گشت، آن گونه که پنهان نباشد «۲».

(۳) نظر «امام شرف الدين»، نظری محکم و استوار است که تأویل متأولان را قطع کرد و خیالات معاندان را نابود ساخت و به وسیله آن، حجت را بر مخالفان تمام نمود.

(۴)

دلالت آیه تطهیر بر عصمت

این آیه به وضوح، بر عصمت پنج تن اهل بیت علیهم السّلام دلالت دارد؛ زیرا

---

(۱) واقعه/ ۷۵- ۷۷ «سوگند به مواقع نزول ستارگان (یا آیات کریمه قرآن) و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است که این قرآن

بسیار کتابی بزرگوار و سودمند و گرامی است».

(۲) الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السّلام، ص ۱۹۶- ۱۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷۶

خداوند متعال رجس؛ یعنی گناهان را از آنان دور ساخته و آنان را به حقیقت، پاک گردانیده است و این همان واقعیت و حقیقت عصمت است.

(۱) آیه، برای دلالت بر این امر، «انّما» را در صدر خود دارد که از قویترین ادوات حصر می باشد و دخول «لام» در جمله خبری به آن افزوده می شود. و نیز تکرار لفظ «طهارت»، که همه اینها بر حسب صناعت، بر حصر و اختصاص دلالت می نماید و اراده خداوند در این امر، اراده ای تکوینی است که تخلف مراد از اراده در آن محال می گردد: (إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ) «۱».

(۲) «امام شرف الدین» می گوید: این آیه به التزام بر امامت امیر المؤمنین علیه السّلام دلالت دارد؛ زیرا آن حضرت، خلافت را برای خویشتن ادعا کرد و حسنین و فاطمه نیز آن را برای وی ادعا نمودند و آنها دروغگو نیستند؛ چون دروغ از رجس است که خداوند آن را از آنان دور ساخته و آنها را از آن به حقیقت پاک گردانیده است «۲».

(۳)

آیه مودّت

خداوند، مودت اهل بیت علیهم السّلام را بر مسلمین واجب نموده است. خدای متعال می فرماید: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ «۳».

---

(۱) یس/ ۸۲: «فرمان نافذ خداوند (در عالم) چون اراده خلقت چیزی را کند به محض اینکه گوید موجود باش بلا فاصله موجود خواهد شد».

(۲) الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السّلام،

ص ۲۰۱.

(۳) شوری/ ۲۳.

«بگو که بر آن از شما مزدی نمی خواهم جز دوست داشتن خویشانم و هر کس نیکی کند، به او بیشتر پاداش می دهیم و خداوند بخشنده سپاسگزار است».

(۱) جمهور مسلمین بر این عقیده اند که مقصود از «قربی»، همانا علی، فاطمه و دو فرزندشان حسن و حسین می باشد و «اقتراف حسنه» عبارت است از کسب ثواب در مودت و محبت آنان بعضی از روایات رسیده در این مورد، بدین شرح می باشد:

(۲) ۱- «ابن عباس» روایت کرده: «هنگامی که این آیه نازل شد، گفتند: یا رسول اللّه! نزدیکان شما که مودتشان را بر ما واجب نموده ای چه کسانی هستند؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: علی، فاطمه و دو پسرشان» «۱».

(۳) ۲- «جابر بن عبد اللّه» روایت کرده: «مردی اعرابی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! اسلام را بر من عرضه کن. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شهادت می دهی که پروردگاری جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست؟

(۴) اعرابی گفت: آیا از من پاداشی بر آن مطالبه می کنی؟

حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: نه، جز مودت نسبت به خویشان.

اعرابی: خویشان من یا خویشاوندان تو؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله: خویشان من.

اعرابی: بیا تا با تو بیعت کنم بر آنکه تو را دوست ندارد و خویشان تو را

---

(۱) مجمع الزوائد ۷/ ۱۰۳. ذخائر العقبی، ص ۲۵. نور الابصار، ص ۲۲۷. الدر المنثور.

دوست نمی دارد، لعنت خدا باد.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آمین» «۱».

(۱) -۳

«ابن عباس» روایت کرده: «هنگامی که قول خدای تعالی نازل شد:

قُلْ لا ـ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی، عـده ای بـا خـود گفتنـد: او نمی خواهـد جز اینکه مـا را بعـد از خود در مورد خویشاوندانش تشویق نماید.

پس جبرئیـل به پیـامبر صلّی اللّه علیه و آله خبر داد که آنها آن حضـرت را متهم نموده انـد، پس این آیه نازل شـد: أَمْ یَقُولُونَ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً «۲»، «آیا می گویند که بر خدا دروغی بسته است؟»، پس آن قوم گفتند: ای پیامبر خدا! تو راستگو هستی، آنگاه نازل شد: وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ ... «۳»، «و اوست که توبه را از بندگانش می پذیرد» «۴».

(۲) ۴- احتجـاج نمودن عترت طاهره به اینکه این آیه در مورد آنها نازل شـده است؛ زیرا سـبط نخست پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله حضـرت امام حسن علیه السّلام ضمن خطابه اش فرمود: «و من از اهل بیت هستم که خداوند مودت آنان را بر هر مسلمانی فرض نمـوده و فرمـوده است: بگـو که از شـما بر آن مزدی درخواست نمی کنم جز دوسـتی در مورد خویشاونـدانم و هر کس نیکی کند برای او پاداش بیشتری در نظر می گیریم که نیکی کردن مودت ما اهل بیت است» «۵».

(۳) و در مورد این آیه، سید الساجدین و العابدین، حضرت امام علی بن

---

(۱) حلیه الاولیاء ۳/ ۲۰۱.

(۲) شوری/ ۲۴.

(۳) شوری/ ۲۵.

(۴) الصواعق المحرقه، ص ۲۰۲.

(۵) زندگانی امام حسن علیه السّلام ۱/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۷۹

الحسین علیه السّلام احتجاج نمود هنگامی که به اسارت نزد یزید طاغوت برده شد و بر پلکان دمشق نگاهداشته گردید، مردی از اهل شام روی به آن

حضرت نمود و به او گفت: «سپاس خدای را که شما را کشت و ریشه کن ساخت و دو شاخ فتنه را قطع نمود».

(۱) امام به او نگاه کرد و او را فریب خورده یافت که تبلیغات گمراه کننده وی را گمراه نموده و از راه راست به در کرده است، پس به او فرمود: «آیا قرآن را خوانده ای؟».

- آری.

- «آیا آل حم را خوانده ای؟».

- قرآن را خوانده باشم و آل حم را نخوانده ام؟

- «آیا نخوانده ای: لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى؟».

- آن مرد حیران شد و لرزه بر اندامش افتاد و با شتاب گفت: آیا شما آنان هستید؟

- «آری» «۱».

(۲) و حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: در مورد ماست آل حم؛ آیه ای که مودت ما را نگه نمی دارد مگر هر مؤمنی. سپس: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى را تلاوت فرمود «۲».

(۳)

سخن فخر رازی

«فخر رازی» در مورد این آیه اظهار نظر کرده و با بزرگداشت خاندان

---

(۱) طبری، تفسیر ۲۵/ ۱۶.

(۲) کنز العمال ۱/ ۲۱۸. الصواعق المحرقه، ص ۱۷۰.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفته ای دارد که متن آن چنین است: «و اگر این مطلب (یعنی اختصاص آیه به اهل بیت علیهم السّلام) ثابت شود، واجب می گردد که آنها به تعظیم فراوان مخصوص گردند». وی گفته بر این امر چند وجه دلالت دارد:

(۱) اول: قول خدای تعالی است: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وجه استدلال به آن مطلبی است که گذشت و آن چیزی است که قبلا بیان کرده بود که آل محمد صلّی اللّه علیه و آله همان کسانی هستند که امرشان به آن حضرت

برمی گردد. پس آنها که امرشان به آن حضرت وابسته تر و کاملتر باشد، همانها «آل» خواهند بود و شک نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین، رابطه میان آنها و میان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قویترین رابطه ها بوده است و این امر همچون چیزی است که به نقل متواتر معلوم می باشد، پس واجب است که آنها «آل» باشند.

(۲) دوّم: شک نیست که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فاطمه علیها السّلام را دوست می داشته است. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «فاطمه، پاره تن من است، هر چه وی را بیازارد مرا می آزارد». و به نقل متواتر از حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله ثابت شده است که علی، حسن و حسین علیهم السّلام را دوست می داشته و اگر این امر ثابت گردد، همانند آن بر همه امت واجب می شود، به سبب گفته خدای تعالی: (... وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) «۱»، «از وی پیروی کنید شاید که هدایت گردید».

(۳) و بخاطر گفته خداوند متعال: فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ «۲»، «پس آنان که با امر وی مخالفت می ورزند، بر حذر باشند».

(۴) و برای فرموده خداوند است که: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

---

(۱) اعراف/ ۱۵۸.

(۲) نور/ ۶۳.

يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ «۱»، «بگو اگر خدای را دوست می دارید، مرا پیروی کنید، خداوند شما را دوست خواهد داشت».

(۱) و برای فرموده خدای سبحان است که می فرماید: لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ... «۲»، «در رسول خدا سرمشق نیکویی برای شما وجود دارد».

(۲) سوّم: دعا کردن برای آل، منصب عظیمی است و لذا این دعا کردن،

خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده و آن این است: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد» که واجب می باشد ... «۳»

(۳) مودت اهل بیت علیهم السّلام از مهمترین واجبات اسلامی و از مقدس ترین فرایض دینی می باشد. «امام محمد بن ادریس شافعی» می گوید:

یا اهل بیت رسول اللّه حبکم فرض من اللّه فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه له «۴» «ای اهل بیت پیامبر! دوستی شما فریضه ای است از سوی خداوند که در قرآن نازل کرده است».

«برای شما از جایگاه عظیم همین کافی است که هر کس بر شما درود نفرستد، نمازی برای او نباشد».

(۴) و «ابن العربی» گفته است.

---

(۱) آل عمران/ ۳۱.

(۲) احزاب/ ۲۱.

(۳) رازی، تفسیر، در ذیل تفسیر آیه مودّت در سوره شوری.

(۴) الصواعق المحرقه، ص ۱۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۸۲ رایت ولائی آل طه فریضهعلی رغم اهل البعد یورثنی القربی

فما طلب المبعوث أجرا علی الهدی بتبلیغه إلّا الموده فی القربی «دوستی خاندان پیامبر را فریضه ای یافتم که علی رغم دوری گزینان، مرا تقرب می بخشد».

«زیرا پیامبر بر هدایتش اجری طلب نکرد در تبلیغ خود، جز مودت نسبت به خویشاوندانش را».

(۱) و «کمیت» شاعر اسلام می گوید:

وجدنا لکم فی آل حم آیهتأولها منّا تقی و معرب «برای شما در آل حم آیه ای یافتیم که از میان ما افراد تقیه کننده و صراحت گو، آن را تأویل نموده اند».

(۲) در مودت اهل بیت علیهم السّلام ادای مزد رسالت و صله پیامبر اعظم صلّی اللّه علیه و آله و سپاسگزاری از آن حضرت

وجود دارد بخاطر مشقت و سختی عظیمی که در راه رهایی مسلمین از شرک و

آزاد کردن خردهای آنان از خرافات تحمل کرده است و خدای تعالی حق پیامبر عظیمش بر این امت را این قرار داده است که با عترتش دوستی کنند و مودت و ولایش را در دل بپرورانند.

(۳)

آیه مباهله

از جمله آیات آشکار خدا که فضیلت اهل بیت علیهم السّلام را اعلام نموده، «آیه مباهله» می باشد. خدای تعالی فرموده است: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۸۳

وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ «۱».

(۱) مفسّران و راویان حدیث، اتفاق دارند بر اینکه این آیه در حق اهل بیت نازل گردیده «۲» و اینکه «ابناءنا» به «حسنین»، «نساءنا» به «فاطمه» و «انفسنا» به «علی» اشاره دارد.

(۲) این آیه کریمه در جریان یک واقعه بسیار مهم تاریخی که میان نیروهای اسلام و نیروهای نماینده نصارا نازل شد. شرح موجز این حادثه آن است که هیأتی از مسیحیان نجران نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدند تا با آن حضرت در مورد اسلام مناظره نمایند. پس از گفتگویی که میان آنان و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صورت گرفت، توافق کردند که در برابر خداوند دعا کنند تا لعنت و عذابش را بر دروغگویان و منحرفان از حق، قرار دهد و برای این کار وقت خاصّی را تعیین نمودند.

(۳) هیأت مسیحیان با وعده بازگشت برای مباهله، محل را ترک کردند تا امر خدا ظاهر شود و حق آشکار گردد و باطل از بین برود. دلهای آنان گرفتار امواجی از افکار و اندیشه ها گردید. آنها نمی دانستند که

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چه کسانی را برای مباهله در برابر آنان حاضر خواهد کرد.

(۴) روز موعد فرا رسید و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیرون آمد در حالی که برترین مردم

---

(۱) آل عمران/ ۶۰: «پس هر کس با تو در مقام مجادله برآید درباره عیسی بعد از آنکه به وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و التجا به درگاه خدا اصرار کنیم) تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم».

(۲) رازی، تفسیر ۸/ ۸۵. بیضاوی، تفسیر، ۲/ ۴۷. تفسیر الکشاف ۱/ ۳۶۸. تفسیر روح البیان ۲/ ۴۴.

تفسیر الجلالین ۱/ ۳۵. ترمذی، صحیح ۵/ ۲۲۵، بیهقی، سنن ۷/ ۶۳. مسلم، صحیح ۴/ ۱۸۷۱، کتاب فضائل الصحابه. احمد بن حنبل، مسند ۱/ ۱۸۵. بغوی، مصابیح السنه ۴/ ۱۸۳ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۸۴

و گرامی ترین آنها نزد خدا را برای مباهله برگزیده بود که عبارت بودند از دروازه علم و پدر دو سبط آن حضرت؛ یعنی امام امیر المؤمنین علیه السّلام و پاره تنش فاطمه زهرا سرور زنان عالمیان و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت.

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حالی پیش آمد که حسین را در بغل داشت و با دست دیگرش حسن را گرفته بود و پشت سر وی حضرت زهرا با پوششی از نور خدا حرکت می کرد و امام امیر المؤمنین علیه السّلام در پی، با شکوهی نمایان قدم بر می داشت.

(۲)

از سوی دیگر، سید و عاقب همراه فرزندان خود خارج شدند در حالی که جامه های فاخر پوشیده و زیور آلات بر خود داشتند و مسیحیان نجران و سواران بنی الحرث، سوار بر اسبانشان با بهترین وضع و آمادگی، همراه آنان بودند.

(۳) جمعیت فراوانی از مردم نیز جمع شدند و گردنها فراز کردند و این حادثه مهم را نظاره گر گشتند. سکوتی سنگین بر آن محل حکمفرما شد و تنها کلماتی نجوا گونه میان مردم ردّ و بدل می شد.

(۴) هنگامی که مسیحیان حالت پیامبر و اهل بیتش را دیدند که چشمها را خیره می ساخت و پیشانیها در برابرشان خاضع می گشت، دلهایشان از مشاهده هیبت پیامبر و شکوه طلعتش، پر از بیم و هراس گردید.

(۵) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با خضوع برای مباهله بر زمین زانو زده بود. سید و عاقب در حالی که لرزه بر اندامشان افتاده بود، نزد آن حضرت آمدند و گفتند: «ای ابو القاسم» با چه کسانی به مباهله ما اقدام می نمایی؟».

(۶) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با کلماتی که عظمت ایمان و خشیت از خدا را نمایان می ساخت به آنان پاسخ داد و گفت: «با بهترین مردم زمین و گرامی ترین آنان نزد خدا با شما مباهله می کنم» و به علی، فاطمه و حسنین اشاره فرمود.

آن دو با شگفتی پرسیدند: «چرا با اهل کرامت و بزرگی و صاحبان مقام از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۸۵

آنان که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده اند، به مباهله ما اقدام نمی نمایی؟».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در پاسخ برای آنها تأکید نمود که اهل بیتش برترین خلایق نزد خداوند هستند.

آن حضرت فرمود: «باری، با اینها که بهترین اهل زمین و برترین خلایق هستند، با شما مباهله می کنم».

آنها به وحشت افتادند و دانستند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر حق است. پس نزد اسقف که پیشوای آنان بود برگشتند تا با او در این باره مشورت کنند. آنان به وی گفتند: «ای ابا حارثه! در این امر چه نظر داری؟».

«چهره هایی را می بینم که اگر کسی از خداوند به سبب آنها بخواهد تا کوهی را از جای بردارد، آن را بر می داشت».

(۲) به این هم اکتفا ننمود بلکه گفته خود را با دلیل و سوگند مؤکد ساخت و گفت: «آیا محمد را نمی نگرید که دستهایش را بلند کرده و منتظر است که شما دو نفر چه مطلبی را به او می گویید، سوگند به مسیح! اگر دهانش به کلمه ای گشوده شود، نه به خانواده بازمی گردیم و نه به مال و منال!».

(۳) وی آنها را از مباهله بازمی داشت و در میان آنها فریاد می کشید و می گفت:

«آیا نمی بینید آفتاب را که رنگش دگرگون گشته و افق را که ابرهای تیره در آن فراهم نشده و باد را که سیاه و سرخ وزیدن گرفته و این کوهها را که دود از آنها به هوا برخاسته است. عذابی بر بالای سر ما قرار گرفته، بنگرید به پرندگان که چینه دانهای خود را خالی می کنند و درختان را که برگهای خود را فرو می ریزند و این زمین را که چگونه در زیر پاهایمان به لرزه افتاده است!».

آن چهره های عظیم، آنان را پوشانده بود و به عیان دیدند که چه فضیلت فراوان و چه کرامتی را نزد خداوند دارند.

(۴) مسیحیان فورا به

فکر چاره افتادند و با شتاب نزد پیامبر رفتند و گفتند: «ای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۸۶

ابو القاسم! از ما بگذر، خداوند از تو بگذرد».

(۱) آنها شرایط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را پذیرا گشتند. پس از آن، پیامبر اعلام فرمود که اگر آنها به مباهله می پرداختند، مسیحیان نابود می گشتند. آن حضرت فرمود:

«سوگند به آنکه جان من در دست اوست! عذاب بر سر اهل نجران قرار گرفت و اگر آنها مباهله می کردند، به صورت میمونها و خوکها مسخ می شدند و درّه ای پر از آتش بر آنها مستولی می شد و خداوند، نجران و مردمش را نابود می ساخت حتی پرندگان بر روی درختان را و سالی نمی گذشت مگر اینکه همه مسیحیان از بین می رفتند ...» «۱».

(۲) این حادثه مهم، میزان اهمیت اهل بیت علیهم السّلام را آشکار کرد و اینکه در جامعه اسلامی پر از مجاهدان و مبارزان در راه اسلام در آن دوره، نظیری نداشتند و اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کسانی را می یافت که از آنها در ورع و تقوا بهتر بودند، برای مباهله آنان را بر می گزید، بلکه اگر کسی در فضیلت با آنان برابر می بود، از اینکه اهل بیت خود را بر آنان مقدم شمارد، امتناع می ورزید به سبب اینکه ترجیح بلا مرجح قبیح است آن گونه که علمای اصول می گویند.

(۳) همچنین، آن حضرت کسی از خاندان نزدیکش را برای مباهله به میان نیاورد؛ نه عمویش عباس بن عبد المطلب و نه کسی از فرزندان بنی هاشم را با دو سبط خویش همراه نساخت. و نیز هیچ یک از همسران خود امهات المؤمنین را دعوت نکرد، در حالی که آنان

در حجره هـای خود بودنـد. و نه عمه اش صـفیه را تـا همراه پـاره تنش سـرور زنـان عالمیان باشـد و نه بانوی دیگری از بانوان شرافتمند و مخدرات عمرو العلی و شیبه الحمد و نه کسی از همسران خلفای سه گانه و دیگر

---

(۱) نور الابصار، ص ۲۲۳.

مهاجرین و انصار، در حالی که همه خاندانش در معرض دید و شنید وی بودند.

پس هدف از این کار این بود تا دلیلی باشد بر فضیلت اهل بیتش و جایگاه بلندشان نزد خداوند: ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ* «۱».

«آن فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است».

(۱) «امام شـرف الدین قدّس سـرّه» می گوید: «و تو می دانی که مباهله آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با آنان و درخواست از آنـان تـا دعـایش را آمین گوینـد، خـود به تنهـایی فضـل عظیمی است و انتخابشـان از سوی آن حضـرت برای این کـار مهم و اختصاص دادن آنها به این مقام بزرگ و برتر دانسـتن آنان بر دیگر افراد دارای سوابق، فضل بر فضلی است که هیچ یک پیش از آنان چنین نبوده و بعدا نیز کسـی به آنان نخواهد رسید. و نزول قرآن در امر به مباهله، به آنان خصوصا فضلی سوم است که فضل مباهله را ظهوری بیشتر می بخشد و به شرافت اختصاص آنان شرفی می افزاید و نوری بر نور آن اضافه می کند» «۲».

(۲) همچنین آیه به وضوح، بر این دلالت دارد که حضـرت امام امیر المؤمنین، خود، نفس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است و رسول خدا برتر از همه خلق

خداونـد است و علی نیز به مقتضای مساوات میان آنها چنین باشـد. و فخر رازی این مطلب را در تفسـیر کبیر خود بیان کرده و گفته است: «در ری، مردی بود که او را محمود بن حسن حمصی می گفتند و او معلم اثناعشریه بود و ادعا می کرد که علی از همه

---

(۱) حدید/ ۲۱.

(۲) الکلمه الغراء، ص ۱۸۴.

پیـامبران جز محمـد صلّی اللّه علیه و آله برتر است (۱) و بر این مطلب اسـتدلال می نمـود به گفته خداونـد متعـال: وَ أَنْفُسَـنا وَ أَنْفُسَـکُمْ؛ زیرا مقصود از وَ أَنْفُسَـنا، نفس محمد صلّی اللّه علیه و آله نیست؛ زیرا کسی خود را فرا نمی خواند بلکه مقصود غیر از آن است و اجماع نموده انـد که آن دیگری، «علی بن أبی طـالب بود»، پس آیه دلالت دارد بر اینکه نفس علی همان نفس محمد است و ممکن نیست که این نفس خود، عین آن باشد و مقصود این است که این نفس همانند آن نفس است و این امر، مساوات بیان آنها در همه وجوه را مقتضـی می گردد، ما عمل به این عموم را در حق نبوت ترک نمودیم و در حق فضیلت در برپا داشـتن دلایل که محمد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر بود و علی چنان نبود و به جهت وجود اجماع بر اینکه محمد صلّی اللّه علیه و آله از علی، افضل بوده و ما سوای آن، مورد عمل باقی ماند.

(۲) و نیز اجماع دلالت دارد بر اینکه محمد صلّی اللّه علیه و آله از سایر پیامبران علیهم السّـلام افضل بوده است، پس لازم می آید که علی از سایر پیامبران افضل

باشد ...» «۱».

(۳)

آیه ابرار

از آیات درخشان خداوند که فضیلت عترت پاک را ارج نهاده، «آیه ابرار» می باشد. خدای تعالی فرمود: إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً «۲».

«و نیکوکاران عالم در بهشت از شرابی نوشند که طبعش (در لطف، رنگ و بوی) کافور است. از سرچشمه گوارایی آن بندگان خاص خدا می نوشند

---

(۱) رازی، تفسیر ۸/ ۸۶.

(۲) دهر/ ۵- ۷.

که به اختیارشان هرکجا خواهند جاری می شود که آن بندگان نیکو به عهد و نذر خود وفا می کنند و از مهر خدا در روزی که شرّ و سختیش همه اهل محشر را فراگیرد، می ترسند».

(۱) عموم مفسران و محدثان روایت کرده اند که این آیه، در حق اهل بیت علیهم السّلام نازل شده «۱» و سبب آن این است که حسن و حسین علیهما السّلام بیمار شدند، پس جدشان حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به همراه جمعی از اصحابش به عیادت آنان رفت و از علی خواستند که هرگاه آنها از بیماری شفا یافتند، برای خدا روزه ای را نذر کنند. پس امیر المؤمنین نذر کرد که سه روز، روزه بگیرد و حضرت صدیقه علیها السّلام از وی متابعت نمود و خادمه اش فضه نیز در این مورد از ایشان متابعت کرد و هنگامی که حسنین از بیماری شفا یافتند، همگی روزه گرفتند و در آن هنگام امام، چیزی از طعام نداشت تا آن را برای آنها افطاری قرار دهد، پس آن حضرت علیه السّلام صاع جو را قرض گرفت و حضرت صدیقه در روز اوّل، یک

صاع از آن را آرد کرد و نان پخت و هنگامی که وقت افطار فرا رسید، ناگهان مسکینی در خانه را زد و از آنان طعامی طلب نمود، آنان همگی قوتشان را به آن مسکین دادند و روزه خود را ادامه دادند و جز آب چیزی را تناول نکردند.

(۲) روز دوم، پاره تن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آماده کردن طعام پرداخت که مایه اصلی آن نان جو بود و هنگام فرا رسیدن وقت غروب، یتیمی که گرسنگی وی را رنج داده بود، از آنان کمک خواست و آنها همگی قوت خود را به وی دادند و به غیر از آب، چیزی نخوردند.

---

(۱) فخر رازی، تفسیر ۳۰/ ۲۴۰. واحدی، اسباب النزول، ص ۲۹۶. نیشابوری در تفسیر سوره هل اتی». روح البیان ۱۰/ ۲۶۸. الدر المنثور. ینابیع الموده ۱/ ۲۷۹. الریاض النضره ۲/ ۱۸۰ و ۲۰۸.

مقریزی، امتاع الاسماع، ص ۵۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹۰

(۱) روز سوم، سرور زنان، باقیمانده طعام را آرد کرد و نان پخت و هنگام افطار، غذا را به آنان تقدیم داشت، اما چیزی نگذشت که اسیری گرسنه در را زد و آنان دست از طعام کشیدند و آن را به وی بخشیدند.

سبحان اللّه! چه نیکوکاری از این بالاتر! کدام ایثار از این عظیم تر، آن ایثاری بود که قصد قربت خدای کریم در آن وجود داشت.

(۲) روز چهارم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به دیدنشان آمد و آنها را دید. اما چه وحشتناك بود آنچه را که مشاهد فرمود. آن حضرت دید که بدنهایشان از شدت ضعف به رعشه افتاده و قوایشان از گرسنگی تحلیل رفته بود.

پس حالتش دگرگون گشت و فرمود: «خدایا! کمکی فرما، اهل بیت محمد از گرسنگی می میرند!».

(۳) هنوز سخن پیامبر به پایان نیامده بود که امین وحی بر آن حضرت فرود آمد و پاداش عظیم اهل بیت و ارزشیابی ایثار جاویدانشان را با خود آورد. آن پاداشی وصف ناپذیر بود که ارزیابی کمّی آن ممکن نبود و آن مغفرت، رحمت و رضوان بی حد از سوی خداوند است که آنان را بخاطر صبرشان، بهشت و حریر، پاداش داد که در آن بر اریکه ها تکیه دهند، نه آفتاب و سرما ببینند و درختانی که بر آنها سایه گسترده و میوه هایش آویزان شده است، ظرفهایی از نقره و فنجانهایی از بلور در اطرافشان به گردش در می آید، بلورهایی از نقره که آنها را به درستی اندازه داشته اند و در آن جامی به آنان می نوشانند که از زنجبیل سرشته شده باشد.

(۴) همانا آن عطایی پربخشش و فراوان است که پروردگارشان در آخرت از نعمتهای عظیم و کرامات به آنان مرحمت کرده و مزید مغفرت و رضوانش را به فراوانی به آنها داده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹۱

(۱) در اینجا سخن ما درباره بعضی از آیات کریمه که در حق اهل بیت علیهم السّلام نازل شده است، به پایان می رسد و بدون شک حضرت امام حسین علیه السّلام از جمله افراد مورد نظر در آن آیات کریمه فرود آمده از آسمان می باشد که مقام عظیم آن حضرت، نزد خداوند را نشان می دهد.

(۲)

در سایه سنّت

اشاره

در سنّت نبوی، تعداد زیادی از احادیث وجود دارد که پیامبر بزرگ صلّی اللّه علیه و آله آنها را بیان فرموده و جنبه های شخصیت حضرت امام حسین علیه السّلام

را نشان داده و ابعاد برتری آن حضرت نسبت به دیگر مسلمین را مشخص نموده است ....

در این مورد، نصوص فراوانی متواتر شده که بر چند دسته می باشند، بعضی از آنها در مورد اهل بیت علیهم السّلام وارد شده که قطعا شامل امام حسین نیز می شوند. و بعضی دیگر در مورد آن حضرت و برادرش حضرت حسن علیه السّلام وارد گردیده و دسته سوم، مخصوصا درباره آن حضرت رسیده است بدین ترتیب:

(۳)

دسته اوّل

امّا آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در فضیلت عترت و لزوم مودت آنان رسیده، دسته بزرگی از اخبار را دربرمی گیرد که بعضی از آنها بدین شرح می باشد:

(۴) ۱- «ابو بکر» روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که خیمه ای برافراشته و بر کمانی عربی تکیه زده بود، در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام درون خیمه بودند. پس فرمود: «ای گروه مسلمین! من در صلح هستم با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد و در جنگ هستم با آنکه با آنان بجنگد و دوست هستم با آنکه دوستشان بدارد. کسی جز آنکه جدی سعادتمند دارد، آنان را دوست

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹۲

نمی دارد و دشمنشان نمی شناسد مگر آنکه جدی با شقاوت و تولدی ناشایسته داشته باشد» «۱».

(۱) ۲- «زید بن ارقم» روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام فرمود: «من در جنگ هستم با آنکه شما با او بجنگید و صلح هستم با آنکه وی را صلح نموده باشید» «۲».

(۲) ۳- «احمد بن حنبل» به سندش روایت کرده که

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هر کس مرا دوست بدارد و این دو و پدر و مادرشان را، روز قیامت همراه من در یک درجه خواهد بود» «۳».

(۳) ۴- «جابر» روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روزی در عرفات، در حالی که علی رو به رویش بود، فرمود: «ای علی! به من نزدیک شو، من و تو از یک درخت آفریده شده ایم، من اصل و تو فرع آن هستی و حسن و حسین، شاخه هایش می باشند، پس هر که به شاخه ای از آن آویزان شود، خداوند او را وارد بهشت می سازد ...» «۴».

(۴) ۵- «ابن عباس» روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ستارگان برای مردم

---

(۱) الریاض النضره ۲/ ۱۵۴.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۹۹. و ابن ماجه در سنن خود ۱/ ۵۲ روایت کرده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من در صلحم با آنکه او را صلح کرده باشید و در جنگم با هر که با وی بجنگید». و مانند آن را حاکم در مستدرک خود ۳/ ۱۴۹ روایت کرده. و ابن اثیر در اسد الغابه ۵/ ۵۲۳ و احمد آن را در مسندش روایت کرده ۲/ ۴۴۲ به سندش از ابو هریره و نیز خطیب بغدادی در تاریخش ۷/ ۳۶.

(۳) احمد، مسند ۱/ ۷۷. ترمذی، صحیح ۵/ ۶۴۱. و در تهذیب التهذیب ۱۰/ ۴۳۰ آمده است که نصر بن علی این حدیث را بیان کرد، پس متوکل دستور داد وی را هزار تازیانه بزنند. سپس جعفر بن عبد الواحد درباره وی با او سخن گفت و

به او می گفت: این، از اهل سنت است و همچنان با او بود تا وی را رها کرد.

(۴) احمد، مسند ۱/ ۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹۳

زمین، امانی از غرق نشدن هستند و اهل بیت من برای امتم، امانی از اختلاف می باشند، پس اگر قبیله ای از عرب با آن مخالفت کند، اختلاف می یابند و حزب شیطان می شوند ...» «۱».

(۱) ۶- «زید بن ارقم» روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید، بعد از من گمراه نمی شوید، یکی از آنها از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا که ریسمانی است از آسمان بر زمین کشیده شده و عترتم اهل بیتم که از هم جدا نشوند تا اینکه بر حوض بر من وارد گردند، پس بنگرید که پس از من چگونه با آنها عمل خواهید کرد ...» «۲».

(۲) حدیث ثقلین از برجسته ترین احادیث نبوی و از معروفترین و مشهورترین آنها در میان مسلمین می باشد و این حدیث، در مواضع فراوانی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تکرار شده است که به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

(۳) الف- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این حدیث را در حج خود، در روز عرفه اعلام فرمود؛ زیرا جابر بن عبد اللّه انصاری روایت نموده: پیامبر خدا را در حج خود، در روز عرفه دیدم که بر روی ناقه قصوایش خطبه ایراد می کرد و شنیدم او را که می گفت:

«ای مردم! من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم که اگر به آن عمل کنید، گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم

اهل بیتم ...» «۳».

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۴۹. و در کنز العمال ۱۲/ ۱۰۲ و الصواعق المحرقه، ص ۱۸۷ آمده است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ستارگان، امانی برای اهل زمین هستند و اهل بیت من، امانی برای امتم می باشند». و مناوی آن را در فیض القدیر ۶/ ۲۹۷ و هیثمی در مجمع خود ۹/ ۱۷۴، روایت کرده اند.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۶۳. اسد الغابه ۲/ ۱۲.

(۳) کنز العمال ۱/ ۱۷۲. ترمذی، صحیح ۵/ ۶۶۲.

(۱) ب- آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آن را در روز غدیر بیان کرد؛ زیرا زید بن ارقم گوید:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در جحفه فرود آمد، پس روی به مردم کرد و خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: «من برای پیامبری نمی یابم جز نصف عمر پیامبری که پیش از او بوده و نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم (و از دنیا بروم) پس شما چه می گویید؟».

گفتند: نصیحت و دلسوزی نمودی.

(۲) حضرت فرمود: «آیا گواهی می دهید که پروردگاری جز خداوند نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه بهشت و جهنم حق است؟» گفتند: گواهی می دهیم.

(۳) پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دست خود را بر سینه خویش نهاد و سپس فرمود: «و من همراه شما گواهی می دهم». و روی به آنان کرد و فرمود: «آیا می شنوید؟».

گفتند: آری.

(۴) حضرت فرمود: «من پیش از شما کنار حوض خواهم بود و شما بر من کنار حوض وارد می شوید و اینکه عرض آن، به فاصله صنعا تا بصرا باشد و در آن، جامهایی

است از نقره به شمار ستارگان، پس بنگرید که بعد از من با ثقلین چگونه خواهید بود؟».

شخصی آن حضرت را ندا داد که یا رسول اللّه! «ثقلین» چه باشند؟

(۵) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «کتاب خدا که یک طرف در دست خداوند عز و جل است و طرف دیگر آن در دست شماست، پس به آن چنگ زنید و دیگری عشیره من است «۱». و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده است که آنها از

---

(۱) در کنز العمال ۱/ ۱۸۸ لفظ «عترت من» آمده است.

هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند و این را از پروردگارم برای آنها درخواست کرده ام پس بر آنها تقدّم نجویید که هلاک می شوید و از آنها کوتاهی نکنید و آنها را نیاموزید که آنان از شما داناترند».

(۱) سپس دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: «هر کس را که من از خود او أولی بودم، علی ولی اوست، خداوندا! دوست بدار هر کس را که با وی دوستی کند و دشمن بدار هر کس را که دشمن وی باشد» «۱».

(۲) ج- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این مطلب را در بستر مرگ اعلام فرمود، آنگاه که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله روی به یارانش کرد و به آنان فرمود: «ای مردم! نزدیک است که به صورتی سریع درگذرم و مرا ببرند و من این گفته را قبلا به شما گفتم که عذر نهاده باشم جز اینکه من در میان شما کتاب پروردگارم عز و جل را بر جای می گذارم و عترتم اهل بیتم،

سپس دست علی را گرفت و آن را بالاـ برد و گفت: این علی همراه قرآن است و قرآن همراه علی، از هم جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند و از آنها خواهم پرسید که در مورد آنان پس از من چه بوده است ...» «۲».

(۳) حدیث ثقلین موثق ترین و صحیح ترین احادیث نبوی می باشد و مناوی از سمهودی روایت کرده که گفته است: «و بر در [حجره] بیش از بیست صحابی بودند» «۳». و همگی این حدیث را روایت کرده اند.

(۴) و ابن حجر گفته است: «این حدیث از طرق فراوان، بیش از بیست صحابی روایت شده است» «۴».

---

(۱) هیثمی، مجمع ۹/ ۱۶۳.

(۲) الصواعق، ص ۱۲۶.

(۳) فیض القدیر ۳/ ۱۵.

(۴) الصواعق، ص ۲۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹۶

(۱) این حدیث، دلالت صریح و واضحی بر حصر امامت در اهل بیت علیهم السّلام و بر عصمت آنان از گناهان و هوسها دارد؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را قرین کتاب خداوند بزرگ قرار داده که باطل از پیش رو و از پشت سر به سوی آن نمی آید و طبیعی است که هر گونه انحراف آنان از دین، جدایی از کتاب عزیز شمرده می شود، در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عدم جدایی آنان تصریح فرموده تا اینکه کنار حوض بر آن حضرت وارد شوند، پس دلالت آن عصمت، امری آشکار است که پنهانی در آن نباشد. و نیز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این حدیث بر امتش تأکید دارد که بر آنان تقدم نجویند و رهبری خود را به آنها بسپارند تا در

این زندگی هلاک نشوند.

(۲) بحث درباره نتایج این حدیث شریف، تألیف کتاب خاصی را طلب می کند که البته جمعی از علما به صورتی موضوعی و شامل، به بررسی آن پرداخته اند «۱».

(۳) ۷- «ابو سعید خدری» روایت کرده شنیدم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: «همانا مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر کس از آن بازماند، غرق می شود و اینکه مثل اهل بیت در میان شما همچون باب حطه در بنی اسرائیل است که هر کس داخل آن شود، بخشوده می گردد» «۲».

(۴) در این حدیث، دعوتی سازنده و الزام آور در مورد تمسک به عترت

---

(۱) در این مورد، مراجعه شود به المراجعات، ص ۷۱- ۷۸. الاصول العامه للفقه المقارن، ص ۱۶۴- ۱۸۷.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۱۶۸ و حاکم آن را در مستدرک خود نقل کرده ۲/ ۴۳، از حنش از ابو ذر. خطیب بغدادی در تاریخش ۲/ ۱۹ به سندش از انس بن مالک روایت کرده. ابو نعیم در الحلیه ۴/ ۳۰۶ به سندش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده. المتقی در کنز العمال به سندش از ابن زبیر و ابن عباس روایت کرده. المحب الطبری آن را در ذخائر العقبی، ص ۲۰ به سندش از علی روایت نموده.

طبرانی در دو کتاب الاصغر و الاوسط خود از ابو سعید خدری روایت کرده است.

طاهره وجود دارد که آن ضمانتی برای نجات امت و سلامتش می باشد همان گونه که دور شدن از عترت، گمراهی و هلاکت را سبب می شود. «امام شرف الدین» در بیان این

حدیث می گوید:

(۱) و تو می دانی که مقصود از تشبیه آنـان علیهم السّـلام به کشتی نوح این است که هر کس در دین خود به آنهـا پنـاه برد و فروع و اصول آن را از ائمه آنان دریافت کند، از عذاب جهنم نجات می یابد. و هر کس از آنان تخلف جوید، همچون کسـی خواهـد بود که در روز طوفان به کوهی پناه برد تا وی را از امر خـدا پناه دهـد، اما آن شـخص در آب غرق شد و این یک در جهنم سوزان- و العیـاذ بـاللّه- غرق می گردد. و وجه تشبیه آنـان به بـاب حطه آن است که خـدای تعـالی آن در را مظهری از مظاهر تواضع در برابر جلال فرمانبرداری از حکم خود قرار داد و بدین گونه وسیله ای برای مغفرت می شد».

(۲) این وجه شـبه را «ابن حجر» نیز مورد توجه قرار داده و پس از اینکه این احـادیث و دیگر موارد هماننـد آنها را نقل، کرده، گفته است:

«وجه تشبیه آنـان به کشتی این است که هر کس آنها را دوست بـدارد و بزرگ شـمارد، به عنوان سـپاس نعمت شـرف آنان و عمـل به هـدایت علمایشـان، از ظلمت مخالفـات ایمن گردد و هر کس از این امر تخلف ورزد، در دریای کفر نعمتها غرق می شود و در بیابانهـای طغیـان هلاـکت می یابـد ... تـا اینکه گفت: و باب حطه- یعنی وجه تشبیه آنها به باب حطه- این است که خداوند وارد شدن به آن در، که دروازه اریحا یا بیت المقدس است، همراه با تواضع و اسـتغفار را وسـیله ای برای مغفرت قرار داد و برای این امت، مودت اهل بیت را سببی قرار

زندگانی حضرت امام

حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۹۸

داده است ...» «۱».

(۱) متکلمان شیعه برای حصر امامت در اهل بیت علیهم السّلام به این حدیث استناد جسته اند؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را چون کشتی نوح قرار داد به عنوان ممتاز نمودن آنان از غیر آنها، پس رجوع به آنان سببی برای نجات و تخلف از آنان وسیله گمراهی و نابودی است.

(۲) ۸- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «معرفت آل محمد برائت از آتش است و دوستی آل محمد وسیله گذر از صراط و ولایت آل محمد، امان از عذاب می باشد» «۲».

(۳) ۹- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، آمرزیده شده می میرد.

هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، توبه کننده می میرد. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن و با ایمان کامل می میرد. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، ملک الموت او را مژده بهشت می دهد و پس از او منکر و نکیر نیز او را مژده دهند. همانا هر کس بر محبت آل محمد بمیرد، به بهشت زفاف داده می شود همان گونه که عروس را به خانه شوهرش زفاف دهند. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود. همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، قبرش زیارتگاه فرشتگان رحمت می شود.

همانا هر کس بر دوستی آل محمد بمیرد، بر سنّت و جماعت مرده است. همانا هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت می آید در حالی که میان دو

---

(۱)

المراجعات، ص ۷۷.

(۲) همان، ص ۸۲.

چشمانش نوشته شده: ناامید از رحمت خدا ...» «۱».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دعوت به موالات عترتش فرمود و اینکه از اعماق جانهایمان، صادقانه ترین نمونه های دوستی و ولا را داشته باشیم و اینکه این امر تا آخرین لحظه زندگیمان استمرار داشته باشد.

(۲) ۱۰- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اهل بیتم را در میان خود در جایگاه سر نسبت به بدن و جایگاه چشمان از سر قرار دهید و سر، بدون دو چشم، راه را نمی یابد» «۲».

(۳) ۱۱- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «در روز قیامت، شخص قدم از قدم بر نمی دارد تا اینکه از او درباره چهار چیز پرسیده شود: عمرش را در چه راهی فنا کرده، بدنش را در چه کاری نابود ساخته، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج نموده و درباره محبت ما اهل بیت» «۳».

(۴) ۱۲- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس شاد شود که به زندگی من زیست کند و به مرگ من بمیرد و در بهشت جاویدانی که پروردگارم آن را غرس نموده است، اقامت گزیند، بعد از من با علی موالات نماید و با دوست او دوستی کند و بعد از من به اهل بیت من پناه برد که آنان عترت من هستند، از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم من به آنان روزی داده شده است، پس وای بر آن افراد از امت من که فضل آنان را تکذیب کنند و با آنها صله مرا قطع نمایند، خداوند شفاعتم را

نصيبشان نگرداند» «۴».

(۵) ۱۳- على عليه السّلام فرمود: «رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله مرا خبر داد كه نخستين كسانى كه

---

(۱) المراجعات، ص ۸۳ به نقل از ثعلبى در تفسير آيه مودت در تفسير كبيرش.

(۲) المراجعات، ص ۸۱ به نقل از الشرف المؤبد، ص ۵۸.

(۳) المراجعات، ص ۸۲ به نقل از سيوطى در احياء الميت و نبهانى در اربعينش.

(۴) كنز العمال ج ۱۲/ ۱۰۲.

وارد بهشت مى شوند: من، فاطمه، حسن و حسين هستند، گفتم يا رسول اللّه! پس محبان ما، فرمود: آنان پشت سر شما هستند» «۱».

(۱) ۱۴- «ابو سعيد خدرى» روايت كرده كه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله بر حضرت فاطمه عليها السّلام وارد شد و فرمود: «من و تو و اين كه خوابيده است (يعنى على) و آن دو (يعنى حسن و حسين) روز قيامت در يك مكان خواهيم بود «۲»».

(۲) اينها بعضى از احاديثى است كه از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله در فضل عترتش رسيده است و هر كس در آنها تأمل نمايد به مقصود مورد نظر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله منتهى مى شود كه همانا قرار دادن رهبرى اسلامى در دست ائمه اهل بيت عليهم السّلام مى باشد، آنان كه طاعت خدا را بر هر چيزى ترجيح داده اند تا امت در مسير خود از راه هدايت و صلاح، دور نشوند و در رفتار خود از آنچه خداوند فرمان داده است، منحرف نگردند تا در ميان آنان عدالت و حق گسترش يابد و راه قدرتهاى ستمگر بسته شود تا بر منبرهاى حكومت و خلافت اسلامى نجهند.

(۳)

دسته دوّم

اشاره

مصادر سيره نبوى و احاديث، سرشار است

از اخبـار فراوانی که از پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله در حـق سـبطین علیهمـا السّ‍لام و درجه اهمیت و مقـام ارجمنـدشان نزد آن حضرت رسیده که به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

(۴) ۱- «ابو ایوب» روایت کرده: «بر پیامبر خـدا صـلّی اللّه علیه و آله وارد شدم در حالی که حسن و حسـین علیهما السّ‍لام نزد آن حضرت (و یا در حجره اش) مشغول بازی بودند.

پس گفتم: یا رسول اللّه! آیا آنها را دوست می داری؟ فرمود: چگونه آنها را

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۵۱.

(۲) همان ۳/ ۱۳۷.

دوست نداشته باشم در حالی که آنها دو گل من از دنیا هستند که آنها را می بویم» «۱».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مواضع عدیده ای لقب ریحانتین (دو گل) به آنها داده که به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

(۲) الف- «سـعید بن راشد» روایت کرده: حسن و حسـین علیهما السّ‍لام به سوی پیغمبر خدا صـلّی اللّه علیه و آله می شـتافتند. پس پیـامبر یکی از آنهـا را برداشـت و زیر بغـل گرفت. سـپس دیگری آمـد و آن حضـرت او را زیر بغـل دیگر خـود گرفت و فرمود: «اینها دو گل من از دنیا هستند، هر کس مرا دوست بدارد، آنها را دوست داشته باشد «۲»».

(۳) ب- «سعد بن مالک» گوید: بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شدم در حالی که حسن و حسین بر پشت آن حضرت بازی می کردنـد، پس گفتم: یـا رسول اللّه! آیا آنها را دوست می داری؟ فرمود: «چرا آنها را دوست نداشـته باشم در حالی که آنها دو گل من از دنیا هستند «۳»؟».

(۴) ج- «انس بن مالک»

روایت کرده: داخل شدم (یا شاید داخل شدم) بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که حسن و حسین بر شکم آن حضرت می غلتیدند و می فرمود: «اینان دو گل من از این امت هستند «۴»».

(۵) د- «ابو بکره» روایت کرده: حسن و حسین علیهما السّلام بر پشت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می ایستادند در حالی که آن حضرت در نماز بود، پس ایشان آنها را با دست خود

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۱. و ذهبی آن را در سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۲ با اندکی تغییر روایت کرده.

مختصر صفه الصفوه، ص ۶۲. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین من تاریخ دمشق، ص ۶۱.

(۲) ذخائر العقبی، ص ۱۲۴.

(۳) کنز العمال ۱۳/ ۶۷۱.

(۴) نسائی، خصائص، ص ۱۲۵. و در مسند امام زید، ص ۴۶۹ آمده: «فرزند، گل است و دو گل من حسن و حسین هستند».

نگه می داشت تا کمر خود را راست کند و آنها بر روی زمین قرار گیرند و هنگامی که از نماز فارغ شد، آنها را در دامن خود نشاند و سپس فرمود: «این دو فرزند من، دو گل من از دنیا هستند» «۱».

(۱) ه- «جابر» روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی بن أبی طالب علیه السّلام فرمود: «سلام بر تو ای پدر دو گل من! تو را به نیکی سفارش می کنم در مورد دو گل من از دنیا که به زودی دو رکن تو فرو می ریزند و خداوند جانشین من بر تو باشد. پس هنگامی که حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در گذشت، علی علیه

السّلام گفت: این یکی از دو رکنی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود و وقتی که حضرت فاطمه علیها السّلام از دنیا رفت، حضرت علی گفت: این رکن دوّم است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده بود» «۲».

(۲) و- «بخاری» به سندش از «ابی نعیم» روایت کرده: «من شاهدی برای ابن عمر بودم که مردی از او درباره خون پشه سؤال کرد، پس گفت: تو کیستی؟

گفت: از اهل عراق هستم. گفت: این را بنگرید که درباره خون پشه از من می پرسد، در حالی که فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را کشته اند و من شنیدم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: آنها دو گل من از دنیا هستند «۳»».

(۳) ۲- «انس بن مالک» روایت کرده: از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسیده شد کدام یک از اهل بیت نزد تو محبوبترند؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین». و آن حضرت به فاطمه می گفت: «دو پسرم را صدا کن. پس آنها را می بویید و به خود می فشرد «۴»».

---

(۱) کنز العمال ۱۳/ ۶۶۷.

(۲) حلیه الاولیاء ۳/ ۲۰۱.

(۳) بخاری، صحیح، ۸/ ۸ و ۵/ ۳۳. فضائل الخمسه من الصحاح السته ۳/ ۱۸۳.

(۴) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۵۷. فیض القدیر ۱/ ۱۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۰۳

(۱) ۳- «ابن عباس» روایت کرده: در حالی که ما یک روز همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودیم، فاطمه علیها السّلام گریان آمد. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: پدرت فدایت باد! چه چیزی تو را گریانده است؟ گفت: حسن

و حسـین خارج شده اند و نمی دانم که شب را در کجا به صـبح رسانده اند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: گریه نکن که آفریدگار آنان از من و تو به آنها مهربانتر است، سپس دو دستش را بلند کرد و گفت: «خداوندا! آنها را محافظت فرما و به سلامت بدار».

(۲) پس جبرئیل فرود آمـد و گفت: ای محمـد! غمگین مباش که آن دو در محله بنی النجار خفته انـد و خداونـد فرشـته ای را مـأمور آنـان کرده که آنها را محافظت نمایـد. پیامبر برخاست و در حالی که اصـحابش به همراه وی بودنـد، به سوی آن محل رفتند و حسن و حسـین علیهما السّلام را دیدند که دست در آغوش یکدیگر به خواب رفته اند و آن فرشته مأمور آنها یکی از دو بال خود را در زیر آنها قرار داده و بال دیگر را در بالای آنها سایبان ساخته بود. پیامبر خم شد و آنها را می بوسـید تا اینکه از خواب بیدار شدند. سـپس حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ خود گذاشت. پس ابو بکر با او رو به رو شد و گفت: یـا رسـول اللّه! یکی از دو کودک را به من بـده تـا او را به جـای تو بردارم. پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بهـترین مرکب، مرکب آنان است و آنها بهترین سواران هسـتند و پدرشان از آنها بهتر است». تا اینکه به مسـجد رسید. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بپا خاست در حالی که آن دو بر دوش وی بودند. سـپس فرمود: «ای گروه مسـلمین! می خواهید شما را به بهترین مردم

از نظر جد و جده راهنمایی کنم؟».

گفتند: آری، یا رسول اللّه! (۳) آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین هستند که جدشان رسول خدا خاتم فرستادگان است و جده آنان، خدیجه بنت خویلد سرور زنان اهل بهشت می باشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۰۴

(۱) سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «می خواهید شما را به بهترین مردم از جهت عمو و عمه راهنمایی کنم؟».

گفتند: آری، ای پیامبر خدا! فرمود: «حسن و حسین، عمویشان جعفر بن أبی طالب و عمه آنها ام هانی دختر ابو طالب می باشد».

(۲) سپس فرمود: «می خواهید بهترین مردم از نظر دایی و خاله را به شما معرفی کنم؟».

گفتند: آری، ای رسول خدا! آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین، دائیشان قاسم فرزند رسول خدا و خاله آنان، زینب دختر رسول خدا می باشد».

(۳) پس از آن، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «خداوندا! تو می دانی که حسن و حسین و عمویشان در بهشت هستند و عمه آنها در بهشت می باشد و هر کس آنها را دوست بدارد، در بهشت است و هر کس آنان را دشمن بدارد، در جهنم می باشد «(۱)».

این حدیث شریف، آشکارا میزان دوستی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله را نسبت به دو سبط خود نشان می دهد و اینکه آن دو، محبوبترین اهل بیت وی نزد او هستند، همچنانکه آن دو برترین مردم از نظر نسب و حسب می باشند و هر کس آنها را دوست بدارد همراه آنان در جایگاه بزرگی در فردوس برین جای می گیرد.

(۴) ۴- «عمر» روایت کرده: حسن و حسین علیهما السّلام را بر شانه های

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دیدم، پس گفتم: اسب در زیر شما می باشد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«و بهترین سواران آنها هستند» «۲».

---

(۱) ذخائر العقبی، ص ۱۳۰.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۲. کنز العمال ۱۳/ ۶۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۰۵

(۱) و به همین مضمون، جابر روایت کرده: بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شدم در حالی که حسن و حسین بر پشت او بودند و آن حضرت می فرمود: «بهترین شتر، شتر شماست و بهترین دو لنگه بار، شما هستید «۱»».

«سید حمیری» این مطلب را با این گفته خود به نظم آورده است:

اتی حسنا و الحسین الرسول و قد برزا ضحوه یلعبان

فضمها و تفداهماو کانا لدیه بذاک المکان

و مرا و تحتها عاتقاه فنعم المطیه و الراکبان «پیامبر، حسن و حسین را دید که یک روز بازی می کردند».

«پس آنها را در آغوش گرفت و گفت فدایتان شوم!».

«و آنها بر دوش او سوار شدند و گذشتند که بهترین مرکوب بود و آنان بهترین سواران بودند».

(۲) ۵- «ابو سعید خدری» روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند ... «۲»».

---

(۱) کنز العمال ۱۳/ ۶۶۳. مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۲.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۵۶. مختصر صفه الصفوه، ص ۶۲. احمد بن حنبل، مسند ۳/ ۶۲. حلیه الاولیاء ۵/ ۷۱. تاریخ بغداد ۹/ ۲۳۱ و حاکم آن را در مستدرک ۳/ ۱۶۸ به سندش از ابن عمر روایت کرده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان از آنان بهتر است». و با این نص در

مسند امام زید وارد شده است. و در الاصابه ۱/ ۲۶۶ جهم روایت کرده:

شنیدم رسول خدا را که می فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند».

و در کنز العمال ۶/ ۲۲۱ آمده: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که آن دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است».

و در جامع الکبیر سیوطی از ابن عساکر به سندش از حذیفه آمده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «فرشته ای به سوی من آمد، پس به من سلام کرد، از آسمان فرود آمده بود و پیش از آن فرود نیامده بود و مرا مژده داد که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و اینکه فاطمه سرور زنان اهل بهشت می باشد ...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۰۶

(۱) ۶- «سلمان فارسی» روایت کرده: شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود:

«حسن و حسین دو پسرم هستند، هر کس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد، خداوند او را دوست می دارد و هر کس را خداوند دوست بدارد، او را به بهشت وارد می سازد و هر که آنان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد، خداوند او را دشمن می داند و هر که را خداوند دشمن بدارد، او را به جهنم وارد می سازد ... «۱»».

(۲) ۷- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حال خطبه بود که حسن و حسین آمدند در حالی که دو پیراهن قرمز رنگ پوشیده بودند و

راه می رفتند و پایشان به زمین برخورد می کرد، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از منبر پایین آمد و آنها را برداشت و نزد خود گذاشت و فرمود: «راست گفت خداوند، آنجا که می فرماید: همانا اموال و فرزندانتان فتنه هستند، به این دو کودک نگاه کردم که راه می رفتند و پایشان به زمین برخورد می کرد، پس صبر نکردم تا اینکه سخنم را قطع نمودم و آنها را برداشتم ... «(۲)».

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۶۶. و با اندکی تغییر، هیثمی آن را در مجمعش آورده ۹/ ۱۱۱. و نیز متقی آن را در کنز العمال ۱۲/ ۱۲۰ روایت کرده و در سنن ابن ماجه ۱/ ۵۱ از ابو هریره، گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که با آنان دشمن باشد، مرا دشمن داشته است».

و در تهذیب التهذیب در شرح حال نصر بن علی ازدی، علی بن صواف از عبد اللّه بن احمد روایت کرده که نصر حدیث گفته است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و گفت:

«هر کس مرا دوست بدارد و اینها و پدرشان را دوست بدارد، همراه من در روز قیامت در درجه ام خواهد بود».

هنگامی که متوکل آن را شنید، دستور داد او را هزار تازیانه بزنند. پس جعفر بن عبد الواحد با وی درباره اش سخن گفت و به او می گفت: این، از اهل سنّت است و همچنان با وی بود تا او را رها کرد.

(۲) ترمذی، صحیح ۵/ ۶۵۸. نسائی، صحیح ۳/ ۱۰۸. حاکم، مستدرک ۱/ ۲۸۷. ابی

داوود، صحیح ۱/ ۲۹۰. احمد بن حنبل، مسند ۵/ ۳۵۴. بیهقی، سنن ۳/ ۲۱۸. اسد الغابه ۲/ ۱۲. کنز العمال ۱۲/ ۱۱۴، نسائی، سنن ۳/ ۱۰۸ و در الصواعق المحرقه، ص ۱۹۱.

(۱) ۸- «یعلی بن مره» روایت کرده: حسن و حسین در حالی که برای رسیدن به رسول خدا با یکدیگر مسابقه می دادند، پیش آمدند. آن حضرت آنها را در آغوش گرفت و فرمود: «همانا فرزند مایه بخل و جبن است ... «۱»».

(۲) ۹- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو سبط «۲» از اسباط هستند» «۳».

(۳) ۱۰- «انس» روایت کرده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «محبوبترین اهل بیت نزد من حسن و حسین هستند ... «۴»».

(۴) ۱۱- «انس» روایت کرده: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرسیدند کدامیک از اهل بیت شما نزد تو محبوب تر هستند؟ فرمود: «حسن و حسین». و آن حضرت به فاطمه می فرمود: «دو پسرم را برای من فرا خوان، پس آنان را می بویید و در آغوش می گرفت ...» «۵».

(۵) ۱۲- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو امام هستند، چه قیام کنند و چه بنشینند ...» «۶».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جامه امامت را بر دو ریحانه خویش پوشاند و آن را از ذاتیات آنان قرار داد؛ خواه قیام به امر کنند و امور خلافت را بر عهده گیرند و خواه چنین نباشد.

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۶۸. احمد بن حنبل، مسند ۴/ ۱۷۲. و معنای حدیث این است که فرزند، پدرش را به بخل و جبن وامی دارد.

(۲) «سبطان» تثنیه سبط است

و در لسان العرب ۹/ ۱۸۱ آمده است که «سبط» امتی از امم است در خیر.

(۳) کنز العمال ۱۲/ ۱۱۹. الصواعق المحرقه، ص ۱۹۲. الادب المفرد. و در صبح الاعشی ۱/ ۴۳۰ آمده است که حسن و حسین علیهما السّلام نخستین کسانی هستند که در اسلام، «سبطین» نامیده شدند.

(۴) ترمذی، صحیح، کنز العمال ۱۲/ ۱۱۶.

(۵) ابن الدیبع، تیسیر الوصول ۳/ ۳۲۰.

(۶) بحار الانوار ۱۰/ ۷۸. و در نزهه المجالس ۲/ ۴۷۶ آمده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به حسن و حسین فرمود: «شما دو امام هستید و شفاعت برای مادر شماست» و این حدیث در صفحه ۱۲۹ در الاتحاف بحب الاشراف آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۰۸

(۱)

دوستی عمیق

راویان، نشانه های فراوانی بر درجه علاقه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و شدت دوستی آن حضرت نسبت به دو سبط خویش بیان کرده اند که اینک به بعضی از آنها اشاره می نماییم:

(۲) ۱- هرگاه حسن و حسین از آن حضرت دور می شدند، به شدت نسبت به آنان مشتاق می شد و دستور می داد تا آنها را نزد وی بیاورند، پس آنان را می گرفت و می بویید و به سینه خویش می فشرد.

(۳) ۲- «عبد اللّه بن جعفر» گوید: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هرگاه از سفری بازمی گشت، با من یا با حسن یا حسین دیدار می کرد «۱»».

(۴) ۳- دوستی آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله نسبت به دو سبط خویش تا بدانجا رسید که بیعت آنان را با خود ضمن سه کودک خردسالی که از اهل بیت با وی بیعت کردند، پذیرا گشت که آنها همراه عموزاده شان عبد اللّه بن جعفر بودند

و جز آنها هرگز با کودکی خردسال بیعت ننمود «۲».

(۵) ۴- آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله آن دو را بر مرکب خویش سوار می کرد، پس یکی از آنها را جلو خویش و دیگری را پشت سر خود قرار می داد ... «۳».

(۶) ۵- عطوفت آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و محبتش نسبت به دو سبط خود تا بدانجا بود که آن حضرت، نماز عشا را می خواند، پس هرگاه سجده می کرد، بر پشت او سوار می شدند، وقتی که سر بر می داشت، آنان را به آرامی می گرفت و بر زمین

---

(۱) دارمی، سنن ۲/ ۲۸۵.

(۲) العقد الفرید ۲/ ۲۴۳.

(۳) مسلم، صحیح ۴/ ۱۸۸۳.

می گذاشت و هر وقت دوباره به سجده می رفت، آنان باز بر پشت او می رفتند تا اینکه نمازش را تمام می کرد و آنها را بر رانهای خویش می نشاند ... «۱»

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عنایت و محبت خود را به دو سبط خویش ارزانی می داشت تا مسلمانان، درجه اهمیت آنها را نزد آن حضرت ببینند و نسبت به آنان مودت خود را ابراز کنند و رهبری روحی و رمانی خود را به عهده آن دو گذارند تا امت را به سوی درجات زندگی شرافتمندانه ای که انسان همه خواسته هایش را در آن می یابد، پیش برند.

(۲)

دسته سوّم

اخباری که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در فضیلت ریحانه اش حضرت امام حسین علیه السّلام رسیده و نشانه های شخصیت وی را مشخص می کند، متواتر شده اند که بخش بزرگی از اهتمام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آن حضرت را در بر دارد. بعضی از آن اخبار بدین شرح می باشد:

(۳)

۱- «جابر بن عبد اللّه» روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس بخواهد به سرور جوانان اهل بهشت بنگرد، پس به حسین بن علی نگاه کند ...» «۲».

(۴) ۲- «ابو هریره» روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که حسین بن علی را برداشته بود و می فرمود: «خداوندا! من او را دوست دارم، پس او را دوست

---

(۱) احمد، مسند.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۸۳. از کتابهای خطی کتابخانه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام.

و سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۰

بدار» «۱».

(۱) ۳- «یعلی بن مره» روایت کرده: همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سوی یک میهمانی می رفتیم که ما را به آن دعوت کرده بودند، ناگاه حسین را دیدیم که در کوچه ای بازی می کرد، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیش رفت و دستهایش را گشود، آن طفل، این طرف و آن طرف فرار می کرد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با او می خندید تا اینکه او را گرفت و یک دست خود را زیر چانه اش قرار داد و دست دیگرش را روی سر او گذاشت «۲» پس او را بوسید و گفت: «حسین از من است و من از حسین هستم، خداوند دوست بدارد هر کس را که حسین را دوست بدارد، حسین سبطی از اسباط است ...» «۳».

(۲) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با این حدیث شریف، میزان ارتباط عمیق میان خود و میان فرزندش را مدلل ساخت و گمان قویتر آنکه آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با گفته خود «حسین

از من است»، رابطه نسبی میان خود و او را در نظر نداشته بلکه امر دیگری را که دقیق تر و عمیق تر می باشد، مورد نظر آن حضرت بوده است؛ زیرا وی در برگیرنده روح، هدایت و جهت گیریهای عظیم آن حضرت بود. او اصلاح انسان و بالا بردن وی و پیشرفت عوامل زندگی او بر اساس ایمان به خداوند را مد نظر داشت که همه مفاهیم خیر و صلح در زمین را در بر دارد.

(۳) همچنین آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با گفته خویش «و من از حسین هستم» این

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۷. و در نور الابصار، ص ۲۵۴ لفظ حدیث چنین است: «خداوندا! من او را دوست دارم و دوست دارم هر کس را که او را دوست داشته باشد».

(۲) و در روایتی «پس یک دست خود را زیر کمر او قرار داد و دست دیگر را زیر چانه اش گذاشت و دهن بر دهانش نهاد در حالی که می فرمود: حسین از من است ...».

(۳) ابن ماجه، سنن ۱/ ۵۱. احمد بن حنبل، مسند ۴/ ۱۷۲ اسد الغابه ۲/ ۱۹. تهذیب الکمال، ۶/ ۴۰۱.

تیسیر الوصول ۳/ ۳۲۰ حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۷. انساب الاشراف، ج ۳/ ۱۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۱

مطلب را در نظر داشت که آنچه را سبط عظیم در جانبازی و فداکاری در راه دین می بخشد و آنچه از فعالیتهای بزرگ در راه تجدید رسالت اسلام و زنده نگهداشتن آن در طول نسلهای آینده، به سبب جانبازیهای خود موجب می شود، به سبب آن، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به حق از امام حسین می باشد، زیرا وی تجدید کننده دین او

و نجات دهنده آن از شرّ آن گروه حاکم بود که برای محو اسلام از روی نقشه این جهان کوشید تا مفاهیم جاهلیت و خرافاتش را بر صحنه زندگی بازگرداند، در حالی که امام با نهضتش، رؤیاهای امویان را درهم ریخت و شادابی و زندگی را به اسلام بازگرداند و پرچم آن را بلند و در اهتزاز برای همه نسلها بر افراشت.

(۱) همچنین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر عظمت نوه خویش دلالت نمود که لفظ «سبط» بر او نهاد و مقصود آن حضرت این بود که وی امتی است از امتها، قائم به ذات خویش و مستقل در نفس خود، پس او امتی از امتها در خیر امت و امتی از شرف در میان همه نسلها و برای تمام روزگاران بود.

(۲) ۵- صحابی عظیم، «سلمان فارسی» روایت کرده: بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شدم و دیدم که حسین بن علی بر ران آن حضرت است و در حالی که بر دهانش بوسه می زد، می فرمود: «تو سروری فرزند سرور، تو امامی فرزند امام و برادر امام و پدر امامان و تو حجت خدا و فرزند حجت او و پدر حجتهای نهگانه از نسل خود هستی که نهمین آنها قائم آنهاست» «۱».

(۳) ۶- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «این (یعنی حسین) امام، فرزند امام، برادر

---

(۱) المراجعات، ص ۲۸۷.

امام است، پدر نه امام ...» «۱».

(۱) ۷- «ابو العباس» روایت کرده: نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودم در حالی که فرزندش ابراهیم بر ران چپش بود و حسین بن علی بر ران راستش و

پیامبر گاهی این و گاه آن دیگر را می بوسید که ناگهان جبرئیل با پیامی از پروردگار جهانیان فرود آمد و هنگامی که از نزد آن حضرت رفت، فرمود: جبرئیل از پروردگارم نزد من آمد و به من گفت: «ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و به تو می فرماید:

هر دو را برای تو نمی گذارم، پس یکی از آنها را فدای دیگری کن».

(۲) پس پیامبر به «ابراهیم» نگاه کرد و گریست، آنگاه گفت: اگر ابراهیم بمیرد، غیر از من کسی بر او غمگین نمی شود در حالی که مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، ابن عم من که گوشت و خون من است و هرگاه بمیرد، دخترم سوگوار می شود و عموزاده ام به سوگ می نشیند و من بر او غمناک می شوم و من سوگ خود را بر سوگ آن دو ترجیح می دهم، ای جبرئیل! ابراهیم گرفته شود، ابراهیم را فدای حسین کردم. پس سه روز بعد، ابراهیم در گذشت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هرگاه حسین را می دید که به سویش می آید، او را می بوسید و بر سینه اش می فشرد و بر لبانش بوسه می زد و می فرمود: «فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدایش ساختم» «۲».

(۳) ۸- «ابن عباس» روایت کرده: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حسین را بر دوش خود سوار کرده بود، پس مردی به وی گفت: ای پسر! بر بهترین مرکب سوار گشته ای.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به وی پاسخ داد: «و او بهترین سوار است ...» «۳».

---

(۱) منهاج السنه ۴/ ۲۱۰.

(۲) تاریخ بغداد ۲/ ۲۰۴.

(۳) التاج الجامع للاصول ۳/ ۲۱۸. کنز العمال ۱۳/ ۶۵۰. بدایه النهایه ۸/ ۳۶.

حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۳

(۱) ۹- «یزیـد بن ابن زیاد» روایت کرده: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از خانه عایشه خارج شـد و بر خانه فاطمه گذشت و شـنید که حسـین گریه می کنـد. پس آن حضـرت صلّی اللّه علیه و آله از این امر نـاراحت شـد و به فـاطمه فرمود: «آیا نمی دانی که گریه اش مرا می آزارد ...» «۱».

(۲) ۱۰- «عبد اللّه بن شداد» از پدرش روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سجده ای طولانی نمود تا آنجا که گمان کردیم اتفـاقی افتاده و یا اینکه وحی بر او نازل شـده است، پس، از آن حضـرت در مورد آن پرسـیدیم، فرمود: «هیـچ کـدام از اینها نبود، بلکه پسرم مرا مرکب خود قرار داد و دوست نداشتم که او را به عجله اندازم تا به خواسته خود برسد ...» «۲».

(۳) اینهـا بعضـی از اخبـاری است که از پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله در مورد ریحـانه اش رسـیده که نشانهای افتخار و شـرافتی هسـتند که به وی بخشـیده و اعلامی از آن حضـرت بوده است به اینکه سایه و حقیقتش در این طفل نمایانـده خواهـد شد و او تصویری بی همتا برای انسانیت والا و اسرار عظیم آن حضرت خواهد بود.

(۴)

خبر دادن پیامبر در مورد شهادت امام حسین علیه السّلام

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله یاران خود را از کشته شدن ریحانه و سبط خویش با خبر ساخت و این امر را میان مسلمین انتشار داد به طوری که این موضوع نزد آنها از امور حتمی گردید و در مورد آن هیچ گونه شکی نداشتند.

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۱. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۴ طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۴. ذخائر العقبی، ص ۱۴۳.

(۲) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۶.

تیسیر الوصول الی جامع الأصول ۳/ ۳۲۱. نسائی، سنن ۲/ ۲۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۴

«ابن عباس» می گفت: «ما شکی نداشتیم و اهل بیت فراوان بودند که حسین بن علی در طف کشته می شود» «۱».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در چند موضع بخاطر سختیها و فجایعی که دلها را آب می کند و بر ریحانه اش خواهد گذشت، به سختی و با سوز دل گریست. در اینجا مروری بر آن اخبار می کنیم:

(۲) ۱- «ام فضل دختر حارث» روایت کرده: حسین در بغل من بود که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شدم در حالی که حسین را با خود داشتم. پس او را در دامن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گذاشتم، سپس متوجه شدم که چشمان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از اشک لبریز شده اند. به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! تو را چه می شود؟

(۳) حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که امتم این پسرم را خواهند کشت».

ام فضل پریشان گشت و گفت: این کشته می شود؟ و به حسین اشاره نمود.

(۴) حضرت فرمود: آری. و جبرئیل تربتی سرخ رنگ از تربتش را برای من آورد «۲».

ام فضل به گریه پرداخت و غم و اندوهی فراوان بر او دست یافت.

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۹.

(۲) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۷۶. و در روایت ابن عساکر ۱۳/ ۶۲ از ام فضل است که گفت: روزی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر من وارد شد در حالی که حسین نزد من بود. پس او را گرفت و مدتی وی را

بازی داد، سپس چشمانش اشکبار شدند، به او گفتم: چه چیزی تو را می گریاند؟ فرمود: «این جبرئیل است که مرا خبر می دهد امتم این پسرم را می کشند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۵

(۱) ۲- «جناب ام سلمه» روایت کرده: شبی رسول خدا به بستر رفت تا بخوابد، پس پریشان برخاست. باز به خواب رفت و پریشان بیدار شد، کمتر از آنچه بار اوّل از او دیده بودم، پس از آن خوابید و بیدار شد، در حالی که خاک سرخ رنگی در دست او بود و آن حضرت آن را می بوسید، به ایشان گفتم: ای رسول خدا! این خاک چیست؟

حضرت فرمود: «جبرئیل مرا خبر کرد که این (یعنی حسین) در سرزمین عراق کشته می شود. پس به جبرئیل گفتم: خاک زمینی را که در آن کشته می شود به من نشان ده و این تربت اوست «۱»».

(۲) ۳- «ام سلمه» روایت کرده: روزی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در خانه ام نشسته بود، پس فرمود: «کسی بر من وارد نشود». من منتظر ماندم، پس حسین داخل شد و من صدای گریه پیامبر را شنیدم و دیدم که حسین در بغل (یا در کنار وی) نشسته بود و آن حضرت دست بر او می کشید و می گریست. به او گفتم: به خدا من متوجه نشدم تا اینکه وارد شد.

حضرت به من فرمود: «جبرئیل همراه ما در خانه بود و گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری. گفت امت تو او را در سرزمینی که به آن «کربلا» گفته می شود، خواهند کشت. پس جبرئیل مقداری از خاک آن را گرفت و به پیامبر نشان داد «۲»».

(۳) ۴- عایشه روایت کرده:

حسین بن علی بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شد در حالی که به آن حضرت وحی می شد، پس به روی پیامبر جست در حالتی که

---

(۱) حاکم، مستدرک ۴/ ۳۹۸ کنز العمال ۱۲/ ۱۲۶. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۹. ذخائر العقبی، ص ۱۴۸.

(۲) کنز العمال ۱۲/ ۱۲۶. طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۶

پیامبر به طرف زمین خم شده بود. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چرا پسرم را دوست نداشته باشم؟» گفت: امت تو او را پس از تو خواهند کشت. پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و خاک سفید رنگی را برای آن حضرت آورد و گفت: در این سرزمین است که این پسر تو کشته می شود و نام آن «طف» است. هنگامی که جبرئیل نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفت، در حالی که آن خاک در دست آن حضرت بود و می گریست، فرمود: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین در سرزمین طف کشته می شود و اینکه امت من پس از من دچار فتنه خواهند شد».

(۱) سپس به سوی اصحاب خود خارج شد که علی، ابو بکر، عمر، حذیفه، عمار و ابو ذر در میان آنان بودند، در حالی که می گریست. آنان به سوی آن حضرت شتافتند و گفتند: «یا رسول اللّه! چه چیزی تو را می گریاند؟» حضرت فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین پس از من در سرزمین طف کشته می شود و این خاک را برای من آورد و به من خبر داد که قبر وی در آن خواهد بود»

«۱».

(۲) ۵- «زینب دختر جحش» همسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده: پیامبر نزد من خوابیده بود، در حالی که حسین در خانه، چهار دست و پا می رفت. پس، از او غفلت کردم تا اینکه نزد پیامبر رسید و بر شکم آن حضرت بالا رفت. سپس پیامبر به نماز برخاست و او را بغل کرد و هرگاه به رکوع و سجود می رفت، وی را بر زمین می گذاشت و چون برمی خاست او را بر می داشت. هنگامی که نشست به دعا مشغول شد و دستان خود را بلند کرد و گفت ... پس وقتی که نماز را به پایان

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۷. و در تهذیب الکمال، ۶/ ۴۰۹، آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خاکی که جبرئیل آن را آورده بود، گرفت و شروع به بوییدن آن کرد و می گفت «وای بر کرب و بلا!».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۷

رساند به آن حضرت گفتم: «یا رسول اللّه! امروز دیدم چیزی را انجام دادی که قبلا ندیده ام انجام داده باشی؟».

(۱) حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که پسرم کشته می شود».

گفتم: «پس در این صورت به من نشان بده و او خاکی سرخ رنگ برایم آورد» «۱».

(۲) ۶- «ابن عباس» روایت کرده: حسین در آغوش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود، پس جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که وی میوه دل من است؟». گفت: امت تو او را خواهند کشت، آیا می خواهی موضع قبر او را به تو نشان دهم؟ پس مشتی گرفت و

ناگهان خاک سرخ رنگی بود «۲».

(۳) ۷- «ابو امامه» روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به همسرانش فرمود: این کودک را نگریانید (یعنی حسین را) گفت: و آن روز، روز ام سلمه بود، پس جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به درون خانه رفت و به ام سلمه فرمود:

«نگذار کسی بر من وارد شود». پس حسین آمد و هنگامی که دید پیامبر در خانه است، خواست که داخل شود ولی ام سلمه او را به آغوش گرفت و او را لالایی می داد و آرام می کرد. هنگامی که گریه اش شدید شد، وی را رها کرد، پس داخل شد تا اینکه در آغوش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نشست. جبرئیل به پیامبر گفت: امت تو این پسر تو را خواهند کشت.

(۴) حضرت فرمود: «او را می کشند در حالی که به من ایمان داشته باشند؟!!».

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۹.

(۲) همان، ص ۱۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۱۸

جبرئیل گفت: آری، او را می کشند. و جبرئیل خاکی را گرفت و به آن حضرت گفت در فلان مکان کشته می شود. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خارج شد در حالی که حسین را به آغوش گرفته، اندوهگین و افسرده بود. ام سلمه گمان کرد که آن حضرت از وارد شدن کودک بر او غمگین شده است، پس گفت: ای پیامبر خدا! فدای تو گردم! فرمودی این کودک را نگریانید و به من دستور دادی که نگذارم کسی بر تو وارد شود و او آمد و من او را رها کردم. پیامبر پاسخی به وی نداد و به سوی اصحابش

خارج شد در حالی که غرق در اندوه و غم بود، پس به آنان فرمود: «امت من این را می کشند (و به حسین اشاره فرمود)».

ابو بکر و عمر روی به آن حضرت کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا در حالی که مسلمان باشند؟!! فرمود: «آری و این تربت اوست ... «۱»».

(۱) ۸- «انس بن حارث» از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد که فرمود: «این پسرم (و به حسین اشاره نمود) در سرزمینی که به آن کربلا گفته می شود، کشته می گردد، پس هر کس آن (حادثه) را شاهد باشد، او را یاری نماید».

هنگامی که حضرت حسین به سوی کربلا خارج شد، انس همراه آن حضرت رفت و در خدمت ایشان شهید گشت «۲».

(۲) ۹- «ام سلمه» روایت کرده: حسن و حسین در حضور پیامبر در خانه ام بازی می کردند، پس جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد! امت تو این پسرت را پس از تو خواهند کشت (و به حسین اشاره نمود).

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گریست و او را به سینه خود فشرد در حالی که تربتی

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۹.

(۲) ابن الوردی، تاریخ ۱/ ۲۳۳.

در دست او بود، پس آن را می بویید و می گفت: «وای بر کرب و بلا!» و آن را به ام سلمه داد و به وی فرمود: «هرگاه این خاک به صورت خون درآمد، بدان که پسرم کشته شده است».

«ام سلمه» آن را در شیشه ای گذاشت و هر روز آن را وارسی می کرد و می گفت: «آن روز که به صورت خون در می آیی، روزی عظیم خواهد بود ...» «۱».

(۱) ۱۰-

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در خواب دید که سگی سیاه و سفید، خونش را می لیسد، آن را تعبیر فرمود که مردی فرزندش حسین را می کشد، پس شمر بن ذی الجوشن ابرص بود که امام حسین را کشت «۲».

(۲) ۱۱- «ام سلمه» روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حسین بن علی در پایان شصت (سال) از هجرتم کشته می شود» «۳».

(۳) ۱۲- «معاذ بن جبل» روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر ما خارج شد و فرمود:

«من محمد هستم که آغازها و پایانهای سخن به من داده شده است، پس مرا اطاعت کنید مادام که در میان شما هستم و هرگاه از دنیا برده شوم، بر شما باد به کتاب خدای عز و جل که حلال آن را حلال بدارید و حرامش را حرام بشمارید، مرگ به سوی شما آمده ... فتنه ها همچون پاره های شب تاریک به طرف شما آمده هر چه فرستادگانی بروند، فرستادگانی می آیند، نبوت تناسخ یافته و به صورت پادشاهی درآمده، خداوند رحمت کند هر کس را که آن را به حقّش بگیرد و آن گونه که وارد آن شده باشد از آن خارج شود. ای معاذ! نگهدار

---

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر (در شرح حال امام حسین) ۳/ ۱۱۴.

(۲) تاریخ الخمیس ۲/ ۲۹۹.

(۳) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۰

و بشمار».

(۱) معاذ گفت: تا پنج شمردم (یعنی از خلفا) پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «یزید، خداوند یزید را برکت ندهد ...».

سپس چشمان آن حضرت اشکبار گردید. پس حضرت فرمود: «از قتل حسن به من خبر داده شد و تربتش

را برای من آوردند و از قاتلش باخبر گشتم.

در میان قومی کشته نشود و آنان از او دفاع ننمایند مگر اینکه خداوند میان سینه ها و قلبهایشان جدایی بیفکند و بدانشان را بر آنان مسلط می گرداند و آنها را پراکنده سازد ...».

(۲) سپس آن حضرت فرمود: «آه! بر فرزندان آل محمد از خلیفه ای که او را بگمارند، نازپرورده ای که جانشین مرا می کشد و جانشین جانشین را. ای معاذ! نگهدار».

پس وقتی که به ده رسیدم، یعنی ده نفر از کسانی که حکومت را پس از او عهده دار می شوند، فرمود: «ولید «۱»، نام فرعون ویرانگر شرایع اسلام است که فردی از افراد خانواده اش، به خون او دست می یازد و خداوند شمشیرش را بر می کشد که غلاف نگردد و مردم با هم مختلف شوند و چنین گردند»، پس انگشتان خود را به هم پیچید.

(۳) سپس فرمود: «پس از سال یکصد و بیست، مرگی سریع و قتلی فراگیر

---

(۱) «ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان»، پادشاه فاسق که همه حرمتهای خدا را هتک نمود و به حج رفت تا بر بام کعبه شراب بنوشد و او بر این امت از فرعون بر امتش شدیدتر بود، آن گونه که در حدیث است. همو بود که مصحف را با تیر زد و مسلمانان به سبب اظهار الحاد و بدعتها و آشکار کردن فسق، بر او خشم گرفتند و بر ضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند. این مطلب در تاریخ خلفاء، ص ۲۵۰- ۲۵۲ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۱

خواهد بود که هلاکشان در آن باشد و مردی از فرزندان عباس بر آنها حاکم خواهد شد «۱»».

(۱)

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از پشت سراپرده غیب، آنچه را که از فجایع و فتنه ها پس از او بر امّتش خواهد گذشت، به سبب آنچه میان آنان از جنگ قدرت هولناک پیش می آید تا آنجا که امر مسلمین به فراعنه شرّ و جباران کفر از بنی امیه می رسد و آنان به قتل مسلمین می پردازند و آنان را خوار می سازند، آن گونه که خبر داد از آنچه بر سبطش خواهد گذشت از قتل و آزار از سوی یزید بن معاویه. و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله زوال حکومت اموی و انتقال آن به بنی عباس را خبر داد و آنچه امت در آن دوره های سخت از قتل و ظلم و ستم خواهند کشید و همه آن امور بر صحنه زندگی، محقق گشت آن گونه که صادق امین فرموده بود.

(۲) ۱۳- «ابن عباس» روایت کرده: هنگامی که دو سال از تولد حضرت حسین گذشت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سفری رفت. پس وقتی که در میانه راه بود، ایستاد و استرجاع نمود و چشمانش به اشک نشست. پس در مورد آن پرسیده شد.

فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار فرات خبر می دهد که به آن کربلا- گفته می شود، فرزندم حسین بن فاطمه در آنجا کشته می شود».

جمعی از صحابه به آن حضرت روی کرده گفتند: «یا رسول اللّه! چه کسی او را خواهد کشت؟

(۳) آن حضرت با کلماتی بریده و اندوهبار به آنان پاسخ داد: «مردی که او را یزید نامند. خداوند به وی برکت ندهد و گویی که به قتلگاه و آرامگاهش می نگرم در حالی که سر او را

به هدیه می برند. به خدا هر کس به سر فرزندم حسین بنگرد

---

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۹. (در شرح حال حضرت امام حسین) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۲

و شاد گردد، خداوند میان قلب و زبانش جدایی می افکند».

(۱) وقتی که پیامبر از سفر بازگشت، اندوهگین بود، پس به منبر رفت و مسلمین را اندرز گفت، در حالی که دو نوه و دو گل خود را همراه داشت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: «خداوندا! من محمد بنده و پیامبر تو هستم و این دو بهترین عترت و نیکوترین ذریّه و ریشه من و کسانی هستند که در امتم باقی می گذارم .. خداوندا! جبرئیل مرا خبر داده که این فرزندم (و اشاره به حسین نمود) کشته می شود و فروگذاشته می گردد، خداوندا! او را در قتلش برکت فرما و وی را از سروران شهدا قرار ده که تو بر هر چیزی توانا هستی. خداوندا! آنکه او را بکشد و فرو گذارد، برکت عطا مفرما ...».

(۲) صحن مسجد یکپارچه فریادی خروشان از گریه و زاری شد. پس پیامبر به آنها فرمود: «آیا گریه می کنید و او را یاری نمی دهید؟ خداوندا! تو ولیّ و یاور او باش!!».

(۳) ابن عباس گوید: پیامبر همچنان رنگ برگشته و با چهره ای افروخته باقی ماند، پس بار دیگر به منبر رفت و برای مردم خطبه شیوای مختصری ایراد فرمود، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای گذاشته ام، کتاب خدا، عترت، اصل، ریشه، نهاد و ثمره ام را که از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار

حوض بر من وارد شوند.

(۴) همانا من در مورد آنها از شما درخواست نمی کنم جز آنچه را که پروردگارم مرا به آن فرمان داده است، مودت نسبت به خویشاوندانم؛ پس بنگرید که فردا کنار حوض در حالی با من روبه رو نشوید که عترتم را به خشم آورده باشید.

همانا روز قیامت سه پرچم از این امت بر من وارد خواهند شد؛ پرچمی سیاه و تاریک که فرشتگان از آن در هراس می شوند، در برابر من می ایستند و از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۳

آنها می پرسم که کیستید؟ آنها مرا از یاد می برند و می گویند: ما اهل توحید از عرب هستیم. پس می گویم: من احمد پیامبر عرب و عجم هستم. آنها می گویند:

ما از امّت تو هستیم ای احمد! به آنها می گویم پس از من با اهل و عترتم و با کتاب پروردگارم چگونه رفتار نمودید؟ آنان می گویند: کتاب را ضایع و پاره پاره نمودیم و اما عترت تو را بر آن بودیم تا آنها را از روی زمین برداریم. پس، از آنان روی خود را می گردانم و آنان تشنه کام و رو سیاه بر می گردند.

(۱) سپس پرچم دیگری بر من وارد می شود که از پرچم نخست سیاهتر باشد.

به آنها می گویم شما کیستید؟ آنها مانند گروه قبلی می گویند: ما از اهل توحید هستیم، ما امت تو هستیم. به آنان می گویم پس از من با ثقلین اصغر و اکبر، با کتاب خدا و با عترتم چگونه رفتار نمودید؟ می گویند: با ثقل اکبر، مخالفت نمودیم و ثقل اصغر را فرو گذاشتیم و آنان را در همه حال تار و مار نمودیم. به آنها می گویم از نزد من دور شوید. آنان تشنه کام

و رو سیاه می روند.

(۲) سپس پرچم دیگری بر من وارد می شود که نور افشانی می نماید. به آنان می گویم! شما کیستید؟ می گویند: ما کلمه توحید هستیم. ما امت محمّدیم و ما باقیماندگان اهل حق می باشیم که کتاب پروردگارمان را برگرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را حرام دانستیم و ذریّه پیامبرمان محمد صلّی اللّه علیه و آله را دوست داشتیم و آنها را یاری نمودیم به آنچه خودمان را یاری کردیم، همراه آنان جنگیدیم و با مخالفانشان نبرد کردیم. پس من به آنها می گویم: مژده باد شما را که من پیامبرتان محمد هستم! شما در سرای دنیا آن گونه بودید که خود توصیف نمودید. سپس به آنان از حوض خود می نوشانم و آنها سیراب می روند. همانا جبرئیل مرا باخبر ساخته که امتم فرزندم حسین را در سرزمین کرب و بلا می کشند که لعنت خدا بر کشنده و فروگذارنده او تا پایان روزگار باد ...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۴

سپس حضرت از منبر فرود آمد و کسی از مهاجرین و انصار باقی نماند مگر اینکه به یقین دانست که حسین کشته می شود «(۱).

(۱) اینها بعضی از خبرهایی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد کشته شدن سبط و ریحانه اش بیان فرمود و از آنها شدت حزن و اندوه آن حضرت بر او را می توان دریافت.

مسلمانان از این اخبار به کشته شدن امام یقین کرده و در آن هیچ گونه شکی نداشته اند، همچنانکه حضرت حسین علیه السّلام نیز به آنها ایمان داشت و این مطلب را در مواضع بسیاری- که ضمن این کتاب به آنها خواهیم پرداخت- بیان فرمود.

(۲)

گرامی داشتن امام حسین علیه السّلام توسط صحابه

صحابه، امام حسین علیه السّلام

را بسیار گرامی داشتند و با تکریم و تعظیم فراوان با وی رو به رو شدند و او را در جایگاه جد بزرگوارش صلّی اللّه علیه و آله قرار دادند؛ زیرا در او آنچه را از علم و تقوا و پارسایی در دین انتظار داشتند، یافتند.

(۳) مورخان می گویند: آن حضرت بر آنان عطوفت داشت و به ناتوانان آنها رسیدگی می کرد و در سختی و گرفتاری با آنها مشارکت داشت. از بدکارانشان می گذشت و به همه مسائلشان می پرداخت، همان گونه که جد اعظمش صلّی اللّه علیه و آله با آنها عمل می کرد.

(۴) بزرگان و نامداران صحابه در خدمت به آن حضرت و برادر پاکش حضرت ابا محمد الحسن علیه السّلام بر یکدیگر پیشی می جستند و معتقد بودند هر خدمتی که به

---

(۱) الفتوح ۴/ ۲۱۶– ۲۱۹.

آنها بشود، شرافت و عظمتی برای انجام دهنده آن است؛ مثلا عبد اللّه بن عباس، دانشمند امّت، با وجود جلالت قدر و جایگاه عظیمی که نزد مسلمین داشت، هرگاه حضرت حسن و حسین می خواستند سوار شوند، جهت گرفتن رکاب برای آنان می شتافت و جامه ها را برای آنان مرتب می نمود و به این کار افتخار می کرد به طوری که مدرک بن زیاد یا ابن عماره او را به سبب این کار سرزنش نمود ولی ابن عباس او را نهیب زد و به او گفت: «ای نادان! آیا می دانی اینها چه کسانی هستند؟ اینان دو پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستند. آیا از نعمتهای خدا بر من نیست اینکه من برای آنها رکاب را نگاه دارم و جامه ها را برای آنان مرتب نمایم؟» «۱».

(۱) تعظیم و

تکریم آنان از سوی مسلمین تا بدانجا بود که آن دو، هنگامی که پیاده برای زیارت خانه خدا می رفتند، بر هر کاروانی که می گذشتند، افراد آن، به احترام آنان پیاده می شدند تا آنجا که راه رفتن بر بسیاری از حاجیان سخت آمد، پس با یکی از بزرگان صحابه سخن گفتند و از او خواستار شدند تا بر آن بزرگواران، سوار شدن و یا دور شدن از راه (عمومی) را عرضه نماید. او نیز این امر را بر آنان عرضه داشت. آنها به وی فرمودند: ما نه سوار می شویم و نه از جاده جدا می گردیم، پس جاده دیگری را در پیش گرفتند.

(۲) آنان هرگاه خانه کعبه را طواف می کردند، نزدیک بود که مردم آنان را به سبب کثرت سلام کردن بر آنان و تبرک جستن به آنها، از بین ببرند. «۲»

(۳) از نمونه های این بزرگداشت اینکه امام حسین علیه السّلام در مسجد جدش بر جماعتی گذشت که عبد اللّه پسر عمرو عاص در میان آنان بود، پس بر آنان سلام

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۰. ابن شهر آشوب، مناقب ۳/ ۴۰۰.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۶

کرد و آنها سلامش را پاسخ دادند و عبد اللّه با صدایی بلند و با توجه به آن حضرت جواب سلام را داد و روی به آن جمع نمود و گفت: «می خواهید محبوبترین اهل زمین نزد اهل آسمان را به شما معرفی کنم؟».

گفتند: «آری».

(۱) گفت: «همین کسی است که در حال رفتن است و به حضرت حسین اشاره کرد، وی از شبهای صفین تا کنون یک کلمه با من سخن نگفته است و

اگر از من راضی شود برای من از اینکه شتران سرخ مو داشته باشم، محبوبتر است ...».

(۲) ابو سعید خدری روی بدو کرد و گفت: آیا از او عذر خواهی نمی کنی؟

وی او را اجابت نمود و آنها به سوی خانه امام شتافتند و از امام اجازه ورود خواستند. امام به آنان اجازه داد و هنگامی که در مجلس قرار گرفتند، امام روی به عبد اللّه کرد و به او گفت: «آیا دانستی که من محبوبترین اهل زمین نزد اهل آسمان هستم؟».

عبد اللّه به سرعت پاسخ داد: آری، سوگند به پروردگار کعبه ....

(۳) حضرت فرمود: «چه چیزی تو را بر آن داشت تا روز صفین با من و پدرم بجنگی، سوگند به خدا! پدرم از من بهتر بود؟!».

عبد اللّه، عذرهایش را بیان کرد و گفت: «آری، ولی عمرو (یعنی پدرش)، از من نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکایت کرد و به آن حضرت گفت: عبد اللّه شب را به نماز می ایستد و روز را روزه می دارد، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «نماز بخوان و بخواب و روزه گیر و افطار کن و از عمرو اطاعت نما»، پس وقتی که روز صفین فرا رسید، مرا سوگند داد و من خارج شدم ولی به خدا نه شمشیری را افراشتم و نه نیزه ای را به کار گرفتم و نه تیری انداختم و همچنان از امام خواهش می کرد تا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۷

اینکه امام از او راضی گشت «۱».

(۱) البته عذر وی در اطاعت از پدرش برای جنگ با حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام صورتی شرعی نداشته است؛ زیرا اطاعت

از والدین- بنابر آنچه در قرآن آمده است- در معصیت خدا مشروعیتی ندارد.

(۲) به هر حال، حضرت امام حسین علیه السّلام مورد عنایت و تجلیل مسلمین بوده است. مورخان می گویند: آن حضرت در تشییع جنازه ای حاضر شد، پس ابو هریره به سرعت رفت تا با جامه های خویش گرد و خاک را از پای آن حضرت بزداید «۲» و مقداد بن اسود، یار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و یکی از پیشتازان نخستین در اسلام، وصیت نمود که پس از وفاتش، از ترکه اش ۳۶ هزار به حضرت حسین پرداخت شود «۳».

(۳) صحابه دانستند که امام حسین علیه السّلام بقیه اللّه در زمین، مثال والای جدش بوده است و لذا نسبت به وی دوستی و احترام فراوان قایل شدند و برای تشرف به خدمت و زیارتش، بر یکدیگر پیشی می جستند.

---

(۱) اسد الغابه ۳/ ۲۳۴- ۲۳۵. کنز العمال ۱۱/ ۳۴۳. مجمع الزوائد ۹/ ۱۸۶.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۷. و در کفایه الطالب، ص ۴۲۵ از ابی مهرام آمده است که گفت: در تشییع جنازه زنی بودیم و ابو هریره همراه ما بود. پس جنازه مردی را آوردند و او آن را میان جنازه آن زن گذاشت و بر آنها نماز خواند. هنگامی که بازگشتیم حضرت حسین خسته شد و در راه نشست. پس ابو هریره با گوشه لباسش خاک را از پاهای آن حضرت پاک می کرد. حضرت حسین به او فرمود:

«آیا چنین می کنی؟». ابو هریره گفت: مرا بگذار که به خدا اگر مردم آنچه را من از تو می دانستم، آنها نیز می دانستند، تو را بر گردنهای خود برمی داشتند.

(۳) سیر اعلام النبلاء ۱/ ۳۸۹.

حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۲۹

(۱)

نمونه هایی از فضایل امام حسین علیه السّلام

اشاره

در شخصیّت سرور آزادگان، همه ارزشهای انسانی و فضایل والا، تجسم یافته و عناصر نبوت و امامت در وجود آن حضرت به هم آمیخته و او به حکم فضیلت و تهذیبش، نمونه ای کم نظیر از نمونه های برجسته تکامل انسانی و مثالی نمایان از مثالهای رسالت اسلامی بوده و به حق، وی طرح جاویدان اسلام با همه نیروها و اصولش به حساب می آمده است.

(۲) به حقیقت هر صفتی از صفات پدر شهیدان و هر سرشتی از سرشتهای کریمانه اش، وی را به مقامی بسیار بالاتر از همه بزرگان جهان ارتقا می دهد و بدون مبالغه، ما را بر آن می دارد که بگوییم او نسخه ای بی همتا در کل تاریخ بشریت علی الاطلاق جز جد و پدرش بوده است. ما، به اختصار، به بعضی از ویژگیها و ذاتیاتش اشاره می نماییم:

(۳)

امامت امام حسین علیه السّلام

امام حسین، یکی از ستارگان درخشان از ائمه اهل بیت علیهم السّلام است که صفات انسانیت در آنها تکامل جسته و به قله کمال مطلق، راه یافته و مشعل این دین را به پای داشته و شعار حق و عدالت در زمین را ندا داده و مسائل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۰

سرنوشت ساز را در اسلام بنیاد نهاده و در راه آن، از همه انواع فجایع و محنتها رنج برده و از جباران روزگاران خویش، هر شدت و سختی را تحمل کرده اند؛ آن ستمگرانی که مال خدا را ثروت خویش به حساب آورده و بندگان خدا را بندگان خود شمرده بودند.

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حالی که به وی وحی می شد، از خلال روزگاران، پیاپی به ائمه طاهرین از اهل بیت خویش نظر کرد و آنان را

به نام و صفاتشان شناخت و با نصوص عام و خاص، مدلل ساخت که آنان جانشینان و اوصیای اویند و آنها کشتیهای نجات و ایمنی بندگان هستند و ایشان را قرین کتاب عظیم خدا قرار داد که باطل از پیش رو و از پشت سر به سوی آن نمی آید. در بحثهای گذشته به بسیاری از این نصوص اشاره نمودیم و در اینجا نیازی به ذکر آنها نیست.

همچنانکه در مورد امامت و ضرورت آن به صورتی موضوعی و شامل، اشاره کردیم و واجبات امام و صفات او را در کتاب «زندگانی امام حسن علیه السّلام» بیان نمودیم و در اینجا حاجتی به بازآوردن آن بحث نیست.

(۲)

نشانه های شخصیّت امام حسین علیه السّلام

اشاره

نشانه های بی مانندی که شخصیت سرور آزادگان به آنها متّصف بود و از عناصر و مسائل بنیادین وجود آن حضرت به حساب می آیند، عبارتند از:

(۳)

۱- قدرت اراده

از ویژگیهای ذاتی پدر شهیدان علیه السّلام قدرت اراده و صلابت عزم و تصمیم بود که این حالت ارزنده را از جدش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ارث برد، پیامبری که جریان تاریخ را تغییر داد و مفاهیم زندگی را دگرگون ساخت و به تنهایی در برابر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۱

نیروهای عظیمی که برای منع ایشان از گفتن سخن خدا بپا خاسته بودند، ایستاد و به آنها اعتنایی ننمود و به عمویش ابو طالب، مؤمن قریش، فرمود:

«به خدا اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند که از این امر، دوری گزینم، آن را رها نخواهم کرد تا اینکه بمیرم و یا اینکه خداوند آن را پیروز گرداند ...».

(۱) با این اراده نیرومند، با نیروهای شرک، رو به رو شد و توانست بر جریان حوادث، چیره گردد. و همچنین سبط عظیم آن حضرت در برابر حکومت اموی، ایستاد و بدون تردید، عدم پذیرش خود را در برابر بیعت یزید اعلام فرمود و با وجود یاران اندک، به سوی میدانهای جهاد روان شد تا کلمه حق را رفعت بخشد و سخن باطل را نابود گرداند، در حالی که دولت اموی، سپاهیان فراوان خود را بر ضد وی بسیج کرده بود، اما آن حضرت، اعتنایی به آنها نکرد و عزم و تصمیم خود را با سخن

جاویدانش اعلام کرد آنجا که فرمود: زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۱۳۱ ۱ -

قدرت اراده ..... ص : ۱۳۰

مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز فریبی نمی بینم ...».

(۲) و همراه بـا خـانواده ارجمنـدش از اهـل بيت و يـارانش به سوی ميـدان شـرف و بزرگواری حرکت کرد تـا پرچم اسـلام را برافرازد و برای امت اسـلامی، عظيم ترين پيروزيها و فتحها را محقق سازد تا اينکه به شـهادت رسيد، سلام خداوند بر او باد که او قويترين مردم از نظر اراده و پيشـتازترين آنـان از نظر عزيمت و تصـميم بود و اعتنايی به تحمل فجايعی که عقول و خردها را ناتوان می ساخت، نداشت.

(۳)

۲- خودداری از قبول ستم

صفت بارز در ميان خصلتهای امام حسين عليه السّلام «خودداری از پذيرش ظلم

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۲

بود» تـا آنجـا که به «ابیّ الضـيم» يعنی خوددار از سـتم ملقب شـد. اين لقب، شـايعترين و رايجترين القاب آن حضـرت در ميان مردم است؛ زيرا آن حضـرت مثـال والای اين پديـده بود. و هم او بود که شـعار کرامت انسـانی را به پـاداشت و راه شـرافت و عزت را ترسـيم نمود، پس نه سر فرود آورد و نه در برابر ميمونهای بنی اميه خضوع کرد و مرگ در زير سايه نيزه ها را ترجيح داد.

(۱) «عبد العزيز بن نباته السعدی» می گويد:

و الحسـين الذی رأی الموت فی العز حياه و العيش فی الذل قتلا «و حسين که مرگ در عزت را زندگی يافت و زنده ماندن در خواری را کشته شدن دانست» (۲) و مورخ شهير، «يعقوبی»، آن حضرت را «شديد العزّه» توصيف کرده «۱».

(۳) «ابن ابی الحديد» می گويد: «سرور غيرتمندان و ظلم ستيزان که حميّت و مرگ در سايه شمشيرها به جای قبول پستی را به مردم

آموخت، ابا عبد اللّه حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام بود که امان برای خود و یارانش بر او عرضه شد، اما وی خواری را بزرگ منشانه نپذیرفت و از اینکه مبادا ابن زیاد با وجود نکشتن، وی را به نوعی اهانت بخشد، مرگ را بر آن برتر شمرد و من از نقیب، ابو زید یحیی بن زید علوی شنیدم که می گفت: گویی ابیات ابو تمام درباره محمد بن حمید طائی، تنها در مورد حسین گفته شده است:

و قد کان فوت الموت سهلا فرده الیه الحفاظ المرّ و الخلق الوعر

و نفس تعاف الضیم حتی کانّه هو الکفر یوم الروع او دونه الکفر

فاثبت فی مستنقع الموت رجله و قال لها من تحت اخمصک الحشر

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۳ تردّی ثیاب الموت حمرا فما أتی لها اللیل الا و هی من سندس خضر «۱» «از دست دادن مرگ آسان بود، اما دفاع وفادارانه و خوی مردانه وی را به سوی آن بازگرداند».

«و نفسی که ستم را نمی پذیرد، گویی در روز نبرد، آن همانند کفر و یا بالاتر از آن باشد».

«پس پای خود را در باتلاق مرگ، محکم کرد و به آن گفت: قیامت روز حشر در زیر تو است».

«جامه های سرخ مرگ را به تن کرد و شب فرا نرسید مگر آنکه آنها سندس سبز شده بودند «۲»».

(۱) سرور آزادگان، مناعت نفس را در ظلم ستیزی و در فداکاری به مردم آموخت. «مصعب بن زبیر» می گوید: «مرگ شرافتمندانه را بر زندگی رذیلانه ترجیح داد «۳»» سپس این بیت را بر زبان آورد:

و إن الألی بالطف من آل هاشم تآسوا فسنوا للکرام التآسیا «آنان که در طف

از خاندان هاشم بودند، همدیگر را مواسات نمودند و بزرگان را مواسات آموختند».

(۲) سخنان آن حضرت در روز طف از برجسته ترین آثار بر جای مانده در کلام عرب است آنجا که عزت، مناعت و بزرگمنشی به تصویر کشیده می شود.

می فرماید: «همانا این فرومایه فرزند فرومایه مرا میان دو کار قرار داده است؛ یا شمشیر بکشم و یا خواری را بپذیرم و هیهات که ما خواری را پذیرا گردیم؛ زیرا

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۳۰۲.

(۲) اشاره به «سندس خضر» می باشد که از جامه های بهشتیان است (م).

(۳) طبری، تاریخ ۶/ ۲۷۳.

خداوند و پیامبرش و مؤمنان آن را برای ما نمی پذیرند و دامنهای پاک و طاهر و همتهای غیرتمند و جانهای ستم ستیز روا نمی دارند که ما اطاعت از فرومایگان را بر قتلگاه شرافتمندان ترجیح دهیم ...».

(۱) و در روز «طف» همچون کوهی استوار، بدون اعتنا به آن درندگان از سپاهیان ارتداد اموی، ثابت قدم ایستاد و به آنان و همه نسلها، درسهایی از کرامت، عزت نفس و شرافت ستم ستیزی آموخت و فرمود:

«به خدا قسم! دست خواری به شما نمی دهم و همچون بردگان نمی گریزم، من به پروردگارم و پروردگارتان پناه می برم که شما مرا سنگسار کنید ...».

(۲) این سخنان درخشان، نشان داد امام بزرگوار تا چه حد از کرامتی بی کران برخوردار بود که برجسته ترین نمونه های قهرمانی جاویدان در همه روزگاران می باشد که تاریخ اسلام در خود ضبط نموده است.

(۳) شاعران اهل بیت علیهم السّلام برای تصویر این پدیده ارجمند، با یکدیگر به مسابقه پرداختند و آنچه در این زمینه سروده اند، از ارزشمندترین مواردی است که منابع ادبیات عرب، تدوین نموده اند،

«سید حیدر جلی» در بسیاری از سروده های جاویدانی که در رثای جدش حضرت حسین به نظم آورده، آن را به تصویر کشیده است:

طمعت ان تسومه القوم ضمیماو ابی اللّه و الحسام الصنیع

کیف یلوی علی الدنیه جیدالسوی اللّه ما لواه الخضوع

و لدیه جأش أرد من الدرع لضمأی القنا و هن شروع

و به یرجع الحفاظ لصدرضاقت الارض و هی فیه یضیع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۵ فابی ان یعیش الّا عزیزااو تجلی الکفاح و هو صریع «۱» «آن قوم طمع کردند که ستم را به او بقبولانند، اما خداوند و شمشیر بران نپذیرفتند».

«چگونه پستی را گردنی پذیرا گردد که جز برای خدا خم نشده باشد؟».

«او را قلبی بود محکمتر از زره در برابر نیزه های تشنه کام برافراشته شده».

«و وفاداری و تصمیم او به سینه ای بر می گشت که زمین تنگ می گردد اما در بیان آن گم می شود».

«پس زندگی را نپذیرفت مگر اینکه عزیز باشد و یا اینکه هنگامی از نبرد دست بکشد که بر زمین غلتیده باشد».

(۱) مناعت نفس و بزرگ منشی، این گونه برجسته به تصویر کشیده نشده است؛ زیرا «سید حیدر»، به تصمیم دولت اموی در اجبار حضرت امام حسین علیه السّلام به خواری و ذلّت و خاضع ساختن وی در برابر ظلم و استبدادشان اشاره می کند، در حالی که خداوند آن را نمی پذیرد و آن روح عظیمی که عزّت نبوت را به ارث برده، از قبول ستم، سربازمی زند؛ زیرا آن حضرت علیه السّلام هیچ گاه در برابر کسی جز خداوند، سر خم نکرده است، پس چگونه در برابر فرومایگان بنی امیه سر خم کند و چگونه قدرت آنان او را از اراده آهنین بازمی دارند که از

زره در برابر نیزه های تشنه، بازدارنده تر می باشد و چه نیکو گفته است:

و به یرجع الحفاظ لصدرضاقت الأرض و هی فیه تضیع (۲) و آیا چیزی رساتر و دقیق تر از این گفتار در وصف ستم ستیزی امام حسین و عزّت او می تواند باشد که همه قدرتهای مقاومت و وفاداری را به سینه امام علیه السّلام

---

(۱) سید حیدر، دیوان، ص ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۶

بر می گرداند که جهان برای در برگرفتن صلابت عزم و تصمیم آن حضرت تنگ شد، اما با همه وسعتش در این سینه، گم می شود.

(۱) و الحق، وی در وصف مناعت طبع امام، اوج گرفته است که زیبایی الفاظ نیز به این امر افزوده می گردد، چه در این شعر، کلمه ای غریب و یا حرفی وجود ندارد که برای گوش، نامأنوس باشد.

(۲) اینک به این ابیات از سروده عظیم دیگری از وی بنگرید که در آنها بزرگمنشی حضرت حسین را توصیف می کند و می گوید:

لقد مات لکن میته هاشمیهلهم عرفت تحت القنا المتقصّد

کریم ابی شمّ الدنیه انفه فاشممه شوک الوشیج المسدّد

و قال: قضی یا نفس وقفه واردحیاض الرّدی لا وقفه المتردّد

رای انّ ظهر الذل اخشن مرکبامن الموت حیث الموت منه بمرصد

فآثر أن یسعی علی جمره الوغی برجل و لا یعطی المقاده عن ید «۱» «او مرد، اما مرگی هاشمی داشت که در زیر نیزه ها برای آنان شناخته شده است».

«بزرگواری که بینی او نپذیرفت که پستی را ببوید، پس بوی نیزه های هدف گیری شده را به آن رساند».

«و گفت: ای جان من! بایست، ایستادن کسی که بر حوضهای مرگ وارد می شود نه ایستادن کسی که مردّد باشد».

«وی پشت مرکب خواری را ناهموارتر از مرگ ملاحظه کرد، آنجا که مرگ

در انتظار او بود».

---

(۱) همان، ص ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۷

«پس ترجیح داد تا پای بر آتش کارزار نهد، ولی دست خواری به کسی ندهد».

(۱) من شاید نتوانم شعری دقیق تر و یا شیرین تر از این شعر بیابم که با صادقانه ترین تمثیل، مناعت طبع امام بزرگوار و عزّت نفس او را می نمایاند که مرگ در زیر سایه نیزه ها را بر زندگی مرفه همراه با خواری و سرافکندگی ترجیح داد و بدین گونه به شیوه شهیدان خاندانش عمل کرد که در میدانهای مبارزه بر یکدیگر پیشی گرفتند و با اشتیاق به سوی میدانهای جانبازی و فداکاری روان گشتند تا از کرامت و عزّت بهره مند شوند.

(۲) «سید حیدر» همچنان ستم ستیزی امام شهید را به تصویر می کشد و آن حضرت را چنین توصیف می کند که از بوییدن پستی و ستم، خودداری نمود، اما به عمد، نیزه ها و شمشیرها را بویید؛ زیرا در آنها طعم مناعت، شرافت و مجد وجود داشت .. و با وصفی این چنین برجسته و نمایان، سید حیدر در مجسم ساختن مناعت طبع امام پیش می رود؛ مناعتی که مشاعر و عواطف وی را در اختیار گرفته، آن گونه بر عواطف دیگران نیز چیره گشته و قطعا وی در این مورد تکلفی به خود راه نداده و امری غیر واقعی را بیان ننموده است، بلکه واقعیت را با توصیفی راستین و بدون تکلف بازگفته است.

(۳) «سید حیدر» در قصیده اعجاب انگیز دیگری ستم ستیزی و بلندای همت امام را توصیف می کند که شاید از زیباترین سروده هایی باشد که در رثای امام علیه السّلام گفته شده است، آنجا که می گوید:

و سامته یرکب احدی اثنتین و قد مدت الحرب اسنانها

فاما

یری مذعنا او تموت نفس ابی العزّ اذعانها

فقال لها: اعتصمی بالإباءفنفس الابی و ما زانها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۸ اذا لم تجد غیر لبس الهوان فبالموت تنزع جثمانها

رأی القتل صبرا شعار الکرام و فخرا یزین لها شأنها

فشمّر للحرب فی معرک به عرک الموت فرسانها «۱» «او را بر آن داشتند که یکی از دو حالت را بپذیرد، در حالی که جنگ دندانهایش را به هم می فشرد».

«که یا مطیع گردد و یا بمیرد آن نفسی که عزّت، مطیع بودنش را نمی پذیرد».

«پس آن را گفت: مناعت را داشته باش که نفس انسان بلند همت و آنچه آن را زینت می دهد».

«اگر چیزی غیر از پوشیدن جامه خواری نیابد، با مرگ از جامه تن رها می شود».

«کشته شدن صبورانه را شعار بزرگان یافت و افتخاری که آنان را زینت می بخشد».

«پس برای جنگ، آستینها را بالا زد، در نبردی که در آن مرگ، با سواران دست و پنجه نرم می کرد».

(۱) مرثیه های «سید حیدر» برای امام، به حق طغرایی درخشنده در میراث امت عربی به حساب می آید؛ زیرا اندیشه خود را در آن به خوبی به کار گرفته و اجزای آنها را به دقت مرتب نموده بود که با این درجه از برجستگی، پدیدار گشت. وی، بنا به گفته معاصرانش، در هر سال قصیده ای خاص برای امام علیه السّلام می سرود و در طول یک سال، به اصلاح آن می پرداخت و به دقت کلمه آن را

---

(۱) سید حیدر، دیوان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۳۹

مورد بررسی قرار می داد که این گونه در منتهای شیوایی و ابداع، ظاهر شده است.

(۱)

۳- شجاعت

مردم در همه مراحل تاریخی، شخصی شجاع تر، پایدارتر و دلیرتر از حضرت امام حسین علیه

السّلام مشاهده ننموده اند؛ زیرا آن حضرت، در روز طف، چنان موضعی داشت که خردها را به تحیّر واداشت و عقول را سرگشته ساخت و نسلها با اعجاب و بزرگداشت، از شجاعت و صلابت عزم او یاد کردند و مردم، شجاعتش را بر شجاعت پدرش که ورد همه زبانهای دنیاست، مقدم دانستند.

(۲) دشمنان بزدلش از قدرت عزم و اراده اش مبهوت شدند؛ زیرا امام در برابر همه ضربات هراس انگیزی که پی درپی بر او وارد می شد، از پای در نیامد و هر چه گرفتاریها و محنتها بیشتر می شد، وی اقدامی بیشتر و چهره ای گشاده تر می یافت و آنگاه که همه یاران و اهل بیت خود را از دست داده بود، تمام سپاه که به گفته راویان، سی هزار رزمنده را شامل می شد، به سوی وی هجوم آورد و آن حضرت به تنهایی در حالی که ترس و هراس بر دلهایشان مستولی شده بود، بر آنها حمله کرد و آنها- به تعبیر راویان- همچون بزهایی که گرگ بر آنها تاخته باشد، از برابرش به هر سوی می گریختند و او همچنان چون کوه ثابت ماند و از هر طرف ضربه ها را دریافت می نمود و در حالی که هیچ سستی بر او دست نیافته بود، با شجاعت تمام، مرگ را به چیزی نمی گرفت. (۳) «سید حیدر» می گوید:

فتلقی الجموع فردا و لکن کلّ عضو فی الروع منه جموع

رمحه من بنانه و کأن من عزمه حد سیفه مطبوع

زوج السیف بالنفوس و لکن مهرها الموت و الخضاب النجیع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۰

«یک تنه با آن جماعتها رو به رو شد، ولی هر عضوی از او همچون جماعتهایی، هراس انگیز بود».

«نیزه او سر انگشتش بود و گویی

که شمشیرش را از عزم او ساخته بودند».

«شمشیر را با جانها تزویج کرد که مهریه آنها مرگ و خضابشان گرد و خاک میدان بود».

(۱) و در قصیده تحسین برانگیز دیگری چنین می گوید:

رکین و للارض تحت الکماهرجیف یزلزل ثهلانها

أقر علی الارض من ظهرهااذا ململ الرعب اقرانها

تزید الطلاقه فی وجهه اذا غیر الخوف الوانها «محکم و استوار بود، در حالی که زمین در زیر پای اسبان، لرزشی داشت که ارکانش را می لرزاند».

«بر روی زمین پایدار بود آنگاه که ترس، شجاعان را به ستوه آورده بود».

«چهره اش گشاده تر می شد آنگاه که ترس، رنگها را دگرگون می ساخت».

و هنگامی که آن ستم ناپذیر، زخمی بر روی زمین افتاد در حالی که خونریزی او را ناتوان ساخته بود، همه سپاهیان از ترس و هیبت وی، از اینکه بر او آخرین ضربه را وارد کنند، بازماندند. (۲) «سید حیدر» می گوید:

عفیرا متی عاینته الکماهیختطف الرعب الوانها

فما اجلت الحرب عن مثله صریعا یجبّن شجعانها «بر خاک افتاده ای که هرگاه سواران بر او نظری می افکندند، از ترس، رنگ از چهره ها می باختند».

«جنگ، کسی همانند او را معرفی نکرده است که بر خاک افتاده باشد اما شجاعان را می ترساند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۱

(۱) اهل بیت و یارانش نیز از این روح عظیم، همت گرفته بودند و لذا با شوق و اخلاص به سوی مرگ شتافتند و هیچ ترس و رعبی بر دلهایشان راه نیافت، آنجا که دشمن آنها به شجاعت و پایداریشان گواهی داد؛ زیرا به شخصی که در روز طف همراه عمر بن سعد بود، گفته شد وای بر تو! آیا ذریّه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشتید؟ و او پاسخ داد:

«سنگ بر دهان تو

باد! اگر تو آنچه را ما شاهد بودیم مشاهده می کردی، آنچه را انجام دادیم، انجام می دادی. گروهی بر ما یورش آوردند که شمشیرهایشان را به دست گرفته و همچون شیران درّنده، سواران را از چپ و راست می کشتند و جانهای خود را به کام مرگ می افکندند، نه امان می پذیرفتند و نه به ثروت رغبتی داشتند و چیزی میان آنها و رسیدن به حوض مرگ و استیلای بر ملک، حایل نمی شد و اگر اندکی از آنها دست بر می داشتیم، جان همه افراد لشکر را می گرفتند، در آن صورت ما چه می توانستیم بکنیم، تو را مادر مباد ... «(۱)».

(۲) یکی از شعرا این شجاعت کم نظیر را چنین وصف کرده است:

فلو وقفت صم الجبال مکانهم لمادت علی سهل و دکت علی وعر

فمن قائم یستعرض النبل وجهه و من مقدم یرمی الاسنه بالصدر «اگر کوههای استوار به جای آنان می بود، به روی دشتها می افتادند و درهم کوبیده می شدند».

«آنها یا ایستاده با چهره ها تیرها را می پذیرفتند و یا حمله کنان با سینه ها بر نیزه ها می تاختند».

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۲

(۱) و «سید حیدر» چه عالی سروده است:

دکّوا رباها ثم قالوا لهاو قد جثوا نحن مکان الربا «تپه هایش را درهم کوبیدند و سپس به آنها در حالی که زانو زده بودند، گفتند: اینک ما به جای تپه ها هستیم».

(۲) پدر شهیدان، با شجاعت کم نظیرش، طبیعت بشری را به مبارزه طلبید، پس مرگ را به مسخره گرفت و زندگی را استهزا کرد آنجا که خطاب به یارانش- هنگامی که تیرهای دشمنان بر آنها باریدن گرفت- فرمود:

«برخیزید، خداوند شما را رحمت کند، به سوی مرگی که

چاره ای از آن نیست، این تیرها، فرستادگان این قوم به طرف شما هستند ...».

آن حضرت، یارانش را به سوی مرگ فراخواند، گویی که آنان را بر سر سفره غذایی لذیذ فرا می خواند و حقا که نزد وی گوارا بود؛ زیرا آن حضرت با باطل می جنگید و برهان پروردگارش- که همان مبدأ وی بود- برایش ترسیم می گشت «۱».

(۳)

۴- صراحت

از صفات پدر شهیدان، «صراحت در گفتار و کردار بود» که در همه دوران زندگیش، کج روی نکرد و دست به خدعه و نیرنگ نزد و هیچ راه غیر مستقیمی را نپیمود، بلکه راه واضح را در پیش گرفت که با ضمیر زنده اش همنوا بود و از گذرگاههای پرپیچ وخمی که دین و اخلاق، آنها را نمی پذیرد، دوری گزید که از نمونه های آن رفتار درخشنده این است که ولید، حاکم مدینه در تاریکی شب او را فرا خواند و وی را از مرگ معاویه با خبر ساخت و از او خواست که با یزید

---

(۱) عبد اللّه علائلی، الامام الحسین، ص ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۳

بیعت کند و بیعت در تاریکی شب را از او کافی می دانست. (۱) اما امام علیه السّلام از این کار، خودداری نمود و واقعیت را به صراحت برای وی بیان کرد و فرمود:

«ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستیم. خداوند به ما آغاز نمود و به ما ختم خواهد فرمود، یزید، فاسقی فاجر است که شراب می نوشد و نفسی را که خداوند حرام فرموده، می کشد، فسق و فجور را آشکارا انجام می دهد و کسی چون من با یزید بیعت نمی کند ...».

این کلمات، درجه صراحت و بلندهمتی و قدرت مقابله در راه

حق، نزد آن حضرت را بیان می نماید.

(۲) و از انواع آن صراحتی که عادت آن حضرت بوده و از ذاتیات ایشان شده بود، این است که هنگام خارج شدن به سوی عراق، خبر دردناک کشته شدن سفیرش یعنی «مسلم بن عقیل» و فروگذاشتن وی از سوی اهل کوفه به او رسید، پس به کسانی که بخاطر منفعت و نه برای حق، آن حضرت را دنبال کرده بودند، فرمود: «پیروان ما، ما را فروگذاشته اند، پس هر کس از شما انصراف را دوست داشته باشد، منصرف شود، هیچ تعهدی بر گردن وی نخواهد بود ...».

صاحبان طمعها از او جدا شدند و افراد برگزیده از اهل بیتش همراه وی ماندند «۱».

(۳) در آن ساعتهای سخت که امام نیازمند یاوران بود، از فریب و نیرنگ خودداری کرد؛ زیرا معتقد بود آن حالتی نیست که نفوس عظیم معتقد به پروردگار و مؤمن به عادلانه بودن امر خویش، به آن متصف باشد.

(۴) و از نمونه های آن صراحت اینکه اهل بیت و یارانش را در شب دهم محرم

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۴

جمع کرد و آنان را با خبر ساخت که فردا کشته خواهد شد و همه کسانی که همراه وی باشند، به قتل خواهند رسید. امام این موضوع را با صراحت برای آنها بیان فرمود تا در کار خویش بصیرت و آگاهی داشته باشند و به آنان دستور داد تا در تاریکی آن شب، پراکنده گردند. اما آن خانواده عظیم، جدا شدن از او را نپذیرفتند و بر شهادت در حضور وی اصرار ورزیدند.

(۱) دولتها تشکیل می شوند و حکومتها نابود می گردند و این اخلاق والا هستند

که از هر موجود زنده ای به ماندن شایسته و به جاودانگی بایسته اند؛ زیرا ارزشهای بلندی را نمایانگر هستند که انسان را بدون آنها کرامتی نخواهد بود.

(۲)

۵- صلابت در حق

«صلابت در حق» یکی از مبانی زندگی پدر شهیدان و از برجسته ترین ذاتیات آن حضرت است؛ زیرا آن حضرت، برای اقامه حق و در هم کوبیدن دژهای باطل و نابود ساختن مراکز ظلم، راه خود را با سختی هراس انگیزی باز کرد.

(۳) امام علیه السّلام حق را با تمام گستردگی و مفاهیم آن، در نظر داشت و به سوی میدانهای مبارزه روان شد تا حق را در سرزمینهای میهن اسلامی برپا سازد و امت را از جریانات شدیدی که در جوّ خویش، پایگاههایی برای باطل و مراکزی برای ستم و آشیانه هایی برای طغیان آفریده بود، رها سازد، جریاناتی که امت را در ناآگاهیهای عمیقی در زندگی خویش به دست و پا زدن افکنده بود.

(۴) امام علیه السّلام امت را دید که غرق اباطیل و گمراهیها شده و دیگر هیچ یک از مفاهیم حق در زندگیش نمایان نبوده است، پس به سوی میدانهای جانبازی و فداکاری شتافت تا پرچم حق را برافرازد، این هدف درخشان را امام علیه السّلام در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۵

سخنانی که برای اصحابش ایراد کرد، بیان فرمود و گفت:

«آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی گردد، تا مؤمن به لقای خدا علاقه مند گردد ...».

(۱) حق، یکی از عناصر بارز در شخصیّت پدر شهیدان بود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این پدیده ارزشمند را در وجود آن حضرت یافت و بنا به آنچه مورخان می گویند، پیوسته دهان مبارکش را می بوسید، همان

دهانی که سخن خدا را گفت و چشمه های عدل و حق را در زمین جاری ساخت.

(۲)

۶- شکیبایی

از صفات بی نظیری که سید الشهدا در آنها همتایی نداشته، «صبر بر نوایب دنیا و محنتهای روزگار بوده است». آن حضرت، تلخی صبر را از اوان کودکی چشیده بود، آنگاه که در سوگ جدّ و مادر خویش نشست و حوادث هولناکی را شاهد بود که بر پدرش جاری شد و محنتها و مصیبتهایی را که آن حضرت تحمل کرد، مشاهده نمود و در روزگار برادرش نیز تلخی صبر را تجربه کرد، در حالی که می دید چگونه سپاهیانش او را فروگذاشته و به وی خیانت کرده بودند تا اینکه معاویه آن حضرت را با زهر، ترور نمود و چگونه می خواست جنازه پاکش را در جوار جدش به خاک سپارد، اما بنی امیه مانع او شدند و این از سخت ترین محنتها بر آن حضرت بود.

(۳) و از بزرگترین مصیبتهایی که آن حضرت در برابر آن صبر کرد، این بود که می دید اصول اسلامی زیر پا گذاشته می شود و از زبان جدش احادیثی ناروا جعل می شد که شریعت خدا را تغییر و تبدیل می نمود. از امور مهمی که از آنها رنج می برد اینکه می شنید پدرش را ناسزا می گفتند و بر روی منبرها از ایشان به بدی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۶

یاد می کردند و چگونه یزید طاغوت، دست در کار نابودی شیعیان و دوستداران آنان بود، ایشان در برابر همه این سختیها و مصیبتها شکیبا بودند.

(۱) در روز دهم محرم، محنتهای مشقت باری پی درپی بر آن حضرت وارد می شد که صبر در برابر آنها به لرزه می افتاد به طوری که هنوز محنتی

تمام نشده مجموعه ای از محنتها و دردها بر او یورش می برند، او ستارگان درخشان از فرزندان و اهل بیتش را می دید که چگونه شمشیرها و نیزه ها بدنهایشان را از هم می دریدند و ایشان با آرامش و پایداری، خطاب به آنان می فرمودند:

«ای اهل بیت من! صبر کنید، ای عموزادگانم! شکیبا باشید که بعد از امروز، هیچ خواری و سختی نخواهید دید».

(۲) آن حضرت، خواهرش، بانوی بنی هاشم را می دید که شدت فاجعه، وی را سراسیمه کرده و اندوه، قلبش را شکافته بود. به سوی او می شتابد و به وی دستور می دهد که شکیبایی پیشه کند و به آنچه خداوند قسمت نموده است، خرسند باشد.

(۳) و از جمله آن فجایع هولناک که امام بر آنها صبر کرد، این بود که کودکان و خانواده خود را می دید که از شدت تشنگی مرگ آفرین، فریاد می کشیدند و از عطش جانکاه به وی پناه می بردند و او آنان را به صبر و پایداری دستور می داد و از عاقبت درخشانی که پس از آن محنت سخت، سرانجام بدان دست خواهند یافت، آگاهشان می کرد.

(۴) وی در برابر دشمنانی که امواج جمعیتشان زمین را پر کرده بود، شکیبا بود، در حالی که به تنهایی از هر طرف ضربه ها را تحمل می کرد و جگرش از تشنگی پاره پاره شده بود، اما وی اعتنایی به همه آن اوضاع نمی نمود.

(۵) صبر و شکیبایی آن حضرت و موضع محکمش در روز طف، از نادرترین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۷

نمونه هایی بود که انسانیت می شناخت. «اربلی» می گوید: «به شجاعت حسین مثل زده می شود و صبر او در جنگ، پیشینیان و پسینیان را ناتوان ساخته است «۱»».

(۱) هر یک

از مصیبتهای آن حضرت، برای از پای درآوردن قوای هر انسان و وادار کردن وی به ناتوانی نفسانی، کافی بود، هر چند که آن انسان صبر و پایداری و قوت نفس را دارا بوده باشد، ولی آن حضرت علیه السّلام در راه هدف شرافتمندانه ای که روح وی را به اوج خودداری از بی تابی یا زانو زدن در برابر سختیها رسانده بود، به آنچه گرفتاری داشت، اهمیتی نمی داد.

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت تنها این صفت را داشت که حوادث هر چه باشد، عزم او را سست نمی ساخت. آن حضرت روزی یکی از فرزندان خود را از دست داده بود، اما اثری از اندوه بر او مشاهده نمی شد. در این مورد از او پرسیده شد و او پاسخ داد: «ما اهل بیتی هستیم که از خداوند درخواست می کنیم و به ما می بخشد، پس اگر آنچه را نمی پسندیم بخواهد، در آنچه دوست می داریم، ما به آن راضی می شویم» «۲».

آن حضرت، به قضای خدا راضی شد و به فرمانش تسلیم گشت و جوهر اسلام و منتهای ایمان همین است.

(۳)

۷- حلم

«حلم» یکی از والاترین صفات پدر شهیدان علیه السّلام و از برجسته ترین ویژگیهای حضرتش بود. و بنا به اجماع راویان، با هیچ بدکاری، به بدی مقابله نمی نمود و با هیچ گناهکاری برخوردی همانند او نداشت، بلکه با احسان

---

(۱) کشف الغمه ۲/ ۲۰.

(۲) الاصابه ۲/ ۲۲۲.

و نیکوکاری با آنان رفتار می کرد و در این زمینه همچون جدش حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله عمل می نمود که با اخلاق و فضایلش، همه مردم را در بر گرفت. آن حضرت به این صفت شناخته شد و

شهرتش گسترده گشت به طوری که بعضی از غلامانش این حالت را مورد استفاده قرار می دادند و عمدا نسبت به آن حضرت، بدی می کردند تا در مقابل، صله و احسانی دریافت نماید.

(۱) مورخان می گویند: بعضی از غلامان آن حضرت، مرتکب جرمی شد که مستوجب تأدیب بود و آن حضرت علیه السّلام دستور داد تا او را ادب کنند، اما آن غلام با فریاد گفت: «سرورم! خداوند تعالی می فرماید: الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ؛ «آنها که خشم خود را فرو خورند».

امام به لبخندی پرفیض با او روبه رو شد و به او فرمود: «او را رها کنید که من خشم خود را فرو خوردم ...».

(۲) آن غلام فورا گفت: وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ؛ «و آنها که از مردم در می گذرند».

حضرت فرمود: «از او درگذشتم ...».

(۳) آنگاه آن غلام خواستار احسان بیشتری شد و گفت: وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ «و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد».

حضرت فرمود: «تو در راه خدا آزاد هستی ...».

سپس آن حضرت دستور داد جایزه ای ارزنده به او بدهند تا او را از نیاز و درخواست از مردم بی نیاز سازد «۱».

این اخلاق عظیم، یکی از اصول زندگی آن حضرت بود که در طول حیات از او جدا نشد.

---

(۱) الحسین علیه السّلام ۱/ ۱۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۴۹

(۱)

۸- تواضع

امام حسین علیه السّلام بر تواضع و دوری گزیدن از منیت و تکبر، سرشته شده و این صفت را از جدش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده بود که اصول فضایل و معالی اخلاق را در زمین برپا داشت. راویان، نمونه های بسیاری از اخلاق والا و تواضع آن حضرت، نقل نموده اند که به بعضی از

آنها اشاره می نماییم:

(۲) ۱- روزی آن حضرت بر افراد بینوایی گذشت که در «صفه» مشغول غذا خوردن بودند و آنها وی را به غذا خوردن دعوت نمودند.

آن حضرت از مرکب خود به زیر آمد و با آنان غذا خورد، سپس به آنان فرمود: «شما را اجابت کردم، پس مرا اجابت کنید».

آنها سخنش را پذیرفتند و همراه وی به منزلش شتافتند.

آن حضرت علیه السّلام به همسرش «رباب» فرمود: «آنچه را پس انداز می کردی خارج کن». وی آنچه را از پول نقد دارا بود، خارج نمود و حضرت آن مبالغ را به آنان تحویل داد «۱».

(۳) ۲- آن حضرت، بر فقیرانی گذشت که خرده نانی از اموال صدقه را می خوردند. پس بر آنها سلام کرد و آنها وی را به طعام خویش فرا خواندند. آن حضرت همراه آنان نشست و فرمود: «اگر صدقه نمی بود، همراه آنان می خوردم». پس آنان را به منزل خویش دعوت کرد و به آنها طعام داد و جامه ها بخشید و دستور داد تا پولی به آنها بدهند «۲».

(۴) امام علیه السّلام در این حالت به جدّش حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله اقتدا نمود و به راه آن

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۸.

(۲) اعیان الشیعه ۱/ ۵۸۰.

حضرت عمل کرد؛ زیرا بنا به گفته مورخان، آن حضرت با فقرا نشست و برخاست می نمود و آنان را از نیکی و احسان خویش بهره ها می رساند تا فقیر را فقرش نیازارد و توانگر از ثروت خویش ناسپاس نشود.

(۱) ۳- میان حضرت حسین و برادرش محمد بن حنفیه سخنی تند رد و بدل شد. پس محمد به منزل خود رفت

و نامه ای به آن حضرت نوشت که در آن آمده بود: «اما بعد: تو را شرافتی است که من به آن نمی رسم و فضیلتی که به آن دست نمی یابم. پدر ما علی است که در مورد آن نه تو را افضل می دانم و نه تو مرا.

و مادرم زنی است از بنی حنیفه در حالی که مادر تو فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد. و اگر زمین پر از زنانی همچون مادرم باشند، با مادر تو برابری نمی کنند، پس هرگاه این نامه ام را خواندی، ردا و نعلین خود بپوش و به سوی من بیا و مرا خشنود ساز و مبادا که من پیش از تو به فضیلتی دست یابم که تو از من به آن شایسته تر هستی ...».

هنگامی که حضرت حسین علیه السّلام نامه برادرش را خواند، به سوی وی شتافت و او را خشنود ساخت «۱» و این از اخلاق بلند و ذات والایش بوده است.

(۲)

۹- رأفت و عطوفت

از صفات پدر شهیدان این بوده است که نسبت به مردم، بسیار عطوفت داشته و دست خود را برای کمك به هر نیازمندی پیش می برده و به هر صاحب حاجتی کمك می رسانیده و هر کس را که به وی پناه می برده، پناه می داده است.

(۳) «مروان» پس از شکست واقعه جمل به آن حضرت و برادرش پناه برد، در حالی که وی از سخت ترین دشمنان بود و از آنان خواست که نزد پدرشان از وی

---

(۱) نهایه الارب ۳/ ۲۶۰. الف باء ۱/ ۴۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۵۱

شفاعت کنند و آن دو نزد پدر شتافتند و درباره وی با آن حضرت سخن گفتند و اظهار

داشتند: «ای امیر المؤمنین! وی با شما بیعت می کند».

(۱) آن حضرت علیه السّلام فرمود: «آیا قبل از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرده بود؟ من نیازی به بیعتش ندارم که آن دستی یهودی است. اگر با دستش با من بیعت کند، با سبابه اش خیانت خواهد کرد، همانا وی امارتی خواهد داشت همچون لیسیدن سگ بینیش را و او پدر چهار قوچ است و امّت از فرزندانش روز سرخی را خواهند دید».

(۲) آنها همچنان از پدر خواهش می کردند تا اینکه او را مورد عفو قرار داد، امّا آن فرومایه، این نیکی را نادیده گرفت و با هر آنچه از وسایل شرّ و بدی در اختیار داشت در مقابل سبطین ایستاد؛ زیرا او بود که مانع شد از اینکه جنازه امام حسن در جوار جدش به خاک سپرده شود. و او بود که به ولید گفت اگر امام حسین از بیعت یزید خودداری کند، او را به قتل رساند. و نیز از کشته شدن امام حسین علیه السّلام اظهار سرور و شادمانی کرد و مروان را این بس باشد که او از درختی است که جز پلید ناپاک و جز آنچه را که به مردم زیان می رساند، به بار نمی آورد.

(۳) از نمونه های جاویدان دیگر از عطوفت امام و رأفتش نسبت به مردم این است که هنگام روبه رو شدن با حرّ و سپاهیانش که بالغ بر یک هزار سوار بود و برای نبرد و جنگ با وی فرستاده شده بودند و امام آنها را دید که از شدت تشنگی نزدیک است که هلاک شوند، مردانگی و علوّ ذات آن حضرت اجازه نداد که به نجات آنان اقدام

نکند و دستور داد تا غلامان و اهل بیتش علیهم السّلام همه آن قوم و نیز اسبانشان را آب دهند که در میان آنها «علی بن طعان محاربی» بود. او از شدت عطش نمی دانست چگونه آب بنوشد و امام علیه السّلام شخصا به وی آب نوشاند و این اقدام از برجسته ترین نمونه هایی است که در فرهنگ انسانیت، در شرافت و بزرگواری به ثبت رسیده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۵۲

(۱)

۱۰- بخشش و سخاوتمندی

از مزایای پدر شهیدان علیه السّلام بخشش و سخاوتمندی بود؛ زیرا آن حضرت پناهگاه فقرا و محرومان و ملجأ هر کسی بود که دست روزگار بر او ستم کرده باشد و آن حضرت، قلب روی آورندگان به سویش را با بخششها و عطایای خود، شاد می کرد.

(۲) «کمال الدین بن طلحه» می گوید: «شهرت یافته بود که آن حضرت، میهمان را گرامی می دارد، به جوینده می بخشد، صله رحم می کند، به سائل کمک می رساند، برهنه را می پوشاند، گرسنه را سیر می نماید، به بدهکار می بخشد، ناتوان را حمایت می کند، بر یتیم، دل می سوزاند، نیازمند را بی نیاز می سازد و کم بوده است که مالی به او برسد مگر اینکه آن را تقسیم کند و این خوی سخاوتمندان و سرشت کریمان و نشان بخشندگان و صفت کسانی است که مکارم اخلاق را دارا باشند؛ زیرا کارهای درخشانش گواه کرم اوست و گویای اینکه صفات نیکو را داراست ...» «۱».

(۳) مورخان می گویند: آن حضرت در تاریکی شب، انبانی پر از طعام به همراه مبالغی از مال، به دوش می کشید و به خانه های بیوه زنان، یتیمان و مسکینان می برد تا آنجا که این کار اثری بر پشت آن حضرت نهاد «۲».

(۴) متاعهای فراوانی نزد

آن حضـرت می آوردند و آن حضرت از جای بر نمی خاست تا اینکه به همه خویشان و اطرافیانش ببخشد. معاویه، این مطلب را در مورد آن حضرت دانست و هدایا و ارمغانهایی برایش فرستاد و برای

---

(۱) مطالب السئول، ص ۲۸.

(۲) ریحانه الرسول، ص ۷۱.

شخصیتهای دیگر یثرب نیز همانند آنها را ارسال نمود و با همنشینان خود درباره اینکه هر کدام از آن اشخاص با آن هدایا چه می کند، سخن می گفت و درباره حضرت حسین، اظهار داشت:

(۱) «اما حسـین، از یتیمان کسانی شـروع می کنـد که همراه پدرش در صـفین کشـته شده اند، پس اگر چیزی باقی بماند با آن شتری را سر می برد و با آن شیر (به مردم) می نوشاند ...».

وی، نـاظری را فرسـتاد تـا ببینـد که آن قوم چه خواهنـد کرد و گزارش او به همـان گونه بود که معاویه اظهار می داشت، پس معاویه گفت: «من فرزند هند هستم، من قریش را بهتر از قریش می شناسم «۱»».

(۲) به هر حال، مورخان نمونه های فراوانی از بخشش امام و سخاوتمندی آن حضرت نقل کرده اند که به بعضی از آنها اشاره ای می نماییم:

(۳) ۱- با اسامه بن زیـد: «اسامه بن زید» بیمار شد، همان بیماری که در آن درگذشت، پس امام به عیادت وی رفت و هنگامی که در جای خود قرار گرفت، اسامه گفت: آه چه غمگینم!- «غم چه چیزی را داری؟».

- بدهکاریم که شصت هزار است.

- «آن به عهده من است».

- می ترسم پیش از آنکه پرداخت شود، بمیرم.

- «قبل از اینکه من آن را به جای تو پرداخت کنم، نخواهی مرد».

---

(۱) عیون الاخبار ۳/ ۴۷.

پس امام علیه

السّلام به ادای دین وی، پیش از فوتش شتافت «۱» در حالی که از اسامه چشم پوشی کرده بود؛ زیرا وی از کسانی بود که از بیعت با پدرش خودداری نمودند، ولی امام با وی معامله به مثل ننمود، بلکه نسبت به وی نیکی روا داشت.

(۱) ۲- با یکی از کنیزانش: «انس» روایت کرده: نزد حسین بودم که کنیزی بر او وارد شد در حالی که بسته ریحانی در دست داشت و آن را به حضرت تقدیم کرد.

حضرت به وی فرمود: «تو در راه خدای تعالی آزاد هستی».

انس، دچار شگفتی شد و گفت: کنیزی بسته ریحانی برای تو می آورد و تو او را آزاد می کنی؟!! حضرت فرمود: خداوند ما را این گونه مؤدب کرده، خدای تعالی فرموده است: «و هرگاه درودی به شما فرستاده شود، به بهتر از آن پاسخ دهید یا اینکه آن را بازگویید. و بهتر از آن، آزادیش بوده است» «۲».

و با این سخاوتمندی و اخلاق والا، دلهای مسلمین را به دست آورد و آنان شیفته دوستی و ولایش گشتند.

(۲) ۳- با یک وامدار: امام حسین علیه السّلام در مسجد جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روزگار پس از وفات برادرش حضرت حسن علیه السّلام نشسته بود. عبد اللّه بن زبیر و نیز عتبه بن ابی سفیان، هر کدام در گوشه ای از مسجد نشسته بودند. مردی اعرابی سوار بر شتری آمد، آن را بست و وارد مسجد شد و بالای سر عتبه بن ابی سفیان ایستاد و بر او سلام کرد. وی سلامش را پاسخ داد، آنگاه اعرابی گفت:

---

(۱) اعیان الشیعه ۱/ ۵۷۹.

(۲) ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۷۷.

«من عموزاده ام را کشته ام و از من دیه خواسته اند، آیا چیزی به من می دهی؟».

عتبه، سر خود را به طرف وی بالا برد و به غلام خود گفت: صد درهم به وی بده.

اعرابی به او گفت: من چیزی جز دیه کامل نمی خواهم.

(۱) عتبه، اعتنایی به وی نکرد و اعرابی ناامید از پیش وی دور شد و با ابن زبیر روبه رو گشت و داستان خود را بر او عرضه داشت و او دویست درهم برایش دستور داد، اما اعرابی آنها را به وی بازگردانید و به سوی حضرت حسین علیه السّلام رفت و نیاز خود را به آن حضرت عرض کرد.

حضرت دستور داد تا ده هزار درهم به وی بدهند و به او فرمود: «اینها برای این است که قرضهایت را بدهی». و دستور داد تا ده هزار درهم دیگر به او بدهند و فرمود: «اینها برای این است که به وضع خود سر و سامان دهی و احوال خود را نیکو گردانی و از آنها بر خانواده ات انفاق نمایی».

(۲) اعرابی به شدت شادمان گشت و لب به سخن گشود و گفت:

طربت و ما هاج لی معبق و لا لی مقام و لا معشق

و لکن طربت لآل الرسول فلذّ لی الشعر و المنطق

هم الأکرمون الانجبون نجوم السماء بهم تشرق

سبقت الانام الی المکرمات و انت الجواد فلا تلحق

ابوک الذی ساد بالمکرمات فقصر عن سبقه السبق

به فتح اللّه باب الرشادو باب الفساد بکم مغلق «۱» «طرب یافتم در حالی که بوی خوشی به مشامش نرسیده و نه اینکه دارای

---

(۱) بحرانی، عقد اللئال فی مناقب الآل.

مقامی و یا دچار عشقی شده باشم».

«اما برای آل

پیامبر آمدم و شعر و گفتار برایم زیبا گشت».

«آنان کریمان و نجیبانند که ستارگان آسمان به آنها می درخشند».

«تو از همه مردم به سوی بزرگواریها پیش افتاده و تو بخشنده ای هستی که هیچ کس به تو نمی رسد».

«پدر تو با بزرگواریها سروری یافت و پیشتازان از رسیدن به وی بازماندند».

«به وسیله او خداوند در هدایت را گشود و در تباهی به وسیله شما بسته شده است».

(۱) ۴- با یک اعرابی: مردی اعرابی به سوی آن حضرت آمد و بر او سلام کرد و از او حاجت خود را خواست و گفت: از جدت شنیدم که می فرمود: «هرگاه حاجتی خواستید، آن را از چهار تن بخواهید: یا عربی شریف، یا سروری بخشنده، یا حامل قرآن و یا دارنده چهره ای خوش منظر. امّا عرب، به جدّت شرافت یافت و اما کرم، راه و رسم شماست و اما قرآن در خانه هایتان نازل شد و اما چهره نیکو، من رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را شنیدم که می فرمود: هرگاه خواستید به من نگاه کنید، پس به حسن و حسین بنگرید».

(۲) حضرت حسین علیه السّلام به وی گفت: «حاجت تو چیست؟».

اعرابی آن را بر روی زمین نوشت. حضرت حسین علیه السّلام به او فرمود: «از پدرم حضرت علی شنیدم که می فرمود: نیکی به قدر معرفت باشد، پس من سه مسأله از تو می پرسم، اگر یکی از آنها را جواب دادی، یک سوم آنچه نزد من است، برای تو خواهد بود و اگر دو سؤال را پاسخ گفتی، دو سوم آنچه نزد من است از آن تو باشد و اگر هر سه را پاسخ دادی، همه آنچه پیش من است برای

زندگانی

تو خواهد بود، در حالی که همیانی از عراق به من رسیده است».

اعرابی گفت: بپرس و لا حول و لا قوه الا باللّه.

(۱) امام حسین علیه السّلام: «برترین اعمال کدام است؟».

- ایمان به خدا.

- «نجات بنده از هلاکت در چیست؟».

- اعتماد به خدا.

- «چه چیزی انسان را زیور می دهد؟».

- علم همراه با حلم.

- «اگر آن را نداشته باشد؟».

- مال همراه با کرم.

- «اگر آن را نداشته باشد؟».

- فقر همراه با صبر.

- «اگر آن را نداشته باشد؟».

- صاعقه ای که از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.

امام خندید و آن همیان را به سوی وی انداخت «۱».

(۲) ۵- با یک سائل: سائلی به سوی آن حضرت آمد و در خانه را زد و چنین سرود و گفت:

لم یخب الیوم من رجاک و من حرّک من خلف بابک الحلقه

انت ذو الجود انت معدنه ابوک قد کان قاتل الفسقه «هر کس امروز به تو امید بست، ناامید نگشت و هر کس حلقه بر

(۱) فضائل الخمسه من الصحاح السّته ۳/ ۳۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۵۸

در خانه ات بنوازد».

«تو سخاوت داری و معدن آن تو باشی، پدر تو قاتل فاسقان بود».

(۱) امام، به نماز ایستاده بود، پس نمازش را سبک نمود و به سوی آن اعرابی خارج شد و آثار فقر را بر او مشاهده کرد. بازگشت و قنبر را صدا زد. هنگامی که قنبر نزد آن حضرت آمد، به او فرمود: «چه مقدار از نفقه ما باقیمانده است؟».

گفت: دویست درهم که به من دستور داده ای تا آنها را بر اهل بیت تو تقسیم کنم.

فرمود: «آنها را بیاور؛ زیرا کسی آمده است که از آنان مستحق تر

است».

(۲) پس آنها را گرفت و به آن اعرابی داد و از او پوزش طلبید و این ابیات را سرود:

خذها فانی الیک معتذرو اعلم بانی علیک ذو شفقه

لو کان فی سیرنا عصا تمد اذن کانت سمانا علیک مندفقه

لکن ریب المنون ذو نکدو الکف منا قلیله النفقه «اینها را بگیر و من از تو عذر خواهی می کنم و بدان که من نسبت به تو دلسوز هستم».

«اگر امکان بیشتری داشتم، آسمان ما بر تو فراوان می بارید».

«ولی گرفتاری زمانه سخت است و دست ما نفقه ای اندک دارد».

(۳) پس اعرابی آنها را گرفت و در حالی که شاکر بود و دعای خیر برای حضرت می کرد، شروع کرد به مدح و ستایش از آن حضرت و چنین گفت:

مطهرون نقیات جیوبهم تجری الصلاه علیهم أینما ذکروا

و أنتم الأعلون عندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۵۹ من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی جمیع الناس مفتخر «۱» «پاکند و دارای اصالت، هرگاه یاد شوند، بر آنان درود فرستاده می شود».

«شما هستید، شما هستید بلندپایگان، شمایید عالم به قرآن و معانی سوره ها».

«هر کس به هنگام بررسی نسب، علوی نباشد، در میان مردم از افتخاری برخوردار نیست».

(۱) اینها بعضی نمونه ها از کرامت و سخاوتمندی آن حضرت است که بیانگر عطوفت و دلسوزی وی نسبت به فقرا می باشد و او چیزی جز رضای خدا و پاداش آخرت را نمی جست.

در اینجا سخن ما در مورد بعضی از حالات و صفات آن حضرت به پایان می رسد که به آنها قلّه کمال مطلق را درنوردید و در دلهای مسلمین جای گرفت و آنان شیفته محبت و دوستیش گشتند.

(۲)

عبادت و تقوای امام حسین علیه السّلام

اشاره

امام حسین علیه السّلام با

عواطف و احساساتش به سوی خدا روی آورد و همه ارکان وجودش با دوستی خدا و ترس از او آمیخته گشت. مورخان می گویند: آن حضرت هر آنچه را که به خدا نزدیکش می ساخت، عمل کرد، پس او بسیار نماز می خواند و روزه می داشت و به حج می رفت و صدقه می داد و اعمال خیر به جای می آورد «۲»، در اینجا به مواردی که درباره عبادت و توجه آن حضرت به سوی

---

(۱) اعیان الشیعه ۱/ ۵۷۹.

(۲) تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳.

خدا، روایت شده اشاره ای می نماییم:

(۱)

الف- خوف امام حسین علیه السّلام از خداوند

امام علیه السّلام در طلیعه عارفان خدا بود، از او بسیار می ترسید و از اینکه با خدا مخالفت کند، شدیدا حذر داشت تا آنجا که بعضی از یارانش به آن حضرت گفت: ترس تو از پروردگارت چقدر عظیم است؟

آن حضرت علیه السّلام فرمود: «در روز قیامت کسی ایمن نخواهد بود جز آنکه در دنیا از خدا ترسیده باشد ... «۱»».

و این سیره متقیان بود که راه را روشنی بخشیدند و آفاق معرفت را گشودند و بر آفریننده جهان و بخشنده حیات، رهنمون گشتند.

(۲)

ب- کثرت نماز و روزه امام حسین علیه السّلام

آن حضرت علیه السّلام بیشتر اوقات، به نماز و روزه اشتغال داشت «۲» و در هر شب و روز، هزار رکعت نماز می خواند آن گونه که فرزندش زین العابدین بیان کرده است «۳». و در ماه رمضان قرآن کریم را ختم می نمود. «۴»

ابن زبیر درباره عبادت امام سخن گفته و اظهار داشته: «به خدا او را کشتند، او که در شبها بسیار به نماز می ایستاد و روزها بسیار به روزه داری می پرداخت» «۵».

(۱) اعیان الشیعه ۴/ ۱۰۴. ریحانه الرسول، ص ۵۸.

(۲) تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵.

(۳) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۱۹. ابن الوردی، تاریخ ۱/ ۲۳۳.

(۴) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۱.

(۵) طبری، تاریخ ۶/ ۲۷۳.

(۱)

ج- حج امام حسین علیه السّلام

امام علیه السّلام بسیار به حج می رفت. آن حضرت ۲۵ بار پیاده به حج رفت «۱» در حالی که مرکبهایش همراه او برده می شدند «۲». ایشان رکن اسود را به دست می گرفتند و با خدا به راز و نیاز پرداخته و چنین می فرمودند: «پروردگارا! به من نعمت دادی و مرا سپاسگزار نیافتی و مرا آزمودی و مرا شکیبا ندیدی، پس نه تو نعمتت را به ترک شکر، سلب نمودی و نه به ترک صبر، سختی را ادامه دادی.

پروردگارا! از کریم جز کرم نخواهد بود ...» «۳».

(۲) آن حضرت علیه السّلام برای عمره بیت اللّه خارج شد و در راه بیمار گشت. این خبر به پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام رسید که در یثرب بود. پس به دنبال او رفت و در «السقیا» به وی رسید در حالی که بیمار بود، پس به او فرمود: «پسرم! از چه چیزی رنج می بری؟».

«سرم، درد می کند».

امیر المؤمنین

شتری خواست و آن را سر بریـد و موی سـرش را تراشـید و او را به مـدینه بازگردانـد. هنگامی که بیماریش بهبودی یافت، به سوی مکه بازگشت و عمره را به جای آورد «۴».

اینها بعضی از مواردی است که درباره طاعت و عبادت آن حضرت روایت کرده اند.

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین علیه السّلام، ص ۲۱۵. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۷. مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۱.

تهذیب الاسماء ۱/ ۱۶۳. ابن مغازلی، مناقب، حدیث شماره ۶۴. مختصر صفوه الصفوه ۱/ ۷۶۳، طبرانی، تاریخ ۳/ ۱۲۳.

(۲) صفوه الصفوه ۱/ ۷۶۳. شعرانی، طبقات ۱/ ۲۶. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۷.

(۳) الکواکب الدریه ۱/ ۵۸.

(۴) دعائم الاسلام ۱/ ۳۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۶۲

(۱)

د- صدقات امام حسین علیه السّلام

امام علیه السّلام بسیار نیکی می کرد و صدقه فراوان می داد. آن حضـرت، زمین و اشیائی را به ارث برد. پس قبل از اینکه در اختیـار بگیرد، آنها را صـدقه داد «۱». وی در تـاریکی شب، طعام را به مسـکینان مـدینه می رسانـد «۲» و جز پـاداش از خـدا و تقرب به او چیزی را در نظر نداشت و پیش از این، به نمونه هایی فراوان از نیکی و احسان آن حضرت، اشاره داشتیم.

(۲)

موهبتهای علمی امام حسین علیه السّلام

هیـچ کس در فضـل و علم به پـای حضـرت امـام حسـین علیه السّلام نرسـید؛ زیرا آن حضـرت با ملکات و مواهب علمیش، از دیگران برتر بود؛ چون در سـنین خردسالی از سرچشـمه علوم جدّش نوشـید که آن علوم، آفاق جهان هستی را روشنی بخشید، همچنین در حضور پدرش حضرت امیر المؤمنین، باب مدینه علم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اعلم امت و داناترین آنان به امور دین، شاگردی نمود و در حدیث آمده است: «علم به حسن و حسین نوشانیده شد» «۳».

(۳) و دانشمند امت، عبد اللّه بن عباس گوید: «حسین از خاندان نبوت است و آنان وارثان علم هستند» «۴».

یکی از نویسندگان شرح حال آن حضرت، گفته است: «حسین برترین اهل زمانه در علم و معرفت به کتاب و سنّت بود» «۵».

و ما در اینجا به اختصار به بعضی از امور علمی آن حضرت اشاره

---

(۱) دعائم الاسلام ۲/ ۳۳۹.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۶۴.

(۳) ابن اثیر، النهایه (مادّه غرّ) ۳/ ۳۵۷.

(۴) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۱۰.

(۵) الکواکب الدریه ۱/ ۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۶۳

می نماییم.

(۱)

رجوع به امام حسین علیه السّلام در فتوا

امام حسین علیه السّلام از مراجع فتوا در جهان اسلام بود و بزرگان صحابه در مسائل دین به آن حضرت رجوع می کردند، از جمله کسانی که از آن حضرت استفتا نمودند، عبد اللّه بن زبیر بود که از ایشان استفتا نمود و گفت: «یا ابا عبد اللّه! چه می گویی در مورد رهایی اسیر، به عهده چه کسی است؟».

امام علیه السّلام به وی پاسخ داد: «بر عهده کسانی است که به آنها کمک کرده و یا در کنار آنان جنگیده باشد ...».

بار دوّم از او پرسید: «یا

ابا عبد اللّٰه! چه وقت بخشیدن به کودک واجب می شود؟».

حضرت علیه السّلام به وی پاسخ داد: «هر وقت (پس از تولد) گریه کرد، بخشیدن و روزی دادن به وی واجب می شود».

بار سوّم از آن حضرت در مورد ایستاده نوشیدن پرسید و امام دستور داد تا ماده شتری از آن او را بیاورند و بدوشند، پس آن حضرت، ایستاده از آن نوشید و به وی داد «۱».

(۲) «ابن القیم جوزی» گفته است: «دیگر باقیماندگان از صحابه از اهل فتوا عبارت بودند از ابو الدرداء، ابو عبیده جراح، حسن و حسین «۲»».

مسلمین در مسائل حلال و حرام به آن حضرت مراجعه می کردند و احکام اسلام و آداب شریعت را از او می گرفتند، همچنانکه به پدرش مراجعه

---

(۱) الاستیعاب ۱/ ۳۹۸.

(۲) الاعلام ۱/ ۱۲.

می نمودند.

(۱)

مجلس امام حسین علیه السّلام

مجلس آن حضرت، مجلس علم و وقار بود و به اهل علم از صحابه زینت می یافت، آنچه را از ادب و حکمت به آنها می آموخت، فرا می گرفتند و آنچه را از احادیث جدش صلّی اللّٰه علیه و آله از او روایت می کردند، می نوشتند.

(۲) مورخان می گویند: مردم نزد وی جمع می شدند و گرد او چنان فراهم می آمدند که گویی پرندگان بر سر آنها قرار داشت و از آن حضرت علم گسترده و حدیث راستین را می شنیدند «۱».

(۳) مجلس آن حضرت، در مسجد جدش رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله بود و حلقه ای خاص خود داشت. مردی از قریش از معاویه پرسید حسین را کجا می یابد؟ به او گفت: «هرگاه وارد مسجد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله شدی و جمعی را دیدی که گویی پرندگان بر سر آنها

نشسته است، آنجا حلقه (درس) ابی عبد اللّه است «۲»».

(۴) «علایلی» می گوید: «... مجلس وی جایگاه فرود دلها و محل رفت و آمد فرشتگان بود و آنکه در خدمتش می نشست احساس می کرد که در حضور انسانی از نوع دنیایی و از ساخت دنیا ننشسته است که با ترس از مقام، شکوه و عظمتش وسایل آن امتداد می یابد، بلکه در حضوری مالامال از آرامش که گویی فرشتگان در آن، در حال رفت و آمد هستند نشسته است ... «۳»».

(۵) شخصیت امام و بلندی جایگاه روحانیش، دلهای مسلمین و مشاعر آنان را

---

(۱) الحقائق فی الجوامع و الفوارق، ص ۱۰۵.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۱۲.

(۳) اشعه من حیاه الحسین، ص ۹۳.

جذب نمود و آنان به سوی مجلس آن حضرت می شتافتند و به احادیثش گوش فرا می دادند در حالی که نهایت اقدام و خضوع را ادا می کردند.

(۱)

راویان از امام حسین علیه السّلام

امام علیه السّلام از بزرگان نهضت فکری و علمی در روزگار خویش بود و در نشر علوم اسلامی و گسترش معارف و آداب، در بین مردم مشارکتی مثبت داشت به طوری که گروه بزرگی از صحابه و فرزندانشان از سرچشمه علوم آن حضرت نوشیدند و آنها عبارتند از: فرزندشان امام زین العابدین و دخترانشان فاطمه «۱»، سکینه و نوه آن حضرت، امام ابو جعفر باقر علیه السّلام، شعبی، عکرمه، کرز تمیمی، سنان بن ابی سنان دؤلی، عبد اللّه بن عمر، ابن عثمان، فرزدق «۲»، برادرزاده اش زید بن الحسن «۳»، طلحه عقیلی، عبید بن حنین «۴»، ابو هریره، عبید اللّه بن ابی یزید، مطلب بن عبید اللّه بن حنطب، ابو حازم اشجعی، شعیب بن خالد،

یوسف صباغ، ابو هشام «۵» و دیگران. و احمد بن محمد بن سعید همدانی در نامهای کسانی که از حسن و حسین روایت کرده اند کتابی نوشت «۶».

(۲) امام، مسجد پیامبر را به عنوان مدرسه ای برای خود انتخاب کرد و در آنجا سخنان خود را در علم فقه، تفسیر، روایت حدیث، قواعد اخلاق و آداب رفتار بیان می کرد و مسلمین از هر سویی به جانب آن حضرت روی می آوردند تا از

---

(۱) الجرح و التعدیل، بخش دوم از مجلد اوّل، ص ۵۵.

(۲) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۵.

(۳) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۷.

(۴) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۰.

(۵) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۸.

(۶) النجاشی، ص ۹۴.

فیض علومش که از علوم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و معارف آن حضرت، مدد می گرفت، بهره ها گیرند.

(۱)

روایات امام حسین علیه السّلام از جدّش

امام حسین علیه السّلام مجموعه بزرگی از احادیث را از جدش حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد. «زهری» در کتاب «المغازی» گفته است بخاری احادیث بسیاری از حسین روایت کرده است از آن جمله باب تشویق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر ادای نماز شب. و نیز «ترمذی» در کتاب «الشمائل النبویه» احادیث فراوانی از آن حضرت روایت کرده که سفیان بن وکیع آنها را از وی نقل نموده است «۱».

و ما در اینجا بعضی از روایات آن حضرت از جدش را نقل می کنیم:

(۲) ۱- آن حضرت علیه السّلام گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «از خوبی اسلام یک شخص، کم سخن گفتن او در چیزی است که به وی مربوط نباشد» «۲».

(۳) ۲- حضرت فرمود: رسول خدا

صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «از خوبی اسلام شخص این است که ترک کند آنچه را که به وی مربوط نباشد» «۳».

(۴) ۳- آن حضرت علیه السّلام گفت: شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: «هیچ مرد و زن مسلمانی نیست که به مصیبتی گرفتار شود (و یا اینکه فرمود مصیبتی بر او وارد گردد)، هر چند مربوط به گذشته باشد و برای آن استرجاع نماید، مگر اینکه خداوند ثواب جدیدی برای آن به وی بدهد و ثوابی را به او عطا کند که روز

---

(۱) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۱۰.

(۲- ۳) احمد بن حنبل، مسند ۱/ ۲۰۱.

گرفتار شدن به آن مصیبت، وی را وعده داده است» «۱».

(۱) ۴- حضرت فرمود: شنیدم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: «خداوند کارهای برجسته را دوست دارد و کارهای پست را نمی پسندد» «۲».

(۲) ۵- حضرت فرمود: شنیدم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: «هر کس خدا را اطاعت کند، او را بلند مرتبه می گرداند و هر کس خدا را معصیت کند، او را پست می نماید و هر که نیتش را برای خدا خالص سازد، او را زینت می بخشد و هر که به آنچه نزد خداوند است، اعتماد کند، او را بی نیاز می سازد و هر کس خود را بر خداوند عزیز کند، وی را ذلیل می گرداند» «۳».

(۳) ۶- حضرت فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هنگام طلب باران می فرمود:

«خداوندا! بارانی به ما عنایت کن گسترده و مطلوب، عمومی و سودمند بدون ضرر که آن را به شهرها و روستاهایمان عمومیت دهی و

روزی ما را به آن بیفزایی و سپاس ما را بیشتر نمایی. خداوندا! آن را روزی ایمان و بخشش ایمان قرار ده که عطای تو ممنوع نخواهد بود. خداوندا! آرامش آن را بر ما در سرزمین ما فرود آور و به وسیله آن، زینت و چراگاه ما را برویان» «۴».

(۴) ۷- حضرت فرمود: پدرم مرا از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حدیث کرد که آن حضرت فرمود: «آن کس که فریب خورد، ستوده و پاداش گرفته نخواهد بود» «۵».

(۵) ۸- آن حضرت از پدرش روایت کرده: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سر عقل، بعد از ایمان به خدای عز و جل، دوستی کردن نسبت به مردم است» «۶».

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۸. اسد الغابه ۲/ ۱۹. الاصابه ۱/ ۳۳۲.

(۲- ۳) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۱۹.

(۴) عیون الاخبار ۲/ ۳۰۳.

(۵) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۹.

(۶) الخصال، ص ۱۵.

(۱) ۹- از پدرش روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «دو پای یک بنده در روز قیامت از جای نمی جنبد مگر اینکه در مورد چهار چیز از او پرسیده شود:

در مورد عمرش که به چه چیزی آن را فنا ساخته، جوانیش را در چه چیزی از بین برده، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی صرف نموده و در مورد محبت ما اهل بیت» «۱».

(۲)

مسند امام حسین علیه السّلام

این «مسند» را ابو بشیر محمد بن احمد دولابی (متوفی ۳۲۰ ه.) تألیف کرد و آن را ضمن کتاب خود «الذریه الطاهره» «۲» درج نمود که بعضی از موارد آن بدین شرح

می باشد:

(۳) ۱- علی بن الحسین از پدرش روایت کرده که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «از خوبی اسلام یک شخص این است که ترک کند آنچه را که به وی ربطی ندارد ..».

(۴) ۲- امام حسین علیه السّلام می فرماید: در دسته شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله صفحه ای را بسته یافتم که عبارت بود از: «معذّب ترین شخص نزد خداوند، کسی است که غیر قاتل خود را بکشد و غیر ضاربش را مضروب سازد و هر کس نعمت سرورانش را نادیده انگارد، از آنچه خداوند عزّ و جلّ نازل گردیده، دور گردانیده شود».

(۵) ۳- حضرت حسین علیه السّلام روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بخیل،

---

(۱) همان، ص ۲۵۳.

(۲) از نسخه های خطی کتابخانه احمدیه در جامع الزیتونه در تونس که نسخه تصویرشده ای از آن در کتابخانه حضرت امیر المؤمنین یافت می شود که آن را علّامه سید عزیز طباطبائی یزدی استنساخ نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۶۹

کسی است که من نزد وی یاد شوم و بر من صلوات نفرستد».

(۱) ۴- حضرت حسین از پدرش از جدش صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده: «بعد از من سه فرقه خواهند بود: مرجئه، حروریه و قدریه، پس اگر بیمار شوند به عیادتشان نروید و اگر بمیرند در تشییع آنان شرکت نکنید و اگر دعوت کنند، اجابتشان ننمایید».

(۲) ۵- آن حضرت علیه السّلام از جدش صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: «هیچ بنده ای مرد یا زن نیست که در آنچه در راه رضای خدا می بخشد بخل ورزد مگر اینکه چند برابر آن را در راه ناخشنودی

خدا بدهد. و هیچ بنده ای نیست که کمک به برادر مسلمانش را فروگذارد و در حاجتش نکوشد، خواه آن حاجت روا گردد و یا انجام نشود مگر اینکه به یاری کسی گرفتار شود که به سبب وی دچار گناه گردد و بخاطر او پاداش نبیند. و هیچ بنده ای نیست که حج را ترک کند در حالی که توانایی آن را داشته باشد، بخاطر حاجتی از حوایج دنیا مگر اینکه کسانی را که (در حج) موی خود را تراشیده اند، ببیند پیش از آنکه آن حاجت برآورده شده باشد».

(۳) ۶- «یحیی بن سعید» روایت کرده: نزد علی بن الحسین بودم که عده ای از اهل کوفه به خدمت آن حضرت رسیدند، پس علی بن الحسین فرمود: «ای مردم عراق! ما را به دوستی اسلام، دوست بدارید که من شنیدم پدرم را که می گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای مردم! مرا از حقم بالاتر مبرید که خدای عز و جل پیش از آنکه مرا به پیامبری برگزیند، مرا به بندگی برگزیده است».

(۴) ۷- فاطمه دختر حضرت حسین از پدرش و عبد اللّه بن عباس روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: «به جذامیان پیوسته نگاه نکنید و هر کس از شما با آنان سخن بگوید، میان وی و آنان به اندازه یک نیزه باشد ...»

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۷۰

(۱) ۸- فاطمه دختر حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«همانا خداوند اخلاقی عالی و برجسته را دوست دارد و اخلاق پست را دوست ندارد».

(۲) ۹- فاطمه دختر حضرت حسین علیه السّلام از پدرش

روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «نگاه کردن به جذامیان را ادامه ندهید».

(۳) ۱۰- فاطمه دختر حضرت حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده: سر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در دامن حضرت علی بود در حالی که به پیامبر وحی می شد، پس هنگامی که از او وحی جدا شد، فرمود: «ای علی! آیا نماز عصر را خوانده ای؟

گفت: نه. گفت: خداوندا! تو می دانی که او در کار تو و کار پیامبرت بوده، پس خورشید را به وی بازگردان. پس خداوند آن را به وی بازگرداند و او نماز خواند و خورشید غروب کرد».

(۴) ۱۱- فاطمه از پدرش روایت کرده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سائل را حقّی باشد، اگر چه سوار بر اسب بیاید».

(۵) ۱۲- فاطمه دختر حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس به مصیبتی گرفتار شود و آن را به یاد آورد هر چند که زمان آن گذشته باشد، پس برای آن استرجاعی تازه کند، خداوند برای وی تازه می گرداند ثوابی را که به وی هنگام رسیدن آن مصیبت وعده داده است ...».

(۶) ۱۳- فاطمه دختر حسین علیه السّلام از پدرش روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هنگامی که خداوند میثاق بندگان را گرفت، در حجر، گذاشته شد، پس از جمله وفاداری به بیعت است دست رساندن به حجر».

(۷) ۱۴- عبد اللّه بن سلیمان بن نافع غلام بنی هاشم از حضرت حسین بن علی روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

فرمود: «ای بنی هاشم! سخن نیکو

بگویید و اطعام کنید».

(۱) ۱۵- ابو سعید میثمی روایت کرده شنیدم حسین بن علی را که می گفت:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس جامه شهرت بر تن کند، خداوند جامه ای از آتش بر تن او بپوشاند».

اینها بعضی قسمتها از مسند امام حسین علیه السّلام است که از آداب رفتار و تهذیب اخلاق سرشار می باشد و مردم از آنها بی نیاز نمی باشند «۱».

(۲)

روایات امام حسین علیه السّلام از مادرش حضرت فاطمه علیها السّلام

آن حضرت علیه السّلام از مادرش، سرور زنان عالمیان حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام این احادیث را روایت کرده است:

(۳) ۱- محمد بن علی بن الحسین روایت کرده: همراه جدّم حسین بن علی پیاده به سوی زمین آن حضرت خارج شدم. پس در میان راه نعمان بن بشیر را سوار بر قاطری دیدم. وی پیاده شد و به حضرت حسین گفت: سوار شو یا ابا عبد اللّه! آن حضرت نپذیرفت و او همچنان وی را سوگند می داد تا اینکه آن حضرت فرمود: همانا تو مرا به چیزی که دوست ندارم مکلف ساختی ولی من برای تو حدیثی را می گویم که مادرم فاطمه برای من گفته است، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «شخص به صدر مرکب و فراش خود و نماز در منزلش شایسته تر است، مگر اینکه امام جمعی از مردم باشد. پس تو بر صدر مرکبت سوار شو. پس، آرام به راه افتاد. نعمان گفت: راست گفت حضرت فاطمه ...» «۲».

---

(۱) الذریه الطاهره، ص ۱۲۸- ۱۳۲.

(۲) همان، ص ۱۳۷- ۱۳۸.

(۱) ۲- فاطمه دختر حضرت حسین از پدرش از حضرت فاطمه دختر

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: «جز خود را نکوهش نکند، آن کس که شب را به صبح رساند در حالی که در دستش چربی گوشت باشد ...» «۱».

(۲)

روایات امام حسین علیه السّلام از پدرش علی علیه السّلام

امام حسین از پدرش امام امیر المؤمنین علیه السّلام موارد فراوانی را روایت کرده است، خواه آنچه متعلق به سیره نبوی باشد یا آنچه را که به احکام شرعی ارتباط دارد، از آن جمله:

(۳) ۱- آن حضرت علیه السّلام از پدرش علیه السّلام روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سریه ای را فرستاد و آنان مردی از بنی سلیم به نام «اصید بن سلمه» را اسیر کردند. هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را دید، دلش به حال وی سوخت و اسلام را بر او عرضه داشت و مسلمان شد. پس این مطلب به پدرش رسید که مردی سالخورده بود و او نامه ای به وی نوشت که این ابیات در آن بود:

من راکب نحو المدینه سالماحتی یبلغ ما اقول الا صیدا

ان البنین شرارهم امثالهم من عق والده و برّ الا بعدا

أ ترکت دین ابیک و الشم العلی اودوا و تابعت الغداه محمّدا «کیست آنکه سوار شود و به سلامت به مدینه برسد تا آنچه را می گویم به اصید برساند».

«که بدترین فرزندان آن کسانی هستند که عاق پدر شوند و با بیگانگان نیکی نمایند».

---

(۱) الذریه الطاهره، ص ۱۳۸. مسند الفردوس، ج ۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۷۳

«آیا دنیا پدرت و آنان را که در گذشته اند، ترک نموده و امروز از محمد پیروی کرده ای؟».

(۱) «اصید» نامه پدرش را بر حضرت پیامبر

صلّی اللّه علیه و آله عرضه نمود و از آن حضرت اجازه خواست تا به وی پاسخ دهد. پیامبر به او اجازه داد و او در جواب پدرش نوشت:

ان الذی سمک السماء بقدرهحتی علا فی ملکه فتوحدا

بعث الذی لا مثله فیما مضی یدعو لرحمته النبی محمدا

فدعا العباد لدینه فتتابعواطوعا و کرها مقبلین علی الهدی

و تخوفوا النار التی من اجلهاکان الشقی الخاسر المتلددا

و اعلم بانک میت و محاسب فالی من هذی الضلاله و الردی «آن که آسمان را به قدرت آفرید و از ملک خود بلندی یافت و یگانه گشت».

«آن کس را فرستاد که در گذشته چون او نبوده تا مردم را به رحمتش فرا خواند و او محمد پیامبر است».

«پس بندگان را به دین خود فرا خواند و آنان خواسته و ناخواسته پی درپی به سوی هدایت، روی آوردند».

«و از آتشی ترسیدند که شقی زیانکار گمراه برای آن بوده است».

«و بدان که خواهی مرد و به حساب تو رسیدگی خواهد شد، پس این گمراهی و هلاکت برای چیست؟».

(۲) هنگامی که «سلمه» نامه پسرش را خواند به سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و اسلام آورد «۱».

---

(۱) اسد الغابه ۱/ ۱۰۰.

(۱) ۲- آن حضرت فرمود: از پدرم درباره سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در میان همنشینانش پرسیدم و آن حضرت فرمود: «رسول خدا پیوسته خوش رو بود و اخلاقی سهل داشت. نرمخو بود نه تندخو و نه سنگدل و نه پرخشم یا فحاش و یا عیب جو و ترش رو. از آنچه دوست نمی داشت، تغافل می نمود، هیچ کس از او نومید نمی گشت و کسی از او بی نصیب نمی شد. (۲) سه

چیز را از خود دور کرده بود: جدال نمودن و چیزی را بزرگ دانستن و آنچه را که به وی ربطی نداشت. و سه چیز را در مورد مردم از خود دور ساخته بود: کسی را مذمت نمی کرد و از کسی عیب نمی جست و به دنبال زشتیهای مردم نبود. در چیزی سخن نمی گفت مگر در آنچه به ثواب آن امید بود و هرگاه سخن می گفت، همنشینانش سر به زیر می افکندند گویی که پرندگان بر سر آنان بود و وقتی که خاموش می شد، آنان سخن می گفتند. (۳) نزد وی سخن را به جدل نمی گفتند و هر کس نزد وی سخن می گفت، به وی گوش فرا می دادند تا اینکه سخنش تمام شود، آنگاه سخن اولشان را می گفتند. از آنچه می خندیدند، می خندید و از آنچه تعجب می کردند، تعجب می کرد (۴) و برای شخص غریب، صبر می کرد با وجود درشتی در گفتار و در خواسته اش تا آنجا که یارانش آنان را نزد وی فرا می خواندند و می فرمود: اگر صاحب حاجتی را یافتید که آن را درخواست کند، او را نزد من بیاورید و ستایش را از هیچ کس نمی پذیرفت مگر از کسی که در برابر کاری پاداش دهد. سخن کسی را قطع نمی کرد مگر اینکه آن شخص از حق دوری گزیند که در این صورت سخنش را با نهی کردن یا برخاستن، قطع می نمود ...» «۱».

---

(۱) الحسین علیه السّلام ۱/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۷۵

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با این اخلاق والا ممتاز گشت و دلهای مسلمین را به هم پیوند داد و مشاعر و عواطف آنان را وحدت بخشید و آنها را در

زمانهای نخستینشان سروران امتها و راهنمایان به سوی رضای خدا و طاعت وی ساخت.

(۲) ۳- آن حضـرت علیه السّـلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس در دفاع از مال خود کشته شود، شهید می باشد «۱»».

(۳) ۴- آن حضرت علیه السّلام از پدرش روایت کرده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «در شگفتم از کسی که از ترس بیماری از غذا پرهیز می کند، چگونه از ترس آتش، از گناهان دوری نمی کند» «۲».

(۴) ۵- آن حضـرت علیه السّـلام گفت: شنیدم پدرم را که می فرمود: «ایمان، معرفتی در دل و اقراری بر زبان و عمل به ارکان است ...» «۳».

(۵) ۶- آن حضـرت علیـه السّـلام از پـدرش روایـت کرد کـه گفـت: «امر به معروف و نهی از منکر کنیـد و یـا اینکه خـداوند اشرارتان را بر شما مسلط می سازد، سپس نیکانتان دعا خواهند کرد اما مستجاب نخواهد شد ...» «۴».

(۶) ۷- از پـدرش روایت کرده که گفت: «خداونـد تبـارک و تعـالی چهـار چیز را در چهار چیز پنهان کرد: رضای خود را در طاعتش قرار داده، پس چیزی از طاعت خدای را کوچک مشمار که شاید رضایش را موافق باشد و تو ندانی.

و ناخشـنودیش را در معصیت پنهان نمود، پس چیزی از معصیت پروردگار را کوچک مدان که شاید با خشم وی موافق باشد، در حالی که تو نمی دانی.

---

(۱) احمد بن حنبل، مسند.

(۲) بهاء الدین عاملی، اربعین، ص ۱۱۱.

(۳) الحسین علیه السّلام ۱/ ۱۴۰.

(۴) مسند امام زید، ص ۳۷۴.

و اجابتش را در دعوتش مخفی ساخت، پس چیزی از دعا را کوچک مدان

که شایـد بـا اجابت او قرین شود و تو نـدانی و ولی خود را در میان بنـدگانش مخفی نمود، پس بنـده ای از بنـدگان خـدای را حقیر مشمار که شاید او ولیّ خدا باشد و تو ندانی «(۱)».

(۱) ۸- آن حضـرت علیه السّلام از پـدرش روایت نموده که فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بهترین خانه های انصار، بنی النجار هستند و سپس بنی عبـد الاشـهل و بعد بنی الحرث و پس از آن بنی ساعده و در همه خانه های انصار، خیر باشد ...» «(۲)».

(۲) ۹- آن حضـرت علیه السّلام از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بهترین دعا، استغفار است و بهترین عبادت گفتن لا اله الا اللّه می باشد ...» «(۳)».

در اینجا سخن ما در مورد بعضی از روایات آن حضرت از جد و پدرش پایان می یابد.

(۳)

از میراث شگفت انگیز امام حسین علیه السّلام

اشاره

برای امام حسـین علیه السّلام میراث شگفت انگیزی است. در بخشی از آن، مجموعه ای از مباحث فلسفی و مسائل کلامی می باشد که دارای پیچیدگی و ابهام است، پس حضرت، نظر اسلام را در آنها بیان و شرح کرده همچنانکه بسیاری از کلمات امام حسین علیه السّلام برخوردار از اصول اخلاقی، قواعد آداب

---

(۱) الخصال، ص ۲۰۹.

(۲) مسند الفردوس از کتابهای تصویرشده کتابخانه امام حکیم از تألیفات شهردار بن شیرویه شافعی (متوفی ۵۵۸ ه.).

(۳) مسند الفردوس ۲/ ۱۷۹.

و اساس اصلاحات اجتماعی و فردی می باشد. و ما ذیلا به برخی از آنها که ظفر یافتیم، نقل می نماییم.

(۱)

قدر

از مهمترین و عمیق ترین مسائل کلامی، «مسأله قدر» می باشد که از فجر تاریخ اسلامی در مورد آن سخن به میان آمده و ائمه اهـل بیت علیهم السّـلام به بیـان آن پرداخته و شـبهات را برطرف سـاخته انـد. حسن بن حسن بصـری در مـورد آن از حضـرت حسین سؤال کرد و آن حضرت علیه السّلام با نامه پاسخ وی را داده که متن آن بدین شرح است:

«آنچه را در مورد قـدر برای تو شـرح داده ام، پیروی کن، از آنچه به مـا اهـل بیت افاضه شـده که هر کس به خیر و شـرّ قـدر، ایمان نیاورد، کافر گشـته (۲) و هر کس گناهان را بر خداونـد عز و جل حمل کنـد، افترای عظیمی بر خداونـد بسـته است و به درسـتی که خداونـد به اکراه اطـاعت نمی شـود و به غلبه، معصـیت نمی گردد و بنـدگان در هلاـکت رهـا نمی شونـد، ولی او مالک است به آنچه آنها را تملیک نموده و قادر است بر آنچه آنان را به آن توانا ساخته، (۳)

پس اگر به طاعت اقدام کنند، خداوند تأخیر کننده ای برای آن به وجود نمی آورد و اگر به معصیتی روی آورند و بخواهد که بر آنان منت نهد و میان آنها و آنچه قصد کرده اند، حایل شود، انجام می دهد که او آنان را به زور به آن وادار نکرده و به اجبار مکلفشان نساخته، بلکه با تمکین آنان بعد از اعلام و اخطار به آنها و احتجاج بر آنان، مقیدشان کرده و توانایشان ساخته و برای آنان راهی به سوی گرفتن آنچه دعوتشان نموده و یا ترک آنچه از آن بازداشته است، گشوده. آنان را توانا ساخته تا آنچه را دستورشان داده است عمل کنند که آن را انجام نداده و ترک آنچه از آن بازداشته و آنها آن را

ترک ننموده باشند. و سپاس خدای را که بندگان خود را توانا ساخت برای آنچه آنها را به آن دستور داده که به آن نیرو به دست آورند و آنچه آنان را از آن نهی فرموده و عذر را ستایشی مقبول قرار داد برای کسی که برای او راهی را قرار نداده باشد و من بر این عقیده هستم و آن را معتقدم و یارانم نیز بر این باورند و حمد، او را باشد ...» «۱».

(۱) و این کلام شریف به مباحث کلامی مهمی اشاره دارد که پرداختن به آنها مستلزم اطاله کلام و خارج شدن از موضوع می باشد.

(۲)

صمد

گروهی به آن حضرت نامه نوشته و درباره معنای «صمد» در قول خدای تعالی: اللَّهُ الصَّمَدُ پرسیدند و آن حضرت علیه السّلام برای آنان بعد از بسمله نوشت:

«اما بعد: در قرآن فرو

نروید و در آن مجادله ننمایید و بدون علم درباره آن سخن نگویید که از جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: هر کس بدون علم در مورد قرآن سخن بگوید، جایگاه خود را در آتش در نظر گیرد و خداوند سبحان، صمد را تفسیر نمود و فرمود: اللّه أحد، اللّه الصمد، سپس آن را تفسیر کرد و فرمود: لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد، لم یلد، چیزی غلیظ از او خارج نشده همچون فرزند و دیگر چیزهای غلیظی که از مخلوقین خارج می شود و نه چیزی لطیف همچون نفس و از او آرا و افکار و حالتهای مختلف همچون خواب آلودگی و خواب و چیزی به یاد آوردن، اندوه، سوگ، شادی، خنده، گریه، بیم، امید، میل، ناپسندی، گرسنگی و سیری، منشعب نمی شود،

---

(۱) فقه الرضا، ص ۴۰۸. بحار الانوار ۵/ ۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۷۹

بلندتر از آن است که چیزی از او خارج شود و چیزی از او متولد شود، غلیظ یا لطیف.

(۱) لم یولد: از او چیزی متولد نشده و از او چیزی خارج نگشته است آن گونه که اشیای غلیظ از عناصرشان خارج می شوند جنبنده از جنبنده، نبات از زمین، آب از سرچشمه ها، میوه ها از درختان و نه همچون خارج شدن اشیای لطیف از مراکزشان همچون بینایی از چشم، شنوایی از گوش، بویایی از بینی، چشایی از دهان، سخن از زبان، شناخت و تمیز از دل و همچون آتش از سنگ، نه، بلکه او خدای صمد است که نه چیزی است و نه در چیزی و نه بر چیزی، آفریننده اشیا و

خـالق آنهـاست و ایجـاد کننـده اشـیا با قـدرت خود، آنچه آفریـده به خواست وی برای فنا متلاشـی می شود و آنچه آفریـده با علمش برای ساختن باقی می ماند و آن است خداوند بی نیازی که نزاده و نه زاییده شده، دانای پنهان و آشـکار، بزرگ متعال که او را همتایی نیست ...» «۱».

(۲)

توحید

امـام حسـین علیه السّـلام در بسـیاری از سـخنانش به «توحیـد خـدا» اشـاره نموده و حقیقت و جوهر آن را بیان کرده و شـبهات ملحدین و اوهام آنان را افشا نموده است که در ذیل به بعضی از روایات رسیده از آن حضرت می پردازیم:

(۳) ۱- آن حضـرت علیه السّـلام فرموده است: «ای مردم! از این مارقین حـذر کنیـد، آنان که خداوند را به خودشان تشبیه می کننـد و همچون گفتـار کـافران از اهل کتاب می گوینـد در حالی که او خـدایی است که چیزی هماننـد او نیست و او شـنوای بیناست که دیدگان، او را درنمی یابند و او دیده ها را در می یابد و او لطیف

---

(۱) معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه ۲/ ۴۸- ۴۹.

آگـاه اسـت، یکتـایی و قـدرت را خـاص خـود سـاخته و خـواست، اراده، قـدرت و علـم را بـه آنچـه هست، پیش برده، (۱) نه معارضی در چیزی از امر خود دارد و نه همتایی با او برابری می کند و نه مخالفی که با او بستیزد و نه همنامی که شبیه او باشد و نه هماننـدی که انبـازش گردد. نه کارها بر او احاطه می کننـد و نه حالتها بر او جاری می گردنـد و نه حوادث بر او واقع می شوند و نه توصیف کنندگان قادرند که حقیقت عظمتش را بیان کنند و

نه مقـدار جبروتش بر دلها خطور می کند، زیرا او را در اشـیا چیزی برابر نیست و نه علما با خردهایشان ادراکش می کنند و نه اهـل تفکر با تفکرشان، مگر با تحقیق و اعتقاد به غیب که او به چیزی از صـفات مخلوقین وصف نمی شود و او یکتای بی نیاز است. آنچه در اوهام تصور شود، خلاف آن است. (۲) پروردگار نیست آنکه در تحت هدفی مطرح شود و معبود نیست آنکه در هوا یا در غیر هوا یافت شود، او در اشـیا موجود است نه وجودی که ممنوعیتی در آن بر او باشـد و از اشـیا دور است نه آن دوری که از آنهـا غـایب باشـد. توانا نیست آنکه به ضـد او مقارن و یا به هماننـدی برابرش گردد. قـدیمی بودنش در قیاس به روزگار نیست و حضورش ناحیه ای را در بر نمی گیرد. از خردها به آن گونه پوشیده است که از دیده ها و پوشیده بودنش از آنکه در آسـمان است به همان گونه باشد که از اهل زمین، قرب وی کرامت بخشـیدن اوست و دوریش این است که کسی را بی ارزش سـازد، (۳) نه در مورد او «در» جـایی دارد و نه «هرگـاه» زمـانش را مشـخص می کنـد و نه «اگر» دربـاره اش اثر می گذارد، بالا بودن وی بدون بالا رفتن و آمدنش بدون نقل مکان کردن است.

مفقود را موجود می سازد و موجود را مفقود می نمایـد و برای غیر از او در یک زمان این دو صـفت فراهم نمی آیند. ایمان به موجود بودنش، از او به فکر می رسد و وجود ایمان، وجود وصف نیست. صفتها به او وصف می شوند نه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۱

اینکه او

به آنها توصیف شود و معارف به او شناخته می گردند نه اینکه وی به آنها شناخته شود و آن است خداوند که همنامی ندارد، منزّه است و چیزی همانندش نیست و او شنوای بیناست ...» «۱».

(۱) امام علیه السّلام زینهار داده است که آفریدگار بزرگ به بندگانش یا به دیگر موجوداتی که نیستی در پی آنهاست و نابودی به دنبالشان می باشد، تشبیه گردد.

به انسان هر چه از نیروها برسد، از نظر کمیت و کیفیت محدود خواهند بود و محال است که به درک حقیقت آفریدگار عظیم برسد که این جانها و این کهکشانها را آفریده که تصور آنها خردها را سرگشته می سازد و آن نظامهای دقیق و گیج کننده ای که بر آنها استوار گشته ... انسان از شناخت خود ناتوان مانده که این دستگاههای عمیق همچون دستگاه بینایی، شنوایی و احساس و غیره را در بردارد، پس چگونه می تواند به ادراک خالقش راه یابد؟! (۲) و به هر حال، این لوح دل انگیز، بسیاری از مسائل توحید را واضح ساخت و بر چگونگی آن دلالت نمود و آن یکی از گرانبهاترین مواردی می باشد که در این زمینه از ائمه اهل بیت علیهم السّلام رسیده است.

(۳) ۲- مورخان می گویند دانشمند امّت، «عبد اللّه بن عباس» در مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای مردم سخن می گفت، پس نافع ازرق به سوی او برخاست و به او گفت: مردم را در مورد مورچه و شپش فتوا می دهی، پروردگارت را که می پرستی برای من توصیف کن.

(۴) ابن عباس در بزرگداشت گفتارش، سر به زیر افکند. امام حسین علیه السّلام در آنجا نشسته بود، پس او را صدا زد

و گفت: ای فرزند ازرق! به سوی من بیا.

---

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۲

او گفت: با شما نیستم.

(۱) ابن عباس برخاست و به او گفت: «او از خاندان نبوت است و آنها وارثان علم هستند ...».

پس به سوی حضرت حسین رفت و آن حضرت علیه السّلام به او فرمود: «ای نافع! هر کس دین خود را بر قیاس نهد، پیوسته روزگار را با پیچیدگی و ابهام به سر خواهد برد، دست به دریوزگی و او از راه و روش و همراه با کژی و گمراه از مسیر و گوینده سخن نازیبا خواهد بود. پروردگارم را برای تو وصف می کنم به آنچه خود را به آن توصیف نمود و او را معرفی می کنم به آنچه خود را به آن معرفی کرد، با حواس ادراک نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد، نزدیک است ولی چسبیده نیست، دور است ولی کمبودی ندارد، یکتا شمرده می شود ولی تجزیه نمی گردد، به نشانه ها شناخته می شود و به علامتها توصیف می گردد، پروردگاری جز او نیست، بزرگ و بلند مرتبه است ...» «۱».

(۲) ازرق، متحیر گشت و قادر به جواب نبود؛ زیرا حیرت بر او دست یافته و امام هر روزنه ای را بر او بسته بود. همه حاضران که سخن امام را شنیدند، در شگفت گشتند و سخن ابن عباس را تکرار می نمودند که حسین از خاندان نبوت است و آنان وارثان علم می باشند.

(۳)

امر به معروف

امام علیه السّلام این سخن درخشان را خطاب به انصار و مهاجرین ایراد فرمود و از تسامح آنان در امر به معروف و نهی از منکر که جامعه اسلامی بر آنها بنا

---

(۱) الکواکب الدریه

۱/ ۵۸. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۲۵. ابن العدیم، بغیه الطالب، ص ۱۴۴.

شـده است، بر آنان خرده گرفت، همچنانکه بی عـدالتیهای اجتماعی را که امت دچار آنها شده بود، مورد توجه قرار داد که از کوتاهی در انجام این وظیفه خطیر ناشی شده بود. متن آن گفتار چنین است:

«ای مردم! عبرت گیریـد به آنچه خداونـد پنـد داده است اولیایش را از سـتایش بد احبار، آنجا که می فرماید: «چرا روحانیان و احبار آنها را از گفتار گناه بازنمی دارند» «۱».

و فرمود: «لعنت شدند آنها که از بنی اسرائیل کافر کشتند- تا آنجا که فرمود- چه زشت است آنچه انجام می دادند» «۲».

(۱) و اینکه خداوند بر آنها خرده گرفته است؛ زیرا از سـتمکارانی که در میانشان بوده اند، منکر و فساد را می دیدند ولی آنها را از آن نهی نمی کردند به طمع آنچه از آنان به دست می آوردند و به ترس از آنچه بیمناک بودند و خداوند می فرماید: «از مردم نهراسید و از من بترسید» «۳».

(۲) و فرمود: «مردان و زنان با ایمان بعضی اولیای بعضی دیگرند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند» «۴» که خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان واجبی از سوی خود آغاز نمود؛ زیرا علم دارد به اینکه اگر انجام شونـد و به پای داشـته گردند، همه فرایض از آسان و مشکل برپا می کردند؛ چون امر به معروف و نهی از منکر، دعوتی به سوی اسلام است همراه با رد مظالم و مخالفت با ظالم و تقسیم درآمد و غنایم و اخذ صدقات از مواضعشان و هزینه کردن آنها در

---

(۱)

مائده/ ۶۳.

(۲) مائده/ ۷۸.

(۳) مائده/ ۴۴.

(۴) توبه/ ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۴

محل استحقاقشان ... (۱) و از این گذشته شما ای گروه! گروهی هستید مشهور به علم و یاد شده به خیر و معروف به نصیحت و برای خدا، در دل مردم با هیبت هستید که شریف شما را هیبت می دارد و ضعیف شما را گرامی می شمارد و به شما ایثار می کند آن که شما را بر وی فضلی نباشد و احسانی به او ننموده باشید. در کارها هرگاه بر طالبان آنها سخت شود، شفاعت می کنید و در راه، با هیبت ملوك و کرامت بزرگان حرکت می کنید، آیا همه اینها را فقط به این جهت به دست نیاورده اید که از شما انتظار قیام به حق اللّه می رود هر چند که شما از بیشتر حقش کوتاهی می کنید؛ زیرا حق ائمه را ناچیز شمرده و حق ضعفا را از بین برده اید و اما حق خودتان را به زعمتان مطالبه نموده اید، پس نه مالی را بذل کرده و نه جان خود را بخاطر آفریدگارش به خطر انداخته و نه خاندانی را برای خدا دشمن شده اید.

(۲) شما از خداوند بهشتش و مجاورت پیامبرانش و ایمنی از عذابش را آرزو می کنید، من بر شما بیم دارم ای آرزو کنندگان از خدا که بلایی از بلاهایش بر شما وارد شود؛ زیرا از کرامت خداوند به منزلتی دست یافته اید که به آن برتر شده اید در حالی که شما گرامی نمی دارید کسی را که به خدا شناخته شده است و شما به سبب خدا در میان بندگانش گرامی داشته می شوید و شما می بینید که پیمانهای خدا شکسته می شود ولی بپا نمی خیزید

اما برای بعضـی از تعهدات پدرانتان برمی خیزید، در حالی که عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حقیر شمرده شده و نابینایان و دلالان در شـهرها به حال خود رها شـده انـد و به آنها ترحمی نمی کنیـد، نه خود در جایگاه خویش عمل می نمایید و نه به آنکه در این زمینه عمل می کند یاری می رسانید و با مداهنه و سازشـکاری نزد ستمگران ایمن می شوید. همه اینها از مواردی است که خداوند شما را به آن دستور داده است از نهی و تناهی و شما از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۵

آن غافلید در حالی که شـما بیشتر از همه مردم گرفتار مصـیبت شده اید به سبب آنچه از جایگاه علما از دست داده اید اگر در این راه می کوشیدید؛ (۱) زیرا جریان کارها و احکام به دست خداشناسان و امنای وی بر حلال و حرامش می باشد، پس شما آن منزلت را از دست داده اید و آن از دست شـما به در نرفته است مگر با پراکندگی شـما از حق و اختلاف شما در سنّت بعد از بیّنه آشـکار و اگر بر رنج، صبر می کردید و سختی را در راه خدا تحمل می کردید، کارهای خدا بر شما وارد و از نزد شما صادر می شـد و به شـما ارجاع می گردیـد، ولی شـما سـتمگران را در جایگاه خود تمکین نمودیـد و امور خـدا را به دسـتشان سپردید که به شبهات عمل کنند و در شهوات سیر نمایند.

(۲) فرار شـما از مرگ و اهمیت دادنتان به زندگی که از شـما جدا می شود، آنها را بر شـما مسـلط گردانید، پس ناتوانان را به دست آنان سپردید و آنان، یا مظلومی به بردگی

کشیده شده اند و یا مستضعفی در زندگی، شکست خورده، در مملکت با عقاید خود جولان دارند و رسوایی را با هواهای خویش در می یابند و از اشرار، پیروی می کنند و بر خدای جبار، گستاخی می ورزند.

(۳) در هر شهری از آنان، خطیبی بر منبر خویش سخن می راند که زمین برای آنها خالی مانده و دستشان در آن بازگشته و مردم، بردگان آنان گشته اند، دست هیچ لمس کننده ای را بر نمی گردانند چرا که یا جباری ستمگرند و یا قدرتمندی سختگیر بر ضعیفان، اطاعت شده ای که خدای آورنده و بازگیرنده را نمی شناسد، پس شگفتا! و چرا در شگفت نباشم در حالی که زمین پر است از فریبکارانی ستمکار و صدقه دهندگانی ظالم و حاکمی بر مؤمنین که به آنان رحم نمی کند و خدا حاکم است در آنچه میان ما محل منازعه است که با حکم خود در آنچه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۶

میان ما مشاجره افتاده است، قضاوت می کند ...» «۱».

(۱) این مدرک سیاسی، سرشار است از عواملی که به انحطاط اخلاق و شیوع منکرات در شهرها که ناشی از عدم اقدام مهاجرین و انصار در عمل به مسئولیتها و واجبات دینی و اجتماعی آنهاست؛ زیرا جایگاهی برجسته در جهان اسلام داشتند؛ آنان یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و حافظان اسلام بودند و می توانستند سخن حق را بگویند و با باطل در ستیز باشند، ولی آنان از ادای واجبات خودداری کردند، امری که سبب شد تا گروه طاغوتی حاکم از بنی امیه بر گردن مسلمین مسلط شدند و بندگان خدا را به بردگی کشیدند و مال خدا را به یغما بردند.

(۲)

انواع جهاد

از حضرت امام ابا عبد اللّه

علیه السّلام درباره جهاد پرسیده شد که آیا آن سنّت است یا فریضه؟ و آن حضرت علیه السّلام پاسخ داد:

«جهاد بر چهار وجه است: دو جهاد واجبند و یک جهاد سنت است که جز همراه واجب انجام نمی شود و یک جهاد سنّت می باشد. اما یکی از دو جهاد واجب، جهاد شخص با نفس خود است در معصیت خداوند که از عظیم ترین جهادهاست. و جهاد با کسانی که وابسته به شما هستند از کافران، فرض است.

و اما جهادی که سنّت است و جز همراه واجب برپا نمی گردد، جهاد با دشمن است که بر همه امت واجب می باشد و اگر جهاد را ترک کنند، عذاب به سراغشان می آید و این از عذاب است و آن بر امام به تنهایی سنّت است که همراه امّت به سوی دشمن برود و با آن جهاد کند. و اما جهادی که سنّت است، هر سنتی

---

(۱) تحف العقول، ص ۲۳۷- ۲۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۷

که شخص به پای دارد و در اقامه آن در رسیدن به آن و زنده نگاهداشتن آن تلاش کند، عمل و سعی در آن از برترین اعمال می باشد؛ زیرا احیای سنّت است و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، اجر آن را خواهد داشت و اجر هر کس که به آن عمل کند تا روز قیامت بدون اینکه از اجر آنان چیزی کاسته شود ...» «۱».

(۱)

تشریع روزه

از امام حسین علیه السّلام درباره حکمت تشریع روزه برای بندگان پرسیده شد و آن حضرت علیه السّلام فرمود: «تا توانگر اثر گرسنگی را بیابد و به بخشش بر مساکین

روی آورد» «۲».

(۲)

انواع عبادت

امام علیه السّلام درباره انواع عبادت سخن به میان آورد و فرمود: «گروهی خداوند را از روی طمع پرستیدند که آن پرستش تاجران است. و گروهی خداوند را از روی ترس عبادت کردند که آن پرستش بردگان باشد. و گروهی خداوند را سپاسگزارانه عبادت نمودند که آن عبادت آزادگان است و برترین عبادت می باشد» «۳».

(۳) آن حضرت علیه السّلام درباره کسی که خداوند را به شایستگی عبادت

---

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۳.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۳/ ۵۶.

(۳) بحار الانوار ۷۸/ ۱۱۶. تحف العقول، ص ۲۴۶.

کرده است، سخن راند و فرمود: «هر کس خداوند را به آنچه شایسته اوست، عبادت کند، خداوند بالاتر از آرزوها و کفایتش به او می بخشد» «۱».

(۱)

مودّت اهل بیت علیهم السّلام

امام حسین بر مودت اهل بیت علیهم السّلام تشویق فرمود. ابو سعید می گوید:

شنیدم حضرت حسین را که می فرمود: «هر کس ما را دوست بدارد، خداوند به سبب دوستی ما به وی سود می رساند، هر چند که اسیری در دیلم باشد و دوستی ما گناهان را می ریزد آن گونه که باد برگها را ...» «۲».

(۲) و فرمود: «مودت ما اهل بیت را داشته باشید که هر کس با خدا دیدار کند در حالی که ما را دوست داشته باشد، در شفاعت ما وارد می شود».

(۳) «بشیر بن غالب» روایت کرده که امام حسین علیه السّلام فرمود: «هر کس ما را برای خدا دوست بدارد، ما و او بر پیامبرمان

صلّى اللّه علیه و آله وارد می شویم به این صورت- و دو انگشت خود را کنـار هم قرار داد- و هر کس مـا را برای دنیا دوسـت بدارد، دنیا نیکوکار و بدکار را

در خود جای می دهد «۳»».

(۴) امام علیه السّلام درباره فوایدی که روی آورنده به سوی آنها به دست می آورد سخن راند و فرمود: «هر کس به سوی ما بیاید، یکی از چهار خصلت را از دست نمی دهد: آیتی محکم، مطلبی عادلانه، برادری سودبخش و همنشینی با علما ...» «۴».

---

(۱) عسکری، تفسیر، ص ۳۲۷.

(۲) ابن مغازلی، مناقب، ص ۴۰۰، حدیث ۴۵۴. شماره حدیث ۳۸۸، از کتابهای خطی کتابخانه امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۳) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۲۷.

(۴) کشف الغمه، ۲/ ۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۸۹

(۱)

مکارم اخلاق

امام علیه السّلام مکارم اخلاق و محاسن صفات را برای اهل بیت و یارانش ترسیم فرمود و آنان را دستور داد تا به آنها زیور یابند تا سرمشقی برای دیگران شوند.

بعضی از آنها بدین شرح هستند:

(۲) ۱- حضرت فرمود: «حلم، زینت است، وفاداری، مروّت، صله، نعمت و زیاده طلبی، بی شرمی، شتاب، کم خردی، ناتوانی است، غلوّ کردن، به ورطه افتادن و همنشینی با فرومایگان شرّ است و مجالست فاسقان شک آفرین می باشد ...» «۱». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۱۸۹ مکارم اخلاق ..... ص : ۱۸۹

۳) ۲- حضرت فرمود: «راستگویی، عزّت است، دروغگویی، ناتوانی، راز، امانت است، همسایگی، خویشاوندی، یاری، صدقه است و کار، تجربه، اخلاق نیکو، عبادت، خاموشی، زینت، بخل، فقر، سخاوتمندی، ثروت و نرمخویی، خرد است ...» «۲».

(۴) ۳- حضرت فرمود: «ای مردم! هر کس بخشش کند، سروری می یابد و هر کس بخل ورزد، فرومایه گردد و بخشنده ترین مردم کسی است که ببخشد به آنکه از او انتظاری نداشته باشد ...» «۳».

(۵) ۴- حضرت فرمود: «هر کس بخشش کند، سروری می یابد، هر که بخل ورزد،

فرومایه گردد، هر کس در رساندن خیر به برادرش تعجیل کند، فردا که بر او وارد می شود، آن را می یابد ...» «۴».

---

(۱) نور الابصار، ص ۲۷۷.

(۲) یعقوبی، تاریخ ۱/ ۲۱۹.

(۳) نهایه الارب ۳/ ۲۰۵.

(۴) همان. ۳/ ۲۰۵.

(۱) ۵- حضرت فرمود: «بدانید که نیازهای مردم نزد شما از نعمتهای خداوند عز و جل بر شماست پس از نعمتها بیزار نشوید که به بلاها تبدیل می گردد ...» «۱».

(۲) ۶- امام علیه السّلام مردی را دید که به طعامی دعوت شد و از اجابت خودداری نمود، پس به او فرمود: «برخیز که در دعوت، معذرتی نباشد و اگر روزه دار نباشی، بخور و اگر روزه دار باشی، تبریک گو ...» «۲».

(۳) ۷- حضرت فرمود: «نیازمند، روی خودش را از درخواست تو گرامی نداشت، پس تو روی خودت را از رد کردن وی گرامی بدار ...» «۳».

(۴) ۸- آن حضرت علیه السّلام پیوسته این ابیات را بر زبان می راند که به حسن خلق و عدم سخت کوشی در طلب دنیا دعوت می کنند و بعضی از راویان ادعا می کنند که ابیات ذیل از سروده های آن حضرت است:

لئن کانت الافعال یوما لأهلهاکمالا فحسن الخلق ابهی و اکمل

و ان کانت الارزاق رزقا مقدّرافقله جهد المرء فی الکسب اجمل

و ان کانت الدنیا تعدّ نفیسهفدار ثواب اللّه اعلی و انبل

و ان کانت الابدان للموت انشأت فقتل امرئ بالسیف فی اللّه افضل

و ان کانت الاموال للترک جمعهافما بال متروک به المرء یبخل «۴» «اگر کارها روزی برای صاحبانشان کمال به حساب آید، در آن صورت، حسن خلق بالاتر و کاملتر است».

«و اگر روزیها مقدر باشند، پس تلاش کمتر شخص در راه به دست آوردن،

(١)

شعرانی، طبقات ۱/ ۲۶. مختصر صفوه الصفوه، ص ۶۲.

(۲) دعائم الاسلام ۲/ ۱۰۷.

(۳) نور الابصار، ص ۲۷۷. کشف الغمه ۲/ ۲۹.

(۴) مختصر صفوه الصفوه، ص ۶۲. الانوار البهیه، ص ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۱

زیباتر است».

«و اگر دنیا چیزی با ارزش شمرده شود، جهان ثواب پروردگار، بالاتر و برجسته تر است».

«و اگر بدنها برای مرگ آفریده شده باشند، پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا برتر است».

«و اگر اموال برای گذاشتن و رفتن فراهم می آیند، پس چرا انسان به چیزی که فرو می گذارد، بخل می ورزد؟».

این ابیات، علاقه امام به شهادت در راه خدا را می رساند همان گونه که از طبیعت کرم و سخاوتمندی آن حضرت، حکایت دارد.

(۱) ۹- حضرت فرمود: «چیزی را که توانایی نداری، بر عهده مگیر و در پی چیزی مباش که به دست نمی آوری و چیزی را که قادر نیستی، وعده مده و جز به مقداری که سود می جویی، انفاق مکن و از پاداش طلب مکن مگر به مقداری که انجام داده باشی و شاد مباش جز به آنچه از طاعت خداوند به دست آورده ای و دریافت مکن جز آنچه خود را شایسته آن می بینی ...» «۱».

(۲) ۱۰- آن حضرت به ابن عباس فرمود: «به آنچه مربوط به تو نیست، سخن مگوی که من از گناه بر تو می ترسم و در آنچه مربوط به تو نیست سخن مگو تا اینکه جایی برای سخن بیابی، چه بسیار سخن گویانی که به حق سخن گفتند و مورد انتقاد قرار گرفتند و نه با اشخاصی بردبار و نه با بی خردان جدال مکن که بردبار، تو را منقلب می سازد و بی خرد، تو را به رنج

می افکند و درباره برادر مؤمنت هرگاه از نزد تو برود، مگوی جز آنچه دوست داری که درباره تو بگوید

---

(۱) اسرار الحکماء، ص ۹۰ از یاقوت مستعصمی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۲

هرگاه از نزد وی بروی و عمل کن عمل شخصی که می داند در برابر گناهان، مجازات می شود و در برابر نیکی، پاداش می بیند ...» «۱».

این کلمات طلایی، بعضی از مطالبی است که از آن حضرت در مکارم اخلاق و محاسن صفات روایت شده است که انسان به وسیله آنها روش سلیم و رفتار نیکو و سلامت دنیا و آخرت را به دست می آورد.

(۱)

تشریع اذان

بعضی از معاصران امام ادعا کردند عبد اللّه بن زید، اذان را تشریع نمود بخاطر خوابی که دیده بود و آن را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را به آن امر کرد. امام علیه السّلام این موضوع را رد کرد و فرمود: «بر پیامبرتان وحی نازل می شود و شما ادعا می کنید که اذان را از عبد اللّه بن زید گرفت، در حالی که اذان، چهره دینتان می باشد ...» «۲».

(۲)

برادران

حضرت فرمود: «برادران چهارند: برادری برای تو است و برای خودش و برادری برای تو و برادری بر علیه تو و برادری که نه برای تو است و نه برای خویش ...».

و امام، این مطلب را با این گفته اش توضیح داد: «برادری که برای تو و برای خودش می باشد، برادری است که با برادری خود، بقای برادری را جویا

---

(۱) بحار، ۷۸/ ۱۲۷.

(۲) دعائم الاسلام ۱/ ۱۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۳

باشد و با برادری خویش، مرگ برادری را نخواهد پس این برای تو و برای خود او خواهد بود؛ زیرا اگر برادری صورت پذیرد، زندگی هر دوی آنها نیکو گردد و اگر برادری به حال تناقض داخل شود، هر دو باطل می شوند. (۱) و برادری که برای تو است برادری است که خود را از حال طمع به حال رغبت خارج نموده، پس اگر به برادری علاقه مند باشد در دنیا طمع نمی کند و او به طور کامل برای تو مهیّا می باشد. و برادری که بر علیه تو است؛ برادری است که در مورد تو منتظر فرصتها باشد و رازها را از تو پنهان می دارد

و میان مردم بر تو دروغ می گوید و با نگاه حسودان به چهره ات می نگرد که لعنت خدای یکتا بر او باد! و برادری که نه برای تو است و نه برای خودش، آن کسی است که خداوند او را پر از حماقت ساخته و از رحمتش دور ساخته، پس او را می بینی که خود را بر تو برتر می داند و نیستی آنچه را در نزد تو می بیند، خواستار می شود ...» «۱».

(۲)

علم و تجربه ها

حضرت فرمود: «مطالعه علم، بارور شدن معرفت است و فراوانی تجربه ها زیادتی در عقل می باشد و شرف، تقوا و قناعت، آسایش بدنهاست و هر که تو را دوست بدارد، بازت می دارد و هر که دشمنت بدارد، فریبت می دهد ...» «۲».

(۳)

حقیقت صدقه

مردی از بنی امیه اموال فراوانی را صدقه داد در حالی که آن اموال از حلال نبود، بلکه از مال حرام بود، پس امام علیه السّلام فرمود: «مثل او مانند کسی است که از

---

(۱) بحار ۷۸/ ۱۱۹.

(۲) همان ۷۸/ ۱۲۸.

حاجیان سرقت نماید و آنچه را دزدیده است به صدقه بدهد. همانا صدقه، صدقه کسی است که در به دست آوردن آن پیشانیش عرق کرده و گرد و غبار بر چهره اش نشسته باشد» «۱».

(۱)

وعظ و ارشاد

حضرت امام حسین علیه السّلام به موعظه کردن مردم و راهنمایی آنان اهمیت می داد همان گونه که قبل از او، پدرش برای این امر اهمیت قایل بود و هر دوی آنان تقویت نیروهای خیر در نفوس و جهت دادن مردم به سوی حق و خیر و دور کردن آنان از خصلتهای شرّ از قبیل تعدی، غرور، خودسری و غیره را در نظر داشتند که در اینجا به بعضی از موارد روایت شده از آن حضرت، اشاره می شود:

(۲) ۱- حضرت فرمود: «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و از روزهای خدا بر حذر می دارم و پرچمهایش را برای شما بر می افرازم که گویی آن امر مخوف با ورود ترسناکش و رسیدن ناخواسته اش و طعم ناگوارش ناپدید گشته و جانهایتان را در خود فرو برده و میان عمل و شما حایل شده است، پس با تندرستی بدنها و مدت عمرها بشتابید که گویی شما سر بر آورده های پیشامدهایش هستید که شما را از روی زمین به درون آن و از بالای آن به زیر و از انس آن به وحشتش و از آسایش و روشنی به تاریکیش و

از فراخی آن به تنگیش منتقل می سازد آنجا که نه خویشاوندی دیدار می گردد و نه بیماری عیادت می شود و نه فریادرسی، پاسخ می شنود. خداوند، ما و شما را بر سختیهای هولناک آن روز، یاری دهد و ما و شما را از کیفر آن برهاند و برای ما و شما ثواب فراوانش را نصیب گرداند.

---

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۲۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۵

(۱) ای بندگان خدا! پس اگر آن نزدیکترین هدف و فاصله سفر شما باشد، برای هر عمل کننده کافی می بود که غمهایش را بر آن قرار دهد و او را از دنیایش بازدارد و زحمتش را برای رها شدن از آن فراوان سازد، پس چگونه است در حالی که وی پس از آن در گرو اعمال خویش است و برای حساب آن نگهداشته می شود، نه همکاری دارد که او را از آن نگهدارد و نه پشتیبانی که آن را از او دور سازد و در آن روز «کسی را ایمانش سود نبخشد اگر قبلا ایمان نیاورده و یا با ایمان خود، خیری حاصل نکرده باشد، بگو منتظر باشید که ما منتظریم» «۱».

(۲) شما را به تقوای خدا سفارش می کنم، خداوند برای کسی که تقوای او را داشته باشد، ضمانت نموده وی را از آنچه نمی پسندد، به آنچه می پسندد، محول سازد و از جایی که انتظار نداشته، روزی می دهد، پس بپرهیز کسی باشی که بر بندگان از گناهانشان بترسد ولی از کیفر گناه خویش بیمناک نباشد، خداوند تبارک و تعالی در مورد بهشتش فریب داده نمی شود و آنچه نزد اوست جز به طاعتش به دست نمی آید، ان شاء اللّه» «۲».

و این سخن، سرشار است

از آنچه مردم را به خدا نزدیک گرداند و آنچه آنان را از نافرمانیهایش دور می سازد و آنها را از عوامل و خصلتهای شرّ، بازمی دارد.

(۳) ۲- مردی به او نامه نوشت و از آن حضرت خواست تا او را با دو حرف، پند دهد و یا سخن را مختصر سازد. پس آن حضرت علیه السّلام به او نوشت: «هر کس کاری را با معصیت خدای تعالی طلب کند، آنچه را می خواهد سریعتر از بین

---

(۱) انعام/ ۱۵۸.

(۲) الانوار البهیه، ص ۴۵. بحار ۷۸/ ۱۲۰.

می برد و برای آمدن آنچه بیم دارد، زودتر باشد ...» «۱».

(۱) ۳- حضرت فرمود: «ای بندگان خدا! تقوای خدا را داشته باشید و از دنیا حذر کنید که دنیا اگر برای کسی می ماند و یا کسی بر آن ماندگار می شد، پیامبران به ماندن شایسته تر و به رضا اولی و به قضا راضی تر می بودند جز اینکه خداوند دنیا را برای آزمودن و اهل آن را برای فنا شدن آفریده، پس جدید آن از بین رونده و نعمت آن نابود شونده و شادی آن، تیره شونده است و منزل قناعت و خانه عاریه باشد، پس توشه برگیرید که بهترین توشه تقوا می باشد ...» «۲».

(۲) ۴- مردی به آن حضرت نامه نوشت و درباره خیر دنیا و آخرت از او پرسید، پس آن حضرت علیه السّلام به وی پاسخ داد: «اما بعد: هر کس رضای خدا را با خشم مردم بجوید، خداوند او را از امور مردم کفایت کند و هر کس رضایت مردم را با خشم خدا بجوید، خداوند او را به مردم وامی گذارد، و السلام» «۳».

(۳) ۵- حضرت

فرمود: «هر آنچه آفتاب بر آن بتابد در مشارق زمین و مغارب آن، دریا و خشکی، دشت و کوه، آن نزد ولیی از اولیای خدا و اهل معرفت به حق خدا، همچون اثر سایه باشد ...» «۴».

و در پی بی آن فرمود: «کجاست آن آزاده ای که این زن پر گو (یعنی دنیا) را برای اهل آن رها کند. برای جانهای شما بهایی جز بهشت نباشد، پس آنها را به غیر آن مفروشید؛ زیرا هر کس از خدا به دنیا راضی شود، به چیزی بی ارزش خرسند شده است ...».

---

(۱) اصول کافی ۲/ ۳۷۳.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۳۱۶.

(۳) صدوق، مجالس، ص ۲۶۸. بحار ۷۸/ ۱۲۶.

(۴) بحار ۷۸/ ۳۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۷

(۱) ۶- مردی به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چگونه صبح کردی؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود: «صبح کردم در حالی که پروردگاری بالای (سر) خود دارم و آتش را پیش رو دارم و مرگ، مرا می طلبد و حساب، مرا در بر گرفته و من در گرو عمل خود هستم. آنچه را دوست دارم، نمی یابم و آنچه را نمی پسندم، از خود دور نمی سازم و کارها در دست کسی غیر از من است که اگر بخواهد مرا عذاب می کند و اگر بخواهد از من می گذرد، پس کدام فقیر از من فقیرتر است؟» «۱».

(۲) ۷- حضرت فرمود: «ای فرزند آدم! بیندیش و بگو: پادشاهان دنیا و صاحبان آن کجایند، آنها که خراب آن را آباد کردند و نهرهایش را کندند و درختانش را کاشتند و شهرهایش را بنا نهادند. از آن در حالی که نمی خواستند، جدا شدند قومی

دیگر وارث آن گشتند و ما به زودی به آنان خواهیم پیوست.

(۳) ای فرزنـد آدم! مرگت و خوابیدن در قبرت را در پیشـگاه خدا به یادآور که اعضای تو بر تو گواهی دهند روزی که قدمها در آن از جای می لغزنـد و دلها به حنجره ها رسـند و چهره هایی سـفید می شوند و رازها آشـکار می گردند و میزان دادگری نهاده شود.

(۴) ای فرزنـد آدم! مرگ پـدران و فرزنـدانت را به یادآور، چگونه بودنـد و در کجا جای گرفتنـد و گویی که تو به زودی در جای آنها قرار می گیری و عبرتی برای پندآموزان می شوی ... آنگاه این ابیات را سرود:

این الملوک التی عن حفظها غفلت حتی سقاها بکأس الموت ساقیها

تلک المدائن فی الآفاق خالیهعادت خرابا و ذاق الموت بانیها

---

(۱) همان.

زندگانی حضـرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۸ اموالنا لـذوی الوراث نجمعهاو دورنا لخراب الدهر نبنیها «۱» «کجایند پادشاهانی که از حفظ خود غافل شدند تا اینکه ساقی مرگ، جام آن را به آنان نوشاند».

«آن شهرها در سرزمینها خالی هستند که باز خراب گشته و سازندگان آنها مرگ را چشیده اند».

«اموال خود را برای وارثان جمع می کنیم و خانه هایمان را برای خرابی روزگار می سازیم».

اینهـا بعضـی از مواعظی است که از آن حضـرت روایت شـده و هـدف آنها اصـلاح نفوس و تهـذیب آنها و دور ساختنشان از خصلتهای هوا و شرّ می باشد.

(۱)

خطبه های امام حسین علیه السّلام

امام علیه السّـلام مجموعه بزرگی از خطبه های برجسـته داشـته که صلابت حق و قدرت اراده و عظمت تصمیم بر جهاد در راه خدا در آنها نمایان گشته است.

(۲) امام آنها را در زمانی ایراد فرمود که آسمان از ابرهای مشکلات سیاسی، تیره و تار بود. امام در این خطبه ها

سیاست حکومت اموی را محکوم کرد و مسلمین را برای قیام بر ضد آن فرا خواند. و ما بعضی از آنها را در جاهای مخصوصشان بیان خواهیم کرد و در اینجا یکی از آن خطبه ها را ذکر می کنیم:

آن حضرت علیه السّلام از منبر بالا رفت و خدا را ستایش نمود و ثنا گفت و پس از آن بر حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درود فرستاد. پس شنید مردی را که می گفت: این کیست که خطبه می خواند؟ امام علیه السّلام به وی پاسخ داد:

---

(۱) دیلمی، ارشاد، ص ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۱۹۹

(۱) «ما حزب پیروز خدا و عترت نزدیک رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت پاك او و یکی از ثقلین هستیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ما را دوّم بعد از کتاب خدای تبارك و تعالی قرار داد که تفصیل هر چیزی در آن است و باطل از پیش رو و پشت سر به سوی آن نمی آید و در تفسیر آن به ما اعتماد می شود و تأویل آن ما را کند نمی سازد بلکه حقایقش را پیروی می کنیم. پس، ما را اطاعت کنید که اطاعت ما واجب شده؛ زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش قرین گشته است. خدای عز و جل فرمود: اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر و اولی الامر خودتان را پس اگر در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید».

(۲) و فرمود: «و اگر آن را به پیامبر و اولی الامر بازمی گرداندند، آنان که آن را در می یافتند از میان آنان، آن را متوجه می شدند و اگر

فضل خـدا و رحمتش بر شـما نمی بود، جز انـدکی، شـیطان را پیروی می کردیـد». و من شـما را بر حذر می سازم که به فریاد شیطان گوش دهید؛ چون آن دشمن آشکار شماست، آنگاه همچون یارانش می شوید که به آنها گفت: «امروز کسی از مردم شما را شـکست نمی دهد و من پناه دهنده شما هستم. پس آن وقت که دو گروه روبه روی هم گشتند، پای به فرار گذاشت و گفت: من از شـما بیزارم» آنگاه از شمشـیرها ضـربه ها و از نیزه ها زدنها و از گرزها نابودیها و از تیرها هـدفها خواهیـد یافت و سپس از کسی ایمانش پذیرفته نمی شود هرگاه قبلا ایمان نیاورده و با ایمان خود نیکی انجام نداده باشد ...» «۱».

(۳) این خطاب، مالامال از دعوت به تمسک به عترت رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و لزوم اطاعت و پیروی از آنان است و مردم را از تبلیغات گمراه کننده ای که دستگاههای

---

(۱) بحار ۴۳/ ۳۵۹ و ج ۴۴/ ۲۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۰

تبلیغاتی اموی پراکنده می ساخت، بر حذر نمود؛ زیرا مردم را به دور شدن از اهل بیت علیهم السّـلام- که سرچشـمه آگاهی و نور در زمین بودند- فرا می خواندند.

(۱)

دعاهای امام حسین علیه السّلام

اشاره

دعاهای رسـیده از حضـرت حسـین علیه السّـلام سـرشارند از درسهای تربیتی با هدف برپایی بنای بلند عقیده و ایمان به خدا و تقویت خوف و خشیت از خداوند در اعماق جان مردم تا آنان را از تعدی بازدارد و از ظلم و ستم مانع شود و اهل بیت علیهم السّلام به این جنبه اهمیتی فراوان می دادند ... و از هیچ یک از پیشوایان و نیکان مسلمین دعاهایی همانند آنچه از آنان رسیده

است، روایت نشده و این دعاها از برجسته ترین میراثهای فکری و ادبی در اسلام به شمار می روند؛ زیرا شامل اصول اخلاق، قواعد رفتار و آداب می شوند و نیز فلسفه توحید و نشانه های سیاست عادلانه و دیگر امور را در بر می گیرند و ما به بعضی از ادعیه آن حضرت علیه السّلام اشاره ای می نماییم:

(۲)

۱- دعای امام حسین علیه السّلام در دفع دشمنان

امام علیه السّلام این دعا را می خواند و در آن، از شرّ دشمنانش به خدا پناه می برد.

آن دعا چنین است: «پروردگارا! ای توان من در هنگام سختی! و ای فریادرس من هنگام گرفتاری! مرا با چشم خودت که به خواب نمی رود، حفظ فرما و مرا در پناه خودت که دستی به آن نمی رسد، نگاه دار و مرا با توانایيت بر من رحم کن که هلاک نمی شوم در حالی که امید من تویی. خداوندا! تو بزرگتر، والاتر و تواناتر از آنچه بیم دارم و حذر می کنم، هستی. خداوندا! به (قدرت) تو گلوگاه دشمن را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۱

دور می سازم و از شرّش پناه می گیرم که تو بر هر چیزی توانایی ...».

امام صادق علیه السّلام به این دعا، نیایش کرد هنگامی که منصور ستمگر، دستور داد تا آن حضرت را تحت الحفظ حاضر کنند تا وی را مورد ستم قرار دهد و خداوند او را از شرّش رها ساخت و گشایش مرحمت فرمود و در مورد علت آن از او پرسیده شد، فرمود به دعای جدش حسین علیه السّلام، نیایش کرده است.

(۱)

۲- دعای امام حسین علیه السّلام در طلب باران

امام حسین علیه السّلام وقتی که برای استسقا خارج می شد، به این دعا نیایش می کرد: «خداوندا! ما را بارانی مرحمت فرما گسترده و نیکو، عام و سودمند و بدون زیان که اهل شهرها و بیابانهای ما را به آن مرحمت فرمایی و در روزی و سپاس ما به وسیله آن بیفزایی. خداوندا! آن را روزی ایمان و عطای ایمان قرار ده که بخشش تو بازداشته نیست. خداوندا! آرامش آن را در سرزمین ما بر ما فرود آور و به وسیله آن زیتون و

چراگاه آن را برویان ...» «۱».

(۲)

۳– دعای امام حسین علیه السّلام در روز عرفه

دعـای امـام حسـین علیه السّـلام در روز عرفه، از ارزشـمندترین ادعیه ائمه اهـل بیت علیهم السّـلام و شـاملترین آنهـا به الطـاف خداوند و نعمتهایش بر بندگان می باشد. این دعای شریف را بشر و بشیر اسدی روایت کرده و گفته اند: همراه حضرت

---

(۱) عیون الاخبار، ج ۲/ ۳۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۲

حسـین علیه السّلام شامگاه عرفه بودیم. پس آن حضرت علیه السّلام از چادر خود با تذلّل و خشوع خارج شد و آرام، آرام راه می رفت تا اینکه همراه با جمعی از اهل بیت، فرزندان و غلامانش در سـمت چپ کوه، رو به سوی خانه خدا ایستاد، سپس دو دست خود را تا مقابل صورتش بالا برد همچون غذا خواستن مسکین و فرمود:

«سپاس خـدای را که قضـای او را دفع کننـده ای نیست و عطایش را مانعی نباشـد و ماننـد ساختش، سازنـده ای وجود نـدارد، اوست بخشـنده گسترنـده که انواع آفریـده هـا را آفریـد و با حکمت خویش، ساخته ها را نیکو ساخت و هیـچ پدیـده ای بر او پنهان نیست و هیـچ امانتی نزد وی از بین نرود. اوست توشه دهنـده هر قانع و رحم کننـده هر ناتوان، فرودآورنده منافع و کتاب جامع، با نور درخشان. اوست شـنونده خواسـته ها و دور کننـده گرفتاریها و بلنـد گرداننـده درجات و کوبنـده سـتمگران، پس پروردگـاری جز او نیسـت و نـه چیزی برابر او و چیزی هماننـدش نباشـد و اوسـت شــنوای بینـا، لطیـف آگـاه و او بر هر چیزی تواناست.

(۱) خداونـدا! من به سـوی تـو مشـتاقم و به پروردگـاری تو گواهی می دهم و اعـتراف می کنم که تو پروردگـار من هسـتی و بازگشت من به سوی تو است.

تو بـا نعمتهـایت بر من آغاز کردی پیش از آنکه چیزی گفته باشم و مرا از خاک آفریـدی و سـپس مرا در صـلبها جای دادی، ایمن از سـختیهای زمـانه و دگرگـونی روزگـار و سالهـا. همچنین از صـلبی به رحمی نقـل مکـان می نمودم همراه بـا گذشـت روزگاران گذشـته و قرون سپری شـده، مرا به رأفتت و لطفت و احسانت در زمان حکومت پیشوایان کفر، خارج نساختی، آنها که عهـد تو را شکسـتند و پیامبرانت را تکـذیب کردنـد، بلکه به لطف و محبتت نسـبت به من، مرا خارج ساختی به سوی آنچه پیش از من از هـدایت بوده است، آنچه مرا آسان به سوی آن آوردی و مرا در آن پروراندی و پیش از آن، با نیکی احسانت و نعمتهای فراوانت بر من رأفت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۳

نموده بودی که آفرینش مرا ابداع فرمودی از آبی که جریان می یابد و مرا در تاریکیهای سه گانه میان گوشت، خون و پوست جای دادی، مرا بر خلقتم گواه نساختی «۱» و از امرم چیزی را به من محوّل نساختی.

(۱) پروردگارا! نعمتی را جدا از دیگر نعمتها برای من قرار ندادی و انواع معیشـتها و اقسام روزیها با منّت عظیم بزرگت بر من، روزیم دادی و به احسـان پیشـین خود به من تا آنگاه که همه نعمتهایت را بر من تمام کردی و همه بلاها را از من دور ساختی، جهـل و گسـتاخیم بر تو مـانعت نگشت که مرا رهنمون سازی به سوی آنچه مرا به تو نزدیک کنـد و مرا به آنچه به تو نزدیکم سازد، موفق ساختی، پس هرگاه تو را فراخواندم، مرا پاسخ گفتی و هرگاه

فرمان تو را بردم، سپاسم گفتی و اگر تو را سپاس گفتم، مرا افزون دادی «۲».

(۲) همه آن برای این است که نعمت و احسانت را نسبت به من کامل گردانی، پس منزّه هستی، منزّهی، ای آغازگر بازآفرین! ای ستوده با شکوه! نامهایت پاک و نشانه هایت عظیم است، پس کدام نعمتهایت را به شمار آورم، پس از آن، مرا کامل و درست به سوی دنیا خارج ساختی برای آنچه از هدایت پیش از من بوده و مرا کودکی خردسال در گهواره حفظ کردی و از غذا، شیری گوارا به من روزی دادی و دلهای مادران گیرنده در بغل را بر من مهربان ساختی و مادران مهربان را سرپرست من قرار دادی و مرا از پیشامدهای جنّیان نگهداشتی و از زیادی و کمی، سلامت بخشیدی، پس بلند مرتبه ای ای رحیم! ای رحمان! تا اینکه سخن گفتن آغاز نمودم و نعمتهای فراوان را بر من کامل گردانیدی و مرا پرورشی افزون در هر

---

(۱) یا به خلقتم مرا رسوا نساختی (خ ل).

(۲) آن حضرت علیه السّلام به فرموده خدای تعالی در سوره ابراهیم آیه هفتم اشاره می نماید که می فرماید:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، «اگر سپاس گویید، شما را افزون می بخشم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۴

سال دادی تا اینکه فطرتم کامل گشت و نیروی خلقتم معتدل شد، (۱) حجت خود را بر من واجب ساختی به اینکه معرفتت را به من الهام نمودی و با شگفتیهای حکمتت مرا هراسان کردی و مرا نسبت به آنچه در آسمان و زمینت از بدایع آفریده هایت آفریده ای، بیدار و برای سپاسگزاری و یاد کردن تو، هشیار نمودی و طاعت و عبادت را بر من

واجب ساختی و آنچه را فرستادگانت آورده اند، به من تفهیم کردی و قبول مایه خرسندیت را برایم آسان نمودی و در همه آن با یاری و لطفت بر من منّت نهادی.

(۲) نیز اینکه مرا از بهترین خاک آفریدی، ای پروردگارم! پس کدام نعمتهایت به شمار و به یاد آورم و یا اینکه کدام بخششهایت را به سپاس ایستم که آنها ای پروردگارم! بیش از آنند که شمارندگان، بشمارند و یا حافظان به علم آنها دست یابند.

(۳) نیز آنچه ای پروردگارم! از زیان و سختی از من دور ساختی و کنار زدی، بیشتر است از آنچه برای من از عافیت و خوشی آشکار شده است. و من ای پروردگارم! به حقیقت ایمان و تصمیم ثابت و توحید خالص صریح خود و درون ضمیر پنهانم و رابطه های مجاری نور دیدگانم و خطوط پیشانیم و گذرگاههای نفسم و قطعات نرم پاره های بینیم و پیچ و خمهای گوشم و آنچه لبانم در بر گیرد و بر آن جمع شود و حرکات الفاظ زبانم و محل اتّصال آرواره و دهانم و جای رویش دندانهایم و گواراهای خوردنی و نوشیدنیم و محل ارتباط سر و قرارگاه گردنم و آنچه قفسه سینه ام در بر می گیرد و نگهدارندگان بزرگ رگ قلبم و رگ بزرگ حجاب دلم و پاره های اطراف جگرم و آنچه اطراف دنده هایم در بر دارد و مفاصل استخوانهایم و گیرایی عوامل و اطراف انگشتان، گوشت، خون، موی، پوست، عصب، نی گونه ها، استخوانها، مغز، رگها و همه جوارحم و هر آنچه در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۵

ایام شیرخوارگیم بر آن بافته شده و آنچه زمین از من برداشته و خواب و بیداری

و آرامشم و حرکات رکوع و سجودم، گواهی می دهم که اگر در طول روزگاران و قرون بکوشم و تلاش نمایم، اگر تمام آن روزگاران را زنده بمانم که سپاس یکی از آن نعمتها را ادا کنم، قادر بر آن نخواهم بود مگر به منّت تو که خود بر من واجب می سازد تا برای تو سپاسی تازه و جاوید گویم و ستایشی جدید و عظیم کنم.

(۱) باری و اگر من و شمارندگان از بندگانت حریص باشیم که میزان نعمتهای پیشین و پسین تو را بشماریم، آنها را به شمار نمی آوریم و نه میزان آن را مشخص می سازیم، هیهات! آن چگونه باشد در حالی که تو در کتاب گویا و خبر راستین خود فرموده ای: و اگر نعمت خدای را بشمارید، آن را نخواهید (و نمی توانید) شمرد «۱».

(۲) خداوندا! کتاب تو و خبرهایت راست گفتند. و پیامبران و فرستادگانت آنچه را به سوی آنان از وحی تو فرود آمده و آنچه برای آنان و به وسیله آنها از دین خود، تشریع نموده ای، ابلاغ نمودند، جز اینکه من ای پروردگارا! با جهد و جدم و به اندازه طاعت و قدرتم گواهی می دهم و با ایمان و یقین می گویم:

سپاس خداوند را که فرزندی اختیار نکرده تا موروث باشد و شریکی در ملک خود ندارد تا مخالف وی در آنچه آفریده است، باشد و نه سرپرستی از خواری، تا در آنچه ساخته است، عطایی به وی بخشد، پس پاک است پاک: اگر در آنها خدایانی جز اللّه می بودند، تباه می گشتند و از هم گسیخته می شدند، پاک است خداوند یکتای یگانه بی نیاز که نه زاده و نه زاییده شده و نه کسی

همتای اوست.

---

(۱) ابراهیم/ ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۶

(۱) سپاس خدای را سپاسی که با سپاس فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسلش برابر باشد و صلوات و سلام خداوند بر برگزیدگانش، محمد؛ خاتم پیامبران و خاندان پاک طاهر خالصش باد!».

(۲) سپس حضرت حسین علیه السّلام شروع کرد به درخواست از خداوند، در حالی که اشکهایش بر چهره مبارکش جاری بود و می گفت:

«خداوندا! بگذار آن گونه از تو بترسم که گویی تو را می بینم و مرا با تقوای خودت خوشبخت ساز و با معصیت خود، بدبخت مکن و مرا در قضای خودت بهترین را عنایت کن. خداوندا! بی نیازیم را در نفسم، یقین را در قلبم، اخلاص را در عملم، نور را در دیدگانم، بصیرت را در دینم قرار ده و مرا از جوارحم بهره مند ساز و گوش و دیده ام را وارثان از من ساز و مرا بر آنکه به من ستم نموده، یاری فرما و انتقام و خواسته هایم در مورد او را برایم آشکار ساز و چشم مرا بدان روشن نما.

(۳) خداوندا! اندوهم را برطرف کن، زشتیم را بپوشان، گناهم را ببخشای، شیطانم را طرد کن، گرو گذاریم را بگشای و برای من ای پروردگارم! درجه بلند را در آخرت و دنیا قرار ده.

(۴) خداوندا! سپاس تو راست آن گونه که مرا آفریدی و مرا شنوای بینا قرار دادی و سپاس تو راست آن گونه که مرا آفریدی و مرا موجودی سالم و درست ساختی به رحمت خود نسبت به من، در حالی که از آفریدنم بی نیاز بوده ای.

(۵) خداوندا! به آنچه مرا آفریدی و سرشتم را نیکو بنیان نهادی. پروردگارا! به آنچه مرا به وجود آوردی

و صورتم را زیبا ساختی. پروردگارا! به آنچه به من نیکی کردی و در جانم عافیت بخشیدی. پروردگارا! به آنچه مرا نگهداشتی و توفیق دادی. پروردگارا! به آنچه به من نعمت دادی و هدایت فرمودی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۷

پروردگارا! به آنچه به من عنایت داشتی و از هر چیزی عطا کردی. پروردگارا! به آنچه مرا غذا دادی و نوشانیدی. پروردگارا! به آنچه به من بی نیازی و ثروت دادی. پروردگارا! به آنچه مرا یاری کردی و عزّت دادی. پروردگارا! به آنچه مرا از پوشش با صفایت پوشانیدی و از نیکیهای کفایت کننده ات بر من آسان گرفتی، بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا بر گرفتاریهای روزگاران یاری ده و از آنچه ظالمان در زمین انجام می دهند کفایت فرما.

(۱) خداوندا! از آنچه می ترسم، نگهدار و از آنچه بیم دارم، حفظ فرما و در نفس و دینم محافظت فرما و در مسافرت، نگهدارم باش و در میان اهل و مالم، عوض بخش و در آنچه روزیم داده ای، برکتم ده و در نفس خودم، خوار ساز و در چشم مردم، بزرگ گردان و از شرّ جن و انس، سلامت عنایت کن و مرا به گناهانم رسوا مساز و به اندرون ناآشکارم، رسوایی نده و مرا در عملم، میازمای و نعمتهایت را از من مگیر و مرا به غیر از خودت وامگذار.

(۲) پروردگارا! مرا به چه کسی واگذار می کنی؟ به خویشاوندی که از من ببرّد یا به غریبه ای که چهره اش را به رویم عبوس گرداند یا به آنها که مرا به استضعاف می کشند، در حالی که تو پروردگار و مالک امور من هستی، نزد تو شکایت می برم

غریبیم را و دوری خانه و خواریم را نزد آنکه وی را متصدی کارهایم ساختی.

(۳) پروردگارا! پس خشمت را بر من روا مساز که اگر تو بر من خشم نگیری، به کسی جز تو اهمیت نخواهم داد. خداوندا! بی نیاز هستی، جز اینکه عافیت بخشی تو برای من، گسترده تر باشد، پس پروردگارا! تو را به نور چهره ات که زمین و آسمانها بدان درخشان گشتند و تاریکیها را به آن زدودی و امر اولین و آخرین را به آن نیکو گردانیدی، مرا بر خشم خودت نمیران و ناخشنودیت را بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۰۸

من فرود میاور، خشنودی از آن تو است تا آنجا که پیش از آن خشنود گردی، (۱) جز تو پروردگاری نیست ای آفریدگار شهر حرام و مشعر حرام و بیت عتیقی که برکت بر آن جای دادی و آن را جای امنی برای مردم قرار دادی! ای آنکه با حلمش گناهان عظیم را بخشیده و به فضلش نعمتها را فراوان و کامل ساخته! ای آنکه به کرمش عطایای فراوان داده! ای ساز و برگ من هنگام سختی! ای همراه من هنگام تنهایی! ای فریاد رسم وقت گرفتاری! ای ولیّ من هنگام نعمت! ای پروردگارا! و ای پروردگار پدرانم: ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب! و ای پروردگار جبرئیل، میکائیل و اسرافیل! و ای پروردگار محمد خاتم پیامبران و خاندان برگزیده اش! ای فرودآورنده تورات، انجیل، زبور و فرقان! ای فرودآورنده کهیعص، طه، یس و قرآن حکیم! (۲) تو پناهگاه من هستی هرگاه که اندیشه ها با وسعتشان مرا ناتوان سازند و زمین با گشادگیش بر من تنگ شود و اگر رحمت تو نمی بود، از هلاک شدگان می بودم

و تو بخشنده خطایم هستی. و اگر پوشش تو نمی بود، از رسواشدگان می بودم و تو مرا به یاری بر دشمنانم تأیید نمودی که اگر یاریت بر من نمی بود، از شکست خوردگان می بودم. ای آنکه خود را مخصوص نموده است به بلندی و برتری که دوستانش به عزتش، عزیز می گردند! ای آنکه پادشاهان در برابر او یوغ خواری بر گردن نهاده اند و آنها از قدرتهایش بیمناکند، چشمهای خیانتکار را می شناسد و از راز دلها و پنهانی حوادث آینده زمانها و روزگاران با خبر است! ای آنکه هیچ کس جز او نمی داند که وی چگونه است! ای آنکه جز وی نمی داند که وی چیست! ای آنکه جز او کسی او را نمی داند «۱»! ای آنکه زمین را بر آب نهاد و هوا را با آسمان بست! ای

---

(۱) ای آنکه جز او آنچه را وی می داند، نمی داند (خ ل).

آنکه گرامی ترین نامها از آن اوست! ای دارنده نیکی که هیچ گاه قطع نشود! (۱) ای آورنده کاروان برای یوسف در آن سرزمین دور افتاده! و ای بیرون آورنده او از چاه! و ای آنکه او را پس از بردگی، پادشاه ساختی! ای آنکه او را به سوی یعقوب بازگرداندی پس از آنکه چشمانش از اندوه، نابینا گشته و او غمگین بود! ای برطرف کننده زیان و گرفتاری از ایّوب! و ای بازدارنده دو دست ابراهیم از ذبح فرزندش پس از آنکه سالخورده گشته و عمرش فنا گردیده بود! ای آنکه دعای زکریا را اجابت نمود و یحیی را به او بخشید و وی را یگانه و تنها رها نکرد! (۲) ای آنکه یونس را از شکم

ماهی به در آورد! ای آنکه دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و آنها را نجات داد و فرعون و سپاهیانش را از جمله غرق شدگان قرار داد! ای آنکه بادها را پیشاپیش رحمتش، مژده دهنده فرستاد! ای آنکه بر معصیت کنندگان از خلقش، شتاب نمی کند! ای آنکه جادوگران را پس از مدتها بی اعتقادی، رهایی بخشید در حالی که از نعمتش می خوردند و جز او را می پرستیدند و او را به خشم آورده و غیر از او را می پرستیده اند! ای اللّه! ای اللّه! ای آغازگر! ای آفریننده بی انباز! ای همیشه بی پایان! (۳) ای زنده آنگاه که زنده ای نبوده! ای زنده کننده مردگان! ای آنکه بر هر کسی به آنچه انجام داده پایدار است! ای آنکه سپاس من نسبت به وی اندک شد ولی مرا محروم نساخت و گناه من بزرگ شد امّا مرا رسوا ننمود و مرا بر نافرمانیها یافت اما مرا رسوا نساخت! ای آنکه مرا در خردسالی حفظ کرد! ای آنکه مرا در بزرگسالی روزی داد! ای آنکه نیکیهایش نسبت به من به شمار نمی آید و نعمتهایش پاداش داده نمی شود! ای آنکه به احسان با من روبه رو شده و من به بدی و نافرمانی با وی روبه رو گشته ام! ای آنکه مرا به ایمان هدایت کرد پیش از آنکه سپاس امتنان را بشناسم! ای آنکه در بیماری، او را فرا خواندم، مرا شفا بخشید، در برهنگی مرا پوشانید، در

گرسنگی، مرا سیر نمود، (۱) در تشنگی، مرا سیراب ساخت، در خواری، عزّتم بخشید، در نادانی، آگاهیم داد، در تنهایی، فراوانیم داد، در دوری، مرا بازگردانید، در کم نوایی، ثروتم عطا

کرد، از او یاری خواستم پس مرا یاری داد و در ثروت او را فرا خواندم پس ثروتم را از من دور نساخت و از همه آنها دست بازداشتم پس او به نعمتم آغاز نمود، پس حمد و سپاس تو را باشد ای آنکه خطایم را بخشیدی و اندوهم را برطرف کردی، دعایم را اجابت نمودی، عورتم را پوشاندی، گناهانم را عفو فرمودی، مرا به خواسته ام رساندی و بر دشمنم یاری کردی، (۲) اگر بشمارم نعمتها، منّتها و بخششهای نیکویش را، آنها را به شماره نمی آورم! ای مولای من! تو منّت نهادی، تو نعمت بخشیدی، تو نیکی کردی، تو بخشش نمودی، تو برتری دادی، تو کمال عنایت فرمودی، تو روزی دادی، تو توفیق مرحمت داشتی، تو بخشیدی، تو بی نیاز ساختی، تو به قدر کافیت مرحمت کردی، تو پناه دادی، تو کفایت نمودی، تو رهنمون گشتی، تو عصمت عطا کردی، تو پوشاندی، تو مغفرت نمودی، تو از لغزش، چشم پوشیدی، تو توانگری بخشیدی، تو عزّت دادی، تو یاری بخشیدی. تو پشتیبان شدی، تو تأیید نمودی، تو نصرت بخشیدی، تو شفا دادی، تو عافیت عنایت داشتی، تو کرامت فرمودی، تو را برکت و بلندی باد، ستایش پیوسته تو را باشد و پیوسته سپاس تو را باد! (۳) آنگاه، من ای پروردگارم! به گناهانم اعتراف دارم پس آنها را بر من ببخشای، من بدی کرده ام، من خطا نموده ام، من قصد کرده ام، من نادانی داشته ام، من غفلت نموده ام، من سهو کرده ام، من اعتماد کرده ام، من تعهّد نموده ام، من وعده داده ام، من خلف وعده داشته ام، من پیمان شکنی کرده ام، من اقرار کرده ام، من به نعمتهایت بر خود و نزد خود اعتراف

کرده ام، من به گناه اقرار کرده و آن را بیان داشته ام، پس آن را بر من ببخشای، ای آنکه گناهان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۱

بندگانش به وی زیانی نمی رساند و او از طاعت آنان بی نیاز است. موفق کسی باشد که به کمک و رحمتش عمل صالح انجام دهد. (۱) ای پروردگار! و ای سرورم! ستایش تو را باشد، ای پروردگارم! مرا فرمان دادی و تو را نافرمانی کردم و مرا نهی کردی و من نهی تو را توجه ننمودم، پس چنان شدم که نه برائتی دارم که عذر خواهم و نه قدرتی دارم که یاری جویم، پس به چه چیزی با تو روبه رو شوم «۱».

ای مولای من! آیا به گوشم یا به دیده ام یا به زبانم و یا به پایم؟ آیا همه آنها نعمتهای تو نزد من نیستند که من با همه آنها تو را معصیت کرده ام؟ ای مولای من! تو را بر من حجت و راه باشد، ای آنکه مرا از پدران و مادران پوشاندی تا مرا سخن درشت نگویند و از خاندان و برادران تا بر من طعنه نزنند و از پادشاهان تا مرا مجازات ننمایند! و اگر آنان ای مولای من! بر آنچه درباره ام می دانی، مطلع می شدند، مرا مهلت نمی دادند و مرا دور می ساختند و از من می بریدند (۲) و اینک این من هستم ای پروردگارم در پیشگاه تو ای سرورم! خاضع، ذلیل، اندک و ناچیزم، نه بی گناهم که عذر خواهی کنم و نه قدرتمندم که یاری جویم و نه حجتی دارم که به آن تمسک نمایم و نه می گویم که مرتکب نشده و بدی نکرده ام. و ای مولای من! اگر

انکـار کنم، سـودی برایم نخواهـد داشت آن هم چگـونه باشـد در حـالی که همه جوارحم در آنچه عمـل کرده ام بر من گواه باشـند و به یقین و بـدون شک می دانم که تو درباره امور عظیم از من خواهی پرسـید که تو آن داور دادگری هستی که سـتم نمی کنی و عـدل تـو مرا نـابود می سـازد و فرار مـن از همه دادگری تـو است، پس ای پروردگـارم! اگر عـذابم دهی به سـبب گناهانم خواهد بود بعد از حجتت بر من و اگر بر من ببخشی، به حلم، جود و کرمت

---

(۱) از تو پوزش طلبم (خ ل).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۲

خواهد بود، (۱) خـدایی جز تو نیست، تو پـاک هستی و همانا که من از مغفرت جویانم، خـدایی جز تو نیست، پاک هستی که مـن از یکتاپرسـتانم، خـدایی جز تـو نیسـت، پـاک هسـتی کـه من از بیمناکـانم، خـدایی جز تـو نیست، پـاک هسـتی که من از پریشانانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از امیدوارانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از مشتاقانم، خدایی جز تو نیست، پـاک هستی که من از لا ـ اله الا ـ الله گویـانم، خـدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از درخواست کننـدگانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از سبحان اللّه گویان هستم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی که من از تکبیرگویانم، خدایی جز تو نیست، پاک هستی، پروردگار من و پدران پیشین من هستی.

(۲) خداونـدا! این سـتایش من بر تو است که تو را به عظمت و اخلا ـص یکتاپرسـتانه یـاد می کنم و به نعمتهای تو اقرار دارم و آنها را باز می شمارم هر چند معترف

هستم که آنها را به سبب فراوانیشان و کمال و تمام و پی درپی بودن و گذشته به فعلی متصل بودنشان به شماره نمی آورم، پیوسته به آنها بر من عنایت داشتی آنگاه که مرا آفریدی و به وجود آوردی از آغاز عمرم از بی نیاز ساختن بعد از فقر و دور ساختن زیان و مهیّا کردن وسایل آسانی و دور کردن سختی و گشایش گرفتاری و سلامت تن و سالم بودن در دین و اگر همه جهانیان از پیشینیان و پسینیان مرا به ذکر نعمتهایت یاری می دادند، توانا نمی شدم و آنها نیز توانا نمی گردیدند. پاک هستی و بلند مرتبه ای، پروردگار کریم عظیم رحیم، نعمتهایت به شمار نمی آیند و به ستایش تو دسترسی نباشد و نعمتهای تو پاداش داده نمی شود، بر محمد و آل محمد درود فرست و نعمتهایت را بر ما تمام گردان و ما را به طاعتت خوشبخت ساز، پاک هستی تو، خدایی جز تو نیست.

(۳) خداوندا! تو دعای ناچاران را می پذیری، بدی را دور می سازی، گرفتار را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۳

فریادرس هستی، بیمار را شفا می بخشی، فقیر را بی نیاز می کنی، شکسته را جبران می کنی، به کوچک، رحم می نمایی، به بزرگ، کمک می دهی، بدون تو، هیچ پشتیبانی نباشد و نه توانایی برتر از تو است و تو بلند مرتبه بزرگوار هستی، ای رها بخش اسیر دربند! ای روزی دهنده طفل خردسال! ای پناه بیمناک پناه جوی! ای آنکه او را شریک و وزیری نیست! بر محمد و آل محمد درود فرست و در این شبانگاه به من لطف کن آنچه را عطا کرده و به یکی از بندگانت بخشیده ای و از هر نعمتی که

عطـا می کنی، نعمتهـایی که بازمی دهی، گرفتاریهایی که دور می سازی، گرفتاریهایی که برطرف می کنی، دعایی که اجابت می نمـایی، کـار نیکی که می پـذیری و گنـاهی که می پوشـانی که تـو دارنـده لطف هسـتی و به آنچه خواهی، آگـاه و بر هر چیزی، توانایی.

(۱) خداونـدا! تو نزدیکترین کسـی هستی که فرا خوانـده شود، سـریعترین کسـی که اجابت نماید، گرامی ترین کسـی که عفو کند، گسترده ترین کسـی که بخشـش دهد و شنواترین کسی که از او درخواست گردد، ای رحمان دنیا و آخرت! و ای رحیم آنها! همچون تو کسـی نیست که از او درخواست شود و کسی جز تو مورد امید نباشد، از تو درخواست نمودم و تو مرا اجابت کردی و از تـو طلب کردم و به من عطـا نمـودی و به سوی تو رغبت نمودم، پس مرا رحمت کردی و بر تو اعتمـاد کردم، پس مرا نجات دادی و به سوی تو پناه آوردم، پس مرا کفایت داشتی.

(۲) خداونـدا! بر محمد و آل محمد درود فرست آن گونه که محمد شایسـته آن باشد ای عظیم! بر او و خاندان برگزیده پاک طـاهرش، همگی درود بفرست و مـا را بـا عفوت نسـبت به مـا بپوشـان که صـداها با زبانهای گوناگون به سوی تو فریاد گشـته است، پس خداونـدا! برای ما در این شامگاه سـهمی قرار ده از هر چیزی که میان بندگانت تقسـیم می کنی، از هر نوری که به آن هدایت می دهی از هر رحمتی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۴

که گسترده می سـازی، هر برکتی که فرود می آوری، هر عـافیتی که بر بنـدگان ارزانی می داری و هر رزقی که می گسترانی ای بخشنده ترین بخشندگان! (۱) خداوندا! ما را در این

وقت، رستگار، کامیاب، طاعت نموده و غنیمت گرفته، پذیرا باش و ما را از نومیدان قرار مده و از رحمت خود، بی نصیب نساز و از آنچه از فضل تو امیدواریم، محروم مفرما. ما را از رحمتت محروم و از فضیلت آنچه از عطای تو امید داریم، ناامید مفرما. ما را ناکام بازمگردان و نه طرد شده از درگاهت، ای بخشنده ترین بخشندگان! و ای کریمترین کریمان! با یقین به سوی تو روی آوردیم و به سوی بیت حرامت، قصد کرده و متوجه شده ایم، پس ما را بر مناسکمان یاری ده و حج ما را برایمان کامل کن و از ما بگذر و به ما عافیت عنایت فرما که دستهایمان را به سوی تو دراز کردیم و آنها به خواری اعتراف، مشخص شده اند (۲) خداوندا! در این شامگاه آنچه را از تو خواسته ایم به ما مرحمت کن و از آنچه کفایتش را از تو خواسته ایم، کفایت ده که جز تو کفایت کننده ای نداریم و جز تو ما را پروردگاری نیست. حکم تو در ما نافذ است و علم تو ما را در بر گرفته، قضای تو در میان ما دادگرانه است. برای ما خیر را قضا فرما و مرا از اهل خیر قرار ده.

(۳) خداوندا! به لطف خود پاداش عظیم را برای ما واجب ساز و ذخیره ارزشمند و آسانی همیشگی را نصیب ما کن و گناهان ما را همگی ببخشای و ما را همراه هلاک شوندگان نابود مفرما و رأفت و رحمتت را از ما دور مساز، ای مهربانترین مهربانان! (۴) خداوندا! در این وقت، ما را از جمله کسانی قرار ده که از تو درخواست نموده و

به آنها عطا کرده ای و تو را سپاس گفته و افزون داده ای و به سوی تو توبه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۵

کرده و پذیرفته ای و از همه گناهان به سوی تو بیزار گشته و آنها را بخشیده ای، ای دارنده شکوه و کرامت! (۱) خداوندا! و ما را پاک گردان «۱» و پشتیبان ما باش «۲» و تضرّع ما را بپذیر ای بهترین کسی که از او درخواست می شود! و ای مهربانترین کسی که از او مهربانی خواسته شود! ای آنکه به هم آمدن چشمها و یا نگرش دیده ها و یا آنچه در دلها جای گرفته بر او پنهان نمی ماند و نه آنچه در قلبها مخفی نموده باشند که علم تو و گستره حلمت، همه را به شمار آورده، تو پاک و بسیار بلند مرتبه ای از آنچه ستمگاران می گویند. آسمانهای هفتگانه و زمینها و هر که در آنهاست تو را تسبیح می گوید و نیست چیزی مگر اینکه تو را به پاکی می ستاید، ستایش، عظمت و بلندی جایگاه از آن تو است ای دارنده جلال و کرامت، فضیلت و بخشش و نعمتهای عظیم. و تو بخشنده کریمی، تو رءوف و مهربان هستی.

(۲) خداوندا! از رزق حلالت بر من بگستران و مرا در بدن و در دینم عافیت عنایت فرما و هراس مرا ایمنی بخش و گردنم را از آتش برهان.

(۳) خداوندا! بر من مکر مفرما و مرا به تدریج مگیر و مرا به خدعه دچار نساز و شرّ بدان از جنّ و انس را از من دور فرما (سپس حضرت چشم بر آسمان دوخت و با صدای بلند گفت:) ای شنواترین شنوایان! ای بیناترین بینایان! و

ای سریعترین شمارندگان! و ای مهربانترین مهربانان! بر محمد و آل محمد؛ سروران با یمن و برکت، درود فرست.

(۴) خداوندا! و آن حاجتم را از تو درخواست می کنم که اگر آن را به من بخشی، مرا زیان نمی رساند آنچه از من بازداشته ای و اگر از من بازداری، برایم

---

(۱) و ما را توفیق ده (خ ل).

(۲) و ما را عصمت ده (خ ل).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۶

سودمند نباشد آنچه را به من داده باشی. از تو درخواست می کنم رهایی گردنم را از آتش، جز تو پروردگاری نیست، تنهایی بدون شریک، ملک از آن تو است و ستایش تو را باشد و تو بر هر چیزی توانایی ای پروردگارم! ای پروردگارم!».

(۱) این دعا، تأثیر عظیمی بر جان همراهان امام داشت. آنها با دلها و عواطفشان به سوی او توجه کرده و به دعایش گوش فرا داده و صدای گریه آنها بلند گشته و از دعا برای خود بازمانده بودند، در مکانی که دعا در آن اجابت می گردد.

راویان می گویند: امام تا غروب آفتاب به دعای خود ادامه داد و سپس به سوی «مزدلفه» حرکت کرد و مردم نیز به همراه ایشان حرکت کردند «۱».

(۲)

مجموعه ای از کلمات امام حسین علیه السّلام

خداوند، زمامهای حکمت و فصل خطاب را به امام حسین بخشید که همچون سیلابهایی از موعظه، آداب و امثال، بر زبان آن حضرت جاری و روان بود، بعضی از کلمات قصار آن حضرت در پی می آید:

(۳) ۱- آن حضرت علیه السّلام فرموده است: «عاقل با کسی سخن نمی گوید بیم دارد او را تکذیب کند و از کسی که می ترسد به او ندهد، چیزی را که در خواست نمی کند و به کسی امید

نمی بندد که امید به او مورد اعتماد نباشد ...» «۲».

(۴) ۲- آن حضرت علیه السّلام به فرزندش علی بن الحسین فرمود: «ای فرزند! بر

---

(۱) مجلسی، زاد المعاد ۲۴۸- ۲۶۸. کفعمی ۳۳۹- ۳۵۰، بلد الامین. بلاغت امام حسین. ابن طاووس، اقبال که زیادتی بر این دعا دارد.

(۲) ریحانه الرسول، ص ۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۱۷

حذر باش از ستم کردن به کسی که جز خدای عز و جل، یاوری در برابر تو نداشته باشد ...» «۱».

(۱) ۳- حضرت فرمود: «خداوند توانایی کسی را نمی گیرد مگر اینکه طاعتش را از او بردارد و قدرت کسی را نمی گیرد مگر اینکه تکلیف را از او بردارد ...» «۲».

(۲) ۴- حضرت فرمود: «بر حذر باش از چیزی که از آن عذرخواهی کنی؛ زیرا مؤمن نه بدی می کند و نه عذر خواهی می نماید و منافق، هر روز بدی می کند و عذر خواهی می نماید ...» «۳».

(۳) ۵- حضرت فرمود: «از آنچه تو را به شک می اندازد، به سوی آنچه تو را به شک نمی اندازد بگذر؛ زیرا دروغگویی، شک انداز و راستگویی، اطمینان بخش است ...» «۴».

(۴) ۶- حضرت فرمود: «خداوندا! مرا به احسان استدراج مکن و با گرفتاری، تأدیب منما ...» «۵».

(۵) ۷- حضرت فرمود: «پنج چیز است که در هر کسی نباشد، چیز قابل استفاده فراوانی در او نباشد: عقل، دین، ادب، حیا و حسن خلق ...» «۶».

(۶) ۸- حضرت فرمود: «بخیل کسی است که در سلام کردن، بخل ورزد ...» «۷».

(۷) ۹- حضرت فرمود: «هر کس در معصیت خداوند در کاری تلاش کند،

(۱- ۲) تحف العقول، ص ۴۶.

(۳) تحف العقول، ۴۶.

(۴) انساب الاشراف، ج ۳/ ۱۴۳.

(۵) كشف الغمّه ۲/ ۳۱.

(۶- ۷)

ریحانه الرسول، ص ۵۵.

برای آنچه امید داشته باشد، از بین رفتنی تر و برای آنچه بیم دارد، سریعتر باشد ...» «۱».

(۱) ۱۰- حضرت فرمود: «از نشانه های علامتهای قبول، نشستن نزد اهل خرد است و از نشانه های عوامل جهل، جدال با غیر اهل کفر و از دلایل عالم، انتقاد وی از سخن خویش و علم او به حقایق فنون بینش است ...» «۲».

(۲) ۱۱- حضرت فرمود: «مؤمن، خداوند را پناه خویش قرار می دهد و گفتار او را آیینه خود می سازد، پس گاهی به صفت مؤمنان می نگرد و گاه وصف متجبران را مورد توجه قرار می دهد، بنابراین، وی از او در لطایف و از نفس خویش، در تعارف و از هوش خود، در یقین و از پاکی خویش، در تمکین باشد ...» «۳».

(۳) ۱۲- حضرت فرمود: «هرگاه شنیدی که شخصی متعرض نوامیس مردم می شود، پس تلاش کن که تو را نشناسد ...» «۴».

(۴) ۱۳- آن حضرت علیه السّلام به مردی که دیگری را نزد وی غیبت کرده بود، فرمود: «ای شخص! از غیبت، خودداری کن که آن خوراک سگهای جهنّم است ...» «۵».

(۵) ۱۴- مردی در حضور آن حضرت، سخن راند و گفت: کار نیک اگر برای غیر اهل آن انجام شود، از بین می رود. آن حضرت علیه السّلام فرمود: «چنین نیست،

---

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۶- ۲۴۸.

(۲) همان.

(۳) تحف العقول، ۲۴۶- ۲۴۸.

(۴) ریحانه الرسول، ص ۵۵.

(۵) بحار، ۷۸/ ۱۱۷. تحف العقول. ص ۲۴۵.

ولی کار نیک مانند رگبار باران است که به نیکوکار و بدکار، می رسد ...» «۱».

(۱) ۱۵- مردی از آن حضرت درباره تفسیر قول خدای تعالی

پرسید که می فرماید: وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ «۲»، «و اما به نعمت پروردگارت، سخن گوی»، فرمود: «او را امر کرد تا سخن بگوید از آنچه خداوند در دینش به وی نعمت داده است» «۳».

(۲) ۱۶- حضرت فرمود: «مرگ با عزّت، از زندگی در ذلّت بهتر است» «۴».

(۳) ۱۷- حضرت فرمود: «گریه در ترس از خدا، نجات از آتش است» «۵».

(۴) ۱۸- حضرت فرمود: «هر کس از اندیشه بازماند و حیله ها بر او دشوار شود، مدارا کلید وی باشد» «۶».

(۵) ۱۹- حضرت فرمود: «هر کس عطای تو را بپذیرد، تو را بر کرم یاری نموده باشد» «۷».

(۶) ۲۰- حضرت فرمود: «در روز قیامت، منادی ندا می دهد: ای مردم! هر کس مزدی بر خدا داشته باشد، برخیزد، پس جز نیکوکاران کسی بر نمی خیزد ..» «۸».

(۷) ۲۱- حضرت فرمود: «از اعمال این امّت چیزی نیست مگر اینکه هر

---

(۱) تحف العقول، ص ۲۴۵.

(۲) ضحی/ ۱۱.

(۳) تحف العقول، ص ۲۴۶.

(۴) بحار ۴۴/ ۱۹۲.

(۵) نزهه الناظر فی تنبیه الخاطر، جامع الاخبار، ص ۹۷، مستدرک الوسائل ۱۱/ ۲۴۵.

(۶) ابن عساکر، تاریخ ۴/ ۳۲۳. اعلام الدین، ص ۲۹۸، بحار الانوار ۷۸/ ۱۲۸.

(۷) بحار ۷۸/ ۱۲۷.

(۸) بحار ۹۳/ ۳۴۷.

بامداد بر خدای عزّ و جل عرضه می گردد» «۱».

در اینجا سخن درباره بعضی کلمات برجسته حکمت آمیز، مواعظ و آداب روایت شده از آن حضرت، به پایان می رسد که به

جهت اختصار و خودداری از اطاله سخن، مضامین آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار ندادیم.

(۱)

در میان سروده ها

منابع تاریخ و ادبیات عرب، به بعضی از سروده های امام حسین علیه السّلام در شعر، اشاره دارند و آنچه آن حضرت در بعضی از

مناسبات به عنوان شاهد مثال بر زبان آورده است، هر چند به نظر ما بعضی از آنها خالی از جعل نیست. برخی از این موارد، بدین شرح است:

(۲) ۱- مردی اعرابی به مسجد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله وارد شد، پس در کنار حضرت حسن بن علی علیه السّلام ایستاد در حالی که جمعی از مردم دور آن حضرت حلقه زده بودند. پس درباره او پرسید. به او گفته شد که وی «حسن بن علی» است. گفت:

مقصود من هم او می باشد که آنان سخن می گویند و در سخن خویش فصاحت دارند و من از صحراها، دشتها، درّه ها و کوهها گذشتم و آمدم تا با وی سخن بگویم و از او درباره سخنان مشکل در زبان عربی بپرسم. یکی از همنشینان امام به وی گفت: اگر برای این کار آمده ای، پس از آن جوان شروع کن و به حضرت حسین اشاره نمود.

وی به سوی آن حضرت رفت و ایستاد و بر او سلام کرد. امام علیه السّلام سلامش را پاسخ داد و به او فرمود: حاجت تو چیست؟

گفت: من از هرقل، جعلل، اینم و همهم به سوی تو آمده ام.

---

(۱) بحار ۹۳/ ۳۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۱

(۱) امام حسین علیه السّلام تبسم نمود و به او فرمود: ای اعرابی! کلامی را بر زبان آوردی که جز عالمان آن را در نیابند.

اعرابی به او گفت: از این بیشتر نیز می گویم، آیا تو به قدر سخنم مرا پاسخ می گویی؟

حضرت حسین علیه السّلام به او فرمود: هر چه می خواهی بگو، من تو را پاسخگو هستم.

گفت: من بدوی هستم و بیشتر گفته هایم شعر است که دیوان عرب

باشد.

حضرت فرمود: هر چه می خواهی بگو، من تو را پاسخ می گویم.

(۲) آن اعرابی به سرودن شعر آغاز نمود و گفت:

هفا قلبی الی اللهوو قد ودع شرخیه

و قد کان انیقاعصر تجراری ذیلیه

عیالات و لذات فیا سفیا لعصریه

فلما عمم الشیب من الرأس نطاقیه

و أمسی قد عنانی منه تجدید خضابیه

تسلیت عن اللهوو ألقیت قناعیه

و فی الدهر أعاجیب لمن یلبس حالیه

فلو یعمل ذو رأی أصیل فیه رأییه

لالفی عبره منه له فی کر عصریه «دل من به سوی لهو می شتابد در حالی که دوران جوانی را وداع گفته است».

«در حالی که در روزگار جوانیش، بسیار شاداب بوده است».

«عیالها بود و لذتها که چه روزگاری بود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۲

«و هنگامی که پیری، اطراف سرم را سفید کرد».

«و مرا ناگزیر ساخت تا خضاب به کار برم».

«از لهو بازماندم و آن را به حال خودش گذاشتم».

«در زمانه شگفتیهایی است برای کسی که دو حالتش را تجربه کند!».

«و اگر انسان خردمند اصیلی، اندیشه اش را در مورد آن به کار گیرد».

«از آن عبرتی می یابد که در دوران زندگی به کارش می آید».

(۱) امام حسین علیه السّلام بالبداهه به وی چنین پاسخ داد:

فما رسم شجانی قدمحت آیات رسمیه

سفور درجت ذیلین فی بوغاء قاعیه

هتوف حرجف تتری علی تلبید ثوبیه

و ولاج من المزن دنا نوء سماکیه

اتی مثغنجر الورق بجود من خلالیه

و قد احمد برقاه فلا ذم لبرقیه

و قد جلل رعداه فلا ذم لرعدیه

ثجیج الرعد ثجاج اذا أرخی نطاقیه

فاضحی دارسا قفرالبینونه أهلیه «هیچ نشانه ای که آثارش نابود شده باشد، مرا اندوهگین نسازد».

«آنچه همچون گرد و خاکی که همراه باد به هر طرف پراکنده شده باشد».

«بادهایی که زوزه کشد و هوای سردی که جامه ها را بر هم انباشته می کند».

«و ابری که در آسمان پیش می آید و نزدیک می شود».

«ابری تیره که پیش

می آید و از میان آن بخشش نثار می شود».

«ابری که برقی ستوده دارد و هیچ نکوهشی بر برق آن نباشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۳

«صدای رعدش می غرّد و هیچ نکوهشی بر رعد آن نیست».

«باران آن رعد، سیل آساست هرگاه فرو بارد».

«پس از آن از بین می رود و آثاری از آن برای صاحبانش نمی ماند».

(۱) وقتی که آن اعرابی این سخن را شنید، متحیر ماند و گفت: من تا به امروز از این جوان، خوش سخن تر، قوی زبانتر و شیواتر در بیان، ندیده ام.

امام حسن علیه السّلام به او فرمود: ای اعرابی!

غلام کرم الرحمن بالتطهیر جدیه

کساه القمر القمقام من نور سنائیه

و قد أرصنت من شعری و قومت عروضیه

«جوانی که خداوند با تطهیر، دو جدّش را گرامی داشته».

«و ماه درخشان از نور تابانش بر او جامه پوشانیده است».

«و من شعرم را محکم نموده و عروض آن را استوار ساخته ام».

(۲) هنگامی که اعرابی سخن امام حسن علیه السّلام را شنید، با فریاد گفت: خداوند شما را برکت دهد! مردان همچون شما را قدر نشناسند. خداوند شما را جزای خیر دهد! و سپس از آنجا رفت «۱».

(۳) این اقدام، نشانگر میزان بهره مندی امام علیه السّلام از قدرت شاعری و توانایی آن حضرت در ارتجال و ابداع است، جز اینکه بعضی از فصول این قصه (به نظر ما) خالی از جعل نیست و آن آمدن یک اعرابی از سرزمینی دور که سختیهای سفر و زحمت آن را متحمل شده باشد برای اینکه امام را بیازماید و تواناییهای ادبی آن حضرت را بشناسد.

(۱) مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، ص ۲۸- ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۴

(۱) ۲- این ابیات حکیمانه به آن حضرت نسبت داده شده

است:

اذا ما عضک الدهرفلا تجنح الی الخلق

و لا تسأل سوی اللّه تعالی قاسم الرزق

فلو عشت و طوفت من الغرب الی الشرق

لما صادفت من یقدر أن یسعد أو یشقی «۱» «هرگاه روزگار تو را نیش زند، به سوی مردم روی نیاور».

«و جز از خدای تعالی که تقسیم کننده روزی است، چیزی طلب مکن».

«که اگر زنده بمانی و از غرب تا شرق را بگردی».

«کسی را نمی یابی که بتواند سعادتمند سازد و یا بدبخت نماید».

این شعر، بر قناعت، بزرگمنشی و عدم خضوع در برابر دیگران تشویق می نماید و انسان را وامی دارد که از کسی چیزی درخواست نکند، جز پروردگارش که جریان امور به دست اوست.

(۲) ۳- آن حضرت علیه السّلام فرمود:

اغن عن المخلوق بالخالق تغن عن الکاذب و الصادق

و استرزق الرحمن من فضله فلیس غیر اللّه من رازق

من ظن أن الناس یغنونه فلیس بالرحمن بالواثق

أو ظن أن المال من کسبه زلت به النعلان من حالق «۲».

«به آفریدگار از آفریده، بی نیاز شو که از دروغگو و راستگو بی نیاز می شوی».

«و از خداوند رحمان به فضلش روزی طلب کن که جز خداوند کسی روزی دهنده نباشد».

---

(۱) کشف الغمه ۲/ ۳۴- ۳۵. الفصول المهمّه، ص ۱۸۰.

(۲) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۵

«هر کس گمان کند که مردم بی نیازش می سازند، او به خداوند اعتمادی ندارد».

«یا اینکه گمان کند که مال از کسب اوست، از بلندی پایش فرو می لغزد».

در این ابیات، دعوتی است به سوی پناه بردن به خداوند که آفریدگار جهان و بخشنده زندگی می باشد و بی نیازی خواستن از غیر خداوند؛ زیرا هر کس به غیر او پناه برد، تلاشش ناکام می شود و از درستی، دور می گردد.

(۱) ۴- امام حسین علیه

السّلام به زیارت قبور شهدا در بقیع رفت و چنین فرمود:

نادیت سکان القبور فاسکتوافأجابنی عن صمتهم ترب الحشا

قالت: أ تدری ما صنعت بساکنی مزقت لحمهم و خرقت الکسا

و حشوت أعینهم ترابا بعد ماکانت تأذی بالیسیر من القذی

أما العظام فاننی مزقتهاحتی تباینت المفاصل و الشوی

قطعت ذا من ذا و من هذا کذافترکتها مما یطول بها البلی «۱» «ساکنان قبرها را صدا زدم و آنها خاموش ماندند. پس خاک گور در برابر سکوتشان مرا پاسخ داد».

«گفت: آیا می دانی که با ساکنانم چه کرده ام؟ گوشت آنها را سوراخ کرده و پوششها را دریده ام».

«و چشمانشان را از خاک پر کردم، بعد از آنکه آنها از اندکی خاشاک، ناراحت می شدند».

«اما استخوانها را من سوراخ نمودم تا اینکه مفصلها و بندها از هم جدا گشتند».

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۲۰۸. ترجمه امام الحسین، ص ۲۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۶

«این را از آن و آن را نیز از هم جدا کردم و آنها را به حال خود گذاشتم تا مدتها پوسیده بمانند».

(۱) این ابیات، سرشار است از دعوت به عبرت گرفتن و پند آموختن از سرنوشت انسان و اینکه او وقتی در دل خاک قرار داده شود، به زودی متلاشی می گردد و زیباییش از بین می رود و پس از اندک مدتی، به صورت مقداری خاک ناچیز در می آید.

(۲) ۵- «اعشی» این ابیات را به امام حسین علیه السّلام نسبت داده است:

کلّما زید صاحب المال مالازید فی همّه و فی الاشتغال

قد عرفناک یا منغصه العیش و یا دار کل فان و بال

لیس یصفو لزاهد طلب الزهداذا کان مثقلا بالعیال «۱» «هر قدر که ثروتمند بر ثروتش افزوده شود، به اندوه و گرفتاریش افزوده

می گردد».

«تو را ای تیره کننده زندگی! و ای جایگاه هر نابود شونده و از بین رونده! شناخته ایم».

«برای هیچ زاهدی طلب زهد میسّر نمی شود هرگاه بار خانواده اش سنگین باشد».

(۳) در این ابیات، امام درباره پدیـده خاصـی از پدیـده های زنـدگی سـخن گفته که عبارت است از اینکه انسان هر قدر زمینه مـادیش گسترده تر شود، دردهـا و غمهـایش فراوانتر می گردد و تلاـش و زحمتش در راه جریـان بخشـیدن امور ثروتها و زیاد کردن منافع آنها، بیشتر می شود.

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۷

همچنین امام در مورد کسی سخن گفته است که در زندگی به زهد علاقه دارد؛ زیرا وی راهی به سوی آن نمی یابد مادام که بار خانواده بر او سنگینی کند؛ چون مشغول شدن وی به آن، او را از زهد نسبت به دنیا بازمی دارد.

(۱) ۶- «اربلی» روایت کرده که امام، این ابیات را در نکوهش ستم سروده است:

ذهب الذین أحبهم و بقیت فیمن لا أحبه

فی من أراه یسبنی ظهر المغیب و لا أسبه

یبغی فسادی ما استطاع و أمره مما أرّبه

حنقا یدب لی الضراء و ذاک مما لا أدبه

و یری ذباب الشر من حولی یطن و لا یذبه

و اذا خبا وغر الصدرر فلا یزال به یشبه

أ فلا یعیج بعقله أ فلا یثوب إلیه لبّه

افلا یری من فعله ما قد یسور الیه غبه

حسبی بربی کافیاما أختشی و البغی حسبه

و لقل من یبغی علیه فما کفاه اللّه ربّه «۱» «آنانی را که دوست دارم، رفتند و در میان کسانی که دوست نمی دارم، مانده ام».

«نزد کسی که می بینم پشت سرم مرا ناسزا می گوید در حالی که من او را ناسزا نمی گویم».

«هر چه می تواند در تباهیم می کوشد در حالی که من

برای بهتر شدنش

---

(۱) کشف الغمه ۲/ ۳۴. ریحانه الرسول، ص ۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۸

می کوشم».

«بد کینه، در پی زیان رساندن به من است و آن چیزی است که من در پی بی آن نیستم».

«او مگسهای شرّ را در اطرافم می بیند که صدا می کنند، آنها را دور نمی سازد».

«هرگاه کینه دلها آرام شود، وی همچنان دست به کار آتش افروزی آن است».

«آیا از عقل خود سود نمی برد و آیا از خردش یاری نمی جوید؟».

«آیا نمی بیند که از کارهایش چگونه بدی به او بازمی گردد؟».

«پروردگارم در برابر آنچه از آن بیمناکم برای من کافی باشد و ستم برای او بس است».

«و کم است آنکه به او ستم شود و خداوند پروردگارش به داد او نرسد».

(۱) امام علیه السّلام در این ابیات، درباره یکی از سرشتهای شرورانه انسان سخن گفته که عبارت از «ستم» می باشد که هر کس به آن آلوده شود، پیوسته اقدام به ناسزاگویی برادر خود و تعدی بر وی و تباه ساختن کار وی می کند و اینکه هرگاه کینه دلها آرام گیرد، می کوشد آنها را بر افروزاند تا به ستم و تعدی خود برسد.

امام علیه السّلام چنین کسی را پند می دهد که اگر به عقل خود مراجعه کند و در وضع خود بیندیشد، در می یابد که ستم نمودن وی نسبت به برادرش، به خود او بازمی گردد و زیانها و گناهانش به او می رسد و طبیعی است که اگر اندیشه در آن را ادامه دهد، بنا به آنچه علمای اخلاق بدان نظر داده اند. این صفت بد را از نفس خود ریشه کن می سازد.

(۲) ۷- «ابو الفرج اصفهانی» ادعا کرده است که امام حسین علیه السّلام این دو بیت

را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۲۹

در مورد دخترش «سکینه» و مادر او «رباب» گفته است:

لعمرک اننی لاحب داراتکون بها سکینه و الرباب

احبهما و أبـذل جل مالی و لیس لعاتب عندی عتاب «۱» «به جان تو سوگند که من خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشد».

«آنها را دوست دارم و بیشتر ثروتم را می بخشم و هیچ سرزنش کننده ای نزد من سرزنشی ندارد».

و غیر از او [یعنی ابو الفرج] این بیت را افزوده است:

فلست لهم و ان غابوا مضیعاحیاتی او یغیبنی التراب «۲» «پس من آنان را هر چند غایب شوند، از بین نمی برم چه زنده باشم و چه در زیر خاک پنهان شوم».

(۱) این ابیات، به نظر ما از جمله اشعار جعل شده می باشند؛ زیرا امام حسین علیه السّلام بزرگوارتر و والاتر از آن است که دوستیش نسبت به همسر و دخترش را میان مردم منتشر سازد که این از اخلاق او نیست و نه او را شایسته می باشد. این مطلب، بدون شک، از جمله افترائاتی است که عمدا جعل شده است تا از ارزش اهل بیت علیهم السّلام بکاهد.

(۲) ۸- و از آنچه آن حضرت سروده است این ابیات می باشد:

و اللّه یعلم ان مابیدی یزید لغیره

و بانه لم یکتسبه بخیره و بمیره

---

(۱) الاغانی ۱۶/ ۱۳۹.

(۲) ذکری الحسین علیه السّلام ۱/ ۱۳۹. البدایه و النهایه ۸/ ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۳۰ لو انصف النفس الخئون لقصرت من سیره

و لکان ذلک منه ادنی شرّه من خیره «۱» «و خدا می داند آنچه در دست یزید است از آن دیگران می باشد».

«و اینکه وی آن را با خیر و ثروت خود به دست

نیاورده است».

«اگر با نفس خیانتکار، انصاف می ورزید، از این روش، کوتاه می آمد».

«و آن شرّش از خیرش به وی نزدیکتر می بود».

(۱) در اینجا سخن از بعضی الگوها و سرشتهای امام حسین علیه السّلام به پایان می رسد که آن حضرت نمونه ای بی مانند از نمونه های نادر عقل انسانی و مثالی برجسته از مثالهای رسالت اسلامی با همه ارزشها و پایه های اساسی آن بوده است.

---

(۱) ریحانه الرسول، ص ۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۳۱

(۱)

فاجعه بزرگ اسلام

اشاره

امام حسین علیه السّلام در اوان کودکی و دوران خردسالی، در کنف جدّش پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله زندگی کرد. آن حضرت، باران عطوفتش را بر او فرود می آورد و او را با مهربانی سرشارش به فیض می رساند و در قرار دادن وی در جهت صحیح و استوار ساختن او می کوشید تا اینکه ادراکات وی گسترش یافت و سرشتهایش رشد کرد، در حالی که او همچنان در اوان خردسالی بود.

(۲) این دوره کوتاهی که همراه جدّش زندگی کرد، از مهمترین و برجسته ترین دورانها در همه تاریخ اسلامی بود؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این دوره ارکان دولتش را محکم ساخت و آن را بر اساس علم و ایمان بنا کرد و سپاهیان شرك را هزیمت داد و پایه های الحاد را در هم کوبید و اسلام با ساعدی قوی و بازویی نیرومند، بر پای خود ایستاد و پیروزیهای درخشان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش، پی درپی صورت گرفت و مردم دسته دسته به دین خدا وارد شدند و حکم اسلامی در بیشتر مناطق جزیره العرب امتداد یافت.

(۳) در گرماگرم این پیروزیهای درخشان، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

احساس کرد که زندگیش پایان یافته و روزهای حیاتش به سر آمده است؛ زیرا آن حضرت آنچه را بر عهده داشت، ادا نمود و دین عظیمش را برپا نمود که اقداماتش را در هدایت انسان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۳۲

و تنظیم رفتارش انجام می دهد، بنابراین، ناگزیر باید از این زندگی رخت بر بست ... و ما درباره بخشهای این فاجعه بزرگی که مسلمین بدان دچار گشتند، سخن خواهیم گفت و به حوادث خطرناکی که با آن همزمان گشتند، نظری خواهیم افکند؛ زیرا آن حوادث، ارتباطی موضوعی با آنچه مورد بحث ماست دارند و بسیاری از علل را مشخص می سازند و به رنجهایی که امام حسین علیه السّلام همراه اهل بیت تحمل کرده و مصیبتها و گرفتاریهایی که بر ایشان اتفاق افتاد، مربوط می شوند.

(۱)

نشانه های رحلت

مقدمات وفات و جدا شدن از زندگی برای رهبر، نجات دهنده و معلّم؛ یعنی حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آشکار شد؛ زیرا اخطارهایی پی درپی وجود داشت که بر آن امر دلالت می کرد و آنها بدین شرح می باشند:

(۲) ۱- قرآن، دو بار بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدین وسیله احساس کرد که اجل حتمی فرا رسیده است «۱» و لذا آن حضرت، سخن گفتن در مورد مرگ خود را آغاز نمود و دور شدن خویش از این زندگی را میان مسلمین منتشر کرد و به پاره تن خود سرور زنان عالمیان حضرت فاطمه علیها السّلام فرمود: «جبرئیل، سالی یک بار قرآن را بر من عرضه می نمود و امسال دو بار آن را بر من عرضه داشت و من آن

را جز نزدیک شدن اجل خود نمی دانم ...» «۲».

---

(۱) الخصائص الکبری ۲/ ۳۶۸.

(۲) ابن کثیر، تاریخ ۵/ ۲۲۳.

(۱) ۲- اینکه وحی بر آن حضرت با این آیه نازل شد: إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ «۱».

«تو خواهی مرد و آنان خواهند مرد، آنگاه روز قیامت در پیشگاه پروردگارتان به خصومت خواهید پرداخت».

این آیه، اخطاری برای آن حضرت در مورد وداع با زندگی بود که افکار درونیش را برانگیخت و مسلمین شنیدند که آن حضرت می فرمود: «کاش! می دانستم که آن چه وقت اتفاق می افتد؟».

و سوره «نصر» بر او نازل شد و آن حضرت میان تکبیر و قرائت، سکوت می کرد و می فرمود: «سبحان اللّه و بحمده. استغفر اللّه و أتوب الیه».

مسلمین، مضطرب و پریشان گشته به سوی او رفتند و در مورد این حالت، هراسناک از آن حضرت پرسیدند که وی صلّی اللّه علیه و آله به آنان پاسخ داد: «از مرگم به من خبری رسیده است ...» «۲».

مسلمانان پریشان گشتند و در امواجی پرهراس از دل شوره ها و افکار، فرو رفتند، زیرا این امر همچون صاعقه بر سر آنها افتاده بود و نمی دانستند که اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از این دنیا برود، بر سر آنان چه پیش خواهد آمد.

(۲)

حجّه الوداع

هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از نزدیک شدن اجل محتومش آگاه شد، تصمیم گرفت به زیارت بیت اللّه الحرام برود تا با عموم مسلمین دیدار کند و در آنجا

---

(۱) زمر/ ۳۰- ۳۱.

(۲) ابن شهر آشوب، مناقب ۱/ ۲۳۴.

کنگره ای عمومی برپا سازد و خطوط مطمئن

برای نجات امتش را مشخص سازد تا آنان را از کج روی و انحراف، بازدارد.

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سال دهم هجرت به آخرین حـج خود رفت که به «حجّه الوداع» معروف است و در آن حج، میان زایران بیت اللّه الحرام منتشر ساخت که دیدار وی با آنها در آن سال، آخرین ملاقات با آنان خواهد بود و فرمود:

«نمی دانم، شاید بعد از امسال دیگر هرگز شما را در این موضع دیدار ننمایم ...».

(۲) آن حضـرت در میان گروههای فراوان مردم حرکت می کرد و آنها را با آنچه رستگاری و سعادتشان را تضمین می نمود، آشـنا می کرد و می فرمود: «ای مردم! من دو چیز گرانقـدر را در میان شـما باقی می گـذارم، کتاب خـدا و عترتم اهل بیتم ...» «۱».

(۳) نخستین تکیه گـاه برای سـلامت امّت و حفظ آن در برابر هرگونه انحراف عقیـدتی، همانا تمسک جسـتن به کتاب خـدا و تمسک جستن به عترت پاک است که این دو، اساس سعادت و رستگاری امّت در دنیا و آخرت هستند.

(۴) هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مراسم حج را به پایان رساند، در کنار چاه زمزم ایستاد و به «ربیعه بن امیّه بن خلف» که نوجوانی بود، دسـتور داد تا زیر سـینه مرکبش بایسـتد، پس فرمود: ای ربیعه! بگو: «ای مردم! پیامبر خـدا به شـما می گوید: شایـد مرا بر حالتی هماننـد این حالت و حالت خودتان نبینیـد، آیا می دانید این کدام شـهر است؟ و آیا می دانید این کدام ماه است؟ و آیا می دانید این کدام روز است؟».

(۵) مردم گفتند: آری، این شهر حرام، ماه حرام و روز حرام است. پس از آنکه

---

(۱) ترمذی، صحیح

۵/ ۶۶۲.

مردم به این موارد اقرار نمودند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «خداوند، خونها و اموالتان را بر شما حرام کرده است همچون حرمت این شهرتان، حرمت این ماهتان و حرمت این روزتان، آیا ابلاغ نمودم؟» گفتند: آری.

(۱) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش و از خدا بترسید، اموال مردم را بی ارزش نسازید و در زمین تباهکاری ننمایید، پس هر کس امانتی نزد او باشد آن را ادا نماید».

سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «مردم در اسلام برابرند و هم پیمانه از آدم و حوّا هستند، هیچ برتری برای عرب بر عجم و برای عجم بر عرب نیست مگر به تقوای خدا، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۲) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش». سپس فرمود: «اصل و نسبهایتان را برای من نیاورید، بلکه اعمالتان را بیاورید تا بگویم برای مردم چنین است و برای شما چنین، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۳) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش»، سپس فرمود: «هر خونی که در جاهلیّت بود، آن را به زیر پای خود قرار دادم و اولین خونی که به زیر پا می گذارم خون آدم بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب «۱» است، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۴) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش. و هر رباخواری که در جاهلیّت بود

---

(۱) «آدم بن ربیعه در قبیله هذیل» به دنبال دایه ای بود که بنی سعد بن بکر او را کشتند.

آن را به زیر پای خود می گذارم و نخستین ربا که به زیر پا می گذارم، ربای عباس بن عبد المطلب است، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۱) حضرت فرمود: «خداوندا!

گواه بـاش. ای مردم! همانا تغییر دادن ماههای حرام، زیادتی در کفر است که به آن گمراه می شونـد آنان که کافر شـده انـد؛ یک سال آن را حلال و یک سال آن را حرام می دانند تا با آن برابری کنند تعداد ماههایی که خداوند حرام گردانیده است».

(۲) سـپس فرمود: «شـما را در مورد زنان به نیکی سـفارش می کنم، آنها نزد شما ناتوانند و برای خود، چیزی را مالک نیستند، بلکه آنها را به امانت خـدا گرفته ایـد و به کتاب خـدا فرجهایشان را حلال دانستید و شـما را بر آنها حقی است و آنان بر شـما حق پوشاک و روزیشان را به نیکی دارنـد و شـما را بر آنهاست که پای کسـی را بر فراشـتان راه ندهنـد و جز با اطلاع و اجازه شما به کسـی در خانه هایتان اجازه ندهنـد، پس اگر چیزی از این را انجام دادند، از آنها در بسترها کناره گیری کنید و آنها را بزنید زدنی که شدید نباشد، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۳) حضـرت فرمـود: «خداونـدا! گـواه بـاش». سـپس فرمود: «شـما را به نیکی سـفارش می کنم در مورد کسـانی که برده شـما هستند، آنها را غذا دهید از آنچه می خورید و بپوشانید از آنچه می پوشید و اگر گناهی مرتکب شدند، با مجازات بدکارانتان برابر بدانید، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۴) حضـرت فرمـود: «خداونـدا! گواه بـاش». سـپس فرمود: «مسـلمان، برادر مسـلمان است، او را فریب نمی دهـد، نسبت به او خیانت نمی کند، او را غیبت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۳۷

نمی نماید، خونش و نه چیزی از مالش را حلال نمی شمارد مگر به رضایت وی، آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۱) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش».

پیامبر صلّی اللّه علیه و

آله همچنان به سخنرانی خود ادامه داد که سرشار بود از آنچه رسالت اسلامی در برداشت از موارد درخشانی در عالم تشریع.

سپس سخنانش را چنین پایان داد: «پس از من به کفر بازنگردید که گمراه و بعضی از شما مالك الرقاب بعضی دیگر باشید. من در میان شما بر جای می گذارم چیزی را که اگر به آن تمسك جویید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. آیا ابلاغ نمودم؟».

گفتند: آری.

(۲) حضرت فرمود: «خداوندا! گواه باش». سپس روی به آنان کرد و از آنها خواست تا به آنچه اعلام نمود و میان آنها منتشر ساخت، متعهد و ملتزم باشند و فرمود: «همانا شما مسئول هستید پس حاضر از شما به غایب اطلاع دهد» «۱».

و بدین گونه خطابه مهمّ آن حضرت به پایان رسید که حاوی مطالب مورد نیاز امّت در زمینه های اجتماعی و سیاسی بود. و نیز برای آنان رهبرانی از اهل بیت خود معین فرمود که به اصلاح عام و رسیدن به اهداف امّت در زمینه های اقتصادی و اجتماعی، اهتمام می ورزند.

(۳)

کنگره غدیر خم

هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حج خود را به پایان رساند، به سوی یثرب حرکت

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۹۰- ۹۲.

کرد، وقتی که کاروانش به «غدیر خم» رسید، امین وحی بر او فرود آمد و پیام بسیار مهمی از آسمان به او ابلاغ کرد پیامی که آن حضرت را ناگزیر می ساخت در آن محل فرود آید تا این مأموریت مهم را که همانا منصوب نمودن حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام به عنوان خلیفه و مرجع امّت بعد از او بود، انجام دهد.

(۱) دستور

آسـمان در آن مورد، دارای لحنی شدید بود که سرعت در اقدام و انتشار آن در میان مسلمین را در برداشت، وحی، با این آیه بر آن حضرت نازل شد:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ «۱».

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شـده، ابلاغ کن و اگر این کار را انجام نـدهی، رسالتش را ابلاغ ننموده ای و خداوند تو را از مردم (نادان و مغرض) نگه می دارد».

(۲) به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اخطار شد که اگر دستور آسمان را اجرا ننماید، زحماتش از بین می روند و تلاشهایش نابود می شوند و آنچه را در راه دین، تحمل کرده بر باد می رود.

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با عزمی ثابت و اراده ای محکم به اجرای خواست خداونـد پرداخت، پس سـختی راه را نادیـده گرفت و در آن گرمـای طـاقت فرسای تابسـتان، در آن محل فرود آمـد و دسـتور داد تا کاروانها هماننـد او عمل کننـد. هوا به شدت گرم بود به طوری که هر شخص، گوشه ردایش را در زیر پاهایش می گذاشت تا

---

(۱) مائده/ ۶۷. واحدی در اسباب النزول و رازی در تفسیر خود و دیگران، نزول این آیه در روز غدیر را به صراحت بیان کرده اند.

خود را به وسیله آن از گرما حفظ کند.

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور داد مردم جمع شوند و با آنها نماز خواند و پس از آنکه نماز به پایان رسید، فرمان داد تا با کجاوه های شتران، منبری برای آن حضرت برقرار نمایند. آنان

چنین کردنـد و پیامبر بالای آن منبر رفت و تعداد حاضـران- بنا به گفته مورخان، یکصد هزار یا بیشتر بودند- آنها با دلهایشان به سوی پیامبر متوجه شدند تا خطابه اش را بشنوند.

(۲) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سختیها و رنجهایی که در راه هـدایت و نجات دادن آنها از زندگی جاهلی به سوی زندگی شرافتمندانه ای که اسلام آورده، تحمل کرده بود، سخن راند و برخی از احکام دینی را بیان کرد و آنان را به مراعات آنها در زندگیشان ملزم ساخت.

سپس به آنها فرمود: «بنگرید که پس از من چگونه با ثقلین رفتار خواهید کرد؟».

شخصی از میان مردم فریاد زد: ای رسول خدا! ثقلین چیستند؟

(۳) حضـرت فرمود: «ثقـل بزرگتر، کتـاب خـداست که یـک طرف آن در دست خـدای عز و جـل و طرف دیگرش در دست شمـاست، پس به آن چنـگ زنیـد و گمراه نشویـد. و ثقـل کوچکتر، عترت من هسـتند. لطیف خبیر به من اطلاع داده است که آنهـا از هم جـدا نمی شونـد تـا اینکه کنار حوض بر من وارد شونـد و من این را برای آن دو از پروردگارم خواسـته ام، پس بر آنها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و نسبت به آنها کوتاهی مکنید که هلاک می گردید ...»

(۴) سـپس دسـت وصـی و دروازه شـهر علمش، امـام امیر المـؤمنین علیـه السّـلام را گرفـت تـا ولاـیتش را بر همه مردم واجب گردانـد. تا آنجا که سـفیدی زیر بغلهایشان پیـدا شـد و مردم به آن دو نگاه می کردند، پس آن حضـرت صلّی اللّه علیه و آله صدای خود را بلند کرد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۴۰

و فرمود: «ای مردم! چه کسی به مؤمنین

از خودشان اولی است؟».

همگی به او پاسخ دادند: خداوند و پیامبر داناترند.

(۱) پس حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و من به آنها از خودشان اولی می باشم، پس هر کس را من مولا بودم، علی مولای اوست»، این مطلب را سه یا چهار بار فرمود.

(۲) سپس فرمود: «خداوندا! دوستی کن با هر که او را دوستی نماید و دشمنی کن با هر که دشمنش گردد و دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن باشد و یاری کن هر که او را نصرت دهد و واگذار هر کس را که او را واگذارد و حق را همراه او بگردان هر جا که بگردد، باید که حاضر به غایب اطلاع دهد ...».

(۳) خطابه ارزشمند آن حضرت که در آن پیام خدا را رسانده بود، در اینجا به پایان رسید. وی امیر مؤمنان علیه السّلام را به عنوان خلیفه منصوب کرد و او را پرچمی برای امّت قرار داد و منصب امامت را به او سپرد و مسلمانان شتافتند و با امام به خلافت بیعت کردند و او را به امارت بر مسلمین تبریک گفتند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به امهات مؤمنین (همسران پیامبر) دستور داد تا به سوی آن حضرت بروند و او را شادباش گویند و آنان چنین کردند «۱».

(۴) عمر بن خطاب پیش آمد و به امام تبریک گفت و با وی مصافحه نمود و به او گفت: «بر تو گوارا باد ای فرزند ابو طالب! تو در بامداد و شامگاه مولای من

و مولای هر مؤمن و مؤمنه هستی» «۲».

---

(۱) الغدیر ۱/ ۲۱۴- ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۷۶، ۳۷۸.

(۲) احمد، مسند ۱/ ۲۸۱.

(۱) «حسان بن ثابت» بپا خاست و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه خواست تا سروده خود را بخواند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به وی اجازه داد و او گفت:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول منادیا

فقال فمن مولاکم و نبیّکم؟فقالوا: و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و أنت نبیّناو لم تلق منا فی الولایه عاصیا

فقال له: قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا

هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادیا «۱» «روز غدیر، پیامبرشان آنان را در خم ندا داد که پیامبر را هنگام ندا باید شنونده بود».

«پس گفت چه کسی مولا و پیامبر شماست؟ گفتند در حالی که آگاه بودند».

«پروردگارت مولای ماست و تو پیامبر ما هستی و در ولایت، کسی از ما نافرمان تو نباشد».

«پس به او گفت: ای علی! برخیز که من تو را پس از خود امام و راهنما پذیرفته ام».

«پس هر کس من مولایش بودم این ولی اوست پس برای او پیروان راستینی باشید».

«آنگاه دعا کرد، خداوندا! دوستش را دوست بدار و با هر کس که دشمن علی باشد، دشمن باش».

---

(۱) الغدیر ۲/ ۳۴.

(۱) در آن روز جاوید، در تاریخ اسلام، این آیه کریمه نازل شد: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً ... «۱».

«امروز، دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت را بر شما تمام

نمودم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پذیرفتم».

(۲) با ولایت امیر مؤمنان، دین کامل شد و نعمت خداوند بر مسلمین با بلندی جایگاه احکام دینیشان و بلندی مقام رهبریشان تمام گشت که آرزوهایشان را در رسیدن به زندگی شرافتمندانه محقق می سازد. و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدین ترتیب، آخرین قدم را در صیانت امّتش از فتنه ها و انحراف برداشت؛ زیرا امر امّت را آن گونه که ادعا می کنند، به هرج و مرج رها نکرد بلکه برای آن رهبر و راهنمایی تعیین فرمود که امور اجتماعی و سیاسی امّت را مورد توجه قرار می داد.

(۳) این بیعت بزرگی که پیامبر عظیم الشأن صلّی اللّه علیه و آله برای باب مدینه علمش یعنی حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام منعقد فرمود، از محکمترین دلایل بر اختصاص خلافت و امامت به آن حضرت است. امام حسین علیه السّلام در کنگره ای که در مکه برای مخالفت با حکومت معاویه و محکوم کردن سیاستش برپا نمود، به این امر احتجاج کرد و فرمود: «اما بعد: این طاغوت (یعنی معاویه) با ما و شیعیان ما انجام داد آنچه را دانستید، دیدید، مشاهده کردید و به اطلاع شما رسید و من می خواهم درباره یک مطلب از شما سؤال کنم، پس اگر راست گفته باشم، مرا تصدیق کنید و اگر دروغ بگویم، مرا تکذیب نمایید، سخن مرا بشنوید و گفته ام را بنویسید، سپس به شهرهای خودتان و به قبایلتان و به هر که از مردم مورد اعتماد شماست

---

(۱) مائده/ ۳. نزول این آیه در روز غدیر را خطیب بغدادی در تاریخش ۸/ ۲۹۰ و سیوطی در الدر المنثور ۳/ ۱۱۷

و دیگران بیان داشته اند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۴۳

و به او اطمینان داریـد، مراجعه کنید و او را به آنچه از حق ما می دانید فراخوانید؛ زیرا ما از آن بیم داریم که این حق، مندرس شود، از بین برود و مغلوب گردد، در حالی که خداوند، نورش را تمام می گرداند هر چند که کافران نپسندند».

(۱) آنگـاه آن حضـرت، چیزی از آنچـه خداونـد در قرآن در مـورد آنهـا نـازل فرمـوده است بـاقی نگـذاشت مگر اینکه آن را تلاـوت کرد و تفسـیر نمود و نه چیزی از آنچه رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله دربـاره پـدر و مـادرش و خود او و اهـل بیتش فرموده بود، مگر اینکه آن را روایت کرد و در همه آنهـا، حاضـران می گفتنـد: آری، خداونـدا! به درستی که شـنیدیم و گواه بودیم و تابعین می گفتند: آری، خداوندا! مرا حدیث کرد کسی که او را تصدیق می کنم و به او ایمان دارم از صحابه.

(۲) آن حضـرت علیه السّـلام در معرض اسـتدلالش فرمود! «شـما را به خـدا سوگنـد! آیا می دانیـد که رسول خـدا او را (یعنی حضرت علی را) در روز غدیر خم منصوب نمود و به ولایت وی ندا داد و فرمود: باید که حاضر به غایب اطلاع دهد؟».

گفتند: «آری، خداوندا! ...» «۱».

بیعت با امام در روز عیـد غدیر، جزئی از رسالت اسـلام و رکنی از ارکان دین می باشد که هدف آن نگهداشـتن امّت در برابر امواج عقیدتی و حفظ آن از انحراف بوده است.

(۳)

بیماری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

هنگامی که پیامبر به سوی یثرب بازگشت، وضع تندرستیش روز به روز رو به وخامت می نهاد، زیرا بیماری بر او عارض شد و به تب شدیدی

---

(۱) الغدیر ۱/ ۱۹۸- ۱۹۹.

گردید و گویی که از آن تب، شعله هایی در بدن آن حضرت بود. حوله ای بر آن حضرت بود که هرگاه همسران یا عیادت کنندگان دست خود را بر آن می نهادند، گرمی آن را احساس می نمودند «۱». در کنار آن حضرت، ظرفی پر از آب سرد گذاشته بودند که پیامبر دست خود را در آن ظرف می گذاشت و بر صورت مبارکش می کشید. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: «همچنان احساس می کنم درد غذایی را که در خیبر خوردم همین است. و یا اینکه من قطع شدن بزرگ رگم را از آن سم می یابم».

(۱) مسلمین در حالی که اندوه و سرگشتگی بر آنها غالب شده بود، به عیادتش شتافتند و حجره آن حضرت از جمع آنان پرازدحام گشت. حضرت از نزدیک شدن زمان رحلتش با آنها سخن گفت و آنان را به آنچه سعادت و رستگاری آنها را ضمانت می کرد، وصیت فرمود و گفت: «ای مردم! نزدیک است که به سرعت درگذرم و برده شوم و من قبلا به شما گفته ام تا عذری بر شما داشته باشم جز اینکه من در میان شما کتاب خدای عز و جل و عترتم اهل بیتم را باقی می گذارم».

سپس دست وصی و خلیفه بعد از او؛ یعنی امام امیر المؤمنین علیه السّلام را گرفت و به آنان فرمود: «این علی، همراه قرآن است و قرآن همراه علی که از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد شوند» «۲».

(۲) آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله بدین وسیله، مهمترین مسائل سرنوشت ساز را برای امتش مقرر فرمود و

برای آن، رهبر عظیمی را تعیین فرمود که به وسیله او به همه اهداف و آرزوهایش دست یابد.

---

(۱) البدایه و النهایه ۵/ ۲۲۶.

(۲) الصواعق المحرقه ۱۲۳- ۱۲۴.

(۱)

استغفار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای اهل بقیع

هنگامی که بیماری بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دست یافت، از مفارقت این زندگی مطمئن شد و علاقه مند گردید که برای وداع با مقابر مسلمین برود و برای آنها طلب مغفرت نماید، پس در تاریکی شب، «ابو مویهبه» را احضار کرد و هنگامی که نزد آن حضرت حاضر شد، به او دستور داد تا همراه وی به بقیع برود و به او فرمود: «دستور داده شدم تا برای اهل بقیع استغفار کنم و لذا تو را خواستم تا همراه من بیایی».

(۲) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به راه افتاد تا اینکه به بقیع غرقد رسید، پس بر اموات سلام کرد و به آنان فرمود: «سلام بر شما ای اهل قبور! گوارایتان باد آنچه در آن قرار گرفته اید از آنچه مردم در آن واقع شده اند، فتنه ها همچون پاره های شب تاریک آمده اند که آخر آنها به دنبال اولشان می باشد و آخری از اوّلی بدتر است ...».

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از ما ورای غیب دریافت که امتش به چه حالتی از دگرگونی و عقبگرد دچار می شود و به چگونه انحرافی در دین و عقیده گرفتار می شود و با چه امواج هراسناکی از فتنه ها و گمراهی مواجه خواهد شد که او را به نادانیهای عمیقی در این زندگی سوق می دهد.

(۴) آنگاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به «ابو مویهبه» روی کرد و به او فرمود: «ای ابو مویهبه! کلیدهای

خزانه های دنیا و جاوید ماندن در آنها و سپس بهشت به من داده شده است و میان آنها و میان دیدار پروردگارم و بهشت، مخيّر گشتم».

«ابو مویهبه» در شگفت شد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! کلیدهای خزانه های دنیا و جاویدانی در آن و سپس بهشت را بردار.

حضرت صلّى اللّه عليه و آله فرمود: «نه، به خدا! دیدار پروردگارم و بهشت را انتخاب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۴۶

نموده ام».

(۱) پیامبر صلّى اللّه عليه و آله برای اهل بقیع، استغفار نمود و سپس به خانه خود مراجعت نمود «۱». پس عایشه به استقبالش آمد در حالی که از سردرد می نالید و می گفت:

آه! سرم.

پیامبر فرمود: «بلکه من به خدا ای عایشه! می گویم: آه! سرم، چه زیانی به تو می رسد که پیش از من بمیری و من به تجهیز تو بپردازم و تو را کفن کنم و بر تو نماز بخوانم و به خاکت سپارم».

(۲) عایشه از این سخن برآشفت و گفت: «به خدا گویی تو را می بینم اگر چنین کنی به خانه ام برمی گردی یا با یکی از همسرانت همبستر می شوی».

پیامبر صلّى اللّه عليه و آله تبسم فرمود «۲» و با همسران خود دیدار نمود در حالی که خود را نیازمند پرستاری می دید، پس از همسرانش اجازه خواست تا در خانه عایشه پرستاری شود. آنها به وی اجازه دادند و آن حضرت در حالی که سر خود را بسته و به علی بن أبی طالب و عمویش عباس تکیه داده و از شدت بیماری قادر نبود به روی پاهای خود بایستد، خارج شد و به خانه عایشه وارد گردید.

(۳)

سریه اسامه

جریانات حزبی برای پیامبر صلّى اللّه عليه

و آله روشن گردید و مطمئن شد که آنها با نقشه های خود در تلاشند تا خلافت را از اهل بیت علیهم السّلام دور سازند و دریافت که

---

(۱) البدایه و النهایه ۵/ ۲۲۴. ابن هشام، سیره ۴/ ۶۴۲. طبری، تاریخ، ص ۱۸۸. و منابع شیعه ذکر کرده اند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هنگامی که بیماری را احساس نمود، دست علی را گرفت و مردم به دنبالش رفتند پس به سوی بقیع رفت و برای اهل آن، استغفار نمود.

(۲) البدایه و النهایه ۵/ ۲۲۴- ۲۲۵.

بهترین وسیله برای حفظ موقعیت این است که همه اصحاب خود را برای نبرد با رومیان بفرستد تا پایتختش از آنها خالی شود و امر خلافت، به سهولت و آسودگی برای ولیّ عهدش حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام صورت گیرد. پس به بزرگان مهاجرین و انصار در این مورد دستور داد که بنا به گفته مورخان، ابو بکر و عمر، ابو عبیده جراح و بشیر بن سعد «۱» از جمله آنان بودند و «اسامه بن زید» را که جوانی کم سن و سال بود، بر آنها فرماندهی داد و این اعزام در سال یازدهم هجرت، چهار شب از صفر مانده بود.

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به اسامه فرمود: «به سوی محل کشته شدن پدرت حرکت کن و اسبان را بر آن سرزمین بران که من تو را بر این سپاه فرمانده ساخته ام، پس هنگام صبح بر اهل أبنی «۲» بتاز و بر آنها خشم بگیر و به سرعت حرکت کن تا پیش از خبرها برسی، پس اگر خداوند تو را بر آنها پیروزی

داد، ماندن در میان آنها را اندک ساز و همراه خود، راهنمایانی بردار و جاسوسان پیشقراولان را پیش از خود بفرست ...».

(۲) روز بیست و نهم صفر، سپاه خود را دید که دچار تمرّد گشته است؛ زیرا بزرگان صحابه به یگانهای نظامیشان نپیوسته بودند. پس وی از این امر ناراحت شد و با وجود بیماری شدیدی که داشت، خارج شد و آنان را به حرکت تشویق نمود و شخصا پرچمی را برای اسامه بست و به او فرمود: «با نام خدا و در راه خدا نبرد کن و با آنها که به خدا کافر شده اند، کارزار نما ...».

---

(۱) کنز العمال ج ۱۰/ ۵۷۰. ابن سعد، طبقات ۴/ ۶۶. تاریخ الخمیس ۲/ ۱۵۴.

(۲) «أبنی» به ضم همزه و سکون باء سپس نون مفتوح که بعد از آن الف مقصوره باشد، منطقه ای است در بلقا از سرزمین سوریه میان عسقلان و رمله در نزدیکی موته واقع است که زید بن حارثه و جعفر بن أبی طالب در آنجا به شهادت رسیدند.

(۱) اسامه، با پرچم بسته شده اش خارج شد و آن را به بریده داد و در «الجرف» اردو زد.

گروهی از صحابه از پیوستن به سپاه، تعلل ورزیدند و طعنه زدن و ناچیز شمردن فرمانده کل سپاه را آشکار نمودند.

(۲) عمر می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در گذشت و تو بر من فرمانده هستی؟!! سخنان وی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید در حالی که تب وی سخت شده و سردرد شدید او را بسیار آزرده بود، پس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله خشمگین شد و

در حالی که سر خود را بسته بود و حوله ای بر او انداخته بودند و غم و اندوه، او را ناراحت کرده بود، خارج شد و بالای منبر رفت و خشم خود را از عدم اجرای دستورهایش آشکار ساخت و فرمود: «ای مردم! این چه سخنی است که از بعضی از شما در مورد فرماندهی دادن من به اسامه، به من رسیده؟ شما قبلا بر فرماندهی دادن من به پدرش ایراد داشتید در حالی که به خدا سوگند! او شایسته فرماندهی بود و فرزندش بعد از او نیز شایسته آن است ...».

(۳) سپس از منبر پایین آمد و به خانه خود داخل شد «۱» و به سفارش کردن اصحابش در مورد پیوستن به سپاه اسامه مشغول شد و به آنان می فرمود: «سپاه اسامه را مجهّز سازید».

- «سپاه اسامه را راه بیندازید».

- «خداوند لعنت کند هر کس را که از سپاه اسامه تخلّف نماید».

(۴) ولی متأسفانه این دستورهای شدید، حمیّت آنها را نجنبانید و این اهتمام بالغ از سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عزم آنان را به حرکت نیاورد، بلکه آنان از پیوستن به

---

(۱) حلبی، سیره ۳/ ۲۲۷.

سپاه، خودداری نمودند و برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عذرها آوردند در حالی که آن حضرت هیچ عذری از آنان را نپذیرفت و فقط خشم و عدم رضایت خود را آشکار کرد و ما این حادثه دردناک را در جزء اول از کتاب «زندگانی امام حسن بن علی علیه السّلام» مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و مقاصد آن عده را بیان کردیم.

(۱)

پیامبر از خود قصاص می دهد

بیماری پیامبر صلّی اللّه علیه و

آله شدت گرفت و آن حضرت به سختی رنج می کشید، پس «فضل بن عباس» را فرا خواند و به او فرمود: «ای فضل! دست مرا بگیر».

فضل، دست او را گرفت تا اینکه او را بر منبر نشاند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به فضل دستور داد تا مردم را برای نماز جماعت فرا خواند. فضل، این مطلب را ندا داد و مردم جمع شدند. (۲) سپس آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ای مردم! رفتن من از میان شما نزدیک شده و دیگر مرا در این جایگاه در میان خود نخواهید دید و می دیدم که غیر از این چیزی به جای من برای شما نباشد، پس اگر کسی باشد که بر پشت وی ضربه ای زده باشم، این پشت من است، بیاید و تلافی کند و از هر کس مالی برده باشم، این مال من است، بیاید و از آن بردارد و هر کس را که به ناموس وی ناسزایی گفته باشم، این عرض من است، تلافی کند و کسی نگوید می ترسم رسول خدا از من کینه به دل گیرد که کینه به دل گرفتن شأن من نیست و نه از اخلاق من باشد و محبوبترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد آن را بگیرد و یا اینکه مرا حلال کند تا خدای عزّ و جل را ملاقات کنم در حالی که ستمی بر کسی نزد من نباشد ...».

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با این امر، پایه های عدل و نشانه های حق را چنان پی ریزی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۰

نمود که هیچ مصلحی در جهان بدین

گونه پی ریزی ننموده است، زیرا از خود قصاص داده تا از این دنیا طوری خارج شود که هیچ کس حق یا مال یا کیفری بر او نداشته باشد.

(۱) پس مردی روی به آن حضرت نمود و گفت: ای رسول خدا! من سه درهم نزد تو دارم.

آن حضرت فرمود: «با اینکه من گوینده ای را تکذیب نمی نمایم و سوگندی از او نمی خواهم، ولی به چه علت برای تو نزد من مالی بوده است؟».

آن مرد گفت: آیا به یاد نمی آوری که سائلی بر تو گذشت و مرا دستور دادی تا سه درهم به وی بدهم و من سه درهم به او دادم؟

(۲) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به فضل دستور داد تا آنها را به وی بدهد و پس از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله سخن خود را ادامه داد و فرمود! «ای مردم! هر کس چیزی از اموال پنهان شده نزدش باشد، آن را بازگرداند».

(۳) پس مردی به سوی آن حضرت برخاست و گفت: ای پیامبر! سه درهم نزد من وجود دارد که آنها را در راه خدا نزد خود پنهان نموده ام.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «چرا آنها را پنهان نمودی؟».

گفت: به آنها احتیاج داشتم.

(۴) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فضل را دستور داد تا آنها را از او بگیرد و او آنها را از وی گرفت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سخن خود را ادامه داد و فرمود: «ای مردم! هر کس در خود چیزی را احساس می نماید، برخیزد تا او را نزد خداوند دعا کنم».

(۵) مردی برخاست و به آن حضرت گفت: ای رسول خدا! من منافق

هستم و دروغگو و من شوم پندارم. عمر او را پرخاش نمود و گفت: وای بر تو ای مرد! خداوند بر تو پوشانده است، چرا تو خود را نمی پوشانی؟

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۱

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر او فریاد زد: «ای فرزند خطاب! خاموش باش که رسوایی دنیا از رسوایی آخرت آسانتر است». پس برای آن مرد دعا کرد و فرمود:

«خداوندا! راستگویی و ایمان را روزیش فرما و شوم پنداری را از او دور کن» «۱».

(۱) مردی که او را «سواده بن قیس» می نامیدند، از انتهای مجلس به سوی آن حضرت روی کرد و گفت: ای رسول خدا! شما با تازیانه بر شکم من ضربه زدید و من می خواهم از شما قصاص کنم! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور داد «بلال» تازیانه را حاضر کند تا سواده از وی قصاص کند.

(۲) بلال، در حالی که به حیرت افتاده بود، روان شد و در کوچه های یثرب به راه افتاد و با فریاد می گفت: «ای مردم! در دنیا از خود قصاص دهید که این رسول خداست که از خود قصاص می دهد».

بلال، به خانه پیامبر رفت و تازیانه را گرفت و آن را نزد پیامبر آورد. آن حضرت دستور داد آن را به سواده بدهد تا از او قصاص نماید.

(۳) سواده، تازیانه را گرفت و به سوی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمد در حالی که مسلمانان با دلهای خویش به این حادثه هولناك توجه نموده بودند؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از بیماری سخت در رنج بود و درد بر او عارض شده و در همان حال از

خود قصاص می داد. سواده در کنار رسول خدا ایستاد و به آن حضرت گفت:

ای رسول خدا! شکم خود را برای من آشکار ساز.

(۴) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شکم خود را آشکار ساخت، پس سواده با صدایی آهسته و با لحنی اندوهگین به آن حضرت گفت: ای پیامبر خدا! آیا به من اجازه می دهی

---

(۱) البدایه و النهایه ۵/ ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۲

تا دهان خود را بر شکمت قرار دهم؟

رسول خدا به وی اجازه داد و او دهانش را بر شکم پیامبر خدا گذاشت و از آن بوسه ها گرفت و در حالی که اشکهایش بر گونه هایش می غلطید گفت: به موضع قصاص از رسول اللّه پناه می برم از آتش در روز آتش.

(۱) پیامبر خدا به او فرمود: «ای سواده! آیا عفو می کنی یا قصاص می نمایی؟».

سواده گفت: ای رسول خدا! البته که من عفو می کنم.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دو دست خود را به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! سواده را عفو کن آن گونه که وی پیامبرت را عفو کرد» «۱».

(۲) مسلمانان سرگشته شدند و در امواجی از اندیشه و فکر فرو رفتند و یقین کردند که قضا از آسمان نازل خواهد شد؛ زیرا روزگار پیامبرشان به پایان آمده و جز لحظاتی که نزد آنان از زندگی عزیزتر بود، چیزی باقی نمانده است.

(۳)

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اموال خود را صدقه داد

پیش از بیماری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هفت و یا شش دینار نزد آن حضرت بود و حضرتش صلّی اللّه علیه و آله از آن بیم داشت که از دنیا برود و آنها نزد وی باشند، پس به خانواده خود دستور داد تا آنها را صدقه دهند،

ولی مشغول شدن آنها به پرستاری از آن حضرت، سبب شد تا این موضوع را فراموش کنند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به آنها می اندیشید، پس در این باره از خانواده اش پرسید و به او پاسخ دادند که آن پول همچنان نزد آنان باقی مانده است. پس، از آنان خواست تا آن پول را بیاورند

---

(۱) بحار الانوار ج ۲۲/ ۵۰۸- ۵۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۳

و هنگامی که آن را آوردند، دینارها را در کف دست خود قرار داد و فرمود: «محمد چه گمانی در مورد پروردگارش دارد اگر به لقای او برود و اینها نزد وی باشند؟».

(۱) سپس آن دینارها را صدقه و از حطام دنیا چیزی نزد وی باقی نماند «۱»، در حالی که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در حیات خود از لذتهای این زندگی بر خود سخت می گرفت و بنا به گفته راویان، از دنیا رفت در حالی که از نان جو سیر نگشت «۲».

و هنگامی که از دنیا رفت، زره او نزد مردی یهودی به سی صاع جو در گرو بود «۳». و بالش آن حضرت از چرم بود که آن را از لیف پر کرده بودند «۴» و او بر حصیر می نشست تا آنجا که بر بدن آن حضرت اثر کرد، پس اصحاب به او گفتند: ای رسول خدا! اگر اجازه دهی برای تو فرشی را تهیّه کنیم.

(۲) آن حضرت به آنها فرمود: «مرا به دنیا چه کار، من در دنیا نیستم جز همچون سواری که در سایه درختی نشسته و سپس از آنجا رفته و آن را رها کرده باشد» «۵».

(۳) روزی

فاطمه قطعه نانی را نزد آن حضرت آورد، پس پیامبر به او فرمود:

«ای فاطمه! این قطعه نان چیست؟» گفت: قرص نانی است که دلم نیاسود تا اینکه آن را برای تو آوردم.

حضرت فرمود صلّی اللّه علیه و آله: «همانا این نخستین طعامی است که بعد از سه روز به شکم پدرت وارد می شود «۶»».

---

(۱) احمد، مسند ۶/ ۱۰۴.

(۲) بخاری ۷/ ۹۷، صحیح، کتاب اطعمه.

(۳) احمد، مسند ۴/ ۱۰۵.

(۴) مسلم، صحیح ۳/ ۱۶۵۰، کتاب لباس و زینت.

(۵) ترمذی ۴/ ۵۸۸، صحیح ۶/ ۶۰.

(۶) ابن سعد، طبقات ۱/ ۴۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۴

(۱) آن حضرت، گاه، شبهای پی درپی گرسنه می ماند و خانواده اش شام نداشتند «۱». و عایشه در زهد آن حضرت روایت کرده: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روزه ماند و سپس گرسنگی را ادامه داد و روزه ماند و باز ادامه داد و روزه دار ماند، پس فرمود: «دنیا برای محمد و آل محمد شایسته نباشد. ای عایشه! خداوند از پیامبران اولو العزم جز به صبر بر ناخوشایندها و صبر از خوشایندها راضی نگردید و از من راضی نگردید مگر اینکه مرا تکلیف فرمود به آنچه آنان را بدان مکلّف ساخت».

پس فرمود: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ».

«پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولو العزم صبر کردند» و من به خدا صبر می کنم آن گونه که صبر کردند، می کوشم و نیرویی جز به خداوند نیست «۲».

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله همچنان در این حالت، زاهد به دنیا و بی توجه به هر آنچه از متاعها و نعمتها در آن است، باقی ماند تا وقتی که خداوند آن حضرت را بر گرفت

و اختیار کرد. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۲۵۴ پیامبر صلی الله علیه و آله اموال خود را صدقه داد ..... ص : ۲۵۲

(۲)

مصیبت روز پنجشنبه

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از تحرکات سیاسی که بعضی از بزرگان صحابه انجام داده بودند، دریافت که آنان برای اهل بیتش بلاها در نظر دارند و منتظر فرصتی در مورد آنها هستند و اینکه همگی بر آنند که خلافت را از آنها دور سازند. پس آن

---

(۱) ترمذی، صحیح ۴/ ۵۸۰.

(۲) سیوطی در الدر المنثور ۷/ ۴۵۴ آن را در تفسیر قول خدای تعالی: «فاصبر کما صبر اولو العزم» آورده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۵

حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر آن شد تا امتش را از انحراف نگهدارد و از فتنه ها حمایت کند و لذا فرمود: «برای من (استخوان) شانه و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید» «۱».

(۱) آیا برای مسلمین نعمتی از این عظیم تر باشد؟ این ضمانتی است از سرور فرستادگان، آنکه از روی هوا سخن نمی گوید، تا امتش در مسیر خود گمراه نشود و حق را همراهی کند و راه راست را دریابد.

(۲) این، حفاظتی برای توازن امّت و پایداری آن بود و ضمانتی برای آسایش و امنیتش و توسعه ای برای زندگیش.

(۳) این تعهدی از سرور کاینات بود تا امّت، دچار سرخوردگی یا بحران در صحنه های سیاسی و اقتصادی خود نگردد.

(۴) به حقیقت، این یکی از گرانبهاترین و نادرترین فرصتها در تاریخ این امّت بود، ولی آن قوم آن را مورد استفاده قرار ندادند؛ زیرا قصد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دانستند

که آن حضرت به نص، باب مدینه علم و پدر سبطینش را تعیین خواهد فرمود و بدین گونه طمعها و منافعشان از بین خواهد رفت، پس یکی از آنها به آن حضرت پاسخ داد: کتاب خدا برای ما کافی است ...

(۵) و اگر این گوینده احتمال می داد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به حمایت مرزها یا محافظت بر امور دینی سفارش می کرد، با این گستاخی بر او پاسخ نمی گفت ولی وی مقصود حضرت را در نص بر خلافت امیر المؤمنین دریافت.

(۶) اختلاف میان قوم بالا گرفت، جمعی کوشیدند تا دستور پیامبر را اجرا کنند و جمعی دیگر بر مخالفت با آن اصرار ورزیدند تا مبادا منافعشان از دست برود.

---

(۱) این روایت را طبرانی در اوسط و نیز ۶/ ۱۱ بخاری و مسلم ۳/ ۱۲۵۹ و دیگران، نقل کرده اند.

زنان از پشت پرده به سخن آمدند و این موضعگیری گستاخانه آنها را در برابر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مورد اعتراض قرار دادند در حالی که آن حضرت در ساعتهای آخر زندگانیش بود، پس گفتند: «آیا آنچه را رسول خدا می گوید، نمی شنوید؟!!».

(۱) پس عمر برخاست و از ترس اینکه مطلب از دستشان به در رود، بر زنان فریاد کشید و به آنها گفت: «شما آن رفیقه های یوسف هستید، هرگاه بیمار شود چشمانتان را می فشرید و هر وقت سلامت یابد، بر گردنش سوار می شوید ...».

پیامبر چشم بر او دوخت و بر وی فریاد کشید: «آنها را بگذارید که آنان بهتر از شما هستند ...».

(۲) آنگاه مبارزه ای هولناک میان قوم آغاز شد و می رفت تا گروهی که می خواستند دستور رسول

صلّی اللّه علیه و آله را اجرا کنند، به پیروزی دست یابند، سپس یکی از آنها به سخن آمد و تیری به سوی مقصود مورد نظر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رها نمود و آنچه را می خواست تباه کرد و گفت: «پیامبر هذیان می گوید ...!! «۱»».

(۳) طمعکاریهای سیاسیشان مقام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از یاد آنان برد که خداوند آن حضرت را تزکیه نموده و از هذیان و دیگر مواردی که موجب نقص مردم می شود، معصوم داشته است.

(۴) آیا آنان کلام خدا را که در شب و روز بر آنها تلاوت می شد، نشنیده بودند که تکامل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و توازن شخصیت آن حضرت را اعلام می دارد تا آنجا که خدای تعالی فرمود: ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا

---

(۱) همه مورخان در اسلام، این حادثه دردناک رای ذکر نموده اند و بخاری آن رای چندین بار در صحیح خود در ۴/ ۶۸ و ۶۹ و ۶/ ۸ ذکر نموده اما وی نام گوینده رای کتمان نموده. همچنین در پایان غریب الحدیث آن رای آورده و در شرح نهج البلاغه، ۲/ ۲۹۶ و تذکره الخواص ص ۶۲ به نقل از سرّ العالمین نام گوینده رای به وضوح آورده است.

وَحْیٌ یُوحی عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوی «۱».

«این یار شما گمراه نگشته و فریفته نشده و از روی هوا سخن نمی گوید بلکه آن وحیی است می رسد که دارنده قدرتهای عظیم به وی آموخته است».

و خدای تعالی فرمود: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ

وَ ما صاحِبُكَمْ بِمَجْنُونٍ «۲».

«همانـا گفتار پیامبری بزرگوار امّت که نزد صاحب عرش، قـدرت و جایگاهی دارد، اطاعت می شود و سـپس امین است و این دوست شما دیوانه نیست».

(۱) آن قوم، آیات کتاب خدا در مورد پیامبرشان را فهمیدند و هیچ شکی در عصمت و تکامل شخصیت آن حضرت نداشتند، ولی طمعکاریهای سیاسی، آنان را به سوی این موضـعگیری سوق داد که در دل هر مسلمان، اثری نامطلوب می گذارد. و ابن عبـاس هرگاه این حادثه هولناک را یاد می کرد، می گریست تا آنجا که اشـکهایش بر گونه هایش همچون دانه های مروارید می ریخت و در حالی که آهها می کشـید، می گفت: «روز پنجشـنبه و چه روز پنجشـنبه ای؟! رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله گفت: (اسـتخوان) شانه و دواتی برای من بیاوریـد تا برای شـما نامه ای بنویسم که بعـد از آن هرگز گمراه نشویـد، اما گفتنـد: رسول خدا هذیان می گوید ..!!» «۳».

(۲) حقا این مصیبت بزرگ اسلام است که میان مسلمانان و میان سعادت و پیشرفت آنان در صحنه های حق و عدالت، جدایی افکنده شد.

---

(۱) نجم/ ۲- ۵.

(۲) تکویر/ ۱۹- ۲۲.

(۳) احمد، مسند ۱/ ۳۵۵ و غیره.

(۱)

اندوه عظیم حضرت زهرا علیها السّلام

انـدوهی عظیم بر قلب پـاره تن پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و ریحـانه اش نشـست و درد، او را رنجانـد و غم بر او دست یـافت، آنگـاه کـه دانست پـدرش این زنـدگی را بـدرود خواهـد گفت. وی به سـوی آن حضـرت آمـد در حـالی که قـدمهایش را با سراسیمگی برمی داشت، گویی که از درد احتضار رنج می برد. در کنار پدر نشست و چشم بر چهره اش دوخت و او را شنید که می فرمود: «چه غمگینم!».

(۲) دل پاک

زهرا پر از درد، اندوه و حسرت گشت و فورا به آن حضرت گفت:

«پدر! برای اندوه تو من نیز چه غمگینم».

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هنگامی که دختر محبوبش را دید که گویی تصویر کالبدی بی جان است، دل بر او سوزاند و برای دلداریش گفت: «از این پس، اندوهی بر پدرت نخواهد بود» «۱».

(۳) این کلمات، اثری سخت تر از یک صاعقه بر قلب او داشت؛ زیرا دانست که پدرش او را وداع خواهد گفت. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دید که زهرا هراسان و سرگردان است و اندوه، رنگ از چهره اش گرفته و او در دست امواجی هولناک از درد گرفتار آمده، پس خواست تا وی را تسلیت دهد، به او فرمود تا به آن حضرت نزدیک شود و گفتاری را پنهان به وی فرمود که چشمانش را پر از اشک ساخت، آنگاه رازی را با وی در میان نهاد که تبسمی را به نوید و شادمانی بر لبانش نشاند. عایشه از این امر تعجب کرد و گفت: «من همانند امروز شادمانی ای نزدیک به اندوه ندیده ام».

(۴) عایشه در مورد رازی که پیامبر به حضرت زهرا گفته بود، از وی پرسید اما

---

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۵۹

حضرت زهرا، روی از او برگرداند و از آگاه کردن وی خودداری نمود. هنگامی که روزها گذشت، آن حضرت علیها السّلام در مورد آن راز سخن گفت و فرمود پیامبر به من خبر داد که: «جبرئیل هر سال، قرآن را یک بار بر من می خواند و امسال وی آن را دو بار بر من آورد و من این را نمی بینم جز اینکه اجل من فرا رسیده

است ...».

(۱) و این سبب انـدوه و گریه وی بود و اما علت شادمانی و انبساط خاطرش این بود که پیامبر به وی خبر داده بود که: «تو نخستین فرد از اهل بیت من هستی که به من می پیونـدی و من برای تو بهترین در گذشته باشم ... آیا نمی پسندی که سرور زنان این امّت باشی ...» «۱».

(۲) علّت خاموش شدن شعله انـدوهش این بود که به او خبر داد وی نخستین فرد از اهل بیتش خواهد بود که به وی می پیوندند. سپس، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از بار مصیبت وی کاست و به او فرمود: «ای دخترم! گریه مکن و هرگاه درگذشتم بگو انّا للّه و انّا الیه راجعون که در این گفتار عوضی در برابر هر میّت باشد».

آن حضرت، با صدایی اندوهگین و حسرت بار به پدر گفت: «و حتی از تو ای رسول خدا؟».

پیامبر فرمود: «آری و از من نیز» «۲».

(۳) آنگاه درد بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شدت گرفت و زهرا گریستن آغاز کرد و به پدر می گفت: به خدا تو همان گونه ای که گفته اند:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمه للارامل «آن سفید روی که با چهره اش از ابر، باران طلبیده می شود؛ آن سرپرست یتیمان و پناهگاه بیوه زنان».

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۱۳۴.

(۲) انساب الاشراف ۱/ ۵۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶۰

(۱) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیدار شد و به او فرمود: «این گفته عموی تو ابو طالب است». آنگاه آن حضرت این گفتار خدای تعالی را تلاوت فرمود: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکَمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرِینَ «۱» «۲».

«و محمـد صـلّی اللّه علیه و آله جز پیـامبری نیست که پیش از او رسولاـن بوده انـد، پس اگر بمیرد و یا کشـته شود، به گذشـته خود بازمی گردیـد؟ و هر کس به گذشـته اش بازگردد چیزی به خداونـد زیان نمی رسانـد و خداونـد سپاسـگزاران را پاداش خواهد داد».

(۲) «انس بن مالک» روایت کرده: فاطمه که حسن و حسـین با او بودنـد، نزد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله هنگام بیماری وفاتش آمد و خود را بر او انداخت و سـینه بر سینه اش نهاد و سخت می گریست. پیامبر وی را از این کار نهی فرمود و او به خانه اش برگشت در حالی که اشک بر چشـمان پیامبر نشسته بود و می فرمود: «خداوندا! اهل بیتم را نگهدار و من آنها را نزد هر مؤمنی به امانت می گذارم ...».

و این کلمات را سه بار تکرار کرد در حالی که سخت اندوهناک بود به سبب آنچه می دانست چه محنتها و مصیبتهایی بر آنها خواهد گذشت.

(۳)

میراث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای دو سبطش

هنگـامی که سـرور زنان دانست که دیـدار پـدرش با پروردگار نزدیک گشـته، به خانه خود شـتافت و دو فرزنـد خود حسن و حسین را با خود آورد و در

---

(۱) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱، ص ۵۵۲- ۵۵۳.

(۲) آل عمران/ ۱۴۴.

حـالی که اشـک می ریخت از آن حضـرت درخواست نمود تا از مکارم خود- که جهان را سراسـر معطر نموده بود- چیزی به ارث، نصیبشان، فرماید، پس گفت:

«پدر جان! اینها دو فرزند تو هستند، پس چیزی از خود به آنها

میراث عنایت فرما ...».

(۱) پیامبر، بعضی از ویژگیها و ذاتیات خود را که به آنها بر دیگر پیامبران ممتاز شده بود، به آن دو عنایت فرمود و گفت: «برای حسن، هیبت و سیادت من باشد و برای حسین، جرئت و بخشش من خواهد بود» «۱».

(۲) حسنین از نزد جدشان برخاستند در حالی که از آن حضرت، هیبت، سیادت، جرئت و بخشندگی را به ارث برده بودند و آیا از آنچه این زمین در بر می گیرد، چیزی گرانبهاتر و گران مایه تر از این میراث وجود دارد که ارتباطی به جهان ماده و امور آن ندارد، بلکه کمالات نبوت و ویژگیهای آن را در بر می گیرد.

(۳)

سفارش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد سبطین

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امام علی را در مورد نگهداری از سبطین، سفارش فرمود و این

---

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۳/ ۳۹۶. و در نظم درر السمطین، ص ۲۱۲ آمده است که حضرت فاطمه علیها السّلام گفت «ای رسول خدا! به دو فرزندم حسن و حسین، چیزی بخشش فرما، پس فرمود:

«به حسن، هیبت و حلم و به حسین، گذشت و رحمت را عطا می نمایم».

و در روایتی دیگر: «این بزرگ را هیبت و حلم می بخشم و این کوچک را محبت و رضا می دهم».

و در ربیع الابرار، ص ۳۱۵ آمده فاطمه دو فرزندش را نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آورد و گفت: یا رسول اللّه! به آنها بخششی فرما، فرمود: «پدرت فدای تو باد! پدر تو مالی ندارد که به آنها ببخشد سپس حسن را گرفت و او را بوسید و بر ران راست خود نشاند و فرمود: «این پسرم، عطیه اش خلق و هیبت من است و حسین را

گرفت و بوسید و بر ران چپ خود نهاد و فرمود: عطیه او شجاعت و بخشندگی من است».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶۲

امر، سه روز پیش از وفات آن حضرت بود، آنجا که به وی فرمود: «ای پدر دو ریحانه من! تو را از دنیا در مورد دو ریحانه ام سفارش می کنم که به زودی دو رکن تو فرو می ریزد و خداوند خلیفه من بر تو باشد ...».

(۱) هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در گذشت، علی علیه السّلام گفت: «این یکی از دو رکنی است که رسول خدا به من فرمود».

هنگامی که حضرت فاطمه درگذشت، علی علیه السّلام گفت: «این رکن دوم است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود» «۱».

(۲)

سوز و گداز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای حسین علیه السّلام

زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سختی درد و شدت احتضار رنج می برد، حضرت حسین علیه السّلام به سوی جدش شتافت و هنگامی که پیامبر او را دید، بر سینه اش فشرد و دردهای بیماری را فراموش کرد و فرمود: «مرا با یزید چه باشد، خداوند او را برکت ندهد، خداوندا! یزید را ...».

(۳) سپس برای مدتی طولانی بیهوش شد و وقتی که به هوش آمد، حسین را فراوان می بوسید و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، می فرمود: «مرا با قاتل تو جایی در برابر خدای عز و جل باشد» «۲».

فاجعه حسین علیه السّلام در برابر جدش رسول خدا در ساعات آخر زندگیش، مجسم گردید و بر دردها و غمهایش افزود.

---

(۱) صدوق، امالی، ص ۱۱۹.

(۲) شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۹- ۳۰ به نقل از ابن نما حلی، مثیر الاحزان، ص ۲۲.

زندگانی

حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶۳

(۱)

به سوی بهشت برین

برای آن روح عظیمی که خداونـد در گذشـته و آینـده روزگار، هماننـدش را نیافریده است، آن لحظه ای فرا رسـید که از این زندگی جدا شود تا در جوار خدا و لطف او از نعمتها بهره مند گردد و ملک الموت آمد و اجازه ورود بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خواست و حضـرت زهرا به وی خبر داد که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله به خویشـتن مشـغول است و او رفت و اندکی بعد آمـد و اجـازه خواست. پس، رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله از اغمـای خود، به خود آمـد و به دخترش فرمود: «آیـا او را می شناسی؟».

حضرت فاطمه گفت: «خیر یا رسول اللّه!».

پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله فرمود: «او همـان است که قبرهـا را آبـاد می سازد و خانه ها را خراب می کنـد و جماعتها را از هم جدا می نماید».

(۲) دل زهرا علیها السّـلام فرو ریخت و سرگشـته گشت و مصیبت، زبانش را بند آورد، آنگاه گفت: «وای بر من از درگذشت خـاتم پیامبران! چه مصـیبتی است وفات بهترین اتقیا و جـدا شـدن سـید اصـفیا، افسوس بر انقطاع وحی از آسـمان، من امروز از کلام تو محروم گشتم ...».

دل پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله شکست و بر پاره تن خویش مهربانی نمود و فرمود: «گریه مکن که تو نخستین فرد، از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی» «۱».

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه ورود به ملک الموت داد و هنگامی که نزد آن حضرت حاضر شد، به او گفت: «یا رسول اللّه! خداوند مرا نزد تو فرستاد و مرا فرمان داد

تا از تو اطاعت کنم در هر چیزی مرا به آن دستور دهی، اگر مرا بفرمایی که جانت را بگیرم، آن را می گیرم و اگر مرا دستور دهی که آن را رها کنم، رها

---

(۱) دره الناصحین، ص ۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶۴

می نمایم ...»

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در شگفت شد و به او فرمود: «ای ملک الموت! آیا این را انجام می دهی؟».

ملک الموت گفت: «به آن دستور داده شده ام که در هر چیزی مرا فرمان دهی، از تو اطاعت کنم».

پس جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت گفت: «ای احمد! خداوند مشتاق تو شده است» «۱».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جوار پروردگارش را انتخاب کرد و به ملک الموت اجازه داد تا روح عظیمش را قبض نماید و هنگامی که اهل بیت علیهم السّلام دانستند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این لحظات از آنها جدا می شود، برای وداع وی شتافتند و سبطین آمدند و خود را بر آن حضرت افکندند در حالی که اشک می ریختند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را فراوان می بوسید، پس امیر المؤمنین علیه السّلام خواست آنها را از پیامبر دور سازد، اما پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مانع شد و به او فرمود: «آنها را بگذار تا از من بهره گیرند و من از آنها بهره مند شوم که پس از من اثری به آنها خواهد رسید ...».

(۲) سپس روی به عیادت کنندگان خود کرد و به آنها فرمود: «در میان شما کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را بر جای گذاشتم، پس

از بین برنده کتاب خدا همانند از بین برنده سنّت من است و نابود کننده سنتم همچون نابود کننده عترتم می باشد که آنها از هم جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد گردند ...» «۲».

(۳) و به وصی و باب مدینه علمش، امام امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «سرم را در

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۲/ ۲۵۹، طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۳۹- ۱۴۰.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۱/ ۱۱۴.

دامنت بگذار که امر خدا آمده است، پس هرگاه جان از تنم خارج شد، آن را دریافت کن و بر چهره خویش بمال، آنگاه مرا رو به قبله قرار ده و به امر من پرداز و نخستین کس از مردم باش که بر من نماز گزاری و از من جدا مشو تا اینکه مرا به خاک سپاری و از خدای عز و جل استعانت بجوی».

(۱) امیر مؤمنان علیه السّلام سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را گرفت و آن را در دامن خویش گذاشت و دست خود را به زیر چانه آن حضرت قرار داد و ملک الموت، قبض روح پاکش را آغاز نمود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دردهای مرگ و سختی فزع، رنج می برد تا اینکه جان پاکش پرواز کرد و امام آن را بر چهره خویش کشید «۱».

(۲) زمین، لرزید و نور عدل و حق، خاموش شد و رفت آنکه زندگیش برای همه مردم نور و رحمت بود و انسانیت به مصیبتی عظیم تر از این فاجعه گرفتار نیامد؛ زیرا پیشوا، رهایی بخش و معلم، درگذشته و آن نوری که راه را برای انسان روشن کرده

و او را به راه راست هدایت نموده، خاموش گشته بود.

مسلمانان در اندوه و سوگ فرو رفتند و از خود بی خود شدند و پریشانی، بی تابی و اضطراب آنان بالا گرفته بود.

(۳) زنان مسلمان به سوی خانه پیامبر شتافتند آنجا که همسران پیامبر چادر از سر نهاده و بر سینه های خود می زدند و زنان انصار که غم و اندوه، جانشان را می سوزاند، بر چهره خود می زدند تا آنجا که از شدّت فریاد و فغان، حنجره هایشان زخم گشته بود «۲».

---

(۱) المناقب ۲۳۷. و اخبار فراوان آمده است مبنی بر اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در گذشت در حالی که سر آن حضرت در دامن علی بود علیه السّلام ر. ک: کنز العمال ۴/ ۵۵. ابن سعد، طبقات ۲/ ۲۶۲- ۲۶۳، و غیره.

(۲) انساب الاشراف، ق ۱/ ج ۱/ ۵۷۴.

(۱) از میان اهل بیت آن حضرت، پاره تن پاکش، حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام بیش از هر کسی درد می کشید و از همه اندوهگین تر بود و با شدت و سختی فراوان می گریست و می گفت: «آه پدر جان! آه ای رسول خدا! ای پیامبر رحمت! اینک دیگر وحی نمی آید و آن جبرئیل از ما قطع می شود. خداوندا! جانم را به جان او ملحق ساز و مرا شفاعت کن تا به چهره اش بنگرم و در روز قیامت مرا از اجر و شفاعتش، محروم مفرما» «۱».

(۲) وی در اطراف آن جنازه پاک، حرکت می کرد و می گفت: «آه پدر جان! سوگش را به جبرئیل خواهم گفت ... آه پدر جان! بهشت فردوس جایگاه اوست ... آه پدر جان! پروردگاری را که او را

فراخواند، اجابت گفت ...» «۲».

(۳) مسـلمانان، هراسان آمدنـد در حالی که انـدوهگین و نوحه گویان بودند و زمین در زیر پایشان می لرزید و چنان سراسـیمه گشته بودند که حتی از خود بی خبر شده و حیرت و سرگردانی بر آنان دست یافته بود.

(۴)

تجهیز جنازه پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به تجهیز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرداخت و هیچ کس در این امر با وی مشارکت نداشت. پس به غسل دادن آن حضـرت پرداخت در حالی که می گفت: «پـدر و مادرم فدای تو باد! با مرگ تو قطع شد آنچه با مرگ غیر از تو از نبوت، خبرها و اخبار آسمان، قطع نمی شد، تو مخصوص گشتی تا آنجا که

---

(۱) تاریخ الخمیس ۲/ ۱۷۳.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۲/ ۱۲۰ ابن ماجه، سنن ۱/ ۵۲۲، و در آن آمده است که «حماد بن زید» گفت ثابت، روایت کننده حدیث را دیدم که وقتی این حدیث را می گفت، می گریست به طوری که دنده هایش تکان می خورد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶۷

تسلیت دهنده ای در برابر دیگران گشتی و عمومیت دادی تا اینکه مردم نزد تو یکسان شدند و اگر تو امر به صبر نمی کردی و از جزع، نهی نمی فرمودی، اشک چشـمها را بر تو به آخر می رساندیم، اما درد، ماندگار و اندوه، هم پیمان ما خواهد ماند ...» «۱».

(۱) عباس عموی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اسامه از پشت پرده به آن حضرت آب می دادند «۲» و بوی خوش از بدن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پخش می شد و امام می گفت:

«پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللّه! زنده و مرده تو خوشبو است» «۳». و آبی

که آن حضرت به آن غسل داده شد، از چاهی بود که آن را «غرس» می نامیدند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله از آب آن می نوشید «۴». پس از پایان یافتن غسل، آن حضرت را کفن نمود و او را بر تخت نهاد.

(۲)

خواندن نماز بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

نخستین کسی که بر آن تن پاک، نماز گزارد، خدای تعالی از بالای عرش بود، پس از آن، جبرئیل و بعد، میکائیل و سپس، دسته دسته فرشتگان بودند «۵».

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/ ۲۵۵.

(۲) وفاء الوفاء ۱/ ۳۱۹. البدایه و النهایه ۵/ ۲۶۳. و در کنز العمال ۷/ ۲۵۰ آمده است که علی، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را غسل داد و فضل بن عباس و اسامه آب را به او می دادند. و در البدایه و النهایه ۵/ ۲۶۰ آمده است که: اوس بن خولی انصاری که از بدریون بود، ندا داد که ای علی! تو را به خدا سوگند می دهیم و به بهره ما از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پس علی به او گفت: داخل شو و او داخل شد و هنگام غسل دادن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حاضر بود، اما در چیزی از غسل دادن آن حضرت، مشارکت نداشت.

(۳) ابن سعد، طبقات، بخش دوّم، ص ۲۸۱.

(۴) البدایه و النهایه ۵/ ۲۶۱.

(۵) حلیه الاولیاء ۴/ ۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۶۸

(۱) و بعد، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام بر آن حضرت نماز گزارد. آنگاه مسلمین برای نماز بر جنازه پیامبرشان آمدند. امام امیر المؤمنین علیه السّلام به آنها فرمود: «از میان شما کسی به عنوان امام بر

او نماز نخواند که او زنده و مرده، امام شماست».

(۲) پس از آن، مسلمین دسته دسته بر او وارد می شدند و صف اندر صف بدون امام بر آن حضرت نماز می گزاردند در حالی که امیر المؤمنین در کنار جنازه ایستاده بود و می گفت: «سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خدا و برکات او! خداوندا! ما گواهی می دهیم که وی آنچه را بر او نازل شد، ابلاغ نمود و برای امتش خیر خواهی و دلسوزی نمود و در راه خدا جهاد کرد تا اینکه خداوند دینش را عزّت بخشید و کلمه اش را تمام گردانید. خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که پیروی می کنند آنچه را که بر او نازل گردیده و بعد از او ما را ثابت گردان و ما را با او همراه ساز» و مردم آمین می گفتند «۱».

(۳) مردم از برابر آن جنازه پاک، می گذشتند در حالی که شکسته بال و چشم فروهشته بودند و اندوه، دلهایشان را شکافته بود؛ زیرا مرده بود کسی که آنان را به هدایت و حق فراخواند و برای آنها دولتی تأسیس کرده بود که دعوت به انصاف مظلوم و حق ستانی از هر تجاوزگر گناهکار فرا می خواند، آنکه نور هدایت را روشن ساخت و زندگی فکری را در همه نقاط زمین، روشنی بخشید.

(۴)

خاکسپاری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

پس از آنکه مسلمانان نماز بر آن جنازه عظیم را به پایان رسانده و با ایشان

---

(۱) کنز العمال ۷/ ۲۵۴.

برای آخرین بار وداع کردند، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام در تاریکی شب به خاکسپاری آن بدن مقدس در آرامگاه اخیرش پرداخت و در کنار قبر ایستاد و

در حالی که خاک آن را با اشک دیده سیراب می نمود، با صدایی آهسته و غم آلود گفت: «شکیبایی جز درباره تو زیباست و جزع جز برای تو، زشت است.

مصیبت تو عظیم است و پیش از تو و بعد از تو بزرگ باشد ...» «۱».

(۱) پرچمهای عدالت درهم پیچیده شده و ارکان حق به لرزه درآمد و آن لطف الهی از میان برداشته شد که جریان حیات را به واقعیتی درخشان تبدیل کرده بود و ناله های ستمدیدگان و شکنجه شدگان در آن متلاشی گردید که دیگر نیازی به فقر و حرمان نباشد و انسان همه خواسته هایش را از نیکنامی و امنیّت و استقرار در آن بیابد.

(۲)

پریشانی عترت پاک علیهم السّلام

عترت پاک از درگذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سخت ترین و دردناکترین صورت، پریشان خاطر شدند و از این بیم داشتند مردم عرب که از اسلام، خونخواهی داشتند، بر آنها یورش برند؛ زیرا خصلت انتقامجویی نزد عرب و غیر عرب، ریشه دار و ذاتی می باشد و دلهای آنان از حقد و دشمنی نسبت به خانواده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پر بود و منتظر فرصت و چشم به راه حوادث بودند تا از آنان انتقام گیرند و آنها معتقد بودند که «علی» همان کسی است که خون آنها را ریخته و سر از تن فرزندانشان جدا کرده بود و آنها در اندیشه انتقام گرفتن از او و دیگر افراد خانواده اش بودند.

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص: ۲۷۰

(۱) خانواده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در شب وفات آن حضرت، چشمی بی خواب داشتند و دردها و پریشان خاطریها آنان را در بر گرفته

بود.

(۲) امام صادق علیه السّلام میزان پریشانی و تأثر آنان را چنین بیان فرموده: «هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وفات یافت، اهل بیتش شب را در حالی به صبح رساندند که گویی نه آسمانی بر آنها قرار داشت و نه زمینی در زیر پای آنان بود، زیرا آنها هدف انتقامجویی نزدیکان و دورتران بودند ...» «۱».

(۳) امام حسین علیه السّلام در سن و سال خردسالی از این محنت بزرگ، رنج برد و ابعاد آن را دریافت و اینکه چه مصیبتهایی را در بر داشت که خانواده اش از آنها رنج می برد. و نیز آن حضرت با فوت جدّش، آن عطوفتی را از دست داده بود که آن حضرت، فراوان در حق وی به کار می برد. همچنین اندوه و سوگ عظیمی که با مرگ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر پدر و مادرش وارد شده بود، او را به سختی می آزرد و اندوهی جانکاه بر قلبش وارد ساخت و احساسات و عواطفش را در بر گرفت.

(۴) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سوی بهشت موعودش رفت در حالی که عمر امام حسین علیه السّلام بنا به گفته مورخان، شش سال و هفت ماه بوده است «۲» و در آن مرحله، همه مظاهر شخصیتی وی تکامل یافته و حقیقت حوادث را شناخته بود و اینکه آن قوم چه برنامه های هولناکی برای دور ساختن خلافت از اهل بیت علیهم السّلام ترتیب داده بودند آنجا که جنازه پیامبرشان را بی اعتنا رها کرده به اختلاف بر سر حکومت و جنگ بر سر قدرت پرداختند. آن حوادث، طبیعت حال جامعه و دیگر مشخصات و جهت گیریهای آن

را به وی شناساند تا آنجا که آن

---

(۱) بحار الانوار، ۵۹/ ۱۹۴ باب وفات پیامبر.

(۲) منهاج السنّه، ۵/ ۴۵ و در آن آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درگذشت در حالی که حسین، هفت سال تمام نداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۱

حضرت صلّی اللّه علیه و آله نظر خود را درباره آن چنین بیان فرمود: «مردم، بردگان دنیا هستند و دین، ته مانده غذایی بر زبانهای آنهاست، آن را تا آنجا نگاه می دارند که معیشتهای آنان حاصل شده باشد، پس هرگاه در فشار گرفتاری قرار گیرند، دینداران کم می شوند».

(۱) و این پدیده ذاتی در همه مواضع جامعه حاکم است و در همه ادوار تاریخی، دگرگون نمی شود.

(۲) وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با حوادث هولناک بسیار خطرناکی همراه بود که از مهمترین و دردناکترین آنها دور ساختن عترت پاک از امور سیاسی در کشور و قرار دادن آنان در انزوایی از واقعیت حیات اجتماعی بود در زمانی که امّت به هیچ روی بی نیاز از ثروتهای فکری و علمی عترت نبود چرا که آنها را از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله گرفته بودند.

(۳) همچنین تکانهای سختی که امّت دچار آنها گردید، نتیجه حتمی جداسازی خلافت از اهل بیت بود؛ زیرا طمعکاریهای سیاسی به صورتی آشکار، نزد بسیاری از صحابه منتشر گردید، چیزی که به تشکیل احزاب سودجو انجامید و در برنامه ریزیهای سیاسی خود، هدفی جز رسیدن به قدرت و بهره مند شدن از خیرات سرزمینها نداشتند.

(۴) به هر حال، رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دردناکترین فجایع اجتماعی بود که بر مسلمین وارد شد و قرآن کریم به اهمیت

خطر آن اشاره نموده آنجا که فرموده است: «و محمد صلّی اللّه علیه و آله نیست جز رسولی که پیش از او رسولان بودند، پس آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، به گذشته هایتان برمی گردید؟ و هر کس به

گذشته اش برگردد، چیزی به خداوند زیان نمی رساند» «۱».

(۱) و این برگشت خطرناک که خداوند از آن یاد کرده، در صحنه زندگی عامه واقع شد که دردناکترین نمونه های آن، نابودی عترت پاک در صحرای کربلا- و برداشتن سرهای فرزندان پیامبر بر روی نیزه ها و به اسارت بردن بانوان بزرگوار رسالت و گرداندن آنها در مناطق و سرزمینها بود.

---

(۱) آل عمران/ ۱۴۴.

(۱)

حکومت شیخین (ابو بکر و عمر)

اشاره

امر محققی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت به آن اهتمامی بالغ داشت، استقرار وضع مسلمین و تعیین سرنوشت آنان و ادامه زندگیشان در مسیر پیشرفت در زمینه های اجتماعی و سیاسی بود که برای امّت، راهی را بر اساس روشی تجربی ترسیم فرمود که به هیچ روی تحت تأثیر عوامل عاطفی یا تأثیرگذاریهای خارجی قرار نمی گرفت و امام امیر المؤمنین علیه السّلام را برای رهبری روحی و زمانی امّت، تعیین فرمود و آن به سبب شایستگیهایی بی مانند بود که به اجماع مسلمین در شخصی غیر از او فراهم نیامده است و شاید مهمترین آنها به شرح زیر می باشد:

(۲) ۱- احاطه آن حضرت بر امر قضاوت که بالاترین مرجع جهان اسلام در این بخش بوده و گفتار عمر در مورد آن حضرت مشهور است که: «لو لا علی لهلک عمر؛ اگر علی نمی بود، عمر هلاک می شد». و هیچ یک از صحابه در این موهبت، با

وی همتایی نداشتند و همگی متفق شدند بر اینکه وی بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عالمترین و آگاهترین مردم به امور دین و شئون شریعت است و اینکه آن حضرت در امور سیاسی و اداری، آگاهترین آنان بوده و فرمان آن حضرت به «مالک اشتر» از محکمترین ادلّه در این مورد است؛ زیرا این فرمان، مواردی را در بر دارد که هیچ قانون سیاسی در اسلام و غیر آن در بر نگرفته است به این جهت که وظایف حکومت در برابر شهروندان و مسئولیتش در فراهم آوردن عدالت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۴

سیاسی و اجتماعی برای آنان را مورد توجه قرار داده. و نیز اختیارات حکام و مسئولیتهای آنان را مشخص ساخته و شرایطی را که یک کارمند دستگاه حکومت باید داشته باشد از شایستگی و آگاهی کامل به مسائل شغلی که به وی واگذار می گردد و لزوم آراستگی وی به اخلاق، ایمان و تعهد دینی را مشخصا بیان نموده است و دیگر موارد درخشانی که این فرمان در بر دارد و امّت به عنوان دولت یا ملت نمی تواند از آنها بی نیاز باشد.

(۱) بسیاری از نامه های آن حضرت به ولات و کارگزارانش نیز سرشار از نقطه نظرهای سیاسی است و دلالت بر این دارد که آن حضرت برجسته ترین سیاستمدار در اسلام و غیر آن می باشد همان گونه که حضرتش آگاهترین فرد از مسلمین در این امور بوده.

(۲) در سایر علوم همچون علم کلام، فلسفه، علم حساب و غیره نیز داناترین آنان بود و ابواب فراوانی از علوم را گشوده که بیش از سی علم می باشد بنا به آنچه نویسندگان شرح

حال آن حضرت، نوشته اند و با وجود این ثروتهای علمی فراوان که از آنها بهره مند بوده، چگونه حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایشان را برای منصب خلافت- که محور گردش سیادت و امنیت امّت می باشد- انتخاب و یا نامزد ننموده است؟

(۳) تواناییهای علمی عظیمی که امام دارا بوده به حکم منطق اسلامی که مصلحت عامه را بر هر چیزی ترجیح می دهد، مقتضی این است که آن حضرت برای رهبری عامه نامزد گردد و نه شخصی غیر از او که خدای تعالی می فرماید:

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ «۱».

---

(۱) زمر/ ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۵

«آیا آنها که می دانند با آنها که نمی دانند، برابر می شوند؟».

(۱) و هیچ چیز بیش از این مایه تمسخر نیست که تقدیم مفضول بر فاضل جایز شمرده شود، این منطق، موجب غبن در علم و بی توجهی به فضیلت و عقب ماندگی امّت و انحطاط ارزشها و نمونه های برجسته آن می شود.

(۲) ۲- حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام از شجاعترین مردم و دلیرترین آنان بود و شجاعت نادر آن حضرت، همه زبانهای روی زمین را در بر گرفته است و هم آن حضرت بود که می فرماید: «اگر تمام عرب در نبرد با من متحد گردند، از آنها روی بر نخواهم تافت».

(۳) و این دین با شمشیر آن حضرت برپا گشت و با جهاد و تلاشهایش بنا گردید. او صاحب مواضع مشهور در روز بدر، حنین و احزاب است که سرهای مشرکین را درو کرد و بنیادشان را برانداخت و بسیاری از آنان را کشت و هیچ شکافی در اسلام گشوده نگشت مگر اینکه آن حضرت برای خاموش کردن آن

پیش می رفت و رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله او را به عنـوان فرمانـده در همه مواضع و همه صـحنه هـا مقـدم می داشت و فرمانـدهی کل سـپاهیایش را به او واگـذار فرمود و در هیچ جنگی وارد نشد مگر اینکه خداوند به دست او پیروزی را نصـیب کرده باشـد و او بـود که یهودیـان را مقهور نمود و دژهـای خیـبر را گشود و شوکت آنـان را در هم شـکست و آتش آنـان را خاموش گردانید.

(۴) و «شـجاعت» یکی از عناصـر اساسـی است که رهبری عـامه بر آن متوقف است؛ زیرا اگر امّت، گرفتـار بحرانها و شکسـتها شود و رهبر آن اراده ای نـاتوان و عنصـری سـست و دلی جبان داشـته باشـد، آن امّت حتما دچار فاجعه ها و بلاها می گردد و ضربه ها و شکستها بر آن متوالی می شود.

(۵) با فراهم آمدن این صفت در بالاترین معانی آن در حضرت امام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۶

امیر المؤمنین علیه السّـلام چگونه ممکن است پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله وی را برای خلافت اسـلامی نامزد نکنـد؟ زیرا وی به حکم شـجاعت بیماننـدش که همه صـفات فاضـله و کمالات کریمه آن را همراهی می نمودنـد، برای رهبر امّت و اداره امور آن، متعیّن بود، حتی اگر نصّی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد آن حضرت نبوده باشد.

(۱) ۳- مهمترین صـفتی که باید در شخص عهده دار رهبری امّت فراهم آید، نکران ذات است و ایثار مصلحت امّت بر هر چیز دیگر و عـدم اختصـاص غنایم و دیگر اموال مسـلمین به خویشـتن. این امر از بارزترین مواردی است که امام در ایام حکومتش بدان شهرت یافت و مسلمین و

دیگر مردم هیچ حاکمی را نمی شناسند که مانند حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام همه منافع خاصه خود را نادیده گرفته باشد و چیزی از اموال دولت را برای خود یا برای اهل بیتش مصرف نموده باشد و در مورد آنها به سختی خود را به رنج انداخته و کوشش نموده باشد که میان مسلمین به روشی اقدام کند که پایه آن، حق محض و عدل خالص باشد و این موضوع را هنگام بحث درباره حکومت آن حضرت، با تفصیل بیشتری بیان خواهیم کرد.

(۲) ۴- «عدالت» از بارزترین صفات مشخص در شخصیّت امام است؛ زیرا نفس شریف آن حضرت از تقوای الهی و اجتناب از معاصی پروردگار لبریز گشته بود و هیچ چیزی را بر طاعت خداوند ترجیح نمی داد و به شدت از آنچه مخالف دین بود و شریعت خدا آن را نمی پذیرفت، پرهیز می نمود. و هم آن حضرت است که می فرماید: «به خدا اگر اقالیم هفتگانه با آنچه در زیر افلاک آنهاست به من داده شود که خدای را نافرمانی کنم به اینکه یک دانه جو را به دست آورم و آن را از دهان ملخی خارج سازم، این کار را انجام نمی دادم».

و از نشانه های عدالت نادره آن حضرت است که از موافقت با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۷

«عبد الرحمن بن عوف» خودداری نمود که بر او اصرار کرد تا خلافت را به وی واگذار کند به شرطی که به شیوه شیخین متعهد شود و آن حضرت جز این را نپذیرفت که بر وفق رأی و اجتهاد خاص خویش عمل کند و اگر حضرتش از طالبان دنیا و عاشقان قدرت بود، به وی پاسخ

مثبت می داد و پس از آن مطابق آنچه مناسب می دید عمل می کرد ولی آن حضرت چیزی را که به آن معتقد نبود، متعهد نمی گشت و هیچ راهی را که در آن کجی یا انحراف از الگوها و هدایت اسلام باشد، در پیش نمی گرفت.

(۱) «عدالت» با گسترده ترین مفاهیمش در شخصیت امام علیه السّلام فراهم آمده بود و آن از عناصر اصلی است که لازم است هر زمامداری که عهده دار امور مسلمین گردد، به آن زیور یابد.

(۲) اینها بعضی از ویژگیهای امام علیه السّلام می باشد، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را نامزد ننماید و برای منصب خلافت انتخاب نکند؟!! و اگر ما به اصل وراثت متعهد شویم که مهاجرین آن را در برابر انصار حجت قرار دادند، امام از دیگران به مقام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شایسته تر بود؛ زیرا وی ابن عم پیامبر و داماد و پدر دو سبطش بوده است.

(۳) «سیدیو» می گوید: «اگر به اصل وراثت که از آغاز به نفع علی بوده، معترف می شدند، این اصل می توانست منازعات نکبت باری که اسلام را غرق در خون نمود، متوقف سازد. همسر فاطمه در شخص خود، حق وراثت را به عنوان وارث شرعی پیامبر دارا بود همان گونه که حق انتخاب شدن را نیز در اختیار داشت» «۱».

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۸

(۱) نگرش دقیقی که از عوامل عاطفه و تقلید متأثر نشود، حکم می کند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کسی را که در امور خلافت جانشین وی باشد، تعیین نموده و بر امام امیر المؤمنین به نصّ، تصریح فرموده است نه بخاطر

قاعده وراثت و دیگر اعتبارات عاطفی، بلکه بخاطر فراهم بودن صفات رهبری در شخصیت وی ...

و از ضعیف ترین اقوال و دورترین آنها از منطق دلیل است، اینکه گفته شود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امر خلافت را مهمل گذاشت و چیزی در مورد آن نفرمود! بلکه امر آن را به مسلمین واگذاشت و برای آنان آزادی انتخاب هر کس را که می خواستند، قرار داد؛ زیرا این امر- بنا به آنچه علمای شیعه می گویند- نابود ساختن بنای اجتماعی است که اسلام بر پای داشته و افکندن امّت در فتنه ها و بحرانهاست و در عمل نیز این امر در صحنه حیات اسلامی محقق گشت آنگاه که امّت، به الغای نصوص وارده از پیامبر در مورد امام علیه السّلام پرداخت؛ زیرا امّت به تکانهایی سخت دچار شد و طوفانی از فتنه ها و هواها بر آن وزیدن گرفت، چون طمعکاریهای سیاسی نزد بسیاری از رهبران مسلمین استحکام یافت و در راه حکومت و قدرت، خود را هلاک کردند و گروههای بزرگی از مردم را به جنگهایی نابودکننده کشاندند تا هدفها و مطامع خود را محقق سازند تا آنجا که از دست دادن فرزندان و سوگ و اندوه در همه انحای جهان اسلام منتشر شد.

(۲) «استاد محمد سید گیلانی» می گوید: «آن قوم در مورد خلافت، چنان درگیر شدند که همانند آن را در میان امتهای دیگر کمتر می بینیم و در راه آن مرتکب اعمالی شدند که امروزه ما از آن دوری می گزینیم و نتیجه این شد که جانها از بین رفت، شهرها نابود شد، روستاها ویران گشت، خانه ها به آتش کشیده شد، زنان، بیوه، کودکان، یتیم گشتند و خلق

کثیری از مسلمین به هلاکت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۷۹

رسیدند ...» «۱».

(۱) طبیعی است آن ویرانی که بر مسلمین وارد شد، نتیجه ای حتمی برای انحراف خلافت از مجرای اصیلی بود که خداوند برای آن خواسته بود آن را در عترت پاک قرار دهد که خود همتای قرآن کریم بوده است.

به هر حال، من می کوشم که با تلاشی هر چه تمامتر در این مباحث به سوی حق، حرکت کنم و حوادثی را که همزمان با بیعت شیخین بود، به تصویر بکشانم و آنها را با دقت و جدای از هر چیز دیگر، بنمایانم و در این زمینه همچون جوینده ای باشم که از هر راه ممکن برای رسیدن به واقعیت، تلاش می نماید.

(۲)

کنگره سقیفه

هیچ حادثه ای را برای امّت، خطرناکتر از «کنگره سقیفه» ندیده ام که انصار آن را برای دستیابی به حکومت و استبداد در امر دولت، تشکیل دادند؛ زیرا آن، سنگ اساسی برای وخامت اوضاع امّت و دچار شدن آن به فجایع و بلاها بود و در این کنگره بود که طمعکاریها گسترش یافت و هواها در آن حاکم گشت.

«بولس سلامه» می گوید:

و توالت تحت السقیفه احداث اثارت کوامنا و میولا

نزعات تفرقت کغصونا لعوسج الغض شائکا مدخولا «در زیر سقف سقیفه حوادثی در پی هم آمد که کینه های خفته و امیال را بر انگیخت».

---

(۱) اثر تشیّع در ادبیات عرب، ص ۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۸۰

«عصبیتهایی که پراکنده شد همچون شاخه های درخت خاری که پرتیغ و درهم پیچیده باشد».

(۱) این کنگره سیاسی، زنجیره ای دراز از حوادث سهمگین را به دنبال داشت که بنا به گفته محققان، فاجعه کربلا، یکی از آنها بود.

«امام کاشف الغطاء رحمه اللّه» می گوید:

تاللّه

ما كربلا لو لا «سقيفتهم»و مثل ذا الفرع ذاك الاصل ينتجه «به خدا قسم اگر «سقيفه شما» نمی بود، کربلا به وجود نمی آمد و همانند این فرع از آن اصل، حاصل می گردد».

و ما ناگزیر، باید توقفی کوتاه برای بحث درباره این کنگره مهم داشته باشیم و اینکه چگونه بود که ابو بکر پیروز شد؟

(۲)

انگیزه های کنگره سقیفه

انگیزه هایی که سبب شد تا انصار با آن سرعت زیاد و بدون تأمل در تأخیر موضوع تا بعد از دفن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آرامگاه ابدیش، به تشکیل کنگره خود اقدام نمودند، عبارتند از:

(۳) ۱- آنان تحرک سیاسی از سوی مهاجرینی که جبهه قریشی مخالف امام را تشکیل می دادند، مشاهده نمودند؛ زیرا آنان به اتفاق به دور ساختن خلافت از حضرت علی علیه السّلام مصمم شدند و از آنها نشانه های تمرّد، به وضوح آشکار شد از این جهت که از پیوستن به سپاه اسامه خودداری نمودند و مانع شدند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مطلبی را بنویسد که آن را ضامن سعادت و اصالت امّت قرار دهد.

و گمان غالب این است که انصار از کینه و دشمنی مهاجرین نسبت به امام، مدت زیادی پیش از وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آگاه شده بودند و می دانستند که آنان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۸۱

در برابر حکم آن حضرت، مطیع نخواهند بود و به تسلط وی، رضایت نخواهند داد؛ زیرا وی افراد آنان را کشته و سرهای بزرگانشان را درو کرده بود.

(۱) «عثمان بن عفان» به امام می گوید: «چه کنم اگر قریش شما را دوست نداشته باشند در حالی که شما در روز بدر، هفتاد مرد از آنها

را کشته بودید که چهره هایشان چون گوشواره های طلا بودند، بینی هایشان پیش از لبهایشان بر خاک مالیده می شد» «۱».

(۲) عثمان، میزان رنج و اندوه قریش را بر کسانی که از آنها در واقعه بدر کشته شده بودند، بیان می کند، از مردانی که چهره هایشان به سبب شادابی و زیباییشان شبیه گوشواره های طلا بودند که بینی هایشان به خواری پیش از لبهایشان بر زمین افتاد و بدون شک آنها معتقد بودند که امام علیه السّلام همان کسی است که مردانشان را کشت و آنها خواهان انتقام خونهایی بودند که آن حضرت ریخته بود.

(۳) «کنانی» در تشویق قریش به انتقام گرفتن از امام و خونخواهی از وی می گوید:

فی کل مجمع غایه اخزاکم جذع ابر علی المذاکی القرح

للّه درکم أ لمّا تذکرواقد یذکر الحر الکریم و یستحی

هذا ابن فاطمه الذی افناکم ذبحا بقتله بعضه لم یذبح

این الکهول و این کل دعامهفی المعضلات و این زمن الابطح «۲»

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۹/ ۲۲- ۲۳.

(۲) شرح نهج البلاغه.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۸۲

چشمها را مجروح نمود».

«خداوند شما را باد آیا به یاد نمی آورید در حالی که آزاده بزرگوار به یاد می آورد و شرم می کند».

«این فرزند فاطمه «۱» است که شما را سر برید و نابود ساخت و در برابر بعضی سر بریدنهایش سر او بریده نشده است».

«کجایند آن بزرگان و آن نامدارانی که در سختیها بودند و زینت سرزمین مکه کجا شد؟».

(۱) «ابن طاووس» از پدرش روایت کرده: به علی بن الحسین علیه السّلام گفتم: چرا قریش، علی را دوست نمی دارد؟

آن حضرت علیه السّلام پاسخ داد: «زیرا وی اوّلشان را به آتش فرستاد و آخرشان را به ننگ دچار ساخت ...» «۲».

(۲) به

هر حال، انصار دانستند که مهاجرین از قریش، توطئه هایی را می چیدند و برای امام، نقشه های شومی در سر می پروراندند و آنان به حکومتش راضی نخواهند شد و این امر را در روز «غدیر خم» اعلام نمودند؛ زیرا گفتند:

«محمّد گمان کرده که این امر برای عموزاده اش انجام شده است و هیهات که انجام شود!» و انصار، یقین کردند که اگر مهاجرین زمام حکومت را به دست گیرند، آنان به سبب دوستیشان نسبت به امام، دچار شدّت و سختی خواهند شد و لذا آنان به انعقاد کنگره و اقدام به نامزدی فردی از میان خود برای خلافت، پرداختند.

---

(۱) مقصود «فاطمه بنت اسد»، مادر امام امیر المؤمنین علیه السّلام است.

(۲) ابن الاعرابی، معجم، ۳/ ۵۰۴.

(۱) ۲- از آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خبر داده بود، برای انصار مشخص گشت که اهل بیت، خلافت را به دست نمی آورند و آنان پس از آن حضرت، مستضعف خواهند بود. شیخ امامیه، «شیخ مفید» روایت کرده هنگام بیماری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عمویش عباس، فرزند وی فضل، علی بن أبی طالب و افراد خاص خانواده اش نزد آن حضرت باقی می ماندند. پس عباس به آن حضرت گفت: اگر این امر پس از تو در میان ما مستقر خواهد گشت، ما را بشارت ده و اگر می دانی که ما در مورد آن مغلوب می شویم، در مورد ما سفارش کن.

آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «شما بعد از من مستضعف خواهید بود» «۱» و پیش از آن نیز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این امر را میان مسلمین منتشر ساخته بود، بنابراین،

انصار در مورد خود احتیاط نمودنـد و به تشـکیل آن کنگره خویش اقـدام کردنـد تا بر حکومت دست یابند و مهاجران قریش پیش از آنها به آن نرسند.

(۲) ۳- انصار، سـتون فقرات نیروهای مسلّح اسـلامی بودند و ضـربات خرد کننده ای بر قریشیان وارد ساخته و بزرگان آنان را هلاك كرده و در راه اسـلام، غم و سوگ را در خانه های آنان پراکنـده نموده بودند و می دانسـتند اگر آن امر برای قریشـیان پای گیرد، در سرکوبی و خواری آنان خواهند کوشید تا از آنها انتقام بگیرند.

(۳) این مطلب را «حبـاب بن منـذر» در گفتـار خویش چنین بیـان کرده: «ولی مـا می ترسـیم که پس از شـما کسانی عهـده دار خلافـت شونـد که مـا فرزنـدان، پـدران و برادرانشـان را کشـته ایم». و این پیش بینی به حقیقت پیوست؛ زیرا هنوز مـدت زمان کوتاه حکومت خلفا به پایان نرسـیده بود که قدرت به امویها رسید و آنها در خوار ساختن انصار و مقهور نمودن آنان و اشاعه فقر و نیاز در میان آنها کوشیدند

---

(۱) ارشاد، ص ۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۸۴

و معـاویه در انتقـام گرفتن از آنان، فراوان کوشـید و هنگامی که پس از او یزیـد به قـدرت دست یافت، در ضـربه زدن به آنها کوشـید و مال، خون و نوامیس آنان را برای سپاهیان خویش در جریان «واقعه حرّه» مباح ساخت، واقعه ای که تاریـخ برای آن نظیری در شقاوت و قساوت ندیده بود.

اینها بعضـی از عواملی هسـتند که سبب شدند تا انصار، کنگره خویش را منعقد سازند و سعی داشتند آن را مخفیانه و محرمانه نگهدارند.

(۱)

سخنرانی سیاسی سعد

هنگامی که اوس و خزرج در سقیفه بنی ساعده فراهم آمدند، «سعد بن

عباده» رهبر خزرج به افتتاح کنگره پرداخت و چون بیمار بود، نمی توانست با صدای بلند سخن بگوید، او می گفت و یکی از خویشاوندانش گفتار او را به دیگران می رساند. سخنرانی وی بدین شرح بود:

(۲) «ای گروه انصار! شما سابقه ای در دین و فضیلتی در اسلام دارید که هیچ کس از عرب آن را ندارد؛ زیرا محمد صلّی اللّه علیه و آله بیش از ده سال در میان قوم خود مانـد و آنان را به پرسـتش خـدای رحمان و ترک پرسـتش بتها فرا می خوانـد ولی جز عـده کمی نمی توانسـتند از او حمایت کنند و یا اینکه دین او را عزّت بخشـند و سـختی را دور نمایند، کسـی به وی ایمان نیـاورد تـا اینکـه خداونـد فضـیلت را برای شـما اراده فرمـود و کرامـت را بـه سـوی شـما سـوق داد و شـما را به نعمت خـویش مخصوص گردانید و ایمان به او و به پیامبرش و دفاع از وی و یارانش و عزت بخشـیدن به وی و دینش و جهاد با دشـمنانش را به شما روزی عنایت کرد و شما سخت ترین مردم بر علیه دشمنانش بودید تا اینکه مردم عرب، خواسته یا ناخواسته در برابر امر

خدا تسلیم شدند و دورترین آنان با خواری، اطاعت را گردن نهادند، پس عرب با شمشیرهایتان به رسول خدا ایمان آوردند و خداوند آن حضـرت را در حالی که از شـما راضـی و چشمش به شما روشن بود، از میان برداشت، پس این امر (خلافت) را به تنهایی خود از میان مردم بر عهده گیرید که از میان دیگران، آن متعلق به شماست ...» «۱».

(۱) سخنرانی وی

متضمن نکات ذیل بود:

۱- گرامی داشت مبارزه انصار و شجاعت بی مانند آنان در راه اسلام و عزّت بخشیدن به آن و سرکوب نیروی دشمنان آن تا آنجا که پایه هایش مستحکم و بازوانش قدرتمند گشت و آنان در راه نشر و شکوفایی آن، سهم وافر داشتند؛ زیرا آنان همانها بودند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در روزگار محنت و غربتش حمایت نمودند، بنابراین، آنان به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اولی و از دیگران به منصبش شایسته تر هستند، چون «من کان علیه الغرم فهو اولی بالغنم؛ هر کس که هزینه و زحمت بر عهده اش باشد، به غنیمت، شایسته تر است».

(۲) ۲- محکوم کردن خاندانهای قریشی که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایمان نیاوردند و با رسالتش ستیز کرده با وی جنگیدند تا آنجا که به مهاجرت به یثرب مجبور گشت و اینکه آنها که از آنان به وی ایمان آوردند، قادر به حمایت وی و دفاع از آن حضرت نبودند، بنابراین، حقی در حکومت و سهمی در اداره امور دولت اسلامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برپا داشته بود، نداشتند؛ حکومتی که جز به وسیله بازوان انصار و جهاد آنان، پایدار نگشته بود.

---

(۱) الکامل ۲/ ۳۲۸. طبری ۳/ ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۸۶

(۱)

انتقاد وارد بر سعد

از انتقادات وارد بر سعد این است که وی عترت پاک را که هموزن قرآن کریم است، مورد فراموشی قرار داد و به سرور آن عترت، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام اشاره ای ننمود، آنکه باب مدینه علم پیامبر و نسبت به آن حضرت به منزله هارون از موسی بود و سعد، نسبت به

آن حضرت، تجاهل نمود و برای خود و قوم خویش دعوت کرد و نخستین تیری که به سوی اهل بیت علیهم السّلام نشانه گرفته شد از آن روز بود که انصار و مهاجرین بر چشم پوشی از کرامت عترت پیامبرشان تعمّد ورزیدند تا به تختهای حکومت برسند و از مواهب دولت و مناصب آن، بهره مند شوند.

(۲) به هر حال، سعد تا حد زیادی در تجاهل حق امام علیه السّلام به خطا رفت و ما هیچ توجیهی برای این کار وی نمی بینیم و او با این عمل خود، امّت را به فتنه ها و مصیبتهای عظیمی مبتلا ساخت و به شرّی بزرگ گرفتار نمود؛ زیرا خلافت از آنچه خداوند و رسولش برای آن خواسته و در عترت پاک قرار داده بودند، منحرف گشت، در حالی که عترت، حریص ترین افراد بر این بودند که اسلام را حرف به حرف عمل کنند و امور و احکامش را به اجرا درآورند.

(۳) سعد، به سزای عمل خویش رسید و همین که حکومت برای «ابو بکر» مستقر گشت، به تعقیب وی پرداخت و او ناچار شد تا از یثرب به سرزمین شام هجرت کند و «خالد بن ولید» به همراه یکی از دوستانش به دنبال وی رفته، در تاریکی شب، برای وی در کمین نشستند و او را ضربه زدند و در چاه افکندند و گفتند جنها او را کشته اند و از زبان آنها شعری سرودند که در آن به قتل او افتخار می کردند:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۸۷ نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده و رميناه بسهمين فلم نخطئ فؤاده «ما سرور خزرج، سعد بن عباده را کشتیم و او را با

دو تیر زدیم و قلب وی را به خوبی نشانه گرفتیم».

(۱) و عجیب آنکه سیاست حکومت در آن دوره ها جن را به خدمت گرفته، آن را از وسایل کار خویش ساختند! و عده ای از کم خردان و ساده لوحان، این مطلب را بدون دقت و توجه به اهداف سیاسی، باور نمودند.

(۲)

ناتوانی انصار

«انصار» اراده ای محکم و عزمی ثابت نداشتند و از امور سیاسی بی اطلاع بودند و با وجود عده زیادشان، دچار ناتوانی، ضعف و سستی شدند. و بنا به گفته مورخان، پس از سخنرانی سعد، میان خود به جرّ و بحث پرداخته گفتند: اگر مهاجرین از قریش نپذیرفتند و گفتند ما مهاجران و یاران نخستین و عشیره و اولیای او هستیم پس چرا شما بعد از او در این امر به منازعه پرداخته اید؟

گروهی از آنان گفتند: در آن صورت می گوییم: از ما امیری باشد و از شما امیری و کمتر از این را هرگز نمی پذیریم.

(۳) هنگامی که «سعد» این روحیه هزیمت جوی را ملاحظه کرد که در دلهای قومش جریان یافته، برخاست و گفت: «این آغاز ضعف است» «۱».

آری، اول و آخر ضعف بود؛ زیرا ضعف روحیه و پراکندگی صفوف و ناپختگی آنان را در صحنه های سیاسی، آشکار ساخت؛ چون آنان کنگره خود را تشکیل داده و آن را بسیار مخفی نگهداشته بودند تا از حوادث، پیشی

---

(۱) ابن اثیر، کامل ۲/ ۳۲۸، و طبری ۳/ ۲۱۸.

گیرند قبل از آنکه مهاجرین از قریش بدانند، به حکومت دست یابند، ولی آنان در این مبارزه بی حاصل در زیر سرپوش ماندند تا اینکه فرصت را از دست دادند؛ چون مهاجران، بی خبر بر آنها وارد شده، اختلاف

و تفرقه را در میان آنان پراکنده ساختند تا آنجا که بر اوضاع مسلط شده و زمام امور را به دست گرفتند.

(۱)

کینه ها و دشمنیها

امر دیگری که سبب شکست انصار گردید، شیوع کینه و دشمنی در میان آنان بود. در میان اوس و خزرج از زمانهای دور، قیامها و کینه ها بود که به ریخته شدن خونها، تشدید اختلاف و دشمنی در میان آنها منجر گشته بود. و بنا به گفته مورخان، آخرین روزهای جنگ میان آنان، روز «بغاث»، شش سال پیش از هجرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به یثرب بود. هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آنجا روی نهاد، بسیار کوشید تا میان آنان محبت و دوستی برقرار سازد و کینه ها و دشمنیها را از میان بردارد، ولی آثار آنها همچنان در دلهای آنان بر جای مانده بود و هرگاه عوامل چشم و همچشمی پیش می آمد- به گفته مورخان- بسیار اتفاق می افتاد که آن کینه ها آشکار می گشت، این کینه ها در روز سقیفه به صورتی آشکار ظاهر شد آنجا که «خضیر بن اسید» رهبر اوس بر سعد کینه گرفت آنگاه که قوم وی او را برای منصب خلافت نامزد نمودند. او به قوم خود گفت: «اگر خلافت را برای یک بار به سعد بسپارید، پیوسته به سبب آن، آنان را فضیلتی خواهد بود و هرگز برای شما سهمی در آن قرار نخواهند داد، پس برخیزید و با ابو بکر بیعت کنید ...» «۱».

(۲) این امر، میزان کینه پنهان مانده در دلهای اوس نسبت به خزرج را نشان

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۳۳۱.

می دهد که اگر سعد یک بار

به حکومت برسد به سبب آن خزرج بر اوس برتری خواهند یافت و این چیزی است که بر رهبر اوس گران می آمد و برای همین بود که فورا همراه قوم خود با ابو بکر بیعت نمود و اگر این نمی بود، امر (خلافت) برای وی پایدار نمی گشت.

(۱) علاوه بر آن، بعضی از اوسیان بر سعد کینه به دل داشتند و این منصب را برای وی بزرگ می دانستند؛ زیرا بشیر بن سعد خزرجی یکی از مهمتری رقبای وی بود و همراه خزرجیان شد و با ابو بکر بیعت نمود و کار سعد را تباه ساخت.

به هر حال، این اختلاف و کینه توزی سبب شد که امر (خلافت) از دست انصار خارج شود و مهاجرین بر آن دست یابند.

(۲)

حسابگری عمر

«عمر»، کار خطیر بسیار مهمی انجام داد تا اوضاع را در اختیار بگیرد و از هر عملی که به انتخاب جانشینی برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بینجامد، جلوگیری نماید؛ زیرا همکارش ابو بکر، هنگام وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مدینه نبود بلکه در «سنح» اقامت داشت «۱»، پس کسی را به دنبال وی فرستاد تا او را بیاورد، ولی ترسید که پیش از آمدن وی، شخص دیگری به صحنه وارد شود، بنابراین، با حالتی ترسناک به راه افتاد و در حالی که خیابانها و کوچه های مدینه را درمی نوردید و در کنار هر جمعی از مردم می ایستاد و شمشیر خود را که در دست داشت تکان می داد و با صدای بلند می گفت:

---

(۱) «سنح»، محلی است که یک میل با مدینه فاصله دارد و گفته شده که یکی از بلندیهای آن است به فاصله چهار میل.

(۱) «عـده ای از منافقین ادعا کرده انـد که رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله مرده است در حالی که به خـدا سوگنـد وی نمرده است، ولی به سوی خـدایش رفته، آن گونه که موسـی بن عمران رفته بود ... به خـدا! رسول خـدا بـازمی گردد و دست و پای کسانی را که در مرگ او یاوه گویی کرده اند، قطع خواهد کرد».

و بر هر کسی که می گفت رسول خدا مرده است، می گذشت، با شمشیر خود ضربه می زد و او را تهدیدها می نمود «۱».

(۲) مردم ترسیدند و دچار توهم و شک شده، گرفتار امواجی هولناک از سرگردانی شدند و نمی دانستند که آیا ادعاهای عمر در مورد زنـده بودن پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله را بـاور کننـد که از بهترین آرزوهـای آنـان و از زیباترین رؤیاهایشان بود و یا اینکه آنچه را از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله مشاهـده کرده بودنـد باور نمایند که او را بی حرکت در میان خانواده اش بر بستر، آرمیده دیده بودند؟!! (۳) عمر، همچنـان رعـد و برق داشت تـا آنجـا که گوشه لبهایش کف بر آورده بود و افرادی را که در مورد مرگ پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله یاوه سـرایی کنند، به کشتن و قطع دستها و پاها تهدید می کرد، ولی مدتی نگذشت که یـار و همراهش ابو بکر از «سـنح» آمـد و همراه وی به خـانه پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله رفت و ابو بکر جـامه از صورت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برداشت تـا از مرگ وی مطمئن شود و پس از اینکه از وفـات وی مطمئن شـد، به سوی مردم خارج شـد و ادعاهای

عمر را نادرست خواند. و به گروههای سرگردانی که فاجعه درگذشت نجات دهنده عظیمشان آنها را از سخن بازداشته بود، روی کرد و گفت:

(۴) «هر کس محمد را می پرستید، محمد مرده است و هر کس خدا را

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۷۸.

می پرستید، خدای زنده است و نمی میرد. و قول خدای تعالی را تلاوت کرد که می فرماید: وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ «۱».

«و محمد جز پیامبری نیست که پیش از وی رسولان بوده اند، آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، شما به گذشته خود بازمی گردید؟ و هر کس به گذشته اش بازگردد، هیچ زیانی به خداوند نمی رساند و خداوند به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

(۱) عمر، درنگ نکرد و اعتراف و تصدیق نمود و چنین گفت: به خدا جز این نیست که وقتی خبر درگذشت رسول خدا را شنیدم، پایم شکسته شد و بر زمین افتادم و پاهایم قدرت حرکتم را نداشتند» «۲».

(۲)

چند نکته مهم

اگر با دقت و تأمّل به این اقدام شگفت انگیزی که از شیخین صادر شد توجه کنیم، چندین نکته مهم را در آن می بینیم که شایسته توجه و بررسی هستند و آنها عبارتند از:

(۳) ۱- عمر، به شکلی قاطع و با اصرار تمام، مرگ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را منکر شد و ادعا نمود که آن حضرت به سوی پروردگارش رفته است همان گونه که موسی بن عمران رفت و اینکه ناگزیر به زمین بازمی گردد و یاوه سرایان در مورد مرگش

را مجازات می کند و بدون شک، این عمل ناشی از ایمان وی به زنده بودن

---

(۱) آل عمران/ ۱۴۴.

(۲) کامل ۲/ ۳۲۴.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نبوده، بلکه ناشی از فرصت طلبی و در مسیر رسیدن به هدفهای سیاسی بر حسب نقشه هایی بود که نامداران حزب وی همچون ابو بکر و ابو عبیده آنها را برنامه ریزی کرده بودند. و از دلایل این امر موارد زیر است:

(۱) الف- عمر، شخصا از کسانی بوده که مرگ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را انتظار می کشید و به اسامه می گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می میرد و تو بر من امیر باشی؟»، این در حالی بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله زنده بود و وی از مرگ پیامبر مطمئن شد هنگامی که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله از مرگ خویش با مسلمین سخن گفت و نشانه های نزدیک شدن مرگش را- بنا به آنچه در مباحث پیشین گذشت- برای آنان بیان فرمود.

(۲) ب- اینکه وی هنگام بیماری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در برابر آن حضرت ایستاد و مانع شد آن حضرت چیزی را بنگارد که امتش را از فتنه ها و گمراهی بازدارد و به آن حضرت گفت: «کتاب خدای برای ما کافی است» و طبیعی است که وی این حرف را موقعی بیان کرد که از مرگ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مطمئن شده بود.

(۳) ج- کتاب عظیم خدا اعلام نموده است که هر انسانی ناگزیر باید جام مرگ را سر کشد. خدای تعالی فرموده: کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنا تُرْجَعُونَ «۱».

«هر

کسی مرگ را می چشد و آنگاه به سوی ما بازمی گردید».

و خدای تعالی در خصوص پیامبرش فرموده است: إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ «۲».

«همانا تو می میری و آنان هم می میرند».

---

(۱) عنکبوت/ ۵۷.

(۲) زمر/ ۳۰.

و خدای تعالی فرمود: «و محمد نیست جز پیامبری که پیش از وی پیامبران بوده اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود به گذشته خود بازمی گردید ...» «۱».

این آیه ها در روز روشن و در تاریکی شب تلاوت می شوند، پس آیا عمر از آنها بی خبر بوده در حالی که وی کتاب خدا را می شنید و هر بامداد و هر شامگاه با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روبه رو می شد؟

(۱) د- آرام شدن عمر و فرونشستن خیزش خروشانش هنگام آمدن یارش ابو بکر و تصدیق بدون جرّ و بحث وی نسبت به گفتار ابو بکر هنگامی که درگذشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را اعلام کرد، همه بدون شک، اقتضا دارد که وی تنها برای رسیدن به مقاصد و اهدافش دست به آن کار زده بود.

(۲) ۲- اعلام عمر مبنی بر اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به زمین بازخواهد گشت و دست و پای کسانی را که در مورد مرگش یاوه سرایی کرده اند، قطع خواهد کرد، خالی از ضعف نبوده؛ زیرا بریدن دست و پا و حکم اعدام، تنها در مورد کسانی است که از دین خدا خارج شوند و یا مفسد فی الارض باشند و گفتن اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در گذشته است، قطعا از مواردی نیست که آن مجازات را مستوجب باشد.

(۳) ۳- ابو بکر در سخنرانی خود که وفات

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در آن اعلام کرد، گفت: «هر کس محمد را می پرستید، همانا محمد مرده است و هر کس خدا را می پرستید، همانا خداوند زنده است و نمی میرد» و آنچه مسلّم است، نقل نشده که شخصی از مسلمین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می پرستیده و یا اینکه او را به جای خداوند به عنوان پروردگار انتخاب کرده باشد، بلکه همه مسلمین اجماع دارند

---

(۱) آل عمران/ ۱۴۴.

که آن حضرت، بنده خدا و فرستاده اوست که خداوند وی را برای وحی خویش انتخاب نموده و برای رسالتش برگزیده است.

(۱)

غافلگیر نمودن انصار

هنگامی که انصار در سقیفه خویش در کار چاره جویی و رایزنی در امور خلافت و بیعت بودند، «عویم بن ساعده اوسی و معن بن عدی» هم پیمان انصار که از یاران ابو بکر و از اعضای حزب وی در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند، بدون اطلاع، از کنگره آنان خارج شدند در حالی که دلهایشان از کینه و دشمنی نسبت به سعد پر بود. آنها شتابان روانه شدند و ابو بکر و عمر را از آن باخبر ساختند. آنها به شدت نگران گشتند و همراه با ابو عبیده بن جراح «۱» و سالم غلام ابو حذیفه به سرعت حرکت کردند و جمعی دیگر از مهاجرین به دنبال آنها رفته، انصار را در محل تجمع خود، گیر آوردند.

(۲) انصار، سراسیمه و آشفته گشتند و رنگ از چهره سعد رفت و از این ترسید که امر (خلافت) از دست آنها خارج شود؛ زیرا از ناتوانی انصار و پراکندگی نیروها و شکنندگی وحدتشان

آگـاه بود، چون وی کنگره آنـان را از ترس مهـاجرین، مخفی و پنهـان نگهداشـته بود که بـا ورود غیر منتظره آنان، همه نقشـه هایش بر باد رفته و همه کوششهایش در گرفتن بیعت برای خود، با شکست مواجه شد.

---

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۹۵

(۱)

سخنرانی ابو بکر

پس از اینکه مهاجرین به کنگره انصار وارد شدند، عمر خواست تا سـخن آغاز نماید، ولی ابو بکر مانع او شد؛ زیرا از تندی او بـا خبر بود و این امر در چنین وضـعیت تیره، انباشـته از دشـمنیها و کینه هـا به نتیجه نمی رسـید و بایـد بـا شـیوه هـایی سیاسـی کارکشـتگی و سخنان نرم برای کسب موقعیت استفاده شود، پس ابو بکر لب به سخن گشود و آن قوم را مخاطب قرار داد و با لبخندهایی سرشار از ملاطفت و خوش رویی گفت:

(۲) «ما مهاجرین نخستین مردم مسـلمان هستیم و از نظر اصل و نسب، گرامی ترین آنها، از نظر خانه ها در حد وسط می باشیم و از نظر چهره هـا زیبـاترین آنـانیم و به رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله از همه آنان نزدیکتریم و شـما برادران ما در اسـلام و شرکای ما در دین می باشـید، نصـرت دادید و مواسات نمودید، خداوند شـما را پاداش نیک دهد، پس ما امیران هستیم و شما وزیران می باشـید. مردم عرب جز این شاخه از قریش را پیرو نخواهنـد شـد پس بر برادران مهاجرتان بخاطر آنچه خداوند آنان را به آن بر شـما برتری داده است، بـد دل نشوید و من یکی از این دو مرد (یعنی عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح) را برای شما پسندیده ام ...» «۱».

(۳)

بررسی و تحلیل

لازم است توقفی کوتاه برای دقت در این سخنرانی داشته باشیم:

۱- ابو بکر، هیچ اهمیتی به وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نداده است و این بزرگترین

---

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۶۲.

مصیبتی است که مسلمین بدان دچار شده و فجیع ترین فاجعه ای که دلها از پریشانی آن

صدمه دیده است. و برای وی بهتر این بود که آنها را در وفات نجات دهنده آنان تسلیت گوید و احسان وی را یادآور شود و نیکوکاری او را در دین و دنیایشان به خاطر آورد و آنان را برای شرکت در تشییع جنازه مطهّر آن حضرت، دعوت کند تا او را در آرامگاه ابدیش به خاک سپارند و پس از آن به انعقاد کنگره عمومی که همه طبقات مردم مسلمان را در بر می گرفت، دعوت نماید تا به اراده خویش آزادانه هر که را بخواهند به عنوان خلیفه برای خود برگزینند آن هم به فرض اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کسی را به عنوان جانشین پس از خود تعیین نکرده باشد.

(۱) ۲- منطق این سخنرانی، قدرت طلبی و منصب جویی است و به هیچ چیزی به غیر از آن اهمیتی نمی دهد و به انصار پیشنهاد می دهد که به نفع برادران مهاجرشان از خلافت دست بردارند و در امور مملکت با آنها رقابت ننمایند و آنها را نوید داده که در برابر آنان، وزرایشان باشند، اما پس از اینکه امر (خلافت) برای وی مستقر گشت، در حق آنان اجحاف نمود و هیچ منصبی از امور دولت خود را به آنان نسپرد و آنها را از همه پستهای حکومتی بر کنار ساخت.

(۲) ۳- این سخنرانی یکباره حق عترت پاک را نادیده گرفت که آن معادل قرآن است و یا همچون کشتی نوح، هر کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر کس از آن بازماند، غرق می شود و فرو می افتد، بنا به آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است.

(۳) برای وی شایسته تر

آن بـود که قـدری درنـگ کنـد تـا تجهیز پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله پایـان یابـد و نظر اهـل بیت آن حضـرت پرسـیده شود تا خلافت، صورتی شرعی پیدا کند و از آن به عنوان یک لغزش یاد نشود آن گونه که عمر آن را توصیف نمود و گفت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۹۷

«همانا بیعت ابو بکر لغزشی بود که خداوند مسلمین را از شرّ آن بازداشت».

(۱) «امام شـرف الدین» می گوید: «اگر فرض شود نصّی در مورد خلافت در خصوص شخصی از خاندان محمد صلّی اللّه علیه و آله وجود نداشـته باشد و فرض شود آنان از نظر اصل و نسب یا اخلاق و جهاد و یا علم و عمل و یا ایمان و اخلاص برجسته نیسـتند و در هر فضـیلتی پیشـتاز نبوده بلکه همچون دیگر صحابه بوده اند، آیا مانعی شرعی یا عقلی و یا عرفی وجود داشته که انجام بیعت به بعد از فراغت آنان از تجهیز رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله موکول شود و یا اینکه حفظ امنیت تا هنگام استقرار امر خلافت به یـک فرمانـدهی نظامی موقت سپرده شود؟ آیا این تعـداد از درنگ و تأمّل در مورد آن داغدیـدگان، مناسب تر نبوده است؟ در حالی که آنان امانت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بازمانده آن حضرت نزد آنها بوده اند و خدای تعالی فرموده است:

لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ «۱».

«به حقیقت پیامبری از خودتان برای شـما آمده است که آنچه شـما را به زحمت اندازد بر او گران باشد، بر شما دلسوز است و نسبت به مؤمنین، رءوف و

مهربان می باشد.

(۲) آیا از حق این پیامبر که رنج امّت بر او گران است و بر سعادت آن، حریص و نسبت به آن، رأفت و رحمت دارد، نیست که عترت وی رنجانیده نشود و اینگونه که غافلگیر شد، غافلگیر نشود، در حالی که زخم آن هنوز بهبودی نیافته و پیامبر به خاک سپرده نشده بود؟ ...» «۲».

---

(۱) توبه/ ۱۲۸.

(۲) النص و الاجتهاد، ص ۷۹- ۸۰.

(۱) ۴- منطقی که ابو بکر در مورد حقانیت مهاجرین از قریش در خلافت به آن استناد جست، این بود که آنها از نظر خویشاوندی به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزدیکتر و از دیگران به وی خویشاوندتر بودند و این معیار در کاملترین وجه و تمامترین جنبه هایش در اهل بیت صلّی اللّه علیه و آله فراهم می باشد؛ زیرا آنان از همه مردم به آن حضرت، نزدیکتر و خویشاوندتر بودند و چه گویا و شایسته است فرموده حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود: «احتجوا بالشجره و اضاعوا الثمره».

«آنها درخت را حجت قرار دادند و ثمره را ضایع نمودند».

(۲) و آن حضرت علیه السّلام ابو بکر را با این گفته خود مورد خطاب قرار داد و فرمود:

فان کنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و اقرب

و ان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بها و المشیرون غیّب «اگر تو خویشاوندی را در برابر معارضان حجت قرار داده ای، غیر از تو، به پیامبر شایسته تر و نزدیکتر باشد».

«و اگر با شورا بر امور آنان مسلط شدی، این چگونه باشد در حالی که افراد مورد مشورت، غایب بوده اند؟».

(۳) و «کمیت» می گوید:

بحقکم أمست قریش تقودناو بالفذ منها و الردیفین

نرکب

و قالوا ورثناها أبانا و امناو ما ورثتهم ذاک أم و لا أب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۲۹۹ یرون لهم فضلا علی الناس واجباسفاها و حق الهاشمیین اوجب «۱» «با حق شماست که قریش رهبر ما شدند و با هر کلمه ای از آنان دو پشته سوار می شویم».

«و گفتند ما آن را به پدر و مادرمان ارث داده ایم در حالی که نه مادر و نه پدر آن را از آنها ارث نبرده اند».

«برای خود بر مردم حقی را بی خردانه واجب می بینند در حالی که حق هاشمیان، واجب تر است».

(۱) امام علیه السّلام در حدیثی، از شدت نزدیکی خود نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بعضی از موهبتهایش سخن گفته و فرموده است: «به خدا قسم من برادر (یعنی برادر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله)، ولی، عموزاده و وارث علم او هستم، پس چه کسی از من نسبت به او شایسته تر باشد؟ ...».

آن قوم، در پی طمعها و هواهای خود رفتند و برای رسیدن به قدرت و دستیابی به امتیازات آن، یکدیگر را هلاک نمودند و از آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را بدان ملزم ساخت از تمسک به عترتش و عدم تقدم بر آنها و وجوب مراعات آن در هر چیزی، روی گردانیدند.

(۲)

بیعت با ابو بکر

ابو بکر، در سخنرانی گذشته اش موفق شد و به وسیله آن، وضعیت موجود را در اختیار گرفت؛ زیرا در آن سخنرانی، انصار را ستود و جهاد

---

(۱) الهاشمیات، ص ۳۱- ۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۰

و کوشش هایشان در راه اسلام را بزرگ شمرد و بدین وسیله آتش قیام را در دل آنان فرونشاند همچنانکه آنان را

به حکومت امیدوار ساخت و آنها را وزیر قرار داد و آنچه را در دل آنها از استبداد مهاجرین در امر خلافت و کسب قدرت فردی بود، از بین برد و به آنان فهماند که وی از این جهت مهاجرین را بر آنان مقدم داشت که مردم عرب غیر از آنان را پیروی نمی کنند و مانند این بود که این مسأله بزرگ اسلامی تنها از مسائل مردم عرب می باشد و بقیه مسلمین، حقی در آن ندارند!! (۱) و این نکته برجسته ای است که ابو بکر به آن توجه نمود و آن اینکه وی خود را در این امر حاکم قرار داد و خود را از همه طمعهای سیاسی بر کنار نشان داد و بدین وسیله بر نفوس انصار مسلط شد و دلها و عواطفشان را به دست آورد ...

سپس عمر به سخن آمد و گفتار دوستش را تأیید نمود و گفت: «هیهات که دو نفر در یک موضع فراهم آیند. به خدا قسم مردم عرب راضی نخواهند شد که شما را امارت دهند در حالی که پیامبرشان از غیر شما باشد، ولی مردم عرب امتناع نخواهند کرد که امر خود را به کسانی بسپارند که نبوت در آنها بود و ولی امرشان نیز از آنها باشد و ما در این مورد بر هر کسی که خودداری کند، حجتی آشکار و قدرتی بارز داریم، چه کسی با ما در سلطه محمد و امارت وی با ما به نزاع بر می خیزد؟ در حالی که ما اولیای او و عشیره وی هستیم مگر کسی که باطل را بخواهد یا به گناه دست یازد و خود را به هلاکت

افکند! ...».

(۲) در این سخن، چیز جدیدی نیست جز تأکیدی بر آنچه ابو بکر گفته بود در اینکه مهاجرین در خلافت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شایسته ترند و آنان اولیای و عشیره وی هستند.

(۳) «استاد محمد گیلانی» می گوید: «وی به خویشاوندی مهاجرین نسبت به

پیامبر با آنان محاجّه نمود و با وجود این واجب، عدالت اقتضا می کرد که خلافت برای علی بن أبی طالب باشد مادام که خویشاوندی به عنوان مدرکی برای به دست گرفتن میراث پیامبر به کار گرفته شده بود؛ زیرا عباس، نزدیکترین مردم به پیامبر و مستحق ترین مردم در خلافت بود، ولی وی این حق خود را به علی واگذاشت و از اینجا بود که در این منصب، حق تنها برای علی بود» «۱».

(۱) «حباب» به سخن آمد و به عمر پاسخ داد و گفت: «ای گروه انصار! اختیار خود را به دست گیرید و به گفتار این شخص و یارانش گوش ندهید تا سهم شما را از این امر نابود کنند، پس اگر آنان خواسته شما را نپذیرفتند، آنان را از این سرزمین بیرون برانید و در این امور بر آنها مسلط شوید که سوگند به خدا! شما به این امر از آنها شایسته ترید؛ زیرا با شمشیرهای شما بود که مردم به این دین وارد شدند از آنها که ایمان آوردند و قبلا عقیده ای نداشتند، من پناهگاه شایسته و اندیشمند توانای آنم، من شیر بچه ای در کنام شیرم، به خدا اگر بخواهید آن را همچون گذشته، تنه ای بدون برگ خواهم ساخت، به خدا قسم هر کس بر آنچه می گویم پاسخی مخالف دهد، بینیش را با

شمشیر درهم می کوبم ...».

(۲) این سخن، سرشار از خشونت، تهدید، دعوت به جنگ و تبعید مهاجرین از یثرب است، همچنانکه به خودستایی و افتخار به شجاعت خود، توجه داشت.

عمر او را پاسخ گفت و بر وی فریاد کشید: «در آن صورت خداوند تو را می کشد».

حباب به وی گفت: «بلکه تو را می کشد».

---

(۱) اثر تشیّع در ادبیات عرب، ص ۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۲

(۱) ابو بکر از دگرگون شدن اوضاع ترسید، پس روی به انصار کرد و دو دوست خود «عمر و ابو عبیده» را برای خلافت نامزد کرد، ولی عمر به سوی وی شتافت و با چرب زبانی به وی گفت: «آیا این شدنی است در حالی که تو زنده باشی؟ هیچ کس تو را از جایگاهی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تو را در آن قرار داده است، عقب نمی برد».

(۲) بعضی از محققین می گویند: نمی دانیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چه وقت او را مقام داده و یا در مورد وی اشاره ای نموده باشد، بلکه وی همراه بقیه برادران مهاجرش به عنوان سرباز در سپاه اسامه بوده است و اگر پیامبر وی را برای منصب خلافت نامزد کرده و او را علم و مرجعی برای امّت قرار داده بود، وی را همراه خود در یثرب باقی می گذاشت و او را به سوی میدانهای جهاد گسیل نمی داشت، آن هم در زمانی که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله در ساعتهای پایانی زندگانی خود بود.

(۳) به هر حال، اعضای حزب وی از ترس اینکه مبادا حوادث، دگرگون شوند با سرعتی برق آسا به بیعت با وی پرداختند. پس عمر،

بشیر، اسید بن حضیر، عویم بن ساعده، معن بن عدی، ابو عبیده بن جراح، سالم غلام ابو حذیفه و خالد بن ولید با وی بیعت نمودند و این عدّه برای واداشتن مردم و اجبار آنان به بیعت با او سخت کوشیدند و عمر بن خطاب از همه آنان در این راه کوشاتر بود و با هیجان زدگی، دست به کار شد و با آب و تاب، به شدت فعال بود و مردم را برای بیعت، به پیش می راند در حالی که چوب دستیش نقش فعّالی در صحنه داشت. او شنید که انصار می گفتند: «سعد را کشتید».

(۴) عمر به شدت و با خشونت گفت: «او را بکشید، خدای او را بکشد که او

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۳

فتنه انگیز است» «۱».

(۱) نزدیک بود سعد را بکشند در حالی که وی بستری و دردآلود بود. او را به منزلش بردند در حالی که دست تهی بود و آرزوهایش بر باد رفته و رؤیاهایش نابود گشته بود.

(۲) هنگامی که بیعت ابو بکر انجام شد، افراد حزب وی، او را به سوی مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بردند همچنانکه عروسان را به زفاف می برند «۲» در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همچنان در بستر مرگ آرمیده و هنوز در خاک نیارمیده بود تا از چشم آنان پنهان شود و حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام به تجهیز آن حضرت پرداخته بود.

(۳) هنگامی که حضرت امیر علیه السّلام از بیعت ابو بکر آگاه شد، این قول شاعر را بر زبان آورد:

و اصبح اقوام یقولون ما اشتهواو یطغون لما غال زیدا غوائل «۳» «اقوامی به گفتن آنچه

دوست می داشتند مشغول شده و سر به طغیان برداشتند آنگاه که زید را حوادثی سهمگین دربرگرفته بود».

(۴) بیعت با ابو بکر با این سرعت برق آسا انجام شد و در این بیعت، عترت پاك نادیده گرفته شد و توجهی به آن صورت نگرفت و از آن روز با همه انواع مصیبتها و نکبتها رو به رو گردید و فاجعه کربلا و دیگر فجایعی که بر اهل بیت علیهم السّلام وارد شد، چیزی جز شاخه هایی جدا شده از روز سقیفه نبود بر حسب آنچه محققان بر آن تأکید نموده اند.

---

(۱) العقد الفرید ۵/ ۱۲.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲/ ۸.

(۳) همان، ص ۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۴

(۱)

شادی قریشیان

هنگامی که حکومت به ابو بکر رسید، قریش شادمان گشته این امر را برای خود یک پیروزی به حساب آوردند؛ زیرا آمال و رؤیاهای آنان محقق گشته بود.

«ابو عبره قرشی» شادی قریش را با این گفته خود، چنین بیان می کند:

شکرا لمن هو بالثناء حقیق ذهب اللجاج و بویع الصدیق

من بعد ما زلّت بسعد نعله و رجا رجاء دونه العیوق

ان الخلافه فی قریش ما لکم فیها و رب محمد معروق «۱» «سپاس آن را که شایسته ستایش است، لجاجت رفت و با صدّیق، بیعت شد!».

«پس از آنکه پای سعد لغزید و امیدی داشت که ستاره عیوق از آن پایین تر است!».

«خلافت در قریش است، شما را در آن، سوگند به خدای محمد! سهمی نیست».

در این شعر، از انصار بدگویی شده و از محروم شدن آنان از خلافت، بسیار اظهار شادمانی گشته است ...

(۲) و از جمله کسانی که از بیعت ابو بکر اظهار شادمانی نموده اند، «عمرو عاص» بوده که در آن وقت

در مدینه حضور نداشت و در سفر بود، هنگامی که از سفر بازگشت و شنید که با ابو بکر بیعت شده است، گفت:

قل لأوس اذا جئتهاو قل اذا ما جئت للخزرج

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲/ ۸. الموفقیات، ص ۵۷۹- ۵۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۵ تمنیتم الملك فی یثرب فانزلت القـدر لم تنضـج «۱» «به اوس بگویید هرگاه به نزد آنها رفتی و به خزرج بگو هر وقت بر آنها وارد شدی».

«در یثرب آرزوی حکومت کردید ولی دیگ پیش از پخته شدن، پایین آورده شد».

(۱) سـرور و شـادی، همه قبایل قریش را در برگرفت و آنان در حمایت از حکومت ابو بکر، موضع گرفتنـد و هنگامی که خبر رحلت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مکه رسید، خواستند اعلام ارتداد نموده از اسلام خارج شوند، ولی هنگامی که از خلافت ابو بکر آگاه شدند، اطاعت نموده و خرسندی و شادمانی خود را ابراز نمودند.

(۲)

موضعگیری ابو سفیان

«ابو سـفیان» به مخالفت با حکومت ابو بکر برخاست و به سوی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام رفت و آن حضرت را به نبرد با ابو بکر تشویق نمود و به او وعـده یاری داد و گفت: «من گرد و خاکی را می بینم که چیزی جز خون آن را فرو نمی نشاند، ای خانـدان عبـد منـاف! ابو بکر را چه به کارهایتـان؟ کجاینـد آن دو مستضـعف؟ کجاینـد آن دو ذلیـل؟ علی و عبـاس را می گویم! چرا این امر در کمترین خاندان قریش باشد؟

(۳) سـپس به حضـرت علی علیه السّـلام گفت: دست خود را بـاز کن تـا با تو بیعت کنم که سوگنـد به خداونـد! اگر بخواهی، زمین

را بر علیه وی پر از سواره و پیاده می سازم.

---

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۶

آنگاه شعر متلمس را خواند:

و لن يقيم على خسف يراد به الا الاذلان عير الحى و الوتد

هـذا على الخسف مربوط برمته و ذا يشـج فلا يبكى له احد «هیچ کس بر آنچه از نابودی برایش خواسـته شده است پایدار نمی ماند جز آن دو ذلیل که الاغ محله و میخ باشند».

«این یک با تمام وجود در زمین فرو می رود و آن یک زخمی می شود و کسی بر او نمی گرید».

(۱) ابو سـفیان، عامل قبیله ای را برای ایجاد شورش و آشوب بر ضـد حکومت ابو بکر به کار گرفت، ولی امام انگیزه هایش را می دانسـت و خصـلتهایش را می شـناخت، پس بـه وی پاسـخ مثبت نـداد بلکه به وی پاسـخ رد داد و بـا گفتـاری خشن به وی فرمود:

«به خـدا تو بـا این سـخن، جز فتنه چیزی را نخواسـته ای و تو، به خـدا سوگنـد! مـدتها برای اسـلام شـرّ می خواسـته ای و ما به نصیحت تو نیازی نداریم ...» «۱».

(۲) ابو سفیان، همچنان به فتنه جویی خود ادامه داد و امام را برای اعلام قیام بر ضد ابو بکر، فرا می خواند و چنین می سرود:

بنى هاشم لا تطمعوا الناس فيكم و لا سيما تيم بن مره او عدى

فما الامر الّا فيكم و اليكم و ليس لها الا ابو حسن على

ابا حسن فاشدد بها كف حازم فإنك بالامر الذى يرتجى على «۲»

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۳۲۶.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲/ ۷.

«ای بنی هاشم! مردم را در خود طمع ندهید، خصوصا خاندان تیم بن مره یا خاندان عدی را».

«امر (خلافت) جز در میان شما

و برای شما نیست و برای آن، کسی جز ابو الحسن علی، شایسته نیست».

«ای ابو الحسن! برای آن همّت گمار که تو برای کاری که مورد انتظار است بلند مرتبه هستی».

(۱) آنچه مسلم است، این است که مخالفت ابو سفیان از روی ایمان وی به حق امام علیه السّلام نبوده بلکه امری ظاهری بوده که توطئه بر ضد اسلام و ستم بر آن را مدّ نظر داشته است و امام از او روی برگرداند و به عواطف دروغینش اهمیتی نداد؛ زیرا رابطه ابو بکر با ابو سفیان بسیار محکم بوده و بخاری روایت کرده است که ابو سفیان بر جمعی از مسلمین گذشت که ابو بکر، سلمان، صهیب و بلال از جمله آنان بودند. بعضی از آنان گفتند: «آیا شمشیرهای خدا از گردن (این) دشمن خدا، بهره خود را نگرفته اند؟».

(۲) ابو بکر، آنان را با سخنانی درشت منع نمود و به آنها گفت: «آیا این را به شیخ قریش و سرور آنها می گویید؟!».

و شتابان به سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت و آن حضرت را از گفتار آن قوم باخبر ساخت، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به وی پاسخ داد و فرمود: «ای ابو بکر! شاید آنان را خشمگین ساخته باشی؟ اگر آنها را خشمگین نموده باشی، خداوند را خشمگین کرده ای» «۱».

(۳) این مطلب، ارتباط محکم میان آن دو را نشان می دهد، در حالی که ابو بکر

---

(۱) بخاری، صحیح ۲/ ۳۶۲ مسلم، صحیح ۴/ ۱۹۴۷. احمد، مسند ۵/ ۶۴.

در زمان خلافتش در دلجویی از ابو سفیان، و جلب دوستیش کوشش نمود و او را حکمران

منطقه فاصل میان آخرین حد حجاز و نجران نمود «۱» همچنانکه پسرش یزید را به عنوان حاکم شام تعیین نمود و از همان روز، ستاره امویان بالا گرفت و آنان قدرت یافتند.

(۱)

شکست انصار

ستاره انصار، رو به افول نهاد و آرزوهایشان برباد رفت و ذلّت و خواری بر آنها دست یافت. «حسان بن ثابت» نومیدی آنها را با این گفته خویش بیان کرده است:

نصرنا و آوینا النبی و لم نخف صروف اللیالی و البلاء علی و جل

بذلنا لهم انصاف مال اکفناکقسمه ایسار الجزور من الفضل

فکان جزاء الفضل منا علیهم جهالتهم حمقا و ما ذاک بالعدل «۲» «پیامبر را یاری و پناه دادیم و از حوادث سهمگین و بلاها نترسیدم».

«برای آنها نیمی از اموال خود را بخشیدیم آن گونه که گوشت اضافه مانده شتر را می بخشند».

«پس پاداش نیکی ما بر آنها این بود که به نادانی، ما را نادیده گرفتند و این عادلانه نبوده است».

(۲) انصار، در بیشتر روزگار خلفا، با خواری فراوان روبه رو شدند و برای آنان خطای بزرگشان در کوتاهی در مورد حق امیر المؤمنین علیه السّلام مشخص گردید و اینکه آنان خود را در گمراهیهای هولناکی از این زندگی افکنده بودند.

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶/ ۱۰- ۱۱.

(۲) همان ۲/ ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۰۹

(۱)

موضع اهل بیت علیهم السّلام

مورخان اتفاق دارند که موضعگیری اهل بیت علیهم السّلام در برابر خلافت ابو بکر همراه با ناخشنودی بوده است؛ زیرا آنان هیچ شکی نداشتند که آنها به امر خلافت از دیگران شایسته تر و اولی هستند، چون آنان نزدیکترین و خویشاوندترین مردم

نسبت به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند، علاوه بر اینکه شایستگیهایی بی نظیر و قدرت تحمل مسئولیت و رهبری امّت به فراوانی در وجود آنان بوده است، ولی آن قوم به آنها توجهی نکردند و عمدا جایگاه آنها نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و

آله را نادیده گرفتند و با خشونت زیاد با آنان روبه رو شدند، امری که موجب گردید تا امّت، دچار تفرقه شود و در همه مراحل تاریخ، گرفتار مصیبتها و بلاها گردد.

(۲)

خودداری امام علیه السّلام از بیعت

امام امیر مؤمنان علیه السّلام با بیعت ابو بکر به شدت مخالفت نمود و آن را تجاوزی آشکار بر ضد خود دانست؛ زیرا آن حضرت می دانست که جایگاهش در امر خلافت همچون جایگاه قطب محور آسیاب است؛ آن جایگاه بلندی که سیل از آن سرازیر گردد و پرندگان به بلندای آن نرسند، آن گونه که خود تعبیر فرموده اند.

(۳) آن حضرت، گمان نمی کرد که آن قوم، این امر را دچار تشویش سازند و از اهل بیت پیامبرشان دور نمایند و آنجا که عمویش عباس به سوی آن حضرت شتافت و گفت: «ای برادر زاده! دستت را پیش بیاور با تو بیعت کنم تا مردم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۰

بگویند: عموی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با عموزاده رسول خدا بیعت نمود، در آن صورت حتی دو نفر هم در مورد تو اختلاف نخواهند کرد».

امام علیه السّلام به وی فرمود: «و چه کسی غیر از ما این امر را طلب می کند؟» «۱».

(۱) «دکتر طه حسین» در این مورد چنین اظهار نظر کرده، می گوید: «عباس به بررسی این امر پرداخت و برادرزاده اش را برای وراثت قدرت، شایسته تر از خویش یافت، زیرا وی تربیت شده پیامبر و دارای سابقه در اسلام و صاحب امتیازات برجسته در همه حوادث بود و چون پیامبر، وی را برادر خویش می خواند تا اینکه ام ایمن روزی به شوخی به وی گفت: او را برادر خود می خوانی و دخترت را به

ازدواج وی در می آوری؟! و از این جهت که پیامبر به وی فرمود: «تو نسبت به من در منزلت هارون نسبت به موسی هستی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود».

و روزی به مسلمین فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».

بدین جهت بود که عباس بعد از وفات پیامبر، به سوی برادرزاده خویش آمد و به او گفت: «دست خود را بگشای تا با تو بیعت کنم» «۲».

(۲) امام علیه السّلام خشمگینانه از بیعت با ابو بکر خودداری ورزید و تأسف و اندوه خود را از نابود شدن حقش و از استبداد آن قوم در امر خلافت، اعلام فرمود و اینکه آنان به وی اعتنایی ننمودند. در نهج البلاغه، از کلام شیوای آن حضرت، اشاراتی گویا وجود دارد که این مطلب را مورد توجه قرار داده است.

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۲.

(۲) علی و فرزندانش، ص ۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۱

(۱)

اجبار نمودن علی علیه السّلام برای بیعت

نظر قوم بر این قرار گرفت که امام علیه السّلام را به بیعت با ابو بکر مجبور و وادار سازند! پس گروهی از مأموران را فرستادند و خانه آن حضرت را محاصره نموده و او را از آن با بی احترامی خارج ساختند و نزد ابو بکر بردند. آن قوم به شدّت بر او فریاد کشیدند: «با ابو بکر بیعت کن!».

(۲) امام با منطق سرشارش در حالی که از جبروت و قدرت آنان بیمناک نبود، به آنان پاسخ داد: «من به این امر از شما شایسته تر هستم. با شما بیعت نمی کنم در حالی که شما به بیعت با من سزاوارتر هستید. این امر را از انصار گرفتید و برای آنان

نزدیکی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را حجت قرار دادید و اینک آن را از ما اهل بیت، غاصبانه می گیرید!! مگر شما در برابر انصار مدّعی نشدید که از آنها نسبت به این امر اولی هستید، زیرا محمد صلّی اللّه علیه و آله از شما بوده است و آنان رهبری را به شما دادند و فرماندهی را به شما سپردند؟ و من شما را حجتی می آورم به همان گونه که شما برای انصار حجت آوردید. ما به رسول خدا زنده و مرده، اولی هستیم، پس به ما انصاف دهید اگر ایمان داشته باشید و در غیر این صورت، ستم را پیشه کنید در حالی که خود می دانید ...».

(۳) امام علیه السّلام با این القای حجت برجسته، مسائل را روشن ساخت و بر اینکه آن حضرت به امر خلافت شایسته تر و اولی از آنان می باشد، دلیل آورد؛ زیرا وی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزدیکتر و مقربتر از دیگران است و نزدیکی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همان چیزی است که آن قوم برای غلبه بر انصار به آن دست یازیدند در حالی که این امر در امام بیش از دیگران فراهم بوده است از این جهت که وی عموزاده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و داماد آن حضرت می باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۲

(۱) فرزند خطاب، پس از اینکه حجتی برای پاسخ به امام در اختیار نداشت، از جای خود برخاست و راه خشونت در پیش گرفت و گفت: «تو رها نمی شوی تا اینکه بیعت نمایی!».

(۲) امام، پاسخی محکم به وی داد و فرمود: «شیری را بدوش

که بهره ای از آن، تو را باشد و امروز، وضع او را محکم ساز که فردا آن را به تو بازگرداند».

امام، راز هیجان و انگیزه فرزند خطاب را آشکار ساخت، زیرا وی این موضعگیری سخت در برابر امام را اتخاذ نکرد مگر برای اینکه خلافت و امور مملکت بعد از ابو بکر به وی برسد. آنگاه امام، خروشید و چنین غرّید: «به خدا قسم ای عمر! گفته تو را نمی پذیرم و با وی بیعت نمی کنم».

(۳) ابو بکر، ترسید که اوضاع دگرگون شود و از خشم امام بیمناک گشت، پس روی به آن حضرت کرد و با گفتاری نرم، وی را مخاطب قرار داد و گفت: «اگر بیعت نکنی، تو را مجبور نمی سازم».

(۴) «ابو عبیده» نیز روی به آن حضرت کرد و کوشید تا شعله انقلابش را خاموش کند و دوستیش را جلب نماید، پس گفت: «ای عموزاده! تو جوان هستی و اینان پیران قوم تو هستند. تو تجربه و آشنایی آنان به امور را دارا نیستی و من نمی بینم ابو بکر را مگر اینکه بر این امر از تو قوی تر باشد و بیش از تو قدرت تحمل و انجام آن را داشته باشد. پس این امر را به ابو بکر بسپار؛ زیرا اگر تو زنده بمانی و زندگیت ادامه یابد، برای این امر، شایسته و برازنده باشی به جهت فضل، دین، علم، فهم، سابقه، نسب و دامادیت ...».

(۵) این خدعه و نیرنگ، دردها و ناخشنودیها را در دل امام برانگیخت و روی به مهاجرین کرد و آنان را به یاد فداکاریها و فضایل اهل بیت علیهم السّلام انداخت و فرمود: «خدای را! خدای را! ای

گروه مهاجرين! ... قدرت محمد در ميان

زندگانی حضرت امام حسين عليه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۳

عرب را از خـانه و كاشانه اش به سوى خانه ها و كاشانه هايتان بيرون نبريـد و اهل بيتش را از جايگاه و حقشان در ميان مردم، دور نسازيـد ... به خـدا سوگنـد! اى گروه مهـاجرين! ما شايسـته ترين مردم هستيم؛ زيرا ما اهل بيت هستيم و به اين امر از شـما شايسته تريم. آيا قارى كتاب خدا و فقيه در دين خدا، عالم به سنتهاى رسول خدا، بر عهده گيرنده امور مردم، دور كننده بدى از آنها، قسـمت كننـده ميان آنها به تساوى، در ميان ما نبوده است؟ به خـدا در ميان ما بوده، پس از هوا پيروى نكنيد كه از راه خدا گمراه مى شويد و از حق، هر چه بيشتر دور مى گرديد ...» «۱».

(۱) اگر آنها به نـداى امام پاسـخ مثبت مى دادنـد كه ضامن حتمى صـلاح امّت و نگهدارنـده آن از لغزش و انحراف در زمينه هاى عقيـدتى و ديگر زمينه ها بود، امّت را از عواقب شوم بسـيارى، بر كنار مى ساختنـد، ولى هيهات كه انسان از گذشـته هاى دور در پى شهوتها و طمعكاريهايش روان گشت و همه چيز را در راه آن، قربانى ساخت.

به هر حال، آن قوم، منطق امام را نشنيدند و آن را ناديده گرفتند و منافع خاص خود را بر هر چيزى مقدم داشتند.

(۲)

اقدامات سهمگين

سياست ابو بكر بر اين قرار گرفت كه اقـدامات سـهمگينى را بر ضد امام عليه السّـلام به كار گيرد و از همه وسايلى كه موجب تضـعيف جبهه آن حضـرت و غلبه بر او را سـبب مى شد، استفاده كند؛ زيرا آن حضرت، سمبل مخالفت با حكومت وى بود و اكثريت قاطع انصار به

سوی آن حضرت متمایل بودند و دوست داشتند که وی،

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۸– ۱۹.

زمام حکومت را به دست گیرد. در اینجا به بعضی از وسایلی که حکومت ابو بکر به کار گرفت، اشاره می شود:

(۱)

محاصره اقتصادی

اشاره

«محاصره اقتصادی» یکی از مطمئن ترین، دقیق ترین و موفق ترین راهها برای خنثی نمودن حرکت مخالف و نابود کردن آن است؛ زیرا مال و ثروت در همه دوره های تاریخی، وسیله فعّالی بوده که جبهه مخالف برای واژگونی نظام حاکم بر آن، تکیه نموده است و دولتها در همه نقاط جهان، این راه را در پیش می گیرند و اموال دشمنان خود را مصادره می نمایند و یا اینکه آنها را از تصرف در اموالشان ممنوع می سازند تا مبادا آن داراییها را برای براندازی حکومت، به کار گیرند.

(۲) ابو بکر، در این امر، کوشش نمود و محاصره اقتصادی را در مورد امام، اعمال کرد تا قدرت قیام در برابر او را نداشته باشد. وی، این اقدامات را به عمل آورد:

(۳)

الف– ساقط نمودن خمس

«خمس»، حق واجبی برای خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد که نصّ قرآن کریم بر آن آمده و خدای متعال فرموده است: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساكِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ «۱».

---

(۱) انفال/ ۴۱.

«... و بدانید که هر چه را به غنیمت گیرند، خمس آن برای خداست و برای پیامبر و خویشان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل، اگر به خـدا ایمان آورده باشـید و به آنچه بر بنده خود نازل نمودیم، روز فرقان، روزی که دو گروه در برابر هم مصاف نمایند و خداوند بر هر چیزی تواناست».

(۱) مسلمین، اجماع دارند که پیامبر صلّی اللّه علیه و

آله سهمی از خمس را به خود اختصاص می داد و سهم دیگری از آن را به خویشان خود مخصوص می ساخت و این سیره آن حضرت بود تا هنگامی که خداوند آن حضرت را به رفیق اعلی اختیار فرمود.

و هنگامی که ابو بکر به قدرت رسید، سهم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سهم خویشاوندانش را ساقط نمود و بنی هاشم را از آن بازداشت و آنها را همانند دیگران قرار داد «۱».

بضعه رسول و گل آن حضرت، یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام به وی پیغام داد تا آنچه را از خمس خیبر باقی مانده است به وی بپردازد، ولی وی از اینکه چیزی به آن حضرت بپردازد، خودداری نمود «۲» و شبح فقر را بر خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سایه افکن ساخت و مهمترین منابع اقتصادی را که خداوند برای آنان فرض نموده بود، از آنها بازداشت.

(۲)

ب- استیلا بر ترکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

ابو بکر، تمام ما ترک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را که می توانست وسیله امرار معاش باشد، در اختیار گرفت و چیزی از آن را باقی نگذاشت بلکه همه آن را به بیت المال ملحق نمود و بدین ترتیب، هر روزنه ای از منابع معیشتی را بر عترت پاک پیامبر بست و محاصره ای اقتصادی بر اهل بیت برقرار ساخت تا از انجام هر حرکتی بر ضد وی، ناتوان بمانند.

---

(۱) الکشاف، در تفسیر آیه خمس.

(۲) بخاری، صحیح ۵/ ۱۷۷. مسلم، صحیح ۳/ ۱۳۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۶

(۱)

حجت و برهان ابو بکر

دلیل ابو بکر در مصادره ترکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و محروم ساختن ورثه آن حضرت از آن، مطلبی بوده است که وی از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت می نمود که آن حضرت فرموده است: «چیزی به ارث نمی گذاریم و ما ترک ما صدقه است!» «۱». و به استناد این حدیث بود که ابو بکر، سرور زنان حضرت فاطمه علیها السّلام را از ارث پدریش محروم نمود. بر این حدیث به سستی و ضعف، ایراد وارد است؛ زیرا:

(۲) ۱- اگر حدیث صحیح و معتبری می بود، سرور زنان حضرت فاطمه علیها السّلام آن را می شناخت و به میدان مخاصمه و محاجه با وی وارد نمی شد؛ زیرا چگونه ممکن است آن حضرت که سلاله نبوت بود، چیزی را مطالبه کند که حق مشروع وی

نباشد؟

(۳) ۲- چگونه ممکن است پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پاره تن خود را از امری بازدارد که به تکلیف شرعیش بازمی گردد؟ زیرا این امر، امّت را در معرض هلاکت قرار می دهد و آن را به صحنه خصومتها می کشاند.

(۴)

۳- غیر ممکن است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این حدیث را از امام علی علیه السّلام پنهان سازد، در حالی که امام، نگهدارنده راز، باب مدینه علم، باب دار حکمت و قاضی ترین فرد است و پدر دو سبط آن حضرت بوده است و قطعا اگر این حدیث، بهره ای از صحت داشت، امام آن را می دانست و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را از وی پنهان نمی ساخت.

(۵) ۴- اگر این حدیث، صحیح می بود، بنی هاشم که رازداران و خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودند، آن را می دانستند پس به چه جهتی پیامبر این حدیث را به آنان

---

(۱) بلاغات النساء، ص ۱۹. اعلام النساء ۴/ ۱۱۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶/ ۴۶.

ابلاغ نفرموده بود.

(۱) ۵- اگر این حدیث به هر مقداری صحت می داشت، بر امّهات مؤمنین پنهان نمی ماند در حالی که آنها به «عثمان بن عفان» پیغام داده بودند تا ارثشان از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را برای آنان درخواست کند ...

اینها ایراداتی است که در برابر این حدیث قرار دارند و آن را از نظر ضعف، در پایین ترین جایگاه قرار داده اند.

(۲)

گفتگوی حضرت زهرا علیها السّلام با ابو بکر

دنیا بر پاره تن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تنگ شد و از اقدامات سهمگینی که ابو بکر بر ضد وی به کار گرفته بود، به شدّت ناتوان گردید. راویان می گویند آن حضرت، به خشم آمد و مقنعه بر سر کرد و چادر به خود پیچید و همراه با جمعی از زنان خویشاوند و اطرافیان خویش در حالی که پای بر جامه های بلند خود می نهاد و

در راه رفتن همچون پیامبر خـدا صلّی اللّه علیه و آله گام برمی داشت، پیش آمد تا اینکه بر ابو بکر وارد شد در حالی که عدّه زیادی از مهاجرین، انصار و دیگران نزد او بودند.

پرده ای در برابرش کشـیده شد و آن حضـرت آهی کشـید که آن قوم از آن ناله، سخت گریستند و مجلس، متلاطم گشت. به آنان مهلت داد تا گریه هایشان آرام گیرد و آشوب اشـکشان به پایان آید. آنگاه سـخن خویش را با حمد و ستایش پروردگار آغاز نمود و همچون سیل روان، خطابه خود را ادامه داد آن گونه که کسی شیواتر و رساتر از سخن وی نشنیده بود.

(۳) حضـرت زهرا علیهـا السّـلام در سـخنرانی بی نظیرش دربـاره معـارف و فلسـفه اسـلام سـخن گفت و به بیـان علل احکام و حکمت تشریعات اسلامی پرداخت و اوضاع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۸

امتها را پیش از طلوع و درخشـش نور اسلام، مورد شرح قرار داد که در چه وضعی از ستیز با یکدیگر، انحطاط، سستی خردها و فرومایگی انـدیشه ها بودنـد، خصوصا در جزیره العرب دچار ذلّت و خواری بودنـد و بر لبه گودالی از آتش قرار داشـتند که هر نوشـنده ای آن را مزه می کرد و هر طمعکـاری بـدان چشـم داشت، هر شـتابنده ای از آن بهره می گرفت و در زیر پـای هر رونـده ای لگـدمال می شد و در زندگی اقتصادیش تا بدان حد از انحطاط رسـید که اکثریت غالب، پوست جانور و مردار می خورد و گنـداب می نوشـید و بـا این حـالت دردنـاک، در بنـدهای فقر همچنان به خود می پیچیـد تا اینکه خداونـد آنان را به وسیله پیامبر و رسولش صلّی اللّه علیه و آله نجات بخشید و

آنهـا را به سوی واحـدهای تمـدن، پیش رانـد و ایشـان را سـروران امتها و ملتها قرار داد و چه عظیم است فضل آن حضـرت بر عرب و بر همه مردم ...

(۱) سرور زنان علیها السّلام به فضیلت عموزاده اش حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام و جهاد درخشانش در یاری اسلام و دفاع از کیان آن اشاره فرمود در زمانی که مهاجرین از قریش در رفاه زنـدگی، مطمئن و در امان بودند و هیچ نقشـی در یاری رساندن به دعوت اسـلامی نداشـتند بلکه به تعبیر آن حضـرت، هنگام مصاف، پای به فرار می نهادند و از نبرد می گریختند. و نیز در مورد اهل بیت، منتظر فرصتی بودند و پیش آمدن حوادث برای آنها را توقع داشتند.

(۲) آن حضـرت علیها السّـلام در خطابه اش تأسف فراوان خود را از دگرگونی و انحراف مسلمین و پاسخگویی به انگیزه های هوا و غرور، اظهار داشت و پیشـگویی نمود که آنان با چه حوادث سـهمگین و فجایع دردناکی روبه رو خواهنـد شد، در نتیجه خطاهـا و انحراف آنـان در برابر آنچه خداونـد برایشـان خواسـته بود که به عترت، تمسـک جوینـد. و پس از آنکه این مطالب درخشان را بیان فرمود، به محروم شدن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۱۹

خویش از ارث پـدرش رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله اشاره نمود و فرمود: «و شـما اینک ادعا می کنیـد که مرا از پـدرم ارثی نباشد، آیا حکم جاهلیت را می خواهید، در حالی که چه حکمی از حکم خدا بهتر است برای قومی که یقین می ورزند».

(۱) آیا شما نمی دانید ...- آری برای شما چون آفتاب روشن است- که من دختر او هستم، وای بر شما ای

مسلمانان! آیا در ارث پدرم مغلوب واقع شوم؟

ای فرزند ابی قحافه! آیا این در کتاب خداست که تو از پدرت ارث می بری و من از پدرم ارث نبرم؟ به راستی که امری شگفت آورده اید، آیا عمدا کتاب خدا را ترک نموده و آن را پشت سر خود رها کرده اید آنجا که می فرماید: «و سلیمان وارث داوود شد»؟

(۲) و آنجا که داستان یحیی بن زکریا را بیان می کند و می گوید: «پروردگارا! از نزد خود به من فرزندی عنایت کن که وارث من شود و از خاندان یعقوب ارث برد و او را ای پروردگارم! مورد رضایت خویش قرار ده».

و فرموده است: «و خویشاوندان در کتاب خدا به یکدیگر اولی هستند».

و فرمود: «خداوند در مورد فرزندانتان شما را سفارش می کند که برای پسر مانند سهم دو دختر باشد».

و فرمود: «اگر کسی مالی را باقی گذارد، وصیت کند برای والدین و خویشان به نیکی که این حقی است بر اهل تقوا».

(۳) و ادّعا کردید که نه بهره ای و نه ارثی از پدرم برای من باشد و نه خویشاوندی میان ما! آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانید و پدرم را از آن خارج ساخت؟

یا اینکه می گویید: اهل دو ملّت (و مذهب) هستند که از یکدیگر ارث نمی برند؟ مگر من و پدرم اهل یک ملّت نیستیم؟ یا اینکه شما به خصوص

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۰

و عموم قرآن از پدرم و عموزاده ام داناتر هستید؟

(۱) سپس ابو بکر را مخاطب قرار داد و به وی فرمود: «آن را افسار شده و آماده، تحویل بگیرید تا روز حشر با تو روبه رو شود که بهترین داور، خداوند باشد و ضامن،

محمـد است و جـای وعـده، قیامت می باشـد و در آن هنگام، تباهکاران زیان می بیننـد و شـما را سودی نخواهـد بود پشـیمان شوید: «و هر خبری، جای قراری دارد و خواهید دانست چه کسی را عذابی خواهد رسید که او را رسوا سازد و عذابی پایدار بر او دست یابد».

(۲) آنگاه روی به گروه مسـلمین نمود تا همتهای آنان را به یاری طلبـد و عزیمتهایشان را بیـدار سازد تا حق او را طلب کنند و انتقامش را بگیرنـد، پس فرمود: «ای گروه جوانمردان! و ای بازوان امّت! و ای نگهدارنـدگان اسـلام! این چه بی تفاوتی اسـت که در حق من روا می داریـد؟ و این چه خواب غفلتی است که در برابر مظلومیّت من بـدان دچار شـده ایـد؟ مگر پدرم رسول خدا نمی فرمود:

«شـخص در رفتار با فرزندانش، محترم می شود»، چه زود است که چنین برگشـته اید و چه شتابان این چنین روی گردانیده اید در حالی که شما بر آنچه در تلاش آن هستم، نیرویی دارید و بر آنچه می خواهم و در پی آنم، قدرتی در اختیار شماست.

(۳) آیا می گویید: محمد در گذشـته؟ و این فاجعه ای عظیم است که اندوهش گسترده شده و شـکافش بزرگ گشـته و آنچه را او رشـته بود، پنبه شـده و زمین بخاطر رحلتش، تاریک گردیـده و خورشـید و ماه دچار کسوف شده و سـتارگان بخاطر این مصـیبت، پراکنده گشـته اند و آرزوها بر باد رفته و کوهها زیر و زبر شده اند، حرمتها تباه گشـته و حریمها با رحلتش، شکسـته شده اند که به خدا سوگند آن بلایی عظیم و مصیبتی بزرگ است که مانند آن، مصیبتی نباشد و فاجعه ای پیش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۱

نیاید که کتاب

خداوند- جلّ شانه- آن را در بامداد و شامگاه به فریاد و فغان و به تلاوت و بیان، به گوش شما رسانده و پیش از او بر پیامبران و فرستادگان خداوند، گذشته و این حکمی قطعی و قضائی حتمی است که: «محمد جز پیامبری نیست که پیش از او رسولانی بوده انـد پس اگر بمیرد و یا کشته شود به گذشته خویش بازمی گردید و هر کس به گذشته خویش بازگردد، زیانی به خدا نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد».

(۱) آنگاه به تشویق انصار پرداخت و آنان را به یاد جهاد درخشان و تلاش روشنگرشان در یاری رساندن به اسلام و حمایت از اهداف و اصول آن انداخت و از آنان خواست تا بپا خیزند و در برابر نظام حاکم بشورند، پس فرمود: «آه ای فرزندان بزرگان! آیا میراث پدرم را به ناحق از من بستانند و شما می بینید و می شنوید و در جلسات و مجالس خود می نشینید در حالی که دعوت، شما را در بر می گیرد و اطلاع از موضوع، شاملتان می شود و شما عده ای زیاد و با ساز و برگی فراوان و وسایل و قدرت دارید و سلاح و ابزار کارزار در اختیارتان می باشد، فراخوانده می شوید اما پاسخی نمی دهید؟ فریاد را می شنوید اما به کمک برنمی خیزید در حالی که شما به کارزار، موصوف و به خیر و صلاح، معروف شده اید.

(۲) شما آن گروه برگزیده و ویژگان خاص ما اهل بیت هستید، با عربها نبرد کرده و سختی و رنج را تحمل کرده اید. با امتها کارزار نمودید و با ظلمتها به ستیز برخاستید و ما پیوسته به شما امر می کردیم و شما فرمان می بردید

تا اینکه کار اسلام بالا گرفت و روزگار، به مراد گشت و فریاد شرک، خاموش و غرّش تباهی، آرام شد و شعله های کفر، فرو نشست و دعوت باطل از بین رفت و نظام دین محکم شد، پس اینک بعد از آن اظهار، سکوت اختیار کرده و بعد از آن

آشکاری، پنهان شده و در پی بی آن اقدام، پای پس نهاده و بعد از ایمان، شرک ورزیده اید؟ بدا به حال قومی که: سوگندهای خود را شکستند و به اخراج پیامبر همت کردند و آنان، خود ستیز با شما را آغاز نمودند. آیا از آنان بیمناک هستید؟ در حالی که خداوند شایسته است که از او بیمناک گردید اگر ایمان آورده باشید.

(۱) و هنگامی که سستی انصار و فروپاشی آنان و عدم پاسخگویی آنها به ندای حق را مشاهده فرمود، شدیدترین سرزنشها و سخت ترین گله ها و گلایه ها را متوجه آنان ساخت و فرمود: «همانا من گفتم آنچه را گفتم در حالی که آگاهم که چه خواری بر شما دست یافته و چه بی وفایی بر دلهایتان چیره گشته است، اما این جوشش نفس، خروش سینه، غرّش خشم و اتمام حجت بود، پس آن را داشته باشید، با پشتی فکار و پای پوشی تباه و ننگی پایدار با نشانی از خشم خدا و عاری ابدی و پیوسته به آتش فروزان خداوند که بر درونها دست می یابد و بر آنان گمارده شده است، آنچه را انجام می دهید، خداوند می بیند: و آنان که ستم کرده اند، خواهند دانست به چه وضعی گرفتار خواهند گشت.

(۲) و من دختر آن کسی هستم که شما را از عذابی سخت بیم داد:

پس عمل کنید که ما عمل کنندگانیم و منتظر باشید که ما نیز در انتظار هستیم «۱».

(۳) دلها به طپش افتاد و دیده ها درهم شد و جانها به تنگ آمد و می رفت تا هواهای رفته بازگردد و حق به جایگاه و معدنش بازآید، ولی ابو بکر با زبان بازی معروف خود و با قدرت دیپلماسیش توانست بر اوضاع مسلّط شود و حکومتش را از انقلاب نگهدارد؛ زیرا وی با احترام و تکریم در برابر پاره تن

---

(۱) اعلام النساء ۴/ ۱۱۶- ۱۱۹. بلاغات النساء، ص ۱۲- ۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۳

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اظهار نمود که وی نسبت به آن حضرت، بیش از دخترش عایشه اخلاص دارد و در اعماق وجودش برای وی احترام و تقدیر قایل است. و نیز اندوه عمیق خود را بخاطر وفات پدرش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آشکار نمود و اینکه وی دوست می داشت که پیش از فوت پیامبر بمیرد و به آن حضرت گفت که وی این اقدامات شدید در برابر او را به نظر خاص خود انجام نداده و به خواست خود بر مسند حکومت تکیه نزده بلکه این رأی مسلمین و اجماع آنها بوده است!!! و بدین گونه بود که دلها را پس از آنکه از وی رمیده بودند، به سوی خود بازگرداند و آتش انقلاب را خاموش نمود و همه نشانه هایش را نابود ساخت.

(۱)

دلایل حضرت زهرا علیها السّلام

دلایل حضرت زهرا علیها السّلام در مورد میراث پدرش، بسیار محکم بود؛ زیرا استدلال آن حضرت به آیات محکمات، قابل رد و انکار نبوده است. آن حضرت، اولا: در مورد اینکه پیامبران، مورث بوده اند و این امر، پدرش

را نیز شامل می باشد، به دو آیه داوود و زکریا استناد جست که این دو آیه در مورد ارث دادن آنان، صریح می باشند.

(۲) ثانیـا: ایشان به عموم آیات مربوط به ارث و عموم آیه وصـیّت اسـتناد نمودنـد که بایـد به عمومات آنها عمل کرد که طبعا این امر شامل پدرش نیز می باشد و خروج وی از آنها فقط از باب تخصـیص بلا مخصّـِص است. سپس برای آنان بیان کرد که آنچه موجب تخصیص و خروج از این عمومات می گردد، فقط در موردی است که وارث و مورث در دین مختلف باشند و به آنان فرمود:

«آیا اینکه مرا از ارث پدرم محروم نموده اید بدین جهت است که من و او اهل دو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۴

دین هستیم که از هم ارث نمی برند؟ مگر من و او اهل یک دین نیستیم؟».

آن حضرت، با این منطق، به بالاترین مرحله رسید و برجسته ترین دلایل را در دفاع از حق خود ارائه فرمود.

(۱)

مصادره فدک

در اینجا مطلب بسـیار مهم دیگری در زمینه اقتصادی باقی ماند و آن درآمدهای «فدک» می باشد که همه نیازهای عترت پاک را از نظر مخـارج اقتصـادی، برآورده می سـاخت و وسایـل زنـدگی آسوده را برای آنـان فراهم می نمود، ولی این نیز مصادره گردید و درآمد آن به بیت المال افزوده گشت تا مبادا علی علیه السّلام در مخالفت با نظام برپا شده، قدرتی پیدا نماید.

(۲) در این بخش، مباحث بسیار مهمی وجود دارند که در تحقیق آنها وقت فراوان صرف نمودیم، اما آنها حذف شده اند و ما از اشاره به آنها خودداری نمودیم؛ زیرا خدا می داند ما هیچ گونه علاقه ای به پرداختن به این بحثهای دردناک نداریم

جز اینکه مطالعه زندگی حضرت امام حسین علیه السّلام به صورتی منهجی، سالم و شامل، متوقف بر مطالعه این حوادث است که نقش مهم خود را در صحنه سیاست اسلامی ادا نموده اند؛ زیرا همه آنها در یک فصل به هم پیوسته جریان داشتند و محنتها و مصیبتهای فراوانی را به دنبال آوردند. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۳۲۴ مصادره فدک ..... ص : ۳۲۴

(۳

مصیبتهای حضرت زهرا علیها السّلام

امواجی دردناک از غم و اندوه بر پاره تن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یادگار آن حضرت گذشت و اندوه بر دل دردمند رنج کشیده اش مستولی شد و ابرهای تیره ای از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۵

افسوس و درد از فقدان پدر که نزد وی از زندگی عزیزتر بود، بر او سایه افکند.

(۱) آن حضرت، تربت پاک پدر را زیارت می کرد و بر گرد آن می گشت در حالی که سراسیمه و رنجور شده بود. خود را بر آن می افکند و مشتی خاک از آن تربت طاهر بر می گرفت و آن را بر دیدگان و بر چهره خود می فشرد و بسیار می بویید و می بوسید و در خود، احساس آرامش می کرد، آنگاه با سوز و گداز بسیار، می گریست و با صدایی اندوهبار می سرود:

ما ذا علی من شمّ تربه احمدان لا یشمّ مدی الزمان غوالیا

صبّت علیّ مصائب لو انّهاصبّت علی الأیّام صرن لیالیا

قل للمغیّب تحت اطباق الثری ان کنت تسمع صرختی و ندائیا

قد کنت ذات حمی بظلّ محمّدلا اختشی ضیما و کان جمالیا

فالیوم اخضع للذلیل و اتّقی ضیمی و ادفع ظالمی بردائیا

فاذا بکت قمریّه فی لیلهاشجنا علی غصن بکیت صباحیا

فلأجعلنّ الحزن بعدک مؤنسی و لأجعلن الدمع فیک وشاحیا «۱» «بر آنکه تربت احمد را

ببوید، باکی نیست که در همه روزگار، عطرها را نبوید».

«بر من مصیبتهایی وارد گشته که اگر بر روزها فرود می آمدند، به شبها تبدیل می شدند».

«به آنکه در زیر خاک پنهان شده بگو اگر فریاد و صدای مرا می شنوی».

«من در سایه محمد، پناهی داشتم که از سختی، بیمی به خود راه نمی دادم و او زیور من بود».

---

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۱/ ۲۴۲.

«و امروز در برابر ذلیلان، ستم می کشم و از رنج خود نمی توانم سخن بگویم و با جامه هایم ستمگرم را دور می سازم».

«پس هرگاه کبوتر قمری، شب هنگام به اندوه بر شاخه ای بگرید، من به هنگام صبح می گریم».

«پس از تو، اندوه را مؤنس خود قرار می دهم و از فراق تو اشک را شمایل خود می سازم».

(۱) این ابیات، به روشن ترین و صادقانه ترین تصویر، دردها و اندوههای زهرا علیها السّلام را نمایان می سازد؛ زیرا نمایانگر غمهای جانکاه آن حضرت در فراق پدرش می باشد، پدری که او را به اخلاص دوست می داشت و پدر نیز مخلصانه وی را دوست می داشت و اگر دردهای جانکاهش بر روزها فرو ریخته می شد، زیور از خود، دور می نمودند ...

(۲) این ابیات اندوهگین، همچنین درجه و جایگاهش را در روزگار پدرش مشخص می سازند که آن حضرت از عزیزترین و بلندمرتبه ترین زنان مسلمین بود. اما پس از آنکه پدرش را از دست داد، آن قوم، جایگاهش را نادیده گرفتند و بر بی توجهی به منزلتش، همدست شدند تا آنجا که آن حضرت در برابر ذلیلان، ستم کشید و در اظهار مظلومیت خویش با جامه هایش از خود دفاع می کرد؛ زیرا کسی نبود تا از او حمایت کند و برای آن حضرت، مدافعی

مطمئن وجود نداشت.

(۳) آن حضرت، به گریه و اندوه، پناه برد تا آنجا که از بکّایین خمس (گریندگان پنج گانه) «۱» به شمار آمد که اندوه و رنج را در این زندگی به نمایش

---

(۱) «بکاءون خمس» عبارتند از: آدم، یعقوب، یوسف، علی بن الحسین و فاطمه علیهم السّلام، این مطلب در بحار آمده است: ۱۲/ ۲۶۴. ۱۲/ ۳۱۱. ۸۲/ ۸۶.

گذاشتند. درد و اندوه آن حضرت، در فقدان پدر، چنان بود که وقتی «انس بن مالك» اجازه گرفت تا در مصیبت عظیمش او را تسلیت دهد و او از کسانی بود که در خاکسپاری رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرکت داشت، آن حضرت به وی فرمود: «انس بن مالک هستی؟» گفت: آری ای دختر پیامبر خدا! پس آن حضرت در حالی که با سوز دل سخن می گفت، به وی فرمود:

«چگونه دلتان آمد که بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خاك بریزید؟» «۱».

(۱) انس، سخن خود را ناتمام گذاشت و سراسیمه در حالی که اشك می ریخت و در عالمی از درد و رنجها غرق گشته بود، خارج شد.

پاره تن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر ابن عمش حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام اصرار ورزید تا پیراهنی را که پدرش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را در آن غسل داده بود، به وی نشان دهد.

(۲) آن حضرت، پیراهن را نزد وی آورد. آن را مشتاقانه گرفت و فراوان بوسید و بویید؛ زیرا عطر پدرش را که از وی دور شده و در آرامگاه ابدیش آرمیده بود، در آن می یافت. پیراهن را بر دو چشم خویش

نهاد و دل پاکش، از درد غم و اندوه، پاره پاره می گشت و همچنان بود تا از هوش برفت ...

(۳) یادگار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روشنایی روز و تاریکی شب، می گریست و شبح پدرش در هر زمانی از زندگی کوتاهش به همراه وی بود تا آنجا که بنا به گفته مورخان، گریه هایش بر آن قوم گران آمد و از او به نزد حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام شکایت بردند و از او خواستند تا حضرت زهرا برای

---

(۱) ابن ماجه، سنن، ۱/ ۵۲۲، عسقلانی، المواهب اللدنیّه ۴/ ۵۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۸

گریه هایش وقت خاصی را قرار دهد؛ زیرا آنها آرام و قرار ندارند.

(۱) امیر مؤمنان علیه السّلام با آن حضرت سخن گفت و وی، او را اجابت نمود و هنگام روز به خارج مدینه می رفت و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام را با خود می برد و زیر درختی از درختان می نشست و در سایه آن، بر پدر خویش در طول روز می گریست و هرگاه غروب آفتاب نزدیک می شد، حسنین به همراه پدرشان در پیشاپیش وی حرکت می کردند و او به خانه خود بازمی گشت آنجا که اندوه و رنج سایه افکنده بود. آن قوم، به سوی آن درخت شتافتند و آن را قطع کردند و آن حضرت در گرمای آفتاب می نشست و بر پدر می گریست تا اینکه امیر المؤمنین علیه السّلام برای آن خانه ای ساخت و آن را «بیت الاحزان» نامید تا نشانی از رنج آن حضرت در طول زمان باقی بماند. به حضرت قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله منسوب است که در مورد آن فرمود:

ام

ترانی اتخذت لا ـ و علاهابعد بیت الاحزان بیت سرور «آیا مرا می بینی، نه، سوگند به عظمتش که بعد از بیت الاحزان، خانه شادی گزیده باشم؟» (۲) محبوب دل رسول خدا، روز را در آن خانه اندوهناک به سر می برد و با پدر، راز و نیاز می گفت و با تلخی و رنج بسیار بر او می گریست و چون شب فرا می رسید، علی علیه السّلام می رفت و او را همراه با دو فرزندش حسن و حسین به خانه بازمی گرداند.

(۳) اندوه جانکاه بر پاره تن پیامبر و گل او اثر کرد تا آنجا که بیماریها وی را رنجور ساختند و وی را بستری کردند. آن حضرت، دیگر نمی توانست از جای برخیزد و بر پای خود بایستد پس جمعی از بانوان از زنان مسلمین به عیادتش رفتند و به آن حضرت گفتند: ای دخت پیامبر خدا! امروز از بیماری خود چگونه هستی؟

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۲۹

(۱) آن حضرت، نگاهی به آنان افکند و با صدایی آهسته و اندوهگین به آنها فرمود: «از دنیای شما بیزار و از فراق شما شادم، با اندوهی از شما به دیدار خدا و رسولش می روم که نه حقی برای من حفظ و نه اقدامی برای من مراعات گشت، نه وصیت، پذیرفته آمد و نه حرمتی در نظر گرفته شد ... «۱»».

(۲) سکوتی سهمگین بر آن زنان چیره گشت و اندوهی سخت بر چهره هایشان نشست و چشمهایشان به اشک غرقه گردید و با قدمهایی سنگین به سوی خانه هایشان رفتند و سخنان زهرای پیامبر را به شوهرانشان گفتند که اثر آن کلمات از ضربه های شمشیر سخت تر بود؛ زیرا آنان مقدار تقصیر خود را در

برابر یادگار پیامبرشان دانستند.

(۳) بعضی از همسران پیامبر به عیادتش رفتند و به او گفتند: ای دختر رسول خدا! ... برای ما در غسل خود بهره ای قرار ده آن حضرت، خواسته آنان را نپذیرفت و فرمود: «آیا می خواهید در مورد من همانند آنچه درباره مادرم گفتید، بگویید؟ من حاجتی به حضور شما ندارم».

(۴)

به سوی بهشت برین

بیماریها بر یادگار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیاپی گشت و اندوه، تن نحیف رنج کشیده اش را ناتوان ساخت تا آنجا که تواناییش را از دست داد و دیگر نمی توانست از بستر خود برخیزد و همچون گلهای تشنه به پژمردگی می گرایید؛ زیرا مرگ، شتابان به سوی او می آمد در حالی که وی در عنفوان جوانی بود،

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۹۵.

هنگام دیدار نزدیک میان وی و پدرش فرا می رسید، پدری که از او دور شده و همراه وی، عواطف سرشارش نیز دور گشته بود.

(۱) زمانی که طلایع رحلتش از این زندگی برایش آشکار گشت، عموزاده اش امام امیر المؤمنین علیه السّلام را خواست و وصیت خود را به آن حضرت گفت که ضمن آن آمده بود: بدن مقدسش را در تاریکی شب به خاك سپارد و اینکه هیچ یك از آنان که بر وی ستم کرده بودند در تشییع او شرکت نکنند؛ زیرا آنها دشمنان وی و دشمنان پدرش بودند، آن گونه که آن حضرت تعبیر فرمود. و نیز به آن حضرت گفت که بعد از وی با خواهرزاده اش «امامه» ازدواج کند؛ زیرا وی به سرپرستی حسن و حسین که نزد وی از زندگی، عزیزترند، خواهد پرداخت و از آن حضرت خواست تا جای قبرش را پنهان کند

تا نشانی غیر قابل تأویل از خشم آن حضرت، در طول روزگاران برای نسلهای آینده باقی بماند.

امام انجام همه خواسته هایش را ضامن گردید و غرق در اندوه و غمها از نزد آن حضرت دور شد.

(۲) پاره تن رسول صلّی اللّه علیه و آله به «اسماء بنت عمیس» راز گفت و به وی فرمود: «من آنچه را برای زنان پس از مرگشان انجام می دهند، نمی پسندم؛ زیرا رسم این بود که جامه ای بر روی زن می انداختند و وضع او را برای هر که می دید، مشخص می ساخت و حضرت، این امر را دوست نمی داشت و می خواست برای وی تابوتی ساخته شود که بدن وی در آن نمایان نباشد، پس اسما برای وی تختی ساخت که هر کس در آن باشد، پوشیده می گردد، وی آن را هنگام اقامت در حبشه، مشاهده کرده بود.

(۳) هنگامی که آن حضرت به آن نگاه کرد، از آن شاد شد و تبسمی فرمود و این

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۱

نخستین لبخندی بود که از آن حضرت پس از رحلت پدرش مشاهده می شد «۱».

در آخرین روز از زندگی آن حضرت، اندکی بهبودی در او مشاهده می شد و آن حضرت، شادی و سرور خود را آشکار می کرد؛ زیرا دانسته بود که در آن روز به پدرش ملحق می شود. پس، دو فرزندش را شستشو داد و برای آنها غذایی تهیه کرد که برای آن روزشان کافی بود و به آنها گفت تا برای زیارت قبر جدشان خارج شوند، در حالی که آخرین نگاه را بر آنها می انداخت و قلبش از درد و وجد، در رنج بود.

(۱) حسنین، خارج شدند و در دل، احساسی مبهم داشتند. آنان

نشانه های هولناکی را دریافتند که آنها را غرق در غم و اندوه ساخت. پاره تن پیامبر روی به سلمی بنت عمیس [اسماء بنت عمیس] که پرستاری و خدمتش را بر عهده داشت، کرد و به او گفت: «ای مادر!».

او گفت: بله، ای محبوب پیامبر خدا! فاطمه فرمود: «جهت غسل، آبی برایم آماده ساز».

او برخاست و برای وی آب آورد و آن حضرت، غسل نمود و باز به وی فرمود: «جامه های جدیدم را برایم بیاور».

جامه هایش را به وی داد و آن حضرت بار دیگر به او گفت: «بستر مرا در وسط منزل قرار ده».

(۲) سلمی [اسما] سخت مضطرب شد و لرزه بر اندامش افتاد؛ زیرا دانست که مرگ یادگار پیامبر فرا رسیده است.

سلمی [اسما] آنچه را از وی خواسته بود، برایش فراهم ساخت پس؛ آن

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۲

حضرت در بستر خود آرمید و روی به قبله نهاد با صدایی آرام به سلمی گفت:

«ای مادر! من اینک در خواهم گذشت. من خود طهارت یافته ام پس کسی جامه از من برنگیرد».

(۱) آنگاه به تلاوت آیات خداوند حکیم پرداخت تا اینکه جان به جان آفرین تسلیم کرد و آن روح عظیم به سوی پروردگارش عروج کرد تا با پدر خویش دیدار کند، پدری که پس از او زندگی را دوست نمی داشت.

آن روح، به بهشت و رضوان خداوند شتافت، روحی که در زیر آسمان این دنیا در هیچ یک از دورانهای زندگی همانند او کسی در قداست، فضیلت، شرف و عظمت یافت نشده است و با وفات وی، آخرین کسی که از نسل رسول خدا در جهان هستی بود، از زندگی رخت بر بست.

(۲)

حسنین به خانه بازگشتند ولی مادر خود را نیافتند. آنان به سوی سلمی شتافتند و از وی درباره مادرشان پرسیدند و او غرق در گریه و زاری بود، ناگهان به آنها گفت: «ای سروران من! مادرتان درگذشته است، پدرتان را با خبر سازید».

(۳) این خبر، همچون صاعقه ای برای آن دو بود. آنان به سرعت به سوی بدن پاک او شتافتند و حسن خود را بر او افکند در حالی که می گفت: «ای مادرم! با من سخن بگو پیش از آن که جانم از بدن خارج شود».

و حسین خویشتن را بر او انداخت و در حالی که گریان بود می گفت: «ای مادرم! من فرزند تو حسین هستم، با من سخن بگو پیش از آنکه قلبم شکافته شود».

(۴) اسما بر آنان بوسه می زد و آنان را تسلیت می گفت و از آنها می خواست که فورا به سوی پدرشان بروند و او را با خبر سازند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۳

آن دو به سوی مسجد جدشان رسول اللّه روان شدند و هنگامی که به مسجد نزدیک شدند صدای گریه خود را بلند کردند.

(۱) مسلمین به استقبالشان آمدند و گمان کردند که آن دو جدشان را به یاد آورده اند، پس به آنها گفتند: «ای فرزندان رسول خدا! چه چیزی شما را می گریاند؟ شاید به جایگاه جدتان نظر کرده و به اشتیاق وی گریسته اید؟».

آنها پاسخ دادند: «مگر نه این است که مادرمان فاطمه درگذشته است؟».

(۲) امام امیر المؤمنین علیه السّلام مضطرب گشت و این خبر دردناک، وجودش را لرزاند و فرمود: «ای دخت محمد! به چه کسی دلداری جویم؟ من به وجود تو تسلّی می یافتم و اینک بعد از تو،

به چه کسی تسلیت جویم؟».

آنگاه به سرعت، در حالی که اشک می ریخت به سوی خانه شتافت و هنگامی که نگاهی بر بدن پاک دخت محبوب رسول خدا افکند، چنین سرود:

لکل اجتماع من خلیلین فرقهو کلّ الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمددلیل علی ان لا یدوم خلیل «برای جمع شدن هر دو دوستی، جدا شدنی باشد و هر آنچه کمتر از جدائی باشد، اندک است».

«و اینکه من فاطمه را بعد از پیامبر از دست داده ام، دلیلی است بر اینکه هیچ دوستی، پایدار نمی ماند».

(۳) مردم از هر سوی به طرف خانه امام شتافتند در حالی که بر یادگار پیامبر اشک می ریختند؛ زیرا با مرگ آن حضرت، آخرین صفحه از صفحه های نبوت درهم پیچیده شده بود. آنان با درگذشت حضرت زهرا، عطوفت و مهربانی پیامبر نسبت به خودشان را به یاد آوردند. یثرب از فریاد و ناله به لرزه افتاده بود.

(۴) امام به سلمان فارسی فرمود تا به اطلاع مردم برساند که خاکسپاری پاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۴

تن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امشب به تأخیر افتاده است. مردم پراکنده شدند.

(۱) عایشه پیش آمد تا به خانه امام وارد شود و آخرین نگاه را بر بدن پاره تن پیامبر بیندازد، اما اسما او را بازداشت و به وی گفت: «به من گفته است که هیچ کس بر او وارد نشود ...» «۱».

(۲) هنگامی که پاسی از شب گذشت، امام برخاست و آن بدن طاهر را غسل داد، اسما و حسنین همراه وی بودند در حالی که دلهایشان به سوز اندوه گداخته بود و پس از آنکه آن حضرت را در کفن قرار

داد، فرزنـدان خردسالش را که هنوز از محبت مادر سـیراب نگشـته بودنـد، فرا خوانـد تا آخرین نگاه را بر او افکننـد آنگاه که زمین از شدت فریاد و ناله هایشان می لرزید ...

(۳) پس از پایان وداع، امام، کفن را گره زد و هنگامی که آخرین بخش شب فرا رسید، برخاست و بر آن حضرت نماز گزارد و سـپس به افراد بنی هاشم و یاران خالص خود فرمود تا آن بـدن مقـدس را به آرامگاه ابـدیش حمل کنند و هیچ کس را بجز آن عـده برگزیـده از یاران و اهل بیتش را با خبر نساخت. آنگاه آن حضـرت را در قبر نهاد و بر او خاک ریخت و در کنار قبر ایسـتاد در حالی که زمین را با اشک چشـمانش سـیراب می ساخت و این کلمات را که بیانگر غم و انـدوه آن حضـرت بر این سوگ لخراش بود، بر زبان آورد:

(۴) «سـلام بر تو ای رسول خدا! از سوی من و از سوی دخترت که به جوار تو آمده و آنکه با شتاب، به تو پیوسته ... ای رسول خـدا! شـکیبایی من در برابر فقـدان دخت برگزیـده ات انـدک شده و پایداریم ناچیز گشـته است جز اینکه من به فراق عظیم و مصیبت سنگینت جای تسلّی دارم؛ زیرا به دست خود تو را در قبر نهادم

---

(۱) ابن شهر آشوب، مناقب ۳/ ۳۶۵.

و جان تو میان سینه و گردنم، به ملکوت پیوست. انا للّه و انّا الیه راجعون، یادگار بازگرفته و گروی بازپس داده شده است، اما اندوه من جاویدان و شبهای من به دور از خواب باشد تا اینکه خداوند برای من

سرایی را که تو در آن اقامت داری، برگزینند. دختر تو از همدستی امّت در ستم به وی، باخبرت خواهد ساخت پس، از او بسیار پرس و حال را از او جویا شو ... و این در حالی است که هنوز مدتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته است و سلام بر هر دوی شما سلام وداع گوینده ای که جفاکننده و بیزار شونده نیست، پس اگر دور شوم نه از روی ملامت باشد و اگر اقامت نمایم نه از روی سوء ظن است به آنچه خداوند شکیبایان را وعده فرموده ...» «۱».

(۱) این سخنان، سرشارند از دردی جانکاه و اندوهی عمیق که آن حضرت در آنها به پیامبر شکایت برده است از آنچه بر دخت گرانقدرش از مصیبتها و دردها وارد شد و از آن حضرت می خواهد تا از او بسیار جویا شود تا وی را از ظلم و ستمی که بر او در آن مدت کوتاهی که زنده بوده است، روا داشتند، با خبر سازد.

(۲) همچنین آن حضرت- سلام اللّه علیه- اندوه جانفرسایش را از فقدان پاره تن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اعلام فرمود؛ زیرا در اندوهی دائم بود که آتش درد آن، خاموش نمی گشت تا اینکه به جوار خدا ملحق شود.

(۳) امام، از کنار قبر صدیقه دور شد، اما نه از روی بی میلی و یا کراهت، بلکه بخاطر پاسخ مثبت دادن به تعالیم اسلامی است که شکیبایی را فرمان می دهد.

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۶

(۱) امام، اندوه و غمگین به خانه خویش بازگشت در حالی که کودکان خود را می دید که به

سختی بر مادرشان زار زار می گریستند و این امر، غمهایش را تازه می کرد. آن حضرت علیه السّلام ترجیح داد که از مردم، دوری گزیند و در هیچ امری از امور آنان شرکت ننماید؛ زیرا از آن قوم روی برگردانده و آنان نیز از وی روی برتافته بودند و در هیچ کاری از کارهایشان او را شرکت نمی دادند مگر موقعی که دچار مشکلی می شدند و از حل آن بازمی ماندند، ناچار به سوی آن حضرت می شتافتند تا از سرچشمه دانشش، جرعه ای برگیرند.

(۲) طبیعی است که برای کودک، چیزی غم افزاتر و هیچ امری سخت تر از فقدان مادر مهربانش نیست چرا که با از دست دادن وی، همه آروزهای زندگیش را از دست رفته می بیند.

(۳) امام حسین علیه السّلام در اوان خردسالی، شاهد مصیبتهای عظیمی بود که بر مادرش وارد گردید و این دردها آثاری عمیق و دردناک بر جان وی نهاد. این حوادث، برای وی روشن ساخت که مردم چه خواسته ها و مقاصدی دارند و اینکه آنها به سوی حق نمی شتابند بلکه در پی مطامع و شهوات خویش هستند.

(۴)

والیان و حاکمان ابو بکر

دستگاه اداری در زمان ابو بکر، تحت نفوذ خواستهای عمر بن خطاب بود؛ زیرا وی برنامه ریز سیاست دولت و تعیین کننده برنامه های داخلی و خارجی آن بود و ابو بکر به وی اعتماد نمود و همه مهام حکومت را به او سپرده بود به طوری که هیچ تصمیمی نمی گرفت و هیچ اقدامی نمی نمود مگر با نظر و مشورت عمر و نیز هیچ حاکمی را بدون اطلاع وی منصوب نمی کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۷

(۱) تعیین حاکمان برای مناطق و سرزمینهای اسلامی یا سپردن هر منصب حسّاس نظامی به

هر کسی، تنها پس از اطمینان به وی و احراز اخلاص او نسبت به نظام حاکم و برنامه های سیاسیش صورت می گرفت و هر کس کمترین نظر مخالف خواسته های دولت داشت، برای هیچ کاری از کارها نامزد نمی گردید.

(۲) مورخان می گویند: ابو بکر، «خالد بن سعید بن عاص» را از فرماندهی سپاهی که برای فتح شام فرستاده بود، معزول ساخت و هیچ موجبی برای عزل وی وجود نداشت جز اینکه عمر او را از تمایلش نسبت به علی آگاه ساخت و مواضع وی را در روز سقیفه که مخالف ابو بکر بود، برایش بیان کرد «۱».

(۳) ابو بکر، هیچ سمت یا منصبی را برای کسی از هاشمیان در نظر نگرفت و عمر در گفتگویش با ابن عباس از علت این محرومیت، پرده برداشت از اینکه او می ترسید اگر بمیرد و کسی از هاشمیان بر سرزمینی از سرزمینهای اسلامی حاکم باشد، در امر خلافت، وضعی نامطلوب پیش آید «۲».

همچنین انصار را از مقامات دولتی محروم ساخت و آن به سبب تمایلات شدید آنان نسبت به علی علیه السّلام بوده است. (۴) اما عمّال و حاکمان وی غالبا از خاندان اموی بودند و آنها عبارتند از:

۱- ابو سفیان: او را به حکومت منطقه ای گماشت که در آخرین حد از حجاز و آخرین بخش از نجران بود «۳».

۲- یزید بن ابی سفیان: او را به عنوان حاکم شام تعیین نمود «۴» مورخان

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۲/ ۵۸- ۵۹.

(۲) مروج الذهب (چاپ شده در حاشیه ابن اثیر) ۵/ ۱۳۵.

(۳) بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۰۳.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۸

گفته اند: او را تا خارج مدینه بدرقه

کرد.

۳- عتاب بن اسید: ابو بکر او را به عنوان حاکم مکه تعیین نمود «۱».

۴- عثمان بن ابی العاص: او را حاکم طائف قرار داد «۲» و از آن روز، ستاره امویان بالا گرفت و وجود خود را- که در سایه اسلام از دست داده بودند- بازیافتند.

(۱) ناظران، از سیاست ابو بکر در محروم ساختن بنی هاشم از تصدی پستهای دولتی و سپردن آنها به عناصر اموی که با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مخالفت و در همه مواضع با آن حضرت مبارزه کرده بودند، اظهار شگفتی نمودند.

(۲) «علائلی» می گوید: «خاندان تیم با پیروزی ابو بکر، پیروز نگشتند بلکه تنها امویان پیروز شدند و دولت را با شیوه خود شکل دادند و در سیاست خود، تبعیض روا داشتند در حالی که آنها- همان گونه که مقریزی در رساله خویش النزاع و التخاصم سخن گفته است- از حکومت دور بودند» «۳».

(۳) شایستگیهای دیپلماتیک و احاطه به امور اداره و حکومت و آشنایی به مسائل دین، نزد بسیاری از مهاجرین و انصار از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فراوان موجود بود و مناسب تر این بود که آنان در مناصب دولتی تعیین می گردیدند و خاندان اموی از حکومت دور نگهداشته می شدند تا جامعه اسلامی از حیله ها و شرهای آنان در امان بماند.

---

(۱) الاصابه ۲/ ۴۴۴.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۴۲۱.

(۳) الامام الحسین، ص ۱۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۳۹

(۱)

سیاستهای مالی ابو بکر

پیش از آنکه به سیاست مالی ابو بکر بپردازیم، دوست داریم به سیاست مالی برنامه ریزی شده در اسلام اشاره ای داشته باشیم که هدف از آن، از بین بردن فقر و مبارزه با محرومیّت و ایجاد

پیشرفت اقتصادی می باشد به نحوی که فرصتهای همسان برای همه شهروندان به وجود آید به طوری که هیچ سایه ای از بینوایی و نیاز، باقی نماند و همگان در محیطی سرشار از آسایش و رفاه، زندگی نمایند.

(۲) مهمترین چیزی که اسلام بدان اهتمام می ورزید، ملزم ساختن حاکمان به احتیاط در اموال دولت بود و به هیچ روی برای آنان جایز نبود که برای خود چیزی از آن اموال را برگزینند. و نیز آنان اجازه نداشتند چیزی از اموال را برای استحکام بخشیدن به حکومت و قدرت خویش، مصرف نمایند.

(۳) نشانه عمومی این سیاست، مساوات در بخشش به مسلمین بود و رئیس دولت، حق نداشت قومی را بر دیگران ممتاز سازد چرا که این امر، تفاوت طبقاتی را به وجود می آورد و بحرانهای حادّی را در اقتصاد عمومی می آفرید و اجتماع را در معرض بسیاری از مصیبتها و گرفتاریها قرار می داد.

(۴) مورخان می گویند: ابو بکر در بخشش میان مسلمین، مساوات را معمول داشت و از سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این زمینه منحرف نگشت، امّا بعضی از موارد ذکر شده با این امر، منافات دارد، زیرا وی آنچه را از اموال صدقه در اختیار داشت برای کسب عواطف ابو سفیان که با پول، خریدوفروش می شدند، به وی بخشید «۱». و نیز بخشی از اموال را میان مهاجران و انصار تقسیم کرد و بخشی از

---

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۳۱۸.

اموال را به وسیله زید بن ثابت برای زنی از بنی عدی فرستاد و آن زن از آن امر در شگفت شد و گفت: این چیست؟

گفتند: قسمتی است که ابو بکر

برای زنان تقسیم نموده است.

او گفت: آیا برای دین به من رشوه می دهید؟ به خدا قسم! چیزی از آن را نمی پذیرم و آن مال را به وی بازگرداند «۱».

اینها بعضی از ایراداتی است که برخی منتقدان سیاستهای مالی ابو بکر ذکر نموده اند.

(۱)

سپردن خلافت به عمر

حکومت ابو بکر چندان طول نکشید و پس از گذشت بیش از دو سال بر حکومتش، بیماریها بر وی عارض گردید و تصمیم گرفت امور خلافت را به همکار خود، «عمر بن خطاب» بسپارد، ولی در این امر، با مخالفت بسیاری از صحابه روبه رو شد، از جمله طلحه به سوی او روی آورد و گفت: «به پروردگارت چه چیزی خواهی گفت، در حالی که تندخوی سنگدلی را بر ما حاکم بسازی که جانها از او متنفر و دلها از وی بیزار است؟» «۲».

(۲) ابو بکر ساکت شد و طلحه به اعتراض خود ادامه داد و گفت: «ای خلیفه رسول اللّه! ما تندخویی او را در زمان حیات تو تحمل نمی کردیم و تو مانعش می شدی، پس حال ما با وی چگونه است در حالی که تو مرده باشی و او خلیفه باشد ...» «۳».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۲/ ۵۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۶۴.

(۳) شرح نهج البلاغه ۶/ ۳۴۳ (چاپ دار احیاء الکتب العربیه).

(۱) بسیاری از مهاجرین و انصار به سوی ابو بکر شتافتند و مخالفت خود را با خلافت عمر، اعلام نموده گفتند: «می بینیم عمر را بر ما خلیفه قرار داده ای در حالی که تو او را شناخته و زشتیهایش را در میان ما دانسته ای، آن هم در زمانی که تو در میان ما بوده ای، پس چگونه

است اگر از میان ما بروی؟ تو به لقای خداوند عز و جل می روی و از تو خواهد پرسید، تو چه خواهی گفت؟».

ابو بکر به آنـان پاسـخ داد: «اگر خداونـد از من بپرسـد، خواهم گفت بر آنها خلیفه قرار داده ام آن را که به نظر من بهترینشان بوده است ...» «۱».

(۲) بنـا به گفته محققـان، برای ابو بکر صحیح تر این بود که به احساسـات اکثریت قاطع مسـلمین توجه می کرد و تنها پس از کسب رضایت و وحدت کلمه آنان و یا پس از مشورت با صاحبان حلّ و عقد و در عمل به قاعده شورا، نسـبت به تعیین کسی به عنوان خلیفه، اقـدام می نمود، ولی وی به احساسات شخصـی خود که سـرشار از دوستی نسـبت به عمر بود، عنایت داشت و برای آگاه شدن از نظر مسـلمین از «معقیب دوسی» پرسید: «مردم در مورد تعیین عمر به عنوان خلیفه چه می گویند؟» او گفت: «عده ای مخالف و عده ای موافق هستند».

ابو بکر گفت: «مخالفان بیشترند یا موافقان؟».

وی گفت: «البته که مخالفان بیشتر هستند» «۲».

(۳) و بـا وجود اطلاع وی از اینکه اکثریت مردم در این امر بر او اعتراض داشـتند، چگونه است که او را بر آنان تحمیل نمود و به آنها آزادی انتخاب شخصی برای ریاست حکومت را واگذار ننمود؟

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۵. طبری ۳/ ۴۳۳.

(۲) الآداب الشرعیه و المنح المرعیه ۱/ ۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۴۲

(۱) به هر حال، هنگام بیماری ابو بکر، عمر همراه او بود و هیچ گاه از او دور نمی شد تا مبادا کسی بر او تأثیر بگذارد.

وی گفتار و نظر ابو بکر را در انتخاب خود تقویت می نمود

و می گفت:

«ای مردم! بشنوید و گفته خلیفه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را اطاعت نمایید» «۱».

(۲) ابو بکر از «عثمان بن عفان» خواست تا فرمانش را در مورد عمر برای مردم بنویسد. عثمان، آنچه را وی املا نمود، نوشت که متن آن بدین شرح بود:

«این است آنچه ابو بکر بن ابی قحافه وصیت نمود که آخرین وصیت وی در دنیا هنگام ترک آن و نخستین وصیت او در آخرت هنگام ورود به آن بوده است.

همانا من، عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه بر شما قرار دادم، پس اگر او را عادل ببینید، این گمان من به او و امید من به وی می باشد و اگر دگرگون سازد و تغییر دهد، پس من خیر را خواسته و از غیب آگاه نبوده ام: وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ «۲»؛ «و آنان که ستم کنند خواهند دانست که به چه سرنوشتی خواهند رسید ...» «۳».

(۳) ابو بکر، نامه را امضا کرد و آن را به عمر سپرد. عمر آن را گرفت و شتابان به مسجد شتافت تا آن را برای مردم بخواند. مردی که از حالت وی در شگفت شده بود، به وی گفت: «ای ابا حفص! چه چیزی در این نامه وجود دارد؟».

(۴) عمر از مضمون آن اظهار بی اطلاعی نمود ولی تأکید کرد که خود وی به مفاد آن ملتزم است و گفت: «نمی دانم، ولی من نخستین کسی هستم که شنید و اطاعت کرد ...».

---

(۱) طبری، تاریخ ۳/ ۴۲۹.

(۲) شعرا/ ۲۲۷.

(۳) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۴. ابن سعد، طبقات ۳/ ۴۲۹. طبری، تاریخ ۳/ ۴۲۹.

(۱) آن مرد

نگاهی به وی انداخت و در حالی که از واقعیت امر آگاه شده بود، گفت: «ولی به خدا قسم من می دانم که چه مطلبی در آن وجود دارد، تو در سال اوّل او را امیر ساختی و او امسال تو را امارت می دهد» «۱».

عمر به مسجد شتافت و فرمان را برای مردم خواند و بدین گونه امر خلافت، به آسانی و بدون معارضی، برای وی مسلّم گشت جز اینکه این وضع، اندوهی عمیق بر دل حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام نشاند و آن حضرت علیه السّلام سالها بعد، رنجهای خود را در خطبه شقشقیه خویش چنین بیان فرمود:

«پس صبر کردم در حالی که خاری در چشم و استخوانی در گلو داشتم و می دیدم که میراث من غارت می شد تا اینکه آن اولی پی کار خود رفت و امر (خلافت) بعد از خود را به فلان کس (یعنی عمر)، سپرد. (و آنگاه قول اعشی را شاهد مثال آورد و فرمود:)

شتان ما یومی علی کورهاو یوم حیان اخی جابر «برابر نیستند آن روز که من سوار بر شتر، راههای سخت را طی می کنم و آن روزی که در کنار حیان برادر جابر (آسوده) به سر می برم».

و شگفتا! در حالی که خود در هنگام حیات، خود را از آن معاف می طلبد، پس از مرگ خود، آن را به عهده دیگری قرار می دهد و چه محکم این دو دو پستانش را با هم گرفته اند ...» «۲».

(۲) این کلمات، میزان غمها و دردهای آن حضرت را در مورد از بین رفتن حقش نشان می دهد که آنها غارت نموده و آن را گاهی در طایفه «تیم بن مرّه» و زمانی

در طایفه «عدی» قرار داده و جهاد درخشان آن حضرت را در راه نصرت

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۵.

(۲) نهج البلاغه ۱/ ۲۶- ۲۷.

اسلام و نیز جایگاه نزدیک او را نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به فراموشی سپرده بودند.

(۱) باری، بیماریهای ابو بکر شدت یافت و او را به پایان محتوم زندگیش سوق داد، سرانجامی که هر انسان به آن می رسد. وی پشیمانی و رنج خود را از آنچه در برابر دخت محبوب پیامبر خدا و پاره تن آن حضرت، روا داشته بود، بر زبان آورد و گفت: «دوست داشتم که خانه فاطمه را نمی گشودم هر چند آن را برای جنگ بسته بودند».

(۲) وی همچنین دوست می داشت که در مورد میراث عمه و دختر برادر، از پیامبر خدا سؤال کرده باشد.

حال وی وخیم شد و دخترش عایشه بر او وارد گردید و چون او را در جریان سکرات موت مشاهده کرد، گفته شاعر را بر زبان آورد و گفت:

لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی اذا حشرجت یوما و ضاق بها الصدر «به جان تو سوگند که ثروت، فایده ای برای شخص ندارد آن روز که سکرات موت بیاید و سینه بدانها تنگ شود».

ابو بکر خشمگین شد و به او گفت، بگو: وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ «۱».

«و سکرات موت، به حق، فرا رسید. این همان است که از آن گریزان بودی «۲»».

(۳) طولی نکشید که اجل محتوم وی فرا رسید و دوستش عمر به انجام امور جنازه اش پرداخت و او را غسل داد و بر او نماز گزارد و در خانه پیامبر

صلّی اللّه علیه و آله به خاك

---

(۱) ق/ ۱۹.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۴۲۲.

سپرد و گور وی را به تربت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چسباند.

(۱) منتقدان شیعه می گویند: اگر این خانه از ترکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد؛ زیرا هیچ روایتی از آن حضرت در مورد بخشیدن آن به عایشه وارد نشده است، باید به قواعد مربوط به ارث برگردد آن گونه که عترت پاك در مورد ترکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نظر داده اند، بنابراین، دفن وی در آن خانه، جایز نبود مگر پس از کسب اجازه از عترت پیامبر و اجازه دادن عایشه موضوعیت ندارد؛ چون وی تنها از ساختمان ارث می برد نه از زمین بر حسب آنچه فقها در میراث زوجه بیان کرده اند و چنانچه خانه پیامبر مشمول برنامه ملّی شدن بوده، بر حسب آنچه ابو بکر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که پیامبران چیزی از متاعهای دنیا به ارث نمی گذارند بلکه کتاب و حکمت را به ارث می دهند و آنچه را بر جای می گذارند، صدقه ای برای عموم مسلمین است، در این صورت، راضی ساختن عموم مسلمین برای دفن وی در آن خانه لازم بوده که این امر مؤکدا صورت نگرفته است.

(۲) به هر حال، خلافت کوتاه مدت ابو بکر، سپری شد که در آن حوادثی سهمگین وجود داشت و از مهمترین آنها به گفته محققان، برخورد با عترت پاك همچون افرادی عادی بود، آنان را از قالب تقدیس و تعظیم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر آنها نهاده بود، دور گردانیده شدند و ستم

و سختی فراوانی بر آنان روا داشته شد در حالی که آنها خود را به مقام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دیگران شایسته تر و به جایگاهش اولی می دانستند و منازعه ابو بکر با آنها به گسترش اختلاف و پراکندگی فتنه و تفرقه میان مسلمین انجامید و سبب گردید که حکومتهای بعدی که در پی حکومت خلفا ظاهر شدند، به ستم آنان پرداختند و نسبت به آنها بی رحمی و سنگدلی نمودند و شاید سخت ترین فاجعه ای که تحمل نمودند، «فاجعه کربلا» بود که در آن برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هیچ حقی در مورد عترت و فرزندانش مراعات نگردید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۴۶

(۱)

حکومت عمر

ابو بکر، خلافت بعد از خود را برای عمر آماده نمود و او آن را به سهولت و آسانی بدون اینکه با هیچ زحمت و مشکلی روبه رو گردد، عهده دار شد و با مشتی آهنین حکومت را قبضه نمود و کشور را با خشونت و سختگیری شدید اداره نمود تا آنجا که اکابر صحابه از دیدار با وی بیمناک شدند؛ زیرا چوب دستیش- آن گونه که می گویند- از شمشیر حجّاج، ترسناکتر بود به طوری که ابن عباس با وجود جایگاه بلند و روابط محکمی که با وی داشت، نتوانست نظر خود را در مورد جایز بودن متعه تا قبل از وفات عمر، چیزی بیان کند و تا آنجا که حتی خانواده و فرزندانش از وی می ترسیدند و هیچ یک از آنان نتوانست اراده اش را بر او تحمیل کند. در اینجا به اختصار به بعضی از شیوه های سیاسی عمر اشاره می کنیم:

(۲)

سیاستهای مالی عمر

منابع تاریخ اسلامی متفقند که عمر در سیاستش از شیوه ابو بکر عدول نمود و در بخشش میان مسلمین، مساوات را رعایت نکرد، بلکه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح داد و در زمان خلافت ابو بکر نیز به وی پیشنهاد کرده بود که از سیاستش عدول نماید، ولی او نپذیرفت و گفت: «خداوند کسی را بر دیگری برتری نداده ولی فرموده است: صدقات برای فقرا و مساکین است و قومی را بر قوم دیگر مخصوص ندانسته است «۱»».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۸/ ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۴۷

(۱) هنگامی که خلافت به وی سپرده شد، خود، آنچه را به ابو بکر پیشنهاد کرده بود، مورد عمل قرار داد و گفت: «ابو بکر در این

امر، نظری داشت و من در آن نظر دیگری دارم و آن کس را که با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جنگید با آن که در کنار او جنگید، همسان قرار نمی دهم».

(۲) برای مهاجرین و انصار که در بدر حضور داشتند، پنج هزار، پنج هزار مقرر داشت و برای کسانی که مسلمان شدنشان همانند اهل بدر بوده ولی در بدر حضور نداشته اند، چهار هزار چهار هزار مقرر نمود و برای همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دوازده هزار قرار داد بجز صفیه و جویریه که برای آنها شش هزار مقرر کرد و آن دو نپذیرفتند. و برای عباس عموی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دوازده هزار تعیین نمود و برای اسامه بن زید، چهار هزار و برای پسرش عبد اللّه، سه هزار در نظر گرفت که وی در این مورد عدم رضایت خود را اعلام کرد و گفت: «ای پدر! چرا برای وی یک هزار بیش از من تعیین نمودی؟ برای پدرش فضیلتی نبوده که پدرم آن را فاقد بوده و برای او چیزی نبوده که برای من وجود نداشته است ...».

(۳) عمر به وی گفت: «پدر اسامه نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از پدر تو محبوبتر بود و اسامه نزد رسول خدا محبوبتر از تو بوده است ... «۱»».

(۴) عمر، عرب را بر عجم و ارباب را بر غلام ترجیح داد «۲» و این سیاست به ایجاد نظام طبقاتی میان مسلمین منجر شد و سبب گردید که مردم بر حسب قبایل و اصل و نسبشان، صنف بندی شوند و در نتیجه، نسب شناسان برای تدوین

---

(۱) الخراج، ص ۱۴۸-

.۱۴۹

(۲) شرح نهج البلاغه ۸/ ۱۱۱.

انساب و صنف بندی قبایل بر حسب اصل و نسب، فعال گشتند «۱» که این امر باعث کینه توزی موالی بر ضد عربها و دشمنی نسبت به آنها و جستجوی زشتکاریهای آنان شد و ادعاهای ملّی گرایی و قوم پرستی پدیدار گشت در حالی که اسلام این پدیده را نابود کرد و رابطه دین را از رابطه نسب قوی تر دانسته و حاکمان را به مساوات و عدالت میان مردم با وجود اختلاف آنان در ملّیتها و دیانتها ملزم ساخته است تا شکافی در صفوف جامعه به وجود نیاید.

(۱)

انتقاد کنندگان

این سیاست، موجی از خشم و انتقاد نزد بسیاری از محققان را پدید آورد که بعضی از آنان عبارتند از:

(۲) ۱- دکتر عبد اللّه سلام: «دکتر عبد اللّه سلام» می گوید: «نمی دانم که عمر چگونه این اقدام را در پیش گرفت و چرا آن را انتخاب کرد؟ زیرا آن، اختلافی اجتماعی و اقتصادی را موجب شد. اقدامی است که رقابت و فخرفروشی را میان مسلمین به وجود آورد» «۲».

(۳) ۲. دکتر محمد مصطفی: از جمله کسانی که این سیاست را انتقاد نمودند، «دکتر محمد مصطفی هداره» می باشد که می گوید: «تعیین عطایا به این صورت، تأثیر خطرناکی در زندگی اقتصادی گروه مسلمین گذاشت، زیرا اندک اندک طبقه اشرافی ها را به وجود آورد که روزیش فراوان به آن می رسید بدون اینکه در برابر اموالی که دریافت می داشت، دست به عملی زده باشد از

---

(۱) العصبیه القبلیه، ص ۱۹۰.

(۲) الغلو و التفرق الغالیه فی الحضاره الاسلامیه، ص ۲۵۱.

این جهت که تعیین عطایا بر دو جنبه تکیه داشت: قرابت به

رسول خدا و سابقه در اسلام و برای این قرابت و آن سابقه، درجات و درجاتی بود و بدین ترتیب، عمر عطایا را در برابر آنچه دولت به صورت کار و جهاد دریافت می نمود، معیّن نکرده بود» «۱».

(۱) ۳- علایلی: «شیخ علایلی» موضوع را با این گفته خود مورد انتقاد قرار داده: «این تنظیم مالی، تفاوت بزرگی را به وجود آورد و اجتماع عربی را بر پایه طبقاتی قرار داد، پس از آنکه مردم در نظر قانون (شریعت) برابر بودند و او اریستوکراسی و ملت و عامه را به وجود آورد» «۲».

(۲) اینان برخی از انتقاد کنندگان آن سیاست مالی بودند که عمر در پیش گرفته بود، آن سیاست بنا به مقررات اقتصاد اسلامی، هیچ نشانی از توازن اقتصادی در بر نداشته و سرمایه داری را در نزد گروهی از صحابه ایجاد نمود که ثروت فراوانی نزد آنان انباشته شد و موجب دگرگونی در زندگی اسلامی و تسلط سرمایه داران بر سیاست دولت و به کارگیری دستگاههای آن به نفع خودشان گردید و آنان نقش مخالفت در برابر هر جنبش اصلاحی یا سیاسی عادلانه در کشور شدند و آن گروه در مخالفت با حکومت حضرت علی علیه السّلام به شدت عمل نموده، همه توان خود را از عوامل اقتصادی و غیره وارد عمل کردند تا حکومت آن حضرت را ساقط نمایند؛ زیرا سیاست عادلانه اش مانع می گردید که آنان امتیازات و منابع ثروت اندوزی خود را که به ناحق تصاحب نموده بودند، مورد بهره برداری قرار دهند».

---

(۱) اتجاهات الشعر العربی، ص ۱۰۸.

(۲) امام حسین، ص ۲۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۰

(۱)

دلایل عمر

عمر، در مورد لغو مساوات از سوی خود

و ایجاد این نظام طبقاتی در اسلام، عذرتراشی نمود که بعضی از صحابه به اعتبار سابقه آنان در اسلام و شرکت در عملیات جنگی و جنبشهای جهادی، بر بعضی دیگر برتری داشتند.

و این عذرتراشی- به نظر می رسد که- موضوعیتی ندارد؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هیچ چیزی از اموال دولت را به طور استثنایی برای کسی از صحابه، از آنان که پیشتاز در اسلام بودند و بسیاری از محنتها و رنجها را تحمل نمودند، در نظر نگرفت، کسانی همچون عمار بن یاسر، بلال حبشی و ابو ذر و نیز هیچ چیزی را جداگانه برای عموزاده اش حضرت علی در نظر نگرفت که قهرمان اسلام و مدافع آن در همه مواضع و اوقات بوده است، بلکه آن حضرت، اجر مجاهدان و ثواب آنان را نزد خداوند در جهان آخرت، قرار داد که خداوند پاداش و ثواب آنان را در این خصوص بر عهده می گیرد.

(۲) سیاست مالی در پیش گرفته شده توسط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مقرر می داشت که عطایا به همگان برسد و میان آنان برابری رعایت گردد تا اجتماع، به هم پیوسته و متحد بماند و همه انواع نظام طبقاتی و کینه توزیها نابود گردد.

(۳)

پشیمانی عمر

هنگامی که عمر، گسترش بسیار چشمگیر ثروت را نزد بعضی از صحابه مشاهده کرد، به شدت پشیمان و دلتنگ شد و می گفت: «اگر از کار خود در آغاز بودم آنچه را به پایان رساندم، مازاد اموال توانگران را از آنان می گرفتم و به فقرا بازمی گرداندم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۱

(۱) این اقدامی که وی در نظر داشت، به نظر می رسد خالی از تأمّل نباشد؛ زیرا مازاد اموال

اغنیا، اگر به سبب بخششهایی بوده که فراوان به آنها می داده، بدون شک، از اموال دولت بوده و ضرورت داشت که به ملی کردن آنها حکم می نمود تا توازن اقتصادی به وجود آید و اگر از اموال تجارت بوده- که گمان نمی کنم چنین باشد- گرفتن مالیات از آنها لازم بوده بدون اینکه آرزوی مصادره آنها را بنماید.

(۲) به هر حال، اموالی که از فی ء و از دریافت جزیه و خراج فراهم می آید، ملکی برای مسلمین است و جایز نبود که گروهی از مردم را بر گروه دیگری برتری دهد و باید به طور مساوی میان همگان توزیع می گردید آن گونه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عمل می فرمود.

(۳)

سیاستهای داخلی عمر

عمر، کوشید تا تسلط خود را با زور و خشونت برقرار سازد و به همین جهت، دور و نزدیک از او ترسیدند و شدّت ترسشان تا بدانجا رسید که زنی نزد او آمد تا درباره مطلبی چیزی از او بپرسد، آن زن، باردار بود و از شدت ترس از وی، دچار سقط جنین شد «۱».

(۴) عمر، بسیار سختگیر و خشن بود، خصوصا با هر کسی که برای خود اهمیتی قایل بود. راویان می گویند: روزی عمر، مالی را میان مسلمین تقسیم می کرد و مردم بر او فراهم آمده بودند، پس سعد بن ابی وقاص آمد که سابقه وی در فتوحات فارس معروف است. سعد، با فشار بر جمعیت، توانست خود را به

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۷۴.

عمر برساند. هنگامی عمر او را دید که چگونه خود را پیش آورده است، با چوب دستی بر او حمله کرد و گفت: «تو از

قـدرت خـدا در زمین نترسـیدی، می خواسـتم به تو نشان دهم که قدرت خدا از تو نمی ترسد». و داسـتان وی با «جبله» نشانگر میزان خشونت و سختگیری او بود.

(۱) جبله، مسـلمان شده و همراهانش نیز مسلمان شده بودند و مسلمین از این امر، شاد گشتند. جبله در موسم حج حاضر شد و هنگـامی که بر گرد خـانه کعبه طواف می نمود، مردی از فزاره پای بر ازار وی نهاد و آن را باز کرد. جبله از این امر خشـمگین شد و به سوی آن مرد فزاری رفت و او را سیلی زد.

(۲) این خبر به گوش عمر رسـید و آن فزاری را احضار کرد و به جبله دسـتور داد تا اجازه دهد که آن مرد از او قصاص بگیرد و یا اینکه وی را راضی نماید و در این زمینه بر او بسیار سخت گرفت. جبله، مرتد شد و از دین اسلام خارج گردید و به سوی «هرقـل» فرار کرد و هرقـل او را خوشامـد گفت و به وی بخششـها روا داشت، ولی جبله بر آنچه از شـرف اسـلام از دست داده بود، به سختی می گریست و حزن و اندوه خود را با این گفتار خویش بیان می داشت:

تنصرت الاشراف من اجل لطمهو ما كان فيها لو صبرت لها ضرر

تكنفنى منها لجاج و نخوهو بعت لها العين الصحيحه بالعور

فيا ليت امى لم تلدنى و ليتنى رجعت الى القول الذى قال لى عمر

و یا لیتنی ارعی المخاض بقفرهو کنت اسـیرا فی ربیعه او مضـر «بزرگان بخاطر یک سـیلی، مسـیحی گشتند که اگر بر آن صبر می کردم، زیانی در آن نبود» «لجاجت و غروری از آن بر من مستولی شد و بخاطر

آن، چشم سالم را، به چشمی نابینا فروختم»

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۳

«ای کاش! مادرم مرا نمی زایید و کاش بر می گشتم به قولی که عمر به من گفته بود».

«و ای کاش! در بیابان دوری، چوپان می بودم و اسیری نزد قبیله ربیعه یا مضر می شدم».

عمر می خواست او را با حلقه ای از مس که در بینی شتر گریزان می نهادند، کشان کشان بیاورد تا او را ذلیل سازد.

(۱) «ابن ابی الحدید» از سختگیری عمر با خانواده اش برای ما روایت کرده، می گوید: «هرگاه وی بر کسی از آنها خشم می گرفت، خشمش فرو نمی نشست تا اینکه دست خود را به سختی به دندان می گرفت و آن را خونین می ساخت» «۱».

(۲) عثمان نیز هنگامی که مسلمین از او انتقاد کردند و با او به مخالفت برخاستند، به سختگیری عمر اشاره کرد و آنان را به یاد تندخویی و سنگدلیش انداخت تا شاید آنان از وی دست بردارند، او گفت: «ابن خطاب شما را به زیر پای خود انداخت و با دست خود بر شما ضربه زد و با زبانش سرکوبتان نمود و شما از او ترسیدید و به او راضی شدید ...» «۲».

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السّلام چند سال بعد، سیاست عمر و گرفتاری مردم در زمان او را بیان کرده، فرمود: «پس وی (یعنی ابو بکر هنگام سپردن خلافت به عمر) آن را در وضعیتی خشن قرار داد که سخن در آن تند بود و لمس کردن آن زبر و لغزش در آن فراوان و عذر خواهی بسیار گشت و صاحب آن وضع، همچون سوار بر مرکبی چموش بود که اگر افسارش را می کشید، آن را دهن می شکافت

---

(۱) شرح

نهج البلاغه ۶/ ۳۴۲.

(۲) حیاه الامام الحسن بن علی علیه السّلام ۱/ ۱۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۴

و اگر رهایش می کرد، او را به سختی می انداخت و سوگند به خدا! مردم گرفتار اشتباه، سختی، دورویی و اعتراض گشتند ...» «۱».

(۱) این سیاست، با سیرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سیاست آن حضرت، منافات داشت؛ زیرا آن حضرت میان مردم به رفق و مدارا رفتار نمود و با آن به رأفت و رحمت برخورد کرد و برای آنان همچون پدری مهربان بود و با همه نشانه های ترس که از بعضی مردم در برابر آن حضرت ظاهر می شد، مخالفت می کرد به طوری که مردی نزد آن حضرت آمد در حالی که از ایشان ترسیده بود.

حضرت صلّی اللّه علیه و آله بر او اعتراض کرد و به وی فرمود: «همانا من فرزند زنی از قریش هستم که گوشت خشک کرده را می خورد».

(۲) رفتار آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله با یارانش همچون رفتار دوست با دوست و برادر با برادرش بود بدون اینکه آنها را متوجه سازد که خود مزیّتی یا تفوقی بر آنها دارد و خدای تعالی اخلاق عالیه آن حضرت را با این گفتار ستود: إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ «۲»؛ «به راستی که تو اخلاقی عظیم داری».

(۳)

در حصار قرار دادن صحابه

مورخان می گویند: عمر صحابه رسول خدا را در محاصره قرار داد و به آنها اجازه خارج شدن از مدینه را نمی داد و آنان جز با اجازه مخصوصی از وی، مدینه را ترک نمی کردند. این اقدام عمر با مقررات اسلامی مخالف بود؛ زیرا در اسلام، آزادیهای عام به همه مردم داده شده است. مردم در اسلام،

آزادی فکر و بیان و آزادی عقیده و آزادی کار دارند که اسلام اینها را از حقوق ذاتی انسان

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۶۲.

(۲) قلم/ ۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۵

قرار داده و دولت را به حمایت، رعایت و فراهم کردن آنها ملزم نموده است و قدرت حاکم، حق ندارد که موضعی مخالف یا منافی آنها داشته باشد، به شرطی که انسان این آزادیها را در راه زیان رساندن به دیگران یا ایجاد فساد در ارض، به کار نگیرد.

(۱)

دفاع طه حسین

«دکتر طه حسین» از اقدام عمر در قرار دادن صحابه در حصار، دفاع کرده می گوید: «ولی وی بر آنها از فتنه ترسید و از فتنه آنها بیم داشت، پس آنان را در مدینه نگهداشت که جز با اجازه وی از آن خارج نشوند و آنان را از رفتن به سرزمینهای فتح نشده مانع گشت که جز با امر وی به آنجا نروند و ترسید که مردم به آنها فریفته شوند و ترسید که فریفته شدن مردم به آنها، آنان را مغرور سازد و از عواقب این فریفته شدنها بر دولت نگران بود!! ...» «۱»

(۲) این توجیه، هیچ گونه نشانی از تعمق و تحقیق ندارد؛ زیرا صحابه ای که قصد سفر از مدینه به سرزمینهای فتح شده را داشتند، اگر از اخیار و دینداران بودند، به طور مؤکد سرچشمه هدایت و خیر برای ملتهای علاقه مند به اسلام می شدند از این جهت که آنان، بدون شک، احکام دین و آداب اسلام را در میان آن ملتها منتشر می کردند و برای آگاه نمودن آنها می کوشیدند. و اگر از کسانی بودند که دنیا آنان را فریفته و مظاهر فتوحات اسلامی، آنها

را فریب داده باشد، وی حق داشت که مانع از سفر آنان به طور رسمی شود و نه شرعی. آن هم بخاطر حفظ منافع دولت و نگهداشتن مردم که فریفته آنها نشوند، ولی در این مورد،

---

(۱) الفتنه الکبری/ ۱/ ۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۶

روایتی وجود ندارد که وی عده ای را منع کرده و گروهی را مانع نشده باشد، بلکه همگی آنان را از سفر منع کرد و طبیعی بود که این امر بر بسیاری از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گران آمد و میان آنها و آزادیهایشان جدایی انداخته شد.

(۱)

والیان و حاکمان از سوی عمر

عمر، به شیوه ابو بکر در جهت دور نگهداشتن خاندان هاشمی از دستگاه حکومتی، عمل کرد و هیچ سهمی را برای آنان در نظر نگرفت بلکه به کسانی که ابو بکر آنها را حاکم ساخته بود، فرمان حکومت داد و آنان را در پستهایشان باقی گذاشت. و عجیب آنکه وی هیچ یک از افراد سرشناس صحابه همچون طلحه و زبیر را فرمان حکومت نداد و به او گفته شد: تو یزید بن ابی سفیان، سعید بن عاص، فلان و فلان را از افراد مؤلّفه قلوبهم از طلقا و فرزندان طلقا حکومت دادی ولی علی، عباس، زبیر و طلحه را نادیده گرفتی؟!! وی گفت: «اما علی که از این چیزها بالاتر است و اما این چند نفر از قریش، من می ترسم که در شهرها منتشر شوند و در آنها فساد را فراوان سازند!».

(۲) «ابن ابی الحدید»، در مورد این گفته عمر، چنین اظهار نظر کرده و گفته است: «کسی که از امیر قرار دادن آنها می ترسد تا مبادا در حکومت طمع کنند و

هر کدام، آن را برای خویشتن بخواهد، چگونه نمی ترسد که آنها را شش نفر همتراز در شورا و نامزد برای خلافت قرار داد! و آیا چیزی نزدیکتر از این امر به فساد وجود دارد؟ ...» «۱».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۹/ ۲۹- ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۷

(۱)

نظارت بر والیان

عمر، بـه شـدت بر والیـان و حاکمـانش نظـارت داشت و هیـچ کسـی را به عنـوان عامـل تعیین نمی کرد مگر اینکه امـوالش را شمـارش می نمود و هر وقت او را عزل می کرد، بازهم چنین می کرد و اگر تفاوتی می دیـد، آن را تقسـیم می کرد و نیمی را برای وی می گذاشت و نصف دیگر را به بیت المال می سپرد «۱».

(۲) وی «ابـو هریره دوسـی» را به عنـوان حـاکم «بحرین» تعیین نمود و به او خـبر دادنـد که ابو هریره اموال مسـلمین را تصـرف نموده است. پس، او را احضار نمود و هنگامی که نزد وی حاضر شد بر او پرخاش نمود و گفت: «می دانی که من تو را حاکم بحرین قرار دادم در حالی که تو بدون نعلین بودی و اینک شنیده ام که تو اسبانی را به هزار و ششصد دینار فروخته ای ...».

ابو هریره، عذر خواهی کرد و گفت: «اسبانی داشتیم که زاد و ولد نمودند و بخششهایی که پی درپی شدند».

(۳) عمر، توجهی به این حرف وی ننموده بلکه بر او پرخـاش نمود و فریـاد کشـید: «روزی و مخارجت را برایت معین نمودم و این اضافه ای است که باید آن را تحویل دهی».

ابو هریره امتناع نمود و به او گفت: «این حق تو نیست».

عمر گفت: «بلی، به خدا سوگند و پشت تو را به درد می آورم».

(۴) عمر خشمگین شد و

به سوی وی برخاست و با چوب دستیش وی را مضروب ساخت تا اینکه خونین شد. ابو هریره چاره ای جز حاضر کردن اموالی که به ناحق غارت کرده بود، نداشت. پس به وی گفت: «آنها را بیاورم و نزد خدا محسوب دارم».

---

(۱) الفتنه الکبری ۱/ ۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۸

(۱) عمر با همان منطق ضعیفش به وی پاسخ داد و گفت: «این در صورتی است که آنها را از راه حلال به دست آورده و با میل خود تقدیم نموده باشی. آیا آنها را از دورترین مناطق بحرین آورده ای؟ مردم برای تو می آوردند نه برای خدا و نه برای مسلمین، امیمه «۱» تو را تنها برای چراندن خران آورده بود» «۲».

سپس همه اموالش را با وی نصف کرد. (۲) وی از میان عاملانش اموال این افراد را با آنها نصف کرد:

۱- سمره بن جندب.

۲- عاصم بن قیس.

۳- مجاشع بن مسعود.

۴- جزء بن معاویه.

۵- حجاج بن عتیک.

۶- بشیر بن محتفز.

۷- ابو مریم بن محرش.

۸- نافع بن حرث.

اینها بعضی از عاملان و والیان وی بودند که اموالشان را با آنها نصف کرد.

(۳) و مورخان می گویند: علت اقدام وی به این عمل، «یزید بن قیس» بود که او را به این کار تشویق نموده و با این ابیات وی را به آن فراخوانده بود:

ابلغ امیر المؤمنین رسالهفانت امین اللّه فی النهی و الأمر

(۱) «امیمه»، مادر ابو هریره بود.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۵۹ و أنت امین اللّه فینا و من یکن امینا لربّ العرش یسلم له صدری

فلا تدعن اهل الرساتیق و القری یسیغون مال اللّه فی الأدم و الوفر

فارسل

الی الحجاج فاعرف حسابه و ارسل الی جزء و ارسل الی بشر

(۱) و لا تنسین النافعین کلیهماو ابن غلاب من سراه بنی نصر

و ما عاصم منها بصفر عیابه و ذاک الذی فی السوق مولی بنی بدر

و أرسل الی النعمان و اعرف حسابه و صهر بنی غزوان انی لذو خبر

و شبلا فسله المال و ابن محرش فقد کان فی اهل الرساتیق ذا ذکر

فقاسمهم اهلی فداؤک انهم سیرضون ان قاسمتهم منک بالشطر

و لا تدعونی للشهاده انی اغیب و لکنی اری عجب الدهر

نئوب اذا آبوا و نغزوا اذا غزوافانی لهم وفر و لسنا اولی وفر

اذا التاجر الداری جاء بفارهمن المسک راحت فی مفارقهم تجری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۰

«پیامی به امیر المؤمنین برسان که تو امین خدا در امر و نهی هستی».

«و تو امین خدا در میان ما هستی و کسی که امین پروردگار عرش باشد، دلم تسلیم او می شود».

«اهل روستاها و شهرها را مگذار که مال خود را در راه رفاه و ثروت، جایز شمارند».

«پس بفرست به سوی حجاج و به حسابش رسیدگی کن و بفرست به سوی جزء و به سوی بشر».

(۲) «و دو نافع را فراموش مکن، هر دویشان را و ابن غلاب از سران بنی نصر را».

«و عاصم از میان آنها دست خالی نیست و آن یک که در بازار است، غلام بنی بدر».

«و بفرست به سوی نعمان و حسابش را بدان و داماد بنی غزوان که من آگاه هستم».

«و از شبل در مورد مال جویا شو و ابن محرش که در میان روستائیان صاحب نام بوده است».

(۲) «مالشان را قسمت کن، خاندانم فدایت باد که اگر با آنها قسمت کنی، به نصف راضی می شوند».

«و مرا برای گواهی

دادن دعوت مکن که من غایب می شوم ولی شگفتیهای روزگار را می بینم».

«بازمی گردیم اگر بیایند و به جنگ می رویم اگر بروند، پس چگونه برای آنها فراوانی باشد ولی ما دارای وفور نعمت نیستیم؟».

«اگر بازرگانی یک موش مشک بیاورد، آن موش در میان فرق سرهایشان خواهد دوید».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۱

به دنبال آن، عمر بپا خاست و با عاملانش نعل بالنعل، مناصفه نمود «۱».

(۱) و معنای این شعر این است که این حاکمان، جرم دزدی را مرتکب شده و در بیت المال مسلمین خیانت نموده اند ولی حکم به نصف کردن اموالشان با سنت، هماهنگی ندارد بلکه وظیفه حکم می کند که آنها به دستگاه قضایی سپرده شوند که اگر خیانتشان ثابت شود، چاره ای جز اقامه حدّ بر آنها و مصادره اموالی که اختلاس نموده اند، نخواهند بود و مناصفه با آنان وجهی ندارد.

همچنین عزل آنان از سمتها و سلب اعتماد از آنان واجب می شود.

(۲) به هر حال، با وجود سختگیری عمر و نظارتش بر والیان، شکایتهای مستمری از آنان می رسید و بعضی افراد شکایتهایی از والیان نزد وی می فرستادند و خصوصا از آنها که مسئول خراج بودند و شکایت خود را با دو بیت از شعر برایش فرستادند که عبارتند از:

نئوب اذا آبوا و نغزوا اذا غزوافانی لهم و فر و لسنا اولی وفر

اذا التاجر الداری جاء بفارهمن المسک راحت فی مفارقهم تجری «۲» «می رویم هرگاه بروند و می جنگیم هرگاه بجنگند، پس چگونه است که آنان را فراوانی باشد و ما را فراوانی نباشد؟».

«اگر بازرگان، موشی از مشک بیاورد، آن موش در میان فرق موهایشان خواهد دوید».

---

(۱) الغدیر ۶/ ۲۷۵- ۲۷۶.

(۲) فتوح البلدان، ص ۳۷۷.

(۱) وی ثروتی تـازه و رفـاهی فراوان را بر آنهـا مشاهـده کرد که نزد دیگران از عامه مردم دیـده نمی شـد و طبیعی بود که این امر، ناشی از اختلاس اموال بود که در آن روزگار، حساب و رسیدگی دقیقی در مورد آنها اعمال نمی شد.

(۲) در اینجا مطلبی سؤال برانگیز باقی می مانـد و آن اینکه عمر شـدت و سـختگیری را با والیان و عاملانش به کار گرفت بجز معـاویه بن ابی سـفیان که وی، گرامیش می داشت و هیـچ گونه حسابرسـی و تحقیقی در مورد او به کار نمی برد، خبرهای پی درپی از اینکه معاویه نسبت به بیت المال خیانت روا داشـته و در اسـراف و ولخرجی، زیاده روی نموده است، به او می رسید، ولی عمر به جـای معـاویه عـذرخواهی می کرده و از او تعریـف می نمـوده و می گفته است: «از کسـری و قیصـر و هـوش آنها سخن می گویید در حالی که معاویه نزد شماست» «۱».

(۳) و خدای را شکر که در اسلام، کسری و قیصری وجود ندارد، در حدیث است که: «کسری هلاک شد و بعد از او کسرایی نخواهـد بود و قیصـر هلاک می شود و قیصـری بعد از او نباشد و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، خزانه های آنها را در راه خدا انفاق خواهید کرد».

(۴) عمر در دفـاع از معـاویه، مبـالغه می نمود! و راویـان می گوینـد: جمعی از صـحابه به او گفتنـد که معاویه با سـیره مخالفت نموده است؛ زیرا وی حریر و دیبـا می پوشـد و ظرفهـای طلاـ و نقره به کار می برد و در رفتار خلاف شـرع خود، هیـچ امتناعی ندارد. عمر بر آنها اعتراض کرد و آنان را سرزنش نمود و گفت: «بگذارید

ما را از نکوهش جوانی از قریش، آنکه در خشم می خندد و از خشنودی، آنچه را دارد، به دست نمی آید و از بالای سرش چیزی گرفته نمی شود مگر از زیر

(۱) طبری، تاریخ ۵۵/ ۳۳۰.

پاهایش باشد ... «(۱)».

(۱) مورخان می گویند که وی برای بالا بردن مقام و دفاع از وی، از این هم تماما دورتر رفت و روح بلند پروازی در او دمید و اعضای شورا را که خود برای تعیین خلیفه بعد از خود برگزیده بود، به وجود معاویه تهدید نمود و به آنها گفت: «شما اگر بر هم حسد بورزید و به هم پشت کنید و با هم دشمنی نمایید، معاویه بن ابی سفیان در این امر بر شما غلبه خواهد کرد ... «(۲)».

و هنگامی که معاویه از کیفر، ایمنی یافت و دانست که خلیفه از او حمایت می کند، در شام اقدام به کارهایی نمود که طالبان پادشاهی و قدرت انجام می دهند.

(۲)

گوشه گیری امام علیه السّلام

مورخان اختلافی ندارند که امام علیه السّلام بخاطر از بین رفتن حق و غصب میراثش عمیقا محزون و به شدت اندوهگین گشت؛ زیرا آن قوم برای نادیده گرفتن مقامش کوشیدند و با وی همانند فردی عادی و بدون توجه به مواهب، مواضع و جایگاهش نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برخورد نمودند و آن حضرت در انزوای از آنان بود و در هیچ امری از امور حکومت و قدرت با آنان مشارکت نداشته و آنان نیز وی را شرکت نمی داده اند، از آنها روی گرداند و آنان نیز از او روی گرداندند تا آنجا که گونه خویش را بر خاک چسباند، آن گونه که مورخان

گفته اند: محمد بن سلیمان در پاسخهایش به جعفر بن مکی درباره آنچه میان علی و عثمان

---

(۱) استیعاب (چاپ شده در حاشیه الاصابه) ۳/ ۱۴۱۸.

(۲) شرح نهج البلاغه (چاپ اول) ۱/ ۱۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۴

گذشت، می گوید:

«علی را آن دوتای اوّل (یعنی شیخین) از محلش دور ساختند و او را ساقط نمودند و حرمتش را میان مردم شکستند، پس چیزی فراموش شده گشت» «۱».

امام علیه السّلام در سخنی با عبد اللّه بن عمر، همه گرفتاریهایی را که به وی رسیده بود، به پدرش نسبت داد و از جمله تقدم جستن عثمان بر او را «۲».

(۱) به هر حال، امام علیه السّلام در روزگار از مردم کناره گرفت همان گونه که در زمان ابو بکر نیز از آنها دوری جسته بود. امام خانه نشین و با غمها دمساز و با ستارگان، همراز گشت، سر بر بالین غم می نهاد و با اندوه، به سر می برد و جام غصه ها را سر می کشید و خشم خود را فرو می نشاند، با کسی تماسی نمی گرفت جز با یاران خالصش، آنان که واقعیت و جایگاهش را شناخته بودند، همچون عمّار بن یاسر، ابو ذر و مقداد و در این حال به جمع آوری قرآن و نگارش و دقت در آیاتش، همّت گماشته بود.

(۲) مورخان اتّفاق دارند که عمر در مسائل مهمی که از او پرسیده می شد، به آن حضرت رجوع می کرد و امام پاسخ را از وی دریغ نمی داشت تا احکام خدا را بیان کند که انتشار آنها در میان مردم بر علما واجب است ... و عمر از فضیلت امام سخن می راند و می گفت: «لو لا علی لهلک عمر؛ اگر علی نمی بود،

عمر هلاک می شد».

(۳) و محقق آن است که عمر در بیشتر مسائل فقهی که از وی سؤال می شد، راهی به پاسخ آنها نمی یافت و به سوی امام علیه السّلام و سایر صحابه می شتافت و این

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۹/ ۲۸ (چاپ دار احیاء الکتب العربیه).

(۲) همان، ص ۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۵

سخن وی شهرت یافته است که: «همه مردم از عمر آگاهترند حتی زنان».

و گفته است: «همه مردم از عمر آگاهترند حتی مخدّرات در خانه ها».

و محقق امینی، این امر را به نحوی که افزونی بر آن نباشد، مدلّل ساخته است «۱».

(۱)

عمر و حضرت حسین علیه السّلام

امام حسین علیه السّلام در دل، اندوهی فراوان و غمی جانکاه داشت از آن که جایگاه پدرش را غصب نموده بود و این امر، عنصری از عناصر ناخرسندی و دل آزردگی برای آن حضرت به وجود آورد و با آگاهی تمام، احساس تلخکامی می نمود در حالی که در سن و سال آغازین خود بود.

(۲) مورخان می گویند: روزی عمر بالای منبر به خطبه مشغول بود که ناگهان حسین را دید که به سوی او از منبر بالا می رفت و فریاد بر می آورد: «پایین بیا، از منبر پدرم پایین بیا و به سوی منبر پدرت برو».

عمر مبهوت شد و حیرت بر او مستولی گشت و گفته اش را تصدیق کرد و گفت: «راست گفتی، پدرم منبری نداشته است».

پس او را گرفت و در کنار خویش نشاند و شروع کرد به تحقیق درباره اینکه چه کسی این مطلب را به او دستور داده و به او گفت: «چه کسی تو را یاد داده است؟».

امام فرمود: «به خدا قسم! هیچ کس به من یاد نداده است» «۲».

---

(١)

الغدیر ۶/ ۸۳- ۳۳۳.

(۲) الاصابه ۱/ ۳۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۶

(۱) احساسی پر از رنج از هوشی سرشار و ادراکی گسترده سر بر آورده بود. آن حضرت به منبر جدش نگریست، منبری که سرچشمه نور و آگاهی بود و دید که شایسته نیست پس از آن حضرت، کسی جز پدرش، پرچمدار علم و حکمت در زمین، از آن منبر بالا رود.

(۲) مورخان می گویند: عمر به حضرت امام حسین علیه السّلام بسیار توجه داشت و از او خواسته بود که هرگاه مطلبی برای او پیش آید به نزد وی برود. روزی به سوی وی رفت و او را در جلسه ای محرمانه با معاویه یافت و پسرش عبد اللّه را دید و از وی اجازه خواست، ولی به او اجازه ای داده نشد، پس همراه وی بازگشت. روز بعد، عمر آن حضرت را دید و به او گفت: «ای حسین! چه چیزی مانع شد که نزد من نیایی».

امام فرمود: «من آمدم در حالی که تو با معاویه به جلسه محرمانه نشسته بودی، پس همراه ابن عمر بازگشتم».

عمر گفت: «تو از ابن عمر شایسته تر بودی؛ زیرا آنچه را بر سر ما می بینی، خداوند و پس از او شما بر سر ما قرار داده اید «(۱)».

(۳) سیاست وی اقتضا داشت که با حسن و حسین علیهما السّلام دو سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با تکریم فراوان برخورد نماید، پس برای آنها سهمی از غنایم مسلمین قرار داد.

روزی جامه هایی از بافت رنگ آمیزی شده یمن به وی رسید و آنها را تقسیم کرد و آن دو را فراموش نمود. پس به عامل خود در یمن نوشت که دو جامه برایش

بفرستد و او برایش فرستاد و آنها را بر آن دو پوشانید.

عمر، عطای آنها را مانند پدرشان قرار داده و آنها را به قسمت اهل بدر که

---

(۱) همان. ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۰۰- ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۷

پنج هزار بود، ملحق کرده بود. «۱»

(۱) از امام حسین علیه السّلام مطلبی در خصوص روزگار عمر به ما نرسیده است جز آنچه بیان نمودیم و علت آن به گوشه گیری حضرت امام امیر المؤمنین و فرزندانش از دستگاه حکومتی بر می گردد که کناره گیری از آن قوم و عدم شرکت در هیچ امری از امور آنان را ترجیح داده بودند؛ زیرا دلهایشان مالامال از حزن و اندوهی عمیق بود و امام حزن و اندوه خود را در بسیاری از مواضع اعلام کرده بود.

(۲) مورخان می گویند: برای عمر مشکلی پیش آمد که در رهایی از آن سرگردان ماند. آن را بر یارانش عرضه داشت و به آنها گفت: در این امر، چه می گویید؟

گفتند: تو مرجع و جایگاه رفع مشکلات هستی.

این امر او را خشنود نساخت و گفته خدای تعالی را تلاوت کرد که می فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیداً «۲».

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و گفته ای شایسته بگویید».

(۳) سپس به آنها گفت: «به خدا سوگند من و شما می دانیم که مرجع آن و آگاه در مورد آن کجاست».

گفتند: گویی که فرزند ابو طالب را در نظر داری.

عمر گفت: «من جز او به کجا روم و آیا آزاده زنی چون او را آورده است؟».

گفتند: ای امیر المؤمنین! چرا او را فرا نمی خوانی؟

عمر گفت: آنجا که بزرگ منشی از بنی

هاشم و برتری از علم

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه امام الحسین، ص ۲۰۲- ۲۰۳.

(۲) احزاب/ ۷۰.

و خویشاوندی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است، به سوی او می روند نه اینکه او بیاید، برخیزید تا نزد او برویم.

(۱) آنان همگی به سوی آن حضرت شتافتند و او را در زمین دیوار کشیده شده ای متعلق به وی یافتند که شلواری بر تن داشت و بر بیل خود تکیه داده بود و آیه: أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً «۱».

«آیا انسان گمان می کند که بیهوده رها می شود». تا آخر سوره را می خواند و قطرات اشکش بر گونه هایش می غلطید. آن قوم همگی به گریه افتادند. پس خاموش شدند و عمر درباره مشکلی که برایش پیش آمده بود از آن حضرت سؤال کرد و حضرت به وی پاسخ داد.

(۲) پس عمر به او گفت: به خدا قسم! حق، تو را خواست ولی قوم تو نخواستند.

حضرت فرمود: ای ابو حفص! از اینجا و آنجا چیزی نگو، آنگاه قول خدای تعالی را تلاوت کرد که می فرماید: إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ مِیقاتاً «۲».

«روز جدایی وعده گاه باشد».

عمر، متحیر ماند و مبهوت شد و دست خود را بر دست دیگر نهاد و از آنجا خارج شد در حالی که گویی به خاکستر می نگریست. «۳»

(۳)

حضرت حسین علیه السّلام و خاندان عمر

بعضی از مورخان می گویند: رابطه بین امام حسین و خاندان عمر غیر

---

(۱) قیامت/ ۳۶.

(۲) نبأ/ ۱۷.

(۳) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۷۹- ۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۶۹

دوستانه بوده و سبب آن به این بر می گشت که «عاصم بن عمر» شراب خورد و حضرت حسین در این مورد بر علیه او در مجلس قضاوت

در روزگار عثمان، شهادت داد و حد بر او جاری شد و این امر، دشمنی متقابل میان دو خاندان را باعث گردید «۱».

(۱)

کشته شدن عمر

سخن در مورد خلافت عمر را به درازا نمی کشیم و سیرت وی را به طور گسترده بازنمی گوییم و سخنی از آنچه از وی بر جای مانده است نمی گوییم خصوصا از فتواهایی که از وی صادر شده و بعضی از آنها اجتهاد در برابر نص بوده است، همچون تحریم متعه و غیر آن، از همه آنها به چیزی اشاره نمی نماییم؛ زیرا در چنین مباحثی بنا را بر ایجاز نهاده ایم و اینکه به بعضی از حوادث گذشته اشاره ای نمودیم، بدین سبب بوده که این حوادث، تصویری از زندگی اجتماعی و فکری است که امام حسین علیه السّلام در آن روزگار در آن به سر برده و نیز بر زندگی آن حضرت پرتوافکنی می نماید.

(۲) به هر صورت، آنچه برای ما مهم است اینکه به کشته شدن عمر و حوادث مهم همزمان آن اشاره ای داشته باشیم؛ زیرا بعضی از راویان، کشته شدن وی را نتیجه توطئه ای می دانند که امویان برای رها شدن از حکومتش ترتیب داده بودند تا خود بر مسلمین مسلط شوند «۲».

---

(۱) المنمق فی اخبار قریش، ص ۳۹۷.

(۲) از طرفداران این نظریه، استاد علائلی می باشد که در کتاب سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۳۴ (چاپ دوّم) به آن اشاره نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۰

(۱) و این مطلب را چنین مؤکد ساختند که ابو لؤلؤ، قاتل وی، غلام مغیره بن شعبه بوده و رابطه مغیره با امویان بسیار محکم بوده است و من فکر می کنم که این نظریه هیچ نشانی از

تحقیق در بر نـدارد؛ زیرا رابطه عمر با امویان، طبیعی و محکم بوده و میان آنان هیـچ گونه رقابت و ناخوشاینـدی روی نداده و عمر نسـبت به آنان تمایل فراوان داشـته و بزرگان آنها را به عنوان حاکمان سرزمینها و اقالیم اسلامی تعیین نموده بود، همچون یزید بن ابی سـفیان، سـعید بن ابی العاص و معاویه و اموال هیچ یک از آنان را بالمناصفه نگرفت آنگونه که اموال دیگر عمّال خود را با آنان نصف کرد، بلکه حتی به مسائل زنان آنان نیز توجه داشت به طوری که به هنـد دختر عتبه، مادر معاویه، از بیت المال، چهار هزار تحویل داد تا با آنها تجارت کند «۱».

(۲) بنابراین، عمر، هیـچ عملی انجام نـداده بود که با منافع و اطماع آنان منافات داشـته باشـد، پس چگونه ممکن است که آنها توطئه ای برای ترور وی ترتیب داده باشند؟

(۳) به هر حال، آنچه مسلّم است اینکه ابو لؤلؤ خود اقـدام به این عمل نمود و نه با انگیزه ای اموی و علل این امر، به اعتقاد ما این است که وی جوانی بوده که برای ملت و میهنش در سوز و گداز بود؛ زیرا سرزمین خود را می دید که چگونه گشوده شد و عظمت قومش بر باد رفت و عزتشان درهم پیچیـده شد و عمر را می دید که چگونه در تحقیر فارسـیان و ناچیز شـمردن آنها مبـالغه می کرد به طوری که آرزوی می نمود که میان وی و فارسـیان، کوهی آهنین باشـد. و بر آنها ممنوع کرده بود که وارد مدینه شوند مگر آنها که به سن بلوغ نرسیده باشند «۲» و فتوای

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۶۲.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۲/

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۱

خود را صادر کرده بود در مورد اینکه آنها ارث نبرند مگر آن که در سرزمین عرب به دنیا آمده باشند! «۱» (۱) و نیز از آنها با نام «العلوج» «۲» یاد می کرد. و نیز خود او نزد عمر رفته و از سختی و بد روزگاری خویش که از خراج سنگین مغیره به وی رسیده بود، شکایت کرد و عمر او را پرخاش نمود و به او گفته بود: «خراج تو بخاطر حرفه هایی که می دانی زیاد نیست ...».

(۲) و این امور، در دل وی نسبت به عمر کینه و دشمنی به وجود آورد و برای وی تصمیم ناخوشایندی گرفته بود. و نیز عمر بر او گذشته و به مسخره او را گفته بود: «شنیدم که گفته ای: اگر بخواهم می توانم آسیابی بسازم که با باد کار کند».

این طعنه زدن او را رنجاند و فورا پاسخ داد: «برای تو آسیابی خواهم ساخت که مردم از آن سخن بگویند ...»

(۳) و در روز دوّم به کشتن عمر اقدام کرد «۳» و سه ضربه به وی زد که یکی از آنها در زیر ناف بوده که پوست زیرین بدن را شکافت و همان ضربه کار او را ساخت، سپس به سوی اهل مسجد رفت و هر کس را که به طرفش می آمد، ضربه می زد تا آنجا که غیر از عمر، یازده نفر را مجروح ساخت، سپس دست به خودکشی زد «۴».

عمر را به خانه اش بردند در حالی که از زخمهایش خون جاری بود. وی به اطرافیانش گفت: چه کسی به من ضربه زد؟

---

(۱) الموطأ ۲/ ۵۲۰.

(۲) خران، گورخران تنومند، کافران گردن کلفت غیر

عرب (ترجمه المنجد، نوشته: محمد بندرریگی. م).

(۳) مروج الذهب ۲/ ۳۲۰.

(۴) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۱۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۲

گفتند: غلام مغیره.

گفت: مگر به شما نگفتم کسی از این علوج را نزد ما نیاورد ولی شما مرا مغلوب ساختید «۱».

(۱) خانواده اش پزشکی را برای وی حاضر نمودند، پس به وی گفت: کدام نوشیدنی نزد تو دوست داشتنی تر است؟

گفت: نبیذ «۲».

پس به وی «نبیذ» خوراندند ولی از بعضی زخمهایش خارج شد. مردم گفتند: چرک آلوده به خون است. سپس به وی شیر نوشاندند و از بعضی زخمهایش خارج شد، پس پزشک از او ناامید شد و به او گفت: «گمان نمی کنم که تا عصر بمانی» «۳». و هنگامی که به نزدیک شدن اجل خود مطمئن گشت به پسرش عبد اللّه سپرد که: ببین چقدر بدهی دارم. آن را شمردند و معلوم شد که ۸۶ هزار می باشد. پس گفت: «اگر مال خاندان عمر کافی باشد، آن را از اموالشان ادا کن وگرنه از خاندان عدی بن کعب بخواه و اگر اموال آنها کفایت نکرد، از قریش طلب کن و به غیر از آنها مراجعه ننما «۴»».

(۲) اگر در این وصیّت دقت کنیم، در آن اموری را می بینیم که پرسشهایی را موجب می شوند:

۱- این اموال فراوانی که آنها را از بیت المال وام گرفته بود، تنها در امور مخصوص به خود آنها را مصرف نموده و اگر آنها را در امور مسلمین به مصرف رسانده بود، به هیچ روی موجبی برای پس گرفتن آنها از خاندان خطاب نبوده

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۱۸۷.

(۲) «نبیذ»: شراب، مشروب الکلی (ترجمه المنجد نوشته محمد بندرریگی. م).

(۳) الامامه و السیاسه ۱/

۲۶. الاستیعاب ۳/ ۱۱۵۳- ۱۱۵۴ (چاپ شده در حاشیه الاصابه).

(۴) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۱۸۸.

و این، بـدون شک با آنچه راویان از سیرت او روایت کرده انـد، هماهنگی ندارد از اینکه گفته اند وی در اموال دولت بسیار سختگیر و دقیق بوده و چیزی از آنها را در امور مخصوص به خود، مصرف نمی کرده است.

(۱) ۲- اینکه وی به پسرش «عبـد اللّه» وصیت کرد که آن بـدهیها را از خانواده خود ادا کنـد و اگر اموالشان کفاف نکرد از خاندانش بخواهد که آنها را ادا کنند و این نشان دهنده آن است که آن اموال را به آنان بخشیده بود وگرنه چه توجیهی برای دریافت آنها از آنان بوده؛ زیرا وی تسلطی بر مال غیر نداشته هر چنـد خویشاونـد وی بوده باشند. و نظر ما این است که این اموال را به آنها بخشیده بود و این امر با آنچه از وی نقل شـده است که وی با خانواده خود سختگیر بوده است تا آنجا که به عسر و سختی گرفتارشان می کرد، منافات دارد و اینکه وی با آنان به انواع شدتها و سختیها رفتار می کرده و آنها را با دیگر مسلمین در بخشش برابر دانسته بود.

(۲) ۳- وصیت وی به پسرش «عبـد اللّه» که مخصوصا از قریش بخواهـد تا بـدهیهایش را بپردازنـد، اگر اموال خاندانش برای ادای آنها کافی نباشد، نشان دهنده میزان رابطه عمیق و ارتباط محکم وی به آنهاست و او به گفته مورخان:

تنها نماینده گروههای قریشی بوده و در اقدامات خود، خواسته ها و تمایلات آنان را جلوه گر می ساخته است.

اینها بعضی از ملاحظاتی است که نسبت به این

وصیتنامه وجود دارد.

مورخان بیان نکرده انـد که عبد اللّه نسـبت به ادای بدهیهای پدرش در برابر بیت المال اقدام نموده باشد و این مطلب را نادیده گرفته و به آن اشاره ای ننموده اند.

(۳) به هر جهت، هنگامی که عبـد اللّه مطمئن شـد که پـدرش خواهـد مرد، از او خواست تا کسـی را برای مرکز خلافت تعیین کند و امور امّت را مهمل نگذارد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۴

و به او گفت: «ای پدر! کسی را بر امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله خلیفه قرار ده؛ زیرا اگر چوپان شترها یا گوسفندانت بیاید و شترها و یا گوسـفندانش را بدون چوپان رها کند، به او می گویی امانتت را رها ساخته ای، پس چگونه باشد امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله؟ بنابراین کسی را بر آنها خلیفه قرار ده».

(۱) وی نگاهی از روی شک و تردیـد به او کرد و به وی پاسخ داد: «اگر کسـی را بر آنها خلیفه قرار دهم، ابو بکر چنین کرده و اگر آنها را رها کنم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنان را رها نموده بود!! «۱»».

(۲) سـخن «عبـد اللّه» سـرشار از آگاهی و منطق بود؛ زیرا از حکمت نیست که رئیس امور، رعیت را مهمل گذارد بدون اینکه برای آن بعـد از خود رهبری را تعیین کنـد که به امور سیاسـی و اجتماعی آن توجه نمایـد و اگر این امر مهم را مهمل گذارد، رعیّت را در معرض بحرانها قرار داده و شـرّ عظیمی متوجه آن خواهد شد و عمر ادعا کرده است که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله توجهی به رهبری روحانی و زمانی پس

از خود نداشته و کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نفرموده است و شاید «درد» بر او غالب گشته و او را از خود بی خود ساخته و فراموش کرده بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روز «غدیر خم» حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام را به عنوان جانشین بعد از خود تعیین نمود و مسلمین را ملزم به بیعت با آن حضرت ساخت و خود عمر شخصا از جمله کسانی بود که با او بیعت نمود و به آن حضرت گفت:

«خوشا به حال تو ای علی! اینک مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای گشته ای».

(۳) به هر روی، زخمهای عمر او را رنجاندند و درد شدید، وی را به شدّت آزرد به طوری که سخت بی تاب گشته بود و می گفت: «اگر آنچه در زمین دارم

---

(۱) مروج الذهب ۲/ ۳۲۱.

طلا بود آن را برای رهایی از عذاب خدا تاوان می دادم پیش از آنکه آن را ببینم «۱»».

(۱) و به پسرش «عبد اللّه» گفت: گونه ام را بر زمین بگذار، ولی وی توجهی به او نکرد و گمان کرد که عقلش مختل شده است، پس بار دیگر به وی دستور داد و او پاسخی نگفت و در بار سوم بر او فریاد کشید: «گونه ام را بر زمین بگذار، تو را مادر نباشد».

«عبد اللّه» پیش رفت و گونه پدرش را بر زمین نهاد و او سخت به گریه افتاد و با کلماتی از هم گسیخته می گفت: «وای بر عمر! وای بر عمر! اگر خداوند او را نبخشد «۲»».

(۲) عمر از پسرش خواست از عایشه اجازه بگیرد تا او

را کنار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و ابو بکر به خاک بسپارد و عایشه به وی اجازه داد «۳». شیعه در این مورد نیز همانند مورد دفن ابو بکر اظهار نظر نموده و گفته اند: آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بعد از خود بر جای نهاد، اگر بنا به روایت ابو بکر، به خانواده اش به ارث نرسد و متعلق به ولی امر بعد از او باشد، اجازه دادن عایشه موضوعیتی ندارد و اگر به ورثه آن حضرت به ارث برسد، آن گونه که اهل بیت به آن معتقدند، در این صورت هیچ سهمی در آن برای عایشه نخواهد بود؛ زیرا بنابر آنچه فقهای مسلمین مقرر نموده اند، زوجه از زمین ارث نمی برد و در این حالت لازم بوده که از ورثه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجازه گرفته می شد که این امر محقق نگردید.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۱۹۲.

(۲) همان، ص ۱۹۳.

(۳) همان، ص ۱۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۶

(۱)

شورا

ما، در برابر فاجعه ای سهمگین و وحشتناک قرار داریم که مسلمین در آن امتحان مشکلی داشتند و برای آنان فتنه ها و مشکلاتی را برای همیشه بر جای گذاشت و مصیبتها و گرفتاریهای عظیمی را نصیبشان ساخت و آنان را در شرّی عظیم وارد ساخت و آن همان داستان شورا می باشد که توطئه ای آشکار در کنار گذاشتن حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام از صحنه حکومت و سپردن کار خلافت به بنی امیه بوده تا عواطف قریشی آنان را که سرشار از کینه و دشمنی نسبت به امام بود، ارضا نماید.

(۲) و خداوند می داند که ما در این مباحث، منظوری جز

مطالعه حوادثی که امام حسین علیه السّلام در آن به سر برده بود، نداریم، حوادثی که به عقیده ما مصدر فتنه بزرگی بوده که به کشتار فجیع کربلا و دیگر حوادثی انجامید که شیوه زندگی کریمانه در اسلام را دگرگون ساخت.

(۳) به هر حال، هنگامی که عمر از زندگی نومید شد و اجل محتوم خود را نزدیک دید، به اندیشه و تأمّل در مورد کسی که زمام امور بعد از وی را در دست می گرفت پرداخت و سران حزب خود را که همراه وی در زمینه سازی برای ابو بکر شرکت داشتند، به یاد آورد و دید که اجل، آنان را از میان برداشته بود و در اینجا آه و ناله سرداد و بر آنها افسوس خورد و گفت: «اگر ابو عبیده زنده بود او را خلیفه قرار می دادم؛ زیرا وی امین این امّت بود و اگر سالم غلام ابو حذیفه زنده بود، وی را خلیفه تعیین می نمودم که وی خدای تعالی را بسیار دوست می داشت ...».

(۴) چرا عمر به اشخاص زنده ای که در بنای اسلام مشارکت داشتند، اشاره ای ننمود؟ همچون سرور عترت پاک حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام و برگزیده پاک

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۷

از صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همانند عمار بن یاسر، ابو ذر و دیگران از انصار تا آنان را برای این منصب مهم نامزد نماید! (۱) وی به جستجو در میان لیست مردگان پرداخت و آرزو کرد که ای کاش! ابو عبیده و سالم زنده می بودند تا ریاست دولت را به آنان بسپارد، با وجود اینکه آن دو هیچ سابقه ای در جهاد و خدمت در راه

اسلام نداشته اند ...

آن قوم از او خواستند تا بعد از خود کسی را تعیین کند تا امور مسلمین را بر عهده گیرد، اما وی خودداری نمود و گفت: «دوست ندارم که زنده و مرده آن را بر گردن گیرم!».

(۲) اما طولی نکشید که وی تصمیم خود را شکست و اعضای ششگانه شورا را برگزید و امر امّت را به آنها سپرد و نظر آنان را بر همه مسلمین تحمیل کرد و بدین گونه امر خلافت را زنده و مرده، بر گردن گرفت.

(۳) «ابن ابی الحدید» می گوید: «چه چیزی در قبول مسئولیت بیش از این تواند بود و چه فرقی است میان اینکه مسئولیت آن را این گونه بر گردن گیرد که شخصی را عینا تعیین کند و یا اینکه آنچه را انجام داد، به انجام رساند از منحصر ساختن و ترتیب قایل شدن ... «۱»».

(۴)

عمر در کنار اعضای شورا

عمر، اعضای شورایی را که خود انتخاب نموده و پاک دانسته و ادعا نموده بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد آنها فرموده است: آنها اهل بهشت هستند، فرا خواند «۲» جز اینکه هنگام فراهم آمدن آنان، شدیدترین و سخت ترین انتقادات را متوجه

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۲۶۰.

(۲) ابن اثیر، الکامل ۳/ ۶۶.

آنان ساخت و بر هر کدام از آنان ایرادی آشکار وارد ساخت و به صفتهای نامطلوبی متهمشان ساخت که موجب وارد شدن اشکال در نامزدی آنان برای منصب پیشوایی و خلافت بود. مورخان سخن وی را به صورتهای گوناگون روایت کرده اند که بعضی از آنها بدین گونه است:

(۱) ۱- هنگامی که به آنان نگاه کرد، گفت: هر کدام از

شما به سوی من آمده اید در حالی که عفریت خود را به جنبش آورده و می خواهد که خلیفه شود ... اما تو ای طلحه! آیا تو نگفته ای که «اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وفات یابد بعد از او با همسرانش ازدواج می کنم؟ که خداوند محمد را به دختران عموهایمان شایسته تر از ما قرار نداده است و خداوند در مورد تو نازل فرمود: ... وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً «۱».

«شما را هرگز نباشد که پیامبر را بیازارید و یا اینکه پس از او با همسرانش ازدواج نمایید».

(۲) و اما تو ای زبیر! به خدا قسم که دل تو هیچ روز و شبی نرم نگردید و تو همچنان سختگیر تندخویی بوده ای.

و اما تو ای عثمان! به خدا که پاره سرگینی از تو بهتر باشد.

و اما تو ای عبد الرحمن! تو مردی ناتوان هستی که همه قومت را دوست داری.

و اما تو ای سعد! تو صاحب عصبیت و فتنه انگیزی هستی.

(۳) و اما تو ای علی! به خدا قسم اگر ایمان تو با ایمان مردم زمین وزن گردد، از آنها برتر می شود.

---

(۱) احزاب/ ۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۷۹

علی برخاست و از آنجا رفت، پس عمر روی به حاضران در مجلس خود کرد و گفت: «من جایگاه مردی را می شناسم که اگر امور خود را به او بسپارید شما را به راه روشن می آورد ...».

گفتند: او کیست؟

گفت: همین است که از پیش شما می رود.

گفتند: چه چیزی تو را از این کار بازمی دارد؟

گفت: راهی به این کار نیست «۱».

(۱) وی به هر کدام از آنان ایرادی

وارد ساخت، جز امام امیر المؤمنین علیه السّلام که او را بزرگ شمرد و به شایستگیها و صلاحیت وی برای خلافت اعتراف کرد و اینکه اگر وی امور مسلمین را بر عهده می گرفت، آنان را به راه روشن و شیوه آشکار می آورد ولی او راهی به سوی این کار نمی یابد.

(۲) ۲- مورخان می گویند: هنگامی که با اعضای شورا روبه رو شد، به او گفتند: ای امیر مؤمنان! درباره ما چیزی بگو تا به رأی تو استدلال نماییم و از آن پیروی کنیم، پس گفت: به خدا ای سعد! از اینکه تو را خلیفه قرار دهم، چیزی مانع من نمی شود جز سختگیری و سنگدلیت با اینکه تو مرد جنگ هستی.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای عبد الرحمن! جز اینکه تو فرعون این امّت هستی.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای زبیر! جز اینکه تو مؤمن در وقت رضایت و کافر در هنگام خشم هستی.

(۳) و از طلحه چیزی مرا مانع نمی شود، جز نخوت و تکبرش و اگر خلافت را

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۱۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۸۰

عهده دار شود، انگشتر مهر خود را در انگشت زنش می گذارد.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای عثمان! جز تعصب تو و دوستیت نسبت به قوم و خاندانت.

و چیزی مرا مانع نمی شود از تو ای علی! جز حرص تو بر آن و به حقیقت که تو از قوم شایسته تر هستی که اگر آن را بر عهده گیری به حق آشکار و راه راست عمل می کنی «۱».

(۱) وی اعضای شورا را به صفتهای ناپسندی موصوف ساخت، عبد الرحمن بن عوف را به فرعون این امّت موصوف

نمود و حقیقتا شگفت آور است که اندکی بعد، امر انتخاب را بدو سپرد و قول او را منطق قاطع و حرف آخر قرار داد.

(۲) همچنین وی امام را به حرص بر خلافت متهم نمود، جز اینکه سیره درخشان امام، عکس این مطلب را گواهی می دهد؛ زیرا آن حضرت علیه السّلام نه از عشاق قدرت و نه از طالبان حکومت بود و اینکه وی با خلفا به نزاع پرداخته و بر آنان اقامه حجت نمود که از آنها به امر خلافت شایسته تر است، نه برای این بوده که از حکومت، وسیله ای برای بهره برداری از خیرات سرزمینها بسازد آن گونه که بعضی از آنان چنین کرده بودند و نه بخاطر اینکه از تمایلات نفسانی که جوینده قدرت و خود نابودکننده در راه آن هستند، بهره جویی کند، تا نفوذ و برتری خود را بر مردم گسترش دهند.

(۳) امام علی علیه السّلام به هیچ روی چنین اهداف کم ارزشی را جویا نبوده است بلکه حکومت را برای نشر عدالت و برپا داشتن حق و اجرای شریعت

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۸- ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۸۱

خدا در واقعیت زندگی می خواسته و بخاطر این اهداف پرارج بوده که آن حضرت علیه السّلام بر خلافت حریص بوده و این مطلب را با این گفته خود بیان کرده است: «خداوندا! تو می دانی که آنچه از ما بوده رقابتی بر سر قدرت نبوده و نه درخواست چیزی از ته مانده مال و منال، بلکه برای این بوده که نشانه های دینت را بازداریم و حدود فروگذاشته شده ات به پای داشته شود و بندگان مظلومت ایمنی یابند».

(۱) آن حضرت علیه السّلام در سخنی با

ابن عبـاس در ذی قـار از میزان بی اعتناییش به قـدرت و ناچیز دانسـتن حکومت، سـخن گفته است، آنجا که آن حضـرت علیه السّلام نعلین خود را با دست خویش وصله می زد، پس روی به ابن عباس کرد و فرمود:

«ای ابن عباس! این نعلین چه قیمتی دارد؟».

(۲) ابن عباس گفت: ای امیر المؤمنین! قیمتی ندارد.

حضرت فرمود: «آن از این خلافت شما بهتر است، مگر اینکه حقی را به پای دارم و باطلی را دور سازم».

(۳) آن حضـرت برای این بر خلافـت حریص بـود، تـا ارزشـهای والاـ را به پـای دارد و عـدالت اجتمـاعی و گسـترش آگـاهی اجتماعی و رونق بخشیدن به زندگی عمومی را باعث شود.

(۴) ۳- در روایت سوم آمـده است که عمر، اعضای شورا را فرا خوانـد و هنگامی که نزد وی حاضـر شدند به آنها گفت: «آیا همه شـما به خلافت بعد از من طمع کرده اید؟» آنان از سـخن، بازماندند. و او بار دیگر سـخنش را تکرار کرد، پس زبیر روی بـدو کرده به وی پاسـخ داد: و چه چیزی مـا را از آن دور می سـازد؟ تو آن را بر عهـده گرفـتی و به آن عمـل کردی و مـا در قریش از تو کمتر نیستیم و نه در سابقه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۸۲

و نه در قرابت».

او نتوانست به وی پاسخی بدهد و به آنها گفت: آیا شما را از خودتان باخبر سازم؟

گفتنـد: بگو که اگر مـا از تو بخواهیم ما را رها کنی، تو رهایمان نخواهی کرد! (۱) وی خواسـته ها و تمایلاتشان را برای آنان بازگو می کرد و آنها را از نفسیاتشان باخبر می ساخت، پس روی به «زبیر» کرد و به

او گفت: اما تو ای زبیر! تو زود رنـج ناپایدار هستی، وقت رضایت، مؤمن و هنگام خشم، کافری، روزی انسان و روزی شـیطان هستی و اگر خلافت به تو برسد، روز خود را در بطحا (مکه) بر سـر یک مد جو! به دعوا می گذرانی، پس اگر حکومت به تو برسد، نمی دانم چه کسـی برای مردم باشد آن روز که شـیطان می شوی و چه کسـی باشد آن روز که خشـمگین می گردی و خداوند امر این امّت را برای تو فراهم نخواهد کرد، در حالی که تو همراه چنین صفتی باشی.

(۲) زبیر، بنابراین تحلیل نفسانی از شخصیتش، گرفتار بیماریهای خطرناکی بوده که عبارتند از:

۱- زودرنجی و دلتنگی.

۲- ناپایداری در رفتار.

۳- خشم فراوانی که شعور و توازنش را از وی می گرفته.

۴- حرص و بخل که این دو وی را بر آن می دارند که با مردم بر سر یک مد از جو، به زد و خورد بپردازد.

(۳) این خویها از صـفات ناشایسـته هسـتند و هر کس بـدانها متصف باشد، صـلاحیت عهده دار شدن هیچ منصب حساسـی در دستگاه دولتی ندارد چه رسد به اینکه خلیفه و پیشوای مسلمین گردد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۸۳

(۱) سپس روی به «طلحه» کرد و به وی گفت: بگویم یا ساکت شوم؟

طلحه بر او پرخاش کرد و به او گفت. تو چیزی از خیر نمی گویی.

عمر گفت: همانا من تو را می شـناسم، از روزی که انگشت تو در روز احد مضـروب گشت، خشـمگین بوده ای از آنچه به تو رسـیده بود و پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله خشـمگین بر تو از دنیـا رفت بخـاطر سـخنی که روز نـازل شـدن آیه حجـاب بر زبان راندی.

(۲) اگر

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر طلحه خشمگین بوده، پس چگونه است که عمر او را نامزد خلافت و پیشوایی مسلمین می کند؟ این امر خلاف آن چیزی است که وی گفته بود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وفات یافت در حالی که از اعضای شورا راضی بوده است.

(۳) «جاحظ» بر این مطلب اظهار نظر کرده و گفته است: «اگر کسی به عمر می گفت: تو گفتی که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درگذشت در حالی که از این شش نفر راضی بوده پس چگونه اینک به طلحه می گویی که آن حضرت علیه السّلام خشمگین بر تو، درگذشت بخاطر سخنی که گفته بودی، در آن صورت مثل این می بود که وی را با تیر زده باشی، ولی چه کسی جرأت داشت که کمتر از این را به عمر بگوید، چه رسد به این؟».

(۴) پس به «سعد بن ابی وقاص» روی کرد و گفت: «همانا تو صاحب گلّه اسبان هستی، از این اسبان که با آنها می جنگی و تو صاحب شکار، تیر و کمان هستی و (قبیله) زهره کجا و خلافت و کارهای مردم کجا!!».

(۵) سعد، مردی نظامی بود که جز عملیات جنگی چیزی نمی دانست و در امور اداری و اجتماعی امّت، اطلاعی نداشت، پس چگونه وی را برای خلافت نامزد می کند؟ همچنین وی صلاحیت قبیله سعد را برای تصدی امور حکومت،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۸۴

مورد انتقاد قرار داده بود.

(۱) آنگاه روی به «عبد الرحمن بن عوف» کرد و به او گفت: «اما تو ای عبد الرحمن! اگر نصف ایمان مسلمین را با ایمان تو بسنجند، ایمان تو بر آنها

برتری می یابد، اما برای این امر شایسته نیست کسی که ضعفی چون ضعف تو را داشته باشد و زهره کجا و این امر کجا!!».

(۲) و عبد الرحمن- بنا به نظر عمر- مرد ایمان و تقوا بود و نمی دانیم که ایمان وی کجا بود هنگامی که از انتخاب سرور عترت پاک، امام امیر المؤمنین علیه السّلام خودداری نمود و امور مسلمین را به دست امویان سپرد و آنان مال خدا را به یغما بردند و بندگان خدا را به بردگی کشاندند. و نیز وی شخصیتی قوی و عزمی ثابت و اراده ای محکم، بنا به اعتراف عمر، نداشته است، پس چگونه وی را نامزد خلافت می سازد؟!! چگونه قول او را منطق قاطع در تعیین فرد مورد نظرش برای امور امّت، قرار می دهد؟!! (۳) سپس روی به امام «امیر المؤمنین علیه السّلام» نمود و به آن حضرت گفت:

«خدای را (که حاکم) تو باشی، اگر شوخ طبعی در تو نبود! به خدا قسم! اگر تو بر آنها حکومت کنی، آنان را به حق آشکار و راه روشن می بری».

(۴) چه وقت امام را شوخ طبعی بوده در حالی که آن حضرت در زندگی، جز جدیت و دوراندیشی در قول و عمل نداشته است. وانگهی، آن کس که به این خوی موصوف باشد، چگونه می تواند مسلمین را به حق واضح و راه روشن برد، آن گونه که عمر می گوید: این سیاست با شوخ طبعی ناشی از ضعف و سستی شخصیت، سازگار نیست.

(۵) عمر، تأکید می کند که اگر امام، امور مسلمین را بر عهده گیرد، میان آنان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۸۵

به حق رفتار می کند و آنها را به راه راست

می برد، پس چرا او را از اعضای شورا قرار می دهد و مشخصا او را تعیین نمی نماید؟ و آیا این توجه و عنایت به حال امّت است که این فرصت را از آن بگیرد و امور آن را به دست کسی نسپارد تا با سیره ای که پایه آن بر عدل خالص و حق محض است، آن را اداره نماید؟! (۱) پس روی به «عثمان» بزرگ خاندان اموی؛ خاندانی که با اسلام مبارزه کرده بود، کرد و به او گفت: «هان! (حکومت) به سوی تو می آید!! گویی تو را می بینم که قریش این امر را بخاطر دوستیش نسبت به تو، به عهده ات گذاشته و تو بنی امیه و بنی ابی معیط را بر گردن مردم سوار کرده و آنان را در دادن بخششها برتری داده باشی، پس گروهی از گرگان عرب به سوی تو روان می شوند و تو را بر بسترت سر می برند. به خدا قسم! اگر چنان کنند تو چنین می کنی و اگر چنین کردی آنان نیز چنان خواهند کرد، سپس دست بر پیشانی برد و گفت: پس اگر چنین پیش آمد، گفته ام را به یادآور ... «۱»».

(۲) اگر اندکی در گفتار وی به عثمان تأمل کنیم که می گوید: «گویی تو را می بینم که قریش این امر را بخاطر دوستیش نسبت به تو بر عهده ات گذاشته است»، می بینیم که وی خلافت را بر عهده عثمان گذاشته است؛ زیرا نظام شورایی که وی آن را قرار داده بود، حتما به پیروزی وی در رسیدن به قدرت منجر می شد؛ چون او را یکی از اعضای شورا قرار داده و بیشتر آنان کسانی بودند که رابطه محکم با خاندان

عثمان داشتند و آنان از انتخاب وی خودداری نمی نمودند و دیگری را بر او مقدم نمی داشتند و در حقیقت این خود اوست که وی را به خلافت رسانده و امور مسلمین را بدو سپرده بود. و نیز با اطلاع از

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۸۵– ۱۸۶ (چاپ اوّل).

حالتهای نفسانی و آگاهی از دوستی شدید او نسبت به خاندانش، چگونه او را برای خلافت نامزد کرده بود در حالی که وی شخصا خطر بنی امیه بر اسلام را می دانسته و این امر را در سخنش با مغیره بن شعبه اعلام نموده آنگاه که به وی گفته بود: «ای مغیره! آیا با چشم نابینایت چیزی را دیده ای؟».

گفت: خیر.

(۱) عمر گفت: «به خدا قسم! بنی امیه چشم اسلام را کور خواهند ساخت همان گونه که این چشم تو کور گشته و سپس هر دو چشمش را کور خواهند کرد که نداند به کجا می رود و از کجا می آید «۱»».

پس برای وی در آستانه مرگ لازم بوده که امّت را از خطر امویان دور سازد و برای آنان هیچ سهمی در حکومت قرار ندهد.

اینها بعضی از روایاتی است که در مورد سخنان وی با اعضای شورا نقل گردیده است.

(۲)

نظام شورا

شاید نتوانم نظامی بی پایه تر از نظام شورایی که عمر قرار داده بود، بشناسم که در آن هیچ گونه توازن و یا اصالتی وجود نداشته و از حقیقت شورایی که باید نماینده رأی امّت باشد و بخشهای مختلف ملت را در انتخاب، شرکت دهد، به دور بوده است، زیرا وی در این شورا، رأی را به جماعتی سپرد که تنها نماینده آرای خود

بودند.

عمر، کسانی را که نامزد کرده بود فراخواند و به آنان گفت: «همراه خودتان

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۲/ ۸۲.

از پیر مردان انصار کسانی را حاضر کنید، ولی چیزی از امر شما به دست آنها نخواهد بود و همراه خودتان حسن بن علی و عبد اللّه بن عباس را حاضر کنید که آن دو قرابتی دارند و برای شما در حضورشان برکت را امید دارم و برای آنها چیزی از امرتان نخواهد بود» «۱».

(۱) عمر، انصار را دور کرده و برای آنان هیچ سهمی در انتخاب و اختیار قرار نداده، بلکه تنها برای آنان نظارت را در نظر گرفت که به معنای محروم کردن و کم ارزش شمردن آنها بود، زیرا امر، امر اعضای شورا بود و دیگران هیچ کاره بودند ... و نیز ما نمی دانیم که چه برکتی برای اعضای شورا با حضور امام حسن علیه السّلام و عبد اللّه بن عباس حاصل می شد، در حالی که چیزی از امر شورا در اختیار آنان نبوده است؟

(۲) آنگاه روی به «ابو طلحه انصاری» کرد و به وی فرمانی داد که امر شورا بدان محکم شود، به او گفت: «ای ابو طلحه! خداوند اسلام را به شما عزت داد، پس پنجاه نفر از انصار انتخاب کن و این عده را به انجام این امر و شتاب در آن ملزم ساز ..».

(۳) سپس روی به «مقداد بن اسود» کرد و فرمانی مشابه به وی داد و به او گفت:

«اگر پنج نفر متفق شوند و یک نفر از آنها خودداری نماید، گردن او را بزنید و اگر چهار نفر متفق شوند و دو

نفر مخالفت ورزنـد، گردنشان را بزنید و اگر سه نفر از آنها در مورد شخصـی متفق شوند و سه نفر دیگر، فردی را قبول کنند، شما با کسانی باشـید که عبـد الرحمن بن عوف در میان آنان باشـد و بقیه را بکشـید اگر از آنچه مردم بر آن فراهم آمـده اند، روی گردان باشند ...».

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۲۸.

(۱)

اخطار به صحابه

عمر، به صـحابه اخطار داد و آنان را به معاویه و عمرو بن عاص تهدید نمود، هرگاه در عقیده متفق نشوند و در مورد حکومت و قـدرت به نزاع برخیزنـد، پس به آنها گفت: «ای یاران محمد! با یکدیگر همدل شوید که اگر چنین نکنید، عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان در امر خلافت بر شما چیره خواهند شد ...».

(۲) شـیخ امامیه، شـیخ مفید بر این گفته چنین اظهار نظر کرده است: «عمر با این گفته، می خواست معاویه و عمرو بن عاص را به طلب خلافت تشویق کنـد و طمع آنهـا را در آن برانگیزانـد، زیرا معـاویه عامل و امیر وی در شام و عمرو بن عاص، عامل و امیر او در مصـر بودنـد و او ترسـید که اگر عثمان ضـعیف شود، امر خلافت به علی بر گردد، پس این سـخن را بر زبان راند تا مردم آن را به آن دو که در مصـر و شـام بودنـد، برساننـد و آنها در صورتی که امر خلافت به علی برسـد، بر آن دو سـرزمین، مستولی شوند ...».

(۳)

موضعگیری امام علیه السّلام

امام امیر المؤمنین علیه السّـلام به رنـج آمـد و بسـیار اندوهگین گشت و دانست که شورا توطئه و حیله ای بیش نیست که برای دور کردن امر خلافت از وی طرح ریزی شده است. آن حضرت با عمویش عباس روبه رو شد و بی مقدمه به وی فرمود: «ای عمو! امر خلافت از ما دور شده است».

او گفت: «چه کسی تو را با خبر ساخته است؟».

حضرت فرمود: «وی مرا با عثمان مقارن ساخته و گفته است که با اکثریت

باشید و سپس گفت: با عبد

الرحمن باشید، سعد هم با عموزاده اش عبد الرحمن مخالفت نمی کند و عبد الرحمن داماد عثمان است که با هم مختلف نمی شوند.

پس، یا عبد الرحمن آن را به عثمان می سپارد و یا عثمان به عبد الرحمن ... «۱»».

(۱) فراست امام، صادق گشت، زیرا عبد الرحمن بنا به مصلحت خویش و به امید اینکه خلافت بعدا به وی بازگردد، امر خلافت را به عثمان سپرد. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۳۸۹ موضعگیری امام علیه السلام ..... ص : ۳۸۸

را با شیوه منحطش، توطئه ای آشکار و بی پرده بود که بر ضد جانشین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، طرّاحی گردید.

(۲) امام کاشف الغطاء رحمه اللّه می گوید: «شورا با جوهر و حقیقت آن، توطئه ای واقعی و شورایی صوری بود که مهارتی برجسته برای تحمیل عثمان به عنوان خلیفه بر مسلمین و به رغم آنان بود که با تدبیری جالب توجه برای اسلام و مسلمین مصیبت بدون بازگشتی به بار آورد ...».

(۳) این توطئه، قلب امام علیه السّلام را سوزاند و کینه های قریشی، غمهایش را بر انگیخت تا آنجا که سالهای بعد در مورد آن سخن گفت و فرمود: «آنگاه که وی (یعنی عمر) درگذشت، آن را به عهده جمعی قرار داد که ادعا کرد من یکی از آنها هستم، پس خداوند داد مرا از شورا بگیرد، چه وقت درباره من مشکلی در برابر نخستین آنها بود که اینک با چنین نمونه هایی، همردیف قرار داده شوم ...».

(۴) آری به خدا ای امیر المؤمنین! چه کسی شک داشته است که تو برترین مسلمین و عظیم ترین آنان در جهاد و پیشتازترین آنها در

اسلام هستی، اما آه بر زمانه! و بدا به حال روزگار که تو را با چنین کسانی مقارن ساخته است، کسانی که امّت را از عدالت و مواهبت، محروم نمودند.

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۲۹- ۲۳۰.

(۱)

پذیرش امام علیه السّلام

در اینجا موردی برای سؤال باقی می مانـد و آن اینکه چرا امام پذیرفت تا یکی از اعضای شورا باشد آن هم با وجود تفاوتهای آشکاری که میان آن حضرت و میان آنها بوده است؟

خود آن حضرت به این پرسش، پاسخ داده که وی می خواسته تناقض گویی عمر را آشکار سازد، زیرا عمر بارها گفته بود که نبوت و خلافت در یک خانـدان جمع نمی شوند پس در این صورت چرا وی را یکی از اعضای شورا که نامزد خلافت بودند، قرار داده است؟!!

(۲)

مصیبتهای شورا

محققان پیشین و متأخر بر انتقاد از شورا و ساختگی بودن نظام آن متفقند و پیامدهای ناگوار آن بر مسلمین به صورت فتنه ها و اختلافات و ایجاد گرفتاریها و مشکلات برای آنان را بر شمرده اند که این موارد را در کتاب خودمان، «حیاه الامام الحسن علیه السّلام» بیان کرده ایم ولی ضرورت بحث اشاره به آنها را لازم می سازد که آنها عبارتند از:

(۳) اولا: این نظام از واقعیت شورا دور بوده و فاقد همه عناصری می باشد که شورا بدانها ممتاز می گردد، زیرا باید این موارد در آن فراهم باشند:

الف- اینکه امّت با همه بخشهایش در انتخاب، شرکت جویند.

ب- اینکه حکومت به طور مستقیم یا غیر مستقیم در امور انتخاب مداخله نکند.

ج- اینکه آزادیهای عمومی برای همه انتخاب کنندگان فراهم باشد.

(۱) اما شورای عمری فاقد همه این عناصر بود و هیچ کدام از آنها در آن شورا وجود نداشته اند، زیرا امّت را از شرکت در انتخاب مانع گردید و هیچ گونه آزادی انتخاب کسی که او را برای حکومت می خواهد، به آن داده نشد، بلکه امر آن به شش نفر سپرده

شد و رأی آنان را برابر با آرای بقیه ملتهای اسلامی قرار داد و این نوعی از انواع تزکیه است که بعضی حکومتهای بی توجه به اراده ملتهای خود، آن را تحمیل می کنند. و نیز او به پلیس دستور داد تا در موضوع، دخالت نماید و به آنها گفت: هر کس از اعضای شورا که با انتخاب بقیه اعضا موافقت نکند، به قتل برسانند.

(۲) همچنین به آنها دستور داده بود تا مدت انتخاب را در سه روز محدود کنند و وقت را بر انتخاب کنندگان تنگ گرفت تا مبادا دیگر گروههای مردم در این امر دخالت کنند و هدف وی از بین برود.

(۳) ثانیا: این شورا عناصر مخالف امام و کینه توز نسبت به آن حضرت را شامل می شد، زیرا در میان آن، طلحه تمیمی بود که از خاندان ابو بکر بود و با امام در امر خلافت رقابت داشته و آن حضرت را از آن دور نموده بود. و در میان شورا، عبد الرحمن بن عوف بود که داماد عثمان و از کینه توزترین مهاجرین نسبت به امام بود و آن گونه که مورخان می گویند، وی از جمله کسانی بود که ابو بکر برای مجبور ساختن امام به بیعت، از آنها کمک گرفته بود. شورا، سعد بن ابی وقاص را نیز شامل می شد که جانش مالامال از حقد و دشمنی نسبت به امام بود و این بخاطر دائیان اموی او بود، زیرا مادرش حمنه دختر سفیان بن امیه بود و امام، بزرگان و قهرمانان آنان را در راه دعوت اسلامی به هلاکت رسانده بود و هنگامی که مسلمین با امام بیعت نمودند، سعد از بیعت کردن خودداری نموده

بود و از اعضای شورا، عثمان بن عفان، بزرگ خاندان اموی بود که عمر، بنا به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۹۲

گفته مورخان، این عناصر مخالف امام و کینه توزان نسبت به آن حضرت را انتخاب کرده بود تا امر خلافت به حضرتش نرسد.

(۱) امام علیه السّلام درباره عوامل مؤثر در میدان انتخاب، سخن گفته و فرموده است:

«اما من هنگامی که بال گشودند، بال گشودم و هرگاه پرواز کردند، من نیز به پرواز آمدم، پس مردی از آنان به کینه خویش گوش فرا داد و دیگر به دامادش روی آورد همراه با مسائلی دیگر!».

به هر حال، این شورا- بنا به گفته محققان- هدفی جز دور نگهداشتن امام از حکومت و سپردن خلافت به امویان نداشته است.

(۲) «علائلی» می گوید: «تعیین نامزدی در میان شش نفر، راه را برای امویان هموار کرد تا از موقعیت بهره گیرند و کاخ عظمت خویش را بر دوش مسلمین بپا سازند».

(۳) «سید میر علی هندی» نیز به این نتیجه رسیده و گفته است: «حرص عمر بر مصلحت مسلمین، وی را به انتخاب این شش نفر از بهترین مردم مدینه واداشت بدون اینکه سیاست سلفش را دنبال کند و امویان در مدینه حزبی قوی داشتند و از همین جا بود که انتخاب وی، راه را برای توطئه های امویان و دسیسه های آنان آماده ساخت، آنها که با اسلام دشمنی کردند و سپس وارد آن شدند تا وسیله ای برای تأمین مطامع و بنای کاخ عظمت خویش بر دوش مسلمین داشته باشند «۱»».

(۴) ثالثا: عمر در این شورا عمدا انصار را دور ساخت و برای آنان هیچ سهمی را در نظر نگرفت در حالی که آنان

پیامبر را پناه داده و اسلام را در روزگار

(۱) الامام الحسین علیه السّلام ۱/ ۲۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۹۳

محنت و غربتش یاری داده بودند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد آنان سفارش به خیر کرده بود.

(۱) همچنین، وی در شورا سهمی برای عمار، ابو ذر و امثال آنان از بزرگان اسلام، در نظر نگرفته بود و گمان غالب این است که آنها را بخاطر تمایل و دوستیشان نسبت به امام علیه السّلام دور کرده بود، زیرا آنها کسی جز او را انتخاب نمی کردند و به کسی جز او رضایت نمی دادند و به همین جهت آنان را دور ساخت و اعضای شورا را تنها از دشمنان امام انتخاب نمود.

(۲) رابعا: از عجایب مربوط به این شورا این است که عمر در حق اعضای آن گواهی داد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از دنیا رفت، در حالی که از آنها راضی بوده یا اینکه برای آنها به بهشت، شهادت داده است، در حالی که وی به افراد پلیس دستور داده بود که اگر آنها در انتخاب فردی از میان خود تأخیر نمودند، گردن آنها را بزنند، بنا به آنچه بیان نمودیم و انتقاد کنندگان این شورا می گویند که تأخیر در انتخاب، خارج شدن از دین و یا ترک کردن اسلام نبوده که خون آنان را مباح سازد!! و این حکم با مقررات اسلامی در مورد حرمت خون انسانها و لزوم خویشتن داری در مورد آن، جز در مواضع مخصوصی که فقها بیان کرده اند، منافات دارد و این امر از جمله آن موارد نبوده است.

(۳) در اینجا چیز دیگری باقی مانده که

غرابت آن از آن تناقض کمتر نیست و آن اینکه عمر، شورا را منحصر در شش نفر نمود به این دلیل که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که از آنان راضی بود، درگذشت! ولی این حجت، به عنوان دلیل برای تعیین شایسته نیست، زیرا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درگذشت در حالی که از بسیاری از صحابه خویش راضی بود و مقدم داشتن این شش نفر بر آنان از باب ترجیح بلا مرجّح است که بنا به گفته علمای اصول، امری قبیح دانسته شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۹۴

(۱) خامسا: از انتقادات وارد بر این شورا این است که عمر، گروه دربرگیرنده عبد الرحمن بن عوف را ترجیح داد و بر گروه شامل امام امیر المؤمنین علیه السّلام مقدم دانسته بود که این جانبداری آشکاری از نیروهای قریشی کینه توز و ستمکار نسبت به امام می باشد. و نیز ما هیچ گونه شایستگی خاصّی را سراغ نداریم که ابن عوف بدان ممتاز گردد و صلاحیت این جایگاه و این تکریم را دارا شود. آیا او و برادرانش از مهاجرین همچون طلحه و زبیر و دیگران نبوده اند که اموال مسلمین و منابع مالی آنان را به خود اختصاص دادند تا آنجا که ثروت بی کران غیر قابل شمارشی را صاحب گشتند که در نحوه هزینه کردن و مصرف نمودن آن متحیر ماندند؟ و بنا به گفته مورخان، ابن عوف آن قدر از طلا بر جای نهاد که بخاطر فراوانیش، آن را با تیشه ها می شکستند! آیا چنین کسی بر امام علیه السّلام برتری داده می شود؟!! در حالی که آن حضرت، صاحب مواهب و

کمالات بوده و در علم و تقوا و دین مـداری هماننـدی نداشـته است و خـدای تعالی در کتاب خود می فرمایـد: ... هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ «۱».

«آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، برابر هستند؟».

(۲) سادسا: این شورا باعث رقابت و همچشـمی میان اعضای آن گردیـد به طوری که هر کـدام از آنان خود را رقیب و همتای دیگری می دیـد و قبل از آن چنین نبوده انـد به طوری که سـعد فرمان پـذیر عبـد الرحمن و عبد الرحمن تابع عثمان و از یاران مخلص و یاوران وی بوده و پس از شورا، میان آنان شکاف عجیبی پیدا شد تا آنجا که عبد الرحمن بر ضد عثمان تحریک می کرد و از علی دعوت می نمود که هر کدام شمشیر خود را بردارند تا با عثمان بجنگند و به خویشاوندان خود

---

(۱) زمر/ ۹۱.

وصیت کرد که پس از مرگش، عثمان بر او نماز نخواند ... (۱) و نیز زبیر، پیرو امام بوده و در روز سقیفه در کنار آن حضرت ایسـتاد و در راه وی انواع مشـقتها و سـختیها را تحمـل کرد و در روزگـار عمر گفته بود: «به خـدا قسم! اگر عمر بمیرد، با علی بیعت می کنم»، ولی شورا، روح خود بزرگ بینی را در او دمیـد و خود را همتای امام تصور کرد و از آن حضـرت جـدا شد و در روز جمـل بر علیه آن حضـرت دست به کار گردیـد و بـدین گونه بود که شورا روح خصومت و دشـمنی را میان اعضایش باعث شد، (۲) زیرا هر کدام خود را شایسته امر خلافت می دید و خویشتن را

از دیگری شایسته تر می دانست و این خصومت و نزاعی که میان آنها پیش آمد به وحدت کلمه مسلمین آسیب رساند و جمع آنهـا را متفرق سـاخت و این مطلب را معـاویه بن ابی سـفیان در سـخنش بـا ابی الحصـین که زیاد وی را برای دیـدار با معاویه فرستاده بود، بیـان کرد آنجـا که معـاویه به وی گفت: به من خـبر رسـیده است که تو دارای هوش و خرد هسـتی، پس دربـاره چیزی که از تو می پرسم به من پاسخ ده.

- هر چه به نظر تو می رسد، از من سؤال کن.

(۳)- به من خبر ده که چه چیزی جمع مسلمین و اجتماع آنان را پراکنده ساخت و میان آنها اختلاف را به وجود آورد؟

- کشتن مردم عثمان را.

- کاری نکرده ای.

- حرکت علی به سوی تو و جنگیدن وی با تو.

- کاری نکرده ای.

- حرکت طلحه، زبیر و عایشه و جنگ علی علیه السّلام با آنان.

- کاری نکرده ای.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۳۹۶

- من چیزی غیر از این ندارم.

(۱) «من به تو خبر می دهم که هیـچ چیزی جمع مسـلمین را پراکنده و افکارشان را متفرق نساخت، جز شورایی که عمر آن را از شـش نفر تشکیل داد، زیرا خداوند، محمّد را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دین، توانایی دهد هر چند مشرکان نپسـندند. پس به آنچه خداوند به وی دسـتور داده بود عمل کرد، سـپس خداوند او را به سوی خود برد و ابو بکر را برای نماز پیش فرستاد و او را برای امر دنیایشان پذیرفتند آنجا که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وی را برای امر دینشان

پذیرفته بود، پس به سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عمل کرد و بر سیره وی حرکت نمود تا اینکه خداوند او را برداشت و عمر را به جای خویش قرار داد و او همانند سیره وی عمل کرد و سپس آن را شورایی میان شش نفر قرار داد که هیچ کس از آنها نبود مگر اینکه آن را برای خود می خواست و برای قومش انتظارش را داشت و نفسش بدان مایل بود و اگر عمر مانند ابو بکر کسی را تعیین می کرد، در آن مورد خلافی نمی بود «۱»».

(۲) از مظاهر نخستین این شورا، اشاعه طمعکاریها و تمایلات سیاسی به صورتی آشکار نزد بعضی از اعضای آن بود و آنها به ایجاد حزبها و فرقه گراییها در جامعه اسلامی پرداختند تا به مسند حکومت برسند و این امر، عواقب وخیمی را به وجود آورد که مسلمین به شدت گرفتار آنها شدند.

(۳) اینها بعضی از آفات شورا بود که مسلمین فجایع و مصیبتهای فراوانی را از آن تحمّل نمودند، زیرا راه را در برابر طلقا و فرزندانشان مهیّا ساخت تا به قدرت برسند و زمام حکومت را به دست گیرند و برنامه ای را بریزند که مسلمین با آن

---

(۱) العقد الفرید ۵/ ۳۳- ۳۴.

آشنایی نداشتند که از شاخص ترین این برنامه بهره بری انحصاری از منابع در آمد عمومی و غارت ثروتها و خیرات امّت و کوشش برای ستمکاری بر نیکان و ظلم و شقاوت نسبت به عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود.

(۱)

نحوه انتخاب

هنگامی که عمر به سوی پروردگارش رفت و در آرامگاه ابدیش دفن شد، افراد پلیس، اعضای

شورا را در بر گرفتند و آنان را به تشکیل جلسه و انتخاب حاکمی برای مسلمین از بین خودشان، واداشتند تا وصیت عمر را اجرا نموده باشند.

(۲) آنها در بیت المال و به گفته ای، در منزل مسرور بن مخرمه، تشکیل جلسه دادند و امام حسن علیه السّلام و عبد اللّه بن عباس بر انتخاب، نظارت داشتند. مغیره بن شعبه و عمرو بن عاص به سوی آستانه در شتافتند ولی سعد بر آنها نهیب زد و به آنان گفت: «می خواهید بگویید که ما حاضر شدیم و در میان اهل شورا بودیم؟» «۱».

(۳) این مطلب، درجه رقابت و کینه توزی میان آن قوم را مشخص می سازد، زیرا سعد، حیفش آمد که مغیره و پسر عاص حاضر شوند تا مبادا به مردم بگویند: ما در میان اهل شورا بودیم.

اعضا، با یکدیگر در مورد اینکه چه کسی به امر خلافت اولی و شایسته تر است، به سخن پرداختند و خشم و جدل بالا گرفت.

امام امیر المؤمنین علیه السّلام روی به آنان کرد و آنان را از پیش آمدن فتنه ها

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۶۸.

و تباهی، بر حذر داشت هرگاه به عواطف خود پاسخ دهند و مصلحت امّت را مقدم نشمارند، پس فرمود: «هیچ کس پیش از من کسی را به دعوت برای حق و صله رحم و بذل کرم نشناخته است، پس سخنم را گوش فرا دهید و گفتارم را دقت کنید تا مبادا این امر را پس از امروز چنان ببینید که شمشیرها در آن کشیده شود و پیمانها در آن شکسته گردد تا آنجا که بعضی از شما پیشوایان اهل گمراهی و پیروان

اهل جهالت گردید ...» «۱».

(۱) اگر آنها سخنش را می شنیدند و به گفتارش توجه می کردند، امّت را از امواج بنیان برانداز حفظ می کردند و خیر فراگیر را نصیبش می ساختند ولی آنها به دنبال شهوت ملك و قدرت پرستی روان شدند و پیشگویی امام، محقق گردید به طوری که جز اندکی وقت نگذشته بود که شمشیرها کشیده شد و جنگها پراکنده گردید و فتنه ها و هوسها حاکم شد و بعضی از آنان پیشوایانی برای اهل گمراهی و پیروان اهل جهالت گشتند.

(۲) بحث و جدل میان آن عده درگرفت و به نتیجه مطلوبی نرسیدند و جلسه بدون دستیابی به هدف، پایان یافت در حالی که گروههای مردم با بی صبری منتظر نتیجه قطعی بودند. جلسه بار دیگر تشکیل شد ولی باز هم به شکست منجر گردید، پس ابو طلحه انصاری روی به آنها نمود و با تهدید و وعد وعید به آنها گفت: «نه، قسم به آنکه جان عمر در دست اوست! بیش از سه روزی که برایتان تعیین شده است، مهلت بیشتری به شما نمی دهم ...»

(۳) روز سوم که آخرین مهلت آنان بود فرا رسید و جلسه تشکیل شد و به یکباره انگیزه های قبیله ای دور از مصلحت امّت، پدیدار گشت، زیرا طلحه حق

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲۵/ ۳۱.

خود را به عثمان بخشید و این کار را بخاطر تمایلات سرشار از دشمنی نسبت به امام انجام داد، چون آن حضرت با عموزاده طلحه یعنی ابو بکر در امر خلافت به رقابت برخاسته بود. زبیر نیز پیش آمد و حق خود را به امام بخشید؛ زیرا خویشاوندی نزدیکی با آن حضرت داشت.

سعد هم برخاست و حق خود را به عموزاده اش عبد الرحمن بن عوف داد تا جانب او را بگیرد و موقعیتش را تقویت نماید.

(۱) رأی عبد الرحمن، حرف آخر بود و وی در وضعی محکم قرار داشت، زیرا عمر نسبت به وی اطمینان نموده و امر شورا را به وی مربوط ساخته بود، ولی وی دارای شخصیتی ضعیف و اراده ای ناچیز بوده و قدرت تحمل مسئولیت حکومت را نداشته، پس تصمیم گرفت که غیر از خودش را برای خلافت نامزد نماید. وی تمایلی به عثمان داشت، زیرا عبد الرحمن داماد او بود. ضمنا مشورتی با عموم قریشیان در این مورد داشته که وی را از علی منع نموده و به انتخاب عثمان تشویق کرده بودند از این جهت که وی طمعکاریها و تمایلات آنان را محقق می نموده است.

(۲) سرانجام، آن لحظه هراسناکی که جریان تاریخ را دگرگون ساخت، فرا رسید و عبد الرحمن بن عوف به خواهرزاده اش گفت: برو و علی و عثمان را دعوت کن.

او گفت: از کدامیک شروع کنم؟

(۳) عبد الرحمن گفت: هر کدام را که خواسته باشی.

«مسور» به راه افتاد و آن دو را فرا خواند و مهاجرین و انصار در مسجد فراهم آمدند، پس عبد الرحمن پیش آمد و امر خلافت را بر آنان عرضه داشت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۰

و گفت: «ای مردم! مردم جمع شده اند تا مردم مناطق مختلف به محلهای خودشان برگردند، پس نظرتان را به من بگویید».

(۱) در این هنگام، آن پاک، فرزند پاک، «عمار بن یاسر» پیش آمد و به او پیشنهادی داد که سلامت امّت را متضمن بود و آن را از تفرقه و

اختلاف، مصون می داشت، او گفت: «اگر می خواهی که مسلمانان با هم مختلف نشوند، با علی بیعت کن».

(۲) «مقداد» نیز پیش آمد و گفتار عمار را تأیید نمود و گفت: «عمار راست گفت. اگر با علی بیعت کنی، می پذیریم و اطاعت می کنیم».

(۳) در این وقت بود که نیروهای ستمگر کینه توز نسبت به اسلام به حرکت آمده، گفتار عمار و مقداد را مورد انتقاد قرار داده و نامزدی عثمان، بزرگ امویان را خواستار شدند، در حالی که عبد اللّه بن ابی سرح خطاب به ابن عوف فریاد کشید و گفت: «اگر می خواهی که قریش مختلف نشوند، با عثمان بیعت کن».

عبد اللّه بن ابی ربیعه نیز به سخن آمد و گفتار همکارش را تصدیق نمود و گفت: «اگر با عثمان بیعت کنی، ما می پذیریم و فرمان می بریم».

(۴) صحابی عظیم «عمار بن یاسر» به ابن ابی سرح پاسخ داد و گفت: «چه وقت تو خیرخواه مسلمین بوده ای؟».

«عمار» راست می گفت، زیرا ابن سرح هیچ گاه خیر خواه مسلمین و خواهان عظمت اسلام نبود و او یکی از دشمن ترین مردم نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و آن حضرت پس از فتح مکه دستور داده بود تا او را بکشند هر چند که خود را به پوششهای کعبه آویزان نموده باشد «۱»، و اگر منطق و حسابی در بین

---

(۱) الاستیعاب ۳/ ۹۱۸.

بود، این ناپاک و امثال او از دخالت در امور مسلمین دور نگهداشته می شد، زیرا بنی امیه و دیگر قبایل قریش باید در انتهای قافله می بودند و به آنها اهمیتی نمی دادند، زیرا آنها با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مبارزه

کرده و قبایل را بر ضـد او برانگیخته بودند و تنها پس از ترس از لبه شمشـیرها به اسـلام وارد شدند، پس چگونه به آنها اجازه داده شد تا نظر خود را تحمیل کنند و امر مسلمین به آنها برگردد؟

(۱) بحث و جـدال میان هاشـمیان و امویان بالا گرفت و عمار بن یاسـر پیش آمـد تا به نفع مسـلمین دعوت کنـد و بگوید: «ای مردم! خداونـد مـا را با پیامبرش کرامت بخشـید و با دینش عزیز گردانیـد بس تا کی بایـد این امر را از اهل بیت پیامبرتان دور نگهدارید؟!!».

(۲) منطق عمار، سـرشار از روح اسـلام و هـدایت آن بود، زیرا خداونـد، قریش و دیگر عربها را به دین خود عزت بخشـید و با پیامبرش سعادتمند ساخت و آن حضرت، عزت عربها و شرافت آنان می باشد و بر آنها واجب بوده است تا با نیکی و احسان با وی مقـابله کننـد و این امر (خلافت) را از اهل وی خارج نسازد که آنان نگهـداران علم و خزانه داران وحی آن حضـرت بوده اند و دور از عدالت است که در سرکوب و خوار ساختن آنان بکوشند.

پس، مردی از بنی مخزوم سـخن عمـار را قطع کرد و به او گفت: «ای پسـر سـمیّه! تو به کار تعیین امیر برای قریش چه ارتباطی داری؟» (۳) هیچ کورسویی از نور اسـلام و هدایت آن به قلب این مخزومی نتابیده بود که این گونه عمار را مورد بی احترامی قرار داده و او را به مـادرش منسوب کرد، آن بـانویی که اسـلام به وی افتخـار می کنـد و به مبارزه درخشان و فـداکاریهای بی نظیرش می نازد، زیرا وی و شوهرش یاسر و فرزند

برومندشان در پیشاپیش نیروهای خیّر بنیانگذار اسلام بوده و در راه آن، انواع محنتها و گرفتاریها را متحمل

شده بودند.

(۱) امر خلافت، متعلق به همه مسلمین است که فرزند سمیه و دیگران، از بینوایانی که خداوند آنان را با دین خود عزت بخشیده بود، در آن شرکت می جویند و طاغوتهای قریش، هیچ حقی برای دخالت در امور مسلمین ندارند، البته اگر منطق و حسابی وجود داشت.

(۲) بگو بگو و جدال میان نیروهای اسلامی و قریشیان بالا- گرفت و سعد ترسید که امر از دست آنها برود، پس روی به عموزاده اش عبد الرحمن کرد و به او گفت: «ای عبد الرحمن! قبل از اینکه مردم دچار فتنه شوند، کارت را تمام کن».

عبد الرحمن روی به امام کرد و گفت: آیا با من بیعت می کنی بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبرش و شیوه عمل ابو بکر و عمر؟

امام، نگاهی به وی انداخت و منظورش را متوجه شد و با منطق اسلام و شیوه آزادگان به وی پاسخ داد: «بلکه مطابق کتاب خدا و سنت پیامبرش و اجتهاد خودم ...».

(۳) منبع قانون گذاری در اسلام، همانا کتاب خدا و سنت پیامبرش می باشد و در پرتو آنها مشکلات مردم، حل و فصل می شود و نظام دولت به حرکت می آید و کارهای ابو بکر و عمر از منابع قانون گذاری اسلامی نیستند، زیرا آن دو در نظامهای سیاسی با یکدیگر به شدت اختلاف داشتند و ابو بکر در سیاست مالی، شیوه ای داشت که از سیاست عمر به مساوات نزدیکتر بود، وی مساوات در بخشش را ملغا نمود و نظام طبقاتی را به وجود آورد و بعضی

از مسلمین را بر بعضی دیگر مقدم نمود و حرمت دو متعه را، یعنی متعه حج و متعه ازدواج را پایه گذاری نمود، در حالی که این دو متعه در روزگار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ابو بکر، مشروع بوده اند. و نیز نظریات خاص خود را در بسیاری از زمینه های تشریعی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۳

داشت. پس فرزند ابو طالب این پروش یافته وحی و این قهرمان عدالت اجتماعی در اسلام، طبق کدامیک از آن دو شیوه عمل کند؟

(۱) «ابن عوف» به طور حتم و بدون شک می دانست که امام، زمام حکومت را طبق شریعت خداوند در زمین بر عهده می گرفت و مسلمین را با سیاستی که پایه آن بر عدل خالص و حق محض بود، اداره می کرد و به خاندانهای قریشی هیچ وجه امتیازی نمی داد و آنان را با دیگران در همه حقوق و تکالیف، برابر قرار می داد، منافع این طبقه که بر ضد اسلام، جنایتها کرده و برای مسلمین عظیم ترین بدبختیها و مصیبتها را به بار آورده بود، از میان می رفت.

(۲) اگر امام با شرایط ابن عوف موافقت می کرد، دیگر برایش ممکن نبود که هیچ شیوه ای از شیوه های سیاست خود را که هدفی جز گسترش عدالت در زمین نداشت، اجرا نماید و به طور قطع حتی اگر امام به صورت ظاهری به این شرایط ملتزم می شد، قریش وی را از انجام مقاصدش بازمی داشت و برای وی هیچ راهی جهت تحقق عدالت اجتماعی باقی نمی گذاشت و در آن صورت قیام آنان بر علیه وی مشروع می نمود؛ زیرا وی به تعهدات خود عمل نکرده بود.

(۳) به هر حال، هنگامی که عبد الرحمن از

تغییر جهت امـام ناامیـد شـد، روی به عثمـان کرد و شـرط خود را بـا وی در میان گـذاشت و وی به سـرعت پاسـخ مثبت داد و آمـادگی کامـل خود را برای انجـام شـرایط او اعلاـم کرد و من فکر می کنم که میـان آنها توافقی پنهانی بود که کاملا مخفی نگهداشـته بودند و به هر صورت وی، امام را انتخاب نمی کرد حتی اگر شرایطش را می پذیرفت بلکه از وی درخواست بیعت کرد تا بدین ترتیب پوششی برای برنامه هایش داشته باشد و لذا این مانور سیاسی را اجرا کرد.

(۴) بعضی از مورخان غربی عقیده دارند که عبد الرحمن، شیوه نیرنگ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۴

و فرصت طلبی را به کار گرفت و نگذاشت که انتخاب به صورتی آزاد انجام شود.

(۱) مورخان می گویند که عبد الرحمن به سرعت به سوی عثمان شتافته، دست در دست وی نهاد و به او گفت: «خداوندا! من آنچه را از آن بر گردن داشتم، به گردن عثمان قرار دادم ...».

این اقدام، همچون صاعقه ای بر سر نیروهای مثبت افتاد که می کوشیدند تا حکم خدا میان مسلمین حاکم شود.

(۲) امام به ابن عوف روی نمود و به او فرمود: «به خـدا قسم! این کار را انجام نـدادی مگر به آنچه از وی امیـد داشتی همان را که دوست شما دو نفر، از دوستش امید داشت. خداوند میان شما عطر منشم را بکوبد ...» «۱».

(۳) امـام، علت انتخـاب کردن عبـد الرحمن، عثمـان را روشن سـاخت که برای مصـلحت امّت نبـوده بلکه نـتیجه طمعکاریهـا و تمایلات سیاسی بوده، زیرا ابن عوف امیدوار بود که بعد از عثمان به خلافت برسد، امام روی به قریشیان نمود

و به آنها فرمود: «این نخستین روزی نیست که شما بر علیه ما پشتیبان هم می شوید، صبری نیکو خواهم داشت و از خداوند بر آنچه می گویید، یاری می جویم».

(۴) منطق امام برای ابن عوف گزنده بود و لذا وی به تهدید پرداخت و گفت:

«ای علی! راهی به سوی خودت باز مگذار».

---

(۱) «منشم»، (به کسر شین) نام زنی عطرفروش در مکه بود و قبیله خزاعه و جرهم هرگاه می خواستند بجنگند، از عطر وی به خودشان می زدند و هرگاه چنین می کردند، کشتگان آنها بسیار می شدند.

و گفته می شد «شومتر از عطر منشم». این مطلب در صحاح جوهری ۵/ ۲۰۴۱ آمده است. و خداوند دعای امام را اجابت فرمود و میان عثمان و عبد الرحمن شدیدترین دشمنی و خصومت پیش آمد به طوری که ابن عوف وصیت نمود که بعد از مرگش، عثمان بر او نماز نخواند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۵

امام مظلوم ستم کشیده، از محل اجتماع خارج شد در حالی که می فرمود:

«این نیز به سرانجام خود، خواهد رسید».

فرزند برومند اسلام، عمار بن یاسر، پیش آمد و خطاب به ابن عوف گفت: «ای عبد الرحمن! به خدا قسم! تو او را واگذاشتی، در حالی که وی از کسانی است که به حق حکم می کنند و عدالت را به آن اجرا می نمایند».

(۱) مقداد از جمله کسانی بود که جانش از غم و اندوه به درد آمد و گفت:

«به خدا قسم! هرگز ندیدم همانند آنچه بر اهل این بیت پس از پیامبرشان رسیده است، شگفتا از قریش! آنها مردی را واگذاشتند که نمی گویم و نمی شناسم کسی را که از او به عدالت قاضی تر، داناتر و باتقواتر باشد، اگر یارانی داشته

باشد».

عبد الرحمن سخنش را قطع کرد و او را از فتنه برحذر داشت و گفت: «ای مقداد! از خدا بترس که من از فتنه بر تو می ترسم».

(۲) بـدین ترتیب، فـاجعه شورا که برای مسلمین فتنه هـا را جاویـدان سـاخت و آنان را در شـری عظیم افکنـد، به پایان رسـید. شـورایی کـه در تأسـیس و اجرای آن به این شـکل، هیـچ حقی برای خانـدان پیـامبر رعـایت نگردیـد بلکه آن قـوم عمـدا و به صورتی آشـکار برای کم کردن ارزش آنان کوشـیدند و با آنها برخوردی عادی آمیخته با کینه و دشمنی داشتند و بدین گونه بود که سفارشهای پیامبر در حق آنان از بین رفت و به آنچه در موردشان فرموده بود، توجهی نشد از اینکه عترت معادل کتاب عظیم خداونـد یا همانند کشتی نوح می باشد که هر که بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر که از آن بازماند، غرق می شود و فرو می افتد.

(۳) امام حسـین علیه السّـلام در آغاز عمر، فصـلهای این شورا و آنچه در پی بی آن از گسترش طمعکاریهای سیاسـی و جنگ وحشتناک بر سر قدرت بود را مشاهده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۶

نمود، امری که به تشکیل احزاب و مسلح شدن به قدرت برای رسیدن به حکومت و سوء استفاده از خیرات آن انجامید. شاعر می گوید:

انی اری فتنه هـاجت مراجلها و الملک بعـد ابی لیلی لمن غلبا «من فتنه ای را می بینم که برپا گشـته و حکومت بعـد از ابو لیلی برای کسی است که پیروز شود».

رسیدن به حکومت آرزوی مطلوب و رؤیای خاطر همه گروهها گردید.

(۱) «الجهشیاری» می گوید: «هنگامی که یزید بن عبد الملک مرد و امر حکومت به هشام

رسید، خبر هنگامی به وی رسید که او همراه عده ای در یکی از روستاهای متعلق به خودش بود، پس سجده کرد و دوستان همراهش نیز به سجده افتادند، بجز سعید که به سجده نیفتاد. هشام از این کار بر او اعتراض نمود و به وی گفت: چرا سجده نکردی؟

او گفت: برای چه سجده کنم؟ برای اینکه همراه ما بودی و بعد به آسمان پرواز کردی؟

(۲) هشام گفت: ما تو را همراه خودمان به پرواز برده ایم.

او گفت: اینک سجده کردن گوارا باشد و همراه آنان سجده کرد «۱».

این مورد و موارد همانندش که مورّخان در خصوص جنگ قدرت در آن اجتماع نوشته اند، نه به خاطر این بوده است تا وسیله ای برای اصلاحات اجتماعی و پیشرفت زندگی امّت بر حسب خواسته اسلام بوده باشد، بلکه برای رسیدن به خواسته و تسلط بر مردم صورت می گرفته است.

---

(۱) الوزراء و الکتاب، ص ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۷

(۱) باری، آن حوادث دردناک، میان آن قوم و دینشان فاصله ایجاد نمود و در ستم نسبت به عترت پاک و پی درپی شدن مصیبتهای دردناک بر آنها مؤثر افتاد که از جمله آنها فاجعه کربلا می باشد که در جهان غمها جاویدان مانده است.

در اینجا سخن ما در مورد حکومت شیخین به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۰۹

(۱)

حکومت عثمان

اشاره

مسلمین، با اضطراب، نگرانی و پریشانی بسیار به استقبال خلافت عثمان رفتند و نیروهای خیّر، آشفته شده و بر دین خود ترسیدند و پیروزی امویان در حکومت را پیروزی نیروهای مخالف اسلام دانستند.

«دوزی» عقیده دارد که پیروزی امویان، پیروزی گروهی بود که دشمنی با اسلام را در دل خود پنهان می داشتند «۱».

آنچه مسلمین از آن نگران بودند و از آن بیم داشتند، محقق گردید، زیرا پس از اندک زمانی، حکومت عثمان کوشید تا قریشیان را ثروتمند سازد و با سران و بزرگان، سازش نماید و به آنها امتیازات ویژه بدهد و آنان را بر منابع درآمد مسلمین و خراج آنان مسلّط سازد و اقتصاد دولت را بازیچه قرار دهد و پستهای عالی را به بنی امیه و خاندان ابی معیط و دیگران بدهد، از آنها که ارزشی برای خداوند قایل نیستند تا آنجا که آشوب، حاکم شد و فتنه ها در همه سرزمینها گسترش یافت.

(۳) باری، هنگامی که ابن عوف، عثمان را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل نمود، بنی امیه و دیگر قبایل قریشی دور او را گرفتند و طرفداری کامل خود را از

---

(۱) اتجاهات الشعر العربی، ص ۲۶.

حکومت وی اعلام نمودند و به نفع وی شعار دادند و او را با شعار و فریاد، به مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آوردند تا سیاست دولت خود و موضعگیری آن را در مورد مسائل داخلی و خارجی اعلام نماید. وی از منبر بالا رفت و در جایی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می نشست، قرار گرفت، جایی که ابو بکر و عمر در آن نمی نشستند بلکه ابو بکر یک پله پایین تر می نشست و عمر هم پله ای پایین تر از وی. مردم در این مورد سخن گفتند و بعضی از آنان گفت: «امروز شرّ متولد شده است» «۱».

(۱) مردم با دلها و حواسشان سراپا گوش بودند تا سخنرانی سیاسی عثمان را بشنوند، ولی وی هنگامی که آن جمع

انبوه را مشاهده کرد، مضطرب گشت و نمی دانست چه بگوید و به خود فشار آورد تا این کلمات آشفته را بر زبان آورد که هیچ گونه روشنگری در خصوص سیاست وی نداشته اند، پس گفت: «اما بعد، همانا نخستین مرکب دشوار است و ما سخنران نبوده ایم و خداوند خواهد دانست و شخصی که میان وی و آدم تنها یک پدر مرده باشد، به درستی که پند داده شده است ... «(۲)».

(۲) سپس با دلی مضطرب و چهره ای زرد رنگ از منبر پایین آمد. مردم به یکدیگر نگاه می کردند و استهزا و مسخره می نمودند ... و ما لازم است که نشانه های شخصیت او را بررسی نماییم و بر جهت گیریهای سیاسیش وقوف یابیم. و نیز لازم است که به حوادث همزمان با حکومت وی که تأثیری مستقیم بر بسیاری از فتنه ها و مصیبتهایی که جهان اسلام بدانها دچار گشت، نظری بیفکنیم

---

(۱) ابن کثیر، ۷/ ۱۴۸. یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۴۰.

(۲) الموفقیات، ص ۲۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱۱

و ما چاره ای جز پرداختن بدان مطلب نداریم، زیرا این حوادث بر زندگی حضرت امام حسین علیه السّلام پرتوافکنی می کند و بسیاری از جوانب فاجعه کربلا برای ما روشن می گردد که خود نتیجه حتمی آن حوادثی بود که نقش مهم خودشان را در تغییر جایگاههای عقیده اسلامی ایفا نموده اند.

(۱)

نشانه های شخصیت عثمان

نشانه های روشنگر ابعاد شخصیت عثمان که ذاتیات وی را مشخص می سازند، مهمترینشان عبارتند از:

(۲) ۱- وی اراده ضعیف و عزمی سست داشت و هیچ گونه شخصیت قوی و پایدار نداشته که به وسیله آن بتواند نظریات و اراده خود را حاکم سازد. و نیز هیچ قدرتی برای روبه رو شدن با حوادث و چیره شدن

بر آنها دارا نبوده است به نحوی که امویان زمام امور وی را در اختیار گرفتند و بر همه مقدرات حکومتش مستولی گشتند و او قادر نبود که موضعی مثبت و قدرتمندی بر ضد امیال و هوسهای آنان بگیرد. و بنابه گفته بعضی از مورخان، وی نسبت به آنان همچون مرده ای در دست مرده شوی بوده و مدیر امور دولتش، مروان بن حکم بود که هر چه می خواست می بخشید و هر چه را نمی خواست مانع می شد و بر حسب تمایلاتش در مقدرات امّت تصرف می کرد بدون اینکه توجهی به احکام اسلام داشته باشد و عثمان هیچ نظر و اختیاری در همه حوادثی که با حکومت مواجه می گشتند، نداشته، زیرا به مروان اعتماد نمود و همه امور دولت را به وی سپرده بود.

(۳) «ابن ابی الحدید» به نقل از بعضی مشایخ خود می گوید: «در حقیقت

و واقع امر، این مروان است که خلیفه بود و عثمان تنها نام خلافت را داشته است».

(۱) قدرت اراده، تأثیری کامل در ساخت شخصیت و پایداری آن دارد و به شخص، قدرتی ذاتی می بخشد که بتواند در برابر امواج و طوفانهایی که در این زندگی به سویش می آیند، بایستد و محال است که شخصی بتواند هیچ هدفی را برای امت و وطنش محقق سازد، بدون اینکه این صفت در او موجود باشد و اسلام بکلی ممنوع ساخته است که شخصی با اراده ضعیف، رهبری امت را عهده دار شود و چنین کسی را از تصدی حکومت بازداشته است، زیرا کشور را در معرض گرفتاریها و مصیبتها قرار می دهد و صاحبان قدرت را به تمرّد و خروج از فرمان،

تشویق می کند و امت دچار بحرانها و خطرها می گردد.

(۲) بعضـی از مورخان، عثمان را به رأفت، رقّت، نرمخویی و آسان گیری موصوف نموده انـد ولی همه این حالتها با خاندان و خویشاوندانش بوده و در برابر جبهه مخالف حکومتش، بسیار سنگدل بوده و در فشار آوردن و ستم به آنها فراوان می کوشیده، با سختگیری و شدت زیاد با آنان مقابله می کرده است، مثلا «ابو ذر» را از مدینه به «ربذه» تبعید کرد و او را مجبور به اقامت در محلی نمود که همه وسایل زندگی در آن نابود شده بود تا آنجا که آواره و غریب از دنیا رفت.

(۳) و نیز صحابی عظیم «عمار بن یاسر» را سخت مورد آزار قرار داد و دستور داد تا مورد ضرب واقع شود تا آنجا که به فتق مبتلا گردید و افراد پلیس، او را بیهوش در راه افکندند و همچنین به پلیس خود، دستور داد تا قاری بزرگ قرآن، «عبد اللّه بن مسعود» را کتک بزنند و آنان با تازیانه های خود بدنش را سخت آزردند و پس از اینکه بعضی از استخوانهایش را شکستند، وی را بیرون انداختند و او را از سهم خودش از بیت المال محروم ساخت و بدین گونه با نام آوران جبهه

مخالف، بسیار قساوت به خرج می داده است.

آری، وی با خویشاوندانش از بنی امیه و خاندان ابی معیط، رأفت و رقّت فراوان داشت و خیرات مناطق مختلف را به آنها بخشید و آنان را بر گردن مردم سوار کرد و همه پستهای مهم دولت را به آنها واگذار نمود.

(۱) ۲- نشانه دوّم در حالتهای عثمان این است که وی بسیار

قبیله ای بود و جانش از تمایلات فراوان نسبت به قبیله اش مالامال بوده تا آنجا که آرزو می کرد کلیدهای فردوس را در اختیار می داشت تا آنها را به بنی امیه ببخشد. وی آنها را در گرفتن درآمدهای عمومی، مقدم می داشت و ثروت عظیم را در اختیار آنان گذاشت و میلیونها از اموال دولت را به آنها بخشید و آنان را حاکمان بر سرزمینها و مناطق اسلامی قرار داد و خبرهای بسیار و پی درپی به وی می رسید از اینکه آنان از حق دور شده و نسبت به مردم ستم کرده و در زمین، اشاعه فساد نموده اند، اما وی اعتنایی نمی کرد و هیچ گونه تحقیقی در این موارد ننمود و شکایتهای تقدیم شده بر علیه آنها را رد می کرد که ما این مطلب را با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار خواهیم داد.

(۲) ۳- نشانه سوم از حالتهای عثمان این است که وی به ناز و نعمت و زندگی پرزرق وبرق، تمایل داشت و توجهی به سادگی در زندگی و زهد به دنیا نداشت، آن گونه که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. پس زندگی پرزرق وبرق همراه با ناز و نعمت برای خود فراهم ساخت و کاخها بنا کرد و برای خود آنچه را می خواست از بیت المال تصرف کرد و ثروتی گسترده برای خویش فراهم نمود، بدون اینکه بر خودش هیچ سختگیری داشته باشد که امام امیر المؤمنین علیه السّلام وی را با این فرموده خویش توصیف فرموده است: «همچون شتری پرخور و شکم برآمده، همّی جز جمع آوری و خوردن بیت المال نداشت». و این یکی از موجبات

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱۴

اعتراض بر او بود که

ما در بحث از سیاست مالیش، این مورد را با تفصیل بیشتری بیان خواهیم کرد.

اینها بعضـی از حالتهای عثمان بود که سـبب گردید تا وی در میدان سیاست، دچار شکست و عدم موفقیت گردد و انتقادات و اعتراضات بر او را گسترش دهد.

(۱)

نظامهای اداری عثمان

نظامهـای اداری حـاکم در روزگـار عثمـان، به ثروتمنـد سـاختن قریش و سـازش بـا بزرگـان داعیـان و آسان گیری و نرمش با صاحبان نفوذ و قـدرت و چشم پوشـی از تخلفات قانونی آنان، توجه داشت، مثلا عبیـد اللّه بن عمر مرتکب جنایت قتل عمدی گردیـد و به نـاحق، «هرمزان، جفینه و دختر ابو لؤلؤ» را کشت ولی عثمـان پرونـده تحقیق در این مورد را بست و فرمانی خاص درباره او صادر کرد تا خانـدان عمر را خشـنود سازد که این اقـدام با اعتراض زیاد مواجه شـد و امام امیر المؤمنین علیه السّـلام برای اعتراض نزد وی رفت و از او خواست تـا ابن عمر را مورد مجـازات قرار دهـد و مقـداد نیز خواسـتار چنین امری شـد ولی عثمان توجهی به این امر ننمود. «زیاد بن لبید» هرگاه با عبید اللّه روبه رو می شد، به وی می گفت:

الا یا عبید اللّه مالك مهرب و لا ملجأ من ابن اروی و لا خفر

أصبت دما و اللّه فی غیر حله حراما و قتل الهرمزان له خطر

علی غیر شی ء غیر ان قال قائل أ تتهمون الهرمزان علی عمر

فقال سفیه: و الحوادث جمّهنعم اتهمه قد اشار و قد امر

و کان سلاح العبد فی جوف بیته یقلبه و الأمر بالأمر یعتبر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱۵

«ای عبید اللّه! برای تو گریزگاهی نیست و پناهگاهی از عثمان و یا نگاهبانی نداری».

«به خدا قسم! تو به ناحق

خونی را به حرام ریخته ای و قتل هرمزان امری مهم است».

«بی سبب او را کشتی تنها به گفته گوینده ای، آیا هرمزان را به قتل عمر متهم می کنید؟».

«پس بی خردی، در میان حوادث فراوان، گفت: آری او را متهم می کنم که دستور داد و فرمان صادر کرد».

«در حالی که سلاح آن بنده درون خانه اش بود که آن را این روی و آن رو می کرد و هر کاری به چیزی شناخته شود».

(۱) عبیـد اللّه نزد عثمـان شـکایت برد پس او، زیـاد را احضـار کرد و وی را از آن کـار منع نمود امـا وی خودداری نکرد و از عثمان انتقاد کرد و گفت:

ابا عمرو عبید اللّه رهن فلا تشکیک بقتل الهرمزان

فإنک ان غفرت الجرم عنه و اسباب الخطا فرسا رهان

لتعفو اذ عفوت بغیر حق مالک بالذی تخلی یدان «ای ابا عمرو! عبید اللّه بدون شک، متهم به قتل هرمزان است».

«پس اگر تو جرم او را ببخشی، در حالی که عوامل خطا، دو اسب شرطبندی هستند».

«در آن صورت به ناحق بخشیده باشی و در آن هیچ حقی نخواهی داشت».

عثمان از زیاد به خشم آمد و او را نهی کرد و به مجازات تهدید نمود و او نیز دست کشید «۱».

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۳۹- ۲۴۰.

(۱) پس عبید اللّه را از مدینه به کوفه فرسـتاد و در آنجا زمینی به وی بخشـید و آن محل به نام وی منسوب گردید و گفته شد: «کوفیه ابن عمر» که این اقـدام، انتقاد اخیار و دینـداران را بر عثمان برانگیخت، زیرا آنها ملاحظه کردند که خلیفه، بدون دلیلی شرعی حدود خدا را برای ارضای تمایلات خاندان خطاب و کسب دوستی آنان

نادیده گرفته بود.

(۲) به هر حال، نظامهای اداری حاکم در ایام عثمان تابع اراده و خواسته های امویان بود و مطابق کتاب و سنّت پیش نمی رفت، زیرا امویان بیهوده در مقدرات امت، دخالتهای فراوان می نمودند و ستم را در مناطق مختلف، گسترش می دادند، به طوری که «کرد علی» معتقد است اشتباهات اداری عثمان، از مهمترین عوامل قتل وی بوده است «۱».

(۳)

والیان و حاکمان عثمان

اشاره

عثمان، سعی کرد تا خاندان و خویشاوندان خود را بر امت تحمیل نماید و لذا آنان را به عنوان والیان و حاکمان سرزمینهای اسلامی قرار داد.

«مقریزی» می گوید: «عثمان، بنی امیه را محورهای خلافت خود قرار داد» «۲».

در میان آنان، قدرت مدیریت و شایستگی قبول مسئولیت حکومت، وجود نداشت و برای همین بود که سرزمینها را در معرض گرفتاریها قرار دادند و فساد و ظلم را در آنها گسترش دادند.

---

(۱) الاداره الاسلامیه، ص ۵۷.

(۲) النزاع و التخاصم، ص ۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱۷

(۱) مورخان می گویند: وی عاملان خود را برای بهره بردن از بیت المال تشویق نمود و مثلا ابو موسی به یکی از کارگزاران خود اجازه داد تا در مواد غذایی اهل عراق دست به تجارت بزنند «۱».

(۲) «سید میر علی» عقیده دارد که مسلمانان از استبداد حکام و غارت اموال، لطمات فراوانی را متحمل شدند «۲».

در اینجا به بعضی از عاملان وی اشاره ای می نماییم:

(۳)

۱- سعید بن عاص

عثمان، حکومت کوفه را به سعید بن عاص سپرد و امور این منطقه عظیم را پس از عزل «ولید بن عقبه» به سبب ارتکاب جرم شراب خواری، به او واگذار کرد.

کوفیان، حاکم جدید خود را با ناخرسندی و عدم رضایت استقبال کردند، زیرا وی جوانی نازپرورده و گستاخ بود که از ارتکاب منکر نمی هراسید.

(۴) مورخان می گویند: وی یک بار در ماه رمضان گفت چه کسی از شما هلال را دیده است؟ پس صحابی بزرگوار، هاشم بن عتبه مرقال برخاست و گفت: «من آن را دیده ام». ولی وی اعتنایی به او ننمود و سخت ترین و شدیدترین کلام را متوجه وی ساخته گفت: «آیا با این یک چشم کورت آن را

دیده ای؟!».

هاشم، آزرده خاطر گشت و به وی اعتراض نمود و گفت: «مرا بخاطر این یک چشم نابینایم سرزنش می کنی در حالی که آن در راه خدا از بین رفته است»،

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۶۲.

(۲) مختصر تاریخ العرب، ص ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱۸

زیرا چشم وی در روز یرموک از بین رفته بود.

(۱) هاشم، صبح روز بعد، افطار نمود، زیرا پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «با دیدن آن (هلال) روزه بگیرید و با دیدنش افطار نمایید» و مردم هم با توجه به افطار هاشم، افطار نمودند و خبر به سعید رسید و او هاشم را احضار نمود و به سختی مضروب ساخت و خانه اش را به آتش کشید که این امر موجب ناراحتی مردم گردید و بر او اعتراض نمودند، زیرا وی به ناحق به یکی از پرچمداران جهاد در اسلام، تعدّی نموده بود «۱».

(۲) سعید، در بالاترین حد از ستمکاری و غرور بود، زیرا از وی نقل شده که گفته بود: «این منطقه (یعنی منطقه کوفه) باغی برای قریش است» و این گفته موجی از خشم و ناخرسندی را موجب شد و پیشوای آزادگان یعنی مالک اشتر به وی پاسخ داد و گفت: «آیا جایگاه نیزه هایمان و آنچه را خداوند به ما روزی فرموده است، باغی برای خود و برای قومت قرار می دهی؟ به خدا قسم! اگر کسی آن را آرزو نماید، چنان کوبیده می شود که خوار و ذلیل گردد».

(۳) حکومت منحرف که به زور شمشیر بر امت تحمیل شده بود، خیرات جامعه را این گونه، باغی برای قریش قرار می دهد که با اسلام مبارزه کرده و در برابر

آن جنگیده بود.

(۴) قاریـان و فقهـای منطقه با رهبر خود، مالک همصـدا شـده، او را تأییـد نموده، از غرور و سـتمکاری حاکم، انتقاد نمودنـد. رئیس پلیس سـعید به خشم آمد و به شدّت بر آنها پرخاش نمود. آنها به سوی وی شـتافته و او را سـخت کتک زدند به طوری که بیهوش گردید. سپس از مجلس وی برخاسته زبان به انتقاد او گشودند

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۲۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۱۹

و بدیها و زشتکاریهای عثمان را بر زبان آوردند و بدیهای قریش و جنایات بنی امیه را برای مردم بیان کردند.

(۱) سعید، فورا نامه ای به عثمان نوشت و درباره آنها وی را باخبر ساخت.

عثمـان در پاسـخ به وی نوشت تـا آنان را به شام تبعیـد کنـد و در همان وقت نیز نامه ای به معاویه نوشت و به او دسـتور داد تا آنان را تأدیب نماید.

(۲) این آزادگان، مرتکب گناه یا فسادی نشـده و به جنایتی دست نزده بودنـد که مسـتحق مجازات و تبعید باشـند، آنها تنها از امیرشـان انتقـاد کرده بودنـد، زیرا به ناحق سـخن گفته و از راه راست منحرف شـده بود، در حالی که اسـلام، آزادی کامل در مورد انتقاد از حاکمان و مسـئولان داده است هرگاه در رفتار خود منحرف باشـند و بر مردم سـتم نماینـد و این آزادی را حقی برای هر شهروند قرار داده و دولت را ملزم به رعایت و در نظر گرفتن آن برای مردم نموده است.

(۳) بـاری، نظـام حـاکم بـا شـدت و سرکوب، آنـان را از وطنشان اخراج نمود و به شام گسـیل داشت و معاویه آنها را تحویل گرفت و دستور

داد تا آنان را در کلیسایی جای دهند و برای آنها مقرّری تعیین نمود و با آنها شروع به مناظره کرده، آنان را موعظه می نمود و آنان را به مسالمت با نظام حاکم و پذیرش سیاست آن تشویق می کرد، اما آنان سخنانش را نپذیرفتند و در مورد سخنان سعید بر او اعتراض نمودنـد، از اینکه گفته بود آن منطقه، باغی برای قریش است و به وی اعلام نمودنـد که هیـچ امتیازی برای قبایل قریشی وجود ندارد که بتوانند خیرات سرزمینها را به خود اختصاص دهند.

(۴) هنگامی که معاویه از آنان ناامیـد شد، به عثمان نوشت تا از نگهداشـتن آنان در شام، وی را معاف دارد تا مبادا مردم آنجا را بر وی تباه سازند.

(۵) عثمان، وی را معاف نمود و به او دستور داد تا آنها را به کوفه بازگرداند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲۰

وقتی که آنان به کوفه بازگشتند، زبان به انتقاد و بیان بدیهای امویان و زشتکاریهای آنان گشودند.

(۱) سـعید، بار دیگر وضعیت آنان را به عثمان گزارش داد و او دستور داد تا آنها را از وطنشان به حمص و جزیره تبعید نماید. پس آنها را از وطنشان به حمص فرسـتاد و حاکم آن، عبد الرحمن بن خالد، با سـخت ترین و شدیدترین گفتار با آنها روبه رو شـد و آنـان را به سـختی مورد شـکنجه قرار داد و در اذیت و آزار آنان بسـیار کوشـید. و بنابر آنچه راویان می گوینـد: هرگاه سوار می شد، دستور می داد تا آنها در اطراف مرکبش حرکت کنند تا در خوار و حقیر شمردن آنها مبالغه نماید.

(۲) هنگامی که آنان آن سنگدلی را مشاهده کردند، نسبت به نظام

حاکم، اظهار اطاعت و فرمانبری نمودند و او در مورد آنان به عثمان نوشت و عثمان اجابت نموده، وی را دستور داد تا آنها را به کوفه بازگرداند.

(۳) هنگامی که آنان از حمص خارج شدند، راه خود را به سوی مدینه تغییر دادند تا با عثمان رو به رو شوند و پس از رسیدن به آنجا با وی دیدار نمودند و آنچه را از شکنجه و ستمکاری دیده بودند، به اطلاع وی رساندند، اما طولی نکشید که ناگهان سعید را در آنجا دیدند که برای کاری رسمی نزد عثمان رفته بود و در آنجا آن گروه را مشاهده کرد که از وی شکایت می کردند و خواستار عزل او بودند، ولی عثمان از آنان روی گردانید و درخواستشان را اجابت ننمود و آنها را دستور داد تا از اوامر حاکمشان اطاعت کنند و نیز به سعید دستور داد تا برگردد و کار خود را از سر گیرد.

(۴) آن گروه پیش از سعید، به سوی موطن خود حرکت نموده، قبل از او به آنجا رسیدند و آنجا را تصرف کرده سوگند یاد نمودند مادام که شمشیرهایشان را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲۱

داشته باشند، اجازه ندهند که سعید به آنجا وارد شود. سپس همراه گروهی از مسلمین به فرماندهی «مالک اشتر» خارج شدند تا اینکه به «الجرعه» رسیدند و در آن محل، مستقر گشتند تا مانع ورود سعید به کوفه شوند.

(۱) وقتی که سعید به آنجا رسید، به سوی او شتافتند و به شدّت با وی گفتگو نمودند و ورود به شهرشان را بر او تحریم کردند. وی به سوی عثمان فرار کرد و از آنها شکایت

نمود. عثمان چاره ای جز عزل وی نیافت، پس او را معزول نمود و با ناخرسندی، شخص دیگری را به جای وی منصوب ساخت «۱».

(۲) به هر حال، عثمان، معترضان بر سعید بن عاص را مورد اذیت و آزار قرار داد، در حالی که آنان قاریان و فقهای سرزمین خود بودند، آنها را بخاطر جوان گستاخ بی بندوباری، از اوطانشان تبعید نمود از این جهت که وی از خویشان او بوده است و این امر، یکی از علل اعتراض بر عثمان نه تنها در کوفه بلکه در همه سرزمینهای اسلامی که حکومت خویشاوندانش به آنجا رسیده بود، گردید.

(۳)

۲- عبد اللّه بن عامر

«عبد اللّه بن عامر بن کریز» پسر دایی عثمان بود، حکومت بصره را پس از عزل ابو موسی اشعری، به وی سپرد و سن وی ۲۴ و یا ۲۵ سال بود «۲» که حکومت آن منطقه مهم را بر عهده وی نهاد، در حالی که شایسته تر آن بود که برای آن منطقه یکی از ثقات و اخیار صحابه را برگزینند تا مردم از هدایت، صلاح

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۳۳۲. ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۶۸. الانساب ۵/ ۴۹- ۴۳.

(۲) الاستیعاب (چاپ شده در حاشیه الاصابه) ۳/ ۹۳۲- ۹۳۳.

و تقوایش بهره گیرند و خیر و رشاد را از او استفاده کنند، ولی وی به این امر توجهی ننمود و عبد اللّه را به آنجا فرستاد تنها به این دلیل که وی پسر داییش بوده است. و بنا به گفته راویان، وی در آنجا به زندگی پرتجمل و اسرافکاری روی آورد و آن گونه که اشعری از او یاد می کند «۱»، شخصی بی بندوبار و ولخرج بود.

او نخستین کسی بود که در بصره جامه ای از خز پوشید. وی جبه ای تیره رنگ به تن کرد و مردم گفتند: امیر، پوست خرس به تن کرده است. وی جامه اش را عوض کرد و جبه ای سرخ رنگ پوشید «۲».

(۱) عـامر بن عبـد اللّه تمیمی، بر سیاست و اعمـال وی اعتراض کرد و نیز از رفتار و سـیرت عثمان انتقاد نمود. و طبری روایت نموده که عـده ای از مسـلمین فراهم آمدند و در مورد اعمال عثمان به گفتگو نشسـتند و بنابراین گذاشـتند که شخصـی را نزد وی بفرسـتند تا با او سـخن بگویـد و وی را از کارهایش باخبر سازنـد. آنان عامر بن عبد اللّه را برای دیدار با وی بر گزیدند و هنگامی که با او رو به رو شد، به وی گفت:

(۲) «جمعی از مسـلمین فراهم آمدنـد و کارهای تو را بررسـی نمودنـد و دیدنـد که تو مرتکب امور عظیمی گشـته ای، پس از خدای عز و جل پروا کن و به سوی او بازگرد و از آن کارها دوری گزین ...».

(۳) عثمان او را حقیر شـمرد و از وی روی گردانیـد و به اطرافیانش گفت: «به این شـخص بنگرید، مردم ادعا می کنند که وی قـاری اسـت در حـالی که وی می آیـد و از مسائـل پیش پـا افتـاده بـا من سـخن می گویـد. به خـدا قسم او نمی دانـد خـداوند کجاست».

---

(۱) الکامل ۳/ ۹۹- ۱۰۰.

(۲) الاستیعاب ۲/ ۹۳۳. اسد الغابه ۳/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲۳

(۱) آن مسائل پیش پا افتاده کدامند که وی در مورد آنها با او سخن گفته بود.

وی جز در مورد تقوای الهی و عدالت در بین مردم و برتر شمردن

منافع مسلمین و پیروی از سیرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سخنی نگفته بود، ولی این امر بر عثمان گران آمد و نصیحت وی را از مسائل پیش پا افتاده دانست.

عامر با استهزا روی به او کرد و گفت: آیا من نمی دانم که خداوند در کجاست؟

عثمان گفت: آری.

عامر گفت: من می دانم که خداوند در کمین است.

(۲) عثمان، خشمگین شد و مشاوران و عاملان خود را احضار نمود و اعتراض مخالفان را بر آنها عرضه داشت و سخن عامر را به اطلاعشان رسانید و از آنان در این مورد اظهار نظر خواست، پس دایی زاده اش، عبد اللّه بن عامر به او پیشنهاد نمود و گفت: ای امیر المؤمنین! نظر من این است که آنان را به جهاد دستور دهی تا آنها را مشغول کرده باشی و آنان را با جنگها گرفتار کن تا برای تو خوار شوند و هر کدام تنها به فکر خود باشند و آنچه در آن گرفتارند از زخمهای مرکبش و شپشهای پوستینش ...».

(۳) دیگران نظر دیگری دادند اما عثمان نظر عبد اللّه را پذیرفت که باید با مخالفان به سختی و شدت، مقابله شود و عاملان خود را بازگرداند و آنها را دستور داد تا بر مخالفان سخت گیری نمایند. و نیز آنها را دستور داد تا مردم را به لشکرکشیها گرفتار سازند و تصمیم گرفت که از بخشش به آنان مانع شود تا فقر و بینوایی در میان آنان شایع شود و ناچار به اطاعت وی گردند «۱».

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۳۳۳- ۳۳۴. ابن خلدون، تاریخ ۴/ ۱۰۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲۴

(۱) هنگامی که عبد اللّه بن عامر به بصره

بازگشت، تصمیم گرفت تا از عامر بن عبد اللّه انتقام بگیرد، پس به ایادی خود دستور داد تا در حق وی شهادتی باطل دهند و بر او بهتان و افترا بندند به این مضمون که وی در اموری که خداوند حلال دانسته، با مسلمین مخالفت می کند و اینکه وی گوشت نمی خورد و به ازدواج عقیده ندارد و در نماز جمعه حاضر نمی شود «۱» و گواهی آنها را در این مورد به نگارش آورد و آن را به سوی عثمان فرستاد و او دستور داد تا وی را به شام تبعید کنند و او را بر پالانی سوار کنند تا سفر وی همراه با مشقت باشد.

(۲) هنگامی که با شام رسید، معاویه او را در «الخضراء» جای داد و کنیزی را نزد وی فرستاد تا جاسوسی بر او باشد و اخبار و مسائلش را گزارش دهد.

آن کنیز، وی را زیر نظر گرفت و دید که وی هنگام شب به عبادت بر می خیزد و از هنگام سحر خارج می شود و بعد از تاریکی هوا بازمی گردد و از طعام معاویه چیزی نمی خورد و تنها تکه های نان را در آب می گذاشت و آنها را تناول می کرد تا مبادا چیزی از حرام وارد شکمش گردد. آن کنیز، وضعیت او را به معاویه خبر داد و او نامه ای در مورد وی به عثمان نوشت و عثمان به او دستور داد تا او را صله ای بدهد «۲».

(۳) مسلمانان بر عثمان ایراد گرفتند و آنچه را در حق این مرد صالح که به تقوای الهی و عدالت در میان مردم امر کرده بود، مورد انتقاد قرار دادند.

عبد اللّه بن عامر همچنان حاکم بصره

باقی ماند و با شیوه ای که برای مسلمین ناآشنا بود، رفتار می نمود و از هیچ گناه، ظلم و تجاوز، خودداری

---

(۱) الفتنه الکبری ۱/ ۱۱۶.

(۲) الاصابه ۳/ ۸۵.

نمی کرد و هنگامی که عثمان کشته شد، موجودی بیت المال را غارت نمود و به سوی مکه حرکت کرده به طلحه، زبیر و عایشه ملحق شد و به آنان پیوست و به آنها کمک مالی کرد تا برای مبارزه با امام امیر المؤمنین علیه السّلام قدرت پیدا کنند. و هم او بود که به آنها پیشنهاد داد که به سوی بصره حرکت کنند و از رفتن به شام منصرف گردند «۱».

(۱)

۳- ولید بن عقبه

عثمان، حکومت کوفه را پس از عزل «سعد بن ابی وقاص زهری»، به ولید بن عقبه داد. و مورخان اتفاق دارند بر اینکه وی از فاسقان بنی امیه و از فاسدترین و منحرفترین آنها از اسلام بوده و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خبر داده بود که وی از اهل جهنم است «۲». و پدرش عقبه از سخت ترین دشمنان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که محتویات شکمبه ها را می آورد و بر در خانه آن حضرت می گذاشت «۳». (۲) و هم او بود که آب دهن بر چهره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله افکنده بود و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله وی را تهدید کرده بود که هرگاه او را خارج از کوههای مکه بیابد، دستور می دهد که گردنش را بزنند و هنگامی که واقعه بدر اتفاق افتاد، وی از خارج شدن خودداری نمود ولی دوستانش بر او اصرار ورزیدند که همراه آنان خارج شود! و

او آنـان را از گفتـار پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله به وی باخبر ساخت که آنها او را تشویق کرده، فریب دادنـد و به او گفتنـد، تو شتر سرخ مویی داری که هیچ کس به آن نمی رسد، پس اگر مسأله فرار

---

(۱) اسد الغابه ۳/ ۱۹۲.

(۲) مروج الذهب ۲/ ۳۳۴.

(۳) ابن سعد، طبقات ۱/ ۲۰۱.

پیش آیـد، بر آن سوار می شوی و به پرواز درمی آیی. (۱) پس حرف آنها را شـنید و برای جنگ با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آلـه حرکـت کرد و هنگـامی که خداونـد مشـرکان را هزیمت داد، شـترش، او را به زمین شـنزاری برد که مسـلمین وی را به اسارت گرفتند و حضـرت دستور داد تا علی گردنش را بزند و آن حضرت به سوی وی برخاست و او را به هلاکت رساند «۱». و لـذا جان ولیـد از کینه نسـبت به پیامبر مالامال بود، زیرا آن حضـرت پـدرش را کشـته بود و او همراه آن عده از کفار قریش مسلمان شد آنگاه که از لبه شمشیری ترسید که جان پدرش را گرفته بود.

(۲) قرآن کریم به «ولید» لقب «فاسق» داده و مورخان و مفسران می گویند که دو آیه در مورد فسق وی نازل گردیده:

(۳) اوّل: قول خـدای تعالی است که می فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ «۲».

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسـقی خبری برای شـما آورد، تحقیق کنید تا مبادا ندانسته قومی را زیان رسانید و آنگاه بر آنچه انجام داده اید، پشیمان گردید».

و سبب نزول این آیه این بود که پیامبر

صلّی اللّه علیه و آله او را نزد بنی المصطلق فرستاد تا زکات را دریافت کند و او نزد آن حضرت بازگشت و خبر داد که آنها زکات را به وی نداده اند و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به سوی آنان حرکت کرد و دروغگویی ولید برایش آشکار گشت و این آیه نازل شد تا فسق او را اعلام نماید.

(۴) دوّم: قول خداوند متعال است که می فرماید: أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ

---

(۱) الغدیر ۸/ ۲۷۳.

(۲) حجرات/ ۶. ابن عبد البر در الاستیعاب ۴/ ۱۵۵۳ می گوید: میان عالمان تأویل قرآن، تا آنجا که می دانم، اختلافی نیست که این آیه در مورد ولید نازل شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲۷

فاسِقاً «۱».

«آیا آن کس که مؤمن است همانند کسی است که فاسق باشد؟».

(۱) و سبب نزول آن این بود که مشاجره ای میان ولید و میان امام امیر المؤمنین علیه السّلام پیش آمد و ولید به آن حضرت گفت: ساکت باش که تو کودک هستی و من پیر مرد هستم! به خدا قسم من زبانی گسترده تر از تو و نیزه ای تیزتر از تو و درونی شجاع تر از تو و افرادی بیش از تو در طایفه خود دارم!!! (۲) حضرت علی علیه السّلام به وی فرمود: «خاموش باش که تو فاسق هستی»، پس خداوند این آیه را در حق آن دو نازل فرمود و «حسان بن ثابت» شرح این حادثه را چنین به نظم آورده:

انزل اللّه و الکتاب العزیزفی علی و فی الولید قرآنا

فتبوأ الولید من ذاک فسقاو علی مبوأ ایمانا

لیس من کان مؤمنا عرف اللّه کمن کان فاسقا خوّانا

فعلیّ یلقی لدی اللّه عزاو ولید یلقی

هناک هوانا

سوف یجزی الولید خزیا و ناراو علی لا شک یجزی جنانا «۲» «خداوند و قرآن عزیز، مقایسه ای در مورد علی و ولید نازل نموده اند».

«پس ولید به فسق مشخص گردید و جایگاه علی، ایمان بود».

«آن کس که مؤمن و خداشناس باشد همانند آن کس که فاسق خیانتکار است، نخواهد بود».

«پس علی نزد خداوند عزت می یابد و ولید در آنجا خواری خواهد یافت».

---

(۱) سجده/ ۱۸.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۲۸

«ولید به رسوایی و جهنم خواهد رسید و پاداش علی بدون شک بهشت خواهد بود».

(۱) هنگامی که عثمان ولایت کوفه را به او سپرد، آشکارا شراب می خورد، روزی وی در حال مستی به کاخ خود وارد شد و ابیاتی را بر زبان آورد که شرّ به بار آورد:

و لست بعیدا عن مدام و قینهو لا بصفا صلد عن الخیر معزل

و لکن اروی من الخمر هامتی و امشی الملا بالساحب المتسلسل «۱» «و من از شراب و رامشگر به دور نیستم و نه در جایی خشک و به دور از نیکی».

«ولی کله ام را از شراب سیراب می کنم و در میان مردم با می خوشگوار به راه می افتم».

(۲) راویان می گویند: وی به آواز رامشگران گوش فرا می داد و شب را همراه ندیمان و خوانندگان خود از شام تا بامداد به مستی می گذرانید و ترجیح می داد که شب را با یکی از دوستانش که شخصی مسیحی از اهل تغلب به نام «ابو زبید طائی» بود، بیدار بماند و او را در خانه ای بر در مسجد جای داده بود و سپس آن را به وی بخشید و طائی از منزلش خارج می شد و از میان مسجد می گذشت

تا برای بزم شبانه به نزد ولید برود و در آنجا میگساری نماید و سپس در حال مستی از میان مسجد بازگردد «۲».

(۳) مورخان می گویند که ولید، شراب نوشید و در حال مستی، نماز صبح را

---

(۱) مروج الذهب ۲/ ۳۳۵.

(۲) الاغانی ۵/ ۱۳۵. مروج الذهب ۱/ ۳۲۳. العقد الفرید ۶/ ۳۴۸.

برای مردم چهار رکعت به جماعت خواند و در رکوع و سجودش می گفت:

بنوش و مرا بنوشان، سپس در محراب استفراغ کرد و سلام نماز را داد و به نمازگزاران پشت سر خود گفت: می خواهید بیشتر برایتان نماز بخوانم؟! (۱) «ابن مسعود» به وی گفت: خداوند خیر تو را زیاد نگرداند و نه خیر آن که تو را برایمان فرستاده است. آنگاه لنگه کفش خود را برداشت و به صورت وی زد و مردم او را با قلوه سنگها زدند و او به کاخ داخل شد در حالی که مردم او را با سنگ می زدند و او مست و لا یعقل بود «۱». و درباره فضیحتها و رسواییش، «حطیئه جرول بن اوس عبسی» می گوید:

شهد الحطیئه یوم یلقی ربّه انّ الولید احق بالغدر

نادی و قد تمت صلاتهم أ أزیدکم؟ ثملا و لا یدری

لیزیدهم خیرا و لو قبلوامنه لزادهم علی عشر

فأبوا ابا وهب و لو فعلوالقرنت بین الشفع و الوتر

حبسوا عنانک اذ جریت و لو خلوا عنانک لم تزل تجری «۲» (۱) «حطیئه، روزی که به دیدار خدایش می رود، گواهی خواهد داد که ولید به غدر و خیانت شایسته تر است».

«در حالی که نمازشان تمام شده بود، فریاد کشید: آیا بیشتر بخوانم؟ و او مست و لا یعقل بود».

«تا به آنها خیر بیفزاید و اگر از

او می پذیرفتند، از ده بیشتر برایشان می خواند».

---

(۱) سیره حلبیه ۲/ ۳۱۴. الاغانی ۵/ ۱۲۵. الاستیعاب ۴/ ۱۵۵۳.

(۲) الاغانی ۵/ ۱۲۵.

«ای ابو وهب! آنها نپذیرفتند و اگر می پذیرفتند، شفع و وتر را با هم می آوردی».

«افسار تو را هنگام حرکت گرفتند و اگر افسارت را نمی گرفتند همچنان در حرکت می بودی «۱»».

(۱) «حطیئه» بازهم در مورد او می گوید:

تکلم فی الصلاه و زاد فیهاعلانیه و جاهر بالنفاق

و مج الخمر عن سنن المصلی و نادی و الجمیع الی افتراق

أ أزیدکم علی أن تحمدونی فما لکم و مالی من خلاق «۲» «آشکارا در نماز حرف زد و چیزی بر آن افزود».

«و شراب را از دهن خود، به دور از راه و رسم نمازگزار، بیرون ریخت و در حالی که همگان در حال پراکنده شدن بودند، فریاد کشید» «آیا برای شما بیشتر بخوانم تا مرا بستایید که من و شما بهره ای نداریم».

(۲) جمعی از اخیار و نیکوکاران کوفه به مدینه شتافتند و از ولید نزد عثمان شکایت بردند، در حالی که انگشتر وی را در حال مستی از دستش گرفته بودند، به همراه داشتند.

هنگامی که با عثمان دیدار نمودند و به آنچه دیده بودند شهادت دادند از اینکه ولید شراب خورده، بر آنها نهیب زد و به آنان گفت: از کجا می دانید که وی شراب خورده است؟! گفتند: همان شرابی که ما در جاهلیت می خوردیم.

---

(۱) همان.

(۲) همان.

(۱) و برای تأیید شهادتشان، انگشتر او را که در حال مستی از او گرفته بودند، به عثمان دادند.

عثمان خشمگین شد و برخاست و با دست خود سینه هایشان را عقب زد و با بدترین و سخت ترین

سخنان با آنها روبه رو گردید.

(۲) آنان سرگشته و رنجیده از پیش وی خارج شدند و نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روان گشتند و آن حضرت را از آنچه به آنها رسیده بود، باخبر ساختند. امام به سوی عثمان رفت و به او فرمود: «شاهدان را راندی و حدود را معطل گرداندی؟».

عثمان آرام گرفت و از عواقب کارها ترسید و روی به امام کرد و با صدایی آهسته گفت: نظر شما چیست؟

(۳) حضرت فرمود: «نظر من این است که دوستت را احضار نمایی، پس اگر آنها روبه رو بر او گواهی دادند و وی دلیلی اقامه نکند، حد را بر او جاری سازی ...».

(۴) عثمان چاره ای جز قبول سخن امام نداشت، پس نامه ای به ولید نوشت و او را احضار کرد. هنگامی که نامه عثمان به ولید رسید، به سوی مدینه حرکت کرد وقتی نزد عثمان حاضر شد، وی گواهان را احضار کرد و آنها بر او گواهی دادند و او هیچ دلیلی اقامه نکرد و بدین ترتیب مستحق حد شد، اما از ترس عثمان، هیچ کس برای حد بر او، از جای برنخاست، پس امام امیر المؤمنین علیه السّلام برخاست و به وی نزدیک شد. ولید امام را دشنام داد و گفت: ای صاحب کاستی و ظلم! (۵) عقیل به سوی او برخاست و دشنامش را پاسخ داد. ولید سعی کرد از نزد امام بگریزد ولی امام او را کشید و بر زمین افکند و با شلاق به وی ضربه زد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۳۲

عثمان به خشم آمد و بر امام فریاد کشید: حق نداری با وی چنین کنی!! (۱) امام با منطق

شرع به وی پاسخ داد و فرمود: «بلی و از این هم بدتر اگر فاسق باشد و مانع شود که حق خدا از او گرفته شود «۱»».

این حادثه بر این دلالت دارد که عثمان تا چه حد نسبت به حدود خدا سستی می کرد و اهمیتی به اقامه آنها نمی داد.

(۲) «استاد علائلی» در مورد این واقعه چنین اظهار نظر می نماید: «این داستان چیز جدیدی غیر از بخشش که به محل عاطفه بر می گردد، در برابر ما قرار می دهد و آن تصویری از چشم پوشی نظام در مورد قانون و چشم پوشی در مورد یک واقعه دینی است به طوری که بر خلیفه واجب بود نخستین کسی باشد که بخاطر آن به خشم آید و در غیر این صورت، جایگاهش مورد تهدید واقع می شود و برای مردم، زمینه بگومگو و ایرادگیری باز می کند، خصوصا حکومتش در پی حکومت عمر آمده بود که آن حکومت به سختگیری در مورد حدود دینی معروف شده بود و حتی اگر مربوط به نزدیکترین خویشان باشد.

(۳) بنابراین، چنین مبالغه ای در چشم پوشی و عفو و گذشت، نه تنها به جایگاه عاطفه، بلکه به حزبگرایی برمی گردد تا یکجا به یاری هم بیایند ...» «۲».

(۴) به هر حال، ولید اثری ناخوشایند در کوفه باقی گذاشت، زیرا از بی بندوباریهایش تأثیر پذیرفت و شیوه وی نقطه تحولی در این شهر بود که جمعی از صحابه و تابعین در آن بودند و شهر را به صورت شهر بی بندوباران و عیاشان درآورد، چون ولید مردم را به سوی عیش و نوش و لهو و لعب سوق داد و در

---

(۱) مروج الذهب ۳۳۵/ ۳۳۶.

(۲) امام حسین علیه السّلام، ص ۳۳.

کوفه محلهایی برای آواز و مطربی بازشـد و عیاشان در آن شـهر فراوان گشـتند که از آوازه خوانان آن، عبد اللّه بن هلال بود، وی به یار ابلیس معروف شد «۱». و حنین خیری، شاعر نصرانی «۲».

(۱)

۴- عبد اللّه بن سعد

عثمان، برادر رضاعی خود، «عبـد اللّه بن سـعد بن ابی سـرح» را والی مصـر قرار داد و درآمد و خراج آن دیار را در اختیار وی قرار داد «۳». وی از خطرناکترین مشرکان و دشمن ترین آنان نسبت به پیامبر علیه السّلام بود و از هر کسی بیشتر آن حضرت را مسـخره می نمود و به اسـتهزا خطاب به پیامبر علیه السّـلام می گفت: «من هر جا بخواهم او را می برم» و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را مهدور الدم ساخته بود، اگر چه آویزان به پرده های کعبه یافت شود.

(۲) وی پس از فتح مکه فرار کرد و به عثمان پناه جست و عثمان او را پنهان داد و پس از اینکه اهل مکه آرامش یافتند، وی را نزد پیامبر آورد. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله مدتی طولانی ساکت ماند و سپس به وی امان داد و او را بخشید.

هنگامی که عثمان از آنجا دور شد، پیامبر روی به یارانش کرد و به آنها فرمود: «خاموش نماندم مگر برای اینکه کسـی از شما برخیزد و گردنش را بزند».

(۳) مردی از انصـار به آن حضـرت گفت: یـا رسول اللّه! چرا به من اشـاره ای ننمودی؟ فرمود: «برای پیغمـبر شایسـته نیست که چشمی خیانتکار داشته

---

(۱) الاغانی ۲/ ۳۵۱.

(۲) الاغانی ۲/ ۳۴۱.

(۳) الولاه و القضاه، ص ۱۱.

باشد» «۱».

(۱) هنگامی که عبد اللّه بر

مصر حکومت یافت، با مصریان سیاست خشونت و ستم در پیش گرفت و تکالیفی بیش از طاقتشان بر آنها تحمیل کرد و راه تکبر و خود بزرگ بینی را شیوه خود ساخت. آنان از او دلتنگ شدند و افراد خیّرشان به سوی عثمان شتافته از وی شکایت بردند.

(۲) عثمان، نامه ای به وی نوشت و از سیرت و سیاستش در آن منطقه انتقاد کرد، ولی ابن ابی سرح توجهی به این گوشزد عثمان ننمود و بر ستم و تعدیش نسبت به مردم اصرار ورزید و آن کس را که از وی نزد عثمان شکایت برده بود، به قتل رساند. این امر سبب شد تا اعتراض و خشم بر او بالا گیرد و هیأتی بزرگ از مصریان تشکیل شد که تعداد اعضای آن به گفته راویان هفتصد نفر بود.

(۳) آنان به سوی عثمان شتافتند و در مسجد، فرود آمدند و از اعمال ابن ابی سرح نزد صحابه شکایت کردند. پس طلحه نزد عثمان رفت و به درشتی با وی سخن گفت و عایشه به وی پیام داد و از او خواست تا با آن گروه به انصاف رفتار کند. امام امیر المؤمنین علیه السّلام نیز به او فرمود: «این گروه از تو یک شخص را به جای یک شخص می خواهند که در مورد او به خونخواهی سخن گفته اند، پس او را عزل کن و میان آنان قضاوت کن که اگر حقی بر او واجب شود، داد آنان را از وی بستانی ...».

عثمان، با ناخشنودی پذیرفت و به آنها گفت: «شخصی را انتخاب کنید که من او را بر شما بگمارم».

(۴) مردم «محمد بن ابو بکر» را به

وی پیشنهاد دادند و او فرمان ولایت مصر را

---

(۱) قرطبی، تفسیر ۷/ ۴۰. ابی داوود، سنن ۴/ ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۳۵

به نام او نوشت و به همراه وی جمعی از مهاجرین و انصار را روانه کرد تا میان آنان و ابن ابی سرح، قضاوت کنند «۱».

(۱) آنها از مدینه حرکت کردند ولی هنگامی که به محلّی معروف به «حمس» رسیدند، مشاهده کردند که مسافری از سوی مدینه می آید و وقتی که او را با دقّت نگریستند دریافتند که وی «ورش»، غلام عثمان است. پس او را مورد تفحص و تفتیش قرار دادند و دیدند نامه ای از عثمان برای ابن ابی سرح دارد که به وی دستور می داد تا آن جمع را سرکوب نماید و نامه را به دقت مورد تأمل قرار دادند و متوجه شدند که به خط «مروان» است، پس به مدینه بازگشتند، در حالی که تصمیم گرفته بودند عثمان را عزل کنند و یا اینکه وی را به قتل برسانند.

(۲)

۵- معاویه بن ابی سفیان

عثمان، «معاویه» را به عنوان والی شام تعیین ننمود بلکه عمر او را تعیین کرده بود و عثمان او را در منصبش باقی گذاشت ولی نفوذ و قدرت وی را گسترش داد. و به قول «طه حسین» راه رسیدن وی به خلافت را آماده نمود: «شکی وجود ندارد این عثمان بود که راه را برای معاویه آماده نمود تا روزی خلافت را به خاندان ابو سفیان انتقال دهد و آن را در خاندان بنی امیه تثبیت نماید، زیرا این عثمان بود که قلمرو معاویه را گسترش داد و فلسطین و حمص را به آن افزود و منطقه وسیعی را در

شام برایش به وجود آورد و فرماندهی سپاههای چهارگانه را بدو سپرد و ارتش وی قوی ترین ارتش مسلمین گشت. و نیز همانند عمر، در طول مدت بر خلافتش، ولایت وی را ادامه داد و دستش را در امور شام

---

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۲۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۳۶

بیش از زمان عمر باز بازگذاشت و هنگامی که فتنه پیش آمد، معاویه دریافت که وی از هر حاکم دیگری بیشتر بر سر قدرت بوده و از آنها از نظر قدرت نظامی و تسلط بر مردم، قوی تر بوده است» «۱».

(۱) بنابراین، عثمان، خود، بر قدرت معاویه افزود و قلمروش را گسترش داد و نفوذش را بیشتر کرد تا آنجا که وی نیرومندترین و پرنفوذترین حاکمان گردید و سرزمین وی از مهمترین، محکمترین، آرامترین و مستقرترین سرزمینهای اسلامی شد.

(۲) اینها بعضی از والیان عثمان هستند که همگی از بنی امیه و خاندان ابی معیط بودند و تنها بخاطر تبعیض و رعایت حال آنان و تقویت نفوذ امویان و مسلّط نمودن آنان بر مقدرات مسلمین، آنها را فرمان حکومت داده بود که «سید میر علی هندی» در مورد والیان عثمان چنین اظهار نظر نموده است: «اینها مردان برتر خلیفه بودند که همچون عقابهای گرسنه بر ولایات چنگ انداخته بودند و آنها را طعمه خویش می ساختند و با شیوه های ستمکاری بیرحمانه، برای خود ثروتها می اندوختند» «۲».

(۳)

سیاستهای مالی عثمان

سیاست مالی عثمان، ادامه سیاست عمر بود «۳» و خود شیوه خاصی بجز آنچه عمر پایه گذاری کرده بود، نداشت که همان ایجاد نظام طبقاتی و مقدم داشتن بعضی افراد بر بعضی دیگر در بخششها بوده است. و این سیاست از آنچه

---

(۱) الفتنه الکبری ۱/

.۱۲۰

(۲) روح الاسلام، ص ۹۰.

(۳) تاریخ عراق در زیر سلطه امویان، ص ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۳۷

اسلام در لزوم مساوات و انفاق در موارد عمومی و بهبود بخشیدن به حیات اقتصادی و مبارزه با فقر و اقدام به تأمین نیازهای افراد ناتوان و نیازمند، مقرر داشته است، منحرف شده بود، زیرا اولیای امور حق ندارند هیچ چیزی از ثروت عمومی را به خودشان اختصاص دهند و یا اینکه آن را برای تقویت حکومت و قدرت خویش مصرف نمایند و اسلام در این زمینه به شدّت، دقت و سختگیری نموده است. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می فرماید: «کسانی که به ناحق در مال خدا تصرف می کنند، در روز قیامت، آتش برای آنان خواهد بود» «۱».

(۱) و امام امیر المؤمنین علیه السّلام پیشتاز حق و عدالت در زمین، به «قثم بن عباس» عامل آن حضرت در مکه نامه ای نوشته است که سیاست مالی اسلام را روشن می سازد و آن نامه چنین است: «به آنچه از مال خدا نزد تو فراهم آمده است بنگر و آن را به کسانی که در برابر تو هستند از عائله مندان و گرسنگان مصرف کن و محلهای نیاز و کمبودها را با آن سامان بخش و هر چه از آن اضافه باقی بماند، به نزد ما بفرست تا میان کسانی که در برابر ما هستند، تقسیم نماییم» «۲».

(۲) شیوه اسلام در خصوص اموال دولت چنین بوده است که اولیای امور را ملزم می سازد که آنها را در محلهای فقر و میان نیازمندان مصرف نمایند تا مبادا در سرزمینها بینوا یا محرومی باقی بماند، ولی عثمان اهمیتی به این امر

نـداد، بلکه اموال عمومی را میـان اشـراف، بزرگـان و بنی امیه و خانـدان ابی معیط تقسـیم نمود به طوری که اموال فراوانی نزد آنها انباشته شد که در مصرف آنها سرگردان ماندند ...

---

(۱) بخاری، صحیح ۴/ ۱۰۴.

(۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۳۸

(۱) آری، اموال بسـیار فراوانی که به خزانه مرکزی سـرازیر می شـد، به امویـان بخشـیده می گردیـد و ادعـا می کردنـد که آن ملـک آنهـاست نه مـال دولت و آن اموال، ملـک بنی امیه است، زیرا آنان همه امتیازات را به خود بخشـیده بودنـد. صورتی از اموالی که عثمان به آنان و دیگران بخشیده بود، بدین شرح بیان می گردد.

(۲)

بخششهای عثمان به امویان

عثمان، اموالی را به بنی امیه اختصاص داد و بخششهای عظیمی به آنها ارزانی داشت که آنها عبارتند از:

(۳) ۱- حارث بن حکم: عثمان، به داماد خود از عایشه، بخششهایی بدین شرح داده بود:

الف- سـیصد هزار درهم «۱»! ب- شترهـای زکـات را که به مـدینه رسـیده بود، به وی بخشـید! ج- بـازاری در مـدینه را به او بخشید که به «نهروز» معروف است و پیامبر آن را به همه مسلمین صدقه داده بود «۲».

(۴) ۲- ابو سفیان: عثمان دویست هزار از بیت المال را به «ابو سفیان»، سرکرده منافقین بخشید «۳».

(۵) ۳- سعید بن عاص: عثمان صد هزار درهم به «سعید بن عاص» بخشید «۴».

(۶) ۴- عبد اللّه بن خالد: «عبد اللّه بن خالد بن اسید» با دختر عثمان ازدواج کرد

---

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۵۲.

(۲) همان، ۵/ ۲۸.

(۳) شرح نهج البلاغه ۱/ ۶۷.

(۴) انساب الاشراف ۵/ ۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۳۹

و عثمان دستور داد تا ششصد هزار درهم

به او بدهند! و به عبد اللّه بن عامر والی او در بصره نوشت که آن مبلغ را از بیت المال به وی بدهد «۱».

(۱) ۵- ولید بن عقبه: «ولید بن عقبه» برادر عثمان از مادرش بود که اموال فراوانی را از عبد اللّه بن مسعود، از بیت المال قرض گرفت و عبد اللّه آنها را از وی مطالبه کرد ولی وی از پرداخت آنها خودداری نمود و نامه ای به عثمان نوشت و از عبد اللّه شکایت کرد. عثمان نامه ای به عبد اللّه نوشت که در آن چنین آمده بود: «همانا تو خزانه دار ما هستی پس به ولید چیزی در مورد آنچه گرفته است، اظهار مکن».

(۲) «ابن مسعود» خشمگین گشت و کلیدها را انداخت و گفت: «گمان می کردم که خزانه دار مسلمین هستم، پس اگر خزانه دار شما باشم، نیازی به آن ندارم».

و پس از اینکه از مقام خود استعفا نمود، در کوفه اقامت گزید «۲».

بنابراین، بیت المال در عرف سیاست عثمانی، ملک امویها بود و نه متعلق به مسلمین و قضاوت در این مورد را به خوانندگان وامی گذاریم.

(۳) ۶- حکم بن ابی العاص: این پلید خبیث، از بدترین دشمنان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که آن حضرت، وی را به طائف تبعید کرد و فرمود: «در یکجا با من سکونت ننماید». و در طول مدت خلافت شیخین، وی و فرزندانش همچنان در تبعید بودند و هنگامی حکومت به عثمان رسید، از سوی او عفوی برای وی صادر شد و او به سوی مدینه آمد در حالی که یک بز را با خود آورده بود و لباسهایی مندرس بر تن داشت، پس وقتی که

بر عثمان وارد شد، جبه ای از خز

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۴۵.

(۲) الانساب ۵/ ۳۱.

و پوستینی فاخر به وی بخشید «۱». و از اموال نیز یکصد هزار به وی داد «۲» و او را مسئول جمع آوری زکات قبیله قضاعه قرار داد که بالغ بر سیصد هزار شد و آنها را به وی بخشید! «۳» بخششهای عثمان به «حکم» سبب گردید که همه گروههای اسلامی او را مورد انتقاد و اعتراض قرار دهند.

(۱) ۷- مروان بن حکم: «مروان بن حکم» وزیر و مشاور خاص عثمان بود و همه امور مهم دولت در دست وی قرار داشت و ثروتی عظیم در اختیار او قرار داد و اموالی به شرح زیر به وی بخشید:

(۲) الف- یک پنجم غنایم آفریقا را به او بخشید که بالغ بر پانصد هزار دینار گردید، در این مورد از وی خرده گرفتند و «عبد الرحمن بن حنبل شاعر انقلابی» او را مورد هجو قرار داده و چنین گفته است:

سأحلف باللّه جهد اليمين ما ترك اللّه أمرا سدى

و لكن خلقت لنا فتنهلكى نبتلى لك او تبتلى

فان الأمينين قد بينامنار الطريق عليه الهدى

فما اخذا درهما غيلهو ما جعلا درهما فى الهوى

دعوت اللعين فأدنيته خلافا لسنه من قد مضى

و اعطيت مروان خمس العباد ظلما لهم و حميت الحمى «۴» «به خداوند حتما سوگند می خورم که مرا بیهوده رها نکرده است».

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۴۱.

(۲) المعارف، ص ۱۹۴.

(۳) الانساب ۵/ ۲۸.

(۴) ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۶۹.

«ولی تو فتنه ای برای ما آفریدی تا به تو آزموده شویم و یا اینکه تو آزموده گردی».

«زیرا دو امین راه روشن را

برای هدایت بیان کرده اند».

«آنها درهمی را مخفیانه نگرفتند و درهمی را به هوا و هوس قرار ندادند».

«تو آن ملعون را فرا خواندی و نزدیک ساختی بر خلاف سنت آنان که بودند».

«و خمس بندگان خدا را به مروان دادی تا به آنان ستم کنی و خویشان خود را حمایت نمایی».

(۱) ب- یک هزار و پنجاه اوقیه [واحد وزن به اندازه هفت مثقال] به او بخشید که معلوم نیست از طلا بوده است یا از نقره و این اموری بود که موجب انتقاد و اعتراض گسترده از او شد «۱».

(۲) ج- یکصد هزار از بیت المال به وی داد که «زید بن ارقم» خزانه دار بیت المال آمد و کلیدها را در برابر عثمان گذاشت و به گریه افتاد. پس عثمان بر او نهیب زد و به او گفت: از این می گریی که من به خویشاوندم صله رحم نموده ام؟! او گفت: «اما از این می گریم که گمان دارم تو این مال را به جای آنچه در راه خدا در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله انفاق کرده ای، گرفته ای. اگر به مروان صد درهم می دادی، بازهم زیاد بود».

عثمان بر او فریاد زد: کلیدها را بینداز ای پسر ارقم! ما کسی غیر از تو خواهیم یافت «۲».

(۳) د- فدک را به وی بخشید «۳».

---

(۱) حلبی، سیره ۲/ ۷۸ (دار احیاء التراث العربی).

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۶۷.

(۳) ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۶۸. المعارف، ص ۱۹۵.

(۱) ه- خمس مصر را به نام وی نوشت «۱».

اینها بعضی از بخششهای وی به امویان است که مسلمین، سخت از وی انتقاد کردند و

اخیار و آزادگان بر او خشم گرفتند، زیرا این خاندان با خداوند و پیامبرش دشـمنی نموده و با اسـلام جنگیده بودند و از حق و عدل به دور است که اموال مسـلمین و منافع آنان را در انحصار خود بگیرند، در زمانی که نیازمندی همه مناطق، گسترش یافته بود.

(۲)

بخششهای عثمان به بزرگان

عثمان، به بزرگان و اعیان، آنها که از قـدرتشان می هراسـید، بخششـهایی نمود که از جمله بخششـهای وی به شخصـیتها موارد ذیل است:

(۳) ۱- طلحه: وی دویست هزار دینار به طلحه بخشید، «۲» در حالی که پنجاه هزار از وی طلبکار بود. پس طلحه به وی گفت: طلبت را دریافت کن. اما وی آن را به او بخشـید و گفت: ای ابو محمد! آن برای تو است بخاطر جوانمردیت «۳»! (۴) ۲- زبیر: او ششـصد هزار به زبیر بخشـید، که موقع دریافت آنها متحیر مانـد و در مورد بهترین کالاها سؤال می کرد تا آنچه را به دست آورده در آن راه به کار گیرد. به او گفتنـد تا خانه هایی در مناطق و شـهرها بسازد «۴»، پس وی یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر بنا نمود «۵»!

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۳/ ۶۴.

(۲) انساب الأشراف ۶/ ۱۰۸ (ط ۱۴۱۷ دار الفکر).

(۳) طبری، تاریخ ۴/ ۴۰۵.

(۴) ابن سعد، طبقات.

(۵) بخاری، صحیح ۴/ ۱۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۴۳

(۱) ۳- زیـد بـن ثـابت: وی امـوال فراوانی بـه «زیـد بـن ثـابت» بخشـید به طـوری که ثروت وی چنـان گسـترده شـد که وقـتی درگذشت، از طلا و نقره آن قدر از وی برجای ماند که با تیشه ها آن را می شکستند! و

این علاوه بر اموال و زمینهایی بود که از وی بر جای ماند و ارزش آنها به صد هزار می رسید «۱».

(۲) اموال دیگری نیز به طرفداران حکومتش بخشید همچون «حسان بن ثابت» و دیگران که مورخان به تفصیل آنها را بیان کرده اند و این اموال، ما را به یاد میلیونرهای زمان معاصر می اندازد.

ثروت فراوان نزد بعضی از صحابه چنان گسترش یافت که بعضی از آنان ترسیدند که خداوند ثوابشان را در آخرت کمتر نماید. «خباب بن ارت» می گوید: «من همراه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودم و دینار و درهمی نداشتم و اینک در گوشه ای از خانه ام در صندوق خود، چهل هزار وافی «۲» دارم و از این بیمناکم که خداوند نیکیهای ما را در زندگیمان در دنیا برایمان زودتر فرستاده است «۳»».

و «فان فلوتن» عقیده دارد که این سیاست اقتصادی، به گسترش زندگی رفاه طلبی و فساد منجر گردید «۴».

(۳)

تیول بخشی اراضی

عثمان، در کوفه زمینهایی را به افرادی بخشید با اینکه می دانست آن زمینها ملک مسلمین است، زیرا مفتوح العنوه بودند [یعنی با نیروی نظامی به

---

(۱) مروج الذهب ۲/ ۳۳۳.

(۲) هر «وافی» یک درهم و چهار دانق است (القاموس، مادّه دوق).

(۳) ابن سعد، طبقات ۳/ ۱۶۶.

(۴) السیاده العربیه، ص ۲۲.

دست آمده بودند]، آنها را چه در داخل کوفه و چه در خارج آن، به تیول اشخاص سپرد. آن زمینها که در داخل کوفه قرار داشتند برای ساختن خانه ها و منازل، اختصاص یافت و «مساکن الوجوه» نامیده شد. وی به جمعی از صحابه زمینهایی بخشید که آنان عبارتند از:

(۱) «طلحه» که به «دار الطلحیین» معروف شد و در محله

الکناسه قرار داشت.

به عبیـد اللّه بن عمر زمین بخشـید و «کویفه ابن عمر» نـام گرفت. و به اسامه بن زیـد و سـعد و برادرزاده اش هاشم بن عتبه، ابو موسی اشعری، حذیفه عبسی، عبد اللّه بن مسعود، سلمان باهلی، مسیّب فزاری، عمرو بن حریث مخزومی، جبیر بن مطعم ثقفی، عتبه بن عمر خزرجی، ابو جبیر انصاری، عدی بن حاتم طائی، جریر بجلی، اشعث کندی، ولید بن عتبه، عمار بن عتبه، فرات بن حیان عجلی، جابر ابن عبد اللّه انصاری و ام هانی دختر ابو طالب.

(۲) همچنین زمینهای وسیعی که درآمد سرشار داشت به عده ای بخشید که عبارتند از:

۱- طلحه بن عبد اللّه که «نشاستج» را به وی بخشید.

۲- عدی بن حاتم را «الردحاء» عطا کرد.

۳- به وائل بن حجر حضرمی «رضیعه زا در» را بخشید.

۴- به خباب بن ارت «صعبنا» را داد.

۵- به خالد بن عرفطه، زمین در «حمام اعین» عطا کرد.

۶- اشعث کندی که «ظیزنابار» را به وی بخشید.

۷- جریر بن عبد اللّه بجلی را قطعه زمینی در ساحل فرات داد، «الجرفین».

۸- به عبد اللّه بن مسعود، قطعه زمینی در النهرین داد.

۹- به عبد اللّه بن مالک زهری، قریه «هرمز» را عطا کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۴۵

۱۰- عمار بن یاسر را «اسبینا» بخشید.

۱۱- به زبیر بن عوام، زمینی عطا کرد.

۱۲- به اسامه بن زید قطعه زمینی بخشید که بعدا آن را فروخت «۱».

(۱) اینهـا بعضـی از زمینهـایی هسـتند کـه عثمـان آنهـا را به تیـول بخشـید در حـالی که جمعی از طبقه اشـرافها به خریـد زمین حاصلخیز عراق روی آورده بودند و طلحه، مروان بن حکم، اشعث بن قیس «۲» و افرادی از قبایل

عراق، زمینهایی را خریدند تا آنجا که فئودالیسم، گسترش یافت و مالکیتهای وسیع و فئودالهای بزرگ به وجود آمدند و غلامان، بردگان و آزادگان به کشت زمینها پرداختند و انباشتگی ثروت و فراوانی وابستگان نزد گروه خاصی از مردم پدیدار گشت که «سینون و فلهوزن» عقیده دارند که بخشیدن این اراضی زراعتی، پیش از روزگار عثمان پدید آمده بود.

به هر حال، این فئودالیسم بزرگ، نظام طبقاتی را به وجود آورد و کشمکش میان فرزندان امت را باعث گردید.

(۲)

به خود اختصاص دادن اموال

عثمان، بیوت اموال را فرسوده ساخت و آنچه را می خواست از آنها برای خود و خانواده اش برگزید. مورخان می گویند: در بیوت اموال، جواهرات گرانبهایی وجود داشت که ارزش آنها قابل تخمین نبود و او آنها را گرفته زیور

---

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۴۵- ۱۴۶ به نقل از: فتوح البلدان، ص ۲۷۲.

(۲) خطط الکوفه، ص ۲۱. الحضاره الاسلامیه ۱/ ۱۲۳.

دختران و زنان خود ساخت «۱». خود او نیز در ولخرجی و اسراف تا به آنجا پیش رفت که مسلمین، نظیر آن را ندیده بودند، زیرا وی در مدینه خانه ای با آجر و آهک بنا کرد و درهای آن را از چوب ساج و عرعر قرار داد، اموال، باغها و چشمه هایی را در مدینه به خود اختصاص داد «۲».

(۱) وی دندانهایش را طلاکاری و جامه پادشاهان بر تن می کرد و مبالغ فراوانی از بیت المال را صرف تعمیر کشتزارها و خانه های خود ساخت «۳». و هنگامی که کشته شد، سی میلیون درهم و یکصد و پنجاه هزار دینار، نزد خزانه دارش یافت شد و هزار شتر و نیز درآمدهایی در برادیس،

خیبر و وادی القری که قیمت آنها دویست هزار دینار بود از وی باقی ماند «۴».

سیاستهای مالی که عثمان در پیش گرفت، نظام طبقاتی را به وجود آورد و زیانهای فراوانی به مسلمین وارد ساخت.

(۲) «محمد کرد علی» می گوید: «این سیاست مالی، دو طبقه از مردم را به وجود آورد، اوّل: طبقه ای که ثروتی فراوان داشتند و کاری جز لهو و لعب نداشتند و دیگری، طبقه زحمتکشان که زمین را می کاشتند و در صنعت، کار می کردند و در راه آن اربابان، رنج می کشیدند تا ته مانده سفره های آنان را به دست آورند که فقدان توازن در زندگی اقتصادی و از بین رفتن استقرار در زندگی سیاسی و اجتماعی را به طور یکسان در پی داشت و دولت اموی در روزهای حکومتش بر این سیاست، عمل کرد و ثروت را در خدمت جریانات سیاسی به کار گرفت

---

(۱) الانساب ۵/ ۳۶.

(۲) مروج الذهب ۲/ ۳۳۲.

(۳) حلبی، سیره ۲/ ۷۸ (دار احیاء التراث العربی).

(۴) ابن سعد، طبقات ۳/ ۷۶- ۷۷.

و آن را به عنوان اسلحه ای بر ضد دشمنان و رفاه مباحی برای یارانشان قرار دادند» «۱».

(۱) با این شرح مختصر، سخن ما در مورد سیاستهای مالی عثمان که از دستور اسلام مبنی بر دقت و سختگیری در اموال دولت و وجوب انفاق آنها برای مبارزه با فقر و بهبودی زندگی اقتصادی در همه مناطق، منحرف گشته بود، به پایان می آید.

(۲)

جبهه مخالف

مسلمین، سخت بر عثمان اعتراض نمودند و نیکان و صالحان آنان در مخالفت با وی به شدت اقدام نموده، از اینکه وی بنی امیه و خاندان ابی معیط را برتری داده و بر

گرده مسلمانان تحمیل کرده و خیرات مناطق مختلف و مقامات دولتی را در اختیار آنان قرار داده بود و با وجود استمرار آنان در ظلم و ستم، هیچ اقدامی در برابر آنها به عمل نمی آورد، انتقاد می نمودند، اما وی با دشنام و توهین، مخالفان را پاسخ می داد.

(۳) جبهه مخالف در دو جهت راست و چپ، مختلف بودند، زیرا طلحه و زبیر و کسانی که به آنها وابسته بودند، هدفشان از مخالفت با وی، تقاضای اصلاحات اجتماعی نبود، هر چند برای فریب ظاهربینان و ساده اندیشان، به این امر تظاهر می کردند، بلکه هدف آنان، رسیدن به مسند قدرت و دستیابی به نفوذ و در اختیار گرفتن منابع درآمد مناطق مختلف بود.

(۴) اما گروه دیگر از مخالفان، بزرگان اسلام و حامیان دین را در بر می گرفت،

---

(۱) الاداره الاسلامیه، ص ۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۴۸

همچون عمار بن یاسر، ابو ذر، عبد اللّه بن مسعود و نظایر آنان از کسانی که به پیمان خویش با خداوند وفادار مانده و در راه دین، آزمایش خوبی داده بودند.

آنان دریافتند که حکومت عثمان، سنّت را میرانده و بدعت را زنده ساخته. آنها دیدند که راستگو، تکذیب می شود و به ناحق، برتری اعمال می گردد، آن گونه که خود می گفتند و از عثمان خواستند که روش خود را تغییر دهد و از هدایت پیروی نماید و میان مسلمین به حق رفتار کند، ولی وی اعتنایی به آنان نکرد و اگر به خواسته های آنها توجه می نمود و اندرزشان را می پذیرفت، بسیاری از فتنه ها و سختیها را از امت دور می ساخت.

(۱)

سرکوبی مخالفان

اشاره

عثمان، مخالفان و منتقدان سیاستش را به شدت سرکوب نمود و جام خشمش را

بر آنها ریخت و تا حد بعیدی در ستم و آزار به آنان کوشید که در اینجا به بعضی از آنان اشاره می شود:

(۲)

۱- عمار بن یاسر

جایگاه «عمار» در اسلام معلوم است، زیرا وی یار حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خلیل او بود. وی در راه اسلام، سخت ترین و دردناکترین گرفتاریها را تحمّل کرد، قریش، او را به همراه پدر و مادرش به شدت شکنجه نموده، والدینش در راه دین، شهید شدند و قرآن کریم، فضیلت وی را ارج نهاده و این آیه کریمه در حق وی نازل شد: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ «۱».

---

(۱) زمر/ ۹. قرطبی در تفسیرش ۱/ ۲۳۹ و ابن سعد در طبقاتش ۳/ ۲۵۰ به نزول این آیه در باره عمار، اشاره نموده اند.

«یا آن که در هنگام شب به سجود و قیام می پردازد و از آخرت بیمناک است».

و خدای تعالی درباره او فرموده است: أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ «۱».

«یا آنکه مرده بود و ما او را زنده ساختیم و برای وی نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود».

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد عمار، بسیار اهتمام می ورزید و او مورد عنایت و تکریم آن حضرت بود. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله شخصی را شنید که از عمار بدگویی می کرد، پس به شدت متأثر شد و فرمود: «آنها را با عمار چه باشد. وی آنان را به سوی بهشت فرا می خواند و آنها وی را به سوی آتش دعوت می کنند. همانا

عمار، پوستی میان چشم و بینی من است و هر گاه کسی به چنان درجه ای برسد، از او خودداری کنید» «۲».

(۲) هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به خلد برین رخت بربست، عمار از برجسته ترین یاران حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام بود که مخصوص وی گشت و ملازم آن حضرت شد و از جمله کسانی بود که از بیعت با ابو بکر عقب ماند، زیرا هیچ کس را جز امام امیر المؤمنین علیه السّلام به جایگاه پیامبر، شایسته تر نمی دید.

(۳) پس از آنکه عمر، عثمان را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل نمود، عمار از سخت ترین منتقدان وی بود و علت انتقاد او از عثمان عبارت بود از:

۱- هنگامی که عثمان، سبد مخصوصی را در بیت المال که حاوی

---

(۱) انعام/ ۱۲۲. سیوطی در تفسیرش ۳/ ۳۵۲ و ابن کثیر در تفسیرش ۲/ ۱۷۸ به نزول آن در حق عمار، اشاره نموده اند.

(۲) ابن هشام، سیره ۲/ ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۵۰

جواهرات ارزشمندی بود و قابل ارزشیابی به قیمتی نبود، به خود اختصاص داد، امام امیر المؤمنین علیه السّلام بر وی اعتراض کرد و عمار آن حضرت را تأیید نمود. پس عثمان به وی گفت: ای پسر متکا! «۱» آیا بر من گستاخی می کنی؟ آنگاه به مأمورانش دستور داد که او را دستگیر کنند. آنها وی را دستگیر نموده به خانه عثمان بردند و به شدت کتک زدند تا آنجا که بیهوش گشت و او را به خانه امّ المؤمنین امّ سلمه بردند و از شدت ضرب، به هوش نیامد تا اینکه زمان ظهر و عصر وی از دستش رفتند. هنگامی که به هوش

آمد، برخاست، وضو گرفت و نماز عشا را خواند و گفت: «خدای را شکر، این نخستین روزی نیست که ما بخاطر خدا، در آن آزرده شده باشیم».

(۱) عایشه نیز خشمگین شد و موهایی از موی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و جامه ای از جامه های آن حضرت و نعلینی از نعلینهای حضرتش را بیرون آورد و گفت: «چه زود است که سنّت پیامبرتان را ترک نموده اید در حالی که موی، جامه و نعلین وی هنوز از بین نرفته اند». عثمان چنان خشمگین شد که نمی دانست چه بگوید و چگونه از خطایش عذر خواهی کند «۲».

(۲) ۲- بزرگان صحابه، یادداشتی برای عثمان نوشتند که کارها و مخالفتهایش نسبت به سنت را به وی گوشزد کردند و از او خواستند که از اعمال خود دست بردارد. عمار آن یاد داشت را گرفت و به نزد عثمان برد. وی قسمتی از آن را خواند و سپس روی به عمار نمود و به او گفت: آیا تو از میان آنها به سوی من می آیی؟

---

(۱) «متکا» زن شکم گنده ای را گویند که نتواند بول خود را نگهدارد.

(۲) الانساب ۵/ ۴۸- ۴۹.

عمار گفت: من دلسوزترین آنان برای تو هستم.

عثمان گفت: دروغ گفتی ای فرزند سمیه! عمار گفت: به خدا قسم! من فرزند سمیه و فرزند یاسر هستم.

عثمان دستور داد تا مزدورانش دستها و پاهای عمار را کشیدند و عثمان با پاهای خود بر دستگاه تناسلیش لگد زد و او را دچار فتق ساخت و او ضعیف بود و بیهوش گشت «۱».

(۱) ۳- هنگامی که عثمان، صحابی بزرگوار ابو ذر، یار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و

آله را مورد سرکوب قرار داد و به ربذه تبعید نمود و در آنجا در غربت از دنیا رفت، وقتی که خبر درگذشت وی به مدینه رسید، مسلمین برای او غمگین شدند و عثمان با استهزا گفت: خداوند رحمتش کند.

عمار به این کار وی اعتراض نمود و گفت: «از همه جانهایمان، خداوند رحمتش کند».

عثمان برآشفت و با زشت ترین و سخت ترین سخن با عمار، رو به رو شد و گفت: «یا عاض أیر أبیه، أ ترانی ندمت علی تسییره؟ «۲»».

و این سخن برای اشخاص عادی شایسته نیست چه رسد به عثمان که ادعا می کنند فرشتگان از او خجالت می کشند! (۲) عثمان، به غلامانش دستور داد تا عمار را دور سازند و او را مورد آزار قرار دهند. و نیز دستور داد تا وی را به ربذه تبعید کنند و هنگامی که برای خارج شدن آماده شد، بنی مخزوم نزد امام امیر المؤمنین علیه السّلام آمدند و از

---

(۱) الانساب ۵/ ۴۹. العقد الفرید ۶/ ۵۷ و ۴/ ۳۰۷ (دار الکتاب العربی- بیروت ۱۴۰۳).

(۲) ای آنکه ... پدرش را گاز گرفته است، فکر می کنی که من از تبعید وی پشیمان گشته ام؟!

آن حضرت خواستند تا درباره وی با عثمان سخن بگوید. آن حضرت به سوی وی رفت و به او فرمود: «از خداوند پروا کن، زیرا تو مرد صالحی از مسلمین را تبعید کردی و در تبعید تو از بین رفت و اینک می خواهی همانند او را تبعید نمایی».

عثمان برخاست و بر امام فریاد کشید: تو به تبعید از او شایسته تر هستی! حضرت فرمود: «اگر می خواهی چنین کن».

مهاجرین جمع شدند و از او

گله کرده وی را سرزنش نمودند و او سخن آنان را پذیرفت و عمار را بخشید «۱».

(۱) عثمان، جایگاه عمار نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سابقه وی در اسلام را رعایت نکرد و بر وی تعدی نمود و در آزار و سرکوب وی بسیار کوشید، زیرا او را به عدالت دستور داده و به سوی حق فرا خوانده بود.

(۲)

۲- ابو ذر

اشاره

«ابو ذر» یـار رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و خلیـل آن حضـرت بود. وی پیشـتازترین فرد از اصـحاب آن حضـرت بود که در اسـلام سابق بودند. زاهدترین مردم در دنیا و کم توجه ترین آنها به منافع آن بود. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله او را امین می دانست در موقعی که هیچ یک از یارانش را امین نمی شـمرد «۲» و به او راز می گفت وقتی که به هیـچ کس راز نمی گفت و او یکی از سه نفری بود که خداونـد آنها را دوست می داشت و به پیامبرش دسـتور داده بود تا آنها را دوست بدارد و از جمله سه نفری

---

(۱) الانساب ۵/ ۵۴- ۵۵. یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۷۳.

(۲) کنز العمال ۱۳/ ۳۱۱ ح ۳۶۸۸۶. مجمع الزوائد ۹/ ۳۳۰.

شد «۱» که بهشت مشتاق آنان بود «۲».

(۱) هنگامی که در ایام عثمان، فتنه ها ظاهر شد و بنی امیه، منافع دولت و خیرات سـرزمینها را به خود اختصاص دادند، ابو ذر، موضع یک مسـلمان مؤمن به دین را اتخاذ نمود و از سـیاست عثمان انتقاد می کرد و او را فرا می خواند تا برای بحران و از هم پاشیدگی اجتماع، حدّی قایل شود. عثمان او را نهی نمود ولی وی

بازنایستاد و همچنان به انتقاد خود ادامه داد. و در برابر کسانی که عثمان، ثروت فراوان به آنان داده بود، می ایستاد و گفتار خدای تعالی را تلاوت می کرد که فرموده است: وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ.

«آنان که طلا و نقره می اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنان را به عذابی دردناک مژده بده».

(۲) این گفتار، مروان حکم را به خشم آورد، زیرا اموال فراوانی که عثمان به وی بخشیده بود، نزد او انباشته شده بود. وی از ابو ذر به تنگ آمد و از وی نزد عثمان شکایت برد. عثمان ابو ذر را پیام داد و او را از آن کار منع نمود، اما ابو ذر نپذیرفت و گفت: «آیا عثمان مرا از تلاوت کتاب خدا نهی می کند؟ ... به خدا اگر خداوند را با خشم عثمان، راضی نمایم برای من دوست داشتنی تر و بهتر است از اینکه خدای را با رضایت عثمان به خشم آورم ...».

(۳) عثمان برآشفت و از ابو ذر به تنگ آمد، اما خشم خود را نگهداشت و به دنبال وسیله ای بود تا دشمنش را نابود سازد.

---

(۱) سه نفری که بهشت مشتاق آنان بود: حضرت امام علی علیه السّلام، ابو ذر و عمّار بودند.

(۲) مجمع الزوائد ۹/ ۳۳۰.

(۱)

زندانی کردن ابو ذر در شام

آن صحابی بزرگوار، اعتراض بر عثمان را ادامه داد و از این کار، رضای خدا را در نظر داشت و جهان آخرت را می طلبید، نه از مرگ می هراسید و نه زندگی، او را می فریفت، در حالی که عثمان از او کینه به دل گرفته بود

و او را به شام تبعید کرد.

(۲) مورخان می گویند: عثمان از حاضران در مجلس خود پرسید و به آنان گفت: «آیا برای شخص جایز است که از مال [بیت المال] بر دارد و هرگاه امکان پیدا کند، قضا نماید؟».

(۳) «کعب الاحبار» که از افراد ویژه عثمان بود، به سخن آمد و فتوا به جواز این کار داد.

این امر بر ابو ذر گران آمد که کعب با سرشتی یهودی که اسلام آوردنش مورد شک بود، در امور دین دخالت کند، پس بر او بانگ زد: «ای فرزند دو یهودی! آیا تو دین ما را به ما یاد می دهی؟».

عثمان به خشم آمد و به یاری کعب برخاست و بر ابو ذر بانگ زد: چقدر آزار تو فراوان کشته و اذیت تو به یارانم بسیار شده است؟ به سوی مکتبت در شام برو.

(۴) پس دستور داد تا او را به شام تبعید کنند و هنگامی که به آنجا رسید و منکرات و بدعتهای معاویه را دید، مشاهده کرد که وی دست خود را در مصرف بیت المال- که از زحمت مردم جمع شده بود- آزاد گذاشته، به انتقاد از وی پرداخت و زشتکاریهای عثمان را میان مسلمین فاش می نمود. بر معاویه نیز اعتراض کرد هنگامی که معاویه گفت: «مال، مال خداست» و به او گفت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۵۵

«مال، مال مسلمین است». و نیز در ساختن کاخ «الخضراء» بر او اعتراض نمود و به او گفت: «ای معاویه! اگر این خانه از مال خدا باشد، خیانت و اگر از مال تو باشد، اسراف است ...».

(۱) وی، مسلمین را به بیداری و بر حذر بودن از سیاست

اموی دعوت می کرد و به مردم شام می گفت: «به خدا قسم کارهایی انجام شده است که من آنها را نمی شناسم. به خدا قسم آنها نه در کتاب خدا هستند و نه در سنّت پیامبرش.

به خدا قسم من حقّی را می بینم که خاموش و باطلی که زنده گردانیده می شود و راستگویی که تکذیب و برتری که بدون تقوا اعمال می گردد و درستکاری که دیگران بر او ترجیح داده می شوند «۱»».

(۲) مردم، سخن وی را باور داشتند و گفتارش را تصدیق می نمودند. وی همچنان به روشنگری اجتماعی ادامه می داد و به احقاق محرومان فرا می خواند و فقرا را تشویق می کرد تا حقوقشان را از گروه حاکم بگیرند.

(۳) معاویه طاغوت، هراسناک شد تا مبادا آتش انقلاب بر ضد وی شعله ور شود، پس مردم را از نشست و برخاست با وی منع کرد و خطاب به وی گفت:

«ای دشمن خدا! مردم را بر علیه ما می شورانی و انجام می دهی آنچه را انجام می دهی!! اگر من بدون اجازه امیر المؤمنین (یعنی عثمان) یکی از یاران محمد را می کشتم، تو را کشته بودم!».

(۴) آن قهرمان عظیم، بی اعتنا به قدرتش، به وی پاسخ داد و گفت: «من دشمن خدا نیستم و نه دشمن رسولش، بلکه تو و پدرت دشمنان خدا و رسولش هستید.

به ظاهر اسلام آوردید و در باطن کافرید ...».

---

(۱) الانساب ۵/ ۵۲- ۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۵۶

(۱) ابو ذر، به فعالیتهای اجتماعیش ادامه می داد و دعوت به بیداری اجتماع را دنبال می کرد و مردم را به انقلاب، تشویق می نمود. پس معاویه به خشم آمد و به عثمان نامه نوشت و او را از خطر ابو ذر آگاه نمود

و درخواست کرد تـا او را از نزد وی منتقل نمایـد. عثمان به وی نوشت که او را بر سـخت ترین و چموش ترین مرکب حرکت ده تا زجر و سختی ببیند.

(۲) معـاویه، وی را بـه همراه مزدورانی فرسـتاد که نه جایگـاهش را می شـناختند و نه مقـامش را محـترم می شـمردند و به وی اجازه نمی دادنـد که انـدکی از سـختی، بیاسایـد و همچنان او را می بردند تا آنجا که پوست رانهایش کنده شد و نزدیک بود که بمیرد.

(۳) هنگامی که به مدینه رسید، فرتوت و ناتوان بر عثمان وارد شد. اما عثمان جفاکارانه با وی رو به رو گردید و گفت: این تو هستی که چنین و چنان کردی؟! ابو ذر گفت: «من تو را نصیحت کردم اما تو مرا فریبکار دانستی و دوست تو را (یعنی معاویه) را نصیحت کردم و او نیز مرا فریبکار دانست».

عثمان بر او فریاد کشید: دروغ گفتی، اما تو فتنه را می جویی و آن را دوست داری و تو شام را بر ما خراب کردی.

ابـو ذر او را مـورد نصـیحت قرار داد و گفـت: «از روش دو دوسـتت (یعنی ابـو بکر و عمر) پیروی کـن، در آن صـورت کسـی حرفی با تو نخواهد داشت». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۴۵۶ زندانی کردن ابو ذر در شام ..... ص : ۴۵۴

۴) عثمان برخاست و بر او بانگ زد: ای بی مادر! تو را به آن چه کار! ابو ذر گفت: «به خـدا قسم! من عـذری نـدارم جز امر به معروف و نهی از منکر».

عثمان بر او فریاد کشید و به آنان که در مجلس او بودند، گفت: درباره این پیر دروغگوی به

من پیشنهاد دهید که او را کتک بزنم، به زندان بیندازم و یا اینکه

او را بکشم، زیرا جمع مسلمین را پراکنده ساخته و یا اینکه او را از سرزمین اسلام تبعید کنم.

(۱) امام امیر المؤمنین علیه السّلام به خشم آمد و از عثمان انتقاد کرد و به او فرمود: «ای عثمان! شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: در زیر آسمان و بر روی زمین، راستگوتر از ابو ذر نبوده است».

ابو ذر، اعتنایی به عثمان نکرد و همچنان به دعوت خویش ادامه داد و اعتراض خود را دنبال می کرد و به او می گفت: «کودکان را به فرماندهی می گماری و از خویشانت حمایت می کنی و فرزندان طلقا را نزدیک می گردانی؟» (۲) وی همچنان آنچه را از رسول خدا در نکوهش امویان و درجه خطرشان بر اسلام، شنیده بود، برای مسلمین بیان می کرد و می گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرگاه بنی امیه به سی مرد برسند، سرزمینهای خدا را تیول خود می سازند و بندگان خدا را به بردگی می کشند و دین خدا را تباه می سازند «۱»».

عثمان، دستور داد تا کسی با ابو ذر نشست و برخاست ننماید و رفت و آمد و سخن گفتن با وی را تحریم نمود، زیرا وی امر به معروف و نهی از منکر می نمود و با او در سیاست منکرش، همراهی نمی کرد.

(۳)

زندانی ساختن ابو ذر در ربذه

«ابو ذر» به جهاد خویش و اعتراض بر سیاست اموی ادامه داد و ستم امویان و آزار آنان نسبت به وی، عزمش را تضعیف نمی کرد.

عثمان که از وی به ستوه آمده بود، تصمیم گرفت او را

از سرزمینهای

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۲۸۰- ۲۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۵۸

اسلامی تبعید کند و در محلی غیر مسکون زندانی سازد. پس مأموران را به دنبال وی فرستاد و هنگامی که ابو ذر حاضر شد، فورا خطاب به عثمان گفت: «وای بر تو ای عثمان! آیا رسول خدا را ندیده ای؟ آیا ابو بکر و عمر را ندیده ای؟ آیا شیوه آنان چنین بوده که تو همچون جباران بر من ستم می کنی ...».

(۱) عثمان، سخن او را قطع کرد و بر او فریاد کشید: از نزد ما از شهرهایمان خارج شو.

- «آیا تو مرا از حرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیرون می کنی؟».

- آری، در حالی که بینی تو مالیده شده باشد.

- «به سوی مکه خارج شوم؟».

- نه.

- «به سوی بصره؟».

- نه.

- «به کوفه؟».

- نه.

- «به کجا خارج شوم؟».

- به ربذه، تا در آنجا بمیری! (۲) پس به مروان دستور داد تا فورا او را به سوی ربذه بیرون برد و دستور داد تا او را با اهانت و خواری خارج نماید و بر مسلمین ممنوع کرد که او را مشایعت و بدرقه نمایند ولی اهل حقیقت نپذیرفتند مگر اینکه با عثمان مخالفت کنند و فرمانش را زیر پا نهند و لذا حضرت امیر المؤمنین، حسنین، عقیل و عبد اللّه بن جعفر علیهم السّلام برای توديع وی شتافتند.

(۳) مروان به سوی امام حسن علیه السّلام رفت و با شدت به وی گفت: هان ای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۵۹

حسن! مگر نمی دانی که عثمان، سخن گفتن با این مرد را نهی کرده است؟ پس اگر نمی دانستی حالا بدان ....

امام امیر المؤمنین

علیه السّلام به سوی مروان برخاست و بر دو گوش مرکبش زد و بر او فریاد کشید: «دور شو، خداوند تو را به سوی آتش دور کند».

مروان به سوی عثمان گریخت و او را از اینکه فرمانش اطاعت نشده و به وی تعدی گشته بود، با خبر ساخت.

(۱)

سخنان حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام

امام امیر المؤمنین علیه السّلام در کنار ابو ذر ایستاد و در حالی که چشمانش پر از اشک بود، او را وداع کرد و این کلمات را که بیانگر شخصیت وی بودند، خطاب به وی بر زبان آورد:

(۲) «ای ابو ذر! تو بخاطر خدا خشمگین گشتی، پس به کسی امیدوار باش که برایش خشمگین شدی. اینها از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت ترسیدی. پس در دستشان رها ساز آنچه را که از تو بر آن ترسیدند و با آنچه از آنها بر آن ترسیدی، بگریز که آنها چه نیازمندند به آنچه از آنان بازداشتی و تو چه بی نیازی از آنچه تو را از آن بازداشتند و فردا خواهی دانست که چه کسی برنده است و بر چه کسی بیشتر حسد خواهند برد؟ که اگر آسمانها و زمین بر بنده ای بسته باشند و او پرهیزگار باشد، خداوند از آنها برای وی راه خروجی خواهد ساخت، جز حق، تو را مأنوس نسازد و جز باطل تو را به وحشت نیندازد، زیرا اگر دنیای آنها را می پذیرفتی، تو را دوست می داشتند و اگر چیزی از آن را با دندان خود می بریدی، تو را ایمن می ساختند ...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۰

(۱) این سخنان، انقلاب ابو ذر را روشن می سازد که برای حق و بخاطر

اصول بلنـد پـایه ای بوده است که اسـلام آنها را آورده بود و آن قوم از وی بر دنیایشان ترسـیدند و بخاطر اینکه آنان ثروتهای امت را غـارت نموده و با اقتصاد و سـرنوشت آن بازی کرده بودنـد، از وی ترسـیدند و امام این روح پاك را در ابو ذر گرامی داشت و از او خواست تـا بـا دین خود بگریزد تـا از شـرارتها و گناهان آن قوم در امان باشـد؛ زیرا وی در آخرتش برنـده و در روز دیـدار خـدا، خوشـبخت خواهـد بود و آنـان زیانکارانی خواهنـد بود که آتش، چهره هایشان را خواهـد سوزانـد و در آن جاویدان خواهند ماند.

(۲)

سخنان امام حسن علیه السّلام

امام حسن علیه السّـلام به سوی عمویش ابو ذر شـتافت و با او مصافحه نمود و به گرمی وی را بدرود گفت و این کلمات گرم را خطاب به او بر زبان آورد که از درد و اندوه عظیم آن حضرت، حکایت می کرد:

«عمو جان! اگر نبود که برای وداع کننده شایسـته است که خاموش باشد و مشایعت کننده مراجعت کند، سـخن کوتاه می شـد هر چند که افسوس طولانی شود. و این قوم، آنچه را می بینی برای تو پیش آورده اند، پس دنیا را از خود فروگذار با یادآوری فارغ شـدن از آن و سـخت شـدن شـدتش را فراموش کن به امیـد آنچه پس از آن خواهـد بود و شـکیبا باش تا اینکه به دیدار پیامبرت بروی در حالی که از تو خشنود باشد».

(۳)

سخنان امام حسین علیه السّلام

امام حسین به سوی ابو ذر رفت در حالی که اندوه بر او تأثیر عظیمی نهاده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۱

بود، پس این سخنان درخشان را خطاب به وی بر زبان راند:

(۱) «عمو جان! خداوند تبارك و تعالی قادر است آنچه را می بینی دگرگون سازد که خداوند در هر روز، مشیّتی دارد. و این قوم، دنیایشـان را از تو بازداشـتند و تو دینت را از آنهـا بـازداشتی و تو چه بی نیـاز هستی از آنچه تو را مـانع شدنـد و آنان چه نیازمندنـد به آنچه از آنها مانع گشتی، پس از خداوند، شـکیبایی طلب کن و از ناشـکیبی و آزمندی به خداوند پناه بر که صبر از دین و کرم باشد و آزمندی، رزقی را پیش نیارد و ناشکیبی، اجلی را به تأخیر نیندازد ...».

(۲) چه کلمات برجسته ای هستند این سخنان که پرده از دشمنی

امویـان نسـبت به ابو ذر برمی دارنـد، زیرا آنـان از وی بر دنیایشـان ترسـیدند و آنهـا از وی بر مقامهایشان بیمناک شدنـد و آن حضـرت علیه السّـلام وی را به صبر دسـتور داد و از ناشـکیبی نهی فرمود که اجلی را به تـأخیر نمی انـدازد و امام با این اخلاق عظیم در روز طف آراسته بود که نه در برابر امویان خاضع شد و نه از برخورد با فاجعه های عظیم و مصیبتهای بزرگ، ناشکیبا گشت.

(۳)

سخنان عمار بن یاسر

«عمار بن یاسـر» با چشمانی پر از اشک پیش آمد و با دوست و یار خود، ابو ذر وداع کرد و گفت: «خداوند آن کس را که تو را بـه وحشـت انـداخته اسـت، مـأنوس نسـازد و آنکه تـو را هراسـان سـاخت، ایمن نفرمایـد. به خـدا قسم! اگر دنیایشـان را می خواستی، تو را امان می دادند و اگر به اعمالشان راضی می شدی، تو را دوست می داشتند و چیزی مانع نشد مردم را که سخن تو را بر زبان آورند جز اینکه به دنیا راضی شدند و از مرگ، هراسیدند و به قدرت جماعتشان مایل شدند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۲

که ملک از آن کسی است که غالب شود، پس دینشان را به آنها بخشیدند و آن قوم دنیایشان را به آنها دادند، بنابراین، دنیا و آخرت را زیانکار گشتند و این همان زیانکاری آشکار است ...».

(۱) ابو ذر، به تلخی گریست و نگـاه آخرین وداع را بر اهـل بیت افکنـد، آنـان که برایشان اخلاص ورزیـد و آنها نیز برای وی اخلاص داشتند، آنگاه با کلماتی که سوز دلش در آنها هویدا بود چنین سخن گفت:

(۲) «خداوند شما را ای اهل بیت رحمت! رحمت

نمایـد که هرگاه شـما را ببینم، رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله را به یاد می آورم. من در مدینه جز شـما کس و کاری ندارم، من در حجـاز بر عثمـان سـنگینی نمودم آن گونه که در شـام بر معـاویه سـنگینی کردم، او نمی خواست که همسایه برادرش و دایی زاده اش در مصرین «۱» شوم و مردم را بر علیه آنها بگردانم پس مرا به سـرزمینی تبعیـد کرد که در آن برای یار و یاوری جز خداوند نیست و به خدا قسم! من جز خداوند یاوری نمی خواهم و با خداوند از هیچ وحشتی نمی هراسم ...».

(۳) آنگاه، مرکب ابو ذر به راه افتاد و به سوی ربـذه حرکت کرد تا از حرم خـدا و حرم رسولش تبعید شود در حالی که قلبش از غم و اندوه فراق اهل بیت علیه السّلام پر بود، آنان که یادگار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در میان امتش بودند.

(۴) ابو ذر، به ربـذه رفت تـا در آنجـا از گرسـنگی بمیرد، در حـالی که طلاـی زمین در دست عثمان بود و آن را به بنی امیه و خاندان ابی معیط می بخشـید ولی آن را بر ابو ذر تحریم کرد، او که در هدایت و رفتار، شبیه حضرت عیسی مسیح فرزند مریم بود.

---

(۱) «مصرین» بصره و مصر را گویند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۳

(۱) هنگـامی که امیر المؤمنین علیه السّـلام از تودیع ابو ذر بـازگشت، گروهی از مردم به اسـتقبال وی شـتافتند و او را از خشـم عثمان و ناراحتیش از آن حضـرت باخبر ساختنـد، زیرا آن حضـرت با اوامرش مخالفت کرده بود، چون عثمان، سـخن گفتن و تودیع با ابو

ذر را تحریم کرده بود.

حضرتش در پاسخ آنان فرمود: «خشم اسب بر افسار باشد» «۱».

(۲) عثمان به سوی امام رفت و بر او فریاد زد: چرا فرستاده ام را بازگرداندی؟

- «اما مروان، او به سوی من آمد تا مرا بازگرداند و من او را از بازگرداندن من بازگرداندم ولی امر تو را من بازنگرداندم ...».

- مگر نشنیده ای که من مردم را از بدرقه کردن ابو ذر بازداشتم؟

- «آیا هر چیزی که ما را به آن دستور دهی و طاعت خدا و حق در خلاف آن باشد، باید از امر تو در آن پیروی کنیم؟».

- به مروان تاوان بده.

- «برای چه چیزی به او تاوان بدهم؟».

- میان دو گوش مرکبش را زده ای.

(۳)- «مرکب من آنجاست، اگر بخواهد آن را بزند آن گونه که مرکبش را می زند، می تواند چنین کند و اما من، به خدا قسم اگر مرا دشنام دهد، تو را به مانند آن دشنام خواهم داد، نه در آن دروغی می گویم و جز حق چیزی نگویم».

عثمان: چرا تو را دشنام نگوید اگر او را دشنام داده باشی، به خدا قسم! تو نزد من از او برتر نیستی!!

---

(۱) مثلی است و برای کسی زده می شود که خشمی می گیرد و از آن سودی عایدش نمی گردد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۴

(۱) امام از عثمان رنجید که این گونه خاندانش را دیوانه وار دوست می داشت و میان وی که نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به منزله هارون از موسی بود و میان مروان حکم آن وزغ فرزند وزغ که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وی را هنوز در صلب پدرش بود، لعنت کرده، برابر می کند.

(۲) امام

علیه السّلام برخاست و به عثمان گفت: «آیا این گفته را به من می گویی؟ و مرا با مروان برابر می شماری؟! من، به خدا قسم! از تو برترم و پدرم از پدر تو برتر و مادرم از مادر تو برتر است و این تیرهای من است که آنها را کشیده ام ...».

عثمان، خاموش شد و نتوانست پاسخی بدهد و امام اندوهگین و دردمند با غمها و دردهایش، از آن محل دور شد.

(۳)

۳- عبد اللّه بن مسعود

عثمان، «عبد اللّه بن مسعود»، صحابی بزرگ را به شدت سرکوب نمود و در آزار و ستم نسبت به وی بسیار کوشید و علت آن همان بود که در بحث از امارت ولید بن عقبه در کوفه به آن اشاره نمودیم، زیرا عبد اللّه، هنگامی که ولید از بیت المال قرض گرفت و آن را ادا نکرد، بر او اعتراض نمود و ولید این موضوع را برای عثمان گزارش نمود و عثمان در این مورد از عبد اللّه بن مسعود انتقاد کرد و وی از منصب خود استعفا نمود و به سوی مدینه حرکت کرد و هنگامی که به آنجا رسید، عثمان بالای منبر مشغول خطبه بود، وقتی او را دید، خطاب به مسلمین گفت: «جانورکی زشت بر شما وارد شده که بر غذای هر کسی راه رود، دچار قی و اسهال می گردد»! (۴) ابن مسعود به وی پاسخ داد و گفت: «من آن نیستم، ولی من یار رسول

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۵

خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز بدر و روز بیعت رضوان هستم».

(۱) سخن عثمان، موجی از خشم و ناخرسندی در میان مردم به وجود آورد و عایشه خشم خود

را اظهـار نمود و گفت: ای عثمـان! آیـا این را به یار رسول اللّه می گویی؟! (۲) عثمان به مأمورانش دسـتور داد تا آن صحابی عظیم را از مسـجد خارج کنند و آنها وی را با بی حرمتی از مسجد خارج نمودند و ابو عبد اللّه بن زمعه یا یحموم، غلام عثمان به سوی او برخاست و او را بلند کرد به طوری که پاهای ابن مسعود در کنار گردنش حرکت می کردند، پس او را بر زمین زد و یکی از دنده هایش شکسته شد.

(۳) امـام امیر المؤمنین علیه السّـلام برخـاست و خطـاب به عثمان فرمود: «ای عثمان! آیا این کار را با یار رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله بخاطر گفتار ولید بن عقبه انجام می دهی؟!».

عثمان گفت: «من با گفته ولید این کار را نکردم، ولی زید بن صلت کندی را به کوفه فرستادم و ابن مسعود به وی گفته: خون عثمان حلال است ...».

امام به وی پاسخ داد: «زبید را که مورد اعتماد نیست، در نظر گرفتی ...» «۱».

امـام، ابن مسـعود را به خانه اش برد و از او مواظبت می نمود تا اینکه از بیماریش بهبودی یافت و عثمان با وی قطع رابطه نمود و او را رها کرد و دستور داد تا در مدینه اقامت اجباری داشته باشد و سهمیه اش از بیت المال را نیز قطع نمود.

(۴) ابن مسـعود، بیمـار شـد و این همان بیماری بود که بر اثر آن درگـذشت، پس عثمان به عیادتش رفت و به او گفت: از چه چیزی شکایت داری؟

---

(۱) الانساب ۵/ ۳۶.

- از گناهانم.

- چه دوست داری؟

- رحمت پروردگارم را.

- آیا طبیبی برایت

بیاورم؟

- طبیب مرا بیمار ساخته است.

- می خواهی سهمیه ات را برایت بیاورند؟

- آن وقت که نیازمند آن بودم، مرا از آن محروم ساختی، اینک که از آن بی نیاز هستم، آن را به من می دهی؟

- برای فرزندانت باشد.

- روزی آنها با خداوند است.

- ای ابو عبد الرحمن! برای من استغفار کن.

- از خداوند می خواهم که حق مرا از تو بگیرد «۱».

(۱) عثمان نزد وی بیرون رفت در حالی که رضایت ابن مسعود را به دست نیاورده بود. هنگامی که حال وی سنگین شد، وصیت نمود که عثمان بر او نماز نخواند و دوستش، عمار بن یاسر بر او نماز گزارد، وقتی که از دنیا رفت، برگزیدگان صحابه به تجهیز و دفن او برخاستند و عثمان را باخبر نساختند و هنگامی که عثمان مطلع شد، خشمگین گشت و گفت: شما بر من پیشی گرفتید.

(۲) عمار به وی پاسخ داد: «وصیت کرده بود که تو بر وی نماز نخوانی ...».

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۲۷۵- ۲۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۷

«ابن زبیر» گفت:

لاعرفنك بعد الموت تندبنی و فی حیاتی ما زودتنی زادی «۱» «پس از مرگ، می بینم که بر من نوحه سرایی می کنی در حالی که هنگام زنده بودنم، غذایم را به من ندادی».

(۱) در اینجا سخن در مورد جبهه مخالف به جهت اینکه عثمان اموال دولت را به خود اختصاص داد و آنها را زمانی که گرسنگی و محرومیت همه مناطق را در بر گرفته بود، به خاندان و خویشانش می بخشید، بر وی اعتراض نمودند، به پایان می بریم.

مخالفان با وی معارضه نموده و در مخالفت با وی به شدت عمل کردند، زیرا وی سنّت خدای را تغییر

داد و بنی امیه و خاندان ابی معیط را بر گردن مسلمین تحمیل نمود و پستهای مهم دولت را به آنها اختصاص داد و همه خیرات سرزمینها را به آنان بخشید.

(۲)

انقلاب

«انقلاب» تا حد زیادی نتیجه پختگی اجتماعی بود و حالتی اصلاح طلبانه داشت، آن گونه که «علایلی» می گوید «۲»، زیرا نارضایتی گسترده و خشم، عمومیت یافته بود و جلسات و انجمنها درباره ستمهای عثمان و استبداد وی در امور مسلمین و سرکوبی نیکان سخن می گفتند. صاحبان حل و عقد، فراهم آمدند و به همه شهرها نامه هایی نوشتند و از آنها کمک خواستند و درخواست

---

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۷/ ۱۶۳.

(۲) الامام الحسین علیه السّلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۸

نمودند تا سپاهیانی را بفرستند که نظام حاکم را واژگون نمایند، متن نامه آنها به مردم مصر چنین است:

(۱) «از مهاجرین نخستین و باقیمانده شورا، به کسانی که از صحابه و تابعین در مصر هستند، اما بعد: به سوی ما بیایید و خلافت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دریابید پیش از آنکه از دست صاحبانش به غارت برده شود، زیرا کتاب خدا دگرگون شده و سنّت پیامبرش تغییر یافته و احکام دو خلیفه، تبدیل گردیده است. پس ما به خدا سوگند می دهیم هر کس را که نامه ما را بخواند، از باقیماندگان اصحاب رسول اللّه و آنان که به نیکی از آنها پیروی نمودند، به سوی ما بیاید و حق را برای ما بگیرند و به ما بدهند، پس به سوی ما بیایید اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارید تا حق را به شیوه روشنی که با پیامبر خویش بر آن

بـدرود گفتید و خلفا را بر آن مفارقت نمودید، به پای دارید که حق ما را از ما گرفته اند و بر منافع ما مسـتولی شده اند و میان مـا و امرمـان جـدایی افکنـده انـد که خلافـت پس از پیامبرمان، خلافت نبوت و رحمت بود و امروز ملکی است به دنـدان گاز گرفته شده که هر کس بر چیزی غالب شود، آن را می خورد «۱»».

(۲) این پیام، حوادث خطرناکی که حکومت عثمان مرتکب شده بوده را بیان می کند و آنها عبارتند از:

۱- تبدیل کتاب خدا و الغای احکام و دوری از اصولش.

۲- تغییر سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بی توجهی به مقررات اقتصادی و اجتماعی آن.

۳- دگرگونی احکام دو خلیفه.

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۳۷- ۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۶۹

۴- به خود اختصاص دادن قدرت حاکم منافع دولت را و انفاق آنها برای امیال و منافع خاصه خودشان.

۵- انحراف خلافت اسلامی از مفاهیم خیرخواهانه آن به حکومتی خشن که توجهی به اهداف امت نداشته است.

نیکان و مصلحان مناطق مختلف بر آن شدند که هیأتهایی را به مدینه بفرستند تا از اوضاع خلیفه و حالتهای وی مطلع شوند.

(۱)

پیام دیگری به مرزداران

جبهه مخالف، پیام دیگری برای کسانی از صحابه فرستادند که در مرزها مستقر بودنـد و از آنها خواسـتند تا برای سـرنگونی نظام حاکم به مدینه بیایند، نصّ آن پیام چنین است:

«همانا شـما برای جهاد در راه خداونـد عز و جل خارج شـده و طالب دین محمد صـلّی اللّه علیه و آله هستید در حالی که دین محمد را خلیفه تان تباه کرده است، پس آن را به پای دارید ...» «۱».

این پیام، دلها را به آتش کشید و

جانها را از خشم و غضب بر عثمان به جوش و خروش آورد.

(۲)

هیأتهای مناطق مختلف

اشاره

مردم سرزمینهای اسلامی به ندای صحابه پاسخ مثبت دادند و هیأتهای

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۳۶۷، کامل ۳/ ۱۶۸.

خود را برای بررسی اوضاع و آگاه شدن بر حوادث، به مدینه فرستادند. این هیأتها عبارت بودند از:

(۱)

الف- هیأت مصری

مصر، هیأتی را که تعداد اعضای آن چهار صد نفر و به قولی بیشتر بوده اند، به رهبری «محمد بن ابو بکر و عبد الرحمن بن عدیس بلوی» فرستادند.

(۲)

ب- هیأت کوفی

کوفه، هیأت خود را به رهبری «مالك اشتر، زید بن صوحان عبدی، زیاد بن نضر حارثی و عبد اللّه اصم عامری» فرستاد که همگی تحت ریاست «عمرو بن اهتم» بودند.

(۳)

ج- هیأت بصری

بصره، یکصد نفر را به رهبری «حکیم بن جبله» فرستاد و سپس پنجاه نفر دیگر را اعزام نمود که ذریح بن عباد عبدی، بشر بن شریح قیسی، ابن المحرش» و افراد دیگری از بزرگان و اعیان در میان آنها بودند.

صحابه، از هیأتها استقبال نموده با احترام و بزرگداشت با آنها روبه رو شدند و کارهای عثمان را برای آنان شرح داده آنها را تشویق می نمودند تا او را خلع نموده مجازات کنند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷۱

(۱)

یاد داشت مصریان به عثمان

هیأت مصری تصمیم گرفت که یاد داشتی به عثمان بدهند و از او بخواهند که توبه نماید و در سیاست و رفتار خود به راه راست برود. متن آن یاد داشت چنین بود:

«اما بعد: بدان که خداوند چیزی را در قومی دگرگون نمی سازد مگر اینکه آنچه را در خود دارند، دگرگون نمایند. پس، خدای را، خدای را و باز خدای را، خدای را که تو به راه دنیا هستی، پس آخرت را همراه آن به پای دار و سهم خود را از آخرت فراموش مکن که دنیا برای تو روا نباشد و بدان که ما برای خدا هستیم و برای خدا خشم می گیریم و در راه خدا خشنود می شویم و ما شمشیرهایمان را از دوشهایمان بر نمی داریم تا اینکه توبه ای آشکار از تو به ما برسد و یا گمراهی تو برای همه روشن شود. و این سخن ما برای تو مسأله ما با تو است و عذر ما با تو را خداوند دارد و السلام ...» «۱».

(۲) عثمان، مضطرب گشت و نامه را به دقت خواند در حالی که انقلابیون وی را در میان گرفته بودند، پس مغیره

به سوی وی شتافت و از او اجازه خواست تا با آنها سخن بگوید و او، وی را اجازه داد، اما هنگامی که به آنها نزدیک شد، بر او فریاد زدند: «ای اعور! بر گرد».

و باز بر او بانگ زدند: «ای فاجر! بر گرد».

بار سوم بر او فریاد کشیدند: «ای فاسق! بر گرد».

(۳) مغیره، ناکام و خوار شده، در حالی که در سفارت خویش شکست خورده بود، مراجعت نمود و عثمان، عمرو بن عاص را فراخواند و از او خواست تا با آن

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۳۶۹. الانساب ۵/ ۶۴- ۶۵.

قوم، سخن بگوید. او نیز به نزد آنها رفت و بر آنها سلام کرد، اما آنان سلام وی را پاسخ ندادند، زیرا از فسق و فجور وی آگاه بودند، آنها به وی گفتند: «ای دشمن خدا! بر گرد».

«ای فرزند زن آنچنانی! بر گرد که تو نزد ما نه امین هستی و نه در امان خواهی بود».

وی ناکام از مأموریت خود بازگشت در حالی که آنها سخن وی را نشنیده و با توهین و استحقار با وی رو به رو شده بودند.

(۱)

عثمان از امام کمک می طلبد

عثمان، دانست که جز امام امیر المؤمنین علیه السّلام پناهی ندارد، پس از وی پناه جست و از آن حضرت خواست تا آن قوم را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش فرا خواند، امام، پس از اینکه از وی تعهدها گرفت که به عهد خود وفا کند، این درخواست او را پذیرفت و به سوی انقلابیون رفت، در حالی که تضمینی برای همه درخواستهایشان با خود داشت. آنها هنگامی که وی را دیدند، گفتند:

«بر گرد».

امام: «کتاب خدا، به شما داده می شود و از هر

چه موجب خشمتان شده است، از شما گله، پذیرفته می گردد».

گفتند: «آیا شما این را ضمانت می کنید؟».

امام: «آری».

گفتند: «پذیرفتیم».

(۲) آنگاه بزرگان و اشراف آنان همراه امام آمدند و بر عثمان وارد شدند و از

اینکه در امور مسلمین کوتاهی نموده بود، از او گله نموده سرزنشش کردند و از او خواستند که سیاست و رفتار خود را تغییر دهد و میان مسلمین به حق رفتار کند.

وی پذیرفت و آنها از او خواستند تا در این مورد نامه ای برایشان بنویسد و او قبول کرد و این نامه را برای آنان نوشت:

(۱) «این نامه ای است بنده خدا، عثمان، امیر مؤمنان، برای کسانی که از مؤمنین و مسلمین بر او اعتراض کرده اند که برای شماست اینکه طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش در میان شما عمل کنم، به محروم، داده شود و آنکه هراسان باشد، ایمن گردد و تبعیدی، بازآورده شود و در فرستادن لشکرها مردم را به زحمت نیندازد و سهم مردم را از درآمدها فراهم کند و علی بن أبی طالب برای مؤمنین و مسلمین ضامن باشد و انجام این تعهد بر عهده عثمان است».

(۲) بر این نوشته، زبیر بن عوام، طلحه بن عبید اللّه، سعد بن مالک بن ابی وقاص، عبد اللّه بن عمر، زید بن ثابت، سهل بن حنیف، ابو ایوب و خالد بن زید، گواهی دادند و آن را در ذی قعده سال ۳۵ هجری نوشت.

(۳) آن گروه، نامه را گرفتند و به سوی افراد خویش رفتند و امام امیر المؤمنین علیه السّلام از عثمان خواست تا به سوی مردم خارج شود و انجام درخواستهایشان را برای آنان اعلام نماید

و او نیز چنین کرد و با آنان عهد و میثاق خدا بست که میان آنها طبق کتاب خدا و سنّت پیامبرش رفتار نماید و سهم آنان از درآمدهای عمومی را فراهم سازد و آن را به کسی از خویشانش اختصاص ندهد.

مصریان نیز عازم سرزمین خود شدند.

(۴)

پیمان شکنی عثمان

عثمان، پیمانی را که تعهد کرده بود، نقض نمود و به تعهدات خود برای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷۴

مسلمین وفا نکرد. مورخان می گویند که سبب در این مورد، مروان بوده که مشاورت و وزارت وی را داشت و بر او وارد شد و او را بر آنچه انجام داده بود، سرزنشها نمود و به وی گفته بود:

(۱) «سخن بگو و به مردم اعلام کن که مردم مصر بازگشته اند و آنچه در مورد پیشوایشان به آنها رسیده بیهوده بوده است، زیرا سخن تو در شهرهای مختلف منتشر می شود، پیش از آنکه مردم از سرزمینهایشان به سوی تو سرازیر شوند و کسانی نزد تو بیایند که نتوانی آنان را دور سازی ...».

(۲) عثمان، از پذیرفتن نظر وی خودداری نمود، زیرا او از عثمان می خواست تا با خودش به تناقض برخیزد و غیر از حق، چیزی بگوید. اما مروان همچنان با او سخن می گفت و وی را از عاقبت آنچه انجام داده بود، بر حذر می داشت و از سرانجام کارها می ترساند و عثمان نیز نه اراده محکمی داشت و نه عزمی ثابت، بلکه وی بازیچه ای در دست مروان بود، پس نظر او را پذیرفت و بالای منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

(۳) «اما بعد: به این عده از مردم، مطلبی در مورد پیشوایشان رسیده بود و هنگامی که مطمئن

شدند که آنچه به آنها رسیده بود، بیهوده است، به شهرهای خود بازگشتند ...».

(۴) مسلمین به انتقاد از او برخاستند و عمرو بن عاص بر او فریاد کشید: «ای عثمان از خدا بترس که تو به کارهای خطرناک و کشنده ای دست زده ای و ما نیز همراه تو به آنها دچار شده ایم، پس به سوی خدا توبه کن، ما هم به همراه تو توبه می کنیم».

(۵) عثمان بر او بانگ زد: ای فرزند زن آنچنانی! آیا تو اینجا هستی؟ به خدا قسم از وقتی که تو را از کارت کنار گذاشته ام، جبّه ات شپش زده است!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷۵

فریادهای اعتراض از هر سوی آن جلسه برخاست که یک صدا می گفتند:

«ای عثمان از خدا بترس! ای عثمان از خدا بترس!».

(۱) اعصاب عثمان فرو ریخت و قدرتش از هم پاشید و در پاسخ، سرگردان و چاره ای نداشت جز اینکه بار دیگر از آنچه انجام داده بود، اظهار توبه کند و در حالی که خسته و کوفته بود، از منبر پایین آمد و به سوی خانه خویش رفت «۱».

(۲)

عثمان از معاویه کمک می طلبد

هنگامی که برای انقلابیون معلوم گردید که وی از سیاست خود دست بر نمی دارد و بدون هیچ تغییر و تبدیلی به روش خود ادامه می دهد، او را محاصره کرده از او خواستند که از مقام خود استعفا دهد، ولی او نپذیرفت و تصمیم گرفت از معاویه کمک بگیرد و او برای وی نیروی نظامی بفرستد تا او را از انقلابیون حفظ کنند. پس این نامه را به وی نوشت: «اما بعد: مردم مدینه کافر شده و دست از اطاعت بر داشته و بیعت را شکسته اند بنابراین، رزمندگانی از اهل

شام به هر وسیله برای من بفرست ...» «۲».

(۳) نـامه را «مسور بن مخرمه» نزد معـاویه برد و هنگامی که معاویه نامه را خوانـد، مسور به وی گفت: ای معاویه! عثمان کشـته می شود، پس در آنچه به تو نوشته است دقت کن ...».

(۴) معـاویه واقعیت امر و آنچه را در دل خود داشت، به صـراحت با وی در میان گـذاشت و گفت: ای مسور! من آشـکارا می گویم که عثمان در آغاز، آنچه را

---

(۱) طبری، ۴/ ۳۵۶ و ۳۶۰. الانساب ۵/ ۷۴.

(۲) ابن اثیر، کامل ۳/ ۱۷۰. یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۵۲.

خداونـد و رسـولش، دوست می داشـتند و می پسـندیدند عمـل می کرد ولی بعـدا دگرگـون گشت و خداونـد نیز وضـع او را دگرگون سـاخت. حال آیا برای من ممکن است چیزی را که خداونـد عزّ و جل تغییر داده است، برگردانم؟ «۱» (۱) معاویه، به درخواست وی پاسـخ مثبتی نـداد و بنـا به آنچه مورخـان می گوینـد: منتظر کشـته شـدن وی بود تا از خون او، وسـیله ای برای دستیابی به حکومت و قدرت بسازد آنجا که الطاف و مساعدتهای او را در حق خود و خاندانش نادیده گرفت.

(۲) «دکتر محمـد طاهر دروش» می گوید: «اگر در قتل عثمان، گناهی باشد، این گناه بر معاویه است و خون وی بر گردن او و مسئولیتش در آن مورد قابل دفاع نیست، زیرا وی سـزاوارترین مردم به عثمان و مهمترین دولتمردان حکومت وی بود که او را برای مشـاوره در آن امر فراخوانـد در حـالی که وی بـاهوشترین هوشـمندان بود، امـا نه بـا رأی خود به یاریش برخاست و نه با سربازانش از او دفاع کرد و همچون

دیگران، منتظر ماند زندگی عثمان که طولانی شده بود، به سر آید و گذاشت تا گذشت ایّام، سرنوشت او را رقم بزنند و پایان کارش را معلوم نمایند پس اگر برای کسی جایز باشد که گمانی به علی یا طلحه و زبیر و دیگران در تقصیر نسبت به عثمان ببرد، معاویه خود مقصر خواهد بود و اگر روا باشد در آنچه پیش آمد، کسی غیر از عثمان ملامت شود، این معاویه است که باید ملامت گردد ..».

(۳) به هر حال، وقتی که معاویه پاسخ دادن به عثمان را به درازا کشاند، وی نامه ای به «یزید بن کرز» والی اهل شام نوشت و آنها را به رفتن به سوی وی تشویق نمود تا او را از انقلابیون برهانند و هنگامی که نامه اش به آنها رسید، برای

---

(۱) الفتوح ۲/ ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷۷

پاسخ دادن به درخواستش به فرماندهی «یزید قسری» شتافتند اما معاویه به او دستور داد تا در «ذی خشب» اقامت نمایند و از آنجا نگذرند. او نیز سپاه را در آن قسمت متوقف ساخت تا اینکه عثمان به قتل رسید.

(۱) عثمان، نامه های دیگری به مردم شهرها و به کسانی که برای موسم حج به مکه آمده بودند، نوشت و از آنها خواست تا به یاریش بشتابند اما آنان فراخوانیش را نپذیرفتند، زیرا از اعمالی که عثمان مرتکب شده بود، با خبر بودند.

(۲)

محاصره عثمان

انقلابیون، عثمان را محاصره کردند در حالی که هیأت مصری پس از کشف توطئه خطرناکی که بر ضد آنها ترتیب یافته بود، نزد آنان بازگشته بود. آنان عثمان را محاصره کرده و برای سقوط وی شعار می دادند و از او می خواستند

که از مقام خود استعفا دهد در حالی که مروان بن حکم، آتش انقلاب را در دلهایشان شعله ور ساخته بود، زیرا از بالای خانه خطاب به آنان گفته بود: «چه می خواهید؟ گویی برای غارت کردن آمده باشید، این چهره ها دگرگون شود، می خواهید ملك ما را از دستمان خارج کنید، از نزد ما خارج شوید ...».

صبر انقلابیون به سر آمده و بر کشتن وی مصمّم شده و بر آن بودند که بدنش را قطعه قطعه کنند و او را نابود سازند.

(۳) سخنان مروان به اطلاع امام امیر المؤمنین علیه السّلام رسید و به سرعت نزد عثمان رفت و به او فرمود: «از مروان راضی نشدی و از تو راضی نگشت مگر با منحرف کردن تو از دین و از عقلت، همچون شتر کاروان که هرکجا کشیده شود

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷۸

می رود، به خدا قسم! مروان نه در دینش و نه در جانش، صاحب نظر نیست، سوگند به خدا! تو را می برد و برنمی گرداند و من بعد از این برای گله کردن از تو نخواهم آمد، تو شرف خود را از بین بردی و خود را گرفتار ساختی».

(۱) امام او را گذاشت و از نزد وی رفت. پس «نائله» همسر عثمان، به امویان گفت: «به خدا قسم! شما او را می کشید و کودکانش را یتیم می سازید».

پس روی به عثمان نمود و او را نصیحت کرد که از مروان روی گرداند و از او اطاعت نکند. وی به عثمان گفت: تو اگر از مروان اطاعت کنی، تو را می کشد».

(۲) انقلابیون او را احاطه نموده، آب و غذا را از او مانع شدند و وی را محاصره نمودند، در

حالی که وی بر سیاستش اصرار می ورزید و از آن دست بر نمی داشت. دلها از کینه و دشمنی با وی لبریز گشته بود، آنجا که وی بخاطر اطاعت از مروان و تن دادن به خواستهای بنی امیه، در حق خویش مرتکب جنایت شده بود.

(۳)

یوم الدار «۱»

آتش انقلاب، زبانه کشید و شعله هایش فروزان گشت، زیرا انقلابیون، خانه عثمان را محاصره نموده و مروان به سوی آنان خارج شده بود که «عروه بن شییم لیثی» به سوی وی شتافت و با شمشیر بر پشت او زد و او به روی خود بر زمین افتاد و «عبید بن رفاعه زرقی» به سوی او رفت و می خواست با چاقویی سر از تنش جدا سازد، اما «فاطمه ثقفیه» که مادر رضاعی او بود، وی را سرزنش

---

(۱) یعنی «روز خانه»، اصطلاحی است در تاریخ برای روزی که به خانه عثمان حمله ور شدند. (م)

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۷۹

کرد و گفت: «اگر کشتن او را می خواهی، وی را کشته ای پس گوشتش را می خواهی چه کنی که او را سر می بری؟» و او از وی خجالت کشید و او را رها کرد و مردم به سوی عثمان پیش رفتند و بر بام خانه راه یافتند و کسی نزد او نبود، زیرا دلها از او رمیده و جانها از وی متنفر شده بودند. او را با سنگ زدند و فریاد کشیدند: «ما تو را با سنگ نمی زنیم، خداوند تو را می زند».

عثمان به آنان پاسخ داد: اگر خداوند مرا می زد، از من به خطا نمی رفت.

(۱) بعضی از امویان نزد او جمع شده، از وی دفاع می کردند و جنگ سختی میان آنان و انقلابیون روی داد،

در حالی که «خالد بن عقبه بن ابی معیط» از صحنه نبرد گریخته بود. «عبد الرحمن بن سیحان» درباره او می گوید:

یلومونني فی الدار ان غبت عنهم و قد فر عنهم خالد و هو دارع «مرا در مورد یوم الدار ملامت می کنند که همراهشان نبوده ام، در حالی که خالد زره بر تن داشت از نزد آنها گریخته بود».

از یاران عثمان، «زیاد بن نعیم فهری، مغیره بن اخنس، نیار بن عبد اللّه اسلمی» و دیگران کشته شده بودند.

(۲)

حمله به عثمان

پس از اینکه بنی امیه و خاندان ابی معیط از نزد عثمان فرار کردند، انقلابیون او را محاصره کرده و جمعی از مسلمین بر او یورش بردند که در پیشاپیش آنان، «محمد بن ابو بکر» بود. او با دست خود، ریش او را گرفت و به او گفت: «ای نعثل! خداوند تو را رسوا ساخت».

- من نعثل نیستم، بلکه بنده خدا و امیر مؤمنان هستم!- «معاویه و فلان و فلان، چه سودی به تو رساندند؟».

- ای برادرزاده ام! ریش مرا رها کن، زیرا پدرت آنچه را گرفته ای به دست

نمی گرفت.

- «آنچه برای تو دارم از گرفتن ریش تو سخت تر است».

(۱) پس پیشانی او را با سرنیزه ای که در دست داشت، زخمی ساخت و کنانه بن بشر، سر نیزه هایی را که در دست داشت بالا برد و در بیخ گوش عثمان فرو کرد به طوری که در حلق وی داخل شد و آنگاه او را با شمشیر زد و عمرو بن حمق خزاعی به سوی او برخاست و بر سینه اش نشست در حالی که هنوز رمقی در او بود، پس وی را نه بار ضربه زد و

عمیر بن ضابئ دو دنده از دنده هایش را شکست و کوشیدند تا سر از تنش جدا کنند که دو همسرش، «نائله و دختر شبیبه بن ربیعه» خود را بر او انداختند پس ابن عدیس دستور داد او را برای آنها رها کنند «۱».

(۲) عثمان را تنی بی جان افتاده بر زمین رها کردند و انقلابیون اجازه دفن او را نمی دادند و «صفدی» گفته است: آنها وی را سه روز بر مزبله ای انداختند «۲» تا وی را تحقیر و توهین بیشتری کرده باشند. پس بعضی از خاصان وی با امام امیر المؤمنین علیه السّلام سخن گفتند تا در مورد دفن وی نزد انقلابیون وساطت کنند.

امام با آنان سخن گفت و آنان اجازه دفن عثمان را دادند «۳».

(۳) «جولد تسهیر» درباره تدفین وی چنین می گوید: «جنازه او را بدون غسل، بر (لنگه) دری گذاشتند به طوری که سر او به شدت کوبیده می شد و حاملان آن به سرعت قدم برمی داشتند و در تاریکی شب او را شتابان می بردند در حالی که

---

(۱) العذیر ۹/ ۲۰۶.

(۲) تمام المتون، ص ۷۹.

(۳) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۳۰۳.

سنگها بر او پرتاب می شد و نفرینها به دنبالش بود و او را در حش کوکب «۱» به خاك سپردند و انصار اجازه ندادند که عثمان در مقابر مسلمین دفن شود «۲». اما دو غلام او که همراهش کشته شدند، آنها را کشیدند و بر تپه ها انداختند و سگان آنها را خوردند «۳».

(۱) باری، انقلاب بر ضد عثمان، انقلابی اجتماعی بود که دست کمی از برجسته ترین انقلابات اصلاحگرانه- که تاریخ آنها را شناخت نداشته و هدف آن پایان دادن

به تسلط حاکمان و منع آنان از استبداد در امور مردم و بازگرداندن زندگی اسلامی به مسیر طبیعی آن بود.

(۲)

پس مانده های حکومت عثمان

حکومت عثمان، بسیاری از پیامدهای زشت را به دنبال داشت که مسلمین به شدت گرفتار آنها شدند، زیرا آتش فتنه ها را در سرتاسر مناطق، شعله ور ساخت و برای مسلمانان، سختیها و مصیبتهایی را موجب شد که ما به اختصار، از حوادث بزرگی که در نتیجه حکومت وی بر جهان اسلام عارض شد، سخن می گوییم و آنها عبارتند از:

(۳) ۱- حکومت عثمان، بی توجهی به قانون و راکد نمودن قوه قضائیه را به عمد موجب شد، زیرا افراد خاندان اموی در بسیاری از تصرفات و اعمالشان مقررات قانونی را نادیده گرفتند و موضع عثمان در برابر آنها به صورت بی

---

(۱) «حش کوکب»، نام باغی برای یهودیان بود که مردگان خود را در آن به خاک می سپردند.

(۲) العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۴۵.

(۳) حلبی، سیره.

تفاوتی و مسامحه گری جلوه گر می شد و هیچ گونه اقدام قاطعی بر علیه آنها اتخاذ نمی کرد، بلکه کارهای آنان را تأیید و خطاهایشان را تأویل می نمود که مادر مباحث قبلی به این امر اشاره نمودیم و نتیجه مستقیم آن گسترش هرج و مرج در رفتار و فساد اخلاق و نافرمانی در برابر قانون بود.

(۱) ۲- حکومت عثمان، تصدی حکومت را به عنوان وسیله ای از وسایل اصلاح اجتماعی به کار نگرفت، بلکه آن را وسیله ای برای ثروت اندوزی و بهره کشی و تسلط بر ملتها قرار داد که این امر سبب شد تا بسیاری از گروهها به حکومت به عنوان غنیمت و وسیله ای برای بهره بردن از نعمتها و خیرات دنیا

بنگرند و این موضوع موجب شد تا گروهها و افرادی به سوی رسیدن به حکومت و قدرت، خود را به هلاکت اندازند، مثلا طلحه، زبیر، معاویه، عمرو عاص و دیگران هیچ هدف انسانی یا اجتماعی در تمردشان بر ضد حکومت امام امیر المؤمنین علیه السّلام نداشتند، بلکه آنان در طلب حکومت و خلافت، سر از پا نمی شناختند و سرپیچی آنان تضعیف روحیه دین طلبی و تزلزل ایمان در دلها و گسترش احزاب نفع پرستانه را به دنبال داشت که میان جامعه اسلامی و حکومت قرآن، جدایی افکند.

(۲) ۳- حکومت عثمان، طبقه ای اشرافی به وجود آورد که رفاه طلبی و خود بزرگ بینی را گسترش داد و در راه لذت جویی و شهوت طلبی، سر از پا نمی شناخت و از میان آنها، خاندانهای قریشی بودند که غرق در اموال شدند و در مصرف آنها سرگردان ماندند در زمانی که طبقات مختلف اجتماعی از تنگدستی و حرمان، رنج می بردند و این امر به قیام مصلح بزرگ، ابو ذر، یار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بر ضد سرمایه داری قریش منجر شد که به طور غیر مشروع ثروت اندوزی کرده بودند و او ملّی کردن آن را درخواست می نمود تا به خزانه مرکزی بازگردد و در راه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۸۳

توسعه زندگی اقتصادی و بالا بردن درآمد فردی و از بین بردن فقر و نیازمندی همه بخشهای اجتماع، مطابق آنچه اسلام می خواهد، انفاق شود.

(۱) ۴- حکومت عثمان، عصبیتهای قبیله ای را که اسلام با آنها مبارزه کرده بود، زنده ساخت، زیرا عثمان برای تقویت خاندان خود و گسترش نفوذ و حمایت از آن در مقابل قانون کوشید و

همه وسایل قدرت را به آن بخشید به طوری که خاندانهای عربی به شکل گیری گروهی روی آوردند و تعصبهای جاهلی در فخرفروشی به عظمت پدران و افتخار به اصل و نسبها و دیگر مسائل، عمومیت یافت که در مباحث این کتاب به آن خواهیم پرداخت.

(۲) ۵- سودجویان، برای رسیدن به حکومت و تکیه بر قدرت شمشیر، روی آوردند بدون اینکه توجهی به اراده امت در بین باشد.

«ژولیوس فلهوزن» می گوید: «و از آن هنگام است که شمشیر، حرف آخر را در امر ریاست حکومتهای تئوکراسی دارا شد و باب فتنه گشوده گشت و پس از آن هیچ گاه کاملا بسته نگردید و در آن وقت، حفظ وحدت در وجود شخص امامی در رأس گروه، مگر غالبا در ظاهر و به زور و اجبار، ممکن نبود و حقیقت این است که جماعت از هم پاره گشت و به صورت گروهها و احزابی در آمد که هر کدام می کوشید تا قدرت سیاسی خود را تحمیل نماید و برای تأیید امام خود بر علیه امامی که فعلا حاکم بود، به شمشیر دست یازد ... «۱»».

(۳) طمع ورزیهای سیاسی، منتشر گشت و سودجویان برای رسیدن به مسند قدرت، خود را به آب و آتش می زدند و این امر به گسترش فتنه و هرج و مرج در همه مناطق منجر شد.

---

(۱) تاریخ الدوله العربیه، ص ۵۰- ۵۱.

(۱) ۶- کوس و کرنای خونخواهی عثمان و به کارگیری آن به عنوان شعاری برای فتنه، خونریزی و تمرد در برابر قانون، نه تنها از سوی امویان بلکه از سوی همه گروههایی که به حکومت طمع می ورزیدند، همچون طلحه، زبیر، عایشه و

دیگران از کسانی که به طور مؤثر در قیام بر ضد عثمان مشارکت داشتند و در راه این طمع ورزیهای کم ارزش، جویهایی از خونهای پاک روان ساختند و از دست دادن عزیزان و سوگواری در جای جای میهن اسلامی گسترده شد.

(۲) اینها بعضی از پیامدهای حکومت عثمان است که بدون شک، تأثیری عمیق در دگرگونی حوادث داشت و جامعه را به سوی طمع ورزیهای سیاسی و گسترش فرصت طلبی و قدرت جویی به شکلی فاجعه آمیز، سوق داد که به مبارزه ای شدید بر سر قدرت انجامید و حکومت دینی را به سلطنتی، تغییر داد و اعتنایی به امور اسلام و اجرای اهداف آن نداشت. و نیز میان مسلمین و اهل بیت علیهم السّلام جدایی افکند، آنها که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر امامت آنان به نص تأکید نمود و امت را به پیروی از آنان سفارش فرمود که آن قدسیت اهل بیت، به شکلی آشکار درهم کوبیده شد و قدرتهای حاکمی که پس از حکومت خلفا پدید آمدند، در پاره پاره کردن بدنها و سرکوبی آنان پرداختند و در مورد آنها خویشاوندی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را که بیش از هر چیزی شایسته رعایت است، مورد توجه قرار ندادند.

(۳) در اینجا یک مطلب باقی مانده و آن این است که امام حسین علیه السّلام در روزگار عثمان در عنفوان جوانی بود و مورخان می گویند که آن حضرت به سپاه اسلامی که برای فتح طبرستان در سال ۳۰ هجری به فرماندهی «سعید بن عاص» می رفت، پیوست و آن سپاه به خوبی عمل کرد و خداوند فتح و ظفر نصیبش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۸۵

ساخت

و پیروزمند مراجعت نمود «۱»، ولی اشاره دیگری در مورد امام حسین علیه السّلام در آن دوره به نظر ما نرسیده و شاید سبب این باشد که خاندان نبوی از جبهه مخالف حکومت عثمان بود و نقش مؤثری در انتقاد از سیاست وی ایفا کرد و عثمان جام غضبش را بر یاران امام امیر المؤمنین علیه السّلام همچون ابو ذر، عمار و ابن مسعود، فرو ریخت و در ستم و آزار آنان کوشید و امام حسین علیه السّلام آن حوادث هولناک را می دید و دردهایی بر دردهای او افزود و حقیقت اجتماع و جهت گیریهایش را به وی شناساند.

(۱) بعضی از مورخان ادعا کرده اند که امام حسن و امام حسین علیهما السّلام از عثمان دفاع کردند هنگامی که انقلابیون او را در محاصره گرفته بودند. و ما به صورتی موضوعی، عدم صحت این امر را در کتابمان «حیاه الامام الحسن علیه السّلام» مدلل ساختیم. و در اینجا سخن از حکومت عثمان پایان می یابد.

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۲۶۹. العبر ۲/ ۱۳۵، ولی صاحب فتوحات اسلامی، پیوستن امام حسین علیه السّلام به آن سپاه را ذکر ننموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۸۷

(۱)

روزگار حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام

اشاره

انقلاب بر علیه عثمان، پیروزی عظیمی را برای مسلمین محقق ساخت، زیرا بهره کشی و بازی با مقدرات امت را پایان داد و فریبکاری و ظلم اجتماعی را نابود کرد و تخت حکومت طاغوت را درهم کوبید و برای امت، مهمترین چیزی را که از جهت تحقق عدالت، رفاه و امنیت، انتظار داشت، به بار آورد.

(۲) آن انقلاب، مسائل سرنوشت ساز امت را در نظر داشت که مهمترین آنها نامزد کردن حضرت امام امیر المؤمنین علیه

السّلام برای منصب حکومت بود. و مورخان می گوینـد که انقلابیون و دیگر نیروهای مسلّح، پیرامون امام جمع شدند و برای زنده ماندنش شعار می دادند و فریاد می کشیدند: «لا امام لنا غیرک، جز تو، ما را امامی نیست».

(۳) طبقـات مختلف مردم، دریافتنـد این امـام است که آرزوهـا و اهـداف آنان را محقق می سازد و کرامتشان را به آنها بازمی گردانـد و در سایه حکومت آن حضـرت از آزادی، مساوات و عـدالت برخوردار خواهنـد بود و لـذا بر انتخاب آن حضـرت و سپردن امور خلافت به دست ایشان، اصرار ورزیدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۸۸

(۱)

دلتنگی و سکوت امام علیه السّلام

امـام، بـا دلتنگی و سـکوت و عـدم رضـایت به خلافت، بـا انقلابیون رو به رو شـد، زیرا از حوادث سـهمگینی که در صورت پـذیرش خلافت آنان، با آنها رو به رو می شـد، آگاه بود، از آن جهت که احزاب سودپرست که حکومت عثمان آفریـده بود، خیـانت را طعمه خود سـاخته و طمع ورزیهـا و منـافع شخصـی را جامه خود ساخته بودنـد و آنها در برابر آن حضـرت، خواهند ایستاد و در مبارزه با وی و ممانعت از انجام برنامه های سیاسیش در جهت تحقق عدالت و پایان دادن به ستم، خواهند کوشید.

امام، با صدای رسا به جمعیت انبوه مردم که در اطراف آن حضـرت جمع شده بودند، مخالفت کاملش را با خلافت آنان اعلام کرد و فرمود:

«من نیازی به مطلب شما ندارم، هر کس را برگزینید به آن راضی می شوم ...».

(۲) امام، نیازی به خلافتشان نـداشت، زیرا آن حضـرت در اندیشه به دست آوردن چیزی خاص برای خود و یا خاندان خویش نبود، بلکه به نتیجه رسیدن اهداف امت و بازگرداندن حیات اسلامی به

مسیر طبیعی آن را مدّ نظر داشت.

انبوه جمعیّت مردم بر انتخاب آن حضرت اصرار ورزیده گفتند: «ما جز تو کسی را بر نمی گزینیم ...».

(۳) امام، اعتنایی به آنان نکرد و بر امتناع و عدم پذیرش اصرار ورزید ولی انقلابیون کسی را شایسته اداره امور امت به غیر از امام که همه صفات رهبری در او جمع بود، نیافتند. او که در راه حق، صلابت داشت و قدرت تحمل مسئولیت را دارا بود، بنابراین، بر اندیشه خود در نامزدی آن حضرت برای خلافت، پای فشردند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۸۹

(۱)

کنگره نیروهای مسلّح

نیروهای مسلح پس از آنکه امام از پذیرش درخواست آنان امتناع ورزید، کنگره خاصی برپا نموده، به بررسی حوادث خطیری که در صورت باقی ماندن امت بدون امام، در برابر آن خواهد بود، پرداختند و مقرر نمودند که اهل مدینه را حاضر کنند و آنها اگر امامی را برای مسلمین انتخاب نکنند با قدرت اسلحه تهدید کنند، هنگامی که حاضر شدند به آنان گفتند:

«شما اهل شورا هستید و شما امامت را منعقد می سازید و حکم شما بر امت رواست پس، مردی را در نظر بگیرید که او را منصوب سازید و ما پیرو شما هستیم و ما امروز را به شما مهلت می دهیم که به خدا سوگند اگر این کار را انجام ندهید، علی، طلحه و زبیر را خواهیم کشت که بسیاری از مردم قربانی این امر خواهند بود ... «۱».

(۲) مدنیها پریشان گشته و هراس بر آنان چیره گشت و سخت سرگردان ماندند، پس به سوی امام شتافتند در حالی که فریاد می زدند: «بیعت! بیعت! ...

آیا نمی بینی که بر سر اسلام چه آمده و

از دست فرزنـدان روسـتاها چه بلایی بر ما آمـده است؟» امام با اصـرار بر عدم پذیرش به آنها فرمود: «مرا بگذارید و غیر از مرا بجویید ...».

(۳) و آنان را از حوادث سـهمگینی که در صورت قبول خلافت با آنها مواجه خواهد شد، با خبر ساخت و فرمود: «ای مردم! ما در برابر امری هستیم که آن را چند وجه باشد و آن را حالتهایی است که نه دلها بر آن پایدار بماند و نه خردها بر

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۰

آن ایستادگی خواهند داشت ... «۱».

(۱) ولی آن جمعیت فراوان توجهی به گفتار آن حضـرت ننموده و گرداگرد او فراهم گشتند و فریاد زدند: «امیر المؤمنین! امیر المؤمنین!» «۲».

اصـرار مردم بر آن حضـرت و فشـار آوردن آنـان بر او بیشتر شـد و او به صـراحت، واقعیت امر را برای آنـان بیان کرد تا کاملا آگـاه باشـند، پس فرمود: «اگر من از شـما بپـذیرم، شـما را بـا آنچه می دانم پیش خواهم برد و اگر مرا رها کنیـد، من همچون فردی از شما هستم. همانا من شنواترین و فرمانبرترین شما خواهم بود برای هر کسی که او را بر خودتان بگمارید ...».

(۲) حضـرت، برای آنها بیان کرد که اگر رهبری آنها را عهـده دار شود، در میان آنان به حق و عـدالت رفتار خواهـد کرد و با هیچ انسانی بخاطر دوستی یا سازش، رفتار خاصـی نخواهد داشت و از آنها خواست تا شخصـی دیگر را بجویند ولی آنان بر او اصرار ورزیده فریاد کشیدند: «ما از تو دور نمی شویم تا اینکه با تو بیعت نماییم ...».

(۳) مردم بر او ازدحام نموده

از هر طرف بر او فراهم آمدند و از او می خواستند خلافتشان را بپذیرد و آن حضرت اصرار و ازدحام آنان را چنین توصیف می نماید: «دیدم که مردم همچون یال کفتار «۳» از هر سوی بر من فراهم آمدند تا آنجا که حسنین به زیر پاها رفتند و دو سوی من زخمی شد و آنان همچون گله گوسفندان در اطراف من جمع شدند».

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۸۱.

(۲) انساب الاشراف ۵/ ۷.

(۳) «یال کفتار»، موی فراوانی است که بر گردن کفتار می روید که برای کثرت ازدحام به آن، مثل زده می شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۱

(۱)

پذیرش امام علیه السّلام

امام، چاره ای از قبول خلافت نداشت از خوف اینکه مبادا پلیدی از بنی امیه به سوی آن بجهد و لذا خود درباره آن چنین می فرمود: «به خدا قسم! به سوی آن [یعنی خلافت] اقدام ننمودم مگر از ترس اینکه بزی از بنی امیه بر امت بجهد و کتاب خدای عز و جل را بازیچه قرار دهد ...» «۱».

ضرورت و ترس بر اسلام، آن حضرت را به قبول خلافت فراخواند، خلافتی که جز اقامه حق و نابودی باطل، هدفی در آن نداشته است، زیرا فرزند ابو طالب، آن پرچمدار عدالت در اسلام، از عاشقان حکومت و قدرت نبود و نه از کسانی که حکومت را برای بهره بردن از خیرات آن می خواستند، او فرزند وحی بود که در همه مراحل زندگیش، زهد خود را نسبت به دنیا و دوریش از همه خواسته های دنیا را به اثبات رسانده بود.

(۲)

بیعت

مردم در مسجد بزرگ، جمع شدند و با بی صبری منتظر بودند که شاید امام خواسته آنان را بپذیرد.

امام، در حالی که باقیمانده پاک از صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در اطرافش بودند، پیش آمد و با موجی از شعارهای موافق، رو به رو شد که علاقه شدیدشان را به قبول رهبری مسلمین از سوی آن حضرت نشان می داد. امام بالای منبر رفت و خطاب به آن جمع عظیم چنین فرمود:

(۱) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱، ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۲

(۱) «ای مردم! این امر شما، هیچ کس را حقی در آن نیست مگر آنکه شما او را امارت داده باشید و ما دیروز در حالی از هم جدا شدیم که من خواهان امرتان

نبـودم ولی شـما نپذیرفتیـد جز اینکه من بر شـما (حـاکم) بـاشم، ولی من حق نـدارم بر خلاـف شـما درهمی را بگیرم پس اگر بخواهید من برای شما مسئولیت می پذیرم وگرنه، من کسی را مؤاخذه نمی کنم».

(۲) امام، سیاست مالی روشن خود را مشخص ساخت، زیرا وی در اموال دولت به شدّت احتیاط می کرد و هیچ چیزی از آنها را به خود اختصاص نمی داد و درهمی را برای منافع و امور خاصه خود مصرف نمی نمود. و آن حضرت به کسانی اشاره می کرد که در اموال خزانه مرکزی، غوطه ور شدنـد، در زمـان حکومت ساقـط شـده که اموال را غارت نمودنـد و آنها را به ناحق تصاحب کردند و اینکه اگر بنا باشد آن حضرت زمام امور مسلمین را در دست بگیرد، آن گروه، از آن اموال، محروم خواهند شـد و بـا آنهـا همچـون دیگر افراد ملت برخـورد می شود و اموال، آن گونه که خـدا می خواهـد به امت بـازمی گردد نه برای حکّام.

(۳) شعارها از اطراف مسجد بلند شد که اصرار کامل خود را بر انتخاب آن حضرت اعلام می داشتند و یک صدا می گفتند: «ما همان گونه هستیم که دیروز از تو جدا شدیم ...».

آنگاه جمعیت، چون موجی خروشان برای بیعت به پیش آمدند و طلحه با دست چلاقش- که به سرعت عهد خدا را شکست- پیش آمد و بیعت کرد و امام را در دل احساسی نامطمئن پیش آمد و فرمود: «زود باشد که پیمان شکنی نماید «۱»».

(۴) مردم، همچنان با امام بیعت می کردند و آنها در حقیقت با خدا و پیامبرش

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۳۷۶ (چاپ سوم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۳

بیعت می کردند، نیروهای مسلّح

از مصریان و عراقیها نیز با آن حضرت بیعت کردند و عربهای مناطق، اصحاب بدر، مهاجران و انصار عموما با حضرت بیعت کردند و هیچ یک از خلفا چنین بیعتی شامل و گسترده نداشته اند و شادیها و شادمانیها عموم مسلمین را در بر گرفت چنانچه امام، درجه شادمانی و سرور مردم را از بیعت با حضرتش چنین توصیف می فرماید:

(۱) «شادمانی مردم از بیعتشان تا بدان پایه بود که خردسالان به آن شاد گشتند و بزرگسالان به سوی آن شتافتند و بیماران برای رسیدن به آن، خود را به زحمت انداختند و زنان برای آن، پای از خانه بیرون نهادند».

مسلمین، به این بیعت شاد گشتند، زیرا اهدافشان را محقق می ساخت و آنچه را از عزت و کرامت در نظر داشتند، برایشان فراهم می ساخت. بیعت آن حضرت در روز شنبه یازده شب از ذیحجه (سال ۳۵ ه) مانده، صورت گرفت «۱».

(۲) بزرگان صحابه در برابر گروههای عظیم امت، حضور یافتند و تأیید شامل و پشتیبانی کامل خود را از حکومت امام اعلام داشتند که این مطلب را به صورتی مفصل در کتابمان «حیاه الامام الحسن علیه السّلام» بیان کرده و نیز در آن کتاب، شرحی از ورود هیأتهایی که برای مشارکت در شادمانی مسلمین از بیشتر مناطق اسلامی آمده و پشتیبانی خود را از بیعت با امام اعلام نموده بودند، بیان داشته ایم.

(۳)

پاکسازی دستگاه حکومت

نخستین اقدام امام بلا- فاصله پس از تصدی منصب ریاست دولت، معزول ساختن والیان عثمان بود که دستگاه حکومتی را برای منافع ویژه خود به کار

---

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۴

گرفته و از اختلاس بیوت مال، ثروتی فراوان اندوخته بودند.

(۱) آن حضـرت، معاویه بن ابی سـفیان را معزول نمود. مورخان می گویند: جمعی از مخلصان به آن حضـرت پیشـنهاد کردند که تا اسـتقرار اوضاع سیاسـی، وی را در منصـبش باقی گذارد و سپس معزول نماید، ولی امام خودداری کرد و اعلام نمود که این امر، سازشـکاری در دین است و آن چیزی بود که وجـدان زنـده آن حضـرت، نمی پـذیرفت راهی را بر گزینند که او را از حق دور سازد و اگر او را یک ساعت باقی می گـذاشت، به معنای تزکیه او و اقرار به عـدالت و صـلاحیتش برای حکومت می بود.

امام در ایام حکومتش، دقت، مواظبت و احتیاط شدیدی به کار می برد و بنابراین از همه انواع سیاست مبتنی بر حیله و نیرنگ، دوری جست.

(۲)

ملّی کردن اموال اختلاس شده

پرچمدار عدالت اسـلامی، به اقامه حکم خدا در سرتاسـر دولت اسلامی و بر افراشتن پرچم حق پرداخت و دستور قاطع خود را مبنی بر ملّی کردن اموال اختلاس شده که حکومت ساقط شده آنها را غارت کرده بود، صادر فرمود و مقامات اجرایی، اموالی را که عثمان به خویشاوندان خود بخشـیده و آنها را که خود در اختیار گرفته بود، به دست گرفتند و اموال حتی شمشـیر و زره وی نیز مصادره گردید و امام آنها را به بیت المال افزود و بدین گونه به بازی حکّام و مسئولان، در سر نوشت امت پایان داد.

(۳) بنی امیه به شدت پریشان گشتند و به انتقاد از امام پرداختند. «ولید بن عتبه» در سرزنش و انتقاد از بنی هاشم می گوید:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۵ بنی هاشم ردوا سلاح ابن اختکم و لا تنهبوه لا تحل مناهبه

بنی هاشم کیف الهواده بیننا و عند

علی درعه و نجائبه

بنی هاشم کیف التودد منکم و بزّ ابن اروی فیکم و خرائبه

بنی هاشم الا تردوا فانناسواء علینا قاتلاه و سالبه

بنی هاشم انا و ما کان منکم کصدع الصفا لا یشعب الصدع شاعبه

قتلتم اخی کیما تکونوا مکانه کما غدرت یوما بکسری مرازبه «ای بنی هاشم! سلاح خواهرزاده تان را برگردانید و آن را غارت نکنید که غارتش روا نباشد».

«ای بنی هاشم! چگونه میان ما آرامش برقرار شود در حالی که جامه ها و اسبهایش نزد علی هستند؟».

«ای بنی هاشم! چگونه با شما دوستی کنیم در حالی که جامه ها و جنگ افزارهای فرزند اروی (عثمان) نزد شما هستند؟».

«ای بنی هاشم! اگر بر نگردانید، در آن صورت قاتلان و غارت کننده اش نزد ما یکسان خواهند بود».

«ای بنی هاشم! ما در برابر آنچه انجام دادید همچون شکاف سنگ هستیم که شکاف، شکافنده اش را در نمی یابد».

«برادرم را کشتید تا به جایش نشینید، آن گونه که مرزبانان کسری، روزی به وی خیانت کردند».

(۱) این ابیات، کینه و دشمنی را که جان امویان از آن پر بود، نشان می دهد، زیرا آنها معتقد بودند که امام، خود جنبش قیامی که حکومت عثمان را سرنگون کرد، به وجود آورده بود و آنها از هاشمیان می خواستند که شمشیر عثمان، زره و دیگر داراییهایش را که حکومت امام مصادره نموده بود، بازگردانند و این شعر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۶

مشهور گشت و در انجمنها خوانده می شد و مردم آن را حفظ کردند که «عبد اللّه ابی سفیان بن حارث» آن را با ابیاتی پاسخ گفت که از جمله آنهاست:

فلا تسألونا سیفکم ان سیفکم اضیع و القاه لدی الروع صاحبه

و شبهته کسری و قد کان مثله شبیها بکسری هدیه و ضرائبه «۱»

«شمشیرتان را از ما نخواهید که شمشیرتان نابود شد و صاحب آن در هنگام ترس، آن را افکنده بود».

«او را به کسری تشبیه کردی و او واقعا شبیه کسری بود، هم راه و روشش و هم مالیاتش».

(۱) این شاعر، شخصیت عثمان را مورد انتقاد قرار داده و او را به سستی متهم کرد چرا که هنگام ترس در وقت حمله انقلابیون، از خود دفاع نکرد و هیچ نقشی در حمایت و دفاع از خود نداشته، بلکه خود را تسلیم شمشیرهای انقلابیون نمود تا اینکه بدنش را پاره پاره کردند.

(۲)

وحشت قریشیان

قبایل قریش به وحشت افتاده و مضطرب گشتند، زیرا مطمئن شدند که امام، اموالی را که عثمان به ناحق بر آنها بخشیده بود، مصادره خواهد نمود و «عمرو بن عاص» نامه ای به معاویه نوشت که در آن آمده بود: «هر چه می خواهی انجام ده آنگاه که فرزند ابو طالب، تو را از هر مالی که در اختیار داری، پوست خواهد کند آن طور که از عصا پوستش کنده می شود ... «۲»».

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۳۸۵ (چاپ دوّم).

(۲) الغدیر ۸/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۷

(۱) قریش، بر ثروت های خویش خوف کرد و بر نفوذ و جایگاه خویش می ترسید، زیرا امام را می شناخت و برنامه های او را که هدفش اقامه حق و عدل و از بین بردن امتیازات غیر مشروع بود، می دانست و اینکه با آنها همچون دیگر افراد ملت رفتار خواهد نمود و لذا کینه های شدید خود را بر ضد حکومت آن حضرت آشکار کرد. و ابن ابی الحدید، درجه پریشانی و اضطراب آنان را چنین توصیف کرده است:

(۲) «گویی همان حالتش

را داشت اگر روز وفات ابن عمش، خلافت به او می رسید که آنچه را جانها داشتند، اظهار نمودند و آنچه را در دلها داشتند، آشکار کردند، حتی هم پیمانان قریش، نوجوانان و جوانان، آنها که کارهای او را ندیده و برخوردهایش با گذشتگان و پدرانشان را مشاهد نکرده بودند، کاری کردند که اگر گذشتگانشان زنده می بودند، از انجام آن کوتاه می آمدند ...» «۱».

(۳) حسد، دلهای قریشیان را می خورد و کینه ها، وجدانهایشان را می شکافت و آنها به اعلام عصیان و سرکشی بر ضد حکومت امام شتافتند و مادر مباحث آینده به این امر خواهیم پرداخت.

(۴)

اندوههای امام علیه السّلام

امام، از دست خاندانهای قرشی، سختیها کشید و انواع محنتها و گرفتاریها را در همه مراحل زندگیش از آنها متحمّل شد. آن حضرت علیه السّلام می فرماید: «قریش در خردسالی، مرا ترساند و در بزرگسالی، با من دشمنی کرد تا اینکه خداوند پیامبرش را فرا خواند و آن وقت، آن مصیبت عظیم پیش آمد

---

(۱) شرح نهج البلاغه.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۸

و خداوند بر آنچه می گویید، یاری دهنده است «۱»».

(۱) امام علیه السّلام در نامه خود به برادرش عقیل از اجماع آنان بر جنگ با آن حضرت سخن گفته است، آن گونه که بر جنگ با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اجماع کرده بودند. آن حضرت می فرماید: «بگذار قریش در گمراهی و تباهی به سر برند و در سرگردانی بمانند، زیرا آنها پیش از من به جنگ با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اجماع نمودند، قریش را به جای من پاداش دهندگان، پاداش دهند که آنان مرا قطع رحم نمودند و قدرت برادرم را به ناحق از من گرفتند

... «(۲)».

(۲) امام، اعتنایی به آنان ننمود و به پی ریزی پایه های سیاست عادلانه خود پرداخت تا برای امت، امیدهایش را در عدالت اجتماعی محقق سازد. آن حضرت، تصمیم گرفت تا با آنان مقابله به مثل نماید و اگر آنان نافرمانی کنند و دست به ستمکاری زنند، ضربات مهلکی بر آنها وارد سازد. آن حضرت علیه السّلام می فرماید: «مرا با قریش چه باشد، آنان را در حالی که کافر بودند، کشتم و آنان را اگر به باطل گرویده باشند خواهم کشت، به خدا قسم! باطل را خواهم شکافت تا حق از پهلویش آشکار شود، پس به قریش بگو تا فریادهایش را سر دهد «(۳)».

(۳) قریش، برای خاموش کردن نور خدا و نابود کردن اصول اسلامی، کوشید و با تمام نیروهایشان به جنگ با امام و سرنگونی حکومتش تلاش کردند همان گونه که پیش از آن برای جنگ با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و نابودی رسالت اسلام، کوشیده بودند.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۴/ ۱۰۸.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۱۴۸.

(۳) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۱/ ۳۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۴۹۹

(۱)

سیاست امام علیه السّلام

اشاره

هیچ حاکم سیاسی و یا مصلح اجتماعی را نمی شناسم که عدالت را با همه ابعاد و مفاهیمش، اساس کار خود قرار داده باشد، آن گونه که امام امیر المؤمنین علیه السّلام عمل کرده بود، زیرا آن حضرت، بنای حکومت خود را بر حق خالص و عدالت محض قرار داد و منافع مظلومان و ستمدیدگان را به اختلاف ملیتها و دیانتهایشان مورد عنایت قرار داد و خویشتن را در راه گسترش انواع عدالتها و مساواتها به رنج و زحمت افکند، زیرا آن حضرت

بر هر امری در بخشهای مختلف حکومتش، نظارت داشت و همه امور مردم را زیر نظر داشت و درباره بینوایان و ناتوانان در همه مناطق دولت گسترده اش بسیار می اندیشید و بر آن بود تا در سختی زندگی و ناملایمات پوشاک با آنان مشارکت داشته باشد و لذا با روزه روز، شب را نیز به صبح می رساند تا شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که چیزی برای خوردن و امیدی برای سیر شدن نداشته باشد و برای همین بود که بر خود سخت گرفت و همه متاعهای زندگی را بر خود حرام کرد و خویشتن را با سختی و محرومیت، آشنا ساخت و اندیشه تابناک و ضمیر زنده اش را برای خوشبختی مردم و گسترش آسایش و رفاه، به کار گرفت ... که اشاره ای موجز به سیاست آن حضرت، در پی می آید.

(۲)

سیاستهای مالی امام علی علیه السّلام

سیاست مالی که امام علیه السّلام در پیش گرفت، ادامه سیاست پیامبر بزرگ صلّی اللّه علیه و آله بود که به بهبودی زندگی اقتصادی و پیشرفت زندگی عامه مردم در همه مناطق کشور اهمیت می داد تا جایی که فقیر، بینوا یا نیازمندی باقی نماند و این کار با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۰

تقسیم عادلانه ثروتهای امت میان همه طبقات مردم صورت می گرفت که نمودهای آن سیاست خلّاق اقتصادی عبارتند از:

(۱) ۱- مساوات در تقسیم و بخشش که هیچ کس را برتری یا امتیازی نباشد بلکه همگی در وضعی برابر باشند که هیچ برتری بر مهاجران بر انصار و نه برای خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و همسرانش بر دیگران نباشد و نه برای عرب بر غیر عرب و امام این مورد

را به اجماع مورخان، به صورتی دقیق و فراگیر، انجام داد و در بخشش میان مسلمین، مساوات را برقرار کرد و هیچ قومی را بر دیگران برتری نداد. به طوری که بانویی قریشی از حجاز وارد شد و تقاضای افزایش سهمیه خود را نمود و قبل از اینکه به آن حضرت برسد، پیر زنی ایرانی را دید که در کوفه اقامت داشت و از او در مورد سهمیه اش پرسید و دریافت که با سهمیه خود او برابر است، پس او را گرفت و نزد آن حضرت برد و فریاد کشید: آیا این عادلانه است که میان من و این کنیز فارسی برابری نمایی؟! (۲) امام، نگاهی بر او افکند و سپس مشتی خاک برداشت و به آن نگاه می کرد و در دست خویش زیر و رو می کرد در حالی که می گفت: «هیچ قسمتی از این خاک، از قسمت دیگرش برتر نبوده است». سپس سخن خدای تعالی را تلاوت فرمود: إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ.

«ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملتها و قبایلی قرار دادیم تا بدانید که گرامی ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست».

(۳) این عدالت در توزیع، خشم سرمایه داران از قریش و دیگران را برانگیخت و آنان خشمشان را بر امام اعلام نمودند و جمعی از یارانش به سوی آن حضرت شتافتند و از آن حضرت خواستند تا از سیاستش عدول کند، اما آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۱

حضرت به آنان پاسخ داد:

«آیا از من می خواهید که پیروزی را از ستم بر زیر دستانم بجویم، به

خدا قسم! مادام که شب زنده داران به یکدیگر قصه شب گویند و ستارگان در آسمان بدرخشند، چنین نکنم، اگر مال از آن من بود، میان آنان به مساوات عمل می کردم، پس چگونه باشد در حالی که این مال، از آن خداست! همانا بخشیدن مال به ناحق، تبذیر و اسراف است که صاحبش را در دنیا بلند مرتبه می سازد و در آخرت فرو می اندازد و نزد مردم، گرامیش می سازد و نزد خداوند، خوارش می گرداند ... «(۱)».

(۱) هدف امام، در سیاست مالیش، ایجاد جامعه ای بود که سرمایه داری در آن طغیان نکند و بحرانهای اقتصادی در آن پیش نیاید و جامعه با هیچ محرومیت یا سختی در امرار و معاش، مواجه نشود.

این سیاست درخشان، ریشه گرفته از حقیقت و هدایت اسلام، به گردآوری نیروهای ستمکار بر ضد اسلام انجامید تا به گسترش هرج و مرج و اضطراب در شهرها بکوشند و از این طریق، سعی کنند تا حکومت امام را سرنگون نمایند ...

(۲) «مدائنی» معتقد است که از مهمترین علل سستی عربها در همراهی با امام، این بود که آن حضرت از اصل مساوات پیروی می کرد و در سهمیه های بخشش، هیچ شریفی را بر وضیع و هیچ عربی را بر غیر عرب برتری نمی داد. «۲»

بینی آن طاغوتها از سیاست امام ورم کرده بود، سیاستی که موانع را درهم

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۴/ ۷۶.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۸۰.

شکسته و نظام طبقاتی را ملغا ساخته و میان همه فرزندان اسلام نه تنها در بخشش بلکه در همه حقوق و واجبات، برابری کرده بود.

(۱) ۲- انفاق برای پیشرفت زندگی اقتصادی

و ایجاد پروژه های کشاورزی و اقدام به ازدیاد محصول کشاورزی که ستون فقرات اقتصاد عمومی در آن روزگار بوده و امام، در فرمانش به مالک اشتر، بر رعایت اصلاح زمین قبل از گرفتن خراج از آن تأکید می فرماید، آنجا که آن حضرت علیه السّلام می فرماید:

«و نظر تو در آباد کردن زمین بیش از نظر تو در گرفتن خراج از آن باشد، زیرا آن بدون آبادانی به دست نمی آید و هر کس خراج را بدون آباد کردن بخواهد، سرزمینها را خراب و بندگان را هلاک می سازد و کار او جز مدتی اندک پایدار نماند ...» «(۱)».

(۲) مهمترین چیزی که امام در سیاست اقتصادیش بدان توجه داشت، بالا بردن درآمد فردی و نشر رفاه و آسایش به صورتی شامل در همه مناطق جهان اسلام بود و نامه های آن حضرت به والیانش توجه به این قسمت را نمایان می سازد، زیرا آن حضرت لزوم انفاق در راه گسترش اقتصاد عمومی را به آنان تأکید می فرمود تا هیچ گونه شبحی از فقر و محرومیت در کشور باقی نماند.

(۳) ۳- به خود اختصاص ندادن هیچ چیزی از اموال دولت، زیرا امام در این مورد، به شدت، دقت و احتیاط می نمود و منابع اسلامی، نمونه های فراوانی از احتیاط شدید آن حضرت را ثبت نموده اند از جمله آنکه برادرش «عقیل» بر او وارد شد و در خواست نمود که مالی به او ببخشد و زندگیش را سرو سامان دهد.

(۴) امام به وی فرمود: «آنچه در بیت المال است، متعلق به مسلمین می باشد

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۳

و هیچ کس حق ندارد چیزی کم یا زیاد از

آن بردارد و اگر چیزی به او ببخشد، اختلاس کرده است»، ولی عقیل این مطلب را نفهمید و بر آن حضرت الحاح کرد و در مطالبه از آن حضرت بسیار کوشید، پس امام علیه السّلام پاره آهنی را داغ کرد و آن را به وی نزدیک ساخت به طوری که نزدیک بود از گرمی آن بسوزد و فریادی کشید و وقتی به خود آمد، تصمیم گرفت که به معاویه ملحق شود تا از بخششها و هبه های وی- که از اموال مسلمین اختلاس کرده بود- بهره مند شود.

(۱) مورخان، اجماع دارند که امام، خویشتن را به رنج و زحمت فراوان انداخت و نه خود و نه اهل بیتش بهره ای از خیرات دولت نبردند و هیچ چیزی از آن را به خود اختصاص نداد تا آنجا که طمع ورزان از او رمیدند و یکدیگر را به دور شدن از امام تشویق کردند.

(۲) «خالد بن معمر اوسی» به «علباء بن هیثم» که از یاران علی بود، می گوید:

«ای علباء! خدا را در مورد خاندانت تقوا کن و به خود و خویشاوندانت نگاه کن.

تو به چه چیزی امیدوار هستی نزد مردی که از او خواستی تا چند درهم ناچیز به سهمیه حسن و حسین بیفزاید تا قدری از سختی زندگیشان بکاهند، ولی او امتناع ورزید و خشمگین شد و انجام نداد ...» «۱».

(۳) انسانیت، به هر تجربه ای رسیده باشد و به هر پیشرفتی از نظامهای اقتصادیش دست یافته باشد، به هیچ روی نمی تواند همانند این نظام اقتصادی که امام در پیش گرفته بود، پدید آورد، زیرا به حقیقت زندگی مرتبط بود و از سنتهای آن جدا نمی شد و بیش از هر چیز

به عدالت در توزیع و گسترش رفاه برای همگان و نابودی نیاز و محرومیت، نظر داشت.

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۰/ ۲۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۴

(۱) باری، سیاست اقتصادی خلّاقی که امام پایه ریزی کرد، بر نیروهای منحرف از اسلام گران آمد و آنان از امام و اهل بیتش دور شدند و به اردوگاه اموی پیوستند که بهره کشی و چپاول و غارت فوت ملت و بازیچه قرار دادن اقتصاد کشور را برای آنان تضمین می نمود ... این است که فرماندهان سپاهی که به جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شتافتند از میان ثروتمندان بزرگ همچون «عمرو بن حریث، شبث بن ربعی، حجار بن ابجر» و دیگران بودند که حکومت اموی، ثروتی فراوان در اختیار آنان قرار داده بود و آنها به جنگ با امام شتافتند تا منافع شخصی خود را حفظ کنند و ثروتهای خود را که به گونه ای نامشروع به وجود آمده بود، نگاه دارند، زیرا دانسته بودند که امام حسین علیه السّلام هرگاه بر امور مسلط شود، از روش و سیاست پدرش دور نخواهد شد و آنان بخششها و هبه هایی را که حکومت اموی به آنها ارزانی می داشت، از دست می دادند و ما به تفصیل در مباحث آینده به این مطلب خواهیم پرداخت.

در اینجا سخن از «سیاست مالی» آن حضرت به پایان می رسد.

(۲)

سیاست داخلی امام علی علیه السّلام

اشاره

امام علیه السّلام بسیار کوشید تا عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی را میان مردم برقرار سازد و آنان را به راه راست و واضح، بدون پیچیدگی و ابهام قرار دهد و در میان آنها با سیاست رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

که به اجرای عـدالت و گسترش حق، میان دور و نزدیک در نظر داشت عمل کند به طوری که ناله مظلوم و یا محرومی شـنیده نشود و سایه ای برای نیاز و بینوایی، باقی نماند به همان گونه که خداوند در زمین می خواهد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۵

(۱) امام علیه السّـلام برای از میان بردن عوامل عقب ماندگی و انحطاط و تحقق زندگی شـرافتمندانه که انسان همه خواستهای زندگیش از رفاه، امنیت، آسایش و استقرار در آن می یابد، توجه داشت که در اینجا به بعضی از مظاهر آن اشاره می نماییم.

(۲)

مساوات

«مساوات» میان مردم از عناصـر ذاتی سیاست امام علیه السّـلام بود و آن را در همه دوره های حکومتش به کار برد و شعار آن را رفعت داد تا آنجا که به پرچمدار عدالت و مساوات در زمین، معروف شد و مظاهر آن عبارتند از:

۱- مساوات در حقوق و تکالیف.

۲- مساوات در سهمیه های بیت المال.

۳- مساوات در برابر قانون.

(۳) امـام، عاملاـن و والیـان خود را ملزم به اجرای مسـاوات میـان مردم به اختلاف ملیتها و دیانتهایشان نمود. آن حضـرت علیه السّـلام در یکی از نـامه هایش به عاملانش می فرمایـد: «با مردم، فروتن باش و با آنها گشاده رویی کن و با آنان به نرمی عمل کن و در نگـاه، نظر، اشـاره، سـلام و درود، میـان آنهـا به مسـاوات رفتار کن تا بزرگان به انحراف تو طمع نکننـد و ناتوانان از عدالت تو ناامید نگردند ... «۱»».

(۴) در هیـچ دین یا مـذهب اجتماعی، هماننـد این مساوات درخشان، مقرر نشـده که کرامت و عزت انسان را می جوید و میان شعور و عواطف، الفت به وجود آورده و مردم را در صحنه

محبت و برادری، فراهم می آورد.

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۶

(۱)

آزادی

اشاره

«آزادی» نزد امام، از حقوق ذاتی هر انسانی است که باید برای همگان فراهم گردد، به شرطی که در تعدی و زیان رساندن به مردم، به کار برده نشود و مهمترین موارد آن عبارتند از:

(۲)

آزادی سیاسی

اشاره

مقصود ما از آن این است که به مردم، آزادی کامل داده شود تا هر گرایش سیاسی را بدون اینکه نظام حاکم، نظری مخالف بر آنها تحمیل کند، داشته باشند و امام، این آزادی را با گسترده ترین مفاهیم آن به مردم ارزانی داشت و آن را از دشمنان و مخالفانش نیز دریغ نداشت، آنها که از بیعت با وی خودداری کرده بودند، همچون «سعد بن ابی وقاص، عبد اللّه بن عمر، حسان بن ثابت، کعب بن مالك، مسلمه بن مخلد، ابو سعید خدری» و مانند آنها از یاوران حکومت پیشین که عثمان بخششها و عطایای فراوانی به آنها می داد و امام آنان را مجبور نساخت و هیچ گونه اقدام قاطعی بر علیه آنان در پیش نگرفت به آن گونه که ابو بکر بر ضد آن حضرت هنگام خودداری از بیعت با وی، در پیش گرفته بود.

(۳) امام، معتقد بود که مردم، آزادند و دولت باید آزادیشان را برای آنها فراهم کند، مادام که به امنیّت زیان نرسانند و تمرّد و قیام بر ضد حکومت موجود را اعلام نکرده باشند.

(۴) آن حضرت، به خوارج، آزادی بخشید و آنان را از سهمیه شان از بیت المال محروم نساخت با وجود اینکه می دانست آنها قوی ترین حزب مخالف حکومت را تشکیل می دادند ولی هنگامی که در زمین تباهی به وجود آوردند

و وحشت و هراس در دل مردم افکندند، برای حفظ نظم

عمومی و محافظت سلامت شهروندان، به جنگ با آنان شتافت. از این سیاست، موارد زیر متفرع می شوند:

(۱)

۱– آزادی بیان

از نشانه های آزادی گسترده ای که امام به مردم بخشید، «آزادی بیان» بود، اگر چه مخالف منافع دولت باشد مگر اینکه فسادی در پی داشته باشد که مستحق مجازات خواهد بود. مورخان روایت کرده اند که «ابو خلیفه طائی» هنگامی که از نهروان برگشت، با جمعی از برادرانش روبه رو شد. «ابو العیزار طائی» در میان آنان بود و او از خوارج بوده، پس به «عدی بن حاتم» گفت: ای ابو طریف! آیا غنیمت برده و سالم هستی یا ظالم و گناهکار؟

عدی بن حاتم: بلکه غنیمت برده و سلامت هستم.

ابو خلیفه طائی: این قضاوت بر عهده تو است.

(۲) «اسود بن زید و اسود بن قیس»، از او هراسناک شده، او را دستگیر کرده و تحت الحفظ نزد امام آوردند و سخن شرورانه مبنی بر تمرّد او را به عرض حضرت رساندند، پس آن حضرت علیه السّلام به آنها فرمود: چه کنم؟

– او را بکش.

– «آیا کسی را بکشم که بر علیه من قیام نکرده است؟».

– او را زندانی کنید.

– «جرمی مرتکب نشده، رهایش کنید».

چنین آزادی در هیچ یک از مذاهب اجتماعی به شهروندان داده نشده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۸

بنابراین، امام، مردم را بخاطر آنچه می گفتند، مورد بازخواست قرار نمی داد بلکه آنان را به حال خودشان با آزادی بیان و اندیشه رها کرد و نظارتی بر آنها قرار نداد تا میان آنان و آزادیهایشان جدایی بیندازد.

(۱)

۲– آزادی انتقاد

از مظاهر آزادی سیاسی که امام به مردم داد، آزادی انتقاد از حکومت بود و اینکه انتقاد کنندگان مورد تعدی و آزار قرار نمی گرفتند.

مورخان می گویند: آن حضرت در نماز، مشغول قرائت بود و جمعی از اصحابش پشت سر او بودند،

پس یکی از آنها در مخالفت با قرائت آن حضرت چنین خواند: «ان الحکم إلّا للّه یقضی الحق و هو خیر الفاصلین».

«همانا حکم از آن خداوند است که به حق قضاوت می کند و او بهترین جدا کنندگان است».

امام، خلاف آن را به وی پاسخ داد: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ «۱».

«پس شکیبا باش که وعده خداوند حق است و افراد ناباور تو را سبکسر نسازند» «۲».

(۲) و نسبت به وی، هیچ اقدامی به عمل نیاورد بلکه او را مورد عفو قرار داد و او را رها ساخت، زیرا آن حضرت برای مردم، آزادی گسترده ای را عقیده داشت و چیزی بر کسی تحمیل نکرد و هیچ کس را مجبور به اطاعت نکرد

---

(۱) روم/ ۶۰.

(۲) شرح نهج البلاغه ۳/ ۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۰۹

و مردم را بر آنچه دوست نداشتند، مجبور نساخت.

اینها بعضی از نشانه های آزادی است که امام در روزگار حکومتش به مردم اعطا کرد و عدالت اجتماعی و سیاسی را میان مردم محقق ساخت.

(۱)

عدالت فراگیر

«عدالت فراگیر»، شعاری بود که امام به صورتی گسترده، ندا داد و آن را به عنوان پایه ای در همه دوره های حکومت خویش قرار داد، زیرا آن حضرت برای اقامه عدل و بالا بردن جایگاه درخشش آن، کوششهای فراوان نمود و به گفته مورخان، وی نخستین حاکمی در اسلام بود که خانه ای برای داد خواهی بنا کرد که ستمدیدگان و افرادی که مورد تعدی قرار گرفته بودند، نامه هایی قرار می دادند و در آنها شرح تعدی یا ستمی را که بر آنها روا داشته بودند، می نوشتند و خود شخصا به آنها رسیدگی می کرد و حق آنها

را می گرفت و ستم یا تعدی را از آنها دور می ساخت «۱».

(۲) امام، توجه خاصی به گسترش عدالت و انتشار آن میان مردم داشت و به اجماع مورخان، همه دستگاههای حکومت خود را برای نابودی ستم و ریشه کن کردن و محو آثار آن، به کار گرفته بود. آن حضرت علیه السّلام فرموده است: «ذلیل، نزد من عزیز است تا اینکه حق او را بگیرم و قوی، نزد من ضعیف است تا حق را از او بستانم».

آن حضرت، یکی از والیان خود را معزول ساخت، هنگامی که سوده بنت عماره به حضرتش خبر داده بود که وی در حکم خود ستم کرده است، امام به

---

(۱) صبح الاعشی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۰

گریه افتاد و با دل سوختگی می گفت: «خداوندا! تو بر من و بر آنها شاهد هستی که من آنان را به ظلم هیچ یک از بندگانت فرمان نداده ام و نه به ترک حقّت ...».

سپس فورا او را معزول ساخت. «۱» و مورخان نمونه های فراوانی از انواع عدالت آن حضرت میان مردم نقل کرده اند که همانند آنها در همه ادوار تاریخی مشاهده نشده است.

(۱)

وحدت امّت

امام، رنج فراوان و سختی بسیار تحمل کرد تا صفهای امت را وحدت بخشد و کلمه الفت و محبت را میان فرزندان امت گسترش دهد و الفت اسلامی را از نعمتهای بزرگ خداوند بر این امت دانسته و فرموده است: «خداوند سبحان بر گروهی از این امت منّت نهاد به آنچه میان آنان از ریسمان این الفت قرار داده که در سایه آن رفت و آمد می کنند و به کنار آن پناه می جویند، این نعمتی است که هیچ یک از آفریدگان، قیمتی برای آن

نمی شناسد، زیرا آن از هر ارزشی برتر و از هر اهمّیتی والاتر است» «۲».

(۲) امام، با هر کسی که دعوت به تفرقه و اختلاف می نمود، مبارزه کرد و بنا به تعبیر وی، دستور داد تا شمشیر در برابر صورتش کشیده شود.

همچنین، حضرتش با عصبیّت که از عوامل تفرقه و دشمنی میان مردم بود، مقاومت به خرج می داد ولی برای مکارم اخلاق، دعوت به تعصب می کرد آنجا که آن حضرت علیه السّلام می فرماید: «پس اگر چاره ای جز تعصب نیست، تعصب شما

---

(۱) العقد الفرید ۱/ ۲۱۱.

(۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۱

برای صفتهای نیکو و کارهای شایسته و امور پسندیده باشد که شایستگان و نخبگان از خاندانهای عرب و بزرگان قبایل با اخلاق شایسته و بردباریهای عظیم و مقامات مهم و آثار ستوده، به آنها برتری یافتند. پس تعصب بورزید برای صفتهای نیک از قبیل محافظت از همسایگان، وفا به وعده ها، اطاعت در نیکوکاری، مخالفت با تکبر، مراعات فضیلتها، جلوگیری از ستم، بزرگ شمردن قتل، انصاف با مردم، فرو خوردن خشم و دوری از فساد در زمین» «۱».

(۱) امام، به وحدت امّت، اهمیت می داد و همه عواملی را که به پیوستگی و اجتماع کلمه آن می انجامید، مورد عنایت و توجه قرار می داد و در همه ادوار زندگیش بر این وحدت، محافظت می کرد، زیرا حق خود را رها کرد و بخاطر حفظ امت از تفرقه و اختلاف، با خلفا به مسالمت پرداخت.

(۲)

تربیت و تعلیم

از هیچ یک از خلفا روایت نشده که مانند امام امیر المؤمنین علیه السّلام به امور «تربیتی» و مسائل «تعلیم» اهمیت داده باشند، بلکه آنان به امور نظامی و عملیات

جنگی و گسترش قلمرو دولت اسلامی و بسط نفوذ خویش در عالم، اهمیت می دادند در حالی که زمینه های تربیت دینی، بسیار ضعیف بودند و همین امر به انتشار پریشانی دینی و کم آگاهی اسلامی منجر شد که از نتایج آن، ظهور جنبشهای الحادی و مبادی ویرانگر در عصر اموی و عباسی بود. و نیز از نتایج آن، گسترش بی حجابی و بی حیایی در بسیاری از مناطق گردید. و خانه های خلفا و وزرا، خود مراکز لهو، فحشا و بی بندوباری بود.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۲

(۱) امام امیر المؤمنین علیه السّلام برای این موضوع، اهمیت زیادی قایل شد و مسجد کوفه را به عنوان مرکزی آموزشی قرار داد که سخنرانیهای دینی و توجیهی خود را در آن محل ایراد می فرمود و بیشتر اوقات خود را صرف دعوت به سوی خداوند و بیان فلسفه توحید و گسترش آداب و اخلاق اسلامی می نمود و هدفش این بود که آگاهی دین را عمومیت بخشد و نسلی به وجود آورد که ایمانی عقیدتی به خدا داشته باشد و نه ایمانی تقلیدی. و خطبه های آن حضرت، اعماق جانها را به ترس و خشیت از خداوند، تکان می داد که در مکتب آن حضرت، جمعی از مسلمین خیّر و صالح، تربیت شدند، همچون حجر بن عدی، میثم تمار، کمیل بن زیاد و دیگرانی از مردان تقوا و صلاح در اسلام.

(۲) وصیتهای آن حضرت به دو فرزندش حسن و حسین علیه السّلام و دیگر تعالیم وی از مهمترین اصول تربیتی در اسلام هستند که پایه های تربیت را مشخص نمودند و شیوه های آن را بر اساسی تجربی قرار دادند که از

ارزشمندترین ثروتهای مسلمین در این زمینه می باشند.

(۳) اما در زمینه تعلیم، امام علیه السّلام خود، معلم و برانگیزنده روح علمی بود و هم او بود که درهای علوم را در اسلام گشود و همچون علم فلسفه، کلام، تفسیر، فقه، نحو و دیگر علومی که افزون بر سی علم می باشند و شکوفایی حرکت علمی در عصرهای طلایی اسلام، بنا به عقیده محققان، به آن حضرت بر می گردد.

(۴) امام، بلندپایه ترین مؤسس علوم و معارف در دنیای اسلام بود و همه کوششهای خود را برای اشاعه علم و نشر آداب و فرهنگ میان مسلمین به کار برده و پیوسته در میان یارانش، این گفته خود را تکرار می فرموده است که: «از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من درباره راههای آسمان بپرسید که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۳

من به آنها از راههای زمین داناتر هستم».

(۱) و بسیار مایه افسوس و اندوه است به حقیقت که آنها از وجود این ابر مرد عظیم، بهره نجستند و از حقیقت فضا و کهکشانهای شناور در آن و دیگر اسرار طبیعت، چیزی نپرسیدند که آن حضرت معارف آنها را از پیامبر اکرم دریافت کرده بود. آنها چیزی در این مورد از وی نپرسیدند، بلکه به استهزا پرداخته و یکی از آنها مسخره کنان پرسید، چند تار موی در سر من موجود است؟

امام، در میان آن محیط جاهل، غریب زیست، محیطی که چیزی از اهداف و ارزشهای آن حضرت را نمی دانست و حقیقت ارزش وی را درنمی یافت و عظمت ذاتی و مواهب حضرتش را تشخیص نمی داد.

به هر حال، امام حکومتش را بر پایه توسعه بخشیدن به زندگی فکری

و علمی و انتشار آگاهیها و آداب در میان همه طبقات قرار داده بود.

(۲)

والیان و عاملان امام علی علیه السّلام

امام، در انتخاب والیان و عاملان، به شدت احتیاط می نمود و کسـی را بر منطقه ای از مناطق اسلامی نمی گماشت و وظیفه ای به عهـده او نمی گـذاشت مگر پس از اینکه از دیـانت، شایسـتگی و کفایتش در مـدیریت، مطمئن شود و هیـچ کس را بخاطر دوستی و برتر شـمردن به حکومت منصوب نمی کرد، بلکه اخیـار و صالحـان مسـلمین را به کـار گرفت هماننـد «مالـک اشتر، محمـد بن ابی بکر، سـهل بن حنیف، حبر الامه عبد اللّه بن عباس» و نظایر آنان از کسانی که آگاهی کامل در امور حکومت و مدیریت داشـتند و نامه های مهمی به آنان داد که در آنها به امور حکومت و سـیاست دولت پرداخته و اختیارات و مسئولیتهای آنان را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۴

تعیین نموده انـد و از برجسـته ترین این مدارک سیاسـی، فرمان آن حضـرت به مالک اشتر است که شامل مقررات مهمی برای اصـلاح زندگی سیاسـی، اقتصادی و نظامی می باشد و آن پیشـرفته ترین سـند سیاسی است که هدفش پیشرفت جامعه و تأمین منافع آن است و اگر خارج شدن از موضوع پیش نمی آمد، بندهای آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادیم.

(۱)

نظارت بر والیان

امـام، به اجمـاع مورخـان، امور والیـان و عاملان خود را مورد رسیدگی قرار می داد و افرادی را به طور محرمانه برای بررسـی کارهایشان می فرسـتاد و هرگاه از آنان خیانتی مشاهـده می کرد و یا تقصـیری در ادای وظیفه ملاحظه می فرمود، او را معزول می ساخت و سخت ترین کیفرها را در حق وی اعمال می نمود.

(۲) به آن حضـرت خبر رسـید که «ابن هرمه» «در بـازار اهواز خیـانتی مرتکب شـده است، پس به عامـل خود نوشت: «هر وقت نامه ام را خواندی، ابن هرمه

را از تصـــدی امر بـازار بر کنـار کـن و او را برای بـازخواست مردم نگهـدار و او را توقیـف کـن و در مـورد وی نـدا کـن و به مـأمورانت نـامه ای بنویس که آنهـا را از نظر من در مورد وی آگـاه کنی و مبـادا در حق وی غفلت و یا کوتاهی نمایی که نزد خداونـد، هلاک می شوی و تو را به بـدترین صورت معزول می کنم که تو را از آن برحذر می دارم، پس هر وقت روز جمعه فرا برسد، او را از زندان خارج کن و ۳۵ ضـربه شلاق بر او بزن و در بازار بگردان و هر کس بر او شاهدی بیاورد، با گواهش، سوگند ده و از محل درآمد شغلش بدهی را بپرداز و دستور ده تا او را با خواری، خفّت و بی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۵

حرمتی، به زندان برگردانند» «۱».

(۱) این شدت عدالت است که خیانت را از بین می برد، رشوه را نابود می سازد و مجالی برای دزدی از مردم باقی نمی گذارد ... و امـام، همه کارهـای والیـانش را زیر نظر داشت و به او خـبر رسـید که عـاملش در بصـره به میهمـانی جمعی از اهـل بصـره دعوت شده، امام، نامه ای به وی نوشت و او را بدان جهت سرزنش کرد.

در نامه آن حضرت آمده:

(۲) «اما بعد، ای پسـر حنیف! به من خبر رسـیده است که مردی از جوانان اهل بصـره، تو را به میهمانی فراخوانده و تو به سوی آن شـتافته ای، از انواع غـذاها بهترین را برایت می آوردنـد و ظرفهـای بزرگ به سوی تو کشـیده می شدنـد و من گمـان نمی کردم که تو دعوت به میهمانی کسانی را بپذیری

که بینوایان از یاد برده و ثروتمندان را دعوت نموده باشند، پس بنگر به آنچه از این خوردنی به دندان می گیری و هر چه را بر تو مشتبه بود، از دهان بینداز و آنچه را به پاکیش اطمینان داری، تناول کن» «۲».

(۳) انسانیّت هر تجربه ای داشته و به هر درجه از پیشرفت و ابداع در نظامهای حکومت و مدیریت رسیده باشد، نمی تواند همانند این نظام را بیافریند که کارمند خود را به بلندهمتی فرا می خواند و از او می خواهد که هر دعوتی را نپذیرد تا مبادا حقی را ترک کند و به داعیه های خیانت و غرور، پاسخ مساعد دهد.

---

(۱) بحار ۱۶/ ۲۶.

(۲) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۳/ ۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۶

(۱)

دور کردن فرصت طلبان

امام، هیچ یک از فرصت طلبان را که اخلاصی برای حق نداشتند و تنها در پی طمع ورزیها و منافع خود بودند و منافع عامه مردم را نمی شناختند، به خود نزدیک نساخت، زیرا آنان یاران قدرت حاکم در باطل بودند نه در عدالت.

و جامعه کوفه گروه بزرگی از آنان را در میان خود داشت، همچون «اشعث بن قیس، عمرو بن حریث، شبث بن ربعی» و امثال آنان که منافعشان در روزگار امام، ضربه خورده بود و آنان با حکومت دمشق، تماس گرفته، نقش عمّال آن را به عهده گرفته، دست به کار ایجاد توطئه ها شدند تا سپاه و ملت امام را به تباهی کشند. و هدفشان سرنگونی حکومت آن حضرت بود.

(۲) به گفته مورخان، آنها همان فرماندهان لشکری شدند که فجیع ترین جنایت تاریخ را که قتل سید الشهداء می باشد، مرتکب گردیدند، زیرا مطمئن بودند که اگر زمام امور به دست آن حضرت

بیفتد، منافع آنان را از بین می برد، زیرا سیاست وی ادامه سیاست پدرش خواهد بود، سیاستی که در آن جایی برای خیانتکاران و مجرمان وجود ندارد.

(۳)

دور کردن طمع ورزان

امام، حکومت را وسیله ای برای اصلاحات اجتماعی می دانست که تنها به کسانی باید داده شود که در دین خود، دقیق و متعهد باشند و در برابر خواستها و هواهای خود، خاضع نگردند و باید قدرت حکومت را در راه محقق شدن منافع مردم به کار گرفته شود و جایز نیست بخاطر دوستی و تبعیض به هر کسی واگذار شود. آن حضرت در نامه خود به قاضیش، «رفاعه بن شداد» می نویسد:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۷

«ای رفاعه! بدان که این امارت، امانت است و هر کس آن را خیانت قرار دهد، تا روز قیامت لعنت خداوند بر او خواهد بود و هر کس خائنی را عامل قرار دهد، در دنیا و آخرت، حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله از او بیزار خواهد بود» «۱».

(۱) امام علیه السّلام هرگاه تمایل یا هوا و هوسی در امارت از کسی متوجه می شد، او را برای آن نامزد نمی کرد، زیرا او حکومت را به عنوان وسیله ای برای فراهم نمودن مقاصد طمع ورزیهای خود قرار می داد. هنگامی که طلحه و زبیر، علاقه شدید خود را به والی شدن ابراز نمودند، از پذیرش خواسته آنان خودداری نمود «و عبد اللّه بن عباس» را فرا خواند و به او گفت: آیا گفته آن دو نفر یعنی طلحه و زبیر را شنیده ای؟

گفت: آری، می بینم که آنها والی شدن را دوست دارند بنابراین بصره را به زبیر و کوفه را به طلحه واگذار کن! (۲) امام، نظر وی

را مورد انتقاد قرار داد و به او فرمود: «وای بر تو! در عراقین (یعنی بصره و کوفه)، مردان و اموالی وجود دارند و هرگاه این دو نفر بر گردن مردم مسلط شوند، نادانان را به طمع، منحرف و ناتوانان را به گرفتاری مبتلا می سازند و قدرتمندان را با قدرت دادنشان، به زیر سلطه خود می برند و اگر من یکی از آن دو را بخاطر زیان یا سودش، عامل قرار دهم، معاویه را عامل شام می ساختم و اگر حرص آنان بر ولایت برای من آشکار نمی شد، در مورد آنان نظری داشتم ...» «۲».

(۳) بخاطر این موارد حساس بود که حضرت از گماردن آن دو، بر عراقین

---

(۱) نهج السعاده در مستدرک نهج البلاغه ۵/ ۳۳.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/ ۵۱.

خودداری نمود ... زیرا به عقیده امام جایز نیست که امارت و دیگر مناصب دولتی جز به انسانهای پاک که برای منافع امت می کوشند و حکومت را وسیله و نردبانی برای دستیابی به ثروت و دیگر منافع شخصی قرار نمی دهند، سپرده شود.

(۱)

صراحت و صداقت

مطلب بارز در سیاست امام امیر المؤمنین علیه السّلام التزام به صراحت و صداقت در همه امور سیاسیش می باشد. و آن حضرت، به هیچ صورت، خدعه و نیرنگ به کار نمی بردند، بلکه راه واضح بدون پیچ و خم را برگزیدند و به شیوه عموزاده اش، حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حرکت کردند و جهت و هدایت آن حضرت را برگزیده، بر طریقه وی رفتند و با همه قدمهایش، همگامی نمود و اگر آن حضرت، آن اعراف سیاسی را در پیش می گرفت که وسایل غدر و نفاق را

در راه رسیدن به حکومت اجازه می دهد، خلافت به عثمان نمی رسید، زیرا عبد الرحمن بن عوف بر او اصرار ورزید که با وی بیعت کند به شرط اینکه بر سیره شیخین عمل نماید و آن حضرت از پذیرش آن خودداری نمود و با صراحت به وی فرمود: امت را در پرتو کتاب خدا که خود، در برگیرنده آن بود و در پرتو سنّت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اداره خواهد کرد و هیچ منبع دیگری را در زمینه تشریع و سیاست اسلامی، مورد عمل قرار نخواهد داد، آن حضرت علیه السّلام می فرماید: «اگر مکر و خدعه در آتش نمی بود، مکّارترین مردم بودم».

(۲) وجدان بیدار سرشار از تقوا و طاعت خداوندی نمی پذیرد که خدعه و یا نیرنگ به کار برد تا به حکومتی برسد که از زاهدترین مردم نسبت به آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۱۹

بوده است. آن حضرت از دردهای جانکاهی که از دست دشمنان به وی می رسید، ناله ها داشت و می فرمود: «وای که آنان با من به نیرنگ عمل می کنند! و می دانند که من از نیرنگ آنان آگاهم و از آنها به انواع نیرنگها آشناتر ولی می دانم که نیرنگ و خدعه در آتش است، پس بر مکر آنان صبر می کنم و همانند آنچه آنان مرتکب شده اند، مرتکب نمی شوم ...» «۱».

(۱) آن حضرت از کسی که درباره او گفته بود به امور سیاسی آگاه نیست و معاویه نسبت به آنها از او آگاهتر است، انتقاد کرده می فرماید: «به خدا قسم! معاویه از من باهوشتر نیست ولی او غدر می کند و دست به فجور می زند و اگر ناپسندی غدر نمی بود، من از باهوشترین

مردم بودم «(۲)».

(۲) آن حضرت علیه السّلام از عوامل ناشایستی که بعضی از مردم به آنها اعتماد می ورزند تا به هدفشان برسند، سخن گفته است، عواملی چون غدر و همانند آن از مکر و نفاق و از کسانی که این امور را جایز می دانند و آنها را خوش روشی می نامند، انتقاد کرده می فرماید: «آن کس که می داند بازگشت چگونه است، غدر نمی ورزد ولی ما در روزگاری قرار گرفته ایم که بیشتر اهل آن غدر را فرزانگی می دانند و نادانان این روزگار آنها را به خوش روشی می شناسند، آنها را چه باشد، خداوند آنان را بکشد! انسان آگاه، نوع حیله را گاه می بیند و در برابر آن مانعی از امر و نهی خداوند را مشاهده می کند، پس آن را آگاهانه رها می کند پس از اینکه بر انجام آن توانا بوده است، ولی آنکه احتیاطی در دین ندارد، آن فرصت را غنیمت می شمارد ..».

---

(۱) جامع السعادات ۱/ ۲۳۹.

(۲) شرح نهج البلاغه ۲/ ۱۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲۰

(۱) امام، سیاست خود را بر این اخلاق بنا کرد، سیاستی که در دنیای اسلام درخشید و سبب جاودانگی آن حضرت و افتخار انسانیت به حضرتش در همه نسلها و زمانها گردید.

(۲) در اینجا سخن ما در مورد نمونه های عالی در سیاست امام به پایان می رسد، سیاستی که بدون شک، اهداف اصیلی را در نظر داشت که اسلام آنها را شعار خود قرار داده بود، ولی آن نسل، آنها را نمی شناخت، زیرا به تبعیض و بهره کشی عادت کرده بود و لذا آن سیاست، توفیقی به دست نیاورده بود.

(۳)

همراه با امام حسین علیه السّلام

عواطف امام امیر المؤمنین علیه السّلام با عواطف فرزندش حسین آمیخته گردید

و جانش با جان او همنوا گشته بود تا جایی که تصویری بی مانند از آن حضرت گشت که واقعیت و هدایت او را حکایت می کرد.

(۴) امام، همه ذاتیات خود را بر جان فرزندش حسین نثار کرد و محبت و اخلاصش را بدو بخشید و او را با برجسته ترین حکمتها و آداب، آراسته ساخت و محبت عظیم وی نسبت به او تا بدانجا بود که به وی اجازه نمی داد در عملیات جنگی در جریان جنگ صفین وارد شود، همچنانکه به برادرش حسن نیز اجازه این کار را نمی داد تا مبادا نسل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قطع شود.

(۵) ارزشهای والای امام و دیگر جهت گیریهای فکریش در جان حسین، نقش بسته و آن حضرت همچون پدرش در مبارزه با ظلم و باطل و مبارزه با جور و ستم بود و در راه حق و عدالت و پایه قرار دادن آن در همه مسائل اصلاح و نیکی، از خودگذشتگی نشان می داد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲۱

(۱) آن حضرت، در شجاعت، پایداری، عزّت نفس، بزرگ منشی و بلندهمتی همچون پدرش بود و دشمنانش در روز طف به این امر اعتراف کردند، زیرا وقتی آنها به وی پیشنهاد کردند که تسلیم فرزند مرجانه شود و در برابر اراده وی خاضع گردد، یکی از آنان گفت: وی پیشنهاد شما را نمی پذیرد، زیرا جان پدرش در وجودش جای دارد.

آری، جان پدرش، قهرمان این امت و پرچمدار بلند مرتبه آن به سوی عزت و کرامت با همه نشانه ها و عوامل وجودیش، در جان امام حسین جای گرفته بود تا آنجا که گویی، تعدّدی در وجود میان پدر و فرزندش، وجود

نداشت و آنها با هم از درخشنده ترین کسانی بودند که انسانیت در همه نسلها به آنان افتخار می ورزد.

(۲)

خبر دادن امام علی علیه السّلام در مورد کشته شدن حضرت حسین علیه السّلام

امام، کشته شدن فرزندش حسین را به مردم گفته بود، همچنانکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز این مطلب را به مردم فرموده بود. امام در بسیاری از مناسبتها این مطلب را بیان فرمود که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- «عبد اللّه بن یحیی» «۱» از پدرش روایت کرده که همراه علی به صفین سفر کرد و او متصدی وسایل تطهیر آن حضرت بود. هنگامی که به کنار نینوا رسیدند، امام متأثر گشت و صدای خود را بلند کرد و فرمود: «صبر کن ای ابا عبد اللّه! صبر کن ای ابا عبد اللّه! در شط فرات!!» یحیی پریشان گشت و گفت: «این ابا عبد اللّه کیست؟».

---

(۱) و در طبرانی «عبد اللّه بن نجی»، روایت شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲۲

(۱) امام با دلی اندوهگین و دردمند به وی پاسخ داد و فرمود: «بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شدم و دیدم که چشمان آن حضرت اشکبار بود. گفتم ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را به خشم آورده است؟ چرا چشمانتان اشکبارند؟ فرمود:

جبرئیل از نزد من برخاست و به من گفت: حسین در شط فرات کشته می شود.

و گفت: آیا می خواهی از تربتش به مشام تو برسانم؟ گفتم: آری. پس، مشتی برداشت و به من داد. من نتوانستم چشم خود را نگهدارم و اشکبار گشت» «۱».

(۲) ۲- «هرثمه بن سلیم» روایت کرده: همراه علی بن أبی طالب در جنگ صفین بودیم. هنگامی که به کربلا رسیدیم، با ما نماز خواند و

پس از سلام نماز، قدری از تربت آنجا برداشت و بویید و سپس فرمود: «هان ای تربت! قومی از تو به حشر می روند و بدون حساب به بهشت وارد می شوند».

(۳) هرثمه، سراسیمه گشت و سخن امام همچنان در خاطرش بود ولی آن را نمی پذیرفت. پس هنگامی که نزد همسرش «جرداء بنت سمیر» که شیعه علی بود، بازگشت، آنچه را از امام شنیده بود با وی در میان گذاشت، همسرش به وی گفت: «ای مرد! ما را به تو چه باشد؛ زیرا امیر المؤمنین علیه السّلام چیزی جز حق نمی گوید».

(۴) روزها گذشت و آن زمان فرا رسید که ابن زیاد، لشکریانش را برای جنگ با ریحانه رسول خدا فرستاد و هرثمه در میان آنان بود و هنگامی که به کربلا رسید و حسین و یارانش را دید، سخن امام امیر المؤمنین علیه السّلام را به یاد آورد و از جنگ متنفر شد و به سوی امام حسین علیه السّلام رفت و آن حضرت را به آنچه از پدرش شنیده

---

(۱) ابن عساکر، ترجمه الإمام الحسین علیه السّلام، ص ۲۳۶. طبرانی در المعجم الکبیر این مطلب را در شرح حال امام حسین علیه السّلام روایت کرده است.

بود، آگاه کرد.

امام به وی فرمود: «آیا تو با ما هستی یا بر علیه ما؟» او گفت: نه همراه تو هستم و نه بر علیه تو، از اهل و فرزندانم جدا شده و از ابن زیاد بر آنها می ترسم.

امام وی را نصیحت کرد و فرمود: «از اینجا دور شو تا کشته شدن ما را نبینی، زیرا سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست! هر کس

کشته شدن ما را ببیند و به کمک ما نشتابد، خداوند او را به آتش وارد می کند ...».

«هرثمه» از کربلا دور شد و کشته شدن امام حسین را مشاهده ننمود «۱»! (۱) ۳- «ابو جحفه» روایت کرده عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و در حالی که من می شنیدم از او پرسید: سخنی از علی بن أبی طالب علیه السّلام به من گفته ای، گفت: آری. مخنف بن سلیم مرا نزد علی فرستاد و من به سوی او در کربلا- رفتم، پس او را دیدم که با دست خود اشاره می کرد و می گفت: «همینجاست، همینجا».

مردی به سوی آن حضرت شتافت و گفت: آن چه باشد، ای امیر المؤمنین؟! آن حضرت علیه السّلام فرمود: «خانواده ای از خاندان محمد، در اینجا فرود می آیند، پس وای بر آنها از شما! و وای بر شما از آنها!». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۱ ۵۲۳ خبر دادن امام علی علیه السلام در مورد کشته شدن حضرت حسین علیه السلام ..... ص : ۵۲۱

مرد، معنای سخن حضرت را نفهمید، پس گفت: «یا امیر المؤمنین! معنای این سخن چیست؟!!».

امام علیه السّلام فرمود: «وای بر آنها از شما که آنها را می کشید! و وای بر شما از آنها

---

(۱) وقعه صفین، ص ۱۴۰- ۱۴۱. شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲۴

که خداوند بخاطر کشتن آنان، شما را به آتش می برد «۱»».

(۱) ۴- «حسن بن کثیر» از پدرش روایت کرده است که علی علیه السّلام به کربلا آمد و در آنجا ایستاد، پس به آن حضرت گفته شد: یا امیر المؤمنین! این کربلاست.

امام، در حالی که درد، جانش را می آزرد،

پاسخ داد: «انـدوه و گرفتـاری دارد». سـپس بـا دست خود به جایی اشاره کرد و فرمود: «همینجاست جایی که رحل اقامت می افکنند و فرود می آیند». و با دست خود به جای دیگری اشاره کرد و فرمود: «اینجاست که خونهایشان ریخته می شود» «۲».

(۲) ۵- «ابو هریمه» روایت کرده: همراه علی علیه السّلام در نهر کربلا بودم، پس بر درختی گـذشت که پشـکل آهوان در زیر آن بود و آن حضـرت مشتی از خـاک برداشت و آن را بوییـد و سـپس فرمود: «از این محل، هفتاد هزار، به محشـر می رونـد و بدون حساب به بهشت وارد می شوند «۳»».

(۳) ۶- «ابو خیره» روایت کرده: همراه علی بودم تا وقتی که به کوفه رسید.

پس بالای منبر رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس فرمود: «چگونه باشید اگر ذریّه پیامبرتان در کنارتان فرود آیند؟».

گفتند: در آن صورت خدای را در مورد آنان به خوبی رعایت خواهیم کرد.

امام به آنان پاسخ داد: «سوگند به آن که جان من در دست اوست! آنان در کنار شما فرود می آیند و شما به سوی آنان خارج می شوید و آنها را به قتل می رسانید».

---

(۱) واقعه صفین، ص ۱۴۱.

(۲) همان. شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۷۱.

(۳) مجمع الزوائد ۳/ ۱۱۷/ ح ۲۸۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲۵

سپس اضافه فرمود:

هم اوردوه بـالغرور و غردوااجیبوا دعـاه لا نجاه و لا عـذرا «۱» «آنان او را فریفته وارد ساختنـد و فریاد زدنـد که خواسـته اش را اجابت کنید تا نجات و عذری نباشد».

(۱) ۷- «طبرانی» به سـند خود از حضـرت علی روایت کرده: «حسین کشته خواهد شد و من تربتی را می شناسم که در آن، در بین النهرین،

کشته می شود «۲»».

(۲) ۸- «ثابت» از «سوید بن غفله» روایت کرده که حضرت علی علیه السّلام روزی خطبه ایراد می فرمود، پس مردی از پای منبرش برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین! من بر وادی القری گذشتم و خالد بن عرفطه را دیدم که مرده بود، پس برایش استغفار نمود.

آن حضرت علیه السّلام فرمود: «به خدا قسم! نمرده است و نمی میرد تا اینکه لشکر ضلالتی را فرماندهی کند که پرچمدارش حبیب بن حمار باشد».

در آن هنگام، مردی به سوی آن حضرت برخاست و با فریاد گفت: «یا امیر المؤمنین! من حبیب بن حمار هستم که شیعه و دوستدار تو می باشم».

(۳) امام فرمود: «تو حبیب بن حمار هستی؟».

گفت: آری.

امام، گفته خود را تکرار کرد که: «تو حبیب هستی؟» و او می گفت: آری.

پس از آن، امام علیه السّلام فرمود: «آری به خدا قسم! تو پرچم را برمی داری، آن را

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۱. طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۷/ ح ۲۸۲۳.

(۲) همان. طبریی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۷/ ح ۲۸۲۴.

برمی داری و از این در، وارد می شوی» و به «باب الفیل» در مسجد کوفه اشاره نمود.

ثابت گفت: به خدا قسم! نمردم تا اینکه ابن زیاد را دیدم که عمر بن سعد را به جنگ حسین بن علی فرستاد و خالد بن عرفطه را در مقدمه سپاه وی قرار داد و حبیب بن حمار، پرچمداری وی بود و با آن از باب الفیل وارد شد «۱»».

(۱) ۹- امام امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه ای ایراد فرمود و ضمن آن فرمود: «از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید، سوگند به خدا! از من درباره گروهی

که صد نفر را گمراه می سازد یا صد نفر را هدایت می کند، نمی پرسید مگر اینکه شما را از فریادکننده و حرکت دهنده آن باخبر می سازم و اگر بخواهم هر یک از شما را از خرج و دخلش و همه امورش آگاه می کردم».

(۲) در این هنگام، «تمیم بن سامه تمیمی» آن پلید ناپاک، روی به آن حضرت کرد و با تمسخر و استهزا گفت: چند تار موی بر سر من جای دارد؟ ...

امام نگاهی بر او افکند و به وی فرمود: «به خدا قسم! من آن را می دانم، اما دلیل آن کجاست اگر تو را از آن باخبر سازم. و من تو را از برخاستن و گفته ات با خبر ساخته ام و به من گفته شده است که بر هر مویی از موهای سر تو فرشته ای است که تو را لعنت می کند و شیطانی است که تو را بر می انگیزد و نشانه آن این است که در خانه تو فرومایه، کسی است که فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می کشد و بر کشتن وی تشویق می کند ...».

(۳) «ابن ابی الحدید» می گوید: «مطلب به همان صورتی بود که آن حضرت علیه السّلام بدان خبر داده بود، زیرا فرزندش حصین (با صاد مهمله) در آن

---

(۱) شرح النهج البلاغه ۲/ ۲۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۱،ص:۵۲۷

وقت کودک خردسال شیرخواره ای بود و پس از آن، زنده ماند و رئیس پلیس عبید اللّه بن زیاد شد و عبید اللّه او را نزد ابن سعد فرستاد تا او را به جنگ با حضرت حسین، دستور دهد و او را تهدید نمود که مبادا این کار را به تأخیر بیندازد.

پس آن حضرت علیه السّلام در بامداد همان روزی به شهادت رسید که حصین نامه را در شب آن آورده بود» «۱».

(۱) ۱۰- آن حضرت علیه السّلام به «براء بن عازب» فرمود: «ای براء! آیا حسین کشته می شود، در حالی که تو زنده باشی و او را یاری ندهی؟!».

براء گفت: ای امیر المؤمنین! چنین نخواهد بود.

هنگامی که حضرت حسین کشته شد، براء پشیمان گشت و سخن امام امیر المؤمنین علیه السّلام را به یاد آورد و می گفت: چه حسرت بزرگی است که در کنارش نبودم تا پیش از او کشته شوم «۲».

(۲) ۱۱- امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «گویی قصرها را می بینم که در اطراف قبر حسین علیه السّلام برپا گشته اند و گویی بازارها را می بینم که در اطراف قبرش به وجود آمده اند و روزها و شبها نمی گذرند مگر آنکه از مناطق به سوی آن روان می گردند و آن پس از انقراض بنی مروان باشد» «۳».

و آنچه امام امیر المؤمنین علیه السّلام خبر داده بود، محقق گشت چرا که آن حضرت، باب مدینه علم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و عهده دار اسرار و حکمت آن حضرت بود و هنوز حکومت اموی منقرض نشده بود که مرقد ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آشکار گشت و حرم بزرگتر خدا گردید که دلهای مسلمین به سوی آن می شتابد

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۰/ ۱۴.

(۲) همان، ص ۱۵.

(۳) مسند امام زید، ص ۴۷.

و میلیونها مسلمان، آرزوی زیارتش را دارند و از دورترین مناطق به سوی آن می شتابند و خوشبخت خوشبخت، آن کسی است که تبرک به زیارت و بوسه زدن

بر آستان مرقدش، نصیبش گردد.

(۱) مرقد عظیم آن حضرت، نزد مسلمین و غیر مسلمین، رمز کرامت انسانیت و مشعل فروزان هر فدا کاری است که بر پایه حق و عدالت صورت پذیرد و نشانی بی همتا برای مقدس ترین چیزی است که این موجود زنده در میان سایر زندگان در همه اعصار و قرون، به آن شرافت می یابد.

(۲) در اینجا سخن درباره نخستین جلد این کتاب پایان می یابد و ما در جلد دوم، به استقبال امام حسین علیه السّلام می رویم تا حوادث هولناکی را که خلافت اسلامی در روزگار حضرت امام علی علیه السّلام با آنها روبه رو شد، مورد بررسی قرار دهیم، حوادثی که مسلمین در برابر آنها به امتحانی مشکل، آزموده شدند.

حوادثی که به اهمال در یاری آن حضرت انجامید و امام حسن را ناگزیر ساخت تا از خلافت کناره گیری کند و گروه ناپاکان اموی بر گردن مسلمین مسلط گردند و آنان را به خواری کشند و به آنچه خواهان نبودند، مجبور ساختند و ارزشهای والایی را که دین آورده است تا آنها را در سرتاسر زمین حاکم سازد، نابود گردانند.

پایان جلد اوّل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵

جلد دوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ «۱» أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ «۲».

«البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند بلکه زنده اند و نزد خداوند، متنعم خواهند

بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند، نصیبشان گردیده، شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنان نپیوسته اند و بعدا در پی آنان به راه آخرت خواهند شتافت، مژده دهند که از مردن، هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند. و آنان را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و اینکه خداوند، اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگذارد».

«آن گروهند مخصوص به درود و الطاف الهی و رحمت خاص خداوند و آنان به حقیقت، هدایت یافتگانند».

---

(۱) آل عمران/ ۱۶۹- ۱۷۱.

(۲) بقره/ ۱۵۷

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۷

پیشگفتار مترجم

خدای را سپاسگزارم که توفیق عنایت فرمود ترجمه جلد اوّل و دوّم این مجموعه به پایان آمد و به زیور طبع آراسته گشت. امید است خداوند بزرگ، به لطف عنایت و توجهات اهل بیت عصمت و طهارت- علیهم الصلاه و السلام- خصوصا مولایم حضرت ابا عبد اللّه الحسین سید الشهداء علیه السّلام توفیق دهد جلد سوم و آخرین بخش از این مجموعه ارزشمند نیز پایان پذیرد.

ضمن التماس دعا از خوانندگان ارجمند، از درگاه خداوند متعال خواهانم که این عمل ناچیز را به کرم خود بپذیرد و آن را ذخیره آخرت والدینم قرار دهد. و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

سید حسین محفوظی رمضان المبارک ۱۴۱۶ ه. ق.

برابر با بهمن ماه ۱۳۷۴ ه. ش.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹

(۱)

مقدمه مؤلف

(۱) حوادث هولناکی که امام حسین علیه السّلام با آنها معاصر بود، در اسلام، تأثیر عظیمی در دگرگونی شیوه های زندگی فکری و اجتماعی داشته است. و نیز نقش مهمّ خود را در صحنه زندگی سیاسی، در طول تاریخ داشته که از برجسته ترین نتایج آن حوادث، مبارزه بر سر قدرت، رقابت بر سر حکومت و کشمکش بر سر دستیابی به دستاوردهای سرزمینها بوده است.

(۲) طبیعی بود که آن کشمکش سیاسی، با سخت ترین حالتها و فجیع ترین صورتهایش حادث شود و جدال، با شدّت و سختی هر چه تمامترش، صورت گیرد؛ زیرا چشمان بسیاری از صحابه و تابعین را مشاهده انواع رفاه و زندگی آسوده و بی درد، مسحور نموده، دیدن شکوه قدرتی که از حکومتهای ایران و سرزمین روم به دست آورده بودند، آنان را جادو نموده و فتوحاتی که لشکرهای اسلامی انجام می دادند و آنچه خداوند به

دست آنـان می گشـود و بردگـانی که از سـرزمینهای فتـح شـده، تصـاحب می کردنـد و اموالی که آنهـا را در خواب هم نمی دیدند، سراسیمه شان کرده، آنان را به جنگ مرگ و زندگی بر سر قدرت کشیده و از دینشان به در کرده بود.

(۳) پیامبر بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله از پس پرده غیب، آنچه را که امّتش از مجد و سیادت بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰

همـه ملتهـای زمیـن، به دست خواهـد آورد و سـقوط دولتهـای بزرگ در برابر حرکت مقـدس اسـلامی را، در نظر آورد و این مطلب را به مسلمین اطلاع داد. آنان به عنوان بخشی از عقیده خود، آن را باور داشتند؛ همچنانکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از عالم غیب آنچه را که امتش از فتنه و تفرقه، بـدان خواهد رسـید، دریافت. و لذا به شدت، احتیاط را رعایت فرمود و ذخیره ای برای امتش در نظر گرفت که هر دردی را درمان می بخشید و هر اختلافی را پایان می داد و آن این بود که امامت عترت پاک از اهـل بیت خود را به اطلاع امّت رسانیـد، آنـان که خداونـد، پلیـدی را از آنها دور ساخت، آنان را پاک گردانیـده بود، این اقـدام به انگیزه عـاطفه و یـا محبت نبود، زیرا جایگـاه نبوت، بالاـتر از آن است که در برابر هر عـاملی از عوامل محبت و دیگر اعتبارات مادی، تأثیر بپذیرد.

(۱) سـخنان پیـامبر صلّی اللّه علیه و آله در فضـیلت عترت، به حـدّ تواتر رسـید و هیـچ یـک از مسـلمین، در مورد آنها شک و تردیدی نداشت، زیرا آن حضرت، اهل بیت را با کتاب خدا مقارن ساخت، آن که باطل نه

از پیش رو و نه از پشت سر به سوی آن نمی آید و آنان را کشتیهای نجات و ایمنی بندگان قرار داد بخصوص که سرور عترت، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام- بنا به سخنان مؤکد پیامبر- برادر، نفس آن حضرت، باب مدینه علم و قاضی ترین افراد امّتش می باشد و علی علیه السّلام نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مانند هارون نسبت به موسی بود و فرمود:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه».

«هر کس را که من مولا بوده ام، این علی مولای اوست» ...

(۲) ولی آن قوم، جمع شدن نبوّت و خلافت در یک خانواده را، دوست نداشتند و نصوص را تأویل نمودند و خلافت را از اهل بیت نبوّت، معدن حکمت و محل فرود وحی، دور ساختند و امّت را از بهره مند شدن از سایه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۱

حکومت آنان- که هدفش نشر عدالت آسمان در زمین بود- محروم کردند.

این جداسازی، سبب گردید تا مبارزه ای مرگبار بر سر تصاحب مسندهای حکومت، میان خاندانهای مشهور در اسلام پیش آید و از پس آن، امّت به فجایع و مصیبتهایی دچار شود که زندگی در آن روزگاران را به جهنّمی غیر قابل تحمل، مبدّل سازد و حکومت نطع «۱» و شمشیر، در میان مردم برقرار شود.

(۲) (۱) مبارزه سیاسی، با شدیدترین حالتهایش در زمان استیلای امام امیر المؤمنین علیه السّلام بر زمام قدرت، پیش آمد؛ زیرا نیروهای حریص بر دستیابی به حکومت، به جنبش آمده، شورش مسلّحانه به راه انداخته و در پی سرنگون کردن حکومتی برآمدند که منافع ملتهای اسلامی را در بر گرفته و حقوق انسان را پایه قرار داده بود و

می رفت تا اصول حق و عـدالت را حاکم سازد و دژهای ظلم را درهم کوبـد و قلعه های باطل را ویران نماید و مشـعل کرامت انسانیّت را بر افروزد و همه عوامل عقب ماندگی و فساد را- که از حکومت قبلی بر جای مانده بود- از میان بردارد.

(۲) امام، انقلابی ریشه دار و تحوّلی اجتماعی در صحنه های سیاسی، فکری و اقتصادی به وجود آورد که از جمله آنها عدالت در توزیع و الغای امتیازاتی

---

(۱) «نطع»: بساط، فرش، فرش چرمی که سابقا شـخص محکوم به اعدام را روی آن می نشانیدند و سر وی را می بریدند. انطاع و نطوع جمع (فرهنگ عمید).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲

بوده است که حکومت عثمان به بنی امیّه و خاندان ابی معیط بخشیده بود. نیز مصادره اموالی که به ناحق، اختلاس کرده بودند و برکنـاری والیـان و دیگر کارمنـدانی کـه حکـومت را وسیله ای برای دستیـابی به ثروت و تسلّط بر مردم به نـاحق، قرار داده بودند.

(۱) این دگرگونیهـای اجتمـاعی که حکـومت امـام به وجـود آورده بود، به ازدیـاد بحرانهـای نفسـانی در دل قریشـیان و دیگر کسـانی انجامیـد که از اصـلاحات اجتمـاعی، کینه ای در دل داشـتند و مطمئن بودنـد که حکومت امـام، منـافع اقتصادی و غیر اقتصادی آنان را نابود خواهد کرد و لذا با همدستی یکدیگر برای اعلام مخالفت، بپاخاسـتند و جای تأسف است که بعضـی از بزرگان صـحابه همچون «طلحه و زبیر» نیز در میان آنان بودنـد و اینکه عضو برجسـته در میان آنان، جناب عایشه، همسـر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشـد. (۲) و قابل توجه است که مخالفان، هیـچ گونه اهداف اجتماعی یا اصـلاحی نداشـتند، بلکه منیّت و طمع ورزیها- بنا

به اظهاراتشان در بسیاری از مناسبتها- آنان را به این کار واداشته بود، در طلیعه نیروهای توطئه کننده بر ضد امام، حزب اموی قرار داشت که همه پشتوانه های مالی خود را که در ایام حکومت عثمان به دست آورده بود، به کار گرفت و آنها را در اختیار مخالفان قرار داد و آنان، همه ادوات جنگی را خریدند و مبالغ هنگفتی از اموال را به مزدوران بخشیدند و آتش جنگی شعله ور گردید که مورخان آن را «جنگ جمل» نام نهادند و امام به سرعت به سوی آن شتافته، آتش آن را خاموش گردانید و نشانه هایش را از بین برد، ولی آن جنگ، سنگین ترین زیانها را بر مسلمین وارد ساخت؛ زیرا باب جنگ را میان مسلمین گشود و راه را برای معاویه آماده ساخت تا تمرّد خود را در برابر امام، اعلام نماید و در شدیدترین و سخت ترین جنگها با آن حضرت درگیر شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳

(۱) حوادث هولناک، یکی در پی دیگری، به وقوع می پیوست و بعضی از آنها نتیجه آن دیگری می بود تا آنجا که به شهادت امام امیر المؤمنین علیه السّلام و عدم اطاعت از فرزندش حسن علیه السّلام و پیروزی نیروهای کینه توز بر اسلام، منجر شد که به صورتی موضوعی و با شیوه ای بی طرفانه به تفصیل آنها خواهیم پرداخت.

(۳) (۲) امویها، با شیوه های حیله گرانه و به کارگیری روشهای دیپلماسی نیرنگ مآبانه توانستند بر قدرت، مسلّط شوند و در صحنه مملکت اسلامی، دولت اموی ظاهر گردد که رهبر آن پیشوای امویان، «معاویه بن ابی سفیان» فرمانده نخست همه عملیات جنگی مخالف اسلام بوده که در زمان درخشش انقلاب معلّم و پیشوای انسانیّت؛

حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اعلام دعوت خلّاقه آن حضرت با هدف پیشرفت بینش اجتماعی و پایه ریزی اجتماعی بر اساس عدالت و مساوات، با وی به ستیز برخاسته بود.

(۳) امّت اسلامی، همچون طعمه ای در میان چنگالهای امویان گرفتار آمد و در برابر حکومت رعب و وحشتی شدید، تسلیم گردید که در آن کینه ها و دشمنیها بر ضد ارزشهای امّت و پایه های فکری و اجتماعی آن، سربلند کرده و برای نابودی آنچه اسلام در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فکری، محقق ساخته بود، دست به کار گردیده بودند.

(۴) سیاست اموی، به برنامه ریزی هولناکی دست زد تا اساس وجودی امّت را نابود سازد و ذخیره های معنوی و فکری آن را ریشه کن نماید که از فجیع ترین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴

و بیرحمانه ترین تصمیمات سیاسیش، مواردی به این شرح بوده است:

(۱) الف- ناچیز شمردن ارزش اهل بیت که خود محور بینش اجتماعی در اسلام و عصب حسّاس در کالبد امّت بودند و روح پویایی و پیشرفت را در امّت، می دمیدند. قدرت حاکم، همه دستگاههای سیاسی، اقتصادی و دیگر امکانات خود را برای دور کردن دلهای مسلمین از اهل بیت و تحمیل دشمنی با آنان بر زندگی اسلامی، به کار بردند تا این دشمنی با اهل بیت را جزئی جداناشدنی از اسلام قرار دهند و در این راه، دستگاههای تعلیم و تربیت و دستگاههای وعظ، ارشاد و دیگر وسایل را به کار گرفتند و سبّ عترت بر بالای منابر را فریضه ای واجب قرار دادند که عدم انجام آن، موجب مؤاخذه و اعمال شدیدترین کیفرها در مورد کسی که در این خصوص اهمال می نمود، می گردید! (۲) ب- نابود

کردن عناصر روشنفکر در اسلام که با هدایت و واقعیت آن، تربیت یافته بودند و روان کردن بزرگان اسلام به سوی اعدامگاهها، آن گونه که در مورد «حجر بن عدی، میثم تمار، رشید هجری، عمر بن حمق خزاعی» و امثال آنان عمل شد، آنها که دارای قدرت روشنگری اجتماعی و توانایی نگهداری امّت از انحراف و حرکت در راههای ناصواب بودند و نظام حاکم در ریختن خون آنان به بهانه اینکه آنها دست از اطاعت برداشته و از جماعت جدا گشته اند، متوسل گردید، در حالی که این امر، به شکلی عاری از حقیقت بوده است و آنان جهت گیری سیاسی را در اصطکاک با دین و در برخورد با منافع امّت یافتند و نظام حاکم را به انتخاب راه راست و عمل به توازن و خودداری از زیان رساندن به منافع اجتماع، دستور دادند و به خاطر همین امر بود که خونهای آنان را مباح دانست.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵

(۱) ج- دگرگون ساختن واقعیت درخشان اسلام و وارونه کردن همه مفاهیم و پایه های اساسی آن و آلوده کردن آن به خرافات و اوهام تا نیروهایش فلج گردد و از حرکت در مسیر زندگی و رها شدن به همراه انسان برای رشد بخشیدن به استعدادها و تواناییهایش عاجز گردد و از عمل در راه پیشرفت وسایل زندگی انسان، بازماند.

(۲) حکومت، کمیته های جعل را تشکیل داد و اموال فراوانی را به آنها اختصاص داد تا احادیثی را از زبان رهایی بخش پیامبر بزرگ صلّی اللّه علیه و آله جعل نماید و آنها را از موارد قانون گذاری به حساب آورند و از جمله «سنّت» که خود از منابع

احکام است، قرار دهند.

(۳) جاعلان، به دروغپردازی پرداخته، دروغهای خود را به حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت می دادند که بسیاری از آنچه جعل نمودند، با منطق عقل، مغایر و با قوانین زندگی، مخالف بود. جای تأسف است که آن دروغها در کتابهای سنّت، مدون گردید و در کتب اخبار، درج شد تا آنجا که بعضی از علمای غیرتمند را ناگزیر ساخت بعضی از کتابها را تألیف کنند و برخی از آن جعلیّات را معرفی نمایند. به نظر من، این توطئه هولناک از فاجعه آمیزترین مصایبی است که مسلمین به آنها دچار گشتند، زیرا گرفتاری به آن، امری موقتی و در زمانی خاص نبود، بلکه همچنان در امتداد تاریخ، جریان خود را ادامه داد و آن جعلیّات با زندگی افراد فراوانی از مسلمین آمیخته گردید و آنها آن جعلیّات را به عنوان جزئی از دین خود همچنان نگاه داشته اند در حالی که موانع بسیاری قرار داده شد تا مانع پیشرفت استعدادها و رهایی اندیشه ها گردد و همچون سنگی در راه پیشرفت و ابتکار- که اسلام برای فرزندانش می خواهد- باقی بماند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶

(۴)

(۱) انسان مسلمان، در روزگار معاویه، نمونه های شاق و دردناکی از محنتها و گرفتاریها را تجربه نمود؛ زیرا حکومت معاویه در نشر ظلم و جور در همه مناطق، کوشید و امور مسلمین را به جلّادان و دژخیمانی همچون «زیاد بن أبیه، بسر بن ابی ارطات، سمره بن جندب، مغیره بن شعبه و امثال این پلیدان بشریّت سپرد و آنان، رگباری از عذاب دردناک را بر سر مردم ریختند که انسانیّت در بسیاری از مراحل تاریخ خود، همانندی برای آن

ندیده بود.

(۲) امام حسین علیه السّلام ستمکاریهای اجتماعی در روزگار معاویه را می دید و می شنید و تا حدّ زیادی از آنها متأثر و متألم می شد؛ زیرا آن حضرت، به حکم رهبری معنوی اش نسبت به امّت جدش، احساس امّت را داشت و از دردهایش در رنج بود و با آن زندگی می کرد که از مهمترین بحثهایی که آن حضرت متحمل شد، این بود که والیان دژخیم و جلّاد معاویه در تعقیب شیعیان اهل بیت بود و در کشتن آنها و سوزاندن خانه ها و مصادره اموالشان از هیچ اقدامی دریغ نمی نمودند و با کوشش تمام، از هر راهی برای ستم کردن به آنان می کوشیدند (۳) که امام، به نوبه خود آن سیاست ظالمانه را محکوم کرد و نامه های تند پرخاشگرانه ای را برای طاغوت دمشق فرستاد و در آنها اقدامات ستمگرانه ای را که عمّال و والیانش برای نابودی دوستان اهل بیت و آشنایان به فضیلت آنان انجام می دادند محکوم می کرد در برخی از آن نامه ها حضرت، این مطلب را نفی فرمود که معاویه از این امّت باشد، بلکه وی را عنصری غریب دانست که با این امّت، دشمنی می ورزد و الحق همینطور هم بوده است، زیرا اقدامات سیاسی وی ثابت نمود که او از سرسخت ترین دشمنان امّت بود و برای آنان نقشه های

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۷

شومی را در سر می پروراند و در تاریکی شب و روشنایی روز، برای آنان، حیله ها می اندیشید و در خوار ساختن و اجبار آنان به جور و ستم، کوششها می نمود و از فجیع ترین مصیبتهایی که معاویه برای امّت به وجود آورد این بود که فرزند بی بند و بار و شومش، یزید همبازی

میمونها و یوزپلنگها را- آن گونه که مورخان او را نامیده اند- به عنوان خلیفه بر آنان تحمیل کرد تا در دین و دنیایشان تباهی روا دارد و بلاها و فجایعی را نصیب آن سازد.

(۵) (۱) امّت، در روزگـار معـاویه و فرزنـد بی بنـدوبار یزیـد، همه عناصـر و پایه های اساسـی خود را از دست داد و دیگر آن بهترین امّت نبود که برای مردم به وجود آمده باشد- آن گونه که خداوند خواسـته بود-، زیرا معاویه در میانشان، سخت تباهی آفریـد و آنـان را به نحوی بـار آورده بود که انـدیشه ای جز رسـیدن به مادیـات و فرصت طلبی نداشـتند. نیز آنان را به ذلّت و بردگی، عـادت داد و هویتشـان را از آنهـا گرفته و آنـان را از اخلاق ارزنـده شان جـدا ساخته بود. (۲) اینـک امّت، اهمیتی به تحقیق اهـداف و آمال نمی داد و آنچه را که زنـدگی شـرافتمندانه را برایش تأمین می کرد، به چیزی نمی شـمرد. به حکومت امویـان، تسـلیم گشـته و خوار و ذلیـل، زیر تازیانه هایش به سـر می برد که خونهایش را بریزد و ثروتهایش را از بین ببرد و در میان آن، ظلم و فساد را گسترش دهـد؛ زیرا به شـکلی فاجعه آمیز، تخـدیر گردید و کالبد بی حرکتی گشـته بود که نه بینشـی داشت و نه جنبشـی، نه برای دفاع از کرامت و عزت خویش بپا می خاست و نه در صـحنه های شرف و فداکاری، پای می نهاد تا خود را از ظلم و تعدی، محافظت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۸

نماید.

(۱) امام حسـین علیه السّـلام سـبط پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و امید درخشان آن حضرت که همه نیروهایش در وجود او جای گرفته بود، حالت

مسلمین را می دید که چگونه به خواری و ذلّت، گرفتار آمده اند و دیگر آن امّت عظیمی نبودند که رسالت اسلام را پایه نهاد و مشعل هدایت و نور را به همه ملتهای زمین، ارزانی داشت.

(۲) درد جانکاه احساسات و عواطف، امام را در بر گرفته و آن حضرت به تفکری عمیق و طولانی مشغول گشته بود، شبها را در اندیشه نجات دین جدّ بزرگوارش، بیدار می ماند که چگونه آن را از بازگشت به جاهلیّت، حفظ کند.

(۳) امام، کنگره هایی را گاه در مکّه و گاه در مدینه منعقد می ساخت و وضع موجود مسلمین را با صحابه و فرزندان آنان در میان می گذاشت و منکرات معاویه و کارهای زشتش را برای آنان بیان می کرد و سرانجام به این نتیجه رسید که این روش، به هیچ روی، نتیجه ای در زمینه های اصلاحات اجتماعی به بار نمی آورد و نمی تواند معنویتی را که امّت از معنویت خود، از دست داده بود، به آن بازگرداند. و ملاحظه فرمود که میان دو امری قرار گرفته است که امر سوّمی برای آنها متصور نبود و آن دو، عبارت بودند از:

(۴) ۱- با امویان به مسالمت برخیزد و با یزید بیعت کند و از آنچه دستگاه حاکم از ظلم و جور مرتکب می شود، چشم پوشی نماید و بحرانهای عقیدتی و اجتماعی را که امّت، بدانها گرفتار آمده بود، نادیده گیرد که در آن صورت، به احتمال و نه به طور قطعی، سلامتی و زندگی خود را تضمین نماید، ولی این چیزی بود که خداوند برای آن حضرت، نمی پذیرفت و وجدان زنده سرشار از تقوای خدای اش نیز آن را نمی پسندید؛ زیرا وی با توجه به جایگاهش نسبت

به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در برابر خداوند، مسئول نگهداری امّت، و حمایت از اهداف

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹

و ارزشهای آن می باشد و در برابر جدش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز در مورد رعایت اصلاحات اجتماعی و صیانت اسلام از تباهی تباهکاران و حیله های فاجران، مسئولیت داشت که آن حضرت- سلام اللّه علیه- این مسئولیت عظیم و آنچه را که وظیفه بر عهده اش قرار می داد، در سخنرانی خود، خطاب به حرّ و یارانش از پلیس ابن زیاد، اعلام فرمود و گفت:

«ای مردم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال گردانیده و عهد او را شکسته و مخالف سنّت رسول خدا باشد و میان بندگان خدا به گناه و تعدی عمل کند و با کردار و گفتار، در برابر او نایستد، بر خداوند خواهد بود که او را به آن جایی که او وارد می شود، واردش نماید ...».

وظیفه شرعی- بنا به آنچه بیان فرمود- بر او واجب می ساخت که به مبارزه با ظلم و مخالفت با ستم، برخیزد و بر دست تجاوزکاران و ظالمان، ضربه بزند.

(۱) ۲- اعلام انقلاب نماید و خود و اهل بیت و شیعیان خود را قربانی کند، در حالی که به عدم موفقیّت انقلاب خود، یقین داشته باشد؛ زیرا آن حضرت، اوضاع اجتماع را بررسی کرده و دانسته بود که دین، حرفی بر زبانهای مردم است ولی آن حضرت یقین داشت که فداکاریش برای مسلمین، خیر فراگیری به بار خواهد آورد؛ زیرا اراده آنان آزاد خواهد گشت و به سوی میدانهای جهاد،

خواهند شتافت، و پرچمهای آزادی را برمی افرازند و جبّاران ستمگر بنی امیه را از تختهای سلطنتشان به سوی گورهایشان خواهند کشید.

آن حضرت، این راه درخشان را با همه فجایع و بلاهایش- که هیچ موجود زنده ای آنها را تحمل نمی کند- برگزید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰

(۶)

(۱) امام، ابعاد این فداکاری را به شکلی عمیق و فراگیر، مورد مطالعه قرار داد و تصمیم گرفت با تمام امکانات خود، وارد نبرد شود و برجسته ترین فداکاریها را ارائه دهد تا ضمیر انسانی را در امتداد تاریخ، به لرزه در آورد و اصالت و بینش امّت را در امتداد نسلهای آینده اش، به آن بازگرداند ...

(۲) امام، فصلهای فاجعه، و فصلهای فداکاری خود را بر پایه های محکمی از بینش و ادراک، برنامه ریزی نمود به طوری که نتایج درخشانی به بار آورد و از جمله آنها پیروزی مسأله اسلام و بازگشت حیات دینی، به شریانهای امّت و از میان بردن تخدیری بود که امویان بر همه اجزای آن گسترانیده بودند.

(۳) امام- سلام اللّه علیه- تصمیم خود را اعلام کرد و فصلهای فاجعه جاویدان خود را در بسیاری از مناسبتها بیان فرمود که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- وقتی حضرت در مکّه بود، در سخنرانی خود که در آن قیام بر ضد بنی امیّه را اعلام نمود، از شهادت خود سخن گفت؛ زیرا در آن سخنرانی آمده بود: «در شهادتی که به آن خواهم رسید، مخیّر گشته ام، گویی پاره های تنم را می بینم که گرگان بیابانها میان نواویس و کربلا آنها را پاره پاره می کنند ...».

آیا در این سخن، دلیلی بر عظمت عزم و تصمیم بر فداکاری وجود ندارد؟! آیا در آن، خبری

قطعی در مورد شـهادت بزرگوارانه اش و اینکه در کربلا خواهـد بود نیست؟ و این کربلاست که کالبد پاکش را در بر خواهد گرفت.

همچنانکه قبلا جدّ و پدرش نیز این مطلب را اعلام فرموده بودند.

(۴) ۲- امام بزرگوار، از فجایع دردناک و مصـیبتهای فاجعه آمیزی که از قتل، آوارگی و اسیری بر اهل بیتش خواهد گذشت، سخن گفت و آن، هنگامی بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۱

«ابن عباس» به آن حضـرت پیشـنهاد کرد بانوان سـراپرده نبوت و دختران حرم وحی را به همراه خود به عراق نبرد و آنان را در مدینه نگاهدارد تا وقتی که اوضاع به حال عادی برگردد.

امام در پاسخ وی فرمود: «خداوند خواسته است که آنان را در حال اسارت ببیند».

(۱) امام، خانواده خود را به همراه برد در حالی که می دانست از اسارت و آوارگی، چه بر سـر آنها خواهـد آمـد؛ زیرا تکمیل رسالتش تنها به این شـکل صورت می گرفت فعالیّت آنان به سـلطنت اموی، پایان خواهـد داد و زندگی اسـلامی را به واقعیّت درخشانش، بازمی گرداند.

(۲) ۳- امام، در سـر راه خود به عراق، از این سـخن می گفت که سـر مبارکش بر سـر نیزه ها برداشـته می شود، و در شهرها و منـاطق مختلف، گردانـده می گردد و به سـتمکاری از سـتمکاران بنی امیّه، هـدیه برده خواهـد شـد، آن گونه که در مورد سـر برادرش «یحیی بن زکریا» عمل شد، و آن را به ستمکاری از ستمکاران بنی اسرائیل، هدیه بردند.

امام، در راه احقاق حق و اعلای کلمه «اللّه» در زمین، همه سختیها را بر خود هموار ساخت.

(۷) (۳) امام علیه السّلام، انقلاب عظیم خود را به انجام رساند که خداوند به وسیله

آن، کتاب را واضح ساخت و آن را عبرتی برای صاحبان خرد قرار داد، انقلابی که با همه برنامه هایش، جزئی از رسالت اسلام و ادامه درخشانی برای انقلاب پیامبر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲

بزرگ و تجسّمی زنده برای اهداف و آمال آن حضرت بود که اگر آن انقلاب نمی بود، کوششهای پیامبر بر باد می رفت و آرزوهایش نابود می شد و برای اسلام، اثر و نشانی باقی نمی ماند.

(۱) امام حسین علیه السّلام پیروز شد و خداوند، فتح روشنی برای آن حضرت مقدّر فرمود؛ زیرا آسمان اسلام به انقلاب جاویدانش درخشان شد و فداکاریش با احساسات مردم و عواطف آنان همراه گشت و با دلهایشان آمیخته گردید و به صورت بزرگترین مدرسه ایمان به خدا در آمد که روح عقیده و فداکاری را در راه حق و عدالت، می افشاند و مردم را با ارزشهای والا و اخلاق بلند، تغذیه می نماید و برای جهت دادن آنان به سوی خیر و هدایتشان به راه راست، می کوشد.

(۲) مردم با سوز دل، به فاجعه سرور آزادگان، روی آوردند و با دقّت تمام، به فصل فصل آن نگریستند و برجسته ترین درسهای کرامت و فداکاری را از آن برگرفتند و قهرمانیهای بی مانند و عزّتی را که ظلم و ستم بر آن چیره نمی گردد، از آن آموختند.

(۳) انسانیّت در برابر آن امام بزرگ که پرچم حق را در بلندای زمانه به اهتزاز در آورد، سر تعظیم و تکریم فرود می آورد چرا که او از حقوق مظلومان سخن گفت و از منافع ستمدیدگان دفاع کرد ...

(۴) بشریّت، یاد او را بیش از هر مصلح اجتماعی دیگر، در روی زمین به عظمت یاد می کند و امام

بزرگ در این مورد به آنچنان پیروزی عظیمی دست یافته که هیچ مصلح دیگری جز او در جهان به چنین پیروزی، دست نیافته است.

(۵) از نخستین پیروزیهایی که امام به دست آورد، در هم کوبیـدن کیان اموی بود؛ زیرا انقلاب جاویـدانش، بمبهای ویرانگری را در کاخهای امویان قرار داد و راه آنها را مین گذاری نمود و مدت زمانی طولانی نگذشته بود که آنها منفجر

شدند و سرهای امویان را بر زمین افکندند و سرمستی پیروزی آنان را نابود ساخت، که پس از عزت و اقتدارشان به شکل آثار تاریخی در آمدنـد، این کتاب جداگانه به بررسـی آثار نورانی انقلاب حسـین در زمینه های فکری و اجتماعی به جهان اسـلام اشاره می کند.

(۸) (۱) تاریـخ اسـلامی نمی تواند بهره ای از زندگی داشـته باشد، اگر غل و زنجیر بر او سـنگینی نماید و مورد نقد و بررسـی قرار نگیرد، بایـد ذرّه بینهـای نقـد علمی سـالم بر حوادث آن، مسلّط شونـد و بـا دقّت و بی طرفی، مورد بررسـی واقع شونـد و وضـعی همچون تاریخ دیگر امتهای زنده داشته باشد که قلمهای اندیشمندان و محققان به حوادث آن با تعمق و تحلیلی فراوان می پردازند؛ زیرا مطالعه تاریخ نزد آنها جایگاهی در صدر مطالعات فرهنگی و علمی دارد.

(۲) اگر ما بخواهیم تاریخ اسـلامی شکوفا گردد و همپای نهضت فکری و پیشرفت علمی در این روزگاران، حرکت کند، باید به صورتی آگاهـانه و بـا شـیوه هـایی علمی و به دور از وابسـتگیهای مـذهبی و یـا سـنّتی، مورد مطـالعه واقع شود و بـا دقّت به حوادث عظیمی که مسلمین در زمانهای نخستینشان بدانها دچار گشته بودند، بنگریم که این حوادث، به اعتقاد

مـا، سرچشـمه فتنه بزرگ هسـتند و برای مسـلمین، مشـکلات جاویـدانی به بار آورده که به فتنه ها و مصـیبتهایی برای آنان در امتداد تاریخ، منجر شده است.

(۳) مطالعه تاریـخ اسـلامی در آن دوره بخصوص از روزگار، اگر آن حوادث را تجزیه و تحلیل ننمایـد و انگیزه ها و جریانات آنها را روشن نکند، در آن صورت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴

مطالعه ای تقلیدی و بی روح خواهد بود و نتیجه ای برای خوانندگان نخواهد داشت.

(۱) در جزء نخست این کتـاب، بسـیاری از حوادث را بیـان کرده و نظامهای سیاسـی و اقتصادی که خلفا برنامه های آنها را در عصـر نخست، پایه ریزی کرده بودند، اشاره ای داشتیم و با احتیاط و بی طرفی، بسـیاری از آنها را مورد دقّت قرار دادیم، چون این وضع هر محققی است که در حدّ توان بخواهـد به واقعیّت دست یابـد. من عقیـده دارم از موجبـات آلوده شـدن به گنـاه و تعمـد جهـل است اگر بکوشـیم تـا جنبه ای از جنبه هـای سیاسـی یـا اجتمـاعی آن دوره را پنهان نماییم؛ زیرا پنهان نمودن آن، نوعی از انواع گمراه کردن و دروغ گفتن به خوانندگان می باشد.

(۲) مطالعه تاریـخ به صورتی منظم، این نیست که آن را تغییر دهند و یا مفاهیم آن را وارونه سازند و یا اینکه از موازین تحقیق علمی بی طرفانه، خارج شوند، بلکه این امر از واقعیّت ذاتی آن و نیز از نیازهای زندگی روشنفکرانه عصر ماست.

(۳) به هر حال، این مطالعه، ارتباطی ذاتی و موضوعی با زنـدگی حضـرت امام حسـین علیه السّـلام دارد؛ زیرا آن حضـرت، در دوره پرماجرای آن روزگار می زیسته و به صورتی عمیق و فراگیر، به آن حوادث نگریسته و اهداف آنها را دریافته

است که این اهداف بدون شک و به صورت فعّال در بسیاری از اتفاقاتی که مسلمین از آنها هراسان گشته اند، مؤثر بوده اند، از جمله آنها فاجعه کربلا بوده که یکی از نتایج مستقیم آن تخدیری است که امّت به سبب حکومت امویها، بدان دچار گشته بود؛ حکومتی که می کوشید تا زندگی فکری و اجتماعی را فلج سازد و فرصت طلبی را میان مسلمین رواج دهد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵

(۱) من امیدوارم که این مطالعه، با واقعیّت، همراه و از عواطف سنّتی به دور بوده و در همه آنچه نوشته ام، حق را برتری داده و از این رهگذر، جز بیان تاریخ اسلامی به صورت واقعیش و بدون جهت گیری نداشته باشم، و پیش از اینکه این مقدمه را به پایان آورم، وظیفه خود می دانم که با صمیمیت و قدرشناسی، یادی از «حاج محمد رشاد عجینه» آن مرد نیکوکار بزرگ کنم، که بر استمرار خدمت در آستان اهل بیت علیهم السّلام و نشر آثارشان تشویق فراوان نموده است، این از برترین خدماتی است که به این امّت تقدیم می شود. جناب ایشان، هزینه نشر این کتاب را تقبل فرموده و علاقه مند بودند که از محل خیراتی باشد که مرحوم پدرشان، «حاج محمد جواد عجینه (متوفی ۱۳۹۱ ه. ق)» به آنها وصیت کرده بود. خداوند ثواب ایشان را فراوان سازد و او را برای هر کوشش ارزنده ای، موفق گرداند.

نجف اشرف باقر شریف قرشی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۷

(۱)

با ناکثین و قاسطین

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۹

با ناکثین و قاسطین (۱) قبایل قریش، به شدت از حکومت امام، هراسناک گشته و به یقین دانستند که همه طرحهای سیاسی و

اقتصـادی آن حضـرت، ارائه ذاتی جهت گیریهـای فکری و اجتمـاعی پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله است که نخوت و غرور آنان را در هم کوبید و به زندگی اقتصادی مبتنی بر رباخواری، احتکار و بهره کشـی آنان، پایان بخشـید. از جمله اقدامات آن حضـرت، بر کنـار نمودن والیـان عثمـان از تمام مراکز دولتی و مصادره همه اموالی بود که آنان از خزانه مرکزی، غارت کرده بودنـد. آنـان، همچنین از اعلاـم مسـاوات عادلاـنه میـان همه ملتهـای اسـلامی، مسـاوات در حقوق و تکالیف و مساوات در هر چیزی، پریشـان شـده و این امر، آنهـا را مضـطرب کرده بود؛ زیرا برای خود نسـبت به دیگر ملتها برتری قایل بودنـد و امتیازات خاصی بر دیگر مردمان برای خودشان در نظر داشتند.

(۲) قریشـیان و دیگر نیروهـای منحرف شـده از راه حق، از حکـومت امـام بـه خشم آمـده و جملگی بر آن شدنـد که شـورش مسلّحانه را اعلاـم نماینـد و آتش جنـگ را در منـاطق مختلف، شـعله ور سازنـد تا حکومت آن حضـرت را سـرنگون سازنـد، حکومتی که قدرت را وسیله ای برای اصلاحات اجتماعی و پیشرفت زندگی انسان می دانست.

(۳) نخستین جنگی که بر ضـد امام به راه انداخته شد، «جنگ جمل» بود و در پی بی آن «جنگ صـفین و جنگ نهروان» پیش آمد، آن جنگها موانع و سدهایی در برابر حکومت امام قرار داد که هدفش بالا بردن سطح ارزشهای انسانی و از بین

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰

بردن هر نوع عقب ماندگی در کشور بود.

(۱) راویان می گوینـد پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله آن حضـرت را از آنچه در روزگار خلافتش از تمرّد بعضـی گروهها بر علیه آن حضرت پیش می آمد،

بـا خبر سـاخته و به آن حضـرت فرموده بود که بـا آنـان بجنگـد و آنـان را «نـاکثین، قاسـطین و مـارقین» «۱» نـام نهـاده بود. ما ناگزیریم به اختصار، اشاره ای به این جنگها بنماییم که زندگی سیاسی و فکری آن دوره را برای ما مجسّم می سازد، دوره ای که عواطف بسیاری از افراد، سرشار از جاه طلبی و قدرت پرستی بود. و نیز کینه های قبایل قریشـی بر ضد امام را برای ما بیان می کند و مسلّما این حوادث، به طور مؤثری در ایجاد فاجعه کربلا نقش داشتند؛ زیرا بلاهای اجتماعی را منتشر ساخته و نسلی فرصـت طلب به وجـود آورده بودنـد که جز به منـافع شخصـی خـود به چیز دیگری نمی اندیشـید. در اینجـا به آن مطـالب می پردازیم.

(۲)

ناکثین

اشاره

«ناکثین» کسانی بودند که بیعت خود را شکستند و پیمان خود را با خداوند در فداکاری و اطاعت از امام، بی ارزش شمردند و در صـحنه های گمراهی، روان شدند و در گناه، غوطه ور گشتند چنانچه همه فقهای مسلمین بر گناهکاری آنان اجماع دارند؛ زیرا هیـچ بهانه ای برای شورش در برابر حکومت قانونی نداشـتند، حکومتی که به نفع عامه مردم اقدام می نمود و عمل به حق محض و عدالت خالص در میان مسلمین و ریشه کن سازی عوامل عقب ماندگی در کشور را

---

(۱) حاکم، مستدرک ۳/ ۱۳۹. تاریخ بغداد ۸/ ۳۴۰. اسد الغابه ۴/ ۳۳. کنز العمال ۱۳/ ۱۱۲، ح ۳۶۳۶۷. مجمع الزوائد ۵/ ۱۸۶.

بر عهده گرفته بود.

سردمداران ناکثین، عبارت بودند از «طلحه، زبیر، عایشه دختر أبو بکر، مروان بن حکم» و دیگر امویان، و اشـخاص دیگری که از عدالت و مساوات امام، به تنگ آمده بودند.

(۱)

انگیزه های تمرّد

مسـلّم است که ناکثین، هیـچ گونه هدف اجتماعی نداشـتند بلکه منافع شخصـی، آنان را به شکسـتن بیعت با امام واداشـته بود؛ مثلا طلحه و زبیر پس از اینکه آن حضـرت، خلافت را پذیرفتنـد، به سوی ایشان شـتافته، خواسـتار شدنـد که حکومت بصـره و کوفه را به آنان بسپارد! و پس از اینکه در این امر ناکام ماندند، خشمگین شده به مکّه رهسپار شدند تا در آنجا قیام بر ضد آن

حضـرت و درهم شکسـتن وحـدت مسـلمین را اعلام نمایند. در این مورد، «زبیر» گفتاری دارد که هدفهای خود را در آن بیان می کند، آنجا که مردی نزد وی و طلحه آمد و به آنها گفت: شما در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همراه آن حضرت بوده

و برتری داشته اید، پس مرا از حرکت و نبرد خودتان آگاه کنید، آیا چیزی هست که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شما را به آن دستور داده باشد؟

طلحه ساکت شد ولی زبیر پاسخ داد: «به ما گفته شده که در اینجا سفید و زردی وجود دارد (یعنی درهم و دینار) ما آمده ایم تا از آنها چیزی برداریم!! ...» «۱».

(۲) پس به خاطر دستیابی به منافع مادّی بوده است که آن دو پیرمرد، تمرّد در

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۶۳ (چاپ دار الفکر، سال ۱۴۱۷).

برابر حکومت امام را اعلام نمودند.

(۱) اما «عایشه»، او می خواست که خلافت را به خاندان خود بازگرداند و او نخستین کسی بود که آتش قیام بر ضد عثمان را شعله ور ساخت و احساسات مردم را بر ضد وی بر می انگیخت می گفت: «بکشید نعثل «۱» را که او کافر شده است».

(۲) وی کوشید تا «طلحه» را برای خلافت نامزد نماید و در هر مناسبتی از او به بزرگی یاد می کرد، اما سرانجام به احساسات خاص خود که سرشار از مهر و محبت نسبت به خواهرزاده اش، «عبد اللّه بن زبیر» بود، پاسخ مثبت داد و او را برای اقامه نماز، نامزد نمود و او را بر طلحه مقدم داشت.

(۳) اما در مورد بنی امیّه، آنها از امام خواسته بودند اموالی را که در زمان عثمان به دست آورده بودند، به آنها واگذار نماید، ولی امام نپذیرفت آنچه را که آنان از مال امّت، اختلاس کرده بودند، به آنها واگذار کند و لذا دشمنی نسبت به آن حضرت را آشکار ساخته و دست به کار ایجاد فتنه و

اختلاف شدند.

(۴) به هر حـال، ناکثین، هـدفی اصـلاحی و یا دعوتی به سوی حق نداشـتند و انگیزه های آنان متّیت، طمع ورزی و کینه توزی نسبت به امام بوده است که آن حضرت خود، نفس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و باب مدینه علم ایشان بود.

(۵)

معاویه و فریب دادن زبیر

«معاویه» از اهـداف زبیر و طلحه اطمینان حاصل کرد، لذا به نوبه خود به فریب و تحریک آنان پرداخت تا از آنها نردبانی برای رسیدن به اهداف و مقاصد

---

(۱) «نعثل»: پیرمرد احمق.

خویش بسازد. بنابراین، نامه ای به «زبیر» نوشت که در آن آمده بود: «به بنده خدا زبیر، امیر مؤمنان! از معاویه فرزند ابو سفیان. سلام بر تو! اما بعد، همانا من برای تو از اهل شام بیعت گرفتم و آنها پذیرفتند و منظم شدند همچنانکه ابر مرتب می شود، پس کوفه و بصـره را داشته باش تا مبادا فرزند ابو طالب پیش از تو بر آنها دست یابد؛ زیرا پس از این دو منطقه، چیزی نباشد و من برای طلحه فرزند عبید اللّه، بعد از تو، بیعت گرفتم، پس خونخواهی عثمان را اعلام کنید و مردم را به آن فرا خوانید و باید که سعی و کوشش فراوان نمایید.

خداوند شما را پیروز گرداند و هر کس را که با شما مخالفت کند، واگذارد!! ...».

(۱) هنگـامی که این نـامه به «زبیر» رسـید، شادمـان گشت و به سوی طلحه شـتافت و او را با خبر ساخت آنها در صـداقت نّیت معاویه و اخلاص وی نسـبت به آنها تردید ننمودند و به اعلام شورش بر ضد امام همّت گماشـتند و خونخواهی عثمان را شعار خود قرار دادند. «۱»

(۲)

کنفرانس مکّه

توطئه گران به سوی مکّه شـتافته، آن را لانه ای برای دسیسه های خرابکارانه خود با هدف سرنگونی حکومت امام، قرار دادند و در آن شـهر مقدّس، بسـیاری از فرزندان قبایل قریشـی را با خود همداستان دیدند؛ زیرا آنان در اعماق جان خویش نسبت به

امام، کینه و

دشمنی داشتند؛ چون امام، در راه اسلام، بسیاری از خویشاوندانشان را به هلاکت رسانده بود.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴

به هر حال، رهبران فتنه، در مورد شعاری که باید انتخاب کنند، شهری که باید مورد هجوم قرار دهند و دیگر اموری که ضامن موفقیت آنان در شورش می شد، به رایزنی پرداختند.

(۱)

تصمیمات کنفرانس

اعضای کنفرانس، به اتفاق آرا تصمیماتی گرفتند که آنها عبارت بودند از:

(۲) ۱- اینکه شعار نبرد، خونخواهی عثمان و گرفتن انتقام وی باشد؛ زیرا وی مظلوم کشته شده و انقلابیون، خون او را پس از اینکه توبه کرده بود، به ناحق مباح دانسته بودند.

آنان «پیراهن عثمان» را به عنوان شعار خود قرار دادند تا شعاری برای عصیان و سرمایه داری قریشی باشد که در سرزمینهای مختلف، سر به طغیان برداشته بودند.

(۳) ۲- افکندن مسئولیت قتل عثمان بر حضرت امام علی علیه السّلام؛ زیرا قاتلانش را پناه داده و آنها را قصاص ننموده بود.

(۴) ۳- حرکت به سوی «بصره» و اشغالش، تا آن شهر را به عنوان مرکزی اصلی برای شورش قرار دهند؛ زیرا در آن شهر، حزب و یارانی داشتند. آنها از حرکت به سوی مدینه خودداری نمودند؛ زیرا خلیفه قانونی در آنجا بود و از نیروهای نظامی برخوردار بود و آنها یارای مقابله با آن را نداشتند. همچنین آنها از حرکت به سوی شام، خودداری نمودند از این جهت که امویان با آنها موافق نمی شدند تا شام در قبضه آنها باشد و می ترسیدند که مبادا دستخوشناامنی و اشغال شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵

(۱)

مجهّز نمودن سپاه با اموال غارت شده

«یعلی بن امیه»، سپاه عایشه را با اموالی تجهیز نموده که آنها را از بیت المال غارت نموده بود آن هنگام که در زمان عثمان بر

یمن حکومت می کرد. مورخان می گویند: وی ششصد رأس شتر و ششصد هزار درهم در اختیار سپاه قرار داد! «۱».

«عبد اللّه بن عامر»، والی عثمان بر بصره نیز اموال فراوانی در اختیار سپاه گذاشت که آن اموال را از بیت المال اختلاس نموده بود

«۲» و اعضای فرماندهی کل در سپاه عایشه از این اموال حرام، هیچ ابا و امتناعی ننمودند.

(۲)

خطابه سیاسی عایشه

«عایشه»، در مکّه خطابه ای سیاسی ایراد نمود و ضمن آن، مسئولیت ریختن خون عثمان را به گردن فرومایگان اوباش انداخت که آنان خون حرام را در ماه حرام ریختنـد؛ زیرا عثمان را پس از آنکه از گناهانش دست برداشـته و در توبه خود خالص شده بود، کشتند و در اقدامشان بر ریختن خون وی، حجتی نداشتند «۳».

(۳) خطابه وی به گفته محققان، مملوّ از مغالطه های سیاسـی بوده؛ زیرا این فرومایگان و اوباش نبودنـد که خون او را ریختنـد، بلکه کسانی او را کشتند که پرچم انقلاب بر علیه او را بر افراشتند و در طلیعه آنان، بزرگان صحابه مانند:

(۱- ۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۰۷.

(۳) متن خطابه وی در تاریخ طبری ۴/ ۴۵۰ موجود است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶

عمار بن یاسر، ابو ذر «۱»، عبد اللّه بن مسعود، طلحه و زبیر بودند خود عایشه شخصا از سخت ترین انتقاد کنندگان از وی بوده و در مخالفت با او به شدت، عمل کرده و به قتل و کفر وی فتوا داده و گفته بود: «بکشید نعثل را که کافر شده است»، پس چه ارتباطی میان فرومایگان و اوباش و میان قتل وی بوده است؟

(۱) اما توبه عثمان، وی بیش از یک بار از اعمال خود برگشته بود، ولی بنی امیه او را به نقشه های سیاسی خود می کشاندند و او به سیاست نخستین خود بازمی گشت و از آن دست بر نمی داشت تا وقتی که به قتل رسید.

(۲) به هر حال، خطابه وی نخستین اقدام در اعلام تمرّد مسلّحانه بر

حکومت امام بود و برای عایشه مناسب تر آن بود که به جهت جایگاه اجتماعیش، مردم را به وحدت کلمه و متحد کردن مسلمین فرا می خواند و از حکومت امام که نمایانگر اهداف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خواسته های امّت در عزّت و کرامت بود، کاملا پشتیبانی می نمود.

(۳)

عایشه و امّ سلمه

واقعا شگفت آور بود که عایشه به سوی «ام سلمه» بشتابد و از او بخواهد که با امام مبارزه نماید! با وجود اینکه می دانست ام سلمه تا چه اندازه نسبت به امام، دوستی و احترام قایل بود. و این امر دلالت دارد بر اینکه عایشه از جهتهای فکری هووهایش از همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آگاهی نداشته است. هنگامی که عایشه با ام سلمه ملاقات کرد، با نرمش و ملایمت به وی گفت: «ای دختر ابو امیّه! تو

---

(۱) «ابو ذر» در عصر حکومت عثمان به شهادت رسید و در زمان قتل عثمان زنده نبود، مگر آنکه منظور مؤلّف، ذکر اسامی مخالفین عثمان باشد. (م).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷

نخستین مهاجر از همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بزرگترین مادران مؤمنین هستی و پیامبر خدا، از خانه تو برای ما قسمت می نمود و جبرئیل بیشتر در خانه تو بود ...».

(۱) «ام سلمه»، چشم بر او دوخت و با شک و تردید به وی گفت: «این حرفها را برای چه می گویی؟».

عایشه فریبکارانه به وی گفت: «مردم از عثمان خواستند که توبه کند و هنگامی که توبه کرد، او را در حالی که روزه بود، در ماه حرام کشتند و من تصمیم گرفته ام که به سوی بصره خارج شوم در حالی که زبیر و طلحه

همراه من هستند، پس تو نیز با ما خارج شو، شاید خداوند این امر را به وسیله ما اصلاح نماید!! ...».

(۲) «ام سلمه» وی را پند داد و موضعگیریها و مخالفتش با عثمان را به یادش آورد و او را از تمرّد در برابر ابن عم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر حذر داشته گفت: «ای دخت أبو بکر! آیا به خونخواهی عثمان برخاسته ای؟!! به خدا سوگند! تو از شدیدترین مردم بر ضد وی بودی و جز «نعثل»، او را به نام دیگری نمی نامیدی، تو را چه به خون عثمان؟ عثمان مردی از بنی عبد مناف است و تو زنی از بنی تیم بن مره، وای بر تو ای عایشه!! آیا بر ضد علی؛ عموزاده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سر به شورش بر می داری در حالی که مهاجرین و انصار با وی بیعت نموده اند؟! ...».

(۳) «ام سلمه» فضایل و مناقب علی و قرب منزلتش نسبت به رسول خدا را به عایشه یادآور می شد در حالی که «عبد اللّه بن زبیر» سخنش را می شنید و این امر، وی را به خشم آورد و ترسید که ام سلمه، عایشه را از تصمیمش منصرف سازد، پس بر او بانگ زد: «ای دخت ابو امیّه! ما دشمنی تو را نسبت به خاندان زبیر دانسته ایم».

(۴) «ام سلمه» او را نهیب زد و بر او فریاد کشید: «به خدا قسم! تو و پدرت او را

وارد می سازید و خارج نمی نمایید!! آیا طمع داری که مهاجرین و انصار، پدرت زبیر و دوستش طلحه را بپذیرند در حالی که علی بن أبی طالب

زنده باشد و او مولای هر مؤمن و مؤمنه است».

(۱) ابن زبیر به وی گفت: «ما هیچ وقت این را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نشنیده ایم».

«ام سلمه» گفت: «اگر تو نشنیده باشی، خاله ات عایشه آن را شنیده است، او همینجاست از او بپرس وی شنیده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می فرمود: علی در حیات و مماتم خلیفه من بر شماست، هر کس او را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است؟ ای عایشه! این را گواهی می دهی یا خیر؟ ...».

(۲) عایشه نتوانست انکار کند، پس گفت، «آری، به خدا ...».

«ام سلمه» به نصیحت کردن عایشه ادامه داد و گفت: «ای عایشه! در اندرون خویش از خدا پروا کن و بر حذر باش از آنچه رسول خدا تو را از آن بر حذر داشته بود تو همراه سگان «حوأب» مباش، زبیر و طلحه تو را نفریبند که آنها در برابر خداوند، سودی به تو نخواهند رساند ...» «۱».

عایشه، نصیحت ام سلمه را نشنید و به احساسات خود پاسخ مثبت داد و بر مخالفت با امام، اصرار ورزید! «ام سلمه» جریان حوادثی را که در مکّه اتفاق افتاد، برای امام نوشت و آن حضرت را از فتنه جویان با خبر ساخت «۲».

(۳)

حرکت به سوی بصره

سپاهیان عایشه به سوی بصره حرکت نمودند و کوس جنگ نواخته شد

---

(۱) الفتوح ۲/ ۲۸۲- ۲۸۳ (چاپ دار الندوه الجدیده).

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶/ ۲۱۷- ۲۱۸ (چاپ اسماعیلیان).

و شورشیان، ندای جهاد سر دادند و طمع ورزان و کینه توزان بر امام، برای پیوستن به سپاه عایشه شتافتند و آن لشکرها پیش رفتند تا وحدت

کلمه مسلمین را بشکافند و شهرها را در عزاداری، مصیبت و اندوه، غرقه ور سازند.

(۱)

عسکر

کاروان عایشه، شتابان در دل صحرا حرکت می کرد. در میان راه، مردی به نام «العرنی» با شتری که آن را «عسکر» می نامید، با آنها روبه رو شد و یکی از سواران کاروان به سوی وی رفت و به او گفت: ای صاحب شتر! آیا شتر خود را می فروشی؟

- آری.

- به چه قیمتی؟

- به هزار درهم.

- وای بر تو! آیا تو دیوانه ای! شتری به هزار درهم فروخته می شود؟

(۲)- آری، این شتر من می باشد. هیچ کس را سوار بر آن، طلب ننمودم مگر اینکه او را دریافتم و هیچ کس مرا سوار بر آن طلب ننمود مگر اینکه از چنگش رها شدم.

- «اگر بدانی که ما آن را برای چه کسی می خواهیم، به خوبی آن را به ما می فروختی».

- «آن را برای چه کسی می خواهی؟».

- «برای مادرت».

- «من مادرم را نشسته در خانه اش رها کردم در حالی که قصد بیرون رفتن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰

نداشت».

- «من آن را برای ام المؤمنین، عایشه می خواهم!».

- «آن برای تو است، آن را به رایگان بردار».

- «همراه ما به کاروان بیا تا شتر مادّه ای با ارزش به تو بدهیم و چند درهمی نیز بر آن بیفزاییم».

(۱) وی، همراه آنان رفت و آنها آن شتر مادّه را همراه با چهارصد یا ششصد درهم به وی دادند. عسکر، به عایشه تقدیم شد و

وی بر آن نشست «۱». و آن شتر، همچون گوساله بنی اسرائیل گشت؛ زیرا در اطراف آن، دستها بریده شد، جانها بر باد فنا رفت و خونها بر زمین ریخت.

(۲)

حوأب

قافله عایشه حرکت کرد و بر محلی گذشت که آن را «حوأب» می نامیدند.

سگان آن محل پارس کنان به استقبال کاروان

رفتند. عایشه پریشان گشت و روی به «محمد بن طلحه» کرد و گفت: ای محمد! این چه محلی است؟

- ای ام المؤمنین! اینجا حوأب است.

عایشه با پریشانی بانگ برآورد: من باید برگردم.

---

(۱) «ابن عباس» از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت، روزی به همسرانش- در حالی که همگی نزد وی بودند- فرمود: کدام یک از شما صاحب آن شتر رهوار است که سگان «حوأب» بر او پارس می کنند و در طرف راست و چپ وی عده بسیاری کشته می شوند که همگی در آتش باشند و نجات می یابد پس از آنکه نزدیک باشد که ... شرح نهج البلاغه ۹/ ۳۱۱ (چاپ اسماعیلیان). ابن کثیر ۶/ ۲۱۲: سیوطی، الخصائص ۲/ ۲۳۲ الاستیعاب ۴/ ۱۸۸۵ که در آن آمده است: «و این حدیث از نشانه های پیامبری آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله است».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱

- چرا، ای ام المؤمنین؟! (۱)- شنیدم رسول خدا را که به همسران خود می فرمود: «گویی یکی از شما را می بینم که سگان حوأب بر او پارس می کنند، ای حمیرا «۱»! مبادا تو آن باشی».

- راه بیفت، خداوند تو را رحمت کند، از این گفته بگذر.

اما وی از جای خود حرکت نکرد و غمها و دردها بر او یورش برد و از گمراهی وی در قصد خود اطمینان یافت.

فرماندهان سپاه از توقف عایشه که او را قبله ای ساخته بودند تا به وسیله آن، ساده لوحان و ابلهان را بفریبند، پریشان گشته و با شگفتی بسیار به سوی وی شتافته، گفتند: «ای مادر!».

(۲) اما وی سخنشان را قطع نموده با کلماتی پر از درد

و اندوه گفت: «به خدا قسم! من همانم که سگان حوأب بر او پارس کنند ... مرا بازگردانید، مرا بازگردانید».

(۳) خواهرزاده اش عبد اللّه بن زبیر، چون گرگ به سویش رفت و عایشه در برابر وی از مقصد خود بازگشت و به احساسات خود پاسخ داد و اگر عبد اللّه نمی بود وی به مکه بازمی گشت، امّا او گواهانی را نزد وی آورد که وجدانشان را خریده بود و آنان نزد وی گواهی دادند که آن محل، حوأب نیست!! و این نخستین شهادت ناحقی بود که در اسلام ساخته و پرداخته شد «۲». وی از اندیشه خود منصرف شد و رهبری لشکریان را برای جنگ با وصیّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، بر عهده گرفت.

---

(۱) ابن اثیر ۳/ ۲۱۰ طبری، تاریخ ۴/ ۴۵۶- ۴۵۸. تذکره الخواص، ص ۶۵- ۶۶.

(۲) مروج الذهب ۲/ ۳۵۷. یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۵۷.

(۱)

در سرزمین بصره

سپاهیان عایشه بر مردم بصره روی آوردند و دلهایشان را از پریشانی، ترس و اضطراب، پر ساختند، زیرا نیروهای نظامی در اطراف شهرشان مستقر گشته بودند و می رفتند که آن را اشغال نمایند و آنجا را به منطقه ای جنگی و محلّی برای نافرمانی بر ضد خلیفه قانونی سازند.

(۲) حاکم بصره، «عثمان بن حنیف» که از افراد صاحب مدیریت، تدبیر و تعهد در دین بود، دست به کار شد و «ابو الاسود دؤلی» را نزد عایشه فرستاد تا علّت آمدنش به سرزمینشان را جویا شود.

هنگامی که وی نزد عایشه راه یافت، به او گفت: ای ام المؤمنین! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟

- برای خونخواهی

عثمان آمده ام.

- کسی از قاتلان عثمان در بصره نیست.

- راست می گویی ولی آنها با علی بن أبی طالب در مدینه هستند و من آمده ام تا اهل بصره را به جنگ با وی وادار سازم، آیا ما برای شما از تازیانه عثمان به خشم بیاییم ولی با شمشیرهای شما برای عثمان خشمگین نشویم ...

(۳) «ابو الاسود» به وی پاسخ داد و گفت: «تو را به تازیانه و شمشیر چه کار؟

تو را پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بازداشته و به تو فرموده است که در خانه خود آرام گیری و کتاب پروردگارت را تلاوت نمایی که بر زنان، کارزاری نیست، خونخواهی آنان بایسته نباشد و به حقیقت که علی از تو اولی است و به خویشاوندی نزدیکتر که آنها فرزندان عبد مناف می باشند».

وی گفته او را نپذیرفت و بر اندیشه خود پای فشرد و گفت: «من از اینجا

نمی روم تا اینکه به آنچه به خاطر آن آمده ام دست یابم، ای ابو الاسود! آیا گمان می کنی کسی به جنگ با من اقدام نماید؟!!».

(۱) او می پنداشت که به خاطر رابطه زناشویی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مصونیت برخوردار است و کسی به جنگ با وی بر نمی خیزد ولی نمی دانست که وی این حرمت را نابود کرده و اهمیتی به آن نداده است. پس ابو الاسود حقیقت را به وی اظهار داشته گفت: «به خدا قسم! آنچنان جنگی با تو خواهد شد که آسانترین آن، سخت باشد».

(۲) آنگاه ابو الاسود روی به زبیر کرده او را به یاد دوستی و نزدیکی دیرینه اش با امام انداخت و گفت: «ای ابو عبد اللّه!

مردم در مورد تو این را می دانند که روز بیعت با أبو بکر، شمشیرت را برداشته می گفتی: هیچ کس برای این امر از فرزند ابو طالب شایسته تر نیست، آن موضعگیری تو کجا و حالا کجا؟».

زبیر، در پاسخ چیزی را که خود به آن ایمان نداشت بر زبان آورد و گفت:

«به خونخواهی عثمان برخاسته ایم».

- «بعدا تو و صاحبت (طلحه)، دوستیش را بر عهده گرفتید».

زبیر، نرم گشت و نصیحت ابو الاسود را پذیرفت، جز اینکه از او خواست تا با طلحه روبه رو شود و مطلب را بر او عرضه نماید.

(۳) ابو الاسود، به سرعت نزد طلحه رفت و نصیحت خود را بر او عرضه داشت، اما وی نپذیرفت و بر سرپیچی و تعدی، پای فشرد «۱». ابو الاسود از مأموریت خود ناکام بازگشت و ابن حنیف را از موضوع باخبر ساخت و او یارانش را فراهم آورد و در میان ایشان خطابه ایراد نمود و گفت «ای مردم! شما با

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۲۲۶ (چاپ اسماعیلیان).

خدا بیعت نمودید، دست خدا بالای دستهای آنان است و هر کس پیمان شکند، با خود پیمان شکسته است و هر کس پیمان خود با خدا را وفا کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد. (۱) به خدا قسم! اگر علی می دانست که شخصی از او به این امر شایسته تر است، آن را نمی پذیرفت و اگر مردم با کسی غیر از او بیعت می کردند، او نیز بیعت می کرد و اطاعت می نمود و او نیازی به هیچ یک از صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ندارد و هیچ کس از او بی نیاز نیست، وی

در نیکیهایشان با آنها مشارکت دارد اما آنان در نیکیهایش با وی مشارکتی ندارند و این دو مرد، بیعت نموده اند ولی خداوند را در نظر ندارند، بنابراین، شیر گرفتن را قبل از شیر دادن و شیر دادن را پیش از زایمان و زایمان را پیش از بارداری خواسته اند و ثواب خدا را از بندگانش درخواست نموده و ادعا کرده اند که به اجبار بیعت نموده اند، پس اگر پیش از بیعت مجبور شده و آنها دو نفر از مردم عادی قریش می بودند، حق دارند که سخن بگویند ولی دستور ندهند، اما هدایت همان است که عامه مردم بر آن بوده اند و عامه مردم با علی بیعت کرده اند، پس ای مردم! نظر شما چیست؟».

(۲) در این هنگام، فرزانه نامدار، «حکیم بن جبله» به سوی او برخاست و با منطق ایمان و حق، با وی سخن گفت و بر نبرد اصرار ورزید «۱».

(۳) سپس میان دو گروه، مناظراتی صورت گرفت که به نتیجه مثبتی منتهی نشد. آنگاه طلحه و زبیر، سخنرانی کردند و خون عثمان را طلب نمودند، در مقابل، گروهی از اهل بصره که طلحه آنها را بر کشتن عثمان تحریک می کرد، سخنش را رد کرده، مسئولیت ریختن خون عثمان را بر گردنش نهادند.

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۶۰- ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۵

(۱) عایشه نیز خطابه خود را گفت، خطابه ای که در هر زمانی تکرار می نمود و آن، تشویق به خونخواهی عثمان بود؛ زیرا وی از گناهانش دست کشیده و توبه خود را اعلام نموده بود.

(۲) سخنان عایشه به پایان نرسیده بود که صدای آن جمع بلند شد: عده ای او را تصدیق و گروهی وی

را تکـذیب می نمودند. آنان میان خود به ناسـزاگویی پرداخته با کفش، به جان یکدیگر افتادند و دو گروه به نبردی سـخت و شدیـد پرداختند تا اینکه جنگ میان آنها به توافق بر ترک مخاصـمه انجامید تا وقتی که امام علی از راه برسد. و میان خود نامه ای را نوشتند که عثمان بن حنیف، طلحه و زبیر آن را امضا نمودند در آن نامه بر ادامه فرمانداری عثمان بن حنیف و واگذاری اسـلحه خـانه و بیت المـال به وی و اینکه به زبیر، طلحه، عـایشه و کسـانی که به آنها پیوسـته بودنـد، اجازه داده شود که در هر جایی از بصره که بخواهند، رحل اقامت بیفکنند توافق حاصل شد.

(۳) ابن حنیف، به اقـامه نمـاز بـا مردم و تقسـیم اموال میـان آنان ادامه داد و به گسترش امنیت و بازگردانـدن آرامش به منطقه اقدام کرد، اما آن قوم، عهد و پیمان خود را نادیده گرفتند و بر آن شدند تا ابن حنیف را از میان بردارند.

(۴) مورخان می گویند: حزب عایشه یک شب بسیار تاریک طوفانی را فرصت شمردند و در حالی که ابن حنیف نماز عشاء را بـا مردم برگزار می نمود، بر او تـاخته، وی را دسـتگیر نمودنـد و به سوی بیت المـال رفته، چهل نفر از نگهبانان را کشـتند و بر بیت المال دست یافتند.

(۵) ابن حنیف را به زندان افکندند و پس از اینکه موهای ریش و سبیل او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۶

کندند، او را بسیار شکنجه نمودند «۱».

(۱) گروهی از اهل بصره به خشم آمدند و از اینکه آن قوم، آتش بس را شکسته و به حاکم آنان تعدّی نموده و

بیت المـال را در دست گرفته بودنـد، دست به اعتراض زدنـد و برای جنـگ خارج شدنـد این گروه از ربیعه بودنـد که قهرمان بزرگ یعنی «حکیم بن جبله» در رأس آنان بود. او همراه با سیصد نفر از خاندان عبد القیس از شهر خارج گردید «۲» و یاران عایشه نیز بیرون آمدند و او را بر شتری سوار کردند که آن روز به روز «جمل اصغر» نامیده شد «۳».

(۲) آن دو گروه با یکدیگر در نبردی سـخت درگیر شدند و ابن جبله تلاشی در خور توجه داشت. مورخان می گویند: مردی از یـاران طلحه، ضـربه ای بر او زد و پـای او را قطـع نمـود. حکیم، بر زمین زانو زد و پـای قطع شـده خود را گرفت و بـا آن بر ضارب خود ضربه ای وارد کرده او را به قتل رساند و همچنان می جنگید تا اینکه کشته (و شهید) شد «۴».

آن گروه، بر پیمـان شـکنی خود بـا امـام، شکسـتن پیمان آتش بس با ابن حنیف، ریختن خون بی گناهان، غارت بیت المال و شکنجه کردن ابن حنیف، افزودند.

(۳) مورّخان می گویند: آنها تصـمیم به قتل او گرفتند، اما وی آنان را تهدید کرد که اگر آزاری به او برسانند، برادرش «سهل بن حنیف» که از سوی حضرت علی، حاکم مدینه بود، خاندانشان را از دم تیغ خواهد گذراند و آنان از این امر ترسیدند

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۹/ ۳۱۹- ۳۲۱ (چاپ اسماعیلیان).

(۲) همان، ص ۳۲۱.

(۳) زندگانی امام حسن علیه السّلام ۱/ ۴۳۰.

(۴) اسد الغابه ۲/ ۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۷

و او را رها کردند، او حرکت کرد و در میانه راه حضرت علی به سوی بصره، به آن

حضرت پیوست و هنگامی که نزد امام وارد شد، شادی کنان به امام گفت: «مرا پیرمرد به بصره فرستادی و اینک نوجوان نزد تو آمده ام».

(۱) این حوادث، دلها را به درد آورد و تفرقه میان مردم بصره را شدّت بخشید، زیرا آنان به چند دسته تقسیم شدند: عده ای خود را از محل خارج نموده به امام پیوستند و گروهی به سپاه عایشه ملحق گردیدند و گروه سوم، خود را از فتنه به کناری کشیدند و از پیوستن به یکی از طرفین، خودداری نمودند.

(۲)

نزاع بر سر پیشنمازی

عجیب نیست اگر طلحه و زبیر بر سر امامت نماز با یکدیگر به نزاع برخیزند؛ زیرا آنان بیعت خود با امام علیه السّلام را به طمع حکومت و به خاطر منافع مادی، شکستند.

(۳) مورخان می گویند: هر کدام از آنان برای جلو افتادن از دیگری در امامت نماز، تلاش می کرد و آن یک او را بازمی داشت تا اینکه وقت نماز گذشت و عایشه ترسید که اوضاع به صورت دیگری در آید. پس دستور داد روزی محمد پسر طلحه با مردم نماز بخواند و روز دیگر، عبد اللّه بن زبیر «۱». پس عبد اللّه بن زبیر برای اقامه نماز خارج شد، ولی محمد او را کشید و خود برای امامت جماعت پیش رفت، اما عبد اللّه مانع وی گردید.

(۴) مردم، بهترین راه برای قطع رشته نزاع را در قرعه کشی دیدند و قرعه زدند و محمد بن طلحه در قرعه کشی پیروز شد و پیش رفت و با مردم به نماز ایستاد

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸

و در نماز خود آیه سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ ... «۱» را خواند.

(۱) این صحنه های مضحک،

سبب شد تا مردم، آنان را به تمسخر گرفته از آنان انتقاد کردند. در این مورد، شاعر می گوید:

تباری الغلامان اذ صلیّاو شحّ علی الملک شیخاهما

و مالی و طلحه و ابن الزبیرو هذا بذی الجذع مولاهما

فامهما الیوم غرّتهماو یعلی بن منیه و لا هما «۲» «آن دو جوان در نماز به مسابقه اقدام کردند و دو پیرمرد آنان، بر سر حکومت نزاع داشتند».

«مرا با طلحه و ابن زبیر چه باشد که این یک در ذی الجذع سرور آنهاست».

«امروز، مادرشان آنان را فریب داده و یعلی بن منیه، آنان را ولایت بخشیده است».

(۲) این حرکت، نشانگر آن است که آن گروه تا چه حدّ بر سر حکومت و قدرت، خود را فنا می ساختند در حالی که هنوز در آغاز راه بودند و اگر موفق می شدند که حکومت امام را سرنگون کنند، آن وقت جبهه جنگ را به روی هم می گشودند تا زمام امور را به دست گیرند.

(۳)

فرستادگان امام علیه السّلام به کوفه

امام، فرستادگان خود را به سوی مردم کوفه اعزام نمود و از آنها یاری

---

(۱) معارج/ ۱.

(۲) الاغانی ۱۲/ ۳۳۷.

خواست و آنان را به یاری فرا خواند تا همراه وی بپا خیزند و شعله آتش فتنه ای را که پیمان شکنان برافروخته بودند، خاموش نمایند.

(۱) فرستادگان امام، به کوفه آمدند و مشاهده کردند که حاکم آن، «ابو موسی اشعری»، فتنه جویی می کند و مردم را از یاری رساندن به امام، بازمی دارد و آنان را به سرکشی فرا می خواند و به زندگی آسوده، تشویق می کند.

ابو موسی، در این مورد، هیچ دلیلی نداشت جز اینکه کینه و دشمنی خود نسبت به امام را بیان می کرد و بنا به اجماع مورّخان،

وی تمایلی به سوی عثمان داشت.

(۲) فرستادگان امام نزد ابو موسی رفته بر او اعتراض کرده، وی را سرزنش نمودند، ولی او اعتنایی به آنان ننمود. پس آنها نامه ای به امام نوشتند و تمرّد وی و عدم اجابت ندای حق از سوی ابو موسی را برای حضرت، بیان نمودند.

امام، «هاشم مرقال» را- که یکی از بهترین یاران آن حضرت بود- نزد ابو موسی فرستاد و نامه ای به وی داد که از ابو موسی می خواست تا نزد آن حضرت برود.

هنگامی که هاشم به وی رسید و نامه امام را به وی داد، ابو موسی اجابت ننمود و همچنان بر لجاجت و عصیان خود، پای فشرد! (۳) هاشم، نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را از موضعگیری ابو موسی و تمرّد وی آگاه ساخت، پس امام، فرزندش حضرت حسن علیه السّلام و عمار یاسر را همراه با فرمانی مبنی بر عزل ابو موسی و تعیین «قرضه بن کعب انصاری» به جای وی، اعزام فرمود.

(۴) هنگامی که امام حسن علیه السّلام به کوفه رسید، مردم، دسته دسته برگرد آن حضرت، جمع شده، اطاعت و دوستی خود را اعلام نمودند و آن حضرت، عزل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰

حاکم متمرّد و تعیین «قرضه» به جای وی را به اطلاع آنان رساند، ولی ابو موسی بر ادامه نافرمانی اصرار ورزید و همچنان اراده مردم را سست می کرد و آنان را به عدم همکاری دعوت می کرد و آنها را به نافرمانی فرا می خواند و خود، به امام حسن علیه السّلام پاسخ منفی داد.

(۱) «مالک اشتر»، آن زعیم بزرگ، دریافت که مشکل جز با اخراج اهانت بار ابو موسی تمام

نمی شود. پس، عده ای از افراد سخت کوش قوم خود را فراهم آورد و همراه با آنان به کاخ فرمانداری یورش برد و مردم به غارت متاع و اموال وی پرداختند و آن فرد ترسو ناگزیر شد که دست از کار خود بردارد و آن شب را در کوفه بگذراند و سپس اقدام به فرار نماید و به سوی مکّه برود و همراه با گوشه گیران، اقامت نماید.

(۲) امام حسن علیه السّلام مردم را برای خارج شدن جهت یاری رساندن به پدرش فرا خواند و هزاران نفر همراه وی حرکت کردند. عده ای سوار بر کشتیها شدند و گروهی دیگر سوار بر چهارپایان، به راه افتادند و از اینکه امام خود را یاری می کردند، بسیار شادمان بودند.

سپاهیان، به فرماندهی امام حسن علیه السّلام صحرا را درنوردیدند تا اینکه به «ذی قار»، محل اقامت امام علیه السّلام رسیدند.

امام علیه السّلام از موفقیّت فرزندش، شادمان گشت و از تلاشها و کوششهایش سپاسگزاری نمود.

(۳) سپاهیان کوفه به لشکری که همراه امام بود و تعداد افرادش به چهار هزار نفر بالغ می گردید، پیوستند که در میان آنان، چهارصد نفر از کسانی بودند که در بیعت رضوان با حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شرکت داشتند.

امام، فرماندهی میمنه سپاه خود را به حضرت حسن علیه السّلام سپرد و فرماندهی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۱

میسره را به حضرت حسین علیه السّلام واگذار کرد «۱» در حالی که لشکریان آن حضرت بهترین سلاحها را به همراه داشتند. مورخان می گویند: حضرت حسین علیه السّلام بر اسب جدّش صلّی اللّه علیه و آله که «مرتجز» نام داشت، سوار شده بود «۲».

(۱)

رو به رو شدن دو سپاه

نیروهای امام از «ذی

قـار» حرکت کردنـد، در حالی که به حقانیّت کار خود یقین داشـتند و نه تردیـدی بر آنها دست می یافت و نه از اینکه آنان بر مسیر هدایت و حق حرکت می کردند، در شک بودند.

آنان به محلی به نام «زاویه» در نزدیکی بصـره رسـیدند و امام در آن محل اقامت نمود و به نماز ایستاد و پس از فراغت از نماز به گریه افتـاده اشـکهایش بر چهره پـاکش جریـان یـافت و به سوی خـدا تضـرّع نمود که خون مسـلمین را نگهـدارد و او را از مصیبتهای جنگ، دور سازد و وحدت کلمه مسلمین را در مسیر هدایت و حق، فراهم سازد.

(۲)

فرستادگان صلح

امـام علیه السّـلام فرسـتادگان صـلح را برای ملاقـات با عایشه اعزام نمود که عبارت بودنـد از «زیـد بن صوحان و عبیـد اللّه بن عباس» و هنگامی که نزد وی حاضر شدند، به وی یادآوری کردند که خداوند به وی امر فرموده است در خانه اش

---

(۱) شمس الدین ابو البرکات، جواهر المطالب در مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السّلام ۲/ ۱۲- ۱۳.

(۲) محمد بن زکریا بن دینار، واقعه جمل، ص ۳۵.

قرار گیرد و خون مسـلمین را نریزد او را بسـیار نصیحت کردند که اگر نصیحت آنها را می پذیرفت، خیر فراگیری نصیب مردم می سـاخت و آنـان را از بسـیاری مشـکلات و فتنه هـا، رهـایی می بخشـید. اما وی سـخنشان را پشت گوش انـداخت و به آنها گفت: «من به سخن، پاسخی به فرزند ابو طالب نمی دهم؛ زیرا در حجتها به وی نمی رسم» «۱».

(۱) امام، در دعوت به صلح و جلوگیری از خونریزی، کوششهای بسیاری نمود، ولی بعضی از عناصر، به این دعوت

اهمیتی ندادند و برای افروختن آتش جنگ و برافکندن پایه های صلح، به تلاش پرداختند.

(۲)

دعوت به قرآن

هنگامی که همه کوششهای امام برای جلوگیری از ریختن خونها، به ناکامی رسید، امام، یارانش را فرا خواند تا کتاب خداوند بزرگ را بردارند و آن قوم را برای عمل به آنچه در آن است، دعوت کنند و به آنها خبر داد که هر کس اقدام به این کار کند، کشته می شود. هیچ کس پاسخی به آن حضرت نداد، جز جوان شایسته ای از اهل کوفه که روی به سوی امام کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! من از عهده این کار بر می آیم».

(۳) امام، از وی روی گرداند و همچنان به یاران خود نگاه می کرد و آنان را برای این کار مهم دعوت می کرد، ولی هیچ کس جز آن جوان، پاسخی به آن حضرت نداد. امام مصحف را به وی سپرد و آن جوان، شاداب و سربلند بدون اینکه ترس و وحشتی در دلش باشد، به راه افتاد، در حالی که کتاب خدا را در

---

(۱) الفتوح ۲/ ۳۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۳

برابر سپاه عایشه بر دست گرفته و آن را در معرض دید آنان قرار داده بود، صدای خود را به فراخوانی آنان جهت عمل به کتاب خدا بلند کرد، ولی آن قوم که خودپرستی آنان را به کشتن وی برانگیخته بود، دست راستش را قطع نمودند و او قرآن را به دست چپ خود گرفت و آنها را برای عمل به آن دعوت می کرد، آنها بر او تاختند و دست چپش را نیز قطع کردند. وی قرآن را با دندانهای خود گرفت در حالی که خون فراوانی از

او رفته بود و همچنان آنها را به صلح و جلوگیری از خونریزی دعوت می نمود و می گفت: «خدای را در خونهای ما و خونهایتان در نظر گیرید».

(۱) آنها وی را با نیزه های کوچک خود، تیرباران کردند تا اینکه وی با تنی بی جان، به روی زمین افتاد و مادرش گریان به سوی وی شتافت و با جان گداخته اش، او را سوگواری کرد و گفت:

یا رب ان مسلما اتاهم یتلو کتاب اللّه لا یخشاهم

فخضبوا من دمه لحاهم و امه قائمه تراهم «پروردگارا! مسلم به سوی آنان آمد در حالی که کتاب خدا را می خواند و از آنها نمی هراسید».

«آنان محاسن خود را با خونش خضاب کردند، در حالی که مادرش ایستاده بود و آنان را می دید».

(۲) امام، پس از این اتمام حجت، چاره ای جز جنگ نداشت. پس به یارانش فرمود! «اینک جنگ با آنان حلال گردیده و نبرد برای شما گوارا شده است» «۱».

آنگاه امام، «حضین بن منذر» را که مردی جوان بود، فرا خواند و به او

---

(۱) مروج الذهب ۲/ ۳۶۱.

فرمود: «ای حضین! این پرچم را داشته باش که به خدا سوگند نه در گذشته و نه در آینده هرگز پرچمی به اهتزاز در نیامده است که از آن به هدایت نزدیکتر باشد، جز پرچمی که بر سر حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به اهتزاز در آمده بود».

(۱) در این باره، شاعر می گوید:

لمن رایه سوداء یخفق ظلهااذا قیل قدمها حضین نقدما

یقدمها للموت حتی یزیرهاحیاض المنایا یقطر الموت و الدما «۱» «آن پرچم سیاه رنگی که هر وقت به حضین گفته می شد آن را به پیش ببر، آن را پیش می برد».

«آن را

برای مرگ پیش می برد تا به حوضهای مرگ برساند و از آن، مرگ و خون بباراند».

(۲)

جنگ عمومی

هنگامی که امام، از صلح، ناامید شد، سپاه خود را آماده باشی کامل داد.

یاران عایشه نیز چنین کردند، در حالی که او را بر شترش «عسکر» سوار کرده و او را در هودج زره پوشانیده شده اش وارد نموده بودند.

(۳) دو لشکر درگیر نبردی سهمگین شدند. بعضی از مورخان می گویند: امام حسین علیه السّلام فرماندهی یکی از لشکرها را بر عهده گرفت و در میسره جای داشت و با شجاعت و پایداری در نبرد شرکت نمود «۲» در حالی که شتر عایشه- بنا به گفته بعضی از کسانی که در نبرد حاضر بودند- پرچم اهل بصره بود که به آن پناه

---

(۱) انساب الاشراف ۲/ ۲۶۹.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۸.

می بردند آن گونه که رزمندگان به پرچمهایشان پناه می گرفتند.

(۱) امام، در حالی که پرچم را در دست چپ خود گرفته و ذو الفقار را در دست راست برافراخته بود، به آنان حمله ور گشت، شمشیری که آن را در دفاع از دین خدا و جنگ با مشرکان، در روزگار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فراوان به کار برده بود.

دو طرف، به شدت درگیر جنگی بسیار سخت شدند، یاران عایشه می خواستند به پیروزی دست یابند و از مادرشان حمایت کنند و یاران علی می خواستند که امامشان را حمایت کنند و در دفاع از آن حضرت، بمیرند.

(۲)

کشته شدن زبیر

«زبیر» قلبی مهربان داشت و به جایگاهش نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بسیار اهمیت می داد ولی قدرت طلبی، او را فریفت و

به خارج شدن بر ضد امام واداشت و علاوه بر آن، این پسرش، عبد اللّه بود که او را به آن پرتگاه

هلاکت بار افکند و میان وی و دینش فاصله انداخت.

(۳) امام علیه السّلام رقّت طبع زبیر را می شناخت و لذا به سوی میدان کارزار رفت و با صدای بلند فریاد برآورد: «زبیر کجاست؟».

زبیر، در حالی که کاملا مسلّح بود، خارج شد، وقتی امام او را دید، به سویش شتافت و او را در آغوش گرفت و با سخنی ملایم به وی فرمود: «ای ابو عبد اللّه! چه چیزی تو را به اینجا آورده؟».

- به خونخواهی عثمان آمده ام.

امام نگاهی به وی انداخت و به وی فرمود! «خون عثمان را طلب می کنی؟!!».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۶

- آری.

(۱)- «خداوند بکشد قاتلان عثمان را. ای زبیر! تو را به خدا سوگند می دهم، آیا به یاد داری روزی بر من گذشتی در حالی که همراه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودی و آن حضرت بر دست تو تکیه داده بود. پس رسول خدا به من سلام کرد و به روی من خندید، سپس روی به تو کرد و فرمود: ای زبیر! تو با علی خواهی جنگید در حالی که نسبت به وی ظالم می باشی ...».

زبیر، آن را به یاد آورد در حالی که درد و حسرت، جانش را می گداخت و بر آن موضعگیری خود بسیار پشیمان شده بود. وی روی به امام کرد و در حالی که گفتار حضرت را تصدیق می نمود، گفت: آری، به خدا!- «پس چرا با من می جنگی؟».

- به خدا قسم! آن را فراموش کرده بودم اگر به یاد می آوردم، به سوی تو خارج نمی شدم و با تو نمی جنگیدم «۱».

- «برگرد».

(۲)- چگونه برگردم در حالی که دو طرف با هم درگیر شده اند و

به خدا قسم! عاری است که شسته نشود؟

- «برگرد پیش از آنکه ننگ و آتش را با هم داشته باشی».

وی، افسار اسب خود را تاخت در حالی که سرگردانی و اضطراب بر وی دست یافته بود و در حال رفتن می گفت:

اخترت عارا علی نار مؤججهما ان یقوم لها خلق من الطین

نادی علی بامر لست اجهله عار لعمرک فی الدنیا و فی الدین

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۷ فقلت حسبک من عذل ابا حسن فبعض هذا الذی قد قلت یکفینی «۱» «ننگ را بر آتش شعله وری ترجیح دادم که آفریده ای از گل، توان تحمل آن را ندارد».

«علی، مطلبی را گفت که من از آن بی اطلاع نیستم، به جان تو! ننگی در دنیا و دین باشد».

«گفتم ای ابو الحسن! بیشتر سرزنش مکن که مقداری از آنچه گفتی برای من کافی است».

(۱) امام، به سوی یارانش بازگشت آنان به وی گفتند: بدون اسلحه به سوی زبیر می روی، در حالی که او سر تا پا مسلح است و تو شجاعتش را می دانی! امام علیه السّلام فرمود: «او قاتل من نیست، بلکه شخصی غیر معروف با نسبی کم اهمّیت در جایی غیر از میدان جنگ، نه در نبردگاه مردان، مرا خواهد کشت. وای بر او! او بدبخت ترین انسان است و آرزو خواهد کرد که ای کاش مادرش او را نمی زاد، همانا او و آن سرخ روی قوم ثمود، در کنار هم خواهند بود ...» «۲».

(۲) زبیر، به ندای امام پاسخ داد و به سوی عایشه رفت و به وی گفت: «ای مادر مؤمنان! من هرگز در جایی نایستادم مگر اینکه جای پایم را شناخته باشم،

جز این موضع؟ که نمی دانم آیا من در آن خوشبخت هستم یا نگونبخت؟».

(۳) عایشه، تغییر فکرش را دریافت و اینکه وی قصد دارد از میدان نبرد خارج شود، پس با استهزا و تمسخر و برای تحریک عواطفش گفت: «ای ابو عبد اللّه! تو از شمشیرهای خاندان عبد المطلب ترسیده ای؟!!».

---

(۱) مروج الذهب ۲/ ۳۶۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱/ ۲۳۴- ۲۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۸

(۱) این تمسخر، جانش را گداخت. پس، فرزندش عبد اللّه او را به جبن و ترس، سرزنش نمود و گفت: «تو با بصیرت خارج شدی ولی پرچمهای فرزند ابو طالب را دیدی و دانستی که مرگ در زیر آنها قرار دارد، پس ترسیدی؟!».

البته وی نه با بصیرت خارج شد و نه از وضع خود آگاهی داشت، بلکه بخاطر قدرت و حکومت، خارج شده بود.

زبیر از سخن فرزندش سخت ناراحت شد و به او گفت: وای بر تو! من سوگند خورده ام که با او نجنگم.

- کفاره سوگندت را با آزاد کردن غلامت سرجس، ادا کن.

(۲) پس وی غلام خود را آزاد کرد «۱» و در میدان جنگ به تاخت وتاز پرداخت تا شجاعتش را به فرزندش نشان دهد و برای او آشکار سازد که وی به خاطر دینش فرار کرده و نه اینکه خوف و ترسی داشته است. پس، از محل دور شد و همچنان می رفت تا به «وادی السباع» رسید که احنف بن قیس و قومش در آنجا اقامت داشتند. «ابن جرموز» به دنبال وی رفت و بر او یورش برده وی را ترور کرد و خبر کشتن وی را نزد امام برد و آن حضرت برای وی بسیار اندوهگین گشت. و

راویان می گویند: آن حضرت، شمشیر زبیر را برداشت در حالی که می گفت: «شمشیری است که بسیار اندوهها را از چهره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دور کرده است».

(۳) به هر حال، پایان کار زبیر، مایه تأسف و اندوه بود؛ زیرا وی در برابر حق، تمرّد کرد و بر ضد وصیّ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، اعلان جنگ نمود.

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۵۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۹

(۱)

کشته شدن طلحه

«طلحه»، در حالی که سپاهیان را به جنگ تشویق می نمود، وارد میدان نبرد شد. «مروان بن حکم» او را دید و به خونخواهی عثمان، تیری به سویش پرتاب کرد و او بر زمین افتاد و در خون خود، غوطه ور گردید.

مروان، به یکی از فرزندان عثمان می گفت: من به جای تو انتقام پدرت را از طلحه گرفتم.

طلحه، به غلامش دستور داد تا او را در جایی پناه دهد و به جایی ببرد که در آنجا قرار گیرد. وی او را به مشقت فراوان به خانه مخروبه ای از خانه های بصره برد که ساعتی بعد در آنجا هلاک گشت «۱».

(۲)

عایشه سپاه را فرماندهی می کند

پس از هلاکت زبیر و طلحه، عایشه فرماندهی سپاه را در دست گرفت و افراد «بنو ضبه، ازد و بنو ناجیه» در حمایت از وی خود را به نابودی کشاندند.

مورخان می گویند: شیفته دوستی او گشتند به طوری که سرگین شترش را بر می داشتند و آن را می بوییدند و می گفتند: پشکل شتر مادرمان، بویش بوی مشک است!! (۳) آنها دور شترش را گرفته بودند و جز حمایت وی، خواهان پیروزی و نصرت دیگری نبودند. رجز خوان آنها چنین می گفت:

یا معشر الازد! علیکم امّکم فانّها صلاتکم و صومکم

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۴۳- ۲۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۶۰ و الحرمه العظمی التی تعمکم فاحضروها جدکم و عزمکم

لا یغلبن سم العدو سمّکم ان العدوان علاکم زمکم

و خصکم بجوره و عمّکم لا- تفضحوا الیوم فداکم قومکم «۱» «ای گروه ازدیان! مادرتان را نگهدارید که او نماز و روزه شماست».

«و حرمت عظیمی که همه شما را در بر می گیرد، پس کوشش و دوراندیشی خود را برایش آماده سازید».

«مبادا زهر دشمن بر زهر شما غالب

شود، زیرا دشمن اگر بر شما مسلط شود، شما را از بین می برد».

«و فرد فرد و همه شما را به ستم گرفتار می سازد، قومتان فدایتان باد، خود را رسوا مسازید».

(۱) عایشه افرادی را که در سمت راست او بودند و آنها را که در طرف چپ قرار داشتند و آن عده را که رو به رویش بودند، تشویق می کرد و می گفت:

«آزادگان صبر می کنند!!».

(۲) یاران امام، به یاران عایشه اصرار داشتند که از او دست بردارند و در این مورد رجزخوانشان می گفت:

یا أمّنا اعقّ امّ نعلم و الام تغذو ولدها و ترحم

اما ترین کم شجاع یکلم و تختلی منه ید و معصم «۲» «ای مادرمان! عاق ترین مادری هستی که ما می دانیم، زیرا مادر، فرزندانش را غذا می دهد و به آنها رحم می کند».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱/ ۲۵۵- ۲۵۶ (چاپ اسماعیلیان).

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید ۱/ ۲۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۶۱

«نمی بینی چه بسیارند شجاعانی که زخمی می شوند و دست و بازویشان را از دست می دهند؟».

(۱) یاران عایشه به آنها پاسخ دادند و گفتند:

نحن بنی ضبه اصحاب الجمل ننازل القرن اذا القرن نزل «۱»

و القتل اشهی عندنا من العسل نبغی ابن عفان باطراف الاسل

ردّوا علینا شیخنا ثم بجل

«ما بنی ضبه، اصحاب جمل هستیم که با قلّه ها می جنگیم اگر فرود آیند».

«کشته شدن نزد ما از عسل گواراترست و با اطراف نیزه ها از فرزند عفان طرفداری می کنیم».

«شیخ ما را و نیز بجل را به ما بازگردانید».

نبرد، با سختی و شدّت بسیار ادامه یافت و زخمیان، بسیار شدند و اجساد کشتگان روی زمین را پر کرده بود.

(۲)

پی زدن شتر

امام، به این نتیجه رسید ما دام که شتر موجود باشد، جنگ به پایان

نمی رسد. پس آن حضرت علیه السّلام بر یاران خود بانگ زد که شتر را پی زنید؛ زیرا ماندن آن، نابودی عرب را سبب می شود. حضرت حسن علیه السّلام به سوی آن رفت و دست راستش را قطع کرد و حضرت حسین علیه السّلام به آن حمله ور گشت و دست چپش را قطع نمود «۲» و شتر با فریادی گوشخراش که مانند آن شنیده نشده بود،

---

(۱) همان، ۱/ ۲۵۴. اخبار الطوال، ص ۱۵۰.

(۲) محمد بن زکریا، واقعه جمل، ص ۴۴.

به پهلو افتاد و حامیان شتر به سوی صحرا گریختند؛ زیرا بت آنان که آن همه قربانی برایش تقدیم کرده بودند، در هم شکسته شده بود.

(۱) امام، دستور داد شتر را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند تا چیزی از آن باقی نماند که ساده لوحان و ساده اندیشان به سبب آن، دچار فتنه شوند و پس از انجام این کار، فرمود: «خدایش لعنت کند که چقدر به گوساله بنی اسرائیل شباهت داشت!».

آنگاه به خاکستری که باد، آن را پراکنده می ساخت، نگاهی افکند و این قول خداوند متعال را تلاوت فرمود: وَ انْظُرْ إِلى إِلهِكَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَيْهِ عاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی الْيَمِّ نَسْفاً «۱».

« (ای سامری!) به این خدایت که آن را می پرستیدی نگاه کن. آن را خواهیم سوزاند و خاکسترش را به دریا خواهیم انداخت».

(۲) بدین ترتیب، جنگ پایان یافت و پیروزی نصیب امام و یارانش گشت و نیروهای خیانتکار، دچار رسوایی و زیانکاری شدند.

امام، حضرت حسن، حضرت حسین علیهما السّلام و محمد بن أبو بکر را برای دیدار با عایشه فرستاد «۲». آنها به سوی او رفتند و

محمد دستش را به داخل هودج برد. وی از او مضطرب شد و بر او فریاد کشید: تو کیستی؟

- «ناخوشایندترین خویشانت نزد تو».

- تو فرزند آن زن خثعمی هستی؟

- «آری، برادر نیکوکارت هستم».

---

(۱) طه/ ۹۷.

(۲) واقعه جمل، ص ۴۵.

- بسیار عاق.

- «آیا به تو گزندی رسیده است؟».

- یک تیر که به من زیانی نرسانده است.

وی، تیر را از او دور کرد و هودج شکسته اش را برداشت و در بخش پایانی شب، او را به خانه «عبد اللّه بن خلف خزاعی»، نزد صفیه دختر حارث برد و چند روزی در آنجا اقامت نمود.

(۱)

عفو عمومی

حضرت علی علیه السّلام با اهل بصره همانند سیره رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مورد اهل مکه، عمل کرد- و بنا به گفته یعقوبی «۱»- حضرت علیه السّلام فرمود، پس سیاه و سرخ ایمن شدند، و به هیچ یک از دشمنانش، آسیبی نرسانده و برای دیدار با مردم، نشست و افراد سالم و زخمی از میان آنها با وی بیعت نمودند. آنگاه به سوی بیت المال رفت و آنچه را که در آن یافت، به طور مساوی میان مردم تقسیم نمود. آن حضرت علیه السّلام سپس به طرف عایشه رهسپار شد و به خانه «عبد اللّه بن خلف خزاعی» که عایشه در آن اقامت داشت، رفت.

(۲) «صفیه دختر حارث» به بدترین صورت از او استقبال نمود و به او گفت:

ای علی! ای قاتل عزیزان! خداوند فرزندانت را یتیم کند، آن گونه که فرزندان عبد اللّه را یتیم کردی.

آنها در جنگ همراه عایشه کشته شده بودند.

امام، پاسخی به وی نداد و رفت تا اینکه بر عایشه

وارد شد و به او دستور

---

(۱) یعقوبی، ۲/ ۱۵۹. انساب الاشراف ۳/ ۶۴.

داد تا از بصره خارج شود و در خانه اش، آن گونه که خداوند به وی دستور داده است، آرام گیرد.

(۱) هنگام رفتن آن حضرت، صفیه گفتاری را که در استقبال از آن حضرت بر زبان آورده بود، تکرار کرد، پس آن حضرت به وی فرمود: «اگر من قاتل عزیزان بودم، کسانی را که در این خانه وجود دارند، می کشتم». در آن حال، حضرت به درهای قفل شده اطاقها اشاره می کرد که بسیاری از زخمیان و دیگر افراد از اعضای توطئه در آنجا بودند که عایشه آنها را پناه داده بود. کسانی که همراه امام بودند، می خواستند آنها را مورد تعرض قرار دهند، ولی امام به شدّت مانع آنها شد و بدین گونه دشمنان و مخالفانش را مورد عفو قرار داد.

(۲) امام، عایشه را با وضعی مناسب، روانه کرد و جمعی از زنان را در لباس مردان، همراه وی فرستاد تا آن گونه که خداوند به وی دستور داده بود، در خانه اش آرام گیرد.

عایشه، در حالی از بصره حرکت کرد که خانواده های فراوانی را عزادار، اندوهگین و سوگوار بر جای گذاشته بود.

(۳) «عمیر بن اهلب ضبی» که از یاران عایشه بود، می گوید:

لقد اورثتنا حومه الموت آمنافلم تنصرف الا و نحن رواء

اطعنا بنی تیم لشقوه جدناو ما تیم الا اعبد و اماء «۱» «مادرمان، صحیفه مرگ را برایمان به ارث گذاشت و از جای خود دور نشد مگر در حالی که ما چون ریسمان شده بودیم».

«از خاندان تیم، به سبب تلاش بدبختانه مان، پیروی کردیم در حالی که

---

(۱) مروج الذهب ۲/

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۶۵

خاندان تیم جز غلامان و بردگان نبودند».

(۱) ام المؤمنین، فرزنـدانش را به صـحنه مرگ وارد کرد؛ زیرا تعـداد قربانیـان از مسـلمین- بنـا به آنچه بعضـی از مورخـان می گوینـد- ده هزار نفر بودنـد که نیمی از آنها از یاران وی و نیمی دیگر از یاران امام بودند «۱» و امام بیش از هر کسـی افسوس می خورد؛ زیرا می دانست این جنگ، چه سختیها و چه مشکلاتی را در پی خود خواهد داشت.

(۲)

پس مانده های جنگ

جنگ جمل، سـنگین ترین خسارتها و عظیم ترین فاجعه ها را در پی داشت که مسلمین به آنها گرفتار گشتند از جمله آنها این موارد است:

(۳) ۱- این جنگ راه را برای معاویه باز کرد تا با امام به مخالفت برخیزد و به جنگ با آن حضـرت اقـدام کند؛ زیرا وی شـعار اهل جمل را که خونخواهی عثمان بود، برای خود برگزید و اگر جنگ جمل نبود، معاویه نمی توانست عصیان و تمرّد در برابر حکومت امام را اعلام نماید.

(۴) ۲- جنـگ جمل، اختلاف و تفرقه را میان مسـلمین گسترش داد؛ زیرا پیش از آن، روح مودّت و الفت در میان آنان حاکم بود و پس از آن بود که دشـمنی، میان خانـدان عرب به وجود آمـد به طوری که قبایل ربیعه و یمن که در بصـره بودند، عمیق ترین دشـمنی و کینه را نسـبت به برادرانشان از ربیعه و قبایل یمن در کوفه پیدا نمودند و خون فرزندانشان را از آنها مطالبه می کردند، حتی اختلاف و تفرقه

---

(۱) طبری، تاریخ ۴/ ۵۳۹. در انساب الاشراف ۳/ ۵۹ تعداد قربانیان، بیست هزار نفر نقل شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۶۶

میان افراد یک خانواده

نیز پدیده ای نمایان باقی ماند به طوری که بعضی از فرزندان آن، شیعه علی و بعضی دیگر، پیروان عایشه بودند.

(۱) مورخان می گویند: بصره تا سالها بعد، دوستی نسبت به عثمان را حفظ کرد و علت اینکه امام حسین علیه السّلام به سوی بصره حرکت نکرد، همین است که آن منطقه به دوستیش نسبت به عثمان معروف شده بود «۱».

(۲) ۳- این جنگ، هیبت نظام را از بین برد و افراد را به خروج بر آن جرئت بخشید؛ زیرا احزاب سودپرستان تشکیل شد؛ آنان که هدفی جز تسلّط بر دولت و به دست گرفتن خیرات کشور نداشتند تا آنجا که جنگ بر سر قدرت، از بارزترین مشخصات آن روزگار شد.

(۳) ۴- جنگ جمل، باب زد و خورد میان مسلمین را باز کرد و پیش از آن، مسلمین به سختی از ریختن خون یکدیگر پرهیز می نمودند.

(۴) ۵- این جنگ، سبب عقب ماندگی و کند کردن حرکت اسلام و جلوگیری از رشد آن گردید؛ زیرا امام پس از جنگ جمل به مقاومت در برابر تمرّد و عصیانی که معاویه و دیگر طمع جویان در حکومت آغاز کرده بودند، پرداخت که به سنگین ترین زیانها بر اسلام منجر گردید.

(۵) «ولز» فیلسوف می گوید: «اسلام نزدیک بود همه جهان را فتح نماید اگر بر سیرت نخستین خود، حرکت را ادامه می داد و اگر از همان آغاز کار، جنگ داخلی از میان آن بر نمی خاست؛ زیرا هدف عایشه پیش از هر چیزی این بود که علی را شکست دهد» «۲».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۴۴.

(۲) شیخ المضیره، ابو هریره، ص ۱۷۳.

(۱) ۶- این جنگ، حرمت عترت پاک را مورد تعدّی

قرار داد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را مقارن با کتاب خدا شمرده و آن را کشتی نجات و امنیّت بندگان خدا قرار داده بود و از همان روز بود که شمشیرها در برابر عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کشیده شد و ناکسان، ریختن خون آنان را روا داشتند و فرزندانشان را به اسارت بردند، و بنی امیه در واقعه کربلا، برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و فرزندانش، حرمتی را رعایت نکردند و همه حرمتها را در برابر آنان، شکستند.

اینها بعضی از پس مانده های جنگ جمل بود که برای مسلمین، در همه دورانهای تاریخ، سنگین ترین زیانها را به بار آورد.

(۲)

قاسطین

اشاره

هنوز امام علیه السّلام از جنگ با ناکثین- آن گونه که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را نامگذاری کرده بود- آسوده نشده بود که برای جنگ با قاسطین- چنانکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را نامیده بود- آماده گردید.

(۳) امام، تصمیم گرفت از بصره به کوفه برود تا برای جنگ با دشمنی بزرگ یعنی معاویه بن ابی سفیان که با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جنگیده و در این راه بسیار سخت کوشیده بود، آماده شود و معاویه در مخالفت با اسلام و دشمنی با اهل آن، دست کمی از پدرش نداشت و مسلمانان نخستین، با نگاه شک و ریبت به اسلام آوردن آنان می نگریستند و او توانسته بود که با حیله و نیرنگ، قلب خلیفه دوّم را تسخیر کند و جایگاه مهمی را نزد وی به دست آورد تا آنجا که او را والی شام قرار داد و در تأیید و تقویتش

بسیار کوشید. پس از فوت وی، عثمان نیز او را بر سر جای خود باقی گذاشت و قلمروش را گسترش داد و معاویه در شام باقی ماند و همانند کسی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۶۸

عمل می کرد که خواهان حکومت و قدرت بود، بنابراین، برای خود، قدرتی تهیه دید و وجدانها را خرید و اقتصاد منطقه را در خدمت تقویت خویش به کار گرفت.

(۱) پس از حوادثی که عثمان مرتکب شده بود، معاویه دانست که بدون شک کشته می شود. عثمان هنگامی که در محاصره قرار داشت از او یاری خواست ولی وی در یاری رساندن به عثمان، کوتاهی نمود و منتظر ماند تا اینکه کشته شود. او پیراهن و خون او را وسیله ای برای رسیدن به قدرت قرار دهد. جنگ جمل نیز که شعار خونخواهی عثمان را داشت، معاویه را به این امر سوق داد و او این بهانه را بهترین وسیله ای یافت که حکومت را به دست آورد.

(۲) مورخان می گویند: وی قتل عثمان را بزرگ جلوه داد و آن را مهم اعلام نمود و با بهانه خونخواهی وی، پایه های حکومتش را محکم می کرد.

امام علیه السّلام در دین خود با شدیدترین حالت، احتیاط می کرد و لذا نه سازش می کرد و نه با کسی اظهار دوستی می نمود، بلکه بر شیوه ای آشکار، حرکت می کرد و لذا از اینکه معاویه را برای یک لحظه حاکم بر شام باقی گذارد، امتناع ورزید، زیرا باقی گذاردن وی در منصبش، تأییدی برای ظلم و تقویتی برای ستم بود.

(۳) به هر حال، امام پس از جنگ جمل، همراه با نیروهای مسلّحش، از بصره خارج شد و به سوی کوفه رفت تا آن

را پـایتخت و مقرّ خـویش قرار دهـد و بـه محض ورود بـه کـوفه، بـه تهیّه امکانـات جنگی برای مبـارزه بـا دشـمنی سرسـخت، پرداخت؛ دشمنی که از نیروهای فراوانی برخوردار بود و همه او را دوست داشتند و یاری می نمودند.

(۴) «شنی»، امام را پس از پیروزیش در واقعه جمل، به جنگ با اهل شام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۶۹

تحریک و تشویق می نمود و به آن حضرت گفته بود:

قل لهذا الامام قد خبت الحرب و تمت بذلک النعماء

و فرغنا من حرث من نکث العهد و بالشام حیه صمّاء

تنفث السم مـال من نهشـته فارمها قبل ان تعض شـفاء «۱» «بگو به این امـام که جنگ خاموش گشـته و نعمت بـدان کامل شـده است».

«و از جنگ با پیمان شکنان فارغ شده ایم در حالی که ماری خطرناک در شام وجود دارد».

«زهر می پاشد و هر که را بگزد، درمانی ندارد، پس بر آن تیر بینداز قبل از اینکه نیش بزند».

(۱)

اعزام جریر

پیش از آنکه امـام، جنگ بر غول شام را آغاز کنـد، «جریر بن عبـد اللّه بجلی» را نزد وی اعزام داشت تا او را به فرمانبرداری و داخل شدن در آنچه مسـلمین از بیعت با آن حضـرت داخل شده بودند، فرا خواند و نامه ای نیز برای وی فرستاد «۲» که در آن او را به سوی حق از کوتاهترین راه و با واضـح ترین شـیوه های آن دعوت کرد و فرمود: حکمت، هدایت کننده ای است برای کسی که خواهان هدایت باشد و خداوند درونش را برای آن آماده ساخته و سرچشمه نور را در قلبش گشوده باشد.

(۲) جریر، به معاویه رسید و نامه امام را به وی داد و او را پند و اندرز بسیار

نمود. معاویه از او می شنید و در پاسخش چیزی نمی گفت، بلکه به پشت گوش

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۱۱۷.

(۲) الرساله فی وقعه صفین، ص ۲۷- ۳۰.

اندازی پرداخت و با او به وقت کشی فراوان دست زد؛ زیرا برای خود، گریزگاهی جز مسامحه کاری و موکول کردن امور به آینده نداشت.

(۱)

معاویه و عمرو عاص

معاویه دریافت که نمی تواند بر حوادث چیره شود مگر آنکه عمرو عاص، تیزهوش عرب، به وی بپیوندد و از او برای تدبیر حیله ها و طرح نقشه هایی که به پیروزیش در سیاست منجر شود، یاری جوید. پس نامه ای به وی نوشت و از او خواست که در دمشق حاضر گردد.

(۲) «ابن عاص» به گفته مورخان: از عثمان به خاطر عزلش از مصر، ناخشنود بود و مردم را بر ضد وی تحریک می کرد و آنها را به اقدام بر علیه وی تشویق می نمود و او از جمله کسانی بود که برای فتنه و شورش بر ضد عثمان، زمینه سازی کرد و هنگامی که از وقوع قیام بر ضد او مطمئن گردید، به سوی زمینی که در فلسطین داشت، خارج شد و در آنجا اقامت نموده، اخبار قتل عثمان را دنبال می کرد.

(۳) هنگامی که نامه معاویه به ابن عاص رسید، در کار خود سرگردان ماند و با دو فرزندش «عبد اللّه و محمد» به مشورت پرداخت.

«عبد اللّه» مرد با صداقت و درستکاری بود و به وی گفت از مردم کناره گیری نماید و پاسخی به معاویه ندهد تا اینکه کلمه مسلمین وحدت یابد و به آنچه مسلمین وارد شده اند، داخل شود.

پسرش محمد، به چیزی طمع برد که جوانان قریش به آن طمع برده بودند از وسعت

مال، پیشرفت و شهرت و لذا به پدرش گفت به معاویه ملحق شود تا از

دنیای وی سهمی به دست آورد.

(۱) عمرو، به پسرش عبد اللّه گفت: تو مرا به چیزی دستور دادی که در دین من برایم خیری باشد. و به پسرش محمد گفت: و تو مرا به آنچه خیر دنیایم باشد، دستور داده ای، پس آن شب را در این اندیشه بیدار ماند که آیا به علی ملحق شود و فردی همچون دیگر مسلمین گردد که برای او باشد آنچه برای آنهاست و بر عهده او قرار گیرد آنچه بر عهده آنان قرار می گیرد بدون اینکه چیزی از دنیایش را به دست آورد، ولی امر آخرتش را تضمین می کند، یا اینکه همراه معاویه باشد و آنچه را که از ثروت فراوان دنیا انتظار دارد، به دست آورد، در حالی که ولایت مصر را فراموش نکرده و پیوسته در دل به یاد آن، آه و ناله داشت و از او در آن شب، شعری نقل شده است که از جدال نفسانی وی در آن شب حکایت دارد.

(۲) هنوز صبح ندمیده بود که وی دنیا را بر آخرت ترجیح داد و تصمیم گرفت به معاویه ملحق شود، پس به سوی دمشق حرکت کرد در حالی که دو پسرش همراه وی بودند و هنگامی که به آنجا رسید، در برابر مردم شام، همچون زنان، گریستن آغاز کرد و گفت: «آه بر عثمان! من برای حیا و دین، سوگواری می کنم!» «۱».

(۳) ای ابن عاص! خداوند تو را بکشد، آیا تو بر عثمان می گریی، در حالی که تو دلها را بر او پر از

کینه ساختی و دشمنیها بر او افروختی و تو حتی با چوپان که روبه رو می شدی و او را بر علیه وی تحریک می کردی تا اینکه خونش ریخته شد.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۷۲

خود را برای قدرت به هلاکت انداختن در آن روزگار به حدی رسیده بود که مردم را از دینشان غافل کرد و در راه آن، هر آنچه را خداوند حرام کرده بود، مرتکب گشتند.

(۱) هنگامی که ابن عاص با معاویه روبه رو شد، سخن خود را در مورد جنگ با امام با وی آغاز نمود. ابن عاص گفت: اما علی، به خدا قسم! عرب در هیچ چیز میان تو و میان او برابری نمی کنند و در جنگ، بهره ای دارد که هیچ یک از قریش آن را ندارد مگر اینکه به او ستم کنی.

معاویه به بیان انگیزه هایش برای جنگ با امام پرداخت و گفت: راست می گویی ولی ما با او به خاطر آنچه در دست داریم می جنگیم و خون عثمان را به گردنش می اندازیم.

(۲) ابن عاص، او را به تمسخر گرفت و گفت: وای بر من! تو شایسته ترین کسی هستی که نباید از عثمان چیزی بگوید!- وای بر تو! برای چه؟

- امّا تو او را واگذاشتی در حالی که اهل شام همراه تو بودند تا اینکه از یزید بن اسد بجلی کمک خواست و او به سویش رفت و امّا من، آشکارا او را رها کردم و به فلسطین گریختم ... «۱». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۷۲ معاویه و عمرو عاص ..... ص : ۷۰

۳) معاویه دانست که ابن عاص با او خالص نخواهد بود و حکمت

را در این دیـد که او را برای خود خالص سازد و پاداشـش را از دین بدهـد. پس با او به صـراحت پرداخت و گفت: ای عمرو! مرا دوست می داری؟

- برای چه چیزی؟ برای آخرت که به خدا قسم! آخرتی به همراه تو

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۱۶۲.

نیست، یا برای دنیا، به خدا این نخواهد بود تا اینکه در آن با تو شریک شوم.

- تو شریک من در آن هستی؟

- مصر و نواحی آن را به نام من بنویس.

- هر چه می خواهی برای تو باشد.

(۱) پس ولایت مصـر را به نام او نوشت و آن را بهای پیوستن وی به او قرار داد «۱» تا با وصی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مبـارزه کنـد. و بـدین ترتیب، دل یکی از زیرکـان عرب و شـیخی از شـیوخ قریش را به دست آورد، فردی که احـوال مردم را مطالعه کرده و دانسته بود که چگونه بر حوادث، چیره گردد.

(۲)

بازگرداندن جریر

هنگامی که کار معاویه سامان گرفت و وضـعیت او محکم گشت، «جریر» را بازگرداند و همراه او نامه ای برای امام فرستاد که در آن مسئولیت ریختن خون عثمان را به گردن آن حضرت انداخت و ایشان را از اتفاق مردم شام بر جنگ با آن حضرت در صورتی که قاتلان عثمان را تحویل ندهد و امر خلافت را به شورایی میان مسلمین واگذار نکند، آگاه کرد.

(۳) جریر، به سوی کوفه رفت و امام را از امتناع معاویه با خبر ساخت و اهمیت موضوع اهل شام را برای امام بازگفت.

امام، تصمیم گرفت که بار دیگر حجت را بر او اقامه نماید و

لذا سفرای دیگری را نزد وی فرستاد تا او را به طاعت و وارد شدن به آنچه مسلمین به آن وارد شدند، دعوت نمایند، ولی این کار نتیجه ای نداشت؛ زیرا معاویه هنگامی

---

(۱) عقد الفرید ۴/ ۳۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۷۴

که مطمئن شد قدرت مبارزه و مخالفت با امام را دارا می باشد، بر گمراهی و عناد خود اصرار ورزید.

(۱)

پیراهن عثمان

معاویه، با مکر و حیله خود، دل ساده لوحان و ساده اندیشان از اهل شام را به اندوه و افسوس بر عثمان به آتش کشید؛ زیرا وی پیراهن خون آلود عثمان را بر منبر به نمایش می گذاشت و آنها گریه و زاری سر می دادند. وی، واعظان را به کار گرفت و آنان این موضوع را بزرگ کرده مردم را به گرفتن انتقام خون وی دعوت می کردند و هرگاه اندوهشان بر او آرام می گرفت، ابن عاص با تمسخر و استهزا به او می گفت: «حرّك لها حوارها تحن؛ برای این ماده شتر، فرزندش را حرکت ده، به آه و ناله می افتد» «۱».

(۲) معاویه نیز پیراهن عثمان را برای آنها بیرون می آورد و آنان بار دیگر اندوهگین می شدند. آنان قسم خورده بودند که جز برای احتلام، آب به بدنشان نرسد و سوگند خوردند که به زنان نزدیک نشوند و بر رختخواب نخوابند مگر اینکه قاتلان عثمان را بکشند «۲».

(۳) دلهای آنان در آتش اشتیاق به جنگ برای گرفتن انتقام وی، می سوخت.

معاویه، ذهن آنان را به این فکر انباشته بود که علی مسئول ریختن خون اوست وی قاتلانش را پناه داده است. آنها (به جایی رسیده بودند که) معاویه را برای جنگ تشویق می کردند و بیش از او برای جنگ عجله داشتند.

---

(۱)

این مثلی است بدین معنا که: بعض از غمها را به یاد او بیاور تا به هیجان افتد (م).

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۷۷.

(۱)

لشکرکشی معاویه به سوی صفّین

معاویه دانست که چاره ای جز جنگ ندارد؛ زیرا امام در دین خود، نه ظاهرسازی می کرد و نه دست به سازش می زد، بنابراین، او را در حکومت بر شام باقی نمی گذاشت و هیچ منصبی از مناصب دولت را به او نمی سپرد، بلکه او را از همه دستگاههای حکومتی دور می کرد؛ چون از کج نهادیش در امر دین، با خبر بود.

(۲) معاویه، همراه با گروههای بزرگی از اهل شام حرکت کرد و پیشقراولان را پیشاپیش خود فرستاد، در حالی که یاران خود را در بهترین موضع و نزدیکترین محل به شریعه فرات قرار داد و فرات را اشغال نمود و این امر را نخستین پیروزی خود به شمار آورد؛ زیرا دشمن خود را از آب محروم ساخت. و لشکریانش در آنجا مستقر مانده، دست به تهیه مقدمات زده و نیروهای خود را برای آمادگی جهت جنگ، منظم می ساختند.

(۳)

حرکت امام علیه السّلام برای جنگ

امام برای جنگ آماده شد و خطیبان، در کوفه، به تشویق مردم به جهاد پرداختند و آنها را برای مبارزه با معاویه تحریک می کردند، پس از آنکه در جنگ جمل آن پیروزی بزرگ را به دست آورده بودند.

امام حسین علیه السّلام در میان مردم خطابه ای عظیم و انگیزنده ایراد فرمود که در آن، پس از حمد و ثنای پروردگار، چنین گفت:

«ای مردم کوفه! شما عزیزان ارجمند و نزدیکترین یاران هستید، در خاموش کردن آنچه میان شما به وجود آمده و آسان کردن آنچه بر شما سخت

گشته است، بکوشید، امّا باید دانست جنگ، شرّی آشکار و طعمی بسیار تلخ دارد، پس هر کس برای آن آماده شود، توشه لازم را برای آن مهیّا نماید و

از زخمهایش پیش از فرا رسیدن آن، نهراسد، همانا او یار آن خواهد بود و هر کس پیش از فرا رسیدن وقت و مشخص شدن شیوه و تلاشش، به سوی آن بشتابد، پس آن نزدیکتر باشد به اینکه سودی به قوم خود نرساند و خود را به هلاکت اندازد. از خداوند مسئلت داریم که شما را با یاری خود، قدرت بخشد» «۱».

(۱) این خطابه، سرشار است از دعوت به شتاب برای جنگ و آمادگی کامل برای آن و دقت در تهیّه تدارکات که اینها از موجبات پیروزی و از وسایل چیره شدن بر دشمنان است و اینکه کوتاهی کردن و بی اعتنایی به آن، موجب هزیمت و شکست می گردد و این خطابه بر آگاهی وسیع امام در امور نظامی و مسائل جنگ، دلالت دارد.

(۲) پس از سخنرانی سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردم برای جنگ مهیّا شدند و در تنظیم قوای خود کوشیدند و هنگامی که زاد و توشه آنان مهیّا شد، امام امیر المؤمنین علیه السّلام همراه آنان برای جنگ با فرزند ابو سفیان، حرکت کرد و طلیعه های لشکر خود را پیش فرستاد و به آنها دستور داد که جنگ با اهل شام را آغاز نکنند تا آن حضرت به آنها برسد.

(۳) گردانهای لشکر عراق همچون سیل به راه افتادند و یقین داشتند که با نیروهای عصیانگر بر ضد اسلام و دشمنان اهداف آن، می جنگند.

در اثنای مسیر امام، حوادث بسیاری اتفاق افتاد که نیازی به اطاله کلام در

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۳/ ۱۸۶ (چاپ اسماعیلیان).

بیان و شرح آنها در این مباحث نداریم، بلکه به اختصار، اشاره ای به

آنها می نماییم.

(۱)

به اشغال در آوردن فرات

یاران امام، راهی برای رسیدن به فرات نیافتند که از سوی نیروهای بسیاری از سپاه معاویه محاصره نشده باشد و آنان، به شدت از دستیابی یاران امام به آب فرات، ممانعت می کردند.

هنگامی که امام، این وضع را مشاهده فرمود، فرستادگانی نزد معاویه فرستاد که از او بخواهند تا اجازه دهد به آب دسترسی داشته باشند و از آن بنوشند، ولی مذاکرات آنان با وی به نتیجه ای نرسید بلکه آنها اصرار وی را بر ممانعت آنان دیدند که می خواهد آنها را محروم سازد آن گونه که عثمان را از آب محروم کردند.

(۲) تشنگی به یاران امام آسیب رساند و «اشعث بن قیس» نزد آن حضرت رفت و اجازه خواست که جنگ را شروع کند و نیروهای دشمن را مجبور سازد که دست از فرات بردارند. امام چاره ای جز این نیافت و به او اجازه داد.

دو طرف، درگیر جنگی شدید شدند که در آن پیروزی، نصیب نیروهای امام شد و آنها فرات را در اختیار گرفتند و خواستند که با آنان مقابله به مثل کنند و از آب فرات محرومشان سازند، آن گونه که لشکریان معاویه با آنان عمل کرده بودند، ولی امام، اجازه این کار را نداد و با آنها همچون نیکوکاری بزرگوار عمل کرد و اجازه داد که از آب استفاده نمایند.

(۳) فرومایگی و پستی از عناصر امویان و از سرشتهای ذاتی آنان بود؛ زیرا آنها در صحنه کربلا نیز جنایتی را که در صفین مرتکب شده بودند، تکرار کردند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۷۸

و میان امام حسین علیه السّلام و آب فاصله انداخته و بانوان حریم وحی و مخدرات رسالت و

کودکان اهل بیت را واگذاشتند تا تشنگی آنان را از پای در آورد و بی آبی، دلهایشان را بشکافد و آنان به هیچ ندای انسانی پاسخ ندادند و دلهایشان به رقّت نیامد که با اندکی آب، عطوفتی به آنها نشان دهند.

(۱)

فرستادگان صلح

امام به شدت از ریختن خون مسلمین، خودداری می کرد و برای ایجاد صلح و آشتی، تلاشها کرد و «عدی بن حاتم، شبث بن ربعی، یزید بن قیس و زیاد بن حفصه را به سوی معاویه فرستاد تا او را به حفظ خون مسلمین دعوت کنند و آخرت را به وی یادآور شوند و او را بر حذر دارند از اینکه به وضعی همچون وضعیت اهل جمل گرفتار شود. ولی فرزند هند، به این خواسته ها پاسخی نداد و بر گمراهی و تمرّد، اصرار ورزید و مسئولیّت قتل عثمان بن عفان را بر عهده امام گذاشت؛ زیرا برخورداری از نیروهای نظامی و وحدت کلمه آنان و اصرارشان بر خونخواهی عثمان، او را به عصیان واداشته بود.

فرستادگان صلح، در مأموریت خود ناکام بازگشتند و برای آنها مشخص گردید که معاویه بر جنگ مصمّم است و علاقه ای به صلح ندارد و امام علیه السّلام را از این امر آگاه ساختند و آن حضرت، آماده شدن برای جنگ را آغاز کرد و مردم را به نبرد، فرا خواند.

(۲)

جنگ

امام، یارانش را با پرچمهایشان، آماده نمود و برای نبرد آماده گشت و به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۷۹

یارانش دستور داد که خود آغازگر جنگ با آنان نباشد، آن گونه که در جنگ جمل به آنها دستور داده بود و اینکه شخصی را که به جنگ پشت کرده باشد، نکشند و بر زخمی حمله نکنند و کشتگان را مثله ننمایند و زنان را به هیجان نیندازند و دیگر سفارشهایی که نمایانگر شرف رهبری نظامی در اسلام است.

(۱) دسته هایی از سپاه امام به سوی دسته هایی از سپاه معاویه خارج می شدند و دو

طرف، تمام روز و یا قسمتی از آن را به جنگ می پرداختند و سپس دست از جنگ می کشیدند بدون اینکه جنگی عمومی میان آنها اتفاق بیفتد و امام از این وضع، امیدوار بود که معاویه به صلح و جلوگیری از خونریزی، تمایلی پیدا کند.

(۲) وضع تا چند روزی از ماه ذیحجه، بدین منوال گذشت تا اینکه ماه محرم فرا رسید و آن از ماههایی بود که در جاهلیت و اسلام، جنگ در آنها حرام بود. دو طرف، تمام ماه را دست از جنگ کشیدند و برای دو طرف، فرصتی به دست آمد تا در امنیت با هم ملاقات کنند؛ زیرا همدیگر را امان داده و میان آنها هیچ جنگی پیش نیامده بود. سفیران صلح نیز میان آنها به تلاش پرداختند ولی به نتیجه ای دست نیافتند در حالی که مجادله میان دو گروه، سخت بالا گرفته بود و اهل عراق، مردم شام را به وحدت کلمه و جلوگیری از خونریزی و بیعت با وصی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و داخل شدن در آنچه مسلمین داخل شده بودند، دعوت می کردند و مردم شام، عراقیها را به خونخواهی عثمان و نپذیرفتن بیعت امام و بازگرداندن امر خلافت به شورایی میان مسلمین، فرا می خواندند.

(۳) هنگامی که ماه محرم به پایان رسید، آنها به جنگ پرداختند ولی جنگی عمومی صورت نگرفت بلکه به صورت زدوخوردهای پراکنده بود که یک فوج در برابر یک فوج و یک لشکر در برابر یک لشکر به جنگ می پرداخت.

هر دو گروه از این جنگ پراکنده؛ خسته شدند و برای جنگ عمومی عجله

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۰

داشتند، (۱) لذا امام به

سپاهیانش آماده باش کامل داد و معاویه نیز چنین کرد و دو سپاه در نبردی سهمگین به هم رسیدند و سخت ترین و شدیدترین جنگها به وقوع پیوست و سمت راست سپاه امام از جای خود عقب رانده شد و امام در حالی که حسن و حسین همراهش بودند «۱» به نبرد پرداختند و اما به سمت چپ سپاه خود یعنی ربیعه، پیوست و ربیعه در برابر امام، شهادت طلبانه به جنگ پرداختند، گویندگانشان می گفتند: «بعد از امروز، عذری در نزد عرب نخواهید داشت، اگر به امام در حالی که میان شما قرار دارد، آسیبی برسد».

(۲) ربیعه، برای مرگ، پیمان بستند و در جنگ، پایداری نمودند و سمت راست سپاه امام با تلاش فرمانده اش «مالک اشتر»، به حال خود برگشت و جنگ با سخت ترین حالتهایش ادامه یافت و ناتوانی و علایم شکست در سپاه معاویه آشکار شد و معاویه تصمیم به فرار داشت، اما شعر «ابن الاطنابه» را به یاد آورد که:

ابت لی همتی و ابی بلائی و اقدامی علی البطل المشیح

و اعطائی علی المکروه مالی و اخذی الحمد بالثمن الربیح

و قولی کلما حشأت و جاشت مکانک تحمدی او تستریحی «همّت، تلاش و اقدامم در برابر قهرمان غیور، برای من نمی پسندند».

«و اینکه اموالم را ناخواسته داده و ستایش را با بهای پرسود، گرفته باشم».

«و گفتارم هرگاه جانم به هیجان بیاید و بشورد، در جای خودت ستایش می شوی یا آرام می گردی».

(۳) این شعر، او را به صبر و پایداری بازگرداند، آن گونه که خود او در روزگار حکومت و قدرتش بازگو می کرد.

---

(۱) انساب الاشراف، ۲/ ۳۰۵ و ۳/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۱

(۱)

بازداشتن حسنین علیهما السّلام از جنگ

امام امیر المؤمنین علیه السّلام

دو سبط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از شرکت در عملیات جنگی، بازمی داشت. آن حضرت علیه السّلام فرمود: «این دو جوان (یعنی حسن و حسین) را به جای من نگهدارید تا به سبب (کشته شدن) آنها، نسل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله منقطع نشود» «۱».

امام علیه السّلام برای محافظت از دو ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بسیار تلاش می نمود؛ زیرا آنها وسیله ادامه نسل و بقای ذریّه آن حضرت بودند.

(۲)

شهادت عمار

«عمار بن یاسر» یکی از درخشانترین چهره ها در میان یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و از پرتلاش ترین و شکیباترین آنان در راه اسلام بود که پس از وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از علی پیروی کرد و همراه او بود؛ زیرا یقین داشت که آن حضرت، همراه حق است و حق همراه او، آن گونه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است.

(۳) عمار، در ایام صفین، پیرمردی با بیش از نود سال سن بود، ولی قلب و بصیرت وی از پیری در امان بود؛ زیرا در آن نبرد، گویی در عنفوان جوانی بود و با پرچم ابن عاص می جنگید و به آن اشاره کرد و می گفت: «به خدا قسم! من سه بار با این پرچم جنگ کرده ام و این بهترین آنها نیست». هنگامی که عقب نشستن یارانش را در میدان نبرد مشاهده کرد، به آنها گفت: «به خدا قسم! اگر بر ما ضربه

---

(۱) نهج البلاغه، ج ۱۱/ ۲۰۰ (چاپ اسماعیلیان).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۲

زنند تا آنجا که ما را به نخلهای هجر برسانند، بازهم بر این عقیده هستم که

ما بر حق و آنها بر باطلند».

(۱) راویان می گویند: در یکی از روزهای صـفین، وی صبح زود بر جای نشست در حالی که قلبش به دیدار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ملاقات پدر و مادرش بسـیار مشـتاق گشـته بود، پس شـتابان نزد امام رفت و از او اجازه خواست که وارد نبرد شود تا شایـد شـهادت را روزی خود گرداند، ولی امام اجازه این کار را به وی نداد و او همچنان از امام اجازه می خواست، امّا امام به این کار راضـی نمی شد و او بر امام اصرار می نمود تا اینکه به وی اجازه داد و امام به شدت به سبب اندوه و حسرت بر عمار به گریه افتاد.

(۲) عمّار، به سوی صحنه های نبرد رفت در حالی که نیروهایش فراوان بود و نشاط خود را بازیافته و از اینکه به سوی شهادت می رفت، شادمان و خوش حال بود و با صـدای بلنـد می گفت: «الیوم القی الاحبه، محمّـدا و حزبه ...؛ امروز عزیزان را ملاقات می کنم، محمّد صلّی اللّه علیه و آله و یارانش را ...».

(۳) پرچمـدار دسـته ای که عمار در آن می جنگیـد، «هاشم بن عتبه مرقال»، یکی از سواران مسـلمین، از اخیار آنان، از بهترین دوستان امام و از خالص ترین آنها بود و تنها یک چشم سالم داشت.

(۴) عمـار، به سوی او رفت و گـاهی او را به سـختی به سوی نـبرد می رانـد و به وی می گفت: پیش برو ای اعور! بـار دیگر با نرمی بسـیار به او می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! حمله کن. هاشـم می گفت: خداوند تو را رحمت کند ای ابو الیقظان! تو مردی هستی که جنگ را

سبک می شماری و من، همچون خزیدن پیش می روم شاید به آنچه می خواهم برسم، سرانجام، هاشم به تنگ آمد و در حالی که این رجز را می خواند، یورش برد:

 قد اکثروا لومی و ما اقلانی شریت النفس لن اعتلا

اعور یبغی نفسه محلّالا بد ان یفل او یفلا

قد عالج الحیاه حتی ملّااشلهم بذی الکعوب شلا «آنها مرا بسیار سرزنش کردند و کم نگفتند، من جانم را افروخته ام و بازنمی گردم».

«اعوری هستم که برای خود جایی می جوید، باید که درهم شکنم و یا درهم شکسته شوم».

«با زندگی بسیار تلاشها داشته و خسته شده ام، با نیزه ام آنها را از حرکت بازمی دارم».

(۱) این رجز، تصمیم او را بر مرگ و خستگیش را از زندگی نشان می دهد.

آنگاه در میدان نبرد، به تاخت وتاز پرداخت در حالی که عمار، در کنارش می جنگید و رجز می خواند:

نحن ضربناکم علی تنزیله و الیوم نضربکم علی تأویله

ضربا یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل عن خلیله

او یرجع الحق الی سبیله

«ما بر سر تنزیل قرآن با شما جنگیدیم و امروز بر سر تأویلش با شما می جنگیم».

«جنگی که سر از گردن جدا می کند و دوست را از دوست بی خبر می سازد».

«و یا اینکه حق به راهش بازگردد».

(۲) عمار، با ایمان و اخلاص، همراه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با مشرکان جنگید و در دفاع از کلمه توحید، مبارزه ای بسیار سخت داشت و همراه با برادر رسول

اللّه صلّی اللّه علیه و آله در دفاع از تأویل قرآن و در دفاع از امام مسلمین، جنگی شدید نمود. پس عمار، چه هدیه ها و چه الطافی بر اسلام دارد.

(۱) عمار، با نیروهای خیانت

پیشه، درگیر نبردی سخت شد تا اینکه پلیدی از میان پلیدان بشریّت به نام «ابو الغادیه» بر او تاخت و با نیزه اش ضربه ای کشنده بر او زد و آن قلعه بلند عقیده و ایمان، در حالی که بسیار تشنه بود در خون پاکش بر زمین غلتید، بانویی، ظرفی از شیر برایش آورد و هنگامی که آن را دید، لبخندی زد و از نزدیک شدن اجلش مطمئن گشت و با صدایی آرام و مطمئن گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود: آخرین نوشیدنی تو از دنیا، کاسه ای شیر است و گروه ستمگر تو را می کشد».

(۲) دیری نپایید که آخرین نفس های خود را کشید و با مرگ وی، برجسته ترین صفحه درخشان ایمان و جهاد، در هم پیچیده شد و آن قهرمانی که زندگی فکر و اندیشه را با اخلاص و تلاشش روشن ساخته بود، به سوی حق بالا رفت.

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السّلام هنگامی که عمار به میدان جهاد رفت، پیوسته ناآرام بود و می فرمود: «خبری از فرزند سمیّه برایم بیاورید».

گروهی از سربازان برای جستجوی عمار رفتند و او را کشته و آغشته به خون شهادت یافتند و شتابان نزد امام برگشتند و او را از شهادتش باخبر ساختند.

امام به شدت افسرده شد و نیروهایش در هم فرو ریخت و امواجی از درد شدید بر چهره اش جاری گشت، زیرا یار و برادر را از دست داده بود.

(۴) امام، اندوهگین و غمگین، در حالی که از دو چشم اشک می ریخت، به سوی شهادتگاه عمار حرکت کرد و فرماندهان سپاه نیز که در غم از دست دادن آن قهرمان بزرگ، سوگوار بودند، همراه آن

حضرت روانه شدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۵

(۱) هنگامی که آن حضرت به محل شهادت عمار رسید، خود را بر او افکند و بر او بوسه ها زد و بسیار گریست و با کلماتی آتشین به سوگ او نشست و فرمود:

«آن کس که از میان مسلمین کشته شدن فرزند یاسر را مهم نشمارد و مصیبتی دردناک بر او وارد نشود، او فردی غیر رشید است. خداوند عمار را رحمت کند، روزی که مسلمان شد. خداوند عمار را رحمت کند، روزی که کشته شد.

خداوند عمار را رحمت کند، روزی که زنده برانگیخته می شود. من عمار را دیدم، در حالی که از یاران رسول خدا، چهار نفر نام برده نمی شدند مگر اینکه او چهارمین باشد و نه پنج نفر، مگر اینکه او پنجمین باشد و هیچ یک از یاران پیشین رسول خدا شک نداشت که در بیش از یک موضع، بهشت برای عمار واجب شده است و نه دو نفری (در این امر شک داشتند)، پس بهشت بر عمار گوارا باد ...».

امام، سر عمار را برداشت و در دامن خود گذاشت در حالی که اشکهایش بر گونه هایش می غلتید.

(۲) امام حسن و دیگران نیز پیش رفتند و با دلهایی داغدار از اندوه، آن شهید عظیم را سوگواری نمودند. سپس امام برخاست و عمار را در آرامگاه ابدیش به خاک سپرد.

(۳) مورخان می گویند: هنگامی که خبر کشته شدن عمار منتشر شد، در سپاه معاویه آشوبی بپا گشت؛ زیرا شنیده بودند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در فضیلت عمار فرموده است: «گروه ستمگر او را می کشد». و برای آنها آشکار گردید که آنها گروه ستمگر هستند که رسول

خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن یاد کرده بود، ولی ابن عاص توانست اختلاف را برطرف سازد. وی به آنها گفت: آن کس که عمار را خارج ساخت، خود او همان کسی است که او را کشته است. ساده اندیشان اهل شام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۶

آنچه را ابن عاص گفته بود، پذیرفتند! پس از کشته شدن عمار، جنگ با شدیدترین صورت، اوج گرفت، در حالی که نیروهای معاویه از هم گسیخته شده و ضعف در سپاه وی آشکار شده بود.

(۱)

حیله عمرو عاص

شاید زشت ترین کار مسخره در تاریخ بشر و در همه دورانها، مکر و حیله «ابن عاص» در برداشتن قرآنها بود که «راو حوست میلر» آن را از شنیع ترین و بدترین کارهای مسخره در تاریخ بشری توصیف کرده است «۱». و من بر این عقیده ام که این مکر و حیله، نتیجه تصادف یا امری ناگهانی نبود؛ زیرا اصول و طرحهای آن قبلا برنامه ریزی شده بود؛ چون عمرو عاص در تماسی دائم و بسیار محرمانه، با گروهی از فرماندهان سپاه عراق که در رأس آنان «اشعث بن قیس» بود و این دو، همان کسانی هستند که این توطئه را تهیّه دیده بودند.

(۲) «دکتر طه حسین» نیز به این نظریّه معتقد است و می گوید: «بعید نمی دانم اشعث بن قیس که خود حیله گر و زیرک اهل عراق بود، در تماس با عمرو عاص که حیله گر و زیرک اهل شام بود، این دو نفر، موضوع را میان خود طرح ریزی نموده و توطئه کرده بودند تا مردم با هم به جنگ بپردازند، پس اگر اهل شام پیروز شدند، چه بهتر و اگر از شکست بیمناک شوند و یا

به شکست نزدیک گردند، قرآنها برداشته شوند و بدین گونه بود که میان یاران علی علیه السّلام تفرقه

---

(۱) عقیده و شریعت در اسلام، ص ۱۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۷

افکندند و آتش اختلاف را میان آنان شعله ور ساختند» «۱».

(۱) به هر حال، هنگامی که شکست اهل شام آشکار گردید و نیروهایشان به تحلیل رفت، معاویه هراسناک نزد عمرو عاص شتافت و از او نظر خواست که او برداشتن قرآنها را توصیه کرد.

(۲) معاویه، فورا دستور داد تا حدود پانصد مصحف بر بالای نیزه ها برداشته شود و فریادهای اهل شام با یک عبارت بلند شد: «این کتاب خدا از فاتحه تا خاتمه آن، میان ما و شماست، چه کسی مرزهای شام را بعد از اهل شام حفظ می کند؟ چه کسی مرزهای عراق را بعد از اهل عراق نگه می دارد؟ چه کسی برای جهاد با روم می رود؟ چه کسی برای ترکان خواهد بود؟ و چه کسی با کفّار مقابله خواهد کرد؟».

(۳) این ادّعا، همچون صاعقه ای بر سر سپاه عراق فرود آمد که کاملا دگرگون شدند و همچون موج، به سوی امام شتافتند فریاد بر آوردند: «معاویه با توبه حق آمده، تو را به سوی کتاب خدا فرا خوانده است، از او بپذیر!! ...».

امام، از بطلان حیله سخت متأثر شد و دانست که آن، نتیجه شکست آنان در عملیات نظامی است و مقصود از آن چیزی جز فریب دادن آنها نبوده و قرآنها را برداشته اند نه بخاطر ایمان به آنها بلکه برای خدعه و نیرنگ و جای تأسف است که آنان در لحظات سرنوشت ساز تاریخشان، آینده خود و سرنوشت امّت را در نظر نگرفتند در حالی که

جز چند لحظه، چیزی به درهم کوبیده شدن دژهای ظلم و نابودی پایگاههای ستم، باقی نمانده بود.

(۴) چه مصیبت بار و تأسف انگیز است که آنان بر تمرّد و عناد، اصرار

---

(۱) الفتنه الکبری ۲/ ۸۹.

ورزیدند و دوازده هزار نفر از آنان که صاحبان پیشانیهای سیاه بودند، از میان آنها خارج شدند. و امام را با نام صریحش مخاطب قرار دادند و گفتند: «یا علی! به این قوم برای کتاب خدا که به سوی آن دعوت شده ای، پاسخ مثبت بده و الّا تو را می کشیم! آن گونه که فرزند عفّان را کشتیم، به خدا اگر آنان را اجابت ننمایی، این کار را خواهیم کرد!! ...».

(۱) امام، با دلسوزی و لطف با آنان سخن گفت تا روح تمرّد را از آنان ریشه کن سازد، ولی سخن امام بی اثر ماند و آنان به گمراهی خود ادامه دادند و بر اجبار امام به متوقف کردن جنگ، اصرار ورزیدند «اشعث بن قیس»، آنها را به آن کار تشویق می کرد و با صدای بلند، رضایت و پذیرش دعوت اهل شام را فریاد می کرد.

(۲) امام، چاره ای جز اجابت آنان نداشت و لذا دستور داد تا عملیات جنگی متوقف شود، در حالی که قلب شریفش از درد و اندوه پاره پاره می گشت؛ زیرا یقین حاصل کرده بود که باطل بر حق پیروز گشته و همه زحمتهایش و خون لشکریانش بر باد رفته است.

(۳) تمرّد کنندگان بر امام، اصرار ورزیدند که مالک اشتر را از میدان جنگ فرا خواند، در حالی که وی به پیروزی نزدیک و میان وی و پیروزی، چیزی جز به مقدار دوشیدن یک میش، فاصله ای نمانده

بود.

(۴) امام، به وی پیغام داد که نزد او بیاید، ولی او توجهی به این دستور نکرد و به فرستاده امام گفت: «به سرورم بگو: این وقتی نیست که برای تو شایسته باشد مرا از این موضعی که دارم دور سازی، من امیدوارم که خداوند برای من پیروزی را نصیب فرماید، پس مرا به شتاب نینداز ...».

فرستاده، برگشت و امام را از گفتار آن فرمانده بزرگ باخبر ساخت. فریاد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۸۹

آن وحشیان به انتقاد از امام برخاست و گفتند: «به خدا قسم! نمی بینیم جز اینکه تو به او دستور دادی که جنگ کند ...».

(۱) امام در برابر آنها به گرفتاری سختی مبتلا شده بود، پس به آنها فرمود: «آیا دیدید که من محرمانه با فرستاده ام صحبت کردم؟ مگر نه این است که آشکار و در حضور شما در حالی که می شنیدید، با او صحبت کردم؟» آنان بر گمراهی خویش اصرار ورزیده گفتند: «به او پیغام ده که به سوی تو بیاید و الّا به خدا قسم! تو را عزل خواهیم کرد ...».

آنها تصمیم به شرّ داشتند و نزدیک بود که به امام آسیبی برسانند و لذا آن حضرت دستور اکید صادر کرد تا مالک از میدان جنگ خارج شود.

(۲) مالک اجابت نمود و در حالی که نیروهایش در هم کوبیده شده بود، به سوی امام بازگشت و به یزید که فرستاده امام بود، گفت: «آیا برای برداشتن مصحفها بوده که این فتنه پیش آمده است؟».

- آری.

اشتر، حیله ابن عاص را فهمید و گفت: «به خدا قسم! وقتی قرآنها برداشته شدند، گمان کردم که اختلاف و تفرقه ای پیش خواهند آورد. این پیشنهاد

فرزنـد آن زن نادرست است. نمی بینی پیروزی را؟ نمی بینی که چه وضـعی پیـدا کرده انـد؟ نمی بینی که خداوند برای ما چه می کند؟ آیا درست است که این را رها کنیم و از آن روی برگردانیم؟!!».

(۳) یزیـد، از بحرانی بودن اوضـاع و خطرهـای هولنـاکی که امام را احاطه کرده است، وی را آگاه نمود و گفت: «آیا دوسـت داری که تو در اینجا پیروز شوی، در حالی که امیر المؤمنین در جایی که هست، گرفتار و به دشمنش تحویل داده شود؟ ...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۰

(۱) اشتر، گفتار یک مؤمن را بر زبان آورد و گفت: «سبحان اللّه! نه به خدا! این را دوست ندارم».

- «آخر آنها گفته اند یا دسـتور بده که مالک نزد تو بیاید و یا اینکه با شمشیرهایمان تو را می کشیم! آن گونه که فرزند عفان را کشتیم! و یا اینکه تو را به دشمنت تحویل می دهیم!! ...».

اشتر، در حالی که غم و اندوه بر او چیره شده بود، مراجعت کرد، اینک آرزوهایش بر باد رفته بود.

وی به سوی آنهـا رفت و آنـان را به سـختی سـرزنش کرده و از آنها می خواست که او را بگذارنـد تا بر دشـمنشان بتازد؛ زیرا نصرت و پیروزی او نزدیک شده بود.

آن مسخ شدگان به گفتارش توجهی نکردند و بر خواری و فرومایگی اصرار ورزیدند و به او گفتند: نه، نه.

- «به من اندازه یک تاخت اسب مهلت بدهید؛ زیرا به پیروزی امیدوار شده ام ...».

- «در آن صورت ما با تو در گناه شریک خواهیم بود ...».

(۲) اشتر، به استدلال با آنان پرداخت و عقیده شان را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «به من بگویید- اینک که

بزرگان کشته شده و فرومایگانتان بر جای مانده اند- چه وقت بر حق بودید؟ آیا آن وقت که اهل شام را می کشتید و یا اینک که از جنگ دست کشیده اید و بر باطل هستید و یا اکنون که از جنگ خودداری می کنید بر حق هستید؟ پس در این صورت، کشتگان شما که منکر برتری آنها نیستید و از شما بهتر بوده اند، در آتش جهنم هستند».

(۳) این سخنان روشنگر، جایگاهی نزد آنان نیافت و به او گفتند: ای اشتر! ما را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۱

رها کن، با آنها برای خدا جنگیدیم، ما از تو اطاعت نمی کنیم، از ما دور شو.

اشتر، هنگامی که از درست شدن آنها ناامید شد، به آنها پاسخی شدید داد و آنان را از عواقب وخیم این فتنه بر حذر داشت و اینکه آنها پس از آن، هرگز عزّتی به خود نخواهند دید.

به حقیقت که آنان عزتی ندیدند؛ زیرا دولت حق از افق آنان افول کرد و اختیارشان به دست معاویه افتاد و او آنان را به عذاب سخت، گرفتار ساخت.

(۱) مالک، از امام درخواست کرد که با آنها بجنگد ولی آن حضرت نپذیرفت؛ زیرا مخالفان، نمایندگان اکثریت قاطع در سپاه آن حضرت بودند و گشودن باب جنگ، به فاجعه آمیزترین نتایج می رسید؛ زیرا امّت، طعمه ای آسان در دست امویان قرار می گرفت.

امام، سر به زیر انداخت، در حالی که امواجی از درد بر او دست یافته بود.

مدتی طولانی به سرانجام تلخی می اندیشید که این نافرمانان برای امّت، پیش آورده بودند.

(۲) مورخان می گویند: آنان سکوت آن حضرت را به عنوان رضایت تلقی نموده، فریاد کشیدند: «علی، امیر مؤمنین داوری را پذیرفته و به حکم

قرآن راضی شده است!!».

(۳) امام، غرق در انـدوه بود، زمام کارها از دسـتش خارج شده و سـپاه بر او تمرّد کرده بود و آن حضـرت نمی توانست کاری بکند. آن حضـرت علیه السّلام از آنچه به وی رسیده بود، این گونه تعبیر می فرماید: «دیروز، امیر بودم و امروز، مأمور گشته ام و دیروز، نهی می کردم و امروز، نهی می شوم ...».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۲

(۱)

حکمیّت

گرفتاری و سـختی امام با سـپاهیان متمردش تا این حـدّ از عصـیان و سـرپیچی تمام نشد، بلکه مسأله به بالاتر از این نیز کشـیده شد؛ زیرا عصـیانگران به رهبری «اشـعث بن قیس» بر انتخاب «ابو موسـی اشـعری» که از سرسخت ترین و کینه توزترین دشمنان امـام بود، اصـرار ورزیدنـد و پافشاری آنها برای انتخاب وی به این جهت بوده که می دانسـتند وی امام را از خلافت، عزل می کنـد و دیگری را برمی گزینـد، از کسـانی که خواسـته هایشان را تأمین کنـد. آنها دور امام را گرفته و شـعار می دادنـد: ما ابو موسـی اشـعری را می خواهیم!! امـام، آنها را بازداشت و از انتخاب وی نهی کرده، فرمود: «شـما در آغاز کار، از من سـرپیچی نمودید، پس الآن مرا نافرمانی نکنید، من تصمیم ندارم که ابو موسی را مأمور سازم».

(۲) آنها بر گمراهی و عناد خود، پای فشردند و گفتند: ما به غیر از او راضی نمی شویم؛ زیرا آنچه وی ما را از آن بر حذر می داشت، به آن گرفتار شدیم.

(۳) امام، واقعیت حال ابو موسـی و مخالفتش با خود حضرت را برایشان بیان نمود و فرمود: «وی مورد اعتماد من نیست، از من جدا شده و مردم را از من دور کرده و سپس از نزد

من فرار کرد تا اینکه چند ماه بعد او را امان دادم. ابن عباس را مأموریت می دهیم».

(۴) آنـان از نامزد نمودن «ابن عباس» خودداری کردنـد. امام بار دیگر آنها را به انتخاب «مالک اشتر» راهنمایی کرد، ولی آنان وی را نپذیرفتند و بر انتخاب اشعری اصرار ورزیدند و امام دیگر چاره ای جز رضایت و پذیرش نداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۳

(۱)

سند حکمیّت

دو طرف، توافق نمودند که «ابن عاص» را از سوی اهل شام و «ابو موسـی» را از سوی اهل عراق، حکم قرار دهند و صحیفه ای را نوشـتند و مـوارد توافق خـود را مبنی بر اینکه آنچه حکمین در مـورد آن موافقت کننـد، عمـل نماینـد، در آن صـحیفه ثبت نمودند، متن آن، آن گونه که طبری روایت کرده چنین است:

(۲) «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، این است آنچه علی بن أبی طـالب و معاویه بن ابی سـفیان آن را پـذیرفته انـد، علی از سوی اهل کوفه و هر که همراه آنـان است و پیروانشـان از مؤمنین و مسـلمین، تحـاکم می کنـد و معاویه از سوی اهل شام و هر که همراه آنان است از مؤمنین و مسـلمین تحاکم می نمایـد، همانا ما حکم خدای عز و جل و کتابش را می پذیریم و جز آن چیزی میان ما حاکم نباشد و اینکه زنده می سازیم آنچه را کتاب خدای عز و جل از فاتحه تا خاتمه آن، زنده ساخته و می میرانیم آنچه را میرانده باشد، پس هر آنچه را حکمین، یعنی ابو موسـی اشعری عبد اللّه بن قیس و عمرو بن عاص قرشی، در کتاب خداوند عز و جل بیابند، به آن عمل کنند و آنچه را در کتاب خدای

عز و جل نیابند، از سنّت عدالت آفرینی که وحدت بخش و بدون تفرقه است استفاده کنند (۳) و حکمین از علی و معاویه و از دو سپاه، عهدها و پیمانها و از مردم اطمینان گرفتند که آن دو بر جان و اهل خویش ایمن باشند و امّت یاران آنها باشند بر آنچه در مورد آن تصمیم می گیرند و بر مؤمنین و مسلمین از هر دو گروه، عهد و پیمان خدا باشد که به آنچه در این صحیفه است عمل نمایند، رأی آن دو بر مسلمین واجب است. امنیت و استقرار و بر زمین نهادن سلاح هر جا که حرکت کنند بر جانهایشان و خویشاوندان و اموالشان، حاضر و غایب آنها لازم است و بر عبد اللّه بن قیس و عمرو بن عاص است عهد و پیمان خداوند که میان این امّت داوری نمایند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۴

و آن را در جنگ و تفرقه، بازنگردانند تا اینکه از آنها نافرمانی شود و مهلت این حکم تا ماه رمضان است و اگر خواستند که آن را به تأخیر اندازند، با توافق آن را به تأخیر می اندازند (۱) و اگر یکی از حکمین بمیرد، فرمانده پیروان به جای وی کسی را انتخاب می کند که از اهل عدل و دادگری باشد و محل داوری آنان محل عدالتی میان اهل کوفه و اهل شام است اگر بپذیرند و دوست بدارند هیچ کس همراه آنها حاضر نشود مگر کسانی که خودشان بخواهند و حکمین از شهود هر کس را که بخواهند برمی گزیند و گواهی خود را مطابق آنچه در این صحیفه است می نویسند و آنها یار خواهند بود بر ضد

هر کسی که مفاد این صحیفه را ترک کند و خواهان بی توجهی و ستم در آن باشد. خداوندا! ما از تو یاری می جوییم بر کسی که مضمون این صحیفه را ترک نماید» «۱».

(۲) گروهی از هر دو طرف، آن را امضا نمودند و قابل اجرا گردید. این پیمان، آرزوهای معاویه را برآورده ساخت و او را از خطرهایی که نزدیك بود به حیاتش خاتمه دهد و پیروانش را نابود سازد، رهایی بخشید.

(۳) مطلب مهم در سند این است که از خونخواهی عثمان، سخنی به میان نیاورده و کم و بیش متعرض آن نشده بود، بلکه متوقف شدن جنگ و گسترش صلح و تندرستی میان دو گروه را دنبال می کرد. و من بر این عقیده هستم که این صحیفه نوشته شد، بدون اینکه امام نظری در آن داشته باشد؛ زیرا آن حضرت، سپاهیان خود را به حال خودشان گذاشته بود که هر چه می خواهند بکنند.

(۴)

بازگشت امام علیه السّلام به کوفه

امام، صفین را به سوی کوفه ترک گفت. فکر نمی کنم نویسنده ای بتواند

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۳- ۵۴.

محنت و گرفتاری بزرگی را که بر امام دست یافته بود، مجسّم سازد؛ زیرا آن حضرت با غمهای گران بازگشت و می دید که باطل معاویه استحکام یافته و وضعیّت او مستقر گشته است و ملاحظه می فرمود که سپاهش متمرد گشته است به طوری که آن را فرا می خواند ولی اجابت نمی کند؛ زیرا فتنه و آشوب، گردانهایش را از هم گسیخته کرده بود و بنا به آنچه مورخان می گویند، آنها یکدیگر را دشنام می دادند و با تازیانه به جان هم می افتادند و بر یکدیگر تعدّی می نمودند خطرناکترین چیزی که اتفاق

افتاد این بود که مسأله خوارج پیش آمد که از آن سخن خواهیم گفت، آفتی که از درون، اردوگاه عراقیها را نابود می کرد و مهمترین خطری بود که به سوی آن می آمد و وحدت سپاه امام را در هم می شکست و آشوب و هراس را در میان آن صفوف پراکنده می ساخت.

(۱) امام به کوفه وارد شد و ملاحظه فرمود که سوگ و اندوه و گریه و زاری مردم در غم کشتگانشان در صفین، همه جای شهر را فرا گرفته بود؛ زیرا تلفات صفین در مقایسه با کشتگان جمل، چندین برابر بودند.

(۲)

همراه با مارقین

راویان می گویند: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. اهل نهروان را «مارقین» نام نهاد و به امام امیر المؤمنین علیه السّلام دستور داده بود تا با آنها بجنگد، آن گونه که به وی دستور داده بود که با ناکثین و قاسطین پس از وی، به نبرد پردازد.

(۳) پدیده آشکار در طرز تفکر خوارج، انحراف در رفتار و اصرار بر جهل و عناد است؛ زیرا آنها واقعیت امر خود را بر تعصّب و عدم تدبّر و دقّت در حقایق امور، بنا نهاده بودند. شعار آنها که در راه آن خود را به هلاکت افکندند و قربانیان

بسیار دادند، «لا حکم الّا للّه» می باشد، ولی آنها دیری نپاییدند که حکومت را برای شمشیر قایل شدند و وحشت، هراس و فساد را در زمین پراکندند که این مطلب را بیان خواهیم کرد.

(۱) به هر حال، هنگامی که امام از صفین به کوفه آمد، آنها به کوفه وارد نشدند بلکه به منطقه «حروراء» رفتند و بدان منسوب گشتند که تعداد آنان- آن گونه

که مورخان می گوینـد- دوازده هزار نفر بود و برای جنگ، «شـبث بن ربعی» را فرمانـده خویش ساختند و برای نماز «عبد اللّه کواء یشکری» را انتخاب نمودند و امام را از خلافت خلع نموده. امر خلافت را به شورایی از مسلمین سپردند.

(۲) امام، از تمرّد آنان بسـیار ناراحت شـد و «عبـد اللّه بن عباس» را برای دیـدار با آنان فرسـتاد و به او دسـتور داد که در زمینه خصومت و نزاع بـا آنهـا وارد گفتگو نشود تـا اینکه آن حضـرت نزد وی حاضـر گردد. امـا ابن عبـاس ناچار شـد که با آنها به گفتگو بپردازد و در حـال گفتگوی بـا آنـان بود که ناگهـان امـام بر آنها وارد شـد و ابن عباس را از مناظره با آنها بازداشت و خود حضـرت، روی به آنها کرد و فرمود: «خداونـدا! این جایگاهی است که هر کس در آن پیروز شود، روز قیامت به پیروزی شایسته تر باشد و هر کس در آن به ناحق سخن بگوید، در آخرت کور و گمراهتر خواهد بود».

(۳) سپس به آنان فرمود: «چه کسی پیشوای شماست؟».

- ابن کواء!- چه چیزی شما را به عصیان بر علیه ما واداشته است؟

- حکمیّت شما در روز صفین.

- شـما را به خـدا سوگنـد می دهم! آیا می دانیـد وقتی که آنها قرآنها را برداشـتند و شـما گفتید: آنها را اجابت کنیم به سوی کتاب خدا، به شما گفتم: «من

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۷

اینها را بهتر از شـما می شـناسم، اینها اهل دین و یا قرآن نیستند. من با آنها معاشرت کرده و آنها را چه وقتی که کودک بودند و چه وقتی که مرد گشتند شناخته ام، آنها بدترین

اطفال و شرورترین مردان هستند، با حق و راستیتان به پیش روید؛ زیرا این قوم، این قرآنها را به مکر، فریب و حیله برداشته اند. اما شـما حرفم را به من بازگرداندید و به من گفتید: از آنها می پذیریم. و من به شما گفتم: سخنم به شما و نافرمانیتان نسبت به مرا به یاد آوریـد و هنگامی که چیزی جز قرآن را نپذیرفتیـد، بر حکمین شـرط کردم که آنچه را قرآن زنـده کرده است، زنده نماینـد و آنچه را قرآن میرانـده است، بمیراننـد. پس اگر مطابق حکم قرآن، حکم کردنـد، ما را نخواهـد بود که با آنچه قرآن حکم می کند، مخالفت کنیم و اگر خودداری نمودند، ما از حکمشان بیزار خواهیم بود ...».

(۱) این حجت تابناک، همه اوهام آنها را باطل ساخت؛ زیرا آنها خود درباره حکمیّت مسئول بودند و در برابر هر آنچه از فتنه و فساد واقع شده بود نیز مسئولیت داشتند و در آن مورد، امام، هیچ گونه گناهی مرتکب نشده بود.

آنها به حضرت گفتند: آیا این را از عدالت می دانی که مردم را در مورد خونها، حاکم قرار دهند؟

- «مـا مردان را حـاکم قرار نـداده، بلکه قرآن را حاکم قرار داده ایم و این قرآن نوشـته ای میان دو جلـد است که مردان به آن سخن می گویند».

- از ما خبر ده که چرا میان خود و آنان مهلتی را قرار داده ای؟

- «تا جاهل بداند و عالم نیز تحقیق نماید و شاید خداوند در این مدت آتش بس، امر این امّت را به صلاح آورد».

(۲) امام، همه راهها را بر روی آنان بست و در آنها قبول و نزدیکی نسبت به سخنان خویش یافت، پس با

گفتاری ملایم خطاب به آن فرمود: «به شهرتان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۸

وارد شوید، خداوند شما را رحمت فرماید».

آنها وی را اجابت نموده و همگی همراه وی به کوفه وارد شدند ولی بر اندیشه خویش باقی ماندند و آن را میان ساده اندیشان منتشر می ساختند تا آنجا که نظر آنان شایع گشت و شوکت آنان نیرو گرفت و شروع به پراکنده ساختن رعب و هراس میان مردم کردند و مردم را به گمراهی و عزل امام و قرار دادن امر خلافت به عهده شورایی از مسلمین فرا خواندند «۱».

(۱)

جلسه حکمین

مدتی که دو طرف برای حکمیت تعیین کرده بودند، پایان یافت و معاویه قدرتی را که در صفین از دست داده بود، باز به دست آورده و وضعیت وی مستحکم گشت و پیامی برای امام فرستاد و خواستار شد که به حکمیت وفا کند و علت شتاب وی این بود که می دانست سپاه امام به چه حالتی از تفرقه و اختلاف دچار شده است. نیز می دانست که نتیجه به نفع او خواهد بود؛ زیرا کسی که برای حکمیت انتخاب شده، ابو موسی اشعری بود که معاویه از مخالفت وی با امام آگاهی داشت.

(۲) امام، ابو موسی اشعری را برای حکمیّت اعزام نمود و چهار صد نفر از یارانش را همراه وی فرستاد و «شریح بن هانی» را فرمانده آنها ساخت و «عبد اللّه بن عباس» را برای نماز خواندن با آنان تعیین فرمود.

(۳) دو- حکم- گمراه، به تعبیر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله «۲»، در «دومه الجندل» و یا در «اذرح»

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام، ۱/ ۴۶۹- ۴۷۲.

(۲) «سوید بن غفله» روایت کرده: همراه

ابو موسی اشعری در روزگار خلافت عثمان، کنار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۹۹

فراهم آمدند و مورخان می گویند: ابن عاص تا مدت سه روز با اشعری مذاکره را آغاز نکرد بلکه جای خاصی را برای وی مهیّا کرد و غذاها و نوشیدنیهای گوارا به وی تقدیم می کرد تا آنجا که او را شکم پیشه و رشوه طلب ساخت و هنگامی که مطمئن شد وی بازیچه ای در دست او شده است، به گفتن صفتهای نیکو و لقبهای ارجمند در مورد او پرداخت تا اینکه هوش و حواسش را مالک گشت آنگاه به او گفت: «ای ابو موسی! تو پیر یاران محمد صلّی اللّه علیه و آله و صاحب فضیلت و با سابقه آنها هستی و می بینی که این امّت به چه فتنه کوری افتاده است که با بودن آن، امّت را بقایی نباشد، آیا ممکن است شخص مبارک این امّت شوی و خداوند خونهای آن را به دست تو حفظ کند که خداوند در مورد یک نفر می فرماید:

هر کس آن را زنده کند مانند این است که همه مردم را زنده کرده است، پس چگونه است آن کس که همه این مردم را زنده نماید».

(۱) اشعری، چه وقت پیر یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و دارنده فضیلتها و سابقه ها در اسلام بوده است؟

اشعری، با این سخنان شیرین، فریفته گشت و از ابن عاص می پرسید:

برای حفظ خونها چه راههایی وجود دارد؟

رود فرات بودم. پس وی، خبری را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد و گفت: شنیدم آن حضرت را که می فرمود: «بنی اسرائیل اختلاف یافتند تا اینکه دو حکم گمراه را

فرستادند که گمراه شدند و گمراه کردند هر آن کس را که از آنها پیروی کرد امّت من همچنان خواهند بود تا دو حکم را بفرستند که گمراه می شوند و گمراه می نمایند هر کس را که از آنها پیروی نماید».

به او گفتم: ای ابو موسی! حذر کن مبادا یکی از آنها باشی.

گفت: پیراهنش را از تن به در آورد و گفت: به خدا پناه می برم از آن، همان گونه که از این پیراهنم دوری می جویم. (نهج البلاغه ۱۳/ ۳۱۵).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰۰

(۱) ابن عاص به وی پاسخ داد: تو علی بن أبی طالب را خلع می نمایی و من معاویه بن ابی سفیان را خلع می کنم. آنگاه امّت، مردی را برمی گزینند که در چیزی از این فتنه حضور نداشته و دست خود را در آن فرو نبرده باشد ...

ابو موسی از وی درباره مردی پرسید که در این فتنه فرو نرفته باشد، پس گفت: او چه کسی خواهد بود؟

عمرو عاص تمایلات اشعری و نظرش سوی «عبد اللّه بن عمر» را دانسته بود، پس گفت: او عبد اللّه بن عمر است.

اشعری، از این امر، شادمان گشت و از او برای التزام به گفته اش عهد و پیمان خواست و گفت: من چگونه از این حرف تو مطمئن باشم؟

(۲) ابن عاص گفت: ای ابو موسی! با یاد خدا دلها آرام می گیرد، از عهد و پیمان، هر چه می خواهی بگیر تا آنجا که راضی گردی ...

سوگندی باقی نماند که برای التزام به گفته اش، بر زبان نیاورد. اشعری، به گفتار عمرو عاص، یقین حاصل نمود و رضایت و قبول خود را به وی اعلام نمود و آن دو،

وقت خاصّی را معیّن ساختند تا آنچه را بر آن توافق نموده بودند، به اطلاع عموم برسانند.

آن ساعت هولناکی که گروههای عظیم مردم بی صبرانه منتظرش بودند، فرا رسید، عمرو عاص حیله گر، همراه با همکارش اشعری به سوی جایگاه خطابه رفتند تا آنچه را توافق نموده بودند به آگاهی مردم برسانند.

(۳) عمرو عاص، روی به اشعری کرد و به او گفت: برخیز ای ابو موسی! برای مردم سخنرانی کن.

ابو موسی اشعری: تو برخیز و برای آنها سخن بگو.

عمرو عاص به فریب دادن ابو موسی پرداخت و به او گفت: سبحان اللّه آیا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰۱

من بر تو پیشی گیرم! در حالی که تو پیر یاران رسول اللّه هستی، به خدا قسم! هرگز چنین کاری نخواهم کرد ...

(۱) اشعری، از آن همه القاب گرانقدری که فرزند آن زن آنچنانی برایش بر زبان آورده بود، دچار عجب و خودپسندی شد و آن کوته فکر فریب خورده، از عمرو عاص خواست که برای وفا کردن به آنچه توافق کرده بودند، سوگند یاد کند او نیز سوگند یاد کرد که در مورد آنچه با هم به توافق رسیده بودند، وفادار باشد «۱».

(۲) این نیرنگ بر دانشمند امّت، یعنی «عبد اللّه بن عباس» مخفی نماند، پس روی به اشعری نمود و او را از حیله گری ابن عاص بر حذر داشت و به او گفت:

«وای بر تو! به خدا گمان می کنم که تو را فریب داده باشد. اگر بر چیزی توافق نموده اید، بگذار تا او پیش از تو از آن امر سخن بگوید و سپس تو بعد از او به سخن بپرداز، زیرا عمرو، مردی حیله گر است، من مطمئن نیستم

از اینکه وی در بین خودتان راضی ات کرده باشد ولی وقتی در میان مردم برخاستی با تو مخالفت نماید ...».

(۳) آن نابخرد، اعتنایی به ابن عباس ننموده به سوی جایگاه خطابه شتافت و هنگامی که بر آن جای گرفت، خداوند را حمد و ثنا گفت و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صلوات فرستاد، سپس اظهار داشت: «ای مردم! ما در موضوعمان دقت کردیم و دیدیم که نزدیکترین راهی که امنیّت، صلاح، وحدت و جلوگیری از ریختن خونها و ایجاد الفت را برایمان مهیا می سازد این است که علی و معاویه را خلع نماییم و من علی را خلع کردم، همان گونه که این عمامه ام را برمی دارم در این حال دست به

---

(۱) العقد الفرید ۴/ ۳۴۷.

سوی عمامه خود برد و آن را برداشت)، ما مردی را خلیفه قرار دادیم که شخصا همراه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بوده و پدرش نیز همراه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده است، بنابراین، سابقه ای درخشان دارد، او عبد اللّه بن عمر است ...» «۱».

(۱) وای بر زمانه! و مبادا روزگاری که همانند این بی همه چیزان که نادانی بر دلهایشان زنگار نهاده است، در امور مسلمین حکومت کنند.

(۲) اشعری، امام امیر المؤمنین، حکیم این امت و پرچمدار بزرگ عدالت در زمین را عزل می نماید، آن کس که دین را با شایستگیهای درخشان و مواهبش احاطه نموده بود، اشعری، رهبری امّت را در دست عبد اللّه بن عمر می گذارد که بنا به تعبیر پدرش، طلاق دادن زوجه اش را خوب نمی داند، به درستی یکی از مسائل مسخره آمیز روزگار امت که بر صحنه

زندگی عامه مردم آن روزگار ظاهر شد، روزگاری که درخششهای عقل در آن خاموش گشت و انسان به دنبال خواسته ها و تمایلاتش روان گشت، همین است.

(۳) به هر حال، آن مکّار حیله گر؛ یعنی عمرو عاص به سوی جایگاه خطابه رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس اظهار داشت: «ای مردم! ابو موسی، عبد اللّه بن قیس، علی را خلع نمود و او را از این امری که مورد نظر است، خارج نمود و او نسبت به وی داناتر است، من هم به همراه وی، علی را خلع نمودم و معاویه را بر خودم و بر شما برقرار کردم. ابو موسی، در نامه «۲» نوشته است که عثمان مظلوم و شهید کشته شده و ولیّ او حق دارد در هر جا که باشد، به خونخواهی وی برخیزد و معاویه شخصا همراه رسول خدا بوده و پدرش نیز

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۷۰- ۷۱.

(۲) این غیر از آن نامه ای است که در آن متوقف شدن جنگ آمده بود.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را همراهی کرده بود».

(۱) آنگاه! عمرو عاص، زبان به ستایش معاویه گشود و او را به چیزی که شایسته آن نبود، توصیف کرد، سپس گفت: او بر ما خلیفه است و اطاعت و بیعت ما بر خونخواهی عثمان برای اوست ...» «۱».

(۲) اشعری، پس از آنکه عمرو عاص به وی خیانت کرد و پیمان با وی را شکست، خشمگین به سوی وی رفت و بر او فریاد کشید. «تو را چه باشد، خداوند تو را لعنت کند، تو را چیزی نیست جز همانند سگ که اگر

بر او حمله کنی له له می زند و اگر او را بگذاری نیز له له می زند».

(۳) ابن عاص او را بازداشت و گفت: «ولی تو مانند الاغی هستی که بارش کتاب باشد».

هر کدام از آنها در وصف دوستش، راست گفتند؛ زیرا این داوری، امت را به سوی بسیاری از سختیها و فتنه ها کشاند و مصیبتها و فجایع بسیاری را برای آنان موجب شد.

(۴) عراقیها در امتحان غوطه می خوردند و به ضلالت کاری که کرده بودند یقین کردند. اشعری به سوی مکه گریخت و ننگ و رسوایی را برای خود و فرزندانش به همراه برد «۲»، زیرا خیانتی آشکار در حق مسلمین مرتکب

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۲۴- ۱۲۵، الامامه و السیاسه: ۱/ ۱۱۸.

(۲) مردم، فرزندان ابو موسی را تحقیر، مسخره می کردند؛ مثلا فرزدق، ابو برده فرزند ابو موسی را شنید که می گفت: چگونه مغرور نباشم در حالی که من فرزند یکی از حکمین هستم.

فرزدق به وی پاسخ داد و گفت: همانا یکی از آن دو، احمق و دیگری فاسق بود، پس تو فرزند هر کدام که می خواهی، باش. (شرح نهج البلاغه ۱۹/ ۳۵۳.

مردی به یکی از فرزندان ابو موسی نگاه کرد که در راه رفتن تکبر داشت، به او گفت: راه

شده بود.

(۱) شعرای آن روزگار، کوفیان و اشعری را بسیار بد گفتند. «ایمن بن خریم اسدی» می گوید:

لو كان للقوم راى يعصمون به من الضلال رموكم بابن عباس

للّه در أبيه ايما رجل ما مثله لفصال الخطب فى الناس

لكن رموكم بشيخ من ذوى يمن لم يدر ما ضرب اخماس لا سداس

ان يخل عمرو به يقذفه فى لجج يهوى به النجم تيس بين أتياس

ابلغ لديك عليا غير عاتبه قول امرئ

لا یری بالحق من باس

ما الاشعری بمأمون ابا حسن فاعلم هدیت و لیس العجز کالراس

فاصدم بصاحبک الادنی زعیمهم ان ابن عمک عباس هو الآسی «۱» «اگر این قوم، اندیشه ای داشتند که آنها را از گمراهی رهایی بخشد، ابن عباس را به سوی شما می فرستادند».

«خداوند پدرش را پاداش دهد، او چه مردی است که همانند او برای حل مشکلات میان مردم وجود ندارد».

«ولی آنها پیر مردی از اهل یمن را برایتان فرستادند که ضرب یک پنجم ها در یک ششم ها را نمی داند».

«اگر عمرو او را تنها بیابد، وی را در گردابهایی می اندازد که گویا ستاره بزی را در میان بزها می اندازد».

«به علی بگو بدون اینکه از او گله کرده باشی، گفته شخصی را که از گفتن

رفتنش را نگاه کنید، گویی که پدرش، عمرو عاص را فریب داده است!

(۱) حیاه الامام حسن علیه السّلام ۱/ ۵۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰۵

حق باکی ندارد».

«ای ابو الحسن! اشعری مورد اعتماد نیست تا بدان درستکار باشی؛ زیرا بن همچون سر نباشد».

«پس با یار نزدیکت، رهبرشان را درهم کوب که فرزند عمویت عباس، دلسوز می باشد» «۱».

(۱) معاویه، پیروزی را به دست آورد؛ زیرا مردم شام به سوی او بازگشتند و به عنوان امیر المؤمنین به او سلام می کردند اما امیر المؤمنین علیه السّلام در حالی بازگشت که سپاهیانش غرق در فتنه، تفرقه و اختلاف بودند به طوری که بعضی از آنها از بعضی دیگر بیزاری می جستند و اختلاف میان آنها پراکنده شده بود و فهمیدند با دست خود چه جنایتی مرتکب شدند.

(۲) امام حسن علیه السّلام خطابه ای مفصل ایراد نمود و آنان را به الفت و دوستی فرا خواند. عبد اللّه بن عباس و عبد

اللّه بن جعفر نیز سخنانی بر زبان راندند و در سخنان خود، حکمیت را محکوم کرده، مردم را به اطاعت و ترک اختلاف فرا خواندند «۲» که بعضی از مردم از آنها پذیرفتند و بعضی دیگر بر تمرّد و عصیان خویش، اصرار ورزیدند.

(۳) هنگامی که خبر حکمیّت به امام رسید، بسیار اندوهگین گشت و مردم را جمع کرده برای آنان خطابه ای مؤثر پیرامون دردها و اندوههای حضرت بر مخالفت فرمانش در توقف جنگ و پذیرش ندای دشمن- که آن فتح و نصرت به دست آمده شان را نابود ساخت- بیان فرمود، می فرماید:

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام، ۱/ ۵۲۹.

(۲) أنساب الأشراف ۳/ ۱۲۹ و ۱۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰۶

(۱) «خدای را سپاس! هر چند که روزگار، مصیبتی سنگین و حادثه ای سخت پیش آورده باشد و گواهی می دهم که پروردگاری جز خداوند یکتا نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست. اما بعد: مخالفت با خیرخواه دلسوز باتجربه، حسرت به بار می آورد و پشیمانی به دنبال دارد و من در مورد این دو مرد و این حکمیت، دستورم را به شما دادم و اندیشه خالصم را برایتان بیان کردم که اگر اطاعت می شد، اندیشه ای کارساز بود، ولی شما جز آنچه را می خواستید، همه چیز را رد کردید، من با شما آن گونه بودم که آن شاعر هوازن گفته است:

امرتهم امری بمنعرج اللوی فلم یستبینوا الرشد الاضحی الغدی «آنها را به دستور خود فرمان دادم در لحظه های حسّاس، ولی آنها مطلب را تا نزدیک ظهر روز بعد متوجه نشدند».

(۲) همانا آن دو مردی که شما به عنوان حکمین برگزیدید، حکم قرآن را پشت سر خود رها کرده

و به نظر خودشان رأی دادنـد، بنابراین، آنچه را قرآن زنـده نموده است، میرانـده انـد و آنچه را قرآن میرانـده بود، زنده ساخته انـد. آنگاه در حکمشان به ما خیانت کردنـد پس هیـچ کـدامشان نه هدایت کردند و نه حرف درستی زدند، خدا و رسولش و مؤمنین صالح از کارشان بیزارند، پس آماده جهاد شوید و برای حرکت مهیّا گردید، صبح روز دوشنبه در لشکرگاه درآیید، ان شاء اللّه ...» «۱».

(۳) نیروهای مسلّح آن حضرت در موعدی که برایشان تعیین کرده بود، برای مسافرت آماده شدند و به مردم بصره نامه نوشت و آنها را به یاری خویش فرا خواند که دسته هایی از سپاه به آن حضرت ملحق شدند.

---

(۱) أنساب الأشراف ۳/ ۱۴۰– ۱۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰۷

(۱)

سرپیچی مارقین

امـام، به همراه یـارانش به مقصـد شـام، حرکت کرد، امـا دیری نپاییـد که خبرهایی از تمرّد و فساد خوارج و بازگشت به نظریه شان به حضرت رسید.

مورخـان می گوینـد: گروهی از آنـان، از کوفه خـارج شدنـد و همفکرانشـان از اهـل بصـره به آنها پیوسـتند و همگی به سوی «نهروان» حرکت کرده، در آنجـا اقـامت گزیدنـد و فساد و تباهی را آغاز نموده، خون مسـلمین را مباح دانسـتند و آنها را کافر شمردند.

(۲) مردی صحابی، به نام «عبد اللّه بن خباب ابن ارت» بر آنها گذشت، آنان به سوی او شتافته، نامش را پرسیدند و سپس از او در مورد عقیده اش نسبت به امام امیر المؤمنین علیه السّلام جویا شدند. وی، آن حضرت را ستایش نمود و آنها خشمگین شده او را گرفتند و کت بستند و او را به همراه همسرش که باردار و نزدیک به زایمان بود، به زیر

درخت نخلی بردند. در آن حال، یک دانه رطب از آن نخل بر زمین افتاد و یکی از آنان آن را برداشت و در دهان خود گذاشت، آنها بر او اعتراض کردند و وی آن را از دهان خود به بیرون انداخت. یکی دیگر از آنان شمشیر کشید و با ضربه آن یک خوک را که متعلق به اهل ذمّه بود، کشت. بعضی از آنان بر او فریاد کشیدند که این کار فساد در زمین است. آن مرد به سوی آن ذمّی رفت و او را راضی گردانید.

(۳) هنگامی که عبد اللّه احتیاط آنان را در اموال دید، به آنها گفت: «اگر در آنچه می بینم صادق باشید، از شما بر من باکی نباشد. به خدا قسم! من در اسلام بدعتی به وجود نیاورده، فردی مؤمن هستم و شما به من امان دادید و گفتید ترسی بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۰۸

تو نباشد».

(۱) آنها توجهی به وی نکرده به سویش رفتند و او را به نزد خوکی که کشته بودند، بردند و او را بر آن خوک گذاشتند و سر بریدند. سپس به سوی همسرش رفتند که از شدّت ترس به خود می لرزید.

وی التماس کنان به آنها گفت: «من یک زن بیش نیستم، آیا از خداوند پروا ندارید؟».

دلهای زنگارزده آنان، نرم نشد و او را سر بریدند و شکمش را پاره کردند و به سوی سه زن دیگر- که از جمله شان «ام سنان صیداویه» بود- رفته، و آنها را کشتند «۱».

(۲) آنها به پراکندن رعب وحشت و گسترش فساد در زمین پرداختند. امام، «حرث بن مره عبدی» را نزد آنان فرستاد تا از آنها درباره

این تباهی که به راه انداخته بودند جویا شود و از آنها بخواهد تا قاتلان کسانی را که خداوند خون به ناحق ریخته آنان را حرام کرده بود، تسلیمش نمایند.

هنوز آن فرستاده به آنها نزدیک نشده بود که او را کشتند و به او مهلت ندادند که پیام خود را بیان نماید.

(۳)

جنگ با مارقین

یاران امام، دوست نداشتند در حالی به سوی شام حرکت کنند که خوارج را پشت سر خود رها کرده در غیابشان اموال و اعراضشان را مباح شمارند، لذا، از امام درخواست نمودند که آنان را برای نبرد با خوارج ببرد و پس از اینکه

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۴۱- ۱۴۲، طبری، تاریخ ۵/ ۸۱- ۸۲.

از کار آنان فارغ شدند، به جنگ با معاویه بپردازند. امام، این درخواست آنان را پذیرفت همراهشان حرکت کرد تا به «نهروان» رسید. هنگامی که در مجاورت خوارج، قرار گرفت به آنها پیغام داد و قاتلان «عبد اللّه بن خباب» و زنان همراه وی را از آنها مطالبه کرد. همچنین، قاتلان فرستاده اش، «حرث بن مره» را از آنها خواست تا از آنان دست بردارد و به جنگ با معاویه برود و آنگاه به مسائل آنان رسیدگی کند.

(۱) آنها به حضرت پاسخ دادند: «میان ما و شما چیزی جز شمشیر وجود ندارد مگر اینکه به کفر، اقرار ورزی و همانند ما توبه کنی!!».

امام از آنها سخت متأثر شد و فرمود: آیا بعد از جهادم همراه رسول خدا و بعد از ایمانم، بر خود شهادت به کفر بدهم در این صورت گمراه بوده اهل هدایت نخواهم بود ...» «۱».

(۲) امام، گاهی آنها را موعظه می کرد و

گـاهی به آنهـا پیغـام می داد تـا آنجـا که بسـیاری از آنـان خود را کنـار کشـیدند و به کوفه بازگشـتند، بعضـی از آنان به امام پیوسـتند و گروه سوم برای جنگ جدا شدند که جز «عبد اللّه بن وهب راسبی»، پیشوای خوارج- کسی که جای سجود بر خود داشت- و سه هزار نفر همراه وی، کس دیگری باقی نماند.

(۳) هنگامی که امام از ارشاد آنان ناامید گشت، سپاه خود را آماده نمود و دستور داد که با آنها به جنگ اقدام نکنند تا اینکه خود با آنان به جنگ برخیزند.

(۴) هنگـامی که خوارج آمـاده باش امام را دیدنـد، برای جنگ مهیّا گشـتند در حالی که دلهایشان برای جنگ در آتش شوق می سوخت آن گونه که شخص تشنه به آب مشتاق باشد. یکی از آنها فریاد کشید: «آیا کسی هست که به سوی

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۴۳- ۱۴۴.

بهشت برود؟»، همگی فریاد بر آوردند «به بهشت باید رفت»، سپس در حالی که شعار «لا حکم الا اللّه» می دادند به حمله ای شدید به سوی سپاه امام دست زدند.

(۱) سواران امام در برابرشان به دو دسـته تقسـیم شدند، گروهی به راست و گروهی به چپ می رفتند و خوارج، میان دو گروه دفع می شدند ساعتی نگذشت که همگی کشته شده تنها نه نفر از آنها جان به سلامت بردند «۱».

(۲) هنگامی که جنگ به پایان رسـید، امام از یارانش خواست که «ذو الثـدیه» «۲» را در میان کشـتگان پیدا کنند. آنان جستند ولی وی را نیافته، نزد امام برگشتند و به ایشان خبر دادند که به او دست نیافتند. آن حضرت، بار دیگر به آنان دستور

داد تا جستجو کنند و فرمود: «به خدا قسم! نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است، عجبا! او را بجویید که در میان کشتگان است».

(۳) آنها به جستجویش پرداختند یکی از یاران حضرت، او را کشته در جوی آبی یافت و به سوی امام دویده، امام را با خبر ساخت، هنگامی که امام، آن خبر را شنید، خود و یاران همراه به سجده افتادند سپس امام سر از سجده برداشت در حالی که می فرمود: «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است، شما شرورترین فرد را کشتید ...»

(۴) امام، برای یارانش آنچه را از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شنیده بود، بازگو کرد، از جمله فرمود: «قومی شورش خواهند کرد و سخن حق را بر زبان می آورند در حالی که از دهنهایشان تجاوز نمی کند، همانند خروج تیر از دین خارج می شوند. در میان آنان مردی است که دستی ناقص دارد، در دست او چند تار موی سیاه است اگر در میان آنها باشد، شما بدترین مردم را کشته اید ...».

---

(۱) الملل و النحل ۱/ ۱۰۷.

(۲) آنکه گویی پستانی دارد (مترجم).

(۱) آنگاه امام دستور داد جنازه اش را بیاورند، جنازه را آوردند و دستش را ملاحظه نمودند و دیدند که بر شانه او پستانی همچون پستان زن وجود دارد و چند تار موی سیاه بر دست اوست که تا روی دست دیگرش کشیده می شود که اگر رها شود به شانه اش بر می گردد. هنگامی که امام آن را دید، برای خدا به سجده افتاد. آنگاه امام کشتگان دو گروه را به خاک سپرد و اسلحه

خوارج و چهار پایان آنها را میان یاران خود تقسیم نمود و متاعها و بردگان را به صاحبانشان بازگردانید، آن گونه که با اصحاب جمل انجام داده بود.

(۲) «جنگ نهروان» که نتیجه واقعه صفین بود، بدین گونه پایان یافت و در پی خود، تأسیس حزب آشوبگر نیرومندی را باقی گذاشت که در جهان اسلام، ظاهر شد، همان «حزب حروریّه» که تمرّد در برابر حکومتهای موجود در سرزمینهای اسلامی و جنگ با آنها به صورتی آشکار را بر عهده گرفت، امری که به ریخته شدن خونها و اشاعه فتنه و اختلاف در بسیاری از آن زمانها انجامید.

(۳) آنچه در نظامهای دینی خوارج آشکار بود، حکم به تکفیر هر مسلمانی است که به مذهب آنان معتقد نباشد، خون و اموال او را مباح می دانستند.

و به نظر من، بیشتر جنایات هولناکی که در نبرد کربلا روی داد، به این مسخ شدگان بر می گردد که همه سرشتهای انسانی از آنها دور شده بود؛ زیرا بسیاری از افراد آن سپاه (در کربلا) از اخلاق آنان، اثر گرفته و به سوی جرم و جنایت با فجیع ترین صورتها و گونه هایش روی آورده بودند.

(۴)

پس مانده های جنگ

آن جنگها، عظیم ترین محنتها و شدیدترین فجایع را به بار آورد و نه تنها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۱۲

امام به آنها گرفتار شد، بلکه جهان اسلام گرفتار بلای آنها گشت؛ زیرا فتنه ها را برای عالم اسلامی، همیشگی ساخته و بسیاری از بلاها و مصیبتها را به سویش روانه ساخت که شاید مهمترین آنها عبارت باشند از:

(۱)

پیروزی معاویه

برای معاویه فرصتهایی را پیش آورد که بعد از آن حوادث، پس از آنکه حاکمی بر سرزمین شام بود برای نخستین بار، خود را نامزد خلافت سازد او پیروزی خود بر امام و غلبه بر آن حضرت را چنین اعلام می کند: «من پس از صفین بدون سپاه و بدون زحمت و ساز و برگ، با علی جنگیدم» «۱».

(۲) اما امام از قدرتهای سیاسی و نظامی بر کنار بود، چرا که مردم را فرا می خواند، ولی آنها گوش فرا نمی دادند، سخن می گفت، اما به سخنانش توجهی نمی نمودند.

آن جنگها خلافت اسلامی را به حکومتی قیصری کشاند که در آن هیچ سایه ای از احکام اسلام و منطق قرآن دیده نمی شد؛ زیرا کار حکومت به معاویه منتهی شد که مال خدا را سرمایه خویش قرار داد و بندگان خدا را به بردگی کشاند و مسلمانان را بر چیزی که خوش نداشتند، مجبور ساخت.

(۳)

از هم پاشیدگی سپاه امام علیه السّلام

همه نیروهای نظامی در سپاه امام از هم گسیخته شد، تفرقه و اختلاف در

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۵۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۱۳

میان آنها بویژه بعد از واقعه نهروان، پدیدار گشت؛ زیرا روحیه سپاه، درهم شکسته شد.

(۱) «بلاذری» می گوید: «معاویه، عماره بن عقبه را به کوفه فرستاد تا برایش از وضعیت سپاه امام، جاسوسی نماید. وی به معاویه نوشت که یاران علی و زاهدان آنها بر او شوریده اند و او به سوی آنها رفته و آنان را کشته است، بنابراین، سربازان و مردم سرزمینش بر او تباه گشته و میان آنان دشمنی پدید آمده و به شدّت دچار تفرقه شده اند».

(۲) معاویه (در حالی که می خندید)، به «ولید بن عقبه» گفت: آیا راضی هستی که برادرت،

جاسوسی برای ما باشد، ولید به برادرش عماره گفت:

ان یک ظنی یا بن امی صادقاعماره لا یطلب بذحل و لا وتر

مقیم و اقبال ابن عفان حوله یمشی بها بین الخورنق و الجسر

و تمشی رخّی البال منتشر القوی کانک لم تشعر بقتل ابن عمرو «۱» «اگر گمانم ای فرزند مادرم! درست باشد، عماره به خونخواهی و انتقام، بازخواست نمی شود».

«اقامت دارد در حالی که خونخواهان فرزند عفان در اطراف او هستند و او میان خورنق و پل، راه می رود».

«و تو آسوده خاطر و قدرتمند راه می روی، گویی که از کشته شدن فرزند عمرو، اطلاعی نداری».

(۳) سپاه امام، دچار فتنه و اختلاف شد و امام با همه قدرتهای عظیم خطابی اش، نتوانست آنان را بر سر عقل آورد و عناصر آشوب و سرکشی را که از

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۵۷.

جمله سرشتهای آنها شده بود، از میان بردارد.

(۱) از میان عواملی که تمرّد سپاه امام را گسترش بخشید، این بود که معاویه به جمعی از سران برجسته عراق همچون «اشعث بن قیس»، نامه نوشت و به آنها وعده مال و منال داد و به آنها وعده داد که اگر دست به عملیات خرابکاری در سپاه امام و مردم او بزنند، بخششها و مناصبی را در اختیار آنان می گذارد آنها نیز وی را اجابت نموده و به نوبه خود به اشاعه اراجیف، گمراه کردن افکار عمومی و پراکندن روح تفرقه و اختلاف در میان مردم، پرداختند «۱» به طوری که تبلیغات آنان، تأثیری عمیق در میان افراد آن سپاه نمود و آنها از اطاعت امام، سرپیچی نموده، دست به عصیان زدند.

(۲) اکثریت مطلق در اردوگاه امام، خواسته های

ویژه خود را داشتند که با منافع دولت و اهداف رهبر آن، منافات داشت، در حالی که مردم شام بر خلاف آن وضع بودند.

«حجاج بن خزیمه» به معاویه می گوید: «تو به چیزی قوی می شوی، غیر از آنچه علی به آن قوی می گردد؛ زیرا همراه تو گروهی هستند که اگر ساکت شوی، چیزی نمی گویند و اگر سخن بگویی، ساکت می شوند و اگر فرمان دهی، سؤالی نمی کنند، در حالی که همراه علی، کسانی هستند که اگر سخن بگوید، آنها به حرف می آیند و اگر ساکت شود، به سؤال می پردازند «۲»».

(۳)

تصرّف مصر

محنت و گرفتاری امام در جای معیّنی تمام نمی شد، بلکه محنتها همچنان

---

(۱) همان.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۱۵۵.

پی درپی از راه می رسیدند، آن هم در شدیدترین وضعیّت و حالت، آن حضرت، هنوز از نبرد با «مارقین» فراغت نیافته بود که گرفتار مسائل داخلی کشور گشت؛ زیرا معاویه برخی قسمتها را به تصرف خود در می آورد و به برخی قسمتها یورش می برد و رعب و وحشت را در آنها گسترش می داد؛ چون از نابسامانی و ضعف سپاه امام و گرفتار شدن آن به تفرقه و اختلاف، مطمئن شده بود و لذا تصمیم گرفت «مصر» را تصرف کند، مصر، قلب سرزمینهای عربی بوده است.

معاویه آن را طعمه ای برای وزیر و سازنده دولتش یعنی «عمرو عاص» قرار داد تا از منافع و عایدات آن، بهره مند شود.

(۱) امام، زعیم بزرگ یعنی «قیس بن سعد انصاری» را به حکومت مصر گمارده بود، وی از درخشنده ترین شخصیتهای اسلامی در حسن سیاست، عمق تفکر و دوراندیشی بود و در ایام محنت، با مصریان به سیاست عدل و حق رفتار نمود

و آشوبهای داخلی را فرونشانده، دوستی و الفت را در آن گسترش داده بود. امام، وی را معزول نمود و آن شخص پاک یعنی «محمد بن أبو بکر» را به جای وی گمارد.

(۲) وضعیّت مصر، مضطرب گشت و ادعای عثمانی در آن سرزمین آشکار شد. امام، محمد را معزول ساخت و «مالک اشتر نخعی» را که از دلسوزترین مردم نسبت به امام و مخلص ترین آنها نسبت به آن حضرت بود، به جای وی مأموریت داد. اما هنوز به «قلزم» نرسیده بود که در گذشت.

(۳) مورخان اجماع دارند بر اینکه معاویه، صاحب خراج «قلزم» را فریب داد.

او به مالک، عسل زهرآلود خوراند و او را کشت که معاویه و یارش عمرو عاص، پس از آن در این مورد سخن می راندند و می گفتند: «خداوند را از عسل، سربازانی باشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۱۶

(۱) معاویه، سپاهی را برای تصرّف مصر، مجهّز ساخت و ابن عاص را بر آن فرماندهی داد. هنگامی که امام، این مطلب را دانست، محمد را بر حکومت مصر، باقی گذاشت و به او وعده فرمود که سپاه و اموال امدادی برایش بفرستد و به دعوت اهل کوفه برای یاری رساندن به برادرانشان در مصر پرداخت، امّا آنان امام را اجابت ننمودند. امام بر آنها اصرار و از آنان یاری طلبید، ولی تنها سربازان اندکی وی را اجابت نمودند که گویی به سوی مرگ رانده می شدند.

(۲) امام آنان را به مصر اعزام نمود، اما طولی نکشید که به آن حضرت خبر رسید که عمرو عاص، مصر را تصرف نموده و عامل آن حضرت بر مصر، یعنی محمد، به قتل رسیده و جنازه اش در

آتش سوزانیده شده است.

امام، سربازانش را بازگرداند و برای اهل کوفه خطابه ای شورانگیز ایراد کرد و از آنها انتقاد نمود و از یاری نکردن و سستی عزیمتشان، با آنها سخن گفت.

به هر حال، تصرف مصر، قدرت معاویه را فزونی بخشید و او را بر آن داشت تا به اهل عراق، در داخل شهرهایشان یورش برد.

(۳)

یورشها

معاویه، به پیروزی خود در تصرف مصر، قانع نگشت، بلکه به گسترش رعب و وحشت در شهرهایی که در قلمرو امام بود، پرداخت تا مردم آن مناطق متوجه شوند که قدرت علی علیه السّلام از بین رفته و آن حضرت، قادر نیست آنها را حمایت کند و از تعدی بر آنان جلوگیری نماید.

معاویه، دست به تشکیل دسته هایی نظامی زد و به آنها مأموریت داد که در عمق مناطق، پیشروی کنند و فساد و قتل را در آنها بگسترانند. ضمنا وی، جمعی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۱۷

از سفاکانی را که در جرم و جنایت، سابقه ای طولانی داشته و از هر خوی و سرشت انسانی به دور بودند، به فرماندهی آن نیروها گماشت و به هر یک از آنان دستور داد هر کسی را که از شیعیان امام باشد، به قتل برسانند و به مناطق خاصی با سرعتی فراوان یورش برند که ما در اینجا به بعضی از این یورشها اشاره ای می نماییم.

(۱)

یورش بر عراق

معاویه، چهار واحد نظامی برای یورش بردن به اطراف و داخل عراق، تشکیل داد تا دلهای عراقیها را پر از خوف و هراس سازد تا هرگاه امام آنان را به جهاد دعوت کند، اجابت ننمایند. بعضی از مناطق عراق که مورد حمله واقع شدند عبارتند از:

(۲) ۱- عین التمر: معاویه، «نعمان بن بشیر انصاری» را با هزار نفر به «عین التمر» فرستاد که «مالک بن کعب» حاکم آنجا بود. یک واحد هزار نفری از سپاه، همراه او بودند، ولی وی از حمله اهل شام اطلاعی نداشت و به سربازانش اجازه داد تا نزد خانواده هایشان در کوفه بروند و خود با صد نفر باقی ماند،

هنگامی که سپاه معاویه به وی حمله ور شد، مقاومتی دلیرانه از خود نشان داد و یک گروه کمکی که بالغ بر پنجاه نفر بودند به یاری وی شتافتند، و هنگامی که نعمان آنها را دید، هراسناک گشت و پای به فرار نهاد؛ زیرا گمان کرده بود که افراد دیگری در پی آنها خواهند آمد.

(۳) هنگامی که خبر این حمله به امام رسید، در میان سپاهیانش به خطبه ایستاد و آنان را به کمک عاملش فرا خواند و سپس فرمود:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۱۸

«ای اهل کوفه! هرگاه دسته ای به شما روی آورند و یا عده ای از سواران شما به سوی شما بیایند، هر کدام از شما در خانه اش را می بندد و همچون سوسمار در سوراخ خود جای می گیرد و یا چون کفتار به لانه اش پناه می برد، به خدا قسم! ذلیل، آن کسی است که شما یاری اش کنید. هر کس به شما راضی شود، با کمانی بدون تیر و شکسته، تیراندازی کرده باشد، پس زشتی و نداری بر شما باد که شما را ندا کرده و با شما راز گفته ام ولی نه آزادگانی در دیدار بوده اید و نه برادرانی در کارزار، من از شما به کرانی گرفتار شده ام که نمی شنوند و به لالانی که نمی اندیشند و کورانی که نمی بینند» «۱».

(۱) ۲- هیت: معاویه، «سفیان بن عوف» را با شش هزار نفر برای حمله به «هیت»، فرستاد و به او دستور داد که پس از حمله بر آن، به «انبار و مدائن» برود و مردم آنها را مورد تعرّض قرار دهد. وی با سپاهیانش به «هیت» رفت، ولی کسی را در آنجا نیافت، سپس به سوی

«انبار» حرکت کرد و در آنجا پادگانی متعلق به امام یافت که دویست نفر در آن بودند، با آنها به جنگ پرداخت و «اشرس بن حسان بکری» را همراه با سی نفر از یارانش به قتل رساند و اموال موجود در (شهر) انبار را غارت نمودند و شادمان از پیروزی و اموال غارت شده، نزد معاویه بازگشتند «۲».

(۲) خبرهای انبار به حضرت علی رسید و آن حضرت را به شدّت متأثّر ساخته او را بسیار خشمگین نمود و چون آن حضرت بیمار بود و نمی توانست سخنرانی نماید، نامه ای را نوشت که برای مردم خوانده شد، در حالی که آن حضرت را

---

(۱) در تاریخ طبری ص ۱۳۳- ۱۳۴، آمده است: «و نه برادرانی مورد اعتماد».

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۳۷۶.

نزدیک محل برده بودند تا خواندن آن را بشنود. متن آن نامه بدین شرح است:

(۱) «اما بعد: همانا جهاد، دری از درهای بهشت است و هر کس با بی میلی آن را ترک کند، جامه خواری پوشانیده می شود و گرفتاری او را دربرگیرد و خرد و ناچیز گردد و از مکانت خویش بیفتد و از عدالت و انصاف دور باشد. من شما را شب و روز و آشکار و پنهان، برای جهاد با این قوم فرا خواندم و به شما دستور دادم تا قبل از اینکه بر سر شما بتازند، خود به سراغ آنها روید؛ زیرا هیچ قومی در درون خانه هایشان مورد هجوم قرار نگرفتند مگر اینکه خوار شدند. شما کار را به یکدیگر حواله دادید و سستی پیشه نمودید. گفتار من بر شما گران آمد و از فرمانم سرپیچی نموده، آن

را به پشت سر خود انداختید، تا آنجا که از هر سو، یورشها بر شما صورت گرفت. این، غامدی است که سوارانش به انبار وارد شده و ابن حسان بکری را کشته و اسلحه خانه هایتان را از جای برداشته و مردان صالحی را از شما کشته است. به من خبر رسیده که یک مرد از اهل شام به خانه زن مسلمان و یا زن هم پیمان غیر مسلمان وارد شده، خلخال، دستبند و گردنبند او را ربوده است. (۲) شگفتا که قلب می میرد و اندوه، روی می آورد و غمها شعله ور می شوند که این قوم در باطلشان می کوشند و شما از حقتان ناتوان نشسته اید، پس چه زشت و ناچیز است حالتی که در آن قرار گرفته و هدفی برای هر تیرانداز شده اید، به شما شبیخون می زنند و شما دست به حمله نمی زنید، خداوند، معصیت می شود و شما راضی می گردید. اگر به شما بگویم که در گرما بر سر دشمنتان بتازید، می گویید این داغی تابستان است، چه کسی در آن به جنگ می رود؟ ما را مهلت ده تا گرما از ما دور شود. و اگر به شما بگویم در دل زمستان به آنها حمله کنید، می گویید: گرما و سرما همه اینها فرار شماست از گرما و سرما؟ در حالی که شما به خدا سوگند! از شمشیر فراری تر هستید، ای مردنماها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲۰

! (۱) ای آنان که چون کودکان می اندیشید و همچون زنان به حجله رفته فکر می کنید، ای کاش شما را نمی دیدم و خداوند مرا از میان شما خارج کرده بود، که شما سینه ام را از خشم پر کرده و جام تهمتها را

جرعه جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی تان اندیشه ام را بر من تباه ساختید تا آنجا که قریش گفتند: فرزند ابو طالب مردی شجاع است ولی از جنگ اطلاعی ندارد، خداوند پدرشان را بیامرزد آیا کسی از آنها بیش از من در جنگ محکمتر و پایدارتر است، در بیست سالگی به سوی جنگ رفتم «۱» و اینک از شصت سالگی گذشتم، اما آنکه اطاعت نشود، رأیی ندارد» «۲».

(۲) این سخنان، نشانگر خشم عمیق و یأس شدید امام از یارانش می باشد که دلهای آنان مالامال از ترس و ذلّت نسبت به اهل شام بود و خواری را پذیرا شدند و هراسان در خانه های خود نشستند تا آنجا که کار امام به گرفتاری انجامید.

(۳) ۳- واقصه: معاویه، «ضحاك بن قیس فهری» را به «واقصه» فرستاد تا بر شیعیان امام در آن منطقه، یورش برد و سه هزار نفر در اختیار او گذاشت.

ضحاك، به راه افتاد و اموال مردم را غارت نمود و هر کس را که گمان می کرد از امام اطاعت می کند، به قتل رساند و به حرکت خود ادامه داد تا اینکه به «قطقطانه» رسید، در حالی که مرگ و وحشت را به همراه داشت، سپس حرکت کرد و به «سماوه» منتهی شد و پس از آن به سوی شام بازگشت.

(۴) هنگامی که این خبرها به امام علیه السّلام رسید، در میان لشکر خود به خطابه ایستاد و آنها را به مقابله با این تجاوز فرا خواند، ولی هیچ کس پاسخی به وی

---

(۱) در روایتی «هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم».

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۲۰۱- ۲۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲۱

نداد. سپس حضرت فرمود: «به

خدا قسم! دوست دارم که به جای هر ده نفر از شما، یک نفر از اهل شام را می داشتم و شما را همچون صرافی نمودن طلا، صرف می نمودم. دوست دارم که با بصیرتم، با آنان روبه رو شوم و خداوند مرا از رنج بردن و مدارا کردن با شما آسوده گرداند».

(۱) پس از آن، امام، به تنهایی به سوی «غریین» حرکت کرد تا با این تجاوز مقابله نماید که «عبد اللّه بن جعفر» با مرکبی به وی پیوست و آن حضرت بر آن سوار گشت.

(۲) هنگامی که مردم این وضع را دیدند، بعضی از آنان به سوی آن حضرت شتافتند. حضرت علیه السّلام «حجر بن عدی» را با چهار هزار نفر به جنگ ضحاک فرستاد که در طلب وی حرکت کرد اما به او نرسید و مراجعت نمود «۱».

یورشهای معاویه به عراق همچنان پی درپی صورت می گرفت بدون اینکه با مقاومت قابل توجهی روبه رو شود. معاویه به سبب سستی یاران امام، به فتح و پیروزی، یقین حاصل کرد.

(۳)

یورش به حجاز و یمن

معاویه، «بسر بن ابی ارطاه» را با سه هزار نفر برای یورش به «حجاز و یمن» فرستاد. او به طرف یثرب حرکت کرد ولی هیچ مقاومتی از سوی مردم آنجا ندید، پس بالای منبر رفت و با صدای بلند، برای عثمان سوگواری کرد و رعب و وحشت را در دل مردم افکند.

(۴) وی از مردم یثرب برای معاویه بیعت گرفت، سپس به طرف یمن حرکت

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۱۹۷- ۱۹۸.

کرد که «عبید اللّه بن عباس» از سوی امام، حاکم آن منطقه بود. عبید اللّه از برابر وی فرار کرد و به کوفه آمد.

(۱)

امام، «عبد اللّه حارثی» را به جای وی تعیین نمود که «بسر» او را کشت و پسرش را نیز به قتل رساند و به سوی دو طفل «عبید اللّه» رفت و آنها را کشت.

هنگامی که خبر آنها به مادرشان رسید، از خود بی خود شد و با سوز دل، در رثای آنها ابیات مشهوری را سرود «۱».

حکومت معاویه بر پایه قتل بی گناهان و سر بریدن کودکان و پراکنده ساختن رعب و وحشت در شهرها استوار گردید.

(۲) هنگامی که این اخبار دردناک به امام رسید، نیروهایش سست گردید و قلبش از درد، شکافته شد و در میان سپاهش به خطبه ایستاد و گرفتاریها و بلاهایی را که از دست آنان کشیده بود، بازگو نمود.

(۳) «باخبر شدم که بسر بر یمن دست یافته است. به خدا قسم! من گمان دارم که این قوم با همدست بودنشان در باطلشان و تفرقه شما در حقتان و نافرمانی از امامتان در حق و اطاعت آنان از امامشان در باطل و ادای امانت به پیشوایشان و خیانت شما و صلاحشان در سرزمینشان و فساد شما، به دولت خواهند رسید؛ زیرا اگر من قدحی نزد یکی از شما به امانت گذارم، بیم دارم که دسته آن را ببرد.

(۴) خداوندا! من از آنها بیزار گشته و آنها از من بیزار شده اند، از آنها خسته شده و آنان از من خسته شده اند، پس بهتر از آنان را به من عنایت فرما و بدتر از مرا به ایشان بده. خداوندا! دلهایشان را نابود ساز آن گونه که نمک در آب حل می شود.

به خدا قسم! دوست دارم هزار سوار از خاندان فرس بن غنم می داشتم» «۲»:

---

(۱) ابن

اثیر، تاریخ ۳/ ۳۸۳- ۳۸۵.

(۲) قبیله ای از قبایل عرب که به شجاعت و اقدام، شهرت دارند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲۳ هنالك لو دعوت اتاك منهم فوارس مثل ارمیه الحمیم «آنان که هرگاه آنها را فراخوانی، از میان آنان سوارانی همچون باران بعد از گرما به سوی تو می آیند».

(۱) سپس از منبر فرود آمد «۱» در حالی که غرق در غم و اندوه و از یارانش ناامید شده بود، آنان که اینک دارای اعصابی سست و خالی از شعور و احساس شده بودند.

(۲) اینها برخی از یورشهای معاویه بر عراق و خارج از آن، از مناطق اسلامی واقع در قلمرو حکومت امام بود که هدف از آنها تضعیف و تزلزل ایمان مردم آن مناطق به توانایی امام از حمایتشان در برابر تجاوز و نشان دادن قدرت و توانایی نظامی معاویه و تقویت روحیه سپاهیان و حزب وی بوده که در آن سرزمینها پراکنده بوده اند.

(۳) به هر حال، این یورشها بخش بزرگی از ناتوانی و تمرّد در سپاه امام را مجسّم ساخت تا آنجا که معاویه به این فکر افتاد دست به حمله ای عمومی برای تصرف عراق و نابودی حکومت امام بزند و مسلّم است که اگر وی دست به چنین کاری می زد، راه را آسان می یافت و با هیچ گونه مشکل یا مقاومت قابل توجهی رو به رو نمی شد؛ زیرا آن قوم به آسودگی روی آورده و از جهاد، بیزار گشته بودند.

(۴)

هرج و مرج خوارج

محنتهای جانکاه، یکی بعد از دیگری بر امام وارد می شدند؛ زیرا یورشهای معاویه بر عراق و خارج آن، پی درپی صورت می گرفت و رعب

---

(۱) محمد عبده، شرح نهج البلاغه ۱/ ۶۳- ۶۶.

و هراس را در دل شـهروندان وارد می ساخت. امام قادر نبود که امنیّت را حفظ کند و مردم را از تجاوز، محافظت نماید؛ چون سپاهیـانش دست از اطـاعت برداشـته و عصـیان و تمرّد را اعلام نموده بودنـد، آن حضـرت هیـچ گونه نفوذ یا تسلّطی بر آنان نداشته است.

(۱) از جمله محنتهای جانکاهی که امام بدانها دچار گردید، «فتنه خوارج» بود؛ زیرا آن حضـرت، آنان را در نهروان از پای در نیـاورد، بلکه تنها جماعتی از آنان را نابود کرد ولی بیشتر آنها باقی ماندنـد و همراه آن حضـرت، زنـدگی می کردنـد و منتظر فرصت بر علیه وی بوده، دلهای مردم را از آن حضـرت دور می ساختنـد؛ چون از سـتم وی، خود را در امان می دیدنـد و یقین داشتند که وی به آنها تعدّی نخواهد کرد و آنان را به کیفر نخواهد رساند.

(۲) آنـان به عـدالت وی طمع برده و نرمخویی او آنهـا را فریفته بود، بنـابراین، آشـکارا از آن حضـرت انتقـاد کرده و ایراد می گرفتنـد. یکی از آنهـا خطبـه آن حضـرت را قطع کرده، قرآن تلاوت می کرد: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ «۱».

«اگر شرک بورزی، عملت باطل می شود و از زیانکاران خواهی بود».

امام با آیه دیگر پاسخش داد که: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ.

«صبر کن، وعده خداوند حق است و آنان که ایمان ندارند، تو را سبکسر نسازند».

(۳) «خریت بن راشد سامی» همراه با سی نفر از یارانش نزد آن حضرت آمد

---

(۱) زمر/ ۶۵.

و گفت: ای علی! به خدا قسم! از تو اطاعت نمی کنم و پشت سر تو نماز نمی گزارم

و فردا از نزد تو می روم!! امـام نسـبت به وی ملاطفت فرمود و با او به اسـتدلال پرداخت و او را به حال خود آزاد گذاشـته، به زنـدان نیفکنـد، بلکه راه را برای او بازگذاشت و آن مرد به سوی قوم خود (بنی ناجیه) رفت و آنان را از آنچه میان وی و امام گذشـته بود، با خبر ساخت، سـپس شـبانه به قصـد جنگ خارج شد، حوادث فراوانی در شورش خریت و تمرّد او روی داد که مورخان آنها را به تفصیل آورده اند.

(۱) به هر حال، مسـئولیت بزرگ، در بسیاری از حوادث هولناکی که بر جهان اسلام روی داد، بر عهده خوارج قرار می گیرد؛ زیرا آنان سـرنوشت امّت را در حسّاس ترین دوره های مهم تاریخی اش به نابودی کشاندند، آنجا که پیروزی برای امام مسـلّم گشت و معـاویه بـا شـکست و ناکـامی دست به گریبـان بود به طوری که از زنـدگی او جز انـدک زمـانی باقی نمانـده بود که فرمانده نیروهای مسلّح در سپاه امام، مالک اشتر، آن را به دوشیدن یک میش یا به تاخت یک اسب، تخمین زده بود، اما آنان، آن پیروزی بزرگ را نابود کردند و امام را به قبول حکمیّت ناگزیر ساختند.

(۲)

دعای امام علیه السّلام بر خویشتن

امـام را امواجی هولناک و سـهمگین از حوادث و بحرانها در بر گرفت؛ زیرا مشاهـده می فرمود که باطل معاویه، قوی گشـته و وضـعیّت وی سرانجام یافته بود و خود را در شهر کوفه در حالی می دید که گرگان عرب- آنها که عدالتش را نمی پسندیدند و از مساواتش ناخشنود بودند- او را احاطه کرده اند و سخت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲۶

می کوشند تا مانع محقق شدن آرزوهایش در ریشه کن ساختن

تبعیض، سلطه طلبی و طغیان گردند.

(۱) مسأله مهمی که خواب را از چشمان امام ربود، پراکندگی سپاه وی و از هم گسیختگی همه واحدهای آن بود آن حضرت در وضعی به دور از همه اختیارات قرار داشت. آن حضرت علیه السّلام سرنوشت دردناکی را ملاحظه می فرمود که آنان پس از وی بدان دچار خواهند شد، لذا فرمود:

«همانا شما بعد از من به ذلّتی فراگیر و شمشیری برّنده و تبعیضی که ستمکاران آن را به عنوان سنّتی در میان شما اتخاذ خواهند کرد، گرفتار خواهید شد که جمع شما را پراکنده می سازد و چشمهایتان را می گریاند و فقر را به خانه هایتان وارد می کند، به زودی آرزو خواهید کرد که ای کاش مرا می دیدید و یاری می کردید، خواهید دانست که آنچه به شما می گویم، حق است، خداوند جز آنان را که ستم رانده و گناه کرده اند، دور نمی سازد ...» «۱».

(۲) نصیحت و دلسوزی امام در میان آنان، جایگاهی نیافت، زیرا آنها در گمراهی پیش رفته و جاهلیّت سست بنیادشان، به آنان بازگشته بود.

امام از آنها خسته شده، آرزو می کرد که از زندگی با آنان دور شود و در خطبه هایش بسیار می فرمود: «چه وقت شقی ترین امّت فرستاده می شود؟».

و پیوسته دعا می کرد و با قلبی خالص به درگاه خدا متوسل می شد که او را از آنان راحت سازد.

(۳) «بلاذری» از ابو صالح روایت می کند که گفت: علی را دید که قرآن را به روی سر گرفته بود تا آنجا که من صدای اوراق آن را شنیدم در حالی که می گفت:

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۱۵۵.

«خداوندا! من از آنان، آنچه را که در آن است،

درخواست نمودم و آنها آن را از من مانع شدند. خداوندا! من از آنان بیزار شده و آنان از من بیزار گشته اند، آنها را دوست ندارم و آنها مرا دوست ندارند، آنان مرا به چیزی غیر از خلق و خویم و اخلاقی که از من شناخته نشده بود واداشته اند، پس مرا بهتر از آنان عطا کن و به آنها بدتر از مرا نصیب فرما و دلهایشان را همچون آب شدن نمک، نابود ساز ...» «۱».

(۱) خداوند، دعای ولیّ بزرگش را اجابت فرمود و اندکی بعد، آن حضرت را به جایگاه قدس، همراه پیامبران و صدیقان منتقل فرمود و او را از آن اجتماعی که حق را دوست نداشت و از عدالت بیزار بود، آسوده گردانید، در حالی که پلیدان بشریّت را بر آنها مسلّط گردانید. آنان در ستم و خواریشان می کوشیدند و بی گناه را به گناه خطاکار می گرفتند و روی آورنده را به گناه روی برگردانده گرفتار می ساختند و به گمان و تهمت می کشتند، آنگاه بود که آن قوم، بیدار کشتند و به شدت از گناهانی که نسبت به امام مرتکب شدند و تقصیر و کوتاهی خود در نافرمانی و عدم همکاری و یاری با آن حضرت، پشیمان گشتند.

(۲) اینها بعضی از پس مانده های آن جنگهاست که امام به سبب آنها به گرفتاریهایی بسیار مشقّت بار و جانکاه دچار شد که نه تنها آن حضرت بلکه جهان اسلام به طور کامل بدانها گرفتار گشت؛ زیرا مشکلات و مصیبتهای عظیمی را برای مسلمین به بار آورد و آنها را در شرّی بزرگ، غوطه ور ساخت.

امام حسین علیه السّلام با همه این حوادث سهمگینی که بر پدرش جاری گشت، همراه

بود و حقیقت آنها را می دانست و برای آن حضرت، روشن شده بود که آن

---

(۱) همان ۳/ ۱۵۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲۸

قوم تا چه اندازه پدرش را دوست نداشتند؛ زیرا در دین خود، اخلاص داشت و می خواست مردم را با حق محض و عدالت خالص، رهبری کند تا در همه سرزمینها هیچ انسانی محروم و یا مظلوم باقی نماند.

(۱) به هر صورت، این جنگها به صورتی فعّال در آفرینش فاجعه کربلا مؤثر بودند که آن فاجعه پیش نیامد، مگر بعد از آنکه اخلاق، در هم شکسته شده، بینش دینی و اجتماعی نابود گشته و فرصت طلبی و از هم پاشیدگی افراد جامعه، گسترش یافته بود؛ زیرا سرمایه داری قریشی بر امور اجتماعی مسلّط گشت و در همه جا فساد به راه انداخت و دست در کار انهدام همه دژهای فضیلت و اخلاقی که اسلام بر پای داشته، بوده است، از زشت ترین اقداماتش، گسترش دشمنی و کینه نسبت به اهل بیت علیهم السّلام بود آنان که سرچشمه بینش و ادراک این امّت بودند تا آنجا که به صورتی آشکار، بدنهای آنان را در صحرای کربلا، پاره پاره نمود و آنان را به صورتی هولناک که در تاریخ انسانیّت نظیری نداشت، به طور دسته جمعی، از میان برداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۲۹

(۱)

افول دولت حق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۱

(۱) نه در تاریخ مشرق زمین و نه در هر جای دیگر، حاکمی همچون امام امیر المؤمنین علیه السّلام در عدالت و پاکی و ترجیح حق بر هر چیزی، وجود نداشته است؛ زیرا آن حضرت، به اتفاق مورخان، در برابر هیچ میل عاطفی، خاضع نشد و هیچ

هوا و هوس اطاعت شده ای را فرمان نبرد، بلکه بر طریقی واضح و شیوه ای سلیم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برگزیده بود، حرکت می کرد و لذا هیچ گاه در دین خود، به حبّ، بغض و تبعیض، عمل نکرد و دلسوزی خالصانه را برای همه مسلمین، مبنای کار خود قرار داد و در ایام حکومتش، مجدّانه کوشید تا پرچم اسلام را برافرازد و اصول آن را که رفع تبعیض، ستم و منع بهره کشی و از بین بردن تبعیضات میان فرزندان اسلام، از جمله آنها بود، محقق سازد.

(۲) از مهمترین مسائلی که به آنها توجه داشت، قرار دادن اموال دولت در محل مخصوصش بود، هیچ چیز از آن اموال را جز در مواردی که اسلام تعیین کرده است، مصرف نمی نمود و با آنها دادوستد نمی کرد و اگر عواطف و وجدانها را با آنها می خرید، آن گونه که معاویه عمل می کرد، سودپرستان در سپاه آن حضرت، همچون «اشعث بن قیس» و دیگر سران خیانت و مزدوری، بر او اعتراض نمی کردند.

(۳) آن حضرت، در اموال دولت، به شدت احتیاط و تلاش بسیار می کرد و فراوان خود را به زحمت می انداخت تا عدالت اقتصادی را میان مردم برقرار سازد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۲

(۱) «عبد اللّه بن رزین» می گوید: «روز عید قربان بر حضرت علی وارد شدم.

آن حضرت، حریره ای «۱» نزد ما آورد. به او گفتم: خداوند تو را صلاح بخشد، چرا از این غازها چیزی برای ما نمی آوری؛ زیرا خداوند خیر را فراوان گردانیده است. آن حضرت فرمود: ای فرزند رزین! شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: برای هیچ خلیفه ای، از مال

خدا حلال نمی شود، جز دو ظرف که یکی را خود و خانواده اش بخورد و دیگری را تقدیم مردم کند» «۲».

(۲) همه کسانی که تسلیم انگیزه های مادّی و شهوانی شده بودند، از سیاست آن حضرت، انتقاد کردند و تلاشگرانه برای سرنگونی حکومتش و تشکیل حکومتی که منافع اقتصادی و سیاسی آنان را تضمین کند، کوشیدند.

(۳) مسلّم است که امام می دانست چگونه اطاعت افراد را به سوی خود جلب کند و چگونه قدرت و نفوذ خود را بر کسانی که از او انتقاد می کردند، گسترش دهد، ولی آن کار صورت نمی گرفت مگر به اینکه در دین خود به دورویی پردازد و راه نیرنگ و حیله را در پیش گیرد و مال را به ناحق بدهد و همچون دیگر عاشقان حکومت و قدرت گردد، طبیعی است که انحراف از حق و دادوستد با منافع امّت، چیزی است که حضرت علی علیه السّلام آن را نمی پذیرفت و ارزشهای والایش آن را رد می کرد؛ زیرا نه قدرت، او را می فریفت و نه جمع شدن مردم بر گرد او بر عزّتش می افزود و نه پراکنده شدن آنان از دور و بر وی- آن گونه که خود می فرمود- وحشتش را بیشتر می نمود.

(۴) امام، ایمانی خالص نسبت به دین داشت و ضروری می دانست که ایمان

---

(۱) آرد پخته شده با شیر یا روغن (معجم آلوسی، باب رای- مترجم).

(۲) جواهر المطالب فی مناقب الامام ابی الحسن، ۱/ ۲۸۳ نوشته شمس الدین ابو البرکات، از کتابهای تصویربرداری شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۳

در دلهای مردم و تفکر آنان، چیره باشد و نباید هیچ اثری برای منافع و امیال وجود داشته باشد.

این نوع خالص از ایمان، بدون شک تنها برای گروه اندکی از یارانش محقق گردید، همچون «حجر بن عدی، مالک اشتر، عدی بن حاتم، میثم تمار» و مانند آنها، کسانی که از هدایتش مایه گرفته بودند، آنان که قرآن را خواندند و محکم شمردند و واجب را مورد دقت قرار داده، به جای آوردند و سنّت را زنده نگهداشته، بدعت را میراندند، آن گونه که حضرت خود تعبیر فرمودند. اما اکثریت بزرگ از سپاه و ملّت وی، اهداف و آرمانهایش را درک نکردند و ارزشهای والایش را در سیاست درخشانش که تضمین حقوق مظلومان و ستم کشیدگان را مدّ نظر داشت، نشناختند.

(۱) امام، در رفتار سیاسی اش به شدت پرهیزکار بود و سیاست عمومیش را تحت الشعاع ارزشهای دینی و اخلاقی خود قرار داده بود، لذا حق را با همه جوانب و مفاهیمش گسترانیده بود و برای زورمندان هیچ گونه نفوذی باقی نگذاشت و برای سرمایه داری قریشی که عامه مردم را باغی برای قریش می پنداشت، هیچ قدرتی قرار نداد.

(۲) نیروهای منحرف از راه حق، در برابر امام، سر به شورش برداشته، آتش جنگ را شعله ور ساختند و حرکت امام را در اجرای عدالت اجتماعی، متوقف ساختند و در راه آن حضرت، سدها و موانع ایجاد کردند، امام، افسرده و غمگین بر جای ماند در حالی که گرگهای تبعیض و بهره کشی، او را مورد حمله قرار داده، حوادث هولناک پی درپی بر آن حضرت وارد می شد که آشوبهای داخلی مهمترین آنها بود و خوارج آنها را دامن می زدند؛ یعنی کسانی که با او زندگی می کردند و آشکارا با وی دشمنی می نمودند و فتنه ها و اختلاف را گسترش می دادند و منتظر

فرصتها برای شورش بر ضد او بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۴

(۱)

کنفرانس مکّه

گروهی از «خوارج» به مکّه رفتند و در آنجا کنفرانسی تشکیل داده کشته شدن همفکران نهروانی شان را مورد بررسی قرار دادند و حوادث مهمی را که جهان اسلام با آنها رو به رو بود و به تفرقه و از هم پاشیدگی آن منجر شده بود، به بحث گذاشته آنها را به زعمشان، به سه نفر نسبت دادند: امام علی علیه السّلام، معاویه و عمرو عاص. آنها پس از تبادل نظر، تصمیم گرفتند دست به ترور آنان بزنند و برای اجرای این نقشه، این افراد، داوطلب گشتند:

۱- عبد الرحمن بن ملجم، کشتن امام علی علیه السّلام را متعهد شد.

۲- حجاج بن عبد اللّه صریمی، متعهد قتل معاویه گردید.

۳- عمرو بن بکر تمیمی، کشتن عمرو عاص را بر عهده گرفت.

آنها متفق شدند که کار ترور را در شب هیجدهم ماه رمضان هنگام خارج شدن این سه نفر برای نماز صبح انجام دهند. آنان مدت یک ماه در مکّه اقامت گزیدند و در ماه رجب، عمره را به جای آوردند، سپس هر کدام از آنها برای اجرای آنچه بر عهده گرفته بود، به راه افتادند.

(۲)

نظریّه ای کم ارزش

از نظریات پوچی که در بعضی از کتابها آمده، نظریه «دکتر بدیع شریف»، در مورد متهم کردن ایرانیان به قتل حضرت علی علیه السّلام می باشد!! «۱» آیا دکتر، از نسب «ابن ملجم» آگاهی دارد که ایرانی بوده است؟ مگر نه

---

(۱) الصراع بین الموالی و العرب.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۵

این است که وی از قبیله مراد، یکی از قبایل عرب ساکن در کوفه بوده است؟

«دکتر نوری جعفر» در مورد این نظریه چنین اظهار نظر کرده است: «چه کسی می داند؟ شاید دوستی ایرانیان

نسبت به حضرت علی علیه السّلام سبب گردیده که این نویسندگان با آنها دشمن شوند و بی حساب، تهمتها را متوجه آنها سازند» «۱».

(۱)

دست داشتن امویان در توطئه

مورخان، این حادثه مهم را با محافظه کاری بسیار ذکر نموده و ابعاد آن را کاملا آشکار نساخته اند. آنچه ما با ترجیح فراوان به آن معتقد هستیم این است که توطئه، تنها کار خوارج نبوده، بلکه حزب اموی در آن نقش عمده ای داشته است، موارد زیر، این موضوع را مؤکّد می سازد:

(۲) ۱- «ابو الاسود دؤلی» در قطعه شعری که در رثای امام سروده، گناه قتل حضرت امام علی علیه السّلام را بر عهده بنی امیه گذاشته، در آن آمده است:

الا ابلغ معاویه بن حرب فلا قرّت عیون الشامتینا

أ فی شهر الصیام فجعتمونابخیر الناس طرّا اجمعینا

قتلتم خیر من رکب المطایاو رحلها و من رکب السفینا «۲» «به معاویه بگو که چشم شماتت کنندگان روشن مباد».

«آیا ما را در ماه روزه داری، با کشتن بهترین همه انسانها را سوگوار نمودید».

«شما بهترین کسی را که بر مرکبها سوار شد و بر کشتیها نشست، کشتید».

---

(۱) الصراع بین الموالی و مبادئ الاسلام. در مؤسسه نیست.

(۲) ابن اثیر، تاریخ. ۳/ ۳۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۶

معنای این ابیات، این است که معاویه خود، آن کسی است که مسلمین را با کشتن امام؛ یعنی بهترین انسان، سوگوار نموده و او مسئول ریختن خون آن حضرت بوده است. طبیعی است که ابو الاسود، این جنایت را به معاویه نسبت نمی دهد مگر پس از اینکه از موضوع مطمئن شده باشد؛ زیرا وی در آنچه می گفت، بسیار احتیاط را رعایت می کرد.

(۱) ۲- «قاضی نعمان مصری» که یکی از مورخان قدیم است، گفته ای را ذکر

نموده مبنی بر اینکه معاویه خود، ابن ملجم را برای ترور کردن امام فرستاده بود.

وی چنین گفته است: «گفته شده که معاویه با وی (یعنی ابن ملجم) در این مورد (یعنی ترور کردن امام) معامله ای انجام داده، پنهانی با وی قرار گذاشته و برایش، پاداشی در این خصوص قرار داده بود ...» «۱»

(۲) ۳- از جمله مواردی که شرکت حزب اموی در توطئه را مؤکّد می سازد این است که «اشعث بن قیس» ابن ملجم را پشتیبانی نمود و هنگام انجام ترور نیز همراه وی بوده و به وی گفته است: «خود را نجات ده که صبح، تو را رسوا می سازد». هنگامی که «حجر بن عدی» این را شنید بر او فریاد زد: «ای اعور! او را کشتی». اشعث از قوی ترین عناصر طرفدار حزب اموی بود، او همان کسی است که امام را ناگزیر به قبول حکمیت کرد و امام را زمان اندکی پیش از کشته شدن به قتل تهدید نمود. نیز وی جاسوسی برای معاویه در کوفه بوده است.

توطئه- به گفته راویان- بسیار پنهانی و محرمانه صورت گرفت، پس چه

---

(۱) المناقب و المثالب، نوشته قاضی نعمان مصری از کتابهای تصویربرداری شده کتابخانه امام حکیم.

چیزی سبب شد که اشعث متوجه شود و آن را پشتیبانی نماید، اگر دستی از خارج در کار نبوده است؟

(۱) ۴- کنفرانس خوارج در ایام موسم حج در مکه برگزار گردید، مکّه بدون شک، پر از اشخاصی بود که از اعضای حزب اموی بودند، آنها که به مکه منتقل شدند تا دشمنی و مخالفت با حکومت امام را دامن بزنند. گمان غالب این است که آنها خوارج

را که از دشمن ترین مردم نسبت به امام بودند، شناسایی کرده و به پشتیبانی کامل آنان، در خصوص ترور امام اقدام نمودند، آنچه به این نظریه کمک می کند، این است که خوارج بعد از پایان یافتن موسم حج، تا ماه رجب در مکه اقامت نمودند و پس از انجام عمره، برای اجرای نقشه خود حرکت کردند و احتمال دارد که در طول این مدت در تماس دائم با حزب اموی و دیگر احزاب مخالف حکومت امام بودند.

(۲) ۵- آنچه موجب اطمینان می گردد که حزب اموی، نقش عمده ای در این توطئه داشته، این است که ابن ملجم، معلّم قرآن بود «۱» و روزی خود را از بیت المال می گرفت و هیچ گونه توانایی مالی نداشته است، پس از کجا اموالی داشت تا شمشیری را که حضرت را با آن ترور کرد، به هزار و زهر آن را نیز به هزار خریده باشد؟؟ به اضافه اموالی را که به عنوان مهریه به قطام داد که عبارت از سه هزار، یک غلام و یک کنیز بوده، از کجا آورده بود؟

همه اینها موجب این گمان می شوند که وی برای کشتن امام، از امویان کمک مالی دریافت نموده بود.

(۳) ۶- آنچه مؤکد می سازد که ابن ملجم، مزدور حزب اموی بوده این است

---

(۱) لسان المیزان: ۳/ ۴۴۰.

که وی رابطه محکمی با «عمرو عاص» داشت و از مدتها قبل، همکار وی بوده است؛ زیرا هنگامی که عمرو عاص مصر را فتح کرد، ابن ملجم همراه وی بود و نزدش جایگاه داشت تا آنجا که به او دستور داد در نزدیکی وی اقامت نماید «۱». گمان بیشتر این

است که وی عمرو عـاص را از توافق خود بـا دو همکارش در مورد توطئه ترور وی (یعنی عمرو عاص) و امام و معاویه، با خبر ساخته بود لـذا عمرو عاص، برای نماز خارج نشـد و دیگری را به جای خود فرسـتاد و نجات یافتن این بر حسب تصادف نبود، بلکه حاصل توطئه ای بود که ریشه های آن با همراهی عمرو عاص، تنظیم یافته بود.

اینها بعضی از اموری است که موجب گمان می گردد که حزب اموی در طرح توطئه و پشتیبانی از آن، نقش داشته است.

(۱)

ترور امام علیه السّلام

مـاه رمضـان که قرآن در آن نـازل گردیـد، بر مسـلمین روی آورد و امـام، یقین داشت که در این مـاه عظیم، به جایگاه قـدس منتقـل می شود، به همین جهت سـعی داشت با نان جو و نمک افطار کنـد. و بنا به آنچه مورخان می گوینـد، بیش از سه لقمه تناول نمی فرمود. آن حضرت، شبهای این ماه را به عبادت احیا می نمود. هنگامی که شب هیجدهم فرا رسید، امام فرود آمدن آن مصـیبت خردکننده را احساس نمود و افسرده و غمگین به نظر می رسید. ستارگان را می نگریست که پرتوی لرزان داشتند. گویی شعاعهای اندوه، خود را به زمین می فرستادند. آنگاه چنین فرمود: «نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شد، این

---

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۳۹

همان شبی است که وعده داده شده ام».

(۱) امام، شب را بیدار ماند در حالی که خاطرات جهاد و تلاش عظیمش در راه اسلام را به یاد آورده و علاقه و اشتیاقش برای دیدار پسر عمویش، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فراوان گشته بود تا سختیهایی را که از دست امتش کشیده

بود، به نزد آن حضرت، شکایت برد.

(۲) امـام، بـا تمـام احسـاس و عواطفش به سوی خـدا روی آورد و از او رسـتگاری و خشـنودی طلب کرد. هنوز آن فجری که تـاریکی اش بر بینوایان و محرومان طولانی گشت، پرتوافکن نشـده بود که امام به راه افتاد و وضوی تازه ساخت و برای خارج شدن از خانه مهیّا گشت، غازهایی روبه روی آن حضـرت فریاد کشیدند، گویی با درد آکنده و اندوهگین فریاد می زدند و از خطری عظیم که بر سرزمین عرب و مسلمین روی خواهد آورد، خبر می دادند.

امـام، از پریشـانی آنهـا نزول قضـا را دریـافت فرمود: «لا حول و لا قوّه إلّا باللّه»، فریادهایی هسـتند که نوحه سـراییها را به دنبال خواهند داشت «۱».

(۳) امـام، به سوی خانه خـدا روان گشت و بنا به عادت خود، مردم را برای پرسـتش خـدا بیـدار کرد. سـپس به نماز ایسـتاد در حالی که در پیشـگاه خدا خم شده و یاد خداوند بر لبهایش بود، آن جنایتکار پلید، عبد الرحمن بن ملجم، بر او حمله برد و در حـالی که شـعار خوارج را سـر می داد؛ «حکومت برای خداونـد است نه برای تو»، فرق امـام را بـا شمشـیر ضـربه زد و پیشـانی شریف آن حضـرت را که فراوان در پیشـگاه خداوند بر خاک سـجده کرده بود، شـکافت. آن ضـربت خائنانه تا مغز مقدسـش پیش رفت، آن مغزی که جز برای خوشبختی

---

(۱) مروج الذهب، ص ۴۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۰

مردم و فراهم آوردن آنان برگرد حق، به چیز دیگری نیندیشیده بود.

(۱) هنگامی که امام، ضربه شمشیر را حس کرد، لبانش به لبخند گشوده شد و فریادش در اطراف مسجد پیچید که: «فزت

و رب الکعبه»؛ «به خدای کعبه رستگار شدم».

(۲) ای امیر المؤمنین! تو نخستین رستگار و عظیم ترین بهره مند از خشنودی پروردگار بوده ای. تو از زمان نرمی ناخنهایت در نوجوانی، با حق، همراهی کردی و در دینت، دورویی و نفاق نداشتی و رضایت هیچ کس را بر طاعت خداوند ترجیح ندادی، جهاد کردی و مبارزه نموده در راه اوج گرفتن سخن خدا در زمین، با جان و وجودت، خود را فدای رسول خدا کردی و از او حمایت نمودی.

(۳) تو رستگار گشتی و اصول عقیده تو پیروز گشت و تو به تنهایی با رسم درخشانی که بر جای نهادی، سخن روز همه روزگار، باقی ماندی که آسمان دنیا را روشنی بخشید و با جوهر حق و عدل، نسلها را تغذیه نمود.

(۴) هنگامی که خبر کشته شدن امام منتشر گشت، مردم به سوی مسجد شتافتند و آن حضرت را افتاده در محراب یافتند که یاد خدا را بر زبان می آورد و خون زیادی از او رفته بود. او را به منزلش منتقل کردند، در حالی که مردم به سختی می گریستند و با جانی دردمند، فریاد می کشیدند:

- امام حق و عدالت کشته شد.

- پدر ناتوانان و غریبان کشته شد.

زنان خانواده آن حضرت، شیون کنان به استقبالش شتافتند، آن حضرت علیه السّلام آنان را به شکیبایی امر فرمود.

امام حسن علیه السّلام غرق در گریه بود، امام روی به وی کرد فرمود: «فرزندم!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۱

گریه مکن که تو با زهر کشته می شوی و برادرت حسین با شمشیر به قتل می رسد».

(۱) پیشگویی امام، محقق شد و چند سالی نگذشت که معاویه، با زهر، حضرت حسن علیه السّلام را

ترور کرد و جگرش را سوزاند و شمشیرها و نیزه ها بدن حضرت حسین علیه السّلام را پاره پاره نمود و اعضایش در صحرای کربلا از هم دریده شدند.

(۲) مورخان می گویند: امام حسین علیه السّلام هنگام ترور شدن پدرش، در کوفه نبود بلکه در اردوگاه نخیله، فرماندهی یکی از واحدهای سپاهی که امام آن را برای نبرد با معاویه تهیه دیده بود، بر عهده داشت و امام حسن، قاصدی به نزد وی فرستاد و او را از آنچه بر پدرش جاری گشته، باخبر ساخت. آن حضرت به کوفه مراجعت نمود در حالی که غرق در غم و اندوه بود و پدر خود را در حال مرگ یافت، پس خود را بر او انداخت و با اشکهایی که بر صورتش جریان داشت، پدر را غرق بوسه ساخت.

(۳) امام بزرگوار، فرزندانش را به اخلاق والا و ارزشهای انسانی وصیت فرمود و از آنها خواست که جز قاتلش، کسی را نکشند و کشته شدن آن حضرت را وسیله ای برای فتنه و خونریزی میان مسلمین، قرار ندهند، آن گونه که بنی امیه هنگام کشته شدن پیشوایان عثمان، چنین کرده بودند.

(۴)

به سوی خلد برین

امام، در حالی که آیات قرآن کریم را تلاوت می کرد، با دردهای احتضار دست به گریبان بود. آخرین چیزی که بر زبان آورد، گفتار خدای تعالی بود که:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۲

لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ «این چنین باید عمل کنند، عمل کنندگان».

آنگاه روح پاکش، پر کشید و فرشتگان خدای رحمان آن را در بر گرفتند ...

(۱) پایه های عدالت در زمین سست گشت و نشانه های دین، از دیده ها پنهان شد.

اینک پناه ستم کشیدگان و محرومان، آنکه خود را به رنج

می افکند تا در سرتاسر این عالم، دولتی را برپا نماید که تبعیض و بهره کشی را ریشه کن سازد و عدالت و حق را میان مردم حاکم کند، در گذشته بود.

(۲) دو سبط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به تجهیز پدرشان برخاسته، جنازه پاکش را غسل داده، کفن پوشاندند و در ساعتهای آخر شب، او را به آرامگاه ابدی اش منتقل کردند و در «نجف اشرف» به خاك سپردند.

آنان، عدالت اجتماعی و ارزشهای انسانی را همراه وی مدفون ساختند.

(۳) مورخان می گویند: هنگامی که خبر کشته شدن امام به معاویه رسید، شادمان گشت و روز کشته شدن آن حضرت را در دمشق، روز عید رسمی اعلام کرد، زیرا آرزوهایش محقق گشته و برای وی این امکان پیش آمده بود که حکومت را به عنوان وسیله ای برای کشاندن مسلمین به بردگی و اجبار آنان بر آنچه نمی پسندیدند، قرار دهد.

(۴)

آنچه از حکومت امام علیه السّلام بر جای ماند

حکومت امام، آثار بسیار مهم و عظیمی در جامعه اسلامی بر جای گذاشت که شاید مهمترین آنها بدین شرح باشد:

۱- حقیقت اسلامی را با همه نیروهایش در جهان سیاست و حکومت، آشکار ساخت؛ زیرا امام در حکومت خود، خواهان برطرف کردن تبعیضهای

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۳

اجتماعی میان مردم و به وجود آوردن فرصتهای همتا میان آنان با اختلاف قومیتها و دیانتهایشان بود و اینکه با همه گروهها با روح مساوات و عدالت میان آنها رفتار شود، بدون اینکه طایفه ای از امتیاز خاصی برخوردار باشد که این سیاست امام برای آن حضرت در میان مردم، محبوبیتی عظیم به وجود آورد.

(۱) حضرت علی علیه السّلام با عدالت و مساوات بر جای گذارده همچنان در دل توده های مردم باقی ماند،

آزادگان، دوستدار او گشتند و به عنوان بزرگترین مصلح اجتماعی در زمین به وی نگریستند و او را بر همه نامداران آن روزگاران مقدم داشتند. «ایمن بن خریم اسدی» خطاب به بنی هاشم و در رأس آنان امام، چنین گفته است:

أ أجعلكم و اقواما سواءو بينكم و بينهم الهواء

و هم أرض لارجلكم و أنتم لرءوسهم و أعينهم سما «۱» «آیا شما را با دیگران برابر بدانم در حالی که میان شما و آنان، هوا فاصله باشد».

«آنها برای پاهایتان زمین می باشند و شما برای سرها و چشمهایشان، آسمان هستید».

(۲) ۲- اصول و آرای درخشان امام، پیوسته در تعقیب امویان باقی ماند و در درون کاخهایشان نیز به دنبال آنها بود و آنان به این اصول همچون شبحی ترسناک می نگریستند که قدرت آنان را تهدید می کرد به طوری که دستور داد امام را بر منبرها ناسزا گویند تا از منزلتش بکاهند و مردم را از ارزشها و اصول آن حضرت، دور سازند.

---

(۱) الاغانی ۱/ ۲۱. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۱۴۴ آنچه از حکومت امام علیه السلام بر جای ماند ..... ص ۱۴۲ :

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۴

(۱) ۳- حکومت امام که عدالت بزرگ اجتماعی را شعار خود قرار داده بود، برای فرزندان آن حضرت مشکلات و گرفتاریهای بسیاری را به دنبال داشت و آنان را به شکنجه و قتل از سوی حکام روزگارشان، مبتلا ساخت که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله این مورد را پیشگویی فرموده بود؛ زیرا «ابو جعفر اسکافی» روایت کرده است که حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر فاطمه وارد شد و علی را خفته یافت.

حضرت

فاطمه برای بیدار کردن وی رفت. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «او را رها کن که بعد از من بسیار بیدار خواهد ماند و اهل بیت من به خاطر وی جفاها خواهند دید».

فاطمه، به گریه افتاد، آن حضرت به وی فرمود: «گریه مکن که وی همراه من در جایگاه کرامت نزد من خواهد بود» «۱».

(۲) حکومتهای اموی و عباسی در ستم به فرزندان امام، بسیار کوشیدند؛ زیرا آنان، حقوق مظلومان و رنج کشیدگان را مورد توجه قرار می دادند و اصول والایی را که امام امیر المؤمنین علیه السّلام آنها را شعار خود قرار داده بود، شعار خود قرار داده و در راه تحقق آنها در صحنه زندگی، به شدت مبارزه کردند که از کوشاترین و مبارزترین فرزندان امام در حمایت از اصول پدر، حضرت حسین علیه السّلام بود، به صحنه های جهاد، با تصمیم بر شهادت و ناامید، از زندگی، روان گشت تا اصول جد و پدرش را حمایت کند و پرچم اسلام را بلند و در اهتزاز نگهدارد و پرچمهای شرک و الحاد را سرنگون سازد و بندهای بردگی و ذلّت را از هم بگسلد.

(۳) ۴- امام در زمان کوتاه حکومتش، بینشی اصیل در مبارزه با ظلم و مخالفت

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۴/ ۱۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۵

با ستم به وجود آورد؛ زیرا بزرگان یارانش همچون «حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی، عبد اللّه بن عفیف ازدی» و امثال آنان که در مدرسه فکری امام پرورش یافته بودند، در برابر حکومت اموی بپاخاستند و آن ستمکاران را با قیامهایی پی درپی- که غرور و جبروت آنان را در هم شکست- سراسیمه ساختند.

حکومت

امام، به حق، مدرسه مبارزه و انقلاب و مدرسه ای برای ایجاد بینش دینی و ادراک اجتماعی بود.

در اینجا سخن ما درباره آنچه از حکومت امام بر جای ماند، به پایان می رسد.

(۱)

خلافت حضرت حسن علیه السّلام

اشاره

امام حسن علیه السّلام زمام خلافت اسلامی را بعد از پدر، به دست گرفت، آن حضرت رهبری حکومت را به شکلی در دست گرفت که فتنه ها در آن آشوبی بپا کرده و جنگها و حزب گراییها، ارتشِ آن را از هم گسیخته بود و دیگر هیچ پایگاه مردمی نمانده بود که حکومت به آن پشت گرم باشد؛ زیرا نگرش عمومی که ساخته و پرداخته اعیان و اشراف بود، به سوی معاویه گرایش داشت، آنها چه قبل از شهادت امام و چه بعد از آن، در ارتباطی محکم با وی بودند و نقش عمده ای در از هم پاشیدن سپاه امام هنگام دچار شدن لشکر معاویه به شکست و فرار داشتند.

(۲) به هر حال، امام حسن علیه السّلام پس از تصدی خلافت، برای جنگ مهیّا شد و دستور داد که اجتماعی عمومی در مسجد کوفه تشکیل شود که نیروهای مسلح

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۶

و دیگران در آن حاضر شدند و امام، خطابه ای عظیم و مؤثر ایراد فرمود که در آن به تشکّل نیروها و وحدت صفها فرا خواند و از تبلیغاتی که حکومت اموی پراکنده می نمود، بر حذر داشت و مردم را برای جنگ با معاویه فرا خواند.

(۱) هنگامی که مردم این را شنیدند، دلهایشان به هراس افتاد و زبانهایشان بند آمد، هیچ یک از آنان پاسخی ندادند بجز قهرمان بزرگ، «عدی بن حاتم» که برخاست و تأیید کامل خود را نسبت به امام علیه السّلام

اعلام نمود و اهل کوفه را به خاطر موضعگیری توأم با شکستشان، مورد سرزنش و توبیخ فراوان قرار داد و برای امام و دیگران آشکار شد که ارتش، خواهان جنگ نیست؛ زیرا دست از طاعت برداشته و به صحنه های عصیان و تمرّد، روی آورده بود.

(۲) پس از تلاشهای فراوانی که بعضی از افراد مخلص نسبت به امام، انجام دادند- به تعبیر شیخ مفید- انواع و گونه های متعددی از مردم برای جنگ آماده شدند که بیشتر آنان از خوارج و شکاکان و طمع ورزان بودند. این عناصر، ایمانی به مطلب مورد نظر امام نداشتند؛ زیرا خیانت و بی وفایی را طعمه خود ساخته بودند.

(۳) راویان می گویند: امام فرماندهی طلیعه لشکرش را به «عبید اللّه بن عباس» سپرد که معاویه دو پسرش را کشته بود، تا این امر باعث اخلاص وی گردد، ولی هنگامی که با سپاه معاویه روبه رو گشت، معاویه ریسمان مکرش را به سوی وی فرستاد و او را وعده یک میلیون درهم داد که نصف مبلغ را نقدا بدهد و نصف دیگر را هر وقت به او بپیوندد «۱».

(۴) دهان عبید اللّه آب افتاد و به دنیای معاویه پاسخ مثبت داده، از حق،

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴/ ۲۷- ۲۹.

منحرف شد و به اردوگاه ظلم و جور، ملحق گردید، در حالی که هشت هزار نفر از افراد سپاه، همراه وی بودند «۱» بدون اینکه اعتنایی به خیانت و ننگ داشته باشد و یا اینکه به زیانهای وحشتناکی که به سپاه عموزاده اش وارد کرده بود، توجهی بنماید در نتیجه همه واحدها و پایگاهها از هم گسیخته گردید.

(۱) خیانت، تنها

به «عبیـد اللّه» تمام نمی شـد، بلکه غیر از او، فرماندهان بزرگ آن لشـکر نیز خیانت کرده، به معاویه پیوسـتند و امام را در میان افراد پراکنده آن لشکر درهم شکسته، همراه با آه و درد، باقی گذاشتند.

محنت امام و گرفتاری آن حضـرت در میان لشـکرش تنها به خیانت فرماندهان یگانها ختم نمی شد؛ زیرا گرفتاری آن حضرت از این نیز فراتر رفت و دسته هایی از آن لشکر به کارهای هراس انگیز بسیار خطرناکی دست زده بودند که عبارتند از:

(۲)

۱- تعدی بر امام علیه السّلام

پلید ناپاک، «جراح بن سـنان» دست به تعدی بر امام زد و با دشـنه، ضـربه ای به ران آن حضـرت وارد ساخت، امام، مجروح بر زمین افتاد و او را برای درمان بردند «۲».

شخص دیگری نیز هنگـام نماز با خنجر، ضـربه ای بر آن حضـرت زد «۳»؛ فردی دیگر، تیری به سوی آن حضـرت پرتاب کرد که آسیبی به حضرت نرساند.

امام «۴» مطمئن شد که مردم کوفه تصمیم دارند که آن حضرت را بکشند و ترور نمایند.

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲۵/ ۲۱۴.

(۲) الارشاد، ص ۲/ ۱۲.

(۳) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۱۰۶.

(۴) همان، ۲/ ۱۰۷ و ۱۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۸

(۱)

۲- نسبت دادن کفر به امام حسن علیه السّلام

آن لشـکر، در دین و عقیـده نیز بیمـار گشت به طوری که نوه پیغمبرشـان و ریحـانه او را به کفر و خروج از دین متهم کردنـد؛ چنانچه «جراح بن سـنان» در برابر آن حضـرت ایستاد و با فریاد گفت: «ای حسن! شرک ورزیدی همان گونه که پدرت شرک ورزید! ...» «۱».

این نظر همه خوارج بود که اکثریت مطلق را در آن سپاه تشکیل می دادند.

(۲)

۳- خیانت بزرگ

خیانت بزرگی که بعضی از سران آن لشکر مرتکب شدند، این بود که آنان به معاویه نامه نوشتند و برای وی ضامن شدند که هر وقت بخواهد و اراده کند، امام را به صورت اسیر، تحویل دهند! یا آن حضرت را ترور کنند «۲». و این امر، امام را بسیار نگران کرد که مبادا اسیر گردد و به معاویه تحویل داده شود و معاویه بر او منّت گذارد و این مسأله به عنوان منّتی برای بنی امیّه نسبت به خاندان نبوی به ثبت رسد، آن گونه که آن حضرت پس از صلح در این باره سخن می گفته است.

(۳)

۴- غارت کردن وسایل و اثاثیه امام حسن علیه السّلام

فرومایگان اهل کوفه دست به غارت وسایل و لوازم زندگی امام زدند و گلیمی را که بر آن نشسته بود، ربودند همان گونه که ردای آن حضرت را از او گرفتند «۳».

اینها بعضی از حوادث سهمگینی بود که آن لشکر خیانت پیشه مکّار، بدانها دست یازیده بود.

---

(۱) همان ۲۰/ ۱۰۵.

(۲) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۲۰۴.

(۳) یعقوبی، تاریخ، ۲/ ۲۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۴۹

(۱)

صلح

امام، در برابر این فتنه های سیاه، موضعگیری دوراندیشانه همراه با آگاهی اتخاذ کرد که حکمت، با همه ابعاد و مفاهیمش در آن تجلی یافت؛ زیرا امام دریافت که در برابر دو کار، قرار دارد:

(۲) ۱- جنگ با معاویه را آغاز کند در حالی که مطمئن بود بدون شک غلبه با معاویه خواهد بود، یا اینکه خود و یاران و اهل

بیتش که نماینده ارزشهای اسلامی بودند، کشته می شدند و با قربانی شدن آنان، اسلام، رهبران و داعیان خود را از دست می داد، بدون اینکه حرکت اسلامی چیزی را کسب نماید؛ زیرا معاویه با تواناییهای دیپلماتیک خود، مسئولیت این کار را بر عهده امام می گذاشت و بر فداکاریهای آن حضرت هزاران پرده می کشید. و یا اینکه آن حضرت اسیر می گردید و معاویه بر او منّت می گذاشت و این ننگی بر بنی هاشم و افتخاری برای بنی امیه می شد.

(۳) ۲- با معاویه صلح کند و برای اسلام، مردان و داعیانش را حفظ نماید و با صلح خود، حقیقت معاویه را آشکار سازد و آن پرده ضخیمی را که معاویه بر حقیقت کار خود کشیده بود، به کناری زند، امام علیه السّلام این انتخاب دوم را برگزید با وجود اینکه خار در

چشم و استخوان در گلو داشت.

(۴) مورخان می گوینـد: آن حضـرت، لشـکر خود را جمع کرد و جنگ یا صـلح را بر آنها عرضه داشت، صـداها از هر جانب برخاست که: «البقیه البقیه «۱»؛ بر جای خود می مانیم».

آنان، خواری را پذیرفتند و به ذلّت خشنود گشته از راه حق منحرف شدند.

---

(۱) حماه الاسلام ۱/ ۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵۰

امـام مطمئن شـده بود که آنهـا شـعور و احساس را از دست داده بودنـد و در توان نبود که آنان را به طاعت وادارد و به جنگ مجبور نماید، بنابراین، با تلخکامی و ناخشنودی، صلح را پذیرا گشت.

(۱) آن صـلح، صـلحی تلـخ و نـاگزیر بود که شـرع، آن را واجب می سـاخت و عقـل آن را لاـزم می نمود و شـرایط اجتماعی سرشار از مشـکلات سیاسـی، آن را اقتضا می کرد؛ زیرا اگر جنگ را آغاز می کرد، لشـکر او حتما شکست می خورد و امّت، به سبب آن، دچار فاجعه ای می شد که ابعاد آن را حدّی نمی بود.

کیفیت صـلح و شـرایط و علل آن و پوچی سـخن انتقادکنندگان را به تفصیل در کتابمان، زندگانی امام حسن علیه السّلام بیان کرده ایم.

(۲)

موضعگیری امام حسین علیه السّلام

آنچه مسلّم است این است که امام حسین علیه السّلام از نظر فکری در صلح با برادرش، هم عقیده بود و این کار با توافق میان آنـان صورت گرفت؛ زیرا اوضـاع موجود، ضـرورت آن را اقتضا می کرد و گریزی از آن نبود. البته روایاتی جعلی وجود دارد که بر خلاف آنچه بیان کردیم، می باشد. و اینکه امام حسـین، از صـلح ناخشنود بود و تصمیم به مخالفت داشت ولی برادرش او را بر حذر داشت و گفت: تو را در خانه ای می افکنم

و آن را با گل بر روی تو می بندم تا صلح انجام گیرد. حضرت حسین علیه السّلام ملاحظه کرد که شرط وفاداری به برادر این است که او را فرمان برد و با او مخالفت نورزد. بنابراین، با وی در آن مورد، موافقت کرد. ما جعلی بودن این مطلب و عدم صحت آن را به طور کلی، در کتابمان. «زندگانی امام حسن علیه السّلام» مدلّل ساخته ایم.

(۱)

عدی بن حاتم و امام حسین علیه السّلام

هنگامی که صلح، انجام یافت، «عدی بن حاتم» به همراه «عبیده بن عمر»، نزد امام حسین شتافت و در حالی که قلبش به آتش می سوخت، امام را به آغاز جنگ فرا خواند و گفت: «یا ابا عبد اللّه! آیا شما خواری را با عزّت خریده و اندك را پذیرفته و از فراوان چشم پوشیده اید. امروز از ما اطاعت کن و همه روزگار را با ما مخالف باش. حسن را با آنچه از این صلح دیده است واگذار و شیعیان خود از اهل کوفه و دیگران را جمع کن. من و دوستم را عهده دار این طلیعه قرار ده که فرزند هند به خود نخواهد آمد، مگر اینکه ما با شمشیرهایمان بر سر او زده باشیم».

حضرت حسین علیه السّلام فرمود: «ما پذیرفتیم و پیمان بستیم راهی برای پیمان شکنی مان وجود ندارد» «۱».

(۲) اگر امام حسین علیه السّلام، راهی برای چیره شدن بر حوادث می یافت، دست به جنگ می زد و با معاویه به نبرد می پرداخت. اما همه راهها به روی او و برادرش بسته شده بود و ملاحظه کردند که راهی جز صلح، برایشان نمانده است.

(۳)

دگرگونی خلافت

خلافت اسلامی، از واقعیت اصیل و مفاهیم سازنده آن به سلطنتی جابرانه تغییر شکل داد که در آن سایه ای برای عدالت وجود نداشت و شبحی برای حق در آن نبود.

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۲۰.

(۱) جباران حکومت اموی بر امّت مسلط گشته در خوار کردن آنان و غارت ثروتها و اجبار آنها به بردگی به تلاش پرداختند. یکی از نویسندگان می گوید: «از بین رفتن خلافتی که در راه راست بود، و انتقال آن به بنی امیّه، نتایج مهمی

را به بار آورد: خاندان اموی بر خاندان هاشمی پیروز شد معنایش این است که اشرافی گری قریشی و سرمایه داران و صاحبان معاملات بازرگانی، بر صاحبان اصول و ارزشها پیروز شده اند.

(۲) پیروزی معاویه، شکست همه تلاشهایی بود که برای جلوگیری از طغیان سرمایه داری قریش، صورت می گرفت. شکست حلف الفضول، «۱» شکست انگیزه های مستقیم برای قیام اسلامی و نبرد با بهره کشی و ظلم بود.

این شکستی بود برای ارزشها و اصول و پیروزی نیرنگ بازی و سیاست پشتیبانی شده از سوی سابقه داران و مال اندوزان بود. این شکست، اثری دردناک بر اسلام و نسلهای مسلمین بود».

(۳) و نیز «نیکلسون» می گوید: «مسلمانان، پیروزی بنی امیّه و در راس آنها معاویه را پیروزی اشرافی گری بت پرستان به شمار آوردند، آنها که با پیامبر و یارانش دشمنی کردند و با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به نبرد پرداختند تا اینکه پیامبر آنها را از میان برداشت، آنجا که مسلمین همراه پیامبر بر جهاد و مقاومت در برابر آنها شکیبایی به خرج دادند تا وقتی که خداوند، آنان را یاری فرمود و بر روی ویرانه های آنها، پایه های اسلام را بنا نهادند، آن دین آسانی که مردم را در خوشی و ناخوشی برابر دانست و سروری گروهی را که فقیران را حقیر

---

(۱) سوگندی است که «هاشم، زهره و تیماء، نزد عبد اللّه بن جدعان» آمده بر دفع ظلم و ظالم و گرفتن حق از او سوگند خوردند. (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵۳

می شمردند و ناتوانان را به خواری می کشیدند و اموال را به غارت می بردند به پایان برد ...».

(۱) به هر صورت، جهان اسلام، پس از صلح، دچار فاجعه ای بزرگ

گردیـد و از جهـان آسودگی، ایمنی و اسـتقرار، به دنیـایی پر از ظلم و جور مبـدّل گردیـد؛ زیرا امویـان پس از اینکه بر اوضاع مسلط گشتند، به سرعت برای استبداد در کارهای مسلمین و اجبار آنان بر آنچه نمی خواستند، روی آوردند.

(۲) کوفیان نیز بیش از دیگران از سـتم، رنج بردند؛ زیرا نظام حاکم، آنان را به خاطر ایسـتادنشان در کنار امام، در ایام صفین، به سختی مورد محاسبه قرار دادند و جلّادانی همچون «مغیره بن شعبه و زیاد بن أبیه» را بر کارهای آنان گماشتند، آنها رگباری از عـذاب دردناك را بر سـر آنان ریختنـد. آنگاه بود که کوفیان از بخت بـد خود به خاطر گناه عظیمی که در عدم حمایت از امام امیر المؤمنین علیه السّـلام و فرزنـدش حضـرت حسن علیه السّـلام، مرتکب شـده بودند، نالیدند و با هیأتهای اعزامی و نامه هایشان بر امام حسـین اصرار می ورزیدند تا آنان را از ستم امویها و ظلم آنان برهاند، ولی جای شگفتی حیرت افزون است که وقتی امام به آنها پاسـخ مثبت داد، شمشـیرها را به روی آن حضـرت کشـیدند و بدن او و فرزندانش را در صـحرای کربلا پاره پاره ساختند!! در اینجا سخن ما درباره «افول دولت حق» به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵۵

(۱)

حکومت معاویه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵۷

(۱) پس از صـلح، مسـلمانان، حکـومت معـاویه را بـا وحشـت، هراس و ترس، اسـتقبال نمودنـد؛ زیرا واقعیّت امر معـاویه را می شناختنـد و مسـیر فکری و عقیـدتی وی را می دانسـتند، بنـابراین، از وی بر دین، جـان و مـال خـود ترسـیدند و آنچه از آن می ترسیدند، پیش آمد؛ چون هنوز بر همه مناطق

دولت اسلامی مسلّط نشده بود که ظلم، جور و فساد را در زمین منتشر ساخت.

(۲) مورخان می گویند: وی با مسلمین، سیاستی را اعمال کرد که آنها قبلا با آن، آشنایی نداشتند؛ زیرا سیاست وی نشانی از مرگ و نیستی داشت، همچنانکه تیشه ویرانی همه ارزشهای اخلاقی و انسانی را به همراه داشت در حالی که در زمان وی، بت پرستی با همه زشتیهایی که مردم از آنها نفرت داشتند، جان دوباره گرفت.

(۳) «سید میر علی هندی»، می گوید: «با رسیدن معاویه به خلافت در شام، نظام بت پرستی پیشین بازگشت نمود و جایگاه دمکراسی اسلامی را اشغال کرد و بت پرستی با تمام بی بندوباریهای همراه آن، جانی تازه گرفت، گویی که از نو، باززاده شده بود، همچنان که فرومایگی و سقوط اخلاقی در هر مکانی که فرماندهان سپاهیان اموی از سربازان شام به آنجا راه یافته بودند جایگاهی گسترده پیدا کرد ...» «۱».

(۴) آنچه مسلّم است اینکه حکومت معاویه با رضایت مردم یا مشاورت با آنها

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵۸

پشتیبانی نمی شد، بلکه به زور اسلحه بر مردم تحمیل شده بود که معاویه خود به طور رسمی به این موضوع اعتراف کرد و در سخنانی که در برابر جمع کثیری از مردم بر زبان آورد، گفته بود: «به خدا! من خلافت را از راه محبتی که به من روا داشته باشید یا بر حکومتم مسرور باشید به دست نیاوردم بلکه با این شمشیرم با شما جنگیده ام، اگر دیدید تمامی اجتماعتان را قوام ندادم، پس قسمتی از آن را از من بپذیرید ...».

(۱) هنگامی که پس از صلح، امّت چون طعمه ای در زیر نیشهایش قرار

گرفت، در «نخیله» خطابه ای تند ایراد کرد و در آن، جبروت و طغیان خود را نسبت به امّت و بی اعتنایی اش به حقوق مردم را اعلام کرد و ضمن آن گفت:

«به خـدا! من با شـما نجنگیـده ام که نماز بخوانیـد، روزه بگیریـد، به حج بروید و یا زکات بدهید، شـما این کارها را انجام می دهید، ولی من با شـما جنگیده ام تا بر شـما حکومت کنم و خداوند این را به من داده است در حالی که شما خواهان آن نبوده اید» «۱».

(۲) این خطـابه، جهت گیریهـای شـرورانه معـاویه را نشـان می دهـد؛ زیرا وی به خاطر حکومت و تسـلّط بر مردم بود که خون مسلمانان را ریخت و سوگواری و غم و اندوه را در خانواده هایشان پراکنده ساخت.

(۳) ما ناگزیریم که برنامه های سیاسـی حکومت معاویه و حوادث عظیم همزمان با آنها را بررسـی کنیم؛ زیرا به عقیـده ما، این موارد از برجسته ترین عوامل انقلاب حضرت امام حسین علیه السّلام می باشد، از آن جهت که آن حضرت محرومیّت و رنجی را که مسلمانان با آن دست به گریبان بوده و انحراف

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۲۶۲. شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۵۹

و نابسامانی حاصل از نقایص اجتماعی ناشـی از حکومت اموی که بدان گرفتار گشـته بودند را، مشاهده کرد لذا آن حضرت- سلام اللّه علیـه- پس از هلاک شـدن معـاویه، بـه آغـاز انقلاب بزرگ خـویش دست زد، انقلابی که به بیـدار کردن بینش اجتماعی انجامید و سـرانجام حکومت اموی را ریشه کن ساخت و همه نشانه ها و آثار آن را از میان برداشت. بعضـی از سمت گیریهای سیاست معاویه، بدین شرح بوده است:

(۱)

سیاست اقتصادی معاویه

معاویه، هیچ گونه سیاست

اقتصادی در مسائل مالی، به معنای مصطلح برای این واژه نداشته است، بلکه اقدامات وی در جمع آوری اموال و هزینه کردن آنها تابع خواسته ها و تمایلات وی بوده به طوری که ثروتهای عظیمی را به نیروهای طرفدار خود می داد و مخالفان خود را حتی از سهمیه عادی خودشان محروم می ساخت. اموال را تصاحب می کرد و مالیاتها را به ناحق وضع می نمود.

(۲) به طور قطع در حکومت معاویه هیچ نشانی از اقتصاد اسلامی که مسائل اقتصادی را با برجسته ترین و عمیق ترین شیوه ها حل می کند، وجود نداشت؛ زیرا اقتصاد اسلامی به ازدیاد درآمد فردی و مبارزه با بیکاری و نابودی فقر، همت می گماشت و اموال دولت را در مالکیت مردم به حساب می آورد که باید برای پیشرفت زندگی و ازدیاد رفاه ملّت به کار گرفته شود، ولی معاویه فقر و نیازمندی را در میان اکثریت مطلق افراد جامعه پراکنده ساخت و سرمایه داری را نزد گروه کوچکی که بر سرنوشت و امور مردم حاکم بودند، به وجود آورد که بعضی از مسائل عمده سیاست اقتصادی وی عبارتند بودند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۰

(۱)

محرومیّت اقتصادی

اشاره

معاویه، محرومیت اقتصادی را در مناطقی که جبهه مخالف در آن جای داشت، منتشر ساخت و در آن مناطق، بینوایی و نیازمندی را گسترش داد تا آن جبهه به هیچ گونه مخالفتی با وی قادر نباشد. بعضی از مناطقی که معاویه آنها را با رنج و حرمان، مواجه ساخت، بدین قرارند:

(۲)

۱- یثرب

معاویه، به تضعیف «یثرب» پرداخت و چیزی از اموال را بر اهل مدینه انفاق ننمود؛ زیرا آن منطقه از پایگاههای مخالفین حکومت وی بود و بسیاری از شخصیتهای معارض خاندان اموی که چشم داشتی به حکومت داشتند در آنجا اقامت می نمودند.

(۳) مورخان می گویند: وی آنان را مجبور ساخت تا املاکشان را بفروشند و او آنها را با بهایی اندک خریداری کرد. او مأمور اموال خود را به آنجا فرستاد تا منافع آنها را جمع آوری نماید، امّا آنان وی را مانع شدند و با حاکمشان، «عثمان بن محمد» ملاقات کرده گفتند: همه این اموال متعلق به ماست. معاویه در منافع آنان با ما به تبعیض عمل کرد، نه درهمی و نه بیش از آن، به ما نداده تا آنجا که روزگار بر ما سخت گردید و گرسنگی بر ما دست یافت، آنگاه املاک ما را به یک صدم قیمتشان خریداری نمود. حاکم مدینه با تندترین و تلخ ترین سخنان به آنان پاسخ داد.

(۴) صحابی جلیل القدر، «جابر بن عبد اللّه انصاری» به سوی معاویه رفت، اما وی به عنوان تحقیر و توهین به او اجازه ورود نداد جابر نزد وی بازگشت. آنگاه معاویه ششصد درهم برای او فرستاد ولی جابر آنها را بازگرداند و به وی نوشت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۱ و انی لاختار القنوع علی

الغنی اذا اجتمعا و الماء بالبارد المحض

و اقضی علی نفسی إذ الامر نابنی و فی الناس من یقضی علیه و لا یقضی

و البس اثواب الحیاء و قد اری مکان الغنی الا أهین له عرضی «من قناعت را به جای ثروت- هرگاه با هم جمع شوند- بر می گزینم همانگونه که آب را در سرای خالص بر می گزینم».

«هرگاه نیازمند شوم، بر خود حاکم می شوم در حالی که میان مردم کسانی هستند که بر آنها حکم می شود و خود حاکم نیستند».

«جامه های شرم را می پوشم در حالی جایگاه ثروت را می بینم و آبرویم را به خاطر آن، خوار نمی سازم».

(۱) و به فرستاده معاویه گفت: «به او بگو: به خدا ای فرزند هند جگرخوار! در نامه عمل خود، هرگز حسنه ای را نخواهی یافت که من سبب آن باشم».

فقر، در خانه های انصار منتشر گشت و بینوایی بر آنها سایه افکند تا آنجا که کسی نمی توانست شتری را خریداری کند و برای کارهایش از آن استفاده نماید. هنگامی که معاویه به حج رفت و بر مدینه گذر کرد، مردم- از جمله انصار- به استقبال وی رفتند که بیشتر آنان پیاده بودند، به آنها گفت: «چه چیزی مانع شما گردید که از من آن گونه که مردم استقبال می کنند، استقبال نمایید؟!».

(۲) «سعید بن عباده» به او گفت: «کمی مرکبها، تنگدستی، سختی روزگار و برتری دادن تو دیگران را بر ما، مانع ما گردید».

معاویه با استهزا و تمسخر به وی گفت: «چرا از شترهای مدینه استفاده نمی کنید؟» سعید با منطق جوشانش تیری به وی زد و گفت: «آنها را در روز بدر سر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۲

بریدیم، آن روز که (برادرت) حنظله بن ابی سفیان

را کشتیم!؟» «۱».

(۱) سیاست معاویه اقتضا داشت که در مدینه، گرسنگی منتشر گردد و مردم آن از صله و بخشش، محروم بمانند. «عبد اللّه بن زبیر» در نامه اش به یزید می گوید:

«به جانم سوگند از آنچه ما از حقمان در دست تو داریم، جز اندکی به ما نمی دهی و بخش عظیم آن را بازمی داری ...».

(۲) معاویه به حکومت مرکزی در یثرب دستور داد قیمت مواد غذایی را بالا ببرند تا گرسنگی در آن همگانی گردد. یزید در نامه اش به مردم مدینه، به این مسأله اشاره نمود و آنان را وعده نیکوکاری داده بود اگر در برابر حکومتش سر تسلیم فرود آورند. در آن نامه آمده بود: «آنان بر من پیمان دارند که قیمت گندم را به اندازه قیمت گندم در نزد خودمان قرار دهیم و عطایی که می گویند در زمان معاویه از آنها منع گردیده است، از سوی من به طور کامل به آنان داده خواهد شد» «۲».

معاویه، حاکمان حجاز را گاه «مروان بن حکم» و گاه «سعید بن عاص» قرار داد و گاهی اولی را معزول می ساخت و دومی را حکومت می داد، آن دو در خوار نمودن و فقیر ساختن مردم مدینه، کوشیدند.

(۳)

۲- عراق

معاویه، کیفرهای فراوانی را بر «عراق» اعمال نمود، زیرا مرکز اصلی مخالفین و تنها منطقه ناخشنود از حکومت وی بود که حاکم آن، «مغیره بن شعبه»، بخشش و ارزاق را از اهل کوفه بازمی داشت. حکّام اموی پس از معاویه

---

(۱) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۲/ ۷۳.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۷۷.

نیز همین روش را در ظلم و ستم به عراق و محروم نمودن مردم آن ادامه

دادند و حتی عادل ترین آنان یعنی «عمر بن عبد العزیز» هم مساوات میان عراقیها و شامیها در بخشش را رعایت نکرد؛ زیرا ده دینار به عطای شامیان افزود ولی به عطای عراقیها چیزی نیفزود «۱».

در روزگار حکومت اموی، انواع سختیها بر عراق گذشت تا آنجا که عراقیها دست به قیامهای پی درپی بر ضد حکومت آنان زدند.

(۱)

۳- مصر

«مصر» گرفتار ستم اقتصادی زیادی گردید؛ زیرا معاویه به عامل خود نوشت: «به هر فرد از قبطیان یک قیراط اضافه کن»، ولی عامل وی بر این موضوع اعتراض کرد و به او نوشت: «چگونه بر آنها بیفزایم در حالی که در قراردادشان آمده که چیزی به آنها افزوده نشود» «۲».

سخت گیری اقتصادی، دیگر سرزمینهای اسلامی را نیز دربرگرفت تا مردم آنها را از مخالفت با حکومتش مشغول نماید.

(۲)

رفاه در شام

وقتی سرزمینهای اسلامی دست به گریبان سختی و محرومیت بودند، می بینیم که «شام» در رفاه کامل به سر می برد و قیمت مواد غذایی در آن، بسیار پایین بود؛ زیرا نسبت به خاندان اموی، اخلاص داشت و در استحکام حکومتشان تلاش کرد لذا در آنجا رفاه گسترش یافت. آنچه این قضیه را تأیید

---

(۱) العقد الفرید ۶/ ۲۲۰.

(۲) زندگانی امام موسی بن جعفر علیه السّلام ۱/ ۳۰۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۴

می کند، نامه یزید است که اندکی پیش از این به آن اشاره ای داشتیم.

(۱) مردم شام نیز بر دیگر مردمان ترجیح داده شدند چنانچه «مالك بن هبیره» در گفتگویش با «حصین بن نمیر» به آن اشاره می کند و می گوید: «بشتاب تا با این نوجوان بیعت کنیم (یعنی با خالد بن یزید) که ما پدرش را به دنیا آوردیم و او خواهرزاده ماست، تو جایگاه ما را نزد پدرش می دانی که چگونه ما را بر گرده مردم عرب، جای داده بود» «۱».

(۲)

معاویه اموال را در راه استحکام حکومتش به کار می گیرد

معاویه، خزانه مرکزی را برای استحکام بخشیدن به حکومت و قدرت خویش به کار گرفت و مال را به عنوان سلاحی برای توانا ساختن خود در رهبری امّت و ریاست دولت، مورد استفاده قرار داد.

«سید میر علی هندی» می گوید: «ثروتهایی که معاویه از حکومتش بر شام جمع آوری کرده بود، او و اطرافیانش، آنها را بر سربازان مزدورش مسرفانه مصرف می نمود، آنان که وی را در خفه کردن هر زمزمه ای بر ضد حکومتش یاری کرده بودند» «۲».

(۳) این سیاست، نزد مسلمین چیز تازه ای بود که هیچ یک از خلفای پیشین بدان نیندیشیده بودند، خلفای اموی بعد از او نیز بر همین شیوه رفتار کردند و مال را

وسیله ای برای تحکیم قدرت خویش به کار گرفتند.

(۴) «دکتر محمد مصطفی» می گوید: «از عناصر سیاست امویان، به کارگیری

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۳۵- ۵۳۶.

(۲) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

مال به عنوان سلاحی برای ارعاب و وسیله ای برای تقرّب بود؛ زیرا گروهی از مردم را از آن محروم ساختند ولی آن را چندین برابر بیشتر به گروهی دیگر دادند تا بهایی برای وجدان و تضمینی برای سکوت آنان باشد» «۱».

(۱) «شکری فیصل»، مال را یکی از دو عامل اساسی می داند که اجتماع اسلامی به صورتی عجیب در برابر آنها خاضع گشت و از جمله عوامل در فتنه های سیاست و تسلط طبقه حاکم از قریش و نیز یکی از عوامل پیدا شدن اختلاف میان عرب و غیر عرب و حتی میان خود مردم عرب بوده است «۲».

(۲)

بخششهای بسیار چشمگیر معاویه به خاندانش

معاویه، اموال بسیار فراوانی را به خاندان خویش بخشید و ثروتهای گسترده در اختیار آنان قرار داد «۳» تا جایگاه آنان را قدرت بخشد و نفوذشان را در عالم اسلامی، گسترش دهد در حالی که بینوایی و محرومیت را میان بیشتر گروههای ملت منتشر کرده بود.

(۳)

بخشیدن خراج مصر به عمرو عاص

معاویه، خراج مصر را به «عمرو عاص» بخشید و آن را مادام العمر، طعمه ای برای وی قرار داد و این به خاطر همکاری عمرو عاص با وی در مبارزه با امیر المؤمنین علیه السّلام پرچمدار حق و عدالت در زمین بود که تفصیل این مطلب را در مباحث قبلی بیان کردیم.

---

(۱) اتجاهات الشعر العربی، ص ۲۷.

(۲) شکری فیصل، المجتمعات الاسلامیه فی القرن الاول، ص ۵۰

(۳) الفخری، ص ۱۰۴- ۱۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۶

(۱)

بخشش اموال به موافقان

معاویه، اموال فراوانی را به موافقین خود و مخالفین امام امیر المؤمنین علیه السّلام بخشید و در این راه، اسراف فراوان کرد. راویان می گویند؛ «یزید بن منبّه» از بصره نزد وی رفت و از بدهی خود شکایت کرد، معاویه به خزانه دار بیت المال گفت: سی هزار به او بده و هنگامی که رفت، گفت: سی هزار دیگر به خاطر روز جمل «۱».

معاویه، این اموال فراوان را به عنوان پاداش در برابر موضعگیری وی و برادرش که متمردان در جنگ جمل را با اموالی که از بیت المال مسلمین غارت کرده بود، کمک می کرد، به وی داده بود، تاریخ نمونه های بسیار از بخششهای معاویه به نیروهای مخالف امام و موافق با وی، ذکر کرده است.

(۲)

خرید ادیان

معاویه، باب جدیدی را در سیاست اقتصادی گشود و آن خرید ادیان و خیانت وجدان بود؛ زیرا هیأتی از اشراف عرب نزد وی رفته بودند و به هر کدام از آنان یکصد هزار داد و به «حتات»، عموی فرزدق، هفتاد هزار، و هنگامی که حتات این مطلب را دانست، خشمگین نزد معاویه برگشت و به او گفت: «مرا در میان بنی تمیم رسوا کردی، اصل و نسب من صحیح است، آیا سالخورده نیستم؟

مگر در میان قوم خودم، مورد اطاعت نمی باشم؟»- تو چنین هستی.

---

(۱) العقد الفرید ۲/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۷

- پس چرا مرا کمتر از قومم دادی و به کسانی که بر ضد تو بودند بیشتر از آنها که با تو بودند، عطا کرده ای؟

(۱) معاویه بدون شرم و حیا گفت: من از آنان دینشان را خریدم و تو را با دینت گذاشتم.

- از من، دینم را بخر.

معاویه دستور

داد تا بقیه جایزه اش را بدهند «۱».

این معامله زیانکارانه ای است که مسخ وجدانها و تبدیل شدن آنها به کالای مورد معامله را، آشکار می سازد.

(۲)

نقص خزانه مرکزی

خزانه مرکزی، در نتیجه اسرافکاری در بخشش برای خرید وجدانها وادیان، دچار نقص شدید شد و دولت نتوانست حقوق کارمندان را بپردازد.

معاویه ناچار گردید تا به عمرو عاص نامه ای بنویسد و از او تقاضای کمک از خراج مصر بکند که آن را طعمه ای برای وی قرار داده بود. در نامه معاویه آمده بود: «اما بعد: سائلان اهل حجاز و دیدار کنندگان اهل عراق بر من زیاد شده اند و من چیزی اضافه بر حقوق سربازان ندارم، پس از خراج امسال مصر به من کمک کن ...».

(۳) عمرو عاص، درخواست وی را نپذیرفت و بر او اعتراض کرده، وی را به یاد خدمات خویش انداخت و با این ابیات، وی را پاسخ گفت:

معاوی ان تدرككك نفس شحيحهفما ورثتني مصر امي و لا ابي

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۱۵۹- ۱۶۰. الکامل، ابن اثیر ۳/ ۴۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۸ و ما نلتها عفوا و لكن شرطتهاو قد دارت الحرب العوان على قطب

و لو لا دفاعى الاشعرى و صحبه لألفيتها ترغو كراغيه السغب «ای معاویه! اگر نفس بخیلی بر تو دست یابد (باید بدانی) که من مصر را از پدر و مادرم به ارث نبرده ام».

«من رایگان آن را به دست نیاورده بلکه آن را شرط قرار داده بودم و جنگی سخت در گرفته بود».

«اگر دفاع من در برابر اشعری و همراهانش نبود، آن وقت می دیدی که (روزگار) همچون شتر گرسنه بر تو فریاد می کشد».

هنگامی که معاویه این ابیات را خواند، از

او متأثر شد و دیگر در مورد مسائل مصر، چیزی با وی نگفت «۱».

(۱)

مصادره اموال شهروندان

معاویه، پس از اسراف و تبذیرش، ناگزیر شد که اموال مردم را مصادره نماید تا ناتوانی مالی خزانه دولت را جبران کند. وی میراثهای حنات، عموی فرزدق را مصادره کرد. فرزدق بر این کار معاویه اعتراض نمود و در سرزنش وی گفت:

ابوك و عمی یا معاوی اورثاتراثا فیختار التراث اقاربه

فما بال میراث الحنات اخذته و میراث صخر جامد لك ذائبه

فلو كان هذا الامر فی جاهلیهعلمت من المرء القلیل حلائبه

و لو كان فی دین سوی ذا شنئتم لنا حقنا او غص بالماء شاربه

---

(۱) اخبار الطوال، ص ۲۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۶۹ الست اغر الناس قوما و اسرهو امنعهم جارا اذا ضیم جانبه

و ما ولدت بعد النبی و آله كمثل حصان فی الرجال یقاربه

و بیتی الی جنب الثریا فناؤه و من دونه البدر المضی ء كواكبه

انا ابن الجبال الشم فی عدد الحصی و عرق الثری عرقی فمن ذا یحاسبه

و كم من اب لی یا معاوی لم یزل أغر یباری الریح ازور جانبه

نمته فروع المالكین و لم یكن ابوك الذی من عبد شمس یقاربه «۱» «پدرت و عموی من، ای معاویه! ارث گذاشته وارث را نزدیکان می گزینند».

«پس چرا ارث حنات را گرفته ای، در حالی که میراث ابو سفیان را اگر مایع باشد برای تو جامد می شود».

«اگر این کار در جاهلیت بود، مربوط به کسی می شد که وارثان اندکی داشته باشد».

«اگر در دین، چیزی غیر از این باشد، شما حق ما را خورده و یا اینکه آب در گلوی نوشنده اش مانده باشد».

«آیا من عزیزین مردم از نظر قوم و خاندان و نگهدارترین آنان نسبت به همسایه گرفتار، نیستم».

«بعد از پیامبر

و آل او کسی در مردان همانند حصان، زاده نشده است».

«خاندانم در کنار ثریا باشد و ماه و ستارگان درخشانش از آن پست ترند».

«من فرزند کوههای بلند به تعداد ریگها هستم و ریشه زمین، ریشه من است، پس چه کسی با آن برابری کند؟».

---

(۱) ابن الاثیر ۳/ ۴۶۸. دیوان فرزدق، ۱/ ۵۰۲- ۵۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۷۰

«و فراوانند پدران من ای معاویه که فروزان هستند و باد اطراف جامه هایشان را نگه می دارد».

«آنکه از نسل مالکان بوده و پدر تو از خاندان عبد شمس نمی تواند به وی نزدیک باشد».

(۱) معنای ابیات این است که اموال به جای مانده از صخر، جدّ معاویه به وارثان منتقل شده در حالی که میراث عموی فرزدق را معاویه مصادره نموده است و اگر این امر در جاهلیت بوده، دست معاویه کوتاهتر از آن بود که به سویش دراز گردد؛ زیرا فرزدق از خاندانی است که آن خاندان از عزیزترین خاندانهای عرب بوده است.

(۲)

مالیات نوروز

معاویه، مالیات نوروز را بر مسلمانان بست تا مخارج خود را تأمین کند و برای پرداخت آن، مردم را مورد ظلم و ستم فراوان قرار داد که بنا گفته مورخان، بالغ بر ده میلیون درهم گردید «۱» این عوارضی بود که مسلمانان با آن آشنا نبودند و خلفای بعد از معاویه نیز آن را سنّتی قرار دادند و برای دریافت آن، مسلمین را مجبور می ساختند.

(۳)

غارتگری والیان و عمّال

حکومت داشتن در روزگار معاویه منبعی از منابع غارت و دزدی

---

(۱) تاریخ تمدن اسلامی ۱، جزء ۲/ ۲۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۷۱

و مصدری برای ثروت و مال اندوزی گردید.

(۱) «انس بن ابی اناس» به «حارثه غدانی»- همکار زیاد بن أبیه-، هنگامی که به حکومت «سرّق» یکی از مناطق اهواز منصوب شد، می گوید:

احار بن بدر قد ولیت امارهفکن جرذا فیها تخون و تسرق

و باه تمیما بالغنی ان للغنی لسانا به المرء الهیوبه ینطق

و لا تحقرن یا حار شیئا اصبته فحظک من ملک العراقین سرق «۱» «ای حارثه بن بدر! به امارتی منصوب شده ای، پس چون موش دشتی در آن باش و خیانت کن و سرقت نما».

«و با تمیم مباهات کن در ثروت که ثروت زبانی است که شخص با هیبت، با آن سخن می گوید».

«ای حارثه! چیزی را که به دست آورده ای ناچیز مشمار که سهم تو از ملک دو عراق، سرّق باشد».

(۲) نیز «عقبه بن هبیره اسدی»، ظلم والیان و برگزیدن اموال توسط آنان را چنین توصیف می نماید:

معاوی اننا بشر فاسجح فلسنا بالجبال و لا الحدید

اکلتم ارضنا فجردتموهافهل من قائم او من حصید

فهبنا امه ذهبت ضیاعایزید امیرها و ابو یزید

أ نطمع فی الخلافه اذ هلکناو لیس لنا و لا لک من خلود

ذروا

حول الخلافه و استقیموا تأمیر الاراذل و العبید

---

(۱) الشعر و الشعراء، ص ۴۹۴- ۴۹۵.

 و اعطونـا السویه لاـ تزرکم جنود مردفات بالجنود «۱» «ای معاویه! ما انسان هستیم، با ما نرمخو باش که ما کوه و آهن نیستیم».

«زمین ما را خوردید و بایر ساختید آیا درخت یا کشته ای در آن مانده است؟».

«گیرم که ما امتی هستیم از بین رفته که یزید و پدرش بر آن حاکمند».

«آیا به خلافت طمع بریم در حالی که هلاک شده ایم و نه ما و نه شما جاوید نخواهیم ماند».

«غرور خلافت و حکومت دادن فرومایگان و بردگان را رها کنید و به راه راست بیایید».

«مساوات را میان ما اعمال کنید پیش از آنکه سربازان از پی سربازان به دیدار شما بشتابند».

(۱) مسـلمانان، انواع سـختی و دردناکی از سـتم والیان و ظلم خراجگیران را تحمل کردند، زیرا آنها در چپاول و غارت، تجربه اندوخته و چیزی از دارایی را نزد کسی نیافتند مگر اینکه آن را به غارت بردند.

(۲)

جمع آوری خراج

جمـع آوری خراج، تـابع میـل و خواسـته خراجگیران بود. عامـل «خنـا»، در مورد مقـدار خراجی که بر عهـده اش بود، از عمرو عـاص سؤال کرد، عمرو عـاص وی را نهیب زد و به او گفت: «اگر از زمین تا سـقف، به من می دادی، به تو خبر نمی دادم که چه مقدار بر عهده تو است. شما خزانه داران ما هستید، هرگاه خرج

---

(۱) خزانه الادب ۲/ ۲۶۰.

ما زیاد شود، بر شما زیادتر می کنیم و اگر بر ما سبک شود، بر شما سبک می گیریم ...» «۱».

این اقدامات ستمکارانه، همه قواعد عدالت و مساوات را که اسلام آورده

بود، نابود گردانید.

(۱)

برگزیدن طلا و نقره

معاویه، به زیاد بن أبیه دستور داد تا طلا و نقره را برای وی جمع آوری نماید، زیاد و عاملانش مردم را به اجبار، مورد مصادره قرار داده هر چه طلا و نقره داشتند می گرفتند و به دمشق می فرستادند «۲» که این امر، زندگی را بر مردم مشکل ساخت و فقر، گلوی آنان را فشرد.

(۲)

فلج شدن حرکت اقتصادی

حرکت اقتصادی، در همه سرزمینها فلج گردید و کشاورزی و بازرگانی، تضعیف گشت و اقتصاد عمومی، دچار رکودی فراگیر شد که نتیجه تبذیر و اسراف معاویه بود به طوری که «عبد اللّه بن همام سلولی» این مطلب را اعلام نمود و شعری را در چند رقعه نوشت و آن را در مسجد افکند که در آن از ستم هولناک و بیدادگریهای وحشتناکی که معاویه و عاملانش بر سر مردم آورده بودند، شکایت می کرد:

الا ابلغ معاویه بن صخرفقد خرب السواد فلا سوادا

---

(۱) تاریخ تمدن اسلامی ۲ جزء ۴/ ۳۵۹.

(۲) حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ۱/ ۳۰۱. التمدن الاسلامی ۲/ جزء ۴/ ۳۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۷۴ اری العمال اقساء علینابعاجل نفعهم ظلموا العبادا

فهل لک ان تدارک بالدنیاو تدفع عن رعیتك الفسادا

و تعزل تابعا ابدا هواه یخرب من بلادته البلادا

اذا ما قلت اقصر عن هواه تمادا فی ضلالته و زادا «۱» «به معاویه فرزند صخر خبر ده که منطقه سواد، خراب گشته و دیگر سوادی وجود ندارد».

«کارگزارانمان را بر خود سنگدل می بینم که به خاطر منافع فعلیشان، بندگان خدا را به زیر ستم برده اند».

«آیا می توانی دست به کاری فوری بزنی و از رعیت خود فساد را دور گردانی؟».

«و آنکه پیوسته از هوا و هوسش پیروی می کند، عزل نمایی، آنکه با

نادانی اش شهرها را خراب می سازد».

«هرگاه بگویی که دست از هوا و هوس بردار، در گمراهی اش بیشتر اصرار می ورزد».

(۱) «سلولی» با این ابیات، اوضاع بد اقتصادی و تسلط حاکمان را بر ظلم رعیت، نشان می دهد و از حکومت می خواهد که آنان را عزل کند و از ستمهایشان دور سازد، زیرا در خرابی مناطق، مکیدن خونها و پیروی از هوای نفس، تلاش کرده و از راه راست گمراه شده اند.

(۲)

استدلال معاویه

معاویه، معتقد بود که اموال امت و خزانه مرکزی آن، ملکی برای وی بوده

---

(۱) الاسلام و الحضاره العربیه ۲/ ۱۴۹- ۱۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۷۵

تا هر گونه بخواهد در آن تصرف نماید، آنجا که می گوید: «زمین برای خداست و من جانشین خدا هستم پس هر چه از مال خدا گرفته شود، مال من است و هر چه را ترک کرده باشم برای من جایز می باشد!!» «۱».

(۱) این منطق، از روح اسلام و جهت گیریهای آن به دور می باشد؛ زیرا اسلام، اصول اقتصادی اش را بر این اساس قرار داده که مال، مال مردم است و دولت متعهد به پیشرفت و توسعه آن و رئیس دولت یا دیگران حق ندارند اقتصاد امت را بازیچه خود سازند و آن را مطابق خواستها و امیال خود، هزینه کنند؛ زیرا این کار، به گسترش نیاز و انتشار بیکاری می انجامد و کشور را در معرض بحرانهای اقتصادی قرار می دهد ...

(۲) اسلام، فقر را فاجعه ای اجتماعی و وبایی فراگیر می شناسد که باید با همه راهها و امکانات با آن مبارزه شود و رئیس دولت حقّ ندارد چیزی از مال امت را به خود اختصاص دهد. نظر اسلام این است، ولی معاویه (به صورتی غیر

قابل بحث) این مطلب را مورد توجه قرار نداد و بنا به امیال و خواسته هایش در اموال مسلمین، تصرف کرد.

اینها برخی از نمونه های سیاست اقتصادی معاویه می باشد که فاقد روح توازن و عامل گسترش بینوایی و محرومیت در کشور گردید.

(۳)

سیاست تفرقه و تبعیض

معاویه، سیاستش را بر تفرقه بین مسلمین و پراکندگی آنان بنا نهاد و روح تفرقه و دشمنی را میان آنان حاکم ساخت؛ زیرا معتقد بود حکومت استقرار

---

(۱) حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ۱/ ۳۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۷۶

نمی یابد مگر در صورت از بین رفتن وحدت امت و گسترش دشمنی میان فرزندان آن.

(۱) «عقاد» می گوید «معاویه حیله ای داشت که آن را تکرار نمود و خوب از عهده آن بر آمد و در آن چیره شد و در برابر دشمنانش در درون دولت، چه مسلمان و چه غیر مسلمان به کار گرفت که پایه و قوام آن حیله، تلاش پیگیر بر تفرقه و ایجاد اختلاف میان دشمنان از طریق القای شبهه میان آنان و ایجاد دشمنی میان آنها بود که از جمله آنان بعضی از افراد خانواده و خویشاوندان وی بودند ... او نمی توانست ببیند که دو شخص مهم، با هم توافق دارند، رقابت خصمانه میان افراد صاحب نام، به وی کمک می کرد تا بر آنها ضربه وارد نماید» «۱».

معاویه، مسلمین را متفرق ساخت و رشته های اخوت اسلامی را که پیامبر بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله، آنها استحکام بخشیده و جامعه اش را بر آنها بنا نهاده بود، از هم گسیخت.

(۲)

ستم به افراد غیر عرب

معاویه، در ستم کردن به افراد غیر عرب و ذلیل ساختن آنها بسیار کوشید تا آنجا که تصمیم داشت به طور کلی آنان را نابود سازد. مورخان می گویند: وی «اصنف بن قیس» و «سمره بن جندب» را فرا خواند و به آنها گفت: «می بینم که این سرخان، تعدادشان زیاد شده اند و ممکن است که برای من ایجاد مشکل کنند و پیشی گیرند،

گویی آنان را می بینم در حالی که بر عربها و نظام حاکم، دست به

---

(۱) معاویه فی المیزان، ص ۶۴.

شورش زده اند، لذا تصمیم گرفته ام نیمی از آنها را بکشم و نیمی را نگه دارم تا بازار را به راه اندازند و جاده ها را ترمیم کنند».

اصنف و سمره این اقدام مهم را نپسندیدند و با او به لطف سخن گفتند تا اینکه از تصمیم خود برگشت» «۱».

(۱) معاویه، ستم به بردگان را سنتی قرار داد و حکومتهایی که بعد از او بر سر کار آمدند، ظلم کردن و محروم ساختن آنها را گسترش دادند علی رغم اینکه آنان در مسائل نظامی و دیگر کارهای حکومتی، شرکت داشتند.

شاعر این افراد غیر عرب در شکایت از ستمی که به آنها روا شده بود، می گوید:

ابلغ امیه عنی ان عرضت لهاو ابن الزبیر و ابلغ ذلک العربا

ان الموالی اضحت و هی عاتبهعلی الخلیفه تشکوا الجوع و الحربا «به امویها و ابن زبیر هرگاه آنها را دیدی، از من برسان و نیز به آن (حاکم) عرب».

«که افراد غیر عرب اینک از گرسنگی و جنگ می نالند و از خلیفه گله مند می باشند».

(۲) یکی از خراسانیان، خطاب به «عمر بن عبد العزیز»، از او می خواهد که در میان آنان به عدالت رفتار کند و می گوید: «ای امیر مؤمنان! هزار نفر از افراد غیر عرب بدون بخشش و بدون روزی، به جنگ می روند و همانند آنان از اهل ذمّه که مسلمان شده اند و خراج هم می پردازند» «۲». (این در حالی است که) «شعبی»،

---

(۱) العقد الفرید ۳/ ۴۱۳.

(۲) طبری، تاریخ ۶/ ۵۵۹. الکامل ۵/ ۵۱.

قاضی

عمر بن عبد العزیز از مسجد بیزار شده بود آن گونه که به گفته او، از آشغال خانه اش، بدش می آمد از این جهت که موالی [افراد غیر عرب] در آن نماز می خواندند «۱» تا آنجا که موالی ناگزیر شدند مسجد خاص خود را بنا نهند و آن را «مسجد الموالی» نامیدند و نماز را در آن به جای آوردند «۲». (۱) «خدابخش»، به این گمان نزدیک می شود که علت ناگزیر شدن آنان از نماز خواندن در آن مسجد این است که تعصب عرب را بر ضد خود دیده بودند و به آنان اجازه نمی دادند با ایشان در یک مسجد به عبادت پردازند «۳» در حالی که موالی در پاسخ به عربها به نرمی عمل می کردند و آنها را به هدایت دعوت می نمودند و می گفتند: «ما اختلاف انسانها و برتریشان نسبت به یکدیگر را منکر نیستیم و آقا را با زیردست و شریف را با وضیع برابر نمی دانیم، بلکه می گوییم برتری انسانها میان خودشان به پدران یا به اصل و نسبشان نیست، بلکه به اعمال، اخلاق و شرافت خود آنها و بلندی همتشان می باشد. پس هر کس که دون همت و ناجوانمرد باشد، شرافت نمی یابد هر چند که از اصل بنی هاشم باشد، زیرا کریم آن است که اعمالش او را کرامت بخشیده و شریف، کسی است که همتش او را شرافت داده باشد» «۴».

(۲) امویان و همفکران آنان، این منطق را نمی فهمیدند که از حقیقت اسلام و هدایت آن، گرفته شده است که اسلام، گسترش مساوات و عدالت میان همه مردم را بدون فرق گذاشتن میان قومیتهای آنان دستور داده است.

(۳) به هر حال، این

سیاست تبعیض نژادی به گسترش کینه توزی میان

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۶/ ۲۵۱.

(۲) طبری، تاریخ حوادث سال ۲۵۴.

(۳) الحضاره الاسلامیه ۱/ ۴۳.

(۴) العقد الفرید ۳/ ۴۱۰.

مسلمین و تفرقه آنان انجامید و نیز موالی (مسلمانان غیر عرب) را برای هر حرکت انقلابی که بر ضد حکومت اموی آغاز می شد، آماده نمود به طوری که سرانجام، آنان همان نیروی فعالی بودند که حکومت امویان را برانداختند و نشانه ها و آثارشان را از میان برداشتند.

(۱)

تعصّب قبیله ای

به دنبال سیاست حزب گرایی و تفرقه اندازی که امویان در پیش گرفته بودند، آنان تعصّبهای قبیله ای را زنده ساختند، نمونه های هول انگیز و دردناکی از انواع این مبارزه که حکومت امویها برای مشغول کردن مردم به اختلافات فرقه ای و دخالت نکردن در مسائل سیاسی می آفریدند، در شعر عربی پدیدار گشت تا مردم را از ظلم و ستمی که معاویه مقرر می داشت، دور سازند.

(۲) مورخان می گویند: معاویه، اقدام به زنده ساختن کینه های قدیمی میان اوس و خزرج نمود و بدین ترتیب می خواست از اهمیت آنها بکاهد و جایگاهشان را در برابر جهان عرب و اسلام، براندازد. نیز برای یمنیها در برابر مصریها تعصب نمود تا آتش فتنه را میان آنها شعله ور سازد و میان خود وحدتی نداشته باشند تا به منافع دولتش زیان برسانند.

(۳) عمّال معاویه، به روش سیاست خرابکارانه وی عمل کردند؛ مثلا زیاد بن أبیه قبایل را به جان هم می انداخت و آتش فتنه را میان آنان شعله ور می ساخت تا تحت نفوذ وی قرار گیرند. «ولهاوزن» می گوید: «زیاد می دانست که چگونه با انداختن قبایل به جان یکدیگر آنها را تحت سیطره خود قرار دهد و آنها را به کار

زندگانی

کردن برای خود وادارد و در این کار موفق هم شد ...» «۱».

(۱) منابع تاریخی نمونه های فراوانی از انواع جنگ آفرینیهای قبیله ای که معاویه و عمّالش به راه انداخته بودند، ارائه داده است که منجر به گسترش کینه توزی میان مسلمین گردیدند و اسلام، به سبب آنها شدیدترین محنتها را متحمل شد و همه فعالیتهای مثمر ثمر خود را متوقف ساخت و با دعوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مخالفت گردید که مسلمین را به برادری و عطوفت نسبت به یکدیگر فرا خوانده بود.

(۲)

سیاست ارعاب و سرکوب

معاویه، امّت را با سیاست ارعاب و سرکوب، رهبری نمود و سرنوشت و کرامت آن را ناچیز شمرده، پس از صلح، اعلام نمود که تنها به خاطر حکومت بر مسلمین با آنان جنگیده و خونشان را ریخته است و همه شرایطی را که برای امام حسن علیه السّلام تقبّل کرده است، به زیر پای خود نهاده و به چیزی از آنها وفا نخواهد کرد. وی همچنین از تکبر و جبروت خود این گونه آشکارا سخن می گوید که: «ما، روزگار هستیم که هر کس را رخصت دهیم، بلند مرتبه می گردد و هر کس را پست سازیم، به پستی سقوط می کند ...» «۲».

(۳) عمّال و والیان وی نیز بر شیوه غدّارانه وی عمل می کردند. «عتبه بن ابی سفیان» در مصر خطابه ای راند و گفت: «ای دارندگان پست ترین بینیها که میان چشمها قرار داده شده اند! من ناخنهایم را برای شما گرفته ام تا بدکارتان نرم

---

(۱) الدوله العربیه، ص ۲۰۷.

(۲) نهایه الارب ۶/ ۷.

گردد، و من درست شدنتان را از شما خواسته ام اگر فسادتان بر

شما باقی مانـده باشد، پس اگر جز انتقاد از حکومت و بدگویی از گذشـتگان، چیز دیگری را نخواهید، به خدا قسم! تازیانه ها را بر پشـتهای شـما پـاره پـاره می سازم، پس اگر دردهایتان را درمان کرد، چه بهتر و در غیر این صورت، شمشـیر در پی شـما خواهد بود که چه بسـیار حکمتهایی که ما داشتیم و دلهایتان آنها را نفهمید و موعظه هایی که ما گفتیم و گوشـهایتان در برابر آنها بسته شد اگر شما نافرمانی را ادامه دهید من در کیفر دادن بخیل نیستم ...» «۱».

(۱) در خطابه دیگری به مصـریان می گوید: «ای مردم مصر! مبادا دروشده شمشیر شوید که خداوند را ذبیحی است که عثمان باشد، پس با زنده کردن فتنه و میراندن سـنتها خود را پس از انس با حق، به وحشت باطل نیندازید، که به خدا چنان شـما را به زیر پای خواهم انداخت که بعد از آن رمقی برایتان نماند تا آنجا که آنچه را می شناسید، فراموش کنید» «۲».

(۲) این قسـمتها از خطابه وی میزان کینه توزی اش نسبت به امّت و بی اعتنایی اش در برابر همه ارزشـها و اهداف آن را نشان می دهد.

همچنین، از جمله آن والیان که به حق و عـدالت، کافر شده بودند، «خالد قسـری» می باشد که در مکه سـخنرانی کرد و جامعه را به نابودی و فنا تهدید کرد و گفت: «ای مردم! بر شـما باد به طاعت و همراهی جماعت و بر حذر باشـید از شـبهه ها، به خدا هر کس را نزد من بیاورند که از رهبرش انتقاد کند او را در حرم، به دار می آویزم ...» «۳».

---

(۱) مبرد، تهذیب الکامل ۱/ ۱۷.

(۲) العقد الفرید ۴/ ۱۳۷.

(۳) طبری، تاریخ

۶/ ۴۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۸۲

این حالت، نزد همه حکّام اموی و عمّال آنها وجود داشته است.

(۱) «ولید بن یزید» می گوید:

فدع عنك ادكارك آل سعدی فنحن الاكثرون حصی و مالا

و نحن المالكون الناس قسرانسومهم المذله و النكالا

و نوردهم حیاض الخسف ذلاـو ما نـالوهم الاـ خبالا «۱» «یاد کردن خانـدان سـعد را فروگـذار کـه مـا از نظر تعـداد و ثروت، افزونتریم».

«ماییم که به زور، مالك مردم هستیم و بر آنها خواری و عذاب روا می داریم».

«آنها را با خواری به پستی سوق می دهیم و جز بدبختی، چیزی برایشان نداریم».

(۲) این ابیات، نشان می دهد که وی تا چه اندازه امت را ناچیز می شـمارد؛ زیرا او به همراه دیگر حاکمان از خاندانش، با زور و اجبار، بر مردم مالك شدند و آنها را به خواری کشاندند و به ورطه های نابودی سوق دادند ...

(۳) و نیز از جمله آن پادشاهـان «عبـد الملـك بن مروان» است که در برابر فرزنـدان مهاجرین و انصار در یثرب خطابه ای ایراد کرد و گفت: «همانا من کار این امّت را تنها با شمشیر مـداوا می کنم تا اینکه به راه بیاییـد، شـما کارهای مهاجرین نخستین را حفظ کردید ولی همانند آنان عمل نمی کنید، شـما ما را به تقوای الهی دسـتور می دهید ولی خودتان را فراموش می کنید، به خدا بعد از این، هر کس مرا به تقوای الهی امر کند، گردنش را می زنم ...» «۲».

---

(۱) حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ۱/ ۳۰۷. ابن اثیر، ۵/ ۲۸۲.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴۵/ ۳۹۱- ۳۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۸۳

(۱) این خطابه، طغیان آن فاجر را نسبت به امّت نشان می دهد؛ زیرا وی هیچ راه حلّی

برای بحرانهای امّت نمی یابـد جز با خونریزی و گسترش ظلم و ارعاب، اما گسترش عدالت و آسایش و رفاه میان مردم، چیزی است که نه به آن می اندیشد و نه در مخیّله وی یا کسی دیگر از حاکمان اموی، راه یافته است.

(۲)

حقیر شمردن فقرا

حکومت اموی، در همه ادوارش، ستم راندن بر فقرا و حقیر شـمردن ضـعفا را پایه کار خود قرار داده بود. مورخان می گویند: بنی امیه، به فقرا اجازه نمی دادند که به ادارات رسمی آنها وارد شوند مگر اینکه بعد از همه مردم باشند.

زیاد بن أبیه به دربانش «عجلان» می گوید: چگونه به مردم بار می دهی؟

- با توجه به خاندانها و سپس دندانها و پس از آن با توجه به ادب داشتن آنها.

- چه کسانی را در آخر قرار می دهی؟

- آنها که خداوند اهمیتی برایشان قایل نیست.

- آنها چه کسانی هستند؟

- آنان که جامه زمستان را در تابستان و جامه تابستان را در زمستان می پوشند «۱».

(۳) این سیاست، اصول عدالت و مساوات را- که اسلام آورده بود- ویران ساخت؛ زیرا اسلام میان مسلمین تفاوتی قایل نیست و آنها را همچون دندانه های شانه برابر می شمارد.

---

(۱) نهایه الارب ۶/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۸۴

(۱)

سیاست خدعه و نیرنگ

معاویه، دولت خود را بر اسـاس فریب و نیرنگ بنا نهاد و در هیـچ کـدام از اقـدامات سیاسـی اش، سایه ای از واقعیت، موجود نبود؛ زیرا آن وجـدان خفته و جامـد، واقعیت را درک نمی کرد و حقیقت را نمی فهمیـد. تاریـخ، نمونه هـای فراوانی از نیرنگهایش را ثبت نموده که بعضی از آنها بدین قرار است:

(۲) ۱- هنگـامی که معـاویه زعیم بزرگ، «مالـك اشـتر» را مســموم سـاخت، روی به مردم شـام کرد و گفت: «علی، اشتر را به سوی مصر اعزام نموده است، پس از خدا بخواهید که شما را از او نگهدارد».

اهل شام در هر نمازی، مالك را نفرین می نمودنـد «۱» و هنگامی که خبر درگـذشت وی به معاویه رسـید، به مردم شام اطلاع داد که مرگ

وی نتیجه دعای آنهاست؛ زیرا آنان حزب خداوند هستند. سپس در گوش عمرو عاص گفت:

«خداوند لشکریانی از عسل دارد» «۲».

(۳) ۲- از نیرنگها و گمراه سازیهای معاویه این است که وقتی امام، «جریر بجلی» را نزد معاویه فرستاد و او را به بیعت خویش فرا خواند، معاویه «شرحبیل کندی» را که از برجسته ترین شخصیتهای شام بود، احضار کرد و به جمعی از یاران خود گفت هر کدام جداگانه نزد شرحبیل بیاید و به او تلقین کند که علی عثمان بن عفان را کشت، هنگامی که «شرحبیل» وارد شد، معاویه آمدن جریر را به وی اطلاع داد و اینکه او را به بیعت امام فرا می خواند، اما وی بیعت ننموده است تا نظر شرحبیل را جویا شود؛ زیرا امام، عثمان را کشته است.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۷۶.

(۲) بحار الأنوار ۳۳/ ۵۹۱ «با کمی اختلاف».

(۱) شرحبیل از او خواست که به وی مهلت دهد تا در این مورد دقت و تأمل کند، هنگامی که خارج شد، آن گروه، هر کدام جداگانه با وی روبه رو شدند و وی را با خبر ساختند که امام مسئول ریخته شدن خون عثمان است. شرحبیل در صداقت آنان شکی نکرد و به سوی معاویه شتافت در حالی که به وی می گفت:

«ای معاویه! مردم کجا هستند؟ همانا علی عثمان را کشته است، به خدا قسم! اگر بیعت کنی، تو را از شام خودمان بیرون می کنیم و تو را می کشیم».

معاویه، حیله گرانه به وی گفت: «من با شما مخالفتی نمی کنم، من جز مردی از اهل شام نیستم ...» «۱».

با چنین خدعه و نیرنگهایی، پایه های قدرت خود را برپا ساخت

و تخت سلطنتش را بر آن بنا نهاد.

(۲) ۳- از انواع نیرنگهای وی با مردم شام این بود که وقتی وی با «قیس بن سعد» که از زعمای زمانه اش بود، نامه نگاری کرد و به او وعده حکومت عراقین را داد و حکومت حجاز را به هر کس از افراد خاندانش که دوست داشته باشد، خواهد سپرد- اگر با وی همراهی نماید-، قیس با شدیدترین کلمات به وی پاسخ منفی داد، ولی معاویه به مردم شام گفت: قیس بیعت کرده است و از آنها خواست تا برای وی دعا کنند و نامه ای را جعل کرد و به آنها گفت قیس آن را فرستاده است، سپس آن را برای مردم شام خواند که چنین بود:

(۳) «اما بعد: همانا قتل عثمان، حادثه عظیمی در اسلام بوده است و من در خود و دینم دقت کردم و دیدم در توان من نیست از قومی پشتیبانی کنم که امام مسلمان، محترم، نیکوکار و با تقوایشان را کشته باشند، ما از خداوند برای

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۲/ ۷۱- ۷۳.

گناهانمان طلب مغفرت می کنیم. اینک من با شما از در صلح در آمده ام و دوست دارم با آنان که امام هادی مظلوم را کشته اند، جنگ نمایم، پس آنچه از اموال و مردان دوست داری، از من درخواست کن که به سرعت برای تو بفرستم ...» «۱».

با این شیوه های ناپسند، مردم شام را فریب داد و آنان را به جنگ وصی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و دروازه علم آن حضرت فرستاد.

(۱) ۴- خدعه و نیرنگ از عناصر ذاتی معاویه و از عناصر تشکیل دهنده سیاست

وی بود به طوری که پسرش یزید، هنگامی که مردم با او بیعت کردند و او را مدح می گفتند، دچار شگفتی شد و به پدرش گفت: «ای امیر مؤمنان! نمی دانیم که ما مردم را فریب می دهیم و یا اینکه آنان ما را فریب می دهند؟!».

معاویه به وی پاسخ داد: هر کس را خواستی فریب بدهی، خود را فریب خورده او نشان ده تا اینکه به خواسته ات نزد وی دست یابی، آنگاه تو او را فریب داده ای «۲».

معاویه، دم خود را به نیرنگ کشید و اهل مملکتش را با آن تغذیه نموده بود تا آنجا که نسلی به وجود آمد که این پدیده از برجسته ترین نشانه های آن بوده است.

(۲)

گسترش فرصت طلبی

حکومت معاویه، به گسترش فرصت طلبی و سودجویی میان مردم اقدام نمود به طوری که آنچه اسلام در برتری دادن حق و فراموش کردن خود، آورده

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۶۰- ۶۲.

(۲) مبرد، کامل ۱/ ۳۰۵.

بود، نزد بسیاری از مردم جایی نداشت، از جمله نشانه های آن بی بندوباری، مطلبی است که مورخان روایت کرده اند: «یزید بن شجره رهاوی»، بر معاویه وارد شد و در حالی که به سخنان وی گوش می داد، سنگی گذرا به وی اصابت نمود و او را زخمی ساخت اما وی به طور ساختگی بی اعتنایی به آن را آشکار ساخت تا اینکه معاویه به او گفت: تو را به خدا چه چیزی برایت پیش آمده است؟!!- چه چیزی، یا امیر المؤمنین؟!- از صورتت خون جاری شده است.

(۱)- سخن امیر المؤمنین مرا مشغول ساخت تا آنجا که فکرم به جایی نرسید و چیزی را متوجه نشدم تا اینکه امیر المؤمنین مرا به خود

آورد.

معاویه در شگفت شد و گفت: «به تو ستم کرده آن کس که تو را از جمله کسانی که بخشش آنها یک هزار باشد قرار داده و تو را از ردیف فرزندان مهاجرین و بزرگان اهل صفین خارج نموده است».

آنگاه دستور داد تا پانصد هزار درهم به وی بدهند و یک هزار نیز به بخشش وی افزود ... «۱».

(۲) این پدیده، در همه دورانهای حکومت اموی حاکم بود به طوری که مورخان نوشته اند اسماعیل بن یسار، هواخواه زبیریان بود، ولی هنگامی که آل مروان بر خاندان زبیر پیروز شدند، اسماعیل از رأی خود برگشت و مروانی مسلک گردید.

روزی، برای دیدار ولید رفته بود و او را ساعتی معطل کردند. هنگامی که

---

(۱) التاج فی اخلاق الملوک، ص ۱۱۱- ۱۱۲.

به وی اجازه داده شد، گریه کنان داخل گردید. ولید سبب گریه اش را پرسید، وی گفت: «تو مرا معطل ساختی در حالی که می دانی من و پدرم مروانی مسلک بوده ایم».

(۱) ولید، به عذرخواهی از او پرداخت ولی او همچنان می گریست و ولید او را آرام می کرد. آنگاه دستور داد که بخشش نیکویی در اختیار وی قرار دهند.

وقتی خارج شد، شخصی که او را می شناخت به دنبالش رفت و از وی در مورد ادعای هواخواهیش از آل مروان پرسید که چه وقت بوده است؟

(۲) به او گفت: «همان دشمنی ما نسبت به آل مروان است که پدرش یسار را در حال مرگ بر آن داشت تا با لعنت کردن مروان بن حکم به خداوند تقرّب جوید و این همان است که مادرش را واداشت به جای تسبیح گفتن برای تقرب به خداوند، آل مروان

را لعنت نماید ...» «۱».

(۳) مورخان نمونه های فراوانی از این نیرنگ بازی را نقل کرده اند که در آن روزگاران، شایع بود و بدون شک از بازمانده های سیاست اموی است که نسل خود را بر پا در هوایی و انحراف از حق، پرورش داده بود.

(۴)

گستاخی و بی بندوباری

معاویه، به گستاخی و بی بندوباری، معروف بود. «ابن ابی الحدید» می گوید: «معاویه در زمان عثمان، بسیار بی بندوبار و معروف به هر زشتکاری بود. وی در روزگار عمر، اندکی از ترس وی پنهانکاری می کرد، ولی جامه های حریر و دیبا می پوشید و در ظرفهای طلا و نقره می نوشید و بر قاطرهایی که

---

(۱) الاغانی ۴/ ۴۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۸۹

زینهایی به طلا آراسته داشتند، سوار می شد، در حالی که لباسهایی از ابریشم و دیبا بر تن داشت، در آن هنگام جوان بود و غرور جوانی و آثار آن و مستی قدرت و حکومت در سر داشت، کتابهای سیره درباره او نوشته اند که وی در زمان عثمان در شام، شراب می نوشید ...

(۱) همچنین در اینکه وی آواز می شنید و از آن طرب می کرد و برای آن صله می داد نیز جای خلاف نیست و پسرش یزید از او اثر گرفت و پیوسته میگساری می کرد و بسیار بی بندوبار و لجام گسیخته بود که همه خلفای اموی از این شیوه تأثیر گرفتند.

(۲) جاحظ می گوید: یزید، یعنی پسر معاویه، هیچ گاه بدون مستی شام نمی کرد و بدون خماری به بامداد نمی رسید، عبد الملک بن مروان هر ماه یک بار مست می شد و دیگر نمی دانست که در آسمان است و یا در آب ... ولید بن عبد الملک یک روز در میان، شراب می نوشید و سلیمان بن عبد الملک در

هر سه شب، یک شب را به شراب اختصاص می داد. هشام، هر شب جمعه شراب می نوشید و یزید بن ولید و ولید بن یزید پیوسته به لهو و لعب و میگساری می پرداختند. اما یزید بن ولید، تمام وقت او میان دو حالت مستی و خماری می گذشت و هیچ گاه بدون یکی از این دو حالت یافت نمی شد و مروان بن محمد، هر شب سه شنبه و شب شنبه شراب می نوشید» «۱».

(۳) در سال ۱۱۹ ه. هشام بن عبد الملک، ولید را امیر الحاج کرد. وی سگهایی را درون صندوقهایی برد که یکی از آن صندوقهای حامل سگ، بر زمین افتاد ... وی همچنین گنبدی را حمل می کرد که به اندازه خانه کعبه درست کرده

---

(۱) التاج فی اخلاق الملوک، ص ۲۵۸- ۲۵۹.

بود تا آن را بر روی کعبه قرار دهد و نیز همراه خود شراب برده بود. وی می خواست که آن گنبد را بالای کعبه بگذارد و در درون آن بنشیند ولی همراهانش او را ترساندند و گفتند: ما از دست مردم بر تو و بر خودمان ایمن نیستیم، آنگاه وی از این کار صرف نظر نمود «۱».

(۱) هنگام خلافت ولید بن یزید، «علی بن عباس» بر او وارد شد در حالی که «ابن شراعه» را از کوفه آورده بودند، وی بی مقدمه به او گفت: «به خدا! به دنبال تو نفرستاده ام تا از تو درباره کتاب خدا و سنّت رسولش بپرسم ...»

ابن شراعه خندید و گفت: اگر تو درباره آنها از من می پرسیدی، مرا الاغ می یافتی.

- من دنبال تو فرستاده ام تا از تو درباره قهوه (یعنی شراب) بپرسم، برای من از

شراب بگو؟

- امیر المؤمنین هر چه می خواهد بپرسد.

- درباره آب چه می گویی؟

- از آن چاره نیست و الاغ با من در آن شریک است.

(۲) وی همچنین درباره نوشیدنیها از او می پرسید تا اینکه به شراب رسید و به او گفت: درباره شراب چه می گویی؟

- آخ! آن، دوست جان من است.

- توبه خدا، دوست جان من هستی «۲».

ولید، به عامل خود در کوفه پیغام داد و از او خواست بی بندوبار

---

(۱) طبری، تاریخ ۷/ ۲۰۹- ۲۱۰.

(۲) نهایه الارب ۴/ ۹۳. عقد الفرید ۴/ ۴۵۶- ۴۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹۱

و شاعران بی شرم را برای وی بفرستد تا آنچه را از فسق و بی حیایی مایه لهو وی شود، از آنان بشنود. این در حالی بود که همه دستگاههای حکومتش، از لذّت جویی و شهوترانی وی را مورد تمسخر قرار می دادند. وی به والی خود در خراسان نامه نوشت و از او خواست تا بربطها و طنبورهایی را برایش بفرستد.

(۱) یکی از شاعران معاصرش او را مورد استهزا قرار داده گفته است:

ابشر یا امین اللّه!ابشر بتباشیر

بإبل یحمل المال علیها کالأنابیر

بغال تحمل الخمرحقائبها طنابیر

فهذا لک فی الدنیاو فی الجنه تحبیر «۱» «ای امین خدا! تو را مژده باد! مژده باد و تو را به مژده هایی!».

«شترانی که بر آنها اموال و مواد غذایی فراوان حمل می شود».

«قاطرهایی که بارشان شراب و بارهای بسته آنها طنبور است».

«این در دنیا از آن تو است و در بهشت نیز آراستگی باشد».

(۲) لـذّت جویی و لهو و لعب در جامعه عرب حاکم شد و مردم، تن به فسق و فجور دادند. از ظرایفی که در این خصوص نقل می شود این است که پیر مردی را نزد هشام بن

عبـد الملك آوردنـد در حالی که زنانی خواننده، شـراب و بربط همراه وی بودند. هشام گفت: طنبور را بر سـر او بشـکنید. آن پیرمرد به گریه افتاد، یکی از حاضـران به وی گفت: شـکیبایی پیشه کن. آن پیرمرد به وی گفت: فکر می کنی به خاطر ضـربه خوردن می گریم؟ من از این گریان شدم که

---

(۱) طبری، تاریخ ۷/ ۲۲۴- ۲۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹۲

وی بربط را حقیر شـمرد و آن را طنبور نامیـد «۱»! (۱) راه و رسم امویـان در همه دورانهایشـان، ادامه راه و رسم معاویه بود که لهو و لعب و بی بنـدوباری را در همه منـاطق گسترده سـاخت تـا اصـالت امّت را نابود سازد و بینش دینی و اجتماعی اش را از میان بردارد.

(۲)

گسترش بی بندوباری در حرمین

معـاویه، در گسترش فحشـا و بی بنـدوباری در حرمین تعمـد داشت تا قـداست آنها را نابود سازد و جایگاه اجتماعیشان در دل مسلمین را از بین ببرد.

(۳) «علائلی» می گویـد: «امویان بی بنـدوباری را در مکه و مـدینه تا حـد جایز شـمردن ارتکاب معاصـی، تشویق نمودند؛ زیرا گروهی از شاعران و مخنثان را- که «عمر بن ابی ربیعه» در میان آنان بود- به مزدوری گرفتنـد تا دو پایتخت مکه و مدینه را با چهره ای ناشایست معرفی کنند به طوری که شایسته رهبری دینی نباشند».

«اصمعی» گفته است: «وارد مدینه شدم ولی جز مخنثان را ندیدم و مردی که داستان و لطیفه می گفت» «۲».

(۴) مجـالس سـاز و آواز در مـدینه فراوان گشت و والی نیز در آنهـا حاضـر می شـد و مشارکت می نمود، بـدین ترتیب، روح اخلاق، در هم شکسته شد و مردم از ارزشهای والایی که اسلام آورده بود، روی گردان گشتند.

---

(۱) طبری، تاریخ

/۷ ۲۰۳– ۲۰۴.

(۲) سمو المعنى فى سموّ الذات، ص ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹۳

(۱)

سبک شمردن ارزشهای دینی

معاویه، همه ارزشـهای دینی را سـبک شـمرد و به همه احکامی که اسـلام آورده بود، بی اعتنایی کرد، بنابراین، ظرفهای طلا و نقره را به کار برد و ربا را جایز شمرد و در حال احرام، عطر استعمال نمود و حدود را معطل ساخت «۱».

(۲) بیشتر احکام اسلامی در اغلب دورانهای حکومت اموی، ملغا گردید چنانکه شاعر اسلام «کمیت»، در این باره می گوید:

و عطلت الاحکام حتی کأنناعلی مله غیر التی نتنحل

أ أهل کتاب نحن فیه و انتم علی الحق نقضی بالکتاب و نعدل

کأن کتاب اللّه یعنی بامره و بالنهی فیه الکوذنی المرکل

فتلک ملوک السوء قد طال ملکهم فحتام حتام العناء المطوّل

و ما ضرب الامثال فی الجور قبلنالأجور من حکامنا المتمثل «۲» «أحکام اجرا نشد تا آنجا که گویا ما بر ملتی هستیم غیر از آنچه به آن عقیده داریم».

«آیا ما و شما دارای کتابی هستیم که مطابق آن حکم می کنیم و عدالت را اجرا می نماییم؟».

«گویی که این کودنها هستند که مطابق کتاب خدا، امر و نهی می کنند».

«پادشاهان زشت کردار را ببینید که چگونه حکومتشان به درازا کشید و رنج بردن مردم نیز طولانی شد».

«در ستمکاری پیشینیان هیچ نمونه ای بدتر از حکّام ما دیده نمی شود».

(۳) معاویه، مقدسات اسلامی را سبک شمرد و آنها را حقیر دانست. راویان

---

(۱) منابع این حوادث را در جلد دوّم از کتاب زندگانی امام حسن علیه السّلام بیان نموده ایم.

(۲) الهاشمیات، ص ۱۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹۴

می گویند: وقتی وی به پیروزی دست یافت، به او گفته شد: چرا در مدینه اقامت نمی گزینی که آن شهر هجرت است و خبر

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آنجا قرار دارد؟ گفت:

در آن صورت گمراه می شوم و از رستگاران نخواهم بود «۱».

(۱) همه بنی امیه در این مورد از معاویه پیروی کردند؛ مثلا «یحیی بن حکم» به «عبد اللّه بن جعفر» گفته بود: خبیثه (یعنی شهر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله) را چگونه رها کردی؟! فرزند جعفر بر او اعتراض کرد و فریاد کشید: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن را طیّبه نام نهاد و تو آن را خبیثه می نامی. شما در دنیا مختلف گشته و در آخرت نیز مختلف خواهید گشت ...».

یحیی گفت: «به خدا! اگر بمیرم و در سرزمین مقدس شام دفن شوم، نزد من از اینکه در مدینه دفن شوم، دوست داشتنی تر است؟».

پسر جعفر به وی گفت: «مجاورت یهود و نصارا را بر مجاورت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و مهاجران، ترجیح داده ای» «۲».

(۲)

ملحق نمودن نسب زیاد

از نمونه های سبک شمردن ارزشهای اسلامی به دست معاویه، ملحق کردن «زیاد بن عبید رومی» به نسب خود، بدون بیّنه شرعی بود که تنها به گواهی «ابو مریم» شراب فروش، اکتفا کرد چیزی که نسب شرعی را ثابت نمی کند و با این عمل، بر خلاف فرموده پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله عمل کرده است که فرمود: «الولد

---

(۱) قاضی نعمان مصری، المناقب و المثالب، ص ۷۰.

(۲) انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱.

للفراش و للعاهر الحجر؛ فرزند به پدر ملحق می شود و زناکار را سنگسار باید کرد».

(۱) وی این کار را به خاطر اهداف سیاسی و برای محکم کردن حکومت و قدرت خویش انجام داد ... که از مطالب

جالب روایت شده در این خصوص این است که «نصر بن حجاج» گفتگوی خصمانه ای با «عبد الرحمن بن خالد بن ولید» در حضور معاویه، در مورد عبد اللّه، غلام خالد بن ولید داشت، معاویه به دربان خود دستور داد تا آن دو را تا زمان حضور افراد در مجلسش، دور سازد.

(۲) هنگامی که مجلس، کامل گشت، معاویه دستور داد تا سنگی را نزد وی بیاورند و گوشه ای از لباسهایش را به روی آن انداخت، سپس به آن دو، اجازه ورود داد، آنها در حضور وی در مورد عبد اللّه به مرافعه پرداختند پس نصر به عبد الرحمن گفت: «برادر و فرزند پدرم به من وصیت کرده که وی (یعنی عبد اللّه) از اوست».

عبد الرحمن پاسخ داد: «او غلام من است و فرزند غلام و کنیز پدرم که بر فراش (بستر) وی به دنیا آمده است».

(۳) معاویه، حکم خود را در مسأله بیان کرد و به نگهبان خود گفت: این سنگ را بردار و به نصر بن حجاج بده زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «فرزند به پدر ملحق می شود و زناکار را سنگ باید داد» نصر، روی به وی کرد و گفت: «چرا این حکم را در مورد زیاد اجرا ننمودی؟».

معاویه گفت: «آن حکم معاویه بود و این حکم رسول خداست» «۱».

---

(۱) طبری، تاریخ ۸/ ۱۳۱. العقد الفرید ۶/ ۱۳۳- ۱۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹۶

(۱)

اعتراض امام حسین علیه السّلام

امام حسین علیه السّلام در مورد ملحق ساختن زیاد که مخالفتی با فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد، بر معاویه اعتراض نمود و یادداشتی برای وی فرستاد که متضمن حوادث عظیمی

بود که معاویه مرتکب آنها گشته بود. در آن یادداشت، چنین آمده است: «آیا تو ادعا نکرده ای که زیاد فرزند سمیه که بر فراش عبید ثقیف به دنیا آمده بود، فرزند پدر تو است در حالی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «فرزند به پدر ملحق می شود و زناکار را سنگ باید داد»، تو سنت رسول خدا را عمدا ترک کرده و از هوای خود بدون هدایتی از خداوند، پیروی کرده ای؟».

این عمل معاویه موجی از خشم و ناخوشایندی نزد نیکان و پایبندان به دین، به وجود آورد که ما شرح این مطلب را در کتاب خودمان «زندگانی امام حسن علیه السّلام» بیان کرده ایم.

(۲)

کینه توزی معاویه نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

معاویه، نسبت به پیامبر علیه السّلام کینه توز بود به طوری که در روزگار خلافتش، چهل جمعه را بدون اینکه بر آن حضرت صلوات بفرستد، به سر آورد، بعضی از یارانش علت را پرسیدند، او گفت: «چیزی مرا از یاد او بازنمی دارد مگر اینکه بعضی از افراد، احساس بزرگی می کنند!» «۱».

(۱) وقتی از مؤذن شنید که می گفت: «اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه»، نتوانست ساکت بماند و گفت: «خداوند پدرشان را داشته باشد ای فرزند

---

(۱) النصائح الکافیه ص ۱۱۶.

عبد اللّه! همتی عالی داشتی و برای خودت راضی نشدی مگر اینکه نام تو با نام پروردگار جهانیان همراه باشد!» «۱».

از نشانه های کینه معاویه نسبت به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله مطلبی است که «مطرف بن مغیره» روایت کرده و گفته است: همراه پدرم بر معاویه وارد شدم، پدرم نزد معاویه حاضر شده با او سخن می گفت و

آنگاه نزد من می آمد، در حالی که از عقل معاویه یاد می کرد و از آنچه از او می دید، در شگفت می شد.

شبی، پدرم خشمگین آمد و از خوردن شام خودداری کرد، ساعتی منتظر بودم، در حالی که گمان می کردم این به خاطر چیزی است که نزد ما یا در کارمان پیش آمده است، به او گفتم: چرا می بینم امشب غمگین شده ای؟

- پسرم! از نزد خبیث ترین انسان نزد تو آمده ام.

- آن، چه باشد؟

(۲)- با معاویه در خلوت نشستم و به او گفتم: ای امیر المؤمنین! تو به خواسته ات رسیده ای پس چرا عدالت را آشکار نمی کنی و خیر را نمی گسترانی؛ زیرا تو سالخورده شده ای چرا به برادران بنی هاشمی ات نگاهی نمی کنی و با آنها صله رحم به جای نمی آوری به خدا آنان، امروز چیزی ندارند که از آن بترسی ...

(۳) معاویه به خشم آمد و گفت: «هیهات! هیهات! آن مرد از بنی تیم به قدرت رسید و عدالت پیشه کرد و انجام داد آنچه را انجام داد، چیزی نگذشت که هلاک شد و نامش هلاک گشت جز اینکه گوینده ای بگوید أبو بکر بود. آنگاه آن مرد از بنی عدی حکومت کرد و کوشید و ده سال تلاش کرد، به خدا چیزی نبود جز اینکه هلاک شد و نامش نابود گشت، جز اینکه گوینده ای بگوید عمر بود. و پس

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۰/ ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۱۹۸

از آن، برادرمان عثمان به قدرت رسید، کسی به حکومت رسیده بود که کسی همانند او در نسب نبود و انجام داد آنچه را انجام داد، به خدا چیزی نبود جز اینکه هلاک شد و نامش از بین رفت در

حالی که آن مرد از بنی هاشم هر روز پنج بار بر او فریاد می کشید: «اشهد انّ محمدا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله» پس بعد از این چه عملی باقی می ماند، مادرت نباد، جز دفن شدن و دفن شدن ...» «۱»

(۱) این مطلب، تزلزل عقیده دینی معاویه را می رساند و اینکه آن چیزی نبود جز ردای نازکی که آنچه را در زیر خود داشت نمایان می کرد همان دوستی جاهلیّت و تأثیرپذیری از آن تا حدی بعید.

خوی الحادی، نزد بیشتر ملوک اموی وجود داشت. ولید در یکی از خمریاتش در انکار روز رستاخیز و باز زنده شدن می گوید:

أدر الکأس یمینالا تدرها لیسار

اسق هذا ثم هذاصاحب العود النضار

من کمیت عتقوهامنذ دهر فی حرار

ختموها بالاماویهو کافور وقار

فلقد ایقنت انی غیر مبعوث لنار

سأروض الناس حتی یرکبوا دین الحمار

و ذروا من یطلب الجنه یسعی لتبار «۲» «جام را در سمت راست بچرخان و آن را به سمت چپ نچرخان».

«این را بنوشان و آنگاه آن را که دارنده عودی از چوب شوره گزاست است».

«با شرابی که از قدیم آن را در سبویی گذاشته اند».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۵/ ۱۲۹- ۱۳۰.

(۲) رساله الغفران، ص ۳۰۴.

«آن را با عطر اماویه و کافور وقار خوشبو کرده اند».

«که مطمئن شده ام من برای رفتن به آتش برانگیخته نمی شوم».

«من مردم را پرورش می دهم تا به دین الاغ درآیند».

«و بگذارید آنکه بهشت را می طلبد برای تباهی بکوشد».

(۱) بسیاری از والیان بنی امیه، همین تفکر الحادی را داشتند؛ مثلا «حجاج»، خطاب به خداوند، در برابر گروههای فراوانی از مردم می گفت: «آیا پیامبر تو برتر است یا خلیفه تو». یعنی عبد الملك از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه

و آله برتر است!! «۱» وی همچنین بر کسانی که قبر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله را زیارت می کردند، اعتراض می کرد و می گفت: «وای بر آنها که دور چوبها و جسد از بین رفته ای می گردند، چرا دور کاخ امیر المؤمنین عبد الملک طواف نمی کنند؟ مگر نمی دانند که خلیفه هر کسی از پیامبرش بهتر است؟» «۲».

بدین گونه است که دستگاه حکومت اموی در همه دورانهایش، نسبت به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله بی حرمتی می کرد و رسالت آن حضرت را مورد هتک حرمت قرار می داد.

(۲)

دگرگون ساختن واقعیتهای اسلامی

معاویه، به تغییر واقعیت درخشان اسلام که حرکتهای جهادی و جنبشهای سرنوشت ساز را برای همه ملتها پایه گذاری کرد، همت گماشت و مسلمین را واداشت که بر ستم ستمکار و گرفتاری ستمدیده، اعتراض نکنند این شعار صحابی بزرگ، «ابو ذر غفاری» بود، آنکه اسلام را واقعا فهمید و پرچم مبارزه در

---

(۱) مقریزی، النزاع و التخاصم، ص ۴۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۵/ ۲۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰۰

برابر حکومت اموی را برافراشت و از عثمان و معاویه خواستار شد تا با ستمدیدگان و رنج کشیدگان، با انصاف عمل کنند و ثروتهای امت را بر فقرا و محرومان تقسیم نمایند.

(۱) معاویه، می خواست این بینش دینی را به خاک سپارد و این احساس مسئولیت را بمیراند لذا به کمیته های جعل که آنها را بدعت گذاشته بود، دستور داد تا احادیثی را از زبان آزادکننده بزرگ انسانها، حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جعل کنند که امت را ملزم می ساخت در برابر ظلم، خاضع شوند و نسبت به ستم، سر تسلیم فرود آورند ظلم و استبدادی که حکومتشان مرتکب می شود، بپذیرند، نمونه ای

از این احادیث عبارتند از:

(۲) ۱- بخاری به سندش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که آن حضرت به اصحابش فرموده است: «شما بعد از من خواهید دید که چیزهایی را به خود اختصاص می دهند و اموری را خواهید دید که منکر می شمارید. گفتند: ای رسول خدا! در این مورد به ما چه دستور می دهید؟ گفت: حقشان را بدهید و حقتان را از خدا درخواست کنید ...» «۱».

(۳) ۲- بخاری به سندش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده که فرموده است:

«هر کس از امیر خود چیزی را دید که نمی پسندد، بر آن صبر کند؛ زیرا هر کس از جماعت دور شود و بمیرد، به مرگی جاهلی مرده باشد ...» «۲».

(۴) ۳- مسلم به سندش از «سلمه بن یزید جعفی» روایت کرده که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پرسید: ای پیامبر خدا! اگر حاکمان بدی بر ما حکومت کنند و حقشان را

---

(۱) بخاری، صحیح ۹/ ۵۹.

(۲) همان ۹/ ۵۹.

از ما مطالبه نمایند و حق ما را به ما ندهند، در این صورت چه می فرمایی؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از او روی برگرداند. پس برای بار دوم و بار سوم از آن حضرت پرسید و پیامبر از او روی برگرداند تا اینکه اشعث بن قیس او را کشید، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «حرف بشنوید و اطاعت نمایید؛ زیرا هر چه عمل کنند بر آنها و هر چه عمل کنید بر شما خواهد بود» «۱».

(۱) ۴- بخاری به سندش از «عرفجه» روایت کرد و گفت: شنیدم

رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: «حوادث نـاگواری خواهـد بود، پس هر کس بخواهـد جمع امت را به تفرقه بیندازد، او را با شمشیر بزنید هر که خواهد باشد» «۲».

(۲) و احـادیث جعلی دیگری که امت را تخـدیر نمود و حرکت انقلابی اش را فلـج ساخت و آن را به زیر پرده ای از خواری، لگـدمال استبداد و سـتم اموی سـاخت که حضـرت امـام حسـین علیه السّـلام نخستین انقلابی در اسـلام به اعلام جهاد مقـدس برخـاست تـا امـت را از خـواب بیـدار کنـد و به اسـلام، شـادابی و روحیه مبـارزه اش را بازگردانـد، روحیه ای که در روزگـار حکومت اموی به نابودی کشیده شده بود.

(۳)

رفتار معاویه با اهل بیت علیهم السّلام

اشاره

معـاویه، همه امکانـات خود را برای کم کردن ارزش اهل بیت علیهم السّـلام به کار گرفت، آنان که یادگار رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و رگ حسـاس این امّت بودنـد. وی، خطرنـاکترین وسـیله هـا را برای مبـارزه بـا آنان و دور کردنشان از صـحنه زندگی

---

(۱) همان. صحیح مسلم ۳/ ۱۴۷۴- ۱۴۷۵، ح ۱۸۴۶.

(۲) همان، ۳/ ۱۴۷۹، ح ۱۸۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰۲

اسلامی، به کار برد، از میان وسایلی که در این راه مورد استفاده قرار داد، موارد ذیل است:

(۱)

۱- مسخّر نمودن واعظان

معاویه، وعّاظ را در همه مناطق، در اختیار گرفت تا دلها را از اهل بیت «۱» دور کنند و سخنان گمراه کننده ای را منتشر سازند که از اهمیت آنان بکاهند و حکومت اموی را قدرت بخشند.

(۲)

۲- به کارگیری مراکز تعلیم

معاویه، مراکز تعلیم و مکتبها را برای تغذیه فکری کودکان و نوجوانان با دشـمنی و کینه توزی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و ایجاد نسـلی مخالف آنان اسـتخدام نمود «۲» که این دسـتگاهها نقش مهمی در پراکندن روح دشـمنی نسبت به عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در دل نورستگان، ایفا نمودند.

(۳)

۳- جعل اخبار

معـاویه، شـبکه ای را مخصوص جعـل احـادیث برپـا نمود که از خطرنـاکترین شـبکه هـای خرابکـاری در اسـلام بود و به آنان مأموریت داد تا احادیثی را از زبان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله جعل کننـد که از ارزش اهل بیت علیهم السّـلام بکاهند. اعضای برجسته در این کمیته عبارت بودند از:

۱- ابو هریره دوسی.

۲- سمره بن جندب.

۳- عمرو بن عاص.

---

(۱) زندگانی امام حسن (ع) ۲/ ۱۶۱ چاپ دوّم.

(۲) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰۳

۴- مغیره بن شعبه.

(۱) این افراد، هزاران حدیث را از زبان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله جعل نمودند که بنا بر طرحهای سیاسی دولت، به چند دسته مختلف تقسیم می شوند و عبارتند از:

دسـته اوّل: جعل اخبار در فضیلت صحابه بود تا آنها را در برابر اهل بیت قرار دهند، امام باقر علیه السّلام بیش از صد حدیث از این دسته را بر شمرد که از میان آنهاست:

الف- عمر محدّث (با صیغه مفعول) است؛ یعنی فرشتگان با وی سخن می گفتند! ب- سکینه [آرامش] بر زبان عمر، سخن می گوید! ج- فرشته ای، عمر را الهام می بخشد! د- فرشتگان از عثمان، شرم می کردند! «۱» و اخبار بسیار دیگری از این قبیل که

در فضیلت صحابه، جعل گردیده شد.

(۲) «ابن عرفه محدّث»، معروف به «نفطویه» می گوید: «بیشتر احادیث ساختگی در فضایل صحابه، در

روزگـار بنی امیه جعـل شـده است به خـاطر تقرّب به آنها از راهی که گمان می کردنـد با آن، بینی بنی هاشم را بر خاک می مالند ...» «۲».

همچنانکه احادیثی در فضیلت صحابه همانند احادیث نبوی در فضیلت عترت پاک، جعل نمودند، مانند جعل حدیث: «أبو بکر و عمر دو سرور پیران

---

(۱) زندگانی امام حسن علیه السّلام ۲/ ۱۶۲ (چاپ دوّم).

(۲) النصائح الکافیه، ص ۸۹.

اهل بهشت هسـتند!!» که با آن در مقام معارضه با حدیث متواتر «حسن و حسـین دو سـرور جوانان اهل بهشت هسـتند» بر آمده اند «۱».

(۱) دسـته دوّم: جعل اخبار در نکوهش عترت پاک و کم کردن ارزش آنان است. معاویه، چهار صد هزار (درهـم) به سمره بن جنـدب داد تـا برای اهـل شام خطبه ای بخوانـد و برای آنان روایت کنـد که آیه کریمه ذیل درباره علی (ع) است: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياهِ الدُّنْيا وَ يُشْـهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا تَوَلَّى سَـعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ «۲».

«از مردم کسانی هسـتند که گفتارش در مورد زنـدگی دنیا تو را به شـگفتی می انـدازد و خداوند بر آنچه در دل اوست، گواه می باشـد، اگر به حکومت برسد، در زمین کوشـش می کند که فساد به راه بیندازد و کشـته ها و نسـلها را از بین می برد، خدا هم فساد را دوست ندارد».

سمره بن جندب، این مطلب را برای آنها روایت کرد و آن پاداش بزرگ را از بیت المال مسلمین دریافت نمود ... «۳».

(۲) از جمله چیزهایی که روایت کرده اند این است که

پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله در حق خانـدان ابو طـالب فرموده است خانـدان ابو طـالب، اولیـای من نیسـتند، ولیّ من خداونـد و مؤمنان صالح می باشند «۴». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۲۰۴ ۳ - جعل اخبار ..... ص : ۲۰۲

۳) «اعمش» روایت کرده است که وقتی ابو هریره، همراه معاویه در سال

---

(۱) زندگانی امام حسن علیه السّلام.

(۲) بقره/ ۲۰۴ و ۲۰۵.

(۳) النصائح الکافیه، ص ۶۴.

(۴) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴/ ۶۴ و ج ۱۱/ ۴۲ و ج ۱۲/ ۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰۵

جماعت (سال ۴۱) به عراق آمد، به مسجد کوفه رفت و هنگامی که دید عده زیاد از مردم به استقبالش آمده اند، بر زمین زانو زد و با دست خود چند بار بر کله طاس خود زد و گفت: «ای اهل عراق! آیا ادعا می کنید که من بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دروغ می گـویم «۱» و خود را به آتش می سوزانم؟ در حـالی که من از رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله شـنیدم که می گفت: هر پیـامبری را حرمی باشـد و حرم من در مـدینه میـان «عیر» تـا «ثور» است، پس هر کس در آن، حادثه ای انجام دهـد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود به خدا سوگند گواهی می دهم که علی در آن حادثه ای انجام داد!!».

هنگـامی که این گفته ابو هریره به معـاویه رسـید، به وی جایزه ای داد و او را گرامی داشت و حکومت مـدینه را به وی سپرد!! «۲» (۱) اخبار ساختگی بسیار دیگری از این قبیل است که به عترت پاک، بی حرمتی می کند؛ عترت پاکی

که سرچشمه بینش و احساس، در جهان اسلام بوده اند.

(۲) دسته سوم: جعل اخبار در فضیلت معاویه برای پاک کردن ننگی که از مبارزه بر ضد اسلام به وی و پدر و خاندانش رسیده بود و برای پنهان ساختن آنچه در مذمّت وی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت گردیده است. بعضی از این اخبار ساختگی عبارتند از:

۱- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «معاویه بن ابی سفیان، حلیم ترین و بخشنده ترین

---

(۱) فقید اسلام، علّامه شیخ محمود ابو ریه در کتاب خود «ابو هریره»، ص ۲۳۶ در این باره اظهار نظر کرده و گفته است: «این قول بر این دلالت دارد که دروغ بستن ابو هریره بر پیامبر، مشهور گشته و همه جا را فرا گرفته بود و مردم در همه جا از آن سخن می گفتند».

(۲) شرح نهج البلاغه ۴/ ۶۸.

فرد امّت من است!!» «۱».

۲- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «رازدار من، معاویه بن ابی سفیان است!!» «۲».

۳- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «خداوندا! او را (یعنی معاویه را) قرآن بیاموز و از عذاب نگهدار و به بهشت داخل ساز ...!!» «۳».

۴- پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هرگاه معاویه را دیدید که بر بالای منبر من خطبه می خواند «۴» او را بپذیرید که وی امین این امت است» «۵».

و دیگر احادیث ساختگی که مبارزه فکری معاویه را بر ضد اسلام می نمایاند و اینکه وی تلاش کرد تا دین را محو کند و از میان بردارد.

(۱)

حدیث جعلی از قول امام حسین علیه السّلام

از احادیث ساختگی بر ضد حضرت حسین علیه السّلام این است که روایت کرده اند آن حضرت

در روز جمعه به دیدار معاویه رفت در حالی که معاویه بالای منبر به خطبه مشغول بود. مردی از آن قوم به وی گفت: به حسین اجازه بده تا بالای منبر برود. معاویه به آن مرد گفت: وای بر تو! بگذار تا اظهار افتخار کنم، سپس حمد خدا و ثنای او را گفت و روی به حسین کرده پرسید: ای ابا عبد اللّه! از تو می پرسم، آیا من فرزند بطحای مکه نیستم؟

---

(۱) تطهیر الجنان (چاپ شده در آخر الصواعق المحرقه، ص ۱۲).

(۲) تطهیر الجنان، ص ۱۳.

(۳) البدایه و النهایه ۸/ ۱۲۰- ۱۲۱.

(۴) این حدیث برای مقابله با حدیث صحیح روایت شده از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جعل شده است که فرمود: «هرگاه معاویه را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند، گردنش را بزنید»، بحار الأنوار ۳۳/ ۱۹۶ ح ۴۸۱.

(۵) تاریخ بغداد ۱/ ۲۵۹ و لکن در جلد ۲ صفحه ۱۸۱ آمده: «فاقتلوه».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰۷

- آری، سوگند به آنکه جدم را مژده دهنده فرستاد!- ای ابا عبد اللّه! از تو می پرسم آیا من دایی مؤمنین نیستم؟!- آری، سوگند به آنکه جدّم را به پیامبری فرستاد!- از تو می پرسم ای ابا عبد اللّه! آیا من کاتب وحی نیستم؟!- آری، سوگند به آنکه جدّم را بیم دهنده فرستاد! (۱) سپس معاویه از منبر پایین آمد و حسین بالای منبر رفت و خداوند را ستایش کرد به ستایشهایی که اولین و آخرین بمانند آن، خدای را نستوده اند، سپس گفت: پدرم از جدم از جبرئیل از خدای تعالی روایت کرد که زیر پایه کرسی عرش، برگ یاس سبز رنگ وجود دارد که

بر آن نوشته شده است لا اله الّا اللّه محمد رسول اللّه، ای شیعیان آل محمد! هیچ کدامتان روز قیامت نمی آید مگر اینکه خداوند او را به بهشت وارد می فرماید.

(۲) معاویه به او گفت: ای ابا عبد اللّه! از تو می پرسم، شیعیان آل محمد چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السّلام گفت: کسانی که شیخین، ابو بکر و عمر را ناسزا نمی گویند و عثمان را ناسزا نگویند و تو را ای معاویه ناسزا نگویند!! (۳) «حافظ ابن عساکر» بر این حدیث، این گونه اظهار نظر نموده است: «این حدیثی ناشناخته است و سند آن را به حسین متصل نمی بینم» «۱».

مسلمانان، با این احادیث جعلی، دچار گرفتاری سختی شدند، احادیثی که در کتب سنّت، نگارش یافته و بسیاری از مسلمین گمان کرده اند که آنها احادیثی واقعی هستند لذا جامه ای از تقدّس بر معاویه پوشاندند و او را به گروه نخستین از صحابه ملحق نمودند، آنها که در دین خود بسیار پایبندی داشتند، در

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۱۱۳- ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۰۸

حالی که اگر مسلمین، واقعیت این احادیث را می دانستند، از آنها بیزاری می جستند، آن گونه که «مدائنی» می گوید «۱».

(۱) احادیث جعلی به تقدیس معاویه و کم کردن ارزش اهل بیت علیهم السّلام تمام نمی شود، بلکه این احادیث، به امور شریعت پرداخته و به آن مسائلی متناقض و محال چسباندند که حقیقت اسلام را زشت جلوه گر ساختند و عقاید مسلمین را تباه ساختند.

(۲)

دشنام به امام امیر المؤمنین علیه السّلام

معاویه، در دشمنی نسبت به حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام پیش رفت و دشنام و لعنت آن حضرت را در مجالس عام و خاص، اعلام نمود و به همه عمّال و

والیـانش دسـتور داد تا ناسـزاگویی آن حضـرت را در میان مردم انتشار دهنـد، دشـنام به امام علیه السّلام در همه مناطق جهان اسلام سرایت یافت. معاویه، خود در میان مردم شام به خطبه پرداخت و به آنها گفت:

«ای مردم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من گفت: بعد از من، تو به خلافت خواهی رسـید، پس سرزمین مقدس (شام) را انتخاب کن که صالحان در آنجا هستند و من شما را برگزیدم، پس ابو تراب را لعنت کنید!!» «۲».

(۳) مردم شـام هم به دشـنام امـام سـخن گفتنـد! نیز معاویه در میان آن وحشـیان به خطبه پرداخت و به آنان گفت: «چه گمانی دارید در مورد مردی- یعنی علی- که با برادرش عقیل نیکی نمی کند. ای مردم شام! ابو لهب نکوهش شده در قرآن،

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۴۶.

(۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴/ ۱۷۲.

عموی علی بن أبی طالب است» «۱».

(۱) مورخان می گوینـد: هرگاه معاویه خطبه می گفت، خطبه خود را با این گفته به پایان می برد: «خداونـدا! ابو تراب در دین تو الحاد ورزید! و از راه تو بازداشته است! پس او را به سختی لعنت کن و به عذابی دردناک، گرفتار ساز ...».

ایـن کلمـات را بر روی منبرهـا می گفتنـد. «۲» و هنگـامی که معـاویه، «مغیره بن شـعبه» را به امـارت کـوفه منصـوب سـاخت، مهمترین چیزی که به وی سـفارش نمود این بود که در ناسـزا گویی به امام علیه السّلام، رحمت فرسـتادن بر عثمان، عیبجویی یاران علی و دور ساختن آنها کوتاهی ننماید، مغیره، هفت سال، والی کوفه بود و در این

مدت مذمّت علی و ناسزاگویی به آن حضرت را رها ننمود «۳».

(۲) معاویه، با این کار می خواست که دلهای مردم را از امام علیه السّلام دور سازد و میان مردم و اصول آن حضرت، فاصله بیندازد؛ اصولی که حتی در کاخهای معاویه، وی را تعقیب می نمود.

(۳) «دکتر محمود صبحی» می گوید: «امام، کالبدی بی جان شده بود که نه برای قدرت آنان مزاحمتی داشت و نه شخصا آنها را می ترساند، این مسأله (ناسزاگویی به امام) چیزی نبود جز اینکه اصول آن حضرت در حکومت و نظریاتش در سیاست، پس از مرگ وی نیز- همچون دوران حیاتش-، زندگی را بر آنان تیره و تار می ساخت» «۴».

امام، پرچمدار عدالت انسانی و نمونه برجسته این دین بود.

---

(۱) همان: ۲/ ۱۷۲.

(۲) النصائح الکافیه، ص ۸۷.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۲۵۳.

(۴) نظریه الامام لدی الشیعه الاثنی عشریه، ص ۲۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۱۰

(۱) «جاحظ» می گوید: «هرگاه پیشتازی در اسلام و تقدم در آن، یاد شود، هرگاه از قیام و دفاع از اسلام سخن به میان آید، هرگاه از آگاهی در دین چیزی گفته شود و هرگاه زهد در اموری که مردم بر سر آنها با یکدیگر جدال داشته اند، حرفی زده شود، هیچ شخصی بر روی زمین کسی را با همه این صفات، جز علی نمی شناسد» «۱».

(۲) «حسن بصری» می گوید: «به خدا! دیروز، مردی از میان شما رفت که تیری اصابت کننده از تیرهای خدای عزیز و جلیل بود، پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کشتیبان این امت و صاحب شرف و فضیلت آن و خویشاوند نزدیک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که نه از فرمان خدا بیزار

می گشت و نه مال خدا را به یغما می برد، تلاشهایش را به قرآن تقدیم کرد و قرآن وی را به باغهایی پرثمر و بوستانهایی پربار وارد ساخت، همانا او علی بن أبی طالب است» «۲».

(۳) با لعنتهایی که معاویه و والیانش بر امام نثار می کردند، فضیلتهای آن حضرت را آشکار ساختند؛ زیرا امام به عنوان درخشنده ترین صفحه تاریخ همه انسانیّت برای مردم آشکار شد و برای جامعه مشخص گردید که آن حضرت، نخستین منادی حقوق انسان و نخستین پایه گذار عدالت اجتماعی در زمین بود.

سالها و قرنها، سپری گردید و نشانه های آن دولتهایی که با امام در ستیز بودند.

- خواه بنی امیّه و خواه بنی عباس-، در هم کوبیده شدند و اثری از آنها بر جای نماند. امام علیه السّلام تنها کسی است که بر بالای قله مجد و عظمت باقی ماند؛ زیرا وی، نخست پرچمدار انسانیّت و بلندمرتبه ترین پیشوای آن است. حکومت

---

(۱) الاسلام و الحضاره العربیه ۲/ ۱۴۵.

(۲) ابن مغازلی، مناقب، حدیث ۶۹.

کوتاه مدت آن حضرت، اینک پرچمی برای حاکمان مشرق زمین گردیده و اسناد رسمی که از او بر جای مانده، مشعلی فروزان برای هر حکومت صالحی شده است که خواهان تحقق یافتن ایده آلهای سرنوشت ساز ملتها باشد و حکومت معاویه، به صورت نشانه ای از خیانت و مزدوری و نمونه ای از ستمگری بر ملتها و حقیر شمردن آنها در آمده است.

(۱)

پنهان ساختن فضایل اهل بیت علیهم السّلام

معاویه، با همه تواناییهایش تلاش کرد تا فضایل اهل بیت علیهم السّلام را پنهان سازد و بزرگواریهای آنان را از دید مسلمین دور سازد و از انتشار آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در فضیلت آنها

وارد شده بود، ممانعت به عمل آورد.

(۲) مورخان می گویند: معاویه، پس از صلح، به حج بیت اللّه الحرام رفت و بر جماعتی گذشت، آنان به احترام وی بپای خاستند ولی ابن عباس به احترام او از جای خود برنخاست.

معاویه، روی به وی کرد و گفت: ای فرزند عباس! چه چیزی تو را از برخاستن بازداشت آن گونه که همراهانت برخاستند؟ آیا به خاطر خشمی است در اثر جنگ صفین بر من داری؟ ای پسر عباس! عموزاده ام عثمان، مظلوم کشته شد!! (۳) ابن عباس با منطقی رسا به وی پاسخ داد و گفت: عمر بن خطاب نیز مظلوم کشته شد و کار را به پسرش سپرد، پسرش اینجاست،- در این حال به «عبد اللّه بن عمر» اشاره کرد-.

معاویه با منطقی بی مایه به وی پاسخ داد: «عمر را یک مشرک به قتل

رساند ...».

(۱) ابن عباس گفت: عثمان را چه کسی کشت؟

معاویه گفت: مسلمانان او را کشتند.

ابن عباس، زمام استدلال معاویه را در دست گرفته، به وی گفت: «این مطلب، دلیل تو را بیشتر نابود می سازد، اگر مسلمانان او را کشته و رها کرده باشند، این جز به حق نبوده است».

معاویه راهی برای پاسخگویی نیافت و به موضوعی پرداخت که نزد وی از خون عثمان مهمتر بود، پس گفت:

«ما به همه مناطق نوشته ایم و ذکر مناقب علی و اهل بیتش را نهی کرده ایم پس زبانت را ای فرزند عباس نگهدار!».

(۲) ابن عباس با منطقی سرشار و حجتی بلیغ، تیرهایی را به سوی معاویه رها ساخته گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟

- نه.

- آیا ما را از تأویل آن نهی می نمایی؟

-

آری.

- پس آن را بخوانیم و نپرسیم که مقصود خداوند از آن چه بوده است؟

- آری.

- حال کدامیک بر ما واجب تر است، خواندن یا عمل کردن به آن؟

- عمل کردن به آن.

- چگونه به آن عمل کنیم بدون اینکه بدانیم مقصود خداوند از آنچه بر ما نازل کرده است، چیست؟

- این را از کسی بپرس که آن را به گونه ای تأویل می کند، غیر از آنچه تو

و اهل بیت تو تأویل می کنید.

- همانا قرآن بر اهل بیت من نازل شده است، حال از آل ابی سفیان و آل ابی معیط درباره آن سؤال کنم؟!!- قرآن را بخوانید و چیزی از آنچه خداوند درباره شما نازل کرده و آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره شما گفته است، روایت ننمایید و غیر از آن را روایت کنید.

(۱) ابن عباس، وی را به تمسخر گرفت و قول خدای تعالی را تلاوت کرد:

یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ «۱».

«می خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، خداوند نمی پذیرد جز اینکه نورش را کامل گرداند، هر چند کافران نپسندند».

معاویه بر او فریاد کشید: «مرا از خودت راحت ساز و زبانت را از من نگهدار، اگر می خواهی انجام دهی، مخفیانه انجام ده و آشکارا چیزی را به کسی مگوی ...» «۲».

(۲) این گفتگو بر عمق وسایلی دلالت دارد که معاویه آنها را در مبارزه با اهل بیت و پنهان ساختن مناقب آنان به کار گرفته بود.

کینه معاویه نسبت به امام تا بدانجا رسید که هنگام پیروزی «عمرو عاص» بر «محمد بن ابی

بکر» در مصـر و کشـتن وی، بر، نـامه هـا و یادداشـتهای وی دست یـافت از جمله آنهـا فرمان امام به او، از برجسـته ترین اسـناد سیاسی بوده است که عمرو عاص آن را برای معاویه فرستاد و هنگامی که آن را دید، به اطرافیانش

---

(۱) توبه/ ۳۲.

(۲) زندگانی امام حسن علیه السّلام ۲/ ۳۴۹- ۳۵۱، کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۶۴- ۱۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۱۴

گفت: ما نمی گوییم که این از نامه های علی بن أبی طالب است ولی می گوییم این از نامه های أبو بکر می باشـد که نزد وی بوده است «۱».

(۱)

پرهیز از یاد کردن امام علیه السّلام

حکومت اموی تا حد زیاد در ستیز با امام امیر المؤمنین علیه السّلام اسراف نمودند؛ زیرا دستور دادند تا هر نوزادی را که به نام «علی» نامیـده شود، به قتـل برساننـد. این خبر به گوش «علی بن ربـاح» رسـید، او بیمنـاک گردیـد و گفت: هر کس مرا «علی» بنامـد، او را حلال نخواهم کرد، زیرا اسم من علی (به ضم عین) می باشـد! «۲» (۲) مورخان می گوینـد: علما و محدثان، از یاد کردن امام و نقل روایت از آن حضرت، به خاطر ترس از بنی امیه، پرهیز داشتند و هرگاه می خواستند مطلبی را از آن حضرت روایت کنند، می گفتند: «پدر زینب روایت کرد» «۳».

معمر از زهری از عکرمـه از ابـن عبـاس روایت کرده: رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله فرمـود: «خداونـد عزیز و جلیـل، بـاران آسـمان را از بنی اسـرائیل بازداشت، به خاطر بـدنهادی آنان نسبت به پیامبرانشان و اختلاف آنها در دینشان بود و خداوند این امت را به قحطسالی مبتلا ساخته و باران آسمان را از آنان بازداشته است به خاطر دشمنی شان با

علی بن أبی طالب».

(۳) «معمر» گفت: «زهری در یکی از مرضهایش برای من حدیث گفت

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۶/ ۷۲.

(۲) تهذیب التهذیب ۷/ ۳۱۹.

(۳) شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۱۴.

- و نشنیده بودم او را که قبل یا بعد از آن از عکرمه حدیث بگوید- و هنگامی که از بیماری اش بهبودی یافت، بر آنچه به من حدیث گفته بود، پشیمان گشت و گفت: «ای یمانی! این حدیث را پنهان دار و آن را به نام من بیان مکن؛ زیرا اینها (بنی امیه) هیچ کس را در تعریف از علی و یاد کردن او نمی بخشند».

معمر گفت: «پس چرا تو همراه آنان، علی را ناسزا گفتی در حالی که شنیده ای آنچه را شنیده ای؟ ...».

(۱) «زهری» گفت: «بس است دیگر، آنها ما را در کارهای مهمشان شریک ساختند و ما در هواهایشان از آنها پیروی کردیم ...» «۱».

مسلمانان در مودتشان نسبت به امام، به سختی گرفتار شدند و در آن مورد، بسیار پرهیز نمودند.

«شعبی» می گوید: «از علی چه دیده ایم که اگر او را دوست بداریم، دنیای ما از بین می رود و اگر او را دشمن بداریم؛ دینمان از بین خواهد رفت».

«شاعر» می گوید:

حبّ علی کله ضرب یرجف من تذکاره القلب «دوستی علی همه اش کتک می باشد که از یاد آن، قلب به لرزه می افتد».

اینها بعضی از گرفتاریهای مسلمین در مودت آنان نسبت به اهل بیت علیهم السّلام است که بخشی از دینشان می باشد.

(۲)

برخورد با شیعیان

در روزگار معاویه، شیعیان در همه مناطق به طور رسمی مورد ستم واقع

(۱) ابن مغازلی، مناقب ۱۴۱- ۱۴۲، حدیث ۱۸۶.

شدند و با شدت و خشونت فراوان

روبه رو کشتند؛ زیرا معاویه، با قساوت از آنان انتقامی سخت گرفت و مرکب حکومتش را بر اجساد قربانیان آنان به پیش راند چنانچه امام باقر علیه السّلام نمونه های هولناکی از ستم امویان نسبت به شیعیان اهل بیت علیهم السّلام را بیان کرده، می فرماید. «شیعیان ما در هر شهری کشته می شدند و دستها و پاهای آنان تنها به ظن و گمان، بریده می شد، هر کس به دوستی و پیروی از ما یاد می شد، به زندان می افتاد و یا دارائیش غارت می شد و یا خانه اش ویران می گشت» «۱».

(۱) نیز یکی از رجال شیعه درباره محنتها و مصیبت هایی که شیعیان تحمل می کردند با محمد بن حنفیه این گونه سخن گفته است: «در راه دوستی شما همچنان گرفتار سختی بودیم تا آنجا که به خاطر آن، گردنها زده شد و گواهیها باطل گردید و ما در شهرها آواره گشتیم و سختی کشیدیم تا آنجا که تصمیم گرفتم به سرزمینی دور بروم و خدا را تا روزی که به دیدارش بشتابم عبادت کنم، ولی این کار سبب می شد که وضعیّت آل محمد صلّی اللّه علیه و آله بر من پنهان می گشت. نیز تصمیم گرفتم که همراه خوارج قیام کنم نظر آنها و نظر ما، بر ضد حاکمانمان یکسان است، آنها قیام می کنند و کشته می شوند» «۲».

(۲) معاویه، از اقدام به هر جنایتی به خاطر اینکه حکومت و قدرتش را تضمین نماید، خودداری نمی کرد، شیعیان، خطری بر ضد حکومتش بودند لذا وی شدیدترین و بی رحمانه ترین شیوه ها را برای از بین بردن آنها به کار گرفت که از میان اقدامات بی رحمانه ای که وی بر ضد آنها به کار گرفت، این موارد بوده

است:

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۴۳.

(۲) ابن سعد، طبقات ۵/ ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۱۷

(۱)

کشتار دسته جمعی

معاویه، تا حد زیادی در ریختن خون شیعیان، پیش رفت و به فرماندهان جلّاد سپاهش دستور داد تا شیعیان را تعقیب کنند و آنان را در هر جا باشند به قتل برسانند چنانچه بسر بن ارطات پس از جریان حکمیت، سی هزار نفر را کشت، اینها غیر از کسانی بودند که با آتش سوزاند «۱».

سمره بن جندب، هشت هزار نفر از مردم بصره را به قتل رساند «۲».

زیاد بن أبیه، دست به فجیع ترین کشتارها زد و دستها و پاها را برید و چشمها را میل کشیده، انواع شکنجه ها را در مورد شیعیان اعمال کرد که از شدت تلخی و قساوتش، قابل توصیف نیست.

(۲)

از بین بردن نیروهای متفکّر

اشاره

معاویه، به نابودی نیروهای متفکر و اندیشمند شیعه پرداخت و گروهی از آنان را به میدانهای اعدام روانه ساخت و سوگ و اندوه را در خانه هایشان حاکم ساخت که بعضی از آنان عبارتند از:

(۳)

۱- حجر بن عدی

اشاره

«حجر بن عدی» پرچم مبارزه را برافراشت و در دفاع از حقوق ستمدیدگان و مظلومان به نبرد پرداخت و اراده حاکمان اموی را که مقدرات امّت را بازیچه

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه: ۲/ ۱۰- ۱۷.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۲۳۷.

خود قرار دادند و آن را به مزرعه ای همگانی برای خود، عمّال و پیروانشان تبدیل کرده بودند، درهم شکست ...

حجر، مرگ را ناچیز شمرد و زندگی را به تمسخر گرفت و از شهادت در راه عقیده، لذت برده، یکی از پایه گذاران مذهب اهل بیت علیهم السّلام گردید.

حجر، به رنجشی بسیار سخت گرفتار شد آنگاه که می دید نظام حاکم، دشنام به امیر المؤمنین علیه السّلام را آشکارا اعلام می کند و مردم را به برائت از آن حضرت، مجبور می سازد، پس زبان به اعتراض گشود و آشکارا به حاکمان کوفه پاسخ گفت.

(۱) زیاد بن أبیه، خونش را مباح اعلام نموده، او را دستگیر ساخت و همراه با گروهی از برادرانش، به اسارت نزد معاویه فرستاد. آنان را در «مرج عذراء» متوقف ساختند تا اینکه فرمان اعدام آنها از دمشق صادر شد، جلّادان حکم اعدام را در مورد آنان اجرا نمودند و بدنهایشان، آغشته به خون شهادت و کرامت، بر زمین افتاد تا برای مردم، راه زندگی برتر بدون ظلم و طغیان را روشن نمایند.

(۲)

یادداشت امام حسین علیه السّلام

حضرت حسین علیه السّلام از دریافت خبر کشته شدن حجر، بسیار پریشان گشت و یادداشت شدید اللحنی برای معاویه فرستاد و در آن، جرایم و بدعتهایش را بر شمرد که از جمله آنها کشتن حجر و یاران درستکار وی می باشد. در آن یادداشت آمده بود:

«آیا تو قاتل

حجر، برادر کنده و نمازگزاران پارسایی که ظلم را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۱۹

نمی پسندیدند و بدعتها را گناهی بزرگ می دانستند و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی هراسیدند، نیستی ... آنها را به ظلم و تعدی کشتی پس از آنکه سوگندهای سخت و پیمانهای مؤکد به آنها سپردی که آنان را به خاطر حادثه ای که میان تو و آنان بوده و یا به کینه ای که در دل نسبت به آنها داشتی، به کیفر نرسانی ...» «۱».

(۱) این یادداشت، شامل موارد زیر بوده است:

۱- اعتراض شدید بر معاویه به خاطر کشتن حجر و یارانش، بدون اینکه جرمی را مرتکب شده و یا در زمین، فسادی ایجاد کرده باشند.

۲- آن یادداشت، صفات قهرمانانه آن شهیدان را مورد تمجید قرار داد که از جمله آنها اعتراض بر ظلم و مقاومت در برابر ستم و گناه بزرگ شمردن بدعتها و منکراتی که حکومت معاویه به وجود آورده بود، آنها که برای برپا نمودن حق و مبارزه با منکر به سوی میدانهای جهاد شتافته بودند.

۳- آن یادداشت، ثابت نمود که معاویه به حجر و یارانش طی تعهد خاصی در سندی که پیش از انعقاد صلح، امضا کرد قول داده بود که به خاطر هیچ سابقه کینه ای که میان وی و آنان بوده، متعرضشان نشود و آسیبی به آنان نرساند، ولی وی آن پیمان را زیر پا نهاد و به آن وفا نکرد، همان گونه که به تعهداتش نسبت به حضرت امام حسن علیه السّلام وفا ننمود بلکه آنها را زیر پای خود گذاشت آن گونه که خود در خطابه ای که در نخیله ایراد کرد، اعلام نموده بود.

(۲)

قتل حجر، از حوادث عظیم در اسلام بود که فریادهای اعتراض بر معاویه، از همه سرزمینهای اسلامی، متوالی گشت که ما آنها را به تفصیل در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السّلام» بیان کرده ایم.

---

(۱) زندگانی امام حسن علیه السّلام ۲/ ۳۷۲- ۳۷۳. کشی، رجال ۴۷، حدیث ۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲۰

(۱)

۲- رشید هجری

در ایام محنت بزرگی که شیعیان در روزگار فرزند سمیه متحمل شده بودند، «رشید هجری» به انواع محنتها و بلاها گرفتار گردید؛ زیرا زیاد، مأمورانش را به سوی وی فرستاد و هنگامی که او را نزد وی آوردند، بر او فریاد کشید: «دوست تو (حضرت علی) به تو گفت که ما با تو چه خواهیم کرد؟ ...».

رشید، با صداقت و ایمان به وی پاسخ داد: «شما دستها و پاهایم را می برید و مرا به دار می آویزید».

آن پلید به استهزا و مسخره گفت: به خدا! سخنش را دروغ خواهم ساخت، او را رها کنید.

مزدوران، او را رها کردند، اما آن انسان طاغوتی، پشیمان شد و دستور داد تا او را احضار کنند و بر او فریاد کشید: چیزی بهتر از آنچه دوست تو گفت، نمی یابیم؛ زیرا تو اگر باقی بمانی، همچنان در مورد ما اندیشه های بد، خواهی داشت، دستها و پاهایش را قطع کنید.

جلّادان، فورا دستها و پاهایش را بریدند و او به آنچه از درد متحمل می شد، بی اعتنا بود.

(۲) مورخان می گویند: وی، زشتکاریهای بنی امیه را بر زبان می آورد و مردم را به بیدار کردن روحیه بینش و انقلاب فرا می خواند؛ امری که زیاد را به خشم آورد و دستور داد تا زبانش را قطع کنند «۱»؛ زبانی که با آن، حق

و عدل را مطالبه می نمود و در راه حقوق فقرا و محرومان مبارزه می کرد.

---

(۱) سفینه البحار ۱/ ۵۲۲. شرح نهج البلاغه ۲/ ۲۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲۱

(۱)

۳- عمرو بن حمق خزاعی

اشاره

از جمله شهیدان راه عقیده، صحابی بزرگوار، «عمرو بن حمق خزاعی» بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای وی دعا کرد که «خداوند او را از جوانی اش بهره مند سازد».

خداوند، دعای پیامبرش را اجابت فرمود؛ زیرا عمرو به هشتاد سالگی رسید در حالی که یک موی سفید در محاسنش دیده نمی شد «۱».

عمرو، از شیوه اهل بیت درس گرفت و از علوم آنان بهره ها برد و از بزرگان شیعیان آنان گردید.

در پی حوادث فتنه بزرگ که کوفه را در روزگار آن طاغوت، یعنی زیاد بن سمیه، در بر گرفته بود، عمرو، دریافت که نظام حاکم او را تحت تعقیب قرار داده است لذا همراه همکارش «رفاعه بن شداد» به موصل گریخت و قبل از اینکه به آنجا برسند، در کوهی پناه گرفتند تا به استراحت بپردازند.

(۲) افراد پلیس به وحشت افتادند و به دستگیری عمرو شتافتند ولی رفاعه فرار کرد و آنان موفق به دستگیری وی نشدند. عمرو را به اسارت نزد «عبد الرحمن ثقفی» حاکم موصل بردند، او گزارش دستگیریش را به معاویه داد، معاویه دستور داد تا با دشنه نه ضربه به او بزنند؛ زیرا وی به «عثمان بن عفّان» ضربه زده بود.

جلّادان، ضربه زدن به او را آغاز کردند و او با همان ضربه نخست درگذشت. آنگاه سر مبارکش را از تن جدا کردند و نزد طاغوت دمشق فرستادند، او دستور داد آن را در شام بگردانند.

(۳) مورخان می گویند: این نخستین سری بود که

در اسلام (در مناطق

---

(۱) الاصابه ۳/ ۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲۲

مختلف) گردانده می شد. سپس معاویه دستور داد تا آن را نزد همسر عمر و بانو «آمنه بنت شرید» که در زندان معاویه بود، ببرند او ناگهان دید سر شوهرش را در دامنش گذاشته اند، پریشان گشت و نزدیک بود بمیرد. پس از آن او را از زندان نزد معاویه بردند، میان وی و معاویه گفتگویی به میان آمد که دلالت بر فرومایگی معاویه و بی حرمتی اش نسبت به ارزشهای عرب و اسلام بود یعنی برخورد بزرگوارانه با زن و مؤاخذه نکردن او به گناه شوهرش.

(۱)

یادداشت امام حسین علیه السّلام

امام حسین علیه السّلام هنگام شنیدن خبر کشته شدن عمرو، به شدت متأثر گردید و یادداشتی برای معاویه فرستاد که در آن، جنایات وی را بر شمرد و ظلم و ستمی که امّت در روزگار وی متحمل می شود را متذکر شد. در آن یادداشت، در خصوص عمرو آمده بود:

«آیا تو قاتل عمرو بن حمق، یار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن عبد صالحی که عبادت او را نحیف ساخته، بدنش رنجور گشته و رنگش زرد شده بود، نیستی، بعد از آنکه به او امان داده و از عهد و پیمانهای خدا آن قدر به وی گفته بودی که اگر به پرنده ای می گفتی، از بالای کوه به نزد تو فرود می آمد، سپس او را با گستاخی بر پروردگار و ناچیز شمردن آن پیمان، به قتل رساندی ...» «۱».

معاویه، به عهد و پیمانی که پس از صلح با این صحابی جلیل القدر، بسته بود که به وی آسیب و گزندی نرساند، بی وفایی کرد.

---

(۱) حیاه الامام حسن علیه السّلام ۲/ ۳۸۲.

اختیار معرفه الرجال، ص ۴۷، حدیث ۹۷.

(۱)

۴- اوفی بن حصین

«اوفی بن حصین» از نیکان شیعه در کوفه و یکی از نامداران برجسته آنان بود. وی از سرسخت ترین معترضان بر معاویه بود که زشتکاریها و جنایات او را میان مردم منتشر می ساخت، و هنگامی که فرزند سمیّه از او باخبر شد، به مأمورانش دستور داد او را دستگیر کنند. همین که «اوفی» از این امر مطلع شد، پنهان گردید، یک روز که زیاد از مردم سان می دید، اوفی بر او گذشت، او نسبت به وی مشکوک شد و درباره اش پرسید. نام او را به وی گفتند، او دستور احضارش را صادر کرد.

وقتی نزدش حاضر شد، درباره سیاستش از وی پرسید، او از آن انتقاد کرد و اعتراض نمود. زیاد به قتل وی فرمان داد و جلّادان با شمشیرهایشان بر او ریختند و او را جسدی بی جان بر زمین افکندند. «۱»

(۲)

۵- حضرمی و یارانش

اشاره

«عبد اللّه حضرمی» از دوستان امام امیر المؤمنین علیه السّلام و از شیعیان خالص آن حضرت و نیز از افراد دژبان سپاه بود که امام در روز جمل به وی گفته بود: «ای عبد اللّه! تو را مژده باد که تو و پدرت از شرطه الخمیس (دژبان سپاه) هستی؛ زیرا رسول خدا مرا از نام تو و نام پدرت در شرطه الخمیس با خبر ساخته بود» «۲».

هنگامی که امام به شهادت رسید، حضرمی بر آن حضرت بسیار متأسف

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۴۶۲، طبری، تاریخ ۵/ ۲۳۵- ۲۳۶.

(۲) اختیار معرفه الرجال ۶/ حدیث ۱۰. الاختصاص، ص ۷. بحار الأنوار ۴۲/ ۱۵۱، حدیث ۱۸.

گردید و برای خود، صومعه ای ساخت تا در آن به عبادت بپردازد، جمعی از نیکان شیعه نیز به

وی پیوستند.

فرزند سمیه دستور داد آنان را نزد وی بیاورند، هنگامی که حاضر شدند، به کشتن آنان فرمان داد و آنان مظلومانه کشته شدند «۱».

فاجعه «عبد اللّه» همچون فاجعه «حجر بن عدی» بود؛ زیرا هر دوی آنها مظلومانه و بی گناه کشته شدند جز اینکه دوستی عترت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را داشتند.

(۱)

اعتراض امام حسین علیه السّلام

امام حسین به شدت از خبر کشته شدن حضرمی و یاران نیکوکارش، اندوهگین گردید و با فرستادن یادداشتی، بر معاویه اعتراض نمود. در آن یادداشت آمده بود: «آیا تو قاتل حضرمی نبوده ای که زیاد به تو نوشته بود وی بر دین علی علیه السّلام است و تو به وی نوشتی: هر کس را بر دین علی باشد، به قتل برسان. و زیاد آنها را کشت و به دستور تو آنان را تکّه تکّه نمود. در حالی که دین علی، همان دین عموزاده اش صلّی اللّه علیه و آله می باشد که تو را در این جایگاهی که در آن هستی نشانده است و اگر او نمی بود، شرافت تو و پدرانت، تحمل سختی دو مسافرت می بود، سفر زمستان و سفر تابستان» «۲».

(۲) این یادداشت به وضوح نشان می دهد معاویه، به زیاد دستور داده بود تا هر کس را که بر دین علی علیه السّلام باشد،- که همان دین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد- به

---

(۱) علل الشرائع، ص ۲۱۲ و ۲۱۶. بحار الأنوار ۴۴/ ۳ و ۹.

(۲) بحار الأنوار ۴۴/ ۲۱۳.

قتل برساند و نیز نشان می دهد که زیاد، آن نیکوکاران را پس از کشتن، قطعه قطعه نمود، تا انتقام خود از آنان به خاطر دوستیشان نسبت

به عترت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله را بگيرد.

(۱)

۶- جويريه عبدى

از شيعيان نامدار امام، «جويريه بن مسهر عبدى» بود، در جريان گرفتارى بزرگى كه شيعيان در روزگار فرزند سميه بدان دچار گشته بودند، به دنبال وى فرستاد و دستور داد تا دست و پايش را قطع كنند و او را بالاى تنه نخل كوتاهى، به دار آويزند «۱».

(۲)

۷- صيفى بن فسيل

از قهرمانان عقيده اسلامى، «صيفى بن فسيل» است كه برجسته ترين نمونه هاى ايمان را ارائه داد؛ زيرا از وى نزد زياد طاغى، سخن چينى شده بود.

هنگامى كه او را آوردند بر او بانگ زد: اى دشمن خدا! درباره ابو تراب چه مى گويى؟

- من ابو تراب را نمى شناسم «۲».

- تو چه خوب او را مى شناسى، آيا على بن أبى طالب را نمى شناسى؟!

---

(۱) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه ۲/ ۲۹۰- ۲۹۱.

(۲) امويان با اين كنيه، امام را به عنوان يك راهزن معرفى مى كردند. اين مطلب در تاريخ سياسى دولت عربى ۲/ ۷۵ آمده است و نيز در الاغانى ۱۳/ ۱۶۸ آمده: زياد شيعيان را تحقير مى نمود و آنان را «ترابيها» مى ناميد (طبرى، تاريخ ۵/ ۲۷۷).

- آرى، مى شناسم.

- ابو تراب همان است.

- هرگز، وى ابو الحسن و الحسين است.

رئيس پليس ابن زياد بر او اعتراض كرد و گفت: امير به تو مى گويد كه او ابو تراب است و تو مى گويى نه.

(۱) آن قهرمان بزرگ بر او فریاد کشـیده، او و امیرش را به باد اسـتهزا گرفت و گفت: «اگر امیر دروغ بگویـد، می خواهی من نیز دروغ بگویم؟ و بر باطل گواهی دهم آن طور که او گواهی داده است؟».

خودسری و غرور طاغوت در هم شکست و زمین بر او تنگ شده، به او گفت: «این

نیز به گناهت اضافه می شود».

آنگاه بر مأمورانش فریاد کشید: چوب را برایم بیاورید، چوب را برایش آوردند. به او گفت: چه می گویی؟

(۲) آن قهرمان، با شجاعت و تصمیم و بدون اعتنا به وی گفت: «بهترین گفته ای است که من در حق بنده ای از بندگان مؤمن خداوند، گفته ام ...»

آن سفاک، به جلادانش گفت، آن قدر او را بزنید که شانه اش به زمین برسد.

آنها به سویش شتافتند و با چوبهایشان به سختی وی را مضروب ساختند تا اینکه شانه اش به زمین رسید، آنگاه به آنها دستور داد تا دست نگهدارند و به او گفت: خوب! درباره علی چه می گویی؟

آن خونخوار فکر کرد که شکنجه های وی او را از عقیده اش دور خواهد ساخت لذا به او گفت: «به خدا! اگر مرا با تیغها و چاقوها شرحه شرحه سازی، چیزی جز آنچه را که شنیده ای، نخواهم گفت».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲۷

آن سفاک اختیار از کف بداد و بر او فریاد کشید: باید او را لعنت کنی و الّا گردنت را می زنم! ...

«صیفی» بر او فریاد کشید و گفت: «به خدا سوگند! در این صورت، قبل از آن، گردنم را می زنی و اگر جز گردن زدنم را نخواهی، من از خدا راضی هستم ولی تو شقاوتمند خواهی بود ...».

آنگاه دستور داد تا او را به غل و زنجیر ببندند و در زندان تاریک افکنند «۱» و سپس او را همراه «حجر بن عدی» فرستاد و به همراه وی شهید گشت «۲».

(۱)

۸- عبد الرحمن عنزی

«عبد الرحمن عنزی» یکی از بهترین شیعیانی بود که مزدوران زیاد، او را دستگیر نمودند. او از آنان خواست تا اجازه دهند با معاویه رو به رو

شود شایـد او را ببخشـد. آنها درخواست وی را پذیرفتند و او را به اسارت، به دمشق فرسـتادند. هنگامی که در حضور طاغوت قرار گرفت، معاویه به او گفت: خوب! ای برادر ربیعه! درباره علی چه می گویی؟ ...

«مرا رها کن و از من مپرس که آن برای تو بهتر است ...».

- به خدا تو را رها نمی کنم ...

(۲) آن قهرمان بزرگ، شـروع به بیان فضایل امام کرد و از مقام آن حضـرت تمجید نمود و گفت: «گواهی می دهم که وی از کسانی بود که خدای را بسیار یاد می کنند و به حق دستور می دهند و اقامه قسط می نمایند و از گناه مردم

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۶۶- ۲۶۷.

(۲) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲۸

می گذرند ...».

معاویه به خشم آمـد و گریزی به سوی عثمان زد شایـد که وی او را به بـدی یاد کند و آنگاه خونش را حلال بداند، پس به او گفت: درباره عثمان چه می گویی؟

وی نظر خود را در مورد عثمان گفت که معاویه به خشم آمد و بر او بانگ زد: خودت را کشتی.

- «بلکه تو را کشته ام، آیا از ربیعه کسی موجود نیست».

(۱) «عبـد الرحمن» گمان کرد که خانـدانش به حمایت و رهایی او خواهند شـتافت ولی هیچ یک از آنان به سوی او نیامدند و هنگامی که معاویه از آنها ایمن گشت، او را نزد زیاد طاغی فرسـتاد و به قتل وی فرمان داد. زیاد، نیز او را به «قس الناطف «۱»» فرستاد و او را زنده به گور ساخت «۲».

(۲) این قهرمان عظیم، پرچم حق را برافراشت و تیشه ویرانی قلعه های ظلم و جور

را به دست گرفت و در راه دفاع از مقدس ترین امر اسلامی، به شهادت رسید.

اینان، برخی شهیدان از میان نامداران شیعه هستند که مشعل آزادی را به دست گرفتند و راه را برای انقلابیون دیگری که شکوه حکومت اموی را درهم شکستند و برای نابودی اش کوشیدند، روشن نمودند.

(۳)

بزرگان شیعه که رنج و وحشت را تحمل کردند

معاویه، گروه بزرگی از شخصیتهای برجسته و بزرگان شیعه را دچار رعب

---

(۱) «قس الناطف» محلی است در نزدیکی کوفه.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۲۷۶- ۲۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۲۹

و وحشت ساخت که بعضی از آنان عبارتند از:

۱- عبد اللّه بن هاشم مرقال.

۲- عدی بن حاتم طائی.

۳- صعصعه بن صوحان.

۴- عبد اللّه بن خلیفه طائی.

معاویه، این بزرگواران از رجال شیعه را سخت در تنگنا قرار داد و مأموران وی، آنان را به شدّت تحت تعقیب و ارعاب قرار دادند که شرح گرفتاریهای طاقت فرسای آنان را در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السّلام»، بیان کرده ایم «۱».

(۱)

ارعاب زنان

معاویه، تنها به اذیت و آزار مردان شیعه اکتفا ننمود بلکه بانوان را نیز مورد ستم قرار داد و آنها را سخت به وحشت و هراس گرفتار کرده، به عاملان خود نوشت بعضی از آنان را نزد وی بفرستند که این بانوان به سوی وی اعزام گردیدند:

۱- زرقاء بنت عدی.

۲- ام الخیر بارقیّه.

۳- سوده بنت عماره.

۴- ام البراء بنت صفوان.

۵- بکاره هلالیه.

---

(۱) زندگانی الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۳۸۸- ۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۰

۶- اروی بنت حارث.

۷- عکرشه بنت اطرش.

۸- دارمیه حجونیه.

(۱) معاویه، با توهین و تحقیر بسیار با آنان رو به رو شد و در برابر آنها غرور، تکبر و قدرت بر انتقام را آشکار کرد بدون اینکه به ضعف و ناتوانی آنان اعتنایی داشته باشد که شرح آنچه را از تحقیر در مجلس وی به آنها رسیده بود، در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السّلام» آورده ایم. «۱»

(۲)

ویران کردن خانه های شیعیان

معاویه، به همه عاملانش دستور داد تا خانه های شیعیان را ویران سازند و آنان دست به تخریب خانه ها زدند «۲». و شیعیان اهل بیت علیهم السّلام را بدون پناهگاه رها کرد. در حالی که برای این اقدامات بی رحمانه هیچ توجیهی جز تلاش برای دور کردن مردم از قدرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نبوده است.

(۳)

محروم کردن شیعیان از بیت المال

از فجایع اندوهباری که شیعیان در روزگار معاویه با آنها دست به گریبان بودند این بود که معاویه به همه عاملانش طی

بخشنامه ای چنین نوشته بود:

«بنگریـد هر کس را که دلیلی بر او باشد مبنی بر اینکه وی علی و اهل بیتش را دوست می دارد، نام او را از دیوان محو کنید و عطا و روزی او را ساقط

---

(۱) همان ۲/ ۴۰۴– ۴۲۳.

(۲) شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۱

نمایید!» «۱».

عمال وی نیز به جستجو در دفاتر خود پرداختند و هر کس را که دوستدار اهل بیت علیهم السّلام یافتند، نامش را محو نمودند و عطایش را ساقط کردند.

(۱)

عدم قبول گواهی شیعیان

معـاویه، تلاش کرد تـا شـیعیان را از نظر اجتمـاعی ساقـط نمایـد، لـذا به همه عاملانش دسـتور داد تا در مسائل قضایی و دیگر مسائل، گواهی شیعیان را نپذیرند «۲» تا در خوار نمودن و تحقیر آنان بیش از پیش، اقدام نموده باشد.

(۲)

تبعید شیعیان به خراسان

«زیاد بن أبیه» تصـمیم گرفت شیعیان را در کوفه تصفیه نماید و قدرت آنان را در هم شکند، بنابراین، پنجاه هزار نفر از آنان را به خراسان (استان شرقی ایران) تبعید کرد «۳».

زیاد با این عمل، نخستین میـخ را در تابوت حکومت اموی کوبید؛ زیرا آن گروههای تبعید شده به ایران، به گسترش تشیّع در آن سـرزمین پرداختنـد تـا آنجـا که آن منطقه، مرکزی برای مخـالفت بـا حکـومت امـوی در آمـد که تحت رهـبری ابـو مسـلم خراسانی به سرنگونی آن حکومت موفق شدند.

(۳) اینها برخی از گرفتاریهای شیعه در روزگار معاویه می باشد که به انواع

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۴۵.

(۲) زندگانی امام حسن علیه السّلام ۲/ ۳۸۶. شرح نهج البلاغه ۱۱/ ۴۴.

(۳) تاریخ الشعوب الاسلامیه ص ۱۲۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۲

شکنجه و ارعاب مبتلا بودند. فجایع دردناکی که بر آنها جاری شد، از مهمترین عوامل در انقلاب حضرت امام حسین علیه السّلام بودند؛ زیرا آن حضرت، پرچم انقلاب را برافراشت تا آنها را از محنت بزرگی که بدان دچار گشته بودند، رهایی بخشد و امنیت و آرامش را به آنان بازگرداند.

(۱)

بیعت یزید

معاویه، زندگی اش را با بزرگترین گناه در اسلام و زشت ترین جنایت در تاریخ، پایان داد؛ زیرا بدون هیچ واهمه ای فرزند بدنهادش «یزید» را به عنوان خلیفه بر مسلمین تحمیل کرد تا دین و دنیای آنان را به تباهی بکشاند و مصیبتها و فجایع جاویدانی را برایشان به ارمغان آورد ...

معاویه به انواع وسایل ددمنشانه دست زد تا سلطنت را در خاندانش موروثی سازد.

«جاحظ» عقیده دارد که معاویه از پادشاهان ایران و بیزانس تقلید کرد و خلافت را به سلطنتی همچون سلطنت پادشاهان

ساسانی و همانند سزارها تبدیل نمود ... ما پیش از آنکه به آن بیعت شوم و حوادث همزمان آن بپردازیم، اشاره ای مختصر به شیوه زندگی یزید و مشخصات شخصیتی وی- که کتابهای تاریخ از روزگار وی تا به امروز، سرشار از مذمت آنهاست- می نماییم:

(۲)

تولد یزید

یزید، در سال ۲۵ یا ۲۶ ه. به دنیا آمد «۱» و زمین را شعله ای از آتش جهنم

---

(۱) قضائی، تاریخ، از کتابهای تصویرشده کتابخانه عمومی امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۳

و خروش آن در بر گرفت که دایره ای از زشتی و خشم خداوند، او را احاطه کرده بود، او پلیدترین انسانی است که بر روی زمین یافت شد؛ زیرا برای جنایت و بدرفتاری با مردم آفریده شده بود و همچون نشانی از انحطاط اخلاقی و ظلم اجتماعی و عنوانی ناپسند برای تعدی بر امت و شکست اراده آنان در همه زمانها گردید.

(۱) «شیخ محمد جواد مغنیه» می گوید: «کلمه یزید، قبلا نامی برای پسر معاویه بود ولی اینک، این کلمه نزد شیعه سمبل فساد و استبداد و بی شرمی و بی بند بی بندوباری، و عنوانی برای کفر و الحاد می باشد؛ زیرا هر جا شرّ و فساد باشد، نام یزید نیز در آنجا هست و هر جا که خیر، حق و عدل باشد، نام حسین علیه السّلام در آنجا وجود دارد» «۱».

از حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شد، معاویه را دید که با عبایی سیاه، با تکبر راه می رود و به دو طرف پاهایش می نگرد، فرمود: «چه روزی از تو بر سر امتم می آید و چه روز بدی برای خاندان من از تو خواهد بود، از توله ای که از صلب

تو می آید، آیات خدا را به تمسخر می گیرد، و حرام مرا که خداوند عزیز و جلیل حرام کرده بود، حلال می شمارد» «۲».

(۲)

پرورش یزید

یزید، در بادیه ای نزد داییهایش از بنی کلاب،- که پیش از اسلام، مسیحی بودند-، پرورش یافت. وی همراه با جوانان بی بندوبار، لجام گسیخته

---

(۱) الشیعه فی المیزان، ص ۴۵۵.

(۲) قاضی بقال مصری، المناقب و المثالب، ص ۷۱.

به سر می برد و تا حد زیادی از رفتار آنان اثر گرفت؛ زیرا وی همراه آنان شراب خواری می کرد و به سگبازی می پرداخت.

(۱) «علائلی» می گوید: «یقین باشد یا شبه به یقین است که تربیت یزید، اسلامی خالص نبوده بلکه به عبارت دیگر، مسیحی خالص بوده است؛ زیرا احتمال ندارد تجاوزگری، بی شرمی و بی اعتنایی وی به اعتقادات مسلمین را بعید دانست، او برای سنّتها و اعتقادات مسلمین هیچ گونه حسابی در نظر نمی گرفت و برای آن وزنی قایل ننمود، بلکه بعید آن است که وی غیر از آن بوده باشد» «۱».

به نظر ما، پرورش وی، پرورشی جاهلی با معنای دقیق این کلمه بوده هیچ گونه نشانی از دین،- هر نوع آن که باشد-، نداشته است؛ زیرا بی شرمی وی در فحشا و اقدام وی به منکر و گناه، موجب این اعتقاد می گردد.

(۲)

صفات یزید

اما صفات بدنی: وی چهره ای سخت گندمگون داشت و بر صورتش آثار آبله دیده می شد «۲» همچنانکه بدنی چاق و فربه با موی فراوان داشت «۳».

و اما در صفات نفسانی: وی از جدش ابو سفیان و پدرش معاویه، حیله، نفاق، ستم و بی شرمی را به ارث برده بود.

«سید میر علی هندی» می گوید: «یزید همچون پدرش سنگدل و غدّار

(۱) سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۶۰.

(۲) قضائی تاریخ.

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۲۷۱، حوادث سال ۷۰.

بود، ولی مانند وی زیرک نبود، توانایی وی

در پوشاندن اقدامات بی رحمانه اش با پوششی از چرب زبانی دیپلماتیک ملایم، اندک بود. سرشت پلید و اخلاق منحط وی به گونه ای بود که شفقت و عدالت به آن راه نمی یافت ... وی می کشت و شکنجه می نمود به خاطر بهره و لذتی که از دیدن دردهای دیگران احساس می کرد. وی هاله ای از زشت ترین پلیدیها بود که همنشینانش از مرد و زن، بهترین گواه بر آن بودند ... آنها فرومایگان جامعه بودند ...» «۱».

(۱) وی، زشت کردار و بی شرم، و از همه ارزشهای اسلامی به دور بود، که برجسته ترین مشخصات ذاتی وی، میل به خونریزی و بدرفتاری با مردم به شمار می آمد؛ زیرا در سال نخست حکومت کوتاهش، عترت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را نابود ساخت و در سال دوّم، مدینه را به مدت سه روز مباح ساخت و هفتصد نفر از مهاجرین و انصار و ده هزار نفر از عرب و غیر عرب و تابعین را به قتل رساند.

(۲)

شیفتگی یزید به شکار

از نشانه های بارز یزید، علاقه شدید وی به شکار بود؛ زیرا وی بیشتر اوقات خود را صرف آن می کرد.

مورخان می گویند: «یزید بن معاویه به شکار علاقه داشت و به آن مشغول بود. وی به سگان شکاری دستبندهایی از طلا و لباسهایی زربافت پوشاند و به هر سگ، برده ای می بخشید که آن را خدمت نماید ...» «۲».

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۶.

(۲) الفخری، ص ۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۶

(۱)

عشق وی به میمونها

یزید، به اتفاق مورخان، شیفته میمونها بود. وی میمونی داشت که آن را رو به روی خود می گذاشت و آن را «ابو قیس» می نامید! ته مانده جامش را به او می نوشانید و می گفت: این پیرمردی از بنی اسرائیل است که گناهی به وی رسیده و مسخ شده است! وی این میمون را بر روی ماده خری وحشی می نشاند و همراه اسبان به مسابقه اسب دوانی می فرستاد. یک روز آن ماده خر، میمون را برداشت و از اسبها جلو افتاد. یزید از این حادثه شادمان گشت و گفت:

تمسک أبا قیس بفضل زمامهافلیس علیها ان سقطت ضمان

فقد سبقت خیل الجماعه کلهاو خیل امیر المؤمنین اتان «ای ابو قیس! افسارش را نگهدار که اگر بیفتی، ضمانتی بر آن نیست».

«زیرا همه با اسبانشان به مسابقه رفتند و اسبان امیر المؤمنین یک ماده خر باشد».

(۲) باز، روزی آن را برای مسابقه فرستاد ولی باد آن را بر زمین افکند و مرد.

یزید از این حادثه به شدت اندوهگین گشت و دستور داد تا آن را کفن کنند و به خاک سپارند؛ همچنانکه به مردم شام دستور داد تا به خاطر این مصیبت دردناکش به وی تسلیت بگویند و خود او نیز مرثیه ای برایش سرود:

کم

من کرام و قوم ذوو محافظه جاءوا لنا لیعزوا فی أبی قیس

شیخ العشیره امضاها و اجملهاعلی الرءوس و فی الأعناق و الریس

لا یبعد اللّه قبرا انت ساکنه فیه جمال و فیه لحیه التیس «۱»

---

(۱) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن أبی طالب ۲۵/ ۳۰۳- ۳۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۷

«چه بسیار انسانهای گرامی و اشخاص عالیقدر، نزد ما آمدند تا به خاطر ابو قیس ما را تسلیت گویند!» «او پیر خاندان بود، باقدرت ترین و زیباترین، بر سرها و در گردنها و او سالار بود!».

«خداوند دور نسازد قبری را که تو در آن جای داری، در آن زیبایی است و ریش بز در آن باشد».

(۱) علاقه و شیفتگی یزید به میمونها میان مردم شایع گشت تا آنجا که وی را به آن ملقب کردند. مردی از «تنوخ» در توهین به وی گفت:

یزید صدیق القرد ملّ جوارنافحنّ الی ارض القرود یزید

فتبا لمن امسی علینا خلیفهصحابته الادنون منه قرود «۱» «یزید، دوست میمون، از همسایگی ما بیزار شد، پس یزید به سرزمین میمونها دل بست».

«نابود باد آنکه بر ما خلیفه شده، که نزدیکترین یارانش میمونها هستند».

(۲)

شراب خواری مداوم یزید

از نشانه های آشکار در صفات یزید، مداومت وی بر شراب خواری بود که در این امر تا حد فراوانی زیاده روی می کرد به طوری که هیچ گاه دیده نمی شد که از شدت مستی از حالت عادی خارج نشده باشد. از جمله اشعار او درباره شراب این است:

اقول لصحب ضمت الکأس شملهم و داعی صبابات الهوی یترنم

---

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۳۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۳۸ خـذوا بنصـیب من نعیم و لـذهفکل و ان طال المدی یتصـرم «۱» «به یارانی که جام، جمعشان

را جمع کرده و آوازه خوان در حال نغمه خوانی است، می گویم» «از نعمتها سهم بردارید و لذت ببرید که هر چیزی هر چند به طول انجامد، نابودشدنی است».

(۱) روزی، پس از شهادت حضرت حسین علیه السّلام به شراب خواری نشست در حالی که ابن زیاد در سمت راستش بود، پس گفت:

اسقنی شربه تروی مشاشی ثم صل مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الامانه عندی و لتسدید مغنمی و جهادی «۲» «جامی به من بنوشان تا درونم را سیراب سازد، آنگاه پیوسته، روی برگردان و مانند آن را به ابن زیاد بنوشان».

«رازدار و امانتدار نزد من است، برای اینکه پیروزی و جهادم کامل گردد».

(۲) در روزگار یزید، تحول بزرگی در جامعه اسلامی روی داد؛ زیرا رابطه جامعه با دین، ضعیف گشت و بسیاری از مسلمین در فحشا و بی بندوباری غوطه ور گشتند که این یک دگرگونی اقلیمی نبود، بلکه همه سرزمینهای اسلامی را در بر گرفت و در آن، شهوترانی، لذت جویی و شراب خواری رایج گشت و مسیر حرکتهای فکری مورد نظر اسلام، نزد مسلمین دگرگون شد.

(۳) شاعران آزاده مسلمان، در بیشتر روزگاران خود، یزید را به خاطر میگساری مداومش مورد هجوم قرار دادند. «ابن عراده شاعر»، می گوید:

---

(۱) مظفری، تاریخ ص ۲۱۵.

(۲) مروج الذهب ۳/ ۶۷.

 ابنی امیه ان آخر ملککم جسد بحوّارین ثمّ مقیم

طرقت منیته و عند و ساده کوب و زق راعف مرثوم

و مرنه تبکی علی نشوانه بالصنج تعقد تاره و تقوم «۱» «ای بنی امیه! پایان سلطنت شما جسدی است که در حوّارین مقیم مانده است».

«مرگش فرا رسیده و در کنار بسترش، جامی است و شرابی که چون بینی خون آلود تراوش می کند».

«و زنی آوازه خوان که

بر مستی او می گرید و با سنج می نشیند و گاهی بر می خیزد».

(۱) «انور جندی» درباره او می گوید:

خلقت نفسه الاثیمه بالمکرو هامت عیناه بالفحشاء

فهو و الکأس فی عناق طویل و هو و العار و الخناء فی خباء «نفس گناهکارش با مکر آفریده شده و چشمانش شیفته فحشا گشته بودند».

«پس او و جام مدتی طولانی هماغوش گشته و او به همراه ننگ و زشتکاری، در یک چادر به سر می برد».

(۲) «بولس سلامه» درباره اش گفته است:

و ترفق بصاحب العرش مشغولا عن اللّه بالقیان الملاح

الف «اللّه اکبر» لا تساوی بین کفی یزید نهله راح

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۰ تتلظی فی الدن بکرا فلم تدنس بلثم و لا بماء قراح «۱» «با این پادشاه مدارا کن که او به جای خدا به کنیزان زیباروی، دلباخته است».

«هزار «اللّه اکبر» نزد یزید با یک جرعه از جام نوشیدن، برابری نمی کند».

«شراب انگور تازه در خمره می جوشد در حالی که نه دستی به آن رسیده و نه آب پاک بر او ریخته شده باشد».

یزید با شراب، در مسابقه بود و پیوسته میگساری می کرد تا آنجا که بعضی از منابع، سبب مرگش را چنین نوشته اند که وی مقدار زیادی شراب نوشید و دچار انفجاری شد و از آن به هلاکت رسید «۲».

(۱)

ندیمان یزید

یزید، جمعی از فرومایگان و بی بندوبار را برگزید و شبهای سرخش را میان آنها به میگساری و رامشگری می گذراند، در رأس ندیمانش، شاعر مسیحی بی بندوبار یعنی «اخطل»، قرار داشت که آن دو با هم به میگساری می پرداختند و به آواز گوش فرا می دادند، هر وقت قصد سفر می کرد او را به همراه خود می برد «۳». هنگامی که یزید به

هلاکت رسید و امر خلافت به «عبد الملک بن

---

(۱) ملحمه الغدیر، ص ۲۳۷.

(۲) مظفری، تاریخ، از کتابهای تصویر شد کتابخانه امام حکیم، ص ۲۱۳ و ۲۱۵ در انساب الاشراف ۵/ ۳۰۰ آمده است: علت مرگ یزید آن است که وی میمونش را بر روی ماده خری سوار کرد در حالی که خود او مست بود و در پی بی آن دوید پس چیزی در درونش پاره شد و به هلاکت رسید.

(۳) الاغانی ۷/ ۱۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۱

مروان» رسید، او را به خود نزدیک ساخت، او بدون اجازه بر وی وارد می شد در حالی که قبایی از خز بر تن داشت و زنجیری طلایی از گردنش آویزان بود و شراب از ریشش می چکید «۱».

(۱)

نصیحت معاویه به یزید

هنگامی که بی بندوباری یزید و دست زدن وی به انواع منکرات و فساد، شایع شد، معاویه او را فرا خواند و به وی سفارش نمود که در دستیابی به شهوات، پرده پوشی نماید تا جایگاه اجتماعی اش ساقط نشود و به وی گفت:

پسرم! تو چقدر بدون افتضاح و رسوایی و شرم نیازهایت را به دست می آوری که ارزش و جایگاهت را از بین می برد، سپس به شعر گفت:

انصب نهارا فی طلاب العلی و اصبر علی هجر الحبیب القریب

حتی اذا اللیل اتی بالدجاو اکتحلت بالغمض عین الرقیب

فباشر اللیل بما تشتهی فانما اللیل نهار الأریب

کم فاسق تحسبه ناسکاقد باشر اللیل بأمر عجیب «۲» «روز را در جستجوی بلندی به زحمت مشغول باش و بر هجران دوست نزدیک، شکیبا باش».

«تا اینکه شب تاریکی را فراز آورد و چشم رقیب، سرمه خواب در کشد».

«آنگاه، شب را به آنچه خواهی مشغول باش که شب، روز چالاکان است».

«چه بسا فاسق ها

که آنها را زاهد می پنداری در حالی که شب را به کارهای عجیبی می گذرانند».

---

(۱) الاغانی ۸/ ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۲

(۱)

دفاع «محمد عزت دروزه» از یزید!

از نویسندگان اموی صفت در این روزگار، «محمد عزت دروزه» می باشد که متأسفانه، در راه دفاع از منکرات امویان، خود را به زحمت افکنده، تا آنچه را از ظلم، ستم و فساد آنها روایت گردیده، توجیه کند. وی از معاویه دفاع کرده و او را از ارتکاب گناهانی که لکه ننگی بر تاریخ انسانیت بوده اند، پاک دانسته و در این مورد چنین گفته است: «ما، معاویه، یار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و کاتب وحیش را؛ آن کسی که ترس از خدا و تقوا و پرهیزکاری اش روایت شده است، از اینکه راضی شود، فرزندش از این حدود خارج شود و او را تشویق نماید مبرّا می دانیم، بلکه ما این امر را از یزید نیز بعید می دانیم!!» «۱».

(۲) این موجب تمسخر و مایه خنده است؛ زیرا «دروزه»، مسائل آشکاری را ندیده می گیرد که هیچ انسان صاحب عقل و اختیاری در آنها شک نمی کند، آن گونه که از قدیم گفته اند،

و لیس یصح فی الاذهان شی ءاذا احتاج النهار الی دلیل «چیزی در عقل صحیح نخواهد بود هرگاه که روز، نیازی به دلیل داشته باشد».

(۳) آنچه از گناهان بزرگ معاویه روایت شده؛ مانند کشتن «حجر بن عدی، رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی» و مانند آنان مؤمنین، دشنام به عترت پاک و ستم بر امّت با تحمیل یزید به عنوان خلیفه و دیگر جنایاتی که به بعضی از آنها در مباحث قبلی اشاره داشته ایم، مسائلی است که

بر دگرگون ساختن چهره اسلام و انحراف وی از راه درست، دلالت دارند، ولی «دروزه» و امثال وی، به واقعیت

---

(۱) تاریخ الجنس العربی ۸/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۳

امور تنها با عینک سیاه می نگرند، لذا به تقدیس امویان پرداختند، آنان که با اقدامات سیاسی و اداری خود، ثابت نمودند که دشمنان و مخالفان اسلام بوده اند.

(۱)

معاویه بی بند بی بندوباری یزید را پذیرفته است

معاویه، پسرش یزید را بسیار دوست می داشت لذا فسق و فجور وی را پذیرفت و او را از آن بازنمی داشت.

مورخان می گویند: به معاویه خبر دادند که پسرش در حال شراب خواری است، او به تجسّس وضعش پرداخت، شنید که چنین می سرود:

اقول لصحب ضمت الکأس شملهم و داعی صبابات الهوی یترنم

خذوا بنصیب من نعیم و لذهفکل و إن طال المدی یتصرم

و لا تترکوا یوم السرور الی غدفان غدا یأتی بما لیس یعلم

ألا ان اهنا العیش ما سمحت به صروف اللیالی و الحوادث نوم «به یارانی که جام شراب آنها را فراهم آورده است، در حالی که صدای ساز و آواز به گوش می رسد، می گویم».

«بهره خود را از نعمت و لذت بگیرید که همه، هر چند زیاد بمانند، خواهند رفت».

«و روز شادی را به خاطر فردا از دست ندهید که فردا با چیزی که معلوم نیست، خواهد آمد».

«بهترین زندگی آن است که گذشت شبها آن را اجازه دهد در حالی که حوادث در خواب باشند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۴

معاویه، به جای خود بازگشت و خود را به وی نشان نداد و می گفت: «به خدا! نه پیش او بودم و نه شادی اش را غصه دار کردم «۱»».

(۱)

کینه یزید نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

جـان یزیـد از کینه توزی نسـبت به پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله و دشـمنی با آن حضـرت، مالامال بود؛ زیرا پیامبر در روز بـدر، بعضـی از افراد خانـدانش را کشـته بود، هنگامی که یزیـد، عترت پاک را قتل عام کرد، خوش حال و شادمان بر اریکه قـدرت نشـست و پـای می جنبانـد؛ چون انتقام خود را از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله گرفته بود، آنگاه آرزو کرد که ای کاش! بزرگان وی می بودند و

می دیدند که چگونه انتقامشان را گرفته است پس از آن، شعر «ابن الزبعری» را خواند که گفته:

لیت اشیاخی ببدر شهدواجزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلوا و استهلوا فرحاثم قالوا: یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من اشیاخهم و عدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندف إن لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل «۲» «کاش بزرگانم در بدر می دیدند که چگونه خزرج از ضربه های نیزه بی تاب گشته اند».

«آنها به شادی و شادمانی می شکفتند و می گفتند: یزید، دستت فلج مباد».

«ما بزرگ بزرگانشان را کشتیم و با بدر برابر کردیم و برابر شد».

---

(۱) مظفری، تاریخ، ۲۱۵.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲.

«بنی هاشم در مملکت بازی کردند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است».

«من از خندف نیستم اگر از خاندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم».

(۱)

کینه یزید نسبت به انصار

یزید، به شدت با «انصار» دشمنی داشت، زیرا آنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را یاری دادند، با قریش جنگیدند، سرهای بزرگانشان را درو کردند. و بنی امیه را نیز دوست نمی داشتند؛ چون عثمان در کنار آنان کشته شد و از او دفاع نکردند و سپس با علی علیه السّلام بیعت نمودند و همراه وی به جنگ معاویه در صفین رفتند و پس از شهادت امام، از مهمترین عناصر مخالف معاویه بودند. یزید، پیوسته از آنها در خشم بود و از «کعب بن جعیل» خواست تا آنان را بد بگوید، اما وی نپذیرفت و گفت:

«تو مرا پس از ایمان، به شرک فرا می خوانی. من قومی را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را یاری کرده اند، بد نمی گویم، ولی

تو را به جوانی از میان ما که مسیحی است، راهنمایی می کنم که زبانش گویی زبان گاو نری است؛ یعنی اخطل».

(۲) یزید، «اخطل» را فرا خواند و از او خواست تا انصار را بد بگوید، او پذیرفت و با این ابیات دشنام گونه، آنان را بد گفت:

لعن الاله من الیهود عصابهما بین صلیصل و بین صرار

قوم اذا هدر القصیر رأیتهم حمرا عیونهم من المسطار

خلوا المکارم لستم من أهلهاو خذوا مساحیکم بنی النجار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۶ ان الفوارس یعلمون ظهورکم اولاد کل مقبح اکاز

ذهبت قریش بالمکارم کلهاو اللؤم تحت عمائم الانصار «۱» «خداوند گروهی از یهود را میان صلیصل و صرار «۲» لعنت کند».

«قومی که هرگاه سیل خروشان شود، آنها را با چشمانی سرخ شده از شراب می بینی».

«بزرگواریها را رها کنید که شما اهل آن نیستید و بیلهایتان را بگیرید ای بنی نجار».

«سواران، پدرانتان را می شناسند ای فرزندان هر پلید شخم زن».

«قریش همه بزرگواریها را برده اند و پستی زیر عمامه های انصار است».

(۱) اخطل، شعر خود را با بدگویی از یهودیان آغاز کرد و آنان را قرین انصار دانست؛ زیرا در یثرب با آنها سکونت دارند و از انصار عیبجویی کرده از آن جهت که آنان اهل زراعت و کشاورزی هستند و اهل نجد و کرامت نیستند.

و آنان را به ترسو بودن در هنگام جنگ متهم کرد و شرف و مجد را به قریشیان و همه پستی را به زیر عمامه انصار نسبت داد!! این بدگویی تلخ، «نعمان بن بشیر» را که یکی از عمّال امویان بود، بر آشفته ساخت. او، خشمگین نزد معاویه رفت و هنگامی که به حضور وی رسید، عمامه اش را از

سر برداشت و گفت: «ای معاویه! آیا فرومایگی می بینی؟!- نه، بلکه خیر و کرامت می بینم، چه خبر شـده؟!- اخطل ادعا کرده که فرومایگی در زیر عمامه های ماست!

---

(۱) طبقات الشعراء، ص ۳۲۰، و لکن دو بیت فقط نقل کرده و عقد الفرید ۵/ ۳۲۱.

(۲) «صلیصل و صرار» از محلها نزدیک مدینه می باشند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۴۷

(۱) آنگاه نعمان به جلب نظر معاویه پرداخت و گفت:

معاوی الا تعطنا الحق تعترف لحق الازد مسدولا علیها العمائم

أ یشتمنا عبد الاراقم ضلهفما ذا الذی تجدی علیک الاراقم

فما لی ثأر دون قطع لسانه فدونک من ترضیه عنه الدراهم «۱» «ای معاویه! اگر حق ما را ندهی، در آن صورت به حق «ازد» که عمامه ها بر آن قرار داده شده اند، اعتراف کرده باشی».

«آیا غلام اراقم بی سبب ما را دشنام دهد؟ مگر اراقم چه چیزی به تو خواهند رساند؟».

«من انتقامی جز بریدن زبانش نمی خواهم، پس آن را داشته باش که به جای آن درهمها موجب خشنودی می شوند».

معاویه گفت: خواسته ات چیست؟

- زبانش را می خواهم.

- آن برای تو است.

(۲) خبر به «اخطل» رسید، او به سرعت نزد یزید رفت و از او پناه جست و به او گفت: این همان خبری است که از آن می ترسیدم.

یزید، او را اطمینان داد و نزد پدرش رفته به او خبر داد که وی را پناه داده است. معاویه به او گفت: با پناه دادن ابو خالد (یعنی یزید) نمی شود کاری کرد، پس او را بخشید.

(۳) اخطل، به حمایت یزید از وی افتخار می کرد و نعمان را شماتت می نمود و می گفت:

(۱) العقد الفرید ۵/ ۳۲۱- ۳۲۲.

قبل أن يتبددا

و اطفأت عنى نار نعمان بعد ماأغذ لأمر عاجز و تجردا

و لما رأى النعمان دونى ابن حرهطوى الكشح اذ لم يستطعنى و عردا «۱» «ای ابو خالد! امر بزرگی را از من دور ساختی و گوشت مرا قبل از آنکه قطعه قطعه شود، نگاه داشتی».

«و آتش نعمان را بر من خاموش ساختی پس از آنکه تصمیم مهم و سختی گرفته بود».

«اما هنگامی که فرزند آزاد زنی را در کنار من دید، ناکام و بینوا برگشت؛ چون دید از عهده ام بر نمی آید».

(۱) اینها بعضی از حالتها و جهت گیریهای یزید هستند که مسخ بودن وی را نشان می دهد. و اینکه تا چه حد در جرم و جنایت، غوطه ور گشته و از هر خوی و خصلت درستی، به دور بوده است ... از حالتهای مضحک زمانه و لغزشهای روزگار است که این پلید بی بندوبار، حاکم مسلمین و امام آنها گردد.

(۲)

دعوت از مغیره برای بیعت با یزید

نخستین کسی که به این بیعت شوم پرداخت، اعور ثقیف، «مغیره بن شعبه»، صاحب گناهان و زشتکاریها در اسلام «۲» بود، «برکلمن» او را به عنوان فردی فرصت طلب بدون عهد و پیمان «۳» نامید که یکی از پنج مرد زیرک عرب

---

(۱) اخطل، دیوان، ص ۸۹.

(۲) آن گونه که بیهقی روایت می کند از زشتکاریهای مغیره آن است که وی نخستین کسی بود که در اسلام رشوه داده است. و نیز وی واسطه ملحق ساختن زیاد به معاویه بود.

(۳) تاریخ الشعوب الاسلامیه ۱/ ۱۲۹- ۱۳۰.

بوده «۱» و زندگی اش را با توطئه بر ضد امّت و تلاش برای منافع خاصه اش سپری کرده بود.

(۱) امّا علت دعوتش برای بیعت یزید، بنا به آنچه مورخان

روایت کرده انـد، این است که معـاویه می خـواست او را از حکـومت کوفه بر کنـار سـازد تـا «سـعید بن عـاص» «۲» را بر آن بگمارد، هنگامی که از این امر آگاه شد، به دمشق مسافرت نمود تا استعفای خود را از منصـبش تقدیم کند و عزل وی، کسـر شأنی برایش نباشد. در این مورد، بسـیار اندیشـید و سـرانجام به این نتیجه رسـید که بهترین وسـیله برای باقی ماندن در منصب فعلی اش این است که با یزید ملاقات کند و او را به خلافت، ترغیب نماید تا نزد پدرش در مورد وی وساطت کند.

آن حیله گر، با یزید ملاقات کرد و او را به بزرگی ستود و نسبت به وی اظهار دوستی نمود و گفت: «بزرگان محمد صلّی اللّه علیه و آله و نامداران و سالخوردگان قریش رفته و تنها فرزندانشان مانده اند که تو از برترین، خوش فکرترین و آگاهترین آنان در امر سنت و سیاست هستی و نمی دانم چه چیزی امیر المؤمنین را بازمی دارد از اینکه این بیعت را به نام تو منعقد نماید؟ ...».

(۲) این سخنان بر دل یزید نشست و او را سپاس گفته محبتهایش را ستود و به او گفت: آیا فکر می کنی این کار صورت می پذیرد؟

- آری.

یزید، به سرعت نزد پدرش رفت و او را از سخنان مغیره آگاه کرد. معاویه از این امر، شادمان گشت و به دنبال وی فرستاد، وقتی حاضر شد، به تشویق

---

(۱) طبری، تاریخ.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۴۲.

معاویه پرداخت تا نسبت به گرفتن بیعت برای یزید اقدام کند. وی گفت: «ای امیر المؤمنین! تو خونریزیها و اختلاف پس از عثمان را مشاهده کردی

در حالی که در وجود یزید، جانشینی برای تو مهیّا می باشد، پس برای وی بیعت بگیر تا اگر اتفاقی برای تو بیفتد، او پناهگاهی برای مردم و جانشینی برای تو باشد، نه خونی ریخته شود و نه فتنه ای پیش بیاید».

(۱) این سخنان به جایگاه حسّاس در قلب معاویه نشست و او حیله گرانه به مشورت با وی پرداخت و گفت: چه کسی این کار را برایم انجام می دهد؟

– من اهل کوفه را بر عهده می گیرم و زیاد، اهل بصره را، بعد از این دو منطقه، کسی با تو مخالفت نخواهد کرد.

معاویه نظرش را پسندید و از او تشکر کرده، وی را در منصبش باقی گذاشت و به او دستور داد تا به کوفه برود و این مهم را محقق سازد.

هنگامی که مغیره از نزد معاویه، خارج شد، به اطرافیانش گفت: پای معاویه را در رکابی گذاشتم که هدف دوری بر امت محمد صلّی اللّه علیه و آله باشد و بر او شکافی گشودم که بسته نگردد، آنگاه قول شاعر را مثال آورد و گفت:

شاهد النجوی و غالی بی الاعداء و الخصم الغضابا «با اشخاص مانند من نجواها را شاهد باش و به وسیله من دشمنان و مخالفان خشمگین را هدف قرار ده».

(۲) مغیره، به خاطر سودجویی اش، بر امت محمد صلّی اللّه علیه و آله شکافی گشود که جبران نپذیرد و برای آن فجایع و مصیبتها به بار آورد.

مغیره، به سوی کوفه حرکت کرد، در حالی که شرّ و ویرانی برای مردم آن دیار و عموم مسلمین، به همراه داشت. به محض ورود، جلسه ای با عمّال اموی تشکیل داد و موضوع بیعت با یزید را با آنان در

میان گذاشت، آنها در آن مورد با

وی همداستان شدند که گروهی از آنان را به دمشق فرستاد، دو فرزندش «ابو موسی» را بر آنها گماشت، هنگامی که نزد معاویه حاضر شدند، او را به انجام بیعت یزید تشویق کردند، او ایشان را سپاس گفت و به آنها سفارش کرد که موضوع را محرمانه نگهدارند. آنگاه روی به پسر مغیره کرد و گفت: پدرت از اینها، دینشان را به چه مبلغی خریده است؟

- به سی هزار درهم.

معاویه خندید و تمسخرکنان گفت: دینشان برایشان اهمیتی نداشته است.

سپس، سی هزار درهم به آنها بخشید «۱».

کسانی این بیعت را پذیرفتند و به آن راضی شدند که وجدانی متزلزل داشتند و آن را در معرض خریدوفروش، قرار می دادند.

(۱)

مبرّا سازی معاویه

اشاره

گروهی از مؤلفان و نویسندگان، از معاویه دفاع کرده! و بیعت گرفتن وی برای یزید را- که از فجیع ترین فجایع برای جهان اسلام بود- توجیه نموده اند، بعضی از آنان عبارتند از:

(۲)

۱- احمد دحلان

یکی از سرسخت ترین مدافعان معاویه، «احمد دحلان»، گفته است:

«هنگامی که معاویه به قدرت شوکتشان (یعنی امویان) و استحکام عصبیت آنها

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۵۰۳- ۵۰۴.

نگریست تا آنجا که اگر خلافت بعد از وی از آنها خارج می شد، فتنه ای به وجود می آوردند و تفرقه ای برای امت پیش می آمد و او وحدت کلمه را با قرار دادن امر خلافت در میان آنها می خواست. سپس وی دقت کرد که چه کسی از آنها قدرتمندتر است و «یزید» را یافت؛ زیرا وی بزرگسال بود و در حیات پدرش، فرماندهی لشکرها را به عهده داشت و هیبتی در نزد فرماندهان به هم زده و دارای قدرت و نفوذ کلمه بود. اگر امر خلافت را برای کس دیگری از آنها قرار می داد، این، سبب منازعه می شد، خصوصا وی قدرت و توانایی استیلای بر اموالی که در بیت المال بود را، داشت، اگر امر خلافت را به غیر از او می سپرد، تفرقه و اختلاف پیش می آمد، پس تصمیم گرفت که امر خلافت را به او بسپارد و با این بینش، سبب الفت و عدم تفرقه گردید، این همان سببی است که وی، یزید را ولیعهد قرار داد و نمی دانست که خداوند پس از آن، چه چیزی را پیش می آورد!! ...» «۱».

(۱) مشتی خاک بر امثال چنین کسانی باد که عصبیت گناه آلودشان آنان را به پذیرش منکر و توجیه باطل کشانده است. آیا کار خلافت

که سایه خدا در زمین است، به امویان بر می گردد که معاویه خواستها و امثال آنان را در نظر گیرند در حالی که آنها کسانی هستند که با پیامبر اسلام مخالفت کردند و با او جنگیدند و هر کس را که به دین اسلام وارد گردیده بود، شکنجه دادند، پس چگونه امر خلافت در دست آنها خواهد بود، اگر منطق و بینشی دینی وجود می داشت، آنان در پس قافله می بودند و برای آنان هیچ حسابی در نظر گرفته نمی شد.

---

(۱) تاریخ دول اسلامیه، ص ۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵۳

(۱)

۲- دکتر عبد المنعم

از توجیه کنندگان معاویه در بیعت گرفتن برای یزید، «دکتر عبد المنعم ماجد» است که می گوید: «به نظر می رسد که قصد معاویه از به ارث دادن خلافت به یزید، از بین بردن اختلاف میان امّت اسلامی و پیش آمدن فتنه بود، آن گونه که پس از عثمان پیش آمد. و نیز شاید می خواست راه حلّی برای مسأله ای بیابد که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را بدون حلّ رها کرده بود و آن ایجاد تسلط دائمی برای اسلام است. معاویه چاره ای جز این کار نداشت، چرا که بنی امیه به تسلیم خلافت به فرد دیگری رضایت نمی دادند، و بر این کار خشم می گرفتند» «۱».

(۲) این نظریه، هیچ گونه نشانی از توازن ندارد؛ زیرا معاویه در گرفتن بیعت برای یزید، نه تنها وحدت کلمه مسلمین را به وجود نیاورد بلکه آن را به تفرقه انداخت و شرّ و مصیبت را برایش جاویدان ساخت از آن جهت که امت، در روزگار یزید، انواع بلاها و محنتها را تحمل کرد که از شدت عظمت و تلخی، قابل وصف

نبوده است. به طوری که نوه ابو سفیان برای نابودی اسلام و زیر پا نهادن همه مقدسات و ارزشهای آن تلاش کرد و عترت پاک را که بنا به نصوص متواتر نبوی، معادل قرآن بودند، از بین برد و در واقعه حرّه، جنایاتی بر سر مردم مدینه آورد که پیشانی انسانیت در برابر آن عرق می کند، آیا معاویه با آن عمل، میان مسلمین وحدت بخشیده و صفهایشان را متحد ساخته است؟! (۳) از موجبات تمسخر و استهزا، مطلبی است که وی بدان معتقد شده و آن اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مسأله خلافت را بدون حل رها کرده بود و معاویه آمد و این گره را با بیعت گرفتن برای یزید گشود!!

---

(۱) التاریخ السیاسی للدوله العربیه: ۲/ ۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵۴

(۱) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هیچ مطلبی از مطالب امّتش را بدون حل رها ننمود، بلکه راه حلهای قطعی برای آنها قرار داد، مهمترین چیزی که به آن عنایت داشت، مسأله خلافت بود و آن را به برترین فرد امّت و باب مدینه علمش، حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام می سپارد، بزرگان صحابه و همه کسانی که در روز غدیر همراه آن حضرت بودند، با وی بیعت کردند ولی آن قوم، فراهم آمدن نبوت و خلافت را در یک خاندان نپسندیدند لذا خلافت را از اهل بیت پیامبرشان، دور ساختند، این کار سبب شد که یزید و امثال وی از منحرفانی که با اقداماتشان ثابت نمودند که ارتباطی به اسلامی و رابطه ای با دین ندارند، ولایت امر مسلمین را به دست گیرند.

(۲)

۳- حسین محمد یوسف

از کسانی که به گرمی از

معـاویه در ولیعهـد قرار دادن یزیـد، دفـاع کرده انـد، «حسـین محمـد یوسف» است. او بی دلیل، سـخن را در این مورد به درازا کشانـده و در آخر سـخنش گفته است: «خلاـصه سـخن در موضـع گیری معـاویه این است که وی در نظر خود، مجتهـد بود و هنگامی که امّت را به بیعت با یزیـد فرا خوانـد، نسـبت به وی خوش گمان بود؛ زیرا نزد وی هیـچ نقصـی در او ثابت نشده بود یزیـد کسانی را نزد پـدرش می فرسـتاد که وضع او را برایش نیکو جلوه دهند، تا آنجا که معتقد شد به اینکه وی شایسـته ترین فرزنـدان همه صـحابه دیگر می باشـد، پس اگر معـاویه در انتخابش به صواب بوده، دو پاداش خواهـد داشت و اگر خطا کرده باشـد، برایش یک پاداش خواهد بود پس از آن کسـی حق ندارد که به مطلب دیگری در این خصوص بپردازد؛ زیرا اعمال به نیّتهاست، هر کسی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵۵

آنچه را نیت کرده باشد، خواهد داشت» «۱».

(۱) واقعا، مایه تأسف است که این افراد، معاویه را در ارتکاب این جنایت بزرگ که جهان اسـلام را غرق در فتنه ها و مصیبتها ساخت، توجیه نمایند ... چه وقت معاویه در تحمیل پسرش به عنوان خلیفه بر مسلمین، اجتهاد داشته است؟؛ زیرا وی همه پیچ و خمهـا و راههـای پیچیـده را بـه کـار گرفت و مسـلمین را نـاگزیر سـاخت و آن بیعت را بر آنـان تحمیـل نمـود در زیر پوشـش ضخیمی از قدرت سلاح ...

معاویه در این مورد، اجتهاد ننمود، بلکه به امیال سرشار از دلسوزی نسبت به پسرش پاسخ مثبت داده است، بدون اینکه در این مورد، هیچ مصلحتی را برای امّت

در نظر گرفته باشد.

اینها بعضی از تأییدکنندگان معاویه در گرفتن بیعت برای یزید بودند که انگیزه ای ناآشنا در اسلام داشته و از منطق حق، بسیار فاصله گرفته اند.

(۲)

سخن حسن بصری

«حسن بصری»، بیعت با یزید را محکوم کرده و آن را از زشتکاری های معاویه دانسته و گفته است: «چهار خصلت در معاویه بود که اگر تنها یکی از آنها در او می بود، زشتکاری به حساب می آمد:

الف- تسلط یافتن بر این امت به وسیله بی خردان تا آنجا که امر خلافت را بدون مشورت از آنان ربود، در حالی که بقایای صحابه و دارندگان فضیلت در میان آنان بودند.

---

(۱) سید شباب اهل الجنّه الحسن بن علی، ص ۲۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵۶

ب- خلیفه قرار دادن پسرش یزید بعد از خود که فردی میخوار باده گسار بود، حریر می پوشید و طنبور می نواخت.

ج- مدعی شدن زیاد را در حالی که رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «فرزند مال شوهر است و برای زناکار سنگ می باشد».

د- کشتن حجر و یارانش. وای بر او از حجر و یارانش! ...» «۱».

(۱)

سخن ابن رشد

فیلسوف بزرگ، «ابن رشد»، عقیده دارد که بیعت گرفتن معاویه برای یزید، جریان حیات اسلامی را تغییر داد و حکومت صالح در اسلام را ویران ساخت.

وی می گوید: «اوضاع عرب در روزگار خلفای راشدین در نهایت درستی بود و گویی که افلاطون، حکومتش را در «جمهوریت» خود توصیف می نماید، حکومت جمهوری صحیحی که باید مثالی برای همه حکومتها باشد. ولی معاویه آن بنای عظیم با قدمت را ویران ساخت و به جای آن، دولت بنی امیّه و قدرت سختگیر آن را قرار داد بدین ترتیب راهی برای فتنه

ها گشود که همچنان تا به امروز در سرزمین ما- یعنی اندلس- باقی است» «۲».

(۲) همه اندیشمندان و صاحب نظران امت اسلامی از روزگار معاویه تا به امروز در بیعت گرفتن وی

برای یزید، بر او خرده گرفته ایراد نموده اند، و آن را تعدی آشکاری بر امت و خارج شدن از خواست آنان دانسته اند.

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۷۹ و دیگران.

(۲) فرج انطون، ابن رشد و فلسفته، ص ۶۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵۷

(۱)

انگیزه های معاویه

اما انگیزه هایی که معاویه برای تحمیل فرزند میگسارش به عنوان خلیفه بر مسلمین داشته: مهمترین آنها علاقه شدید به پسرش بوده که شیفته او بود.

وی این مطلب را در سخنش با سعید بن عثمان هنگامی که از معاویه خواسته بود او را نامزد خلافت سازد و پسرش یزید را رها کند در میان گذاشت. معاویه او را به استهزا گرفت و به وی گفت: «به خدا! اگر غوطه «۱» برای من پر از مردانی امثال تو شود، یزید از همه شما برای من دوست داشتنی تر خواهد بود ...» «۲».

علاقه به فرزندش وی را کور ساخته و از حق گمراه نموده بود، او گفته است: «اگر علاقه ام به یزید نبود، خیر و صلاحم را می یافتم ...» «۳».

(۲) او عقیده داشت خلیفه قرار دادن یزید از بزرگترین گناهانی است که وی مرتکب شده و در این مورد به صراحت به پسرش گفته است: «من با چیزی عظیم تر از خلیفه قرار دادن تو، با خدا رو به رو نخواهم شد!!» «۴».

معاویه، در جنایتش بر امت با تحویل خلافت به پادشاهی ستمگر که اهمیتی به خواست و انتخاب امت نمی دهد، مرتکب گناهی عظیم گشته است.

(۳)

ابزار دیپلماتیک در گرفتن بیعت

اشاره

ابزار دیپلماسی را که معاویه در تحمیل فرزند نابکارش بر آنها به کار گرفته بود، عبارتند از:

(۱) محل بسیار پردرختی است نزدیک دمشق (المعجم الوسیط). زنـدگانی حضـرت امام حسـین علیه السـلام ج ۲ ۲۵۷ ابزار دیپلماتیک در گرفتن بیعت ..... ص : ۲۵۷

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۷۹.

(۳) قاضی نعمان مصری، المناقب و المثالب، ص ۶۸.

(۴) تاریخ خلفا، از مؤلفی ناشناخته که آکادمی علوم اتحاد شوری (سابق) آن را منتشر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۵۸

(۱)

۱- به کارگیری شعرا

در آن روزگار، شـعرا از قوی ترین رسانه های گروهی بودند که معاویه بخششـهای فراوانی به آنان کرد و اموال زیادی به آنها بخشید که زبانهای آنان به مدح و ثنای یزید گشوده شد و صفات برجسته ای به او دادند و اوصاف زیبایی برایش گفتند که از جمله آنهاست:

(۲)- عجاج: «عجاج»، یزید را مدح فراوان نمود و ضمن آن گفت:

اذا زلزل الأقوام لم تزلزل عن دین موسی و الرسول المرسل

و کنت سـیف اللّه لم یقلـل یفرع أحیانا و حینا یختلی «۱» «اگر مردمان از جای بجنبنـد تو از دین موسـی و پیامبر مرسل، متزلزل نمی شوی».

«تو شمشیر خدا بودی که کند نمی شود، گاهی بالای سرها می رود و گاه درو می کند».

معنای این شـعر آن است که یزیـد، دنباله رو موسـی پیامبر و حضـرت محمـد صـلّی اللّه علیه و آله می باشد و او شمشـیر برّنده خداست که بر اولیا و دوستان خدا بر افراشته بوده است!! (۳)- احوس: «احوس» شاعر، با قصیده ای او را مدح گفت که در آن آمده است:

ملک تدین له الملوک مبارک کادت لهیبته الجبال تزول

یجبی له بلخ و دجله کلهاو له الفرات و ما سقی و النیل «پادشاه مبارکی که پادشاهان از او فرمان می برند

و از شکوه او نزدیک باشد

---

(۱) شعراء النصرانیه بعد الاسلام، ص ۲۳۴.

که کوهها نابود شوند».

«مالیات بلخ و دجله تماما بر او می رسد و فرات و آنچه آبیاری می کند و نیل، از آن اوست».

آن شکوهی که سرها در برابرش خاضع می شود و کوهها در برابرش نابود می شوند، از دائم الخمر بودن وی و بازی پیوسته اش با بوزینگان و سگان و ارتکاب جرایم و زشتکاریها به وی رسیده بود! (۱)- مسکین دارمی: «مسکین دارمی» از شاعران مزدور بود که معاویه به وی دستور داد تا وی را در حضور کسانی که از بنی امیه و اشراف اهل شام در مجلسش بودند، او را به گرفتن بیعت برای یزید تشویق کند. پس مسکین بر معاویه وارد شد و هنگامی که مجلس وی را پر از مردم دید، با صدای بلند گفت:

ان ادع مسکینا فانی ابن معشرمن الناس أحمی عنهم و أذود

الا لیت شعری ما یقول ابن عامرو مروان ام ما ذا یقول سعید

بنی خلفاء اللّه مهلا فانماینوء بها الرحمن حیث یرید

اذا المنبر الغربی خلاه ربه فان امیر المؤمنین یزید

علی الطائر المیمون و الجد ساعدلکل أناس طائر و جدود

فلا زلت اعلی الناس کعباو لم تزل وفود تسامیها الیک وفود

و لا زال بیت الملک فوقک عالیاتشید اطناب له و عمود «۱» «اگر مرا مسکین بخوانند، من فرزند گروهی از مردم هستم که از آنها حمایت و دفاع می کنم».

---

(۱) الاغانی ۲۰/ ۲۱۲- ۲۱۳.

«کاش می دانستم که ابن عامر و مروان چه می گویند و یا اینکه سعید چه خواهد گفت».

«ای فرزندان خلفای خدا! دقت کنید که خداوند رحمان هر جا بخواهد، خلافت

را قرار می دهد».

«اگر منبر غربی را پروردگارش خالی کند، امیر المؤمنین یزید خواهد بود».

«اگر به پرنده مبارک و تلاش مدد دهنده باشد برای هر مردمی پرنده و تلاشهایی وجود دارد».

«پس تو همچنان برتر از همه مردم خواهی بود و هیأتها یکی پس از دیگری نزد تو خواهند آمد».

«و خیمه پادشاهی بر سر همچون تو بلند باد و تو طنابها و عمودهایش را برمی افرازی».

اینها بعضی از شاعرانی هستند که «یزید» را مدح گفته اند و برای وی بزرگواریهایی را جعل نمودند تا زشتکاری و بی بندوباری اش را که نزد همگان معلوم بود، بپوشانند.

(۱)

۲- بخشیدن اموال به بزرگان

معاویه، اموال فراوانی را با دست و دلبازی به بزرگان و اشراف بخشید تا او را در تحمیل فرزند میگسارش به عنوان خلیفه بر مسلمین، تأیید کنند.

مورخان می گویند: وی به «عبد اللّه بن عمر» یکصد هزار درهم داد و او آنها را از وی پذیرفت «۱».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۵۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۱

فرزند از سرسخت ترین مدافعان بیعت یزید بود و بر امام حسین علیه السّلام به خاطر قیام بر علیه یزید ایراد گرفت که این مطلب را با تفصیل بیشتری در مباحث آینده، بیان خواهیم کرد.

(۱)

۳- مکاتبه با والیان

معاویه، با همه عاملان و والیانش در سرزمینهای اسلامی در مورد تصمیمش به گرفتن بیعت برای یزید نامه نوشت و آنان را به اجرای دستورهای ذیل فرمان داد:

۱- انتشار خبر آن میان توده های مردم و آگاه کردن آنان به تصمیم حکومت دمشق در مورد گرفتن بیعت خلافت برای یزید.

۲- دستور به خطبا و دیگر وسایل تبلیغاتی برای ستایش یزید و ساختن بزرگواریهایی برای وی.

۳- فرستادن هیأتهایی از شخصیتهای اسلامی نزد وی (یعنی معاویه) تا از نظر آنان در مورد بیعت با یزید مطلع شود «۱».

والیان، به اجرای دستور پرداختند و تصمیم معاویه در مورد گرفتن بیعت برای یزید را منتشر ساختند، همچنین به خطبا و دیگران، دستور دادند تا یزید را ستایش کنند.

(۲)

۴- هیأتهای سرزمینهای اسلامی

حکومتهای محلّی در سرزمینهای اسلامی با اندیشمندان تماس گرفتند

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۲/ ۵۰۶- ۵۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۲

و تصمیم معاویه در مورد سپردن ولایت عهدی خلافت به پسرش یزید را بر آنان عرضه داشتند و از آنها خواستند که فورا به دمشق سفر کنند تا نظریاتشان را به اطلاع معاویه برسانند. هیأتها به دمشق سفر نمودند که در طلیعه آنان این گروهها قرار داشتند:

۱- هیأت عراقی، به رهبری زعیم عراق، «احنف بن قیس».

۲- هیأت مدنی، به رهبری «محمد بن عمرو بن حزم» «۱».

هیأتها، برای ابراز نظریاتشان به حاکم شام، وارد دمشق شدند و معاویه به پذیرایی و گرامیداشت آنان اقدام نمود.

(۱)

۵- کنگره هیأتهای اسلامی

هیأتهای سرزمینهای اسلامی، کنگره ای را در دربار اموی در دمشق، منعقد ساختند تا نظریات خود را در مورد بیعت گرفتن برای یزید ابراز دارند.

معاویه، کنگره را با ستودن اسلام و لزوم اطاعت از والیان امور، افتتاح کرد و سپس به ذکر یزید و برتری او پرداخت و از آگاهی اش در سیاست سخن گفته، آنان را به بیعت با وی فرا خواند.

(۲)

تأییدکنندگان بیعت

گروهی از سران حزب اموی به تأیید معاویه شتافتند و او را به تسریع در امر بیعت تشویق نمودند که آنها عبارت بودند از:

۱- ضحاک بن قیس.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۵۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۳

۲- عبد الرحمن ابن عثمان.

۳- ثور بن معن سلمی.

۴- عبد اللّه بن عصام.

۵- عبد اللّه بن مسعده.

معاویه، قبلا به آنها دستور داده بود تا او را تأیید کنند و به مخالفان وی اعتراض نمایند.

(۱)

سخنان احنف بن قیس

زعیم عراق و سرور خاندان تمیم، «احنف بن قیس»،- کسی که «میسون» مادر یزید در مورد او می گوید: «اگر در عراق جز این نمی بود، برایشان کفایت می کرد» «۱»،- برای سخنرانی برخاست و پیش رفت و خدای را حمد و ثنا گفت، سپس روی به معاویه کرد و گفت: «خداوند، امیر المؤمنین را صلاح بخشد، مردم در زمان ناشناخته ای که گذشت و زمان آشنایی که می آید، به سر می برند، یزید فرزند امیر المؤمنین بهترین جانشین است و هم تو تلخ و شیرین روزگار را چشیده ای.

(۲) پس ای امیر المؤمنین! بنگر امر خلافت را بعد از خود به چه کسی می سپاری؟ سپس با دستور هر کس که به تو دستور می دهد، مخالفت کن، آنان که به تو نظر می دهند، تو را نفریبند و کسی برای تو تعیین تکلیف نکند، تو به جماعت نظر کن

از ارائه اطاعت آگاه شو با توجه به اینکه اهل حجاز و اهل عراق به این امر راضی نیستند، مادام که حسن زنده باشد، با یزید بیعت نخواهند کرد ...».

---

(۱) التذکره الحمدونیّه ۱/ ۳۷۳، ذ رقم ۹۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۴

(۱) سخنان احنف، موجی از خشم و ناخوشایندی را نزد

حزب اموی بر انگیخت، ضحاک بن قیس به اعتراض بر وی پرداخت و اهل عراق را دشنام داد و امام حسن علیه السّلام را ناسزا گفته، از هیأت عراقی خواست تا نسبت به معاویه اخلاص داشته باشند و دعوتش را اجابت کنند.

احنف، اعتنایی به وی ننمود و بار دیگر برخاست و معاویه را پند داد و از او خواست تا به عهدی که بر خود بسته بود، وفا کند و امر خلافت را بعد از خود به امام حسن بسپارد بنا به قرار داد صلحی که یکی از مهمترین بندهای آن ارجاع خلافت بعد از معاویه به امام حسن علیه السّلام بوده است. نیز معاویه را اگر به آن عهد وفا نکند به اعلام جنگ تهدید نمود.

(۲)

شکست کنگره

پس از سخنرانی رهبر بزرگ، «احنف بن قیس»، کنگره به شکست فاحشی دچار گردید و منازعه سختی میان اعضای هیأتها و اعضای حزب اموی در گرفت «یزید بن مقفع» مخالفان را تهدید به استفاده از قوه قهریه نمود و گفت:

«امیر المؤمنین این است- به معاویه اشاره نمود- پس اگر هلاک شد، این است- به یزید اشاره کرد- و هر کس نپذیرد، پس این است- شمشیر را نشان داد».

معاویه گفتارش را پسندید و به وی گفت: «بنشین که تو سرور خطبا و گرامی ترین آنان هستی».

(۳) «احنف بن قیس» به وی اعتنایی ننمود و به معاویه روی کرد و او را به خودداری از بیعت یزید، و کسی را بر حسن و حسین علیه السّلام برتری ندادن، فرا خواند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۵

معاویه، از او روی برگرداند و بر اندیشه خود که بکلی از اسلام دور بود باقی

ماند.

به هر حال، کنگره به نتیجه ای که معاویه خواستار آن بود، نرسید؛ زیرا برای وی مشخص شد که بعضی از هیأتهای اسلامی با وی در مورد آن بیعت، موافقت ندارد و به آن راضی نیست.

(۱)

سفر معاویه به مدینه

معاویه، تصمیم گرفت تا به مدینه که چشم مسلمین به آن دوخته شده بود و فرزندان صحابه که نمایندگان جبهه مخالف بیعت بودند، در آن قرار داشتند سفر کند. آنها یزید را رقیبی برای خود نمی دیدند و گرفتن بیعت برای او را، شورشی بر ضد اراده امّت و انحرافی از شریعت اسلامی می دانستند که به یزید اجازه نمی داد تا امور مسلمین را بر عهده گیرد، زیرا وی به بی بندوباری و زشت زشت کرداری، شناخته شده بود.

معاویه، به صورت رسمی به مدینه مسافرت کرد و رنجهای سفر را متحمل شد تا خلافت اسلامی را به پادشاهی ستمگر، تحویل دهد که سایه ای از حق و عدالت در وجود او دیده نمی شد.

(۲)

جلسه ای پشت درهای بسته

بلافاصله پس از رسیدن معاویه به یثرب، دستور داد تا «عبد اللّه بن عباس، عبد اللّه بن جعفر، عبد اللّه بن زبیر و عبد اللّه بن عمر» را احضار نمایند و با آنان جلسه ای محرمانه تشکیل داد که حضرت حسن و حضرت حسین علیه السّلام در آن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۶

جلسه حضور نداشتند؛ زیرا وی با حضرت حسن عهد کرده بود که پس از او، خلافت از آن وی باشد، پس چگونه با وی جلسه ای داشته باشد و چه چیزی به او بگوید؟

معاویه، به دربانش دستور داد هیچ کس را اجازه ورود ندهد تا اینکه سخنش با آنان به پایان رسد.

(۱)

سخنان معاویه

معاویه، سخن خود را با حمد و ثنای خداوند آغاز کرد و بر پیامبرش درود فرستاد و سپس گفت: «اما بعد: سنّ من زیاد گشته و استخوانم پوسیده و اجلم نزدیک گشته و زود است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم، تصمیم گرفته ام که بعد از خود، یزید را جانشین خود سازم و شما عبادله «۱» قریش، خوبان و فرزندان خوبان آنان هستید و چیزی مرا مانع نشد که حسن و

حسین را حاضر سازم با وجود حسن ظنّی و محبّتی که به آن دو دارم، جز اینکه آنان فرزندان پدرشان علی هستند! پس به امیر المؤمنین پاسخی نیکو دهید، خداوند شما را رحمت کند ...».

معاویه، با آنها از ارعاب و تهدید استفاده نکرد تا عواطف آنان را جلب نماید این مسأله بر آنان پنهان نماند و همه آنان نسبت به وی زبان به اعتراض گشودند.

(۲)

سخنان عبد اللّه بن عباس

نخستین کسی که با وی سخن گفت، «عبد اللّه بن عباس» بود، وی پس از

---

(۱) منظور چهار عبد اللّه است که نامشان ذکر شد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۷

حمد و ثنای خداوند، اظهار داشت: «اما بعد: همانا تو سخن گفتی و ما گوش فرا دادیم و گفتی و ما شنیدیم، به درستی که خداوند- که ثنایش جلیل است و نامهایش مقدّس- محمد صلّی اللّه علیه و آله برای رسالت خود برگزید و او را برای وحیش انتخاب کرد و بر بندگانش شرف بخشید. پس، شریف ترین مردم کسی است که به آن حضرت، تشرّف جوید و شایسته ترین آنان به امر خلافت، مخصوص ترین آنان نسبت به اوست و بر امّت است که تسلیم پیامبرش باشد که خداوند او را

برایش برگزیده است؛ زیرا خداوند، محمد را به علم خویش، انتخاب نموده و او دانای آگاه است، من برای خودم و برای شما از خداوند مغفرت می طلبم».

(۱) دعوت «ابن عباس» برای بازگرداندن خلافت به اهل بیت علیهم السّلام صریح بوده است، آنان که نزدیکترین مردم به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و خویشاوندترین آنان نسبت به وی بودند، زیرا خلافت ادامه جایگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد و اهل بیت آن حضرت به مقام وی شایسته تر و به جایگاهش اولی بودند.

(۲)

سخنان عبد اللّه بن جعفر

«عبد اللّه بن جعفر» به سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت:

«اما بعد: این خلافت اگر در آن به قرآن عمل شود، خویشاوندان در کتاب خدا نسبت به یکدیگر مقدم هستند و اگر در آن به سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عمل گردد که آل پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مورد نظر می باشند و اگر در آن به روش شیخین، أبو بکر و عمر، عمل شود، پس چه کسی از مردم برتر و کاملتر و به این امر از آل رسول صلّی اللّه علیه و آله شایسته تر است؟ سوگند به خدا! اگر او را پس از پیامبرشان ولایت می دادند، امر خلافت را در جایگاهش قرار داده بودند به خاطر حقانیت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۸

و صداقتش، در آن صورت، خداوند اطاعت می گردید و شیطان، مورد نافرمانی واقع می شد و در میان امّت، دو شمشیر هم با یکدیگر اختلاف پیدا نمی کردند.

پس ای معاویه! از خدا پروا کن که تو شبان شدی و ما رعیت گشته ایم، پس به رعیت خود بنگر؛ زیرا

تو فردا درباره آن مسئول هستی. و اما آنچه در مورد دو عموزاده ام گفتی و اینکه آنها را احضار نکرده ای، به خدا! به حق دست نیافته ای، این کار جز به وسیله آنها جایز نخواهد بود، تو می دانی که آن دو، معدن علم و کرم هستند،- می خواهی بگویی و یا خودداری نمایی-، از خداوند برای خودم و برای شما طلب مغفرت می کنم ...».

(۱) این سخنان، سرشار از دعوت به حق و اخلاص برای امّت بود؛ زیرا اهل بیت علیهم السّلام را برای خلافت و رهبری امت، نامزد نموده و او را از دور کردن خلافت از آنان، بر حذر داشته است، آن گونه که خلفای دیگر عمل کردند و نتیجه آن این بود که امّت دچار بحرانها و شکستها گردید و به شدیدترین مشکلات و ناگوارترین حوادث گرفتار شد.

(۲)

سخنان عبد اللّه بن زبیر

«عبد اللّه بن زبیر» به سخن پرداخت و خدای را ستوده، ثنا گفت و اظهار داشت: «اما بعد: این خلافت مخصوص قریش است که آن را با بزرگواریهای درخشان و افعال پسندیده اش به دست می گیرد همراه با شرافت پدران و کرامت فرزندان من ای معاویه! خدا را پروا کن و از خود انصاف ده که این عبد اللّه بن عباس، عموزاده پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می باشد و این عبد اللّه بن جعفر ذو الجناحین، عموزاده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است، من عبد اللّه بن زبیر عمّه زاده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستم و علی، حسن و حسین را بعد از خود گذاشت، تو می دانی که آنها کیستند و چیستند؟ پس ای معاویه! از خداوند پروا کن که تو

میان ما و میان خود حاکم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۶۹

هستی ...».

فرزند زبیر، این عدّه را برای خلافت نامزد کرد و آنها را برای مخالفت با معاویه و تباه کردن تصمیمش، تشویق نمود.

(۱)

سخنان عبد اللّه بن عمر

«عبد اللّه بن عمر» به سخن پرداخت و خدای را ستوده، بر پیامبر درود فرستاد و گفت: «اما بعد: این خلافت، نه هرقلی است، نه قیصری و نه خسروی، که فرزندان آن را از پدران به ارث برند و اگر چنان می بود، من بعد از پدرم به آن اقدام می کردم به خدا! وی مرا همراه آن شش نفر از اصحاب شورا وارد نکرد، مگر از این جهت که خلافت شرط معیّنی نیست بلکه خاص قریش است برای کسی که اهل آن باشد از کسانی که مسلمین آنها را برای خود بپسندند از میان کسانی که باتقواتر و پسندیده تر باشند، پس اگر تو جوانان را از قریش بخواهی، به جانم سوگند! یزید از آنهاست و بدان که او برای تو در نزد خداوند نتیجه ای نخواهد داشت ...».

سخنان عبادله، نظریات فردی آنان را بیان نمی کرد، بلکه به گونه ای صادقانه، نظر اکثریت قاطع مسلمین را بیان می داشت که خلافت یزید را نمی پسندیدند و به آن رضایت نداشتند.

(۲)

سخنان معاویه

سخنان آن جمع، بر معاویه سنگین بود، وی هیچ راهی برای به دست آوردن رضایت آنان نیافت، بنابراین، به تعریف و توصیف پسرش پرداخت و گفت: «گفتم و گفتید و اینک پدران رفته و فرزندان، مانده اند، فرزندم نزد من از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۷۰

فرزندانشان دوست داشتنی تر است با وجود آنکه پسرم را اگر با وی سخن بگویید، او را سخنگو می یابید ... این کار برای خاندان عبد مناف بود؛ زیرا آنان خاندان رسول خدا هستند و هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، أبو بکر و عمر بر مردم حکومت کردند بدون اینکه معدن ملك و خلافت را داشته باشند

ولی آن دو، به شیوه ای زیبا عمل کردند و سپس ملک، به خاندان عبد مناف برگشت و تا روز قیامت همچنان در میان آنان خواهد بود. خداوند تو را ای فرزند زبیر! و تو را ای فرزند عمر! از آن خارج کرد، اما این دو عموزاده ام، ان شاء اللّه از نظر دور نخواهند بود ...» «۱».

(۱) جلسه معاویه با آنها پایان یافت در حالی که به صورت فاحش در آن ناکام مانده بود!، زیرا برای وی روشن گشت که آن قوم، مصمم هستند تا بیعت یزید را نپذیرند ... در پی بی آن، معاویه، مدینه را ترک گفت، مصادری که در دست داریم، از ملاقات وی با دو سبط پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سخنی به میان نیاورده اند به گمان قوی با آنها دیداری ننموده بود.

(۲)

وحشت مسلمین

مسلمین از دریافت خبرهای مبنی بر تصمیم معاویه به تحمیل فرزندش به عنوان خلیفه بر آنها پریشان گشتند. از میان مسلمانان، مردم مدینه و کوفه، بیشتر نگران بودند؛ زیرا حقیقت امر یزید را می دانستند و جهت گیریهای وی را در مخالفت با اسلام می شناختند.

«توماس آرنولد» می گوید: «تصمیم معاویه به تصویب اصل موروثی بودن

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۴۶- ۱۵۰. جمهره الخطیب ۲/ ۲۳۶- ۲۴۹.

خلافت، تحول خطرناکی در زندگی مسلمین بود که با بیعت و شورا و نظامهای نخستین در اسلام آشنایی داشتند، آنان هنوز فاصله ای با آن نظامها نداشتند و به همین جهت، آنان و خصوصا در مکّه و مدینه که به احادیث و سنن نخستین نبوی تمسک داشتند، احساس کردند امویان به جای اینکه تقوا و ساده زیستی پیامبر را حفظ کنند خلافت

را به حکومتی زمانی و متأثر از مسائل دنیوی با نشانی از عظمت و خودخواهی، مبدل ساختند» «۱».

اقدام معاویه بر تحمیل پسرش یزید به عنوان حاکمی بر مسلمین، تحول خطرناکی در زندگی مسلمین بود، آنها با چنین نظام ناخوشایندی که به زور اسلحه بر آنان تحمیل شده بود، آشنایی نداشتند.

(۱)

جبهه مخالف

اشاره

آزادگان و مصلحان جهان اسلام، ردّ قاطع خود را در مورد بیعت یزید اعلام نمودند و او را به عنوان حاکم مسلمانان، نپذیرفتند، در اینجا به بعضی از آنان اشاره می شود:

(۲)

۱- حضرت امام حسین علیه السّلام

اشاره

در طلیعه مخالفان بیعت یزید، حضرت امام حسین علیه السّلام بود که یزید را حقیر می شمرد و خویهای نکوهیده اش را نمی پسندید و او را به صاحب شراب و شکار، توصیف نمود و اینکه او به طاعت شیطان در آمده، طاعت رحمان را ترک نموده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل نموده، غنایم را

---

(۱) توماس، خلافت، ص ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۷۲

به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام گردانیده است «۱».

اگر او این گونه فرومایه باشد، چگونه با وی بیعت کند و او را حاکم بر مسلمین بشناسد؟ هنگامی که ولید او را به بیعت یزید، فرا خواند، امام به وی فرمود:

«ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان هستیم. خداوند با ما آغاز نمود و به ما پایان می بخشد، یزید، مردی فاسق و شراب خوار و کشنده جانهای محترم و آشکار کننده فسق است، شخصی مانند من با شخصی چون

او بیعت نمی کند».

همه افراد خاندان نبوی، به پیروی از رهبر بزرگشان، بیعت یزید را نپذیرفتند و از امام دور نشدند.

(۱)

محرومیّت اقتصادی

معاویه، خاندان نبوت را به محرومیت اقتصادی گرفتار ساخت تا به خاطر امتناع آنان از بیعت با یزید، آنها را کیفر نموده باشد.

وی، به مدت یک سال کامل، آنان را از سهم بیت المال محروم ساخت «۲»، ولی این امر، آنان را از تصمیمشان در محکوم نمودن بیعت و نپذیرفتن آن، بازنداشت.

(۲)

۲- عبد الرحمن بن ابی بکر

از جمله کسانی که با بیعت یزید مخالفت کردند، «عبد الرحمن بن ابی

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ.

(۲) همان، ۳/ ۵۱۱، و الامامه و السیاسه ۱/ ۱۶۴.

بکر» است وی او را هرقلی نامید که هر وقت هرقلی می میرد، هرقل دیگری به جای وی می نشیند «۱».

معاویه، یکصد هزار درهم برای وی فرستاد تا وجدانش را خریداری نماید، ولی او خودداری نمود و گفت: «دینم را نمی فروشم» «۲».

(۱)

۳- عبد اللّه بن زبیر

«عبد اللّه بن زبیر»، بیعت یزید را نپذیرفت و او را چنین توصیف کرد:

«یزیـد فجور، یزید میمونها، یزید سـگها، یزید مستیها و یزید صـحراها» «۳» و هنگـامی که حکـومت محلی مـدینه او را به بیعت مجبور ساخت، از آنجا به مکه گریخت.

(۲)

۴- منذر بن زبیر

«منـذر بن زبیر» بیعت با یزیـد را نپذیرفت و آن را محکوم کرد و در برابر مردم مدینه سـخنانی در مورد فجور یزید ایراد نمود و گفت: «وی، صـد هزار به من جـایزه داد ولی آنچه در حق من کرده است مرا از اینکه شـما را از وضع وی آگـاه سـازم بازنمی دارد. به خدا! او، شراب می نوشد، به خدا! او مست می گردد تا آنجا که نماز را رها می کند» «۴».

---

(۱) الاستیعاب ۳/ ۸۲۵.

(۲) الاستیعاب ۳/ ۸۲۵- ۸۲۶. البدایه و النهایه ۸/ ۸۹.

(۳) انساب الاشراف ۴/ ۳۰.

(۴) طبری، تاریخ ۵/ ۴۸۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۷۴

(۱)

۵- عبد الرحمن بن سعید

«عبد الرحمن بن سعید» از بیعت با یزید خودداری نمود و در بدی وی گفت:

لست منا و لیس خالک منایا مضیع الصلاه للشهوات «۱» «تو از مـا نیستی و دایی تو از مـا نیست، ای تبـاه کننـده نماز به خاطر شهوتها!».

(۲)

۶- عابس بن سعید

«عابس بن سـعید» نیز بیعت یزیـد را نپـذیرفت، وقتی «عبد اللّه بن عمرو بن عاص» او را به بیعت دعوت نمود. به وی گفت: «من او را بهتر از تو می شناسم، تو دینت را به دنیایت فروخته ای» «۲».

(۳)

۷– عبد اللّه بن حنظله

«عبد اللّه بن حنظله»، از سرسخت ترین مخالفان یزید و از قیام کنندگان بر ضد وی در واقعه حرّه بود که اهل مدینه را مخاطب قرار داد و گفت: «به خدا! ما بر ضد یزید قیام ننمودیم مگر وقتی که ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد، مردی که با مادران و دختران آمیزش می کند و شراب خواری می نماید و نماز را رها می کند، به خدا! اگر کسی از مردم همراه من نباشد، به خاطر خدا در برابر وی به

---

(۱) الحسن بن علی علیه السّلام ۲/ ۶.

(۲) القضاه کندی، ص ۳۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۷۵

سختی می جنگیدم ...» «۱».

وی در آن واقعه رجز می خواند و می گفت:

بعدا لمن رام الفساد و طغی و جانب الحق و آیات الهدی

لا یبعد الرحمن الّا من عصی «۲»

«دور باد آنکه فساد بجوید و طغیان نماید و از حق و آیات هدایت دوری گزیند که خداوند جز نافرمانان را از رحمت خویش دور نمی سازد».

(۱)

موضعگیری خاندان اموی

اشاره

«خاندان اموی» در گرفتن بیعت برای یزید، بر معاویه اعتراض نمودند ولی اعتراض آنان همراه با انگیزه ای دینی یا اجتماعی نبوده، بلکه به خاطر منافع شخصی خاص آنها بوده است؛ زیرا معاویه خلافت را به پسرش داده و آنها را از آن محروم کرده بود. بعضی از اعتراض کنندگان عبارت بودند از:

(۲)

۱- سعید بن عثمان

هنگـامی که معـاویه برای یزیـد بیعت گرفت، «سـعید بن عثمـان» نزد معاویه رفت و با صـدای بلنـد گفت: «چرا پسـرت یزیـد را ولیعهد خود قرار داده ای؟ به خدا! پدرم از پدرش بهتر است و مادرم از مادر او بهتر و من از او بهترم، ما تو را حاکم ساختیم و معزول ننمودیم، آنچه را به دست آورده ای به سبب ما به دست آورده ای ...».

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۵/ ۶۶.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۹۰.

معاویه، به حیله گری پرداخت و به وی گفت: «اینکه گفتی پدرت از پدرش بهتر است، راست گفته ای، به خدا سوگند! عثمان از من بهتر است و اینکه گفتی مادرت بهتر از مادرش می باشـد، برای زن کافی است که در خانه قومش باشد و شوهرش او را بپسـندد و فرزنـدش نجیب گردد. و اما گفته ات که تو بهتر از یزیـد هستی، به خـدا! خوش حال نمی شوم اگر به جای یزیـد به اندازه ظرفیت غوطه «۱» مانند تو طلا داشـته باشم. و اینکه گفته ای شـما مرا حاکم ساختید و معزول ننمودید، شما مرا حکومت ندادید، آنکه مرا حکومت داد، کسـی است که از شـما بهتر است، عمر بن خطاب و شـما مرا باقی گذاشتید و من برای شـما بد حاکمی نبوده ام. به گرفتن انتقام شما برخاستم و قاتلان

پدرتان را کشتم و امر خلافت را در خاندانتان قرار دادم فقیرتان را ثروتمند ساختم و فرومایه تان را بلند مرتبه نمودم ...».

یزید نیز با وی سخن گفت و او را راضی ساخت و او را والی خراسان قرار داد «۲».

(۱)

۲- مروان بن حکم

«مروان بن حکم» بیعت یزید و مقدم نمودن وی بر خودش را محکوم کرد؛ زیرا او بزرگسال امویان و پیشوای آنان بود. پس به او گفت: «ای فرزند ابو سفیان! راستی کن و از امیر قرار دادن کودکان، آرام گیر و بدان که تو در میان قومت

---

(۱) غوطه (به ضم عین و فتح طا) فرو رفتن در آب، در فارسی، غوته و ناغوش و باغوش هم گفته شده (فرهنگ عمید).

(۲) وفیات الاعیان ۶/ ۳۴۸.

همتایانی داری و آنان برای مخالفت با تو قدرتی دارند».

معاویه به فریبکاری با وی پرداخت و به او گفت: «تو نظیر امیر المؤمنین بعد از او هستی و در هر سختی بازوی او می باشی، من تو را بر قومت ولایت داده ام و سهم تو را از خراج فراوان ساخته ام، ما آمدنت را گرامی می داریم و بخششت را نیکو می دهیم» «۱».

مروان به معاویه گفته است: «کار را هرقلی کرده اید و برای پسرانتان بیعت می گیرید» «۲».

(۱)

۳- زیاد بن أبیه

«زیاد بن أبیه» بیعت معاویه برای پسرش یزید را به جهت معروف بودن یزید به بی بندوباری، بی شرمی و زشتکاری نپسندید. مورخان می گویند:

معاویه به وی نامه ای نوشت و او را به گرفتن بیعت برای ولایت عهدی یزید فرا خواند که وی از مغیره بن شعبه شایسته تر نیست.

هنگامی که نامه اش را خواند، یکی از یاران خود را که بیش از هر کسی مورد اعتماد وی بود، فرا خواند و به او گفت: می

خـواهیم تـو را بر چیزی امیـن قرار دهـم کـه متـون نـامه هـا را برای آن امیـن نمی شـمارم. نزد معـاویه برو و به او بگـو: ای امیر المؤمنین! نامه تو با فلان مطلب به من رسید،

پس مردم چه خواهند گفت اگر ما آنان را به بیعت با یزید فرا خوانیم، در حالی که وی با سگان و بوزینگان بازی می کند و جامه های رنگارنگ می پوشد و دائم الخمر است و شبها را با رامشگران

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱۵۲.

(۲) الاسلام و الحضاره العربیه ۲/ ۳۹۵.

می گذراند، در حالی که در میان مردم، «حسین بن علی، عبد اللّه بن عباس، عبد اللّه بن زبیر و عبد اللّه بن عمر» هستند و لیکن او را دستور بده تا یکی دو سال، اخلاق این افراد را داشته باشد تا شاید ما مطلب را برای مردم ظاهرسازی نماییم.

(۱) آن پیک، به سوی معاویه حرکت کرد و پیام زیاد را به وی رساند. معاویه سخت به خشم آمد و شروع به تهدید وی کرد و گفت: «وای بر فرزند عبید! به من رسیده است که خواننده ای برای وی خوانده است که امیر بعد از من، زیاد خواهد بود. به خدا! من او را به مادرش سمیه و پدرش عبید بازمی گردانم» «۱».

اینان بعضی از انتقاد کنندگان از خاندان اموی و دیگران در مورد اقدام معاویه به تعیین فرزند فرومایه اش یزید به عنوان خلیفه بر مسلمین بودند.

(۲)

ایجاد اختلاف میان امویان

معاویه، سیاست تفرقه اندازی میان امویان را در پیش گرفت تا زمینه برای فرزندش یزید، مهیّا گردد. وی عاملش بر مدینه، «سعید بن عاص» را معزول ساخت و مروان بن حکم را به جای وی گماشت. سپس، مروان را عزل نمود و سعید را به جای او تعیین نمود و به وی دستور داد تا خانه مروان را ویران سازد و اموالش را مصادره نماید، سعید از انجام

دستور معاویه خودداری کرد و او، وی را معزول ساخت و مروان را به جای وی والی قرار داد و به او دستور داد تا اموال سعید را مصادره کند و خانه اش را ویران سازد! (۳) هنگامی که مروان تصمیم گرفت دستور را اجرا کند، سعید نزد وی رفت

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۱۹- ۲۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۷۹

و او را از نامه معاویه در مورد او، آگاه ساخت و مروان از انجام فرمان معاویه خودداری کرد، سعید نامه ای به معاویه نوشت و عمل وی را محکوم کرد که در آن نامه چنین آمده بود:

«از کار امیر المؤمنین در مورد ما- با وجود خویشاوندی مان- تعجب است که برخی مان بر برخی دیگر دشمنی کند ... بنابراین، امیر المؤمنین با این کارش و صبر نمودن بر آنچه از پلیدان دوست نمی دارد و عفو وی و ایجاد دشمنی در میان ما و ایجاد کینه که فرزندان آن را به ارث خواهند برد، دست به کار است» «۱».

(۱) «عمر ابو النصر»، در مورد این سیاست تفرقه افکنانه که معاویه با خاندانش در پیش گرفته بود، چنین اظهار نظر می نماید: «سبب این سیاست، همان علاقه معاویه به ایجاد اختلاف میان خویشاوندانش بود که از نفوذ آنان بر یزید، بعد از خودش، بیم داشت پس بعضی از آنان را به وسیله بعضی دیگر، مورد ضربه قرار می داد تا پیوسته نیازمند توجه و عنایت وی باقی بمانند» «۲».

(۲)

متوقف کردن بیعت

معاویه، به طور رسمی، بیعت گرفتن برای یزید را تا وقت دیگری، متوقف ساخت تا از بین بردن موانع و سدهایی که بر سر راه او قرار داشتند، برایش میسّر گردد.

مورخان می گویند: او پس

از ملاقات با عبادله قریش در یثرب و آگاه شدن از نظریات آنان که مخالف نظر وی بودند، همه فعالیتهای سیاسی در آن زمینه را

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۲۹۳- ۲۹۴.

(۲) عمر أبو النصر، السیاسه عند العرب، ص ۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۸۰

متوقف ساخت و انجام این کار را به وقت دیگری موکول نمود «۱».

(۱)

ترور کردن شخصیتهای اسلامی

اشاره

معاویه، دریافت که محقق شدن خواسته اش در مورد سپردن خلافت به پسرش، با وجود شخصیتهای بلند مرتبه ای که از احترام فراوانی نزد مسلمین برخوردار بودند، هرگز ممکن نخواهد بود و لذا تصمیم گرفت آنان را ترور کند تا زمینه برایش مهیّا گردد و در برابرش هیچ مزاحمی باقی نماند، بنابراین، دست به ترور این افراد زد:

(۲)

۱- سعد بن ابی وقاص

«سعد» مکانتی بلند نزد بسیاری از مسلمین داشت، زیرا وی یکی از اعضای شورا و فاتح عراق بود، موقعیتش بر معاویه گران آمد، بنابراین، او را مسموم کرد و وی بر اثر آن در گذشت «۲».

(۳)

۲- عبد الرحمن بن خالد

مردم شام با «عبد الرحمن بن خالد بن ولید» صمیمی بودند و او را بسیار دوست می داشتند. وقتی معاویه با آنان مشورت کرد که چه کسی را بعد از فوت خود، خلیفه قرار دهد، به او گفتند ما به «عبد الرحمن بن خالد» رضایت داریم،

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۵۷- ۱۶۴.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۶۰ و ۸۰.

این امر بر معاویه سخت آمد و آن را در دل خود پنهان ساخت.

عبد الرحمن بیمار شد، معاویه به پزشکی یهودی که نزد وی جایگاهی داشت، دستور داد برای درمان وی بیاید و چیزی کشنده به او بنوشاند، طبیب آمد و آن را به وی نوشانید و بر اثر آن مرد «۱».

(۱)

۳- عبد الرحمن بن ابی بکر

«عبد الرحمن بن ابی بکر» یکی از مهمترین عناصر مخالف بیعت گرفتن معاویه برای پسرش یزید بود، در این مورد بر معاویه اعتراض کرد، معاویه یکصد هزار درهم برای او فرستاد ولی وی آنها را بازگردانید و گفت: «دینم را به دنیایم نمی فروشم». اما چیزی نگذشت که وی ناگهان در مکه درگذشت «۲» که منابع، علت مرگش را این می دانند که معاویه زهری به وی داد و او را کشت.

(۲)

۴- حضرت امام حسن علیه السّلام

معاویه، دست به جنایت و گناهی عظیم در اسلام زد؛ زیرا دست به ترور سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه آن حضرت یعنی امام حسن علیه السّلام زد که با وی پیمان بسته بود بعد از او، خلیفه باشد.

آن طاغوت در راه برپایی دولت اموی که در فرزندان و اعقابش موروثی باشد، از این جنایت هیچ ابایی نداشت.

(۳) «میجر اوزبورن» او را به عنوان فریبکار با قلبی خالی از هر نوع شفقت

---

(۱) الاستیعاب ۲/ ۸۲۹- ۸۳۰.

(۲) همان ۲/ ۸۲۵- ۸۲۶.

توصیف کرده؛ زیرا وی از اقدام به هر جنایتی به خاطر تأمین خواسته هایش خودداری نمی کرد. آدمکشی یکی از وسایل وی برای از بین بردن دشمنانش بود. او توطئه مسموم ساختن نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را برنامه ریزی کرد همان گونه که با همان شیوه از مالک اشتر، فرمانده علی، رهایی یافت «۱».

(۱) آن طاغوت، آدمکشان را مورد بررسی قرار داد تا اقدام به ترور ریحانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به یکی از آنان واگذار کند، هیچ کس را مناسب تر از «جعیده» دختر اشعث نیافت که مرتکب این جنایت گردد، زیرا وی از

خانواده ای بود که با مکر، سرشته شده و بر حیله و جنایت، خو گرفته بودند. پس زهر کشنده ای را که از پادشاه روم به دست آورده بود، برای مروان بن حکم فرستاد و به او دستور داد تا جعیده را با پول و وعده ازدواج با یزید- اگر می خواهد- فریب دهد.

(۲) مروان، به طور محرمانه با وی به مذاکره پرداخت، او شادمان گشت و زهر را از او گرفت و در حالی که امام در یک روز بسیار گرم، روزه دار بود، «هنگام افطار»، این زهر را به آن حضرت داد. هنگامی که زهر به داخل بدن حضرت وارد شد، روده هایش پاره پاره نمود و حضرت روی به آن زن بدنهاد کرد و به او فرمود:

«مرا کشتی، خداوند تو را بکشد. به خدا بعد از من به هیچ کس دست نخواهی یافت، تو را فریب داد (یعنی معاویه) و تو را به مسخره گرفت، خداوند تو را و او را رسوا سازد».

(۳) نوه رسول صلّی اللّه علیه و آله با دردهای کشنده از شدت زهر دست به گریبان شد در حالی که چهره اش پژمرده و رنگش زرد شده بود تا اینکه اجل محتوم به سراغ آن

---

(۱) روح الاسلام، ص ۲۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۸۳

حضرت آمد. تفصیل وفات آن حضرت و حوادث همزمان آن را در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السّلام» بیان کرده ایم.

(۱)

اعلام رسمی بیعت

پس از ترور سبط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه آن حضرت، زمینه برای معاویه مهیّا شد؛ زیرا وی همه کسانی را که از آنها بیم داشت از میان برداشته و امور بر وفق مراد او گشته و

صحنه از مخالفانش خالی شده بود.

وی به عاملانش نوشت که بدون هیچ تأخیری، برای یزید بیعت بگیرند و مسلمین را بر قبول آن مجبور سازند.

والیان، به گرفتن بیعت از مردم شتافتند، هر کس تخلف نمود به سختی گرفتار شدیدترین کیفرها گردید.

(۲)

همراه مخالفان در مدینه

مدینه از بیعت یزید، سرباز زد و رهبران آن و در راس آنان حضرت امام حسین علیه السّلام به طور قاطع عدم پذیرش بیعت را اعلام نمودند. مقامات محلّی، وضعیت را به معاویه گزارش دادند، او تصمیم گرفت که به یثرب سفر کند تا شخصا مخالفان را قانع نماید و اگر خودداری نمودند، آنان را به انجام بیعت مجبور سازد.

معاویه، در کاروانی رسمی، در حالی که نیروی بزرگی از سپاهیان دور او را گرفته بودند. به طرف مدینه حرکت کرد، هنگام رسیدن به آنجا، اعضای گروه مخالف از او استقبال نمودند. ولی وی روی خوش به آنان نشان نداد و آنها را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۸۴

تهدید نمود.

(۱) روز دوّم، معاویه، امام حسین علیه السّلام و عبد اللّه بن عباس را احضار کرد، وقتی حاضر شدند، با تکریم و احترام از آنها استقبال نمود و از حضرت حسین علیه السّلام درباره فرزندان برادرش می پرسید و امام به او پاسخ می داد. سپس، معاویه به سخنرانی پرداخت و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عظمت یاد کرد و آن حضرت را ستود و به موضوع بیعت یزید پرداخت و القاب بزرگ و صفتهای شایسته برای پسرش بیان کرده، آن دو را به بیعت با وی دعوت نمود.

(۲)

سخنان حضرت امام حسین علیه السّلام

آنگاه سرور آزاد مردان، به سخن پرداخت و خدای را حمد و ستایش نمود و سپس فرمود: «امّا بعد: ای معاویه! ستاینده، هر چند که سخن را در وصف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به درازا کشاند، نمی تواند جزئی از کل را بیان کند اما اوصاف کوتاهی که بعد از پیامبر (در مورد یزید) ذکر کردی

و از توصیف بلیغ خودداری نمودی را فهمیدم هیهات! هیهات ای معاویه! صبح بی زبان، تاریکی را رسوا ساخته و خورشید، انوار چراغها را به شگفتی واداشته است و تو زیاد آورده ای تا آنجا که افراط کردی و به خود اختصاص دادی تا آنجا که اجحاف نمودی و منع کردی تا آنجا که بخل ورزیدی و ستم کردی تا از حد گذشتی، تو به دارنده حق از نام حقش سهمی ندادی تا آنجا که شیطان بهره وافرش و سهم کاملش را دریافت کرد و متوجه شدم آنچه را در مورد تکامل یزید و از سیاستش برای امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله، گفتی می خواهی مردم را در مورد یزید به اشتباه بیندازی گویی که پوشیده ای را توصیف می کنی و یا غایبی را می ستایی و یا اینکه از چیزی خبر می دهی که آن را با علمی خاص به دست آورده ای؟! در حالی که یزید خود بر وضعیت فکری

خویش دلالت نموده است. پس برای یزید آنچه خودش گرفته است بگیر، همچون انداختن سگها به جان یکدیگر هنگام چنگ انداختن و کبوترانی که با هم به مسابقه افتاده باشند و آوازه خوانان ساز به دست و دیگر انواع لهو و لعب، او را یاری دهنده خواهی یافت.

(۱) آنچه برایش در تلاش هستی را فرو بگذار. تو نیازی نداری که خدا را با گناه این امّت- بیشتر از آنچه که ملاقاتش می کنی- دیدار نمایی، به خدا سوگند تو پیوسته در عمل به باطل ستم کرده و در ظلم، بیش رفته ای تا آنجا که مشکها پر نموده ای در حالی که میان تو و میان مرگ،

جز چشم به هم زدنی نباشد و آنگاه عملی نگهداشته شده را در روزی آشکار خواهی دید که در آنجا گریزگاهی نباشد.

(۲) می بینم که تو بعد از این کار، متعرض ما خواهی شد و ما را از ارث پدرانمان منع می نمایی که به خدا سوگند! پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ما را از جهت پدری ارث رسانده است و تو آن را برای ما آورده ای همان چیزی که در برابر آن مرد ایستاده به هنگام وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با او استدلال کرده اید، و او هم آن را پذیرفت، و ایمانش او را به انصاف کشانید، آنگاه دلیلها آوردید و کارها کردید و گفتید: این طور شد و آن طور می شود، تا اینکه جریان به تو- ای معاویه- رسید، از راهی که هدفش غیر تو بود، ای اهل بصیرت عبرت بگیرید.

(۳) یاد کردی از فرماندهی آن مرد بر مردم، با فرمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امیر قرار دادن وی چنین چیزی بوده است آن روز برای عمرو عاص از همراهی با پیامبر و بیعت با او فضیلتی بود به خدا آن روز اعزام انجام نشد تا اینکه آن قوم از فرماندهی اش ناخرسند شدند و مقدم نمودن او را نپسندیدند و کارهایش را بر او باز شمردند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای گروه مهاجرین! بعد از امروز جز من کسی بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۸۶

شما عامل نخواهد بود، پس چگونه آنچه از فعل پیامبر که منسوخ گشته است را، در مهمترین احکام و در شایسته ترین کارها به اتفاق بر صواب (یعنی

خلافت) دلیل می آوری؟ و چگونه تابعی را صحابی قلمداد کرده ای در حالی که در اطراف تو کسانی هستند که به صحابی بودنش ایمانی ندارند و دین و قرابتش را معتبر نمی شمارند، تو از آنها به سوی اسراف کننده ای فریب خورده می گذری و می خواهی شبهه ای را بر مردم بپوشانی که آنکه می ماند در دنیایش از آن بهره مند گردد و تو در آخرتت بدبخت شوی که این زیانکاری آشکاری است و من برای خود و برای شما از خداوند مغفرت می طلبم ...».

(۱) امام، در سخنانش همه شبهه های معاویه را بر ملا ساخت و همه راهها و منافذ را بر او بست و مسئولیت بزرگ آنچه را که به آن اقدام کرده است- یعنی اجبار مسلمین به بیعت با فرزندش- بر عهده او گذاشت همچنانکه به مسأله خلافت پرداخت و اینکه چگونه آنچه خداوند خواسته بود که در عترت پاک باشد، دستخوش انحراف گردید و آن قوم آن را از عترت دور ساختند و از جایگاه اصیلش منحرف نمودند.

(۲) معاویه، از سخنان امام دچار حیرت و سرخوردگی شد و همه راهها بر او تنگ گردید، پس به ابن عباس گفت: «ای ابن عباس! این چیست؟».

- «به خدا سوگند! این ذریّه رسول صلّی اللّه علیه و آله و یکی از اهل کسا و از خاندان مطهّر است، پس از آنچه می خواهی، دوری گزین که از جهت مردم وسیله ای برای قانع شدن داری تا اینکه خداوند به امر خود حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است ...» «۱».

آنگاه سرور آزادگان برخاست و معاویه را خشمگین بر جای گذاشت در

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۶۰- ۱۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

السلام ،ج ۲،ص:۲۸۷

حالی که برای وی معلوم شده بود که نمی تواند امام حسین را بفریبد و از او بیعت بگیرد.

(۱)

اجبار مخالفان

معاویه، مدینه را به سوی مکه ترک کرد در حالی که در امر مخالفان، بسیار می اندیشید، پس تصمیم گرفت که تنها بر وسایل خشونت و ارعاب تکیه کند و هنگامی که به مکه رسید، امام حسین علیه السّلام، عبد اللّه بن زبیر، عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد اللّه بن عمر را احضار کرد و بار دیگر بیعت با یزید را بر آنان عرضه داشت و آنان عدم پذیرش خود را نسبت به آن اعلام نمودند.

(۲) وی خشمگین روی به آنان کرد و گفت: «من به شما می گویم که هر کس خطا کند، معذور باشد. من در میان شما به خطبه می ایستادم و کسی از شما برمی خاست و مرا در حضور مردم، تکذیب می کرد و من آن را تحمل می کردم و می بخشیدم، من تصمیم به گفتن مطلبی دارم که به خدا سوگند! یاد می کنم که اگر کسی از شما، کلمه ای به من در جواب رد بگوید، در این جایگاهی که هستم، کلمه ای غیر از آن به او بازنمی گردد مگر اینکه شمشیر پیش از آن به سرش رسیده باشد، پس هیچ کس به من چیزی نگوید مگر اینکه جانش را از دست داده باشد! ...».

(۳) آنگاه رئیس محافظانش را احضار کرد و به او گفت: بر سر هر یک از اینان، دو مرد بگمار که هر کدام شمشیری به همراه داشته باشند، پس هرگاه یکی از آنها خواست کلمه ای به تصدیق یا تکذیب من پاسخ دهد، او را با شمشیرهایشان بزنند، سپس وی خارج شد و

آنان همراه او خارج شدند. او بالای منبر رفت و خداوند را حمد و ثنا گفت و پس از آن اظهار داشت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۸۸

«این عده، سروران و اخیار مسلمین هستند که هیچ امری بدون آنها صورت نمی گیرد و بدون مشورت آنها کاری نشود. آنها رضایت داده و با یزید بیعت نموده اند، پس شما نیز با نام خدا بیعت کنید ...».

مردم با وی بیعت کردند پس از آن، بر مرکبهایش سوار شد و از مکه خارج گردید «۱».

معاویه، فکر می کرد که امر خلافت برای پسرش محقق شده و سلطنت در خاندانش پایدار گشته است، در حالی که نمی دانست وی نابودی را به سوی دولت خود کشیده و جامعه را برای انقلاب بر ضد پسرش آماده ساخته است.

(۱)

موضعگیری امام حسین علیه السّلام

موضعگیری امام حسین علیه السّلام در برابر معاویه، همراه با شدت عمل و قاطعیت بود؛ زیرا آن حضرت، به صورتی آشکار، مسلمین را به مقاومت در برابر معاویه دعوت می نمود و آنان را از سیاستهای ویرانگر وی که نشانه های نابودی اسلام را به همراه داشت، بر حذر می نمود.

(۲)

هیأتهای سرزمینهای اسلامی

هیأتهایی از همه سرزمینهای اسلامی به سوی حضرت حسین علیه السّلام روانه شدند و نزد آن حضرت زبان به شکایت گشودند و از ظلم و ستمی که به آنان رسیده بود به آن حضرت پناه می بردند و از امام می خواستند که آنها را از رنج و ستم، نجات بخشد.

---

(۱) الکامل ۳/ ۵۱۰- ۵۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۸۹

جاسوسان، در مدینه تجمع مردم و رفت و آمدشان نزد امام حسین علیه السّلام را به مقامات محلی گزارش دادند. در آن هنگام، مروان، والی مدینه بود که از این امر تا حد زیادی نگران و هراسان گردید.

(۱)

یادداشت مروان به معاویه

«مروان» یادداشتی برای معاویه فرستاد و ضمن آن، خوف و هراس خود را از تحرّک امام و رفت و آمد مردم نزد آن حضرت، بیان داشت که متن آن یادداشت چنین است: «اما بعد رفت و آمد مردم نزد حسین علیه السّلام زیاد شده است به خدا سوگند! من از جانب او و برای شما، روز سختی را مشاهده می کنم» «۱».

(۲)

پاسخ معاویه

معاویه، به او دستور داد تا از هر گونه اقدام بر ضد امام خودداری کند و به وی چنین نوشت: «حسین را رها کن مادام که تو را رها کرده و دشمنی اش را با تو آشکار ننموده و وضع خود را نمایان نساخته است و در برابر او پنهان و در کمین باش آن گونه که رطوبت پنهان می گردد، ان شاء اللّه و السلام ...» «۲».

معاویه، از دگرگون شدن اوضاع بیمناك بود، لذا به مروان دستور داد تا هیچ گونه اذیت و آزاری به آن حضرت نرساند.

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۳۶۷.

(۲) همان. الاشراف، ۳/ ۳۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۹۰

(۱)

نظر مروان در مورد تبعید امام علیه السّلام

مروان، به معاویه پیشنهاد کرد که امام را از مدینه دور سازد و او را ناگزیر به اقامت اجباری در شام نماید تا او را از تماس با مردم عراق بازدارد، ولی معاویه این پیشنهاد را نپسندید و به وی پاسخ داد «به خدا! تو خواستی تا از او راحت شوی و مرا به او گرفتار سازی پس اگر بر او شکیبا باشی، بر چیزی شکیبا شده ای که من از آن ناخشنودم و اگر به او بدی کنی، با وی قطع رحم کرده باشی ...» «۱».

(۲)

نامه معاویه به امام حسین علیه السّلام

معاویه، از تحرّك امام و رفت و آمد مردم نزد وی پریشان شد و نامه ای به آن حضرت نوشت که به دو صورت روایت شده

است:

۱- «بلاذری» آن را چنین روایت کرده است: «اما بعد: اموری از تو، به من گزارش شده که اگر حق باشد، گمان نمی کنم از آنها روی گردان باشی، اگر باطل باشد، تو در دوری از آنها از خوشبخت ترین مردم هستی، تو با سرنوشت خودت آغاز می کنی و با فرمان خدا روبه رو می گردی، پس مرا به قطع رابطه و بدی کردن با خودت وادار مکن، تو اگر مرا نپسندی من هم تو را نمی پسندم و هرگاه بر علیه من اقدام کنی، بر علیه تو اقدام می کنم، پس ای حسین! در ایجاد تفرقه میان مسلمین و بازگرداندنشان به فتنه از خداوند پروا کن ...» «۲».

۲- «ابن کثیر» آن را این گونه آورده است: «هر کس که با خدا بیعت کرده و عهد نموده باشد، شایسته است که وفا کند، به من خبر داده شده گروهی از اهل

---

(۱) العقد الفرید ۴/ ۲۲.

(۲) انساب الاشراف، ۳/ ۳۶۷.

زندگانی حضرت

کوفه تو را به ایجاد تفرقه دعوت کرده اند، اهل عراق کسانی هستند که تو آزموده ای، آنان کار پدر و برادرت را تباه کردند، پس، از خدا پروا کن و عهد را به یادآور که تو هرگاه بر علیه من اقدام کنی، بر علیه تو اقدام خواهم کرد» «۱».

(۱) این نامه، بنا به متن اخیر، حاوی موارد زیر است:

۱- معاویه از امام خواسته است آنچه را برای او ضمن بندهای صلحنامه شرط نموده که بر او قیام نکند، اجرا نماید در حالی که امام به این شرط وفا کرده بود، ولی معاویه به هیچ یک از تعهدات خود در شرایط صلح، وفا نکرده بود.

۲- معاویه، از هیأتهای مردم کوفه که امام را به قیام بر ضد وی فرا می خواندند، آگاه بود؛ زیرا آنها را اهل تفرقه نامید و اینکه آنان نسبت به حضرت علی علیه السّلام و حضرت حسن علیه السّلام، قبلا بی وفایی نموده بودند.

۳- تهدید آشکار امام به اینکه هرگاه با معاویه در افتد، او نیز با وی در خواهد افتاد.

(۲)

پاسخ امام

امام، یادداشت مهمی را برای معاویه فرستاد که پاسخی به نامه وی بود و او را مسئول همه حوادثی دانست که در مناطق مختلف اتفاق می افتاد؛ از ریختن خون بی گناهان گرفته تا فقدان امنیت و روبه رو ساختن امّت با بحرانها، که از برجسته ترین اسناد رسمی است که جنایات معاویه را بر شمرده. متن نامه چنین است: «اما بعد: نامه تو به من رسید، در آن نوشته ای از من اموری به تو گزارش شده که تو از آنها روی گردان هستی و من به غیر آنها نزد تو شایسته تر

---

(۱) ابن کثیر، تاریخ

۸/ ۱۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۹۲

هستم و همانا به نیکیها جز خداوند متعال، کس دیگری هدایت و توفیق نمی دهد.

(۱) اما آنچه بیان کردی که به تو درباره من خبر رسیده است، به درستی که جز چاپلوسان سخن چین تفرقه افکن میان جمع، شخصی دیگری به تو گزارش نداده است و گمراهان دروغ گفته اند. من نه جنگی بر علیه تو خواسته و نه اختلافی بر ضد تو ایجاد کرده ام، من در این مورد از جهت تو، از خداوند بیمناکم و اینکه تو و یارانت، همان گروه قاسطین، و حزب ستمکار را در آن مورد، معذور بدارم.

(۲) آیا تو قاتل «حجر بن عدی» برادر کند، و یاران نمازگزار پارسایش نیستی که ظلم را نمی پسندیدند و بدعتها را عظیم می شمردند، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و در راه خدا از سرزنش نکوهشگران نمی ترسیدند، تو آنان را به ظلم و ستم کشتی بعد از آنکه به آنان سوگندهای سخت و پیمانهای مؤکّد داده بودی، این گستاخی در برابر خدا و بی ارزش شمردن فرمان اوست؟

آیا تو قاتل «عمرو بن حمق خزاعی» یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آن عبد صالحی که عبادت او را رنجور کرده و بدنش نحیف و رنگش زرد گشته بود نیستی؟ تو او را کشتی پس از آنکه وی را ایمنی داده و به او امانی داده بودی که اگر پرندگان بالای کوهها می فهمیدند، از قله های کوهها به زیر می آمدند؟

(۳) آیا تو در مورد «زیاد بن سمیه» که بر فراش عبید ثقیف زاده شده بود، مدعی نشدی و ادعا نکردی که فرزند پدر تو است؟ در حالی که رسول خدا

صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: فرزند، بستر را باشد و زناکار را سنگ؟ تو سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به عمد ترک نمودی و از هوای خودت پیروی کردی بدون هدایتی از خداوند، آنگاه او را بر اهل اسلام مسلط نمودی که آنان را بکشد و دست و پاهایشان را قطع

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۹۳

نماید و چشمانشان را نابینا سازد و بر تنه های نخل به دار آویزد، گویی که تو از این امّت نیستی و آنان از تو نیستند.

(۱) آیا تو قاتل «حضرمی» نیستی؟ زیاد درباره وی به تو نوشت که او بر دین علی علیه السّلام می باشد و تو به وی نوشتی هر کس را که بر دین علی باشد بکش او آنان را به دستور تو کشت و تکّه تکّه نمود، در حالی که دین علی همان دین پسر عمویش صلّی اللّه علیه و آله می باشد که تو را در این مجلسی که در آن هستی نشاند و اگر آن نمی بود، شرافت تو و شرافت پدرانت، تحمل سختیهای در سفر می بود، سفر زمستان و سفر تابستان.

(۲) در سخنانت گفتی: به خودت و به دینت و به امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله بنگر و از ایجاد تفرقه در این امّت افکندنشان در فتنه بپرهیز، در حالی که من برای این امت، فتنه ای عظیم تر از ولایت تو بر آنها نمی بینم و برای خودم و دینم و برای امّت محمد صلّی اللّه علیه و آله چیزی را برتر از این نمی دانم که با تو آشکارا مقابله کنم، پس اگر آن را انجام دهی قربتی به خدا باشد

و اگر خودداری نمایی من از خداوند برای دینم، طلب مغفرت می کنم و از او برای راهنمایی ام در کارها، توفیق مسئلت می نمایم.

(۳) و در ضمن سخنانت گفتی: اگر من با تو معارضه کنم تو نیز با من در خواهی افتاد و اگر بر علیه تو اقدام کنم، بر علیه من اقدام می کنی، پس هر چه می توانی بر علیه من اقدام کن که من امیدوارم مکر تو به من زیان نرساند و به کسی بیش از تو زیان وارد نکند؛ زیرا تو بر جهل خود سوار شده و به پیمان شکنی، حریص گشته ای، به جانم سوگند که تو به هیچ شرطی وفا ننموده ای و با کشتن این افرادی که آنها را پس از صلح و پس از سوگندها، عهدها و میثاقها کشته ای پیمان خود را شکسته ای، پس آنها را بدون اینکه جنگ کرده و یا کسی را

کشته باشند، کشتی، تو این کار را با آنان نکردی مگر از این جهت که از فضیلت ما سخن گفته و حق ما را بزرگ شمرده بودند و این کار را از ترس این انجام دادی که اگر آنها را نکشی، پیش از آنکه آنها انجام دهند تو بمیری و یا اینکه پیش از آنکه گرفتار آیند، بمیرند.

(۱) پس ای معاویه! تو را به قصاص مژده باد و به حساب، یقین داشته باش و بدان که خدای تعالی را کتابی است که از هیچ عمل کوچک و بزرگی نمی گذرد مگر آنکه آن را به حساب بیاورد و خداوند فراموش نمی کند که چگونه تو، به گمان، مردم را گرفته و اولیای خدا را به تهمت کشته ای

و آنها را از خانه هایشان به سرزمین غربت، تبعید کرده ای و مردم را به بیعت با پسر نوجوان شراب خواره سگ بازت گرفته ای، من تو را نمی بینم جز اینکه نسبت به خودت زیانکار گشته و دینت را هلاک نموده و رعیت خود را فریب داده و سخن بی خردان جاهل را شنیده و انسانهای با ورع و تقوا را پریشان کرده باشی، و السلام» «۱».

(۲) شاید هیچ سند سیاسی مربوط به آن روزگار را نتوانم بشناسم که بیهوده کاری نظام حاکم را بیان کرده و جنایاتی را که معاویه مرتکب شده و خونهایی را که ریخته و جانهایی را که پریشان ساخته بود، بر شمرده باشد مگر این سند که فریادی در برابر ظلم و استبداد است، خداوندا! این سخن تا چه حد لطیف و حسّاس است که: «گویی تو از این امت نیستی و آنها از تو نیستند»، این سخنی مالامال از شعور شرافتمندانه مردمی است «صابی» از قدیم گفته بود: «انسان وقتی از یک قوم بی حساب می آید، بر آنها قساوت نمی نماید». این اتهامی از حسین به

---

(۱) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۵۵- ۱۵۷. رجال کشی، ص ۴۹، ح ۹۹. الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۴.

معاویه است در میهن دوستی و قومیتش که خونهای ریخته شده فراوان به وسیله او را نشانی بر آن گرفته است» «۱».

(۱) این یادداشت، سرشار است از بیان جنایات عظیمی که معاویه و عمّالش، خصوصا «زیاد بن سمیّه» مرتکب شده بود، و وحشت و ظلم را میان مردم منتشر ساخت و بر اساس گمان و تهمت، کشت و هر کس را که بر دین امام امیر المؤمنین بود که همان

دین پسر عمویش حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است، اعدام نمود.

طاغوت، خونهای فراوانی را به ناحق بر زمین ریخت و طبیعی است که آن کارها را جز به دستور معاویه انجام نداد، زیرا وی دستور انجام این کارها را به وی داده بود.

(۲)

بازتاب نامه امام علیه السّلام

هنگامی که نامه امام به معاویه رسید، سخت دلتنگ و پریشان گشت و بنا به عادت خود، حیله گرانه گفت: «ما ابو عبد اللّه را جز شیری ندیده ایم» «۲».

(۳)

کنگره سیاسی عمومی

امام، در مکّه کنگره سیاسی عمومی برگزار نمود و جمع کثیری از شرکت کنندگان در مراسم حج، از مهاجرین، انصار، تابعین و دیگران از سایر مسلمین را بدان دعوت نمود، آن حضرت علیه السّلام در میان آنان به خطابه ایستاد و با بیان شیوایش درباره سختیهایی که به عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و شیعیان آنها رسیده و محنتها

---

(۱) الامام الحسین، ص ۳۳۸.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۴.

و مصیبتهایی که معاویه بر آنها وارد ساخته و اقدامات شدیدی که در پنهان کردن فضایل آنان به کار برده و مخفی کردن آنچه از پیامبر بزرگ در حق آنان رسیده است، به ایراد سخن پرداخت و از حاضران در آن کنگره خواست تا این امر را در میان مردم منتشر سازند. متن سخنان آن حضرت به روایت «سلیم بن قیس» چنین است:

(۱) یک سال قبل از مرگ معاویه، حضرت حسین بن علی علیه السّلام، عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن جعفر به حج رفتند، و حضرت حسین علیه السّلام، افراد خاندان بنی هاشم و زنان و غلامانشان و کسانی را که از انصار به حج رفته بودند و حضرت حسین و اهل بیتش، آنها را می شناختند جمع کرد. سپس آن حضرت فرستادگانی را فرستاد و به آنها گفت: کسی از حاجیان امسال، از یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که معروف به درستی و تقوا هستند،

مگذاریـد مگر اینکه نزد من جمع کنیـد. بیش از هفتصـد نفر در زیر سایبـانی فراهم آمدنـد که بیشـتر آنـان از تـابعین و حـدود دویست نفر از اصـحاب پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله بودنـد. آنگاه آن حضـرت در میان آنان به سـخنرانی پرداخت و خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود:

(۲) «اما بعد: این طاغوت (معاویه) با ما و شیعیان ما آنچه را دیدید، دانستید و مشاهده کردید، عمل کرده است، من می خواهم از شما مطلبی بپرسم که اگر راست گفته باشم، مرا تصدیق نمایید و اگر دروغ بگویم، مرا تکذیب کنید.

سخنم را گوش فرا دهید و گفته ام را بنویسـید و سپس به شهرها و قبایلتان برگردید و هر کس از مردم را که به او اطمینان و بر او اعتماد داشتیـد، به آنچه از حق ما می دانید، فرا خوانید؛ زیرا از آن بیم دارم که این امر از بین برود و نابود گردد که خداوند نورش را پایدار می دارد هر چند کافران نپسندند».

(۳) آنگاه آن حضرت، چیزی را که خداوند در حق آنان در قرآن نازل کرده

بود، باقی نگـذاشت مگر اینکه آن را تلاوت و تفسـیر نمود و چیزی را از آنچه رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله در حق پـدر و برادر و در حق خود و اهل بیتش فرموده بود، فروگذار ننمود مگر اینکه آن را روایت کرد.

(۱) در همه این مطالب، یاران پیامبر می گفتند: آری به خدا سوگند! شنیدیم و مشاهده کردیم. و هر یک از تابعین می گفتند. به خدا سوگند از صحابه راستگو و مورد اطمینان این را به من گفته

است.

سپس حضرت علیه السّلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که با هر کس مورد اعتماد شماست و از دین باوری وی مطمئن هستید، این مطالب را در میان بگذارید ...» «۱».

(۲) این کنگره، نخستین کنگره اسلامی بود که مسلمین تا آن وقت شناخته بودند، امام در آن کنگره، سیاست معاویه را محکوم کرد و مسلمین را به انتشار فضایل اهل بیت علیهم السّلام و منتشر ساختن بزرگواریهای آنان فرا خواند که نظام حاکم تلاش داشت آنها را از مسلمین پنهان نماید.

(۳)

نامه جعده به امام علیه السّلام

«جعده بن هبیره بن ابی وهب» از مخلص ترین و دوستدارترین مردم نسبت به امام حسین علیه السّلام بود. شیعیان نزد او جمع شدند و از او به اصرار می خواستند که به امام نامه بنویسد تا به منطقه آنان بیاید و انقلاب خود را بر ضد حکومت معاویه، اعلام نماید. جعده، نامه ای به امام نوشت که متن آن چنین است:

---

(۱) سلیم بن قیس، ص ۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۲۹۸

(۱) «اما بعد: شیعیان شما در منطقه ما، با جانهایشان به سوی تو روی آورده اند و هیچ کس را با تو برابر نمی دارند، آنان نظر برادرت حسن را در مورد جنگ دانسته بودند و تو را به نرمخویی با دوستانت و شدت و صلابت بر دشمنانت، شناخته اند که در راه خدا سخت اراده می باشی، پس اگر دوست داری که این امر را طلب کنی، به سوی ما بیا که ما جانهایمان را برای مرگ در کنار تو، آماده ساخته ایم».

(۲)

پاسخ امام علیه السّلام

امام، قصد نداشت بر معاویه خروج نماید زیرا حضرت از شکست انقلاب و عدم موفقیت آن باخبر بود؛ زیرا معاویه با وسایل دیپلماتیک و نظامی، حتما آن را نابود می کرد و آن را از حالت اسلامی به صورت جنبشی نامشروع دگرگون می ساخت و انجام دهندگان آن را متمرد و یاغی بر ضد نظام معرفی می کرد. امام علیه السّلام بعد از نام خدا و ستایش او، این گونه به آنها پاسخ داد:

«اما برادرم، امیدوارم که خداوند او را موفق نموده و تأیید کرده باشد و اما من: امروز چنین تصـمیمی ندارم، بنابراین شـما- که خداوند رحمتتان فرماید- آرامش خود را حفظ کنید و در خانه ها در کمین باشید و

از ظن و گمان، خود را محافظت نمایید مادام که معاویه زنده است، پس اگر خداوند برایش حادثه ای پیش بیاورد و من زنده باشم، نظرم را برای شما می نویسم و السلام ...» «۱».

(۳) امام علیه السّلام شیعیان خود را به صبر و خودداری از مخالفت دستور داد و اینکه از ترس قدرت معاویه بر آنها، در خانه های خود بمانند. که معاویه، بی گناه را

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۲۱- ۲۲۲. انساب الاشراف، ۳/ ۳۶۶.

به جای گناهکار و روی آورنده را به جای پشت کرده، می گرفت و بر اساس گمان و تهمت می کشت. گمان غالب این است که این نامه در زمان زیاد بوده که چشمان شیعیان را کور می ساخت و آنان را بر تنه درختان خرما به دار می آویخت و به صورتی نابودکننده به از بین بردنشان می پرداخت.

(۱)

نصیحت خدری به امام علیه السّلام

اخبار مربوط به هیأتهای اهل کوفه و آمدنشان نزد امام حسین علیه السّلام و کمک خواستن آنان از آن حضرت، جهت رهایی از ظلم و جور معاویه، در محافل اجتماعی، شایع گردید، هنگامی که «ابو سعید خدری» از این امر باخبر شد، به سرعت نزد امام شتافت تا آن حضرت را نصیحت کند و بر حذر نماید، متن سخنان وی چنین بوده است:

«ای ابا عبد اللّه! همانا من نسبت به شما نصیحت کننده و دلسوز هستم. به من خبر رسیده است که جمعی از شیعیان شما در کوفه با شما مکاتبه نموده و شما را برای خارج شدن به سوی آنها دعوت نموده اند، به سوی آنان خارج مشو؛ زیرا من از پدرتان شنیدم که می گفت: به خدا! از آنها بیزار شده و دشمن آنان گشته ام

و آنان از من بیزار گشته و دشمن من شده اند، از آنها هرگز وفاداری نخواهد بود، هر کس آنها را به دست آورد، بهره ای ناکامانه به دست آورده باشد، به خدا! آنان نه پایداری دارند و نه اراده ای در کارها و نه صبری در برابر شمشیرها» «۱».

(۲) بدون شک، ابو سعید خدری، از برجسته ترین یاران امیر المؤمنین و از

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۱. ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۰

همه آنان در اخلاص و دوستی نسبت به اهل بیت، بیشتر بوده است و دلسوزی اش نسبت به امام حسین و ترس وی بر امام از معاویه او را بر آن داشت که آن حضرت را نصیحت کند تا بر ضد معاویه قیام ننماید. منابعی که در دست داریم، پاسخ امام حسین به او را ننوشته اند.

(۱)

دستیابی حضرت حسین علیه السّلام بر اموال دولتی

معاویه، بیشتر اموال دولت را در راه تحکیم سلطنت خود مصرف می نمود همچنانکه اموال فراوانی را به بنی امیه می بخشید تا قدرت سیاسی و اجتماعی خود را استحکام بخشند، امام حسین علیه السّلام این سیاست را محکوم می کرد و معتقد بود که باید اموال از معاویه رها شوند و در اختیار نیازمندان قرار گیرند.

(۲) اموالی از یمن بر مدینه گذشتند که به طرف خزانه دمشق برده می شدند، امام بر آن اموال دست یافت و آنها را بر نیازمندان از بنی هاشم و دیگران تقسیم نمود و به معاویه نوشت: «از حسین بن علی به معاویه بن ابی سفیان، اما بعد:

کاروانی از یمن بر ما گذشت که حامل مال، پارچه، عنبر و عطر به سوی تو بود تا آنها را در خزانه های دمشق نگهداری کنی و خاندانت

را با آنها، پس از آن همه مال اندوزی، قدرت بخشی، من به آنها نیاز پیدا نمودم و آنها را گرفتم و السلام ...».

(۳) معاویه به آن حضرت چنین پاسخ داد: «از بنده خدا معاویه به حسین بن علی، اما بعد: نامه تو به من رسید، در آن نوشته بودی کاروانی از یمن بر تو گذشته است که حامل مال، پارچه، عنبر و عطر بوده تا من آنها را در خزاین دمشق نگهداری کنم و خاندانم را بعد از آن همه مال اندوزی، قدرت بخشم، تو

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۱

به آنها نیاز پیدا کرد و آنها را گرفته ای در حالی که حق نداشتی آنها را بگیری؛ زیرا آنها را به من نسبت داده ای و والی به گرفتن مال شایسته تر است و سپس آن را خود خارج می نماید و به خدا اگر آن را می گذاشتی که به من برسد، چیزی از سهم تو از آن کم نمی کردم ولی من گمان می کنم که تو ای برادرزاده ام! جنبشی در سرداری، دوست دارم که آن در زمان من باشد تا قدرت تو را به تو بشناسانم و از آن بگذرم، ولی به خدا! می ترسم به کسی گرفتار شوی که به اندازه بیدار شدن یک شتر، تو را مهلت ندهد».

(۱) و در پایان نامه این ابیات را نوشت:

یا حسین بن علی! لیس ماجئت بالسائغ یوما و العلل

اخذک المال و لم تؤمر به ان هذا من حسین لعجل

قد أجزناها و لم نغضب لهاو احتملنا من حسین ما فعل

یا حسین بن علی ذا الامل لک بعدی وثبه لا تحتمل

و بودی اننی شاهدهافالیها منک بالخلق الاجل

اننی ارهب ان تصل بمن عنده قد سبق السیف العذل

«۱» «ای حسین بن علی! آنچه انجام داده ای هیچ گاه جایز نبوده است».

«اینکه مال را بدون اجازه گرفته ای، این کار از حسین یک شتاب است».

«ما آن را اجازه دادیم و به خاطر آن خشمگین نشدیم و کار حسین را تحمل کردیم».

«ای حسین بن علی! انتظار آن است که بعد از من قیامی خواهی داشت که تحمل نمی شود».

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۸/ ۴۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۲

«و دوست دارم که من شاهد آن باشم که از تو برای آن در میان مردم موعدی باشد».

«من بیم دارم که به وسیله کسی سوزانده شوی که شمشیر برّان قبلا پیش او آماده گشته است».

(۱) در این نامه، تهدیدی است برای حضرت از کسی که جانشین معاویه باشد یعنی فرزندش یزید که به مقام حضرت حسین علیه السّلام و منزلتش نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ایمانی نداشته است.

(۲) به هر حال، امام، این اموال را از معاویه رها ساخت و آنها را بر فقرا تقسیم نمود در حالی که خود، هیچ صله ای از معاویه را برای خود نگرفت؛ زیرا اموال فراوان و جامه های بسیار و لباسهایی فاخر برای آن حضرت فرستاد و حضرت همه آنها را به وی بازگرداند «۱». امام موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کرده است که امام حسن و امام حسین علیه السّلام، جوایز معاویه را نمی پذیرفتند «۲».

(۳)

حدیثی مجعول

از اخبار جعلی آن است که روایت شده امام حسین علیه السّلام همراه برادرش حضرت حسن، بر معاویه وارد شدند، او دستور داد یکصد هزار درهم به آنها بدهند و به آنان گفت: «این را بگیرید که من فرزند هند هستم، نه کسی قبل

از من چنین بخشیده است و نه بعد از من کسی خواهد بخشید! ...»

امام حسین روی به او کرد و فرمود: «به خدا! کسی قبل و بعد از تو به دو

---

(۱) علی جلال، الحسین ۱/ ۱۱۷.

(۲) حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ۲/ ۳۳۲.

مردی که از ما شریف تر باشند، نداده است ...».

(۱) جایی برای بحث در عدم صحت این روایت وجود ندارد؛ زیرا امام علیه السّلام نزد معاویه، به شام نرفته است بلکه امام حسن علیه السّلام نزد او رفته بود نه به خاطر صله و بخشش- آن گونه که بعضی از مورخان ساده دل نوشته اند.- بلکه هدف از آن سفر، نشان دادن واقعیت اموی و توجه دادن مردم به زشتکاریهای معاویه بود، مناظرات وی با معاویه و اطرافیانش این مطلب را اثبات می نماید که جز آن هدف، مقصود دیگری از آن نداشته است، ما این موضوع را به صورتی مفصل در کتابمان «زندگانی امام حسن علیه السّلام» بیان کرده ایم.

(۲)

حضرت حسین علیه السّلام و بنی امیه

دشمنی میان حضرت حسین علیه السّلام و بنی امیه، عداوتی ذاتی بود؛ زیرا آن دشمنی ضد با ضد بوده است. «سعید همدانی» از امام حسین علیه السّلام درباره بنی امیه پرسید، حضرت علیه السّلام فرمود: «ما و آنان دو دشمنی هستیم که در خصوص پروردگارشان با هم دشمنی کرده اند ...» «۱».

(۳) باری، آن دو، دشمنانی در اهداف و دشمنانی در جهت گیریهایشان بودند؛ زیرا امام حسین علیه السّلام نماینده جوهره ایمان به خدا و سمبل ارزشهای والایی بود که انسان به آنها شرف می یابد، در حالی که بنی امیه، نشانگر زشتکاریهای جاهلیت بودند که انسان را به فرومایگی سقوط می دهد،

امویان، بر حسب خوی شرارت بارشان بر امام حسین علیه السّلام کینه داشتند و در توهین آن حضرت، بسیار می کوشیدند؛ مثلا منازعه ای میان حضرت حسین علیه السّلام و «ولید بن عتبه بن

---

(۱) ابن بشر دولابی، الکنی و الاسماء ۱/ ۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۴

ابی سفیان» در مورد مالی که میان آنها بود، صورت گرفت، ولید بر امام حسین علیه السّلام در حقش، ستم کرد که امام در برابرش برخاست و گفت:

«به خدا سوگند یاد می کنم که یا در حقم انصاف دهی و یا شمشیرم را بر می دارم و در مسجد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله می ایستم و مردم را به حلف الفضول فرا می خوانم ...».

(۱) امام، می خواست «حلف الفضول» را احیا کند که هاشمیان آن را تأسیس کرده بودند و شعار آن حمایت از مظلومان و گرفتن حق آنان بود که امویان در جاهلیتشان با آن ستیز داشتند؛ زیرا با خویها و طمعکاریهایشان منافات داشت.

(۲) «عبد اللّه بن زبیر» برخاست و به حضرت حسین علیه السّلام پیوست و به یاری اش شتافت و گفت: «من نیز به خدا سوگند یاد می کنم که اگر به آن، دعوت کند، شمشیرم را می گیرم و همراه او می ایستم تا اینکه حقش را بگیرد یا همگی بمیریم ...».

(۳) «مسور بن مخرمه بن نوفل زهری» نیز این خبر را شنید و به حضرت حسین علیه السّلام پیوست و گفتاری همچون کلام آن حضرت گفت. ولید، احساس ضعف و سستی نمود و از ستم خود بازگشت و امام حسین علیه السّلام را در حقش انصاف داد «۱».

(۴) از نمونه های کینه اموی نسبت به حضرت حسین علیه السّلام این بود

که آن حضرت در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود و شنید که شخصی با همراهانش سخن می گوید و صدای خود را بلند می کند تا حضرت حسین علیه السّلام بشنود، او می گفت:

«ما با آل ابی طالب در نبوت مشارکت نمودیم تا اینکه از آن به دست

---

(۱) ابن هشام، سیره ۱/ ۱۳۴- ۱۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۵

آوردیم همانند آنچه را آنان به دست نیاوردند، پس به چه چیزی بر ما افتخار می کنند؟».

(۱) وی، این مطلب را سه بار تکرار کرد، پس حضرت حسین علیه السّلام روی به او کرد و به وی فرمود: «من در گفته اول تو، از روی حلم، از تو صرف نظر کردم و در بار دوّم از روی عفو، ولی در بار سوم، من به تو پاسخ می دهم که از پدرم شنیدم می فرمود: همانا در وحیی که خداوند آن را بر محمد صلّی اللّه علیه و آله نازل فرمود آمده است: هرگاه قیامت بزرگ برپا شود، خداوند بنی امیه را به صورت ذرّه هایی برمی انگیزد که مردم آنان را پایمال می کنند تا اینکه حساب به پایان رسد و آن وقت آنان را برای محاسبه می آورند و به آتش برده می شوند» «۱».

آن اموی، قدرتی بر جواب نداشت و در حالی که از خشم به خود می پیچید، از محل دور شد.

در اینجا سخن ما در «موضعگیری امام نسبت به معاویه و بنی امیه» پایان می یابد و در قسمت بعد، به موضوع مرگ معاویه و حوادث همزمان با آن می پردازیم.

(۲)

مرگ معاویه

معاویه، بیمار شد و وضع بدنی اش سخت گردید، معالجات پزشکی در او اثری نداشت؛ زیرا بیماریها بر او حمله ور گشته بودند،

او نزدیکی مرگش را احساس کرد، در حالی که به خاطر آنچه در حق «حجر بن عدی» مرتکب شده بود، در غم و اندوه به سر می برد و به او همچون شبحی هولناك می نگریست

---

(۱) قاضی نعمان مصری، المناقب و المثالب، ص ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۶

و می گفت: وای بر من از تو ای حجر! مرا با فرزند عدی روزی طولانی خواهد بود «۱».

(۱) مردم، درباره بیماری معاویه سخن گفتند و اظهار داشتند که این مرگ باشد. وی به خانواده اش دستور داد تا چشمانش را با «سرمه سیاه» سرمه کشند و بر سرش عطر بمالند و او را بنشانند، آنگاه به مردم اجازه داده شد تا بر او وارد شوند و ایستاده به وی سلام کنند و هنگامی که از نزد وی خارج شدند، به شعر گفت:

و تجلدی للشامتین اریهم انی لریب الدهر لا اتضعضع «با سخت کوشی ام به طعنه زنان نشان می دهم که در برابر گرفتاریهای زمانه، متزلزل نمی شوم».

(۲) مردی از علویان او را شنید و به وی پاسخ داد:

و اذا المنیه انشبت اظفارهاالفیت کلّ تمیمه لا تنفع «۲» «و هرگاه مرگ چنگ در افکند، هر افسونی را بی اثر خواهی یافت».

(۳)

وصیتهای معاویه

هنگامی که وضعیت بدنی معاویه به وخامت گرایید، وصیت نامه خود را برای یزید نوشت که در آن آمده است: «فرزندم! من تو را از شرّ و رفت و آمد، بی نیاز ساختم و کارها را برایت مهیّا نمودم، دشمنان را برایت خوار ساختم و گردن عرب را برای تو خاضع کردم، برای تو فراهم نمودم آنچه را که هیچ کس فراهم

---

(۱) الفتنه الکبری ۲/ ۲۴۵.

(۲) دمیری، حیاه الحیوان ۱/ ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

السلام ،ج ۲،ص:۳۰۷

ننموده است، (۱) پس اهـل حجـاز را در نظر داشـته بـاش که آنـان اصـل تو هسـتند و هر کس را که از آنـان بر تو وارد شود، گرامی بـدار و از احوال کسـانی که حاضـر نباشـند، جویـا شو و اهـل عراق را در نظر بگیر، پس اگر از تو بخواهنـد که هر روز عـاملی را معزول سـازی، به خواست آنـان عمل کن؛ زیرا معزول ساختن یک عامل، آسانتر از این است که صـد هزار نفر بر تو شمشیر کشند.

و اهـل شـام را در نظر گیر و بایـد که آنـان اطرافیـان و خاصـان تو باشـند پس اگر چیزی از دشـمنی تو را نگران سازد، از آنان کمک بگیر و هر وقت بر دشـمنت دست یافتی، اهل شام را به سرزمینشان برگردان؛ زیرا اگر در جایی غیر از سرزمین خودشان اقامت نمایند، اخلاقشان دگرگون می شود ...

(۲) و من نمی ترسم کسـی در این امر با تو منازعه کنـد، بجز چهار نفر از قریش، حسـین بن علی، عبد اللّه بن عمر، عبد اللّه بن زبیر و عبـد الرحمن بن ابی بکر، امـا ابن عمر: او مردی است که عبـادت او را از پـای در آورده است، پس اگر کسـی غیر از او باقی نماند، با تو بیعت می کند. (۳) و اما حسین بن علی:

او مردی سـبکبال است و مردم عراق او را رهـا نمی کننـد تـا اینکه او را خـارج سازنـد، پس هرگـاه قیام کرد و تو بر او دسـت یافتی، از او گذشت کن که خویشاوندی نزدیکی دارد و حقی عظیم و قرابتی با محمد. (۴) و اما فرزند أبو بکر: هرگاه یارانش را ببیند که کاری را

انجام داده اند، او نیز همانند آن را انجام می دهد، او را همتی نیست جز در زنان و خوشگذرانی. و اما کسی که برای تو همچون شیر بر جای می ماند و با تو همچون روباه حیله می سازد تا هر وقت فرصتی به دست آورد، برخیزد، او فرزند زبیر است، پس هرگاه با تو در آویزد و بر او پیروز شدی، وی را قطعه قطعه کن و تا می توانی خون قومت را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۰۸

نگهدار ...» «۱».

(۱) گمان غالب این است که این وصیتنامه، از مطالب مجعول است؛ زیرا برای اثبات دوراندیشی معاویه ساخته و پرداخته شده و اینکه وی به پسرش وصیت کرده است که به مسلمین عموما نیکی کند و اینکه وی در مورد کارهای پسرش مسئولیتی نداشته است ... از دلایلی که جعلی بودن این وصیتنامه را مؤکد می سازد، موارد زیر است:

(۲) ۱- مورخان روایت کرده اند که معاویه، یزید را به چیز دیگری وصیت کرده؛ زیرا به وی گفته است: تو را از مردم مدینه، روز (سختی) خواهد بود، پس اگر آن کار را انجام دهند، «مسلم بن عقبه» را به جانشان بینداز، او مردی است که ما وفاداری اش را شناخته ایم «۲».

و «مسلم بن عقبه» جلّادی آدمکش بود که رحمت و رأفت را نمی شناخت یزید با وصیت پدرش، وی را در واقعه حرّه به کار گرفت، او به هر جرم و جنایتی دست یازید، پس این وصیت چگونه با آن وصیت قابل جمع است که معاویه در آن سفارش می کند که با مردم حجاز، خوشرفتاری شود؟

(۳) ۲- وی، یزید را به رعایت احساسات عراقیان وصیت نموده که به خواسته آنان پاسخ دهد،

هر چند در هر روز خواستار عزل کسی باشند که بر آنها حاکم کرده است، این امر با آنچه مورخان نوشته اند، منافات دارد، یزید، عبید اللّه بن زیاد را بر عراق، والی قرار داد در حالی که او از سختگیری و شدت و نامردی اش آگاه بود، او فرزند همان زیاد بود که عراق را در خون بی گناهان غرقه ساخت،

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵- ۶.

(۲) تاریخ خلیفه خیاط، ص ۲۳۸.

پس آیا حاکم قرار دادن وی، نیکوکاری نسبت به عراقیان و خوبی کردن در حق آنهاست؟!! (۱) ۳- در این وصیتنامه آمده است که وی از عبد اللّه بن عمر بر او می ترسد در حالی که عبادت، او را از پای در آورده است، اگر وی چنان وضعی داشت، به طبیعت حال از حکومت و منازعات سیاسی، روی گردان بوده، پس از او هراسناک بودن چه معنایی داشته است؟! (۲) ۴- در این وصیتنامه آمده است: وی از عبد الرحمن بن ابی بکر بر او می ترسید، در حالی که مورخان مؤکد داشته اند که وی در زمان حیات معاویه در گذشته بود، پس ترس داشتن از انسان مرده چه معنایی دارد؟! (۳) ۵- وی او را به مراعات حضرت حسین علیه السّلام سفارش نموده است که وی خویشاوندی نزدیک و حقی عظیم و قرابتی از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دارد، از مسلّمات است که معاویه، خود شخصا هیچ گونه جوانب قرابت رسول اللّه را رعایت ننموده و همه رشته های آن را قطع کرده بود؛ زیرا دشنام به آنها را به طور آشکار واجب نمود و به مسئولان تعلیم و

تربیت، دستور داد تا کودکان را با دشمنی اهل بیت پرورش دهند و در ارتکاب هر عملی از ارزش اهل بیت می کاست، خودداری ننمود (۴) چنانچه استاد «عبد الهادی مختار» در مورد این بخش از وصیتنامه، چنین اظهار نظر نموده است:

«بعضی از منابع می گویند: معاویه به پسرش یزید وصیت نموده بود که حضرت حسین علیه السّلام را مراعات نماید، اعتقاد ما بر این است که این امر، هیچ نشانه ای از صحت ندارد؛ زیرا معاویه در ترور نمودن حضرت امام حسن علیه السّلام، حتی پس از آنکه با وی بیعت نمود، تردیدی به خود راه نداده بود، پس چگونه ممکن است به پسرش وصیت کند که هرگاه بر حسین علیه السّلام دست یافت، او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۱۰

مورد عفو قرار دهد؟

(۱) معاویه، کسی نبود که برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حرمت یا قرابتی را رعایت کند تا اینکه به پسرش وصیت نماید آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را مراعات نماید، هرگز و ابدا چنین نبوده است؛ زیرا معاویه در جاهلیّت با پیامبر جنگید تا اینکه در روز فتح مکه، ناخواسته اسلام آورد و پس از آن، با داماد پیامبر و جانشین و عموزاده آن حضرت، یعنی حضرت علی جنگ کرد و به زور بر خلافت مسلمین مستولی شد و فرزند دخت پیامبر، حضرت حسن را مسموم ساخت. پس آیا بعد از همه این موارد، می توان باور کرد که معاویه چنین وصیتی کرده باشد؟

(۲) ممکن است او را وصیت کرده باشد که امام را مخفیانه ترور کند و یا او را مسموم سازد و یا اینکه کسی را به

سویش بفرستد که شبانه او را ضربه ای بزنند، شاید این فرض به صحت نزدیکتر باشد تا آن وصیتنامه، ولی مورخان- که خداوند از آنها بگذرد- خواستند که پدر را تبرئه کنند و همه تبعات را بر گردن پسر بگذارند در حالی که آن پدر و پسر، از یک نهال و میوه یک گناه هستند».

وی اضافه می نماید: «اگر این وصیتنامه ادعا شده، صحت داشته باشد، یزید پس از مرگ پدرش چنان نمی بود که هیچ هدفی جز به دست آوردن بیعت حضرت حسین علیه السّلام نداشته باشد چنانچه بر عامل خود در مدینه در مورد لزوم اجبار حسین علیه السّلام به بیعت، آنچنان سختگیری نمود» «۱».

(۳)

مرگ معاویه

معاویه، با پریشانی، به سوی مرگ رفت و پیوسته از درد می نالید و از

---

(۱) مجله الغری، سال هشتم، شماره های ۹ و ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۱۱

جنایاتی که در ریختن خون مسلمین و غارت اموالشان مرتکب شده بود، اظهار بی تابی می نمود.

مرگ معاویه، در دمشق در حالی اتفاق افتاد که از دیدار پسرش که خلافت را برایش غصب نمود و او را بر گردن مسلمین تحمیل کرد، محروم بود؛ زیرا یزید- به گفته مورخان- در زمان مرگ پدرش، مشغول شکار و عربده های مستانه و آواز خوانندگان بود.

در اینجا سخن ما درباره «حکومت معاویه و حوادث سهمگین همزمان آن» به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۱۳

(۱)

حکومت یزید

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۱۵

(۱) «یزیـد»، پس از هلاک شدن پدرش، رهبری دولت اسـلامی را در دست گرفت در حالی که وی در سن و سال جوانی بود روزگار او را پاک نکرده و تجربه ها، وی را صـیقلی نداده بود. بنا به اتفاق مورخان، وی به خوشـگذرانی، شکار، شراب، زنان و سگان شکاری علاقه ای وافر داشت و به ارتکاب منکر و فحشا، توجهی فراوان داشت.

(۲) وی هنگام هلاکت پدرش، در دمشق نبود، بلکه در «حوارین الثنیه» در سفر شکار بود «۱»، «ضحاک بن قیس» نامه ای برای وی فرستاد که او را در مرگ معاویه تسلیت می داد و به خلافت، تبریک می گفت و از او می خواست تا فورا به دمشق بیاید و زمام امور حکومت را به دست گیرد.

(۳) هنگامی که یزید نامه را خواند فورا همراه با کاروانی از دایانش، به سوی پایتخت حرکت کرد. وی موهای زیادی داشت و در طول راه نیز چهره ای گردآلود

پیدا کرده بود، نه عمامه ای بر سر نهاده و نه شمشیری بر کمر بسته بود.

(۴) مردم، پیش آمدند، بر او سلام کردند و تسلیت گفتند در حالی که از وضعی که داشت انتقاد می نمودند و می گفتند: «این همان چادرنشینی است که معاویه، وی را بر امور مردم مسلّط کرده است و خداوند از او درباره اش سؤال خواهد کرد» «۲».

---

(۱) الفتوح ۴/ ۲۶۵.

(۲) ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۶۸ (حدیث سال شصت).

(۱) یزید، به سوی قبر پدر رفت و گریان در کنار آن نشست و چنین سرود:

جاء البرید بقرطاس یخب به فاوجس القلب من قرطاسه فزعا

قلنا لک الویل ما ذا فی کتابکم قال الخلیفه أمسی مدنفا وجعا «۱» «نامه رسان، نامه ای آورد و دل از نامه اش رمید».

«گفتیم وای بر تو در نامه تان چیست؟ گفت: خلیفه به حال احتضار است و درد می کشد».

سپس در کاروانی رسمی در حالی که فرومایگان از اهل شام و داییانش و دیگران از بنی امیه دور او را گرفته بودند، به سوی کاخ «قبه الخضراء» به راه افتاد.

(۲)

نخستین پیام پادشاهی

یزید، به سوی جایگاه خطابه رفت تا سیاستش را برای مردم اعلام کند و برنامه های حکومتش را توضیح دهد.

هنگامی که در بالای جایگاه قرار گرفت، به لرزه افتاد و نتوانست سخن بگوید، پس «ضحاک بن قیس» به سوی او برخاست و یزید بر او فریاد کشید:

برای چه آمده ای؟

(۳) ضحاک به وی گفت: با مردم سخن بگوی و از آنها بیعت بگیر، یزید به وی دستور نشستن داد «۲» و خود به سخن پرداخت و گفت: «سپاس خدای را که هر چه خواست انجام داد و هر که را خواست بازداشت و هر

که را خواست، فرود

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴۵/ ۹.

(۲) تاریخ خلفاء، از انتشارات آکادمی علوم اتحاد شوروی (سابق).

آورد و هر که را اراده کرد، بالا ـ برد. همانا امیر المؤمنین (معاویه) ریسمانی از ریسمانهای خدا بود که آن را تا زمانی که خواست، امتداد داد و سپس هنگامی که خواست، آن را قطع نمود، او کمتر از پیشینیان بود و بهتر از آنکه بعد از او می آید. من او را نزد خدایش تزکیه نمی کنم که وی به نزد او رفته است، پس اگر او را ببخشاید، به رحمتش خواهد بود و اگر کیفرش دهد، به گناه خود اوست، من بعد از او عهده دار امر خلافت شده ام، پس نه از جهالت معذرت می جویم و نه در طلب علم هستم، شما بر شیوه خود باشید، اگر خداوند چیزی را نپسندد، تغییرش می دهد و اگر چیزی را دوست بدارد آن را روان می سازد ...» «۱».

(۱) یزید، در این خطابه، اشاره ای به سیاست دولتش ننمود و هیچ مطلبی را بیان نکرد که امّت در زمینه های اقتصادی و سیاسی اش به آن نیازمند باشد و به طور حتم آن چیزی نبوده است که وی بدان بیندیشد، بلکه وی به خود سری و جبروت خود و بی حرمتی اش نسبت به امّت اشاره کرد که نه از ارتکاب جهل از آن عذر می جوید و نه از دست یازیدن به زشتکاریها، بلکه بر امت است که باید ستم و خودسری اش را گردن نهند و به آن، رضایت داشته باشند.

(۲)

سخنرانی یزید برای اهل شام

یزید، در میان اهل شام، خطابه ای ایراد کرد و ضمن آن اعلام نمود که عزم و تصمیم وی بر ورود در

جنگی ویرانگر بر ضد اهل عراق است که متن آن خطابه چنین بود:

«ای مردم شام! همانا خیر پیوسته در میان شما بود و میان من و اهل عراق

---

(۱) العقد الفرید ۴/ ۳۷۴- ۳۷۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۱۸

جنگی سخت در خواهد گرفت، من در خواب دیدم که گویی نهری از خون تازه میان من و آنان جریان دارد، من در خواب می کوشیدم که از آن نهر بگذرم ولی نتوانستم آن کار را بکنم تا اینکه عبید اللّه بن زیاد نزد من آمد و در برابر من از آن گذشت، در حالی که من به او نگاه می کردم».

(۱) مردم شام تأیید و پشتیبانی کامل خود را نسبت به او اعلام نمودند و گفتند:

«ای امیر مؤمنان! هر جا می خواهی ما را ببر و با ما بر هر که دوست داری وارد شو که ما در خدمت تو هستیم و مردم عراق، شمشیرهای ما را در روز صفین می شناسند».

(۲) یزید، از آنها تشکر کرد و اخلاص و وفاداری آنان نسبت به خودش را مورد ستایش قرار داد «۱» در حالی که در محافل شام، مسلّم شده بود که یزید، جنگ بر ضد مردم عراق را به خاطر ناخوشایندی آنان از بیعت با وی و همفکری شان با امام حسین علیه السّلام، اعلام خواهد کرد.

(۳)

همراه با مخالفین در مدینه

یزید، از اینکه جبهه مخالفی را ببیند که در برابر قدرتش گردن ننهد و وفاداری به حکومتش را نپذیرد آرام نمی گرفت تصمیم گرفته بود که سرسختانه آن را سرکوب نماید؛ زیرا کارها برای وی آماده و گردنها در برابرش خاضع گشته و همه دستگاههای دولتی در دست وی قرار گرفته بود، پس چه چیزی

او را مانع می شد که دشمنان و مخالفانش را مقهور سازد؟

(۴) مهمترین چیزی که یزید را از مخالفان نگران می ساخت، حضرت امام

---

(۱) الفتوح ۵/ ۶.

حسین علیه السّلام بود؛ زیرا آن حضرت، نفوذی گسترده و جایگاهی بلند نزد مسلمین داشت، او نوه صاحب رسالت و سید جوانان اهل بهشت بوده است اما فرزند زبیر، آن اهمیت فراوان را نزد یزید، نداشته بود.

(۱)

دستورهای مؤکد به ولید

یزید، دستورهای مؤکدی به عاملش در مدینه، «ولید بن عتبه» داد تا مخالفان را به بیعت مجبور سازد. وی دو نامه برای او فرستاد. نامه اوّل به دو صورت روایت شده است که عبارتند از:

(۲) ۱- «خوارزمی» آن را چنین روایت کرده است؛ «اما بعد: معاویه بنده ای از بندگان خدا بود که او را گرامی داشت و برای خود خالص ساخت و به وی قدرت بخشید و سپس او را به سوی جای آسایش، گلزار رحمت خویش فرا خواند! وی به تقدیر، زیست و به اجل، مرد، او به من وصیت کرده و مرا به حذر کردن از خاندان ابو تراب سفارش نموده بود به خاطر جرئت آنان در ریختن خونها، تو ای ولید! دانستی که خداوند تبارک و تعالی انتقام عثمان مظلوم را به وسیله آل ابو سفیان می گیرد، زیرا آنان یاوران حق و طالبان عدالت هستند، پس هرگاه این نامه ام به تو برسد، از اهل مدینه بیعت بگیر!» «۱».

(۳) این نامه شامل مطالب زیر بوده است:

الف- دادن خبر مرگ معاویه به ولید.

ب- هراس یزید از خاندان نبوت، زیرا پدرش به وی وصیت کرده که از آنها حذر کند و این امر با آن وصیتنامه ادعا شده

برای معاویه، منافات دارد زیرا

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۱/ ۱۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۲۰

در آن توجه وی به حضرت حسین علیه السّلام و ملزم ساختن پسرش به تکریم و رعایت مقام آن حضرت، آمده بود.

ج- سرعت بخشیدن به گرفتن بیعت از اهل مدینه.

(۱) ۲- بلاذری، نامه یزید را روایت کرده که متن آن چنین است:

«اما بعد: معاویه بن ابی سفیان بنده ای از بندگان خدا بود که خداوند او را تکریم نمود و خلیفه ساخت و قدرت بخشید و برای وی امکانات به وجود آورد، پس به تقدیر، زیست و به اجل، مرد که رحمت خدا بر او باد؛ زیرا ستوده زیست و نیکوکار و باتقوا درگذشت، و السلام! ...» «۱».

(۲) گمان غالب این است که این روایت صحیح باشد؛ زیرا تنها به خبر دادن مرگ معاویه به ولید اکتفا کرده است بدون اینکه به گرفتن بیعت از حضرت حسین علیه السّلام و دیگر مخالفان اشاره ای کرده باشد، اما بنا به روایت اول، صحبت از نامه زیر که یزید برای ولید فرستاده تا حضرت حسین را به بیعت مجبور کند، بیهوده خواهد بود.

(۳) دوّم: نامه کوتاهی است که به گوش موش کوچک تشبیه شده و به سه صورت روایت گردیده است:

۱- «طبری و بلاذری» آن را روایت کرده اند، متن آن چنین است؛ «امّا بعد:

حسین و عبد اللّه بن عمر و عبد اللّه بن زبیر را به شدت بگیر که هیچ اجازه ای در آن نباشد تا اینکه بیعت کنند، و السلام!» «۲».

۲- «یعقوبی» آن را چنین روایت نموده است: «هر وقت این نامه ام به تو

---

(۱) انساب الاشراف، ۵/ ۳۱۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۳۸ انساب الاشراف، ۵/

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۲۱

رسـید، حسـین بن علی و عبـد اللّه بن زبیر را حاضـر کن و از آنهـا بیعت بگیر، پس اگر خودداری نمودنـد، گردنشـان را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست و از مردم بیعت بگیر و هر کس خودداری کنـد، حکم را در موردش و حسـین بن علی و عبد اللّه بن زبیر اجرا کن، و السلام» «۱».

(۱) در روایت دوم، ذکری از «عبـد اللّه بن عمر» نیامده و گمان قوی تر آن است که نام وی به حسـین و فرزند زبیر اضافه شده تا او را به جبهه مخالف ملحق سازند و او را از تأیید آشکار بیعت با یزید، تبرئه کنند. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۳۲۱ دستورهای مؤکد به ولید ..... ص : ۳۱۹

«حافـظ ابن عسـاکر» آن را این گونه روایت نموده است: «مردم را فراخوان و از آنها بیعت بگیر و از بزرگان قریش آغاز کن و نخستین کسـی که از او شـروع می کنی، حسـین بن علی باشد؛ زیرا امیر المؤمنین (معاویه) به من وصـیت کرده که با وی مدارا کنم و نظرش را جلب نمایم» «۲».

(۲) در این روایت، ذکری از فرزنـد زبیر و فرزند عمر نیست، زیرا در نظر یزید آنان هیچ اهمیتی نداشـتند جز اینکه ما به مطلب آخر این نـامه شـک داریم از اینکه معاویه به یزیـد وصـیت کرده باشـد که با حسـین مـدارا کنـد و نظرش را جلب نمایـد؛ زیرا معاویه موضـعگیری سـخت همراه با دشـمنی و کینه نسبت به همه اهل بیت علیهم السّلام داشته و همه اقدامات بی رحمانه را بر ضدّ آنان به کار برده بود که

در بحثهای گذشته به آن اشاره نمودیم، گمان غالب این است که این جمله به آن اضافه شده تا معاویه تبرئه شود و مسئولیت وی در مورد جرایمی که پسرش بر ضد عترت پاک مرتکب شده بود، منتفی گردد.

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۱.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۴/ ۱۷۰ (حوادث سال ۶۰).

(۱) در اینجا یک مطلب باقی می ماند و آن اینکه این نامه را مورخان، به خاطر کوچکی اش همچون گوش موش کوچک توصیف کرده اند شاید سبب ارسال آن با این اندازه آن باشد که یزید، گمان کرده بود ولید آنچه را به وی دستور داده است یعنی کشتن حسین و ابن زبیر، اجرا می کند و طبیعی است که این کار، عواقب ناخوشایندی در بر دارد که از مهمترین آنها ناخشنودی و خشم عمومی میان مسلمین است که می خواست گناه آن را به گردن ولید بیندازد و او دستور قتل آنها را به وی نداده است که اگر دستور این کار را به وی داده بود، فرمان خاص مفصلی در این مورد صادر می کرده است.

(۲) هر دو نامه را «زریق»، غلام معاویه تحویل گرفت و به سرعت حرکت کرد و بدون توقف، ادامه راه می داد تا اینکه به یثرب رسید «۱» و در حالی که «عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح» همراه او بود، نقاب زده به طوری که فقط چشمهایش دیده می شوند. در میان راه، «عبد اللّه بن زبیر» با او روبه رو شد و دستش را گرفت و از او درباره معاویه پرسید، اما او پاسخی نمی داد، پس به او گفت: آیا معاویه مرده است؟ ولی او چیزی در

پاسخش نگفت، وی مرگ معاویه را دانست و به سرعت نزد حضرت حسین علیه السّلام رفت و خبر را به آن حضرت رساند «۲»، حضرت حسین به او گفت: «من گمان می کنم که معاویه مرده است؛ زیرا دیشب در خواب دیدم که منبر معاویه واژگون گردیده و خانه اش را در آتش شعله ور دیدم

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۷۰ تاریخ خلیفه خیاط ۱/ ۲۳۲. و در تاریخ ابن عساکر ۱۴/ ۲۰۶ آمده است: یزید، این نامه را همراه عبد اللّه بن عمر، ابن ادریس عامری و عامر بن لؤی نوشته است.

(۲) شرح نهج البلاغه ۲۰/ ۱۱۵- ۱۱۶.

این را نزد خود به مرگ وی تأویل نمودم» «۱».

(۱) «زریق «به خانه ولید آمد و به حاجب گفت برای من اجازه بگیر، به وی گفت که ولید به اندرون رفته و راهی به وی نیست. زریق بر او فریاد کشید که من فرمانی برایش آورده ام. حاجب وارد شد و ولید را از موضوع باخبر ساخت و او به وی اجازه داد. ولید بر تختی نشسته بود. هنگامی که نامه یزید را در مورد مرگ معاویه خواند، به شدّت پریشان شد و برپای می خاست و خود را بر بستر خویش می افکند «۲».

(۲)

پریشانی ولید

«ولید» از دستوری که یزید به وی داده بود مبنی بر اینکه مخالفان را سرکوب کند، پریشان گشت؛ زیرا یقین داشت گرفتن بیعت از این عده، کار آسانی نیست مگر اینکه با آنها به خشونت متوسل شود و یا آن گونه که یزید به وی دستور داده بود، گردنشان را بزنند. معاویه با همه قدرتهای سیاسی اش نتوانست آنها را برای بیعت با یزید

مطیع سازد، پس چگونه ولید کاری را انجام می داد که معاویه از آن ناتوان مانده بود؟

(۳)

مشورت با مروان

ولیـد، در کار خود سـرگردان شـد و دید که به مشورت با مروان،- بزرگ خاندان اموی-، نیازمند است. او را فرا خواند مروان در حالی که پیراهنی سفید

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۴.

(۲) تاریخ خلیفه خیاط ۱/ ۲۳۲.

و رواندازی گلدار بر تن داشت، حاضر گردید «۱». ولید، مرگ معاویه را به وی خبر داد. مروان، پریشان گشت. سپس، دستور یزیـد، در مـورد اجبـار مخالفـان بر بیعـت و در صـورت خـودداری کردن، گردن زدن آنـان را بر او عرضـه داشـت و از مروان خواست تا از روی دلسوزی به وی اظهار نظر کند و با اخلاص به وی نظر بدهد.

(۱)

نظر مروان

«مروان» نظر خود را به ولیـد اعلام کرد و گفت: هم اکنون دنبالشان بفرست و آنها را به بیعت و داخل شدن در اطاعت از یزید دعوت کن، پس اگر انجام دادنـد، از آنها بپذیر و اگر خودداری کردند، آنها را جلو بینداز و گردنشان را بزن پیش از آنکه از مرگ معـاویه باخبر شونـد؛ زیرا آنها اگر این خبر را بفهمنـد، هرکـدامشان بر خواهنـد خاست و مخالفت خود را اعلام خواهند کرد و مردم را به اطـاعت از خـود فرا خواهنـد خوانـد، در آن صـورت می ترسم از آنـان چیزی به تـو برسـد که توانـایی آن را نداشـته باشی، به جز عبد اللّه بن عمر که در این مورد با کسی منازعه نخواهد کرد ... با اینکه می دانم حسین بن علی در بیعت با یزیـد، با تو موافقت نخواهـد کرد و طاعتی از او برای یزید دیده نمی شود، به خدا سوگند! اگر من جای تو بودم، حتی کلمه ای با حسین رد و

بدل نمی کردم تا اینکه گردنش را بزنم، هر چه می خواهد بشود.

(۲) این مسأله بر ولید که کارکشته ترین و باخردترین فرد بنی امیه بود، گران آمد و به مروان گفت: «ای کاش! ولید به دنیا نمی آمد و چیزی قابل ذکر نمی بود».

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۷۰ (حوادث سال ۶۰).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۲۵

(۱) مروان او را مسخره کرد و بر او خرده گرفته، گفت: «از آنچه به تو گفتم بی تاب مشو که آل ابو تراب از قدیم الایام دشمن بودند و همچنان هستند، آنها کسانی هستند که خلیفه عثمان بن عفان را کشتند و سپس به سوی امیر المؤمنین (معاویه) رفتند و با او جنگیدند ...».

ولید بر او پرخاش کرد و گفت: «وای بر تو ای مروان از این سخنانت! در مورد فرزند فاطمه، بهتر از این سخن بگوی که وی یادگار نبوّت است» «۱».

آنان در مورد فراخوانی آن عده، همرأی شدند تا مطلب را به آنها بگویند و میزان همفکری آنان با قدرت حاکمه در این مورد را بدانند.

(۲)

توضیحی در مورد موضعگیری مروان

مروان، ولید را به سرکوب مخالفان تشویق کرد و مخصوصا امام حسین علیه السّلام را مورد تأکید قرار داد، بر ولید اصرار کرد که آن حضرت را در صورت خودداری کردن از بیعت، به قتل برساند. من فکر می کنم موارد ذیل، وی را به این کار واداشته باشد:

(۳) ۱- مروان بر ولید کینه می ورزید و میان آنها دشمنی ریشه داری بود، او مطمئن بود که ولید راحت طلب است و آنچه را در مورد امام حسین به وی دستور داده شده اجرا نمی کند، پس از فرصت استفاده کرد و برای انجام اقدامات شدید بر ضد

امام حسین علیه السّلام بر او فشار وارد کرد تا موضعگیری اش برای طاغوت شام، مشخص شود و نسبت به وی بی اعتماد گردد و او را از حکومت مدینه، برکنار سازد، همین امر نیز محقق شد؛ زیرا یزید، هنگامی که از

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۱- ۱۳.

موضعگیری ولید نسبت به حضرت حسین علیه السّلام آگاه شد، بر او خشم گرفت و وی را از منصبش دور ساخت.

(۱) ۲- مروان از معاویه ناخرسند بود چون خلافت را به پسرش سپرد و او را که شیخ امویان و سالخورده ترین آنان بود، رها کرد، وی می خواست یزید را به قتل امام گرفتار سازد تا سلطنتش بدین سبب از بین برود.

(۲) ۳- مروان از کینه توزان نسبت به حضرت حسین علیه السّلام بود؛ زیرا آن حضرت سبط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود که سرهای بنی امیه را درو کرد و پدرش، حکم را از مدینه تبعید نمود و او و نسل وی را لعنت فرمود، کینه مروان نسبت به خاندان نبوی بدان حد رسیده بود که مانع دفن جنازه حضرت حسن علیه السّلام در کنار جدش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گردید.

(۳) مورخان می گویند: وی ابو هریره را دوست نمی داشت؛ زیرا او آنچه را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مورد سبطین و دور ریحانه آن حضرت شنیده بود، روایت می کرد، به طوری که مروان، روزی به عیادت ابو هریره رفته، به او گفت:

«من از وقتی که با هم همراه گشتیم، در مورد هیچ چیزی از تو ناراحت نشدم، بجز در مورد دوستی ات نسبت به حسن و حسین».

(۴) «ابو

هریره» به وی پاسخ داد: «گواهی می دهم که همراه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله خارج شدیم، آن حضرت شنید که حسن و حسین گریه می کردند، فرمود: دو فرزندم را چه شده است؟ فاطمه گفت: تشنه اند ... ای مروان! چگونه این دو را دوست نداشته باشم در حالی که از رسول خدا دیدم آنچه را دیدم» «۱».

(۵) مروان، ولید را به کشتن حضرت حسین علیه السّلام تحریک کرد تا شاید اجابت

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۴/ ۲۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۲۷

کند و او جانش را که سرشار از کینه و دشمنی نسبت به عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود، سیراب سازد.

(۱) ۴- مروان، یقینا می دانست که عهده دار خلافت خواهد شد، زیرا امام امیر المؤمنین، وصی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و باب مدینه علم آن حضرت، به وی خبر داده بود آنگاه که حسنین بعد از واقعه صفین از وی شفاعت کرده بودند، آن حضرت فرمود: برای او حکومتی است همانند آنکه سگ، بینی خود را بلیسد، مروان آن را قبول کرده بود، لذا وی، ولید را به کشتن حضرت حسین علیه السّلام تشویق کرد تا این کار سببی برای زوال ملک خاندان ابو سفیان و بازگشت خلافت به وی گردد.

(۲) اینها برخی از عواملی است که مروان را واداشت تا به ولید پیشنهاد کند که امام حسین علیه السّلام را بکشد و در این مورد، وی نسبت به یزید اخلاص و وفاداری نداشته است.

(۳)

احضار امام حسین علیه السّلام

ولید، هنگام نیمه شب «۱» «عبد اللّه بن عمرو بن عثمان» را که غلامی نوجوان بود، به دنبال حضرت حسین علیه السّلام و فرزند زبیر

فرستاد و علت اینکه در آن وقت وی را فرستاد، این بود که شاید در آن وقت شب، موافقت حضرت حسین علیه السّلام با بیعت یزید را و لو مخفیانه، به دست آورد، او می دانست که اگر آن حضرت، این مطلب را از وی می پذیرفت عهدش را نمی شکست و از قولش، تخلف نمی کرد.

آن جوان رفت تا حسین علیه السّلام و پسر زبیر را برای حضور نزد ولید فرا خواند،

---

(۱) البدایه و النهایه: ۸/ ۱۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۲۸

آن دو را در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله یافت و آنها را برای آن کار دعوت کرد، آن دو، پذیرفتند به وی دستور دادند که برود.

(۱) «فرزند زبیر» پریشان شد و به امام گفت: فکر می کنید چرا وی در این ساعت که معمولاً دیداری ندارد، ما را احضار کرده است؟

- فکر می کنم طاغوتشان (معاویه) هلاک شده است، او برای گرفتن بیعت به دنبال ما فرستاده است، پیش از آنکه این خبر در بین مردم منتشر شود.

- من هم چیزی غیر از این گمان نمی کنم، تو می خواهی چه کار کنی؟

- هم اینک جوانانم را فراهم می آورم و سپس به سوی او می روم و آنان را بر در خانه، می نشانم.

- من بر تو می ترسم، اگر وارد شوی.

- من تنها در صورتی به نزد وی می روم که قدرت امتناع داشته باشم «۱».

(۲) سرور آزادگان به منزل خود رفت و غسل نمود و نماز خواند و به درگاه خدا دعا کرد «۲»، سپس اهل بیتش را فرمان داد تا سلاح بردارند و همراه وی خارج شوند. آنان، به سرعت برگرد آن حضرت فراهم آمدند و آن حضرت

به آنها دستور داد تا بر در خانه بنشینند و به آنها فرمود: «من داخل می شوم، پس اگر شما را فرا خواندم و یا صدای مرا شنیدید که بلند گشته است، همگی بر من داخل شوید».

(۳) امام، بر ولید وارد شد و مروان را نزد وی دید که میان آنها قطع رابطه وجود داشت، پس امام آن دو را به نزدیک شدن و اصلاح و ترک کینه ها امر فرمود

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۴- ۱۵.

(۲) الدر النظیم، ص ۱۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۲۹

روحیه امام علیه السّلام- که بر آن سرشته شده بود- اصلاح بود، حتی میان دشمنان و مخالفانش، پس آن حضرت علیه السّلام به آنها فرمود: «با هم وصلت داشتن از قطع رابطه بهتر است و صلح از فساد بهتر، اینک برای شما وقت آن فرا رسیده است که با هم باشید، خداوند میان شما را اصلاح نماید «۱».

(۱) آن دو، پاسخی به آن حضرت ندادند و سکوتی سهمگین بر آنها دست یافته بود. آنگاه امام، روی به ولید کرد و به او گفت: «آیا خبری از معاویه به تو رسیده است؟ زیرا وی بیمار و بیماری اش طولانی شده بود، اکنون حالش چطور است؟».

ولید با صدایی اندوهناک و پریشان گفت: «خداوند تو را در مرگ معاویه اجر دهد، او برای تو عمویی با صداقت بود و اینک طعم مرگ را چشیده، این نامه امیر المؤمنین یزید است ...».

(۲) حضرت حسین استرجاع کرد و به وی فرمود: «مرا برای چه دعوت کرده ای؟».

- تو را برای بیعت دعوت کرده ام «۲».

امام علیه السّلام فرمود: شخصی مانند من، مخفیانه بیعت نمی کند و بیعت مخفیانه از من

پـذیرفته نمی شود، پس هرگاه برای مردم خارج شـدی و آنان را برای بیعت فرا خواندی، ما را نیز همراه آنان دعوت می نمایی و کار یکسان خواهد بود».

(۳) امـام، درخواست کرد که مسأله تا هنگام صـبح تأخیر داده شود تا اجتماع عظیمی از مردم تشـکیل شود و آن حضـرت نظر خود را در محکوم کردن بیعت

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۵.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۷.

یزید، اعلام نماید و همّت مسلمانان را برای انقلاب و سرنگون کردن حکومت یزید به قیام فرا خواند.

(۱) ولیـد- بنـا به گفته مورخـان- عـافیت طلب بود و فتنه را نمی پسـندید، پس از امـام به خـاطر گفتارش، تشـکر کرد و به آن حضرت اجازه داد که به خانه اش برگردد.

(۲) در اینجـا، آن فرومـایه پلیـد، «مروان بن حکم» خشـمگین و پرکینه بر ولیـد فریاد زد: «اگر این ساعت از تو دور شود و با تو بیعت ننمایـد، دیگر هیچ گاه این گونه بر وی قدرت نخواهی یافت تا اینکه میان شـما و میان وی کشـته ها فراوان گردند. او را بازداشت کن که بیعت کند وگرنه گردنش را بزن».

(۳) سـرور آزادگان به سوی آن ترسوی پلیـد، ترسوزاده دون، برخاست و به وی فرمود: «ای فرزند آن زن زاغ چشم! آیا تو مرا می کشی یا او؟ به خدا! دروغ گفتی و پست همت شده ای» «۱».

(۴) سـپس، روی به ولیـد کرد و او را از عزم و تصـمیم خود در نپـذیرفتن بیعت یزیـد، آگاه کرده گفت: «ای امیر! ما، اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگان و محل رحمت هستیم. خداوند به خاطر ما (خلقت را) گشود و

به خاطر ما پایان داد، یزید، مردی فاسق است، شراب خوار و کشنده جانهای حرام شده و آشکارکننده فسق می باشد، شخصی مانند من با کسی چون او بیعت نمی کند، ولی ما و شما صبح خواهیم کرد و می بینیم و می بینید که کدامیک از ما به خلافت و بیعت، شایسته تر است» «۲».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۵.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۸- ۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۳۱

(۱) این، نخستین اعلام آن حضرت به طور رسمی، پس از مرگ معاویه، در مورد رد کردن بیعت یزید بود که آن را در کاخ فرمانداری و در محل قدرت حاکم بدون اینکه اعتنایی و یا ترس و وحشتی داشته باشد، اظهار فرمود.

(۲) اظهار آشکار آن حضرت در مورد رد کردن بیعت یزید، بیانگر تصمیم آن حضرت و آماده ساختن خویشتن برای فداکاری از عظمت مبدأ و شرافت عقیده اش بود؛ زیرا آن حضرت، به حکم مواریث معنوی و به حکم خاندانش که محل فراهم آمدن همه کمالات انسانی هستند، چگونه با یزید بیعت می کرد، کسی که از عناصر فسق و فجور بود، اگر آن حضرت، وی را به عنوان پیشوایی بر مسلمین می پذیرفت، حیات اسلامی را به سوی انهدام و نابودی سوق می داد و عقاید دینی را به گمراهی و جهالتهای عمیقی گرفتار می کرد.

(۳) سخن کوبنده و حقی که سرور آزادگان اظهار فرمود، مروان را ناخشنود ساخت، لذا با خشونت به ولید روی کرد و او را بر رها کردن حضرت، سرزنش نمود و گفت: «با من مخالفت کردی، به خدا! هرگز چنین فرصتی بر او پیدا نخواهی کرد».

(۴) ولید، تحت تأثیر منطق امام قرار گرفت و وجدانش بیدار گشت، لذا

به ردّ یاوه گوییهای مروان پرداخت و گفت: «وای بر تو! تو به من پیشنهادی دادی که دین و دنیایم را از دست بدهم، به خدا! دوست ندارم همه دنیا را داشته باشم ولی حسین را بکشم، سبحان اللّه! آیا حسین را بکشم به این دلیل که گفته است: بیعت نمی کنم. به خدا! گمان نمی کنم کسی با خون حسین به دیدار خدا برود مگر اینکه میزانش سبک باشد و خداوند در روز قیامت به وی نظر نکند و تزکیه اش ننماید و عذاب دردناکی برای وی خواهد بود».

(۵) مروان او را به مسخره گرفت و گفت: «اگر نظر تو این باشد، به صواب

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۳۲

دست یافته ای!» «۱».

حضرت حسین علیه السّلام تصمیم گرفت مدینه را ترک کند و به سوی مکه برود تا به بیت اللّه الحرام پناه جوید و از شرّ امویان و تعدّی آنان در امان باشد.

(۱)

امام حسین علیه السّلام و مروان

حضرت حسین علیه السّلام فردای آن شبی که عدم پذیرش بیعت با یزید را اعلام کرده بود، در میانه راه با مروان بن حکم روبه رو شد، مروان بی مقدمه به آن حضرت گفت: من دلسوز تو هستم، از من اطاعت کن تا رستگار و درست باشی! ...

- «آن چه باشد ای مروان؟!».

- من به تو امر می کنم با امیر المؤمنین یزید، بیعت کنی که در دین و دنیا برایت بهتر است! (۲) امام به شدّت ناراحت شد و استرجاع نموده، با منطقی رسا به گفتار مروان پاسخ داد و فرمود: «اگر امّت به حاکمی همچون یزید مبتلا شود اسلام را باید بدرود گفت، وای بر تو ای مروان! آیا مرا به بیعت با یزید امر می کنی

که مردی فاسق است، تو گفتاری ناصواب بر زبان آورده ای ... من تو را بر گفته ات سرزنش نمی کنم؛ زیرا تو آن ملعونی هستی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تو را در حالی که در صلب پدرت حکم بن ابی العاص بودی، لعنت فرمود».

(۳) امام سپس اضافه کرد: «ای دشمن خدا! از من دور شو! که ما اهل بیت

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۰.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستیم، حق در میان ماست و زبانهای ما به حق سخن می گویند، من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمود: خلافت بر خاندان ابو سفیان و بر اسیران آزاد شده و فرزندان اسیران آزاد شده حرام است.

و فرمود: هرگاه معاویه را بر منبرم دیدید، شکمش را پاره کنید، به خدا! مردم مدینه او را بر منبر جدّم دیدند و به آنچه دستور داده شده بودند، عمل نکردند ...».

(۱) مروان پلید ناپاک به خشم آمد و فریاد کشید: «به خدا! از من جدا نمی شوی تا اینکه با خواری با یزید بیعت کنی؛ زیرا شما خاندان ابو تراب از کینه خاندان ابو سفیان سیراب شده اید و حق دارید که آنها را دشمن بدارید و آنها هم حق دارند که دشمن شما باشد».

(۲) امام نیز بر او فریاد کشید: «ای ناپاک! از من دور شو که من از اهل بیت پاک هستم، خداوند درباره آنان این آیه را بر پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله نازل فرمود: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۱»».

او نمی توانست کلام امام را تحمل کند. وی به

آتش درد و انـدوه می سوخت، آنگـاه امـام به وی فرمود: «ای فرزنـد زن زاغ چشم! تو را مژده باد به هر چیزی که پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله نمی پسندد، روزی بر پروردگارت وارد می شوی و جدم از تو درباره حق من و حق یزید، خواهد پرسید».

مروان به سرعت، نزد ولید شتافت و او را از سخنان حضرت حسین علیه السّلام آگاه کرد «۲».

---

(۱) احزاب، ۳۳.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۳- ۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۳۴

(۱)

تماس گرفتن ولید با دمشق

ولید، یزید را از اوضاع حاکم بر مدینه آگاه کرد و او را از خودداری حضرت حسین علیه السّلام از بیعت، باخبر ساخت که آن حضرت معتقد است طاعتی برای یزید بر وی نیست. یزید وقتی این مطلب را فهمید به شدت خشمگین شد.

(۲)

دستورهای شدید از دمشق

یزیـد، دسـتورهای شدیـدی برای گرفتن بیعت مجدّد از اهل مـدینه و کشـتن حضـرت حسـین علیه السّـلام و فرسـتادن سـر آن حضـرت برای او به ولیـد داد که متن آن نامه چنین است: «از بنـده خدا یزید، امیر المؤمنین به ولید بن عتبه، اما بعد: هرگاه این نـامه من به دست تو رسـید، بـار دیگر با تأکیـد از مردم مـدینه بیعت بگیر عبـد اللّه بن زبیر را رها کن که وی تا وقتی که زنـده باشـد، از دست مـا نمی رود، سـر حسـین بن علی علیه السّـلام همراه جواب باشـد که اگر چنین کردی، افسار اسبان را برای تو خواهم گذاشت و نزد من جایزه و بهره فراوان و نعمت خواهی داشت، و السلام ...».

(۳)

عدم پذیرش ولید

ولیـد، رسـما آنچه را یزید بر عهده او گذاشـته بود، در مورد کشـتن حضـرت حسـین علیه السّـلام، رد کرد و گفت: نه به خدا! خداوند مرا قاتل حسـین بن علی نخواهد دید ... من فرزند دخت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را نمی کشم هر چند همه دنیا را به من بدهد «۱»».

(۱) الفتوح ۵/ ۲۶.

این نامه در حالی به دست وی رسید که امام از مدینه به سوی مکه خارج شده بود.

(۱)

وداع حضرت حسین علیه السّلام با قبر جدّش

امام حسین علیه السّلام در شب دوّم به کنار قبر جدش صلّی اللّه علیه و آله شتافت در حالی که غمگین و اندوهناک بود تا از ستم ستمکاران نزد آن حضرت شکایت برد.

امام علیه السّلام در برابر قبر شریف ایستاد، دو رکعت نماز خواند، بسیار متأثر و افسرده خاطر بود، آنگاه از محنتها و گرفتاریهایی که بر آن حضرت وارد شده بود، شکایت کرد و گفت:

«خداوندا! این قبر پیامبرت محمد است و من فرزند دختر محمد، ماجراهایی برایم پیش آمده که تو می دانی. خداوندا! من معروف را دوست می دارم و از منکر، بیزارم، ای دارنده شکوه و عظمت، به حق این قبر و هر کسی که در آن است از تو می خواهم برای من آنچه را موجب رضایت تو و پیامبرت می باشد، انتخاب فرمایی».

(۲)

امام حسین علیه السّلام جدّش را در خواب می بیند

حضرت حسین علیه السّلام برای مدتی طولانی به قبر جدش نگاه کرد، در حالی که اطمینان یافته بود که دیگر آن را نخواهد دید، آنگاه به گریه افتاد.

هنوز سپیده صبح ندمیده بود که آن حضرت را خواب فرا گرفت، جدّش حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله را در خواب دید که با گروهی از فرشتگان آمده بود. آن حضرت، امام حسین علیه السّلام را در آغوش گرفت و میان دو چشم وی را بوسید در

حالی که به وی می فرمود: «ای پسرم! گویی که تو به زودی در کرب و بلاـ در میان جمعی از امتم، کشته شده و سر بریده خواهی شد در حالی که تشنه خواهی بود و به تو آب نخواهند داد و تشنه کام خواهی بود اما سیراب نخواهی شد، آنها با

این وجود به شفاعتم در روز قیامت امید خواهند داشت، برای آنان در نزد خداوند، بهره ای نخواهد بود.

(۱) عزیزم! حسین! پدر، مادر و برادرت بر من وارد شده اند آنها مشتاق تو هستند، همانا برای تو در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آنها دست نخواهی یافت ...».

(۲) امام حسین علیه السّلام برای مدتی طولانی به جدش صلّی اللّه علیه و آله نگاه کرد و عطوفت و مهربانی آن حضرت را نسبت به خود، به یاد آورد. آنگاه، اشتیاقش فزونی یافت و محنتهای بزرگی که از حکومت اموی بر او وارد می شد، در نظرش مجسم گشت؛ زیرا وی یا باید با فاجر بنی امیه بیعت کند و یا کشته شود. آنگاه به جدش متوسل شد و با تضرع به او گفت: «ای جد من! نیازی به بازگشت به دنیا ندارم، مرا نزد خود ببر و مرا با خود به منزلت وارد کن».

(۳) پیامبر صلّی اللّه علیه و آله متأثر شد و به وی فرمود: «باید به دنیا بازگردی تا شهادت روزی ات شود و پاداش بزرگی که خداوند در آن برای تو قرار داده است، تو و پدر و عمو و عموی پدرت، روز قیامت در یک گروه محشور می شوید تا وارد بهشت گردید» «۱».

(۴) حضرت حسین علیه السّلام پریشان و مضطرب، از خواب برخاست، در حالی که امواجی از درد و غم بر او دست یافته بود و به یقینی که کوچکترین شکی در آن

---

(۱) الفتوح ۵/ ۲۷- ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۳۷

راه نداشت، رسیده بود که حتما شهادت روزی اش خواهد گشت، پس همه اهل خانه اش را جمع کرد و آن خواب

غم انگیز را برایشان گفت، در آن روز در شرق زمین یا در غرب آن، هیچ کس بیش از اهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله غمگین و هیچ مرد و زنی بیشتر از آنان گریان نبود «۱».

(۱)

وداع امام حسین علیه السّلام با قبر مادر و برادرش

حضرت حسین علیه السّلام در تاریکی شب به سوی قبر مادرش، یادگار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و پاره تن آن حضرت رفت و مدتی در برابر قبر شریفش ایستاد، در حالی که نگاه های آخرین وداع را بر قبر می افکند و عواطف سرشار و مهربانیهای فراوانش را به یاد می آورد، دوست می داشت که زمین بازشود تا مادر، وی را همراه خود به زیر خاک برد، آنگاه به گریه افتاد و با قبر، وداعی گرم نمود و سپس به طرف قبر برادر پاکش حضرت حسن علیه السّلام رفت و با اشک خود، زمین قبر را سیراب کرد، در همان حال دردها و غمها او را در بر گرفته بودند. پس از آن، غرق در اندوه و غم به خانه خود بازگشت «۲».

(۲)

هراس بانوان بنی هاشم

هنگامی که امام تصمیم به ترک مدینه و پناه بردن به مکه گرفت، بانوان خاندان عبد المطلب، در حالی که به شدت محزون و متأثر بودند، جمع شدند؛ زیرا خبرهای بسیاری از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مورد کشته شدن فرزندش

---

(۱) العوالم، ۱۷/ ۱۷۷- ۱۷۸.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۹.

حسین علیه السّلام، به آنان رسیده بود.

(۱) آنها شروع به نوحه سرایی نمودند و صدایشان به گریه بلند شد. منظره ای هراس انگیز بود، حضرت حسین علیه السّلام با اراده ای محکم، روی به آنان کرد و فرمود: «شما را به خدا! این کار را که معصیت خداوند و پیامبر می باشد، آشکار نکنید».

(۲) دلهایشان به درد آمد و فریاد زدند: «نوحه سرایی و گریه را برای چه کسی می خواهیم، امروز نزد ما همانند روزی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و

آله، علی، فاطمه و حسن درگذشته بودند ... خداوند ما را فدای تو قرار دهد، ای محبوب نیکان! ...».

(۳) یکی از عمه های آن حضرت به سوی او آمد در حالی که چهره اش برافروخته شده بود. با صدایی که از گریه مرتبا قطع می شد، گفت: هاتفی را شنیدم که می گفت:

و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقابا من قریش فذلت «آن کشته سرزمین طف، از خاندان هاشم، گردنهایی از قریش را به ذلّت نشاند و آنها خوار شدند».

امام علیه السّلام او را آرام کرد و دستور به شکیبایی داد همان گونه که دیگر بانوان از خاندان عبد المطلب را چنین امر فرموده بود «۱».

(۴)

همراه با برادرش فرزند حنفیّه

«محمد بن حنفیه» پریشان نزد حضرت حسین علیه السّلام شتافت در حالی که به

---

(۱) مقرّم، مقتل حضرت حسین علیه السّلام ۱۳۷- ۱۳۸. ۱

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۳۹

سختی قدم بر می داشت و از شدت غم و اندوه، به درستی راه خود را نمی دید، هنگامی که در جای خود قرار گرفت، روی به حضرت حسین علیه السّلام کرد و با کلمات بریده ای همراه با اخلاص و دلسوزی نسبت به آن حضرت، گفت:

(۱) «برادرم! جانم فدای تو باد! تو محبوبترین مردم و عزیزترین آنان نزد من هستی، سوگند به خدا! نصیحتی را برای کسی از مردم، بازنمی دارم و کسی از تو به آن شایسته تر نیست، تو همچون جان و روح من هستی، تو بزرگ اهل بیت منی، تو کسی هستی که بر او اعتماد دارم و طاعتش بر گردن من است؛ زیرا خداوند تبارك و تعالی تو را شرافت بخشیده و از سروران اهل بهشت قرار داده است، من می خواهم پیشنهادی به تو

بکنم، پس آن را از من بپذیر ...».

(۲) محمد، با این سخن دلسوزانه، عواطف سرشار خود را که پر از دوستی و احترام نسبت به برادرش بود، ابراز داشت. امام به سوی او توجه فرمود و محمد گفت: «به شما پیشنهاد می کنم که تا می توانی از بیعت با یزید بن معاویه و از سرزمینهای مختلف، دور شوی و سپس فرستادگان خود را برای مردم بفرستی، پس اگر با تو بیعت کنند، خداوند را بر آن، سپاس گویی و اگر برگرد کسی غیر از تو جمع شوند، خداوند نه دین تو را بدان سبب ناقص می گرداند، نه عقل تو را، نه بزرگواری و نه فضیلتت را، من بر تو می ترسم که به شهری از این شهرها وارد شوی و مردم اختلاف پیدا کنند؛ گروهی همراه تو باشند و گروه دیگر بر علیه تو، آنگاه با هم به زد و خورد بپردازند و تو نخستین هدف نیزه ها گردی، در آن صورت، بهترین همه این امت از حیث خود و پدر و مادر، خونش ضایع ترین و خاندانش، خوارترین می شوند ...».

امام حسین علیه السّلام به وی فرمود: «به کجا بروم؟» (۳) «در مکه اقامت کن که اگر در آنجا آرامش یافتی، همانجا می مانی و الّا به

شنزارها و شکاف کوهها روی کن و از شهری به شهر دیگر برو تا ببینیم که سرنوشت مردم به کجا می انجامد و بدین ترتیب رأی تو درست ترین و کار تو دوراندیشانه ترین خواهد بود تا اینکه به پیشواز حوادث بروی و کارها در آغاز بر تو مشکل نگردد که به آنها پشت کنی» «۱».

(۱) امام، بی اعتنا به حوادث، به

سخن آمد و او را از عزم و تصمیم کاملش بر نپذیرفتن بیعت یزید، با خبر ساخت و فرمود؛ «برادرم! اگر در دنیا ملجأ و پناهگاهی نباشد، با یزید بن معاویه، بیعت نمی کنم».

(۲) فرزند حنفیه، به گریه افتاد، زیرا از واقع شدن مصیبتی کمرشکن، مطمئن شده بود و آن مصیبتها و محنتها را که بر برادرش جاری خواهد شد، به یاد آورد.

امام از دلسوزی اش تشکر کرد و به او فرمود: «برادرم! خداوند جزای خیر به تو بدهد؛ زیرا دلسوزی نمودی و به صواب رهنمون گشتی، من قصد دارم که به سوی مکه خارج شوم، من و برادران و برادرزادگان و شیعیانم، وضعشان وضع من و نظرشان نظر من می باشد، اما تو، اشکالی ندارد که در مدینه بمانی و در اینجا مسائل را ناظر باشی و چیزی از مسائل آن را بر من پنهان ننمایی» «۲».

(۳)

وصیت امام حسین علیه السّلام به فرزند حنفیه

امام، وصیتنامه جاویدان خود را برای برادرش فرزند حنفیه نوشت که در آن از عوامل انقلاب بزرگش بر ضد حکومت یزید، سخن گفته است. در این وصیتنامه بعد از نام خدا آمده است:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۱- ۳۴۲.

(۲) الفتوح، ص ۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴۱

(۱) «این است آنچه حسین بن علی علیه السّلام به برادرش محمد بن حنفیه وصیت نموده است، حسین شهادت می دهد که پروردگاری جز خداوند یکتا نیست و شریکی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست که به حق از جانب او آمده است و بهشت حق است و آتش حق و روز قیامت بدون شک خواهد آمد و خداوند آنان را که در قبرها هستند بر می انگیزد. من از روی بیهودگی و خودسری حرکت

نکرده ام و نه برای تباهی و یا ستم، بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم صلّی اللّه علیه و آله قیام نموده ام، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و با روش جد و پدرم علی بن ابی طالب رفتار نمایم، هر کس مرا به حق بپذیرد، خداوند به حق سزاوارتر است و هر کس بر من اعتراض کند، صبر می کنم تا خداوند میان من این قوم حکم کند که او بهترین حاکمان است. این وصیت من برای تو است ای برادر!، من توفیقی جز به خدا ندارم که بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم» «۱».

(۲) به خاطر این هدفهای والا بود که امام، انقلاب جاویدانش را آغاز کرد؛ زیرا آن حضرت بیهوده و خودسرانه خارج نشد و در پی هیچ نفع مادی برای خود و خاندانش نبود، بلکه بر ضد حکومت ظلم و طغیان قیام کرد، می خواست بناهای بلند عدالت را در میان مردم به پای دارد و چه با شکوه است گفتار آن حضرت که فرمود:

(۳) «پس هر کس مرا به حق بپذیرد، خداوند به حق سزاوارتر است، و هر کس به من اعتراض کند، صبر می کنم تا اینکه خداوند میان من و این قوم حکم کند که او بهترین حاکمان است».

---

(۱) الفتوح: ۳۳- ۳۴ خوارزمی، مقتل ۱/ ۱۸۸- ۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴۲

(۱) امام، قیام خود را چنین مشخص فرمود که برای احقاق حق و نابودی باطل بوده است. آن حضرت به نام حق، امت را فرا خواند که برگرد او جمع شوند تا حقوق خود را حمایت کنند و کرامت و عزت خود را

که به دست امویان در هم کوبیده شده بود، محافظت نمایند و اگر امّت به ندایش پاسخ ندهد، حرکت انقلابی اش را با صبر و پایـداری در مبارزه با سـتمکاران و تجاوزکاران، ادامه دهـد تا خداونـد میان وی و آن قوم، حکم نمایـد که او بهترین حاکمان است ... نیز آن حضرت مشخص نمود که می خواهد بر شیوه جد و پدرش حرکت کند نه بر شیوه هیچ یک از خلفا.

(۲) در این وصیتنامه مواردی است که در مطالعه علل قیام آن حضرت علیه السّلام به آنها مراجعه می کنیم.

امام، پس از وصـیت به برادرش محمـد، برای سـفر به مکه آماده گردیـد تا با حجاج بیت اللّه الحرام و دیگران، ملاقات کنـد و اوضـاع موجود در کشور و آن بحرانهـا و خطرهـایی که امّت در روزگـار یزیـد بـا آن دست به گریبـان است، بـا آنان در میان بگذارد.

(۳) امام علیه السّلام پیش از آنکه مدینه را به سوی مکّه ترک کند، به مسـجد جدّش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و در حالی که غرق در غم و اندوه بود، آخرین نگاه وداع را بر آن افکند، آنگاه به محراب جدش صـلّی اللّه علیه و آله و به منبر آن حضـرت نگاه کرد و خاطرات آن محبتی برایش زنده شد که جدش صلّی اللّه علیه و آله در هنگام خردسالی اش به وی ارزانی می داشت؛ زیرا حسـین علیه السّلام در همه دورانهای زنـدگی اش، آن محبتی را که جـدش به وی عنایت می فرمود، فراموش نکرده بود آنگاه که درباره او می گفت:

«حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس که

زندگانی حضرت امام حسین علیه

حسین علیه السّلام را دوست دارد، حسین، سبطی از اسباط است ...» «۱».

(۱) امام، به یاد آورد که چگونه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ارزشهای والایی را که روح مبارکش در برداشت، به وی عطا فرمود، ارزشهایی که با داشتن آنها، خاتم پیامبران و سرور فرستادگان شده بود امام یقین داشت که آن حضرت تنها از روی عاطفه محض، آن توجه را به وی نداشت، بلکه دقت نظر دیگری داشت که همان باقی ماندن بر طریق رسالت و مبانی آن حضرت بود. امام، یقین پیدا کرد که باید آن فداکاری عظیم را تقدیم کند تا اسلام را از دستبرد تبهکاران مصون بدارد ...

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت در میان اهل بیتش، وارد مسجد شد، در حالی که در راه رفتن بر دو نفر تکیه داشت و گفتار «یزید بن مفرغ» را بر زبان می آورد:

لاذ عرت السوام فی فلق الصبح مغیرا و لا دعیت یزیدا

یوم اعطی من المهانه ضیماو المنایا ترصدننی ان احیدا «۲» «نه هنگام سپیده صبح، پرندگان را پریشان سازم آنگاه که حمله کنم و نه مرا یزید بخوانند».

«روزی که به زور خواری ببینم و اجلها به انتظار من باشند که از راه به در روم».

(۳) «ابو سعید» می گوید: هنگامی که این دو بیت را شنیدم، با خود گفتم که آن حضرت به آنها تمثل نجسته مگر برای تصمیمی که گرفته است، پس چیزی

---

(۱) ترمذی، سنن: ۵/ ۶۵۸/ ح ۳۷۷۵؛ ابن ماجه، سنن ۱/ ۵۱ ح ۱۴۴؛ العوالم ۱۷/ ۳۳- ۳۴/ باب ۱/ ح ۱- ۴.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۷.

نگذشت که به من خبر رسید آن

حضرت به سوی مکه حرکت نموده است «۱».

(۱) امام، تصمیم بر فداکاری گرفته بود تا مسیر زندگی را تغییر دهد و سخن خدا و اندیشه خیر را در زمین بالا برد.

(۲) اما یثرب، مهد نبوت، هنگامی که خبر حرکت حضرت حسین علیه السّلام در آن شایع شد، در حزن و اندوه فرو رفت و غم و درد بر مردمش سایه افکن شد؛ زیرا مطمئن شدند که خسارت سنگینی بر آنها دست خواهد یافت؛ چون پرتوی از نور رسالت که زندگی آنها را روشنی می بخشید، از آن دور می شد، آن عده از صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که بر جای بودند به شدت اندوهگین شدند؛ زیرا در وجود حسین علیه السّلام، ادامه وجود جدش صلّی اللّه علیه و آله را می دیدند که آنان را از زندگی و سرگردانی در صحرا، رهایی بخشیده بود.

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۴. طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴۵

(۱)

انقلاب حسینی عوامل و برنامه های آن

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴۷

(۱) امام حسین علیه السّلام آن طور که خود فرموده است، انقلاب بزرگش را نه بیهوده و خودسرانه آغاز کرد، نه ظالمانه و نه مفسدانه، بلکه آن حضرت، برای طلب اصلاح در اوضاع کشور حرکت کرد تا عدالت اجتماعی را میان مردم محقق سازد و عوامل سرخوردگی دردناکی را که مسلمین در سایه حکومت اموی بدان دچار شده و شکست و ننگ بر ایشان به بار آورده بود، از میان بردارد.

(۲) امام، برای اصلاح اوضاع حاکم بر کشور، حرکت کرد تا آنچه را امت از تواناییها و سرشتهایش از دست داده بود، به آن برگرداند و زندگی شرافتمندانه را به سوی

شریانهایش بازآورد که به وسیله آن اراده و آزادی خود را در مسیر مبارزه اش برای رهبری امتهای جهان در سایه حکومتی متوازن دارا گردد و همه تبعیضهای اجتماعی در آن نابود شده باشد و زندگی بر اساس دوستی و برادری مستحکمی برپا شود که آن حکومت خداوند، آفریننده وجود و بخشنده زندگی است، نه حکومت معاویه که مرکب حکومتش را بر پایه کشتن بینش انسان و فلج کردن حرکتهای فکری و اجتماعی اش، به پیش می راند.

(۳) امام علیه السّلام انقلاب بزرگش را شروع کرد که به وسیله آن، کتاب خدا را آشکار ساخت و انقلاب خود را عبرتی برای خردمندان قرار داد، پس راه را روشن و هدف را مشخص فرمود و فکر را روشنی بخشید و به وسیله آن انقلاب، سدها و مانع هایی را که حکومت اموی در برابر پیشرفت فراگیری که اسلام برای فرزندانش در نظر داشت نهاده بود، از میان رفت، پس از آن انقلاب، هیچ اثری از منفی گراییهای هولناکی که حکومت اموی در صحنه زندگی اسلامی ایجاد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴۸

کرده بود، باقی نماند؛ زیرا امّت، پس از کشته شدن امام، همچون قهرمانی قدرتمند بپا خاست، زندگی را به چیزی نشمرد و مرگ را به استهزا گرفت و فرزندان خود را به سوی انقلابهای پی درپی روانه ساخت تا اینکه حکومت اموی را سرنگون ساخت و خودسری اش را به پایان آورد.

(۱) امام، دست به انقلاب نزد مگر پس از آنکه همه وسایل در برابرش نابود شدند و هیچ امیدی برای اصلاح امّت و رهایی آن از حرکت در پیچ و خمها باقی نماند و مطمئن شد که برای اصلاح، راهی جز

فداکاری و مرگ سرخ، وجود ندارد، این راه به تنهایی می توانست زندگی را دگرگون سازد و پرچم حق را در زمین به اهتزاز در آورد.

(۲) به اعتقاد من، مهمترین چیزی که خوانندگان بحثهایی از این قبیل، در جستجوی آنند، آگاهی بر علل انقلاب حسینی و برنامه ریزیهای آن است که در ذیل به آن می پردازیم.

(۳)

علل انقلاب

اشاره

شماری از مسئولیتهای دینی وظایف اجتماعی و غیره، امام علیه السّلام را در برگرفته و او را به انقلاب، تشویق نموده و به جانبازی و فداکاری واداشته بودند که بعضی از آنها بدین قرارند.

(۴)

۱- مسئولیت دینی

اسلام، مسئولیت بزرگی را در مورد آنچه در کشور مسلمین اتفاق می افتد، حوادث و بحرانهایی که با دین آنان منافات دارد و با منافعشان سازگار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۴۹

نیست، بر عهده هر مسلمان گذاشته است؛ در اسلام زیرا هیچ پذیرفته نیست که مسلمان، در برابر حوادث تکان دهنده ای که بر امّت یورش می آورد و منافع آن را نابود می سازد، موضعی غیر مسئولانه و لا ابالیگرانه داشته باشد، در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این مسئولیت را اعلام کرده و فرموده است: «کلکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته» «هر کدام از شما در مورد اجتماع و مردمش مسئولیت دارد»، پس مسلمان در برابر خداوند مسئول است که اجتماعش را مورد توجه خود قرار دهد و برای حفظ منافع کشور و دفاع از امتش، بیدار بماند.

(۱) در پرتو این مسئولیت بزرگ است که امام با ستم امویان مبارزه نمود و با برنامه های آنان که هدفشان به بردگی کشیدن امّت و خوار نمودن آن و به یغما بردن ثروتهایش می باشد، نبرد کرد، آن حضرت علیه السّلام در مورد آنچه اسلام بر او واجب کرده مبنی بر این که با حکومت طاغوتی یزید جهاد کند، در برابر حرّ و یارانش سخن گفته است. آن حضرت علیه السّلام فرمود:

(۲) «ای مردم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: هر کس سلطان ستمگری را ببینید که حرام خدا را حلال

می شمارد و فرمان خدا را نادیده می گیرد و با سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مخالفت می کند و با بندگان خدا به گناه و تعدّی رفتار می نماید، ولی به سخن یا به عمل بر او اعتراض نکند، بر خداوند حق است که او را به جایگاهش وارد سازد».

(۳) وظیفه دینی بر امام واجب می ساخت که در برابر حکومت اموی قیام کند، حکومتی که حرامهای خدا را حلال شمرده و فرمانهایش را نادیده گرفته و با سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مخالفت نموده بود، جمعی از علمای مسلمین به صراحت بیان کرده اند که وظیفه دینی بر امام واجب می ساخت که در صحنه های جهاد، در دفاع از اسلام، دست به عمل بزنند. که بعضی از آنان عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص: ۳۵۰

(۱) الف- امام محمد عبده: «امام محمد عبده» در بیان حکومت عادل و ظالم در اسلام به قیام امام بر ضد حکومت یزید اشاره نمود و قیام امام را وظیفه ای شرعی دانست و گفت: «اگر در دنیا حکومتی عادل یافت شود که شریعت را به پای دارد و حکومت ستمگر دیگری که آن را بر پای ندارد، بر هر مسلمانی واجب است که اولی را یاری دهد و دومی را فرو گذارد ... و از این گونه است قیام امام حسین علیه السّلام سبط پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر امام جور و ستم که به زور و منکر امور مسلمین را در دست گرفته بود، یزید بن معاویه که خداوند هم او را خوار بدارد و هم حامیانش یعنی «کرامیه» و «نواصب» را خوار نماید» «۱».

(۲) ب-

محمـد عبد الباقی: «اسـتاد محمد عبد الباقی سـرور»، درباره مسـئولیت دینی و اجتماعی که بر امام واجب می ساخت تا در برابر حکومت یزید به مبارزه برخیزد، گفته است: «اگر حسین علیه السّلام، با یزید فاسق بی بندوبار بیعت می نمود که شراب و زنا را مبـاح ساخته و کرامت خلافت را به همنشـینی با زنان آوازخوان، منحط نموده و جلسات شـراب خواری را در مجلس حکومت برپـا نموده و سـگان و بوزینگان را خلخالهایی از طلا پوشانـده بود در حالی که صـدها هزار مسـلمان گرسـنه و محروم بر جای مانده بودند.

(۳) اگر حسـین علیه السّـلام با یزید بیعت می کرد که با این وضع، خلیفه رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله باشد، این، فتوایی از حسـین علیه السّـلام بر مباح شـمردن این کار برای مسلمین می بود و سکوت وی نیز نشانه رضایت در این موارد بود و رضایت به ارتکاب منکرات، اگر چه به سکوت باشد، به حکم شریعت اسلام، گناه و جرم شمرده می شود ...

حسین با وضعی که در روزگار یزید داشت، در شبه جزیره عرب و بلکه در همه

---

(۱) تفسیر المنار ۱۲/ ۱۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۱

سرزمینهـای اسـلامی، به خـاطر جایگـاهش نزد مسـلمین و قرابتش از رسول پروردگـار جهانیـان و به خـاطر اینکه پس از مرگ بزرگان مسـلمین، عظیم ترین فرد مسـلمان آن روزگار از جهت علم، زهـد، نسب و موقعیّت بود، لذا وی آن شخصـیتی بود که برای حمایت از میراث اسـلامی، مسـئولیت داشت، بنابراین، احساس مسـئولیتی نمود که او را نـدا می داد و از او می خواست تا منکرات را متوقف سازد، خصوصا اینکه آن کس که این منکرات را انجام می داد و دیگران

را به ارتکاب آنها تشویق می نمود، همان کسی بود که در جایگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود، این یک.

(۱) دوّم اینکه: آن حضرت برای خلافت، بیعتهایی از جزیره العرب و سی هزار پیام از سی هزار نفر عراقی از ساکنان بصره و کوفه دریافت نمود که از او می خواستند برای مشارکت با آنان در جنگ با یزید بن معاویه حرکت کند و با تکرار این پیامها بر او اصرار ورزیدند تا آنجا که رئیس آنان، عبد اللّه بن حصین، گفت: ای حسین! در روز قیامت، از تو نزد خداوند متعال، شکایت خواهیم کرد، این چگونه ممکن است در حالی که حسین، حمیّتی دینی و غیرتی اسلامی داشت و مفاسد را در برابر چشمان خود می دید؟! چگونه ممکن است به ندای آنان پاسخ ندهد؟! بنابراین، ندایشان را آن گونه که شریعت اسلامی دستور می دهد، پاسخ مثبت داد و به سوی عراق حرکت نمود» «۱».

(۲) این، نظر به غایت محکم است، زیرا همراه با دلایل شرعی است که مسئولیت جهاد و قیام بر ضد حکومت طاغوت زمان را بر عهده امام قرار می دهد.

---

(۱) الثائر الاول فی الاسلام، ص ۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۲

(۱) ج- عبد الحفیظ ابو السعود: «استاد عبد الحفیظ ابو السعود» می گوید: «امام حسین علیه السّلام ملاحظه کرد که اینک- یعنی پس از هلاکت معاویه- عدم پذیرش خود را نسبت به این بیعت اعلام کند و برای خود از مسلمین بیعت بگیرد این کار برای محافظت از اسلام و رفع ظلم و دور کردن آن تبهکار (یزید) از آن جایگاه با ارزش، کمترین وظیفه به شمار می آمد» «۱».

(۲) د-

دکتر احمد محمود صبحی: و از جمله کسانی که از این مسئولیت دینی سخن گفته اند، «دکتر احمد محمود صبحی» است. وی می گوید: «در اقدام حسین علیه السّلام به بیعت با یزید، انحراف از اصول دین می بود؛ زیرا سیاست دینی مسلمین، وراثت سلطنت به صورت ولایت عهدی را چیزی جز بدعتی هرقلی نمی دانست که بر اسلام داخل گردانیده شده بود و از آنجا که انتخاب شخص یزید، با آن زشتکاری که از وی شناخته شده و تمایلی که به لهو و شراب خواری و همنشینی با بوزینگان داشت، برای اینکه منصب خلافت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را عهده دار شود، بزرگترین گناه سیاسی در اسلام بود که هر کس در آن مشارکت می داشت و به آن راضی می بود، متحمل گناه آن می گشت، چه رسد به اینکه اقدام کننده به این کار، فرزند دخت رسول اللّه باشد. در این صورت، قیام حسین علیه السّلام، مسأله ای بود که به دعوت و عقیده بیش از سیاست و جنگ متّصل می شد» «۲».

(۳) ه- علائلی: «علائلی» می گوید: وظیفه ای برای خلیفه وجود دارد که اگر انجام ندهد، بر امّت واجب می شود او را سرنگون سازند و بر مردم واجب

---

(۱) سبط الرسول، ص ۱۳۳.

(۲) نظریه امامت نزد شیعه اثنا عشری، ص ۳۳۴.

می گردد که بر ضد وی قیام کنند و آن تلاش در عمل به قانونی است که همه مردم در برابر آن خاضع هستند، در غیر این صورت، هر گونه تظاهری بر خلاف آن، خودسری و تبهکاری خواهد بود. نیز بر شخص مجری قانون، واجب است که بیش از هر شخص دیگری به احترام قانون تظاهر نماید

و مسـئولیتش از این جهت، بزرگتر است، پس هرگـاه پادشاه، فاسق شود و فسق خود را آشـکار نمایـد و خداونـد و پیامبرش و مؤمنـان را نادیـده گیرد، خضوع در برابر وی، چیزی جز خضوع برای فسق فحشا و منکر نخواهـد بود و اعتماد بر وی چیزی جز اعتماد بر خودسـری و فسق آشـکار نیست. این همان معنای تحلیلی گفتار آن حضـرت علیه السّلام است که فرمود: یزید مردی فاسق، شراب خوار و آدمکش است که فسق را آشکارا انجام می دهد» «۱».

(۱) اینهـا برخی از نظریاتی است که جمعی از علما در مورد الزام شـرعی امام به قیام بر ضـد یزیـد طاغوتی ابراز نموده انـد آن حضرت حق نداشته است در برابر ظلم و ستمی که یزید مرتکب می شد، موضعی بی تفاوت اتخاذ نماید.

(۲)

۲- مسئولیت اجتماعی

امـام علیـه السّـلام بـه جهت مـوقعیّت اجتمـاعی اش، در برابر امت، به خـاطر ظلم و سـتمی که امویـان بر آن وارد کرده بودنـد، مسـئولیت داشت، چه کسـی از آن حضرت به حمایت امّت و دور کردن تعدی از آن شایسته تر بود، وی سبط رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه او بوده و دین، دین جدش و امّت، امّت جدش بوده است، او در درجه نخست، مسـئول سـرپرستی امت را داشت.

---

(۱) امام حسین علیه السّلام، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۴

(۱) امـام حسـین علیه السّـلام معتقـد بود در برابر این امّت، مسـئولیت دارد و انتخـاب سـکوت و خاموشـی و عـدم قیام در برابر حکومت اموی آکنده از سـتم و گناه، به هیچ روی در تغییر اوضاع اجتماعی تأثیری نداشـته است، لذا آن حضـرت علیه السّلام بار این مسئولیت بزرگ را به دوش

کشید و رسالت خود را با امانت و اخلاص، ادا کرد و جان خود و اهل بیت و یارانش را فدا نمود تا عدالت اسلام و حکم قرآن را به صحنه زندگی بازگرداند.

(۲)

۳- اقامه حجّت بر امام حسین علیه السّلام

برای اعلام جهاد و مبارزه با نیروهای ستم و الحاد، حجّت بر امام اقامه گردید، زیرا نامه ها و هیأتها از مهمترین پایگاه نظامی در اسلام یعنی کوفه، پی درپی به آن حضرت می رسید، نامه های مردم آن مسئولیت خدایی را بر عهده آن حضرت می گذاشتند اگر به درخواستهای مصرانه آنان جهت رهایی دادنشان از ستمکاری و تعدّی امویان، پاسخ مثبت نمی داد و طبیعی است که اگر آن حضرت به آنان پاسخ مثبت نمی داد، در برابر خداوند و در برابر امّت در طول تاریخ، مسئول و حجّت بر آن حضرت برقرار می بود.

(۳)

۴- حمایت اسلام

از محکمترین عواملی که فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به خاطر آنها دست به قیام زد، حمایت اسلام از خطر حکومت اموی بود، آن حکومتی که می کوشید تا اسلام را محکوم کند و ریشه کن سازد و ارزشهایش را به خاک سپارد، زیرا یزید، در حالی که بر مسند خلافت اسلامی قرار داشت، کفر و الحاد خود را با این گفته اش اعلام نمود:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۵ لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لا وحی نزل «بنی هاشم در مملکت بازی نمودند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است».

(۱) این شعر، از عقیده جاهلی که یزید به آن پایبند بود، پرده برداشت؛ زیرا یزید به وحی، کتاب، بهشت و جهنم، اعتقادی نداشت و سبط پیامبر، ملاحظه کرد که اگر برای حمایت دین، قیام نکند، نوه ابو سفیان بر آن یورش خواهد برد و دیگر تنها نامی از آن خواهد ماند، بنابراین، آن حضرت علیه السّلام انقلاب بزرگش را آغاز کرد که در آن، خود را قربانی دین خدا ساخت و

خون پاکش که معطر به عطر رسالت بود، مرهم این دین گردید و مسلّم است که اگر فداکاری آن حضرت نبود، از اسلام نه اسمی می ماند و نه رسمی، دین، دین جاهلیت و دین فحشا و فسق می شد و همه زحمات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تلاشهای آن حضرت برای خیر و هدایت مردم، بر باد می رفت؛ چنانچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از پس غیب، آینده امّتش را نگریست و با چشم یقین مشاهده کرد که چگونه امّتش به انحراف از دین دچار می گردند و چه فتنه ها و مصیبتهایی به دست فرومایگانی از قریش بر آنان وارد می شود و مشاهده فرمود این حسین علیه السّلام است که به حمایت اسلام بر می خیزد، آنگاه آن سخن جاویدانش را بر زبان آورد که: «حسین منی و انا من حسین؛ حسین از من است و من از حسینم» و به حق، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از حسین بود؛ زیرا فداکاری وی حمایت از قرآن بود و خون پاکش با گذشت قرون و اعصار، همچنان درخت اسلام را آبیاری خواهد نمود.

(۲)

۵– نگهداری اسلام

از درخشنده ترین عللی که امام حسین علیه السّلام به خاطر آنها قیام کرد،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۶

پاکسازی خلافت اسلامی از پلیدیهای امویان بود که به ناحق بر آن جسته بودند ...؛ زیرا خلافت در روزگار آنان، آن گونه که اسلام می خواست، وسیله ای برای تحقق عدالت اجتماعی میان مردم و از بین بردن همه عوامل عقب ماندگی و فساد در زمین، نبوده است.

(۱) اسلام، مسأله خلافت را به اعتبار اینکه پایه محکمی برای گسترش حق و عدالت میان مردم است، بسیار مهم

دانسته است، زیرا اگر خلافت صالح باشد، همه امّت به صلاح خواهند بود و اگر از وظایف آن منحرف شود، امّت، دچار نابسامانی شدیدی در همه امور فکری و اجتماعیش می گردند ... لذا اسلام به صورتی مؤکد به مسأله خلافت اهتمام ورزیده، متصدی آن را ملزم ساخته است که سرشتهای نیک و صفات والای عدالت و امانت و آگاهی از نیازهای امّت در زمینه های اقتصادی، اداری و سیاسی داشته باشد و بر کسی که فاقد این صفات باشد، حرام گردانیده است که خود را نامزد خلافت سازد ... امام علیه السّلام در نخستین نامه هایش به اهل کوفه، از این صفات سخن گفته است که باید در وجود کسی که خود را نامزد امامت مسلمین و اداره امور آنان می نماید، به وفور موجود باشد.

آن حضرت علیه السّلام فرمود: «سوگند به دینم که امام نیست جز آنکه به کتاب خدا عمل کند و به قسط رفتار نماید و به حق معتقد باشد و نفس خود را برای خدا نگهدارد» «۱».

(۲) پس هر کس به این صفات، آراسته باشد، حق دارد که خود را برای امامت مسلمین و خلافت آنان، عرضه بدارد و هر کس به آنها متصف نباشد، حقی برای تصدی این منصب مهم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آن قرار داشت، ندارد ...

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۷

(۱) خلافت اسلامی تنها تسلطی زمانی بر امّت نیست، بلکه نیابتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ادامه ذاتی حکومت درخشان آن حضرت است. امام حسین علیه السّلام دید که منصب جدش به دست شراب خواری افتاده است که جز

شهوات و خواسته هایش چیزی را نمی شناسد، بنابراین، آن حضرت علیه السّلام بپا خاست تا وجود تابان و گذشته درخشان را به خلافت اسلامی بازگرداند.

(۲)

۶- آزادسازی اراده امّت

در روزگار معاویه و یزیـد، امّت، اراده و اختیاری از خود نـداشت و کالبـدی بی جان بود که نه احساسـی داشت و نه اختیاری؛ زیرا قیـد و بنـدهای گرانی بر آن بسته بودنـد و روزنه هـای نور و بینش را به رویش مسـدود کرده و میان آن و میان اراده اش حایل ساخته بودند.

(۳) حکومت اموی، به تخـدیر مسـلمین و فلـج ساختن انـدیشه آنان همّت گماشت، مسـلمین، دلهایشان همراه امام حسـین علیه السّـلام بود، اما آنان نمی توانسـتند از قلبها و ضـمیرهایشان پیروی کنند، از آن جهت که حکومت امویان، به زور بر آنها تسلط یـافته بودنـد و چیزی از کارهای خود را مالک نبودنـد؛ نه اراده ای برایشان بود و نه اختیاری، نه عزمی و نه تصـمیمی، همچون مجسـمه هایی شـده بودنـد که در آنها نه احساسـی بود و نه حرکتی، جامه خواری بر آنها پوشانیـده شده و در زیر تازیانه های امویان و تجاوز آنان، فرومایه و بی مقدار گشته بودند.

(۴) امـام، بـه سـوی صـحنه هـای جهـاد و فـداکاری رهسـپار گشت تـا در مسـلمانان، روح عزّت و کرامت بدمـد، شـهادت آن حضرت، نقطه تحولی در تاریخ مسلمین و حیات آنان بود، آنگاه آنان به یکباره دگرگون گشتند و به سلاح نیروی عزم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۸

و تصـمیم، مسلـح شدند و از همه منفی بافیهایی که بر آنها دست یافته بود، رها گشتند و مفاهیم ترس و تسلیم که بر آنان پنجه زده بود، به اصول انقلاب و مبارزه مبدّل شدند، آنان دست در دست، انقلابهای فراوانی را

بپا کردند که شعارشان این بود: «یا لثارات الحسین؛ انتقام حسین را بگیریم» و این شعار، همان فریاد رعدآسایی بود که تختهای سلطنت امویان را در هم کوبید و قدرتشان را به نابودی کشید.

(۱)

۷- آزادسازی اقتصاد امّت

اقتصاد امّت که شریان زندگی اجتماعی و فردی آن بود، دچار فروپاشیدگی شده بود؛ زیرا امویان به صورتی آشکار، به غارت خزانه مرکزی و اختصاص غنایم و دیگر نتایج جنگها و غنیمتها به خویشتن پرداختند و به ثروتی عظیم دست یافتند و اموال فراوانی در خانه هایشان انباشته گردید که در مصرف آنها سرگردان شدند، معاویه در برابر مسلمین اعلام نمود که مال، مال خداست و مال مسلمین نیست و او به آن شایسته تر است. «سعید بن عاص» می گوید:

«شهرها و آبادیها، باغ قریش است!».

(۲) امویان به صرف اموال در راه مقاصد سیاسی شان پرداختند که هیچ ارتباطی به منافع امّت نداشت. موارد برجسته صرف آن اموال، عبارت بودند از:

الف- خرید وجدانها و دینها که نمونه های تأیید کننده آن، در بحث از سیاست اقتصادی معاویه، قبلا بیان گردیده است.

ب- صرف اموال برای کمیته های جعل اخباری که وجود امویان را پشتیبانی می کرد و از ارزش اهل بیت می کاست که به صورتی مشروح

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۵۹

به این امر اشاره نمودیم.

ج- بخششهای فراوان و عطایای بسیار به بزرگان و اشراف برای بستن دهانهای آنان در برابر ظلمی که حکومت در حق مردم مرتکب می شد.

د- صرف اموال در راه لهو و لعب و فحشا؛ زیرا خانه های آنان از زنان و مردان آوازخوان و وسایل موسیقی و دیگر منکرات پر شده بود.

(۱) اینها برخی از مواردی بود که برای آنها اموال، صرف می شد در حالی که

گرسنگی تن امّت را در کام خود فرو می برد و بینوایی گسترش یافته و شبح فقر در همه سرزمینهای اسلامی، به چشم می خورد، به غیر از شام که در رفاه به سر می برد؛ زیرا قلعه محکمی بود که ستم و ظلم امویان آنها را حمایت می کرد.

امام حسین علیه السّلام بپا خاست تا اقتصاد امّت را حمایت کند و توازن زندگی معیشتی را به آنان بازگرداند.

(۲) آن حضرت، اموالی از خراج را که برای معاویه فرستاده می شد، مصادره نمود و اموال دیگری را نیز که در زمان یزید، از یمن به خزانه دمشق فرستاده می شد، در اختیار گرفته آنها را میان فقرا و نیازمندان تقسیم نمود. آن حضرت علیه السّلام بیش از هر چیزی، از این درد رنج می برد که می دید، فقر گریبان مردم را گرفته است و چیزی از بیت المال برای سامان دادن به زندگی آنان مصرف نمی شد.

(۳)

۸- ستمکاریهای اجتماعی

اشاره

ستمکاریهای اجتماعی در سرتاسر سرزمینهای اسلامی گسترش یافته هیچ سرزمینی یافت نمی شد مگر اینکه دستخوش ظلم و ستم امویان شده بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۰

از نمونه های ستم آنان، موارد ذیل است:

(۱)

الف- فقدان امنیت:

«امنیت»، در سرتاسر کشور از بین رفته ترس و وحشت، بر همه شهروندان دست یافته بود؛ زیرا حکومت اموی در ستم پیش رفته بی گناه را به جای گناهکار و روی آورنده را به جرم روی برگرداند.

می گرفت و از روی گمان و تهمت، کیفر می داد، بی گناهان را بی حساب به زندانها و گورها روانه می ساخت، مردم در روزگار زیاد، می گفتند: «سعد را نجات ده که سعید هلاک شده است» هیچ کس یافت نمی شد مگر اینکه بر جان و مال خویش، هراسان بود، بنابراین، امام حسین علیه السّلام قیام کرد تا مردم را از این ستم هولناک، نجات بخشد.

(۲)

ب- حقیر شمردن امّت:

خط سیاسی مورد توجه امویان، اقدام به ذلیل ساختن امّت و حقیر شمردن آنان بود که از نشانه های آن حقیر شمردن، این بود که آنـان گردن مسـلمین را مهر می زدنـد آن گـونه که اسـبان را داغ می کردنـد و این علامـت به بردگی کشانـدن آنـان بود. همچنین، آنهـا بر کف دست مسـلمین علامـتی را نقش می زدنـد تـا آنها را برده معرفی کننـد همان گونه که با بردگان روم و حبشه عمل می کردند «۱» امام علیه السّلام به میدانهای جهاد شتافت تا درهای عزّت و کرامت را به روی مسلمین بگشاید و آن کابوس تاریکی را که زندگیشان را به تاریکی محضی که کورسویی از روشنایی در آن دیده نمی شد، در هم شکند.

(۳)

۹- ستمهای هولناک نسبت به شیعیان

امام، از رنجهایی که شیعیان در زمان معاویه تحمل کردند و محنتها

---

(۱) تاریخ تمدّن اسلامی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۱

و بلاهای فراوانی که کشیدند، سـخت در رنج بود؛ زیرا معاویه در ظلم، ستم، و شکنجه و کشتار بی رحمانه آنان تلاشها کرد، تا آنجا که به امام حسـین علیه السّـلام می گفت: «ای ابا عبد اللّه! دانستی که ما شیعیان پدرت را کشتیم و آنان را غسل و کفن دادیم و بر آنان نماز گزاردیم و به خاکشان سپردیم» «۱».

(۱) معاویه بسیار کوشـید تا با شیعیان، تصفیه حساب بنماید، ما به تفصیل از رنجهایی که در زمان معاویه متحمل شدند، سخن گفتیم که خلاصه آن بدین شرح است:

الف- اعدام بزرگان آنان، همچون «حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی، صیفی بن فسیل» و دیگران.

ب- به دار کشیدن آنان بر روی تنه های درختان خرما.

ج- زنده به گور ساختن آنان.

د- ویران ساختن منازل آنها.

ه- نپذیرفتن شهادت آنان.

محروم ساختن آنان از مقرری بیت المال.

ز- ترساندن و به هراس افکندن بانوان آنان.

ح- گسترش جوّ ترور و وحشت در میان همه طبقاتشان.

(۲) و دیگر انواع ستمکاری که شیعیان با آن دست به گریبان بودند، امام حسین علیه السّلام از آنچه بر سر آنها آمده بود، به شدت نگران گردید و یادداشت مهم خود را برای معاویه فرستاد و در آن جرایمی را که معاویه در حق شیعیان مرتکب شده بود، بر شمرد که ما آن را در مبحث مربوط به

---

(۱) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۲

حکومت معاویه، بیان کردیم.

اقدامات بی رحمانه ای که حکومت اموی بر ضد شیعیان انجام داده بود، از عوامل انقلاب آن حضرت، برای رهایی آنان از آن وضعیت تلخ و دردناك و حمایت آنها از ظلم و ستم بوده است.

(۱)

۱۰- محو کردن نام اهل بیت علیهم السّلام

از برجسته ترین عواملی که سرور شهیدان علیه السّلام به خاطر آنها قیام کرد، این بود که حکومت اموی، کوشید تا یاد اهل بیت علیهم السّلام را محو کند و فضایل و مناقبشان را از یادها ببرد، معاویه در این راه، از پلیدترین وسایل استفاده نمود، که عبارت بودند از:

الف- جعل اخبار برای کم کردن ارزش آنان.

ب- به کارگیری دستگاههای تعلیم و تربیت، برای پرورش کودکان با دشمنی آنان.

ج- کیفر دادن هر کسی که از فضایل آنان یاد می کرد به شدیدترین مجازاتها.

د- ناسزاگویی به آنان بر منبرها، مناره ها و در خطبه های نماز جمعه.

(۲) امام حسین علیه السّلام کنگره سیاسی بزرگی در مکه مکرمه منعقد ساخت و مسلمین را از اقدامات خطرناکی که معاویه

برای از بین بردن اهل بیت از صحنه اسلام انجام داده بود، آگاه کرد ... آن

حضرت علیه السّلام با بی صبری در شوق جهاد، می گداخت و دوست می داشت ای کاش! مرگش فرا می رسید ولی دشنام به پدرش را بر منبرها و گلدسته ها نمی شنید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۳

(۱)

۱۱- نابود کردن ارزشهای اسلامی

امویان به نابود کردن ارزشهای اسلامی همّت گماشتند به نحوی که دیگر نشانی از آنها در متن زندگی مسلمانان دیده نمی شد، برخی از آنها عبارتند از:

(۲) الف- وحدت اسلامی: امویان، تفرقه و اختلاف را میان مسلمانان گسترش دادند و تعصبهای قبیله ای را زنده ساختند و بدگویی میان خاندانها و قبایل عرب را تشویق نمودند تا وحدتی میان مسلمین پدید نیاید.

یزید، «اخطل» را تشویق کرد تا انصار را بد بگوید، آنان که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را پناه دادند و در روزهای غربت و محنت اسلام، از دین وی حمایت کردند.

پدیده آشکار در شعر آن روزگار، بدگویی بی شرمانه بود که شاعران، شایستگیهای ادبی خود را تنها به بدگویی و هنرنمایی در شیوه های نسبت ناروا و ناسزاگویی خاندانهایی که با قبایلشان رقابت می کرد، اختصاص دادند، شعر اموی از هر نوع سرشت انسانی یا هدفی اجتماعی، خالی بود و تنها پدیده بدگویی را در برداشت و بدین ترتیب با وحدت فراگیری که اسلام برای فرزندانش می خواست، مخالفت گردید.

(۳) ب- مساوات: امویان مساوات عادلانه ای را که اسلام اعلام فرمود، نابود ساختند؛ زیرا عربها را بر غیر عرب مقدم شمردند و جوّ هراسناکی از تشنج و دسته بندی سیاسی میان مسلمین به وجود آوردند که نتیجه آن، این بود که موالی [مسلمانان غیر عرب] مجموعه ای از کتابها را در نقص عربها و نکوهش آنان تألیف نمودند همچنانکه عربها نیز کتابهایی در نقص موالی و حقیر شمردن

آنان نوشتند که در رأس کسانی که این گونه تشنج را میان مسلمین به وجود آورد، زیاد بن أبیه بود. او نسبت به عربها کینه توز بود و به نویسندگان فرمان داد تا از

عربها بدگویی کنند.

این سیاست زشت، با روح اسلام مخالفت داشت که در همه حقوق و تکالیف میان مسلمین با اختلاف قومیتهایشان، مساوات را برقرار ساخت.

(۱) ج- آزادی: در طول مدّت حکومت اموی، هیچ مفهومی از آزادی در صحنه زندگی وجود نداشت، زیرا نظام حاکم، مردم را در مورد هر اقدامی که با خواستهایش موافقت نداشت، به مجازاتی سخت و شدید می گرفت تا هیچ کس نتواند حقوق خود را مطالبه نماید و یا در مورد یکی از منافع مردم سخن بگوید، از آنجا که حکومت نطع «۱» و شمشیر، در آن روزگار برقرار بود.

سرور آزادگان، بپا خاست تا انسان مسلمان و دیگر انسانها را از ستم همگانی برهاند و حقوق مردم را که در روزگار معاویه تضییع شده بود، به آنان بازگرداند.

(۲)

۱۲- فروپاشی اجتماع

اجتماع در روزگار امویان منحط شد و فاقد همه ارزشهای اسلامی گردید، مهمترین عواملی که به انحطاط آن انجامید، عبارتند از:

۱- محروم ساختن اجتماع از تربیت معنوی که هیچ یک از خلفا به جز حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام اهمیتی بدان نمی دادند، آن حضرت به این کار، توجهی خاص داشت ولی حوادث هولناک، وی را از ادامه راهش در اصلاح مردم و بهبودی اخلاقشان بازداشت.

۲- تلاش حکومت اموی در فاسد ساختن اجتماع و گمراه نمودنش هر

---

(۱) «نطع»، سفره ای چرمی بود که انسانها را بر روی آن سر می بریدند (مترجم).

چیزی

که از حقیقت اسلام، و هدایت اسلامی دور بود را به خوراک اجتماع دادند این دو عامل، بنا به اعتقاد ما، از مهمترین عواملی هستند که به انحطاط آن اجتماع منجر شد ... نشانه های آن از هم پاشیدگی و انحطاط عبارت بودند از:

(۱) الف- پیمان شکنی: بیشتر فرزندان آن اجتماع، شکستن عهد و پیمان را گناه نمی دانستند؛ زیرا وفا نکردن آن را امری عادی و معمول میان مردم می شمردند که «کسرای عرب» آنان را بر این کار تشویق نمود؛ زیرا در سخنرانی اش در «نخیله» اعلام کرده بود به هیچ تعهدی که برای امام حسن، بر خود لازم کرده، وفا نخواهد کرد و عمدا همه وعده هایی را که به آن حضرت داده بود، بر هم زد و وفا ننمود ... این پدیده از آشکارترین خصایص کوفیان بود؛ زیرا عظیم ترین عهد و پیمانها را با امام حسین علیه السّلام جهت یاری رساندن به آن حضرت و مبارزه با دشمنش بستند، اما آنچه را با خداوند عهد و پیمان منعقد کرده بودند، شکستند و آن حضرت را یاری ننمودند و به قتل رساندند.

(۲) ب- عدم خودداری از دروغ گویی: از بیماریهایی که آن اجتماع بدانها دچار شده بود، خودداری نکردن از دروغگویی است، مخصوصا کوفیان که بدان گرفتار گشته بودند؛ زیرا آنان هنگامی که امام حسین علیه السّلام را، محاصره کرده بودند تا آن حضرت را بکشند، حضرت علیه السّلام سؤالی را بر فرماندهان لشکریانی که با وی برای حرکت به سوی آنان مکاتبه کرده بودند، مطرح فرمود و گفت:

«ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! و ای زید بن حرث! آیا به من

ننوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز و خرم گشته و تو به سوی سربازانی که برای تو آماده هستند، وارد می شوی ...».

آن جانهای پلید از تعمد در دروغگویی شرمی نداشتند و همگی به وی پاسخ دادند: ما چنین نکرده ایم!!

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۶

امام در عجب شد و به آنان فرمود: «سبحان اللّه! آری به خدا که شما چنین کرده اید ...».

در حالی که آنان با گناهانی که مرتکب شده بودند، گرفتاریها و مصایب بسیاری را متوجه اجتماع ساختند و پیشوایان ظلم و جور برای ستم به مسلمین و اجبار آنان به آنچه نمی خواستند، همان افراد را سلاح خود قرار دادند.

(۱) ج- عرضه کردن وجدانها برای فروش: از فرومایه ترین حالتهایی که آن اجتماع در انحراف و انحطاط بدانها رسیده بود، عرضه نمودن وجدانها و دینها برای فروشی آشکار به قدرت حاکمه بود، ما این مورد را به صورت مفصل هنگام بحث از روزگار معاویه بیان کردیم.

(۲) د- روی آوردن به خوشگذرانی: اجتماع، حریصانه به لهو و لعب و فحشا روی آورد، امویان به صورت مستقیم، زندگی غیر مسئولانه را برای متزلزل نمودن عقیده دینی در نفوس مردم و دور کردن آنها از آنچه اسلام در مورد توازن در رفتار فرد دستور می دهد، تشویق می نمودند.

اینها برخی از بیماریهایی است که اجتماع اسلامی بدانها دچار گردیده بود و به بی بندوباری و انحطاط ارزشهای آن منجر شد، امام حسین علیه السّلام برای پایان دادن به انحطاط و انحرافی که امّت بدان مبتلا شده بودند، دست به قیام زد.

(۳)

۱۳- دفاع از حقوق خود

امام حسین علیه السّلام برای دفاع از حقوق خود که امویان آنها را غارت و غصب نموده بودند، قیام

کرد که مهمترین آنها به اعتقاد ما عبارتند از:

(۴) الف- خلافت: امام حسین علیه السّلام همچون پدرش، ایمان داشت که عترت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۷

پاک، به مقام رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سزاوارتر و به جایگاه وی از دیگران شایسته ترند؛ زیرا آنان اهل بیت نبوت، معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه هستند، خداوند به خاطر آنان، آغاز و به خاطر آنان پایان داد،- بنا به تعبیر حضرتش- او با این عقیده از دوران کودکی رشد یافته بود؛ زیرا در آن دوران بود که به سوی عمر،- در حالی که بر منبر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نشسته بود- شتافت و بر او فریاد زد: «از منبر پدرم پایین بیا و به سوی منبر پدرت برو».

(۱) تنها امام حسین علیه السّلام چنین احساسی نداشت بلکه این مسأله نزد ائمه اهل بیت علیهم السّلام همگی وجود داشت، زیرا آنان معتقد بوده اند که خلافت از حقوق آنان است؛ زیرا آنها نزدیکترین مردم به رسول خدا و آگاهترین افراد نسبت اهداف آن حضرت بوده اند ...

مطلب قابل توجه دیگری نیز وجود دارد و آن این است که حضرت حسین علیه السّلام خود، به موجب معاهده صلح مورد اتفاق، خلیفه شرعی بوده است؛ زیرا در بندهای آن معاهده آمده بود معاویه حق ندارد امر خلافت بعد از خود را به کسی واگذار کند و امر خلافت بعد از او برای حضرت حسن خواهد بود که اگر اتفاقی برایش پیش بیاید، به حضرت حسین علیه السّلام بر می گردد «۱».

بنابراین، بیعت یزید، شرعی نبوده و امام حسین علیه السّلام بر ضد امامی از ائمّه مسلمین،

آن گونه که بعضی افراد دارای طرز تفکر اموی معتقد هستند، قیام ننموده است، بلکه آن حضرت علیه السّلام بر ضد ظالمی که حقش را غصب کرده بود، (۲) قیام کرده است.

ب- خمس: «خمس» حق واجب شده ای برای اهل بیت علیهم السّلام است که

---

(۱) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۲۹۸، الإصابه ۱/ ۳۳۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۸

قرآن بر آن تصریح نموده و سنّت در مورد آن متواتر شده است، ولی حکومتهای قبلی آن را غارت نمودند و چیزی از آن را ادا نکردند تا حرکت مقاومت را نزد علویان فلج نمایند، امام حسین علیه السّلام در سخنش با «ابو هره»، که او را از خروج بر ضد بنی امیه نهی کرده بود، به این مطلب اشاره نمود و فرمود: «وای بر تو ای ابو هره! بنی امیه مال مرا گرفتند و من صبر کردم».

(۱) گمان غالب این است مالی که بنی امیه از آن حضرت گرفته بودند، همان «خمس» باشد. «دعبل خزاعی» در قصیده درخشانش که آن را در خراسان در حضور امام رضا علیه السّلام خوانده، به این مطلب اشاره نمود و گفته بود:

اری فیئهم فی غیرهم متقسماو ایدیهم من فیئهم صفرات «می بینم که حقشان میان دیگران تقسیم شده و دستشان از حقشان خالی است».

امام رضا علیه السّلام از این بابت، متأثر شد و دستهای خود را زیر و رو کرد و فرمود: «به خدا که خالی هستند».

(۲) منع علویان از دستیابی به خمس به عنوان یکی از منابع اصلی زندگیشان سبب تأثّر و گرفتاری فراوانی برای آنان گردید. شاید امام حسین علیه السّلام، با قیام خود، بازگرداندن این حق سلب

شده به اهل بیت را در نظر داشته است.

(۳)

۱۴- امر به معروف

از قوی ترین عواملی که سرور آزادگان علیه السّلام به خاطر آنها قیام کرد، برپا داشتن «امر به معروف و نهی از منکر» بود که از پایه های اساسی این دین می باشد و در درجه اول، امام درباره آن مسئولیت دارد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۶۹

(۱) امام علیه السّلام در وصیت به برادرش «ابن حنفیه» که علل قیامش بر ضد یزید را در آن توضیح داده، این مطلب را بیان کرده است، آن حضرت علیه السّلام فرمود: «من نه خودسرانه و بیهوده خارج شده ام، نه ستمکار و نه مفسد، بلکه برای طلب اصلاح در امّت جدّم خارج شده ام، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم».

(۲) امام علیه السّلام به میدانهای جهاد شتافت تا این بنای بلند را که زندگی شرافتمندانه در اسلام، بر آن بنا شده است، به پای دارد؛ بنایی که پایه هایش در روزگار حکومت اموی ویران گشته بود؛ زیرا در زمان آنان، معروف، منکر شده بود و منکر، معروف و امام در بسیاری از مواضع بر آنان اعتراض نمود که از جمله آنها سخنرانی درخشان آن حضرت در برابر مهاجرین و انصار بوده است که بازماندن آنان از نصرت حق و براندازی باطل و ترجیح دادن آسودگی را محکوم کرد که آن را در بخش نخست این کتاب، بیان کرده ایم.

(۳) از آنچه آن حضرت علیه السّلام در روز عاشورا در برابر یاران و اهل بیتش در این زمینه فرموده است، این بود که: «آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی گردد تا مؤمن به لقای پروردگارش راغب گردد».

آن حضرت، مرگ

را بر زندگی ترجیح داد؛ زیرا حق را دید که متلاشی گشته و باطل گسترش یافته بود.

(۴)

۱۵- ریشه کن ساختن بدعتها

حکومت اموی به گسترش بدعتها میان مسلمین، همت گماشت که هدفی جز نابودی اسلام و شکست آن نداشته است، امام علیه السّلام در نامه ای که برای اهل بصره فرستاد، به این موضوع اشاره کرده، فرمود: «سنّت، از بین برده شده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۰

و بدعت، زنده گشته است» «۱».

امام علیه السّلام بپا خاست تا بدعتهای جاهلی را که امویون ایجاد کرده بودند، نابود سازد و سنّت جدّش را که آنان از بین برده بودند، زنده نماید، بنابراین، نهضت جاویدانش، برای نابودی جاهلیت و برافراشتن پرچم اسلام بوده است.

(۱)

۱۶- فرمان نبوی

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از پس غیب، آنچه را که از خطرهای هولناک به دست امویان به سراغ اسلام خواهد آمد، مشاهده فرمود، تجدید رسالت و جاویدان ساختن اصول آن جز با فداکاری فرزندش امام حسین علیه السّلام به هیچ صورت، ممکن نبوده است؛ زیرا آن حضرت بود که باید زره بازدارنده برای نگهداری اسلام باشد، لذا به وی دستور جانبازی و فداکاری داد چنانچه حضرت حسین علیه السّلام این مطلب را در پاسخ دلسوزانی که او را از خروج به سوی عراق بازمی داشتند، بیان فرمود. آن حضرت علیه السّلام به آنان چنین گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا دستوری داده است و من برای انجام آن می روم ...».

(۲) مورخان می گویند: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خبر کشته شدن حضرت حسین علیه السّلام را به مسلمین گفته و آنان را از شهادت آن حضرت و مصیبتهای عظیمی که بر وی وارد خواهند شد آگاه ساخت و پیوسته برای آن حضرت، اظهار تألّم می نمود و قاتلش را لعنت می کرد.

(۳) همچنین

حضـرت امام امیر المؤمنین علیه السّـلام نیز از شهادت آن حضرت و آنچه بر او خواهد گذشت خبر داده بود؛ چنانچه در بخش نخست از این کتاب، اخبار

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۱

متواتر در این مورد را بیان کردیم ....

امام حسـین علیه السّـلام اطلاع کاملی از آنچه بر او خواهد گذشت داشته است؛ زیرا آن را از جدّ و پدرش شنیده و به شهادت یقین حاصل کرده بود و هیـچ امیـدی به زنـدگی نداشـته، با عزم و تصـمیم در امتثال فرمان جدّش در این مورد، به سوی مرگ رفت.

(۱)

۱۷- عزّت و کرامت

از مهمترین عواملی که سـرور آزادگان به خاطر آنها قیام کرد، «عزت و کرامت» بود؛ زیرا امویان می خواستند وی را مجبور به خواری و ذلّت کنند و آن حضـرت نپذیرفت جز اینکه با عزّت، در زیر سایه شمشیرها و نیزه ها زندگی کند، خود آن حضرت در روز عاشورا این مطلب را چنین بیان فرمود:

«همانا این بـد نسب فرزنـد بـد نسب، دو چیز را معرفی کرده است؛ شمشـیر کشـیدن و یا خوار گشـتن، هیهات که ما خواری را بپـذیریم، خداونـد و رسولش و جانهـای بزرگ منش و همتهای بلنـد آن را برای ما نمی پذیرنـد که اطاعت از فرومایگان را بر شهادت همچون بزرگان، ترجیح دهیم ...».

(۲) و باز آن حضرت علیه السّلام فرمود: «مرگ را چیزی جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز فریبی نمی شناسم ...».

آن حضـرت، با لبانی پرخنده، در راه بزرگ منشـی و عزت خویش، مرگ را در آغوش کشید و همه چیز را به خاطر آزادی و کرامت خود، قربانی نمود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۲

(۱)

۱۸– حیله و سفاکی امویان

امام حسین علیه السّلام یقین داشت که امویان، وی را رها نخواهند کرد و از حیله و خیانت نسبت به آن حضرت، دست بر نخواهند داشت، حتی اگر با آنها صلح کند و بیعت نماید زیرا:

(۲) الف– امام، درخشان ترین شخصیت در جهان اسلام بود و مسلمانان در درون خویش، نسبت به وی دوستی و ارادتی خالص داشتند؛ زیرا آن حضرت، نوه پیامبرشان بود و سرور جوانان اهل بهشت و طبیعی بود که برای امویان، تحمل پذیر نبود که شخصیتی با نفوذی قوی و جایگاهی بلند در همه زمینه ها وجود داشته باشد؛ زیرا این امر، خطری بر

قدرت و سلطنتشان به حساب می آمد.

(۳) ب- امویان نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کینه داشتند؛ زیرا آن حضرت در واقعه بدر، آنان را به کشتن داد و شکست و ننگ را نصیب آنها کرد، یزید منتظر فرصتی برای گرفتن انتقام از اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود تا انتقام بدر را از آنها بگیرد.

راویان می گویند که وی می گفت:

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل «من از خندف نیستم اگر از فرزندان احمد، انتقام کارهایش را نگیرم».

هنگامی که انتقام خود را گرفت و کینه هایش را با قتل عام آنها فرو نشاند، شروع به زمزمه کرد و می گفت:

قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل «ما بزرگ بزرگانشان را کشتیم و با بدر، برابر نمودیم و برابر شد».

(۴) ج- امویان به مکر و پیمان شکنی شناخته شده بودند، زیرا امام حسن علیه السّلام با معاویه مصالحه نمود و خلافت را به وی سپرد، با وجود این، معاویه به وی

خیانت کرد و او را مسموم ساخت و به قتل رساند و نیز آنان به مسلم بن عقیل، امان دادند و نسبت به وی خیانت کردند ... در مباحث قبلی، بعضی از شخصیتها را که معاویه از روی ترس، آنها را ترور نمود، ذکر کردیم.

(۱) امام حسین علیه السّلام اعلام کرد که بنی امیه، او را رها نخواهند کرد. آن حضرت علیه السّلام به برادرش «محمد بن حنفیه» می گوید: «اگر وارد سوراخ خزنده ای از خزندگان شوم، مرا بیرون می آورند و می کشند». نیز حضرتش علیه السّلام به «جعفر بن سلیمان ضبعی» فرمود: «به خدا! مرا

رها نخواهند کرد تا این علقه (یعنی قلب مبارکش) را از درونم خارج کنند».

امام علیه السّلام برگزید که بر علیه آنان، اعلام جنگ کند و به مرگی شرافتمندانه بمیرد که تخت سلطنت آنها را به لرزه آورد و جبروت و طغیانشان را نابود سازد.

اینها برخی از عواملی است که سرور آزادگان را واداشت تا بر ضد حکومت یزید، دست به انقلاب بزند.

(۲)

نظریّه ای بی ارزش

گروهی از متعصبان بنی امیه، قیام امام علیه السّلام بر علیه یزید را قیامی به خاطر سلطنت و دستیابی به ثروتهای کشور دانسته اند، این نظریه بر کینه آنان نسبت به امام علیه السّلام دلالت دارد به خاطر پیروزیهای برجسته ای که آن حضرت در نهضت مبارکش به دست آورد که هیچ مصلح اجتماعی در روی زمین، چنین پیروزیهایی به دست نیاورده است.

(۳) شاید بعضی از آنان به خاطر جهلشان نسبت به حقیقت نهضت حسینی و عدم آگاهی از علل آن معذور باشند؛ زیرا امام به یقین می دانست که انقلابش در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۴

صحنه های نظامی شکست خواهد خورد؛ زیرا خصمش، از پشتیبانی ارتشی فراوان با قدرت و نیرویی بسیار، برخوردار بود ولی آن حضرت هیچ نیروی نظامی نداشت تا سلطنت را به دست آورد و اگر آن گونه که می گویند، هدفش سلطنت بود، هنگام شنیدن خبر کشته شدن سفیرش، «مسلم بن عقیل» و برگشتن کوفه بر ضد وی، به حجاز و یا جای دیگری بازمی گشت و از نو برای رسیدن به هدفش شروع به فعالیّت می کرد تا به مقصدش دست یابد.

(۱) امام می دانست که اوضاع موجود، همه به نفع بنی امیه بوده و هیچ چیزی از آنها در پشتیبانی وی و یا

به منفعت او نبوده است.

(۲) «ابن خلدون» می گوید: «شکست حسین علیه السّلام، امری حتمی بود؛ زیرا حسین، قدرتی نداشت که او را در شکست دادن امویان موفق سازد؛ چون طوایف «مضر» برای قریش تعصب داشتند و تعصب قریش برای خاندان عبد مناف و تعصب خاندان عبد مناف برای بنی امیه بود و قریش این را برای آنها می دانستند و دیگر مردمان نیز منکر آن نیستند» «۱».

(۳) انقلاب امام، به خاطر هدفی بود که این ظرفیت و اختیار از دست داده ها نمی توانند آن را بیندیشند. زیرا قیام آن حضرت بر ضد حکومت یزید، به خاطر حمایت از ارزشهای اسلامی و ارزشهای والا از دست امویان است که با تیشه به ریشه آنها حمله برده بودند ...

(۴) یکی از نویسندگان معاصر می گوید: «ما حق داریم بپرسیم که هدف حسین علیه السّلام چه بوده و آن حضرت برای چه مطلبی فعالیت داشته است؟ اگر هدف آن حضرت، هدفی شخصی برای ساقط کردن یزید بود تا خود، خلافتی را که

---

(۱) مقدمه، ص ۱۷۱، قاعده ۳۰.

مورد نظرش بود، در اختیار گیرد، این اصرار را در حضرتش نمی دیدیم که می خواست به سوی کوفه برود علی رغم اینکه مردم از دور او پراکنده شده و به ابن زیاد تسلیم گشته و برای روبه رو شدن و از بین بردن وی، با تعداد بسیار، سلاح به دست گرفته بودند. کوتاه نظرترین مردم می دانست که سرنوشت آن حضرت از آنچه کارش بدان انجامید متفاوت نبود، اگر حسین تا این درجه از کوته نظری بود، به مکه بازمی گشت تا از نو برای رسیدن به منصب خلافت تلاش کند ... و اگر هدفش

در آغاز کار رسیدن به منصب خلافت بود و هنگامی که خبر کشته شدن عموزاده اش به وی رسید، سفر خود را برای گرفتن انتقام از قاتلانش به خاطر اجابت خواسته خانواده و نزدیکانش ادامه داد،- آن گونه که بعضی از محققان ادعا کرده اند-، اگر هدفش این می بود، در می یافت گروهی که همراه وی برای گرفتن انتقام خارج شده و تعدادشان از نود نفر مرد، زن و کودک تجاوز نمی نموده است، به چیزی از آن هدف نمی رسیدند و همه آنها از بین می رفتند و خود حضرت نیز، جان خود را به صورت قربانی کم ارزشی در میدان انتقام گرفتن، فدا می کردند.

(۱) از این گذشته، وظیفه او برای انتقام گرفتن این بود که برگردد تا صفهای یاران و خویشانش را جمع کند و با شمار عظیمی از افراد خشمگین و انتقامجو پیش آید.

(۲) بنابراین، مسأله، مسأله انتقام جویی و هدف، هدفی شخصی نبوده، بلکه مطلب، مطلب امّت است و ماجرا برای حق بوده و اقدام، اقدامی فداکارانه بود که می خواست از خویشتن مثالی برای جانبازی و فداکاری ارائه نماید، اصرار حسین علیه السّلام برای رفتن به سوی کوفه، پس از آگاه شدن از عقب رفتن مردم آنجا و دست کشیدن آنان از جهاد، تنها برای این بود که با شهادت خود، پرچمی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۶

بر افرازد که آن اندک مردمانی که همچنان به ارزشها ایمان داشتند و از میان رهبران، کسی را می جستند که راه تلاش در مبارزه را به آنان نشان دهد ... و نیز برای تحریک وجدان انسانهای وامانده ای که بر جای نشسته و از نگهداری حقوق و رعایت منافعشان، بازمانده بودند».

(۱) این

سخن، واقعیت درخشانی را که امام حسین علیه السّلام به خاطر آن مبارزه کرده بود، در بر می گیرد؛ زیرا آن حضرت، هیچ گونه منفعت شخصی را مد نظر نداشت، بلکه هدفش صلاح امّت و نگهداری آنان از دست امویان بوده است.

(۲)

برنامه ریزی برای انقلاب

اشاره

امام حسین علیه السّلام ابعاد انقلاب را به صورتی عمیق و فراگیر، مورد مطالعه قرار داد و شیوه های آن را با آگاهی و ایمان، برنامه ریزی نمود و تصمیم گرفت که همه توانش را وارد میدان نبرد کند و همه چیز را در راه رهایی امّت از گرفتاری در سایه حکومت سیاهی که همه خواستهای امّت را نادیده گرفته بود، فدا کند ...

(۳) خاورشناس آلمانی «ماربین» برنامه ریزی امام حسین علیه السّلام برای انقلابش را متوجه گردیده و معتقد شده که حضرت حسین علیه السّلام از نخستین لحظه، پیروزی را انتظار داشت و پیروزی را در برنامه های خود می دانست؛ زیرا حرکت حضرت حسین علیه السّلام در قیام بر ضد یزید، آن گونه که می گوید، تصمیم قلب بزرگی بود که تسلیم شدن بر آن گران آمد و پیروزی شتابزده نیز بر او گران بود، بنابراین، با خانواده و خویشان آن قیام را داشت که با آن قیام پیروزی در آینده و پس از مرگش به دست می آورد و به وسیله آن، قضیه فروهشته ای را زنده می ساخت که بدون آن، امید زندگی برایش نبود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۷

(۱) سرور شهیدان، یقین داشت که حقیقت اسلام، ممکن نبود پیروز گردد مگر به عظمت آنچه از فداکاریها تقدیم می کند، بنابراین، با عزم و ایمان تصمیم گرفت برجسته ترین فداکاریها را تقدیم کند که برخی از آنها بدین قرار است.

(۲)

۱- فدا کردن جان خویش

امام علیه السّلام عزم خود را بر گذشتن از جان خویش اعلام نمود و این مطلب را در مکه آشکار ساخت و به مسلمین خبر داد که پاره های تنش، بین نواویس و کربلا پاره پاره خواهند گشت و در اثنای حرکتش

به سوی عراق، از شـهید شدن خویش سـخن می گفت و میان خود و میان برادرش، «یحیی بن زکریا» مشابهتی بر قرار می کرد و اینکه سـر مبـارکش به سـوی سـتمکاری از سـتمکاران بنی امیه برده می شـود، آن گونه که سـر یحیی به سوی سـتمکاری از ستمکاران بنی اسرائیل برده شد.

(۳) آن حضـرت، تصمیم بر شهادت گرفت و زندگی را ناچیز شمرد تا پرچم اسلام بر افراشته گردد و کلمه «اللّه» در زمین بلند شود و همچنـان بر تصـمیم سترگش پایـدار مانـد و هنگـامی که سپاهیان فراوان، وی را محاصـره نمودنـد، دسـتخوش هراس و وحشت نشـد، در حالی که آن سـپاهیان، اهل بیت و یارانش را در کشـتاری هولناك نابود می ساختنـد که از شدت آن فاجعه، ضمیر انسانی به لرزه در می آیـد، ولی آن حضـرت در آن محنت سـخت، از پایدارترین مردم و قوی دل ترین آنان بود و شبیه وی در قبل و یا بعـد از او دیـده نشـد، در شـدّت اراده و قـدرت عزم، تاریخ در همه دورانهایش هیچ فداکاریی که در زندگی مردم مؤثرتر از فداکاری آن حضرت علیه السّلام باشد، سراغ ندارد که آن فداکاری همچنان به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۸

صورت فریادی رعدآسا در برابر ستمکاران و مستبدّان، باقی ماند.

(۱)

۲- فدا کردن اهل بیتش

سرور شـهیدان، به عظیم ترین فداکاری اقدام کرد که هیچ مصـلح اجتماعی در روی زمین به آن اقدام ننموده است و آن اینکه فرزنـدان، اهـل بیت و یـارانش را فـدای عقیـده درونی خود در مورد عمومیت بخشـیدن به عـدالت و گسترش حق و خیر میـان مردم، ساخت.

(۲) آن حضرت برای این فداکاری، برنامه ریزی نمود و به آن به عنوان بخشی از رسالت بزرگ خویش،

ایمان داشت. هنگامی که در مدینه بود، وقتی بانو «ام سلمه» همسر پیامبر به سوی وی شتافت تا او را از خارج شدن بازدارد، این مطلب را آشکار کرد و وی را از کشته شدن خود و کودکانش باخبر ساخت ... آن حضرت، در حالی که با این ایمان مسلّح بود، به صحنه های جهاد شتافت و اصحاب برگزیده خود را که از والاترین کسانی بودند که انسانیّت آنها را در وفاداریشان به حق شناخته است، می دید که چگونه در خدمتش به سوی مرگ از یکدیگر پیشی می گرفتند و ستارگان اهل بیت و فرزندان خود را می دید که چگونه در بهار عمر و عنفوان جوانی، بدنهایشان را شمشیرها و نیزه ها، از هم می دریدند و آن حضرت آنان را به پایداری و صبر و شکیبایی امر می فرمود و می گفت: «صبر کنید ای عموزادگانم! صبر کنید ای اهل بیتم! شما بعد از امروز، هرگز خواری نخواهید دید» «۱».

(۳) دنیا از عظمت این فداکاری که نمایانگر شرافت عقیده و بلندی هدف

---

(۱) بحار الأنوار ۴۵/ ۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۷۹

و عظمت اصولی بود که حضرت به خاطر آنها مبارزه کرد به لرزه در آمد، بدون شک این حرکت، در طول قرون و نسلها همچنان باقی خواهد ماند تا راه را برای مردم روشن سازد و برجسته ترین درسهای فداکاری در راه حق و وظیفه را به آنها بدهد.

(۱)

۳- فداکاری امام حسین علیه السّلام با اموال خود

سرور آزادگان، همه ما یملک خود را در راه قرآن و دفاع از دین خدا، فدا کرد؛ زیرا آن وحشیان درنده خوی از سپاه امویان، پس از شهادتش، به خیمه گاهش هجوم بردند و اموال و دارایی اش را غارت نمودند، حتی ملحفه یا

چادری را برای بانوان خانـدان رسالت باقی نگذاشـتند و آنها را هم غارت کردند و بدین گونه پستی انسان دور شده از فطرت را که ضمیری مسخ شده داشته باشد، نمایان ساختند.

(۲)

۴- با خود بردن بانوان خاندان نبوّت

یکی از درخشان ترین برنامه ریزیهای امام بزرگ علیه السّلام در انقلاب عظیمش این بود که بانوان خاندان نبوت و رسالت را بـا خود به کربلا برد، در حالی که می دانست مصـیبتها و گرفتاریهایی بر آنها خواهـد گـذشت او این مطلب را هنگامی که ابن عباس او را از بردنشان به عراق نهی می کرد، بیان فرمود و به وی گفت:

«قد شاء اللّه أن یراهن سبایا ... «۱»؛ خداوند اراده فرموده است که آنان را اسیر ببیند».

---

(۱) بحار الأنوار ۴۴/ ۳۶۴ (با اختلاف).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص: ۳۸۰

(۱) آن حضرت، بدین وسیله می خواست ادای رسالت جاویدانش را در آزاد کردن امّت و رهایی دادنشان از بردگی زیردست امویـان، کامل سازد ... آن بانوان بزرگ، نقش درخشانی در کامل کردن نهضت سـرور شـهیدان علیه السّلام داشـتند، مردم را پس از خوابی که بر آن مستولی شده بود، بیدار کردند و هیبت حکومت اموی را ساقط نمودند، باب قیام بر ضد آن حکومت را گشودنـد که اگر آنان نمی بودنـد هیـچ کس نمی توانست کلمه ای در برابر آن طاغوت فاجر بر زبان آورد. هر کس که در نهضت امـام تأمـل نموده و ابعـاد آن را مطـالعه کرده باشـد این مطلب را درک نموده است برخی از علما و نویسـندگان به این مطلب اشاره نموده اند، آنان عبارتند از:

(۲) الف- امام کاشف الغطاء: «امام شـیخ محمـد حسـین آل کاشف الغطاء رحمه اللّه» در بسـیاری از تألیفات خود تأکید نموده است که

هدف از خروج امام به همراه خانواده اش به سوی کربلاء، کامل کردن نهضت و رسیدن به هدف خود در نابود ساختن دولت امویان بوده است و می گوید: «آیا شک و ریبی داری در اینکه حسین علیه السّلام اگر خود و فرزندانش کشته می شدند و آن بانوان آزاده در آن مواضع به مقابله با طاغوت نمی پرداختند، کشته شدن آن حضرت به اجبار، از بین می رفت و کسی برای انتقام گرفتن خونش بر نمی خاست و خونش به هدر نمی رفت، حسین می دانست این کاری است که چاره ای جز آن نیست، هیچ کس جز آن بانوان بزرگوار، قادر به انجام آن نبود، بر آن حضرت واجب شد که حتما آنها را با خود ببرد، نه تنها برای مظلومیّت آنان در اسیر شدن، بلکه برای منظوری سیاسی و فکری عمیق یعنی تکمیل هدف و رسیدن به مقصد، که حکومت یزید را سرنگون سازد و به نابودی آن بشتابد پیش از آنکه او، اسلام را نابود کند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۱

و مردم به جاهلیت نخستینشان برگردند ...» «۱».

(۱) ب- احمد فهمی: «استاد سید احمد فهمی» می گوید: «حسین علیه السّلام، دریافت که کشته می شود؛ زیرا به علم یقین از بدنهادی یزید، زشتخویی و دغل کاری اش آگاه بود، یزید پس از کشتن حسین علیه السّلام، دستش دراز می شد تا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در سلاله اش بیازارد با کشتن کودکان بی گناه و شکستن حرمت زنان و برداشتن آنان و باقیمانده کودکان از بیابانی به بیابانی و از شهری به شهری که دیدن آن وضع، غیرت مسلمین را بر می انگیخت، زیرا چیزی شنیع ترین و زشت تر از انتقام گرفتن از زنان و

کودکان، پس از کشتن جوانان و مردان نیست.

(۲) آن حضرت با حرکتش به آن وضع، می خواست از یزید در خلافتش انتقام بگیرد و در اوج قدرتش او را بکشد و به حقیقت آنچه را آن حضرت انتظار داشت، انجام شد و آنچه را یزید و دار و دسته اش عمل کرده بودند، اثری عمیق در نفوس مسلمین داشت و آنچه با ذریه نبوت انجام دادند، یعنی شکستن حرمت زنان که جز به صیانت، پاکی، عزت و بزرگواری، به چیز دیگری شناخته نشده بود، خشم مسلمین را برانگیخت، چیزی که زبان شعرا را به بدگویی و نکوهش گشود و بیشتر مسلمین از خلافت امویان متنفر گشتند و قلوب مؤمنان بر آنان خشمگین گشت، بنابراین، حسین، او را به قتلی شدیدتر از قتل خویش، کشت» «۲».

(۳) ج- احمد محمود صبحی: «دکتر احمد محمود صبحی» می گوید: «آنگاه، نپذیرفت (یعنی حضرت حسین علیه السّلام) مگر اینکه خانواده اش را با خود ببرد تا

---

(۱) امام کاشف الغطاء در این مورد به تفصیل در کتاب خود، «السیاسه الحسینیه» سخن گفته است.

(۲) ریحانه الرسول، ص ۱۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۲

مردم ببینند دشمنانش مرتکب اعمالی می شوند که نه دین، آنها را اجازه می دهد و نه انسانیّت می پذیرد لذا ماجرایش به همراه خون ریخته شده اش در صحرا، از بین نمی رود که شدیدترین افتراها بر او بسته شود هنگامی که شاهدی عادل بر هر آنچه میان وی و دشمنانش گذشته است، نباشد».

(۱) «خانم دکتر بنت الشاطی» می گوید: «زینب، خواهر حسین، لذت پیروزی را بر ابن زیاد و بنی امیه تباه کرد و قطره هایی از زهر کشنده در جامهای پیروزمندان ریخت و همه حوادث سیاسی که بعد

از آن پیش آمد، نظیر قیام مختار، قیام فرزند زبیر، سقوط دولت اموی و قیام دولت عباسی و پس از آن، ریشه دار شدن مذهب شیعه، همانا زینب باعث و انگیزنده همه آنها بوده است «۱».

می خواهم بگویم که وضع چگونه می شد اگر حضرت حسین علیه السّلام و همه کسانی که از مردان همراه وی بودند، کشته می شدند، جز اینکه این حادثه را تاریخ مطابق نظر دشمنانش به ثبت می رساند و هر اثری از قضیّه آن حضرت، به همراه خون ریخته شده اش در صحرا، نابود می گشت ...» «۲».

(۲) اینها برخی از نظریاتی است که نظر ما را تأیید می کند در مورد اینکه مقصود از خروج امام حسین علیه السّلام به همراه خانواده اش، چیزی نبوده است جز اینکه افکار عمومی، روشن گردد و اهداف بلندی که حضرت به خاطر آنها قیام کرد، توضیح داده شود، از مهمترین آنها، نابودی دولت امویان بود که خطر مستقیمی برای عقیده اسلامی به شمار می آمد.

(۳) نیز نظریه دیگری وجود دارد که «علّامه مرحوم شیخ عبد الواحد مظفر»

---

(۱) بطله کربلاء، ص ۱۷۶ و ۱۸۰.

(۲) نظریه امامت نزد شیعه اثناعشریه، ص ۳۴۳.

بیان کرد و آن این است که حضرت حسین علیه السّلام، خانواده اش را به همراه برد از ترس اینکه امویان آنان را دستگیر نمایند و به زندانهای خودشان بیندازند، وی گفته است: «اگر حضرت حسین علیه السّلام، زنان را در مدینه باقی می گذاشت، نظام حاکم آنان را تحت بازداشت قرار می دادند و بلکه علنا دستگیر می کردند و به زندانهای تاریک می افکندند، در آن صورت، حضرت ناگزیر یکی از دو امر را انتخاب می کرد که هر کدام از آنها

نهضت مقدسش را فلج می کرد:

(۱) یا به دشمنانش تسلیم شود و از آنها اطاعت نماید تا خانواده محترمش را رهایی بخشد در حالی که این بر خلاف اصلاحی است که خواهان او بود و انجام آن را با تحمل همه خطرها بر خود واجب ساخته بود.

(۲) و یا اینکه به راه زنده کردن دعوتش، ادامه دهد و مخدرات را که وحی، پوششی از عظمت و جلال بر آنها افکنده است، رها کند، این چیزی است که روح غیرتمند حسین علیه السّلام، آن را تحمل نمی کرد و بنی امیه را هیچ شرم و حیایی مانع نمی شد و کسی از جهان اسلام نمی توانست جلویش را بگیرد.

(۳) بنی امیّه، اهمیتی نمی دادند که برای رسیدن به هدف و به دست آوردن مقصدشان، مرتکب زشتکاری شوند، آنان در رسیدن به هدف، سعی داشتند اگر چه به ارتکاب منکرات دینی و عقلی باشد.

آیا نشنیده ای که امویان، همسر عمرو بن حمق خزاعی، زوجه عبید اللّه بن حر جعفی و نیز زوجه کمیت اسدی را زندانی ساخته بودند؟» «۱».

(۴) به هر حال، امام با خروج خود به همراه خانواده اش، همه برنامه ریزیهای سیاسی اموی را نابود کرد و همه نشانه های ستمی را که معاویه برپا نموده بود، از

---

(۱) توضیح الغامض من اسرار السنن و الفرائض، ص ۲۹۷- ۲۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۴

بین برد؛ زیرا بانوان وحی، نقشی فعّال در ایجاد بینش و آگاهی اجتماعی بر عهده گرفتند و اجتماع را از حقیقت امویان آگاه ساختند و آنان را از ظاهر دینی [که به خود گرفته بودند] دور ساختند که اگر آن بانوان نبودند، آثار انقلاب حسین علیه السّلام نابود می شد و بر

باد می رفت.

(۱) یکی از درخشندترین عوامل استمرار جاودانگی قیام امام حسین علیه السّلام و ادامه عملکرد آن در نشر روح اصلاح اجتماعی در طول تاریخ، همین آوردن یادگارهای رسالت و بانوان وحی به همراه امام است که نقشی درخشان در روشن کردن افکار عمومی داشتند. آنان، پرچم ایمان را که امام برافراشته بود، برداشتند و اصول والای آن را که امام به خاطر آنها به شهادت رسیده بود، منتشر ساختند؛ زیرا نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خواهر حسین، حضرت زینب دخت امیر مؤمنان علیه السّلام به سوی صحنه های جهاد شتافت، در حالی که دژهای ستمکاران را در هم می کوبید و همه پیروزیهای آنان را در قتل برادرش، نابود می ساخت و شکست و ننگ را نصیبشان می کرد و خانه هایشان را مالامال از فاجعه و اندوه می نمود.

(۲) رهبر کاروان حسینی، بانوی خاندان وحی، حضرت زینب علیها السّلام به میدان نبرد شتافت و در حالی که صفهای سپاه را از بدن برادرش- امام بزرگوار- دور می ساخت، پیش آمد تا اینکه در کنار نعش برادر ایستاد. نگاه لشکریان به وی دوخته شد، همگی گوش شدند تا بشنوند که آن حضرت در برابر آن مصیبتهای هولناک که پی درپی بر او وارد شده بود، چه می گوید؟

(۳) آن حضرت، با متانت تمام، بدون اینکه مصیبتهایی که کوهها را تکان می دهد او را سراسیمه کرده باشد، چشم به آسمان دوخت و با حماسه ای از ایمان و حرارت عقیده گفت: «خداوندا! این قربانی را از ما بپذیر».

با این گفتار، نخستین جرقه انقلاب بر ضد حکومت اموی، پس از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۵

برادرش را رها کرد، آن سپاه، دوست داشت

که به زمین فرو رود؛ زیرا برایش معلوم شد که چه گناهی را مرتکب شده و چگونه عناصر اسلام و مراکز آگاهی و ایمان را نابود کرده است.

(۱) هنگامی که اسیران اهل بیت علیهم السّلام به کوفه نزدیک شدند، گروههای عظیمی از مردم برای استقبال از اسیران خارج شدند، بانوی خاندان وحی، در میان آنان، خطابه ای ایراد کرد که آنان را منفعل و سرگشته ساخت، مردم ناگهان سرگردان شدند و نه چیزی را متوجه می شدند و نه می فهمیدند که خانه هایشان به ماتم سراهایی تبدیل گشته اند. آنان بر سرنوشت شوم خود می گریستند و بر گناهی که مرتکب شده بودند، زاری می کردند. هنگامی که حضرت زینب به کاخ فرمانداری رسید، آن طاغوت با زشت ترین حالتهای انتقامجویی با وی رو به رو شد و گفت: کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟

(۲) بانوی بنی هاشم با شجاعت و پایداری به او روی کرد و با سخنان نصرت و پیروزی به وی پاسخ داد و فرمود: «جز نیکی ندیده ام، اینان قومی بودند که خداوند، قتل را بر آنان نوشت و آنها به سوی آرامگاههایشان شتافتند، خداوند تو و آنان را با هم جمع خواهد کرد و مورد مخاصمه واقع خواهی شد، آنگاه می بینی که پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!».

این کلمات، فرزند مرجانه را رسوا کرد و برای او از ضربه های شمشیر و فرو کردن نیزه ها سخت تر بود.

(۳) هنگامی که به شام رسید، با آن خطابه برجسته تکان دهنده اش تخت سلطنت اموی را به لرزه افکند و بدین وسیله، به پیروزیی دست یافت که لشکرها آن را محقق نمی سازند ...

زندگانی حضرت امام حسین

علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۶

به همراه آوردن خانواده توسط امام حسین علیه السّلام، بر اساسی از آگاهی عمیق برپا بود که به وسیله آن، فتح و نصرت را به دست آورد.

در اینجا سخن از برخی عوامل انقلاب حسینی و برنامه ریزیهای آن پایان می یابد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۷

(۱)

در مکّه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۸۹

(۱) پس از آنکه حضرت امام حسین علیه السّلام عدم پذیرش قطعی خود را در مورد بیعت با یزید اعلام کرد، همراه اهل بیت خود به سوی مکه که حرم خداوند و حرم پیامبرش می باشد، حرکت کرد و به بیت اللّه الحرام پناه برد، زیرا خدای تعالی، امنیّت و اطمینان را برای بندگانش در آنجا، واجب فرموده است.

امام، به این شهر امن، روی آورد تا از شرّ امویان و تجاوزات آنان در امان باشد.

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت، شب یکشنبه، دو شب به آخر ماه رجب، سال ۶۰ ه «۱» خارج شد، در حالی که پریشانی بر اهل مدینه، دست یافته بود چون می دیدند خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از آن خارج می شوند، خروجی بدون بازگشت.

کاروان از مدینه جدا شد، در حالی که به سرعت راه می پیمود و امام، کلام خدای تعالی را تلاوت می کرد: رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ «۲»؛ «پروردگارا! مرا از قوم ستمکار، نجات بده».

(۳) امام، حرکت خود را به حرکت حضرت موسی علیه السّلام بر علیه فرعون تشبیه کرد، حرکت آن حضرت بر علیه طاغوت زمانه اش، فرعون این امّت همین گونه

---

(۱) مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶ چاپ دار إحیاء العلوم- لبنان. ابن جوزی، منتظم: ۵/ ۳۲۴ الافاده من تاریخ الائمه الساده. و در الفتوح ۵/ ۳۴ آمده است:

آن حضرت، سه شب از شعبان گذشته، خارج شد.

(۲) قصص/ ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۰

هم بود تا حق را به پای دارد و بناهای بلند عدالت را استوار سازد.

(۱) امام، جاده عمومی را که مردم در آن رفت و آمد می کردند، انتخاب کرد و از آن دوری نگزید. بعضی از یارانش به آن حضرت پیشنهاد کردند همان گونه که «فرزند زبیر» عمل کرد، از راه اصلی دور شود تا مبادا از حکومت مدینه کسانی در طلب او باشند و به او برسند ولی امام، با سادگی و اطمینان نفس کامل، پاسخ داد و فرمود: «نه، به خدا! هرگز این راه را ترک نمی کنم تا اینکه خانه های مکّه را ببینم و یا اینکه خداوند آنچه را دوست دارد و می پسندد، حکم فرماید».

(۲) امام، به هر حکمی که خداوند حتمی می ساخت، راضی بود و هیچ گاه ناتوان نشد و حوادث هولناکی که هیچ انسانی یارای تحمل آنها را نداشت، عزم وی را سست نکرد، در اثنای حرکت، شعر «یزید بن مفرغ» را تمثل می فرمود:

لا ذعرت السوام فی خلق الصبح مغیرا و لا دعیت یزیدا

یوم اعطی مخافه الموت ضیماو المنایا ترصدننی ان اصیدا «۱» «نه پرندگان را هنگام حمله صبحگاهی پریشان سازم و نه مرا یزید بخوانند».

«آن روز که از ترس مرگ خوار شوم در حالی که اجل مراقب من است تا مبادا دور گردم».

(۳) آن حضرت، مطمئن بود مادام که بر عزم بزرگش، مصمّم بود اجل مراقب اوست که با عزت و بدون ذلّت و خواری زندگی کند و در برابر حکومت یزید، خاضع نباشد ... بعضی از راویان می گویند آن حضرت در مسیرش، این ابیات را

بر زبان می آورد:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۱ اذا المرء لم یحم بنیه و عرسه و نسوته کان اللئیم المسببا

و فی دون ما یبغی یزید بنا غدانخوض حیاض الموت شرقا و مغربا

و نضرب کالحریق مقدمااذا ما رآه ضیغم راح هاربا «اگر انسان فرزندان، عروسان و زنانش را حمایت نکند، آن فرومایه ناسزا خورده خواهد بود».

«فردا، پیش از آنکه یزید به خواسته اش برسد، در شرق و غرب، مرگ را پذیرا خواهیم بود».

«همچون آتش گرفته به پیش خواهیم رفت که اگر شیری او را ببیند، از روبه رویش گریزان می گردد».

(۱) این شعر، تصمیم آن حضرت را بر پذیرا شدن مرگ، نشان می دهد، خواه در مشرق باشد و یا در مغرب، ولی با یزید، بیعت نخواهد کرد.

(۲)

همراه با عبد اللّه بن مطیع

در میان راه، «عبد اللّه بن مطیع عدوی» به استقبال آن حضرت شتافت و به وی گفت: ای ابا عبد اللّه! خداوند مرا فدای تو سازد، به کجا می روی؟

- «در این وقت، من عازم مکه هستم، پس هرگاه به آنجا رسیدم از خداوند برای بعد از آن، طلب خیر (استخاره) خواهم کرد».

- ای فرزند دخت رسول اللّه! خداوند در آنچه بر آن تصمیم گرفته ای، برای تو خیر بخواهد، من پیشنهادی به شما دارم آن را از من بپذیر.

- «آن چیست؟».

- هرگاه به مکه رفتی، از اینکه اهل کوفه تو را فریب دهند بپرهیز زیرا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۲

پدرت در آن کشته شد و برادرت را در آن، ضربه ای زدند که نزدیک بود او را از پای در آورد، پس ملازم حرم باش که تو

در روزگارت، سرور عرب هستی؛ زیرا به خدا! اگر از بین بروی،

اهل بیت تو نیز با رفتن تو، نابود می شوند.

امام، از او تشکر کرد و برایش دعای خیر نمود «۱».

(۱) کاروان امام، حرکت کرد و به سرعت راه پیموده، به چیزی توجه نداشت، تا اینکه به مکه رسید، هنگامی که امام به کوههای آن نگاه کرد، کلام خدای تعالی را تلاوت فرمود: وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّى أَنْ يَهْدِيَنِى سَواءَ

---

(۱) ابن جوزی، منتظم، جزء پنجم ص ۳۲۷. الفتوح ۵/ ۳۴- ۳۵. و در تاریخ ابن عساکر ۱۴/ ۱۸۲ آمده است: حضرت حسین علیه السّلام بر «ابن مطیع» گذشت در حالی که مشغول کندن چاه بود، پس به آن حضرت گفت: به کجا می روی، پدر و مادرم فدای تو باد! حضرت به او فرمود: «قصد مکه دارم» امام از نامه های اهل کوفه به آن حضرت برایش گفت. ابن مطیع گفت: پدر و مادرم فدایت باد! ما رای از وجودت بهره مند ساز و به سوی آنان مرو. حضرت حسین علیه السّلام نپذیرفت.

سپس ابن مطیع به وی گفت: این چاه رای کنده ام و امروز وقت تمام شدن آن است و در دلو قدری آب از آن برای ما خارج شده است، خداوند رای برای برکات دادن به ما در این چاه، دعا کن.

امام علیه السّلام فرمود: قدری از آب آن رای به من بدهید. برایش آورد. حضرت از آن آب نوشید و مضمضه کرد و به چاه برگرداند، پس آب آن گوارا گردید.

و در «وسیله المال فی عد مناقب الآل»، ص ۱۸۵ از صفی الدین، آمده است:

عبد اللّه، با حضرت حسین علیه السّلام روبه رو شد و به او گفت: فدایت شوم! به کجا می روی؟

حضرت فرمود: اینک

به مکه می روم و بعد از آن، از خداوند طلب خیر (استخاره) می کنم.

گفت: خداوند برای تو خیر بخواهد و ما را فدای تو قرار دهد، ملازم حرم باش که تو سرور عرب هستی و اهل حجاز، کسی رای با تو برابر نخواهند دانست و مردم از هر سوی به جانب تو خواهند آمد، از حرم دور نشو، عمو و داییم فدای تو باد!

السَّبِیلِ «۱». «۲»

«و هنگامی که به سوی مدین روی آورد، گفت شاید امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرماید».

هجرت آن حضرت به سوی مکّه، همانند هجرت موسی به مدین بود؛ زیرا هر دوی آنان از فرعون زمانه شان گریختند و برای مقاومت در برابر ظلم و مبارزه با طغیان، مهاجرت کردند.

(۱)

امام حسین علیه السّلام در مکّه

امام، در شب جمعه، سه شب از شعبان گذشته به مکه رسید «۳» و در خانه عباس بن عبد المطلب «۴»، رحل اقامت افکند، مردم مکّه استقبال شایانی از آن حضرت به عمل آوردند و هر صبح و شب نزد آن حضرت می رفتند و احکام دین و احادیث پیامبرشان را از او می پرسیدند.

(۲) «ابن کثیر» می گوید: «مردم در مکّه به سوی او می رفتند، در اطرافش می نشستند و سخنش را می شنیدند و از آنچه می شنیدند، بهره می بردند و آنچه را از او روایت می کردند، می نوشتند» «۵».

امام با جاذبه معنوی خود، دلها را به خود جلب می کرد و قلبها را به سوی

---

(۱) الفتوح ۵/ ۳۷.

(۲) قصص/ ۲۲.

(۳) ابن جوزی، منتظم. الافاده فی تاریخ الائمه الساده.

(۴) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۷ و در اخبار الطوال، ص ۲۲۹ آمده است: آن حضرت در شعب علی، فرود آمد.

(۵) البدایه و

النهایه ۸/ ۱۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۴

خود می کشید، مردم به دور او حلقه زدند تا جانهای خود را از آب گوارای علومش که ادامه علوم جدش، پرتو افکنده علم و نور در زمین بود، سیراب کنند.

(۱)

توجه حاجیان و زایران عمره به حضرت حسین علیه السّلام

کسانی که برای حج و عمره از سایر مناطق به بیت اللّه می آمدند، نزد آن حضرت به رفت و آمد پرداختند «۱» و دیگران را به سوی او فرا می خواندند و برگرد وجودش می گشتند، این یکی از او علم و حدیث می خواست و آن دیگری از او حکمتهای سودمند و سخنان جامع فرا می گرفت تا با انوار آنها در تاریکیهای زندگی هدایت شود «۲». امام، ثانیه ای از وقت خود را رها نمی کرد که بدون نشر بینش و آگاهی اجتماعی بگذرد، آن حضرت، مردم را به بیداری و بر حذر بودن از سیاست اموی فرا می خواند که هدفش، به بردگی کشیدن مسلمین و خوار نمودن آنان بوده است.

(۲)

اضطراب فرزند زبیر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۳۹۴ اضطراب فرزند زبیر ..... ص : ۳۹۴

فرزند زبیر» برای فرار از بیعت با یزید، در مکّه پناهنده شده بود و رفت و آمد مردم نزد امام حسین علیه السّلام اتفاق آنان در تعظیم و گرامیداشت آن حضرت و بی میلی و دور شدن مردم از وی، بر او گران آمد، زیرا وی دارای صفتی دوست داشتنی و یا سرشتی کریمانه، نبوده است.

«زید بن علی جذعانی» می گوید: «در او صفتهایی بود که خلافت با وجود

---

(۱) ابن صباغ، الفصول المهمّه، ۱۸۳، وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ۱۸۵.

(۲) نهضه الحسین علیه السّلام، ص ۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۵

آنها برایش شایسته نبود؛ زیرا وی مردی بخیل بود و کمتر به پذیرایی از میهمانان می پرداخت، بدخو و حسود بود، محمد بن

حنفیه را اخراج کرد و عبد اللّه بن عباس را به طائف تبعید نمود» «۱».

(۱) از نشانه های ذاتی وی، پستی و بخل بود.

شاعر درباره او گفته است:

رایت ابا بکر و ربک غالب علی امره یبغی الخلافه بالتمر «۲» «سوگند به پروردگارت فرزند زبیر را دیدم که تلاش می کرد و می خواست خلافت را با خرما به دست آورد».

(۲) مردم در روزگار حکومت کوتاهش از گرسنگی و محرومیت رنج بردند و موالی که در یاری اش فراوان کوشیدند، به انواع سختیها دچار گشتند که شاعر آنان نومیدی خود در یاری رساندن به وی را چنین بیان می کند:

ان الموالی امست و هی عاتبهعلی الخلیفه تشکو الجوع و السغبا

ما ذا علینا و ما ذا کان یرزؤنااای الملوک علی من حولنا غلبا «۳» «موالی، از خلیفه گله مند شدند و از گرسنگی و بی غذایی شکایت دارند».

«بر ما چه بود و چه چیزی ناراحتمان می کرد که کدام پادشاه در اطراف ما بر دیگری غالب شود».

(۳) پسر زبیر، برای شکار ساده لوحان و فریب دادن کم خردان، زهد و پارسایی و درویش صفتی را تظاهر می کرد چنانچه امام امیر المؤمنین علیه السّلام او را چنین توصیف می نماید: «تله دین را برای شکار دنیا به کار می گیرد» «۴».

مسلّم است که وی در خروج بر ضد حکومت بنی امیّه، برای خدا عمل

---

(۱) فوات الوفیات ۲/ ۱۷۳.

(۲) ابن قتیبه، المعارف، ص ۲۲۵.

(۳) مروج الذهب ۳/ ۷۵.

(۴) شرح نهج البلاغه ۷/ ۴۸.

نمی کرد، بلکه خواهان سلطنت و قدرت بود، «عبد اللّه بن عمر» این مطلب را هنگامی اظهار داشت که همسرش بر او اصرار می کرد که با وی بیعت نماید و از طاعت و تقوای او برایش یاد می کرد، پس به وی گفت: «تو آن قاطرهای معاویه را ندیده ای که با آنها به حج می رفت و خاکستری رنگ

بودند؟ ابن زبیر، غیر از آنها را نمی خواهد» «۱».

(۱) به هر حال، برای فرزنـد زبیر، چیزی از موضـوع حضـرت حسـین علیه السّـلام، سـنگین تر نبـود، زیرا می دانست بـا وجـود حضـرت حسین علیه السّلام کسی با وی بیعت نمی کند؛ زیرا آن حضرت فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و در روی زمین، کسی با وی همتا و برابر نبوده است، آن گونه که «ابن کثیر» می گوید «۲».

(۲) «اوکلی» نیز بر این امر تأکید می نماید و می گوید «فرزند زبیر کاملا دریافته بود مادام که حسین علیه السّلام در قید حیات باشد، همه تلاشهایش بیهوده خواهد بود ولی اگر گزندی به وی برسد، راه خلافت برایش آماده خواهد شد».

پسـر زبیر، به امام پیشنهاد می کرد که به سوی عراق برود تا از او راحت شود. وی به آن حضرت می گفت: «چه چیزی تو را از شیعیانت و شیعیان پدرت بازمی دارد؟ به خدا! اگر من مانند آنها را داشتم، به هیچ جایی جز به سوی آنها نمی رفتم!» «۳».

فرزند زبیر، دلسوز امام نبود و در اظهار عقیده برای آن حضرت، اخلاص

---

(۱) المختار، ص ۹۵.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۵۱. و در وسـیله المآل، ص ۱۸۵ آمده است: وجود حسـین، بر پسر زبیر سنگین بود؛ زیرا مردم حجاز، مادام که حسـین علیه السّـلام در منطقه بود با وی بیعت نمی کردند و با وجود حسین، آنچه را از آنها می خواست، برایش مهیّا نمی گردید.

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۷۰، (اول حوادث سال ۶۰).

نـداشت، تنهـا می خواست که از آن حضـرت راحت شود، ولی انگیزه هـای وی بر امام، پوشـیده نبود، آن حضـرت به یارانش فرمود: «این یک- در

حالی که به پسر زبیر اشاره می نمود- چیزی در دنیا نزد وی بهتر از این نیست که من از حجاز خارج شوم، او می داند که مردم مرا با وی برابر نمی دانند، لذا دوست دارد که من خارج شوم تا صحنه برایش خالی بماند» «۱».

حکومت اموی نیز اهمیتی به فرزند زبیر نداد و همه تلاشهایش را متوجه امام حسین علیه السّلام کرد.

(۱)

نظریه غزالی

«شیخ محمد غزالی» بعید می داند که فرزند زبیر برای اینکه از حضرت حسین علیه السّلام راحت شود، به وی پیشنهاد کرده باشد که به سوی عراق خارج شود.

وی گفته است: «عبد اللّه بن زبیر خداترس تر است و در اسلام ریشه دارتر از آن است که این فرومایگی را مرتکب گردد!» «۲».

(۲) این نظریه، دور از واقعیت است؛ زیرا «فرزند زبیر» هیچ پرهیزگاری در دین نداشت؛ زیرا هم او بود که آتش فتنه را در جنگ جمل روشن ساخت و پدرش را به آن وارد نمود، او بود که به خاطر رسیدن به قدرت، خود را به هلاکت افکند و همه چیز را در راه آن فدا کرد، او از دشمن ترین مردم نسبت به عترت پاک بود و کسی که چنین باشد، آیا ممکن است انسانی باتقوا و ریشه دار در اسلام باشد؟!

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۸. طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۳.

(۲) من معالم الحق، ص ۱۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۸

(۱)

نظريّه ای کم ارزش

از نظریات کم ارزش، نظریه «انیس زکریا» می باشد که به تعصب اموی معروف است. او می گوید: یکی از مهمترین عواملی که به کشته شدن امام حسین علیه السّلام منجر گردید، تشویق آن حضرت به وسیله پسر زبیر برای خارج شدن به سوی عراق بود که اثر مهمی بر روحیه وی داشته است «۱»! این گفته؛ از بی مایه ترین نظریه هاست؛ زیرا امام حسین علیه السّلام از گفتار فرزند زبیر تأثیری نگرفت و فریب تشویق وی را نخورد، بلکه عوامل دیگری وجود داشته که آن حضرت را به خروج به سوی عراق واداشته اند که ما آنها را به تفصیل در مباحث قبلی، بیان کرده ایم.

اضطراب حکومت محلّی

حکومت محلّی در مکه، از آمدن امام به آنجا مضطرب شد و ترسید که امام آن را مرکزی سیاسی برای دعوت خویش و محلّی برای اعلام انقلاب بر ضد حکومت دمشق قرار دهد لذا «عمرو بن سعید اشدق» حاکم مکّه، پریشان، به نزد امام شتافت و به آن حضرت گفت: چه چیزی تو را (به اینجا) آورده است؟

– به خداوند و به این خانه پناه آورده ام ... «۲».

امام به بیت اللّه الحرام که هر کس وارد آن شود، ایمن و از هر ظلم و تعدّی در امان خواهد بود، پناه آورده بود.

«اشدق»، اعتنایی به سخن امام نکرد، بلکه نامه ای به یزید نوشت و او را از

---

(۱) الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۴.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۳۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۳۹۹

آمدن امام به مکه و رفت و آمد مردم نزد وی و ازدحام آنان در مجلس امام و اجماع آنان بر تکریم آن حضرت، آگاه کرد و به وی خبر داد که این

مسأله، خطری برای دولت اموی به وجود می آورد.

(۱)

اضطراب یزید

یزید، هنگامی که خبرهای امتناع حضرت حسین علیه السّلام از بیعت با وی و مهاجرتش به مکه و اینکه آن را مرکزی برای دعوت خود قرار داده، و مردم عراق هیأتها و نامه هایی برای بیعت به آن حضرت فرستاده اند، به وی رسید، به شدت مضطرب گشته، نامه ای به «عبد اللّه بن عباس» نوشت که متن آن چنین است:

(۲) «اما بعد: عموزاده ات حسین و دشمن خدا، فرزند زبیر از بیعتم خودداری نموده و به مکه پیوسته و در کمین فتنه اند و خود را در معرض هلاکت افکنده اند، اما پسر زبیر: وی بر خاک فنا می افتد و فردا کشته شمشیر خواهد بود اما حسین:

می خواستم در مورد وی به شما اهل بیت، عذر آورده باشم، شنیده ام که افرادی از شیعیانش از اهل عراق به وی نامه می نویسند و او با آنها مکاتبه می نماید، آنان وی را وعده خلافت می دهند و او به آنان وعده امارت، شما می دانید که میان من و شما چه وصلتی وجود دارد و چه حرمتی و چه نتایج خویشاوندی که حسین آن را قطع نموده نادیده گرفته است، تو رهبر اهل بیت خود و سرور سرزمین خویش هستی، پس با وی دیدار کن و او را از تلاش در فتنه بازگردان، پس اگر از تو بپذیرد و برگردد، نزد من امان و کرامت فراوان خواهد داشت و برای وی جاری می کنم آنچه را پدرم برای برادرش جاری می ساخت و اگر بیشتر بخواهد، هر چه را بخواهد برای وی ضمانت کن من تضمین تو را انجام می دهم و برایش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۰

به جای می آورم

و برای او سوگندهای محکم و پیمانهای مؤکّد می آورم تا خاطرش جمع گردد و در همه کارها بر آن اعتماد داشته باشد. در پاسخ نامه ام و هر حاجتی نزد من داری، شتاب کن و السلام».

(۱) او نامه خود را با این ابیات پایان داد:

یا أیها الراکب العادی مطیته علی غذافره فی سیرها فحسم

ابلغ قریشا علی نأی المزار بهابینی و بین الحسین اللّه و الرحم

و موقف بفناء البیت انشده عهد الاله غدا و ما توفی به الذمم

عنیتم قومکم فخرا بأمکم ام لعمری حصان عفه کرم

هی التی لا یدانی فضلها احدبنت الرسول و خیر الناس قد علموا

انی لا علم او ظنا کعالمه و الظن یصدق احیانا فینتظم

ان سوف یترککم ما تدعون بهاقتلی تهاداکم العقبان و الرخم

یا قومنا لا تشبوا الحرب اذ سکنت و امسکوا بحبال السلم و اعتصموا

قد جرب الحرب من قد کان قبلکم من القرون و قد بادت بها الأمم

فأنصفوا قومکم لا ـ تهلکوا برحافرب ذی برح زلت به القدم «ای سواری که مرکب خود را به سرعت می راند و به شتاب می رود».

«به قریش، با وجود دوری راه ابلاغ کن که میان من و حسین، خداوند است و خویشاوندی».

«و ایستادنی در کنار خانه کعبه که پیمان خدا را از او بخواهم، فردا و آنچه عهدها به آن وفا می کنند».

«شما قومتان را مهم دانستید به افتخار مادرتان، مادری که به جانم سوگند! قلعه عفت و بزرگی باشد».

«اوست که هیچ کس در برتری به او نمی رسد، دخت پیامبر و بهترین

مردم است و همه این را دانسته اند».

«من می دانم یا گمان همچون دانستن و گمان، گاهی درست و منظم از آب در می آید».

«که آنچه به آن فرا می خوانید، شما را کشتگانی

خواهد ساخت که عقابها و کرکسها به سر آنها می آیند».

«ای قوم ما! آتش جنگ را که خاموش شده، روشن نکنید و ریسمان صلح را چنگ زنید و داشته باشید».

«جنگ را کسانی که پیش از شما بودند، آزمودند و امتها بدان نابود گشته اند».

«پس برای قومتان، انصاف داشته باشید و آنها را به شر نکشید که گاهی پای انسان شرور، لغزیده است».

(۱) این نامه، بر نادانی یزید دلالت دارد؛ زیرا گمان کرده است که امام در قیامش، طالب مال و ثروت است و نمی دانسته امام، با وی به خاطر خدا مبارزه نموده و تنها پاداش اخروی را مدّ نظر داشته است.

(۲)

پاسخ ابن عباس

«ابن عباس» به وی پاسخ داد: «اما بعد: نامه تو رسید و در آن از پیوستن حسین و فرزند زبیر به مکه سخن گفته ای اما فرزند زبیر: او مردی است از ما بریده و به نظر و هوایش پیوسته و علاوه بر آن در خفا برای ما کینه هایی نهفته در سینه دارد که چون سنگ آتش زنه، آنها را برای ما نگهداشته است که خداوند اسیرشان را وانگذارد، پس در مورد او نظر خود را داشته باش ... و اما حسین،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۲

هنگامی که وی به مکه وارد شد و حرم جد و منازل پدرانش را ترک کرد، از او درباره اقدامش پرسیدم که به من خبر داد عمّال تو در مدینه به او بدی کرده و در کلام ناخوشایند نسبت به وی شتاب کرده اند، پس به سوم حرم خداوند به پناه، روی آورده است و در مورد آنچه اشاره نموده ای با او ملاقات خواهم کرد و از نصیحت دریغ نخواهم نمود تا

خداوند با آن، وحدت کلمه را میسّر سازد و آتش را خاموش کند و فتنه را بخواباند و خونهای امّت را حفظ کند، (۱) پس در پنهان و آشکار، از خدای بترس و هیچ شبی را به صبح نرسان در حالی که برای مسلمانی قصد ناخوشایندی داشته باشی و یا در کمین ظلم رساندن به وی بنشینی و یا چاهی برای وی بکنی که بسیارند کسانی که برای دیگران چاه کندند و خود، در آن افتادند و چه بسیار آرزومندانی که به آرزویشان نرسیدند، پس بهره خود را از تلاوت قرآن و گسترش سنّت داشته باش و تو را باد به روزه و نماز تا مبادا لهو دنیا و باطلهای آن تو را از آنها بازدارد که هر چه تو را از خدا مشغول دارد، زیان می رساند و نابود می شود و هر چه از مسائل آخرت، تو را مشغول دارد، سود می دهد و باقی می ماند و السلام ...» «۱».

(۲) این نامه، موارد ذیل را شامل بوده است:

۱- بنی هاشم ارتباطی به فرزند زبیر نداشتند و مسئول اقدامات وی نبودند؛ زیرا وی برای آنان دشمنی بود که منتظر فرصتی بر آنان می باشد و اندیشه های ناصواب برای آنان داشت.

۲- امام حسین علیه السّلام از مدینه به مکه آمده بود نه برای اینکه فتنه انگیزی نماید بلکه به خاطر بدرفتاری عمال یزید نسبت به آن حضرت و به مکه آمده بود تا در آنجا به بیت اللّه الحرام پناهنده شود.

---

(۱) تذکره الخواص، ص ۲۳۷- ۲۳۹، ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۳

(۱)

معزول کردن حاکم مدینه

«ولید بن عتبه بن ابی سفیان» پس از عزل مروان، حاکم مدینه بود

وی- بنا به گفته مورخان- شخصی باهوش و زیرک بود، آسودگی را دوست می داشت و فتنه را نمی پسندید و هنگامی که حضرت حسین علیه السّلام از بیعت با یزید خودداری کرد، نسبت به آن حضرت اقدامات شدیدی به کار نبرد و آن حضرت را بر آنچه دوست نداشت، مجبور نساخت، بلکه زمینه حرکت آن حضرت به سوی مکه را بازگذاشت بدون اینکه او را از آن کار بازدارد، در حالی که مروان به وی اصرار کرده بود که بر آن حضرت سخت بگیرد ولی وی نپذیرفته بود.

(۲) امویان، موضعگیری همراه با نرمخویی و آسانگیری وی در برابر حضرت حسین علیه السّلام را به یزید گزارش دادند و او بر وی خشم گرفت و از منصبش معزول ساخت «۱» و آن منصب را به جبّاری از جباران بنی امیّه یعنی «عمرو بن سعید اشدق» «۲» واگذار کرد که به سنگدلی و سختگیری معروف بود. وی پس از منصوب شدن به حکومت مدینه، در ماه رمضان به آنجا رفت و نماز عشا را با مردم به جماعت گزارد و هنگام صبح در حالی که پیراهن قرمز بر تن و عمامه ای سرخ رنگ بر سر داشت، به سوی مردم خارج شد. مردم با نگاه انتقادآمیز به وی نگریستند. وی بالای منبر رفت و گفت:

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۴۸.

(۲) «اشدق»، این لقب به خاطر تشادق وی در سخن به او داده شده (یعنی مراعات دیگران را در سخن نمی کرد) گفته شد که این لقب را از آن جهت بر وی نهاده اند که چانه اش کج بوده است، این مطلب در البیان و التبیین ۱/ ۳۱۵ آمده. و گفته شده

است که وی به سبب زیاده روی در ناسزاگویی به حضرت علی، دچار کجی در حلق گشته بود، این مطلب در معجم الشعراء آمده است، ص ۲۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۴

(۱) «ای مردم مدینه! شما را چه شده که با نگاه هایتان به سوی ما تیر می اندازید، گویی که ما را با شمشیرهایتان می زنید؟ آیا آنچه را انجام داده اید، فراموش کرده اید؟ اگر بار اوّل انتقام گرفته می شد، شما بار دوّم را تکرار نمی کردید، شما را فریب داده است که عثمان را کشتید، او را شکیبا و بردبار و امام یافتید که خشم او رفته و ذاتش نابود شده بود، پس خود را داشته باشید که امامی بر شما ولایت یافته است که در آغاز جوانی است با آرزوهای دور، با تنی محکم و استخوانی قدرت یافته که نگاهی بر روزگار دارد و همه آن را روبه رو گردیده و او اگر بگزد، خرد می کند و اگر لگدکوب کند، قطعه قطعه می سازد، نه از ریگزار می هراسد و نه چوبی برایش به صدا در می آید».

(۲) و در سخنان خود اشاره ای به فرزند زبیر نمود و گفت: «به خدا بر او می تازیم و سپس اگر داخل کعبه شود، آن را بر او آتش می زنیم، بر خلاف میل هر کس که ناخرسند باشد ...» «۱».

آن طاغوت، بر روی منبر خون دماغ شد، مردی، عمامه ای به سویش افکند و او خونش را با آن پاک کرد. مردی از خثعم گفت: «سوگند به خدای کعبه» خون در عمامه ای بالای منبر، فتنه ای است که عمومی گردد و مشهور شود» «۲».

(۳) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: «جباری

از جباران بنی امیه بر روی منبرم خون دماغ می شود و خون از بینی اش جاری می گردد» «۳».

«اشدق» تصمیم گرفت که با قدرت و شدت با جبهه مخالف مقابله نماید، معزول شدن سلفش ولید و سلب اعتماد از وی به سبب آسان گرفتن با حضرت

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۲/ ۲۶۸.

(۲) سمط النجوم العوالی ۳/ ۵۷.

(۳) مجمع الزوائد ۵/ ۲۴۰.

حسین علیه السّلام، او را به این کار واداشته بود. شاید یکی از مهمترین عواملی که امام حسین علیه السّلام را به ترک حجاز واداشت، حذر کردن از ستمکاری این طاغوت و ترس از این امر بود که مبادا آن حضرت را در حالی که در حرم امن خداوند است، ترور نماید.

(۱)

حضرت حسین علیه السّلام با ابن عمر و ابن عباس

هنگامی که حضرت امام حسین علیه السّلام به مکه آمد، «عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن عمر» در آنجا اقامت داشتند. آنها برای استقبال از آن حضرت و تشرّف به خدمتش شتافتند در حالی که قصد داشتند از مکه خارج شوند، پس «فرزند عمر» به آن حضرت گفت:

(۲) «ای ابا عبد اللّه! خداوند تو را رحمت کند، از خداوند پروا کن که بازگشت تو به سوی اوست، تو دشمنی افراد این خاندان (بنی امیّه) را نسبت به خودتان می دانی، اینک این مرد،- یزید بن معاویه-، بر مردم حاکم شده است، من مطمئن نیستم از اینکه مردم به خاطر این زرد و سفید به سوی او میل کنند، و تو را بکشند و عدّه زیادی به سبب تو هلاک شوند؛ زیرا من شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: حسین کشته می شود و اگر او

را کشتند و واگذاشتند و یاری نکردند، خداوند آنها را تا روز قیامت خوار خواهد ساخت، من به تو پیشنهاد می کنم که وارد صلحی شوی که مردم در آن داخل شده اند و صبر کن آن گونه که قبلا با معاویه صبر کردی، شاید خداوند میان تو و قوم ستمکاران حکم کند ...».

(۳) سرور آزادگان به وی فرمود: «من با یزید بیعت کنم و در صلح وی وارد شوم؟!! در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره وی و پدرش فرموده است آنچه را فرمود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۶

(۱) «ابن عباس» به سخن آمد و به آن حضرت گفت: «ای ابا عبد اللّه! راست گفتی، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حیاتش فرمود: مرا با یزید چه باشد، خداوند، یزید را برکت ندهد، او پسرم و فرزند دخترم، حسین را می کشد و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، فرزندم در میان قومی کشته نشود و آنها او را حمایت نکنند، مگر اینکه خداوند میان دلها و زبانهایشان اختلاف خواهد افکند».

(۲) ابن عباس و حضرت حسین علیه السّلام، به گریه افتادند، آنگاه آن حضرت، روی به ابن عباس کرد و گفت: «ای ابن عباس! آیا می دانی من فرزند دخت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هستم؟».

- «آری، به خدا سوگند! ... می دانیم که در دنیا کسی جز تو فرزند دخت رسول اللّه نیست و اینکه یاری کردن تو بر این امّت واجب است همچون واجب بودن نماز و زکات که هیچ یک از آنها بدون دیگری، پذیرفته نمی شود ...».

(۳) حضرت حسین علیه السّلام به وی گفت: «ای ابن عباس! چه می گویی

در مورد قومی که فرزنـد دخت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله را از خانه و محل آرامش و زادگاه و حرم پیامبرش و مجاورت قبر و مسجد و محل هجرتش خارج کردند و او را هراسان و پریشان ساختند که نه در جایی آرام می گیرد نه به موطنی پناه می آورد و از این کار قصد دارند که او را بکشـند و خونش را بریزند در حالی که وی نه به خداوند شرک گفته و نه به جای وی کسی را به یاری گزیده و نه از آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر آن بوده، دگرگون گشته است ...».

(۴) ابن عباس، به تأییـد کلامش پرداخت و در حمایت از گفتار آن حضـرت، گفت: «در آنها چیزی نمی گویم جز اینکه آنان به خـدا و پیامبرش کافر شده اند و به سوی نماز نمی روند جز در حالی که خسـته و بیزار باشـند، برای مردم ریا می کنند و جز اندکی، خدای را یاد نکنند، میان این و آن سرگردانند و هر کس را که خداوند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۷

گمراه کنـد، راهی برایش نخواهی یـافت، بر امثـال اینـان است که عـذاب بزرگ فرود می آیـد. اما تو ای فرزنـد رسول اللّه! تو راس افتخار به رسول اللّه هستی، پس گمان مبر ای فرزنـد دخت رسول اللّه که خداونـد از آنچه ظالمان انجام می دهنـد، غافل است من گواهی می دهم که هر کس از مجاورت با تو روی گردان شود و به جنگ با تو و جنگ با پیامبرت طمع ورزد، او را بهره ای نخواهد بود ...».

امام حسین علیه السّلام سخنش را تصدیق نمود و فرمود: «آری،

به خدا سوگند!».

(۱) آنگاه ابن عباس آمادگی خود را برای اقدام به یاری آن حضرت بیان کرد و گفت: «ای فرزند رسول خدا! فدایت گردم! گویا تو مرا برای خود می خواهی و از من می خواهی که یاری ات کنم. به خدایی که جز او پروردگاری نیست، اگر من با این شمشیرم، در خدمت تو آن قدر بجنگم که دو دستم از کفهایم جدا شوند، به اندازه یک صدم از حق تو را ادا نکرده باشم هم اینک من در خدمت تو هستم، با فرمانت مرا امر کن».

(۲) «ابن عمر» سخن ابن عباس را قطع کرد و روی به حضرت حسین علیه السّلام نمود و گفت: «از تصمیمی که گرفته ای درنگ کن و از همینجا به مدینه بازگرد، در صلح این قوم وارد شو و از وطنت و حرم جدّت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله دور مشو، برای این افراد که بهره ای برای آنان نیست، حجت و راهی بر خود ایجاد نکن، اگر دوست داری بیعت نکنی، تو رها هستی تا نظر خود را ببینی، زیرا یزید بن معاویه شاید جز اندکی زنده نماند و خداوند امر او را از تو کفایت کند».

(۳) امام بر او ایراد آورد و سخنش را بر او بازگرداند و فرمود: «افسوس از این سخن برای همیشه! ما دام که آسمانها و زمین باشند، من از تو ای عبد اللّه! می پرسم که آیا من نزد تو بر خطا هستم؟ پس اگر بر خطا باشم مرا بازگردان که من می پذیرم و می شنوم و فرمان می برم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۸

(۱) فرزند عمر گفت: «سوگند به خدا! نه، خداوند متعال، فرزند

دخت پیامبر خدا را بر خطا قرار نمی دهد و کسی همچون تو با طهارت و نزدیکیش نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله همانند یزید بن معاویه نیست، ولی من بیم دارم که این چهره زیبای تو را با شمشیرها بزنند و از این امّت چیزی را ببینی که دوست نداری، پس همراه ما به مدینه بازگردد و اگر دوست نداری بیعت کنی، هرگز بیعت مکن و در خانه ات بنشین».

(۲) امام، روی به او کرد و او را از پلیدی امویان و نیتهای بدشان نسبت به آن حضرت، آگاه کرد و گفت: «هیهات ای فرزند عمر! این قوم مرا رها نخواهند کرد، هر چند مرا داشته باشند و اگر بر من دست نیابند، همچنان تلاش خواهند کرد تا من به اجبار بیعت کنم یا مرا بکشند، آیا نمی دانی ای عبد اللّه! از ناچیزی دنیا نزد خداوند متعال است که سر یحیی بن زکریا نزد ستمکاری از ستمکاران بنی اسرائیل آورده شد، در حالی که آن سر با ارائه حجّت به آنان سخن می گفت؟!! آیا نمی دانی ای ابو عبد الرحمن! بنی اسرائیل میان طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را می کشتند و سپس همگی در بازارهای خود به خریدوفروش می نشستند گویی که کاری نکرده اند، خداوند در مورد آنها به شتاب اقدامی نکرد و سپس آنان را گرفت، گرفتن شکوهمندی قدرتمند» «۱».

(۳) این گفتگو، تصمیم آن حضرت بر انقلاب و عزم او را بر نبرد با یزید نشان می دهد؛ زیرا وی، امام را به حال خود نمی گذاشت، پس یا باید بیعت می کرد و خود و اسلام را ذلیل می ساخت و حرمتهایش شکسته می شد یا

با عزّت و کرامت کشته شود، آن حضرت، مرگ را بر نابودی کرامتش و کرامت امّت و مقدسات آنان، ترجیح داد.

---

(۱) الفتوح ۵/ ۳۸- ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۰۹

(۱)

وصیّت امام حسین علیه السّلام به ابن عباس

امـام حسـین علیه السّـلام، روی به ابن عباس کرد و این وصـیت را به وی ابلاغ نمود و فرمود: «تو ای ابن عباس! عموزاده پـدرم هستی، از آن وقت که تو را شـناختم همچنـان امر به خیر کرده ای، تو همراه پـدرم بودی و به او پیشـنهادهایی که رسـتگاری و صواب در آنها بود، می دادی، پـدرم تو را هم صـحبت خود می کرد و از تو نظر می خواست و با تو مشورت می نمود، تو هم به صواب، مشورت می دادی، پس در امان خـدا به مـدینه برو و چیزی از خبرهایت را از من پنهان مکن مادام که ببینم اهل آن مرا پاسخ مثبت دهند و یاری ام می کنند در این حرم، وطن گرفته و مقیم هستم، پس هرگاه مرا واگذارند، دیگرانی را به جای آنـان بر می گزینم و به سـخنی که ابراهیم هنگـام افکنـده شـدن در آتش گفت، پنـاه می جویم که: حسبی اللّه و نعم الوکیـل؛ خداوند برایم کافی است و او بهترین یاور است، و آتش بر او سرد و سلامت گردید ...» «۱».

(۲)

نامه های امام حسین علیه السّلام به زعمای بصره

امام، به رؤسای پنج گانه بصره نامه هایی نوشت و آنها را برای یاری کردن به وی و گرفتن حقش، به قیام خواند. آن حضرت، به بزرگان منطقه، نامه نوشت که از جمله آنها افراد ذیل هستند:

۱- مالک بن مسمع بکری.

۲- احنف بن قیس.

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۱/ ۱۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۰

۳- منذر بن جارود.

۴- مسعود بن عمرو.

۵- قیس بن میثم.

۶- عمر بن عبید اللّه بن معمر «۱».

(۱) «اما بعد: همانا خداوند محمد صلّی اللّه علیه و آله را از میان خلقش برگزید و او را به نبوتش کرامت بخشید و برای رسالتش

انتخاب کرد، سپس او را نزد خود برد، در حالی که بندگانش را دلسوزانه نصیحت کرد و آنچه را که بدان فرستاده شده بود، ابلاغ نمود، خانواده ما، اولیا، اوصیا و وارثانش بودند و شایسته ترین مردم به مقامش، اما قوم ما در این مورد خود را بر ما مقدم شمردند و ما راضی شدیم و تفرقه را نپسندیدیم و آسایش (مردم) را دوست داشتیم در حالی که می دانستیم ما به حقی که استحقاق ما بود از آنها که آن را در اختیار گرفتند شایسته تریم، من فرستاده ام را با این نامه نزد شما فرستاده ام و شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش فرا می خوانم، زیرا سنّت از بین رفته و بدعت زنده گردانیده شده است، پس اگر گفتارم را بشنوید، شما را به راه رستگاری هدایت خواهم کرد ...» «۲».

(۲) این نامه، خلافت اسلامی را بیان می کند که- بنا به فرمایش صریح امام- حق اهل بیت علیهم السّلام است؛ زیرا آنان نزدیکترین افراد به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و آگاهترین مردم نسبت به اهداف آن حضرت بوده اند، ولی آن قوم، خلافت را برای خود گرفتند و عترت پاک جز صبر چاره ای نداشتند؛ زیرا فتنه را نمی پسندیدند و حفظ وحدت مسلمین را می خواستند ...

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ، ۴/ ۲۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۵.

(۱) همچنین این نامه، شامل دعوت به حق با همه ابعاد و مفاهیمش بود، زیرا به زنده کردن کتاب خدا و سنّت پیامبرش دعوت می کرد که حکومت اموی به عمد، آنها را از واقعیت زندگی دور کرده بودند ...

(۲) برخی از نویسندگان در مورد نامه

حضرت امام حسین علیه السّلام به مردم بصره اظهار نظر کرده و گفته اند:

«نامه حضرت حسین علیه السّلام به مردم بصره به ما نشان می دهد که چگونه مسئولیتش را می شناخت و همراه آن حرکت می کرد؛ زیرا اهل بصره به آن حضرت نامه ننوشته و او را به سوی شهر خود، دعوت نکرده بودند، آن گونه که اهل کوفه عمل کردند و با این وجود، آن حضرت، به آنان نامه می نویسد و آنها را برای رو به رویی حتمی، آماده می سازد؛ زیرا وقتی که آن حضرت تصمیم گرفت برای دین و امّتش قیام کند، این تصمیم از اعماق روح و ضمیر آن حضرت برخاسته بود، نه از حرکت مردم کوفه و دعوت آنان از آن حضرت».

(۳) به هر حال، امام، نامه هایش را به دست یکی از غلامانش به نام «سلیمان» که کنیه اش «ابو رزین» بود، برای اهل بصره فرستاد، وی به سرعت راه پیمود تا اینکه به بصره رسید و نامه ها را به صاحبانشان تحویل داد.

(۴)

پاسخ احنف بن قیس

«احنف بن قیس»، زعیم عراق، در پاسخ امام، نامه ای فرستاد که در آن، این آیه شریفه را نوشت و چیزی بر آن نیفزود: فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ «۱». «۲»

---

(۱) روم/ ۶۰.

(۲) سیر أعلام النبلاء: ۳/ ۲۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۲

«صبر کن که وعده خدا حق است و آنان که ایمان ندارند، تو را از جای حرکت ندهند».

او از امام خواسته بود شکیبایی پیشه کند و آنان که به خدا ایمان ندارند و ارزشی برای خداوند قایل نیستند، او را از جای حرکت ندهند.

(۱)

جنایت منذر بن جارود

«منذر بن جارود عبدی» از فرومایگان و بی مایگان عرب بود؛ زیرا فرستاده امام را دستگیر کرد و او را دست بسته نزد ابن زیاد- که دامادش بود- فرستاد، تا بدین وسیله اخلاص و وفاداری خود را ثابت کند. ابن مرجانه نیز در شامگاه شبی که

فردایش به سوی کوفه حرکت کرد او را کشت و به دار آویخت «۱».

برخی از مورخان برای «منذر» عذر آورده اند که وی معذور بوده است؛ زیرا می ترسید مبادا آن فرستاده از جانب فرزند مرجانه باشد تا او را امتحان کند لذا او را به وی تحویل داد، این عذری بی ارزش است؛ زیرا لازم بود ابتدا از وی تحقیق به عمل آورد تا حقیقت کار او، آشکار گردد.

(۲)

پاسخ مثبت یزید بن مسعود

زعیم بزرگ «یزید بن مسعود نهشلی» ندای حق را پاسخ مثبت داد و با انگیزه ایمان و عقیده به یاری امام برخاست و کنگره ای عمومی منعقد ساخت و قبایل عربی طرفدار خود را به سوی آن فرا خواند، آنها عبارتند از:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۷- ۳۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۳

۱- بنی تمیم.

۲- بنی حنظله.

۳- بنی سعد.

(۱) هنگامی که این قبایل فراهم آمدند، در میان آنان به سخن ایستاد، ابتدا روی به «بنی تمیم» کرد و به آنان گفت: «ای بنی تمیم»! جایگاه من در میان خودتان و اصل و نسبم را نسبت به شما چگونه می بینید؟!».

صدای بنی تمیم برخاست و وفاداری مطلق و بزرگداشت خود را نسبت به وی اعلام داشتند و یک صدا گفتند: «به، به! توبه خدا! ستون فقرات و رأس افتخارات هستی، در شرافت، مرکزیت داری، بیش از هر کسی به آن مقدم می باشی ...».

(۲) وی از تأیید

آنـان شادمـان گشت و ادامه داد: «من شـما را برای کـاری فراهم آورده ام تا با شـما مشورت کنم و در مورد آن، از شـما یاری بجویم ...».

آنان همگی وفاداری و اطاعت خود را نسبت به وی اظهار نموده، گفتند:

«به خدا مخلصانه به تو خواهیم گفت و در اظهار نظر برای تو خواهیم کوشید، پس بگو تا بشنویم».

(۳) آنگاه، گردنها فراز آمـد و نفسـها در سـینه حبس گردید تا سـخن آن زعیم بزرگ را بشـنوند، وی، به سـخن آمد و گفت: «معاویه مرده است که خوار باد! به خـدا هلاک شـد و نابود گشت، اینک باب سـتم و گناه شکسـته شـده و ارکان ظلم به لرزه افتاده، او بیعتی را منعقد ساخت و گمان کرد که کاری را محکم نموده است، هیهات که آنچه را خواسته بود، محقق گردد! به خـدا! وی کوشـید ولی ناکام ماند و مشورت کرد و بی نتیجه گشت، یزید شـراب خوار و رأس فسق و فجور برخاسـته و ادعای خلافت مسلمین را کرده و بدون رضایت آنان بر آنها حکم رانده با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۴

کوتاهی اش در حلم و قلّت علم که از حق به انـدازه جای دو پایش، چیزی نمی دانـد، به خداونـد قسم! سوگندی پذیرفته شده دارم که جهاد با وی در امر دین، از جهاد با مشرکین برتر است.

(۱) این حسـین بن علی است علیه السّـلام، فرزنـد رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله صـاحب شـرف اصـیل و انـدیشه راسـتین که فضـیلتی و صـف ناشـدنی دارد و علمی پایـان نایـافتنی و بـه ایـن امر، اولی است به خـاطر سـابقه و سن او و به خـاطر قـدمت و خویشاوندیش، وی

بر خردسالان عطوفت دارد و به بزرگسالان احسان می نماید، پس وی را به عنوان رهبر رعیت و امامی راستین که خداوند حجتش را واجب گردانیده و موعظه اش را رسا ساخته است گرامی بداریم، پس مبادا از نور حق چشم بپوشید و به راه باطل درآیید، زیرا صخر بن قیس در روز جمل شما را به خواری کشاند پس با حرکتتان به سوی فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و یاری کردن وی، آن ننگ را بشویید که به خدا! هر کس از شما در یاری اش کوتاهی کند، خداوند خواری را در فرزندان و کمی تعداد را در عشیره اش، نصیب وی خواهد کرد. و من اینک، لباس رزم را به تن کرده و زره آن را پوشیده ام، هر کس کشته نشود، می میرد و هر کس بگریزد، از دست نمی رود، پس پاسخی نیکو بدهید، خداوند شما را رحمت کند».

(۲) این خطابه شایسته، مسائل بسیار مهمی را شامل بود که عبارتند از:

اوّل: ناچیز شمردن هلاکت معاویه و اینکه با مرگ وی، باب ظلم و جور شکسته شده است.

دوم: انتقاد شدید در گرفتن بیعت معاویه برای یزید.

سوم: بیان صفات شرورانه موجود در یزید نظیر دائم الخمر بودن و نداشتن حلم و علم و ناآگاهی از حق.

چهارم: دعوت به فراهم آمدن برگرد حضرت امام حسین علیه السّلام به جهت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۵

برخورداری آن حضرت از صفات شریفه ای همچون اصالت فکر، فراوانی علم، بزرگی سن، عنایت داشتن به بزرگ و کوچک و دیگر صفات کریمه ای که آن حضرت را شایسته امامت مسلمین ساخته بود.

پنجم: وی به اطلاع مردم رساند که برای یاری رساندن به امام و

دفاع از آن حضرت آمادگی کامل دارد.

(۱) هنگامی که آن زعیم بزرگ، خطابه اش را به پایان رساند، بزرگان «بنی حنظله» به سخن آمدند و پشتیبانی کامل خود را نسبت به وی اعلام داشتند و گفتند: «ای ابو خالد! ما تیرهای کمانت هستیم و سواران عشیره ات، اگر به وسیله ما تیر بیندازی، اصابت می کنی و اگر به وسیله ما به نبرد پردازی، پیروز می گردی به خدا تو وارد هیچ گردابی نشوی مگر اینکه ما به همراه تو خواهیم بود و با هیچ گرفتاری روبه رو نمی شوی مگر اینکه ما نیز- به خدا قسم!- با آن روبه رو خواهیم شد، با شمشیرهایمان تو را یاری می کنیم و هرگاه بخواهی، با بدنهایمان از تو محافظت می نماییم».

(۲) این منطقی افتخارآمیز بود که بر احساسات آنان و ایستادنشان در کنار وی، حکایت داشت. پس از آن، «بنی عامر» برخاستند و از وفاداری عمیق خود نسبت به وی سخن راندند و گفتند: «ای ابو خالد! ما فرزندان پدر تو و هم پیمانان تو هستیم، اگر خشمگین شوی، خرسند نخواهیم شد و اگر حرکت کنی، بر جای نخواهیم ماند، این امر تو است، پس هرگاه خواستی ما را فرا خوان ...».

(۳) اما «بنی سعد»، اظهار تردید و عدم علاقه نسبت به فراخوان وی نمودند و گفتند: «ای ابو خالد! بدترین چیزها نزد ما، مخالفت با تو و خارج شدن از رأی تو است، صخر بن قیس ما را به ترک نبرد در روز جمل دعوت کرد و ما مورد ستایش قرار گرفتیم و عزّت ما در میان ما باقی ماند، پس ما را مهلت ده تا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۶

مشورت کنیم و نظرمان

را به تو بگوییم ...».

وی از این بر برجای ماندنشان ناراحت شد و از آنان انتقاد کرد و گفت: «اگر این کار را بکنید، به خدا! شمشیر، هرگز از شما برداشته نخواهد شد و شمشیرتان همچنان در میان شما به کار گرفته خواهد شد ...».

(۱)

پاسخ یزید بن مسعود به امام علیه السّلام

«یزید بن مسعود»، نامه ای به امام نوشت که بر شرافت و کرامت وی دلالت داشت و اینکه دعوت امام را پذیرفته است. متن آن نامه چنین است:

«اما بعد: نامه ات به من رسید و آنچه مرا به سوی آن فرا خوانده و برای دریافت بهره ام از طاعتت دعوت نموده و رستگاری ام را با سهمی از یاری ات خواسته بودی، معلومم گشت، خداوند هیچ گاه زمین را از کسی که در آن به خیر عمل کند و راهنمایی برای راه رستگاری باشد، خالی نخواهد گذاشت، شما حجّت خداوند بر خلق و امانتش در زمین هستید، شما شاخه های زیتون احمدی هستید که او اصل و شما فرع آن می باشید. پس حرکت کن که پرنده خوشبختی با تو است، من گردنهای بنی تمیم را برای تو مطیع ساخته و آنها را در طاعت تو شدیدتر از شتران تشنه ای که پس از سه روز چرا در روز چهارم به آب رسیده اند، ساخته ام و گردنهای بنی سعد را برای تو به اطاعت کشیده و چرک دلهایشان را به آب ابری بارنده شسته ام، آنگاه که برق آن جهید و درخشان شد ...».

این نامه، با ادبی والا و طبعی کریم و تعظیمی شایسته نسبت به امام سرشار است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۷

(۱) بعضی از مورخان می گویند: این نامه در روز دهم ماه محرم پس از آنکه یاران و اهل

بیتش شـهید شـده بودنـد به امام رسـید، و آن حضـرت تنهای بی کس مانـده بود و نیروهای غدّار برگرد او فراهم آمده بودند. هنگامی که آن حضـرت، نامه را خوانـد، فرمود: «تو را چه باشد، خداوند تو را از ترس ایمن دارد و روز تشـنگی بزرگ، تو را سیراب سازد».

هنگامی که ابن مسـعود برای یاری رساندن به امام آماده گشت، خبر کشته شدن آن حضرت به وی رسید و جانش را در آتش افسوس و حسرت گداخت «۱».

(۲)

پاسخ مثبت یزید بصری

«یزید بن مسعود بصری»، ندای حق را پاسخ مثبت داد. وی- بنا به گفته مورخان- به خانه ماریه دختر سعد یا منقذ، رفت و آمد می کرد چرا که خانه اش یکی از محلهای تجمع شـیعیان بود، فضایل اهل بیت علیهم السّلام در آنها به اطلاع افراد می رسید و بزرگواریهای آنان منتشر می گشت و هنگامی که امام از اهل بصـره دعوت فرمود که او را یاری نمایند، «یزید بن نبیط» به این دعوت پاسخ مثبت داد و از ده پسرش، عبد اللّه و عبید اللّه به او پیوستند، ولی یارانش بر او ترسیدند که مبادا مأموران پلیس ابن زیـاد او را دریابنـد، به آنهـا گفت: هرگاه پاهای مرکبم بر زمین هموار صـحرا جای گیرد، هر کس به دنبالم بیایـد بر من آسان باشد «۲»، آنگـاه بر اسب خود سوار شـد و غلامـش عـامر، سـیف بن مالـک و ادهم بن امیه همراه وی شدنـد و در مکه به امام پیوستند و تا عراق در خدمت آن حضرت بودند

---

(۱) اللهوف، ص ۱۶- ۱۹.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۸

و در کنار آن حضرت در کربلا شهید شدند «۱».

(۱)

مخالفت عراق با امویان

عراقیهـا به صورت عمومی، حکومت امویـان را نـاخوش داشـتند و تسـلط آنان را دوست نداشـتند که علل آن به نظر ما عبارت بودند از:

(۲) ۱- عراق، در روزگار معاویه با روحیه ای نظامی و با حکومت نظامی اداره می شـد که پایبند قانون نبود، خصوصا در زمان

زیـاد بن سـمیه که بی گناه را به جای گناهکار و روی آورنـده را به جای روی برگردانـده می گرفت و به گمان و تهمت، می کشت که این وضع، به گسترش ناخشنودی از امویان منجر

شد.

(۳) ۲- کوفه، در زمان امیر المؤمنین علیه السّلام پایتخت دولت اسلامی بود و در زمان معاویه، دمشق، پایتخت و مرکز حکومت گشت عراق، منطقه ای همچون سایر مناطق گردید و خزانه مرکزی از آن منتقل شد و کوفیان بر بخت بد خود، پس از انتقال خلافت از آنها، افسوس خوردند و نام امام نزد آنان، نشانی از دولت از دست رفته شان گردید، آرزوهای آنها به فرزندان امام بسته شد و به آنها به عنوان قهرمانان استقلال سیاسی و آزادی سرزمینشان از تبعیت دمشق، می نگریستند؛ زیرا اهل عراق، خضوع در برابر اهل شام را نمی پسندیدند همان گونه که اهل شام نیز خضوع در برابر تسلّط اهل عراق را نمی خواستند، (۴) شاعر شام، این طرز تفکر را چنین بیان می دارد:

ارى الشام تكره ملك العراق و أهل العراق لهم كارهونا

و قالوا: على امام لنافقلنا: رضينا ابن هند رضينا

---

(۱) مقرّم، مقتل، ص ۱۴۴ به نقل از ذخیره الدارین، ص ۲۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۱۹

«شام را می بینم که حکومت عراق را دوست ندارد و اهل عراق از ما بدشان می آید».

«گفتند: علی امام ماست و گفتیم ما به فرزند هند راضی شدیم، راضی شدیم».

(۱) شاعر عراق نیز این طرز فکر حاکم نزد عراقیان را خطاب به اهل شام چنین بیان می کند:

أتاكم على بأهل العراق و أهل الحجاز فما تصنعونا

فان يكره القوم ملك العراق فقدما رضينا الذى تكرهونا «۱» «علی، با اهل عراق و اهل حجاز به سوی شما آمده است، پس چه خواهید کرد».

«اگر قوم شما حکومت عراق را دوست ندارند، ما قبلا به آنچه شما نمی پسندید، راضی شده ایم».

قیامهای پی درپی اهل عراق، چیزی جز اظهار ناخشنودی نسبت به اهل شام و رهایی

از حکومت امویان نبوده است.

(۲) ۳- سیاست خطاکارانه ای که معاویه در برابر زعمای شیعه به کار برد، آنان که مسائل سرنوشت ساز مردم عراق و همه ملتهای اسلامی را پیگیری می نمودند قتل و شکنجه، احساسات کوفیان را تکان داد و دلهایشان را پر از کینه نسبت به امویان ساخت، همچنانکه ناسزاگویی به حضرت امام علی علیه السّلام، بر روی منابر، دشمنی آنان را نسبت به امویان فزونی بخشید و شعله مخالفت را در جانهایشان برافروخته کرد.

(۳) ۴- امویان، به اهل کوفه به عنوان جبهه مخالف حکومت آنان

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۱۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۲۰

می نگریستند آنان سرچشمه خطری بودند که دولتشان را تهدید می کرد، بنابراین، با سنگدلی و ارعاب فراوان با آنان روبه رو گشتند، چیزی که کوفیان را به تلاش پیوسته برای مخالفت با حکومت اموی و براندازی آن واداشت ...

اینها برخی از عواملی هستند که مخالفت شدید عراق با حکومت اموی و دشمنی نسبت به آن را موجب گشتند.

(۱)

اعلام نافرمانی در عراق

پس از هلاکت معاویه، عراقیان به فروپاشی دولت اموی یقین پیدا نمودند و دیدند که سپردن زمام امور خلافت به یزید، همان ادامه حکومت اموی است که در خوار نمودن سرکوب آنان تلاش داشته است.

«گولد تسهیر» می گوید: «شیعیان در کوفه متفق شدند که با یزید، بستیزند و بر ضد حکومتش قیام کنند و معتقد گشتند که مبارزه آنان با یزید، جهادی دینی است «۱».

و «کریمر» معتقد است که اخیار و صالحان شیعه، به یزید، به عنوان وارث دشمنان اسلام و جانشینان ابو سفیان می نگریستند «۲».

به هر حال، شیعیان کوفه، حکومت یزید را نپذیرفتند و بر خلع وی و بیعت با امام حسین علیه السّلام

اتفاق نموده، این اقدامات را انجام دادند:

(۲)

کنگره عمومی

شیعیان پس از هلاکت معاویه، کنگره ای عمومی را در منزل بزرگترین

(۱- ۲) عقیده و شریعت در اسلام، ص ۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۲۱

رهبرانشان، «سلیمان بن صرد خزاعی» برپا نمودند و به ایراد خطابه های سیاسی که زشتکاریها و رسواییهای حکومت اموی را نشان می داد، پرداختند، همچنانکه امام حسین را بزرگ داشتند و به بیعت با وی فرا خواندند.

(۱)

خطابه سلیمان

«سلیمان» به جایگاه خطابه رفت و نخستین جلسه آنان را با این خطابه آغاز نمود که در آن آمده بود: «معاویه هلاک گشت و حسین علیه السّلام مردم را به بیعت خویش گرفته و به سوی مکه خارج شده است، شما شیعیان وی و شیعیان پدرش هستید، پس اگر می دانید که او را یاری می دهید و با دشمنش می ستیزید، به او نامه بنویسید و اگر از سستی و شکست می ترسید، این مرد را فریب ندهید ...».

صدای آنان از هر سو برخاست که با هیجانی تمام می گفتند: «ما خود را در حمایت از او می کشیم ...».

- «ما با دشمنش می جنگیم ...» «۱».

(۲) آنان، علاقه شدید و پشتیبانی کامل خود را از امام ابراز داشتند و تصمیماتی به شرح زیر گرفتند:

۱- کنار گذاشتن بیعت یزید.

۲- اعزام هیأتی نزد امام تا او را برای آمدن به سوی آنان فرا خواند.

۳- فرستادن نامه هایی از طبقات مختلف مردم برای امام که نمایانگر علاقه توده های مردم نسبت به حکومت امام باشد.

---

(۱) الارشاد، ص ۲/ ۳۶.

(۱)

هیأت کوفه

کوفه هیأتی به سوی امام فرستاد تا آن حضرت را برای آمدن به سوی آنان دعوت کند از جمله اعضای هیأت، «عبد اللّه جدلی» «۱» بود که وقتی آن هیأت نزد امام حاضر شدند، اتفاق مردم کوفه را برای یاری کردن آن حضرت و گرفتن حق ایشان به عرض امام رسانیدند و اینکه امامی جز او ندارند و حضرت را به حرکت به سوی آنان تشویق نمودند.

(۲)

نامه ها

مردم کوفه پس از کنگره خود، نامه هایی به امام نوشتند که از اخلاص و وفاداری آنان نسبت به آن حضرت حکایت داشت و امام را به حرکت به سوی آنها تشویق می نمود تا رهبری امّت را عهده دار شود. برخی از این برنامه ها به این شرح هستند:

(۳) ۱- «از سلیمان بن صرد، مسیّب بن نجیّه، رفاعه بن شدّاد و حبیب بن مظاهر و شیعیان حضرت و مسلمانان اهل کوفه.

اما بعد: خدای را شکر که دشمن ستمگر سرسخت تو (معاویه) را درهم شکست که بر این امّت دست یافته و زمام آن را ربوده و غنایمش را غصب کرده و بدون رضایتش بر آن مسلط شده بود و پس از آن، نیکان امّت را کشت و بدکاران را باقی گذاشت و مال خدا را در اختیار ستمکاران و ثروتمندانش قرار داد، پس دور باشد همان گونه که ثمود دور گردانیده شدند ... بر ما امامی نیست

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۹۹.

بیا تا شاید خداوند ما را به وسیله تو بر حق فراهم آورد. نعمان بن بشیر در کاخ فرمانداری جای دارد و ما نه در روز جمعه نزد او جمع می شویم و نه در روز

عیـد همراه وی بیرون می رویم، اگر به ما خبر رسـد که تو به سوی ما آمـده ای، او را اخراج می کنیم تا به شام ملحق شود، ان شاء اللّه و السلام علیك و رحمه اللّه و برکاته ...» «۱».

(۱) این نامه، در اواخر ماه شـعبان نوشـته شـد و عبد اللّه همدانی و عبد اللّه بن وائل همدانی آن را تحویل گرفتند که آن دو را دسـتور دادند تا به سـرعت نامه را برسانند و از دشمن برحذر باشند. آن دو به سرعت راه پیمودند و به چیزی توجه نمی کردند تـا اینکه ده روز از ماه رمضان گذشـته به مکه رسـیدند «۲» و نـامه را به امـام تحویل دادنـد و آن حضـرت را از اشتیاق مردم به آمدن ایشان آگاه کردند.

این نامه، زشـتکاریهای حکومت اموی را بیان می دارد و معاویه را به عنوان ستمگری سرسخت، معرفی می نماید که زمام امت را به زور و اجبـار در اختیار گرفته و بـدون رضایت امّت بر آن حکومت کرده و نیکان آن را کشـته و اموال امّت را مخصوص ثروتمندان و اشراف قرار داده و بقیه گروههای ملت را از آن محروم ساخته بود.

(۲) همچنین این نامه به تحریم حاکم کوفه، نعمان بن بشیر، از سوی شـیعیان اشاره می نماید و اینکه اگر به آنها خبر برسد که آن حضرت، حرکت کرده است، آنان به برکناری وی و ملحق نمودنش به شام اقدام خواهند کرد.

(۳) ۲- نامه دوّم را جمعی از اهل کوفه فرستادند که متن آن بدین گونه

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۶۹ الامامه و السیاسه ۲/ ۴. طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۲.

(۲) الفتوح ۵/ ۴۴. مفید، ارشاد ۲/ ۳۷.

بوده است: «به حسین بن علی از شیعیانش و از مسلمین، اما بعد: پیش آی و بشتاب که مردم منتظر تو هستند و نظری جز تو ندارند «۱» پس بشتاب بشتاب و السلام» «۲».

(۱) این نامه را «قیس بن مسهر صیداوی» از بنی اسد و عبد الرحمن بن عبد اللّه ارحبی و عماره بن عبد اللّه سلولی، تحویل گرفتند. و نیز حدود پنجاه نامه دیگر از یک نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر «۳» به همراه خود بردند که امام را به شتاب در حرکت به سوی آنان تشویق می کردند و خوشامدگویی به آن حضرت و اظهار پشتیبانی کامل از ایشان را بیان می نمودند.

(۲) ۳- این نامه را گروهی از فرصت طلبان فرستادند که ایمانی به خداوند نداشتند و عبارت بودند از: «شبث بن ربعی یربوعی، محمد بن عمر تمیمی، حجار بن ابجر عجلی، یزید بن حارث شیبانی، عزره بن قیس احمسی و عمرو بن حجاج زبیدی» که متن آن چنین بوده است:

«اما بعد: سرزمینها سبز و خرم گشته و میوه ها رسیده و چاهها پر گشته است، پس پیش به سوی سربازانی که برای تو مهیّا شده اند و السلام علیک ...» «۴».

(۳) این نامه از گسترش امید و شادابی زندگی و آمادگی نظامی منطقه برای گرفتن حق امام و ستیز با دشمنانش حکایت داشت و کسانی آن را امضا کرده بودند که فرزند مرجانه، آنها را در طلیعه نیروها برای جنگ با امام فرستاد

---

(۱) در تاریخ یعقوبی ۲/ ۲۴۱- ۲۴۲ آمده است که: «و امامی جز تو ندارند».

(۲) الارشاد، ص ۲/ ۳۸.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۳۷۰.

(۴) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۰ مطالب

السئول فی مناقب آل الرسول ۲/ ۳۱- ۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۲۵

و مسلّم است که آنان ایمانی به حقانیت آن حضرت نداشتند، بلکه تنها برای معامله با دولت اموی و دریافت مال و منال از آن، به این کار دست زده بودند، همان گونه که امام این مطلب را در برابر یارانش، به صراحت اعلام فرمود.

(۱) ۴- از میان آن نامه ها این نامه است: «ما خود را بر تو نگهداشته ایم و در نماز حاکمان شرکت نمی کنیم، پس بر ما وارد شو که ما صد هزار شمشیر به دست هستیم و ستم در میانمان، گسترش یافته و در بین ما به غیر کتاب خدا و سنّت پیامبرش عمل می شود، امیدواریم که خداوند ما را به وسیله تو بر حق، فراهم آورد و به دست تو، ظلم را از ما دور سازد که تو به این امر از یزید و پدرش، شایسته تر هستی، او امّت را غصب کرده، شراب نوشیده و با میمون و طنبور بازی نموده و دین را بازیچه قرار داده است» «۱».

(۲) ۵- توده مردم کوفه نامه زیر را نوشتند و امضا نمودند که متن آن چنین است: «به حسین بن علی امیر المؤمنین، از شیعیان پدرش علیه السّلام اما بعد:

مردم منتظر تو هستند، نظری به جز تو ندارند، بشتاب، بشتاب، ای فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شاید خداوند ما را به وسیله تو بر حق فراهم آورد و به وسیله تو اسلام و مسلمین را تأیید کند ... سلام فراوان و کامل بر تو و رحمت خدا و بر کاتش» «۲».

(۳) ۶- جمعی دیگر، این نامه مختصر را به

آن حضرت نوشتند: «ما همراه تو هستیم و صد هزار شمشیر به دست، همراه ما هستند» «۳».

---

(۱) تذکره الخواص، ص ۲۳۷. سید محمود قادنی، الصراط السوی من مناقب آل النبی، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین و به صورتی خلاصه، مسعودی آن را در مروج الذهب ۳/ ۵۴ روایت کرده است.

(۲) وسیله المآل، ص ۱۸۵. ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۸۴.

(۳) انساب الاشراف، ق ۱، ج ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۲۶

(۱) ۷- آخرین نامه ای که به آن حضرت رسید، این نامه بود: «در آمدن شتاب کن، ای فرزند رسول خدا! که صد هزار شمشیر به دست در کوفه، برای تو وجود دارد، پس تأخیر مکن» «۱».

نامه ها، پی درپی به آن حضرت می رسید به طوری که دو خورجین را از آنها پر کرد. مورخان می گویند: بیش از دوازده هزار نامه، نزد آن حضرت جمع شد «۲»، و صورتی از یکصد و چهل هزار نام بر آن حضرت وارد شد که از یاری کردن به آن حضرت در صورت رسیدن به کوفه حکایت می کردند «۳»، تنها در یک روز، ششصد نامه، به آن حضرت رسید «۴».

(۲) به هر حال، نامه های اهل کوفه به امام، فراوان گشت که بزرگان و قاریان منطقه آنها را امضا کرده بودند و نشانگر عطش آنان برای تشریف فرمایی امام بود تا نجات دهنده ای برای آنان از طاغوتهای حکومت اموی باشد، ولی با تأسف فراوان، صفحه آن امید، در هم پیچیده شد و وضع، تغییر کرد و احوال دگرگون گشت، ناگهان کوفه چنان شد که منتظر حضرت حسین بود تا شمشیرهایش را از خون وی سیراب سازد و تیرهایش را از گوشتش

بخوراند ... می خواست جسد حسین را در بغل گیرد تا شمشیرهایش آن را قطعه قطعه کنند و نیزه هایش در آن فرو رود و اسبانش با سمهایشان آن را لگدکوب نمایند.

(۳) کوفه، منتظر حسین بود تا همچون شیری بر او بر جهد و چنگالهایش را در

---

(۱) بحار الانوار ۴۴/ ۳۳۷.

(۲) اللهوف، ص ۱۵.

(۳) الوافی فی المسأله الشرقیه ۱/ ۴۳.

(۴) الدر المسلوک فی احوال الانبیاء و الاوصیاء ۱/ ۱۰۷، از کتابهای خطی کتابخانه امام حکیم.

آن بدن پاک، فرو برد.

کوفه، منتظر حسین بود تا خانواده اش را به جای اینکه مورد حمایت قرار دهد، به اسارت برد و کودکانش را به جای پناه دادن، آشفته و پریشان حال سازد «۱».

سرنوشت چنین بود و امر خدا را بازگشتی نیست که آن قوم بیعت با امام را شکستند و برای جنگ با آن حضرت، یک صدا شدند.

مورخان می گویند: امام، پس از دریافت آن نامه ها تصمیم گرفت که به خواست اهل کوفه، پاسخ مثبت دهد و نماینده بزرگوارش، «مسلم بن عقیل» را به سوی آنان اعزام فرماید.

---

(۱) مع الحسین فی نهضته، ص ۱۵۷.

(۱)

اعزام مسلم به عراق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۳۱

(۱) نامه های اهل کوفه همچون سیل، پی درپی به امام حسین علیه السّلام می رسید که آن حضرت را بر حرکت به سوی آنان تشویق می کرد تـا آنهـا را از سـتم و خشونت امویـان نجـات دهـد. و برخی از آن نـامه ها، آن حضـرت را در صورت تأخیر از اجابت درخواستشان، در برابر خداوند و امّت، مسئول قلمداد می کرد.

(۲) امام، پیش از هر چیز، تصمیم گرفت برای ملاقات با آنان، سفیری را انتخاب نماید تا

جهت گیریها و صداقت عزمشان را به امام گزارش دهد که اگر از آنها نیتی صادقانه و تصمیمی جزم مشاهده نمود، از آنان بیعت بگیرد آنگاه، امام، به طرف آنان حرکت نماید، بدین منظور امام، فردی مورد اعتماد که بزرگ اهل بیتش بود و در فضیلت میان آنان برجستگی داشت، یعنی «مسلم بن عقیل» را که از نام آوران تاریخ و از ماهرترین زمامداران و شایسته ترین آنان برای روبه رو شدن با شرایط مختلف و پایداری در برابر حوادث بود، برای سفارت خویش برگزید و انجام این مهم را بر او عرضه داشت، مسلم، با رضایت و رغبت، پذیرفت. آنگاه امام، نامه ای به مسلم داد که به صورتهای متعددی روایت شده، آنها عبارتند از:

(۳) اوّل: «ابو حنیفه دینوری» آن را این گونه روایت کرده است: «از حسین بن علی به هر یک از دوستداران و شیعیانش در کوفه، که این نامه به وی برسد، سلام علیکم، اما بعد: نامه های شما به من رسید و آنچه از محبتتان نسبت به آمدن من به سوی شما بیان کرده بودید، مرا معلوم گشت، من برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد از خاندانم،- یعنی مسلم بن عقیل- را به سوی شما می فرستم تا حقیقت

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۳۲

کارتان را برای من معلوم سازد و اتفاق نظرتان اگر برایش آشکار گشت، برای من بنویسد، پس چنانچه وضعیت شما همان گونه باشد که نامه هایتان برایم بیان کرده و فرستادگان شما به من گفته اند، در آمدن به سوی شما شتاب خواهم کرد ان شاء اللّه، و السلام ...» «۱».

(۱) دوم: «صفی الدین» آن را روایت نموده که بعد از نام خدا،

در آن چنین آمده است: «اما بعد: نامه های شما به من رسید و مضمون آرای شما را متوجه شدم، من، شخص مورد اعتماد و عموزاده ام، مسلم بن عقیل را برای شما فرستاده ام و به زودی در پی او به سوی شما خواهم آمد، ان شاء اللّه ...» «۲».

این روایتی نادر است؛ زیرا در آن به مأموریت مسلم در اعزام وی به سوی آنان، همچون گرفتن بیعت و غیره که اصل مسأله اعزام مسلم بوده است، اشاره ای نشده است.

(۲) سوم: «طبری» روایت نموده که بعد از نام خدا آمده است: «از حسین بن علی به جمع مؤمنان و مسلمانان، اما بعد: هانی و سعید «۳»، با نامه های شما بر من وارد شدند، آن دو آخرین فرستادگان شما بودند که بر من وارد شده اند، من همه آنچه را بیان داشته اید و یاد کرده اید که گفتار بیشتر شما بوده است دریافته ام، گفتید ما را امامی نیست، پس بیا تا شاید خداوند ما را به وسیله تو بر هدایت و حق فراهم آورد. من برادر و عموزاده و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم را به سوی شما فرستاده و به او فرمان داده ام که در مورد وضع و کار و نظر شما به من نامه بنویسد، پس اگر نوشت که نظر بزرگان و اصحاب فضیلت و خرد شما همانند آن است که

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۳۰.

(۲) وسیله المآل، ص ۱۸۶، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم.

(۳) آن دو، «هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبد اللّه حنفی» بوده اند.

فرستادگان شما برایم آورده و در نامه های شما خوانده ام، ان شاء اللّه به زودی

به سوی شـما خواهم آمـد، سوگنـد به دینم که امام نیست جز آن که به کتاب عمل کنـد و قسط را به پای دارد و به حق پایبند باشد و آنکه نفس خود را بر امر خداوند وابسته نموده باشد و السلام ...» «۱».

(۱) این نامه، به نقل طبری این امور را در برداشته است:

۱- مورد اعتماد معرفی کردن مسلم و دلالت بر جایگاه بلند وی و اینکه مورد اعتماد حضرت حسین علیه السّلام بوده است.

۲- مشخص نمودن اختیارات مسلم به مطالعه اوضاع موجود و شناخت جریانهای سیاسی و درجه صداقت آن قوم در ادعایشان، طبیعی است که معرفت این امور حسّاس تنها به کسی واگذار می شود که اطلاع کافی از امور جامعه و احوال مردم داشته باشد.

۳- آن حضـرت، آمـدن خود را منوط به گزارش مسـلم در مورد اتفـاق توده هـای مردم و صاحب نظران بر بیعت آن حضـرت ساخته بود و به سوی آنان حرکت نمی کرد مگر وقتی که سفیرش، وی را از آن امر، آگاه کرده باشد.

(۲) ۴- آن حضرت درباره صفاتی که لازم است امام و رهبر حرکت امّت داشته باشد، سخن گفته که عبارت است از:

الف- عمل به کتاب خدا.

ب- بر پای داشتن قسط.

ج- پایبندی به حق.

د- وابسته نمودن جان به امر خدا.

این صفات والا جز در شخصیت بزرگوار آن حضرت که نشانگر

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۳.

جهت گیریها و صفات حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بوده است، یافت نمی شد.

(۱) مسلم، این نامه را تحویل گرفت، در حالی که امام او را به تقوای الهی و پنهان داشتن کار خویش «۱» سفارش نموده بود.

مسلم، در شب

نیمه ماه رمضان از مکه خارج شد «۲» و بر سر راه خود، سری به مدینه زد و در مسجد حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نماز خواند و ضریح آن حضرت را طواف نمود و با خانواده و یارانش وداع کرد «۳»، این آخرین وداع وی با آنان بود، آنگاه به سوی عراق حرکت کرد، در حالی که «قیس بن مسهر صیداوی، عماره بن عبد اللّه سلولی و عبد الرحمن بن عبد اللّه ازدی»، همراه وی بودند، از مدینه دو راه بلد از قبیله قیس را استخدام نمود تا راه را به وی بنمایانند «۴».

(۲) کاروان مسلم به سرعت راه می پیمود و به چیزی توجه نداشت، در حالی که آن دو راهنما، پیشاپیش حرکت می کردند و از بیراهه می رفتند تا مبادا کسی به دنبال آنان باشد. آن دو، راه را گم کردند و نتوانستند جاده را پیدا کنند و از سختی راه خسته شدند و تشنگی بر آنان شدت یافت.

(۳) مورخان گفته اند: آنها نشانه های راه را به مسلم گفتند، و در همانجا وفات یافتند «۵»، مسلم همراه یارانش، حرکت کرد تا اینکه به جاده رسیدند و آبی یافتند و در کنار آن اقامت گزیدند تا از سختی و خستگی فراوانی که بر آنها دست یافته بود، استراحت کنند.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۱.

(۲) مروج الذهب ۳/ ۵۴.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۴.

(۴) الاخبار الطوال، ص ۲۳۰ ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۱.

(۵) الارشاد، ص ۲/ ۳۹- ۴۰.

(۱)

نامه مسلم به امام علیه السّلام

مورخان می گویند: مسلم از سفرش هراسان گشت و پس از آنکه آن سختی به وی رسید و دو راهنمایش در گذشتند، احساس

بدشگونی کرد، پس نامه ای به امام نوشت و از آن حضرت خواست تا وی را از سفارتش برکنار سازد، متن آن نامه چنین است:

«اما بعد: من، به همراه دو راهنما از مدینه حرکت کردم، آنها راه را پشت سر خود گذاشتند و راه را گم کردند و تشنگی بر آنها شدت یافت، طولی نکشید که درگذشتند، ما آمدیم تا اینکه به آب رسیدیم و جان به سلامت بردیم، آن آب، در محلی است که المضیق نامیده می شود و در بطن الخبت واقع است، من از این سفرم احساس بدشگونی دارم، پس اگر صلاح بدانید مرا از آن معذور دارید و دیگری را بفرستید و السلام ...».

(۲)

پاسخ حضرت حسین علیه السّلام

امام حسین علیه السّلام پاسخی به نامه مسلم نوشته از کارش انتقاد کرد و آن را ناشی از ترس دانست، متن آن چنین است:

«اما بعد: بیم من این است که انگیزه نوشتن نامه برای من و استعفا دادنت جز ترس نبوده باشد، پس به سوی مأموریتی که تو را بدان فرستادم برو، و السلام ...» «۱».

---

(۱) الارشاد ۲/ ۴۰، حدائق الوردیه ۱/ ۱۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۳۶

(۱)

توضیحی درباره این موضوع

گمان غالب این است که نامه مسلم و جواب امام، از مطالب جعل شده است و صحتی ندارد؛ زیرا:

(۲) ۱- بنا به آنچه حموی نوشته، «مضیق الخبت» که مسلم نامه اش به امام را از آنجا فرستاد، میان مکه و مدینه واقع است. «۱» در حالی که روایت می گوید مسلم دو راهنما از مدینه استخدام نمود و به سوی عراق خارج شدند و راه را گم کردند، دو راهنما مردند و طبیعی است که این حادثه، میان مدینه و عراق واقع شد و میان مکه و مدینه اتفاق نیفتاد.

(۳) ۲- اگر میان مدینه و عراق جایی به همین نام باشد و حموی آن را ذکر ننموده است، سفر رفت و برگشت از آنجا تا مکه، زمانی بیش از ده روز نیاز دارد، در حالی که سفر مسلم از مکه به عراق را مورخان تعیین نموده و گفته اند وی روز پانزدهم ماه رمضان از مکه مسافرت نمود و روز پنجم شوال به کوفه وارد شد و مجموع روزهای سفرش بیست روز بوده است این کوتاهترین زمانی است که مسافر از مکه تا کوفه طی می کند؛ زیرا مسافت میان آنها بیش از یک هزار و ششصد کیلومتر می

باشد که

اگر از این مدت، سفر فرستاده مسلم از آن محل و بازگشت وی به آنجا را کم نماییم، مدت سفر مسلم از مکه به کوفه کمتر از ده روز می شود که طی آن مسافت با این مدت زمانی، معمولا محال بوده است.

(۴) ۳- امام، در نامه اش مسلم را متهم به ترس نموده، این مسأله با معتمد خواندن وی که او را مورد اعتماد و بزرگ اهل بیتش و فرد برتر در فضیلت بر آنها

---

(۱) معجم البلدان ۲/ ۳۴۳.

دانسته، منافات دارد زیرا با داشتن چنان صفاتی، چگونه امام او را به ترس متهم می کند؟! (۱) ۴- اتهام مسلم به ترس با سیره وی تناقض دارد؛ زیرا این قهرمان بزرگ، دلیری و شجاعت نادری نشان داد که خردها را حیرت زده ساخت؛ زیرا وقتی که گروههای مردم کوفه بر علیه وی وارد نبرد شدند، به تنهایی با آنان به مقابله برخاست بدون اینکه کسی به وی کمک کند و یا در کنارش به حمایت از وی برخیزد، او در میان سپاهیان فراوان، بسیاری را به قتل رساند که دلهای آنان را پر از ترس و وحشت نمود و هنگامی که او را به اسارت نزد ابن زیاد بردند، هیچ گونه خواری و شکست بروز نداد. «بلاذری» در مورد او می گوید: وی شجاعترین و دلیرترین خاندان عقیل بود «۱»، بلکه شجاعترین فرد هاشمی بود که تاریخ، بعد از ائمه اهل بیت علیهم السّلام به خود شناخته است. این حدیث، از جعلیّاتی است که برای کم ارزش جلوه دادن این فرمانده عظیم که از افتخارات امّت عرب و اسلام می باشد، وضع گردیده است.

(۲)

در خانه مختار

«مسلم»،

صحرا را درنوردید و به کوفه رسید و اقامت در خانه مختار ثقفی «۲» را که یکی از مشهورترین بزرگان شیعه و از شجاعان آنان و از دوستدارترین و دلسوزترین آنان نسبت به امام حسین علیه السّلام بود، اختیار کرد.

---

(۱) أنساب الأشراف ۲/ ۳۳۴.

(۲) الارشاد، ص ۲۲۶. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۲ و گفته شده که مسلم در خانه «مسلم بن عوسجه» و یا در خانه «هانی بن عروه» فرود آمد، این مطلب در الاصابه ۱/ ۳۳۲ و تهذیب التهذیب ۲/ ۳۴۹، آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۳۸

(۱) مسلم، در خانه مختار فرود آمد، نه در خانه شخص دیگر از زعمای شیعه، به جهت اعتماد وی به اخلاص مختار نسبت به امام حسین علیه السّلام و فداکاری اش در دوستی آن حضرت بود. البته عامل دیگری نیز وجود داشت که اهمیت دارد و آن اینکه مختار، همسر «عمره»، دختر نعمان بن بشیر حاکم کوفه بود و بدون شک مادام که در خانه مختار اقامت داشت دست نعمان به سوی مسلم دراز نمی شد این امر نشان می دهد که مسلم به مسائل اجتماعی، آگاهی کامل داشت.

مختار، درهای خانه اش را به روی مسلم گشود و با احترام و تکریم فراوان با وی روبه رو گشت و شیعیان را برای دیدار با وی دعوت نمود، آنان از هر سمت و سو به جانب او رهسپار گشتند و وفاداری و اطاعت خود را اعلام نمودند.

(۲)

شادمانی در کوفه

شادیها، همه محافل شیعیان در کوفه را فرا گرفت، مسلم از آنها استقبال گرم و تأیید فراگیری را ملاحظه نمود. وی نامه حضرت حسین علیه السّلام را بر آنها می خواند و آنان گریه می کردند و

برای آمدن آن حضرت اشتیاق فراوان و فداکاری در یاری اش ابراز می نمودند تا آنان را از جور و ستم امویان نجات دهد و در شهرشان، حکومت امام امیر المؤمنین علیه السّلام پایه گذار عدالت بزرگ در زمین را بار دیگر برپا نماید، مسلم آنان را به تقوای الهی و پنهان داشتن اقدامات خود، سفارش می نمود تا اینکه امام حسین علیه السّلام نزد آنان بیاید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۳۹

(۱)

بیعت گرفتن برای امام حسین علیه السّلام

شیعیان به سوی مسلم، سرازیر شدند تا با وی برای امام حسین علیه السّلام بیعت نمایند، صیغه بیعت، دعوت به کتاب خدا و سنّت پیامبرش و جهاد با ظالمان و دفاع از مستضعفان و دادن حق محرومان و تقسیم مساوی غنایم میان مسلمین و بازگرداندن حقوق به اهلشان و یاری اهل بیت و مسالمت با کسی که با آنها مسالمت نماید و جنگ با کسی که با آنان بجنگد، بوده است.

«سید مقرم»، این بیعت را با بیعت اوس و خزرج با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تشبیه نموده است «۱». «حبیب بن مظاهر اسدی»، از آنان برای امام حسین علیه السّلام بیعت می گرفته است. «۲»

(۲)

سخنان عابس شاکری

مؤمن نامدار، «عابس بن شبیب شاکری» به سخن پرداخت و وفاداری شخصی خود و آمادگی اش را برای مرگ در راه دعوت به اطلاع مسلم رساند اما وی در مورد هیچ یک از مردم شهرش تعهدی را نمی پذیرد، او گفت:

«اما بعد: من تو را از مردم باخبر نمی سازم و از آنچه در دل دارند، اطلاعی ندارم و تو را به آنان نمی فریبم، به خدا! هرگاه دعوت کنید شما را اجابت می کنم و همراه شما با دشمنتان می جنگم و در دفاع از شما با شمشیرم ضربه خواهم زد تا به دیدار خدا بشتابم و از این کار جز آنچه را که در نزد خداوند است، چیز دیگری نمی خواهم ...»

---

(۱) الشهید مسلم بن عقیل، ص ۱۰۳.

(۲) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۵ از کتابهای خطی کتابخانه عمومی امام کاشف الغطاء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۴۰

(۱) «عابس» به پیمان خود با خداوند وفا کرد و به وجدانش خیانت ننمود و جانش را فدای ریحانه رسول

خدا صلّی اللّه علیه و آله کرد و در خدمتش در کربلا به شهادت رسید ....

(۲) «حبیب بن مظاهر» به وی روی آورد و گفت: «خداوند تو را رحمت کند بر آنچه در دل داشتی آن را با کلامی مختصر بیان کردی، سوگند به خدایی که جز او پروردگاری نیست، من بر آن چیزی هستم که تو بدان پایبندی».

«سعید حنفی» نیز به سخن آمد و گفتار دو دوستش را تأیید کرد «۱». این قهرمانان، از برجسته ترین کسانی هستند که تاریخ آنان را در صداقت و وفاداری شناخته است؛ زیرا آنها جانهایشان را سخاوتمندانه به امام حسین علیه السّلام بخشیدند و در خدمت آن حضرت، در کربلا به شهادت رسیدند.

(۳)

تعداد بیعت کنندگان

توده های مردم کوفه برای بیعت با حضرت حسین علیه السّلام به دست سفیرش، «مسلم بن عقیل» از یکدیگر پیشی می گرفتند.

مورخان تعداد کسانی که بیعت کردند، با یکدیگر اختلاف دارند، بعضی از گفته های آنان بدین شرح است:

۱- چهل هزار نفر «۲».

۲- سی هزار نفر که حاکم کوفه، «نعمان بن بشیر» در میان آنان

---

(۱) طبری، تاریخ ۱/ ۳۵۵.

(۲) ابی فراس، شرح شافیه ۱/ ۹۰ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام حکیم ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۲۶.

بوده است «۱» ۳- بیست و هشت هزار نفر «۲».

۴- هیجده هزار نفر، بنا به آنچه در نامه مسلم به حضرت حسین علیه السّلام آمده است که در آن می گوید: «از اهل کوفه هیجده هزار نفر با من بیعت نموده اند، پس در آمدن، شتاب کن» «۳».

۵- دوازده هزار نفر «۴».

(۱)

نامه مسلم به امام حسین علیه السّلام

مسلم، آنگاه که آن تعداد فراوان از مردم کوفه با وی بیعت کردند، ایمان و اعتقاد بیشتری نسبت به موفقیت دعوت پیدا نمود، پس نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را برای آمدن به سوی آنان تشویق کرد. وی این نامه را بیست و چند شب پیش از شهادتش نوشت «۵» که متن آن چنین است:

«اما بعد: پیشقراول کاروان به اهل خود، دروغ نمی گوید، از اهل کوفه

---

(۱) وجدی، دائره المعارف ۳/ ۴۴۴. حقائق الاخبار عن دول البحار، روضه الاعیان فی اخبار مشاهیر الزمان، ص ۶۷. از محمد بن ابی بکر (متوفی ۷۳۰ ه) از کتابهای کپی شده کتابخانه حکیم. مناقب الامام علی بن أبی طالب علیه السّلام، ص ۱۳ در آن آمده است: نعمان گفت:

«ای مردم کوفه! فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

برای شما بهتر است از فرزند دختر بجدل».

(۲) ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۸۹.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۵.

(۴) مروج الـذهب ۳/ ۵۴. الصـراط السـوی فی منـاقب آل النـبی، ص ۸۶ از کتابهـای کپی شـده کتابخـانه امام حکیم. تهـذیب التهذیب ۲/ ۳۴۹. الاصابه ۱/ ۳۳۳. الحدائق الوردیه ۱/ ۱۱۷، سیر أعلام النبلاء ۳/ ۳۰۶.

(۵) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۴۲

هیجده هزار نفر با من بیعت کرده اند «۱» هنگامی که نامه ام به تو رسید، تعجیل کن که مردم، همگی همراه تو هستند و نسبت به خاندان معاویه نظر مثبت و علاقه ای ندارند» «۲».

(۱) مسلم، این نامه را نوشت؛ زیرا هیچ گونه مقاومتی را در برابر دعوت خویش ندید، بلکه اتفاقی فراگیر بر بیعت امام و علاقه ای وافر برای دیدن آن حضرت، مشاهده کرد.

نامه را جمعی از اهل کوفه که در رأس آنان، قهرمان بزرگ، «عابس شاکری» بود، دریافت نمودند. این هیأت به مکه وارد شد و نامه را به امام تحویل داده، به آن حضـرت برای رفتن به کوفه اصرار کردند و اتفاق مردم را بر بیعتش و احترام فراوانی را که مسلم از آنان دیده بود، بازگفتند. در آن هنگام امام برای سفر به کوفه آماده گردید.

(۲)

موضعگیری نعمان بن بشیر

موضعگیری «نعمان بن بشیر» «۳» نسبت به انقلاب، همراه با نرمش

---

(۱) و در روایت بلاذری «همه اهل کوفه همراه تو هستند».

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۵.

(۳) «نعمـان بن بشـیر انصـاری خزرجی» را معـاویه، بعـد از «عبـد الرحمن بن حکم» به حکـومت کـوفه منصوب کرد او مشـربی عثمانی داشت و آشکارا از دشمنی با علی دم می زد و او را ناسزا می گفت، در جنگ جمل و صفین با آن حضرت

جنگیـد و مخلصـانه برای اسـتحکام حکومت معـاویه کوشـید، او بود که برخی از حمله های ارعاب آمیز و کشـتار در برخی از مناطق عراق را رهبری می کرد.

محقّقـان می گوینـد: وی بـا یزیـد مخالف بود و آرزو داشت که حکومتش از بین برود، به شـرطی که خلافت به خانـدان علی بازنگردد، از شگفتیهاست که وقتی یزید به مردم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۴۳

و آسانگیری بود، حزب اموی وی را به ضـعف و یا خود را به ضعف زدن در حفظ منافع دولت و اهمیت ندادن به سلامت آن، متهم کردند، او در پاسخشان گفت:

«اینکه در طاعت خداوند، ضـعیف باشم، برای من از قوی بودن در حال معصیت خداوند بهتر است، من پوششی را که خداوند پوشانده است، هتک نخواهم کرد «۱»».

(۱) این موضـعگیری نعمان، قدرتی به شیعیان بخشید و آنان را به اقدام بر ضد حکومت به صورت علنی، تشویق نمود که شاید این امر به دو سبب برگردد:

۱- مسـلم بن عقیـل نزد مختـار، میهمـان بود و مختـار دامـاد دخترش عمره بود و نعمـان، به ملاـحظه مختـار، متعرض انقلاـبیون نگردید.

۲- «نعمان» با یزید مخالف بود و سـببش دشـمنی یزید با انصار بود که «اخطل»، شاعر مسیحی را واداشت تا آنان را بد گوید و نعمـان به حمایت از آنان برخاست. در بحثهای پیشـین به این مطلب اشاره نموده ایم، شایـد به این جهت و جهات دیگری بوده که نعمان، هیچ اقدامی بر ضد انقلاب، به عمل نیاورده بود.

(۲)

سخنرانی نعمان

نعمان، به شیعیان، برای ترتیب و تنظیم انقلاب، قدرتی بخشید و برای

مدینه ستم کرد و شهر را سه روز برای لشکریانش مباح نمود، این مرد یعنی نعمان، از کرامت وطن و

قومش حمایت نکرد. در اصابه ۳/ ۵۵۹ آمده است: وقتی یزید هلاک شد، نعمان، مردم را به سوی فرزند زبیر و سپس به سوی خود فرا خواند که مروان با وی جنگید و او کشته شد (سال ۶۵ ه.). وی شاعری توانا بود و دیوان شعری دارد که اخیرا به چاپ رسیده است.

(۱) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۴۴

آنان فرصتهایی جهت تحکیم پایه های آن فراهم آورد که این امر سبب ناخشنودی حزب اموی گردید و بر او اعتراض کردند و او را به ضربه زدن به شیعیان تشویق نمودند.

(۱) نعمان بیرون آمد و بر منبر رفت و سیاست همراه با ملایمت خود را برای مردم اعلام نمود که پس از حمد و ستایش خداوند، گفت:

«اما بعد: ای بندگان خدا! از خداوند پروا کنید و به سوی فتنه و تفرقه نشتابید که در آنها مردان هلاک می شوند و خونها ریخته می گردند و اموال به غارت می روند. من با کسی که با من نجنگد، نمی جنگم و بر ضد کسی که بر ضد من قیام نکند، اقدامی نمی کنم، شما را نه دشنام می گویم و نه با شما به بهانه جویی می پردازم و نه کسی را به تهمت و گمان و یا اتهام، می گیرم، ولی اگر شما با من به ستیزه جویی برخیزید و بیعتم را بشکنید و با پیشوایتان مخالفت نمایید، به خدایی که جز او پروردگاری نیست، با شمشیرم شما را خواهم زد، مادام که در دست من باقی بماند هر چند کسی از شما یاورم نباشد و من امیدوارم در میان شما آن کسانی که حق را می شناسند، بیش از کسانی باشند که

باطل آنان را از پای در می آورد» «۱».

(۲) در این سخنرانی، هیچ تمایلی به وسایل خشونت و شدت، دیده نمی شود، بلکه در آن، نسبت به فتنه جویی، زینهار داده شده و راحت طلبی، برتر شمرده گشته و اینکه وی متعرض کسی که متعرض قدرت حاکم نشود، نخواهد شد و مردم را به گمان و تهمت نمی گیرد، آن گونه که زیاد بن أبیه حاکم عراق، عمل می کرده است. «انیس زکریا» در مورد سخنرانی نعمان اظهار نظر

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۴۵

کرده می گوید:

(۱) «سخنرانیهای وی- یعنی نعمان- در کوفه، دلیل دیگری است که او فتنه را بر پای می دید که لاجرم شعله ور می گشت. وی برپاکنندگان آن را مورد حمله قرار نمی داد پیش از آنکه آنان وی را مورد تهاجم قرار دهند، بنابراین، برای طرفداران آن، قدرتی مستحکم و دستی فعّال در ترتیب توطئه و تنظیم آن بر پایه هایی مطمئن، به وجود آورد» «۱».

(۲)

خشم حزب اموی

سیاست نعمان، عمال حکومت اموی را به خشم آورد و «عبد اللّه بن مسلم حضرمی»، هم پیمان بنی امیه، نزد وی شتافت و از برنامه اش انتقاد کرد و گفت:

«آنچه تو فکر می کنی جز برای ستم شایسته نیست، این چیزی که تو میان خود و دشمنت قرار داده ای، نظریه ضعف گرایان است!» «۲».

نعمان، از خود دفاع کرد و گفت: به هیچ وسیله ای که او را از خداوند دور سازد، دست نخواهد زد و هیچ راهی که وی را از دینش دور کند، در پیش نخواهد گرفت. بدین ترتیب ضعف نعمان و از پا درآمدگیش در برابر انقلاب، برای حزب اموی آشکار گردید.

(۳)

تماس حزب اموی با دمشق

حزب اموی از همراهی افکار عمومی با مسلم و گسترش ابعاد انقلاب،

---

(۱) الدوله الامویه فی الشام، ص ۴۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۹۷.

نگران شد، در حالی که قدرت محلی از جریان امور، چشم پوشیده بود. آنان، حکومت محلی را به ضعف یا تبانی با انقلابیون متهم کردند و به سرعت با حکومت دمشق تماس گرفتند و خواستار اقدامات فوری شدند، پیش از آنکه دامنه انقلاب گسترش یابد و عراق استقلال خود را به دست آورد و از تبعیت دمشق جدا گردد. از میان نامه هایی که به یزید رسید، نامه «عبد اللّه حضرمی» بود که در آن چنین آمده است:

(۱) «اما بعد: مسلم بن عقیل به کوفه وارد شده و شیعیان برای حسین بن علی با وی بیعت نموده اند، پس اگر کوفه را می خواهی، مردی قوی به سوی آن بفرست تا فرمان تو را اجرا نماید و همانند تو با دشمنت رفتار کند که نعمان بن بشیر، مردی ضعیف است

و یا اینکه خود را ضعیف می نمایاند» «۱».

این نامه، به عزل نعمان از منصبش و به کارگیری شخص دیگری به جای وی که دارای خشونتی بیشتر باشد، فرا می خواند تا بتواند انقلاب را نابود کند؛ زیرا نعمان برای نابودی آن شایسته نبود. همانند این نامه را «عماره بن ولید بن عقبه» و «عمر بن سعد» نیز به یزید نوشتند.

(۲)

اضطراب یزید

«یزید»، هنگامی که نامه های عمّالش در کوفه، در مورد بیعت مردم آنجا با حضرت حسین علیه السّلام، پی درپی به وی رسید، مضطرب گشت و به پریشانی دچار شد، شب را بیدار می ماند و در این امر بسیار می اندیشید؛ زیرا می دانست که عراق مرکز قدرت در جهان اسلام بود و مردم آن وی را دشمن می داشتند و بر

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۲.

پدرش کینه توز بودند چون عراق از ظلم و ستمی که بر آن روا داشته بودند، جریحه دار بود و دشمنی مردم عراق نسبت به یزید از دشمنیشان نسبت به پدرش کمتر نبود، همچنانکه وی یقین داشت اکثریت غالب مردم در جهان اسلام، تشنه حکومت امام حسین علیه السّلام بودند؛ زیرا وی نماینده قانونی جد و پدر خویش بود و مردم جایگزینی برای وی نمی پذیرفتند.

(۱)

مشورت یزید با سرجون

پریشانی، یزید را در بر گرفت، وی، احساس کرد که خطری سلطنتش را تهدید می کند، پس «سرجون رومی» را که محرم اسرار پدرش و از زیرکترین افراد بود، فرا خواند و این مطلب را با وی در میان گذاشت و گفت: «نظر تو چیست؛ حسین به سوی کوفه می رود و مسلم بن عقیل در کوفه برای حسین بیعت می گیرد، از نعمان، ضعف و سخنان ناروا به من گزارش شده است، به نظر تو چه کسی را بر کوفه حاکم گردانم؟» «۱» (۲) سرجون، درنگ کرد و پس از مدتی فکر کردن، به وی گفت: فکر می کنی اگر معاویه زنده می شد، تو نظرش را می پذیرفتی؟

یزید گفت: آری.

سرجون، فرمان معاویه برای «عبید اللّه بن زیاد» به عنوان حاکم کوفه را بیرون آورد و به او گفت: این

نظر معاویه است که مرده و با این نامه، فرمان داده است «۲».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۶.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۲۳.

(۱) اما انگیزه های «سرجون» در نامزد کردن «ابن زیاد» برای حکومت کوفه، از دو امر خالی نیست:

۱- وی قساوت ابن زیاد و خشونت وی را می شناخت و می دانست که هیچ کس جز او نمی تواند عراق را به زانو در آورد؛ زیرا وی انقلاب را با ارعاب و خشونت، می توانست نابود سازد.

۲- تعصب قومی، او را به این نامزد کردن واداشته بود؛ زیرا ابن زیاد، رومی نسب و سرجون نیز رومی بود.

(۲)

حکومت ابن زیاد بر کوفه

یزید، به شدت از ابن زیاد ناراضی بود و می خواست او را از حکومت بصره، معزول سازد «۱» زیرا وی در بیعت گرفتن برای او با پدرش، مخالف بود، ولی وی نظر سرجون را پذیرفت؛ زیرا در پذیرش آن حفظ منافع دولتش را می دید، بنابراین، فرمان حکومت کوفه و بصره را برای وی صادر کرد و بدین ترتیب سرتاسر عراق تحت امر او قرار گرفت.

یزید این نامه را برای عبید اللّه بن زیاد نوشت: «اما بعد: پیروان من از اهل کوفه به من نوشته اند که فرزند عقیل در کوفه، گروههای مردم را برای ایجاد شکاف در میان مسلمین جمع می کند پس هنگامی که این نامه ام را خواندی به سوی کوفه حرکت کن و فرزند عقیل را طلب نما همچنانکه مهره را جستجو می کنی تا اینکه او را به دست آوری و به بند کشی که یا او را بکشی و یا تبعید

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۵۲.

نمایی، و السلام» «۱».

(۱) این

نامه، درجه اضطراب نظام حاکم در دمشق و پریشانی اش از مسلم بن عقیل را نشان می دهد و بر ابن زیاد تأکید نموده است که در سفر به کوفه برای دستگیری وی، شتاب کند. بعضی از منابع می گویند: یزید به ابن زیاد نوشت:

«اگر دو بال داشته باشی، به سوی کوفه پرواز کن» «۲» این نشانگر هراسی است که از انقلاب عراق بر یزید دست یافته بود.

«مسلم بن عمرو باهلی» فرمان حکومت کوفه را همراه آن نامه، برای ابن زیاد برد.

(۲) مورخان می گویند باهلی، از جاسوسان بنی امیه در کوفه و از مهمترین عمّال آنان و نیز یکی از فرومایگان عرب بود. او بود که از دادن جرعه ای آب به مسلم هنگامی که او را اسیر، نزد ابن زیاد آورده بودند خودداری کرد.

(۳) ابن زیاد، فرمان حکومت کوفه را از باهلی دریافت نمود و بسیار شادمان شد؛ زیرا پس از آنکه وی به عزل از حکومت بصره، تهدید می شد حکومتش بر همه مناطق عراق تثبیت گشت. و از اینکه دمشق، حکومت مطلق بر عراق را به وی واگذار کرده، نیز از اینکه به وی اجازه داده بودند خشونت، سنگدلی و خونریزی را در مورد هر کسی که از اطاعت یزید خودداری کند و یا در توطئه ای بر ضد وی وارد گردد، به کار گیرد خوش حال شده بود، این تفویض مطلق در استعمال قساوت با مردم، با خواسته های ابن زیاد و تمایلات وی توافق داشت، زیرا از عوامل لذت جوییهای روانی وی جنایت دوستی و بدرفتاری با مردم و عدم تردید در خونریزی بوده است.

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۷.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۹.

،ج ۲،ص:۴۵۰

(۱)

سخنرانی ابن زیاد در بصره

«ابن زیاد» برای ترک بصره و حرکت به سوی کوفه، آماده شد و پیش از حرکت، مردم را جمع کرد و در میان آنان سخنرانی شدید اللحنی ایراد نمود که در آن آمده بود: «امیر المؤمنین یزید، مرا حاکم کوفه کرده و من فردا به سوی آن حرکت خواهم کرد به خدا سوگند! من از سختی آرام نمی گیرم و بدی مرا از پای در نمی آورد، من هر کس را که دشمنم گردد، سرکوب می کنم و چون زهر برای هر کسی هستم که با من بجنگد کسی که به سوی «قاره» تیراندازی کرده با او به انصاف برخورد نموده است «۱».

(۲) ای مردم بصره! عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را جانشین خود بر شما قرار دادم، مبادا دست به خلاف و یاوه گویی زنید؛ به خدایی که جز او پروردگار نیست، اگر به من در مورد کسی از شما خلافی گزارش شود، او و افراد و دوستانش را خواهم کشت، من نزدیکتر را به گناه دورتر می گیرم تا از من بشنوید، مبادا در میان شما مخالف و یا معترضی باشد ... من، ابن زیاد هستم، به آنکه بر ریگزار قدم نهد، شبیه تر هستم و مشابهت دایی تا عموزاده از من چیزی کم نمی کند» «۲».

(۳) چه آسان است خونریزی نزد آن بربریان وحشی و والیان بنی امیه! آن

---

(۱) ضرب المثلی است در عرب که می گوید: «أنصف القاره من راماها» «قاره» طایفه معروفی از عرب بودند، در جنگی که میان قریش و «بکر بن عبد مناه بن کنانه» در گرفته بود، طایفه «قاره» که جمعیتی تیرانداز بودند، قریش را همراهی می نمودند، وقتی جنگ در گرفت، گروهی شروع

به تیراندازی به سوی اینان نمودند، در اینجا فردی گفت:

«أنصف القـاره من راماها». یعنی: کسـی که به سوی «قاره» تیرانـدازی کرد با آنها منصـفانه برخورد نموده است (کتاب الامثال، ص ۱۳۷- مترجم).

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۸.

طاغوت، از سـرشت شـرورانه اش سـخن گفته که در جنایت غوطه ور گشـته بود، زیرا وی بی گناه را به جای گناهکار و روی آورنـده را به گنـاه روی برگردانـده می گرفت و نزدیکتر را به گناه دورتر. و از روی گمان و تهمت می گشت همان گونه که پدرش زیاد، عمل می کرد چنانچه آدمکشی را در سرتاسر عراق، گسترش داده بود.

(۱)

سفر طاغوت به کوفه

پلید فرومایه از بصـره به سوی کوفه حرکت کرد تا دست به جنایتی بزند که هیچ شقاوتمندی جز او، آنچنان جنایتی را مرتکب نشـده است، در حالی که پانصـد نفر از مردم بصـره او را همراهی می کردنـد، «عبد اللّه بن حارث بن نوفل و شـریک بن أعور حارثی» «۱» که یکی از مخلص ترین یاران امام حسین بود، همراه وی بودند. شریک از این جهت همراه ابن زیاد شد تا مواظب وی باشـد و از برنـامه هـای وی بـاخبر شود. این تعـداد را ابن زیـاد برای این همراه خود برده بود تـا از آنها برای نشـر ارعاب و وحشت و ایجاد هراس در میان مردم و تماس با زعمای کوفه برای منصرف کردن آنان از انقلاب، یاری بگیرد.

(۲) به هر حال، ابن زیاد راه را به سرعت می پیمود، بدون اینکه به چیزی توجه کند، سفر را پیوسته ادامه داد تا پیش از رسیدن حضرت حسین علیه السّلام به کوفه وارد شود، در حالی که همراهانش خسته شدند و ادامه راه،

آنـان را فرسوده کرده بود، جمعی از آنـان بر زمین افتادنـد که عبـد اللّه بن حـارث از جمله آنان بود، ولی ابن زیاد، توجهی به آنها نکرد. هنگامی که به «قادسیه» رسید، غلامش «مهران» بر

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۵۹.

زمین افتاد. ابن زیاد به وی گفت: اگر این وضع را ادامه دهی و منتظر باشی تا به قصر برسیم، صد هزار به تو می دهم.

(۱) «مهران» به وی گفت: نه به خدا! نمی توانم. آنگاه آن ستمگر فرود آمد و جامه های یمانی و عمامه ای سیاه پوشید و نقاب بر چهره زد تا هر کس او را ببینـد به اشـتباه او را حضـرت حسـین علیه السّـلام، تصور کنـد و به تنهایی حرکت کرد و از طرف نجف، وارد کوفه شـد «۱» در حالی که قلبش از شـدت ترس همچون بال پرنـده بود. اگر وی قدری شـجاعت و دلیری داشت، تغییر وضـعیت و لباس نمی داد تا مردم را به اشـتباه بیندازد که او حضـرت حسـین علیه السّـلام است ... آن ترسو، برای حمایت خویش به این وسایل متشـبث شـد. برخی از منابع می گویند: وی از سـخن گفتن خودداری نمود تا مبادا مردم او را بشناسـند و شمشیرهایشان او را ببرّند.

(۲)

در قصر الاماره

آن پلید، به سرعت به سوی «قصر الاماره» «۲» شتافت در حالی که به شدت

---

(۱) مقرم، مقتل حسین علیه السّلام، ص ۱۶۵.

(۲) قصر الاماره (کاخ فرمانداری): نخستین ساختمان دولتی در اسلام است که «سعد بن ابی وقاص» آن را بنا کرده بود و نشانه هایش همانند همه نشانه های کوفه، به غیر از مسجد جامع، از بین رفته است، اداره کل آثار باستانی در عراق، برای

شناسایی آن تلاش کرد و در مواقع مختلف پایه های آن را کشف نمود، نتایج کاوشهایی که در مورد آن انجام گرفت نشان داد که آن قصر از یک حصار خارجی تشکیل می شود و شامل چهار دیوار است، طول آنها تقریبا ۱۷۰ متر و معدل ارتفاع آنها چهار متر می باشد، هر ضلع را از بیرون شش برج نیم دایره ای پشتیبانی می کند، به استثنای ضلع شمالی که تنها دو برج پشتیبان آن هستند، فاصله میان هر برج تا برج دیگر ۲۴ متر و ۶۰ سانتیمتر می باشد ارتفاع این حصار

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۵۳

مضطرب بود و از اینکه مردم از آمدن حضرت امام حسین علیه السّلام شادمانی می کردند و به همدیگر مژده می دادند، به شدّت ناراحت شده بود.

(۱) هنگامی که به در کاخ رسید، آن را بسته یافت، نعمان بن بشیر از بالای کاخ به پایین نگاه می کرد زیرا تصور کرده بود که این تازه وارد، حضرت حسین علیه السّلام است، به جهت آنکه صداهای مردم به خوشامد گویی و شعار دادن به زنده باد برای وی بلند شده بود، لذا خطاب به وی گفت: «من امانتم را به تو ای فرزند رسول اللّه! تحویل نمی دهم، من قصد جنگ کردن با تو را هم ندارم! ...».

فرزند مرجانه در سخن نعمان ضعف و واماندگی را احساس کرد لذا با کلماتی خشم آلود بر وی فریاد زد: باز کن که گشایش گردیده ای و شب طولانی گردیده است».

(۲) هنگامی که او سخن می گفت، یکی از کسانی که پشت سر وی بود، او را شناخت و خطاب به مردم فریاد زد: «قسم به خدای کعبه! این، فرزند مرجانه است». عجیب آنکه، آن

اجتماع، امام حسین علیه السّلام و فرزند مرجانه را تشخیص ندادند با وجود آنکه هر کدام از آنان مدتی در سرزمینشان زندگی کرده

با برجهایش به حدود بیست متر می رسد. کاخ، به صورتی محکم بنا شده و معماری آن برای اهداف جنگی طراحی گردیده تا از هر حمله خارجی در حمایت مطمئنی باشد.

این مطلب در کتاب نقشه شهر کوفه، نوشته دکتر کاظم جنابی، ص ۱۳۵ تا ۱۵۵ آمده است، این جانب بارها آن را دیده و بسیاری از آثارش را مطالعه نموده ام. در برخی از درهای اصلی اش سایبانهایی برای نگهبانان کاخ وجود داشت که ویران گشته و تنها برخی از آثار آنها باقی مانده است. در یک طرف آن اطاقهایی وجود دارد که برای زندان ساخته شده و به شکلی عجیب بنا گردیده اند و در یک طرف، آشپزخانه های کاخ قرار دارند که استاد جنابی اشاره ای به آنها ننموده است. ساختمان کاخ. محکم بنا گردیده تا آنجا که حمله و دستیابی به آن متعذر بود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۵۴

بودند، شاید آنچه سبب اشتباه آنان شد این بود که ابن زیاد، لباسش را تغییر داده و عمامه ای سیاه بر سر نهاده بود.

(۱) به هر حال، هنگامی که مردم دانستند وی ابن زیاد است، از جای جستند و بشتاب به خانه هایشان رفتند در حالی که از ظلم و ستمی که در روزگار پدرش به آنان رسیده بود، سخن می گفتند، اینک نیز از عبید اللّه احساس شرّ کرده بودند ... ابن زیاد، در همان شب بر اموال و اسلحه مستولی شد و شب را بیدار ماند در حالی که عمال حکومت اموی در اطراف وی بودند و با

وی درباره انقلاب سخن می گفتند و اعضای برجسته آن را به او معرفی می کردند و همراه وی به برنامه ریزی برای نابودی انقلاب پرداختند.

(۲)

سخنرانی فرزند زیاد در کوفه

هنگامی که سپیده صبح دمید، فرزند مرجانه دستور داد تا مردم را در مسجد جمع کنند، عده زیادی از مردم، در حالی که ترس و وحشت بر آنها دست یافته بود، در مسجد اعظم فراهم آمدند، پسر زیاد، در حالی که شمشیر به کمر بسته و عمامه ای بر سر نهاده بود، خارج شد و بالای منبر رفت و برای مردم به سخنرانی پرداخت و گفت: «اما بعد: امیر المؤمنین- که خداوند او را صلاح بخشد- مرا به حکومت شهر، منطقه و اموال عموی شما منصوب کرده و به من دستور داده تا داد مظلومتان را بگیرم و به محرومتان عطا کنم، به افراد حرف شنو و مطیعتان، احسان نمایم و بر افراد فتنه جو، سخت بگیرم که من برای مطیعتان چون پدری مهربان و دلسوز هستم و شمشیر و شلاق من بر کسی خواهد بود که از امر من سرپیچی نماید و با فرمان من مخالفت ورزد، پس هر کسی راستی پیشه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۵۵

کند و خود به خویشتن خبر دهد و به وعده ها توجه نکند ...» «۱».

(۱) این سخنرانی موارد ذیل را شامل بود:

۱- اعلام حکومت خود بر کوفه به مردم آن و عزل نعمان بن بشیر از آن حکومت.

۲- اطلاع دادن به آنها که حکومت دمشق به وی دستور داده است تا به پیروان حکومت و کسانی که بر آن سرکشی نکنند، احسان نماید و با قیام کنندگان بر ضد آن با شدت و سنگدلی عمل کند.

فرزند مرجانه در

سخنرانی اش اشاره ای به امام حسین و سفیرش مسلم ننمود، از ترس اینکه مبادا مردم بر او شورش کنند، در حالی که وی هنوز وضع خود را محکم نکرده است.

(۲)

گسترش ارعاب و وحشت

«فرزند زیاد» به گسترش ارعاب و انتشار خوف و هراس پرداخت. یکی از مورخان می گوید: پسر زیاد پس از رسیدنش به کوفه، همین که صبح فرا رسید، به تاخت وتاز پرداخت و به خودنمایی مشغول شد و گروهی از اهل کوفه را گرفت و فورا به قتل رساند «۲» که این کار را برای خرد کردن اعصاب و دور کردن مردم از انقلاب، انجام داد.

(۳) روز دوّم، دستور داد مردم را در مسجد جمع کنند و با لباسی غیر از آنچه قبلا با آن خارج می شد، به سوی آنان بیرون آمده، در میان آنها سخنرانی

---

(۱) مقاتل الطالبین، ص ۱۰۰.

(۲) الفصول المهمّه، ص ۱۸۵. وسیله المآل، ص ۱۸۶.

شدیدی ایراد کرد وی در آن سخنرانی تهدیدها کرد و پس از حمد و ثنای خداوند، گفت: «اما بعد: این امر به صلاح نیاید مگر با شدت بدون خشونت و ملایمت بدون ضعف و اینکه بی گناه را به گناهکار و حاضر را به غایب و دوست را به دوست بگیرم».

(۱) پس، مردی از اهل کوفه که او را «اسد بن عبد اللّه مری» می گفتند، به وی پاسخ داد و گفت: «ای امیر! خداوند تبارك و تعالی می گوید: وَ لا ـ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری*؛ هیچ گناهکاری، گناه دیگری را به دوش نمی کشد، همانا انسان به کوشش وابسته است و شمشیر به لبه آن و اسب به بستنش تو باید بگویی و ما باید بشنویم، پس بدی را

پیش از نیکی برای ما نیاور ...».

او ابن زیاد را خاموش ساخت، وی از منبر پایین آمد و وارد قصر شد «۱».

(۲)

انتقال مسلم به خانه هانی

«مسلم» ناگزیر شد که محل استقرار خود را تغییر دهد و فعالیت سیاسی خود را به شدت محرمانه نگه دارد؛ زیرا با ورود آن ستمگر به کوفه، احساس خطر کرده بود، او از پلیدی این ناپاک آگاهی داشت که وی برای خداوند ارزشی در نظر نمی گیرد و از ارتکاب گناه باکی ندارد.

(۳) مسلم، تصمیم گرفت خانه مختار را ترک گوید، از این جهت که قدرتی بر حمایت وی نداشت و به پایگاه قدرتمندی متکی نبود، بنابراین، به خانه «هانی بن عروه» پناه برد که او بزرگ منطقه و رهبر قبیله مراد بود و دارای قدرتی بود که می توانست انقلاب را حمایت کند و بر حوادث چیره گردد؛ زیرا بنا به گفته

---

(۱) الفتوح ۵/ ۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۵۷

مورخان: هرگاه سوار می شد، چهار هزار نفر زره بر تن و هشت هزار پیاده با وی همراه می شدند و اگر هم پیمانان آنان از کنده و دیگران، اجابت می کردند، سی هزار نفر زره بر تن کرده می شدند «۱». نیز وی محبتها و سوابق نیکی با خاندانش داشت که آنان را دارای دوستی و اخلاص نسبت به او ساخته بود.

(۱) مسلم، به منزل این رهبر بزرگ عرب رفت و وی او را خوشامد گفت و با اقدام تمام او را پذیرا گشت. برخی از منابع «۲» گفته اند: پناه دادن وی برای هانی سنگین و مشکل بود که منزلش را پایگاهی برای انقلاب و مرکزی برای گردهماییهای ضد دولتی قرار دهد؛ زیرا وی به سبب آن، خود

را در معرض انتقام و گرفتاری قرار می داد، ولی وی با اکراه به مسلم پاسخ مثبت داد و این به خاطر عمل به رسوم عربی بوده است که پناه آورده را طرد نمی کردند، هر چند به سبب آن به بزرگترین سختیها و مشکلات گرفتار می شدند ...

(۲) ولی آنچه ما معتقدیم این است که این مطلب صحتی ندارد؛ زیرا مسلم اگر از وی عدم رضایت و قبول را احساس می کرد، به او پناه نمی برد و به شدت از وارد شدن به خانه او پرهیز می کرد چرا که مسلم از تربیت دینی، بهره های فراوان داشت و دارای همت بلند و عزّت نفس بود که او را از هر رفتاری که موجب سختی یا تکلّفی برای مردم می شد، دور می ساخت. علاوه بر این، اگر مسلم پذیرش کامل و ایمان خالص وی نسبت به دعوتش را محرز نمی دانست، در آن مرحله سختی که برایش پیش آمده بود، به وی پناهنده نمی گردید.

(۳) مسلّما، هانی از روی اکراه و یا شرم به حمایت و مسلم و دفاع از وی، اقدام

---

(۱) مروج الذهب ۳/ ۵۹.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.

ننمود، بلکه با رضایت و ایمان ناشی از دین و عقیده اش، به مسلم پاسخ مثبت داد.

(۱) به هر حال، مسلم در خانه هانی مستقر شد و آن را مقرّی برای انقلاب قرار داد، در حالی که هانی با وی همراهی می کرد و قبایل را برای بیعت با وی فرا خواند، در منزل وی، هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند «۱»، مسلم، هانی را از مسائل انقلاب آگاه ساخت و رهبران و اعضای برجسته آن را به وی

معرفی نمود.

(۲)

خودداری مسلم از کشتن فرزند زیاد

بیشتر مورخان بر آننـد که «شـریک بن اعور»، به بیماری سـختی، در خانه هانی یا در خانه خویش، دچار شـد «۲»، خبر بیماری اش به پسر زیاد رسید، پس فرستاده ای نزد وی فرستاد و به او اطلاع داد که به عیادتش خواهد آمد.

(۳) شـریک این فرصت را غنیمت شـمرد و به مسلم گفت: «هدف تو و شیعیانت، هلاک شدن این ستمگر است، خداوند تو را بر او مسلّط کرده، او به عیادتم می آید، پس برخیز و وارد پستو شو تا هر وقت وی نزد من آرام گرفت، به سوی او خارج شو و او را به قتـل برسـان، سـپس به سوی قصـر فرمانـدهی برو و در آن جـای گیر؛ زیرا کسـی از مردم در مورد آن بـا تو منازعه ای نخواهـد کرد و اگر خداونـد مرا سـلامتی دهـد، به بصـره می روم و امور آنجا را به جای تو بر عهده می گیرم و مردم آن با تو بیعت خواهند کرد» «۳».

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۳۳.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۵۳. مشهور میان مورخان این است که شریک در خانه هانی بود نه در خانه خودش، زیرا وی در بصره اقامت داشت و همراه ابن زیاد به کوفه آمد.

(۳) الاخبار الطوال، ص ۲۳۴. مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۶. بعضی از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۵۹

(۱) هـانی، دوست نـداشت که فرزنـد زیـاد در خـانه اش کشـته شود و این به جهت پایبنـدی به عادتهـای عربی بود که کشـتن میهمان و کسی را که به سوی آنان آمده باشد، اجازه نمی دهد، «۱» پس به وی گفت: «دوست ندارم در خانه ام کشته شود».

شریک به وی گفت:

«چرا، به خدا کشتن وی موجب نزدیک شدن به خداوند است».

(۲) شریک، اعتنایی به هانی نکرد و روی به مسلم کرد و او را به کشتن فرزند زیاد، تشویق کرد و گفت. «در این امر، کوتاهی مکن». وقتی آنان مشغول گفتگو بودند، ناگهان سرو صدایی را بر در خانه شنیدند؛ زیرا ابن زیاد همراه با اطرافیانش آمده بود، مسلم برخاست و به پستو رفت و در آنجا پنهان گردید، ابن زیاد وارد شد و از شریک درباره بیماری اش پرسید، شریک به وی پاسخ داد.

(۳) هنگامی که شریک دید خارج شدن مسلم دیر شده است، شروع به خواندن این شعر نمود:

ما الانتظار بسلمی ان تحیوهاحیّوا سلیمی و حیّوا من یحییها

کأس المنیه بالتعجیل فاسقوها «۲» ________________________________

مورخان بر آنند آنکه مسلم را به کشتن ابن زیاد دعوت کرد، خود هانی بن عروه بود، آن گونه که در الامامه و السیاسه ۲/ ۴ آمده است.

(۱) به این مطلب اشاره می کند آنچه در مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱ آمده است که هانی، کشتن ابن زیاد، در خانه اش را قبیح دانست.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱ و در مقتل ابی مخنف، ص ۴۳، آمده است که وی این ابیات را خواند: زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۴۵۹ خودداری مسلم از کشتن فرزند زیاد ..... ص : ۴۵۸

ما تنظرون بسلمی لا تحیوهاحیّوا سلیمی و حیّوا من یحیّیها

هل شربه عذبه اسقی علی ظمأو لو تلفت و کانت منیتی فیها

«منتظر چه هستید تا سلمی را خوشامد گویید، او را خوشامد گویید و هر کس را که به او خوشامد گوید جام مرگ را به سرعت به وی

بنوشاند».

(۱) آنگاه صدایش را بلند کرد تا مسلم بشنود و گفت: «خداوند پدرت را پاداش دهد آن را به من بنوشان هر چند که جان بر سر آن گذارم» «۱».

ابن زیاد، مقصودش را متوجه نشد و گمان کرد که هذیان می گوید، پس به هانی گفت: آیا هذیان می گوید؟

- آری، خداوند امیر را صلاح بخشد، از صبح تا کنون چنین است «۲».

(۲) «مهران»، غلام ابن زیاد که فردی باهوش بود، متوجه شد و چشمکی به ابن زیاد زد، او به سرعت از جای خود برخاست. شریک به وی گفت: ای امیر! می خواهم وصیتی به تو بکنم. ابن زیاد به وی گفت: من به سوی تو بازمی گردم.

(۳) مهران که سراسیمه شده بود، روی به ابن زیاد کرد و به او گفت:

«می خواست تو را بکشد».

«منتظر چه و ان تخشیت من سلمی مراقبهفلست تأمن یوما من دواهیها چیزی هستید که سلمی را خوشامد نمی گویید، او را خوشامد گویید و هر کس که او را خوشامد گوید».

«آیا نوشیدن گوارایی نیست که در تشنگی به من برسد، حتی اگر تلف شوم و مرگم در آن باشد».

«اگر از سلمی زیر نظر داشتنش را بیم داشته باشی، تو هیچ گاه از توطئه هایش ایمن نخواهی بود».

و در الفتوح ۵/ ۷۲ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۴ آمده است که وی این شعر را خواند:

ما تنظرون بسلمی عند فرصتهافقد وفی و دها و استوسق الصرم «در مورد سلمی، هنگام فرصتش منتظر چه هستید؛ زیرا دوستی اش سست گشته و قطع آن مهیا شده است».

(۱) مقاتل الطّالبیین، ص ۱۰۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۲۶ و مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۲.

(۱) ابن زیاد، در شگفت

شد و گفت: «چگونه ممکن است، با احترامی که به وی داشته ام؟!، در خانه هانی، محبتهای پدرم نسبت به او!».

هنگامی که آن ستمگر خارج شد، مسلم از اتاقک خارج گشت، شریک، در حالی که سخت افسوس می خورد و متأسف بود، به وی گفت: «چه چیزی تو را از کشتن وی بازداشت؟» «۱».

(۲) مسلم گفت: دو چیز مرا مانع شد که او را بکشم؛ اول اینکه: هانی کشته شدنش را در خانه خویش نمی پسندید. و دوّم گفتار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که ایمان ترور را قید و بند کرده است، مؤمن ترور نمی کند.

شریک به وی گفت: به خدا اگر او را می کشتی کار تو قوام می گرفت و قدرتت مستحکم می شد «۲».

(۳) شریک، بیش از سه روز بعد از این حادثه، زنده نماند و در گذشت، ابن زیاد بر او نماز خواند و او را در «ثویه» به خاک سپرد، هنگامی که از نقشه ای که شریک طرح کرده بود، آگاه شد گفت: به خدا بر جنازه هیچ عراقی نماز نخواهم خواند و اگر قبر زیاد در میان آنها نبود، قبر شریک را نبش می کردم «۳».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۶.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۳۵ و در تاریخ ابن اثیر ۴/ ۲۷ آمده است: هانی به مسلم گفت: اگر او را می کشتی، فاسق، فاجر و کافر خیانتکاری را می کشتی. ابن نما گفته است که زن هانی، دست به دامن مسلم شد و او را به خدا سوگند داد که ابن زیاد را در خانه اش نکشد و هنگامی که هانی از این مطلب باخبر شد، گفت: وای بر او! من و خودش را کشت و آنچه

از آن فرار کرد در آن افتاده است.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۳۶۳- ۳۶۴. الاغانی ۶/ ۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۶۲

(۱)

توضیحی درباره مطلب

بسیاری از مردم در مورد موضعگیری مسلم می پرسند و او را مورد سرزنش و نکوهش قرار می دهند و مسئولیت حوادثی را که پیش آمد، بر عهده او می گذارند و می گویند اگر آن ستمگر را می کشت، مسلمین را از شرّی عظیم رهایی می داد و مسلمانان دیگر گرفتار آن بحرانهای دردناک که آنان را غرق محنت ها و مصیبتها ساخت، نمی شدند ...

(۲) اما این انتقاد بجایی نیست و هیچ گونه نشانی از توازن و تحقیق ندارد؛ زیرا با سیره مسلم و حقیقت شخصیتش مطابقتی ندارد؛ چون وی یکی از رجال بی همتای اسلام در ورع، تقوا و پرهیزکاری در دین بود، از این جهت که در خانه عمویش، امیر المؤمنین علیه السّلام پرورش یافته و جهت گیریهای حضرت را در برگرفته و سیره درخشانش را به عنوان دستور العملی انتخاب کرده بود که در پرتو آن در زندگی قدم بر دارد و امیر المؤمنین علیه السّلام واقعیت زندگی اش را بر حق محضی که هیچ انحرافی در آن نیست، بنا کرده بود و در رفتارش، پرهیزی عظیم داشت تا مرتکب چیزی نشود که از هدایت و واقعیت اسلام به دور باشد و هم آن حضرت است که گفته بود: «انسان زیرک و کاردان، راه حیله را می داند، ولی در این میان تقوای الهی فاصله می شود».

(۳) در پرتو این سیره است که فرزند عقیل، زندگی فکری اش را پایه نهاد این سیره گویی دستور العمل آشکار در رفتار علویین است، (۴) «دکتر محمد طاهر دروش» می گوید: «هاشمیان روشی داشتند که در آن

می زیستند و جز آن را نمی شناختند؛ زیرا ایمان، صراحت، عفت، شرافت، فضیلت، بلند نظری، خویهای نمونه، شایستگیهای ادبی، سرشتهای دینی

و آداب نبوی، از آثار و نشانه های آن می باشد» «۱».

(۱) مسلم، اقدم به ترور دشمن مکّارش نکرد؛ زیرا ایمان، ترور را قید و بند کرده است و مؤمن ترور نمی کند، «هبه الدین» در مورد این سخن این چنین اظهار نظر کرده است: «سخنی با هدفی بزرگ و گستره ای عظیم است؛ زیرا آل علی، به جهت پایبندیشان به حق و صداقت خیانت و نیرنگ را حتی در وقت ضرورت، نپذیرفتند و پیروزی در آینده دور را با نیروی حق، بر پیروزی شتابنده از راه نیرنگ، ترجیح دادند و این سرشتی است در آنان که از گذشتگانشان شناخته شده و در فرزندانشان به ارث مانده است، گویی که آنان برای برپایی حکومت عدل و فضیلت در دل عرفای برگزیده، آفریده شده اند و تاریخ، جایگاههای آنان را در دلها برایشان نگهداری کرده است» «۲».

(۲) «شیخ احمد فهمی» نیز می گوید: «این است عبید اللّه بن زیاد، همان مرد هوشیار و زیرکی که مسلم فرصت مناسبی در مورد او داشت، در میان دو دستش بود، به راحتی می توانست به سرش دسترسی پیدا کند و او را بکشد، اگر این کار را می کرد، یزید را از انسانی ستمگر و فردی آدمکش و نیرویی غیر قابل انکار، محروم می ساخت، ولی مسلم، از هدایت عموزاده اش درس گرفت «۳». و این راه را ترک کرد و خود را نگه داشت از اینکه او را به مکر و نیرنگ، بکشد».

(۳) مأموریتی که به مسلم داده شده بود، گرفتن بیعت از

مردم و آگاه شدن از جریان حوادث بود، چیزی بیشتر از این بر عهده وی قرار داده نشده بود،

---

(۱) خطابه در صدر اسلام ۲/ ۱۳.

(۲) نهضه الحسین، ص ۷۱- ۷۲.

(۳) ریحانه الرسول، ص ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۶۴

اگر آن ستمگر را ترور می کرد از حدود مسئولیتهای خویش، خارج می شد ...

در صورتی که آن حکومت که وی به نمایندگی از آن آمده بود، حکومتی دینی بود که قبل از هر چیز به مبادی دین اهتمام می ورزید و به اجرای سنن و احکام آن، متعهد بود چرا که اقدام به انجام ترور، جایی در اسلام ندارد.

(۱) اهل بیت علیهم السّلام به شدت از حرکت در کج راهه ها پرهیز داشتند و از کارهای نادرست بنی امیه که با قوانین دینی مطابقت نداشت، انتقاد می کردند، حضرت حسین علیه السّلام، به نهضت بزرگش اقدام ننمود مگر برای اینکه اوضاع موجود زمانه را تصحیح نماید و طرز عمل اسلامی را به مردم بازگرداند ...، مسلم، اگر دست به این عمل می زد که دین آن را نمی پذیرد؟ به اخیار و پرهیزکاران در دین، چه می گفت؟

(۲) به هر حال، مسلم، به فضایل دین و شرافتش دست یازید و ابن زیاد را به قتل حیله گرانه نکشت، در حالی که وی در دسترس او بود، از کم ارزش ترین و سست ترین گفته ها این است که عدم کشتن ابن زیاد، ناشی از ضعف و سستی وی بوده که این مطلب را نمی توان مورد توجه قرار داد؛ زیرا وی با موضعگیریهای قهرمانانه اش در کوفه، هنگامی که مردم، نسبت به وی خیانت کردند، دست به کاری زد که تاریخ در همه مراحلش، نظیر آن را ندیده بود، آنجا که

وی در برابر آن تعداد فراوان سپاهیان، پایداری کرد و به تنهایی با آنها رو به رو شد و هیچ نشانه ای از ترس و سستی بر وی آشکار نشد و با عزمی ثابت، به درو کردن سرها و در هم شکستن لشکرها پرداخت تا جایی که فریاد کوفیان از کثرت کشته ها برخاست، پس چگونه ممکن است قهرمان بنی هاشم و افتخار خاندان عدنان به سستی و ضعف، متهم شود؟

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۶۵

(۱)

برنامه ریزیهای هولناک

اشاره

برنامه ریزیهای هولناک ابن زیاد ستمگر، به موفقیت وی در صحنه های سیاسی و غلبه بر حوادث انجامید و پس از آنکه کوفه در قبضه مسلم بود، ناگهان بکلی دگرگون گشت و بر ضد وی قرار گرفت و آن مکّار پلید، آن را در جنگ با مسلم و نابودی وی، وارد کرد که برخی از این برنامه ریزیها عبارت بودند از:

(۲)

۱- جاسوسی بر ضد مسلم

اشاره

نخستین اقدام فرزند زیاد، جاسوسی بر ضد مسلم و شناسایی همه فعالیتهای سیاسی و آگاهی از نقاط قوت و ضعف وی بوده است که برای انجام این مهم، غلام خود، «معقل» را که از پرورش یافتگان وی بود، و در کنارش تربیت شده و با حالتهای وی آشنا و به اخلاص وی اعتماد داشته، انتخاب کرد، او فردی زیرک و باهوش بود. وی، سه هزار درهم به او داد و به وی گفت تا با شیعیان تماس بگیرد و بگوید که وی از مردم شام و غلام «کلاع حمیری» است، در آن روزها، حالت عمومی موالی، اخلاص به اهل بیت علیهم السّلام بود، لذا به وی فرمان داد تا خود را به موالی نسبت دهد تا شک و شبهه از او دور گردد و به او گفت هر وقت با شیعیان رو به رو شد، به آنها بگوید او از کسانی است که خداوند، محبت اهل بیت علیهم السّلام را به وی ارزانی داشته و به وی خبر رسیده است مردی به کوفه آمده که مردم را به سوی حضرت حسین علیه السّلام، فرا می خواند، او، مالی دارد که می خواهد آن را به وی برساند تا از آن برای جنگ با دشمنش استفاده کند.

(۳) «معقل» برای انجام

مأموریتش رفت و وارد مسجد شد و شروع به جستجو و پرسش درباره کسی گردید که با مسلم آشنایی داشت. او را به «مسلم بن

عوسجه» راهنمایی کردند. وی نزد او رفت و با اظهار اخلاص و وفاداری نسبت به عترت پاک گفت: «من نزد تو آمده ام تا این مال را از من تحویل بگیری و مرا نزد دوستت راهنمایی کنی تا با وی بیعت کنم، اگر بخواهی می توانی قبل از دیدار با وی، از من بیعت بگیری ...».

(۱) مسلم گفت: دیدار تو مرا شاد کرد که به آنچه دوست داری برسی، خداوند اهل بیت پیامبرش را به وسیله تو یاری فرماید، من ازینکه مردم مرا شناخته اند، پیش از این که این کار صورت بگیرد، خشنود نیستم آن هم از ترس این ستمگر و تعدیات وی. سپس از وی بیعت گرفت و از او عهد و پیمانهایی مؤکد بر وفاداری و رازداری گرفت «۱»، در روز دوم، او را نزد مسلم برد و با وی بیعت کرد و آن مال را از او گرفت و به «ابو ثمامه صائدی» داد که برای گرفتن مال تعیین شده بود تا با آن سلاح و مرکب تهیّه نماید.

(۲) بنا به گفته مورخان، معقل، در هر روز اولین کسی بود که نزد مسلم وارد و آخرین کسی بود که خارج می گشت و همه اعمال و اقدامات وی را با پرده پوشی بسیار، شب هنگام، به ابن زیاد گزارش می داد «۲» تا اینکه بر همه اسرار انقلاب آگاهی یافت.

(۳)

با اعضای انقلاب

اوّل: «معقل» از مردم شام بود که به دشمنی و خصومت با اهل بیت علیهم السّلام و

وفاداری نسبت به بنی امیه و فداکاری در محبت آنان معروف بودند، پس اعتماد

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۵- ۲۶.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۳۶.

به معقل به چه معنا بوده است؟

(۱) دوم: هنگامی که معقل آن مال را به مسلم بن عوسجه می داد، گریه می کرد و لازم بود که این امر، سبب شک و شبهه شود؛ زیرا گریه کردن یا خود را به گریه زدن وی چه معنایی داشت؟ آیا این امر موجب شک و تردید در مورد وضع او نمی شد؟

(۲) سوم: هنگامی که با آنان تماس گرفت، اولین وارد و آخرین خارج شونده گردید، علّت این استمرار در آمد و رفت و توقف طولانی در مرکز فرماندهی کل، چه بوده؟ آیا این امر، سبب مشکوک شدن وضع وی نمی گردید؟

برای آنها، بهتر این بود که از او حذر می کردند، اما آنها فریب ظاهر غیر واقعی او را خوردند، باید گفت که این فرد، به حق جاسوس ماهری بوده و در مأموریتی که برایش تعیین شده بود، آگاهی داشته است.

به هر حال، فرزند زیاد، از کار تجسّس، به اطلاعات بسیار مهمی دست یافت؛ زیرا عناصر فعّال انقلاب و موارد ضعف و دیگر مسائل را متوجه شد که در چیره شدن بر اوضاع به وی مساعدت کرد

(۳)

۲- رشوه دادن به زعما و بزرگان

«فرزند زیاد»، نبض کوفه را شناخت و دانست که چگونه مردم آن را در اختیار بگیرد، لذا دست به رشوه دادن به بزرگان و سران زد و سخاوتمندانه به آنها مال داد و دوستیشان را جلب کرد و بر دلهایشان دست یافت تا آنجا که زبانهایشان به مدح و ثنای وی گشوده گشت و آنان،

بازوی نیرومند وی در پراکنده کردن مردم و متفرق نمودن آنان از اطراف مسلم شدند.

(۴) فرزند مرجانه، آنان را با اموالی که می بخشید، به بردگی کشید و آنان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۶۸

نسبت به وی اخلاص یافتند و به او وفادار گشتند و عهد و پیمانهایی را که به مسلم داده بودند، شکستند؛ چنانچه یکی از مردم کوفه، امام را از این پدیده، هنگام رو به رو شدن با آن حضرت در میانه راه، آگاه ساخت و گفت: «اما بزرگان مردم، رشوه شان فراوان گشته و زندگانیشان تأمین شده است، دوستیشان به دست آورده می شود و وفاداریشان به وسیله آن منظور می گردد، اما سایر مردم، دلهایشان به سوی تو و فردا شمشیرهایشان بر علیه تو خواهد بود» «۱».

(۱) کوفیان، نامه هایی را که برای امام فرستادند و بیعتی را که به وسیله سفیران حضرت، به جای آورده بودند، بخاطر پولهایی که نظام حاکم به آنها می داد، به فراموشی سپردند. یکی از نویسندگان می گوید: «گروههایی که انتقاد از بنی امیه، آنان را حرکت داده بود و با حضرت حسین مکاتبه نمودند و اخلاص خود را نسبت به آن حضرت مورد تأکید قرار دادند و عزیزترین اشکهای خود را در برابر مسلم، سرازیر کردند، همین گروههایی بودند که عبید اللّه بن زیاد، آنان را با درهم و دینار خرید و بعدها مصعب بن زبیر آنها را خریداری نمود و از مختار جدا شده، او را تنها گذاشتند که کشته شود و سپس خلیفه اموی، عبد الملك بن مروان آنها را خرید و آنان از مصعب دور شدند و او را گذاشتند تا سرانجامش به دست عبد الملك بن

مروان، منتهی شود» «۲».

(۲)

خودداری از حمله به خانه هانی

ابن زیاد ستمگر، دانست که هانی، عضو برجسته ای در انقلاب است؛ زیرا جاسوس خطرناک، معقل، او را از نقش فعّالی که هانی در پشتیبانی از انقلاب

---

(۱) طبری، تاریخ ۶/ ۲۳۳.

(۲) مختار ثقفی آیینه عصر اموی، ص ۶۹- ۷۰.

و مساعدت از آن با همه توانش داشت، آگاه کرده و به او گفته بود که خانه وی مرکز عمومی شیعه و مقر اصلی سفیر حضرت حسین، مسلم می باشد ... پس چرا ابن زیاد اقدام به حمله و محاصره خانه هانی با لشکریانش نکرد تا بدین وسیله انقلاب را نابود سازد؟

(۱) علّت این کار ضعف نظامی ابن زیاد و ناتوانایی وی در گشودن باب جنگ بود؛ زیرا خانه هانی و منازل اطراف آن را چهار هزار جنگجو از کسانی که با مسلم بیعت کرده بودند، در بر می گرفت، علاوه بر پیروان هانی و جایگاه مهمش در منطقه، لذا ابن زیاد نمی توانست دست به این کار بزند و از تبعات ناخوشایند آن بیمناک بود.

(۲)

فرستادگان خیانت

«فرزند زیاد» شبها را بیدار می ماند و بسیار فکر می کرد و با اطرافیانش در مورد «هانی» بحث می کرد، زیرا وی عزیزترین فرد منطقه و قوی ترین شخصیتی بود که می توانست از انقلاب حمایت کند و نگذارد مسلم در دست دشمنانش گرفتار آید، پس اگر هانی نابود شود، انقلاب، ریشه کن می گردد. اما آنان از دستگیری وی و محاصره خانه اش خودداری کرده بودند؛ چون این کار، ممکن نبود. آنان متفق شدند که هانی را با فرستادن هیأتی از سوی حکومت، بفریبند و به او پیشنهاد نمایند که فرزند زیاد دوست دارد با وی دیداری داشته باشد، پس هرگاه هانی در قبضه وی

گرفتار شود، همه چیز تمام شـده خواهـد بود و تلاش پیروانش مطلب مشـکلی نخواهـد بود، لـذا آنان هیأتی تشـکیل دادند که عبارت بودند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۷۰

۱- حسان بن اسماء بن خارجه؛ پیشوای قبیله فزاره.

۲- محمد بن اشعث؛ پیشوای کنده.

۳- عمرو بن حجاج.

«حسان بن اسـماء» اطلاعی از توطئه بر ضـد هانی نـداشت، ولی «محمد بن اشـعث و عمرو بن حجاج» از آن مطلع بودند، فرزند زیـاد به آنهـا دسـتور داد تا اشتیاق و رغبت فراوان وی به دیـدار با هانی را به اطلاع وی برساننـد و برای قانع کردن وی، بسـیار بکوشند.

(۱)

بازداشت هانی

هیأت، به سرعت و شب هنگام، به سوی هانی شـتافتند و او را نشسـته بر در خانه خویش یافتنـد، بر او سـلام کرده به او گفتند: «چه چیزی تو را از ملاقـات با امیر بازمی دارد که او از تو یاد کرده است و گفته: اگر می دانسـتم او بیمار است به عیادتش می رفتم».

هانی به آنان گفت: کسالت مانع من شده است.

آنها این ادعا را رد کردنـد و به وی گفتنـد: به وی خبر رسـیده است که تو هر شب بر در خانه ات می نشـینی، او از نیامـدن تو نگران شده، امیر، دیر کردن و بی اعتنایی را، تحمل نمی کند، تو را قسم می دهیم که سوار شوی و همراه ما بیایی.

(۲) آنها همچنان برای رفتن به دیدن ابن زیاد، بر او اصـرار می ورزیدند تا اینکه وی با اکراه پذیرفت و جامه هایش را خواست و آنها را پوشید و دستور داد قاطری را برایش آوردند، بر آن سوار شد و همراه آنان رفت.

هنگامی که به نزدیکی کاخ رسیدند، هانی در درون خویش، احساس شرّ

زندگانی حضرت

نمود و تصمیم گرفت که بازگردد و به حسان بن اسماء گفت: ای برادرزاده! به خدا من از این مرد می ترسم، نظر تو چیست؟ حسان گفت: ای عمو! به خدا من از چیزی بر تو نمی ترسم، تو گناهی مرتکب نشده ای؟

(۱) آنها به وی اصرار کردند تا اینکه او را بر فرزند مرجانه وارد کردند، او با خشونت و شدت از او استقبال کرد و گفت: «خائن را دو پایش نزد تو آورده است».

و شریح که در کنارش بود، به او گفت:

ارید حیاته «۱» و یرید قتلی عذیرک من خلیلك من مراد «من زندگی اش را می خواهم و او کشتن مرا می خواهد، عذرپذیر تو از دوستان تو، از قبیله مراد است».

هانی، سراسیمه شد و به او گفت: «ای امیر! این چه باشد؟» (۲) آن ستمگر با خشونت بر وی فریاد کشید: «هان ای هانی! این چه کارهایی است که در خانه تو بر ضد امیر المؤمنین و عامه مسلمین صورت می گیرد؟ مسلم بن عقیل را آورده و او را به خانه ات داخل نموده ای و برای وی سلاح و افراد را در خانه های اطرافت جمع کرده ای، گمان کردی که اینها بر من پنهان می ماند؟».

هانی، منکر شد و گفت: «این کار را نکرده ام و مسلم نزد من نیست».

- «آری، تو این کار را کرده ای».

(۳) گفتگو و جدال میان آنها طول کشید، ابن زیاد تصمیم گرفت که نزاع را پایان دهد، پس دستور داد تا معقل که او را به عنوان جاسوسی بر آنها گمارده

---

(۱) «حیاءه» نیز روایت شده است به معنای قرار دادن سهمی از بیت المال برای وی.

بود، حاضر

کنند، وقتی نزد وی حاضر شد ابن زیاد به هانی گفت: «این را می شناسی؟».

«آری».

(۱) هانی، چیزی برای پنهان کردن نداشت، سر به زیر افکند، اما طولی نکشید که شجاعتش بر وضع وی حاکم شد و همچون شیر، برجست و به فرزند مرجانه گفت: «آنچه به تو گزارش شده، درست است من، نیکی تو را در حق خود، ضایع نمی کنم «۱» تو و خانواده ات با اموالتان سالم به سوی شام حرکت می کنید؛ زیرا انسان بر حقی آمده که حق او و رفیقش (یعنی مسلم و حسین علیه السّلام) بر حق تو برتر و سزاوارتر است ...» «۲».

(۲) ابن زیاد به خشم آمد و بر او بانگ زد: «به خدا! از من دور نمی شوی تا اینکه او را برایم بیاوری».

هانی، او را مسخره کرد و بر او اعتراض نموده، همچون مردی شرافتمند به وی گفت: «هرگز میهمانم را نزد تو نمی آورم» (۳) هنگامی که جدال میان آنها طولانی شد، «مسلم بن عمر باهلی»- از نوکران حکومت- که جز او غریبی در مجلس، نبود، برخاست و از ابن زیاد درخواست کرد که تنها با هانی صحبت کند تا او را قانع نماید. ابن زیاد به وی اجازه داد، او برخاست و در جایی با هانی تنها نشست به طوری که ابن زیاد آنها را می دید و صدایشان را وقتی که بلند می شد، می شنید.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۷- ۲۹.

(۲) مروج الذهب ۳/ ۵۷، سمط النجوم الوالی ۳/ ۶۱. ذهبی، تاریخ اسلام ۴/ ۱۷۰ و ۳۰۱ ذهبی سخن وی را به صورتی دیگر روایت کرده که با روایت مشهور مورخان، متفاوت است.

(۱) باهلی،

کوشید تا هانی را قانع کند، لذا وی را از خشم امیر بر حذر داشت و بیان کرد که حکومت قصد سویی نسبت به مسلم ندارد. وی گفت: «ای هانی! تو را به خدا! خود را به کشتن مده و گرفتاری را بر قوم خود وارد نکن. این مرد یعنی مسلم- عموزاده این قوم است، آنها او را نمی کشند و ضرری به او نمی رسانند پس او را به آنها بسپار؛ زیرا در این کار، ننگ و نقصانی بر تو نیست، چون تو او را به حکومت تحویل می دهی ...».

(۲) این منطق کم ارزش بر هانی پنهان نبود؛ زیرا می دانست اگر حکومت بر مسلم، دست یابد او را شدیدا مورد آزار قرار می دهند و او را زنده نخواهند گذاشت، این امر، ننگ و رسوایی برایش به بار خواهد آورد اگر فرستاده آل محمد را به دست انتقام جوی آنان بسپارد، لذا گفت: «آری به خدا! در این امر ننگ بزرگی بر من خواهد بود اگر مسلم در کنار من و میهمان باشد، او فرستاده فرزند دخت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است، من زنده باشم و دو دستم سالم و یارانم فراوان باشند، به خدا! اگر تنها می بودم، هرگز او را تحویل نمی دادم».

(۳) این سخن، منطق آزادگانی را در برداشت که زندگی خود را برای ارزشهای والا می بخشند و در برابر چیزی که به شرافت آنان خلل وارد کند، سر تسلیم فرود نمی آورند.

هنگامی که باهلی که از قانع کردن هانی ناامید شد، به سوی فرزند زیاد رفت و به او گفت: «ای امیر، او از تحویل مسلم خودداری می کند، مگر اینکه کشته شود» «۱».

آن ستمگر

بر هانی فریاد کشید: «او را برای من می آوری یا گردنت را

---

(۱) الفتوح ۵/ ۸۳.

می زنم».

(۱) هانی، اعتنایی به وی نکرد و گفت: «در آن صورت برق شمشیرها در اطراف تو فراوان خواهد بود».

ابن زیاد، به خشم آمد و رگهای گردنش باد کرده گفت: «وای بر تو! آیا مرا از برق شمشیرها می ترسانی».

آنگاه غلام خود «مهران» را صدا زد و گفت: او را بگیر. وی، موهای سر هانی را گرفت، فرزند زیاد چوب دستی کوتاهی را برداشت و با آن بر صورتش زد و آن قدر بر او ضربه های سخت وارد کرد که بینیش خرد شد و گوشت گونه ها و پیشانی اش بر محاسنش پراکنده گشت تا اینکه آن چوب دستی شکسته شد و خون بر جامه های هانی جاری شد.

(۲) هانی به سوی شمشیر یکی از افراد پلیس دست پیش برد تا آن را بگیرد و از خود دفاع کند، اما وی مانعش گردید. ابن زیاد بر او فریاد کشید: «ای خارجی! خودت را گرفتار کردی و کشتن تو برای ما حلال گشته است».

پس از آن، ابن زیاد دستور داد تا او را در یکی از خانه های قصر زندانی کنند «۱».

(۳) در این وقت، «حسان بن اسماء بن خارجه» که از جمله کسانی بود که به هانی امان داده و او را نزد ابن زیاد آورده، از انتقام عشیره وی و حمله آنها ترسیده بود، روی به ابن زیاد کرد و در مورد کاری که با هانی کرده بود، اعتراض نمود و گفت: «ای خیانتکار! او را بفرست، تو به ما دستور دادی تا این مرد را برای تو بیاوریم و

وقتی او را نزد تو آوردیم صورتش را خرد کردی و خونش را جاری

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۸- ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۷۵

ساختی و می گویی که او را می کشی».

(۱) ابن زیاد از او خشمگین شد و به مأمورانش دستور داد تا او را ادب کنند.

آنها او را با مشت زدند و تکان دادند، سپس رهایش کردند ولی ابن اشعث چاپلوس، سر خود را تکان می داد برای آنکه آن ستمگر بشنود، گفت: «ما با نظر امیر موافقیم خواه برای ما باشد یا بر علیه ما که امیر ادب کننده است» «۱».

برای فرزند اشعث مهم نبود که آن ستمگر در راه تأمین منافع و خواستهایش، دست به چه جنایتی می زند.

(۲)

شورش قبیله مذحج

خبر گرفتاری هانی به خاندانش رسید، آنان با اکراه همچون حشرات بپاخاستند که عمرو بن حجاج، آن فرصت طلب ترسو که نشانی از شرافت و جوانمردی نداشت، آنها را رهبری می کرد. وی، در حالی که قبیله مذحج همراه وی بودند، پیش آمد و صدای خود را بلند کرد که متصدیان امر بشنوند، او گفت:

«من عمرو بن حجاج هستم و اینها سواران مذحج و بزرگان آنها هستند، ما نه از فرمان خارج می شویم و نه از جماعت دور می گردیم».

(۳) سخن وی سرشار از ذلّت و سرسپردگی و سازش با حکومت بود و هیچ گونه انگیزه ای برای رهایی بخشیدن به هانی در آن وجود نداشت، لذا ابن زیاد، توجهی به آن نکرد و به شریح قاضی روی کرد و گفت: نزد رفیقشان برو و به او نگاه کن، سپس به سوی آنها خارج شو و به آنها بگو هانی زنده است.

شریح، خارج شد و نزد هانی رفت. هنگامی

که هانی او را دید فریاد کمک

---

(۱) همان، ص ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۷۶

خواهی سر داد: «ای مسلمانان! آیا عشیره من هلاک شده است؟! کجایند اهل دین؟ کجایند مردم این سرزمین؟ آیا مرا از دشمنشان برحذر می دارند «۱»؟».

(۱) هانی که صداها و فریادهای مردم را شنیده بود به شریح روی کرد «۲» و گفت: «ای شریح! من فکر می کنم که این صدای مذحج و پیروان من از مسلمین است، اگر ده نفر بر من وارد شوند، مرا رهایی خواهند داد «۳»».

(۲) شریح، خارج شد در حالی که جاسوسی از سوی ابن زیاد همراه او بود تا مبادا چیزی بر خلاف میل حکومت بگوید و کار را بر آنها تباه سازد، پس به مردمی که بیرون قصر بودند، گفت: «به رفیقتان نگاه کردم، او زنده است و کشته نشده».

(۳) عمرو بن حجاج بلافاصله گفت: «اگر کشته نشده است، خدای را شکر!!» «۴».

آنگاه آنان، پای به فرار گذاشتند، گویی که از زندان آزاد شده باشند، آنها رفتند و ننگ و رسوایی را با خود بردند و در خیانت و ترس، در طول تاریخ، ضرب المثل شدند.

(۴) من گمان می کنم که فرار «مذحج» با این سرعت و عدم اطمینان یافتن از سلامت رهبرشان نتیجه توافقی محرمانه میان رهبران مذحج و ابن زیاد برای نابودی هانی بود که اگر چنان نمی بود، قبیله مذحج هنگام خارج نمودن هانی از

---

(۱) و در روایت طبری ج ۵/ ۲۶۷ آمده: «آیا مرا به دشمنشان وامی گذارند».

(۲) «شریح قاضی» به یکی از عشایر کنده نسبت داشت، این مطلب در کامل مبرد، ص ۲۱ آمده است.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۰. در تهذیب التهذیب

۲/ ۳۵۱ آمده است: هانی به شریح گفت: ای شریح! از خدا پروا کن، او مرا خواهد کشت.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۰.

زندان، در روز روشن و اجرای حکم اعدام وی در بازار کفّاشان، برپای می خاستند.

(۱) به هر حال، مذحج، به خواری گراييد و ذلّت را پذيرا گشت. شاعری گمنام که نام خود را مخفی می داشت تا گرفتار انتقام امويان و ستم آنان نشود، در رثای هانی شعر سرود و خاندانش را محکوم کرد و بدين وسيله کوشيد تا روح عصبيت قبيله ای را در نهادشان بر انگيزد تا انتقام کشته خود را بگيرند. او گفت:

فان کنت لا تدرين ما الموت فانظری الی هانی فی السوق و ابن عقيل

الی بطل قد هشم السيف وجهه و آخر يهوی من طمار قتيل «۱»

اصابهما امر الامير فاصبحااحاديث من يسری بکل سبيل

تری جسدا قد غيّر الموت لونه و نضح دم قد سال کل مسيل

فتی کان احيی من فتاة حييهو اقطع من ذی شفرتين صقيل

أ يرکب اسماء الهماليج آمناو قد طلبته مذحج بذحول

تطوف حواليه «مراد» و کلهم علی رقبه من سائل و مسول

فان انتم لم تثأروا باخيکم فکونوا بغايا ارضيت بقليل «۲» «اگر نمی دانی که مرگ چيست، به هانی و فرزند عقيل، در بازار نگاه کن».

---

(۱) در مروج الذهب ۲/ ۶۰ آمده: اين ابيات از شاعر گمنامی است. در الاغانی ۱۳/ ۳۵ و در جمهره الانساب، ص ۲۲۸ آن را از «اخطل» دانسته. در مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۰، آن را از «عبد اللّه بن زبير اسدی» شمرده. و در طبری ۵/ ۳۷۹- ۳۸۰ از «فرزدق» و در الاخبار الطوال، ص ۲۴۲ از «عبد الرحمن بن زبير اسدی» و در لسان العرب

۴/ ۵۰۲ آن را از «سلیم بن سلام حنفی» به حساب آورده اند.

(۲) «طمار»، نام اتاقی که بالای قصر حکومت بنا شده بود می باشد که مسلم در بالای آن کشته شد و جنازه وی را بر زمین انداختند، پس آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۵/ ۲۳۷ نوشته است که! «طمار»، همان دیوار است، درست نیست.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۷۸

«به قهرمانی که شمشیر، صورتش را خرد کرده و دیگری که کشته، از طمار به پایین می افتد».

«امر امیر به آنها ضربه زده و اینک برای روندگان در هر راهی، داستانهایی شده اند».

«جسدی را می بینی که مرگ، رنگ آن را تغییر داده و جریان خونی که در هر جویباری جاری است».

«جوانی که از یک دختر جوان با نشاط، شادابتر و از یک شمشیر دولبه صیقلی شده، تیزتر بود».

«آیا اسماء ایمن بر اسبها سوار می شود، در حالی که مذحج از او خون می طلبد».

«افراد قبیله «مراد» از سؤال کننده گرفته تا سؤال شونده، همگی شان در اطرافش برگرد گودالی می گردند».

«اگر شما انتقام برادرتان را نگیرید، فاحشه هایی باشید که با چیز اندکی راضی دیده شده اند».

(۱) «دکتر یوسف خلیف» در مورد این ابیات، اظهار نظر کرده می گوید: «در اینجا آهنگ، تأثری شدید است و تعبیر در آن، قوی و صریح که صراحت در آن، حتی به جرئت می رسد و شاعر را بر این جرئت، دلیری بخشیده است، اینکه وی در مأمنی از ستم امویان بوده؛ زیرا توانسته بود نامش را مخفی نگه دارد تا آنجا که شخصی مورد اختلاف در نزد برخی از راویان شد و نزد برخی دیگر از آنان کاملا مجهول. او در این آهنگ، نه از حسین، سخن

می گویـد، نه از سیاست، بلکه همه حرص وی این است که روح عصبیت را در درون یمنیها برانگیزاند تا انتقام کشته خود را بگیرند، او- به همین خاطر- بدون شک، عمدا از محمد بن اشعث

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۷۹

یمنی، نامی نبرده است و جز نام اسماء بن خارجه فزاری به عنوان مسئول خون هانی، کس دیگری را نام نبرده است، با وجود آنکه هر دوی آنها فرستاده ابن زیاد نزد وی بودنـد، ولی شاعر مؤکّدا نام فرزند اشعث را نبرده تا فتنه یا تفرقه ای میان یمنیان پیش نیاورد، چرا که او به وحدت صفوف آنان برای گرفتن انتقام، بسیار نیازمند بود. شاعر در قصیده اش به تصویر هول انگیزی که از آن دو کشته ترسیم کرده است، اعتماد ورزیده، آنها که شمشیر، صورت یکیشان را خرد کرده و دیگری را از بالای قصر به پایین انداخته اند، آنها که اینک داستانهایی در هر جا برای مردم گشته اند.

(۱) شاعر، در این تصویر، تأکید دارد که برای مردم دو منظره وحشتناک را عرضه نماید که در دل آنان احساسات اندوهناک و خشم و انتقام را برانگیزاند:

منظره این دو جسد که مرگ، رنگشان را تغییر داده و خونی که از آنها سرازیر است و در هر جویباری روان، سپس منظره اسماء بن خارجه که سوار بر مرکبش در راههای کوفه ایمن و آسوده در حرکت است و مرکبش با غرور در جنبش و می پرسد این مرد تا چه وقت در امنیت و خودسری اش باقی می مانـد در حالی که قبیله مقتول در اطرافش، از او خونخواهی می کنند؟ آنگاه چیزی را شدیدتر از این نمی بیند که کرامت آنان را مورد طعن

قرار دهد لذا به آنان می گوید: اگر انتقام کشته خود را نگیرد، زنان بدکاره ای باشید که شرف خود را با اندک درهمهایی می فروشند» «۱».

(۲) چنانچه «فلهوزن» می نویسد «مذحج»، پیشوای بزرگش را نادیده گرفت و حقش را ادا نکرد و او را اسیر در دست فرزند مرجانه رها کرد که در شکنجه اش

---

(۱) حیاه الشعر فی الکوفه الی نهایه القرن الثانی للهجره، ص ۴۶۳- ۴۶۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۰

می کوشید، بدون اینکه ساکتی را حرکت دهد در حالی که این قبیله، در کوفه سروری و تسلطی داشت.

به هر حال، بازداشت هانی، اثر بزرگی در انتشار وحشت و هراس در دل کوفیان داشت که این امر به پراکنده شدن مردم از اطراف مسلم و ناکامی انقلاب، منجر شد.

(۱)

قیام مسلم

هنگامی که مسلم از آنچه بر هانی گذشت، آگاه شد، به اعلام قیام بر ضد ابن زیاد شتافت؛ زیرا می دانست که همان سرنوشت هانی، در انتظار اوست، پس به «عبد اللّه بن حازم» دستور داد تا یارانش را که خانه ها را با آنان پر کرده بود، فرا خواند، چهار هزار نفر «۱» یا چهل هزار نفر «۲» نزد وی جمع شدند در حالی که شعار مسلمین در روز بدر را فریاد می کردند «یا منصور امت» «۳»؛ «ای پیروزمند! بمیران».

(۲) مسلم به تنظیم سپاهش پرداخت و فرماندهیهای عمومی در سپاه را به کسانی که وفاداری و اخلاص آنها را نسبت به اهل بیت شناخته بود، سپرد، آنها عبارتند از:

۱- «عبد اللّه بن عزیز کندی» را بر ربع کنده قرار داد.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۰ ابن شهر آشوب، مناقب ۴/ ۹۲.

(۲) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۱ ذهبی، تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۰

ذهبی، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۳) این شعار، سپاه را بر مرگ در جنگ، برای پیروزی بر دشمن تشویق می کند و نیز نویدی برای پیروزی نیز در آن وجود دارد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۱

۲- «مسلم بن عوسجه» را فرمانده ربع مذحج ساخت.

۳- «ابو ثمامه صائدی» را فرمانده قبایل بنی تمیم و همدان قرار داد.

۴- «باس بن جعده جدلی» را بر ربع مدینه فرماندهی داد.

(۱) آنگاه مسلم با سپاه خویش به سوی قصر فرماندهی حرکت کرده آن را محاصره کردند «۱» در حالی که فرزند زیاد از قصر خارج شده بود تا پس از بازداشت هانی، برای مردم، سخنرانی کند. وی به مسجد اعظم رفت و بالای منبر قرار گرفت سپس روی به یارانش کرد و آنها را در سمت راست و چپ وی در حالی که گرزهایی در دست داشتند و شمشیرهای خود را برای محافظت از وی کشیده بودند، مشاهده کرد، پریشانی اش آرام گرفت و مردم کوفه را مخاطب قرار داد و گفت:

(۲) «اما بعد: ای مردم کوفه! به طاعت خداوند و پیامبرش و به اطاعت از پیشوایانتان چنگ زنید و اختلاف نکنید و متفرق نشوید که هلاک می گردید، خوار می شوید، پشیمانی می یابید و مغلوب می شوید، پس هیچ کس راهی برای کیفر به سوی خود نگشاید که هر کس را اخطار کند، معذور خواهد بود».

هنوز آن ستمگر سخنش را به پایان نبرده بود که صدای ضجه و فریاد مردم را که بلند گشته بود شنید در مورد آن پرسید، به وی گفته شد: «حذر کن، حذر کن، این مسلم بن عقیل است که با همه کسانی که با

وی بیعت کرده اند آمده است».

(۳) اضطراب، رنگ از چهره اش گرفت و لرزه بر همه اعضایش افتاد. آنگاه، آن بزدل، به سوی کاخ شتافت در حالی که از شدت ترس، زبان از دهنش بیرون

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۲

افتاده بود و له له می زد. وی داخل قصر شد و درها را بر خود بست «۱».

(۱) مسجد و بازار از یاران مسلم پر شد و دنیا بر فرزند زیاد، تنگ گردید و به هلاک شدن یقین پیدا کرد؛ زیرا نیرویی برای حمایت از خویش نداشت جز سی نفر از افراد پلیس و بیست نفر از سردمداران که از عمّال وی بودند، «۲» در حالی که بر تعداد سپاهیان مسلم، افزوده می شد تا آنجا که به قول برخی از مورخان، به هیجده هزار نفر رسیدند، پرچمها را برافراشته و شمشیرها را بر افراخته بودند و صداهای آنان به شماتت ابن زیاد و دشنام گویی وی بلند بود. بعضی از مورخان نوشته اند: میان پیروان فرزند زیاد و سپاه مسلم زد و خورد شدیدی جریان یافت.

(۲) پسر زیاد، در مورد نزدیکترین وسایلی که او را به رهایی حکومتش از انقلاب توانا می ساخت، می اندیشید و به این نتیجه رسید که جز جنگ اعصاب و تبلیغات ارعاب انگیز، راه دیگری ندارد و همین راه را هم در پیش گرفت.

(۳)

جنگ اعصاب

آن ستمگر به گروهی از سردمداران کوفه دستور داد که ترس و وحشت را میان مردم منتشر سازند که این افراد برای انجام این مهم، دست به کار شدند:

۱- کثیر بن شهاب حارثی.

۲- قعقاع بن شور ذهلی.

۳- حجار ابن ابجر.

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۵۴. الفتوح ۵/ ۸۵- ۸۶.

ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۳

۴- شمر بن ذی الجوشن ضبابی «۱».

(۱) این افراد، به سوی صفوف سپاه مسلم روان شدند و دست به اشاعه ترس و انتشار اراجیف در میان آنان زدند و نسبت به آنها اخلاص و وفاداری اظهار نموده آنان را از سپاهیان اهل شام ترساندند که از جمله گفته های کثیر بن شهاب این بود:

(۲) «ای مردم! به خانواده هایتان ملحق شوید و در شرّ عجله نکنید و خود را در معرض کشته شدن قرار ندهید؛ زیرا سپاهیان امیر المؤمنین- یعنی یزید- در حال آمدن هستند، او به امیر- یعنی ابن زیاد- با قید سوگند به خدا قول داده است که اگر شما به جنگ با وی ادامه دهید، از همین امشب، از اینجا دور نشوید، فرزندان شما را از سهم بیت المال محروم می کند و جنگجویان شما را در صحنه های جنگ مردم شام، بدون چشم داشت، متفرق سازد و بی گناه را به گناهکار و حاضر را به گناه غایب بگیرد تا از اهل معصیت کسی در میان شما نماند، مگر اینکه کیفر عملکرد خود را چشیده باشد» «۲».

(۳) این تهدید، همچون صاعقه بر سر مردم کوفه بود، زیرا شامل انواع بی رحمانه ای از ارعاب بود که عبارتند از:

الف- تهدید آنان به آمدن سپاهیان اهل شام که به طرف آنها حرکت کرده بودند و در صورتی که اینان به اصرار خود بر نافرمانی و عناد ادامه دهند آن سپاهیان، دست به قتل و شکنجه بسیاری از آنان خواهند زد.

ب- محروم ساختن آنان از بخشش، در حالی که کوفه منطقه ای نظامی

---

(۱) همان، ص ۳۱.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۰- ۳۷۱.

زندگانی حضرت

بود و همه درآمدهای اقتصادی خود را از دولت دریافت می نمود.

ج- جمع کردن آنان در میدانهای جنگ مردم شام و فرستادن آنان به صحنه های جنگ.

د- اگر بر تمرد خود اصرار ورزند، ابن زیاد حکومت نظامی اعلام می کند و با سیاست پدرش در میان آنان عمل می کند که آن سیاست، نشانه های مرگ و ویرانی داشت تا اینکه به همه انواع شورش و عصیان پایان دهد.

(۱) دیگر عمّال حکومت نیز به انتشار ترس و وحشت و پراکندن هراس دست زدند، از جمله شایعاتی که میان مردم پراکنده ساختند، این بود:

«ای مردم کوفه! از خدا پروا کنید و برای فتنه شتاب مکنید و میان این امّت تفرقه نیندازید و اسبان اهل شام را بر خودتان وارد نکنید که آنها را چشیده و قدرتشان را آزموده اید ...».

(۲)

وبای ترس و هراس

وبای ترس و هراس، در دل کوفیان سرایت کرد و اعصابشان خرد شد، گویی مرگ بر آنان سایه افکنده بود و به یکدیگر می گفتند: «ما شتاب در فتنه را می خواهیم چه کنیم که فردا سپاهیان مردم شام به سوی ما می آیند، بر ماست که در خانه هایمان بنشینم و این قوم را بگذاریم که خداوند میان آنان را اصلاح کند» «۱».

(۳) زنان نیز می آمدند و به فرزند و برادر و همسر خود در حالی که چهره شان

---

(۱) الفتوح ۵/ ۸۷.

از ترس، زرد گشته بود، می گفتند: «مردم به جای تو کار را انجام می دهند» «۱».

مردان نیز به سوی فرزند و برادر خود می آمدند و دلهایشان را از ترس و وحشت می انباشتند.

ابن زیاد تا حد زیادی بر حوادث چیره شده و بر وضعیت تسلّط کامل یافته

بود، در حالی که کوفیان جامه سرکشی بر ضد بنی امیه را از تن در آورده و لباس خواری و بردگی را پوشیده بودند، سببش ارعاب و سنگدلی حکومت بود، گویا خون در میان عمامه ها و ریشها، موج می زند.

(۱)

شکست سپاه

سپاه مسلم، دچار شکستی رسواکننده شد که در همه ادوار تاریخ، نظیری نداشت؛ زیرا تبلیغات گمراه کننده آن را به شکست کشانده بود، بدون اینکه هیچ گونه نیروی نظامی در برابر آن باشد. مورخان می گویند: مسلم، به هر کوچه ای که می رسید، گروهی از یارانش جدا می شدند در حالی که می گفتند:

«ما را چه به وارد شدن میان سلاطین!» «۲».

(۲) زمانی طولانی نگذشته بود که بیشتر آنان، پای به فرار گذاشتند و مسلم، با گروهی از آنان، نماز عشا را در جامع اعظم برگزار کرد، آنها در حین نماز فرار می کردند، هنگامی که فرزند عقیل نمازش را تمام کرد، همه آنان، از جمله فرماندهان سپاه، فرار کرده بودند و کسی باقی نماند که راه را به وی نشان دهد، او

---

(۱) أبی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۸۹- ۱۹۰، ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۱.

(۲) الدر المسلوک فی احوال الانبیاء و الاوصیاء ۱/ ۱۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۶

حیران ماند و نمی دانست که از چه راهی به کجا برود «۱»، در حالی که بنا به گفته مورخان، زخمهای بسیاری نیز برداشته بود «۲» و اینک رانده و آواره مانده بود که نه پناهگاهی برای خود داشت و نه قلبی که نسبت به وی عنایتی داشته باشد.

(۱)

در میهمانی طوعه

آن فرمانده بزرگ، فرزند هاشم و افتخار خاندان عدنان، در کوچه ها و خیابانهای کوفه سرگردان ماند و بی هدف و حیرت زده به سوی محله کنده به راه افتاد «۳» تا شاید خانه ای بیابد که بقیه شب را در آن بگذراند، در حالی که شهر از رهگذران خالی شده و به صورت واحه ای وحشتناک در آمده بود؛ زیرا هر یک از افراد سپاه و یارانش به سوی

خانه های خود شتافته و درها را بسته بودند تا مبادا مأموران مخفی و جاسوسان ابن زیاد او را بشناسند و بدانند که همراه مسلم بوده و او را دستگیر کنند.

(۲) «مسلم»، در میان امواجی گیج کننده از غمها گرفتار شد و قلبش از شدت درد و اندوه عظیم، نزدیک به انفجار بود؛ چون پیمان شکنی و خیانت آن قوم نسبت به وی او را به وحشت انداخته بود و برایش معلوم شد که در آن شهر، مرد شریفی وجود ندارد تا میزبانش گردد و از او حمایت کند یا راه را به او بنمایاند، زیرا وی به راهها و جاده های شهر آگاه نبود.

(۳) وی، سرگردان و خسته، راه می رفت تا اینکه به بانویی رسید که او را

---

(۱) حریری، مقامات ۱/ ۱۹۲.

(۲) الفتوح ۵/ ۸۷.

(۳) الاخبار الطوال، ص ۲۳۹.

«طوعه» می گفتند، او با انسانیت و کرامتی که داشت. بانوی همه مردان و زنان آن شهر بود وی ام ولدی برای اشعث بن قیس بود که او را آزاد کرده و اسید حضرمی با وی ازدواج نموده و برای وی، «بلال» را به دنیا آورده بود «۱». آن بانو، بر در خانه ایستاده منتظر پسرش بود و چشم به راه وی، آن هم به خاطر حوادث هولناکی که در شهر جریان داشت.

(۱) هنگامی که مسلم او را دید، به سوی وی رفت و بر او سلام کرد. وی با اکراه، پاسخ سلامش را داد و به او گفت: چه می خواهی؟

- به من آب بدهید.

وی، به داخل خانه رفت و برایش آب آورد. مسلم از آن آب نوشید و سپس بر زمین نشست. وی، نسبت

به او مشکوک شد و گفت: مگر آب را ننوشیدی؟

- آری، نوشیدم.

- به سوی خانواده ات برو که نشستن تو، مشکوک است «۲».

(۲) مسلم ساکت ماند، او حرف خود را در مورد رفتنش تکرار کرد، او همچنان ساکت بود. بار سوم نیز سخنش را تکرار نمود و او پاسخی به وی نداد.

از او هراسان گشت و بانگ زد: «سبحان اللّه! من به تو اجازه نمی دهم که بر در خانه ام بنشینی!».

هنگامی که زن نشستن را بر مسلم حرام کرد، او چاره ای جز رفتن

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۱. و در الفتوح ۵/ ۸۸ آمده است: وی قبلا همسر قیس کندی بود و بعد از او مردی از حضر موت به نام اسد بن بطین با وی ازدواج کرد و از او فرزندی به دنیا آورد که او را «اسد» می گفتند.

(۲) ذهبی، تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۸

نداشت، پس با صدایی آهسته و حزن آلود به وی گفت: «در این شهر خانه و خانواده ای ندارم، آیا نمی خواهی کار ثواب و نیکی انجام دهی؟ تا شاید بعدا تو را پاداش دهم».

(۱) آن زن دریافت که آن مرد غریب و انسانی والامقام است و جایگاهی عظیم دارد که می تواند به خاطر احسان و نیکی اش او را پاداش دهد، پس به وی گفت:

«چه کاری؟».

(۲) مسلم، در حالی که اشک به چشمانش راه یافته بود، به وی فرمود: «من، مسلم بن عقیل هستم که این قوم به من دروغ گفته و مرا فریب داده اند».

آن زن با تعجب و احترام گفت: «تو مسلم بن عقیل هستی؟!».

«آری» «۱».

(۳) آن بانو، با خضوع و احترام به میهمان بزرگش اجازه داد که به

خانه اش وارد شود، در حالی که شرف و عظمتی به دست آورده بود که به فرزند هاشم و سفیر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پناه داده، او را به اتاقی در منزلش، غیر از اتاقی که خود در آن اقامت داشت، وارد ساخت و برایش، چراغ و غذا آورد، اما وی از خوردن غذا خودداری کرد؛ زیرا اندوه، قلب شریفش را سوراخ کرده بود و از مصیبت خردکننده ای که در پیش داشت، مطمئن شد و حوادث هولناکی که با آنها روبه رو خواهد شد، در برابرش مجسم گردیده بود، ولی بیش از هر چیز، در مورد نامه ای که به حضرت حسین برای آمدنش، نوشته بود، فکر می کرد.

(۴) هنوز اندکی نگذشته بود که بلال، پسر جناب طوعه، وارد شد و مشاهده کرد که مادرش رفت و آمد زیادی به آن اتاق دارد تا از میهمانش پذیرایی کند.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۸۹

(۱) این کار برایش غیر عادی بود و از آن دچار شک شد، پس از او پرسید و وی منکر شد، بر او اصرار کرد، وی پس از گرفتن عهد و پیمان که مطلب را مخفی نگه دارد، موضوع را به او گفت ... آن پلید، به شدت خوش حال شد و شب را بیدار ماند و با بی صبری منتظر دمیدن سپیده صبح بود تا حکومت را از وجود مسلم، در خانه اش باخبر سازد ... آن ناپاک، بر خلاف اخلاق عربی که پذیرایی از میهمان و حمایت از او را واجب می سازد، عمل کرد، این رسم حتی در زمان جاهلیت نیز حاکم بود ...، ما این موضوع را

به عنوان مقیاسی عمومی و شامل برای انحطاط ارزشهای اخلاقی و انسانی در آن اجتماع می گیریم که به همه عادتها و ارزشهای عربی، پشت پا زده بود.

(۲) به هر حال، مسلم، آن شب را اندوهگین سپری کرد، در حالی که غمها بر او دست یافته و اندوه را بالین خود ساخته بود، بنا به آنچه مورخان می گویند، نیمی از شب را به عبادت خداوند چون نماز و تلاوت قرآن گذراند و در قسمتی از شب اندکی به خواب رفت و عمویش امیر المؤمنین علیه السّلام را در خواب دید که به وی خبر داد به زودی به او خواهد پیوست، مسلم به نزدیک شدن اجل محتومش، یقین پیدا کرد.

(۳)

طاغوت از ناکامی انقلاب مطمئن می شود

هنگامی که سپاهیان مردم کوفه متواری گشتند و پای به فرار گذاشته، ننگ و خیانت را به همراه بردند و «مسجد اعظم» از آنها خالی گشت، طاغوت ترسو از این کار مطمئن نبود، مبادا مکر و حیله ای در کار باشد. پس، به عمّالش دستور داد که از فرار سپاه مسلم مطمئن شوند و به آنها فرمان داد تا از بالای کاخ به داخل

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۹۰

مسجد نگاه کنند و ببینند آیا کسی از انقلابیون در آن، کمین نکرده است؟ آنها چراغها را آویزان نمودند و دسته های نی را آتش زده به طنابها بستند و به پایین آویزان کردند تا به صحن مسجد برسد. این کار را حتی در سایبانی که منبر در آن جای داشت انجام دادند ولی کسی را نیافتند، فرزند زیاد را باخبر کردند و او به ناکام ماندن انقلاب و نابودی آن یقین حاصل کرد «۱».

(۱)

اعلام حالت فوق العاده

طاغوت، صبح زود، حالت فوق العاده را در همه مناطق آن شهر اعلام کرد و به فرمانده کل پلیس خود، «حصین بن تمیم» دستور داد تا این اقدامات را عملی سازد:

الف- بازرسی همه خانه ها و منازل کوفه به طور دقیق برای جستجوی مسلم.

ب- محاصره راهها و جاده ها تا حضرت مسلم فرار نکند.

ج- بازداشت گسترده همه طرفداران انقلاب.

پلیس این افراد را دستگیر نمود:

۱- عبد الاعلی بن یزید کلبی.

۲- عماره بن صلخب ازدی.

۳- عبد اللّه بن نوفل بن حارث.

۴- مختار ثقفی.

۵- اصبغ بن نباته.

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۲.

۶- حارث اعور همدانی «۱».

(۱)

پرچم امان

طاغوت، به «محمد بن اشعث» دستور داد تا «پرچم امان» را برافرازد و به مردم اعلام کند که هر کس به این پرچم ملحق شود، در امان خواهد بود. علل این کار، شاید بدین شرح باشد:

۱- شناسایی عناصر وفادار به مسلم جهت بازداشت آنان.

۲- اعلام پیروزی و درهم شکستن انقلاب.

۳- فلج کردن حرکت مقاومت و نشان دادن تسلّط حکومت بر همه اوضاع در کشور.

پرچم امان برافراشته شد و کوفیانی که همراه مسلم بودند جهت پیوستن به آن شتافتند تا تهمت را از خود دور کنند و اخلاص خود را به حکومت موجود، اعلام نمایند.

(۲)

یک اشتباه

مطلب عجیب، موردی است که «ابن قتیبه» «۲» و «حر عاملی» «۳» ذکر کرده اند که مسلم در خانه مختار بود، سپس برای جنگ

با فرزند زیاد خارج شد و پس از ناکامی قیامش، به خانه هانی پناه برد، هانی او را پناه داد و به او گفت فرزند زیاد

---

(۱) انساب الاشراف ۵/ ۳۱۴.

(۲) الإمامه و السیاسه ۲/ ۴.

(۳) الدر الملوک ۱/ ۱۰۸.

به خانه ام وارد می شود، پس گردنش را بزن، ولی مسلم خودداری نمود که او را بی خبرانه بکشد، پسر زیاد، هانی را دستگیر کرد و مأموران خود را برای دستگیری مسلم فرستاد، مسلم با آنها جنگید تا آنجا که از مقاومت ناتوان شد و در دست آنان اسیر گشت.

(۱) ولی، این مطلبی را که این دو نوشته اند، هیچ یک از مورخان ذکر نکرده اند و تفصیل حادثه به همانگونه است که ذکر نمودیم، هر سخنی غیر از آن، از سخنان سستی است که از تحقیق ضعیف، ناشی می شود.

(۲)

سخنرانی فرزند زیاد

هنگامی که آن ستمگر، از شکست قیام مسلم و فروپاشی نیروهای مسلحش مطمئن شد، دستور داد تا مردم را در مسجد جمع کنند.

گروههای مردم در حالی که ترس و هراس بر آنان سایه افکنده بود، به سوی وی آمدند و طاغوت، در حالی که رعد و برق می کرد و تهدید و وعید داشت پیش آمده، و بالای منبر رفت و گفت:

(۳) «ای مردم! مسلم بن عقیل به این سرزمین آمد و عناد کرد و تفرقه ایجاد نمود، هر کس که مسلم را در خانه اش بیابیم، خونش مباح خواهد بود ...

و هر کس او را بیاورد دیه اش برای او خواهد بود، ای بندگان خدا!

از خدا پروا کنید و طاعت و بیعت خود را به جای آورید و راهی بر خود مگشایید، هر کس مسلم را برای من بیاورد، ده هزار درهم برایش خواهد بود و جایگاه بلندی نزد یزید بن معاویه دارد و در هر روز، یک خواسته اش، انجام خواهد شد» «۱».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۹۳

(۱) این خطابه، قساوت و شدت را در برداشت و موارد زیر را متضمن بود:

الف- حکم به اعدام هر کس که مسلم را پناه دهد، با هر جایگاه اجتماعی که آن شخص ممکن است در منطقه داشته باشد.

ب- دیه مسلم برای کسی خواهد بود که او را بیاورد.

ج- حکومت، ده هزار درهم به کسی می دهد که بر مسلم دست یابد.

د- هر کس او را بیاورد، از مقربان نزد یزید بن معاویه و مورد اعتماد وی خواهد بود.

ه- حکومت به هر کس که مسلم را بیاورد، پاداشی می دهد به این ترتیب که در هر روز یکی از خواسته هایش برآورده می گردد.

بیشتر آن فرومایگان، آرزو کردند که بر مسلم دست یابند تا آن پاداش را از فرزند مرجانه دریافت کنند و نزد یزید بن معاویه مقرب گردند.

(۲)

افشای محل وجود مسلم

«بلال» فرزند جناب طوعه که مسلم را پناه داده بود، شبی طولانی را گذراند؛ زیرا با بی صبری منتظر طلوع صبح بود تا مقامات را از وجود مسلم در خانه اش آگاه سازد. وی آن شب را از شدت شادی و سرور، به خواب نرفت؛ چون به زعم وی، همه آرزوها و رؤیاهایش درخشیده بود.

(۳) هنگامی که صبح دمید، با حالتی از اضطراب که جلب نظر می کرد، به سوی کاخ شتافت. وی، به سوی «عبد الرحمن

بن محمد بن اشعث» که از آن خاندان پلیدی بود و نشانی از شرافت و جوانمردی نداشت، شتافت و با وی راز گفت و او را از محل وجود مسلم نزد خود آگاه کرد. عبد الرحمن به وی دستور

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۹۴

داد تا ساکت شود، مبادا کسی بشنود و برای خبر دادن نزد ابن زیاد بشتابد و جایزه را دریافت کند. عبد الرحمن، به سرعت نزد پدرش «محمد بن اشعث» شتافت و مطلب را به وی اطلاع داد. فرزند زیاد، به اهمیت موضوع پی برد و از فرزند اشعث پرسید: عبد الرحمن چه چیزی به تو گفته است؟

- خداوند، امیر را صلاح بخشد، بشارت بزرگ است!- آن چیست؟ مثل تو، مژده خیر می دهد.

(۱)- این پسرم به من خبر داده است که مسلم بن عقیل در خانه طوعه است.

پسر زیاد خوش حال شد و نتوانست شادمانی اش را پنهان کند و لذا فرزند اشعث را به مال و مقام وعده داد و گفت: «برخیز و او را نزد من بیاور هر جایزه و مقام بزرگ بخواهی، برای تو خواهد بود».

(۲) فرزند مرجانه، توانسته بود بر نواده هاشم دست یابد تا او را قربانی امویّت چسبانده شده به خویش سازد چرا که او و پدرش همه ارزشهای انسانی را در راه آن نابود ساخته و هر گناه و فسادی که خداوند، تحریم فرموده است، مباح دانسته بود.

(۳)

یورش بر مسلم

آن ستمگر، «عمرو بن حریث مخزومی» مسئول پلیس خود و «محمد بن اشعث» را برای جنگ با مسلم تعیین کرد و سیصد نفر از جنگجویان و سواران کوفه را به آنان ملحق ساخت، آن وحشیان درنده برای جنگ با

آن رهبر بزرگی که می خواست آنان را از خواری و بردگی، رهایی بخشد و از ظلم و ستم، نجات دهد، پیش رفتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۹۵

(۱) هنگامی که مسلم صدای سم اسبان و فریاد مردان را شنید، دانست که به سوی او آمده اند، پس به سوی اسب خویش رفت و آن را زین و افسار نموده، زره خویش را بر آن نهاد، شمشیر خود را بست و روی به آن بانوی بزرگوار کرد و از میهمان نوازی اش سپاسگزاری کرد و به او خبر داد که آنچه به وی رسیده از جانب فرزند ستمکار فرومایه اش می باشد، آنگاه به وی گفت: «خداوند تو را رحمت کند و از سوی من، جزای خیر دهد ... بدان که از جانب پسرت، به سوی من آمده اند ...» «۱».

(۲) سپاهیان بر خانه یورش بردند و او بر آنان تاخت و با شمشیر بر آنها ضربه زد، آنها پای به فرار گذاشتند، سپس باز به سوی او آمدند، وی آنها را از خانه بیرون کرد و در خیابان، در حالی که شمشیر خود را کشیده بود و در دل خود ترس و رعبی نداشت، به سوی آنان رفت و سرهایشان را با شمشیر خود درو می کرد، آنچنان شجاعت و قهرمانی نادری نشان داد که تاریخ در همه عملیات جنگی، نظیر آن را ندیده بود. وی با آنان نبرد می کرد، در حالی که این رجز را بر زبان می آورد:

هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع فأنت بکأس الموت لا شک جارع

فصبرا لامر اللّه جلّ جلاله فحکم قضاء اللّه فی الخلق ذایع «۲» «این مرگ است، وای بر تو! هر چه خواهی کن، که تو

بدون شک، جام مرگ را سر خواهی کشید».

«پس در برابر فرمان خداوند جلیل شکیبا باش؛ زیرا خواست خدا در میان

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۲- ۹۳.

(۲) ابن شهراشوب، مناقب ۴/ ۹۳.

مردم جاری است».

(۱) نوه هاشم، شجاعت و قدرت نبردی را ارائه داد که خردها را در شگفت و عقلها را خیره ساخت؛ زیرا وی بنا به آنچه بعضی از مورخان گفته اند، ۴۱ نفر را به قتل رساند «۱» این غیر از تعداد زخمیان است، قدرت کم نظیرش چنان بود که با دست خود یکی از آنها را می گرفت و بر بالای خانه می انداخت «۲»، در تاریخ انسانیت، چنین قهرمانی، وجود ندارد و نه قدرتی این گونه، این عجیب نیست؛ زیرا عمویش، علی بن أبی طالب است که شجاعترین، دلیرترین و بااراده ترین مردم بود.

(۲) بزدلان کوفه، انواع بی رحمانه و غیر معمولی جنگ را با وی به کار بردند؛ زیرا بر پشت بام خانه هایشان رفتند و او را با سنگ و گداخته های آتشین می زدند «۳»، اگر جنگ در میدان وسیعی بود، مسلم بر آنها غالب می گشت ولی نبرد، در کوچه ها و خیابانها بود.

(۳)

ناکامی سپاهیان

سپاهیان اهل کوفه ناکام ماندند و از مقاومت در برابر آن قهرمان بزرگ ناتوان شدند؛ زیرا تعداد زیادی از آنها را کشت و زیانهای سنگینی بر آن وارد ساخت که جنایتکار بزدل، «محمد اشعث» به سوی اربابش فرزند مرجانه شتافت و از او خواست تا سواران و پیادگان بیشتری را به کمک وی بفرستد؛ چون

---

(۱) ابن شهر اشوب، مناقب ۴/ ۹۳.

(۲) الدر النضید، ص ۱۶۴. ترجمه نفس المهموم، ص ۵۲.

(۳) بیهقی، المحاسن و المساوی ۱/ ۶۰.

السلام ،ج ۲،ص:۴۹۷

از مقاومت در برابر مسلم، ناتوان شده بود.

طاغوت، وی را نکوهش کرد و گفت: «سبحان اللّه! ما تو را برای یک نفر فرستادیم تا او را نزد ما بیاوری، او این چنین بخش عظیمی از یارانت را از بین برده است» «۱».

(۱) این سرزنش بر فرزند اشعث، گران آمد لذا به تعریف از فرزند عقیل پرداخت و گفت: «آیا فکر می کنی که مرا به سوی بقالی از بقالان کوفه و یا یکی از جرامقه «حیره» فرستاده ای «۲». در حالی که مرا به سوی شیری ژیان و شمشیری برّان در دست قهرمانی «۳» با نام، از خاندان خیر الانام فرستاده ای» «۴».

(۲) فرزند زیاد، نیروهای بیشتری از سپاهیان را به کمک وی فرستاد. آنگاه آن قهرمان بزرگ به نبرد پرداخت، در حالی که می گفت:

اقسمت لا اقتل الا حرّاو ان رأیت الموت شیئا نکرا

أو یخلط البارد سخنا مرارد شعاع الشمس فاستقرا

کل امرئ یوما یلاقی شرااخاف ان اکذب او اغرا «۵» «سوگند خورده ام که جز آزاد، کشته نشوم، هر چند مرگ را چیزی ناخوشایند ببینم».

«و یا اینکه سردی با گرمی تلخی آمیخته شود که پرتو خورشید را برگرداند و آرام گیرد».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۳.

(۲) مقرم، مقتل حسین، ص ۱۵۹.

(۳) «جرامقه» قومی غیر عرب که در موصل اقامت گزیدند.

(۴) الفتوح ۵/ ۹۳- ۹۴.

(۵) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۹۸

«هر انسان روزی گرفتار شر خواهد شد، اما من می ترسم که تکذیب شوم و یا فریفته گردم».

(۱) ای فرزند عقیل! تو سـرور آزادگان بودی؛ زیرا پرچم عزّت و کرامت را افراشتی و شـعار آزادگی و بزرگمنشی سر دادی و دشمنان تو، حقیرند؛ زیرا آنها بردگانی هستند که

خواری و فرومایگی را پذیرفته اند ...

(۲) «دکتر یوسف خلیف»، این رجز را چنین تحلیل کرده و گفته است: «از جهت روانی، رجز است که کاملاً صادق بوده و امواج نفسانی که در جان شاعر موج می زد، به دقت تعبیر نموده است، آنگاه که در تنگنای سختی قرار دارد؛ زیرا وی پیش از هر چیز دیگری، تصمیم گرفته بود که آزادمنشی خود را حفظ کند حتی اگر این امر به کشته شدنش بینجامد، او به صراحت و با صداقت اعلام می کند که مرگ، چیزی ناخواستنی است و همانند مغالطه کاران دیگر نمی گوید که مرگ چیزی دلپسند است، بلکه صادقانه، از آنچه در دل دارد، سخن می گوید که مرگ چیزی است که خوش نمی دارد، ولی از آن نمی گریزد ما دام که تصمیم دارد آزادگیش را حفظ کند، سپس می کوشد تا هیجان خود را آرام سازد و این موج بلند هولناک را در جان خود، تحت تسلّط خود در آورد، بدون اینکه آن را در جریانهایی از هول و هراس بیندازد، پس با خویشتن سخن می گوید که دنیا در حال دگرگونی است و هر کسی ناچار است با آنچه او را خوشایند نیست، روبه رو شود، او این گفتگوی با خویشتن را به صورتی فنی و دل انگیز ارائه می کند».

(۳) او می افزاید: «وی زندگی را دوست دارد، ولی بر آزادگی نیز حریص است که خود را در تردید قرار داده است؛ زیرا هراس دارد و بلکه می ترسد که مبادا دشمنانش به وی دروغ بگویند و یا اینکه او را فریب دهند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۴۹۹

و بکشند، بدون اینکه برای عمل به عهد خویش کاری کرده باشد و در ره

آزادگیش بمیرد، یا او را اسیر سازند و آزادی خود را که همانند زندگی آن را دوست می دارد، از دست بدهد.

(۱) می بینید که چگونه موقعیت تنگ و سخت خود را این گونه به صورتی فنی و دل انگیز، ترسیم می نماید که از جهت بیان حالت نفسانی اش به صورتی صادقانه و بی ریا و بدون تلاش برای گمراه کردن دیگران، بسیار برجسته و دل انگیز است؟ این همان رازی است که این ابیات کم را در جانمان تأثیر داده که ما را به درک آنچه گوینده از آن رنج می برد، قادر سازد، مبارزه ای هولناک در درون که جز مبارزه بیرونی اش با دشمنان، چیزی با آن برابری نمی کند» «۱».

(۲)

امان دادن اشعث

هنگامی که «محمد بن اشعث» رجز مسلم را شنید که در آن سوگند خورده به مرگی چون مرگ آزادگان بمیرد و مبادا فریب بخورد و یا نیرنگ ببیند، به سوی او رفت و گفت: «کسی به تو دروغ نمی گوید و نمی فریبد، این قوم، عموزادگان تو هستند، نه تو را می کشند نه به تو زیانی می رسانند» «۲».

(۳) مسلم، اعتنایی به وی نکرد و همچنان به شدت و سختی به جنگ خود ادامه داد. آنها از روبه رویش گریختند و بر پشت بامهای خانه های خویش رفتند و به طرف وی سنگ پرانی کردند. مسلم به این کار آنان، اعتراض کرد و به آنها گفت: «وای بر شما!! چرا مرا با سنگ می زنید، آن گونه که به کفار سنگ می زنند!

---

(۱) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۳۷۱- ۳۷۲.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۳.

در حالی که من از اهل بیت نیکان هستم، وای بر شما! آیا حق رسول خدا صلّی اللّه علیه و

آله و ذرّیه اش را مراعات نمی کنید ...».

(۱) آنها از روبه رو شدن با وی ناتوان شدند و از جنگ با وی ترسیدند. فرزند اشعث نیز سخت پریشان حال شده بود، پس بر سپاهیان فریاد کشید: بگذارید با وی سخن بگویم. وی به مسلم نزدیک شد و خطاب به وی گفت: «ای فرزند عقیل! خود را مکش، تو در امان هستی و خون تو به گردن من است».

(۲) مسلم، اعتنایی به وی نکرد؛ زیرا می دانست که در تاریخ اشعث و خاندانش، هیچ نمونه از نمونه های شرافت، بزرگ منشی و وفاداری، دیده نشده است، لذا به وی گفت: «ای فرزند اشعث! من در حالی که قدرت بر جنگ دارم، دست تسلیم به کسی نمی دهم، به خدا! هرگز چنین نخواهد بود».

(۳) مسلم، به سوی فرزند اشعث حمله کرد و آن بزدل، له له کنان، همچون سگان فرار کرد. تشنگی سختی به مسلم دست داد و او را ناتوان ساخته بود، پس شروع به سخن کرد و گفت: «خداوندا! تشنگی بر من سخت گردیده است».

(۴) سربازان، در برابر وی زیاد گشتند، اما آنها دچار ترس و هراس شده بودند. فرزند اشعث بر آنها فریاد کشید: «این همان ننگ و بیچارگی است که این گونه در برابر یک نفر، بی تاب گشته اید، همگی یکباره بر او یورش برید» «۱».

(۵) آنها به یکباره بر او یورش بردند و «بکیر بن حمران احمری»، ضربه ای سخت بر لب بالایی او زد که شمشیر تا لب پایین، پیش رفت، اما مسلم ضربه ای بر او زد و وی را بر زمین انداخت.

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۴- ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۱

(۱)

اسیر ساختن مسلم

پس از اینکه مسلم به سختی

مجروح شـد و خونریزی، او را از پای در آورد، قدرت بدنش در هم شـکست و از مقاومت ناتوان شد و در دست آن پلیدان به اسارت در آمـد. آنها برای دادن این خبر به فرزند زیاد، بر یکدیگر پیشـی می گرفتند تا مژده اسارت آن قائد عظیم را که برای آزاد ساختن آنان از خواری و بردگی، آمـده بود، به وی بدهنـد. آن طاغوت نیز بسـیار شادمان گشت؛ زیرا بر خصـمش پیروز شـده و نابودی انقلاب، برایش محقق گشـته بود ... (۲) امـا در چگونگی اسارت مسـلم، میان مورخان، اختلاف وجود دارد که برخی از گفته های آنان بدین شرح است:

۱- «ابن اعثم کوفی» می گوید: مسلم برای استراحت از جراحات ایستاد که فردی از اهل کوفه، از پشت سر، ناجوانمردانه ضربه ای بر او وارد ساخت، و او بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد «۱».

۲- «شـیخ مفید» می گوید: هنگامی که مسـلم بر اثر پرتاب سنگ به سختی زخمی شده و از جنگ ناتوان گشت، پشت خود را به کنار خانه ای تکیه داد، فرزند اشـعث به وی گفت: تو را امان باشد! (۳) مسلم گفت: آیا در امان هستم؟ گفت: آری. مسلم به کسانی که همراه فرزنـد اشـعث بودنـد، گفت: آیا مرا امان باشد؟ گفتند: آری، بجز عبید اللّه بن عباس سـلمی که گفت: من در مورد وی نه شتر ماده ای دارم و نه شتر نر و از آنجا دور شد.

مسلم گفت: اگر به من امان نمی دادید، دستم را در دست شما

---

(۱) الفتوح ۹۵- ۹۶.

نمی گذاشتم. پس، قاطری را برایش آوردند، و او را بر آن سوار کردند و در اطرافش

جمع شدند و شمشیرش را از او گرفتند، در این هنگام، گویی وی ناامید گشت و گفت: «این نخستین بی وفایی است» «۱».

(۱) ۳- «ابو مخنف» می گوید: برای او گودالی کندند و روی آن را با خاک پوشاندند، سپس از روبه رویش فرار کردند و او بر آنها یورش برد و آنها باز گریختند تا اینکه به آن گودال رسید و در آن فرو افتاد. آنان بر او جمع شدند و او را اسیر گرفتند «۲»، این قولی است که جز ابو مخنف، کسی دیگر آن را نیاورده است.

(۲)

همراه با عبید اللّه سلمی

در آن ساعت، مسلم به این فکر نمی کرد که از دست فرزند مرجانه طاغوت، از قتل و شکنجه بر او چه خواهد گذشت، بلکه در اندیشه نامه ای بود که به امام حسین علیه السّلام نوشته و او را به آمدن به سوی آن شهر، فرا خوانده بود؛ زیرا یقین کرده که به سرنوشتی همانند آنچه به او رسید، گرفتار خواهد شد، پس اشک به چشمانش آمد، عبید اللّه بن عباس سلمی فکر کرد که وی از آنچه بر سرش آمده و اسیر گشته به گریه افتاده است، از او انتقاد کرد و به وی گفت: «هر کسی طالب چیزی باشد که تو طالب آن هستی، هرگاه به وی برسد آنچه به تو رسیده است، گریه نمی کند ...».

(۳) مسلم، وی را از اشتباه به در آورد و در پاسخش فرمود: «به خدا سوگند!

---

(۱) الارشاد، ۲/ ۵۸- ۵۹. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۳.

(۲) ابو مخنف، مقتل ص ۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۳

من به خاطر خود گریه نکرده و برای خویشتن مرثیه نمی گویم، هر چند که چشم به هم

زدنی نـابودی را برای خودم دوست نـدارم، و لکن برای خویشـانم می گریم که در حال آمـدن هسـتند ... من برای حسـین می گریم ...» «۱».

خیابانهـا و کوچه هـا پر از مردمی شـده بود که منتظر بودنـد پایـان کـار آن رهبر بزرگ چه خواهـد بود و از دست امویـان چه خواهد کشید هیچ یک از آنان، از ترس حکومت جابر، نمی توانست لب به سخنی بگشاید.

(۱)

همراه با باهلی

مسلم را اسیر آوردند در حالی که مأموران در اطراف او شمشیرها را بر سرش افراخته بودند. هنگامی که او را به قصر حکومت رساندنـد، در آنجـا سـبویی دیـد که آبی خنـک در آن بود، وی که به سـختی از تشـنگی رنـج می برد به آنهـا که در اطرافش بودند، گفت: «از این آب به من بدهید».

فرومـایه ناپـاک، «مسـلم بن عمرو باهلی» روی به وی کرد و گفت: «می بینی که چه آب خنکی است؟ به خـدا! قطره ای از آن نمی نوشی تا اینکه در آتش جهنم آب جوشان را بچشی».

(۲) برای سـتم انسان حدی نباشد و وحشـیگری و ستمش را پایانی نیست، برای آن ستمکاران چه زیانی داشت اگر به وی آب می دادند، در حالی که او در دست آنها اسیر بود و اختیاری از خود نداشت این حد از عقب ماندگی و سقوط اخلاقی از همه آن فرومایگان دد صفت و قاتلان مصلحین، امری شناخته شده بود.

---

(۱) الارشاد، ص ۲/ ۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۴

(۱) مسـلم که می خواست این انسـان مسـخ شـده دور از سـاده ترین ارزشـهای انسانی را بشـناسد، روی به او کرد و گفت: «تو کیستی؟».

وی افتخارکنان به این که از عمّال و نوکران حکومت اموی است، گفت:

«من کسی هستم که حق را

شناخته ولی تو آن را ترک کرده ای، کسی که به امّت و امام وفاداری کرده ولی تو خیانت نموده ای، کسی که شنید و اطاعت کرد ولی تو نافرمان شده ای، من مسلم بن عمرو هستم».

(۲) کدام حق را این باهلی شناخته؟ و کدام وفاداری را این فرومایه ستمکار، در حق امت عمل کرده است؟ وی که در باطل، غوطه ور و در گمراهی فرو رفته است، نهایت افتخارش این است که به خدمت فرزند مرجانه ادامه می دهد که خود صفحه ای از ننگ و رسوایی انسانیت در همه مراحل تاریخ می باشد.

(۳) مسلم با منطق پرفیضش به وی پاسخ داد و گفت: «مادرت عزادار باد! چه ستمگر و تندخو و سنگدل و بی رحم هستی؟!! ای فرزند باهله! تو به آب جوشان و جاودانگی در آتش جهنم، از من شایسته تری».

(۴) عماره بن عقبه «۱» از ستمکاری و سنگدلی باهلی، شرم کرد و آب خنکی طلبید و آن را در ظرفی ریخت، مسلم آن را گرفت ولی هر چه خواست بنوشد، آن جام پر از خون می شد، این کار را سه بار تکرار کرد، پس در حالی که دلش از تشنگی آب شده بود، گفت: «اگر از روزی مقسوم من بود، آن را می نوشیدم» «۲».

---

(۱) در ارشاد، ص ۲/ ۶۰ آمده است: «عمرو بن حریث» غلام خود را فرستاد و او کوزه ای آورد که دستمالی و ظرفی بر روی آن بود، پس در آن جام آب ریخت و به وی گفت: بنوش.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۵

خلاصه سرنوشت این شد که مسلم از آب محروم بماند و تشنه از دنیا برود، همان گونه که عموزاده اش،

ریحانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سید جوانان اهل بهشت نیز بر این حال بوده است.

(۱)

همراه با فرزند زیاد

عظیم ترین مصیبتی که بر مسلم وارد شد، این بود که به اسارت نزد آن ناپاک، فرزند مرجانه برده شود، او دوست داشت به زمین فرو رود ولی در برابر وی نایستد، اما سرنوشت چنین خواست که بر او وارد شود، وی در حالی که مأموران در اطرافش بودند، بر او وارد شد ولی آن قهرمان، اعتنایی به فرزند زیاد نکرد و توجهی به وی ننمود، پس بر مردم سلام کرد و بر او سلام ننمود. نگهبان که از فرومایگان کوفه بود، بر او اعتراض کرد و گفت: «چرا بر امیر سلام نمی کنی؟» (۲) مسلم، او و امیرش را حقیر شمرد و بر او بانگ زد: «ساکت باش، تو را مادر مباد! تو را چه به حرف زدن، به خدا! او برای من امیر نیست تا بر او سلام کنم».

چگونه فرزند مرجانه بر مسلم، سرور آزادگان و یکی از شهدای راه کرامت و انسانیّت امیر باشد؟ وی بر آن مسخ شدگانی که جز سرسپردگی و ننگ و عار، چیز دیگری را نمی شناسند، امیر است.

(۳) آن طاغوت از بی اعتنایی و تحقیر مسلم نسبت به وی و جفاکاری اش سخت ناراحت شد و بر او فریاد کشید: «باکی بر تو نیست، سلام کنی یا سلام نکنی، تو کشته می شوی».

آن طاغوت جز ریختن خون محترم، چیزی در سر نداشت، فکر می کرد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۶

این مسأله، مسلم را می ترساند، یا موجب می شود که روحیه اش شکسته شود و در برابر وی خاضع گردد، اما قهرمان خاندان عدنان با اعتماد و عزت نفس

تمام گفت: اگر مرا بکشی، بدتر از تو کسی را که از من بهتر بود، کشته است».

(۱) این سخن کوبنده وی را ضربه زد و تکبرش را در هم شکست، زیرا مسلم او را به جلادان و آدمکشان از قاتلان آزادگان و مصلحان، ملحق ساخت، لذا آن ستمگر بر مسلم فریاد کشید: «ای فتنه جو! ای بدکار! تو بر امام زمانت شورش کردی و وحدت مسلمین را شکستی و فتنه را شعله ور ساختی ...».

(۲) این کدام امام است که مسلم بر او خروج کرده و کدام وحدت مسلمین را به تفرقه کشانده و کدام فتنه را شعله ور نموده است؟ وی بر ضد همنشین پلنگان و بوزینگان قیام کرده بود تا امّت را از محنتش در روزگار آن حکومت سیاه نجات دهد.

(۳) مسلم به وی پاسخ داد و گفت: «به خدا سوگند! معاویه بر اساس اتفاق امّت، خلیفه نبوده است، بلکه با حیله بر جانشین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چیره گشت و خلافت را از وی غصب کرد و فرزندش یزید نیز چنین است ... اما فتنه را تو و پدرت زیاد از خاندان کافران بد نسب، روشن کرده اید.

(۴) من امیدوارم که خداوند شهادت را به دست بدترین بندگانش روزی فرماید که به خدا سوگند! من نه مخالفتی کرده و نه کفری ورزیده و نه تبدیلی نموده ام تنها در طاعت فرمانده مؤمنان حسین بن علی هستم، ما به خلافت از معاویه و پسرش و آل زیاد، شایسته تر هستیم».

(۵) این کلمات، بر فرزند زیاد از مرگ سخت تر بود؛ زیرا واقعیت او را در برابر مأموران و عمّالش روشن ساخت و او را از هر خلق

و خوی انسانی جدا کرد و وی را همچون حقیرترین آفریده روی زمین، نشان داد. آن ناپاک وسیله ای

نیافت تا بدان پناه برد، جز اینکه از سخنان جعلی دروغین استفاده کند که کالای آن ستمگر و کالای پدرش در گذشته بوده است، لذا وی مسلم را به آنچه از آن بری بوده است، متهم ساخت و گفت: «ای فاسق! آیا در مدینه شراب نمی خوردی؟».

(۱) مسلم بر او فریاد زد: «به خدا! به شراب خواری آن کسی شایسته تر است که نفس حرام شده را می کشد، در حالی که به لهو و لعب مشغول است و گویی که چیزی را نشنیده است».

(۲) آن طاغوت نظر خود را تغییر داد و دانست که این دروغها فایده ای برایش ندارد، لذا به مسلم گفت: تو آرزومند چیزی بودی که خداوند میان تو و میان آن حایل شد و آن را برای اهلش قرار داد.

مسلم با استهزا و تمسخر نسبت به گفته اش، پرسید: اهلش کدامند؟

- یزید بن معاویه.

- خدای را شکر، خداوند به عنوان حاکم میان ما و شما کافی است.

- آیا گمان می کنی که چیزی از این حکومت برای تو باشد؟

- نه به خدا! این گمان نیست، بلکه یقین است.

- خداوند مرا بکشد، اگر تو را نکشم.

(۳)- تو هیچ گاه بدی کشتن و زشتی قطعه قطعه کردن و پلیدی درون را فرو نمی گذاری، به خدا! اگر ده نفر از آنان که بر آنها اعتماد دارم، همراه من بودند و می توانستم آبی بنوشم، مدّتی طولانی مرا در این قصر می دیدی، ولی اگر تصمیم بر کشتن من داری، مردی از قریش را برایم حاضر کن تا آنچه را

حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۸

می خواهم به او وصیت کنم «۱».

آن ستمگر به وی اجازه داد تا وصیت کند.

(۱)

وصیّت نامه مسلم

مسلم بـه مجلس ابن زیـاد نگـاه کرد و «عمر بن سـعد» را دیـد و خـواست که وصـیتش را به او بگویـد، پس به وی گفت: «در مجلس، هیچ قریشی جز تو را نمی بینم «۲»، من نیز به تو حاجتی دارم که محرمانه است ...» «۳».

(۲) فرزنـد زیـاد به خشم آمـد؛ زیرا مسـلم او را از قریش نفی کرد و ملحق کردن وی به بنی امیه را باطـل ساخت؛ زیرا وی آن نسب چسبانده شده را باطل نمود که به گواهی ابو مریم خمّار ثابت شده بود، فرزند زیاد نتوانست چیزی بگوید.

(۳) فرزند سعد از پذیرفتن درخواست مسـلم خودداری کرد تا اربابش، پسـر مرجانه را خشـنود سازد و دوستی اش را به دست آورد. فرزنـد زیـاد سـستی و سـرسپردگی اش را متوجه شـد و آن را در دل پنهـان ساخت و دیـد وی شایسـتگی دارد که نامزد فرماندهی نیروهای مسلّح خویش برای اعزام به جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سازد.

(۴) فرزند زیاد، به عمر بن سـعد دسـتور داد تا نزد مسـلم برود که وصـیتش را به وی بگوید: فرزند سـعد برخاست و نزد مسـلم رفت، مسلم چنین به وی وصیت کرد:

---

(۱) الفتوح ۵/ ۹۷- ۹۹.

(۲) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن أبی طالب، ص ۲/ ۲۶۸.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۴. الارشاد، ۲/ ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۰۹

۱- مبلغ هفتصد درهم در کوفه بدهکار است. شمشیر و زره او را بفروشد تا به جای وی دینش را بپردازد «۱» که این امر بر

شدت احتیاط و پرهیزکاری اش در دین دلالت دارد. نیز وصیت کرد آنچه را بعد از ادای دینش باقی می ماند، به طوعه بدهد.

۲- جنازه اش را از فرزند زیاد درخواست کند تا آن را به خاک سپارد «۲»؛ زیرا از پلیدی امویان آگاه بود که از تکه تکه کردن، خودداری نمی کنند.

۳- به حضرت حسین علیه السّلام، نامه ای در مورد وضعیت وی بنویسد «۳»؛ زیرا بسیار نگران اوست؛ چون وی به او برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود.

(۱) فرزند سعد، له له زنان، به سوی فرزند زیاد روی کرد و به او گفت: «ای امیر! می دانی به من چه گفت؟ وی چنین و چنان گفت» «۴».

فرزند زیاد، بر وی اعتراض کرد که چرا رازش را فاش ساخته است و گفت:

«امین به تو خیانت نمی کند، ولی ممکن است، خائن را امانتدار قرار دهند، اما مال او برای تو است، هر چه می خواهی با آن عمل کن و اما حسین، اگر ما را نخواهد، ما او را نمی خواهیم و اگر ما را بخواهد از او دست بر نخواهیم داشت و اما جنازه اش، تو را در آن شفاعت نخواهیم داد» «۵».

(۲) آن ستمگر، شفاعت فرزند سعد در مورد جنازه مسلم را نپذیرفت؛ زیرا

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۴ و در طبری ۵/ ۳۷۶ آمده است: هفتصد درهم بدهکارم. و در الاخبار الطوال، ص ۲۴۱ است که هزار درهم بدهکارم.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۶.

(۳) الارشاد، ص ۲/ ۶۱.

(۴) طبری، تاریخ ۵/ ۳۷۷.

(۵) و در الارشاد، ۲/ ۶۱ آمده است: اما جنازه اش، پس از اینکه او را کشتیم برای ما مهم نیست که با آن چه کار کنند.

السلام ،ج ۲،ص:۵۱۰

تصمیم گرفته بود برای انتقامجویی، آن را تکه تکه کند و از آن وسیله ای برای ارعاب مردم و ترساندن آنها بسازد.

(۱)

ستمگر با مسلم

«فرزنـد مرجانه» بر مسـلم بانگ زد و به او گفت: «برای چه چیزی به این شـهر آمدی؟ اوضاعش را پراکنده ساختی و میان آنها تفرقه انداختی و برخی از آنها را با برخی دیگر به هم انداختی».

(۲) افتخار بنی هاشم با اعتماد و عزّت نفس کامل، به سـخن آمد و گفت: «من برای آن کارها به این شـهر نیامده ام، شما منکر را آشـکار نمودیـد و معروف را به خاک سپردیـد و بـدون رضایت مردم بر آنها حکومت کردید، آنان را بر چیزی که خداوند شما را به آن فرمان نداده است، مجبور ساختید و در میان آنها کارهای کسـری و قیصـر را انجام دادید، ما به سوی آنان آمدیم تـا امر به معروف کنیم و از منکر بـازداریم و آنهـا را به حکم کتـاب و سـنّت فرا خوانیم که ما شایسـته این بوده ایم؛ زیرا از آن وقت که امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّـلام کشته شد، خلافت از آن ما بوده و خلافت همچنان از آن ما خواهد بود؛ چون ما در مورد آن، مورد سـتم واقع شده ایم ... شـما نخستین کسانی هستید که بر امام هدایت، خروج کردید و میان مسلمین تفرقه ایجاد نموده و این امر را به غصب گرفتید و با ظلم و تعدی با اهل آن به ستیزه برخاسته اید ...» «۱».

(۳) مسـلم، این سخنان را در مورد علل انقلابی که امام حسین علیه السّلام بر ضد حکومت، اعلام فرمود، بیان کرد، آن ستمگر از سخنان مسلم، به

خود پیچید

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۱۱

و سرمستی پیروزی اش از هم گسیخت، راهی برای خاموش کردن خشم خود نیافت جز اینکه عترت پاک را ناسزا گوید لذا شروع به دشنام به علی، حسن و حسین کرد که مسلم در برابرش برخاست و به وی فرمود: «تو و پدرت از آنها به دشنام سزاوارترید، هر چه می خواهی فرمان ده، ما اهل بیتی هستیم که بلا بر ما قرار داده شده است» «۱».

(۱) مسلم، تا آخرین رمق از زندگی خویش، بلند همت باقی ماند و خطرها را با شجاعتی عظیم استقبال نمود و در دفاع و منطقش در برابر فرزند مرجانه نمونه ای از قهرمان های کم نظیر بود.

(۲)

به سوی رفیق اعلی

اینک وقت آن فرا رسیده که رهبر بزرگ، پس از آنکه رسالت خود را با ایمان و اخلاص ادا کرده بود، از این زندگی منتقل گردد، در حالی که شهادت، به دست مسخ شده ناپاک، فرزند مرجانه به او روزی شده بود.

فرزند زیاد، «بکیر بن حمران» را که مسلم به وی ضربه زده بود، برای کشتن وی مأمور کرد و به وی گفت: «مسلم را بگیر و او را به بالای کاخ ببر و با دست خود، گردنش را بزن تا بدین وسیله، سینه تو بهتر انتقام گرفته باشد».

(۳) مسلم، به فرزند اشعث که به وی امان داده بود، نگاه کرد و گفت: «ای فرزند اشعث! به خدا! اگر تو مرا امان نمی دادی، تسلیم نمی شدم، برخیز و با شمشیرت از من دفاع کن».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۰۲- ۱۰۳. و در تاریخ ابن اثیر ۴/ ۳۵ و ارشاد ۲/ ۶۳ آمده که مسلم بعد از اینکه پسر زیاد وی

را دشنام گفت، دیگر با وی سخن نگفت.

(۱) فرزند اشعث اعتنایی به وی نکرد «۱».

مسلم با لبخندی بر لب، از مرگ استقبال نمود. او را به بالای قصر بردند، در حالی که خداوند را با طمأنینه و رضایت کامل، تسبیح و استغفار می نمود و می گفت: «خداوندا! میان ما و میان قومی که ما را فریب دادند و یاری نکردند، حکم کن» «۲».

(۲) جلّاد، او را بالای محلّه کفّاشان برد و گردنش را زد و سر و بدنش را به پایین انداخت. «۳»، بدین گونه بود که زندگی این قهرمان بزرگی که سرشت عمویش امیر المؤمنین علیه السّلام و آرمانهای عموزاده اش حضرت حسین علیه السّلام را در برداشت، به پایان رسید و در راه دفاع از حق و دفاع از حقوق مظلومان و ستمدیدگان، شهید گردید.

قاتل جنایتکار، پایین آمد و فرزند زیاد به استقبالش رفت و به وی گفت:

«وقتی که او را بالا می بردید، چه می گفت؟» (۳) «خداوند را تسبیح و استغفار می نمود. هنگامی که می خواستم او را بکشم به او گفتم: خدای را شکر که به من بر تو قدرت داد تا از تو انتقام بگیرم، پس ضربه ای به او زدم که کارگر نیفتاد و او به من گفت: آیا در من خراشی می بینی که به خاطر آن به جای خونت، مرا ملامت کنی، ای برده!».

فرزند زیاد در شگفت شد و اظهار تعجب نمود و آن را بزرگ شمرده، گفت: «آیا هنگام مرگ نیز افتخاری داشته ای!» «۴».

---

(۱) تاریخ، طبری ۵/ ۳۷۸.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۰۳.

(۳) مروج الذهب ۳/ ۵۹.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۵- ۳۶.

،ج ۲،ص:۵۱۳

(۱) با کشته شدن مسلم، صفحه درخشانی از برجسته ترین صفحات عقیده و جهاد در اسلام، بسته شد، وی در راه عدالت اجتماعی و به خاطر رهایی امّت و آزاد ساختن آنها از ظلم و جور کشته شد، او نخستین شهید از خاندان نبوت بود که آشکارا در برابر مسلمین کشته می شد و آنان به حمایت و دفاع از وی برنخاستند!

(۲)

غارت کردن مسلم

زاده خیانت، «محمد بن اشعث» «۱» به غارت کردن مسلم دست زد و شمشیر و زره او را به غارت برد و اهمیتی به ننگ و رسوایی نداد، در حالی که همه محافل کوفه به انتقاد سختی از او پرداختند؛ چنانچه یکی از شعرا در بدگویی از وی می گوید:

و ترکت ابن عمك ان تقاتل دونه فشلا و لو لا انت کان منیعا

و قتلت وافد آل بیت محمدو سلبت اسیافا له و دروعا «۲» «و تو عموزاده ات را رها کردی و با ذلت، در دفاع از او نجنگیدی که اگر تو نمی بودی در دسترس نبود».

«تو فرستاده اهل بیت محمد را کشتی و شمشیرها و زره ها را غارت

---

(۱) «اشعث بن قیس» به علت ژولیده بودن موهایش، «اشعث» نامیده شد، نام اصلی وی «سعد بن کرب» بود چهل شب بعد از شهادت امام امیر المؤمنین علیه السّلام، کشته شد و عمرش ۶۳ سال بود. این مطلب در کتاب تاریخ الصحابه، ص ۳۵ آمده است. اما محمد بن اشعث، مادرش، ام فروه، خواهر أبو بکر از پدرش بوده است. این مطلب در کتاب الریاض المستطاب، صفحه ۸ می باشد.

(۲) مروج الذهب ۳/ ۵۹.

نمودی».

برخی از فرومایگان کوفه به غارت کردن ردا و جامه های مسلم دست زدند.

(۱)

اجرای اعدام در مورد هانی

طاغوت، دستور داد زعیم بزرگ، «هانی بن عروه» اعدام شود و به مسلم ملحق گردد تا در خوار نمودن زعمای کوفه و گسترش رعب و هراس در بین مردم، مبالغه کرده باشد.

(۲) «محمد بن اشعث» از ترس خاندان هانی به شفاعت از او برخاست و گفت: «خداوند، امیر را صلاح بخشد، تو جایگاهش را در میان عشیره اش می دانی «۱»، قومش

دانسته اند که من و اسماء بن خارجه، او را به نزد تو آورده ایم، پس تو را به خدا سوگند می دهم ای امیر! او را به من ببخشی؛ زیرا از دشمنی خاندانش که بزرگان اهل کوفه بیشترین آنها هستند، می ترسم ...» «۲».

فرزند زیاد، اعتنایی به وی نکرد و او را نهیب زد و بر او فریاد کشید، آن برده نیز ساکت شد.

(۳) هـانی قهرمـان را به بازار، در محلی که جایگاه فروش گوسـفندان بود، بردنـد تا بیشتر او را خوار کرده باشـند، هنگامی که دانست کشته می شود، از خاندانش یاری طلبید و با فریاد صدا زد: «آهای! ای قبیله مذحج! آیا مذحج امروز نیستند،

---

(۱) و در روایتی است: «تو منزلت او در شهرش را می دانی».

(۲) الفتوح ۵/ ۱۰۴.

ای عشیره ام!» «۱».

اگر مذحـج ته مانـده ای از شـرافت و اصالت داشت، برای رهایی رهبرش، اقـدام می کرد ولی آنان همچون دیگر قبایل کوفه، معروف را سه طلاقه کرده بودند ...

(۱) هـانی، کوشـید تـا دسـتش را از دسـتبند رهـا سـازد تا سـلاحی به دست آورد و از خود دفاع کنـد، وقتی که او را مشاهـده کردند، محکم دستهایش را بستند و به او گفتند: «گردنت را دراز کن».

(۲) وی با اراده ای محکم و عقیـده ای راسـخ پاسخ داد: «نه به خدا! من شـما را بر علیه خود یاری نمی دهم»، آنگاه، پلیدی از مأموران به نام «رشید ترکی» «۲» به سوی وی رفت و با شمشیر به وی ضربه زد اما در او کارگر نیفتاد، هانی صدای خود را بلند کرد و گفت: «خداوندا! به سوی رحمت و رضوان تو، خداوندا! این خون را کفاره گناهانم قرار ده؛

زیرا من از فرزند دخت پیامبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله حمایت کردم ...».

(۳) آن ستمکار، ضربه ای دیگر بر او زد و او در خون پاک خویش بر زمین غلتید و اندکی بعد، جان سپرد «۳»، عمر وی در روز شهادتش، ۹۹ سال بود «۴».

وی، در راه ایمان و عقیده اش به شهادت رسید و آزادگان و مصلحان از قتل وی اندوهگین گشتند. «ابو اسود دئلی»، وی را چنین رثا گفت:

---

(۱) انساب الاشراف، ۲/ ۳۴۰. الفتوح ۵/ ۱۰۵.

(۲) «عبد الرحمن بن حصین» به انتقامجویی خون هانی برخاست و رشید را کشت. خودش در این باره می گوید: «من راشد ترکی را کشتم و با شمشیری سفید بر او تاختم و با این عمل، پیامبر را خشنود ساختم». این مطلب در انساب الاشراف ۲/ ۳۴۰ آمده است.

(۳) الفتوح ۵/ ۱۰۵.

(۴) مرأه الزمان، ص ۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۱۶ اقول: و ذاک من جزع و وجدازال اللّه ملک بنی زیاد

هم جدعوا الأنوف و کن شمّابقتلهم الکریم اخا مراد «۱» «از روی اندوه و افسوس می گویم: خداوند حکومت خاندان زیاد را نابود سازد».

«آنها عزتها را در هم شکستند با کشتن آن بزرگوار از خاندان مراد».

(۱) «اخطل بن زیاد» نیز در رثایش گفت:

و لم یکن عن یوم ابن عروه غائباکما لم یکن عن لیله ابن عقیل

اخو الحرب صراها فلیس بنا کل جبار و لا وجب الفؤاد ثقیل «نه از روز فرزند عروه غایب بود و نه از شب فرزند عقیل».

«آن جنگ آفرینی که نه با ستمگران می ستیزد و نه از بار دلها می کاهد».

(۲)

کشاندن پیکر مسلم و هانی در خیابانها

طاغوت، به غلامان و عمّالش دستور داد تا جنازه های «مسلم» و «هانی» را در خیابانها و بازارها

بکشند. آنها پاهایشان را با طناب بستند و آن دو را در راهها کشیدند «۲» تا عامه مردم را بترسانند و رعب و وحشت را بگسترانند و عبرتی برای هر کسی باشد که در سر خود، اندیشه قیام بر ضد حکومت اموی را می پروراند.

هانی، در برابر خاندان و قومش کشیده شد، اگر آنان ذرّه ای از شرف و حمیّت داشتند برای رها ساختن جنازه پیشوایشان از دست اراذلی که در اهانت وی کوشیدند، می شتافتند.

---

(۱) انساب الاشراف، ۲/ ۳۴۱، دیوان بو اسود، ص ۱۰۲.

(۲) انساب الاشراف، ۲/ ۳۴۱. خوارزمی، مقتل ۱/ ۲۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۱۷

(۱)

به دار آویختن جنازه ها

طاغوت، پس از اینکه به خواست خود در کشیدن جنازه های مسلم و هانی رسید، دستور داد تا آنها را به دار آویزند، آن دو جنازه، وارونه، «۱» در مزبله «۲» به دار آویخته شدند. و بنا به گفته مورخان، مسلم، نخستین کشته از بنی هاشم بود که جنازه اش به دار آویخته شد «۳».

مسلمانان، به شدت این حادثه خطیر را مهم شمردند، زیرا این قطعه قطعه کردن وحشیانه، کیفر کسانی است که با خدا و رسولش می جنگند و در زمین، فساد به راه می اندازند، در حالی که مسلم و هانی از حق طلبان و اصلاح خواهان در زمین بوده اند.

به هر حال، فرزند زیاد ستمگر، پس از کشتن مسلم و هانی، عراق بپاخاسته را خاضع ساخت و همه مناطق آن، بدون مقاومت در زیر پای وی جای گرفت.

(۲)

بردن سرها به دمشق

«فرزند مرجانه»، سر مسلم و هانی و عماره بن صلخب ازدی «۴» را نزد اربابش یزید، به دمشق فرستاد تا جایزه را به دست آورد و اخلاص خاندان سلطنتی را به خود اختصاص دهد. وی همراه سرها، این نامه را نیز ارسال نمود:

---

(۱) ابن شهر اشوب، مناقب ۴/ ۹۴.

(۲) المناقب و المثالب، ص ۱۷۲.

(۳) مروج الذهب ۳/ ۶۰.

(۴) انساب الاشراف ۲/ ۳۴۲. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۲ ۵۱۸ بردن سرها به دمشق ..... ص : ۵۱۷

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۱۸

(۱) «اما بعد: خدای را شکر که برای امیر المؤمنین، حقش را گرفت و دشمنش را از او بازداشت، به امیر المؤمنین- که خدایش گرامی بدارد- خبر می دهم که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی، پناه برد و من جاسوسانی بر آنها گماشتم و

افرادی نفوذی میانشان وارد کردم تا آنها را خارج نمودم، خداوند مرا بر آنها توانایی داد و گردنهایشان را زدم و سرهایشان را همراه «هانی بن ابی حیه و داعی همدانی» و «زبیر بن اروح تمیمی» که هر دو از حرف شنوان و مطیعان هستند، برای تو فرستادم. امیر المؤمنین هر چه می خواهد، از آنها بپرسد که آنان دارای علم و صداقت و فهم و ورع هستند، و السلام» «۱».

(۲) این نامه، متضمن عملیاتی است که آن ستمگر برای نابودی قیام انجام داده بود که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- کمک گرفتن از خبرچینان و جاسوسان در شناسایی مسائل قیام و آگاه شدن از اسرار آن که غلامش «معقل»، این مأموریت را انجام داد.

۲- وی کسانی را به صورت نفوذی نزد هانی که عضو برجسته انقلاب بود، فرستاد تا اینکه وی را در اختیار گرفت و بازداشت نمود و به همین گونه در مورد مسلم، دست به توطئه زد و بزرگان و نام آوران و سرشناسان کوفه را فرستاد که رعب و وحشت را بگسترانند، این کار به از هم گسیختگی سپاه مسلم انجامید.

(۳)

پاسخ یزید

هنگامی که سرها به دمشق رسید، یزید به شدت شاد شد و نامه ای به فرزند مرجانه در پاسخ نامه اش نوشت و از او تشکر کرد، متن آن نامه

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۱۹

چنین است:

(۱) «اما بعد: تو پیوسته آن گونه که دوست دارم بوده ای، کاری با تدبیر انجام داده همچون دلیری ثابت قدم، دست به کار شده و کفایت داشته و گمانم را به حقیقت رسانده ای و نظرم را در مورد خودت تأیید کرده ای، من دو فرستاده ات را

فرا خواندم و از آنها در مورد کسانی که گفته ای، پرسیدم و آن دو را در نظر، عقل، فهم، فضل و عقیده شان آن گونه که گفتی یافتم. من برای هر کدام از آنها ده هزار درهم دستور دادم و آنها را به سوی تو فرستادم پس در مورد آنان سفارش به نیکی کن.

(۲) به من خبر رسیده است که حسین بن علی عزم حرکت به عراق کرده است، پس کمین گاهها و دیدگاهها قرار داده و مواظبت کن و به گمان، بازداشت کن و همه روزه درباره آنچه از خیر یا شر برایت پیش می آید، گزارش بده، و السلام» «۱».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۰۹. انساب الاشراف، ق ۱، ج ۱، ولی مورخان اشاره ای نداشته اند که این سرهای گرانقدر، سرانجام به چه وضعی رسیدند، آیا در دمشق به خاك سپرده شده اند یا در جای دیگر و این مطلب را مهمل گذاشته اند، جز اینکه در مرآه الزمان، ص ۵۹ در مورد سر هانی آمده است که: در این سال (یعنی سال ۳۰۲ ه) به بغداد خبری رسید که در خراسان، در کاخ، خانه ای طولانی یافت شده که در آن، هزار سر در برجی قرار دارد و در گوش هر کدام نخی از ابریشم وجود دارد که در آن رقعه ای است و نام صاحب آن بر رویش نوشته شده و از جمله آنها سر هانی بن عروه، حاتم بن حنه، طلق بن معاذ و دیگران است، تاریخ آنان یعنی تاریخ قرار دادن آنها در آن خانه، سال هفتاد هجرت است.

زرکلی در حاشیه اعلامش ۹/ ۵۱- ۵۲ به نقل از تاریخ طبری ۱۱/ ۵۹- ۶۰ از حوادث سال ۳۰۴ ه. آورده

است: نـامه ای از خراسـان به بغـداد رسـید که در آن گفته شـده در قنـدهار، در برجهای باروی آن شـهر، برجی متصل به آنها یافت شـده که در آن پنج هزار سـر در سـبدهایی از علف وجود دارد که از جمله آنها، **۲۹** سـر است که در گوش هر کدام از آنها، رقعه ای دیده می شود که با نخی از ابریشم بسته شده است با نام هر کدام از آنان و سر هانی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۰

(۱) این نامه، قـدردانی فراوان ابن زیاد را در بردارد و به او صـفت «کاردان بیـدار» داده شـده که گمان یزید را در مورد وی به تحقیق رسانده و وی شایسـته انجام کارهای مهمی از این قبیل است، یزید، او را از تصـمیم امام حسین علیه السّلام برای حرکت به سوی عراق آگاه نمود و او را به انجام امور ذیل دستور داده است:

۱- قرار دادن پستهای مراقبت و نگهبانی در همه راهها و جاده ها.

۲- دقت در کارها و اینکه دوراندیش و بیدار باشد.

۳- برخورد با مردم با سیاست سختگیری و ارعاب و وحشت.

۴- اینکه در تماس دائم با یزید باشد و همه مسائل پیش آمده در منطقه را به وی گزارش دهد، فرزند مرجانه همه دستورات را اجرا نمود و اقدامات زیر را به عمل آورد:

(۲)

اعلام حکومت نظامی

پس از آنکه طاغوت، قیام مسلم را سـرکوب نمود، با مشتی آهنین، عراق را قبضه کرد و در همه مناطق عراق، حکومت نظامی اعلام نمود، در اجرای برنامه های خویش به اعمال قساوت شدیـد، تکیه کرد و ظلم و سـتم غیر قابل وصـفی را گسترش داد به طوری که بردن نام وی، موجب

برانگیختن ترس و هراس در دل عراقیان می شد، آن گونه که نام پدرش، قبلا چنین بوده است.

حکومت دمشق، اختیارات وسیعی به وی داد و او را مأمور کرده بود تا مردم را به گمان بگیرد و هر کس را که نسبت به حکومت اموی کینه توز باشد و یا

بن عروه را از جمله آنان شمرده و گفته است: آنها با همان وضع خود یافت شده اند جز اینکه پوست آنان خشک شده و موی بر آنها به همان صورت بدون تغییر مانده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۱

ارتباطی به هر توطئه ای که بر ضد آن چیده می شود، داشته باشد، اعدام نماید، با این شیوه های هراسناک، مردم را به جنگ با حضرت حسین علیه السّلام سوق داد؛ زیرا هر کس از شرکت در جنگ خودداری یا تخلف می نمود، محکوم به مرگ می شد «۱».

(۱)

اشغال مرزهای عراق

«فرزند زیاد» همه مرزهای عراق را اشغال نظامی نمود و مردم را از وارد شدن یا بیرون رفتن از عراق بدون اجازه دستور خاص از پلیس مرزها ممنوع ساخت. آنها هر وقت کسی را می گرفتند، از وی تحقیق کامل به عمل می آوردند و هر وقت او را بی گناه می دانستند، رهایش می کردند و الا وی را تحت الحفظ به کوفه می فرستادند تا حکومت مرکزی تحقیق بیشتری از وی به عمل آورد، در این مورد احتیاط شدیدی به خرج دادند تا مبادا کسی از شیعیان امام حسین علیه السّلام به عراق وارد یا از آن خارج شود.

(۲) مورخان می گویند: فرزند زیاد در همه راهها و پشت بامها، جاسوسانی از نظامیان خویش قرار داد همان گونه که در صحرا نیز پاسگاها و پادگانهایی قرار داد تا همه

حرکات را زیر نظر داشته باشد، نیز «حصین بن نمیر» رئیس پلیس خود را به قادسیه و از آنجا به خفان و سپس به قطقطانیه و کوه لعلع فرستاد و در هر محلی، جمعی از سواران را برای بازرسی واردشدگان و خارج شدگان قرار داد که این اقدامات آن محلها را از شرکت در هر عمل ضد دولتی محافظت نمود، نیز خطوط ارتباطی میان کوفه و شام را نگهداری کرد که مأموران، مسهر صیداوی

---

(۱) الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۲

فرستاده امام حسین علیه السّلام به کوفه را دستگیر کردند و او را تحت الحفظ نزد فرزند زیاد فرستادند که داستان وی را در بحثهای آینده بیان خواهیم کرد.

(۱)

دستگیریهای گسترده

«فرزند زیاد» دست به یک حمله جهت بازداشت گسترده شیعیان زد و بنا به گفته مورخان، دوازده هزار نفر از آنها را دستگیر نمود «۱» که از میان بازداشت شدگان، «سلیمان بن صرد خزاعی»، «مختار بن یوسف ثقفی» و چهار صد نفر از اعیان و بزرگان بودند «۲».

این اقدامات، موجی از ترس و هراس نه تنها در کوفه، بلکه در همه نواحی عراق به وجود آورد، کوفیان از دخالت در هر مسأله سیاسی دوری گزیدند و از آنان هیچ حرکت مخالفی دیده نشد، یقین کردند که آنان قدرتی برای براندازی سلطنت اموی ندارند و در زیر فشار شلاقهای سنگدلانه باقی ماندند.

---

(۱) المختار، مرآه العصر الاموی، ص ۷۴- ۷۵.

(۲) الدر المسکوک فی احوال الانبیاء و الاوصیاء ۱/ ۱۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۳

(۱)

ناکامی انقلاب

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۵

(۱) بسیاری از افراد، درباره عوامل ناکامی مسلم در قیام خود سؤال می کنند، با وجود اینکه وی از نیروهای نظامی برخوردار بود، در حالی که خصم وی، هیچ گونه نیرویی نداشت که از خود دفاع کند، چه رسد به اینکه قادر باشد وارد عملیات هجومی و جنگی شود، بعضی از آنان، علت آن را در آگاهی اندک مسلم در امور سیاسی و ناتوانی وی در تسلط بر کارها می دانند که وی راه را برای دشمنش بازگذاشت تا بر او چیره گردد ...، این نظریه، ظاهرا نظریه ای سطحی است و هیچ گونه نشانی از تحقیق ندارد، بدین جهت که مبتنی بر مطالعه حوادث به صورت عمیق و شامل نیست، از مهمترین آنها به نظر ما مطالعه اجتماع کوفه و ناهمگونیهای مردم آن در رفتار فردی و اجتماعی می باشد، نیز برنامه ریزیهای

سیاسی فرزند زیاد که آنها را برای چیره شدن بر اوضاع به کار گرفت، به اضافه اختیاراتی که از سوی امام به مسلم داده شده بود؛ زیرا اطلاع کامل بر این امور، عوامل ناکامی انقلاب را برای ما مشخص می سازد که این مطالب در پی خواهد آمد.

(۲)

اجتماع کوفه

برای ما لازم است که با تحقیق بیشتری در مورد طبیعت اجتماع کوفه، سخن بگوییم؛ زیرا آن آیینه ای است که حوادث هولناکی را که نقش مهمی در تاریخ سیاسی اسلام داشته اند، منعکس می سازد و لازم است عناصر مقیم در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۶

کوفه و نوع روابط اجتماعی میان آنها و زندگی اقتصادی حاکم بر آنان را مشخص سازیم تا بحث در این مسائل، علل ناکامی انقلاب را روشن سازد و حالت بی تفاوتی و انحرافات فکری مورد ابتلای آن اجتماع را که نتیجه آن، ارتکاب نکوهیده ترین جنایت در تاریخ انسانیت یعنی اقدام به قتل ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز واضح شود. اینک این موارد، از نظر خوانندگان می گذرد.

(۱)

پدیده های اجتماعی

پدیده های اجتماعی که اجتماع کوفه در میان ملتها منحصرا داشته است، عبارت بودند از:

(۲)

تناقض در رفتار

پدیده عجیب در اجتماع کوفه این بود که آن اجتماع با حیات واقعی اش در تناقض بود؛ زیرا چیزی را می گفت و ضد آن را عمل می کرد و به چیزی ایمان داشت و خلاف آن را، مرتکب می شد در حالی که لازم است، اعمال انسان با معتقداتش تطابق داشته باشد، این تناقض را «فرزدق» هنگامی که امام از وی درباره مردم کوفه پرسید، بیان کرد و به امام گفت: «من دلهای مردم را همراه تو یافتم در حالی که شمشیرهایشان بر علیه تو کشیده شده است».

(۳) در حالی که لازم بود شمشیرهای آنان از آنچه به آن ایمان داشتند، حمایت کند و در راه آنچه بدان معتقد بودند، مبارزه نمایند که نظیر این پدیده، در تاریخ هیچ یک از ملتها دیده نمی شود.

(۴) از عجایب این تناقض این است که اجتماع کوفه، به صورت مثبت در

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۷

صحنه هـای سیاسـی مـداخله نمود و در آن جریانات به فعالیّت پرداخت و سـقوط دولت اموی را شـعار می داد، افرادش با امام حسـین علیه السّـلام مکاتبه نمودند تا آنان را از سـتم و تعدی امویان رهایی بخشد و هیأتهایی همراه با هزاران نامه به سوی امام فرستادند که آن حضرت را به آمدن به سوی سرزمینشان فرا خواندند و هنگامی که حضرت، سفیر خود، «مسلم بن عقیل» را به سوی آنان فرسـتاد، با هیجان فراوان از وی اسـتقبال نمودند و پشتیبانی کامل خود را از وی اعلام نمودند تا آنجا که وی به امام حسین علیه السّلام در مورد آمدن به سوی آنان مکاتبه

نمود، اما هنگامی که فرزند مرجانه در میانشان وارد شد و ترس و هراس را در سرزمینشان گسترده ساخت، از مسلم دست کشیدند و درهای خانه هایشان را بستند و گفتند: «ما را چه به داخل شدن در میان سلاطین».

(۱) زندگی عملیشان، بازتابی از عقیده ای که بدان ایمان داشتند، نبود، زیرا به رهبرانشان نوید می دادند که در کنارشان بایستند و سپس در لحظه های حساس، از آنها دور می شدند.

(۲) از جمله مظاهر این تناقض این بود که آنان پس از اینکه امام حسن علیه السّلام را مجبور ساختند، با معاویه صلح کند و آن حضرت سرزمینشان را ترک کرد، بر آنچه در مورد وی، کوتاهی کرده بودند به گریه و زاری پرداختند و هنگامی که امام حسین علیه السّلام را کشتند و اسیران اهل بیت علیهم السّلام به شهرشان وارد شدند، فریادشان به گریه و سوگواری بلند شد که امام زین العابدین علیه السّلام این عمل آنها را عجیب دانست و فرمود: «اینها برای ما گریه می کنند و نوحه سرایی می نمایند، پس چه کسی ما را کشته است؟!!».

(۳) فقدان توازن در زندگی آن اجتماع، برای مردم آنجا بلاها و مصیبتها به بار آورد و آنها را به شرّ عظیمی گرفتار ساخت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۲۸

(۱)

بی وفایی و پا در هوایی

پدیده دیگر در اجتماع کوفه، حیله و خیانت بود که از ویژگیهای معروف در مورد آنان گردید و در این مورد ضرب المثل گشتند تا آنجا که گفته شد:

«مکّارتر از کوفیان» «۱».

و نیز در بی وفایی ضرب المثل شدند که: «الکوفی لا یوفی؛ کوفیان، وفا ندارند «۲»».

امیر المؤمنین علیه السّلام آنان را چنین توصیف نموده است: «شیرانی حیله گر و روبهانی مکّار».

(۲) و

در مورد آنان فرموده است: «مردمی هستند که بدنهایشان جمع شده و افکارشان مختلف گشته است، هر کس آنان را داشته باشد، بهره ای ناچیز به دست آورده و آنچنان شده اند که امیدی به یاریشان نباشد و گفتارشان تصدیق نشود» «۳».

(۳) جنبه عملی در زندگیشان، تقلب و دودلی و عدم همکاری بود. آنان، «زید بن علی»، آن انقلابی بزرگ را فریب دادند و به وی گفتند؛ صد هزار مرد از اهل کوفه همراه تو هستند. و در کنار تو شمشیر خواهند زد «۴» و دیوان وی پانزده هزار نفر را ثبت کرده بود که برای یاری رساندن با وی بیعت کرده بودند «۵»، سپس هنگامی که قیام را اعلام نمود، تعدادشان به دویست و هیجده نفر، تنزل پیدا

---

(۱) عبد القاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۶.

(۲) زکریا قزوینی، آثار البلاد، ص ۲۵۱.

(۳) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۲۹- ۱۳۰.

(۴) طبری، تاریخ ۶/ ۱۶۶.

(۵) همان، ص ۶/ ۱۷۱.

کرد «۱» که داوود بن علی، زید را نصیحت نمود که فریب مردم کوفه را نخورد و به وی گفت:

(۱) «ای پسر عمو! این افراد تو را به خودشان می فریبند، آیا پیش از تو، آنکه از تو بر آنها گرامی تر بود،- جدّ تو علی بن أبی طالب- را فریب ندادند تا اینکه کشته شد؟ و پس از او حسن را که با وی بیعت کردند و سپس بر او برخاستند و ردایش را از گردنش برداشتند و خیمه اش را غارت کردند و او را زخمی نمودند؟ آیا آنها جد تو حسین را خارج ننمودند و برای وی قوی ترین سوگندها را نگفتند و سپس او را

واگذاشتند و تسلیم نمودند و به این هم قناعت نکردند بلکه او را کشتند» «۲».

آنها بیعتی را در پی بیعتی دیگر می شکستند.

(۲) «اعشی همدان» که شاعر قیام محمد بن اشعث بر ضد حجاج بود، اهل کوفه را نفرین می کند و می گوید:

ابی اللّه إلا أن یتمم نوره و یطفئ نور الفاسقین فیخمدا

و ینزل ذلا بالعراق و اهله لما نقضوا العهد الوثیق المؤکدا

و ما احدثوا من بدعه و عظیمهمن القول لم تصعد الی اللّه مصعدا

و ما نکثوا من بیعه بعد بیعهذا ضمنوها الیوم خاسوا بها غدا «۳» «خداوند جز اتمام نورش را نمی پذیرد و نور فاسقان را خاموش می گرداند و آن نور خاموش می شود».

«و بر عراق و مردمش، به خاطر شکستن عهد موثق مؤکد، ذلّت فرود

(۱- ۲) طبری تاریخ ۶/ ۱۶۷- ۱۶۸.

(۳) طبری، تاریخ ۶/ ۳۷۶.

آورد».

«و آنچه از بدعت و گفتار ناصواب به وجود آورده اند که به پیشگاه خداوند، بالا برده نمی شود».

«بیعتی را در پی بیعتی دیگر شکستند که اگر امروز تعهد کنند، فردا خیانت می نمایند».

(۱) آنان به این ویژگی نزد همه محققان شناخته شدند که «فلهوزن» معتقد است آنان مترددد و متقلبند و نظم و طاعت را نمی شناسند و اخلاص سیاسی و نظامی به طور کلی نزد آنان شناخته شده نبوده است. این مطلب را «وزترشنین» محقق نیز تأکید نموده می گوید: از صفت برجسته بارز آنان، پا در هوایی و تقلّب و سلب اعتماد از خودشان می باشد «۱».

(۲) این پا در هوایی در زندگی آنان، تنها مربوط به عامه آنها نبود، بلکه حتی در میان متفکران و ادیبان آنان نیز شایع بود، زیرا «سراقه»، شاعر معروف در برابر مختار ایستاد و در

واقعه «جبانه السبیع»، در نبرد بر علیه وی شرکت کرد، ولی هنگامی که مختار پیروز شد، سراقه به اسارت یاران وی در آمد و او را به زندان افکندند، سراقه، به عذرخواهی از مختار پرداخت و در مدح وی شعر سرود و اصول قیامش را یاد کرده، در تمجید وی مبالغه نمود که از جمله گفته های وی در مورد او این است:

نصرت علی عدوک کل یوم بکل کتیبه تنعی حسینا

کنصر محمد فی یوم بدرو یوم الشعب اذ لاقی حنینا

فاسجح اذ ملکت فلو ملکنالجرنا فی الحکومه و اعتدینا

---

(۱) السیاده العربیه، ص ۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۳۱ تقبل توبه منی فانی سأشکر ان جعلت النقد دینا «تو در هر روز بر دشمنت پیروز می گردی و با هر دسته از سربازانت بر حسین سوگواری می کنی».

«همچون پیروزی محمد در روز بدر و روز شکاف کوهها که با حنین روبه رو شد».

«پس اینک که غالب شده ای به نیکی عفو کن که اگر ما غالب می شدیم، در حکومت، ظلم و تعدی می کردیم».

«توبه را از من بپذیر که من، اگر نقد مرا وام قرار دهی، سپاس خواهم گفت».

(۱) هنگامی که مختار او را بخشید، از کوفه خارج شد و هنوز اندکی از آن دور نشده بود که شروع به بدگویی مختار کرد و مردم را بر علیه او تحریک نمود و گفت:

الا ابلغ ابا اسحاق انی رأیت البلق دهما مصمتات

کفرت بوحیکم و جعلت نذراعلی قتالکم حتی الممات

اری عینی ما لم تبصراه کلانا عالم بالترهات

اذا قالوا: اقول لهم کذبتم و ان خرجوا لبست لهم اداتی «۱» «به ابو اسحاق خبر ده که من اسبان ابلق را به تعداد فراوان و محکم دیدم».

«من به وحی شما کافر

شدم و نذر کردم که تا بمیرم با شما بجنگم».

«من به دو چشمم چیزی را که ندیده اند نشان می دهم، هر دوی ما یاوه ها را می شناسیم».

---

(۱) انساب الاشراف ۶/ ۴۰۱. الاخبار الطوال، ص ۳۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۳۲

«اگر بگویند به آنها می گویم دروغ گفته اید و اگر خارج شوند، ابزار جنگیم را برای آنها می پوشم».

(۱) وی قیام و تمسخرش را بر علیه مختار و یارانش با همان وزنی که قصیده قبلی اش را سروده بود، فرو می ریزد و طبیعی است که این تناقض در زندگی آنان ناشی از پریشانی روانی و عدم تعادل در رفتار بود.

(۲) و از عجایب آن تناقض این بود که برخی از آنها در ساده ترین مسائل، پرهیزکاری می نمودند ولی از دست زدن به عظیم ترین گناهان، خودداری نمی کردند؛ مثلاـ مردی از اهل کوفه، نزد «عبد اللّه بن عمر» آمد تا از او درباره خون پشه ای که بر روی لباس باشد بپرسد که آیا پاک است یا نجس؟! فرزند عمر به وی گفت: تو اهل کجایی؟

– اهل عراق هستم.

فرزند عمر تعجب کرد و گفت: این را نگاه کنید که از من درباره خون پشه می پرسد! در حالی که اینان، فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشتند، من از آن حضرت شنیدم که درباره وی و برادرش می فرمود «اینها، دو گل من در دنیا هستند» «۱».

(۳) بعضی از افراد، علّت این پریشانی را به شرایط سخت سیاسی که بر آنها گذشت، مرتبط می دانند، زیرا حکومت اموی با آنان به منتها درجه قساوت و شدت، برخورد کرد و بی رحم ترین و خشن ترین والیان را همچون «مطهره بن شعبه» و «زیاد بن سمیّه» بر

سر آنان گماشت، که زندگی سیاسی را تنگ و مشکل ساخت، این تناقض در رفتار، از آن ناشی گردید.

---

(۱) الأدب المفرد، ص ۱۴. حلیه الأولیاء ۵/ ۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۳۳

(۱)

تمرّد در برابر والیان

نشانه خاصی که اجتماع کوفه بدان شناخته شد، تمرّد بر والیان و شکایت از دست آنان است که هیچ والی و حاکمی بر آنها گماشته نمی شد مگر اینکه بر او ایراد گرفته می شد؛ مثلا «سعد بن ابی وقاص» پایه گذار شهرشان را مورد انتقاد قرار داده گفتند: او نماز را خوب نمی داند «۱» عمر او را معزول کرد و به جای وی، صحابی جلیل القدر، «عمار بن یاسر» را منصوب کرد، دیری نپایید که از او نیز نزد عمر شکایت کردند، عمر، او را نیز معزول ساخت و «ابو موسی اشعری» را به جای وی تعیین کرد، اما هنوز چند روزی از فرمانداری وی نگذشته بود که بر او ایراد گرفتند و گفتند: «نیازی به ابو موسی نداریم» «۲».

(۲) عمر، از دست آنان به تنگ آمد و ناراحتی بر او آشکار شد. پس، مغیره علت ناراحتی اش را پرسید گفت: «ای امیر المؤمنین! این حال را تنها در موارد مهم داشته ای آیا مشکلی برایت پیش آمده است؟» عمر نزد وی از دردی که بر او از جهت اهل کوفه وارد شده بود، شکایت کرد و گفت: «چه مشکلی عظیم تر از صد هزار نفری که نه از امیری راضی می شوند و نه امیری از آنها راضی می گردد ...» «۳».

(۳) عمر درباره آنها این چنین اظهار داشته است: «از مشکلاتم در مورد اهل کوفه این است که اگر شخصی قوی بر آنها بگمارم او را فاجر

معرفی می کنند

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۲۷۷.

(۲) طبری، تاریخ ۴/ ۱۶۵. و در آن آمده است که او را متهم کردند به اینکه با مواد خوراکی لازم برای آنان، تجارت می کند.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۳۴

و اگر ضعیفی برای آنان تعیین کنم، او را حقیر می شمارند ...» «۱».

آنان بر تمرّد، خوی گرفته بودند و نمی توانستند آرام و بی حرکت باشند.

«دیمومبین» معتقد است که کوفیان به این پدیده در روزگار فارسیان عادت کرده بودند که آنان، حاکمانشان را پیوسته تغییر می دادند «۲».

(۱) «فلوتن» معتقد است که اعراب مستقر در کوفه به زندگی صحرایی که از جمله خصوصیاتش دشمنی، کینه، انتقامجویی، تخریب و خونخواهی است، عادت کرده لذا به تمرّد و عدم اطاعت از نظام، خو گرفته بودند «۳»».

(۲)

فراری بودن

پدیده عجیب دیگری که اجتماع کوفه بدان معروف گشت، حالت فراری بودن و عدم پایداری در برابر حوادث است؛ زیرا آنان، هرگاه وضع، سخت می شد، دست به عقب نشینی می زدند، مثلا با هیجان بر بیعت مسلم و یاری وی اتفاق نمودند، ولی هنگامی که قیام بر فرزند مرجانه را اعلام کرد، از دورش پراکنده شدند، حتی یک نفر هم با او باقی نماند تا راه را به وی نشان دهد.

(۳) همین موضعگیری را با «زید بن علی» داشتند؛ زیرا او را تنها در حال نبرد با لشکریان اموی رها کردند در حالی که می گفت: «آن گونه که با حسین عمل کردند» «۴».

نیز با «عبد اللّه بن معاویه» بیعت کردند و به او گفتند: «مردم را به سوی خود

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۲۷۸.

(۲) النظم الاسلامیه، ص ۲۶.

(۳) السیاده العربیه، ص ۱۱.

(۴) طبری، تاریخ ۷/ ۱۸۳- ۱۸۴.

زندگانی حضرت

فراخوان زیرا بنی هاشم به امر خلافت از بنی مروان، شایسته ترند»، او را از جایی که اقامت داشت، خارج نموده، به قصر وارد کردند و با وی بیعت نمودند، اما همین که برای جنگ با والی امویان، عبد اللّه بن عمر، حرکت کرد، پای به فرار گذاشتند، عبد اللّه بن معاویه نگاه کرد و زمین را از یارانش خالی دید؛ زیرا فرمانده نیروهایش به وی خیانت کرده بود؛ چون او با والی امویان توافقی داشت، پس پای به فرار گذاشت و سپاه نیز به همراه وی متواری گشت «۱».

(۱) «عیسی بن زید» درباره آنان می گوید: «هیچ فرد مورد اعتمادی نمی شناسم که به بیعتش وفا کند و هنگام روبه رو شدن با دشمن ثابت قدم بماند» «۲».

(۲)

اخلاق ناپسند

اکثریت غالب مردم کوفه، متصف به اخلاق ناپسند بودند؛ چنانچه «عبد اللّه بن حسن» درباره آنان می گوید: «آنها به ظاهر فخرفروش و در باطن سست و در پاسخ، تندمزاج و در روبه رو شدن با دشمن بی تاب هستند، زبانهایشان پیشاپیش آنان باشد، ولی دلهایشان آنها را مشایعت نمی کنند».

(۳) امام امیر المؤمنین علیه السّلام آنان را چنین وصف فرمود: «اگر واگذاشته شوید، می ترسید و اگر با شما جنگ شود، سست می گردید، اگر مردم بر امامی فراهم آیند، انتقاد و طعنه وارد می کنید و اگر به سختی برسید عقب می نشینید» «۳».

---

(۱) طبری، تاریخ ۷/ ۳۰۲- ۳۰۳.

(۲) مقاتل الطالبیّین، ص ۳۵۳.

(۳) طبری، تاریخ ۷/ ۱۶۹.

(۱) مختار نیز آنان را برای «عبد اللّه بن زبیر»،- وقتی درباره آنان از او پرسید-، چنین وصف می نماید: در ظاهر دوستان سلطانشان هستند و در پنهانی دشمنان اویند».

«فرزند زبیر» بر

این گفته مختار چنین اضافه نمود و گفت: «این صفت بردگان بد است که هرگاه اربابان خود را ببینند آنها را خدمت و اطاعت می کنند و هرگاه از آنها دور شوند، آنان را ناسزا گویند».

(۲) «اعشی همدان» نیز آنان را این گونه بد گفته است:

وجبنا حشاه ربهم فی قلوبهم فما یقربون الناس الا تهددا

فلا صدق فی قول و لا صبر عندهم و لکن فخرا فیهم و تزیدا «۱» «ترسی که خداوند آن را در دلهایشان افکنده است که جز به صورت تهدید به مردم نزدیک نمی شوند».

«نه صداقتی در گفتارشان باشد و نه صبری دارند، اما فخرفروشی و زیاده طلبی در میان آنان وجود دارد».

(۳) «و ابو السریا» در مورد آنان می گوید:

و مارست اقطار البلاد فلم اجدلکم شبها فیما وطأت من الارض

خلافا و جهلا و انتشار عزیمهو وهنا و عجزا فی الشدائد و الخفض

لقد سبقت فیکم الی الحشر دعوهفلا عنکم راض و لا فیکم مرضی «۲»

سأبعد داری من قلی عن دیارکم فذوقوا اذا ولیت عاقبه البغض «۳»

---

(۱) طبری، تاریخ ۶/ ۳۷۶.

(۲) اشاره می کند به نفرین امام شهید، حضرت حسین علیه السّلام بر مردم کوفه در روز عاشورا که فرمود: «و هرگز والیان را از شما راضی نسازد».

(۳) مقاتل الطالبیین، ص ۴۴۴.

«مناطق مختلف را زیر پا گذاشتم ولی همانند شما را در هیچ جایی ندیده ام».

«اختلاف، نادانی، عدم اراده، سستی و ناتوانی در سختی و در آسودگی (حالتهای شماست)».

«نفرینی که قبلا بر شما وارد شده و از روز حشر باقیست که نه کسی از شما راضی خواهد بود و نه کسی از شما راضی می

گردد».

«من خانه ام را به ناخرسندی از سرزمینتان دور می سازم، پس

اگر از شما دور شدم عاقبت دشمنی را بچشید».

(۱) «دکتر یوسف خلیف» این ابیات را این گونه تحلیل می نماید: ابو السرایا در این ابیات، آن عقیده قدیمی در مورد اهل کوفه را تکرار می کند که آنان اهل شقاق و نفاق و زشتی اخلاق هستند و آنان را به تفرقه، جهل، نداشتن اراده، ضعف و ناتوانی توصیف می نماید و معتقد است این صفاتی است که آنان را پیوسته در جنگ و صلح، همراهی می کند و اینها صفاتی هستند که نمی گذارند کسی از پیشوایان یا رهبرانشان، از آنها راضی شوند و آنها این صفات را به صورت منفرد از دیگر انسانهایی که او آنها را در همه مناطق زمین دیده است، دارند سپس در پایان، دشمنی خود را نسبت به آنها و تصمیم بر دور شدن از آنان را اعلام می کند تا آنان پس از او سرانجام بد و سرنوشت ناپسند را تجربه کنند» «۱».

(۲) «ابو بکر هذلی» نیز وضع آنان را چنین بیان می نماید: «مردم کوفه، قطع رحم و وصل مثانه کرده اند به حسین بن علی نوشتند که ما صد هزار نفر همراه تو

---

(۱) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۴۴۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۳۸

هستیم و او را فریفتند تا آنگاه که آمد بر او شورش کردند. او و اهل بیتش را از کوچک و بزرگ کشتند، سپس به خونخواهی وی برخاستند. آیا کسی چنین چیزی را شنیده است؟» «۱».

(۱)

حرص و طمع

خوی دیگری نیز وجود دارد که در محافل کوفه حاکم بود یعنی خود را به خاطر مادیات و تلاش در راه به دست آوردنش از هر طریقی به هلاکت افکندن است، آنان در راه به

دست آوردن آن، اهمیتی به ننگ و رسوایی نمی دادند، این حالت، نقش مهمی در ناکامی قیام مسلم داشت؛ زیرا فرزند زیاد اموال را سخاوتمندانه به بزرگان و اشراف می بخشید، آنان به سرعت به سوی وی شتافتند و به مسلم خیانت کردند و پیمانش را شکستند و ابن زیاد با پول خود آنان را مالك شد و آنها را برای جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرستاد، در حالی که آنان سوگندهای مؤکدی برای یاری و حمایت آن حضرت به جای آورده بودند.

(۲)

تحت تأثیر تبلیغات واقع شدن

پدیده دیگر از پدیده های اجتماع کوفه، سرعت تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفتن بود بدون اینکه در مورد واقعیّت آنها بررسی و تعمّق نمایند، امویان، این حالت را در روزهای «مسکن» «۲» به کار گرفتند و در میان لشکر عراق، شایع

---

(۱) مختصر البلدان، ص ۱۷۳.

(۲) محلّی است در کوفه (مترجم).

نمودند که حضرت حسن علیه السّلام با معاویه صلح کرده است، هنگامی که سپاهیان، این مطلب را شنیدند، دست به آشوب زدند و اختلاف یافتند و به سوی وسایل زندگی امام شتافتند و آنها را غارت نمودند؛ بر آن حضرت تعدی نموده با خنجر ضربه ای به ران وی زدند.

(۱) هنگامی که دار و دسته فرزند زیاد میان سپاهیان مسلم شایع کردند که لشکر اهل شام به سوی آنان حرکت کرده است و شما خودتان را در معرض انتقام و عذاب قرار می دهید، این را که شنیدند، روحیه هایشان در هم شکسته شد و پای به فرار گذاشتند و فرزند عقیل تنها ماند بدون اینکه کسی همراهش باشد که راه را به وی نشان دهد.

(۲) اینها برخی

از مظاهر زنـدگی اجتماعی در کوفه بود که انحطاط آن اجتماع و فروپاشـیدگی آن را در برابر حوادث نشان می دهـد؛ زیرا نه اراده محکمی داشـتند و نه بینش اجتماعی اصیلی، بدین سبب، برای خود بدبختی به بار آوردند و سرنوشت خود را فنا ساختند و همه حقوق خود را نادیـده گرفتنـد و راه را برای فرزنـد سـتمگر مرجانه، گشودنـد تا بر سـر آنها حکومت کنـد و رگباری از عذاب دردناک را بر سر آنان فرو ریزد.

(۳)

زندگی اقتصادی

زنـدگی اقتصـادی در کوفه، حـالتی نـامتوازن داشت، طبقه اشـرافی وجود داشت که غرق در ثروت فراوان بود از آن جهت که دولـت امـوی در روزگـار عثمـان و معـاویه بخششـها و امتیـازات خاصـی بـه افراد آن طبقـه واگـذار کرد کـه به زیـان ضـعفا و محرومان، صاحب ثروت گردیدند، از آن جمله اند:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۰

(۱) ۱- «اشـعث بن قیس»: وی، در ایـام عثمـان، زمینهای وسـیعی را در عراق خریـداری کرد و در طلیعه فئودالهای آن روزگار قرار داشت، او کسـی است که امام را بر پذیرش حکمیت مجبور ساخت؛ زیرا حکومت آن حضرت، منافع و امتیازات خاص او را تهدید می کرد.

(۲) ۲- «عمرو بن حریث»: او ثروتمنـدترین فرد کـوفه بـود «۱» و نقش مهمی در نـابودی قیـام مسـلم و فلـج کردن حرکـت آن داشت.

(۳) ۳- «شبث بن ربعی»: وی از طبقه اشرافی برجسته در کوفه «۲» و یکی از کسانی بود که مردم را از یاری مسلم بازمی داشت همچنانکه وی فرماندهی یکی از سپاهها را در جنگ با حضرت حسین علیه السّلام بر عهده داشت.

(۴) اینان، برخی از توانگران آن دوره می باشند که قدرتی برای فرزند مرجانه و

بازوی نیرومند وی بودند که قیام مسلم را برانداخت، زیرا در کوفه صاحب نفوذ گسترده ای بودند و توانستند مخالفت خود را با مختار اعلام کنند با وجود آنکه توده های عظیمی از مردم با وی بودند که موالی و بردگان را شامل می شد، هم آنان بودند که حکومت وی را برانداختند.

(۵) اما اکثریت غالب در اجتماع کوفه، به دولت ارتباط داشتند و مواد معیشتی خود را از دولت دریافت می کردند به این اعتبار که کوفه، اردوگاه اصلی دولت بود و حکومت مخارج آن را تأمین می نمود که بسیاری از این افراد، از محرومیت و بینوایی، رنج می بردند. «شاعر اسدی» زندگی اقتصادی نامناسب خود را در قصیده ای که با آن، یکی از بزرگان را مدح می گفت، بیان می دارد که از احسان

---

(۱) در طبری آمده است که «عمرو بن حریث»، ثروتمندترین اهل کوفه بود.

(۲) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۱

و کرم وی بهره ای به دست آورد. وی در آن قصیده می گوید:

یا ابا طلحه الجواد اغثنی بسجال من سیبک المقسوم

احی نفسی- فدتک نفسی- فانی مفلس- قد علمت ذاک- عدیم

أو تطوع لنا بسلت دقیق أجره- ان فعلت ذاک- عظیم

قد علمتم- فلا تعامس عنی-ما قضی اللّه فی طعام الیتیم

لیس لی غیر جره و اصیص و کتاب منمنم کالوشوم

و کساء أبیعه برغیف قد رقعنا خروقه بأدیم

و اکاف اعارنیه نشیطهو لحاف لکل ضیف کریم «۱» «ای ابا طلحه بخشنده، به دادم برس با بهره ای از بخشش قسمت شده ات».

«جانم را زنده کن، جانم فدایت! که من مفلسی بی چیزم و تو این را می دانی».

«و یا اینکه آرد جو در اختیارمان قرار ده که اجر آن،- اگر انجام دهی،- عظیم است».

«شما می دانید که خداوند در

اطعام به یتیم چه فرموده است، پس از من دریغ مکن».

«من جز کوزه ای و ظرف سفالین و کتاب رنگ وررفته ای همچون گیاهان تازه رسته است، چیز دیگر ندارم».

«و رواندازی که آن را با یک گرده نان می فروشم که پارگی هایش را با چرم، وصله زده ایم».

---

(۱) جاحظ، الحیوان ۵/ ۲۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۲

«و پالان محکمی که به من عاریه داده اند و آن کافی است برای هر میهمان گرامی».

(۱) می بینید که چگونه، فقر خوارکننده، این شاعر را به این گونه التماس و اظهار خواری کشانده است این همان شکل فقر است که گلوی او را فشرده که «شوقی ضیف»، درباره این ابیات، این گونه اظهار نظر می کند: «از اینجاست که صدای مال، در قصیده اموی بلند شد جوانب بسیاری از آنها را در برگرفت و مطلبی اساسی در زندگی مردم شد، طبیعی است که در هنر و شعر آنان نیز، اساسی باشد. آیا آن ستونی مهم از ستونهای زندگی نیست؟ پس چرا ستونی مهم از ستونهای ساخت هنری نباشد، زیرا در کف دریای زندگی پنهان است و در قعر شعر؛ زیرا شعر تنها تعبیری از زندگی می باشد» «۱».

(۲) زندگی اقتصادی، تأثیری عمیق و فعال در وجود جامعه دارد و نقشی مهم در جهت گیری جامعه به سوی خیر یا شرّ ایفا می کند و ثابت شده است که بسیاری از جرایمی که برخی از مبتلایان در رفتارشان مرتکب می شوند، نتیجه فقر و بینوایی یا حرص و آز آنان برای به دست آوردن مادیات می باشد، بسیاری از سپاهیانی که برای جنگ با حضرت امام حسین علیه السّلام خارج شدند، هنگامی به این کار اقدام کردند که فرزند مرجانه به

آنان وعده داد که حقوقهایی را که از دولت دریافت می کردند، افزایش می دهد.

(۳) به هر حال، بدی اوضاع اقتصادی در کوفه یکی از علل فعال در ناکام ساختن قیام مسلم و دور ساختن توده های مردم از او بود، آنگاه که فرزند زیاد، اموال را به بزرگان و سرشناسان و دیگر افراد، به فراوانی بخشید و آنان به مخالفت

---

(۱) لتطور و التجدد فی الشعر الاموی، ص ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۳

با مسلم و دور کردن مردم از او پرداختند.

(۱)

عناصر جمعیتی

کوفه، شهری چند ملیتی بود که عناصر مختلفی از جهت زبان در آن مخلوط شدند. از حیث خوی، خلق، آداب و رسوم نیز با هم متفاوت بودند؛ زیرا در آن، عرب، فارس و نبطی در کنار بردگان و دیگران، می زیستند، یک شهر عربی خالص، همچون مکه و مدینه به شمار نمی آمد، بلکه شهری بود که سکنه اش مخلوطی از مردم بودند، آن گونه که «یعقوبی» می گوید. این عناصر، به این شهر مهاجرت کردند، به اعتبار اینکه مرکز اصلی اردوگاه اسلامی بود و سپاهیان اسلام، از آن شهر برای جهاد روانه می شدند، همچنانکه غنایم بسیاری که خداوند مجاهدان را وعده فرموده است، در آن روان بودند تا آنجا که سهم هر سرباز شرکت کننده در نبرد، از غنایم مداین، به دوازده هزار «۱» رسید، چیزی که سبب شد عده ای به طرف آن، به عنوان راهی به سوی ثروت، مهاجرت کنند که به برخی از این عناصر اشاره ای می نماییم.

(۲)

عربها

هنگامی که کوفه به دست فاتح عراق، «سعد بن ابی وقاص» تأسیس شد، نگاه عربها به سوی آن دوخته شد و در مهاجرت به سوی آن به مسابقه پرداختند؛ زیرا در همان آغاز، هفتاد بدری و سیصد نفر از اصحاب شجره، در آن ساکن

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۶/ ۴. مختصر کتاب البلدان، ص ۱۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۴

شدند «۱»، ابن سعد، در طبقاتش، درباره یکصد و پنجاه صحابی که در کوفه اقامت نموده اند، شرح حال نوشته است «۲». سفاح، درباره آن می گوید: «و آن- یعنی کوفه- منزل بهترین صحابه و اهل شرف است» «۳».

اما قبایل عربی که در آن سکونت گزیدند، عبارتند از:

(۱)

قبایل یمنی

«قبایل یمنی» برای سکونت در کوفه، بر یکدیگر پیشی گرفتند، تعداد آنان بنا به گفته مورخان، دوازده هزار بود «۴»، و آنها عبارتند از:

۱- قضاعه.

۲- غسان.

۳- بجیله.

۴- خثعم.

۵- کنده.

۶- حضرموت.

۷- ازد.

۸- مذحج.

۹- حمیر.

۱۰- همدان.

۱۱- نخع.

(۱- ۲) ابن سعد، طبقات ۶.

(۳) مختصر کتاب البلدان، ص ۷۳.

(۴) معجم قبائل العرب ۱/ ۱۵ و غیره. فتوح البلدان، ص ۲۷۶. معجم البلدان ۵/ ۴۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۵

(۱) اینان، خاندانهایی هستند که از یمن بوده و در کوفه موطن گزیده و در جانب شرقی مسجد، ساکن شدند. و «فلهوزن»، معتقد است که قبایل مشهور از یمن، یعنی مذحج، همدان و کنده، بر کوفه تسلط و سروری داشتند و عبد الملک بن مروان، پس از ورود به کوفه، هنگامی که قبایل مذحج و همدان نزد وی آمدند، گفته است: «با وجود اینان، برای هیچ کس چیزی نمی بینم».

(۲)

قبایل عدنانی

اما «قبایل عدنانی» که در کوفه ساکن شدند، تعدادشان هشت هزار نفر بود که از دو خاندان تشکیل می شدند:

۱- تمیم.

۲- بنی عصر.

(۳)

قبایل بنی بکر

تعدادی از خاندانهای قبایل بنی بکر در کوفه ساکن شدند که از آن جمله اند:

۱- بنی اسد.

۲- غطفان.

۳- محارب.

۴- نمیر.

نیز مجموعه دیگری از قبایل عربی در کوفه سکونت یافتند که عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۶

کنانه، جدیله، ضبیعه، عبد القیس، تغلب، ایاد، طی، ثقیف، عامر و مزینه «۱».

(۱) «ماسنیون» معتقد است که در کنار قریشیانی که در کوفه سکونت یافتند، عناصری ساکن بودند با بدویت شدید از چادرنشینان و شترداران از بنی دارم تمیمی و همسایگان یمنی قدیمی آنان از طی و عناصر نیمه کوچنده از ربیعه و اسد، از غرب و شمال غربی و بکر از شرق و جنوب شرقی و نیز عناصر شهرنشین شده از قبایل جنوبی اصیل عربی که از یمن و حضرموت، نقل مکان کرده بودند که اینها بر دو قسم اند: عناصر نیمه شهرنشین شده از کنده و بجیله و عناصر کاملا شهری شده از ساکنان شهرها و روستاهای یمنی از مذحج، حمیر و همدان «۲».

(۲) عناصر عربی که از آغاز تأسیس کوفه در آن ساکن شدند، مخلوطی از یمنیها، نزاریها و دیگران بودند ولی تعداد یمنیها بیشتر بود همچنانکه تأثیر آن در زندگی اجتماع کوفه شدیدتر از دیگران بوده است.

(۳)

روحیه قبیله ای

در میان قبایل جامعه عربی در کوفه، روحیه قبیله ای حاکم بود، هر قبیله در کوی مشخصی ساکن می شد که از هم پیمانان آنان، دیگری با آنها در آن کوی مشارکت نداشت «و ماسنیون» معتقد بود که قبرستانهای کوفه یکی از صفات مشخصه وضعیت جغرافیایی آن بود «۳» همچنانکه خیابانها و جاده های آن نیز به

---

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۴۲.

(۲) نقشه های کوفه، ص ۱۲- ۱۳.

(۳) خطط الکوفه، ص

نام قبایلی که در آنها ساکن بودنـد، نامیده می شد «۱». شـهر، صورتی کامل از زندگی قبیله ای شد تا آنجا که احساس روحیه قبیله ای و تعصب برای آن، به درجه ای بالا رسـید و قبایل برای کسب پیروزی میان خود، به رقابت پرداختنـد، آن گونه که در واقعه جمل پیش آمد، از اینجا بود که حالت زندگی جاهلی بر زندگی در کوفه چیره گردید «۲».

(۱) «ابن ابی الحدیـد» در مورد روح قبیله ای حـاکم در کوفه این گونه برای مـا سـخن می گویـد: «مردم کوفه در اواخر دوران حضـرت علی، قبیله هـایی بودنـد که هرگاه شخصـی از منازل قبیله اش خارج می شـد و بر منازل قبیله دیگر می گـذشت و نام قبیله خود را فریاد می کشـید که: ای نخع! ای کنده! جوانان قبیله ای که بر آن گذشته بود، بر سر او جمع می شدند و فریاد می کردنـد: ای تمیمی! ای ربیعه! و به سوی آن فریادکننـده می رفتنـد و او را کتک می زدند، او به سوی قبیله اش می رفت و آنها را فرا می خواند، آنان شمشیرها را می کشیدند و فتنه ای بپا می شد» «۳».

(۲) روحیه قبیله ای، عنصر برجسـته در زنـدگی جامعه کوفه بود که فرزند سـمیّه این پدیده را برای دسـتگیری حجر و خاموش کردن قیام وی به کار گرفت و برخی از خانـدانها را به جان برخی دیگر انداخت و به همین گونه نیز فرزندش، این پدیده را به کار برد تا حرکت مسلم، هانی و عبد اللّه بن عفیف ازدی را نابود سازد.

(۳)

فارسیان

در کنار عنصر عربی که در کوفه ساکن بود، «عنصر فارسی» نیز وجود

---

(۱) خطط الکوفه، ص ۱۸.

(۲) تطور و تجدید در شعر اموی، ص ۸۰-

(۳) شرح نهج البلاغه ۱۳/ ۱۶۷– ۱۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۸

داشت که «الحمراء «۱»؛ سرخ چهرگان» نامیده می شدند. آنها از قوی ترین قبایل عربی جویا شدند، به آنها گفته شد که آنان «تمیم» هستند، پس با آنان هم پیمان گشتند «۲» که بزرگترین موج فارسیانی که پس از تأسیس کوفه، در آن ساکن شدند، مجموعه بزرگی از بقایای سپاهیان ساسانی بودند که به سپاه عرب پیوستند و به جنگ در کنار آنها پرداختند و در تاریخ به نام «حمراء دیلم» معروف شدند، تعداد آنان- بنا به گفته مورخان- چهار هزار سرباز بود، فرمانده آنان، شخصی به نام «دیلم» بوده که همراه وی به فرماندهی رستم، در قادسیه جنگیدند و هنگامی که فارسیان شکست خوردند و رستم کشته شد، پیمان امانی با سعد بن ابی وقاص بستند و با وی شرط کردند در هر جا که بخواهند ساکن شوند و با هر که خواهند، هم پیمان گردند و برای آنها سهمی از بیت المال قرار دهد.

(۱) آنان با «زهره بن حوبه تمیمی»، یکی از فرماندهان فتح، هم پیمان شدند سعد، یک میلیون، برای آنان، جیره تعیین کرد، آنان مسلمان شدند و در فتح مدائن شرکت داشتند همان گونه که در فتح «جلولا» نیز مشارکت نمودند، سپس نقل مکان کردند و در کوفه اقامت گزیدند «۳».

(۲) این عده از افراد مقیم، مجموعه بزرگی را در جامعه کوفه تشکیل دادند، «فلهوزن» می گوید آنان بیش از نیمی از ساکنان کوفه بودند و تعدادشان رو به فزونی نهاد تا آنجا که نسبت عربها در کوفه کمتر شد و در روزگار مأمون، چیرگی یافتند تا آنجا که در آن دوره،

زبان فارسی در صدر، قرار داشت «۴».

---

(۱) الاخبار الطوال، ص ۲۸۸ و ۲۹۳.

(۲) طبری، تاریخ.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۷۹. خطط الکوفه، ص ۱۱.

(۴) فکر العربیه، ص ۸۳- ۸۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۴۹

(۱) «جاحظ» می گوید: «زبان فارسی، تأثیر بزرگی در زبان کوفه داشته است «۱»».

به هر حال، فارسیان، عنصر مهمی را در کوفه تشکیل می دادند و گروه مهاجر بزرگ مشخصی را در آن به وجود آوردند به طوری که اهل کوفه می گفتند:

«از حمراء دیلم آمدم» «۲».

«بلاذری» می گوید: «زیاد، برخی از آنان را به شام و گروهی از آنان را به بصره کوچ داد «۳»». این گروه مهاجران، در بسیاری از فتوحات اسلامی شرکت داشتند و موج بلند را در سرنگونی حکومت اموی به وجود آوردند.

(۲)

انباط «۴»

«انباط» از عناصر ساکن در کوفه بودند که در زندگی عمومی، تاثیری عقلی و اجتماعی نمودند. مورخان می گویند: انباط، عنصر خاصی از افراد بشر نبودند، بلکه آنان از عربها بودند و زبان دارمی را در نوشته هایشان، به کار می بردند. آنان در مناطق سنگی سرزمین عرب موطن داشتند ولی از آنجا به عراق منتقل شدند و به کار کشاورزی پرداختند و به زبان خودشان؛ یعنی زبان دارمی سخن می گفتند «۵».

---

(۱) البیان و التبیین ۱/ ۲۶.

(۲) اتجاهات الشعر العربی فی القرن الثانی الهجری، ص ۵۵.

(۳) فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

(۴) مردمی سامی از شمال شبه جزیره عرب، مردمی با اصل و نسب در هم و قاطی (المعجم الوسیط).

(۵) الحضاره الاسلامیه؛ ص ۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۰

آنان، تأثیر زیادی در زندگی کوفه داشتند. «ابو عمرو بن علاء» به اهل کوفه می گوید: «شما پرمدعایی و پررویی انباط را دارید، ما شخصیّت فارسیان

و دوراندیشی آنان را داریم» «۱».

(۱) طبری روایت می کند: «مردی از بنی عبس، مردی از اهل نهاوند را که نامش «دینار» بود، اسیر کرد، او با عبسی رفت و آمد داشت و به او هدیه هایی می داد، در روزگار معاویه به کوفه آمد و در میان مردم ایستاده، به آنان گفت: ای گروه مردم کوفه! شما نخستین کسانی هستید که بر ما گذشتید و بهترین مردم بودید و با آن وضع، زمان عمر و عثمان را به سر بردید و سپس تغییر کردید و چهار خصلت در میان شما سرایت کرد: بخل، حیله، خیانت و فقر که هیچ کدام در میان شما نبوده، من با شما همراه شدم و دیدم که اینها در فرزندانتان وجود دارد، پس دانستم که از کجا آمده اید» «۲».

(۲) «دی بود»، معتقد است که دگرگونی اجتماعی و تغییر اخلاق در کوفه، در زمان پیشین در روزگار معاویه بن ابی سفیان «۳» پیش آمد و طبیعی است که انباط، بخش مهمّی از این تغییر را سبب شدند.

(۳)

سریانیها

عنصر چهارمی که در به وجود آمدن کوفه مشارکت داشت، «سریانیها» بودند که پیش از فتح اسلامی، در عراق منتشر بودند و بسیاری از آنان در اطراف

---

(۱) البیان و التبین ۲/ ۱۰۶.

(۲) طبری، تاریخ ۴/ ۱۳۵- ۱۳۶.

(۳) تاریخ فلسفه در اسلام، ص ۱۵- ۱۸.

دجله و برخی از آنها در حیره و کوفه اقامت داشتند که با مردم کوفه ارتباط یافتند و از عادتها و اخلاق آن، اثر گرفتند؛ زیرا زندگی اجتماعی، آن گونه که دانشمندان علوم اجتماعی می گویند، زندگی تأثیر و تأثّر است، هر انسانی اثر می گیرد و بر آنها که

در اطراف او هستند، تأثیر می گذارد.

(۱) اینها برخی از عناصری هستند که در ساختار کوفه و بنای جامعه آن شرکت داشتند، این عناصر، عرب خالص نبوده بلکه با یکدیگر امتزاج یافته و میان آنها مناسبات خویشاوندی صورت گرفت و نسل مختلطی از آنان به وجود آمد، ولی اکثریت از آن عربها بود چون اکثریت غالب در منطقه بودند، رسوم دینی و عادتهای اجتماعی تحت نفوذ عربها در آمد همان گونه که آخرین حرف در منطقه نیز از آن آنها بود ...

(۲)

ادیان

اشاره

جامعه کوفی، پیرو دین واحدی نبود، بلکه دیانتهای متعددی داشته و پیروان هر دین، آزادی انجام مراسم دینی خاص خود را داشته است که برخی از آنها بدین قرار می باشد:

(۳)

۱- اسلام

«اسلام»، دین اکثریت غالب عربهایی بود که در کوفه ساکن شدند و علت تأسیس شهر نیز این بوده است که پادگانی برای سربازان اسلام باشد تا دولت آنها را برای حرکتهای فتح و عملیات جهاد، اعزام دارد، ولی اسلام، به دلهای بسیاری از آنان نفوذ پیدا ننمود و تنها بر زبانهای آنها جاری بود به طمع اینکه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۲

بهره ای از فتحهایی داشته باشند که خداوند به مجاهدین عنایت کرده بود، دانش جامعه شناسی، تأکید دارد که تحول اجتماعی تنها پس از نسلها و نسلها، صورت می گیرد و جامعه، همچنان بر عادتها و سنتهای خود که از پدران کسب نموده، محافظت می نماید، مؤید آن، گرفتار شدن جامعه کوفه به حرکات فکری مخالف اسلام و جنددستگیهای خطرناک میان صفوف آن می باشد که به برخی از این جنددستگیها، اشاره ای می نماییم:

(۱) الف- خوارج: این عقیده را قاریان و صاحبان پیشانیهای سیاه شده، در بر گرفتند، آنگاه که در صفین، قرآنها را بالا برند، آنان، امام را پس از آنکه معاویه به شکست سختی دچار شده بود بر قبول حکمیت مجبور ساختند، امام، با ناخرسندی خواست آنان را پذیرا شد و آنها را از مکر و نیرنگ بر حذر داشت ولی تأثیری در آنان نداشت و بر عقیده خود اصرار ورزیدند و وقتی که برایشان معلوم شد که به گمراهی دست یازیده بودند، به سوی امام آمدند و گفتند: ما کافر شدیم و توبه نمودیم، تو نیز

توبه خود را آشکار کن و به کفر خویش اعتراف نما، تا همراه تو باشیم! (۲) امام علیه السّلام خودداری نمود، آنان از آن حضرت جدا شدند و برای خود شعار «لا حکم إلّا للّه» را انتخاب کردند، در باطل، غوطه ور شدند و در گمراهی فرو رفتند که امام با آنان به نبرد پرداخت و بسیاری از آنان را نابود ساخت، ولی باقیمانده آنها همچنان فعالانه به نشر افکار خود ادامه دادند و نقش مهمی را در تباه ساختن سپاه امام حسن علیه السّلام داشتند تا آنجا که ناچار به صلح با معاویه شد، همچنانکه بیشتر افراد سپاهی که فرزند زیاد برای جنگ با امام حسین فرستاد؛ از خوارج بودند که نسبت به امام امیر المؤمنین علیه السّلام کینه توز بوده، کینه های خود را از فرزندان پاکش در فاجعه کربلا ابراز کردند و انتقام گرفتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۳

(۱) ب- حزب اموی: این افراد، نماینده بزرگان کوفه و رهبران آن بودند مانند «قیس بن اشعث»، «عمرو بن حجاج زبیدی»، «یزید بن حرث»، «شبث بن ربعی»، «عمرو بن حریث» و «عمر بن سعد»، اینان به وفاداری نسبت به بنی امیّه پایبند بودند و اعتقاد داشتند که آنان به خلافت و رهبری امّت از اهل بیت علیهم السّلام شایسته تر هستند که این افراد، نقش مهمی در ناکام ساختن قیام مسلم داشتند و مردم را به جنگ با امام حسین علیه السّلام کشاندند.

(۲) ج- شیعیان: آنان به وفاداری نسبت به اهل بیت ایمان داشتند و آن را واجبی دینی می شمردند، شیعیان کوفه در دوستی و وفاداری نسبت به اهل بیت، اخلاص ورزیدند که نشانه های دوستی آنان عبارت

است از:

(۳) ۱- خطابه های حماسی که در آنها از اهل بیت تمجید می نمودند و فضایل و بزرگواریهای آنان را بر می شمردند و نمونه های عـدالت و حق جویی را که خود در سایه حکومت حضـرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام شاهد بوده اند، برای مردم بیان می کردند.

(۴) ۲- اشـکهای سـخاوتمندانه ای که به هنگام یادآوری دردهای اهل بیت علیهم السّلام و توهین و شـکنجه ای که در دوران معاویه، تحمل کرده بودنـد می ریختنـد، ولی آنان فـداکاری قابل توجهی در راه عقیـده خود انجام ندادند، تشـیع آنان، عاطفی بود نه عقیـدتی. آنان، از مسـلم جـدا شدند و او را چون طعمه ای در دست فرزند سـتمگر مرجانه رها کردند. «بلاذری» روایت می کند که آنان در کربلا، در حالی که به ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می نگریسـتند که شمشیرها و نیزه ها، جسم شریفش را از هم می درنـد، می گریسـتند و به درگاه خـدا، دعا می کردنـد و می گفتنـد: «خداونـدا! نصـرت خود را بر فرزند دخت پیامبرت فرو فرست» که یکی از آنان روی به آنها کرد و از این دعا کردن آنان انتقاد کرده به ایشان گفت:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۴

چرا به جای این دعا کردن، به یاری اش نمی شـتابید؟ امام حسـین علیه السّلام آنان را از عنوان تشیّع جدا کرد و بر آنها بانگ زد: «ای شیعیان آل ابی سفیان!».

(۱) حقیقت این است که شیعه به معنای صـحیح، در آن روزگار، جز گروه اندکی نبودند که برخی از آنان به امام حسین علیه السّلام پیوستند و همراه آن حضرت شهید گشتند، همچنانکه بسیاری از آنان به زندانهای تاریک افکنده شدند.

به هر حال، مسلمانان کوفه بر یک عقیده نبودند، بلکه جنددستگیهای

خطرناکی در صفوف آنان وجود داشت.

(۲)

۲- مسیحیان

از عناصری که در کوفه ساکن شدند، «مسیحیان» بودند که پس از زوال شکوه حیره، از آنجا به سوی کوفه آمده در آنجا ساکن شدند و چندین کلیسا برای خود برپا نمودند که در پشت قبله مسجد اعظم کلیسایی داشتند «۱» و دو اسقف برای آنان بود که یکی «نسطوری» و دیگری «یعقوبی» بود «۲»، آنان دو طایفه بودند:

(۳) الف- مسیحیان تغلب: اینان هنگام نقشه پردازی کوفه همراه سعد، در آن ساکن شدند، این طایفه را عزت و شکوهی بود «۳»، افراد آن از پرداخت جزیه خودداری کردند و عمر ناچار شد با آنان همانند مسلمین برخورد نماید و جزیه آنان را مانند صدقه مسلمین قرار داد «۴».

---

(۱) فتوح البلدان، ص ۲۸۴.

(۲) خطط الکوفه، ص ۳۵.

(۳) طبری، تاریخ.

(۴) همان.

(۱) ب- مسیحیان نجران: اینان در خلافت عمر، مقیم کوفه شدند و در ناحیه ای از آن مستقر گشتند که آن را محله «نجرانیه» می گفتند «۱».

مسیحیان در بسیاری از کارهای دولت، مشارکتی فعال داشتند به طوری که «ابو موسی اشعری»، کاتبی نصرانی داشت «۲» و ولید بن عقبه، والی عثمان، مردی مسیحی را برای اداره امور مسجدی در نزدیکی کوفه، تعیین نمود «۳».

مسیحیان در کوفه، به کارهای صرّافی اشتغال داشتند و برای این کار، بازارهایی به وجود آوردند «۴».

(۲) این بانکهای خصوصی، هنگام پیش آمدن قیامی در منطقه، به دولت محلی، وام می دادند و آن اموال، میان افراد قیام تقسیم می شد تا آن قیام سرکوب شود که فرزند زیاد نیز اموالی را از آنها قرض گرفت و میان بزرگان و اشراف کوفه توزیع نمود تا قیام مسلم

را نابود سازند.

به هر حال، جامعه کوفی، امتزاجی از مسلمانان و مسیحیان بود و رابطه میان آنان، بسیار محکم بوده است.

(۳)

۳- یهودیان

«یهودیان»، در سال ۲۰ هجری در کوفه اقامت گزیدند «۵» که بسیاری از

---

(۱) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۱۴۴.

(۲) عیون الاخبار ۱/ ۴۳.

(۳) الاغانی ۴/ ۱۸۴.

(۴) تاریخ کوفه، ص ۱۴۸ بازار بانکها و صرافها از مسجد سهیل شروع می شد تا مسجد اعظم، آن گونه که برخی از منابع ذکر کرده اند.

(۵) یوسف رزق اللّه غنیمه، نزهه المشتاق فی تاریخ یهود العراق، ص ۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۶

آنان از حجاز آمده بودند، پس از آنکه عمر بن خطاب آنها را از آنجا کوجانید «۱» و برای آنان محله ای در کوفه بود که به نام آنها شناخته می شد و برای خود در آن معابدی ساختند. «بنیامین» جهانگرد می نویسد: «هفت هزار یهودی در کوفه بودند، در آنجا قبری بود که یهودیان آن را مقدس می شمردند و در اطراف آن، کنیسه ای داشتند «۲»».

(۱) آنان به کارهایی مانند زرگری و غیره، اشتغال می ورزیدند که عربها اشتغال به آنها را نمی پسندیدند ... یهودیان نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کینه ای بسیار شدید داشتند؛ زیرا بسیاری از آنان را نابود ساخته ننگ و شکست را بر آنها وارد کرده بود، آنان به گفته برخی از محققان- نقش فعّالی را در کشتار کربلا بر عهده گرفتند تا بدین وسیله از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با کشتن فرزندان و ذریّه اش، انتقام گرفته باشند ...

(۲) در اینجا سخن از برخی دینهای حاکم در کوفه که بسیاری از آنها در حرکتهای جهاد و عملیات جنگی آن روزگار، شرکت داشتند، به

پایان می رسد.

(۳)

تنظیم لشکر

کوفه، برای این بپا گردید تا اردوگاهی برای سپاهیان اسلامی باشد که در آن، سپاه بر اساس قبیله ای تنظیم گردید و بر حسب قبایلشان مرتب شده بودند و در اردوگاههایشان به اعتبار قبایل و خاندانهایی که به آنها منتسب بودند، تقسیم می شدند و نحوه ترتیب آنها بدین شرح بوده است:

---

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۱۰۵.

(۲) سفرنامه بنیامین، ترجمه عزار حداد، ص ۱۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۷

(۱)

نظام هفت بخشی

لشکر به هفت بخش تقسیم می شد که بر اساس قبیله ای صورت می گرفت، علی رغم آنکه آنان در راه خدا می جنگیدند ولی روح قبیله ای حاکم بوده و ضعیف نگشته بود که نظامهای آن بدین گونه است:

یک هفتم (سبع) اوّل: کنانه و هم پیمانان آنان از حبشیها و دیگران و جدیله که از روزگار سعد، یاران مطیعی برای والیان قریشی بودند و با اخلاص نسبت به عمّال بنی امیّه و والیان آنان، عمل کردند.

یک هفتم دوّم: قضاعه، غسان، بجیله، خثعم، کنده، حضرموت و ازد.

یک هفتم سوّم: مذحج، حمیر، همدان و هم پیمانان آنان که به دشمنی با بنی امیه و پشتیبانی کامل از حضرت علی علیه السّلام و فرزندانش شناخته شده بود.

یک هفتم چهارم: تمیم و دیگر طوایف رباب و هم پیمانان آنان.

یک هفتم پنجم: اسد، غطفان، محارب، ضبیعه، تغلب و نمر.

یک هفتم ششم: ایاد، عک، عبد القیس، اهل هجر و حمراء.

یک هفتم هفتم: طی «۱».

(۲) این هفت بخش، شامل دسته های قبیله ای از سپاه می شدند که این نظام برای بسیج عمومی جهت جنگهایی که در آن روزگار صورت گرفت و توزیع غنایم میان آنها پس از بازگشت از جنگ، به کار گرفته شد، کوفه تا سال ۵۰ هجری، بر

این تقسیم باقی ماند، اما زیاد بن أبیه، حاکم عراق آن را تغییر و به صورت چهار بخشی قرار داد که به شرح زیر بوده است:

۱- اهل مدینه، عمرو بن حریث را بر آنها گماشت.

۲- تمیم و همدان، خالد بن عرفطه، سرکرده آنها بود.

---

(۱) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۲۹- ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۸

۳- ربیعه بکر و کنده، قیس بن ولید بن عبد شمس، بر آنها بود.

۴- مذحج و اسد «۱» که ابو برده بن ابو موسی، فرماندهی آنان را داشت.

(۱) علت اقدام زیاد به این تغییر این بود که کوفه را تماما نظام حکومت خویش سازد؛ چنانچه کسانی را که برای ریاست این نظامها برگزید، به وفاداری و اخلاص نسبت به دولت شناخته شده بودند، فرزند زیاد از آنان برای سرکوبی قیام مسلم، کمک گرفت. همچنانکه برخی از آنان، فرماندهی دسته هایی را که آن ستمگر برای جنگ با امام حسین علیه السّلام فرستاده بود، بر عهده گرفتند؛ چنانچه «عمرو بن حریث» و «خالد بن عرفطه» از جمله فرماندهان آن سپاه بودند.

رؤسای نظامها را دولت تنها از میان کسانی انتخاب می کرد که دارای جایگاه اجتماعی و معروف به تندی، شجاعت و تجربه در جنگ بودند «۲».

رؤسای بخشهای چهارگانه تابع قدرت حکومت بودند و ارتباط حکومت با مردم نیز از طریق آنان صورت می گرفت که نظر به اهمیت فراوان آنان در منطقه، امام حسین به آنها نامه نوشت و آنان را به یاری و حمایت خویش فرا خواند «۳».

(۲)

معرّفان

دولت به «عرفا» اعتماد می ورزید «۴»، آنها به مسائل قبایل می پرداختند

---

(۱) خطط الکوفه، ص ۱۵- ۱۶.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۲۶۸.

(۳) انساب الاشراف

(۴) «عرفا» جمع

است و مفرد آن «عریف» می باشد و آن شخصی است که یارانش را می شناسد. و در حدیث است: «برگردید تا عرفای شما، مطلب شما را به ما گزارش کنند».

عریف، به امور قبیله و گروهی از مردم که مسئولیت کارهایشان را دارد، می پردازد و امیر از طریق وی به مسائلشان آگاه می شود. این مطلب در تاج العروس ۱/ ۱۹۴ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۵۹

و عطایا را میان آنان تقسیم می کردند. و نیز به تنظیم دفاتر عمومی می پرداختند که نام مردان، زنان و کودکان در آنها بود. همچنین به ثبت نام نوزادان می پرداختند تا برای آنان از سوی دولت، مستمری تعیین شود و مستمری کسانی که می مردند، حذف گردد «۱».

(۱) همین طور آنان مسئول مسائل امنیت و نظم بودند و در هنگام جنگ مردم را برای نبرد اعزام می کردند و آنان را به جنگ تشویق می نمودند و حکومت را از نام کسانی که از نبرد تخلف می ورزیدند، آگاه می کردند «۲» و اگر عرفا در وظایفشان تقصیر یا اهمال روا می داشتند، حکومت، آنان را به شدیدترین و بی رحمانه ترین کیفرها، مجازات می کرد «۳».

(۲) از مهمترین علل تفرقه مردم از مسلم، همین اقدام عرفا به بازداشتن مردم از قیام و گسترش خوف و رعب و اراجیف میان مردم بود «۴» همچنانکه آنان عامل فعالی در کشاندن مردم و اعزام آنان برای جنگ با امام حسین علیه السّلام بودند.

در اینجا سخن از مظاهر زندگی اجتماعی در کوفه به پایان می رسد که آگاهی بر آن از ضروریات بحث بود به جهت اثری که در ناکامی انقلاب داشته است.

(۳)

ابن مرجانه ستمگر

لازم است با فرمانده کودتا، فرزند ستمگر مرجانه، آشنا شویم و

زندگی

---

(۱) الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه، ص ۵۳.

(۲) طبری، تاریخ ۷/ ۲۲۶.

(۳) الاغانی

(۴) البدایه و النهایه، ص ۱۵۴- ۱۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۶۰

و صفات و برنامه ریزیهای هولناک وی را که به سرکوب انقلاب منتهی شد، بشناسیم لذا این موارد را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

(۱)

تولد فرزند مرجانه

آن ستمگر در سال ۳۹ هجری به دنیا آمد «۱» فاجعه ها بیافرید و مصیبتها در زمین به بار آورد، بنابراین، عمر وی در روزی که ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به قتل رساند، ۲۱ سال بود، منابعی که در اختیار داریم، محل تولد وی را مشخص ننموده است.

(۲)

پدر و مادر

پدرش، «زیاد» فرزند «سمیّه» که از عناصر شرّ و فساد در زمین بود؛ همان که چشمان مردم را کور کرد و آنان را بر تنه درختان خرما به دار آویخت، از روی گمان و تهمت کشت و بی گناه را به گناه خطاکار گرفت و عراق را غرقه در اندوه، سوگ و مصیبت ساخت.

(۳) مادرش، «مرجانه»، زنی مجوسی «۲» که به بدکاری معروف بود و عبید اللّه تمیمی در برابر پسر مرجانه، عبید اللّه، از او یاد کرد و گفت: عمر بن خطاب می گفت: خداوندا! من به تو پناه می برم از زنان زناکار و پسران زنان زناکار، فرزند زیاد از این سخنش ناراحت شد و به وی پاسخ داد. عمر می گفت: هیچ

---

(۱) همان، ص ۲۸۳.

(۲) البدایه و النهایه، ص ۲۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۶۱

جنینی در شکم مادرش نه ماه نمی ماند مگر اینکه احمق خارج می شود «۱».

زیاد از مرجانه جدا شد و شیرویه با وی ازدواج کرد «۲».

(۱)

پرورش فرزند مرجانه

آن ستمگر، در خانه جرم، پرورش یافت. وی دوران کودکی اش را در خانه ناپدری اش «شیرویه» سپری کرد که مسلمان نبود و هنگامی که بزرگتر شد، پدرش زیاد او را گرفت و وی را بر خونریزی و ستم به مردم تربیت کرد و با حیله گری و مکر پرورش نمود به طوری که همه صفات شرورانه پدرش چون ظلم و لذت جویی از بدی به مردم را به ارث برد و در سنگدلی، دست کمی از پدر نداشت که خود آن ستمگر در یکی از خطبه هایش گفته بود:

«من فرزند زیاد هستم، از میان کسانی که بر سنگلاخ قدم گذاشته اند، به او شبیه تر می باشد و هیچ شباهتی به دایی یا عمو ندارم

«۳».

وی در شدت و پافشاری در باطل و دوری از حق، همانند پدرش بود.

(۲)

صفات فرزند مرجانه

از برجسته ترین صفات نفسانی وی، قساوت و لذت جویی از خونریزی بود. وی زنی از خوارج را دستگیر کرد، دستها و پاهایش را برید و دستور داد تا

---

(۱) البیان و التبیین ۲/ ۲۴۲.

(۲) همان، ۱/ ۷۲.

(۳) طبری، تاریخ.

او را در بازار عرضه نمایند. «۱»

(۱) «حسن بصری» وی را جوانی بی خرد توصیف می کند که خونهای زیادی را ریخته است «۲»، مسلم بن عقیل در مورد وی می فرماید: «از روی خشم، دشمنی و سوء ظن، در حالی که مشغول لهو و لعب است، انسانی را می کشد که خداوند کشتن او را تحریم فرموده است، گویی کاری انجام نداده است».

(۲) وی، متکبر بود و نصیحت هیچ کس را نمی شنید؛ مثلا «عائذ بن عمرو صحابی» بر او وارد شد و به وی گفت: «فرزندم! من شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که می فرمود: بدترین والیان، کسی است که سنگدل باشد و به مردم ستم کند، پس مبادا از آنها باشی».

این حرف وی، او را ضربه زد و بر او فریاد کشید: «بنشین که تو نخاله یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستی».

عائذ بر او اعتراض کرد و گفت: «آیا در آنها نخاله وجود داشت؟ نخاله بعد از آنها و در میان غیر از آنها بوده است» «۳».

(۳) وی، هنگام حکومت بر بصره به مکر و فریب نسبت به مردم شناخته شد، «معقل بن یسار» او را نصیحت کرد تا آن کار را ترک گوید، به او گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را

شنیـدم که می فرمود: «هیـچ بنـده ای نیست که خداونـد او را بر رعیتش بگمارد و بمیرد در حالی که با مردمش به فریب رفتار کرده باشد، مگر اینکه

---

(۱) قصص العرب ۱/ ۲۱۲.

(۲) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۵۴۵.

(۳) البدایه و النهایه ۸/ ۲۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۶۳

خداوند او را از بهشت، محروم سازد «۱»».

اینها برخی از حالتها و صفتهای نفسانی وی بود. اما صفت بدنی وی، برخی از آنها بدین قرارند.

(۱)

لکنت زبان

آن سـتمگر در خانه مادرش مرجانه پرورش یافت که عرب نبود و لکنت وی را گرفت و زبان عربی را نمی فهمید؛ مثلا به عده ای گفت: «شمشـیرهایتان را باز کنیـد»، مقصود وی این بود که شمشـیرهایتان را بکشـید، «یزید بن مفرغ» در بدگویی از وی به این مطلب اشاره می کند و می گوید:

و یـوم فتحـت سـیفک مـن بعیداضـعت و کـل امرک للضـیاع «روزی که شمشـیرت را از دور بـاز کردی، تبـاه سـاختی که همه کارهایت تبهکاری بوده است».

میان وی و سوید، گفتگویی در گرفت، پس عبید اللّه به سوید گفت: «بر مقعد زمین بنشین».

سوید او را به مسخره گرفت و گفت: «فکر نمی کردم زمین، مقعدی داشته باشد» «۲».

(۲) وی، «حاء» را تلفظ نمی کرد، لـذا به هانی گفت: «آیا تو امروز هروری هستی» و مقصود او حروری [از خوارج] بوده است. او، «عین» را به «همزه» و «قاف» را به «کاف» تبدیل می کرد، روی گفته بود: «من کاتلنا کاتلناه»، مقصود

---

(۱) مسلم، صحیح ۱/ ۱۲۵، ح ۱۴۲.

(۲) البیان و التبیین ۱/ ۷۳.

وی این بوده: «من قاتلنا قاتلناه؛ هر کس با ما قتال کند، با وی قتال می کنیم» «۱».

(۱)

پرخوری

مورخان می گوینـد: وی بسـیار پرخور بوده و در هر روز، پنج وعده غذا می خورد که آخرین آن یک شـقه قاطر بود و پس از اینکه غـذا خوردنش تمام می شد، بزغاله و یا بزی یک ساله در برابرش می گذاشـتند که به تنهایی آن را می خورد «۲»، همین گونه در مباشـرت زنـان نیز اسـراف می ورزیـد به طوری که در شب ورودش به کوفه بـا «ام نافع» دختر «عماره بن عقبه بن ابی معیط»، همبستر شد «۳».

اینها برخی از

صفات جسمانی او بودند.

(۲)

حکومت ابن مرجانه بر بصره

معاویه، حکومت بصره را بـه وی داد و او را بر امـور مسـلمین ولاـیت بخشـید در حـالی که وی در عنفـوان جـوانی و غرور و خودسری بود. وی بصـره را با همان شیوه ای اداره کرد که پدرش عمل می نمود؛ زیرا با گمان و تهمت، می کشت و بی گناه را به گناهکـار و روی آورنـده را به گنـاه روی برگردانـده می گرفت، معاویه بر وی اعتماد کرد و از شـیوه اش خشـنود شـد و ولایت کوفه را به نام وی نوشت، اما پیش از آنکه این فرمان را برای وی بفرستد، هلاک شد.

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۲۸۴.

(۲) نهایه الارب ۳/ ۳۴۳.

(۳) مرآه الزمان، ص ۲۸۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۶۵

(۱)

کینه های یزید نسبت به فرزند مرجانه

یزیـد، به شـدت از فرزنـد مرجانه ناخشـنود بود، آن هم برای مسائل چندی که از مهمترین آنها این است: پدرش زیاد در مورد تعیین یزید، به پدرش معاویه، به خاطر بی بند بی بندوباری وی و توجهش به لهو و خوشگذرانی، اعتراض داشت.

یزید، می خواست «عبید اللّه» را از حکومت بصره معزول نماید و او را از همه امتیازاتش خلع کند، ولی هنگامی که امام حسین علیه السّلام انقلابش را اعلام کرد و سفیرش مسلم را برای گرفتن بیعت از اهل کوفه فرستاد، «سرجون» به یزید پیشنهاد کرد که فرزنـد زیاد را بر حکومت بصـره باقی گـذارد و کوفه را نیز به وی بسـپارد و نابودی انقلاب را از او بخواهد، یزید این پیشـنهاد وی را پـذیرفت کـه سرتاسـر عراق تحت نفـوذ فرزنـد زیـاد قرار گرفت، وی، بـا مشـتی آهنین آن را قبضه کرد و دیـوانه وار به نابودی انقلاب پرداخت تا بدین وسیله اعتماد یزید را به دست آورد و اخلاص

خاندان اموی را نسبت به خود جلب نماید.

(۲)

برنامه ریزی برای کودتا

بـا وجود جوانی فرزنـد زیـاد، وی یکی از ماهرترین سیاسـتمداران در کودتاها و چیره شـدن بر حوادث بود و توانست با حیله و مکر خویش، بر پادگـان کوفه دست یابـد و قیام را ریشه کن کنـد و شـعله اش را فرو نشانـد که مهمترین برنامه برنامه ریزیهای وی در این مورد عبارت بودند از:

۱- جاسوسی بر مسلم و آگاه شدن از همه مسائل انقلاب.

۲- انتشـار وبـای هراس که جوّی از اضـطراب و وحشت به وجـود آورد جـوّی که کـوفه، نظیر آن را ندیـده بود، مردم به خود مشغول شدند و از مداخله در تمامی مسائل سیاسی بازماندند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۲،ص:۵۶۶

۳- بـذل مال به بزرگان و اشـراف، به طوری که آنان، نزد وی به صورت عمّالی در آمدند که به هر جا می خواست، فرمانشان می داد، آنان عشایر را پراکنده ساختند و سپاه مسلم را شکست دادند.

۴- به کـار بردن حیله در مورد هانی و دسـتگیری وی که بزرگترین شخصـیت منطقه بود و بـدین وسـیله مهمترین عناصـر فعّال انقلاب را از بین برد.

(۱) اینهـا برخی از برنـامه هـای هولناکی است که آن سـتمگر به وسـیله آنها توانست بر وضـعیّت مسـلّط شود و انقلاب را نابود سازد و پادگان کوفه را به جنگ ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بکشاند.

(۲)

مسلم بن عقیل

امـا «مسـلم بن عقیـل»، از پرچمهـای تقوا در اسـلام و در دین خود بسـیار محتاط و پرهیزگار بود و در رفتار خود، به هیـچ وجه دست به کـج روی نمی زد و هیـچ وسـیله از وسایل مکر و نیرنگ را به کار نمی گرفت هر چند پیروزی سیاسـی بر آن متوقف باشد. در این مورد همچون عمویش، امیر المؤمنین علیه

السّلام عمل می کرد، علاوه بر اینکه وی به عنوان والی مطلق به کوفه فرستاده نشده بود تا هر گونه که بخواهد عمل کند، بلکه مأموریتش محدود بود و آن گرفتن بیعت برای امام و مطلع شدن بر حقیقت اوضاع کوفیان بوده که اگر آنها را فراهم ببیند، به امام حسین علیه السّلام برای آمدن به سوی آنان، گزارش کند و به چیزی غیر از آن، مأمور نبود، که در مباحث قبلی در این زمینه به تفصیل، سخن گفته ایم.

در اینجا سخن ما در مورد «ناکام ماندن قیام مسلم» که سرآغازی بر فاجعه کربلا و شروعی برای دردهای عمیق آن بود، به پایان می رسد. همچنین در اینجا بخش دوّم کتاب نیز به پایان می آید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳

جلد سوم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵

مقدمه مؤلف

(۱) (۱) امام حسین علیه السّلام در روز طف «۱»، کرامت انسانیّت را ساخت که هر انسانی بدان می بالد. همین او را بس که وی به تنهایی، در تاریخ این دنیا، در راه آنچه ضمیرش از گسترش حق و عدالت میان مردم می پذیرد، والاترین فداکاریها را تقدیم نمود.

(۲) نمونه های فداکاری که امام برای بپا کردن زندگی شرافتمندانه در اسلام، تقدیم کرد، حیرت آفرین و شگفتی زا بود؛ زیرا وجدان جهان در برابرش به لرزه درآمد و اثری عمیق از اندوه در درون دلها باقی گذاشت و حتی در دل کم احساس ترین انسانها، مؤثّر واقع شد.

(۳) مطلب مهمّی که مسأله حضرت حسین به آن ممتاز گردید، پایداری اعجاب انگیز آن حضرت در برابر حوادث هولناک می باشد؛ زیرا امام با صبری بی کران مسلّح بوده و آن گونه که مورخان می گویند، محنتهای کوبنده را که پی درپی به سوی آن حضرت روی می آوردند، با رضایت و تسلیم در برابر امر خدا،

---

(۱) طفّ: ساحل دریا، یکی از نامهای کربلاست، به این اسم نامیده شده چون در ساحل فرات قرار گرفته است. «مجمع البحرین».

استقبال می نمود، بدون اینکه هیچ گونه نشانه ای از نشانه های ضعف و درماندگی بر او ظاهر شود و هرگاه فاجعه ای صبرشکن بر او وارد می شد، لبانش به سخن ایمان عمیقی که از برجسته ترین ذاتیات آن حضرت گردید، باز می شدند و می گفت:

«هوّن ما نزل بی انّه بعین اللّه ...؛ بودن در دید خداوند، آنچه بر من وارد شده است را آسان کرده است».

(۱) این ایمان، همان راز اعجاز و سرّ جاودانگی در کار حسین است که با نمونه های والایش

مـدرسه ای برای نسلها بـاقی می مانـد تـا راه را برای آنهـا روشـن کنـد و عطیه اش را فراوان گردانـد،، در حـالی که همچنـان سخاوتمندانه، سرچشمه های خیر و اصلاح را جوشان سازد تا آنگاه که خداوند، زمین و آنچه را که بر آن است، وارث شود.

(۲) روز طف، به حق، صحنه ای از ارزشـهای والایی بود که با وفاداری و اخلاص و از خودگذشتگی تمیّز پیدا کرد. این روز، اختصاصـی به مسـلمانان یا گروهی از آنها ندارد بلکه متعلّق به همه ملتهای جهان و مردم روی زمین است که با الهام و بینش و آزادگی، آنان را از بند بندگی و بردگی بیرون می کشد.

(۳) رسالت حسـین، پیروز شد و همراه با یارانش، در عرف جامعه انسان، به عنوان نخستین پرچمداران حق و عدالت میان مردم جای گرفت که دیگر، چیزی بلندتر و اعجاب انگیزتر از این پیروزی وجود ندارد.

(۲) (۴) هنوز روز طف، با سوگها و اندوههایش به پایان نرسیده بود که مردم، با

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷

اشتیاق به سوی آشـنا شدن با مسائل این حادثه، روی آوردند، حادثه ای که افتخاری را برای اسـلام و عزتی را برای مسلمین به ثبت رسانـد، به طوری که علما و نویسـندگان از گروههای مختلف، بـدان توجه کردند و در رأس آن سـری از حوادث جهانی که جریان تاریخ را دگرگون ساختند، قرار گرفت.

(۱) پیشـینیان، به عنوان موضوعی مسـتقل اهتمـام ورزیدنـد و همه امور و مسائل دقیق آن را به نگارش آوردنـد و از میان آنان، مـورخ بزرگ اسـلامی، «ابـو مخنف، سوط بن یحیی بن مخنف ازدی» «۱» است که کتـابی به نام «مقتل الحسـین» تألیف نمود. طبری در آنچه از حوادث

کربلا- ثبت و ضبط نموده، به وی استناد کرده است، هر چند نسخه چاپ شده منسوب به وی با روایات طبری که از او نقل نموده، مطابقت نمی کند و گمان غالب آن است که این کتاب مربوط به شخص دیگری است که درباره مقتل حضرت حسین علیه السّلام تألیف نموده و به وی نسبت داده شده است.

---

(۱) «ابو مخنف»، روایت کننده ای آگاه به سیره ها و اخبار است. او، شیعه و از اهل کوفه بود که فضیلت تدوین بیشتر حوادثی که در روزگار او جریان داشت، به وی برمی گردد.

خاورشناسان او را مورد ستایش قرار داده اند. «موسین» می گوید: «اگر ابو مخنف چیزی نمی نوشت، تاریخ، زیان بزرگی می کرد».

«فلهوزن» می گوید: «طبری، قسمتهای بسیار بزرگی از روایت ابو مخنف راوی محقق را برای ما حفظ کرده به همین خاطر قدیمی ترین و بهترین مطلبی را که یک نویسنده عرب- تا آنجا که ما می شناسیم- نوشته، حفظ نموده است».

«پل»، خاورشناس، در دائره المعارف اسلامی بریتانیا ۱/ ۳۹۹ می گوید: «ابو مخنف ۳۲ رساله در تاریخ، از حوادث مختلفی که در قرن اوّل هجرت اتفاق افتاده نوشته است که طبری بیشتر آنها را برای ما حفظ نموده است».

شرح حال مفصل ابو مخنف در معجم الادباء ۱۷/ ۴۱، تاج العروس ۶/ ۱۰۵ (ط ق)، فوات الوفیات ۳/ ۲۲۵ رقم ۴۰۵، النجاشی، ص ۳۲۰، رقم ۸۷۵ فهرست طوسی، ص ۲۰۴، رقم ۵۸۴ الذریعه ۱/ ۳۴۸، یافت می شود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸

(۱) از جمله کسانی که در مقتل حضرت حسین علیه السّلام تألیف نموده اند، «نصر ابن مزاحم بن سیار تمیمی کوفی» است «۱» که اثری از این کتاب در کتابخانه هایی که به آنها مراجعه نمودیم، دیده

نمی شود. واقدی، محمد بن زکریا و جابر بن یزید» و دیگران از شخصیتهای آن روزگاران نیز بیش از شصت تألیف، همگی با عنوان «مقتل الحسین» نوشته اند ولی ما با وجود تتبع و جستجوی فراوان در کتابخانه ها، هیچ یک از آنها را به دست نیاوردیم و شاید بعضی از آنها در کتابخانه های خارجی که سرشار از کتابهای خطی عربی است، پیدا شوند.

(۳) (۲) در این جلد، بحث ما درباره زندگی امام حسین علیه السّلام به پایان می رسد، در حالی که کوششی سخت و دشوار در مراجعه به کتابهای خطی عربی و فیلمهای تهیه شده ای که از خارج آورده شده و در کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام و کتابخانه امام حکیم و کتابخانه امام کاشف الغطاء، فراوان یافت می شوند، تحمل نمودم و خواننده، نام آن کتابها را که بدانها مراجعه نمودم، در حاشیه کتاب، ملاحظه می نماید و با وجود این جستجوی خسته کننده، مدعی نیستم که موضوع را به

---

(۱) «نصر بن مزاحم» از مورخان پیشین شیعه است که از کتابهای وی «الجمل»، «اخبار المختار الثقفی»، «وقعه صفین»، «النهروان» و غیره می باشد، بعضی از نویسندگان شرح حال وی، او را متهم کرده اند که از غلات شیعه بوده و گفته اند: «وی انسانی منحرف و به دور از حق» بوده است، خطیب بغدادی در تاریخ خود ۱۳/ ۲۸۲- ۲۸۳ این مطلب را ذکر کرده، در حالی که ابن ابی الحدید در مورد او گفته است: «وی انسانی مثبت است که نقلی صحیح و غیر منسوب به میل شخصی دارد».

شرح حال وی در میزان الاعتدال ۴/ ۲۵۳ رقم ۹۰۴۶ لسان المیزان ۶/ ۱۵۷، رقم ۵۵۱، الذریعه ۱/ ۱۴۷، زرکلی، الاعلام ۸/ ۳۵۰

و روضات الجنات، وجود دارد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹

طور کامل دریافته و یا بر آن احاطه پیدا نموده ام چرا که- بنابر اعتقاد خود- در مطالعاتم پیرامون امام حسین علیه السّلام به چیزی جز پرتوهایی کم فروغ از شخصیت بزرگش در اثر خود دست نیافتم، شخصیتی که تاریخ او را در هدایای فکری و اجتماعی اش به مردم شناسانده است که شناخت کامل آن شخصیت یا چیزی نزدیک به آن، نیازمند مراجعه به کتابهای خطی عربی موجود در خارج است.

(۱) به هر حال، این کتاب، جز صفحه ای از زندگی امام حسین علیه السّلام و نمونه ای مختصر از زندگی پاک آن حضرت که هر انسانی بدان افتخار می کند، چیزی دیگری نیست.

(۲) و پیش از آنکه این مقدمه را به پایان برسانم، سپاس فراوان خود را نسبت به بزرگ مرد نیکوکار، «حاج رشاد عجینه»، تکرار می نمایم به جهت احسانی که در تألیف این کتاب به این جانب نموده و انفاقی که در چاپ آن از مبرات پدر مرحومشان، «حاج محمد جواد عجینه» داشته است و از خداوند متعال مسئلت دارم که ثواب جزیل این عمل را به ایشان عنایت فرماید و نیز وظیفه من است که ذکر خیری داشته باشم از الطافی که «حضرت حجّه الاسلام، برادر علّامه ام، شیخ هادی قرشی» در مراجعه به بسیاری از منابعی که به موضوع ارتباط دارد و ملاحظات ارزشمند ایشان در بسیاری از مباحث نسبت به من داشته است.

خداوند خود، پاداش این کار را بر عهده خواهد داشت که او توفیق دهنده است.

نجف اشرف ۱۶/ صفر/ ۱۳۹۶ ه. ق باقر شریف قرشی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۱

(۱)

انتخاب هجرت به عراق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین

(۱) امام حسین علیه السّلام هجرت به عراق را انتخاب کرد نه جای دیگری از سرزمینهای جهان اسلام، در حالی که می دانست اهـل عراق به چه وضـعی از یـا در هوایی و اضـطراب در رفتار، گرفتار شـده بودنـد. شایـد انتخاب عراق- نه هر جای دیگر- از سوی امام، به عوامل زیر برگردد:

اوّل: عراق، در آن روزگار، قلب دولت اسـلامی و جایگاه ثروت و مردان بود که در آن، کوفه به عنوان پادگانی برای سپاهیان اسلام تأسیس گردید و نقش مهمی در حرکت فتح اسلامی داشته و در فتح «رامهرمز، شوش، شوشتر و نهاوند» مشارکت نموده که عمر بن خطاب از آن یاری می جسته است.

(۲) عمر به والیش «سـعد بن ابی وقـاص» نوشت: «نیروی فراوانی همراه نعمـان بن مقرن، به اهواز بفرست». و در اخبـار فتوحات اسـلامی به این عبـارت، فراوان برخورد می شود که «عمر، از اهـل کوفه به آنـان مـدد رسانـد». عمر آنهـا را سـتایش نموده می گفت: «خداوند، اهل کوفه را جزای خیر دهد که حوزه خود را کفایت می کنند و به مردم سرزمینهای دیگر مدد می رسانند».

(۳) مردی از اهل شام در مورد آنها گفته: «شـما گنجینه اسـلام هستید، هرگاه اهل بصـره از شما یاری بخواهند، به آنان کمک می کنید و اگر مردم شام از شما کمک بطلبند، به آنان مدد می رسانید «۱»».

(۴) علاوه بر اینکه عراق، پایگاهی نظامی بود که از قدیم به میراثش معروف

---

(۱) الطبقات الکبری ۶/ ۱۲۴.

گشته «آنجا قلب زمین و خزانه بزرگ مملکت است به اضافه آن نعمتهای اختصاصی که خداوند جلیل به اهل کوفه داده است که عبارتند از: ساخت لباسهای رنگی

و ابریشمی و چیزهای دیگری مثل انواع میوه ها و خرماها» «۱».

(۱) امویان آن را به عنوان منبع درآمد مهمی برای بیت المال دمشق «۲» به کار گرفته بودند که درآمد مالیاتی معاویه از کوفه و نواحی آن به پنجاه میلیون درهم بالغ گردیده بود «۳».

و خراج بطائح «۴» به پنج میلیون درهم رسیده بود «۵».

(۲) عراق، قلب تپنده دنیای اسلام بود که گوی سبقت را در صحنه های سیاست، اقتصاد و اجتماع از سایر مناطق ربود و همه انقلابیون به سوی آن می شتافتند «۶» تا آن را به عنوان محلی جهت آغاز حرکت به سوی اهداف سیاسی خود قرار دهند ... و کوفه، تنها شهر در سرزمینهای اسلامی بود که ارزش حوادث و اهداف جریانهای سیاسی را درک می کرد؛ زیرا بینش اجتماعی تا حد زیادی بر آن حاکم شده بود و کوفیان، خواستهای خود را بر حکامشان تحمیل می کردند و هرگاه خواستهایشان را محقق نمی ساختند، به روی آنان شمشیر می کشیدند و بر علیه آنان بپا می خاستند.

(۳) به هر حال، امام، هجرت به کوفه را برگزید، به اعتبار اینکه آن شهر، مرکز

---

(۱) همدانی، مختصر کتاب البلدان، ص ۵۲.

(۲) فتوح البلدان، ص ۲۹۳.

(۳) یعقوبی ۲/ ۲۱۸.

(۴) «بطائح» زمین گسترده ای میان واسط و بصره که روستاهایی به هم متصل و وسیع بوده است (معجم البلدان ۱/ ۶۶۶).

(۵) قدامه بن جعفر، الخراج و صنعه الکتابه، ص ۱۶۹.

(۶) العراق فی ظل الحکم الأموی، ص ۹.

قدرت در جهان اسلام بود. «عبد المتعال صعیدی» می گوید: «امام حسین، به خطا نرفت، هنگامی که تصمیم گرفت به عراق هجرت کند؛ زیرا عراق، مرکز مناسبی برای برپایی حکومتی شامل بود

که امر مسلمین را دربرگیرد و لذا آن را خود انتخاب نمود تا روزگار بعدا، این حکومت را برای عراق محقق ساخت و دولت عباسی در آن به وجود آمد که نزدیک به پانصد سال بر مسلمین حکومت راند» «۱».

(۱) دوّم: کوفه، مهد تشیّع و موطنی از مواطن علویان بود که در بسیاری از مواقع، اخلاص خود را نسبت به اهل بیت اعلام نمود؛ گروهای انقلابیون به فرماندهی «مالک اشتر نخعی» یکی از بزرگان شیعه، به سوی مدینه حرکت کردند و عثمان را محاصره و بر او یورش بردند و امام را برای خلافت نامزد نمودند که بذر تشیع در کوفه از زمان خلافت عمر کاشته شد؛ زیرا از والیان کوفه، «عمار بن یاسر و عبد اللّه بن مسعود» بودند که بزرگواریها و فضایل امام را در محافل کوفه منتشر می ساختند و آنچه را که از حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حق او روایت شده بود، برای مردم می گفتند تا آنجا که بر محبّت و دوستی آن حضرت بار آمدند، به طوری که کوفیان در جنگ جمل و صفین همراه امام شرکت نمودند و به حضرتش می گفتند: «یا أمیر المؤمنین! ما را به هر جا که خواهی ببر که ما حزب و یاران تو هستیم، با هر که دشمن تو است، دشمنیم و با هر کس که به سوی تو بازآید و از تو اطاعت کند، همراهی می نماییم» «۲».

(۲) امام امیر المؤمنین علیه السّلام به نیکی آنها را می ستود، زیرا معتقد بود آنان یاران

---

(۱) مجله الغری، سال نهم، شماره ۱۱- ۱۴، ص ۱۰۸.

(۲) الامامه و السیاسه ۱/ ۱۲۵.

و همدستان مخلص وی هستند و به آنان می فرمود: «ای اهل کوفه! شما برادران، یاران و همدستان من برای حق هستید و اجابت کنندگان برای جهاد با حلال کنندگان حرام هستید، به کمک شما آن کس که روی برتافته را می زنم و امید اطاعت کامل روی آورنده را دارم» «۱».

و می فرمود: «کوفه گنجینه ایمان و جمجمه اسلام و شمشیر و نیزه خداوند است که هر جا بخواهد آن را قرار می دهد» «۲».

(۱) عراق، در سخت ترین جنگها و شدیدترین نبردها به خاطر اهل بیت، شرکت کرد و از قاتلان آنان انتقام گرفته به دست انقلابی بزرگ، «مختار ابن ابی عبیده ثقفی»، به خونخواهی آنان برخاست، بنابراین، انتخاب هجرت به کوفه از سوی امام به سبب این بوده که اهالی این شهر به دوستی عمیق نسبت به اهل بیت، شناخته شده بودند.

(۲) سوّم: کوفه جایگاه اصلی مخالفت با حکومت اموی بود؛ زیرا کوفیان در طول مدت حکومت امویان، دست از معارضه با آنان برنداشته، آرزومند زوال دولتشان بودند. «فلهوزن» سبب دشمنی کوفیان نسبت به امویان را ناشی از این می داند که خلافت از «کوفه» به «دمشق» منتقل گردید و اینکه آنان پس از آنکه خود صاحب دولتی بودند، اینک شهرشان تنها ولایتی در دولت جدید گردیده و درآمدشان را از خراج سرزمینی که خود فتح کرده بودند، از دست دادند و حال باید به ته مانده ای که از سفره های اربابان اموی بر آنها فرو می افتاد، قناعت می کردند و متأسفانه، این تلخی را تنها پس از گذشت فرصت، احساس نمودند

---

(۱) همان، ص ۱۲۴.

(۲) ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۱۶۳.

بنابراین عجیب نبود اگر مردم

کوفه حکومت اهل شام را یوغی سنگین بر گردن خود ببینند و در انتظار فرصت مناسبی باشند که خود را از آن رها سازند و آن را دور بیندازند.

(۱) از عواملی که خشم کوفیان را بر امویان شدت بخشید این بود که معاویه افراد شناخته شده بی صلاحیتی همچون مغیره بن شعبه و زیاد بن أبیه را بر آنها حاکم ساخت و آن دو جور و ستم را در میان آنان گسترش دادند و آسایش و آرامش را از آنها گرفتند و در محرومیت اقتصادی آنان، کوشیدند و سیاست گرسنگی و محروم سازی را در بین آنان به اجرا گذاشتند ... کوفه مرکزی برای توطئه بر ضد حکومت اموی گردید و شکنجه، قتل و ستمی که از دست والیان کشیدند نیز آنان را از این کار، بازنداشت.

(۲) پس هجرت امام به کوفه و انتخاب آن به عنوان مقرّی برای انقلاب به اعتبار این بوده است که آنجا تنها شهر دشمن امویان بود که هیجان مخالفت با امویان در آن شهر، پس از مرگ معاویه، به اوج خود رسیده بود.

(۳) چهارم: امام حسین علیه السّلام هجرت به عراق را به خاطر دعوتهای مکرر و اصرار فراوان اکثریت غالب مردم کوفه برای آمدن آن حضرت، حتی در زمان معاویه، انتخاب کرد؛ زیرا نامه های آنان پی درپی به حضرتش می رسید و او را به حرکت به سوی آنان تشویق می نمود. اگر امام از پاسخ مثبت دادن به آنان خودداری می کرد در برابر خدا و مردم مسئول می بود، خصوصا پس از آنکه سفیرش «مسلم بن عقیل» به وی نامه نوشت و او را از یک دست بودن مردم در بیعت با آن حضرت و

انتظـار قـدوم او بـاخبر ساخت و وی را به سـفر به جانب آنان تشویق نمود و آن حضـرت علیه السّـلام چاره ای جز اجابت آنان نداشت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸

(۱) «دکتر محمد حلمی» می گوید: «حسـین، از حجاز به سوی کوفه برای اجابت دعوتهایی که از مردمش به وی رسـیده بود و آمـدن وی را به سوی آنـان تقاضـا می کرد تـا انقلابشـان بر ضـد خلافت یزیـد را رهبری کنـد، خارج نشـد، مگر پس از آنکه آمادگی کوفیان را برای اقـدام به این قیام با اعزام نماینـده ای امتحان کرد تا میزان این آمادگی را بشـناسد. مسـلم بن عقیل بن أبی طالب برای این مأموریت رفت و در مدت کوتاهی، موفق شد دوازده هزار نفر را در قیامی خروشان برای بیعت با حسـین و خلع بیعت یزیـد، رهبری کنـد. مسـلم این امر را به حسـین گزارش نمود و او تصـمیم گرفت حرکت کنـد تا شـخصا آن قیام را رهبری نمایـد و لـذا حسـین در قیام خود، دست پاچه و شـتابزده نبوده است؛ زیرا نامه ها برایش آمده بود، حضـرت خواست از میزان جـدی بودن آنهـا مطلع شود که با قیام هزاران نفر در آن مـدت کوتاهی که نماینـده اش فعالیت داشـته، مطمئن گردیـده بود» «۱».

(۲) پنجم: امام حسـین علیه السّلام اگر به منطقه دیگری غیر از کوفه می رفت، سپاه امویان، حتما در پی او می رفتند و به ناچار شهید شده و مورد سـرزنش و نکوهش واقع می گردید و به او گفته می شد: چرا به عراق نرفتی، سـرزمینی که یاران و شـیعیان تو را دربردارد و مردم آن، هزاران نامه برایت فرستادند و شما را به رفتن نزد آنان تشویق نمودند؟

در آن صورت، آن حضرت چه پاسخی می داشت اگر به سرزمین دیگری می رفت و لشکریان اموی در پی او می رفتند؟

اینها بعضی از عواملی است که امام را به انتخاب هجرت به کوفه کشاند تا آنجا را مقری برای انقلاب خویش قرار دهد.

---

(۱) الخلافه و الدوله فی العصر الاموی، ص ۱۱۵- ۱۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۹

(۱)

روی گردانی از حجاز

در اینجا یک مطلب باقی می ماند و آن این است که چرا امام در حجاز باقی نماند تا آنجا را جایگاهی برای شروع انقلاب خود قرار دهد؟ شاید علّت رد کردن آن از سوی حضرت، به موارد زیر برگردد:

(۲) الف- محیط حجاز، با اندک بودن منابع اقتصادی روبه رو بود؛ زیرا معاویه، فقر و بینوایی را در آن گسترش داده بود و طبیعی است که انقلاب به پشتیبانی مالی زیادی نیازمند بود و با عدم وجود سرمایه در حجاز، امام چگونه می توانست انقلاب خود را شعله ور سازد؟

(۳) ب- عدم وجود بینش سیاسی در حجاز؛ زیرا اکثریت غالب آن از مسائل سیاسی دوری گزیده بودند، در حالی که عراق، مشعل آگاهی سیاسی در سرزمینهای عربی بوده است.

(۴) ج- حجاز، برای مرکزیت انقلاب، مناسب نبود؛ زیرا پیوسته در معرض حمله نیروهای اموی قرار داشت، به همین خاطر بود که یزید نیروهای فراوانی را برای جنگ با ابن زبیر، به فرماندهی برادرش «عمرو بن زبیر»، اعزام نموده بود.

(۵) د- حجاز، دارای پادگان نظامی نبود تا امام به آن پناه ببرد تا دفاع و حمایت از او را بر عهده گیرد.

(۶) ه- اکثریت غالب مردم حجاز نسبت به اهل بیت علیهم السّلام کینه توز و نسبت به بنی امیه متمایل بودند.

«ابو جعفر اسکافی» می گوید:

«اما اهل مکه، همگی با علی دشمنی داشتند و همه قریش با وی مخالف و اکثریت مردم با بنی امیه بودند» «۱».

---

(۱) شرح نهج البلاغه، ۴/ ۱۰۳.

(۱) امام علی بن الحسین علیه السّلام می فرماید: «در مکه و مدینه بیست نفر هم دوستدار ما نیستند» «۱». با وجود شایع بودن دشمنی اهل بیت علیهم السّلام در حجاز، چگونه امام آن را مقرّی برای خود انتخاب کند؟ زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۲۰ روی گردانی از حجاز ..... ص : ۱۹

ام، در حالی که همه حجازیان می دیدند و می شنیدند، از آنجا خارج شد ولی آنان برای همراهی با وی نشتافتند و هیچ یک از آنان، جز اهل بیتش، برای یاری و دفاع از آن حضرت، به دنبالش نرفتند.

(۲)

روی گردانی از مصر

امام، از مصر، روی گردان شد و با کسی در آنجا مکاتبه ننمود؛ زیرا مردمش، در طول روزگار خلفا و در طول حکومت اموی، به آسایش و آرامش و دوری از جریانهای سیاسی، علاقه داشتند و هیچ نامه ای از آنان به امام نرسید که او را برای رفتن نزد آنها دعوت کنند، پس امام، چگونه به سوی آنان هجرت کند؟ به علاوه در مصر، گرایشی عثمانی وجود داشت و والی آن «عمرو بن عاص» بود که دشمنی و عداوت نسبت به اهل بیت علیهم السّلام را در آنجا شایع گردانیده دوستی نسبت به بنی امیه را برقرار کرده بود، پس چگونه امکان داشت امام عازم آنجا شود؟

(۳)

روی گردانی از یمن

«ابن حنفیه» و دیگران به امام پیشنهاد کردند که به یمن هجرت کند؛ زیرا در آنجا شیعیانی برای آن حضرت و پدرش بودند، ولی امام، این نظریه را

---

(۱) همان، ص ۱۰۴.

نپذیرفت. علت روی گردانی حضرت از آن، به نظر ما به موارد زیر برمی گردد:

(۱) ۱- در یمن، پادگان نظامی وجود نداشت که بتواند هنگام یورش بنی امیه از آن حضـرت، حمایت و دفاع کند زیرا یمنیها، دارای سلاح و ساز و برگ نظامی نبودند و قدرتی برای دست زدن به عملیات نظامی نداشتند.

(۲) ۲- توده های مردم در یمن، هنگامی که سپاهیان معاویه به فرماندهی «بسر ابن ابی ارطاه» ستمگر بر آنها حمله ور شدند، به حمایت از سـرزمین خویش نپرداختند تا آنجا که آن سـتمگر، بسیاری از آنان را کشت و زنان را به اسارت گرفت و آنها را در بازارها به فروش رساند و هر کدام که ساقی درشت تر داشتند به قیمتی بیشتر، فروخته

شدنـد ولی مردم یمن برای دفع از اعراض خود بپا نخاسـتند بلکه خونها و مالهایی را که خواسـته دشـمن اموی بود، تسـلیمشان کردند، با این حال، امام چگونه به یمن هجرت نماید؟

(۳) ۳- یمن، دچار فقر و بینوایی شـد و زندگی اقتصادی آن فلج گردیده بود و مردم آن قدرتی برای تهیه اموال و سـلاح لازم برای انقلاب نبودند و بسیاری از مردم آن در طلب روزی و رفاه به کوفه آمده بودند.

(۴) ۴- اگر امـام به یمن می رفت، یزیـد او را رها نمی کرد و لشـکریانش را برای جنگ با وی می فرسـتاد و در این راه خونها ریخته می شد و امام به ایجاد فتنه و تفرقه متهم می گشت و بدین ترتیب، عدالت قیام حضـرت، بنا به گفته «دکتر احمد محمود صبحی»، از بین می رفت «۱».

از آنچه گفتیم سـستی نظریه دکتر «علی حسـین خربوطلی» آشـکار می شود، وی از امام انتقاد می کنـد که چرا به یمن نرفت و حجاز را ترک کرد، چون در این

---

(۱) نظریه امامت نزد شیعه اثنا عشری، ص ۲۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲

دو مکـان، یـاران حقیقی وی و شـیعیان مخلص پـدرش وجود داشـتند، به علاـوه، امتیـاز یمن این بود که از مرکز خلافت دور، دژهـایش محکم، و درّه هایش «۱» فراوان بود. این نظریه هیـچ گونه نشـانی از تحقیق نـدارد؛ زیرا امام یارانی حقیقی در حجاز نـداشت و اگر می داشت هنگـامی که حرکت به سوی عراق را اعلاـن نمود، همراه وی بپامی خاسـتند و او را طعمه ای تنها در دست فرزنـد مرجـانه، رهـا نمی کردنـد. یمن را هم بیـان کردیم که از نظر مسائل استراتژیک، مناسب نبوده است تا امام آن را مقرّی برای انقلابش

قرار دهد.

(۱)

روی گردانی از ایران

امـام، از «ایران» روی گردان شـد؛ زیرا هیـچ پشـتوانه ای در آن نـداشت و دعوت به سوی اهل بیت علیهم السّـلام هنوز در آن، متبلور نشـده بود تنها پس از گـذشت مدتی، مرکزی برای دعوت علویان شد، یعنی هنگامی که مجموعه بزرگی از شـیعیان که زیاد، آنان را به ایران تبعید کرده بود، به این سرزمین آمدند و به نشر تشیع در آن پرداختند و داعیان بنی عباس، ثمره ای را که داعیان شـیعه در ایران به وجود آورده بود، برداشت کرده ایران را مقری برای خود قرار دادند و از آنجا بود که قیام بر ضد بنی امیه آغاز شد و حکومت و سلطنت آنان را برانداخت.

روی گردانی از بصره

(۲) امام، از بصره روی گردان شد، زیرا گرایشی عثمانی داشت و بسیاری از

---

(۱) تاریـخ عراق در سـایه حکـومت اموی، ص ۱۲۱. صولی نیز در کتـاب خود الـدوله الامـویه فی الشام، ص ۵۳ همیـن نظر را داشته است.

مردم آن، پیرو زبیر و طلحه بودند.

(۱) «ابو جعفر اسـکافی» می گوید: «اهل بصره، همگی علی را دشمن می داشتند» «۱» و سبب آن، جنگ جمل بود که سرهای بسـیاری از مردم بصـره را درو کرد و دلهایشان را از دشمنی نسبت به امام و فرزندانش، انباشت، البته جمعی از شیعیان در آنجا بودند که امام وقتی می خواست به سوی کوفه حرکت کند، با آنان مکاتبه نمود.

(۲) به هر حـال، کوفه مناسب ترین مرکز برای اعلام انقلاب بر ضـد امویان بود؛ زیرا این شـهر انقلابی، حرکت مخالفت با بنی امیه را رهبری کرده و پس از هلاک شدن معاویه به طور کامل برای دعوت از امام، آماده شده بود، همچنانکه وطن

اصلی شیعیان آن حضرت شمرده می شد؛ دلهای مردمانش مالامال از محبت و دوستی نسبت به حضرتش بود.

(۳) انتخاب هجرت به کوفه و نه جایی غیر از آن، از سوی امام علیه السّلام مبتنی بر مطالعه ای عمیق نسبت به واقعیت مناطق اسلامی و احاطه داشتن آن حضرت بر جهت گیریهای شهروندان آنها، خواه در صحنه های سیاسی و خواه عقیدتی و میزان قدرت اقتصادی و نظامی آنان بود؛ زیرا امام از همه آن موارد اطلاع و آگاهی پیدا کرده بود و هیچ سرزمینی را به غیر از کوفه نیافته بود که استراتژی کامل برای حمایت از انقلاب و تضمین پیروزی در آن فراهم باشد و نیروهای طرفدار آن حضرت و مخالف حکومت اموی را دربرگیرد، بنابراین، حرکت به سوی آنجا، ضرورتی بوده که جایگزینی برای آن وجود نداشته است.

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۴/ ۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵

(۱)

دلسوزان و منتقدان

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۷

(۱) هنگامی که تصمیم حضرت حسین علیه السّلام و عزم وی بر ترک حجاز و حرکت به سوی کوفه منتشر شد، جمعی از اهل بیت و شیعیانش بر او دل سوختند و عده ای از صاحبان طمعهای سیاسی، ریاکارانه همچون «عبد اللّه بن زبیر» برای وی اظهار اخلاص نمودند و یا چون «اشدق» از ترس اینکه حکومت اموی سرنگون شود برای خارج شدن وی دلسوزی نمودند. آنها امام را برحذر داشتند و از برگشتن اهل کوفه و خیانت آنان نسبت به وی ترسیدند، آن گونه که قبلا نسبت به برادرش خیانت ورزیدند و به وی پیشنهاد کردند که به سوی این منطقه نرود و به آن نزدیک نشود.

(۲) همچنین، جمعی از عمّال حکومت و

دنباله روان آن، از ترس لطمه خوردن حکومت اموی و فروپاشی آن، از خروج وی انتقاد نمودند. جمعی از مخالفان اهل بیت در بسیاری از زمانها نیز گفتاری همچون گفته های آنان داشته اند که نظریات هر دو گروه بدین شرح می باشد.

(۳)

دلسوزان

اشاره

«دلسوزان» از شیعیان امام حسین و اهل بیت وی، دلهایشان در اندوه و غم حرکت امام از حجاز می سوخت و با زبان عاطفه سخن می گفتند و به چیزی می اندیشیدند که امام در اندیشه آن نبود. آنان به وی پیشنهاد ترک مخاصمه با حکومت و بیعت با یزید می کردند تا آن حضرت از شر وی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸

و تجاوزاتش در امان باشد، ولی آن حضرت می دید دین جدش صلّی اللّه علیه و آله بازیچه دست نوه ابو سفیان شده است و باید برای حفظ کرامت این دین، بپاخیزد و همه چیز را در راه حمایت از آن، فدا کند و این همان هدفی بود که هیچ کس نمی توانست او را از آن بازبدارد ... اینک به سخنان دلسوزان و بازدارندگان گوش فرا دهیم:

(۱)

۱- مسور بن مخرمه

هنگامی که «مسور بن مخرمه» «۱» از تصمیم امام بر ترک حجاز و حرکت به سوی عراق آگاه شد، به شدّت پریشان گشت و این نامه را به آن حضرت نوشت:

«مبادا به نامه های اهل عراق و به سخن ابن زبیر که به تو می گوید: به آنها ملحق شو که آنان تو را یاری می دهند. فریفته شوی. مبادا از حرم دور گردی که آنان- یعنی اهل عراق- اگر به تو نیازی داشته باشند بر اشتران خواهند نشست و به سوی تو خواهند شتافت و در آن صورت با نیرو و ساز و برگ به سوی آنان خارج می شوی».

هنگامی که امام، نامه اش را خواند، عواطفش را ستایش نموده به فرستاده اش فرمود: «در این باره از خداوند طلب خیر خواهم کرد» «۲».

---

(۱) «مسور بن مخرمه بن نوفل قرشی زهری»، دو سال بعد از

هجرت، به دنیا آمد و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرد و از اهل دین و فضیلت بود، همراه ابن زبیر بود و هنگامی که محاصره مکه پیش آمد، سنگی از سنگهای منجنیق به وی اصابت کرد و درگذشت، الاصابه ۳/ ۴۰۰.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۸- ۲۰۹.

(۱)

۲- عبد اللّه بن جعفر

«عبد اللّه بن جعفر» نیز بر عموزاده اش ترسید، هنگامی که از تصمیم آن حضرت برای حرکت به سوی عراق، باخبر شد، امواجی از اندوه، وی را در برگرفت. دو فرزندش، «عون و محمد» را نزد حضرت فرستاد و همراه آنان این نامه را نوشت:

«اما بعد: من تو را به خدا سوگند می دهم که هنگام خواندن این نامه ام، منصرف شوی، زیرا من بر تو از این جهت بیمناکم که در این راه جان ببازی و اهل بیتت ریشه کن بشوند، اگر تو امروز نابود شوی، نور زمین خاموش می شود، تو پرچم هدایت شوندگان و امیر مؤمنان هستی، پس در حرکت شتاب مکن که من در پی نامه ام می آیم، و السّلام».

(۲) فرزند جعفر، در حالی که توانش را از دست داده و حیران و سرگشته شده بود، نزد عمرو بن سعید، حاکم مکه شتافت و از او امان نامه ای برای حضرت حسین گرفت و به سرعت نزد آن حضرت رفت در حالی که یحیی بن سعید بن عاص همراه وی بود، او اقامت در مکه و عدم حرکت به عراق را بر امام عرضه داشت ولی امام از وی نپذیرفت. وی به التماس از امام پرداخت و به او متوسل شد که از نیتش منصرف گردد.

امام فرمود: «من، رسول خدا را در خواب

دیدم و مرا دستوری فرمود که باید به سوی آن بشتابم ...».

(۳) ابن جعفر از او درباره آن خواب پرسید، ولی امام از بیان آن خودداری کرد و به او گفت: «با هیچ کس درباره آن سخن نگفته ام و با هیچ کس درباره آن سخن

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۰

نخواهم گفت تا اینکه به لقای خدای عزیز و جلیل برسم» «۱».

پسر جعفر، غرق در غم و اندوه محل را ترک گفت در حالی که یقین کرده بود مصیبت خردکننده نازل خواهد شد. وی دو پسرش را دستور داد تا در خدمت دایی شان حضرت حسین علیه السّلام باقی بمانند.

(۱)

۳- عبد اللّه بن عباس

«عبد اللّه بن عباس»، غمگین و اندوهناک نزد امام شتافت و به وی گفت:

«مردم بیهوده شایع کرده اند که تو عازم عراق هستی، آیا چنین تصمیمی گرفته ای؟».

«آری، تصمیم گرفته ام در یکی از این دو روز، به کوفه حرکت کنم.

می خواهم ان شاء اللّه تعالی به عموزاده ام مسلم، ملحق شوم».

(۲) ابن عباس، پریشان شد و به امام گفت: «من تو را از آن، به خدا پناه می دهم، مرا خبر ده، آیا به سوی قومی می روی که امیرشان را کشته و منطقه خودشان را در اختیار گرفته اند که اگر چنین کرده باشند، به سوی آنان حرکت کن امّا اگر تو را دعوت کرده اند، در حالی که امیرشان بر سر آنهاست و بر آنها حاکم و عمالش مالیات شهرهایشان را جمع آوری می کنند و خراجشان را می گیرند، اینها تو را به جنگ فرا خوانده اند و من از اینکه تو را فریب دهند، به تو دروغ بگویند، تو را رها کنند و بفروشند و خود از بدترین مردم بر ضدت شوند، بر تو

ایمن نیستم».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۷، البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۳ و ۱۶۷، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۹۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱

(۱) این نکات حساس بر امام پنهان نبوده؛ زیرا آن حضرت از وضعیّت خود کاملا آگاه بود، لذا به ابن عباس فرمود: «من از خداوند طلب خیر (استخاره) خواهم کرد و خواهم دید که چه می شود؟» «۱».

(۲) ابن عباس، پریشان و مضطرب بود و نمی توانست خود را آرام کند، پس بازروی به امام کرد و گفت: «من سعی می کنم صبر کنم ولی نمی توانم صبر کنم، من برای تو از این تصمیم، نیستی و نابودی را هراس دارم ... مردم عراق، اهل بی وفایی و خیانت هستند، به آنها نزدیک مشو، در این شهر اقامت گزین که تو سرور اهل حجاز هستی، پس اگر اهل عراق، آن گونه که ادعا کرده اند، تو را می خواهند، به آنها بنویس تا والی و دشمنشان را تبعید کنند و سپس به سوی آنان برو، پس اگر می خواهی خارج شوی، به سوی یمن حرکت کن که در آن، دژها و دره ها وجود دارد و آن سرزمینی عریض و طویل است و پدرت در آنجا شیعیانی دارد و تو از مردم به دور خواهی بود، آنگاه برای مردم نامه می نویسی و برایشان ارسال می کنی، مبلّغینت را منتشر می سازی و من امیدوارم آنچه را دوست داری به سلامت به دست آوری ...».

(۳) امام، او را از تصمیم و عزم جزمش بر مسافرت آگاه کرد. ابن عباس به وی گفت: «اگر قصد رفتن داری، زنان و کودکانت را همراه نبر که من می ترسم کشته شوی، همان گونه که عثمان کشته شد، در حالی

که زنان و فرزنـدانش به او می نگریسـتند ... تو با خارج شـدنت از حجاز، چشم فرزنـد زبیر را روشن کرده ای، امروز با وجود تو، کسی به وی نگاه نمی کند».

---

(۱) وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ص ۱۸۷ از کتابهای کپی شده کتابخانه امیر المؤمنین علیه السّلام و نیز در الصراط السوی فی منـاقب آل النـبی، ص ۲۸۵ از سـید محمود شـیخانی قـادری، از کتابهـای کپی شـده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲

(۱) آنگاه ابن عباس، اختیار از کف بـداد و با حالتی هیجان زده، آن گونه که مورخان روایت می کننـد، گفت: «به خدایی که جز او پروردگاری نیست، اگر می دانسـتم موی و پیشانی تو را بگیرم تا اینکه مردم بر ما جمع شونـد، تو از من اطاعت می کنی و می مانی، این کار را می کردم».

همه آنچه را ابن عباس گفت، بر امام پنهان نبود و آن حضرت بر هدف خود که پیروزی اسلام را در برداشت، عازم بود.

(۲) ابن عباس، در حالی که به سـختی قـدم بر می داشت و انـدوه، قلبش را می فشـرد، به طرف فرزنـد زبیر رفت و به او گفت: «ای فرزند زبیر! چشمت روشن شد»، آنگاه این شعر را خواند:

یا لک من قنبره بمعمر خلالک الجو فبیضی و اصفری

و نقری ما شئت ان تنقری

«ای چکـاوک! اینک تو تنها مانـده و اطراف توخالی شـده است، پس تخم بگـذار و چهچه بزن» «و هر چه می خواهی نوک بر زمین بزن».

این حسین است که دارد به سوی عراق می رود و تو را با حجاز می گذارد ... «۱».

(۳) اگر امام، خواهان ملک و سلطنت بود، نظر ابن عباس را می پذیرفت، ولی

آن حضرت علیه السّلام خواهان اصلاح و بازگرداندن زندگی اسلامی به واقعیت درخشان آن بود و یقین داشت که این کار، جز با فداکاری سرخ، تحقق نمی یابد، این تنها کاری بود که هدفش را محقق می ساخت.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۹. انساب الاشراف ۳/ ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳

(۱)

۴- ابو بکر مخزومی

«ابو بکر بن عبد الرحمن مخزومی» «۱» به سوی امام شتافت و به آن حضرت گفت: «خویشاوندی مرا به دلسوزی برای تو وامی دارد و نمی دانم که من در نصیحت چگونه ام؟ پدرت شجاعت تر بود و مردم به او امیدوارتر و از او حرف شنوتر و بر او فراهم تر بودند. او به سوی معاویه حرکت کرد در حالی که مردم جز اهل شام، همراه وی بودند و او از معاویه گرامی تر بود، اما او را واگذاشتند و به طمع دنیا، همراهی او را رها کردند و جرعه های خشم به وی چشاندند و با وی مخالفت کردند تا رسید به آنچه رسید از کرامت و رضوان خدا ... سپس با برادرت عمل کردند آنچه را عمل کردند و تو همه آن را مشاهده کردی و دیدی.

(۲) اینک تو به سوی کسانی که بر پدر و برادرت تعدّی کردند می روی تا با آنها به جنگ اهل شام و اهل عراق درآیی، به جنگ کسی می روی که از تو آماده تر و قوی تر است و مردم از وی ترسان ترند و به او امیدوارتر، اگر خبر حرکت تو به آنها برسد، مردم را با اموال به طمع می کشانند که آنان بردگان دنیا هستند، آنگاه آنان که به تو وعده یاری داده اند، با تو خواهند جنگید و تو را وامی گذارد کسی که

تو در نزد وی از آنکه یاری اش می کند، محبوبتر هستی، پس در دل، خدا را یاد کن ...».

امام از نصیحت و عواطف وی سپاسگزاری کرد و او را آگاه کرد که بر عزمش مصمّم است».

---

(۱) «ابو بکر بن عبد الرحمن بن حارث مخزومی قرشی»، یکی از فقهای سبعه است که در خلافت عمر به دنیا آمد و به سبب کثرت نمازش، به او «راهب قریش» می گفتند. وی نابینا و از بزرگان قریش بود و در سال **۹۵** هجری درگذشت (تهذیب التهذیب ۱۲/ ۳۰).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۴

ابو بکر ناامید شد و گفت: «ای ابا عبد اللّه! تو را به خدا می سپاریم».

(۱) آنگاه ابو بکر نزد والی مکه رفت، در حالی که می گفت:

کم تری ناصحا یقول فیعصی و ظنین المغیب یلفی نصیحا «چه بسیار نصیحت کننده را می بینی که حرفش را نمی شنوند امّا متهمی که در پنهان است ناصح می گردد».

- «چه شده است ای ابو بکر؟!».

وی گفتار خود با حضرت حسین را به اطلاعش رساند، او به وی گفت:

«به خدای کعبه! او را مخلصانه نصیحت کرده ای». «۱»

(۲)

۵- عبد اللّه بن جعده

«عبد اللّه بن جعده بن هبیره» بر او دل سوخت، پس پسرش «عون» را خدمت آن حضرت فرستاد و نامه ای به وی نوشت و از او تقاضای بازگشت کرد و ترس خود را از حرکت حضرتش به عراق بیان نمود، ولی این امر، مورد پسند امام قرار نگرفت «۲».

(۳)

۶- جابر بن عبد اللّه

«جابر بن عبد اللّه انصاری» نیز به سوی امام شتافت و از او تقاضا کرد که خارج نشود، ولی امام نپذیرفت «۳».

(۱) مروج الذهب ۳/ ۵۶. طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۲.

(۲) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۷.

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۵

(۱)

۷- عبد اللّه بن مطیع

امام بر سر راه خود به عراق با «عبد اللّه بن مطیع» روبه رو شد و عبد اللّه، قصد امام را دانست و به او گفت: «ای فرزند رسول اللّه! درباره حرمت اسلام خداوند را به یاد تو می آورم که مبادا هتک گردد و موضوع حرمت قریش و عهد عرب تو را به خدا سوگند می دهم، به خدا! اگر آنچه را که در دست بنی امیه است طلب کنی، تو را می کشند و اگر تو را بکشند، بعد از تو از هیچ کسی پروایی نخواهند داشت ... به خدا! این حرمت اسلام و حرمت قریش ... و حرمت عرب است، پس خدای را! خدای را! این کار را نکن و به کوفه نرو و خود را در معرض بنی امیه قرار مده» «۱».

(۲)

۸- عمرو بن سعید

«عمرو بن سعید اشدق»، نامه ای برای امام فرستاد که در آن امنیت، و متعرّض هیچ مشکلی برای حضرت نشدن را تعهد نمود، در آن آمده: «من از

---

(۱) وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ص ۱۸۹. و در تاریخ ابن عساکر ۱۴/ ۲۰۷ آمده است:

«عبد اللّه بن مطیع» به حضرت حسین گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! ما را به وجود خویش بهره مند ساز و به سوی عراق سفر مکن که به خدا! اگر این قوم تو را بکشند، ما را بنده و برده خواهند ساخت».

و در عقد الفرید ۴/ ۳۷۶ است که وی با امام روبه رو شد و به آن حضرت گفت: یا ابا عبد اللّه! خداوند بعد از تو آب گوارایی به ما ندهد، به کجا می روی؟ حضرت علیه السّلام فرمود:

معاویه مرده و بیش از یک بار شتر، نامه به من

رسیده است.

عبـد اللّه گفت: این کار را مکن که به خدا! پدرت را محافظت ننمودند با اینکه از تو بهتر بود، پس چگونه تو را حفظ خواهند کرد؟ به خدا! اگر کشته شوی، بعد از تو حرمتی نماند که حلال شمرده نشود.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۶

خداوند می خواهم که به تو صـلاح را الهام فرماید و تو را از آنچه برایت در نظر دارند، آشـنا سازد. شنیده ام تو تصمیم گرفته ای به سوی عراق بروی. من تو را از فتنه به خدا پناه می دهم، پس اگر ترسیده باشی، نزد من بیا که برای تو نزد من امان و صله خواهد بود».

(۱) چگونه ممکن بود سـرور آزادگان در برابر اشـدق، خاضع شود و از او امان بخواهـد؟ اشـدق، می خواست امام در قبضه او باشد تا اختیاری از خود نداشته باشد که این امر بر امام پنهان نبود و به وی پاسخ داد:

«اگر بـا نـامه ات، قصـد صـله دادن به من داشـته ای، خداونـد در دنیا و آخرت، تو را جزای خیر دهـد ... و آنکه به سوی خـدا دعوت کنـد و عمل صالح انجام دهد و بگوید که من از مسـلمانانم، فتنه جو نیست، و بهترین امان، امان خداوند است و به خدا ایمـان نـدارد آنکه در دنیـا از او نترسـد و ما از خداونـد می خواهیم در دنیا ترسـی داشـته باشـیم که موجب امان آخرت نزد او باشد» «۱».

(۲)

۹- محمد بن حنفیه

«محمـد بن حنفیه» در مـدینه بود و هنگامی که از تصـمیم برادرش برای حرکت به سوی عراق آگاه شد، به طرف مکه حرکت کرده «۲» و یک شب قبل از حرکت امام به سوی عراق، به مکه رسید و به

محض رسیدن، نزد آن حضرت رفت و به او گفت: «ای برادرم! اهل کوفه، خیانتشان نسبت به پدر و برادرت را دانستی، ترسیده ام که حال تو همچون حال گذشتگان باشد، پس اگر قصد

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۹- ۲۱۰.

(۲) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۹.

اقامت در حرم را داشته باشی، تو عزیزترین و ایمن ترین فرد در حرم هستی».

امام از عواطف و نصیحت وی تشکر کرد و به او گفت: «ترسیده ام که یزید ابن معاویه مرا ترور کند آنگاه کسی باشم که حرمت این خانه به وی شکسته شده باشد».

محمد گفت: اگر از این امر بیمناکی، به سوی یمن یا بعضی از نواحی صحرا برو که در آنجا بهتر از همه می توانی از خود دفاع کنی و کسی بر تو چیره نخواهد گشت».

حضرت حسین علیه السّلام فرمود: «در آنچه گفتی، خواهم اندیشید» «۱».

(۱) هنگام سحر که فرا رسید، به وی خبر دادند امام به سوی عراق حرکت کرده است. وی در حال وضو گرفتن بود که به گریه افتاد تا آنجا که صدای افتادن قطرت اشکش را در طشت، شنیدند «۲».

محمد به سوی برادرش شتافت و افسار ناقه اش را گرفت و به آن حضرت گفت: «ای برادرم! مگر مرا وعده ندادی در آنچه از تو درخواست کرده بودم؟».

- «بله، ولی پس از آنکه از تو جدا شدم، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزد من آمد و به من فرمود: «ای حسین! خارج شو که خداوند خواسته است تو را کشته ببیند».

(۲) محمد پریشان شد و لرزه سر تا پایش را گرفت و اشکهایش بر گونه هایش جاری گشت در حالی

که می گفت: «پس، بردن این زنان و کودکان، چه معنا

---

(۱) الدر المسلوک ۱/ ۱۰۹ و نزدیک به این گفتگو میان امام و برادرش هنگامی که در مدینه بود، اتفاق افتاد.

(۲) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۷. و در «صواعق المحرقه، ص ۱۹۶ است که وی گریه کرد تا آنجا که طشت را از اشکهایش پر ساخت.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۸

دارد، در حالی که تو با این وضع خارج می شوی؟».

امام با عزم و اطمینان به وی پاسخ داد و گفت: «خداوند خواسته است که آنان را در اسارت ببیند» «۱».

(۱)

۱۰- جناب ام سلمه

ام المؤمنین «جناب ام سلمه»، هنگامی که از عزم امام بر حرکت به سوی عراق باخبر شد، به شدت پریشان گشت و این موقعی بود که آن حضرت در مدینه اقامت داشت و هنوز به سوی مکه نرفته بود، پس نزد حضرتش شتافت و با صدایی پر از حزن و اندوه گفت:

«ای فرزندم! مرا با خارج شدنت به سوی عراق غمگین مساز که من شنیدم جدت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را می فرمود: پسرم حسین در سرزمین عراق در زمینی به نام کربلا کشته می شود و من تربت تو را در شیشه ای دارم که پیغمبر آن را به من سپرده است».

(۲) امام؛ با عزم و اراده ای محکم به وی پاسخ داد و فرمود: «ای مادر! من نیز می دانم که به ظلم و تعدی سر بریده شوم و عزیز و جلیل خواسته است که خانواده و اهل بیتم را آواره کودکانم سربریده و اسیر شده و در بند ببیند در حالی که کمک می طلبند و یاوری نمی یابند ...».

«ام سلمه» سخت ناراحت شده و با صدای

بلند گفت: «شگفتا! پس به کجا می روی در حالی که می دانی کشته می شوی؟!!».

(۳) امام، در حالی که مرگ را به مسخره گرفته و زندگی را استهزا می نمود، به

---

(۱) الدر المسلوک ۱/ ۱۰۹.

وی پاسخ داد و گفت: «ای مادر! اگر امروز نروم، فردا خواهم رفت و اگر فردا نروم، پس فردا می روم و از مرگ، چاره ای نیست و من روزی را که در آن کشته می شوم و ساعتی را که در آن به قتل می رسم و گودالی را که در آن دفن می گردم، می شناسم آن گونه که تو را می شناسم و به آن می نگرم، آن طور که به تو نگاه می کنم» «۱».

(۱)

۱۱- عبد اللّه بن زبیر

هنگامی که امام تصمیم گرفت از مکه خارج شود، «عبد اللّه بن زبیر» از باب مجامله به دیدار آن حضرت شتافت.

«بلاذری» گفته است: ابن زبیر بدین وسیله می خواست آن حضرت وی را متهم نکند و از جهت گفتار، معذور باشد «۲»، پس نسبت به حضرت اظهار دلسوزی و محبت نمود و گفت: «کجا می روی؟ به سوی قومی که پدرت را کشتند و به برادرت ضربه زدند؟».

امام علیه السّلام فرمود: «اگر در فلان جا کشته شوم، برای من دوست داشتنی تر است از اینکه اینجا- یعنی مکه- به سبب من، بی حرمتی ببینند» «۳».

(۲) امام، بر تصمیمش پای فشرد و منع مانعان و دلسوزی دلسوزان، او را از اندیشه اش بازنداشت؛ زیرا وی یقین کرده بود که ممکن نیست مسأله اسلام پیروز شود و سخن خداوند در زمین بلندی یابد مگر به جان باختن و فداکاری کردن.

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۱۳۶. و «خوارزمی» گفته است: این گفتگو میان حضرت حسین علیه السّلام و فرزند عمر

در مکه بود، هنگامی که از آن حضرت دعوت کرد تا با وی به مدینه برود.

(۲) أنساب الأشراف ۳/ ۳۷۵.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰

(۱) «استاد خالد محمد خالد» می گوید: «مسأله ای که آن قهرمان، پرچمش را برافراشت، مسأله ای شخصی نبود که به حق وی در خلافت مربوط شود ... و یا به عداوتی شخصی که نسبت به یزید در دل داشت بازگردد، همچنانکه آن قضیه یک فکر بلندپروازانه نبود که بر صاحبش چیره گردد و او را به اقدامی متهورانه سوق دهد تا احتمال سود و زیان در آن برابر باشد. آن قضیه ای برتر، والاتر و عظیم تر بود، قضیه اسلام و سرنوشت آن و مسلمین و آینده آنان بود.

وقتی مسلمانان همگی در برابر این باطلی که بعضی به زبان از آن انتقاد کردند و بقیه در دل آن را ناپسند دانستند، خاموش ماندند، معنای آن این است که اسلام، از تربیت مردان، بازمانده بود.

(۲) معنای آن این است که مسلمانان اهلیت انتساب به این دین عظیم را از دست داده بودند ... و نیز معنایش این است که سرنوشت اسلام و مسلمین هر دو وابسته به قدرت تازنده ای شده بود، هر که غالب می شد، سوار می گشت و دیگر برای اسلام و حقیقت، هیچ قدرتی باقی نمانده بود ... مسأله، در اندیشه حسین، این بود و با این منطق است که حسین، بر قیام اصرار ورزید» «۱».

(۳) دلسوزان، آن حضرت را ترغیب کردند که به داعیان کوفه پاسخ ندهد و در خانه خویش بنشیند و با یزید صلح کند، اما سرور آزادگان به چیزی می اندیشید که آنان در فکر آن

نبودند. آن حضرت می دید که زندگی اسلامی به شدت به کم خونی مبتلا گردیده و این کار منجر به هلاکت و نیستی آن شده است و اینکه وی باید آن را با خون پاکش سیراب سازد تا زندگی فعّال به مسلمین بازگردد و شادابی به سوی آنان با خون وی که خون جدش حضرت پیغمبر بود، روی آور شود.

---

(۱) فرزندان پیامبر در کربلاء، ص ۱۲۳- ۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱

(۱)

انتقاد کنندگان

اشاره

گروهی نیز از قیام امام انتقاد کردند و اعلام جهاد از سوی آن حضرت را محکوم نمودند؛ زیرا این کار، باعث تضعیف حکومت اموی می شد که آنان از خیرات و جوایزش بهره مند بودند. بعضی از متأخران نیز گفتاری همچون سخن آنان داشتند، از نویسندگانی که قلمهایشان با شراره هایی آتشین، از خروج امام بر ضد حکومت یزید- که هیچ نشانی شرعی دربرنداشت- به انتقاد پرداختند، نظریات آنها بدین شرح است:

(۲)

۱- عبد اللّه بن عمر

«عبد اللّه بن عمر» از قیام امام انتقاد نمود و وارد شدن آن حضرت در نبرد سیاسی را بر او خرده گرفت و گفت: «حسین با قیام خود بر ما پیروز شد و به جانم سوگند که وی در پدر و برادرش عبرتی دید و فتنه و یاری نکردن مردم نسبت به آنان را مشاهده کرد و شایسته نبود تا وقتی که زنده بود، حرکتی کند و باید در مصلحتی که مردم دیده اند وارد می شد که جماعت بهتر است!» «۱».

---

(۱) تهذیب الکمال ۶/ ۴۱۶. تاریخ اسلام ۵/ ۸. ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۸. در تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۵ آمده شعبی گفت: «ابن عمر به مدینه آمده بود که خبر یافت، حسین به سوی عراق رفته، پس در مسافت حرکت دو شب به وی رسید، او را نهی کرد و گفت: این دولت آنان است و خداوند پیامبرش را میان دنیا و آخرت مخیر ساخت و وی، آخرت را برگزید و شما هم پاره تن او هستید، هیچ یک از شما آن را به دست نمی آورد، او آن را از شما دور نساخت مگر برای چیزی بهتر، پس

باز گرد».

امام، خودداری نمود و آنگاه ابن عمر او را در

آغوش گرفت و گفت: «تو را که کشته خواهی شد، به خدا می سپارم».

در الدر المسلوك حر عاملی ۱/ ۱۰۶ آمده است: عبد اللّه بن عمر به حضرت علیه السّلام

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۲

(۱)

۲- سعید بن مسیّب

«سعید بن مسیب» قیام امام را محکوم کرد و گفت: «اگر حسین حرکت نمی کرد، برای وی، بهتر بود» «۱».

(۲)

۳- ابو واقد لیثی

«ابو واقد لیثی» از هواداران بنی امیه بود. وی نزد امام آمد و او را به خداوند سوگند داد که بر ضد یزید قیام نکند. وی، این کار را به انگیزه دوستی نسبت به امام انجام نداد بلکه وی بر سلطنت بنی امیه می ترسید. امام، توجهی به او نکرد و از او روی گردانید «۲».

(۳)

۴- ابو سلمه

از کسانی که خروج امام بر ضد یزید را محکوم کردند، «ابو سلمه بن عبد الرحمن» است «۳» که گفت: «حسین باید اهل عراق را می شناخت و به سوی

پیشنهاد کرد که با اهل ضلالت، صلح کند و او را از کشته شدن و جنگیدن برحذر نمود.

حضرت حسین به وی گفت: «ای عبد الرحمن! ندانسته ای که از ناچیز بودن در نزد خداوند است که سر یحیی بن زکریا به ستمگری از ستمگران بنی اسرائیل اهدا می شود؟

ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را کشتند و پس از آن در بازارهایشان، به خریدوفروش نشستند، گویی که کاری انجام نداده اند؟ خداوند بر آنها شتاب ننمود، بلکه آنها را مهلت داد و پس از آن، آنها را گرفت؛ همچون گرفتن بزرگواری قدرتمند. ای پدر عبد الرحمن! از خدا پروا کن و یاری مرا از دست مده».

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۸، ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۸.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۸ ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۲. تاریخ اسلام ۵/ ۸.

(۳) ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف زهری مدنی را سعد، در طبقه دوّم از مدنیّین شمرده،

آنان حرکت نمی کرد، ولی ابن زبیر او را تشویق کرده است!» «۱».

(۱)

۵- ابو سعید

«ابو سعید» قیام امام را محکوم کرد و گفت: «حسین، ما را به قیام فراخواند، من به او گفتم: از خدا پروا کن و در خانه ات آرام گیر و علیه رهبرت قیام مکن!» «۲».

(۲)

۶- عمره دختر عبد الرحمن

«عمره دختر عبد الرحمن» «۳» به دوستی بنی امیه پایبند بود و بر سلطنت آنان بیم داشت. وی، نامه ای به امام نوشت و قیامش بر ضد یزید را امری خطرناك دانست و آن حضرت را به فرمانبرداری و همراهی جماعت، تشویق نمود و از قیام برحذر داشت چرا که وی به سوی قتلگاهش سوق داده خواهد شد. وی در نامه اش نوشت از عایشه شنیده است که وی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت می کرد که حضرت فرمود: «پسرم حسین کشته خواهد شد».

(۳) هنگامی که امام نامه وی و سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد کشته شدنش را خواند، فرمود: «در این صورت چاره ای جز کشته شدنم نیست» «۴».

در سال ۱۰۴ ه فوت کرده، تهذیب التهذیب ۱۲/ ۱۱۶.

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۲.

(۲) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۸.

(۳) عمره دختر عبد الرحمن بن سعد انصاری مدنی، در دامن عایشه رشد کرد و از او روایت کرد. وی داناترین مردم به

احادیث عایشه بود، در سال ۱۰۳ ه. درگذشت (تهذیب التهذیب ۱۲/ ۴۳۸).

(۴) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴

(۱) اینها بعضی از معاصرین حضرت حسین علیه السّلام بودند که قیام آن حضرت را محکوم نمودند و به حرکت آن حضرت، از زاویه حکم شرعی ننگریستند، بلکه با چشم منفعت مادی به آن نگاه کردند؛ زیرا حکومت اموی، اموال فراوانی را در اختیار آنان قرار

می داد و آنان از سقوط و نابودی آن حکومت، بیمناک بودند.

(۲)

متأخرین

اشاره

گروهی از متأخرین، حرکت امام حسین بر ضد یزید را محکوم کردند و آن را قیام بر اراده امّت دانستند، ذیلا به این گروه اشاره می شود:

(۳)

۱- شیخ محمد خضری

«شیخ خضری» شیخ الازهر، در مباحث تاریخی اسلامیش، اهل بیت علیهم السّلام را که خداوند وی را به مودت و اخلاص نسبت به آنان دستور فرموده است، نادیده گرفته و در مورد حضرت حسین گفته: «حسین، در قیامش اشتباه بزرگی مرتکب شد، این حرکت برای امّت، وبال تفرقه و اختلاف امّت را در پی داشت و پایه الفتش را تا به امروز متزلزل ساخت» «۱».

امام کاملاـ درست عمل کرد و در قیامش به امّت، احسان نمود و وی بر هر مسلمانی برتری دارد؛ زیرا اگر فداکاری او نبود، برای اسلام نه اسمی می ماند و نه رسمی. آن حضرت علیه السّلام برنامه های اموی را که هدفش محو اسلام و از بین بردن همه ذخایرش بود، از میان برداشت. حضرت حسین با فداکاری اش، خود را قربانی دین اسلام و کلمه توحید نمود.

---

(۱) تاریخ الامه الاسلامیه ۱/ ۵۱۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵

(۱)

۲- محمد نجار

«محمد نجار» می گوید: «امّا حقانیّت حسین علیه السّلام در خلافت، مسأله ای است که دلهای اکثریت مردم آن را می پذیرد، ولی این دلها چه ارزشی دارند، اگر شمشیرها آن را تأیید نکنند، با این وصف قیام لازم نیست؛ زیرا رهبری پایین تر با وجود فرد برتر، جایز است چرا که علی بن أبی طالب علیه السّلام معتقد به حقانیت خود در خلافت بود، ولی بر کسی قیام نکرد» «۱».

(۲) نجار، معتقد است که خلافت یزید شرعی بوده! و از نوع امامت ضعیف تر می باشد که نزد آنها، جایز است ... ولی، امامت ضعیف تر بـا وجود برتر، با ادله فراوان علمی، بطلانش محرز گشـته و متکلمان شـیعه، ادله قاطعی بر نادرستی آن اقامه نموده و گفته اند التزام به

آن، قیام بر منطق و شورش بر هدایت اسلام است که در احکامش، از سنتهای زندگی و آنچه مصلحت عامه اقتضایش را منطق ندارد؛ زیرا این امر، نابودی شایستگیها و شورش بر مصلحت امت را دربردارد و قرآن کریم، برابر شمردن این دو را ناپسند دانسته است آنجا که خدای تعالی می فرماید: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ «۲».

«آیا کسانی که دانا هستند با آنها که نادانند، برابرند؟».

(۳) و آن گونه که اصولیون می گویند، اگر این قاعده را بپذیریم، بازهم بر خلافت یزید، منطبق نمی شود، زیرا وی، به اجماع مسلمین، فضلی نداشته، بلکه انسانی مسخ شده بوده که دست در کار جنایت داشته و در منکرات، غوطه ور گشته بود و قیام بر وی، شرعا واجب بوده است.

---

(۱) الدوله الامویه فی الشرق، ص ۱۰۲- ۱۰۳.

(۲) سوره زمر/ ۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶

(۱)

۳- محمد غزالی

«شیخ محمد غزالی» نیز نهضت امام حسین را محکوم کرده و آن را گزافه کاری فاقد حسن سیاست می داند! «۱» و بر حسین- بنا به عقیده غزالی- لازم بوده است که با یزید بیعت کند و فرمانبردار رهبری این بی بندوبار گستاخ گردد که هیچ گونه شایستگی برای رهبری امّت نداشته است. و این چیزی است که حضرت حسین و ارزشهای والایش آن را نمی پذیرند؛ زیرا آن حضرت، در درجه نخست، در برابر صیانت اسلام و محافظت از مقدّسات و ارزشهایش، مسئول بوده است.

(۲)

۴- احمد شبلی

«احمد شبلی» از کسانی است که دیوانه وار از یزید دفاع می کند و از امام، در قیامش بر ضد یزید، انتقاد می نماید و می گوید: «به سوی حسین می آییم تا- متأسفانه- اعتراف نماییم که اقداماتش در بعضی از جنبه های این مسأله، غیر قابل قبول بوده است؛ زیرا وی اولا: نصیحت ناصحان و خصوصا ابن عباس را نپذیرفت و مستبد به رأی بود! ثانیا: اخلاق مردم کوفه و آنچه را با پدر و برادر و خودش، انجام داده بودند، فراموش کرد و یا آن را نادیده انگاشت. ثالثا: زنان و کودکانش را با خود می برد، گویی که به تفریحی اختصاصی یا دیدار خویشاوندی می رفته است و در میان راه، از بی وفایی و خیانت مردم کوفه

با خبر می شود و با این وجود، به حرکت خود به سوی آنان ادامه می دهد و از نظریه

---

(۱) من معالم الحق، ص ۱۳۱.

خاندان عقیل، پیروی می کند و گروهی از کودکان و زنان و اندکی از مردان را می برد تا انتقام مسلم را بگیرد. شما را به خدا ممکن است تصدی یزید، عملی خطاکارانه باشد ولی آیا

راه مبارزه با خطا و بازگشت به صواب، چنین است؟» «۱».

(۱) «شبلی» با تعمق و مطالعه به واقعیت زندگی اسلامی در روزگار یزید، ننگریسته بلکه بنا به تمایلات سنّتی و عاطفی خود به آنها نگاه کرده است، لذا از راه، به در رفته و کج راهه ها را در نوشته اش، مأخذ قرار داده است.

اسلام، در روزگار یزید، در معرض خطر و نیستی قرار داشت و قیام امام، به خاطر اعاده زندگی به شریانهای امت اسلامی بود و آن حضرت علیه السّلام اعلام نمود که خودسرانه و از روی سبک مغزی و تبهکاری حرکت نکرده، بلکه قیام کرد تا امر به معروف و نهی از منکر نماید و نشانه های زندگی جاهلی را که حکومت اموی، آن را مبنای کار خویش قرار داده بود، از میان بردارد. ما در جلد دوم این کتاب، علل نهضت امام را به نحوی که هدف را روشن می سازد و شبهات را از بین می برد، بیان کردیم.

در اینجا سخن از انتقاد کنندگان قیام امام بر حکومت یزید، به پایان می رسد.

---

(۱) التاریخ الاسلامی و الحضاره الاسلامیه ۲/ ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹

(۱)

به سوی عراق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱

(۱) آه از این دنیا! و دور باد این زندگی در حالی که دنیا بر کسی همچون فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه آن حضرت، تنگ می شود و امواج غمها او را دست به دست می کنند و نمی داند که به کجا برود و به کجا روی آورد؛ زیرا خبرهایی دریافت داشته است که یزید ستمگر به مأمورانش دستور داده او را ترور کنند هر چند به پرده های کعبه آویزان شده باشد.

(۲) سبط

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یقین پیدا کرده بود که یزید او را به حال خود نخواهد گذاشت و حتما خونش را خواهد ریخت و حرمتش را خواهد شکست و این مطلب را در موارد بسیاری بیان فرموده بود، از آن جمله:

۱- «جعفر بن سلیمان ضبعی» روایت کرده که آن حضرت علیه السّلام فرمود: «به خدا مرا رها نخواهند کرد تا این خون را- در این حال به قلب شریفش اشاره نمود- از درونم خارج کنند و هرگاه این کار را بکنند، خداوند کسی را بر آنها مسلط می کند که آنان را ذلیل سازد تا آنجا که از کهنه کنیزان هم خوارتر شوند» «۱».

۲- امام علیه السّلام به برادرش «محمد بن حنفیه» فرمود: «اگر وارد لانه یکی از این خزندگان شوم، مرا خارج خواهند ساخت تا بکشند» «۲».

۳- «معاویه بن قره» روایت کرده که حضرت حسین علیه السّلام فرمود: «به خدا! به من ستم می کنند آن گونه که بنی اسرائیل در روز شنبه، ستم کردند» «۳».

---

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۹، ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶.

(۲) بحار ۴۴/ ۳۷۵.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶، ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۹.

(۱) حیرت، بر امام مستولی شد و امواجی از حزن و اندوه، آن حضرت را فرا گرفت. فضا در برابرش با ابرهای تیره ای از مشکلات هولناک و حوادث سهمگین پوشیده گردید؛ زیرا امام، اگر در مکه می ماند، از ترور، هراسان بود، اگر به سوی عراق می رفت، از اهل کوفه مطمئن نبود چون آنان به وی بی وفایی و خیانت خواهند کرد و امام، این مطلب را به کسی که او را

در راه دیده بود، بیان کرد، «یزید رشک» در این باره روایت می کند کسی که با حسین برخورد کرده بود، گفت: من چادرهایی را دیدم که در منطقه ای از صحرا، برپا شده بودند، گفتم: اینها برای کیست؟

گفتند: اینها برای حسین علیه السّلام هستند.

(۲) پس به سوی او رفتم و دیدم پیرمردی است که قرآن می خواند در حالی که اشک بر گونه ها و محاسنش سرازیر است. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! ای فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله! چه چیزی تو را به این سرزمین و صحرایی که کسی در آن نیست، آورده است؟ فرمود: اینها نامه های اهل کوفه به من است، من آنها را جز قاتلان خویش نمی بینم، وقتی این کار را کردند دیگر هیچ حرمتی برای خدا باقی نخواهند گذاشت، مگر آنکه آن را می درند، خداوند هم بر آنان کسی را مسلط می سازد که خوارشان نماید تا جایی که از کهنه کنیزی هم پست تر گردند «۱».

(۳) آن حضرت، نسبت به اهل کوفه دلخوش نبود؛ زیرا از حیله و بی وفایی آنان آگاه بود که آنها دشمنانی بر ضد وی خواهند بود و همدست دشمنانش خواهند شد.

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۱، ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۹، تذهیب التهذیب ۱/ ۵۶، ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶، الدرّ النظیم، ص ۵۴۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳

به هر حال، ما به بعضی از حوادثی که در مکه پیش از سفر آن حضرت بر او گذشت، اشاره ای می نماییم و انگیزه های هجرتش به عراق و ماجراهای میان راه را بیان می کنیم.

(۱)

نامه امام به بنی هاشم

هنگامی که امام بر ترک مکه به سوی عراق تصمیم گرفت، این

نامه را به بنی هاشم نوشت که در آن، بعد از نام خدا آمده بود: «از حسین بن علی به برادرش محمد و هر که از بنی هاشم نزد وی باشد، اما بعد: هر کس به من بپیوندد، شهید می گردد و هر کس به من ملحق نشود، به پیروزی نخواهد رسید، و السّلام» «۱».

(۲) امام علیه السّلام خاندان نبوی را مطلع ساخت که هر کس از آنان به وی ملحق شود، شهادت را به دست می آورد و هر کس به وی نپیوندد، پیروزی را به دست نخواهد آورد، اما این کدام فتح است که امام آن را در نظر داشته است؟

(۳) این همان فتحی است که هیچ یک از رهبران جهان و قهرمانان تاریخ، بجز آن حضرت، آن را به دست نیاورده اند؛ زیرا عقاید وی پیروز گشت و ارزشهای او به بار نشسته و دنیا با فداکاریش درخشان شد و نام وی سمبل حق و عدالت گردید و شخصیت عظیمش اینک از آن یک امّت و نه امّتی دیگر و یا طایفه ای و نه طایفه ای دیگر نیست، بلکه از آن همه انسانیّت بی همتا در هر زمان و مکان می باشد، پس کدام فتحی، از این عظیم تر و کدام پیروزی از این پیروزی والاتر است؟

---

(۱) کامل الزیارات، ص ۱۵۷. دلائل الامامه، ص ۱۸۷- ۱۸۸، ح ۱۰۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴

(۱)

پیوستن بنی هاشم به امام حسین علیه السّلام

هنگامی که نامه امام در مدینه به بنی هاشم رسید، گروهی از آنان برای پیوستن به وی شتافتند تا فتح و شهادت را در خدمت ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به دست آورند، عموزادگان و برادرانش «۱» در میان آنان بودند همچنانکه محمد

بن حنفیه نیز همراه آنان، حرکت کرد تا امام را از سفر به عراق بازدارد، ولی امام پیشنهاد وی را نپذیرفت، گفتگوی او را در مباحث پیشین بیان کردیم.

(۲)

علل هجرت از مکه

اشاره

اما انگیزه های هجرت امام از مکه و خارج شدنش به سوی عراق با این سرعت، به نظر ما، به این موارد برمی گردد:

(۳)

۱- محافظت بر حرم

امام ترسید بیت اللّه الحرام- که هر کس بدان وارد شود، ایمن می گردد- مورد هتک حرمت واقع شود، زیرا بنی امیه، حرمتی برای آن نمی شناختند و یزید به عمرو بن سعید اشدق دستور داده بود با امام به جنگ پردازد و اگر از این کار عاجز است، او را ترور کند و اشدق با سربازان زیادی به مکه وارد شد و هنگامی که امام، مطلع شد، از آن، خارج گردید «۲» و در بیت الحرام پناه نگرفت تا قداست آن را محافظت نماید.

آن حضرت علیه السّلام می فرماید: «اگر یک وجب خارج از آن (یعنی مکه) کشته

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۱.

(۲) مرآه الزمان، ص ۶۷ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام.

شوم، برایم دوست داشتنی تر است».

(۱) حضرتش علیه السّلام به فرزند زبیر می گوید: «اگر فلان جا کشته شوم، برای من دوست داشتنی تر از آن است که حرمت آنجا (یعنی مکه) شکسته شود» «۱»، گذشت ایام روشن ساخت که امویان، این بیت عظیم را مقدس نمی شمارند؛ زیرا به هنگام جنگ با پسر زبیر، با منجنیق آن را سنگباران نمودند و در آن آتش افروختند، همان گونه که پیش از آن، حرمت مدینه را شکسته بودند ...

امام به شدت پرهیز می کرد که مبادا حرمت بیت اللّه شکسته شود، لذا از آنجا سفر کرد تا خونش در آن ریخته نشود.

(۲)

۲- هراس از ترور

امام از این می ترسید که مبادا در مکه ترور شود و یا اینکه چون طعمه ای آسان به دست امویان بیفتد؛ زیرا یزید مأمورانش را برای ترور آن حضرت فرستاده بود.

(۳) «عبد اللّه بن عباس» در نامه اش به یزید می نویسد: «و هر چه را

فراموش کنم، این را فراموش نخواهم کرد که تو حسین بن علی را از حرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به حرم خدا طرد نمودی و سپس افراد خود را برای ترور وی فرستادی و او را از حرم خدا به سوی کوفه روانه نمودی که ترسان و احتیاطکنان از آن خارج شد، در حالی که او خواه در گذشته و خواه هم اکنون در سرزمین بطحا عزیزترین فردش بود و در میان اهل حرمین بیش از همه اطاعت می شد، اگر در آنجا جای می گرفت و نبرد در آن را جایز می شمرد» «۲».

---

(۱) ابن عساکر تاریخ ۱۴/ ۲۰۳.

(۲) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۶

(۱)

۳- نامه مسلم

از دیگر عواملی که امام را به خروج از مکه فرا خواند، نامه سفیرش «مسلم ابن عقیل» بود که او را برای سفر به عراق تشویق می کرد و در آن آمده بود: همه اهل کوفه همراه وی هستند و تعداد بیعت کنندگان با وی بیش از هیجده هزار نفر می باشد ...

(۲) اینها بعضی از عواملی هستند که امام را به خروج به سوی عراق، واداشتند و از سست ترین اقوال، این قول است که حرکت امام از مکه، به وجود فرزند زبیر در آن مربوط است؛ زیرا پسر زبیر، اهمیتی نداشت تا امام به خاطر وی از مکه خارج شود، تنها عواملی که به آنها اشاره نمودیم، مطرح بوده اند، چون مکه بعد از آنکه در معرض حمله لشکریان اموی قرار گرفت، به صورتی درآمده بود که دیگر برای مرکزیت حرکتهای سیاسی مناسب نبود.

(۳)

سخنرانی امام حسین علیه السّلام در مکّه

هنگامی که امام بر ترک حجاز و حرکت به سوی عراق تصمیم گرفت، دستور داد مردم را جمع کنند تا سخنرانی تاریخی خود را در میان آنان ایراد فرماید. جمع کثیری از حجاج و مردم مکه، در مسجد الحرام نزد آن حضرت فراهم آمدند و حضرت، در میان آنان به سخن ایستاد و سخنان خود را چنین آغاز فرمود:

(۴) «سپاس خدای را و آنچه را خدا خواهد آن شود و جز به خدا قدرتی نباشد و صلوات خداوند بر پیامبرش، مرگ بر فرزندان آدم رقم زده شده است همچون گردنبند بر گردن دختر جوان. چه مشتاق گذشتگانم هستم همچون اشتیاق

یعقوب به یوسف. و من در انتخاب شهادت، مخیر شده ام و گویی می بینم پاره های تنم را گرگان بیابان،

میان نوامیس و کربلا آنها را از هم می درند و شکمبه های خالی و شکمهایی گرسنه را از آنها پر می کند، از روزی که قلم زده شده است، گریزی نیست، رضای خداوند، رضای ما اهل بیت است که بر آزمایش صبر می ورزیم و پاداش صابران را به ما می دهد. پاره گوشت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از او دور نشود بلکه برای وی در حفیره القدس فراهم می آید که چشمش به آنها روشن گردد و وعده اش به واسطه آنان وفا شود، هان! هر کس جان خود را به راه ما می بخشد و خود را برای دیدار خدا مهیا ساخته است، همراه ما حرکت کند که من در بامداد فردا حرکت می کنم، ان شاء اللّه تعالی» «۱».

(۱) خطابه ای بلیغ تر و اعجاب انگیزتر از این خطابه نمی شناسم که دعوت به حق و ناچیز شمردن زندگی برای خدا را دربردارد. در این خطابه، این نکات آمده است:

(۲) ۱- آن حضرت، از مرگ خویش خبر می دهد و مرگ را خوشامد می گوید و آن را زینتی برای انسان می شمارد آن گونه که گردنبند، گردن دختر جوان را زینت می بخشد و این تشبیه از دل انگیزترین و زیباترین تشبیهاتی است که در کلام عرب آمده و طبیعی است، مرگی که انسان بدان زیور یابد، همانا مرگ در راه خدا و حق است.

(۳) ۲- آن حضرت، اشتیاق فراوان خود را به گذشتگان پاکش نشان می دهد، آنها که در راه خدا شهید گشته بودند و اشتیاق وی همچون اشتیاق یعقوب به یوسف بود، آن گونه که خود فرموده است.

---

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۱۴. مفتاح الافکار، ص ۱۴۸. کشف الغمه ۲/ ۲۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۸

(۱)

۳- حضـرت خبر داده است که خـدای تعـالی شـهادت بزرگوارانه و مرگ شـرافتمندانه در راه دفاع از حق و حمایت از اسـلام، برای آن حضرت، برگزیده است.

(۲) ۴- آن حضـرت، سـرزمین پـاکی را که خـون مبـارکش بر آن ریخته خواهـد شـد، معرفی فرمود که آن جـایی است میـان نواویس و کربلا و اعضایش در آنجا پاره پاره خواهد شد و نیزه ها بدن شریفش را از هم خواهند درید.

(۳) ۵- حضـرت، خبر داد کـه گرگهـای درنـده از وحشـیان بنی امیه و پیروانشـان، هیـچ گـاه آرام نخواهنـد نشـست تـا اینکه شکمهایشان از گوشت و خون آن حضرت پر شود و این کنایه ای است از تسلط آنان بر امّت پس از کشتن وی و تلاش پیگیر آنان در غارت نمودن ثروتها و اموال امّت.

(۴) ۶- امام خبر داد که آنچه از مصیبتها و سختیها بر آن حضرت خواهد گذشت، امری است که گریزی از آن نباشد؛ زیرا در مورد وی قلم زده شده و در علم خداوند جاری گشته و به هیچ صورت تبدیل یا تغییر آنچه خداوند برایش مقدر فرموده است، ممکن نمی باشد.

(۵) ۷- امـام، اعلام فرمود که خداونـد، رضایتش را به رضایت اهل بیت مقرون نموده و طاعتش را با طاعت آنان همراه ساخته و سزاوار است که چنین باشد؛ زیرا آنان دعوت کنندگان به سوی دین خدا و راهنمایان بر رضای او هستند و در راه او متحمل شدایدی گشته اند که توصیف آنها ممکن نیست.

(۶) ۸- آن حضـرت، یکی از صـفات اهل بیت علیهم السّـلام را بیان فرمود که همان صبر و شکیبایی آنان و تسلیم در برابر امر خداوند در هر چیزی است که از محنتها

و مصیبتهای عظیم بر آنها جاری می شود و خدای تعالی، ثواب فراوان به آنان می دهد و پاداش شکیبایان را به آنها مرحمت می فرماید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۹

(۱) ۹- امام علیه السّلام خبر داد که واقعیّت درخشان اهل بیت، ادامه ذاتی واقعیّت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می باشد؛ زیرا آنان گوشت وی و فرعی از او هستند و فرع از اصل خویش متفاوت نمی گردد و چشم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حفیره القدس به عترتش، روشن خواهد گشت، آنها برای ادای رسالتش، شبها را بیدار ماندند و در دفاع از دینش، عظیم ترین جهاد را متحمل شده اند.

(۲) ۱۰- آن حضرت، مسلمانان را برای نبرد در کنار وی در صحنه های جهاد، دعوت فرمود و اینکه هر کس به همراه او حرکت کند، جان خود را بخشیده و خویشتن را برای دیدار خداوند، مهیّا ساخته است.

این نکات درخشان در سخنرانی آن حضرت، بر این دلالت دارند که حضرتش از زندگی ناامید گشته و عازم مرگ شده و بر فداکاری، عزم بسته بود و اگر آن حضرت خواهان سلطنت بود، چنین مطالبی را مطرح نمی فرمود و لازم بود که به همراهان خود وعده های شیرین و امیدهای پرزرق و برق بدهد.

هیچ یک از مردم مکّه و نه کسی از حجاج، جز عده معدودی از مؤمنین، ندای امام را پاسخ ندادند، این نشان دهنده اندک بودن بینش دینی و تخدیر شدن آن جامعه و انحرافش از حق می باشد.

(۳)

انجام عمره

هنگامی که امام بر ترک مکه تصمیم گرفت، برای «عمره مفرده» احرام بست و طواف خانه خدا و سعی و تقصیر نمود و طواف نساء را به جای آورد

و از عمره خویش محل گشت. شیخ مفید نوشته است که امام حسین هنگامی که قصد حرکت به سوی عراق نمود، طواف خانه کعبه و سعی صفا و مروه را به جای آورد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۰

و احرام خود را گشود و آن را عمره قرار داد؛ زیرا نمی توانست حج خود را به پایان برساند از ترس اینکه مبادا در مکه دستگیر و به نزد یزید، فرستاده شود «۱» این مطلب خالی از تأمل نیست؛ زیرا کسی که از حج بازداشته می شود، بنابر آنچه فقها گفته اند، گشودن احرامش به قربانی کردن است، نه اینکه حج را به عمره بازگرداند که این امر، موجب بیرون آمدن از احرام حج نمی شود. آنچه بیان کردیم را دو روایت تأیید می کند که آنها را شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه، کتاب حج، باب «جایز بودن عمره مفرده در ماههای حج «۲» و رفتن به هر جا که می خواهد» آورده است. آن دو روایت عبارتند از:

(۱) الف «ابراهیم بن عمر یمانی» از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که از آن حضرت، در مورد شخصی که در ماههای حج برای عمره خارج شود و سپس به سوی وطنش برگردد سؤال شد، فرمود: اشکالی ندارد، حتی اگر در آن سال به حج برود و حج افراد به جای بیاورد- که نیازی به قربانی ندارد- همانا حسین بن علی علیه السّلام روز ترویه به سوی عراق حرکت کرد در حالی که عمره مفرده به جای آورده بود.

(۲) ب- «معاویه بن عمار» می گوید: به امام صادق گفتم: فرق عمره تمتع و عمره مفرده در چیست؟ فرمود: عمره تمتع به حج مربوط

و متصل است اما عمره مفرده که انجام شد، می توان هر جا رفت، همانا حضرت حسین علیه السّلام در ذیحجه، عمره مفرده به جای آورد سپس روز ترویه در حالی که مردم به منی می رفتند او به عراق رفت، به جای آوردن عمره مفرده در ذیحجه برای کسی که

---

(۱) شیخ مفید، الارشاد ۲/ ۶۷، و شیخ طبرسی آن را در اعلام الوری، ص ۲۲۷ ذکر نموده است.

(۲) ماههای: شوال، ذی قعده و ذیحجّه را ماههای حج گویند (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۱

قصد حج نداشته باشد، اشکالی ندارد «۱». این روایت، بر آنچه بیان کردیم، صراحت دارد «۲».

(۱)

خروج قبل از حج

مطلب سؤال برانگیز این است که امام علیه السّلام مکه را در روز هشتم ذیحجه ترک و آن روزی است که حجاج برای رفتن به عرفه آماده می شوند، چرا حضرت، حج خود را تمام نکرد؟ و به نظر ما عوامل چندی وجود دارند که آن حضرت را برای خروج از مکه با این سرعت، فراخواندند که آنها عبارتند از:

(۲) ۱- حکومت چنان بر او سخت گرفته بود که آن حضرت مطمئن گردید باب جنگ با وی را خواهد گشود و یا او را در حال انجام مناسک حج، ترور خواهد کرد و بدین ترتیب حرمت حج را خواهد شکست. و اهداف مقدسش را برباد می دهد که از جمله آنها آزاد کردن امّت به طور کامل از ذلت و بردگی بوده است.

(۳) ۲- اگر حکومت با وی در ایام مناسک حج به جنگ نپردازد، پس از مراسم حج به جنگ می پرداخت آنگاه وی در مکّه یا در حال جنگ خواهد بود و یا کشته می شد، در هر دو

حالت، در بیت حرام و ماه حرام، خونریزی پیش می آمد، آن حضرت برای حفظ مقدسات اسلامی، مکه را ترک فرمود.

---

(۱) وسائل الشیعه ۱۰/ ۲۴۶– ۲۴۷.

(۲) مسائل مربوط به حج و عمره، احکام مفصلی دارد که باید به فتاوا و رساله های فقهای عظام مراجعه کرد (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۲

(۱) ۳- خروج آن حضرت در آن وقت حساس، از مهمترین وسایل تبلیغاتی بر ضد حکومت در آن روزگار بود، زیرا حجاج بیت اللّه الحرام، خبر خروج امام در آن وقت از مکّه را در حالی که بر ضد حکومت اموی، خشمگین بود، به سرزمینهایشان بردند و اینکه آن حضرت، انقلاب بر ضد یزید را اعلام فرمود و در مکّه، حفاظتی برای بیت حرام باقی نمانده است که به دست امویان مورد هتک حرمت واقع نشود .. اینها بعضی از عوامل هستند که امام را به خارج شدن پیش از انجام حج، واداشته بودند.

(۲)

همراه با فرزند زبیر

وقتی که «پسر زبیر» از حرکت امام به سوی عراق آگاه شد، نزد آن حضرت شتافت تا از وی درباره مسأله ای سؤال کند که هنوز پاسخ آن را نیافته بود، به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا! شاید ما بعد از امروز، با یکدیگر دیداری نداشته باشم، پس به من خبر بده که نوزاد در چه صورتی ارث می برد و یا ارث می دهد؟ و جوایز سلطان، آیا حلال است یا خیر؟

امام علیه السّلام به وی پاسخ داد: «اما نوزاد، در صورتی که گریه کنان به دنیا بیاید ... و اما جوایز سلطان، حلال است در صورتی که اموال را غصب ننموده باشد» «۱».

(۳) فرزند زبیر، سرمایه فقهی نداشت لذا در چنین

امور واضـحی از امام اسـتفتا نمود و عجیب آن است که وی با این وجود، چگونه می توانست امامت مسلمین و خلافت آنان را بر عهده بگیرد؟!

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۶۷ از کتابهای خطی کتابخانه امیر المؤمنین علیه السّلام.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۳

(۱)

سفر به سوی عراق

پیش از آنکه امـام از مکه حرکت کنـد، به سوی مسـجد الحرام رفت و بـا طواف و نمـاز، به آن ادای احترام کرد و این آخرین وداع آن حضـرت بود. امام، فریضه نماز ظهر را در مسـجد به جای آورد و سـپس مسـجد را وداع گفت و خارج شـد «۱». امام کعبه را وداع گفت، در حـالی که روح آن را در بـدن داشت و مشـعل آن را بـا دو دست خویش، حمـل می کرد در حالی که فرشـتگان همراهیش می کردنـد و تبریـک می گفتنـد و بر گردش طواف می کردنـد، گویی که بر او بیمنـاک بودنـد زیرا وی باقیمانده میراث آسمان بر زمین بود «۲».

(۲) امام، از مکه حرکت کرد در حالی که از نوه ابو سفیان بیمناک بود، همان گونه که جدّش حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آلـه از ترس مشـرکان بـه رهـبری ابـو سـفیان، از مکه خـارج شـده بـود. همراه امـام، هشـتاد و دو مرد از اهـل بیت و خاصـان و غلامانش بودند «۳» همچنـانکه بـانوان از مخـدرات رسـالت و زنان بزرگوار خانـدان نبوّت را همراه خویش برد. امام در حالی خـارج شـد که آزادی کامـل امّت اسـلامی را بـا خود داشت و می خواست در سـرزمین امّت اسـلام، حکومت قرآن و عـدالت آسمان را برقرار سازد و مکر تجاوزکاران را از آن دور نماید.

(۳) خروج آن حضرت- بنا

به آنچه مورخان می گویند- در روز هشتم

---

(۱) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن أبی طالب، از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۲) عبد اللّه علائلی، امام حسین علیه السّلام، ص ۵۵۷.

(۳) بستانی، دائره المعارف ۷/ ۴۸. وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ص ۱۸۸. در تاریخ ابن عساکر ۱۴/ ۲۱۲ آمده است که: به سوی عراق خارج شد همراه با اهل بیت خود و شصت نفر از پیرمردان اهل کوفه. و در تاریخ اسلام ذهبی ج ۵، ص ۹ آمده است: از مکه حرکت کرد و نوزده نفر از مردان خاندان عبد المطلب و زنان و کودکان، به همراه وی شتافتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۴

ذیحجه، سال شصت هجری بوده است «۱»، در حالی که اندوه بر مردم مکه سایه افکنده بود، کسی نماند که از خروج وی غمگین نشده باشد «۲» ...

کاروان از مکه جدا شد، امام در هیچ منزلی فرود نمی آمد مگر اینکه با اهل بیتش از کشته شدن یحیی بن زکریا سخن می گفت «۳» و بدین ترتیب، کشته شدن خود را آن گونه که بر حضرت یحیی گذشت، خبر می داد.

(۱)

تعقیب امام حسین علیه السّلام از سوی حکومت

امام، مسافت زیادی از مکّه دور نشده بود که دسته ای از مأموران به فرماندهی «یحیی بن سعید» آن حضرت را تعقیب نمودند تا او را از سفر به عراق بازدارند که میان آنان برخوردهایی صورت گرفت و مأموران از مقاومت، عاجز ماندند «۴». این اقدام به نظر ما صوری بوده است؛ زیرا امام در روز روشن بدون هیچ گونه مقاومت قابل ذکری، خارج گردید ... و هدف از اعزام این دسته نظامی، دور کردن امام از مکّه و محاصره وی

در صحرا بود تا نابود کردن وی به آسانی صورت گیرد.

(۲) این مطلب را «دکتر عبد المنعم ماجد» مورد تأکید قرار می دهد و می گوید:

---

(۱) مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶ بستانی، دائره المعارف ۷/ ۴۸.

(۲) صواعق المحرقه، ص ۱۹۶. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۱۸۶.

(۳) نظم در السمطین، ص ۲۱۵.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۳۹. البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۶. و در سمط النجوم ۳/ ۵۷ و جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن أبی طالب، ۲/ ۲۶۴ آمده است: عمرو بن سعید هنگامی که از خروج حسین از مکه مطلع شد به مأمورانش گفت: هر شتری را که میان آسمان و زمین باشد، سوار شوید و او را تعقیب کنید و مردم از گفتار وی تعجب کردند. آنها در پی او رفتند ولی به وی نرسیدند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۵

«برای ما آشکار می شود که عامل یزید در حجاز، برای ممانعت از خارج شدن حسین از مکّه به سوی کوفه، اقدامی جدی به عمل نیاورد چون بسیاری از شیعیان آن حضرت در استخدام وی بودند، بلکه شاید وی به این فکر افتاد که نابود ساختن حضرت در صحرا به دور از یارانش آسان باشد، به طوری که بنی هاشم، بعدا یزید را متهم ساختند به اینکه وی افرادی را نزد حضرت فرستاده بود تا خارج شود» «۱».

(۱)

تماس دمشق با کوفه

دمشق با کوفه، در تماس دائم بود، همچنانکه از همه تحرکات امام اطلاع داشت و از ناکام ماندن توطئه ای که برای ترور امام در مکه ترتیب داده بودند و اینکه حرکت امام علیه السّلام به طرف عراق تا رهبری انقلاب را که امورش را به سفیر

خود مسلم بن عقیل واگذار کرده بود، شخصا بر عهده گیرد، پریشان گشته بود.

(۲) یزید، چندین نامه به حاکم طاغوتی کوفه ابن زیاد نوشت که برای وی برنامه ریزیهای هولناکی تعیین می کرد تا آنها را در پیش گیرد و به وی دستور داد تا در برابر حوادثی که بر سر راهش پیش می آیند، احتیاط و دوراندیشی لازم را داشته باشد که از میان آنها این نامه ها بوده است:

(۳) ۱- یزید، این نامه را پس از اینکه امام از مکه خارج شد به ابن زیاد نوشت که در آن آمده است: «اما بعد، حسین بن علی را داشته باش که از دست نرود تا پیش از آنکه به عراق برسد، به سوی وی بشتاب».

مفاد این نامه، حکومت کوفه را ملزم می سازد که فورا در صحرا به جنگ با

---

(۱) تاریخ سیاسی دولت عرب ۲/ ۷۲- ۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۶

حضرت حسین علیه السّلام اقدام کند پیش از آنکه به عراق برسد و در این مورد درنگ روا ندارد.

(۱) ۲- در نامه آمده است: «اما بعد: به من خبر رسیده که حسین به سوی کوفه حرکت کرده است، روزگار تو از میان روزگاران و شهر تو از میان شهرها، به او مبتلا گشته است و تو از میان عاملان، گرفتار او شده ای و در آن وقت است که تو یا آزاد می شوی و یا برده ای می گردی همچنان که برده ای آزاد می گردد» «۱».

(۲) این نامه، دارای پیامی از قساوت و شدت است، زیرا در آن، یزید عامل خود ابن زیاد را اخطار می نماید که اگر در مأموریتش تقصیر روا دارد از عهده جنگ با حضرت حسین برنیاید، او

را از پیوندش با بنی امیه، جدا سازد و به جدش، «عبید رومی» بازمی گرداند تا برده ای بشود همچون دیگر بردگان که فروخته می شود و آزاد می گردد ... ابن زیاد، به محض رسیدن این نامه، حکومت نظامی اعلام کرد و همه مرزهای عراق را بست و میان واقصه تا شام و بصره را گرفت و نگذاشت کسی به صحرای عراق وارد و یا از آن خارج گردد «۲». نیز دسته هایی از سپاه را تشکیل داد که در سرتاسر عراق حرکت کنند و امام حسین علیه السّلام را جستجو نمایند، از میان آنان دسته ای نظامی بود که حدود یک هزار سوار به فرماندهی «حر بن یزید ریاحی» را دربرداشت که امام را به فرود آمدن در کربلا مجبور ساختند و او را از حرکت به سوی شهری دیگر، مانع شدند.

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۴. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۰. طبرانی، معجم الکبیر ج ۳/ ۱۲۳. کفایه الطالب ص ۴۳۲، جواهر المطالب ۲/ ۲۷۱ فی مناقب الامام علی بن ابی طالب در متن عربی کتاب آمده: کما یعتق العبد، اما در متن تاریخ ابن عساکر آمده «کما یعتبد العبید» که ظاهرا همین صحیح است، بنابراین ترجمه این چنین می شود: همانطور که عبید به بندگی درآمد (مترجم).

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۷۱.

(۱) ۳- یزید، به ابن زیاد دستور داد تا به زعما و بزرگان و دیگران، بخششهای فراوان بدهد تا دوستیشان را به دست آورد، متن نامه اش چنین است: «اما بعد: به اهل کوفه و افراد موافق و مطیع هستند، یکصد بیشتر بخشش پرداخت کن» «۱».

ابن زیاد اموال زیادی به اعیان و بزرگان

داد و آنان را به جنگ با فرزند رسول خدا کشاند.

(۲)

موضعگیری امویان

اشاره

موضعگیری امویان در قبال تحرک امام و سفر آن حضرت از حجاز به سوی عراق، مضطرب بوده است؛ زیرا گروهی از آنان عافیت طلب بودند و از عاقبت کارها می ترسیدند و بیم داشتند که مبادا ابن زیاد به امام آسیبی برساند و این کار، سبب زوال سلطنتشان گردد و گروهی بر سلطنت اموی بیمناک بودند و از اینکه سلطنتشان از دست برود، حذر می کردند و معتقد بودند که باید با امام به شدت برخورد کنند و با او مقابله نمایند تا حکومت و قدرتشان سالم بماند.

نماینده گروه اول، «ولید بن عتبه» بود و گروه دوّم را «عمرو بن سعید اشدق» رهبری می کرد، هر کدام از آنان نامه ای به ابن زیاد نوشتند که نمایانگر نظریه آنان بوده است:

(۳)

۱- نامه ولید بن عتبه

اشاره

در میان بنی امیه کسی همچون «ولید بن عتبه»، از نظر اصالت نظر و عمق اندیشه وجود نداشت؛ او هنگام اطلاع یافتن از حرکت امام از حجاز و حرکت به سوی کوفه، پریشان گشت، زیرا وی از غرور یزید و ستمگری ابن زیاد آگاه بود،

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۷۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۶۸

لذا نامه ای به ابن زیاد نوشت و او را از اینکه آسیبی به امام برساند، برحذر داشت؛ چون این کار زیان بزرگی به بنی امیه می رساند. متن نامه وی چنین است:

(۱) «از ولید بن عتبه بن عبید اللّه بن زیاد، اما بعد: حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده است، او فرزند فاطمه است و فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پس ای ابن زیاد! حذر کن از اینکه فرستاده ای به سوی وی بفرستی و ناخواسته از

سوی خاص و

عام بر خودت راه (سرزنش) بگشایی، و السّلام ...».

ابن زیاد، اعتنایی به وی نکرد، بلکه به گمراهی و ستمش ادامه داد و به اجرای فرمانی که حکومت دمشق به وی داده بود، پرداخت «۱».

(۲)

اشتباه ابن کثیر

«ابن کثیر» اشتباه نموده و ادعا کرده است که مروان، نامه ای به ابن زیاد نوشت و او را به عدم تعرض نسبت به حضرت حسین علیه السّلام، نصیحت کرده از عاقبت امر، برحذرش داشته است و نامه ای که فرستاده، مشابه نامه پیشین ولید است با قدری اضافه بر آن که متن آن چنین است:

«اما بعد: حسین بن علی به سوی تو روی آورده و او حسین فرزند فاطمه است و فاطمه دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و به خدا! هیچ کس را خداوند سلامت ندهد که نزد ما از حسین، محبوبتر باشد، مبادا خود را به کاری بکشانی که نتوان جلویش را گرفت، مردم هم فراموشش نکنند و تا روزگار باقی است، یادش نمایند، و السّلام» «۲».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۲۱- ۱۲۲.

(۲) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۶۵.

(۱) به طور قطع، این نامه از مروان نیست؛ زیرا وی به هیچ خیری که به امّت برگردد، نمی اندیشید و در زندگی اش هیچ سودی به مسلمین نرسانده است، به این امر اضافه می شود، دشمنی وی نسبت به عترت پاک، خصوصا نسبت به امام حسین علیه السّلام؛ زیرا وی همان کسی بوده است که به حاکم مدینه پیشنهاد کشتن آن حضرت را داد و هنگامی که خبر کشته شدن امام به وی رسید، سرور و شادمانی خود را آشکار کرد، بنابراین، چگونه ممکن است که به ابن زیاد

سفارش کند تا رعایت امام را بکند و از او محافظت نماید؟

(۲)

۲- نامه اشدق

«عمرو بن سعید اشدق»، نامه ای به ابن زیاد نوشت که در آن، وی را دستور می داد شدیدترین اقدامات را بر ضد امام به کار گیرد. در آن نامه آمده است: «اما بعد: حسین به سوی تو حرکت کرده است و در چنین حالتی ست که تو یا آزاد می گردی و یا اینکه برده ای می شوی که چون بردگان با تو رفتار خواهد شد» «۱».

(۳)

مصادره اموال یزید

امام، هنوز مسافت زیادی از مکّه نگذشته بود که در «تنعیم» «۲» کاروانی بر

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۲.

(۲) «تنعیم» جایی است در مکه، خارج از حرم که میان مکه و سرف، به فاصله دو فرسخ از مکه واقع است و گفته اند که چهار فرسخ فاصله دارد و به این جهت تنعیم نامیده شده که در سمت راست آن کوهی به نام نعیم و در سمت چپ آن کوهی دیگر به نام ناعم است (معجم البلدان ۲/ ۴۹).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷۰

او گذشت. این کاروان، حامل جامه هایی سرخ رنگ و لباسهای فراوانی بود که والی یمن «بجیر بن یسار» آنها را برای یزید ستمگر فرستاده بود، امام، دستور داد تا آنها را مصادره کنند و به شترداران فرمود، هر کدام از شما دوست داشته باشد که با ما به عراق برود، کرایه اش را کامل می دهیم و به خوبی با وی همراهی خواهیم کرد و هر کس بخواهد برگردد، کرایه مقدار راهی را که پیموده است به وی خواهیم داد. بعضی از آنان پس از دریافت کرایه، از آن حضرت جدا شدند و آنان که دوست داشتند، همراه آن حضرت رفتند «۱».

(۱) امام، این اموال را، از اینکه برای سفره های شراب و

کمک به ظلم و بـد بدرفتاری با مردم، مصـرف شوند نجات داد، پیش از آن نیز امام، همین اقدام را در زمان معاویه انجام داده بود که مرحوم «آیت اللّه سـید مهـدی آل بحر العلوم» به عدم صـحت این خبر، معتقد است؛ زیرا مقام امام بالاتر و بلندتر از آن اسـت که به چنین کارهـایی دست بزنـد «۲»، ولی اعتقـاد مـا بر آن است که این عمـل، به طـور کلی مـانعی نـدارد؛ زیرا امـام، حکومت موجود زمـان معـاویه و یزیـد را غیر شـرعی می دانست و می دیـد که اموال مسـلمین در راه فسـاد اخلاـق و گسترش تبهکاری و بی بندوباری مصـرف می شود و ضروری بود که آنها را نجات دهد تا بر فقرا و نیازمندان مصرف شود، در این راه چه مانع شرعی یا اجتماعی وجود دارد؟

(۲)

همراه با فرزدق

هنگامی که موکب امام به جایی به نام «صفاح» رسید «۳»، شاعر بزرگ

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۵- ۳۸۶. البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۶.

(۲) بحر العلوم رجال ۴/ ۴۸.

(۳) «صـفاح» محلی است میان حنین و انصاب الحرم، سـمت چپ کسـی که از مشاش به مکه وارد شود .. فرزدق دیدار خود با امام در آن محل را چنین به نظم آورده:

لقیت الحسین بارض الصفاح علیه الیلامق و الدرق

«فرزدق همام بن غالب»، با امام روبه رو شد و بر آن حضرت سلام کرده، او را درود گفت و به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چه چیزی تو را از حج شتابزده ساخت؟

- «اگر عجله نمی کردم، گرفتار می شدم» «۱».

آنگاه امام از وی پرسید: ای

ابا فراس! از کجا می آیی؟ «۲»- از کوفه.

- «خبر مردم را برایم بیان کن».

- به فرد آگاهی دست یافتی. دلهای مردم با شماست و شمشیرهایشان همراه بنی امیه است و قضا از آسمان نازل می شود و خداوند هر چه خواهد می کند ... و پروردگار ما را در هر روز، امری باشد «۳».

(۱) امام، سخن فرزدق را درست دانست و به او فرمود: «راست گفتی، امر برای خداوند است چه قبل و چه بعد، خداوند آنچه را خواهد می کند و پروردگار ما را در هر روز، امری باشد. اگر قضای الهی بر آنچه دوست داریم نازل شود، خداوند را بر نعمتهایش سپاس می گوییم و از او برای ادای شکر، یاری می جوییم و اگر قضای الهی میان خواسته مان فاصله بیندازد، پس کسی که

«با حضرت حسین در صفاح، روبه رو شدم در حالی که قباها و سپرها بر آن حضرت بود».

این مطلب در معجم البلدان ۳/ ۴۱۲ آمده است و در تذکره الحفاظ ذهبی است که ملاقات امام با فرزدق در «ذات عرق» بوده و در مقتل خوارزمی ۱/ ۲۲۳، ملاقات در «الشقوق» و در اللهوف، ص ۱۳۴ در «زباله» ذکر شده است و صحیح آن است که در صفاح بوده که فرزدق آن را به نظم آورده است.

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۷.

(۲) «فراس»، به کسر فاء و تخفیف را.

(۳) وسیله المآل، ص ۱۸۸.

قصدش حق است و کردارش بر اساس تقوا، نباید تجاوز کند ...» «۱».

(۱) آنگاه امام این شعر را سرود:

لئن کانت الدنیا تعد نفیسهفدار ثواب اللّه أعلی و انبل

و ان کانت الابدان للموت انشئت فقتل امرئ بالسیف فی اللّه افضل

و ان

کانت الارزاق شیئا مقدّرافقله سعی المرء فی الرزق اجمل

و ان کانت الاموال للترک جمعهافما بال متروک به المرء یبخل «۲» «اگر دنیا چیزی با ارزش شمرده شود، سرای پاداش خداوند، عالیتر و والاتر است».

«اگر بدنها برای مرگ آفریده شده اند پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا برتر است».

«اگر روزیها چیزی مقدّر باشند، پس تلاش کمتر انسان برای روزی، زیباتر است».

«اگر داراییها را برای ترک کردن جمع می کنند، پس چرا انسان به چیزی که ترک شدنی است، بخل می ورزد؟».

(۲) «فرزدق»، بعضی از مسائل شرعی را از آن حضرت پرسید و امام به وی پاسخ داد. پس از آن، فرزدق بر امام سلام کرد و از آن حضرت دور شد ...

این دیدار، تصویری از سستی و خواری مردم و انگیزه نداشتن آنان برای یاری حق را به ما نشان می دهد؛ زیرا فرزدق که دارای بینشی اجتماعی و فرهنگی بود، با وجود اینکه می دانست امام کشته خواهد شد، به یاری آن حضرت

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۶. طبری، تاریخ ۵/ ۳۸۶. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۴۰. الصواعق المحرقه، ص ۱۹۶.

(۲) الفتوح لابن الأعثم ۵/ ۱۲۵- ۱۲۶.

نشتافت و به کاروان آن حضرت نپیوست تا از او دفاع کند، پس اگر حال فرزدق چنین باشد، حال عامه مردم و نادانان آنها چگونه خواهد بود؟

(۱) به هر حال، امام حرکت خود را با عزم و پایداری ادامه داد و گفتار فرزدق در مورد سستی مردم نسبت به آن حضرت و همراهیشان با بنی امیه، آن حضرت را از تصمیمش بازنداشت، اگر امام، خواستار سلطنت بود، گفتار فرزدق، او را از حرکت به سوی

عراق بازمی داشت.

(۲)

نامه حضرت حسین علیه السّلام به مردم کوفه

هنگـامی که امـام حسـین به «حـاجر» در منطقه «ذی الرمه»- یکی از منازل حج از راه بادیه- رسـید نامه ای به شـیعیانش از اهل کوفه نوشت تا آنها را از حرکتش به سوی آنان باخبر سازد. در آن نامه، بعد از نام خدا آمده بود:

«از حسـین بن علی به برادرانش از مؤمنین و مسـلمین، سلام بر شما! من به همراه شما خدایی را که جز او معبودی نیست سپاس می گویم، امـا بعـد: نامه مسـلم بن عقیل به من رسـید و مرا از حسن نظر و فراهم آمـدن اکثریت شـما برای نصـرت ما و گرفتن حقمان آگاه کرد، پس از خداوند مسئلت می نماییم که ما را به نیکوکاری موفق نماید و به شما به خاطر آن، بزرگترین پاداش را منظور فرماید.

من روز سه شـنبه، هشـتم ذیحجه، روز ترویه، از مکه به سوی شـما حرکت کرده ام، پس هرگـاه فرسـتاده ام بر شـما وارد شـد، کارتان را پنهان بداریـد و کوشـش کنید که من ان شاء اللّه همین روزها بر شـما وارد می شوم، و السّـلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته» «۱».

---

(۱) البـدایه و النهایه ۸/ ۱۶۸ و در فتوح ۵/ ۱۴۳- ۱۴۵ نامه حضـرت به صورت دیگری مفصّل آمده است. انساب الأشـراف ۳/ ۳۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷۴

(۱) امـام، نـامه را به قهرمـان بی همتـا «قیس بن مسـهر صـیداوی» سـپرد، او به سـرعت راه را پیمود و بـدون توجه به هیـچ چیز، حرکت کرد تا اینکه به «قادسـیه» رسید به جایی که گروهی از مأموران در آنجا برای بازرسی دقیق کسی که به عراق وارد و یا از آن خارج می گردید، قرار داده شده بودند، مأموران او

را دستگیر نمودند قیس به سرعت نامه را پاره کرد تا مأموران از مفاد آن مطلع نشوند، آنگاه او را تحت الحفظ، همراه با پاره های نامه، نزد ابن زیاد ستمگر فرستادند.

هنگامی که نزد وی قرار گرفت، ابن زیاد به او گفت:

- تو کیستی؟

- مردی از شیعیان امیر المؤمنین، حسین بن علی علیه السّلام هستم.

- چرا نامه ای را که همراه داشتی، پاره نمودی؟

- از ترس اینکه از مفادش مطلع شوی.

- نامه از کیست و برای کیست؟

- از حسین است، برای جمعی از اهل کوفه که نامهایشان را نمی دانم.

(۲)- آن ستمگر به خشم آمد و از حالت عادی خارج شده بر او فریاد کشید: به خدا! هرگز از نزد من دور نمی شوی مگر اینکه افرادی را که این نامه به آنها نوشته شده است به من معرفی کنی و یا اینکه بالای منبر بروی و حسین و پدر و برادرش را ناسزا گویی تا از دست من نجات یابی و یا اینکه تو را قطعه قطعه خواهم ساخت.

قیس به وی گفت: «این عده را من نمی شناسم، اما لعن نمودن را انجام می دهم».

(۳) ابن زیاد گمان کرد که وی از نوع فرومایگان اهل کوفه است که مادیات، آنها را می فریبد و مرگ، آنان را می هراساند و نمی دانست که وی از آزادگان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷۵

بی همتایی است که تاریخ امتها و ملتها را می سازند و کلمه حق و عدل در زمین، به آنان بلندی می یابد ...

(۱) ابن مرجانه دستور داد مردم را در مسجد اعظم جمع کنند تا به گمان خویش از لعن کردن اهل بیت به وسیله قیس، نمونه هایی از پیمان شکنی را به آنان نشان دهد تا

آنها را بر آن وادار کند و آن را بخشی از اخلاق و سرشت آنان قرار دهد.

(۲) آن قهرمان بزرگ در حالی که مرگ را استهزا می نمود و زندگی را به تمسخر گرفته بود، از جای برخاست تا با امانت و اخلاص، رسالت خداوند را ادا نماید.

پس بالای منبر رفت و خدای را سپاس گفت و ستایش نمود و بر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله درود فرستاد و علی و فرزندانش را رحمت فراوان فرستاد «۱» و سپس عبید اللّه و پدرش و ستمکاران بنی امیه همگی را لعنت کرد و صدای کوبنده اش را- که صدای حق و اسلام بود- بلند کرد و گفت:

«ای مردم! .. حسین بن علی، بهترین خلق خدا، فرزند فاطمه، دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است، من فرستاده وی به سوی شما هستم، من در حاجر از او جدا شدم، پس او را اجابت نمایید ...» «۲».

(۳) مزدوران ابن زیاد، به سوی وی شتافتند و او را از کار قیس، آگاه کردند، وی خشمگین شد و دستور داد تا او را بالای قصر ببرند و از آنجا، در حالی که زنده است وی را به پایین بیندازند.

مأموران او را گرفتند و از بالای کاخ بر زمین افکندند، اعضای وی از هم دریده شد و استخوانهایش در هم شکسته گردید و به مرگ قهرمانان، در راه ایمان

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۴۶- ۱۴۷.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷۶

و عقیده اش، درگذشت.

(۱) هنگامی که خبر کشته شدنش به حضرت حسین رسید، به شدت غمگین گشت و به گریه افتاد و فرمود: «خداوندا! برای ما و

شیعیانمان نزد خودت، جایگاهی ارزنـده قرار ده و ما و آنان را در جایگاه رحمتت و در کنار هم فراهم آور که تو بر هر چیزی توانا هستی» «۱».

(۲)

همراه با ابو هره

هنگامی که امام به «ذات عرق» رسید، «ابو هره» نزد وی شتافت و به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول اللّه! چه چیزی تو را از حرم خدا و حرم جدّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خارج ساخت؟

امام متأثّر گشت و به او فرمود: «شـگفتا! ای ابو هره! بنی امیّه، اموال مرا بردنـد، صبر کردم، عرض مرا ناسـزا گفتند، صبر کردم، خون مرا خواسـتند، پس گریختم، به خـدا سوگنـد! این گروه سـتمگر، مرا خواهند کشت و خداوند ذلّتی فراگیر بر آنها خواهد پوشانیـد و شمشـیری برّنده به جانشان می اندازد، کسـی را بر آنها مسـلّط می کند که آنها را خوار سازد تا آنجا که از قوم سـبا خوارتر شوند؛ همانها که زنی از آنها مالکشان گشت و در اموال و خونهایشان حکومت کرد تا اینکه آنها را خوار نمود» «۲».

(۳) امام، در حالی که از آن مردمی که بینشـی برای نصـرت حق نداشـتند، غمگین بود، از محل دور شد، غمگین از مردمی که آسودگی را پذیرفتند و جهاد در راه خدا را ناپسند دانستند.

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۴۷.

(۲) الدر المسلوک ۱/ ۱۱۰. الفتوح ۵/ ۱۲۳- ۱۲۴.

(۱)

همراه یکی از شیوخ عرب

هنگامی که کاروان امام به «بطن العقبه» رسـید، یکی از شـیوخ عرب، مقیم در آن محل، نزد آن حضـرت شتافت و به او گفت: «تو را به خـدا سوگند می دهم که بازگردی، تو به سوی نیزه ها و لبه شمشـیرها می روی، این کسانی که تو را فراخواندند اگر تو را از جنگ بی نیاز می کردنـد و کارها را برای تو آماده می ساختنـد و تو بر وضـعی بـدون جنگ وارد می شـدی، آن فکر خوبی بود و

اما بر این وضعی که می بینی، من آن را برای تو مناسب نمی بینم».

امام علیه السّلام فرمود: «آنچه گفتی بر من پنهان نیست ولی من شکیبا و صابر هستم تا اینکه خداوند کاری را که انجام شدنی است، به انجام رساند» «۱».

(۲)

پریشانی حضرت زینب علیها السّلام

کاروان امام به حرکتش ادامه داد تا اینکه به «خزیمیه» رسید- که یکی از منازل حج بود- امام یک روز و یک شب در آنجا اقامت نمود تا از خستگی راه و زحمت سفر استراحت کند، در حالی که خواهرش بانوی بزرگوار بنی هاشم نزد وی شتافت به حالتی که دامن بر زمین می کشید و قلبش از اندوه و غم، پاره پاره می گشت. وی با صدایی گریه آلود به برادر خود گفت: من هاتفی را شنیدم که می گفت:

الا یا عین فاحتفلی بجهدفمن یبکی علی الشهداء بعدی

علی قوم تسوقهم المنایابمقدار الی انجاز وعدی «ای چشم! کوشا باش، چه کسی بعد از من بر شهدا خواهد گریست».

---

(۱) ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷۸

«بر گروهی که اجل، آنها را برای انجام وعده ای مقدّر به پیش می راند».

سرور آزادگان به وی فرمود: «خواهرم! هر آنچه قضای الهی باشد، انجام خواهد شد» «۱».

آن حضرت از خواهرش می خواست که شکیبا باشد و با قدرت اراده و عزم، با سختیها و مصیبتها مقابله نماید تا بر ادای رسالتش توانا گردد.

(۱)

همراه با زهیر بن قین

کاروان امام به «زرود» رسید و مدتی در آنجا اقامت نمود، در حالی که «زهیر بن قین بجلی» که مشربی عثمانی داشت و در آن سال حج خانه خدا را به جای آورده بود، نزدیک وی فرود آمد. او در راه خود، امام را همراهی می کرد، ولی دوست نداشت با وی در یک محل فرود آید؛ زیرا از دیدار با امام بیمناک بود، ولی وی ناگزیر شد در نزدیکی حضرت، فرود آید و امام

فرستاده ای نزد وی ارسال داشت و او را نزد خود فرا خواند. زهیر، همراه

جماعتش مشغول خوردن غذایی بود که برای آنان تهیه شده بود، در این حال، آن قاصد، وی را از گفتار حضرت حسین علیه السّلام آگاه کرد. آن گروه، پریشان شدند و غذایی را که در دست داشتند بر سفره افکندند، گویی که پرندگان بر سر آنان جای گرفته بودند.

(۲) همسر زهیر، این حالت را مورد انتقاد قرار داد و به او گفت: «سبحان اللّه! آیا فرزند دختر رسول خدا به تو پیغام می دهد و تو به سویش نمی روی؟ چرا نمی روی تا سخنش را بشنوی!»

---

(۱) ابن شهراشوب، مناقب ۴/ ۹۵ از کتابهای کپی شده کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام.

الفتوح ۵/ ۱۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۷۹

(۱) زهیر، با اکراه به سوی امام رفت، طولی نکشید که به سرعت بازگشت در حالی که چهره اش می درخشید و بسیار شادمان بود. سپس دستور داد تا خیمه و متاعش را در کنار بارگاه حضرت حسین علیه السّلام قرار دهند و به همسرش گفت:

«تو را طلاق گفته ام».

(۲) ریحانه رسول خدا، چه رازی را با وی در میان نهاده بود که او اینگونه متحول شد؟ آیا به وی وعده مال و منال داد؟ اگر چنین وعده ای به وی داده بود، او همسرش را طلاق نمی گفت و با یارانش وداع آخرین را انجام نمی داد ...

(۳) امام او را به شهادت و رستگاری در بهشت وعده فرمود و او را به یاد حدیثی انداخت که روزگاری طولانی بر آن گذشته و وی آن را فراموش کرده بود ... زهیر آن داستان را این گونه برای همراهانش بازگو نمود:

«برای شما حدیثی خواهم گفت: ما به «بلنجر» برای جهاد رفتیم، خداوند پیروزی را نصیب ما

کرد و غنـایمی به دست آوردیم و به آنهـا شـاد گشتیم، سـلمان فارسـی همراه ما بود، به ما گفت: آیا به آنچه خداونـد شـما را پیروزی داده و غنـایمی که به دست آورده ایـد، خوش حـال شـده ایـد؟ گفتم: آری. او گفت: هرگاه سـرور جوانان آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را دیدیـد از جنگ کردن در کنار وی بیش از غنایمی که امروز به دست آوردیـد، شادمان باشـید» «۱».

(۴) «ابراهیم بن سعید» که همراه زهیر نزد امام علیه السّلام رفته بود، روایت می کند که حضرت به وی فرمود: در کربلا کشته می شود و سر مبارکش را «زجر بن قیس» نزد یزید خواهد برد به امید آنکه جایزه ای از او به دست آورد ولی چیزی به وی

---

(۱) شیخ مفید، الارشاد، ۲/ ۷۲- ۷۳، ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۴۲. انساب الاشراف ۳/ ۳۷۸- ۳۷۹. الدر النظیم، ۵۴۷- ۵۴۸.

نخواهد داد «۱».

زهیر را بخت یـار بود که به کـاروان عترت پـاک پیوست و از قوی ترین مـدافعان آن و از درخشـان ترین یاران امام شـد، جان خود را فدای امام کرد و در راه هدف عادلانه اش شهید گشت.

(۱)

خبر فاجعه آمیز شهادت حضرت مسلم

خبر دردناک شهادت مسلم را «عبد اللّه بن سلیمان» و «منذر بن مشمعل» که هر دو اسدی بودند، به امام رساندند «۲». آنان- بنا به گفته مورخان- مناسک حج را به جای آورده بودند و علاقه بسـیار شدیدی داشـتند که با امام تماس گرفته، از وضـعیت آن حضرت آگاه شوند. پس به سرعت راه پیمودند تا اینکه در زرود، به امام ملحق شدند و در حالی که همراه آن حضرت بودند، ناگهان مردی را دیدند که

از سمت کوفه می آمد، ولی هنگامی که حضرت حسین را دید، راهش را تغییر داد. امام متوقف شده بود و می خواست از آن مرد، چیزی بپرسد اما هنگامی که دید وی از روبه رو شدن با او خودداری نمود، به راه خود ادامه داد.

(۲) آن دو مرد اسدی، وقتی علاقه امام را به پرسش از آن مرد دیدند، به دنبال وی رفتند و به او رسیدند. بر او سلام کرده، خاندانش را جویا شدند، به آنها خبر داد که او اسدی است. آن دو نیز نسبت خود را با وی بیان داشتند و اوضاع کوفه را از او جویا شدند. به آنها گفت: وی از آنجا خارج نگردید مگر اینکه

---

(۱) محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه ۱۸۲، ح ۹۷.

(۲) گفته شده مردی که خبر را به امام رسانید «ابن یزید تمیمی» است، آن گونه که در صواعق، ص ۱۹۶ آمده. و گفته شده وی «بکر بن معتقد» است، به گفته انساب الاشراف ۳/ ۳۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۱

مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شده بودند و آنها را دید که از پاهایشان، در بازارها کشیده می شدند. آنها با وی خداحافظی کرده و به سرعت آمدند و به امام پیوستند و هنگامی که امام در ثعلبیه، فرود آمد «۱»، به آن حضرت گفتند: «خداوند تو را رحمت فرماید! خبری داریم اگر بخواهی به طور آشکارا با تو در میان می گذاریم و یا اینکه محرمانه به اطلاع می رسانیم ...».

(۱) امام علیه السّلام به یاران خود تأملی فرمود و گفت: «با اینان، رازی وجود ندارد».

- «آیا آن سوار را که شامگاه دیروز با او روبه رو گشتی،

دیدی؟».

- آری، می خواستم از او چیزی بپرسم».

- «به خدا ما خبرش را برای تو گرفتیم و تو را از پرسش وی بی نیاز ساختیم، او مردی از خاندان ماست که صاحب نظر، با صداقت و خردمند است، به ما گفت از کوفه خارج نگردید، مگر اینکه مسلم و هانی کشته شده بودند و آن دو را دیده است که از پاهایشان در بازار کشیده می شدند» «۲».

(۲) این خبر، همچون صاعقه، بر علویان فرود آمد و آنان بر از دست رفتن بزرگشان به گریه افتادند، آن محل از صدای گریه و زاری آنان به لرزه افتاد و اشکها چون سیل، روان شدند «۳». حیله و خیانت کوفیان، بر امام آشکار گشته آن حضرت یقین پیدا کرده بود که وی به همراه آن برگزیدگان از اهل بیت و یارانش، همان سرنوشتی را خواهند داشت که مسلم به آن رسیده بود.

(۳) یکی از همراهان امام خطاب به آن حضرت گفت: «تو را به خدا سوگند

---

(۱) «ثعلبیه»، از منازل راه مکّه به کوفه است بعد از شقوق و قبل از خزیمیه، آنجا دو سوم راه است (معجم البلدان ۲/ ۷۸).

(۲) الارشاد، ص ۷۴.

(۳) الدر المسلوک ۱/ ۱۱۱.

می دهیم که از همین جا مراجعت نمایی؛ زیرا در کوفه نه یاوری داری و نه پیروانی، ما می ترسیم که آنان بر ضد تو باشند».

(۱) امام به فرزندان عقیل نگاه کرد و به آنان گفت: «نظر شما چیست، مسلم کشته شده است؟».

آن جوانان در حالی که مرگ را ناچیز شمرده بودند، برخاستند و گفتند: «نه به خدا بازنمی گردیم تا انتقام خود را بگیریم و یا آنچه را مسلم چشید، ما

نیز بچشیم».

امام گفتاری همچون سخن آنان گفت و فرمود: «زندگی بعد از اینان، خیری نخواهد داشت» «۱».

(۲) آنگاه امام علیه السّلام به این شعر تمثّل جست:

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما

فان مت لم اندم و ان عشت لم الم کفی بک عارا ان تذل و ترغما «۲» «خواهم رفت و از مرگ بر انسان ننگی نباشد اگر نیتش حق باشد و همچون یک مسلمان جهاد کند».

«پس اگر بمیرم پشیمان نگردم و اگر زنده بمانم، سرزنش نمی شوم، برای تو ای انسان، ننگ بس است که خوار و ذلیل گردی».

(۳) امام با چهره ای برافراشته به پیش رفت، در حالی که یقین پیدا کرده بود که به سوی فتحی می رود که همانند آن فتحی نباشد. او رفت تا با امانت و اخلاص، رسالت خدا را ادا نماید، آن گونه که جدش حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیش از او آن را ادا کرده بود.

---

(۱) الارشاد، ص ۷۵.

(۲) الدر النظیم، ص ۵۴۸- ۵۴۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۳

(۱)

رسیدن خبر شهادت عبد اللّه

هنگامی که امام به «زباله» رسید، خبر دردناک کشته شدن فرستاده اش، «عبد اللّه بن یقطر» را دریافت نمود. آن حضرت، وی را برای ملاقات با مسلم بن عقیل فرستاده بود که مأموران، او را در قادسیه دستگیر نمودند و تحت الحفظ نزد فرزند مرجانه فرستادند، وقتی نزد آن پلید حاضر شد، ابن زیاد بر او فریاد کشید: «بالای منبر برو و آن دروغگوی فرزند دروغگو را لعنت کن و پایین بیا تا درباره تو تصمیم خود را بگیرم ...».

(۲) ابن مرجانه گمان کرد که وی چنان خواهد کرد و نمی دانست که او از

آزادگان بی نظیری است که کلام خدا به وسیله آنان، در زمین سربلند می گردد.

آن قهرمان عظیم بالای منبر رفت و صدای کوبنده اش را بلند نمود و گفت:

«ای مردم! من فرستاده حسین فرزند فاطمه به سوی شما هستم تا او را بر ضد فرزند مرجانه ناپاک، ناپاک زاده که خدایش لعنت کند، یاری کنید و نصرت دهید «۱». آنگاه وی به لعن و نفرین ابن زیاد پرداخت و زشتکاریهای بنی امیه را بیان کرده مردم را به یاری دادن ریحانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرا خواند. ابن زیاد به شدت خشمگین شد و دستور داد تا او را از بالای کاخ به پایین بیندازند، همان گونه که با «قیس بن مسهر صیداوی» عمل شد.

(۳) مأموران، او را از بالای کاخ به پایین انداختند و استخوانهایش شکسته شد، اما هنوز رمقی از زندگی در او باقی بود که فرومایه پلید، «عبد الملک لخمی» به سویش شتافت و سرش را برید تا نزد اربابش پسر مرجانه، تقرّب جوید. مردم از این کار، بر وی خرده گرفتند و او عذر آورد که می خواست وی را راحت کند!! (۴) هنگامی که خبر شهادتش به امام علیه السّلام رسید، این امر بر او گران آمده از

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۹.

زندگی، نومید گشت و دستور داد تا یاران و کسانی را که در طلب آسودگی به دنبال وی آمده بودند- نه برای حق- فراهم آورند، آنگاه به آنها فرمود: «اما بعد:

پیروان ما از یاری ما دست کشیده اند، پس هر کس دوست دارد که برود، می تواند حرکت کند که از ما بر او عهدی نباشد».

(۱) مگسان اجتماع، همان

طمع ورزانی که به خاطر کسب غنایم به دنبال او آمـده بودنـد، از دور آن حضـرت پراکنـده شدنـد و یاران برگزیده اش که با وی از مکه آمـده بودنـد، همراه وی ماندنـد «۱». اگر حضـرت حسـین علیه السّـلام در انـدیشه ملك و سـلطنت بود، اینگونه به صراحت با کسانی که به دنبالش آمده بودند، اوضاع خود را در میان نمی گذاشت؛ زیرا آن حضـرت به آنان اطلاع داد که هر کس به وی ملحق شود، منصب و یا مالی به دست نمی آورد، بلکه به صحنه های جهاد قدم می گذارد و با رسیدن به شهادت، رسـتگاری را از آن خود می سـازد. اگر آن حضـرت، از عاشـقان سـلطنت بود، در آن ساعـات سـختی که به شـدت به یـاور و دوستی که از او دفاع کند، نیازمند بود، چنین مطالبی را اظهار نمی فرمود.

(۲) امـام، یـاران و اهل بیتش را بارها نصـیحت کرد که او را رها کننـد و این تنها به خاطر این بود که آنان، آگاهانه و با اطلاع کامل از وضعیت خویش، وارد جنگ

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۴۲. انساب الاشراف، ۳/ ۳۷۹. وسیله المآل، ص ۱۸۹. ابی الفداء، تاریخ ۱/ ۱۹۰ ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۱. و در روضه الاعیان فی اخبار مشاهیر الزمان، ص ۶۷ آمده است، هنگامی که امام به مردم اجازه داد تا از اطراف وی متفرق شوند، آنان پراکنده گشتند و جز ۴۲ مرد از اهل بیتش، کسی باقی نماند.

در تاریخ طبری ۵/ ۳۹۹ آمـده است: کسانی که امام را از مدینه همراهی کرده بودند، هنگامی که امام کشـته شدن عبد اللّه بن یقطر را به آنان خبر داد، از دور او پراکنده شدند که

به نظر ما این اشتباهی از طبری است؛ زیرا امام هنگام آمدنش از مکه، بر مدینه نگذشته بود، مگر اینکه مقصود وی کسانی باشند که از مدینه به همراه وی تا مکه رفتند و یا در اثنای راه به آن حضرت ملحق شده بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۵

شونـد و در عمل نیز بهترین مردان و پایدارترین آنان در راه دفاع از حق از او پیروی کردند، در حالی که جانهایشان سرشار از ایمان به خدا و اخلاص برای جهاد در راه او بود.

(۱)

رؤیای امام حسین علیه السّلام

امام، هنگام ظهر، انـدکی به خواب رفت و خوابی دیـد که او را پریشان ساخت، آن حضـرت آشـفته خاطر از خواب بیدار شد، فرزند نیکوکارش «علی اکبر» به سوی او آمد و گفت: چرا شما را آشفته خاطر می بینم؟

- خوابی دیدم که مرا پریشان خاطر ساخت.

- خیر باشد؟

(۲) پـدرش، آن خواب هولنـاک را برایش تعریف کرد و فرمود: «سواری را دیـدم که در کنارم ایسـتاده است در حالی که می گوید: شـما با شـتاب می روید و مرگ شـما را با شتاب به سوی بهشت می برد، پس دانستم که این خبر مرگ ماست که به ما رسیده است» «۱». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۸۵ رؤیای امام حسین علیه السلام ..... ص : ۸۵

فرزند نیکوکار با سرعت گفت: «آیا ما بر حق نیستیم؟».

- «آری، هستیم، سوگند به آنکه بازگشت بندگان به سوی اوست».

آنگاه افتخار بنی هاشم، شگفت انگیزترین تصویرهای ایمان و فداکاری در راه خدا را به نسلها ارائه نمود و به پدر گفت: «ای پدر! اعتنایی به مرگ نخواهیم کرد».

(۳) حضرت حسین علیه السّلام در وجود فرزندش، بهترین یاور را

برای ادای رسالت بزرگش یافت و لذا او را بر آن گفتار، سپاس گفت و فرمود: «پسرم! خداوند به تو

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۶

بهترین پاداشی را که به فرزندی به خاطر پدرش می دهد، عنایت فرماید ...» «۱».

(۱)

روبه رو شدن با حرّ

موکب امام به «شراف» رسید، در آنجا چشمه آبی وجود داشت، امام به جوانانش دستور داد تا آب بگیرند و فراوان هم بگیرند، آنان چنین کردند و سپس قافله به راه افتاد و صحرا را درمی نوردید که ناگهان یکی از یاران امام تکبیر گفت. امام از این کار در شگفت شد و به او فرمود: «برای چه چیزی تکبیر گفتی؟».

- نخلها را دیدم.

مردی از یاران امام که راه را قبلا رفته و با آن آشنا شده بود، به وی گفت:

«در اینجا نخلی وجود ندارد، آنچه می بینی نیزه ها و گوشهای اسبان هستند».

(۲) امام قدری تأمل نمود و فرمود: «من نیز آن را می بینم» امام دانست آنها پیشقراولان سپاه دشمن هستند که برای جنگ با وی آمده اند، پس به یارانش فرمود: «آیا پناهگاهی نداریم که به آن پناه بریم و آن را پشت سر خود قرار دهیم و تنها از یک طرف با دشمن روبه رو گردیم؟» یکی از یارانش که وضعیّت راه را می دانست، به آن حضرت گفت: «آری، این ذو حسم «۲» در کنار تو است، اگر به طرف آن در سمت چپ بروی و زودتر به آن برسی، آن گونه است که می خواهی».

(۳) کاروان امام به طرف آن حرکت کرد، ولی هنوز مقدار زیادی دور نشده بود

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۲. الدر المسلوک، ص ۱۰۹، الفتوح ۵/ ۱۲۳.

(۲) «ذو حسم»: به ضم

حاء و فتح سین، نام کوهی در آن منطقه است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۷

که سپاه فراوانی به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی به آنها رسید، ابن زیاد به وی فرمان داده بود تا در صحرای جزیره، حرکت کند و امام را جستجو نماید و او را دستگیر کند، تعداد سوارانش، حدود یک هزار سوار بودند. آنها هنگام ظهر در برابر امام ایستادند در حالی که هوا به شدت گرم بود. امام آنها را دید که از شدّت تشنگی در حال تلف شدن هستند، دلش به حال آنان سوخت و از اینکه آنان برای کشتن وی و ریختن خونش آمده بودند، چشم پوشید و به یارانش دستور داد تا آنها را آب بدهند حتی به اسبانشان نیز آب بدهند. یاران امام به آن لشکر آب دادند و سپس به طرف اسبانشان رفتند و ظرفها و طشتها را پر از آب کردند و هرگاه سه یا چهار یا پنج بار آب می دادند، اسب را کنار می زدند و دیگری را آب می دادند تا اینکه همه اسبان را آب نوشاندند «۱».

(۱) امام در سفرش، آمادگی کامل داشت، زیرا تنها ظرفها برای آب دادن به هزار سوار همراه با اسبانشان کفایت می کرد و این علاوه بر سایر اثاثیه و متاعهای دیگر بود.

(۲) به هر حال، امام کرامت فرمود و آن سپاه را که برای جنگ با وی آمده بودند، نجات داد. مورخان می گویند: «علی بن طعان محاربی» در میان آن لشکر بود که از کرامت طبع و اخلاق عظیم امام، سخن به میان آورده می گوید: من از جمله کسانی بودم که تشنگی به آنان زیان رسانده بود، حضرت

حسین علیه السّلام به من دستور داد تا راویه حامل آب را بخوابانم ولی من سخن حضرت را نفهمیدم؛ زیرا «راویه» در زبان اهل حجاز به معنای «شتر» بود و هنگامی که دانست من سخن وی را نفهمیده ام، به من فرمود: «شتر را بخوابان»، من آن را خواباندم

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۰- ۴۰۱. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۸

و وقتی که خواستم آب بنوشم، آب از مشک جریان یافت، پس به من فرمود، مشک را بگیر، من ندانستم که چه کنم، پس سرور آزادگان، خود برخاست و مشک را گرفت تا من و اسبم هر دو سیراب شدیم.

(۱) این طبع بلند و عظمت نفس، آن سپاه را تکان نداد و هیچ کدام از آنان از این اخلاق والا متأثر نشد، مگر حرّ که ضمیر بیدار و حسّاسش، از این نیکی و احسان، اثر گرفته به ندای ضمیرش از جای جست و به امام پیوست و در خدمتش شهید شد.

(۲)

سخنرانی امام علیه السّلام

امام، از واحدهای آن لشکر، استقبال نمود و برای آنان سخنانی شیوا ایراد فرمود و ضمن آن سخنان برایشان توضیح داد که آن حضرت برای جنگ نیامده، بلکه فرستادگان و نامه هایشان به وی رسید و او را به آمدن به سوی آنان تشویق نموده و او به آنان پاسخ مثبت داده است. آن حضرت پس از حمد و ستایش خداوند فرمود:

(۳) «ای مردم! نزد خدای عزیز و جلیل و شما عذر می گزارم ... که من به سوی شما نیامدم مگر وقتی که نامه هایتان به سوی من آمد و فرستادگانتان آنها را برایم آوردند که به سوی ما بیا، ما را امامی نیست، شاید

خداوند به وسیله تو ما را بر هدایت فراهم آورد. اگر بر آن پایبند هستید، من اینک نزد شما آمده ام، پس به من عهد و پیمانی بدهید تا مطمئن گردم و اگر آمدن مرا دوست ندارید، از نزد شما به جایی که از آنجا آمده ام، برمی گردم» (۴) آنان از جواب بازماندند؛ زیرا بسیاری از آنان با آن حضرت برای آمدن به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۸۹

سویشان مکاتبه نموده، توسط سفیرش مسلم بن عقیل، با وی بیعت کرده بودند ... وقت نماز فرا رسید، آن حضرت به مؤذن خود، «حجاج بن مسروق» دستور داد تا برای نماز ظهر، اذان و اقامه بگوید. پس از اینکه وی این کار را انجام داد، امام به حرّ فرمود: «آیا می خواهی با یارانت نماز بخوانی؟».

- بله، با شما نماز را به جای می آوریم.

آنان به امام اقتدا نموده و نماز ظهر را به جای آوردند، پس از پایان نماز به چادرهایشان رفتند و وقتی که هنگام نماز عصر فرا رسید، حرّ به همراه افرادش آمدند و نماز عصر را به امام اقتدا کردند.

(۱)

خطبه امام علیه السّلام

پس از آنکه امام نماز عصر را به پایان رساند، با عزمی محکم در میان آن لشکر، خطابه ای شایان ایراد فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند، گفت:

«ای مردم! شما اگر از خداوند پروا کنید و حق را برای اهل آن بشناسید، این کار، خداوند را بیشتر راضی می سازد، ما اهل بیت، به سرپرستی این کار، شایسته تر هستیم از این کسانی که مدعی چیزی هستند که از آن ایشان نیست، آنان که با ستم و تجاوز در میان شما حکومت می کنند. اگر شما ما را نمی پسندید

و حق مرا نمی دانید و نظرتان اینک غیر از آن چیزی است که در نامه هایتان برای من آمده، از نزد شما برمی گردم».

(۲) امام، با این خطابه آنان را به طاعت خداونـد و پیروی از داعیان حق و ائمه هـدایت؛ اهل بیت علیهم السّلام فرا خواند؛ زیرا آنها به این کار از بنی امیه که ظلم و ستم را در میان آنان گسترش داده بودند، شایسته تر بودند. همچنین به آنها عرضه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۰

داشت که اگر نظرشان تغییر کرده و بیعت خود را شکسته اند، از نزد آنان برگردد.

حرّ که چیزی در مورد نامه ها نمی دانست و ظاهرا در آن اوقات از حرکتهای سیاسـی در کوفه دور بوده، روی به آن حضـرت کرد و گفت: «این نامه هایی که از آنها سخن می گویید، چیستند؟».

(۱) امام، «عقبه بن سـمعان» را دسـتور داد تا نامه ها را حاضـر کند. وی، دو خورجین پر از نامه بیرون آورد و آنها را روبه روی حر بر زمین ریخت. حر، در شگفت شد و در آنها تأملی کرد و گفت: «ما از جمله این افراد که به تو نامه نوشته اند، نیستیم».

(۲)

مشاجره میان حضرت حسین علیه السّلام و حرّ

میان امام و حرّ، مشاجره سختی روی داد؛ زیرا حرّ به امام گفت: دستور دارم که هرگاه تو را ببینم از تو جدا نشوم تا اینکه تو را به کوفه، نزد ابن زیـاد ببرم!! این کلمـات، سـخت بر امام گران آمـد و در برابر حرّ بپاخاست و بر او بانگ زد: «مرگ، از این به تو، نزدیکتر است».

(۳) سـرور آزادگـان، از بیعت بـا یزیـد امتنـاع فرمود، پس چطور که بـا فرزنـد مرجانه، آن ناپاک و ناپاک زاده، بیعت کنـد؟ و چگونه نزد وی

اسیر برده شود. در این صورت، مرگ برای حر، از رسیدن به این خواسته دون، نزدیکتر بود ..

(۴) امام حسین علیه السّلام به یارانش دستور داد تا بر مرکبهای خود سوار شوند و چون بر پشت مرکبها قرار گرفتند، به آنان فرمان داد به سوی مدینه حرکت کنند، ولی حر، مانع آنها شد، امام حسین روی به او کرد و بر او فریاد کشید:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۱

«مادرت به عزایت بنشیند! از ما چه می خواهی؟».

(۱) حرّ، سر به زیر افکند و به فکر فرورفت و سپس سر برداشت و مؤدبانه خطاب به امام گفت: «به خدا! اگر از عرب، شخصی غیر از تو چنین حرفی به من بزند، از یاد کردن مادرش به عزا، خودداری نمی کردم، هر که خواهد باشد، ولی به خدا! من راهی برای یاد کردن مادرت ندارم، جز به بهترین صورتی که بر آن توانا باشم ...».

خشم امام فرو نشست و به او فرمود: «از ما چه می خواهی؟».

- می خواهم که تو را نزد ابن زیاد ببرم.

امام بر او فریاد کشید: «به خدا! به دنبال تو نخواهم آمد».

- در آن صورت به خدا قسم! تو را رها نخواهم کرد.

(۲) نزدیک بود که وضعیّت به روشن شدن آتش جنگ بینجامد ولی حرّ، با آرامش به امام گفت: «من برای جنگ با شما دستوری ندارم ولی دستور داده شده ام که از تو جدا نشوم تا اینکه تو را به کوفه برسانم. پس اگر نمی پذیری، راهی را در پیش گیر که تو را به کوفه وارد نکند و به مدینه بازنگرداند تا اینکه من به ابن زیاد نامه بنویسم و تو نیز به یزید

یا ابن زیاد نامه بنویسی، شاید خداوند وضعی را پیش بیاورد که سلامت و عافیت- به جای برخورد کردن با شما- روزی من باشد».

(۳) آنان بر این امر، توافق نمودند و امام سمت چپ راه «عذیب و قادسیه» را در پیش گرفت، کاروانش، صحرا را درمی نوردید و حر، به دقت به دنبال او بود و به شدت از وی مراقبت می کرد «۱».

---

(۱) ابن اثیر، کامل ۴/ ۴۶- ۴۸. طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۱- ۴۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۲

(۱)

گفته ای نادرست

از گفته های غیر صحیحی که مدرکی برای آنها نیست، مطلبی است که «بستانی» آن را نقل نموده، متن آن چنین است: «هنگامی که حسین به کوفه نزدیک شد، حر بن یزید ریاحی که هزار سوار از یاران ابن زیاد به همراهش بودند، با وی روبه رو شده به او گفت: عبید اللّه مرا فرستاده است تا مواظب کارهایت باشم و به من گفته اگر بر او دست یافتی از او جدا مشو یا وی را نزد من بیاور، من دوست ندارم خداوند مرا به چیزی از کار تو مبتلا سازد، پس راهی غیر از این راه در پیش گیر و به هر جا خواهی برو، من به ابن زیاد می گویم که راه تو بر خلاف راه من بوده و من در مورد خود و همراهانت تو را به خدا سوگند می دهم.

(۲) حسین علیه السّلام راهی غیر از جاده را در پیش گرفت و به همراه یارانش به سوی حجاز بازگشت. آن شب را حرکت می کردند. هنگامی که صبح فرا رسید، با حرّ روبه رو شدند، حسین به وی گفت: چه چیزی تو را آورده است؟ گفت: از من

نزد ابن زیاد سـخن چینی شده است که من پس از آنکه بر تو دست یافته بودم تو را رها کرده ام، او به من نوشـته به تو برسم و از تو جدا نشوم تا اینکه با سپاهیان بیایی ...» «۱».

(۳) این سـخن از جمله افسانه هاست؛ زیرا ملاقات امام با حر، نزدیک کوفه نبوده بلکه ضـمن راه در محلی نزدیک به «شراف» بود، اضافه بر آن حر، به امام پیشـنهاد ننمود که هر جا می خواهـد برود، بلکه دسـتورات مؤکدی از ابن زیاد به وی صادر شده بود که امام را دستگیر کند و او را چنانکه گفتیم، به کوفه ببرد، این مطلب مورد اتفاق مورخان و ارباب مقاتل می باشد.

---

(۱) بستانی، دائره المعارف ۷/ ۴۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۳

(۱)

خطای ابن عنبه

از خطاهـای فاحش، مطلبی است که «ابن عنبه نسابه» ذکر نموده مبنی بر اینکه حر، می خواست امام را مجبور سازد که به کوفه وارد شود، ولی امام نپذیرفت و راه خود را به طرف شام به سوی یزید بن معاویه تغییر داد و هنگامی که به کربلا رسید، او را از حرکت بازداشتند و سی هزار نفر به فرماندهی «عمر بن سعد» به سوی او فرستاده، خواستند او را به کوفه ببرند تا از عبید اللّه بن زیاد اطاعت کند، ولی او خودداری کرد و رفتن به سوی یزید را برگزید، آنان مانع وی شدند و با او به جنگ پرداختند «۱».

(۲) هیچ یک از مورّخان، این سخن را نپذیرفته و اتفاق نموده اند که امام بر تصمیم خود مبنی بر عدم بیعت با یزید باقی ماند و اگر می خواست با یزید بیعت کند، باب جنگ با وی را

نمی گشود و در برابرش شمشیرها را نمی کشید.

(۳)

خطبه امام علیه السّلام

هنگامی که کاروان امام به «بیضه» رسید، آن حضرت علیه السّلام خطبه ای برای حرّ و همراهانش ایراد کرد و انگیزه های خود را در قیام بر ضد یزید بیان نمود و آن قوم را به یاری خویش فرا خواند و پس از حمد و ستایش خداوند، فرمود:

«ای مردم! رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمکاری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان خدا را شکسته و مخالف سنت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله گشته و با بندگان خدا به گناه و تعدی عمل نموده ولی به عمل یا به سخن، بر ضد

---

(۱) عمده الطالب، ص ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۴

وی اقدامی ننماید، بر خداوند حق خواهد بود که او را به جایگاهش وارد نماید.

(۱) همانا این قوم، طاعت شیطان را گرفته و طاعت خداوند رحمان را ترک نمودند، فساد را آشکار کرده احکام خدا را تعطیل ساختند، دارایی عمومی را به خود اختصاص داده حرام خدا را حلال دانسته و حلال او را حرام کرده اند، من از آنکه (دین خدا را) تغییر داده است شایسته تر هستم. نامه های شما به من رسید و نمایندگان شما با بیعتشان نزدم آمدند مبنی بر اینکه شما مرا تسلیم دشمن نمی کنید و رهایم نمی نمایید، پس اگر بر بیعت خود پایدارید، به نیکی و صلاح خود می رسید، من حسین فرزند علی و فاطمه دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستم، جانم با جانهای شما و خانواده ام با خانواده های شماست، من الگوی شما هستم، اما اگر این کار را نکردید و پیمان

خود را شکستید و بیعتم را واگذاشتید، سوگند به جانم که این از شما کار ناآشنایی نیست؛ زیرا شما با پدر و برادرم و عموزاده ام مسلم نیز چنین کرده اید، پس فریب خورده آن کسی است که به شما فریفته گردد. شما بهره خود را از دست داده و قسمت خود را تباه کرده اید، هر کس پیمان شکند، با خود پیمان شکنی کرده است و خداوند ما را از شما بی نیاز خواهد کرد و السّلام».

(۲) این سخنرانی درخشان، نکات مهم بسیاری را دربرداشت که عبارتند از:

اوّل اینکه: آن حضرت به خاطر پاسخ به وظیفه دینی که بر عهده داشت، اقدام به قیام بر ضد حکومت یزید نمود؛ زیرا اسلام، سلطان ستمکار را نمی پذیرد و مبارزه با او را ملزم می سازد و هر کس به جهاد اقدام نکند، در گناه و اقدامات وی به ظلم و ستم شریک خواهد بود.

دوّم اینکه: آن حضرت، امویان را محکوم کرد و سیاست آنان را که بر طاعت شیطان و معصیت خدای رحمان و اظهار فساد و انجام ندادن احکام خدا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۵

و به خود اختصاص دادن اموال عمومی و حلال دانستن حرام و حرام شمردن حلال، پایدار است، مورد انتقاد شدید قرار داد.

سوم اینکه: آن حضرت از دیگران بر اقدام جهت تغییر اوضاع موجود آن روزگار شایسته تر است که اعلام خطری برای اسلام بوده؛ زیرا آن حضرت علیه السّلام نخستین فرد مسئول برای قبول این امر مهم بوده است.

چهارم اینکه: حضرتش علیه السّلام بر آنها عرضه داشت که هرگاه زمام امور را به دست گیرد، خود را همراه آنها و خانواده اش را با خانواده هایشان قرار خواهد داد

بدون اینکه امتیازی برای وی در برابر آنها باشد.

پنجم اینکه: اگر آنان بیعت خود را شکستند و پیمانهایی را که بسته بودند، بر هم زنند، از آنها امری عجیب نیست؛ زیرا آنان قبلا- با پدر، برادر و عموزاده اش نیز، پیمان شکنی نموده اند و بدین ترتیب بهره خود را از دست داده و خود را از سعادت، محروم ساخته اند.

(۱) امام با این خطبه، مسائل را آشکار نمود و روزنه های نور را برای آنها گشود و آنان را به اصلاح فراگیری فراخواند که در سایه آن آسوده به سر برند.

هنگامی که حر، خطابه حضرت را شنید، روی به آن حضرت آورد و گفت: «من تو را در مورد خودت، به یاد خدا می اندازم؛ زیرا شهادت می دهم که اگر به جنگ اقدام کنی، کشته خواهی شد».

(۲) امام روی به او نمود و به وی فرمود: «آیا مرا با مرگ می ترسانی؟ آیا این برای شما مهم است که مرا بکشید؟ نمی دانم چه چیزی به تو بگویم؟ ولی به تو همان را می گویم که آن برادر اوسی به عموزاده اش هنگامی که می خواست به یاری رسول خدا برود، که کجا می روی؛ کشته می شوی؟ گفت:

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی خیرا و جاهد مسلما

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۶ و آسی الرجال الصالحین بنفسه و خالف مثبورا و فارق مجرما

فان عشت لم اندم و ان مت لم ألم کفی بک ذلا- ان تعیش و ترغما «۱» «می روم و در مرگ بر جوان مرد ننگی نیست اگر نیستش خیر بوده همچون مسلمانی، جهاد کرده باشد».

«با جان خود مردان نیکوکار را همراهی کند، با لعنت شدگان مخالفت کرده و از جنایتکاران دور گشته

باشد».

«اگر زنـده بمـانم پشـيمان نمی شوم و اگر بميرم سـرزنش نمی گردم، ولی برای تو خواری همين بس كه زنـده بمانی و مجبور باشی».

هنگامی كه حرّ اين سـخن را شنيد، از كنار آن حضرت دور شد و دانست كه وی بر مرگ مصمّم و بر فداكاری در راه هدفش برای اصلاح فراگير، عازم است.

(۱)

پيوستن گروهی از مردم كوفه به امام عليه السّلام

وقتی كه امام به «عذيب هجانات» رسـيد، چهار نفر از مردم كوفه كه برای ياری اش آمده بودند، به آن حضـرت پيوستند، آنان سوار بر شترهای خود؛ يک اسب را كه متعلق به «نافع بن هلال» بود، با خود همراه داشتند، از مردم كوفه، كسی جز آنان، برای استقبال از حضرت حسين عليه السّلام نيامده بود، آنها عبارتند از:

۱- نافع به هلال مرادی.

۲- عمرو بن خالد صيداوی.

۳- سعد، غلام عمرو بن خالد.

۴- مجمع بن عبد اللّه عابدی، از مذحج.

---

(۱) ابن اثير، تاريخ ۴/ ۴۹، و طبری ۵/ ۴۰۳- ۴۰۴.

(۱) حرّ، می خواست مـانع پيوسـتن آنـان به حضـرت حسـين گردد، ولی امـام بر او بانـگ زد: «در اين صورت از آنهـا حمايت خواهم كرد به همـان گونه كه از خودم حمـايت می كنم، اينان انصار و ياران من هسـتند، تو به من قول داده ای كه تا رسـيدن نامه ابن زياد، متعرض من نشوی».

(۲) حرّ، آنان را رها كرد و آنها به امام پيوستند، آن حضرت ايشان را خوشامد گفت و از آنها در مورد اهل كوفه پرسيد، آنان گفتند: «اما اشـراف، رشوه شان عظيم گشـته و كيسه هايشان انباشته شده تا دوستيشان به دست آيد و نظرشان حاصل شود. آنها بر تو دشمنی واحد هستند و به تو نامه ننوشته اند مگر برای اينكه تو

را برای خود بازار و محل کسب درآمد قرار دهند ... و اما دیگر مردمان، دلهایشان تو را می خواهد و شمشیرهایشان، فردا بر ضد تو کشیده خواهد شد» «۱».

(۳) این سخن، نکات بسیار مهمی را مشخص می سازد که عبارتند از:

۱- حکومت، وجدانهای بزرگان و اشراف اهل کوفه را با پول، خریده و آنان را با جاه و نفوذ، فریفته و آنان یک دست، همفکر و متفق شده بودند تا با امام بجنگند، امویان در این سیاست حیله گرانه، مهارت یافته بودند و بزرگان را با همه وسایل ممکن به طرف خود می کشیدند، اما مردم عادی را با تازیانه هایی که بر پشت آنان می زدند، در آتش ستم خویش شعله ور می ساختند.

(۴) ۲- اشراف اهل کوفه، با حضرت حسین علیه السّلام برای آمدن به سوی آنان، مکاتبه کرده بودند نه برای اینکه به عادلانه بودن هدف آن حضرت و بطلان امویان اعتقادی داشتند، بلکه به این سبب با حضرتش مکاتبه کردند تا برای آنها

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۱- ۳۸۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۸

بازار و محل کسب درآمدی برای دستیابی به اموال بنی امیه باشد، آنها به امویان اعلام می نمودند که اگر اموال فراوانی در اختیار ما قرار ندهید، از یاران حسین خواهیم شد! نامه های آنان به آن حضرت وسیله ای از وسایل کسب درآمد بود.

(۱) ۳- عامه مردم، دلهایشان با حضرت حسین علیه السّلام بود، اما آنان به دنبال رهبران خود بودند بدون اینکه هیچ گونه اراده و اختیاری برای پیروی از آنچه بدان ایمان داشتند، دارا باشند، آنان سربازان حکومت و وسیله کوبنده آن بودند.

اینها بعضی از نکات مهم سخنان آن گروه بود که دلالت بر مطالعه دقیق

آنان نسبت به مسائل جامعه شان دارد.

(۲)

همراه با طرماح

«طرماح»، در اثنای راه به امام ملحق شد و مدتی همراه آن حضرت بود، امام روی به یارانش کرد و به آنان فرمود: «آیا در میان شما کسی هست که به بیراهه آشنا باشد؟».

«طرماح بن عدی طائی» روی به آن حضرت کرد و گفت: «من راه را می دانم».

- «پیشاپیش ما حرکت کن».

(۳) طرماح، پیشاپیش کاروان عترت پاک به راه افتاد در حالی که غمها بر او دست یافته بودند، وی با صدایی اندوهبار در حالی که شعری حماسی می خواند، به حدی «۱» پرداخت:

یا ناقتی لا تذعری من زجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر

---

(۱) حدی: سرودی که شتربانان عرب برای شتران می خوانند تا تیز روند (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۹۹ بخیر فتیان و خیر سفرآل رسول اللّه اهل الفخر

الساده البیض الوجوه الزهرالطاعنین بالرماح السمر

الضاربین بالسیوف البترحتی تحلی بکریم النجر

بما جد الجد رحیب الصدراتی به اللّه لخیر امر

عمره اللّه بقاء الدهریا مالک النفع معا و الضر

امدد حسینا سیدی بالنصرعلی الطغاه من بقایا الکفر

علی اللعینین سلیلی صخریزید لا زال حلیف الخمر

و العود و الصنج معا و الزمرو ابن زیاد العهر و ابن العهر «۱» «ای ناقه من از نهیب من پریشان مشو و مرا پیش از طلوع فجر، برسان».

«با بهترین جوانان و بهترین مسافران، خاندان رسول خدا، افتخار آفرینان».

«سروران سفید روی، چهره های چون گل که با نیزه های تیره، ضربه می زنند».

«با شمشیرهای برّان می ستیزند تا برسانی آن کس را که بهترین اصل و نسب را دارد».

«جدّی بزرگوار و سینه ای فراخ دارد که خداوند او را برای بهترین کار، آورده است».

«خداوند او را برای همیشه روزگار نگهدارد، ای آنکه سود و

زیان، هر دو به دست اوست!».

«سرورم، حسین را پیروزی ده، بر ستمگرانی که از باقیماندگان کفر هستند».

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۲- ۳۸۳. الفتوح ۵/ ۱۴۰- ۱۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۰۰

«بر آن دو ملعونی که نسل ابو سفیانند، یزیدی که پیوسته هم پیمان شراب است».

«و عود و چنگ و سازها و ابن زیاد، آن ناپاک فرزند ناپاک».

(۱) شترها تحت تأثیر نغمه های این شعر حزن آلود، بر سرعت حرکت خود افزودند، در حالی که چشمان یاران حضرت حسین علیه السّلام و اهل بیتش، پر از اشک شده بود. آنها دعای طرماح را برای نصرت و تأیید حضرت حسین، آمین می گفتند.

(۲) «دکتر یوسف خلف» این رجز را چنین مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد:

«رجز در اینجا- که شاید نخستین شعر کوفی باشد که سخن از حسین علیه السّلام در آن آشکار می گردد- به سادگی بر ابراز عقیده، اعتماد دارد و آن چیزی بیش از صورتی از درود بدویها و خوشامدگویی آنان به میهمان عزیزی است که بر آنها وارد شده و آنان برای استقبال از او خارج گشته اند، رجزخوان، ناقه اش را به حرکت سریع وامی دارد تا به جایگاه این میهمان برسد و مداحی مأنوس نزد بادیه نشینان را برایش کاملا ادا گرداند و آن شایستگیها و فضائلی را که بدوی در مرد می شناسد، بر او می پوشاند؛ زیرا وی نزد او اصلی گرانمایه دارد، او با شکوه و آزاده و گشاده سینه است ... که این میهمان، شخصی عادی نیست، بلکه نوه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و برانگیخته عنایت الهی برای آنان است به خاطر کاری که بهترین کارهاست. آنگاه، این درودگویی بدوی را با دعایی فطری

و ساده ولی بیان کننده آنچه در دل برای او دارد، یعنی محبت صادقانه و اخلاص عمیق، خاتمه می دهد. دعا می کند که خداوند او را برای همیشه روزگار نگاهدارد» «۱».

(۳) آنگاه طرماح، به امام گفت: «به خدا! من نگاه که می کنم کسی را همراه تو

---

(۱) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۳۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۰۱

نمی بینم، اگر جز این افرادی که همراه حر، مراقب تو هستند، کسی دیگر با تو نجنگد، بازهم گرفتاری وجود داشت، پس چگونه باشد در حالی که من یک روز قبل از خارج شدنم از کوفه، دیدم که بیرون کوفه پر از مردان است، من درباره آنان پرسیدم، گفته شد برای فرستادن به سوی حسین است، تو را به خدا سوگند می دهم که حتی یک وجب به طرف آنها نروی» «۱».

(۱) ولی امام به کجا برگردد؟ و به کجا برود؟ در حالی که زمین، همه در قبضه امویان بود، آن حضرت چاره ای نداشت جز اینکه سفرش به عراق را ادامه دهد.

طرماح به آن حضرت پیشنهاد کرد که همراه وی به کوه بنی طی برود و برای آن حضرت تعهد کرد که بیست هزار نفر طائی را برای جنگ در خدمت وی آماده نماید. اما امام به این وعده که ضمانت نشده، پاسخ مثبت نداد. طرماح از امام اجازه خواست تا نزد خانواده اش برود و کالاها را برساند و برای یاری آن حضرت بازگردد. امام به وی اجازه داد و او به سوی خانواده اش رفت و چند روزی توقف کرد و سپس به سوی امام بازآمد، ولی هنگامی که به «عذیب هجانات» رسید، خبر شهادت امام را دریافت کرد و از اینکه

شهادت همراه ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را از دست داده بود، به گریه مشغول شد «۲».

(۲)

همراه با عبید اللّه بن حر

کاروان امام بر کاخ «بنی مقاتل» گذشت «۳»، امام در آن محل فرود آمده در

---

(۱) انساب الاشراف، ۳/ ۳۸۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۶- ۴۰۷.

(۳) خوارزمی در مقتلش ج ۱، ص ۲۲۸- ۲۲۹ گفته است: ملاقات امام با عبید اللّه بن حربین ثعلبیه وزرود بوده است.

نزدیکی آن چادری برپا شده، روبه رویش نیزه ای را در زمین فرو کرده بودند که نشانی از دلاوری و شجاعت صاحب آن چادر بود، اسبی نیز در مقابل آن دیده می شد. امام درباره صاحب آن خیمه پرسید. به او گفته شد که وی «عبید اللّه بن حر» است. حضرت، حجّاج بن مسروق جعفی» را برای ملاقات با وی مأمور ساخت. او نزد وی شتافت و عبید اللّه بی مقدمه به او گفت: چه خبری را آورده ای؟

- خداوند کرامتی به تو هدیه فرموده است.

- آن چیست؟

(۱)- این حسین بن علی علیه السّلام است که تو را به یاری خود فرا می خواند، پس اگر در خدمتش بجنگی پاداش می بینی و اگر بمیری به شهادت رسیده ای.

(۲)- من از کوفه خارج نشده ام مگر از ترس اینکه حسین علیه السّلام به آن وارد شده و من در آنجا باشم و او را یاری نکنم، زیرا در آنجا، نه شیعیانی دارد و نه یاورانی که همه به دنیا روی آورده اند جز آنکه خداوند او را نگهداشته است! (۳) حجّاج بازگشت و سخن او را به امام علیه السّلام رساند. امام علیه السّلام بر آن شد که بر او حجّتی اقامه کند و او

را از وضعی که داشت، آگاهی دهد، پس همراه با برگزیده ای پاک از اهل بیت و یارانش به سوی او روان شد.

(۴) عبید اللّه، استقبالی شایسته از آن حضرت به عمل آورد و مقدمش را بسیار گرامی داشت، در حالی که هیبت امام او را در خود فرو برده بود، او بعدها در آن باره چنین سخن به میان آورد:

«هرگز کسی را زیباتر و چشم گیرتر از حسین ندیده بودم و هرگز دلم برای کسی آن گونه که بر او دل سوزاندم، نشکسته است هنگامی که او را دیدم راه می رفت و کودکان در اطرافش بودند، به محاسنش نظر افکندم و آن را همچون

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۰۳

بال زاغ دیدم، به او گفتم: آیا این سیاهی است و یا خضاب کرده ای؟ فرمود: ای فرزند حرّ! پیری بر من شتاب کرده است، آن وقت دانستم که آن خضاب بوده است «۱».

(۱) امام علیه السّلام مسائل سیاسی و اوضاع موجود را با وی مورد بحث قرار داد و سپس او را به نصرتش فراخواند و به او فرمود: «ای فرزند حرّ! مردم شهرتان به من نوشتند که آنها بر یاری ام فراهم آمده اند و از من خواستند به سویشان بیایم که آمده ام، اینک نظر آن قوم آن گونه که ادّعا کرده بودند نیست؛ زیرا آنان به کشتن عموزاده ام مسلم و پیروانش کمک کرده و بر اطاعت از فرزند مرجانه، عبید اللّه بن زیاد اجتماع نموده اند ... ای فرزند حرّ! بدان که خداوند عزیز و جلیل تو را به خاطر گناهانی که در گذشته مرتکب شده ای کیفر خواهد داد، من تو را به توبه ای فرامی خوانم که با آن، گناهانت را

شستشو دهی ... تو را به یاری ما اهل بیت فرا می خوانم» «۲».

(۲) فرزند حر، بهانه هایی واهی مطرح ساخت و خود را از سعادت، رستگاری و نصرت سبط رسول صلّی اللّه علیه و آله محروم کرد و گفت: «به خدا من می دانم هر کس تو را همراهی کند در آخرت خوشبخت خواهد شد، ولی من به چه درد شما می خورم، در حالی که در کوفه برای تو یاوری نمی بینم، تو را به خدا سوگند می دهم که مرا بر این کار مجبور نسازی؛ زیرا دلم اجازه مردن نمی دهد، امّا این اسب من «ملحقه» را در اختیارگیر «۳»، به خدا سوگند در طلب چیزی بر آن سوار نشدم مگر اینکه به آن رسیدم و تاکنون هرگاه بر آن سوار بوده و کسی در طلبم

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۴. خزانه الادب ۲/ ۱۵۸.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۲۹- ۱۳۱.

(۳) و در روایتی آمده است «این اسبم عنان بسته و آماده است».

بوده، پیوسته سبقت از آن من بوده است» «۱».

(۱) اسب وی نزد امام چه ارزشی داشت؟ لذا امام به وی پاسخ داد و فرمود: «ما نزد تو برای اسب و شمشیرت نیامده ایم، به طلب یاری تو نزدت آمده ایم، پس اگر بر جان خود در برابر ما بخل می ورزی، ما را نیازی به چیزی از دارایی تو نیست، من کسی نیستم که گمراهان را به یاوری گیرم «۲» و من تو را نصیحت می کنم اگر بتوانی که فریاد ما را نشنوی و حادثه ما را نبینی، این کار را انجام ده که به خدا سوگند هر کس فریاد ما را بشنود و به یاری ما

نیاید، خداوند او را در آتش جهنم می افکند» «۳».

(۲) فرزند حر سر بزیر افکند و با شرمساری آهسته گفت هرگز چنین نخواهد شد ان شاء اللّه «۴» و البته نباید چنان کسی با آن همه جنایت موفق به یاری امام و شهادت در راه او شود. و بالأخره فرزند حر از این خسارتی که در نتیجه ترک یاری فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دچارش شده بود به شدت پشیمان شد و شدیدا گرفتار ناراحتی وجدان بود و این ناراحتی را در ضمن اشعاری اظهار داشت که در فصل بحث از پشیمان شدگان از ترک نصرت امام حسین علیه السّلام خواهد آمد.

(۳)

همراه با عمرو بن قیس

امام در «قصر بنی مقاتل» با «عمرو بن قیس مشرفی» روبه رو شد که یکی از عموزاده گانش همراهش بود. او بر امام سلام کرد و به آن حضرت گفت: یا ابا

---

(۱) الأخبار الطوال، ص ۲۵۱. الدرّ النظیم، ص ۵۴۹.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۳۲.

(۳) مقرم، مقتل الحسین، ص ۱۸۹- ۱۹۰.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۱.

عبد اللّه! این را که می بینم خضاب است؟

(۱) حضرت علیه السّلام فرمود: «خضاب است و موی سپید برای ما بنی هاشم، سریعتر و عاجلتر باشد».

آنگاه آن حضرت علیه السّلام به آن دو روی کرد و فرمود: «آیا برای یاری من آمده اید؟».

- «خیر، ما بسیار عائله مندیم و کالاهایی از مردم در دست ماست و نمی دانیم که چه می شود و دوست نداریم امانت را تباه سازیم».

(۲) امام آن دو را نصیحت کرد و به آنان فرمود: «بروید که فریاد ما را نشنوید و سیاهی ما را نبینید؛ زیرا هر کس صدای فریاد ما را بشنود و یا

سیاهی ما را ببینـد، ولی به ما پاسـخ ندهد و به کمک ما نیاید، بر خداوند عزیز و جلیل حق است که او را به صورتش در آتش بیفکند» «۱».

(۳) امـام، از قصـر بنی مقاتـل حرکت کرد و کـاروانش صـحراهای سوزان را درمی نوردیـد و از کنـار باتلاقهایش با سـختی و مشقت می گذشت و از بادهای گرم و کوبنده اش رنج می برد.

(۴)

نامه ابن زیاد به حرّ

کاروان امام حرکتش را در صـحرا ادامه داد، گاه به راست و گاه به سـمت چپ، متمایل می شد در حالی که سربازان، کاروان را از سمت صحرا دور می کردند و به طرف کوفه می بردند و کاروان در برابرشان مقاومت می کرد «۲».

ناگهان سواری را دیدند که به سرعت راه می پیمود و از میان شنزارها می گذشت.

---

(۱) کشی، رجال، ص ۱۱۳، شماره ۱۸۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۱.

آنان اندکی منتظرش ماندند که متوجه شدند وی فرستاده ابن زیاد به سوی حر می باشد.

(۱) آن پلید، بر حرّ سـلام کرد ولی بر حضـرت حسـین علیه السّلام، سلام نکرد، او نامه ای از ابن زیاد به حر تحویل داد که در آن آمده بود: «اما بعد: هر وقت نامه ام به تو رسـید و فرستاده ام بر تو وارد شد، حسین را از جاده دور ساز و او را تنها در بیابان فرود آور، در جایی که نه پناهی باشـد و نه آبی، من به فرسـتاده ام دسـتور داده ام که ملازم تو باشـد و از تو جـدا نشود تا خبر اجرای دستورم از سوی تو را نزد من بیاورد و السّلام» «۱».

(۲) فرزند مرجانه، در دستورش به حرّ، دستگیری امام و اعزام وی به صورت تحت الحفظ به کوفه

را لغو نمود، شاید وی از دگرگون شدن حوادث و برگشتن اوضاع بر ضد خود ترسید، لذا محاصره وی در صحرا را- دور از شهرها- در نظر گرفت تا مردم به یاری اش نشتابند و نابودی وی به آسانی صورت گیرد.

(۳) حرّ، نامه را برای امام حسین خواند و امام خواست که حرکتش را به سوی روستایی یا محل دارای آبی ادامه دهد، ولی حرّ مانع آنان شد و گفت: نمی توانم؛ زیرا چشمهای مراقبی که از سوی ابن زیاد آمده بود، به دنبال حرّ بود و هر حرکتی از حر را که مخالف اوامر ابن زیاد می بود، یادداشت می کرد ...

(۴) زهیر بن قین روی به امام کرد و گفت: «این صحنه که می بینیم، بعدش از آن سخت تر است ... ای فرزند رسول خدا جنگ با اینها در این ساعت، بر ما آسانتر است از جنگ با کسانی که بعد از آنان به سوی ما می آیند که ما را یاری برابری با آنها نباشد».

(۵) حضرت حسین علیه السّلام فرمود: من آغاز کننده جنگ با آنان نخواهم بود.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۵ ابن شهراشوب، مناقب ۴/ ۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۰۷

«زهیر» سخنش را ادامه داد و گفت: «ما را به سوی این روستا حرکت ده تا در آنجا فرود آییم؛ زیرا جایی مستحکم است و در کنار فرات قرار دارد، پس اگر مانع ما شوند، با آنان می جنگیم که جنگ با آنها برای ما از جنگ با کسانی که بعد از آنان می آیند، آسانتر است».

(۱) امام از نام آن زمین پرسید: به او گفتند اینجا «عقر» نامیده می شود. امام آن را شوم گرفته حرکت کرد و

گفت: خداوندا! من از عقر، به تو پناه می برم» «۱».

حر، به امام اصرار کرد که در آن مکان فرود آید و از آن نگذرد. امام چاره ای جز فرود آمدن در آن محل نداشت. پس نگاهی به آن افکند و به یارانش روی نمود و گفت: «اسم این مکان چیست؟».

- «کربلا».

چشمان امام به اشک نشست و چنین گفت: «خداوندا! من از کرب و بلا، به تو پناه می برم» «۲».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۲. معجم البلدان ۴/ ۴۴۵.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۴۹. در تذکره الخواص، ص ۲۵۰ آمده است: وقتی به حضرت حسین علیه السّلام گفته شد که این زمین کربلاست، مشتی از خاک آن را برداشت و آن را بویید و گفت: «به خدا! این همان زمینی است که جبرئیل به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر داده که من در آن کشته می شوم».

در حیاه الحیوان دمیری ۱/ ۸۷ آمده است: حضرت حسین، درباره نام آن محل پرسید، به او گفته شد اینجا کربلاست، پس گفت: «دارای اندوه و گرفتاری است، پدرم در حرکتش به سوی صفین در حالی که من همراهش بودم، بر این محل گذشت و ایستاد و درباره آن پرسید که نامش را به وی گفتند، فرمود: در اینجا بارهایشان را می نهند، در اینجا خونشان ریخته می شود. از او در آن باره پرسیدند، فرمود: جمعی از آل محمد در این محل فرود می آیند. سپس (حضرت حسین) دستور داد تا بارهایشان را در آن محل فرود آورند».

در مختصر صفوه الصفوه، ص ۲۶۲ نیز به همین صورت آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۰۸

(۱) آنگاه با یاران خود به گفتگو پرداخت و

در حالی که از پیش آمدن مصیبتی جانکاه مطمئن شده بود، چنین فرمود: «اینجا محل اندوه و گرفتاری است. اینجا مرکبهای ما بر زمین زانو خواهند زد، اینجا جایگاه فرود آوردن محملها و محل ریخته شدن خونهای ما می باشد ...».

(۲) خاطرات گذشته برای امام زنده شد، روزی را به یاد آورد که پدرش امیر مؤمنان در سر راهش به صفین، در آن محل توقف کرده فرموده بود: «اینجا جایگاه فرود آوردن محملها و محل ریخته شدن خونهای آنان است ... از آن حضرت درباره آن پرسیدند، فرمود: جمعی از آل محمد، در اینجا فرود می آیند ...».

(۳) دنیا در چشم امام، ناچیز گشته امید وی به زندگی قطع شد و یقین دانست که اعضایش بر خاک این زمین پاره پاره خواهند شد، ولی شکیبایی پیشه نمود و در برابر قضا و قدر الهی تسلیم گشت.

(۴) امام، با قوت و عزم همراه یاران و اهل بیتش، به اسکان مخدرات رسالت و بزرگ بانوان وحی پرداخت و برای آنان چادرها را بپاکرد طوری که چادرهای اصحاب و چادرهای اهل بیت از راست و چپ، دور آنها را گرفته بود.

آنگاه جوانان بنی هاشم برای پایین آوردن، بانوان از محملها شتافته، آنان را به خیمه هایشان بردند در حالی که آن بانوان، دچار رعب و وحشت شده بودند؛ زیرا احساس کردند که در این سرزمین چه خطرهای هولناکی بر آنان خواهد گذشت.

(۵)

جایگاه خیمه ها

خیمه های اهل بیت علیهم السّلام در سرزمین پاکی که آثار آن همچنان تا به امروز

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۰۹

باقی است «۱»، قرار داده شد. «سید هبه الدین شهرستانی» می گوید: «امام در زمینی دور از آب، اقامت نمود

که سلسله تپه ها هورهایی دور آن را گرفته انـد که از شـمال شـرقی آغاز می شد و به محل باب السدره در شـمال متصل بود، همچنین تا محل باب الزینبی در جهت مغرب و سپس تا موضعی در قبله از جهت جنوب ادامه می یابد که این تپه های نزدیک هم برای بیننـدگان، نیم دایره ای را تشـکیل می دادنـد و در این دایره هلالـی بـود که ریحـانه رسول صلّی اللّه علیه و آله مورد محاصره واقع شد» «۲».

(۱) دوست ما «استاد سید محمـد حسن کلیـددار» این مطلب را نمی پذیرد که محل معروف به خیمه گاه حسـین، همان محلی است که امام بارهایش را در آن بر زمین نهاده بود، بلکه خیمه گاه، در جایی دورتر نزدیک «بیمارسـتان حسینی» قرار داشت و در این مورد به آرایش نظامی مورد عمل آن روزگاران اسـتناد می ورزد که جداسازی نیروهای رزمنده از یکدیگر را به مقدار دو میل، اقتضا می نمود. این کار به خاطر احتیاجات عملیات جنگی، از قبیل میدان گرفتن اسبها برای دویدن، و دیگر مسافتهای لازم بود. به علاوه داشـتن چادرها بایـد دور از محل پرتاب تیر و زوبین که میان رزمندگان تبادل آن صورت می گرفت باشد، وی همچنین به بعضی از شواهد تاریخی که مؤید نظریه او می باشد، استناد جسته است «۳».

(۲) گمان غالب آن است که خیمه گاه، در محل فعلی آن و یا قدری دورتر بوده است؛ زیرا سپاه فراوان اموی که برای جنگ با امام حرکت کرد، در برابرش

---

(۱) بغیه النبلاء فی تاریخ کربلاء ۲/ ۶ تـألیف: سـید عبـد الحسـین تولیت حرم حسـینی، در کتابخانه وکیل مـدافع سـید عادل کلیددار.

(۲) نهضه الحسین، ص ۹۰.

(۳) مدینه الحسین ۲/ ۲۴.

السلام ،ج ۳،ص:۱۱۰

جز اردوگـاه کوچـک چیزی وجود نداشـته که امـام حسـین علیه السّـلام از آن به خـانواده تعبیر نمود و نیروهـای نظامی از نظر تعداد، با هم برابری نداشتند تا میان آنها دو میل یا بیشتر فاصله ایجاد شده باشد.

(۱) سـپاه اموی، اردوگـاه امـام را در محاصـره داشت تـا آنجا که وقتی ابن سـعد، تیری را پرتاب نمود و شـروع جنگ را با آن اعلام کرد و تیرانـدازان سپاه وی، تیرهـای خود را پرتـاب کردنـد، کسـی در اردوگـاه امام باقی نمانـد مگر اینکه تیری به وی اصابت نمود تا آنجا که تیرها به بعضی از چادرهای زنان اصابت نمود که اگر مسافت طولانی بود، زنان اهل بیت مورد اصابت تیرهای آنان قرار نمی گرفتند.

(۲) آنچه این مطلب را تأییـد می نماید، این است که امام حسـین علیه السّـلام هنگامی که برای لشـکر اموی خطابه ایراد نمود، زنـان، سـخنانش را شـنیدند و صـدای گریه هایشـان بلنـد گشت که اگر مسافت طولانی بود، صـدای آن حضـرت به آنان نمی رسید و نیز نشانه های بسیار دیگری وجود دارند که بر بودن خیمه گاه در محل فعلی اش دلالت می نماید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۱۱

(۱)

در کربلا

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۱۳

(۱) کاروان عترت پاک، در روز پنجشنبه برابر با دوّم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا اقامت گزید «۱»، در حالی که وحشت بر اهل بیت، مستولی شده و به نازل شدن مصیبت جانکاه، یقین کرده بودند، امام، سـختی کار را دانسـته گرفتاریهای هولناک و حوادث ترسناکی که در سرزمین کربلا، بر وی خواهد گذشت، در نظرش تجلّی یافت.

(۲) مورخان می گویند: آن حضرت، اهل بیت و یارانش را جمع کرد و نگاهی از روی

مهربانی و عطوفت بر آنان افکند و دانست که به زودی بدنهایشان پاره پاره خواهد گشت. آنگاه سخت گریست و دست خود را به دعا برداشت و با پروردگارش به راز و نیاز پرداخت و از مصیبتهای عظیم و گرفتاریها که بر او دست یافته بود، به درگاه خداوند شکایت برد و گفت:

«خداوندا!! ما عترت پیامبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله هستیم که بنی امیه ما را از حرم جدّمان اخراج نموده، طرد کرده پریشان ساخته و بر ما تعدی نمودند. خداوندا! حق ما را برای ما برگیر و ما را بر قوم ستمکار پیروز فرما».

(۳) سپس روی به آن قهرمانان کرد و فرمود: «مردم، بندگان دنیا هستند و دین، (چون) ته مانده غذایی بر زبانهای آنان است که تا وقتی زندگی شان در رفاه بگذرد، آن را نگه می دارند اما هرگاه به بلا گرفتار آیند، دینداران، اندک

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۵، هلال محرم در آن سال روز چهارشنبه بوده است، این مطلب در الافاده فی تاریخ الائمه الساده آمده است.

می گردند» «۱».

(۱) چه سخنان درخشانی که واقعیت مردمان را در تمام مراحل تاریخ بیان می دارد؛ زیرا آنان در هر زمان و هر مکان بندگان دنیا هستند اما دین، هیچ گونه سایه ای در اعماق وجودشان ندارد و هرگاه طوفانی از بلا بر آنها عارض شود، از دین، بیزار می شوند و از آن دور می گردند ...

(۲) آری، دین، در جوهره اش تنها نزد امام حسین و برگزیدگان از اهل بیت و یاران آن حضرت است که احساساتشان با آن ممزوج شده و عواطفشان با آن، درآمیخته است، لذا آنان به سوی صحنه های مرگ شتافتند

تا مقام آن را بالا برند و با فداکاریهایشان، درسهایی در وفاداری اعجاب انگیز نسبت به دین، ارائه نمایند.

(۳) امام، پس از حمد و ثنای پروردگار، خطاب به یارانش فرمود: «اما بعد:

آنچه را می بینید به ما رسیده است، دنیا دگرگون و ناآشنا گشته و معروف آن پشت کرده از آن نمانده است جز ته مانده ای همچون ته مانده ظرف و زندگی پستی همچون غذای ناخوشایند، آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی گردد تا انسان مؤمن به دیدار خداوند راغب شود که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز پستی نمی بینم» «۲».

(۴) امام، این سخنان را درباره آنچه از محنتها و بلاها بر آن حضرت وارد شده

---

(۱) ابو هلال حسن بن عبد اللّه عسکری در کتاب خود «الصناعتین»، سخن امام حسین را به این صورت ضبط کرده است که: «مردم، بندگان دنیا هستند و دین، بیهوده بر زبانهای آنان است، تا وقتی زندگی شان در رفاه بگذرد، آن را نگه می دارند و هرگاه گرفتار بلا شوند، دینداران اندک می گردند».

(۲) طبرانی، معجم ۳/ ۱۲۲، ترجمه الامام الحسین، ص ۲۱۴. ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۷- ۲۱۸. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۱۲. حلیه الاولیاء ۲/ ۳۹.

بود، بیان کرد و آنان را آگاه فرمود که هر قدر شرایط، اوضاع و احوال پوشیده از مشکلات و مصیبتها باشد، آن حضرت از تصمیم سترگش برای برپا نمودن حق- که خود بدان اخلاص دارد- بازنمی گردد ...

(۱) امام علیه السّلام این سخنان را خطاب به یارانش ایراد فرمود نه برای اینکه عواطف آنها را برانگیزاند و یا اینکه یاریشان را جلب کند؛ زیرا

آنان چه کاری برای او می توانستند انجام دهند پس از آنکه نیروهای فراوانی که صحرا را پر کرده، آن حضرت را به محاصره خویش درآورده بودند، بلکه این مطلب را از این جهت بر زبان آورد تا آنان با وی در مسئولیت اقامه حق که خود بدان ایمان آورده و آن را به عنوان پایه محکمی برای نهضت جاویدانش برگزیده بود، مشارکت نمایند، در حالی که آن حضرت، در این راه، مرگ را آرزوی فروزنده اش در زندگی قرار داده بود، که هیچ آرزوی دیگری با آن برابری نمی کرد.

(۲) هنگامی که آن حضرت، سخنانش را به پایان رساند، همه یارانش بپاخاستند، در حالی که شگفت انگیزترین نمونه ها را در فداکاری و جانبازی به خاطر عدالت و حقیقت، ارائه می نمودند ...

(۳) نخستین کس از یارانش که به سخن پرداخت، «زهیر بن قین» بود. وی که یکی از انسانهای بی همتای جهان بود، چنین گفت: «ای فرزند رسول خدا سخن تو را شنیدیم، اگر دنیا برای ما باقی می بود و ما در آن جاویدان بودیم، قیام به همراه تو را بر اقامت در آن، ترجیح می دادیم».

(۴) این سخنان، شرافت انسان و حرکتش در راه خیر را نمایان می سازد.

سخنان زهیر، بالاترین اثر خرسندی را در دل یاران امام داشت و از تصمیم آنان بر وفاداری نسبت به امام و جانفشانی در راه وی حکایت می کرد ...

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۱۶

(۱) آنگاه قهرمان دیگری از یاران امام، یعنی «بریر»- که جانش را در راه خدا ارزانی داشته بود- بپاخاست و خطاب به امام فرمود: «ای فرزند رسول خدا! خداوند به وسیله تو بر ما منّت نهاده است که در خدمت

تو نبرد کنیم و در راه تو اعضای ما قطعه قطعه شوند و آنگاه در روز قیامت، جد تو شفیع ما گردد».

(۲) بریر، یقین داشت که یاریش نسبت به امام، تفضّلی از خداوند برای اوست تا به شفاعت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رستگار شود.

(۳) سپس «نافع» که همان سرنوشت برگزیده شده برادران قهرمانش را تقریر و تثبیت می کرد، بپاخاست و گفت: «تو می دانی که جدّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نتوانست محبتش را به مردم بنوشاند و آنان نیز به آنچه وی دوست می داشت مراجعه ننمودند، برخی منافقانی بودند که به وی وعده یاری می دادند و در پنهان خیانت داشتند، در برخورد با آن حضرت شیرین تر از عسل بودند و در پشت سر، تلخ تر از حنظل «۱» تا اینکه خداوند او را به لقای خود برد.

(۴) پدرت علی نیز در وضعیتی مشابه آن بود؛ عدّه ای بر یاری وی فراهم آمدند و همراه وی با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند تا اینکه اجل به سویش آمد و به رحمت و رضوان خدا رفت ...

(۵) تو نیز امروز در چنان حالتی نزد ما هستی، هر کس پیمان خود را بشکند و بیعت خود را فروگذارد، تنها به خویشتن زیان می رساند و خداوند هم از او بی نیاز است پس مقاوم و تندرست ما را رهبری فرما، به سوی شرق خواهی یا به طرف غرب به خدا سوگند ما از تقدیر الهی به ستوه نمی آییم و نه از دیدار

---

(۱) میوه ای است تلخ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۱۷

پروردگارمان بیزاریم و ما اساس اهداف و بصیرتهایمان با آنکه دوست تو باشد، دوست هستیم و با

آنكه دشمن تو گردد، دشمن مى باشيم» «۱».

بيشتر ياران امام، سخنانى از اين گونه گفتند و امام آنان را بر اين اخلاق و جانفشانى در راه خداوند، سپاس گفت.

(۱)

مردى از بنى اسد در انتظار امام عليه السّلام

بلافاصله بعد از ورود امام به كربلا، مردى از بنى اسد به آن حضرت ملحق شد كه مورخان نامش را ضبط ننموده اند. داستان وى را «عريان بن هيثم» نقل نموده و گفته است: پدرم در نزديكى محلى كه واقعه طف در آن اتفاق افتاد، سكونت داشت، ما هر وقت از آن محل مى گذشتيم، مردى از بنى اسد را مى ديديم كه در آنجا اقامت داشت، پدرم به او گفت: مى بينم هميشه در اين محل هستى.

(۲) وى به پدرم گفت: شنيده ام حضرت حسين عليه السّلام در اينجا كشته مى شود، من به اينجا مى آيم، شايد او را ببينم و همراه او كشته شوم.

هنگامى كه حسين كشته شد، پدرم به من گفت: همراه من بيا تا آن اسدى را ببينيم، آيا كشته شده است؟

ما به ميدان نبرد آمديم و در ميان كشتگان به جستجو پرداخته آن اسدى را در ميان آنان ديديم «۲».

(۳) وى رستكارى شهادت را در خدمت ريحانه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله به دست آورد

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۱۹۳- ۱۹۴.

(۲) تاريخ ابن عساكر ۱۴/ ۲۱۶- ۲۱۷.

زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام ،ج ۳،ص:۱۱۸

و بالاترين درجات را كسب نمود و در اعلى عليين همراه پيامبران، صديقان و شهيدان جاى گرفت و آنان، چه نيكو همراهانى هستند.

(۱)

نامه امام عليه السّلام به ابن حنفيه

امام عليه السّلام از كربلا نامه اى به برادرش «محمد بن حنفيه» و ديگر افراد بنى هاشم نوشت و در آن از مرگ خويش سخن

گفت و نزدیکی اجـل محتوم خویش را بیـان فرمود که متن آن نـامه چنین است: «امـا بعـد: گویی دنیـا نبوده و آخرت همچنان باقی است، و السّلام» «۱».

این کوتاهترین نامه ای است که در خصوص چنین محنتهای

سختی که شکیبایی را در هم می کوبد، نوشته شده است.

(۲)

همراه با هرثمه بن سلمی

«هرثمه بن سلمی» به اردوگاه ابن زیاد پیوست، هنگامی که به کربلا رسید، سخنی را به یاد آورد که چندین سال بر آن گذشته و آن را فراموش کرده بود؛ زیرا وی همراه امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از سفرهای جنگی بود که آن حضرت بر کربلا گذشت و در کنار درختی فرود آمده در زیر سایه اش به نماز ایستاد و پس از پایان یافتن نماز، مشتی از خاك آن زمین را برداشت و آن را بویید و گفت:

«افسوس بر تو ای خاك! قومی بر روی تو کشته می شوند و بدون حساب وارد بهشت گردند!».

---

(۱) کامل الزیارات، ص ۱۵۷، باب ۲۳، ح ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۱۹

(۱) «هرثمه» به شتاب نزد حضرت حسین علیه السّلام رفت و آنچه را از پدرش شنیده بود برای حضرت بازگفت.

امام علیه السّلام به او فرمود: «تو همراه ما هستی یا بر علیه ما؟».

- «نه همراه تو هستم و نه بر علیه تو، من خانواده ای را پشت سر رها کرده ام».

(۲) امام او را نصیحت فرمود و به او دستور داد که از کربلا دور شود تا شاهد مصیبت اهل بیت نباشد و به او گفت: «از اینجا دور شو که سوگند به آنکه جان حسین در دست اوست، هر کسی که امروز نظارگر قتل ما باشد، به جهنم وارد می شود».

«هرثمه» از کربلا گریخت و خبرهای مربوط به شهادت امام را شنید «۱»، در حالی که از شهادت در کنار ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله محروم شده بود.

(۳)

پیوستن انس بن حارث به امام علیه السّلام

صحابی جلیل القدر «انس بن حارث»، به امام پیوست و آنچه را از رسول خدا صلّی اللّه

علیه و آله شنیده بود، برای امام بازگو نمود که حضرت فرموده بود: «این پسرم (حضرت حسین) در زمینی که کربلا نامیده می شود، کشته خواهد شد، پس هر کس از شما او را ببیند، یاری کند».

آنگاه انس، ملازم خدمت امام ماند تا اینکه در خدمت آن حضرت، به شهادت رسید. «۲»

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۲۲- ۲۲۳. وسیله المآل فی عد مناقب الآل، ص ۱۷۹.

(۲) ابن عساکر، ۱۴/ ۲۲۳- ۲۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۰

(۱)

نامه ابن زیاد به حضرت حسین علیه السّلام

هنگامی که فرزند مرجانه دانست که حرّ، حضرت حسین علیه السّلام را در کربلا محاصره کرده است، نامه ای برای آن حضرت فرستاد که نمایانگر ستمگری و غرور وی بود، متن آن چنین است: «اما بعد: ای حسین! از فرود آمدن تو در کربلا باخبر شدم، امیر المؤمنین یزید به من نوشته است که بر بستر نرم نخوابم و از شراب سیر نشوم تا اینکه تو را به (خداوند) لطیف خبیر برسانم و یا اینکه فرمان من و فرمان یزید را اطاعت کنی! ...».

ای فرزند مرجانه! تو و اربابت یزید، شایسته آنید که از شراب سیراب نشوید و در خود آنید که به هر عمل ناشایستی در اسلام، دست یازید.

(۲) هنگامی که امام، نامه پسر مرجانه را خواند، به نشانه ناچیز و سست شمردن این انسان مسخ شده، نامه را بر زمین انداخت و فرمود: «رستگار نشدند قومی که خرسندی مخلوق را با خشم خالق خریدند».

فرستاده ابن زیاد از امام، پاسخ نامه را خواست تا آن را به ابن زیاد برساند، امام علیه السّلام فرمود: «پاسخی نزد من ندارد؛ زیرا وی به حقیقت شایسته عذاب است».

فرستاده ابن زیاد نزد وی

بازگشت و فرزند مرجانه را از سخن امام آگاه کرد. ابن زیاد سخت به خشم آمد و برای جنگ آماده شده همه نیروهای نظامی خود را برای جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بسیج کرد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۱

(۱)

لشکرکشی کوفیان برای جنگ

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۳

(۱) هنگامی که خبر مستولی شدن سپاه ابن زیاد بر امام حسین علیه السّلام و محاصره آن حضرت در کربلا منتشر گردید، ترس و وحشت فراوانی در همه محافل کوفه حکمفرما شد و توده های مردم در زیر فشار هولناک قدرت شمشیرها و نیزه ها تخدیر شدند؛ زیرا ابن زیاد، رعب و وحشت را گسترانیده حکومت نظامی را در همه مناطق کوفه اعلام کرد و به مجرد گمان و تهمت، حکم مرگ و اعدام افراد را صادر می کرد، در نتیجه مردم از خود اختیاری نداشتند.

(۲) فرزند مرجانه، وقتی که بر فرزند فاتح مکه و در هم شکننده بتهای قریش دست یافته بود، خواسته های خود و رؤیاهایش را محقق می دید، تا با کشتن وی، نزد نوه ابو سفیان- همان رهبر احزاب مخالف اسلام- تقرب جوید و از این کار، وسیله ای برای استحکام نسبت چسبانده شده خود به بنی امیه را بیابد که «ابو مریم» میخانه دار به آن گواهی داده بود «۱».

(۳) فرزند مرجانه، تمام اوقات خود را صرف آماده سازی برای جنگ و به کارگیری وسایل مختلف برای چیره شدن بر جریان حوادث نمود، در حالی که بزرگان و اشرافی که وجدانهای خود را به وی فروخته بودند، در اطرافش گرد آمده بودند تا برنامه های خطرناکی برای عملیات جنگی فراهم آورند.

---

(۱) روزی «معاویه» ... در حضور مردم به «ابو

مریم سلولی» گفت: به چه شهادت می دهی؟

گفت: شهادت می دهم که ابو سفیان نزد من آمد و از من زن بدکاره ای را طلب کرد، به او گفتم: به جز «سمیه» کسی نزد من نیست، گفت: او را بیاور، اگر چه کثیف و آلوده است، من آن زن را آوردم ...! آنگاه معاویه، زیاد را برادر خویش و فرزند پدرش ابو سفیان نامید.

(النصائح الکافیه لمن یتولی معاویه، ص ۸۱).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۴

(۱)

انتخاب ابن سعد به عنوان فرمانده کل

فرزند مرجانه، «ابن سعد» را برای فرماندهی کل نیروهای مسلّحش که به جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اعزام کرده بود، انتخاب نمود که پیش از بیان علل انتخاب وی، به بعضی از مسائل خاص او، اشاره ای می نماییم.

(۲)

خبر دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از فرجام شوم ابن سعد

ابن سعد، بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گذشت، وقتی آن حضرت وی را دید، از او متنفر گشت و از عاقبت شومش سخن گفته فرمود: «وی همراه کسانی خواهد بود که دنیا را با زبانهایشان می خورند آن گونه که گاو، زمین را با زبانش می لیسد» «۱».

امیر المؤمنین علیه السّلام نیز از عاقبت شوم خبر داده بود. راویان می گویند آن حضرت به وی نگاه کرد و با او سخن گفته خودسری و ناچیز شمردن حق و جرئت بر ارتکاب باطل را در وی مشاهده فرمود و به او گفت: «وای بر تو ای پسر سعد! چگونه باشی اگر در موقعیتی قرار بگیری که میان بهشت و جهنم مخیر باشی و تو جهنم را برگزینی؟» «۲».

(۳)

نفرت سعد از فرزندش عمر

سعد، هنگامی که سخن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در مورد فرزندش شنید، وی را سرزنش کرد. راویان می گویند که: او به وارثانش وصیت کرد که چیزی از میراثهایش به وی ندهند «۳».

(۱) ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۲۷۱.

(۲) اعیان الشیعه ۴/ ۴۳۷.

(۳) بلوی، الف باء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۵

(۱)

لعن هارون الرشید بر عمر سعد

هارون رشید، عمر بن سعد را لعنت کرد و به الحاد وی و خارج شدنش از دین، حکم کرد و این جریان در قصه ای جالب بوده، که اشاره به آن خالی از فایده نخواهد بود و ما آن را برای خوانندگان بیان می کنیم.

راویان می گویند: اسحاق بن ابراهیم را دست بسته نزد هارون رشید آوردند، به اتهام اینکه وی از ملحدان می باشد.

اسحاق به او گفت: «ای امیر مؤمنین! من به خداوند و به همه فرستادگان و پیامبرانش ایمان دارم و این گناه من نیست، بلکه گناه دیگری دارم؟».

رشید، در شگفت شد و به او گفت: آن چیست؟

وفاداری و دوستی نسبت به شما اهل بیت، آیا کسی که به دوستی شما عقیده دارد و آن را بر خود واجب می داند، محکوم به الحاد می شود؟

(۲) رشید لبخندی زد و دستور داد تا پوست مخصوص اعدام و شمشیر، از او برداشته شود.

اسحاق به سخن پرداخت و به وی گفت:

ای امیر مؤمنین! نظر تو درباره عمر بن سعد، قاتل حسین چیست که می گوید:

ان اللّه خالق جنّهو نار و تعذیب و غل یدین «می گویند: خداوند بهشتی را آفریده است و آتشی و شکنجه ای و دست بند زدنی را».

(۳) رشید، سر به زیر افکند و مدتی طولانی به اندیشه فرو رفت، سپس گفت:

«خداوند، عمر بن سعد را

لعنت کند که او را به پروردگار، عقیده ای نبود و به زنده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۶

شدن پس از مرگ و یا نبوت، اعتقادی نداشت ... ای اسحاق! می دانی که این گفته اش را از کجا گرفته است؟

آری، ای امیر مؤمنین! آن را از شعر یزید بن معاویه گرفته است ...

(۱) یزید، چه گفته بود؟

وی گفته:

علیه هاتی ناولینی و اعلنی حدیثک انی لا احب التناجیا

حدیث ابن سفیان لما سجا به الی احد حتی اقام البواکیا

فرام به عمرو علیا ففاته و ادرکه الشیخ اللعین معاویا

فان مت یا ام الاحیمر فانکحی و لا تأملی بعد الممات تلاقیا

فان الذی حدثت فی یوم بعثنااحادیث زور تترک القلب ساهیا

و لو لا فضول الناس زرت محمدابمشموله صرف تروی عضامیا

و لا خلف بین الناس ان محمداتبوا قبرا بالمدینه ثاویا

فقد ینبت المرعی علی دمن الثری له غصن من تحته السر بادیا

و نفنی و لا ـ تبقی علی الا ـ رض دمنهو تبقی حزازات النفوس کماهیا «ای علیه جام را به من بـده سخنت را آشکار کن، که من رازگویی را دوست ندارم».

«سخن ابو سفیان را هنگامی که آن را در احد به کار گرفت تا آنجا که نوحه سرایی بپاکرد».

«و با آن سخن، «عمرو»، قصد جان علی را کرد ولی از دستش رفت، و پیر ملعون، معاویه او را گرفت».

«پس ای مادر کوچولوی سرخ رنگ! اگر بمیرم، ازدواج کن و در انتظار دیدار پس از مرگ مباش».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۷

«زیرا آنچه در مورد روز رستاخیزمان به تو گفته شده، سخنانی بیهوده است که دل را به اشتباه می اندازد».

«و اگر مردم فضول نمی بودند، محمد را دیدار می کردم، با شرابی خالص که استخوانها را سیراب می سازد».

«میان مردم اختلافی در این نیست

که محمد، قبری را در مدینه برگزیده است».

«گاه می شود که چراگاه بر زمین گندیده می روید، در حالی که برای آن شاخه ای باشد که رازی از زیر آن هویدا باشد».

«ما نابود می شویم و آثاری بر روی زمین نمی ماند ولی کینه دلها به حال خود باقی می مانند».

(۱) رشید، اندوهناک شد و گفت: خداوند، یزید را لعنت کند که به پروردگار، عقیده ای نداشت و به روز رستاخیز و نبوت نیز معتقد نبود. ای اسحاق! آیا می دانی که این را از چه کسی گرفته است؟

- آری ای امیر مؤمنین! آن را از شعر پدرش معاویه گرفته بود.

(۲)- معاویه چه گفته بود؟

گفته بود:

سائلوا الدیر من بصری صبابات فلا تلمنی فلا تغنی الملامات

قم نجل فی الظلماء شمس ضحی نجومها الزهر طاسات و کاسات

لعلنا ان یدع داع الفراق بنانمضی و انفسنا منها راویات

خذ ما تعجل و اترک ما وعدت به فعل اللبیب فللتأخیر آفات

قبل ارتجاع اللیالی کل عاریهفانما خلع الدنیا استعارات «بپرسید از دیر بصرای ته مانده ها، مرا نکوهش مکن که نکوهشها سودی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۲۸

نمی بخشد».

«برخیز تا در تاریکی، آفتاب درخشانی بپاکنیم، آنجا که جامها و کاسه هایش ستارگان تابانش باشند».

«شاید ما آنگاه که فراخوان جدایی ما را فراخواند، برویم در حالی که جانهایمان از آن سیراب باشند».

«آنچه را که هست برگیرد و آنچه را وعده داده شده ای، رها کن، این کار خردمندان است و تأخیر را آفتهایی باشد».

«پیش از آنکه شبها هر عاریه ای را بازگردانند؛ زیرا خلعتهای دنیا، عاریه ای هستند».

رشید، معاویه را لعنت کرد و آنچه را در مورد یزید گفته بود، درباره او گفت «۱».

(۱)

عجلی، ابن سعد را معتبر می شمارد!

عجلی، عمر بن سعد را معتبر دانسته و گفته است: وی از پدرش احادیثی را روایت می نمود

و مردم از او روایت کرده اند، او یک تابعی مورد اعتماد بود، وی همان کسی است که حسین را کشت «۲»!! (۲) نمی دانیم که چگونه ابن سعد، مورد اعتماد بوده، در حالی که ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشته و عترت پاک را از بین برده بود با اینکه خداوند مودّتشان را بر همه مسلمین واجب نموده است ...

---

(۱) شیخ مفید، الثاقب فی المناقب، از کتابهای خطی کتابخانه امام امیر المؤمنین علیه السّلام.

(۲) تهذیب التهذیب ۷/ ۴۵۱. میزان الاعتدال ۳/ ۱۹۸.

(۱) عجلی از راه حق منحرف بود، در نتیجه عادل دانستن راویان نزد وی، دشمنی آنان نسبت به اهل بیت و کینه توزی به آنان بود، همچنانکه معیار مردود بودن نزدش، وفاداری و دوستی نسبت به ایشان بوده است.

انسانهای درستکار و آنان که در دین خود به تقوا عمل می کنند، هر کس را که از ابن سعد روایت کند، مورد انتقاد قرار می دهند، از جمله آنکه: «عیزار بن حریث» از او (یعنی عمر بن سعد) روایت کرد، در همان مجلس، شخصی بر او اعتراض نمود و به وی گفت: آیا از خدا نمی ترسی؟ از عمر بن سعد، روایت می کنی؟ عیزار گریست و گفت: چنین کاری را تکرار نمی کنم. «۱» عجیب است که ابن حجر، شرح حال ابن سعد را در تهذیب التهذیب، آورده است در حالی که در این کتاب، تنها راویانی را نام می برد که نزد وی مورد اعتماد می باشند!!

(۲)

خوی و سرشت ابن سعد

اشاره

ابن سعد، در درون خود، هیچ خوی شرافتمندانه ای را به همراه نداشت؛ زیرا در وجدان همچون سنگش، هیچ گونه کورسویی از کرامت، شرف و بلند منشی

دیده نمی شد، بعضی از نشانه های ذاتی او بدین شرح می باشند:

(۳)

الف– سرسپردگی به نظام حاکم

سرسپردگی به نظام حاکم، نشانه بارز ذاتیات ابن سعد بود، وی بنا به اتفاق مورخان، در برابر حاکمان، ذوب می شد و توازن خود را از دست می داد، به طمع

---

(۱) میزان الاعتدال، ص ۱۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۳۰

اینکه منصب و ریاستی به دست آورد.

(۱) وی خود را به رنج و سختی افکند تا اعتماد فرزند مرجانه را به دست آورد.

ابن سعد، پس از اینکه حضرت حسین علیه السّلام را به قتل رساند، به فرزند مرجانه گفته بود: به خدا! با تو چنان اخلاصی در مورد حسین روا داشتم که اگر با پدرم سعد بن ابی وقاص، چنان اخلاصی می داشتم، حقش را ادا کرده بودم «۱».

ابن سعد، شخصیتی مستقل و یا اراده ای کریمانه نداشت، بلکه یکی از دنباله روهای نظام حاکم بود و با هر وسیله ای که در اختیار داشت، برای کسب توجه آن، تلاش می کرد.

(۲)

ب– حرص شدید برای دستیابی به حکومت

نشانه دیگری از سرشتهای ابن سعد، حرص شدید وی برای رسیدن به قدرت و تلاش در راه کسب پست و مقام بود. مورخان می گویند: وی پدرش را تشویق می کرد تا در جریان حکمیّت حاضر شود، شاید آن از علی و معاویه منصرف شوند و او را به خلافت برگزینند، ولی پدرش از این کار خودداری نمود و به آنچه خود داشت، قناعت ورزید «۲». و هنگامی که ابن زیاد او را به حکومت ری منصوب نمود و وی را تهدید کرد که اگر برای جنگ با حضرت حسین خارج نشود، او را معزول می نماید، خانواده اش صدای او را شنیدند که می گفت:

ا اترك ملك الری و الری بغیتی ام ارجع مأثوما بقتل حسین «آیا ملك ری را ترك كنم در حالی كه

ری، آرزوی من است و یا اینکه از قتل حسین، گناهکار باز گردم؟».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۷.

(۲) البدایه و النهایه ۷/ ۲۸۲

وی معتقد بود که اگر حکومت ری را به دست آورد، زندگی آسوده و ثروت بزرگی را نصیب خود می کند و بنابراین، به عظیم ترین جنایت در اسلام، اقدام نمود.

(۱)

ج- فرومایگی

فرومایگی، یکی از سرشتهای ابن سعد بود؛ زیرا همه نشانه های شرف و کرامت از جان وی محو گردیده بود؛ چون مسلم بن عقیل، هنگامی که به اسارت در دست ابن زیاد افتاده بود، از او خواست تا وصیتش را به وی بسپارد، ولی او برای تقرّب یافتن به اربابش، فرزند مرجانه از پاسخ مثبت دادن به وی امتناع ورزید تا اینکه ارباب به او اجازه داد و هنگامی که مسلم، وصیّت خود را محرمانه به او سپرد، به سرعت روی به ابن زیاد کرد و او را از آنچه مسلم وصیّت کرده بود، آگاه نمود که ابن زیاد در این مورد بر او اعتراض کرد و گفت: «شخص امین به تو خیانت نمی کند، ولی ممکن است که خیانتکار، امین پنداشته شود».

(۲) از فرومایگی او این بود که هنگام شهید شدن حضرت حسین علیه السّلام، به غارت کردن زره آن حضرت شتافت و آن را بر تن کرد که اگر اندک شرافت و کرامتی می داشت، به غارت نمودن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نمی پرداخت؛ زیرا وی با این کار، راه غارتگری را برای افراد ستمکار سپاهش باز کرد و آنان به غارت نمودن بانوان بزرگوار حرم نبوت، پرداختند به طوری که حتی ملحفه و رواندازی را برای آنان

باقی نگذاشتند، مگر اینکه آن را غارت نمودند.

(۳)

د- بزدلی و ترسو بودن

ابن سعد، هیچ نشانی از دلیری و شجاعت نداشت، بلکه ترسویی سست

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۳۲

اراده و ضعیف النفس بود. هنگامی که مسأله توابین پیش آمد، دچار ترس شدیدی شد، دیگر در خانه خود نمی خوابید، بلکه در کاخ فرمانداری می خوابید تا سربازان کاخ او را محافظت نمایند، در حالی که پریشان بود و شبها را از شدت ترس و اضطراب، بیدار می ماند و وقتی که مأموران مختار بر او تاختند، با اضطراب از بستر خود برخاست و به خاطر پریشانی فراوانی که بر او دست یافته بود، پیش از آنکه جنگ افزار خود را بردارد، بر زمین افتاد و مأموران، او را در بسترش کشتند و بدین وسیله، دعای حضرت حسین علیه السّلام به اجابت رسید که دعا کرده بود خداوند او را در بسترش سر از تن جدا نماید.

(۱) عجیب این است که «خیر الدین زرکلی» او را از فرماندهان دلیر دانسته است «۱»، اگر وی- همانند گفته زرکلی- شجاع می بود، خانواده خویش را رها نمی کرد و به منظور دور ساختن و رعب و وحشت، به قصر حکومت پناهنده نمی گشت.

(۲)

ه- شک در معاد

ابن سعد، به معاد ایمان نداشت و به آن مشکوک بود، آن گونه که در شعر خود گفته هنگامی که برای جنگ با حضرت حسین علیه السّلام انتخاب گردید، در آنجا می گوید:

یقولون: ان اللّه خالق جنهو نار و تعذیب و غل یدین «می گویند: خداوند بهشتی را آفریده است و آتشی، شکنجه ای و دست بند زدنی».

بنابراین، وی نه به حساب ایمان داشت و نه به بهشت و جهنم، آن طور که

---

(۱) زرکلی، الاعلام ۵/ ۲۰۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۳۳

هارون رشید گفته بود ...

اینها برخی از

سرشتهای ابن سعد می باشد که نشان می دهد وی انسانی مسخ شده و فرورفته در جنایت و گناه بوده است.

(۱)

انگیزه های انتخاب ابن سعد

فرزند مرجانه، به این سبب او را برای جنگ با امام حسین علیه السّلام برگزید تا عامّه مردم و جاهلان آنان را بفریبد و آنها را به جنگ ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بفرستد؛ زیرا وی فرزند فاتح عراق و فرزند یکی از شش نفری بود که از سوی عمر بن خطاب برای منصب خلافت اسلامی، نامزد شده بودند و اینکه وی از قریش و از کسانی بوده که با امام، قرابتی داشته و علاوه بر آن، ابن زیاد با گرایشهای فکری وی آشنا شده و نقاط ضعف او را شناخته و دانسته بود که جز او، هیچ کس به این جنایت عظیم، دست نخواهد زد.

(۲)

سرگردانی ابن سعد

ابن زیاد، فرمان حکومت ری «۱» و حدود «دستبی» و «دیلم» «۲» را به نام «ابن سعد» نوشته بود.

سپس از او خواست تا به جنگ حضرت حسین علیه السّلام برود، ابن سعد عذر

---

(۱) «ری ری شهری معروف و از شهرهای بزرگ است با خوبیها و میوه های فراوان که در ایران واقع است. «اصطخری» گفته است: پس از بغداد، شهری آبادتر از آن وجود ندارد.

و اصمعی گفته است: آنجا عروس دنیاست و مردم برای تجارت به سوی آن می روند. این مطلب در معجم البلدان ۳/ ۱۸۶- ۱۱۷ آمده است.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۵۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۳۴

خواست، ولی ابن زیاد وی را تهدید نمود که حکومت ری را از او پس می گیرد. ابن سعد، یک شب از او مهلت خواست تا در مورد آن بیندیشد، او به وی مهلت داد.

(۱) ابن سعد، به خانه خود رفت و شب را بیدار ماند و در آن کار می اندیشید

که آیا به جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اقدام کند که در قتل او، عذاب همیشگی و رسوایی جاویدان خواهد یافت و یا اینکه از این امر عذر بخواهد، در آن صورت، حکومت ری را از دست می دهد که برای وی زندگی سرشار از مال و منال فراهم می آورد؟ خانواده اش صدای او را شنیدند که می گفت:

ا اترک ملک الری و الری بغیتی ام ارجع مأثوما بقتل حسین «۱»

و فی قتله النار التی لیس دونهاحجاب و ملک الری قرّه عینی «آیا حکومت ری را از دست بدهم در حالی که ری خواسته من است، یا اینکه با کشتن حسین، گناهکار بازگردم».

«در کشتن او آتشی است که در برابر آن مانعی نباشد و از آن طرف، حکومت ری، نور چشم من است».

(۲)

بازدارندگان ابن سعد

مورخان می گویند: جمعی از دلسوزان ابن سعد، به سوی وی شتافتند و به او پیشنهاد کردند که از جنگ، دوری گزیند، از جمله کسانی که به وی پیشنهاد

---

(۱) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۲. یافعی می گوید: اگر گفته بود:

ا اترک ملک الری بل هو بغیتی و ان عدت مأثوما بقتل حسین «آیا حکومت ری را از دست بدهم بلکه آن خواسته من است هر چند که با کشتن حسین، گناهکار بازگردم»، این نحوه سرودن، مقصود را بهتر نمایان می ساخت.

کرده بودند، خواهرزاده اش، «حمزه بن مغیره بن شعبه» می باشد، او به وی گفت: ای دایی! اگر به سوی حسین حرکت کنی نزد پروردگارت گناهکار خواهی بود و رحم خود را قطع نموده باشی. به خدا! اگر از دنیا و اموالت خارج شوی برای تو بهتر از این خواهد بود که

با خداوند روبه رو شوی در حالی که خون حسین را بر گردن داشته باشی «۱».

(۱) عـده دیگری نیز او را نصـیحت کرده به وی گفتنـد: از خـدا پروا کن و دست به این کـار نزن «۲». وی کوشـید تا از جنگ برکنـار بمانـد ولی طـاقت از دست دادن حکومت ری را نـداشت؛ زیرا دهنش برای آن، آب افتـاده و نفسـش در برابر امیـالش ناتوان گشته بود، و همین که صبح فرا رسید، تصمیم به جنگ با فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرفته نزد فرزند مرجانه شتـافت تا او را از قبول خود آگاه کنـد! ابن زیاد از اینکه ابن سـعد رضایت داده بود، شادمان گشت، زیرا در وجود وی چیزی یافته بود که اگر مردم او را بر جنگ با فرزنـد رسول خدا مورد نکوهش قرار می دادند، یاوه هایش را بالا می برد و اگر غیر از ابن سعد، کسی دیگر پیشنهادش را می پذیرفت، تا بدین حد، شادمان نمی شد.

(۲) ابن سـعد، به همراه سـپاهش که بـالغ بر چهـار هزار نفر بـود، حرکت کرد، در حـالی که مقصـد خود را می شـناخت و می دانست که برای جنگ با ذرّیه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله- که بهترین انسانهای روی زمین بودند- خارج شده است.

ابن سعد، به کربلا رسید و به سپاهی که در آنجا به فرماندهی حر بن یزید ریاحی مستقر شده بود، پیوست.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۵- ۳۸۶.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۳۶

(۱)

سان و رژه نامی

فرزند مرجانه از همه واحدهای را که برای جنگ با حضرت حسـین علیه السّـلام فرسـتاده بود، سان دید تا قدرت آنها و میزان آمادگی ایشان برای شرکت در

نبرد را بررسی کند.

«طرماح» می گوید: یک روز پیش از خارج شدنم از کوفه، در خارج شهر، جمعی از مردم را دیدم که چشمانم جمعیتی بیشتر از آن را بر روی زمین ندیده بود. در مورد آنان پرسیدم، گفته شد آنان جمع شده اند تا مورد بررسی قرار گیرند و سپس برای جنگ با حسین اعزام شوند «۱».

ابن زیاد، همه قدرت نظامی اش را به جنگ فرستاده بود؛ زیرا از پیشامدها و دگرگونی اوضاع بیمناک بود.

(۲)

سخنان فرزند مرجانه

ابن زیاد ستمگر، دستور داد تا مردم در صحن مسجد اعظم فراهم آیند.

آنان نیز از ترس و بیم آن طاغوت، همچون گوسفندان به شتاب آمدند به طوری که مسجد از آنان پر شده بود. وی میان آنها به سخن ایستاد و گفت: «ای مردم! شما خاندان ابو سفیان را آزمودید و آنها را آن گونه که دوست داشتید، یافتید. این امیر مؤمنان یزید است که شما او را به سیرت نیکو و روش پسندیده شناخته اید؛ نسبت به رعیت نیکوکار است و پاداش را به حق می دهد و در روزگار وی، راهها امن گردیده همچنانکه پدرش معاویه در روزگار خود بود، این پسرش یزید،

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۰۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۳۷

بندگان را گرامی می دارد و آنان را با ثروتها، بی نیاز می سازد و اینک صد در صد به ارزاق شما افزوده و مرا دستور داده است تا آنها را برای شما فراهم کنم و شما را برای جنگ با دشمنش حسین، اعزام نمایم، پس از او بشنوید و او را اطاعت کنید» «۱».

(۱) وی با آنان به زبانی سخن گفت که در برابرش خاضع می شدند؛ زیرا به آنها وعده ثروت داد و

ایشان را برای ارتکاب زشت ترین جنایت در تاریخ انسانیت، فرستاد.

وی، حصین بن نمیر تمیمی، حجار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن را دستور داد تا برای جنگ با امام خارج شوند، پس از آنکه فرماندهی یکی از یگانهای نظامی را به هر کدام از آنان سپرد، آنان به سوی کربلا حرکت کردند تا ابن سعد را یاری دهند.

(۲)

سمره به جنگ با امام تشویق می نمود

«سمره بن جندب» آن صحابی دروغگو، نقش مهمّی را در تشویق مردم به جنگ با فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ایفا نمود؛ زیرا وی فرمانده پلیس عبید اللّه بن زیاد بود و مردم را به جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برمی انگیخت «۲».

(۳)

شبث بن ربعی خود را به مریضی زد

«شبث بن ربعی منافق» خارج شدن برای جنگ با حضرت حسین علیه السّلام را

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۵۷.

(۲) شرح نهج البلاغه ۴/ ۷۸- ۷۹.

دوست نمی داشت، لذا به طور ساختگی خود را به مریضی زد، ولی این امر بر ابن زیاد پنهان نبود، به وی پیغام داد که فرستاده ام مرا از تمارض تو باخبر ساخته است، من می ترسم که تو از کسانی باشی که هرگاه با مؤمنان روبه رو شوند، می گویند ایمان آوردیم و وقتی که با شیطانهای خود خلوت می کنند، می گویند ما همراه شما هستیم و (مسلمانان را) استهزا می نماییم، پس اگر در طاعت ما باشی به سرعت به سوی ما بشتاب. شبث، شب هنگام نزد وی رفت تا به صورتش- که اثری از بیماری بر آن نبود- ننگرد، وی به درخواست ابن زیاد پاسخ مثبت داد که برای جنگ با حضرت حسین علیه السّلام خارج شود و فرماندهی بعضی از لشکرها را بر عهده گیرد.

(۱)

بسیج عمومی

ابن زیـاد، دسـتورهای مؤکـدی برای وادار نمودن مردم کوفه به جنـگ و مجبور سـاختن آنـان برای وارد شـدن به نبرد بـا امام، صـادر کرد. وی، پیش از آنکـه در نخیلـه اردو بزنـد، فرمـانی را صـادر کرد کـه در آن آمـده بـود: «هیـچ کس از سرشـناسان، بزرگـان، بازرگانـان و ساکنـان بـاقی نمانـد مگر اینکه خـارج شود و همراه من به اردوگاه بپیوندنـد، هر کس را پس از امروز، بیابیم که از اردوگاه ما تخلف نموده باشد، هیچ عهد و حمایتی برای وی نخواهد بود» «۱».

(۲) وی دستور داد تا این مطلب میان مردم پخش شود و به «کثیر بن شهاب حارثی»، «محمد بن اشعث»، «قعقاع بن سوید

بن عبد الرحمن منقری» و «اسماء بن خارجه فزاری»، دستور داد تا در میان مردم حرکت کنند و آنها را به اطاعت

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

تشویق نمایند و از مخالفت برحذر دارند و آنان را از عاقبت کار بترسانند. آنان نیز در کوفه به حرکت پرداختند و آنچه را دستور داده بود، پخش کردند، سپس در نخیله به وی پیوستند مگر «کثیر بن شهاب» که در کوفه باقی ماند تا مردم را از یاری رساندن به امام بازدارد و ترس و وحشت را در میان کسانی که به سوی جنگ نرفته بودند، منتشر سازد «۱»، مأموران پلیس، مردی از طایفه همدان را دستگیر نمودند که برای مطالبه ارث خود به کوفه آمده بود و او را نزد ابن زیاد بردند، او دستور قتل وی را صادر نمود که با مشاهده این امر، مردم به سوی جنگ شتافتند تا آنجا که در کوفه فرد بالغی باقی نماند که به سوی اردوگاه نخیله خارج نشده باشد «۲».

(۱) این سیاست، خواست ابن زیاد را در واداشتن مردم به جنگ با امام حسین علیه السّلام محقق ساخت و این در حالی بود که وی بر اوضاع کاملا مسلط بود و برای هیچ کس آزادی و اختیاری را باقی نگذاشته بود.

(۲)

نظارت شدید بر کوفه

ابن زیاد، نظارت بسیار شدیدی بر کوفه اعمال نمود تا مبادا از آنجا کسی برای یاری امام علیه السّلام خارج شود. وی جاسوسان و خبرگزارانی را برگماشت و نوعی حکومت نظامی بسیار شدیدی را برقرار کرد و هرگاه کسی متهم به کاری بر ضد سیاست دولت می شد، دستگیر می گردید و بی درنگ و بی رحمانه

به سوی اعدام یا زندان روانه می شد.

(۳) «عبـد اللّه بن یسـار» مردم را به یـاری امام تشویق می نمود و از کمک به خانـدان اموی بازمی داشت. ابن زیاد مطلع شـد و دستور داد تا او را دستگیر

(۱- ۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۰

نماینـد. وی خود را مخفی سـاخت و مأموران به جسـتجوی او پرداختنـد تا اینکه عبیـد اللّه بن حر او را دسـتگیر کرد و به سوی سبخه برد و به قتل رساند «۱»، او غیر از «عبید اللّه بن حر جعفی» می باشد.

ابن زیاد، در اطراف کوفه، دیدبانها و اسلحه خانه هایی ترتیب داد و «زجر بن قیس- جعفی» را بر نگهبانان گماشت و میان وی و سپاه ابن سعد، اسبان آماده ای را مهیّا کرد و هر اتفاقی که پیش می آمد، در همان وقت به اطلاع وی می رسید «۲».

(۱)

فرار سپاهیان

اکثریت قاطع سـپاهیان ابن زیاد از یگانهای نظامی خود گریختند و بسـیاری از آنان از جنگ با سبط رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روی گردان شده، پای به فرار نهادند.

«بلاذری» می گویـد: فرمانده ای که با هزار نفر حرکت می کرد، وقتی که به کربلا می رسـید، تنها سـیصد یا چهارصد نفر و یا کمتر از آن همراه وی بودند، زیرا آنان بخاطر ناخرسندی از آن عمل، پای به فرار می گذاشتند «۳».

آنان بدون هیچ شـکی، یقین داشـتند که این جنگی گمراهانه است آنها با خدا و رسولش می جنگند، با کسـی نبرد می کردند که به مودت و طاعتش مأمور بودند.

(۲)

ابن زیاد ستمگر در نخیله

به نخیله «۴» رفت و در آنجا اردو زد، در حالی که دسته های فراوانی از

(۱- ۲- ۳) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۴) «نخیله»: در نزدیکی منطقه «ذی الکفل» بود که امروز به «عباسیات» معروف است، این

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۱

سپاه، به همراهش بودند. وی «عمرو بن حریث» را در کوفه جانشین خود ساخت. به وی خبر رسیده بود که مردم، یک یک، یا دو به دو و یا سه نفر با هم از راه فرات به سوی اردوگاه امام می شتابند. لذا دستور داد تا پل را تحت مراقبت و نگهبانی شدید قرار دهند و دیگر نگذاشت کسی از آنجا عبور کند «۱».

(۱)

اقدام برای کشتن ابن زیاد

قهرمان دلیر، «عمار بن ابی سلامه دالابی»، تلاش کرد تا ابن زیاد را در نخیله به هلاکت برساند، ولی به سبب محافظت شدید و نگهبانان فراوان، موفق به این کار نشد و هنگامی که در این مهم ناکام ماند، کوشید تا به حضرت حسین علیه السّلام ملحق شود و سرانجام در خدمت آن حضرت به شهادت رسید «۲».

(۲)

تعداد سپاهیان اموی

مورخان در تعداد سپاهیانی که برای جنگ با امام علیه السّلام خارج شدند اختلاف دارند، در اینجا به بیان بعضی از آنچه ذکر کرده اند، می پردازیم:

۱- هشتاد هزار سوار. «۳»

۲- پنجاه هزار سوار. «۴»

مطلب را مقرّم، در مقتل الحسین، ص ۱۹۹ بیان داشته است.

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان (خطی).

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۸.

(۳) بغیه النبلاء، جزء دوم، به نقل از مقتل ابو مخنف، ص ۸۰.

(۴) ابن ضراس، شرح شافیه ۱/ ۹۳ از کتابهای تصویری برداری شده کتابخانه امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۲

۳- سی و پنج هزار سوار. «۱»

۴- سی هزار نفر. «۲»

۵- بیست و دو هزار نفر. «۳»

۶- بیست هزار نفر. «۴»

۷- شانزده هزار سوار. «۵»

۸- دوازده هزار نفر. «۶»

۹- هشت هزار نفر. «۷»

۱۰- شش هزار نفر. «۸»

۱۱- چهار هزار نفر. «۹»

اینها بعضی از گفته هایی است که مورخان بیان کرده اند. اقوال دیگری نیز وجود دارند که خالی از مبالغه نمی باشند.

(۱)

تحقیقی در این موضوع

در اینجا لازم است برای تحقیق در گفته های مختلف پیرامون تعداد سپاهیانی که به سوی کربلا سرازیر شدند و در عملیات جنگی شرکت کردند،

---

(۱) مناقب، ابن شهرآشوب ۴/ ۹۸.

(۲) مطالب السئول ۲/ ۳۶ (بیست و دو هزار نقل کرده). عمده الطالب، ص ۱۹۲.

(۳) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۲. شذرات الذهب ۱/ ۶۷. مطالب السئول، ج ۲/ ۳۶.

(۴) الصواعق المحرقه، ص ۱۹۷. ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۱۹۱. لهوف، ۱۴۵.

(۵- ۶) الدر النظیم فی مناقب الائمّه، ص ۵۵۱.

(۷) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۲.

(۸) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

(۹) البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۳

توقفی داشته باشیم تا از میان آنها آنچه را که دلایلی بر

آن مساعدت کرده اند، برگزینیم ...

(۱) پیش از هر چیز، نگاهی گذرا داشته باشیم بر تعداد سپاهیانی که در کوفه؛ یعنی بزرگترین پایگاه نظامی در آن وقت، وجود داشتند، تعداد سپاهیان در اواسط قرن اول، چهل هزار نفر بودند که هر سال، ده هزار نفر از آنان در جنگ شرکت می کردند «۱».

این تعداد، از زمانی که امام، کوفه را به پایتختی برگزید، افزایش یافت؛ زیرا مهاجرت به سوی آن فزونی گرفت و همراه آن حضرت هزار نفر برای شرکت در جنگ صفین خارج شدند که هشت هزار نفر از غلامانشان همراه آنان بودند «۲».

(۲) بعضی از اظهار نظرها نیز وجود دارد که برخی از شخصیتها بیان کرده اند و دلالت بر این دارند که آمار سپاه در آن هنگام، به صد هزار نفر بالغ می شد، زیرا «سلیمان بن صرد خزاعی» در مورد صلح بر امام حسن علیه السّلام اعتراض نمود و به آن حضرت گفت: «شگفتی من از بیعت تو با معاویه پایان نمی یابد در حالی که یکصد هزار رزمنده از مردم عراق، همراه تو هستند».

(۳) در بعضی از نامه های مردم کوفه به امام حسین نیز آمده است. «ما صد هزار نفر، همراه تو هستیم». و به نظر من، این رقم، خالی از مبالغه نیست و تعداد، خیلی از آن کمتر بود ... اما ساکنان کوفه: آماری از آنان به دست نیاوردیم، ولی مؤکد آن است که آنان چندین برابر تعداد افراد سپاه بودند؛ زیرا بسیاری از صاحبان مشاغل، حرفه ها و بازرگانان، جزء سازمان نظامی نبودند ... و پس از

---

(۱) صلح الحسن، ص ۱۱۴.

(۲) الامامه و السیاسه ج ۱/ ۹۳ تعداد صد و نود هزار نفر ذکر

کرده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۴

این بررسی کوتاه، در مورد تعداد سپاهیان و ساکنان کوفه، در برابر آن گفته ها، میان دو امر متوقف می شویم:

(۱) اوّل: قبول و تصدیق نمودن هر چیزی که در مورد فراوانی سپاه گفته شده است؛ زیرا ابن زیاد، در کوفه، بسیج عمومی اعلام کرد و هیچ فرد بالغی باقی نمانده بود مگر اینکه برای جنگ با حضرت حسین علیه السّلام خارج شده بود و هر کس تخلف نموده بود، سرنوشتش اعدام و یا زندان بوده است تا آنجا که در کوفه، هیچ وسیله ای از وسایل نقلیه نمانده بود مگر اینکه آن را برای انتقال دادن مردم به سوی میدان جنگ به کار گرفته بودند و اگر گفته شود تعداد سپاهیان یکصد هزار نفر و یا بیشتر بوده در این امر هیچ گونه مبالغه ای وجود ندارد.

(۲) دوّم: تشکیک در آن تعداد فراوان است؛ زیرا بیشتر سربازان، جنگ با امام را عظیم دانستند و در صحرا پای به فرار نهادند، علاوه بر اینکه گروه بزرگی از افراد سپاه در اردوگاه نخیله همراه ابن زیاد بودند، بنابراین، سپاهی که به سوی کربلا برای جنگ با امام سرازیر شد به آن تعداد زیادی نبود که بعضی از مورخان آن را معتقد بوده اند.

گمان غالب این است که روایتی از امام صادق علیه السّلام رسیده است که سی هزار نفر برای جنگ با امام پیش آمدند، نزدیکترین گفته به شمار سپاهیان می باشد؛ زیرا این شمار و بیش از آن در جنگ با ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شرکت نمودند.

(۳)

فرماندهان نظامی

مورخان، نامهای بعضی از فرماندهان لشکر را که در فاجعه کربلا شرکت نمودند برای

ما بیان داشته اند، آنها عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۵

۱- «حر بن یزید ریاحی» که فرمانده هزار سوار بوده که حضرت حسین علیه السّلام را در کربلا محاصره نمود.

۲- «عمر بن سعد» که ابن زیاد، فرماندهی کل همه نیروهای مسلحش را بدو سپرد، او فرمانده چهار هزار نفر بود.

۳- «شبث بن ربعی» را فرمانده هزار سوار قرار داد. «۱»

۴- «مضایر بن رهینه مازنی» فرمانده سه هزار نفر. «۲»

۵- «نصر بن حرشه»، فرمانده دو هزار نفر. «۳»

۶- «کعب بن طلحه» فرمانده سه هزار نفر. «۴»

۷- «حجار بن ابجر» فرمانده هزار نفر. «۵»

۸- «حصین بن نمیر» فرمانده چهار هزار نفر. «۶»

۹- «شمر بن ذی الجوشن» فرمانده چهار هزار نفر. «۷»

۱۰- «یزید بن رکاب» فرمانده دو هزار نفر. «۸»

۱۱- «یزید بن حرث بن رویم» فرمانده هزار نفر. «۹»

(۱) اینان، بعضی از فرماندهان لشکر هستند که بیست و پنج هزار «۱۰» رزمنده در

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۲- ۳) مناقب ۴/ ۹۸. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۱۴۵ فرماندهان نظامی ..... ص : ۱۴۴

(۴) مقرم، مقتل حسین، ص ۲۰۰.

(۵) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۶) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۷) مناقب، ابن شهرآشوب ۴/ ۹۸.

(۸) مناقب، ابن شهرآشوب ۴/ ۹۸.

(۹) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۷.

(۱۰) با محاسبه افراد یاد شده، رقم ۲۶ هزار صحیح است (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۶

زیر پرچمهایشان فراهم آمدند.

«ابن جوزی» می گوید: عبد اللّه بن زهره بن سلیم ازدی، فرمانده ربع کوفه، قیس بن اشعث، فرمانده ربع ربیعه و کنده، عبد اللّه بن سبره جعفی، فرمانده ربع مذحج و بنی اسد و حر بن یزید ریاحی، فرمانده ربع ربیعه و همدان بودند. «۱»

(۱)

جنگ افزارها

اشاره

لشکر ابن

زیـاد، به همه جنـگ افزارهـای معمول در آن روزگـار، مسلح گردیـد به طوری که آمـادگیش برای جنـگ بـا امـام، آمادگی هولناکی بود که مورخان اهمیّت آن را برای ما بیان کرده و گفته انـد: آهنگران و سازندگان جنگ افزار در کوفه، شب و روز برای تیز کردن تیرها و صـیقل دادن شمشـیرها، در مـدتی بیش از ده روز، مشـغول کار بودنـد ... ابن زیاد، نیروی نظامی بسـیار مسلحی را برای جنگ با حضرت حسین علیه السّلام فرستاد که آن نیرو می توانست سرزمینی از سرزمینها را فتح نماید.

(۲)

۱- تیراندازان

«تیراندازان» کسانی بودند که تیرها و پیکانها را راست می کردند، آنان نقش عمده ای را در جنگ بر عهده داشـتند و نخستین کسانی بودند که باب جنگ با امام را گشودند و تیرهایشان را به سوی اردوگاه آن حضـرت، نشانه گرفتند به طوری که کسی از همراهـان امام باقی نمانـد مگر اینکه تیری به وی اصابت نموده بود تا آنجا که بعضـی از زنان نیز مورد اصابت واقع شدنـد و وحشت زده و پریشان

---

(۱) مرآه الزمان: ۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۷

گشـتند. بعضـی از فرزندان خاندان نبوت نیز با آن تیرهای جفاکار، کشته شدند؛ مانند «عبد اللّه بن مسلم» «عبد اللّه بن حسن» و «عبد اللّه (یا علی اصغر)» طفل شیرخواره حضرت و دیگران.

(۱)

۲- پیادگان

آنان دسته هایی از سپاه بودند که سنگ پرانی می کردند و سلاح آنان فلاخن بود.

(۲)

۳- زره پوشانیدگان

آنـان کسـانی بودنـد که بر سـربازان، وسـایلی را می پوشاندنـد که ایشان را در جنگ محافظت نمایـد؛ همچنانکه بر اسـبان نیز ابزارهایی می نهادند که آنها را از تیر و پیکان حفظ نماید.

(۳)

تعداد یاران حضرت حسین علیه السّلام

یاران امام حسین علیه السّلام گروهی اندک بودند که مورخان در بیان تعداد آنان، با هم اختلاف دارند. بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

(۴) ۱- «مسعودی» معتقد بوده که آنان پانصد سوار و حدود یکصد نفر پیاده بودند، تنها مسعودی این گفته را دارد و جز او کسی چنین مطلبی را نگفته است. «۱»

(۵) ۲- «عمار دهنی» از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که آنان چهل و پنج سوار

---

(۱) مروج الذهب ۳/ ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۴۸

و یکصد نفر پیاده بودند. «۱» (۱)

۳- «ابن شهرآشوب» ذکر نموده که آنان هشتاد و دو مرد بوده که سی و دو نفر آنان سواره بودند. «۲»

(۲) ۴- «سعد بن عبده» گفته است: من به آنان می نگریستم، آنان نزدیک به یکصد مرد بودند که از نسل علی، پنج یا هفت نفر، از بنی هاشم، ده نفر، مردی از کنانه و مرد دیگری از سلیم. «۳»

(۳) ۵- «ابن کثیر و فاخوری» نوشته اند که آنان سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. «۴»

(۴) به عقیده ما آنان به همراه فرزندان خاندان نبوت، هشتاد مرد بودند، این امر بدین گونه تأیید می شود: تعداد سرهایی که از تن جدا شده و نزد فرزند مرجانه و یزید بن معاویه فرستاده شد ۷۹ سر بوده اند، نه بیشتر.

به هر حال، این قهرمانان با وجود اندک بودنشان، در برابر آن سپاه، قرار گرفتند و سنگین ترین تلفات را بر آن وارد نمودند و

با موضعگیریهای قهرمانانه خود، شرافت عقیده و والایی ایمان را نمایانگر ساختند.

(۵)

فرستاده ابن سعد در برابر امام علیه السّلام

ابن سعد، جنگ با امام را دوست نمی داشت و می خواست از آن رهایی

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۷. تهذیب الکمال ۶/ ۴۲۷. الحدائق الوردیه ۱/ ۱۱۹. الصراط السوی، ص ۸۶.

(۲) مناقب ۴/ ۹۸.

(۳) تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۶.

(۴) البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۷. فاخوری، تحفه الانام فی مختصر تاریخ الاسلام، ص ۷۷.

یابد لذا «عزره بن قیس» را فراخواند تا با امام روبه رو شود و علّت آمدن آن حضرت را جویا گردد، ولی عزره از این کار خودداری نمود؛ زیرا وی از کسانی بود که با امام برای آمدن به کوفه مکاتبه کرده بود.

(۱) ابن سعد، «کثیر بن عبد اللّه شعبی» را برای دیدار با امام مأمور کرد، او شخصی بی باک و گستاخ بود. وی گفت: «من برای او آماده هستم و اگر بخواهی ناگهان بر او یورش برم، این کار را انجام می دهم».

ابن سعد به این کار راضی نشد، بلکه از او خواست تا نزد حضرت برود و از او بپرسد که چه چیزی او را به اینجا آورده است؟

(۲) کثیر به سوی امام تاخت و هنگامی که «ابو ثمامه صائدی» او را دید، نسبت به وی مشکوک گشت و از او خواست تا شمشیر خود را کنار بگذارد و سپس با امام روبه رو شود، ولی او نپذیرفت و اجازه ورود نیافت و خشمگین بازگشت «۱» و ابن سعد را از این امر باخبر ساخت. وی از «قرّه بن قیس حنظلی» خواست که با امام دیدار کند، او پذیرفت و هنگامی که پیش آمد، امام به یارانش فرمود:

«آیا او را می شناسید؟».

(۳) «حبیب بن مظاهر» پاسخ داد: آری، وی از بنی تمیم است، من او را به نیک اندیشی می شناختم و گمان نمی کردم که در چنین جایگاهی حضور یابد!! قره، به سوی امام پیش آمد و بر آن حضرت سلام کرد و از امام پرسید چه چیزی او را به آنجا آورده است؟

(۴) حضرت فرمود: «من به اینجا وارد نشدم مگر هنگامی که مردم سرزمینتان برایم نوشتند که با من بیعت کنند و مرا فرو نگذارند و یاریم نمایند، پس اگر مرا نخواهند، از نزد آنها به آنجا که بودم می روم».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۰

(۱) «حبیب» روی به وی کرد و او را اندرز داد و گفت: «ای قره! من تو را در مورد اهل بیت نیک اندیش می شناختم، چه چیزی تو را دگرگون ساخت؟ پس، نزد ما بمان و این مرد را یاری کن».

قرّه گفت: حقّ را گفتی ولی من به سوی رفیقم بازمی گردم و جواب پیامش را می رسانم و در این مورد می اندیشم.

قرّه، به سوی ابن سعد بازگشت و پاسخ امام را بر او عرضه نمود «۱».

ابن سعد، از این امر شادمان گشت و اندیشید که رسیدن به یک راه حل مسالمت آمیز که او را از وارد شدن به نبردی که بر گردنش بند گناه و معصیت می نهد، رها می سازد، امری ممکن است.

(۲)

ابن سعد در برابر امام علیه السّلام

ابن سعد، می خواست از این امر مطمئن شود، پس از امام خواست تا با وی دیدار نماید، امام این مطلب را پذیرا شد و هنگامی که نزد آن حضرت حاضر شد، از امام پرسید: چه چیزی تو را آورده است؟

- مردم کوفه.

- مگر نمی دانی

که آنان با شما چه کرده اند؟

- هر کس با ما- که در راه خدا قرار داریم- نیرنگ روا دارد، ما برای خدا نیرنگش را خورده ایم.

- اینک گرفتار شده ای، چه می اندیشی؟

- بازمی گردم و در مکه یا مدینه اقامت می گزینم و یا در بعضی از مرزها

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۶، الفتوح ۵/ ۱۵۵- ۱۵۶.

سکونت می نمایم.

ابن سعد از موضعگیری امام خوش حال شد و در آن نشانه ای از استقرار صلح و دوری گزیدن از جنگ را ملاحظه نمود. «۱»

(۱)

نامه ابن سعد به ابن زیاد

ابن سعد، فورا نامه ای به امیرش، فرزند مرجانه نوشت که در آن آمده بود:

«اما بعد: خداوند آتش را خاموش و سخن را یکجا فراهم آورد و امر امت را صلاح بخشید. این حسین است که به من قول داده است به جایی که از آن آمده بازگردد و یا به سوی نقطه ای از نقاط مرزی برود و فردی از مسلمین باشد که برای او باشد آنچه برای آنان است و بر او باشد آنچه بر آنان خواهد بود و یا اینکه نزد امیر مؤمنان یزید، برود و دست در دستش گذارد! و نظرش را در آنچه میانشان باشد خواهد دید، در این ایده رضایت تو و صلاح امّت خواهد بود».

(۲)

افترای ابن سعد

بدون شک، ابن سعد در این نامه بر حضرت امام حسین علیه السّلام افترا نمود؛ زیرا بیشتر مطالب آن، چیزهایی است که امام علیه السّلام به آنها لب نگشوده بود. «عقبه بن سلمان» که از مدینه تا مکه و سپس تا عراق همراه امام بود و تا هنگام کشته شدن آن حضرت، ملازم وی مانده بود، از ساختگی بودن آن نامه سخن به میان آورد و گفت:

«حسین را از مدینه تا مکه و از آنجا تا عراق، همراهی نمودم و تا وقتی که

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

کشته شد، از او جدا نشدم و همه سخنش را شنیدم ولی از او نشنیدم آنچه را مردم در مورد آن سخن می گویند که دستش را در دست یزید بگذارد و نه اینکه به مرزی از مرزها برود، نه در مدینه، نه در مکه، نه در عراق و نه

در لشکرش تا هنگامی که کشته شد، آری، شنیدم او را که می گفت: مرا بگذارید که به این زمین پهناور بروم تا ببینم مردم چه خواهند کرد» «۱».

(۱) «شیخ محمد خضری» نیز درستی این نامه را رد کرده و گفته است: «صحیح نیست که بر آنها پیشنهاد کرد که دستش را در دست یزید بگذارد، بلکه به آنها پیشنهاد نمود که بگذارند او را تا به جایی که از آن خارج شده بود، بازگردد» «۲».

ابن سعد، این نامه را ساخت تا از گناه نبرد، رهایی یابد و از کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در امان باشد و اگر امام، چنین چیزی را می گفت، سپاه ابن زیاد پراکنده می گشت و همه چیز به پایان می رسید .... امام از همان آغاز کار، خاضع شدن در برابر گروه جنایتکاران را نپذیرفت و در برابر طوفانها پایداری نمود و در همه موضعگیریهای جاویدانش، بزرگ منشی و عزت نفس و صلابت اراده اش را نمایان ساخت.

(۲)

شمر، تلاش در راه صلح را به تباهی می کشاند

هنگامی که نامه ابن سعد به فرزند مرجانه رسید، نظرش را پسندید و آن را راه حلّی برای مشکل و وسیله ای برای اتحاد کلمه دانست، او را از جنگ، برکنار داشته بود، پس با شگفتی چنین بر زبان آورد: «این نامه یک اندرزگوی دلسوزی است».

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۲۰.

(۲) تاریخ الامه الاسلامیه: ۱/ ۵۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۳

(۱) «شمر بن ذی الجوشن» که در کنار وی بود به تنگ آمد؛ زیرا آن پلید به پستی نسبتش و کینه بر صاحبان نسبهای اصیل معروف بود و نسبت به ابن سعد به خاطر فرماندهی اش بر سپاه، حسادت می ورزید، لذا

برای شعله ور ساختن آتش جنگ، به حرکت آمد و به فرزند مرجانه گفت:

«آیا این را از او می پذیری؟ پس از آنکه در سرزمین تو فرود آمده، به خدا! اگر از سرزمین تو دور شود و دستش را در دست تو نگذارد، به قدرت از تو شایسته تر باشد و تو به ضعف و سستی شایسته تر خواهی بود».

(۲) این کلمات، اوضاع را انفجارآمیز ساخت و هر آرزویی در مورد صلح و سازش را بر باد داد؛ زیرا ابن زیاد به امر مهمی پی برد که بر او پنهان مانده بود و آن این که اگر امام از دست وی رهایی می یافت و با یزید بیعت نمی کرد و به منطقه ای از مناطق می رسید، وضع روشن می شد و امّت به حمایت از امام در برابر آن گروه جنایتکار برمی خاست و آنگاه، طاغوت به ضعف و سستی اولی و حضرت حسین علیه السّلام به قدرت و قوت شایسته تر می بود؛ زیرا وی فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه آن حضرت بود، این نکات حساس از فرزند مرجانه دور مانده بود، او در سخنان شمر، اخلاص و دلسوزی را دیده بود.

(۳) هنگامی که شمر دید بر اوضاع مسلّط شده و تلاش ابن سعد را تباه کرده است، برای تضعیف موقعیت وی نزد ابن زیاد اقدام کرد تا شاید از این راه وسیله ای برای دور کردن وی از منصبش بیابد و خود در جای وی قرار گیرد، پس به وی گفت: «به خدا! به من خبر رسیده است که حسین و ابن سعد، میان دو لشکر می نشینند و بیشتر مدت شب را به گفتگو می پردازند» «(۱)».

---

(۱) البدایه و النهایه

۸/ ۱۷۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۴

(۱) و معنای این امر آن بود که شمر برای خود دستگاه اطلاعاتی خاصی بر ضد ابن سعد گماشته بود تا شاید وی در انجام مأموریتش کوتاهی کند و او آن را به نظام حاکم برساند تا ابن سعد را از منصبش عزل کنند و خود فرماندهی سپاه را بر عهده بگیرد.

(۲)

ابن زیاد راه حلهای مسالمت آمیز را رد می کند

فرزند مرجانه، همه راه حلهای مسالمت آمیزی را که ابن سعد نوشته بود، رد کرد و همه روزنه های صلح و سازش را مسدود نمود و به وی نوشت: «اما بعد:

من تو را برای حسین نفرستادم تا از او حمایت کنی و نه برای اینکه به وی مهلت دهی و یا وعده سلامت به او بدهی و نه برای اینکه شفیع وی نزد من باشی. ببین اگر حسین و یارانش به فرمان من گردن نهادند، آنان را به سلامت نزد من بفرست و اگر خودداری نمودند به سوی آنان حرکت کن تا اینکه آنان را بکشی و آنان را تکه تکه نمایی که مستحق آن می باشند. پس هرگاه حسین را کشتی، اسبان را بر سینه و پشت او حرکت ده، هر چند نمی بینم این عمل پس از مرگ، زیانی برساند، ولی به خاطر سخنی است که گفته ام: اگر او را کشتم با وی چنین خواهم کرد، پس اگر تو فرمان ما را درباره او اجرا نمودی، تو را پاداش کسی را می دهیم که فرمان برده و اطاعت نموده باشد و اگر خودداری نمودی از کار ما و سپاهیان دور شو و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که ما او را به این کار فرمان داده ایم» «۱».

---

(۱)

ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۵، نزدیک به آن در انساب الاشراف ۳/ ۳۹۰- ۳۹۱ آمده است.

و در تهذیب الکمال ۶/ ۴۲۸ آمده است: ابن زیاد به ابن سعد نوشت: «نه، و نه کرامتی او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۵

(۱) این نامه بسیار شدید اللحن و بی رحمانه، مفادش چنین بوده است:

۱- اختیارات ابن سعد را به عملیات جنگ و کارزار محدود نمود و هیچ گونه اختیاری برای اجرای صلح یا گفتگوی با امام به وی اعطا ننمود.

۲- در این نامه، اشاره شده است که اگر امام، صلح را بپذیرد باید تضرع کنان فرمان فرزند مرجانه را گردن نهد تا در مورد وی تصمیم بگیرد؛ اگر خواست او را عفو کند و یا به قتل برساند و می خواست تا امام نزد وی همچون اسیر یا گناهکار حضور یابد و از او طلب رحمت کند.

۳- اگر امام گردن نهادن به حکم وی را نپذیرد، ابن سعد باید فورا به کشتن وی اقدام کند و او را تکه تکه نماید.

۴- ابن زیاد، عمر را در صورتی که در اجرای دستور، تردید کرد، به عزل از منصبش تهدید نمود و در این صورت باید همه امور لشکر را به «شمر بن ذی الجوشن» بسپارد تا آنچه را به او فرمان داده شده بود، اجرا نماید.

(۲) مورخان می گویند: ابن زیاد چنین آغاز به گفتن نمود: «اینک که چنگالهای ما به او رسیده، امید به نجات پیدا می کند، اینک هنگام فرار نیست».

شمر، شادمان و خوش حال به سرعت حرکت کرد و پیوسته مرکب می راند تا به ابن سعد برسد، شاید فرزند سعد از فرمان فرزند مرجانه سرباز زند تا خود، فرمانده سپاه گردد.

شمر، به کربلا رسید در حالی که ابن سعد در فرات مشغول آب تنی کردن بود، فردی به سویش شتافت و به او گفت: «جویره بن بدر تمیمی را نزد تو فرستاده و او را فرمان داده است که اگر تو جنگ نکنی، گردنت را بزنند».

باشد تا اینکه دستش را در دست من بگذارد»، پس حسین گفت: «این امر، هرگز نخواهد بود».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۶

(۱) ابن سعد به سوی لباسهای خود رفت و آنها را پوشید «۱» و روی به شمر بن ذی الجوشن کرد و دانست که این نیرنگ اوست، پس به او گفت: «وای بر تو! خداوند خانه ات را نزدیک نسازد، خداوند آنچه را آورده ای زشت شمارد، من گمان می کنم که تو او را نهی نمودی و بر ما تباه ساختی کاری را که امیدوار بودیم به نیکی انجام شود ... به خدا! حسین، تسلیم نمی شود؛ زیرا جان پدرش در کالبد اوست».

(۲) شمر به وی پاسخ داد: «به من بگو چه خواهی کرد، آیا فرمان امیرت را اجرا می کنی؟ در غیر این صورت، سپاه را به من بسپار ...».

ابن سعد، تسلیم هوا و طمع کاریهایش شد و پذیرفت که همچنان فرمانده سپاهی ستمکار باقی بماند، پس به وی گفت: «نه، تو را کرامتی نباشد، من این امر را بر عهده می گیرم» «۲».

شمر، همچنان مراقب ابن سعد بود تا شاید در انجام فرمانهای اربابش، فرزند مرجانه، کوتاهی نماید تا خود فرماندهی سپاه را عهده دار شود. ابن سعد، پاسخ ابن زیاد را برای امام فرستاد و آن حضرت علیه السّلام فرمود: «نه، به خدا! دستم را در دست فرزند مرجانه نمی گذارم» «۳».

(۳)

امام علیه السّلام با ابن سعد

امام، از

ابن سعد خواست تا با آن حضرت ملاقات نماید، او با بی میلی

---

(۱) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۴.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۱.

(۳) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

پذیرفت و شب هنگام با حضرت دیدار نموده جلسه ای محرمانه تشکیل داد که جز حضرت عباس و حضرت علی اکبر از جانب حضرت حسین علیه السّلام، کسی دیگر در آن حضور نداشت. همراه ابن سعد نیز حفص و غلام ابن سعد، در جلسه حاضر شدند. امام به وی فرمود: «ای فرزند سعد! آیا با من می جنگی؟ آیا از خداوند نمی ترسی که بازگشت تو به سوی اوست، من فرزند کسی هستم که تو می شناسی، آیا با من همراه نمی شوی، و اینان را رها نمی سازی که این به خداوند تعالی نزدیکتر باشد».

(۱) ابن سعد، عذرهای پوچی آورد و گفت: می ترسم خانه ام ویران شود.

- «من آن را بار می سازم».

- می ترسم باغم را از من بگیرند.

- «من بهتر از آن را در حجاز به تو می دهم».

- من در کوفه، خانواده ای دارم، می ترسم که ابن زیاد آنان را به قتل برساند.

(۲) امام هیچ گونه پاسخ مثبتی از او دریافت نکرد، بلکه از او، اصرار بر ستم و تعدی را دید، پس او را نفرین کرد و فرمود: «تو را چه باشد، خداوند تو را به زودی در بسترت سر از تن جدا کند و در روز قیامت تو را نبخشد، به خدا! من امیدوارم که تو از گندم عراق جز اندکی نخوری».

ابن سعد از آنجا دور شد، در حالی که با تمسخر به امام می گفت: «جو، برایم کافی باشد» «۱».

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۷۵.

علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۸

(۱)

امان نامه شمر برای برادران حضرت عباس

پلید پیسی گرفته، «شمر بن ذی الجوشن» گمان کرد که برادران حضرت حسین علیه السّلام را به دوری گزیدن از یاری برادرشان قانع می کند، پس از عبید اللّه بن زیاد برای آنان امان نامه ای گرفت و به سرعت پیش آمد تا در برابر آنان ایستاد و فریاد زد: «کجایند فرزندان خواهرمان، عباس و برادرانش؟».

آن جوانمردان همچون شیران به سویش شتافتند و به او گفتند: «چه می خواهی ای فرزند ذی الجوشن؟!».

- برای شما امان نامه ای دارم.

(۲) آنان خشمگینانه بر او فریاد کشیدند و گفتند: «خداوند تو و امان نامه ات را لعنت کند! آیا ما را امان می دهی در حالی که فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امانی ندارد؟!» «۱».

آن گناهکار، ناکام بازگشت، در حالی که گمان کرده بود برادران امام از نوع یاران مسخ شده او هستند و نمی دانست که آنان از افراد بی همتای دنیا بودند که کرامت انسانیت را شکل بخشیدند و برای انسان، افتخار و شکوه آفریدند.

(۳)

جلوگیری از مددرسانی

ابن سعد، حضرت امام حسین علیه السّلام را مورد محاصره قرار داد و از همه طرف او را احاطه نمود تا مبادا از خارج، مددی به وی برسد، او این کار را چنان شدید انجام داد که غیر ممکن بود کسی به اردوگاه امام ملحق شود یا به آنان یاری برساند.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۵۹

(۱)

اشغال فرات

خطرناکترین کاری که ابن سعد انجام داد، اشغال نمودن «رود فرات» بود؛ زیرا دستورات مؤکدی از فرزند مرجانه دریافت

نمود که آب را از امام حسین علیه السّلام و اهل بیت و یارانش بازدارد تا قطره ای از آن ننوشند، آن گونه که درباره عثمان بن عفان عمل شده بود.

(۲) وی نیرویی نظامی متشکل از پانصد سوار و به قولی چهار هزار سوار را به فرماندهی «عمرو بن حجاج» فرستاد، آنها همه شریعه ها و نهرهای منشعب از رود فرات را اشغال کردند و راه رسیدن حضرت حسین علیه السّلام و یارانش به آب را مسدود نمودند، گمان می کنم این اقدام سنگدلانه را به خاطر موارد ذیل اتخاذ کردند:

(۳) اول: برای اینکه به اردوگاه امام زیان برسانند تا هیچ گونه توانایی یا مقاومتی برای جنگ نداشته باشند و نیروهای عمر سعد دچار تلفات نشوند.

(۴) دوم: بستن راه در برابر هر کسی که می کوشید از راه آب به حضرت حسین علیه السّلام ملحق شود.

(۵) سوم: زیاده روی در دل خوشی و انتقامجویی از خاندان نبوت در برابر آنچه مسلمین در یوم الدار هنگام محاصره عثمان، نسبت به وی انجام داده و آب را بر او بسته بودند، اما حضرت حسین علیه السّلام به اتفاق مورّخان، هنگام محاصره عثمان، آب را به

او رسانده بود ولی امویان این نیکوکاری را که امام نسبت به آنان روا داشته بود، فراموش نمودند.

(۶) چهارم: ابن زیاد امیدوار بود که با این اقدام، امام تسلیم شود و دستورهایش را گردن نهد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۰

اینها بعضی از عواملی بودند که ابن مرجانه را واداشتند تا دستور دهد فرات اشغال شود و آب، بر حضرت حسین و یارانش ممنوع گردد.

(۱) مورخان می گویند: بستن آب بروی حضرت حسین، سه روز پیش از شهادت آن حضرت، صورت گرفت «۱»، از سخت ترین محنتهای شدیدی که امام از آنها رنج برد، مشاهده کودکان و بانوان رسالت بود که از درد کشنده تشنگی می نالیدند؛ کودکان فریاد می زدند: آب! آب! ...

کودکان، قادر به مقاومت در برابر تشنگی نبودند وقتی به فرات نگاه می کردند که سرشار از آب بود و در آن هنگام فریادهایشان بیشتر می شد. قلب امام به رحمت و دلسوزی نسبت به آن منظره هولناک، به درد می آمد، لبان کودکان پژمرده شده و بدنهایشان از رمق افتاده و شیر زنان شیرده خشک گردیده بود در حالی که آن ستمگران از آب بهره مند می شدند.

(۲) «انور جندی» می گوید:

و ذئاب الشرور تنعم بالماءو اهل النبی من غیر ماء

یا لظلم الأقدار یظمأ قلب اللیث و اللیث موثق الاعضاء

و صغار الحسین یبکون فی الصحراءیا رب این غوث القضاء «گرگان شرور از آب بهره مند بودند در حالی که خاندان پیامبر بدون آب به سر می بردند».

«این چه ستمی است که سرنوشتها دارند، دل شیر تشنگی می کشد در حالی که شیر، اندامهایی استوار دارد».

«خردسالان حسین در صحرا می گریستند، ای پروردگار! مددرسانی

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان ص ۸۹، و انساب الاشراف ۳/ ۳۸۹.

زندگانی حضرت

امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۱

قضا و قدر کجا باشد».

(۱) همه آیینها و مذاهب، منع کردن آب از کودکان و زنان را اجازه نمی دهند، خصوصا شریعت اسلامی که همه مردم را در آب و چراگاه، شریک قرار داده و آب نوشیدن از نهرهای تملک گشته را جایز شمرده هر چند که صاحبان آنها اجازه نداده باشند. و نیز سر بریدن حیوان زبان بسته را اگر تشنه باشد، بسیار مکروه دانسته است، ولی سپاه امویان اعتنایی به این امر ننمود و هر آنچه شرایع و ادیان حرام دانسته اند، مباح شمرد.

(۲) آن جفاکاران عمل نیکوکارانه امام را در حق پیشقراولان سپاهشان نادیده گرفتند؛ آن گروهی که از هزار سوار به فرماندهی حر تشکیل می شد و برای دستگیری امام و محاصره وی در صحرا بودند و تشنگی بر آنها دست یافته بود و نزدیک به مرگ بودند، آن حضرت می توانست آنان را با تشنگی نابود کند، ولی مروّت و رحمت آن حضرت نپذیرفت که با آنان به سنگدلی عمل کند، پس به جوانانش دستور داد که به همراه وی به آنان آب بدهند، همه آنان را آب داد و حتی دستور داد تا اسبانشان را نیز آب بدهند با وجود آنکه آن حضرت در وسط آن صحرای سوزان، خود به آب احتیاج داشت، ولی آن نابکاران، این مساعدت حضرت را ارج ننهادند و او را از آب، محروم ساختند و تمامی بانوان اهل بیت و نوادگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را که همراهش بودند، از آب محروم نمودند.

(۳)

سرشتهای پست

اشاره

آن مسخ شدگان از اینکه بر آب فرات مستولی شده و ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را

از آن منع کرده بودند، افتخار و مباهات می کردند از آن جمله:

(۱)

۱- مهاجر بن اوس

«مهاجر بن اوس تمیمی» روی به حضرت نموده با صدای بلند گفت: «ای حسین! آیا آب را نمی بینی که همچون شکم مارها به نظر می آید، به خدا! آن را نخواهی چشید تا بمیری!».

امام به وی پاسخ داد: «امیدوارم که خداوند مرا به آن برساند و شما را از آن بازدارد» «۱».

(۲)

۲- عمرو بن حجاج

«عمرو بن حجاج» پیش آمده- او از جمله کسانی بود که برای حضرت حسین علیه السّلام برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود- تا اینکه به اردوگاه حضرت نزدیک شد و با صدای بلند گفت: «ای حسین! این فرات است که سگها به آن دهن می زنند و خرها و خوکها از آن می نوشند، به خدا! جرعه ای از آن نخواهی چشید تا آب داغ جهنم را بچشی!» «۲».

(۳)

۳- عبد اللّه بن حصین

«عبد اللّه بن حصین ازدی» در حالی که همچون سگی شتابان به سوی امام می شتافت، پیش آمد و فریاد کشید: «ای حسین! آیا به آب نمی نگری که همچون جگر آسمان است، به خدا! از آن قطره ای نمی نوشی تا از تشنگی بمیری!».

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۰.

(۲) همان ۳/ ۳۹۰.

امام دو دست خود را به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! او را تشنه بمیران و هرگز او را مبخشای» «۱».

آن فرومایگـان از اینکه بر آب فرات دست یافته بودنـد، افتخار می کردنـد تا نزد اربابشان فرزنـد مرجانه، تقرّب جوینـد و او را خرسند سازند و جایزه ها و بخششهایش را به دست آورند.

(۱)

اعتراض بر ابن سعد

اشاره

جمعی از یاران امام حسـین علیه السّلام و دیگران، بر ابن سعد اعتراض نمودند که آب را از ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بازداشـته بود؛ زیرا این کار پست ترین شـیوه در انتقامجویی بود، در حالی که کودکان حضرت حسین علیه السّلام در برابر آنان، نزدیک به مرگ بودند و این در زمانی صورت می گرفت که هیچ گونه سـببی برای این انتقامجویی وجود نداشـته است جز فرومایگی و وحشیگری که در جان آن سپاهیان ریشه دوانیده بود. از جمله اعتراض کنندگان بر او عبارت بودند از:

(۲)

۱- یزید بن حصین

«یزید بن حصـین» حرکت کرد و به ابن سـعد گفت: «این فرات است که سـگها از آن می نوشند در حالی که این حسین فرزند دخت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیتش تشنه می باشند و تو ادعا می کنی که خداوند و پیامبرش را می شناسی؟!».

ابن سعد، روی پلیدش را به طرف زمین افکند و چیزی نگفت «۲».

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۹. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۶.

(۲) قرمانی، اخبار الدول، ص ۱۰۸. وسیله المآل فی عدّ مناقب الآل، ص ۲۹۰. مطالب

(۱)

۲- بریر بن خضیر

«بریر بن خضیر همدانی» به سوی ابن سعد رفت و با صدای بلند گفت:

«ای عمر! آیا خاندان نبوت را رها می کنی تا از تشـنگی بمیرند در حالی که آنان را از فرات مانع شده ای که از آن بنوشند در

این حال ادعا می کنی خداوند و پیامبرش را می شناسی؟».

ابن سعد جواب داد: ای بریر! به خدا قسم این را من می دانم که قاتل این جماعت، جهنّمی خواهد بود لکن نظر تو این است که ملک ری را من رها کنم تا دیگری صاحب شود؟ نفس من هیچ گاه به این امر رضایت نمی دهد «۱».

(۲)

۳- حرّ

هنگامی که حرّ به اردوگاه امام پیوست و در حضور آن حضرت توبه کرد، به سوی سپاه ابن سعد حرکت نمود و صدای خود را بلند کرد و گفت: «ای مردم کوفه! مادرتان داغتان را ببیند و بر شما بگرید که او را فراخواندید و گرفتار ساختید و از هر سوی در محاصره اش قرار دادید، از اینکه به سوی زمین گسترده خدا برود، تا خود و اهل بیتش در امان باشد، بازداشتید، او اینک همچون اسیر در دست شما درآمده است، نه اختیار سودی را دارد و نه زیانی، او و زنان و کودکان و یارانش را از آب جاری فرات مانع شدید، در حالی که یهودیان، مسیحیان و زردشتیان از آن می نوشند و خوکها و سگهای منطقه در آن شناور می شوند اما

السئول، ص ۲/ ۳۶- ۳۷.

(۱) الفتوح ۵/ ۱۷۱- ۱۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۵

آنان به سبب تشنگی از پای درآمده اند، پس از محمد چه بدرفتاری با ذریّه اش داشته اید، خداوند شما را در روز تشنگی، سیراب ننماید» «۱».

این اعتراض در آنان

اثری نداشت و آنها بر ستم و عناد خود اصرار ورزیدند و فرزندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از آب محروم ساختند تا آنجا که تشنگی آنان را از پای درآورد.

(۱)

یافتن یک چشمه آب

تشنگی، اهل بیت را آزرد و کودکان و زنان به فریاد آمدند و امام علیه السّلام برخاست و تیشه ای برداشت و در اطراف چادر زنان، زمین را کند که چشمه آب گوارایی جاری شد و آنان از آن نوشیدند ولی اندکی بیش دوام نیاورد و آب آن تمام شد. جاسوسان، این مطلب را به ابن زیاد گزارش دادند و او سخت به خشم آمد و نامه ای برای ابن سعد فرستاد که در آن آمده بود:

«به من گزارش شده است که حسین چاههایی را حفر می کند و آب به دست می آورد و خود و یارانش می نوشند، پس بنگر هرگاه نامه ام به تو رسید، آنان را تا می توانی از کندن چاهها منع کن و به شدت بر آنها سختگیری نما ...».

(۲) ابن سعد، نظارت شدیدی بر حفر چاه اعمال کرد و نیز تعداد بیشتری از نگهبانان و سربازان را در کنار رود فرات قرار داد تا مبادا کسی از آنان به رودخانه برسد و از آن، آب بنوشد «۲».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۵.

(۲) خوارزمی، مقتل ۱/ ۲۴۴. الفتوح ۵/ ۱۶۲. بغیه النبلاء.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۶

(۱)

جنگ بر سر آب

امام، از اینکه کودکان و اهل بیت خود را می دید که از تشنگی کشنده می نالیدند، به شدت درد می کشید و رنج می برد پس برادر خود حضرت ابا الفضل عباس را برای به دست آوردن آب مأمور کرد، آن قهرمان عظیم، به همراه سی سوار و بیست پیاده به راه افتاد و بیست مشک را با خود برد، همگی به سوی رود فرات تاختند، در حالی که «نافع بن هلال مرادی» پیشاپیش آنان بود.

(۲) «عمرو بن حجاج زبیدی» که

مسئول نگهبانی از فرات بود، با وی روبه رو شد و به او گفت: برای چه آمده ای؟

– آمده ایم تا از این آبی که شما ما را از آن بازداشته اید، بنوشیم.

– گوارا بنوش.

– آیا بنوشم در حالی که حسین و یارانش تشنه باشند؟

– راهی برای سیراب کردن اینان وجود ندارد. ما را در اینجا گذاشته اند تا آنان را از آب بازداریم.

(۳) یاران امام اعتنایی به وی ننمودند و به سوی فرات پیش رفتند تا مشکهای خود را پر کنند، ولی عمرو بن حجاج به همراه دسته ای از سربازانش به سوی آنان شتافتند که حضرت عباس و نافع بن هلال با آنان درگیر شدند و میان آنان زدوخوردی واقع شد، ولی کسی در آن به قتل نرسید و یاران امام پس از آنکه مشکهایشان را پر کردند، مراجعت نمودند، گفته شده است که آنان تنها با مقدار اندکی آب، بازگشتند «۱»، حضرت عباس تشنگان اهل بیت را سیراب کرد و آنان را از تشنگی رهایی بخشید، وی از آن روز به سقا [سیراب کننده] معروف شد که از مشهورترین القاب آن حضرت و محبوبترین آنها نزد ایشان می باشد.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۷

(۱)

حبیب از خاندانش کمک می جوید

«حبیب بن مظاهر» از یاران نامدار حضرت حسین علیه السّلام و از مخلص ترین و وفادارترین آنان نسبت به آن حضرت بوده است. هنگامی که تنهایی امام و همدستی نیروهای جفاکار برای جنگ با آن حضرت را مشاهده کرد، از آن حضرت خواست تا به وی اجازه دهد از خاندانش بنی اسد، کمک بجوید تا به جهاد در خدمت آن حضرت موفّق گردند. وی گفت: «در اینجا گروهی از بنی اسد هستند.

آنان چادرنشینانی می باشند که در «نهرین» اقامت می گزینند و مسافت اندکی میان ما و آنها وجود دارد، آیا به من اجازه می دهی که نزد آنان بروم و ایشان را فراخوانم، شاید خداوند به وسیله آنان نفعی به تو برساند و یا بدی را از تو دور سازد؟».

(۲) امام به وی اجازه داد، او به سرعت نزد آنان رفت و هنگامی که به آنها رسید، گفت: «من شما را به سوی شرافت آخرت و فضیلتها و ثواب عظیم آن فرا می خوانم، من شما را برای یاری فرزند دخت رسول خدا، پیامبرتان صلّی اللّه علیه و آله فرا می خوانم که اینک مظلوم واقع شده است، مردم کوفه او را فراخواندند تا او را یاری کنند ولی هنگامی که به سوی آنان آمد، او را رها کردند و به سوی او آمده اند تا او را بکشند».

هفتاد نفر «۱» دعوتش را پذیرفتند که «عبد اللّه بن بشر اسدی» در میان آنان بود، وی گفت: من نخستین کسی هستم که این دعوت را می پذیرم، سپس به رجزخوانی پرداخت:

قد علم القوم اذا تواكلواو احجم الفرسان او تثاقلوا

---

(۱) و در روایتی، نود نفر.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۸ انی شجاع بطل مقاتل كاننی لیث عرین باسل «۱» «هرگاه مردم تصمیم بگیرند، می دانند و هرگاه سواران بازمانند و یا کار بر آنان سنگینی کند».

«من شجاعی قهرمان و رزمنده هستم، گویی که شیری ژیان در بیشه می باشم».

(۱) آنان برای یاری امام شتافتند ولی در آن مجلس، جاسوسی برای ابن سعد بود که به سرعت نزد وی شتافته او را از آن کار باخبر ساخت، او گروهی از لشکریانش را به فرماندهی «جبله بن

عمر» مأمور ساخت و آنان مانع پیوستن آنها به حضرت حسین علیه السّلام شدند و حبیب اندوهگین بازگشت، امام را از ماجرا آگاه ساخت، حضرت گفت: «خدای را سپاس فراوان باد» «۲».

امام به همراه یارانش، دست به گریبان سخت ترین تنگنا، بر اثر محاصره تحمیل شده بر آنان باقی ماندند و در انتظار حوادث هولناکی که در صحرای کربلا بر ایشان خواهد گذشت، به سر بردند.

---

(۱) جزء دوم بغیه النبلاء.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۶۹

(۱)

همراه با دو اردوگاه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۱

(۱) بر صحرای پاک سرزمین کربلا، نیروهای خیانتکار با سربازان خداوند و هسته های توحید، درگیر شدند، با آنان که خداوند، سینه هایشان را برای ایمان، گشاده ساخت، آنان نبرد کردند، در حالی که یقین داشتند بر حق بوده اند ... بر عکس دشمنانشان که گرفتار سرگردانی و پریشانحالی بودند، می جنگیدند در حالی که از گمراهی خود و انحرافشان از راه راست باخبر بودند.

ما ناگزیریم توقفی کوتاه داشته باشیم تا درباره هر یک از این دو اردوگاه، سخنی به میان آوریم.

(۲)

اردوگاه حسینی

اشاره

اردوگاه حسینی، شرافت انسان را نمایانگر می ساخت و ارزشهای والا و جهت گیریهای عظیمی را ارائه می داد که هر انسان نیکو گوهری با آنها بلندی می یافت و آن را همین بس که تنها برای اوست که در تاریخ این دنیا جاودانگی و بقا را رقم زدند؛ زیرا در میان خاندان شهیدان جهان، کسی همچون شهدای کربلا در شرافت، مجد و اقدام در یاری حق و جانبازی در

راه عدالت نیست. ما در اینجا به بعضی از نشانه های اهداف و سرشتهای ذاتی آن، اشاره ای می نماییم.

(۳)

هدفهای عظیم

اشاره

هدفهای عظیمی که شعار آنها را بپاداشتند و با شجاعت و ایمان به خاطر آنها مبارزه کردند، عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۲

(۱)

۱- دفاع از اسلام

یاران امام با اخلاص و ایمان کامل، برای دفاع از اسلام و حفظ اصول آن- که از سوی حکومت اموی نادیده گرفته شده بود- بپاخاستند و در دفاع خود به بهترین و برجسته ترین صورتی اخلاص ورزیدند که دلایل آن در همه موضعگیریهای افتخارآمیز آنان فراوان است؛ مثلا حضرت عباس علیه السّلام که نزدیکترین خویشاوند امام بود، در فداکاری خود به انگیزه برادری و یا دیگر موارد خاص، عمل ننموده بلکه با عقیده ای محکم به حمایت اسلام و حمایت امامی از ائمه مسلمین که خداوند مودّت و طاعتش را بر همه مردم واجب ساخته است، پرداخته بود. او این را در میدان جنگ پس از آنکه آن قوم، دست راستش را قطع کردند، بیان داشت و به صورت رجزخوانی چنین فرمود:

و اللّه ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق یقینی نجل النبی الطاهر الامین «به خدا! اگر دست راستم را قطع کرده اید، من همچنان از دینم حمایت می کنم».

«و از امامی که به یقین صادق است، فرزند پیامبر پاک امانتدار».

(۲) معنای این رجزخوانی- به وضوح- نشان می دهد که آن حضرت در جهاد خود به انگیزه برادری، اقدام ننموده بلکه انگیزه وی حمایت از دین و دفاع از امامی صادق به طور یقین بوده است. افراد دیگری غیر از حضرت عباس، از یاران امام نیز این حقیقت را اعلام نمودند.

(۳) حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام آنان را با روح و هدایت خود تغذیه نمود و با اخلاق خود پوشش داد

به طوری که جانهایشان از دنیا دور شد و از مادیت بدن، جدا

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۳

گشت و دلها و عواطفشان از مشغولیتهای زندگی رهایی یافت ...؛ زیرا کدام معلّم همچون حسین وجود داشته؟ و کدام مدرسه همچون مکتب وی، الهام بخش بوده است؟ و آیا نسلهای دنیا می توانند اینگونه ایمانی به خدا و اخلاصی برای حق به وجود آورند؟

(۱)

۲- حمایت و دفاع از امام حسین علیه السّلام

نشانه ویژه دیگری در اهداف یاران امام بود و آن حمایت از امام در برابر آن وحشیانی است که برای کشتن آن حضرت، همدست شده بودند. یاران امام، در وفاداری و اخلاص نسبت به آن حضرت، جان فدا کردند و بدین وسیله برجسته ترین مثالها را در وفاداری ارائه نمودند، مثلا «مسلم بن عوسجه» که از نامداران یاران امام می باشد، هنگامی که به سوی میدان نبرد رفت و با بدنی که شمشیرها و نیزه ها آن را دریده بودند، بر زمین افتاد، امام، همراه «حبیب بن مظاهر» به سوی او رفت، در حالی که آن قهرمان، دردهای احتضار را تحمل می کرد، حبیب از او خواست که در مورد آنچه برایش مهم است، وصیتی به او بنماید، وی با صدایی آهسته و اندوهناك گفت: «تو را در مورد این سفارش می کنم- و به امام اشاره کرد- که در دفاع از او، جان فدا کنی» «۱».

(۲) کدام وفاداری همانند این، می تواند مایه غرور و افتخار گردد؟ وی به نسلهای آینده، درسهایی از وفاداری عظیم نسبت به حق داد، زیرا در حالی که او در واپسین لحظات زندگی بود و خرخره های مرگ در سینه اش جای داشت، به چیزی جز امام نمی اندیشید و از هر چیزی در زندگی روی گردانیده

بود.

(۳) این، قهرمان عظیم، «سوید بن ابی مطاع» است که از برجسته ترین شهیدان

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۵- ۴۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۴

و از صادق ترین آنان در فداکاری است، وقتی مجروح در میدان نبرد افتاد، دشمنان او را رها کردند و به گمان اینکه وی مرده است، بر او نتاختند، هنگامی که آنان کشته شدن امام را فریاد کشیدند، نتوانست آرام بگیرد و نجات یابد، پس برخاست و شمشیر خود را خواست، ولی دید آن را غارت نموده اند و به دنبال چیزی می گشت تا با آن به جهاد برخیزد، دستش به چاقویی برخورد کرد، آن را برداشت و آنها را با آن ضربه ها زد. آنان از او هراسان شدند و گمان کردند که مردگان باز زنده شده اند تا جهاد را از سر گیرند و هنگامی که برای آنها معلوم شد که موضوع چنین نیست، به سویش روی آوردند و او را کشتند. این وفاداری در مورد یاران امام، به حقیقت تا آخرین رمق از زندگیشان بوده است.

(۱) این وفاداری تنها خاص مردان نبود، بلکه زنانی که در صحنه نبرد بودند نیز چنین حالتی داشتند، مثلا زنی نزد فرزندش می شتافت و به او التماس می کرد تا در خدمت امام شهید شود، همسران نیز نزد شوهران می شتافتند تا از امام دفاع کنند، در حالی که به مصایبشان همچون مرگ فرزند و لباس ماتم پوشیدن، اعتنایی نداشتند.

(۲) بسیار شگفت انگیز است که کودکان خاندان نبوت نیز به خدمت امام می شتافتند و دست و پای آن حضرت را می بوسیدند تا به آنان اجازه شهادت در خدمتش را بدهد، از جمله آنان «عبد اللّٰه بن حسن» است که تنها یازده

سال داشت، هنگامی که دشمنان را دید برای کشتن عمویش جمع شده اند، نتوانست صبر کند و به شتاب آمد، اما عمه اش زینب پیش آمد تا او را نگهدارد، ولی وی خودداری نمود و به دویدن پرداخت تا اینکه به عمویش رسید، در حالی که «ابجر بن کعب» شمشیر خود را بالا برده بود تا بر امام ضربه ای بزند، آن نوجوان بر او فریاد کشید: «ای پلیدزاده! آیا عمویم را ضربه می زنی؟!».

(۳) آن پلید ناپاک به سوی او برگشت و با شمشیر ضربه ای بر دست او زد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۵

و آن را تا پوست قطع کرد و دستش آویزان ماند «۱». آن نوجوان خود را در بغل عمویش افکند، حرمله، تیری جفاکارانه بر او نشانه گرفت و او را در دامن عمویش کشت و وی لذّت مرگ در راه حضرت را چشید ...

بسیاری دیگر از این نمونه های برجسته که بر صفحه روزگار نمی گذرد از یاران حضرت حسین و اهل بیتش به ظهور پیوسته است.

(۱)

۳- رهایی امّت از ستم

از هدفهای اردوگاه امام حسین علیه السّلام رها ساختن امّت از سرکشی امویان و ستمکاری آنان بود؛ زیرا آنها ظلم را گسترش داده و فساد را در سرتاسر جهان اسلام پراکنده ساخته بودند و یاران امام برای سرنگون ساختن آن نظام و بازگرداندن حکومت اسلامی بپاخاسته بودند که این مطلب را به صورت موضوعی مستقل، هنگام بحث علل انقلاب امام، بیان داشتیم.

(۲)

۴- سرشتهایی بی نظیر

اشاره

یاران حضرت حسین علیه السّلام از هر سرشت کریمانه ای بهره بردند و به آنها از دیگر مردمان، ممتاز گردیدند که از میان آنهاست:

(۳)

الف- بزرگ منشی و عزّت نفس

از سرشتهای ذاتی آن آزادمردان، بزرگ منشی و عزت نفس بود؛ زیرا آنان مرگ را در راه کرامتشان پذیرا شدند. سرور آزادگان حضرت امام حسین علیه السّلام

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۰- ۴۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۶

می فرماید: «به خدا! مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمکاران را جز فریبی نمی شناسم». و فرزند نیکوکارش، حضرت علی اکبر در رجزخوانی خود- که سرود وی در روز عاشورا بود- می فرماید:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و رب البیت اولی بالنبی

و اللّه لا یحکم فینا ابن الدعی

«من علی بن حسین بن علی هستم، به پروردگار کعبه سوگند، ما به پیامبر سزاوارتریم».

«به خدا! این نابکارزاده بر ما حکومت نخواهد کرد».

امام حسین، پرتوی از روح خود را بر اصحاب و اهل بیتش افکنده بود و آنان با شادمانی، مرگ را برای عزّت، کرامت و بزرگ منشی استقبال نمودند.

(۱)

ب- شجاعت و پایداری

نشانه دیگری از سرشتهای اردوگاه امام، شجاعت بود، زیرا آنان از بی نظیرترین قهرمانان جهان بودند، آنان با وجود اندک بودنشان در برابر آن سپاه ستمگر، پایداری کردند و روحیه آنها را در هم شکستند و سنگین ترین تلفات را بر آنان وارد نمودند.

(۲) مورخ انگلیسی «پرس سایکس» می گوید: «امام حسین و گروه کوچک یاران با ایمانش، تصمیم بر مبارزه تا مرگ گرفتند و با قهرمانی و شجاعتی جنگیدند که پس از قرنها تا به امروز، شگفتی و تحسین ما را برمی انگیزد» «۱».

امام آنان را با معنویت و روح انقلابی اش پوشانده بود و طبیعی است که

---

(۱) پرس سایکس، تاریخ ایران.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۷

شخصیت رهبر، تأثیر مهمی در دمیدن روح معنویت در وجود لشکریان دارد؛ زیرا دستگاه رهبری، رمز تسلّطی است که

سربـازان را برای نبرد پیش می برد «۱» و یاران امام با عزمی اسـتوار، بدون هراس از سـختیها و موانع، به سوی لشـکر اموی می تاختند تا آنجا که زمین بر آن لشکر، تنگ آمد و بیشتر آنان پای به فرار گذاشتند. (۱) یکی از سربازان ابن زیاد به شخصی که به سبب شرکت نمودن وی در جنگ با امام از او انتقاد کرده بود، گفته است:

«سـنگ را به دندان گرفته که اگر تو می دیدی آنچه را ما دیدیم، انجام می دادی آنچه را ما انجام دادیم، گروهی بر ما تاختند که دسـتهایشان بر شمشـیرها بود، همچون شـیران درّنده که سواران را از راست و چپ نابود می ساختند و خود را بر مرگ می افکندند و امانی نمی پذیرفتند و به مال، علاقه ای نداشتند و چیزی میان آنان و مرگ یا به دست آوردن حکومت، جدایی نمی افکنـد، پس اگر از آنهـا دست برمی داشتیم، همه افراد اردوگـاه را به طور کامـل نـابود می ساختنـد پس چه کـار می توانستیم بکنیم، تو را مادر مباد» «۲».

(۲) «کعب بن جابر ازدی» از سربازان ابن زیاد بود که بزرگ قاریان کوفه، «بریر بن خضیر» را کشت و در قتل سید الشهداء نیز دست داشت. وی قطعه ای سروده و در آن شجاعت یاران امام را مورد تمجید قرار داده و گفته است:

سلی تخبری عنی و انت ذمیمهغداه حسین و الرماح شوارع

الم آت اقصی ما کرهت و لم یخل علی غداه الروع ما انا صانع

معی یزنی لم تخنه کعسوبه و ابیض مخشوب الغرارین قاطع

---

(۱) نظامی، علم النفس ۱/ ۳۶.

(۲) شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۶۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۷۸ فجردته من عصبه لیس دینهم بدینی و انی بابن حرب

لقانع

اشد قراعا بالسیوف لدی الوغی الا کل من یحمی الذمار مقارع

و قد صبروا للضرب و الطعن حسراو قد نازلوا لو ان ذلک نافع

فابلغ عبید اللّه اما لقیته بانی مطیع للخلیفه سامع

قتلت بریرا ثم حملت نعمهابا منقذ لما دعا من یماصع «سؤال کن تا در مورد من باخبر شوی، آنگاه که تو نکوهیده بودی آن روز که حسین بود و نیزه های افراشته».

«مگر من انجام ندادم نهایت چیزی که تو نمی خواستی و آنچه در روز جنگ انجام دادم به من خلل وارد نکرده است».

«به همراه من نیزه منسوب به ذی یزن بود که نمی شکست و شمشیر برّنده ای که دو سویش را تیز کرده بودم».

«آن را در برابر گروهی که دینشان دین من نبود به دست گرفتم که من معاویه را معتقد هستم».

«با شمشیرها در جنگ حمله می کردم که هر کس از واجبات دفاع کند، رزمنده خواهد بود».

«آنان در برابر شمشیر و نیزه پایداری کردند و نبرد نمودند اگر آن کار، سود می بخشید».

«پس به عبید اللّه بگو هرگاه او را دیدی که من فرمانبر و شنوای خلیفه هستم».

«بریر را کشتم و سپس بر «ابو منقذ» تاختم آنگاه که مبارز می طلبید».

(۱) کعب، شگفتی فراوان خود را از شجاعت یاران امام ابراز می دارد؛ زیرا نه وی و نه دیگران، همانند آنان را در شجاعت و پایداری مشاهده ننموده اند، آنها

که در برابر ضربه های شمشیرها و زخمهای نیزه ها و روبه رو شدن با مرگ، شکیبا بودند ... و از شجاعت بی نظیر آنان، بنا به گفته بعضی از مورخان، این بود که هیچ کدام از آنان پای به فرار ننهادند و هیچ یک از آنان کشته نشد مگر در حال پیشروی نه

در حال عقب نشینی. آنان بالاترین حد ممکن از قهرمانی، شجاعت، پایداری و راستی نیّت و قدرت تصمیم را برای حمایت از امام و دفاع از آن حضرت ارائه نمودند به طوری که «عمرو بن حجاج زبیدی» از نبرد با آنان نهی کرد و به مردم کوفه گفت:

(۱) «آیا می دانید با چه کسانی نبرد می کنید؟ با سواران این سرزمین و صاحبان بصیرتها می جنگید، با قومی که جویای مرگ هستند و هیچ یک از شما به سوی آنان حمله نمی کند مگر اینکه او را- با وجود اندک بودنشان- خواهند کشت» «۱».

(۲) سخن وی صفاتی را که در آنها نمایان بود، بیان می کرد که از جمله آنهاست اینکه:

- آنان سواران اهل کوفه، بلکه آنان سواران عرب به طور کلی هستند.

- آنان از صاحبان بصیرتهای زنده و جانهای بیدار هستند که با آگاهی به یاری امام شتافتند نه به طمع مال یا جاه.

(۳)- آنان جنگی شهادت طلبانه می کردند که امیدی به زندگی نداشته، بدین وسیله آنان تواناتر بودند که دشمنانشان را به فرار وادارند ولی اینها به حیله و خیانت طمع ورزیده بودند.

(۴) «عقاد» در شجاعت آنان می گوید: «همراه حسین گزیده ای از سواران عرب بوده که همگی در شجاعت و دلیری، و نشانه گیری تیر و بّرندگی ضربات

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۲- ۴۳۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۰

شمشیر شهره بودند. همراهی حضرت حسین علیه السّلام جز آنچه گفتیم بداهت و تقدیر دیگری- که متوقف بر شهرت فراوان و توصیف پی درپی نباشند- ندارد، چرا که همکاری با امام حسین علیه السّلام به تنهایی در آن شرایط نشان از شجاعت در دیدار مرگ دارد «۱».

روشن است که هیچ یک از یاران امام، طمعی

در چیزی از مسائل زودگذر دنیا نداشته و پاداشی جز ثواب خداوند و سرای آخرت نمی جسته است ...

(۱)

عناصر تشکیل دهنده سپاه امام علیه السّلام

اشاره

سپاه امام از دو عنصر تشکیل می یافت که عبارت بودند از:

(۲)

الف- غلامان

«غلامان» رابطه ای محکم با امام حسین علیه السّلام داشته اند به خاطر شیوه عادلانه ای که حضرت امام امیر المؤمنین در مورد آنها عمل کرده بود و اگر شرایط، آماده بود، بسیاری از آنان به امام می پیوستند، سپاه آن حضرت این افراد از غلامان را در برمی داشت:

۱- سلیمان؛ غلام حضرت حسین علیه السّلام.

۲- قارب دئلی، غلام حضرت حسین علیه السّلام.

۳- حارث بن نبهان؛ غلام حمزه بن عبد المطلب.

۴- سحح؛ غلام حضرت حسین علیه السّلام «۲».

---

(۱) أبو الشهداء، ص ۲۱۵.

(۲) حسان بن بکر حنظلی او را به قتل رساند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۱

۵- عامر بن مسلم؛ غلام سالم.

۶- جابر بن حجاج؛ غلام عامر بن نهشل.

۷- سعد؛ غلام عمر بن خالد صیداوی.

۸- رافع؛ غلام اهل شنوه.

۹- شوذب؛ غلام شاکر بن عبد اللّه همدانی شاکری «۱».

۱۰- اسلم ترکی؛ غلام حضرت حسین علیه السّلام «۲».

۱۱- جون؛ غلام ابو ذر غفاری «۳».

۱۲- زاهر؛ غلام عمر بن خزاعی «۴».

اینان، غلامانی هستند که در شرف و اقدامشان برای یاری حق، بر آزادگان، برتری یافتند؛ زیرا به یاری سرور جوانان اهل بهشت، رستگار شدند و نعمت شهادت در خدمت آن حضرت را کسب نمودند.

(۱)

ب- عربها

بقیه یاران بزرگوار حضرت حسین علیه السّلام از عربها بودند که بیشتر آنان از ساکنان کوفه بوده و از بصره، جز تعداد اندکی، کسی همراه آن حضرت به شهادت نرسید، همچنانکه از حجاز، صحابی بزرگ، «انس بن حارث کاهلی» به آن حضرت ملحق شده بود.

در اینجا سخن ما درباره اردوگاه حضرت حسین علیه السّلام پایان می یابد.

---

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۱- ۱۲۲.

(۲) اعیان الشیعه ۱/ ۱۲۶.

(۳) بحار الانوار ۴۵/ ۲۲.

(۴) مناقب، ابن شهرآشوب ۴/ ۱۱۳.

،ج ۳،ص:۱۸۲

(۱)

اردوگاه اموی

اشاره

اما «اردوگاه اموی» مجموعه ای از خیانتکاران و وجدان فروشانی بود که هیچ انسان شریفی در میان آنان وجود نداشت؛ همچنانکه آنان، بدون هیچ شکی، یقین داشتند که به گمراهی و انحراف از راه راست رفته بودند ... که بعضی از مشخصات آنان چنین بوده است:

(۲)

۱- نداشتن اراده

نشانه آشکار در آن سپاه، فقدان اراده و اختیار بود؛ زیرا بیشتر آنان- بنا به گفته مورخان- دلهایشان با امام و شمشیرهایشان بر علیه آن حضرت بود! آنان به جنگ با کسی شتافته بودند که به حقانیّت وی عقیده داشتند و می دانستند تنها او بود که اهداف و خواسته هایشان را محقق می ساخت و اگر ذرّه ای شعور و احساس می داشتند، جان و دلشان را فدای او می نمودند و پس از آنکه با خداوند عهد بسته بودند که او را یاری و از او حمایت کنند، به وی خیانت نمی نمودند.

(۳)

۲- اضطراب و سرگردانی

سرگردانی و خود خیانتی، جان بسیاری از افراد اردوگاه اموی را در اختیار گرفته بود؛ زیرا آنان می دانستند که بر پرتگاه باطل قرار دارند و حضرت حسین علیه السّلام و یارانش، بر طریق حق هستند. به طوری که «شبث بن ربعی» که یکی از بزرگان آن سپاه و از عوامل رهبری در آن بوده، این موضوع را بیان نموده

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۳

و گفته است:

«همراه علی بن ابی طالب و فرزندش حسن- پس از او- پنج سال با خاندان ابو سفیان جنگیدیم، سپس بر فرزندش که بهترین مردم زمین است، تعدّی نمودیم و در کنار خاندان معاویه و فرزند سمیه زناکار، با وی جنگیدیم، این گمراهی است و چگونه گمراهی است!! به خدا! خداوند هرگز به مردم این سرزمین خیری عطا نخواهد کرد و آنان را به نیکی موفق نخواهد نمود».

(۱) این سخنان، میزان اضطراب درونی را مشخص می سازد که بر شبث بن ربعی دست یافته بود و بدون شک، صدها نفر دیگر همانند او بودند که در دل، خود را به سبب جنگیدنشان با

ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سرزنش می کردند؛ همچنانکه بسیاری از آنان از وارد شدن در عملیات جنگی، خودداری می کردند؛ چنانچه «عمرو بن حجاج زبیدی»، این موضوع را در مورد آنان متوجه شد و خطاب به آنان گفت: «در جنگ با کسی که از دین خارج شده است، دچار تردید نشوید!».

(۲) از نشانه های آن سرگردانی اینکه از هیچ یک از آنان رجزخوانی «۱»، نقل نشده است که هدف خود در آن جنگ را بیان کند و یا مقصود خود در جنگ با امام را تمجید نماید؛ زیرا دهانها بسته شده و زبانها لال گردیده بودند، بلکه رجزخوانی از یاران امام حسین علیه السّلام و اهل بیت او بود که هدفها و اصولی را که به خاطر آنها شهید شده بودند، نمایان می ساخته است ... رجزخوانی، سرود نظامی معمول در آن روزگاران بود که رزمندگان هنگام جنگ آن را می خواندند و به

---

(۱) «ابن حبیب» می گوید: عربها رجز را در جنگ، شترانی، فخرفروشی، و مواردی از این قبیل می گفتند، این مطلب در الاغانی ۱۸/ ۱۶۴ آمده است.

شجاعتها و قهرمانیهای خویش، افتخار می نمودند و دشمنانشان را به کشتن و فراری ساختن آنان تهدید می کردند.

(۱) رجزخوانی در آن نبردها همچون سلاحی از سلاحهای نبرد بود که جنگاوران بر آن اعتماد می کردند همان گونه که بر ابزارهای جنگی چون شمشیر، تیر و نیزه، اعتماد می نمودند. در واقعه جمل، یاران عایشه، رجزی را می خواندند که نمایانگر شتافتن آنان برای حمایت از مادرشان بود و یاران امام، در رجزشان، دفاعشان از حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام را بیان می کردند که بر آنها فریضه ای دینی بود،

همچنین در نبرد صفین.

(۲) اما در واقعه کربلا حتی یک بیت شعر، نقل نشده است که یکی از افراد اردوگاه اموی آن را سروده و یا آن را شاهد و مثال آورده باشد که این دلیلی است بر شیوع حیرت و تردید در نفوس آنان؛ زیرا همگی آگاه بودند، آگاهی دور از مغالطه و انکار که چه گناهی را مرتکب شده و چگونه در باطل فرو رفته و در گمراهی غوطه ور گردیده بودند.

(۳)

۳- بی بندوباری

گروه بزرگی از سپاه اموی به فسق و فجور معروف شده بودند؛ زیرا از کسانی بودند که پیوسته میگساری می نمودند، مورخان می گویند: کسانی که سرهای شهیدان را به دمشق بردند، در طول راه شراب می نوشیدند. ما در بحثهای پیشین بعضی از حالتهای معروف آنان در دروغگویی و بی تقوایی در دین را بیان نمودیم.

در اینجا سخن ما در مورد بعضی از صفات آن سپاه، به پایان می رسد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۵

(۱)

عناصر سپاه

اشاره

سپاه اموی از چندین عنصر تشکیل می شد که از جمله آنهاست:

(۲)

۱- فرصت طلبان

آنان کسانی بودند که به خاطر طمع و ترس، به نظام، خدمت می کردند و به دنبال منافعشان بودند، در رفتار و عملکردشان حق را ترجیح نمی دادند و تنها در پی منافع خاص خود تلاش می نمودند. این گروه، در اردوگاه ابن زیاد فراوان بودند که پستهای مهم در سپاه به آنان سپرده شده بود، آنان کسانی همچون ابن سعد، حجار بن ابجر، شبث بن ربعی، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و دیگران بودند که معروف را سه طلاقه کرده و در همه دورانهای زندگیشان هیچ کار خیرخواهانه از آنان دیده نشده بود، جز آنچه به مردم زیان می رسانیده است.

(۳)

۲- مزدوران

گروه بزرگی از افراد سپاه به انگیزه طمعهای ناچیز و به امید کسب غنیمتی در جنگ به نبرد با امام شتافته بودند که پس از کشته شدن امام، با فرومایگی به غارت نمودن و تاراج بردن پرداختند و توشه و متاع امام را مورد دستبرد و غارت قرار دادند و به غارت زر و زیور بانوان و آزاد زنان حریم نبوت پرداخته، چیزی از زر و زیور آنان را باقی نگذاشتند. و نیز به غارت کردن آنچه از لباس و جنگ افزار بر امام و شهدا بود، دست زدند، مورخان می گویند: آنان همه جامه های حضرت حسین علیه السّلام را به تاراج بردند تا آنجا که آن حضرت را عریان رها کردند که چیزی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۶

بر او نمانده بود تا بدن شریفش را بپوشاند، این مطلب را هنگام سخن از شهادت امام، بیان خواهیم کرد.

(۱)

۳- مسخ شدگان

از میان عناصری که اردوگاه اموی دربرمی گرفت، مسخ شدگان بودند، و آنان کسانی بودند که سینه هایشان از کینه و دشمنی نسبت به همه مردم پر شده و مهمترین خواسته های نفسانی آنان، خونریزیهای ستمگرانه و شتافتن به سوی جنایت در پاسخ به ندای جنایت طلبی ریشه گرفته در جانهایشان بوده است.

آن ستمگران از مسخ شدگان، در ارتکاب جنایت، تلاشها کردند و برای کشتن کودکان و پریشان ساختن زنان اهل بیت، با یکدیگر به مسابقه می پرداختند و به آنچه از رسوایی و ننگ دست می زدند، افتخار می نمودند که از جمله آن وحشیان درّنده، خونخوار حقیر، «شمر بن ذی الجوشن، حرمله بن کاهل، حکیم بن طفیل طائی، سنان بن انس، عمرو بن حجاج» و امثال آن سگان مطرود آن گونه که بعضی از مورخان آنها

را نام برده اند، در کربلا از آنان قساوتی مشاهده گردید که جانوران وحشی و سگها از آنها دوری می جویند.

(۲)

۴- مجبورشدگان

گروه دیگری از افراد سپاه بودند که مجبور به جنگ با امام شده و نظام حاکم، آنان را به ورود در این نبرد، مجبور ساخته بود، در حالی که عواطف و احساسات آنان همراه امام بود، جز اینکه ترس و سستی نفس، آنان را از یاری کردن آن حضرت بازداشته بود. اینان، در جنگ شرکت نکردند بلکه به درگاه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۷

خداوند دعا می کردند که نصرتش را بر فرزند دخت پیامبرش نازل فرماید که یکی از آنان بر ایشان انتقاد کرد و به آنها گفت: چرا به جای دعا کردن به یاریش نمی شتابید و از او دفاع نمی کنید؟ «۱» بدون شک، آنان گناه عظیمی مرتکب شده و با جنگجویان در جنایتشان شریک بوده اند، زیرا برای رها ساختن امام و حمایت وی در برابر تجاوزکاران، اقدامی ننمودند.

(۱)

۵- خوارج

از میان عناصری که در جنگ با امام شرکت نمودند، «خوارج» هستند، آنان از کینه توزترین مردم بر خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودند؛ زیرا امام امیر المؤمنین علیه السّلام در واقعه نهروان با آنان جنگیده بود و آنان برای انتقامجویی از آن واقعه برای کشتن عترت پاک، به مسابقه پرداختند.

(۲) اینها بعضی از عناصری هستند که سپاه ابن زیاد آنان را دربرمی گرفت. در یکی از زیارتهای حضرت امام حسین علیه السّلام در وصف آنان چنین آمده است: «و بر او همدست شدند- یعنی بر جنگ با امام- آنان که دنیا ایشان را فریفته و بهره خود را به خوارترین اندک فروختند و آخرت را با بهای بسیار ناچیز از دست دادند و در هوای خود به هلاکت افتادند» «۲».

در اینجا سخن ما در مورد

«اردوگاه امام و اردوگاه ابن زیاد»، پایان می یابد تا فصلهای فاجعه جاوید در دنیای غمها را بررسی نماییم.

---

(۱) انساب الاشراف، ق ۱، ج ۱.

(۲) مفاتیح الجنان، ص ۴۶۸ زیاره أربعین.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۸۹

(۱)

فاجعه جاوید

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۹۱

(۱) هیچ امّتی از امّتها، مصیبتی دردناکتر و فجیع تر از فاجعه کربلا ـ مشاهده نکرده است؛ زیرا هیچ مصیبتی از مصیبتهای روزگار و یا فاجعه ای از فجایع دنیا وجود ندارد که بر سبط پیامبر خدا و ریحانه او نگذشته باشد ... مصیبتهای آن حضرت، عواطف را اندوهگین و داغدار ساخت و حتی کم احساس ترین مردم و سنگدل ترین آنان را به درد آورد تا آنجا که حتی «عمر بن سعد»، آن ستمکار فرومایه نیز متأثر شد و از مصیبتهای هولناک و سنگینی که بر امام جاری گشت، به گریه آمد. در فاجعه کربلا، حرمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در عترت و ذریّه اش شکسته شد.

امام رضا علیه السّلام می فرماید: «روز حسین، چشمهای ما را مجروح و عزیز ما را خوار ساخت ...».

ما اینک به بیان فصلهای آن فاجعه جاویدان در دنیای غمها و حوادث دردناک همزمان با آن می پردازیم.

(۲)

پیشروی لشکر

نیروهای جفاکار با جانهای شرور و سرشار از کینه ها و دشمنیها نسبت به عترت پاک؛ پایه گذاران حقوق مظلومان و ستمدیدگان و آنان که به خاطر احقاق حق، تلاش نموده بودند، پیشروی خود را آغاز نمودند.

پیشقراولان سپاه ابن سعد در عصر روز پنجشنبه، نهم ماه محرم به سوی امام حرکت کردند؛ زیرا دستورات شدیدی از ابن زیاد به فرماندهی کل رسیده

بود که در جنگ، تعجیل نماید تا مبادا نظر سپاه متبلور شود و در صفوفش، جنددستگی ظاهر گردد.

(۱) هنگامی که آن لشکر به حرکت درآمد، حضرت حسین علیه السّلام جلو چادر نشسته و شمشیر خود را بر زانو نهاده و اندکی خواب او را گرفته بود

که خواهرش؛ بزرگ بانوی بنی هاشم، حضرت زینب علیها السّلام صدای مردان و پیشروی آنان به سوی برادرش را شنید، پریشان و مضطرب، نزد آن حضرت شتافت و او را بیدار نمود.

(۲) امام سربلند کرد و خواهرش را دید، با عزمی ثابت به وی فرمود: «من رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: تو به سوی ما می آیی ...».

آن بانوی بزرگ، پریشان گشت و نیرویش سست گشت، بر صورت خود زد و با کلماتی اندوهبار گفت: «وای بر من! ...» «۱».

(۳) حضرت ابو الفضل عباس، روی به برادر خود کرد و گفت: ای برادر! این قوم به سوی تو آمده اند. حضرت از او خواست تا از موضوع آنها باخبر شود و فرمود: «تو- که جانم فدایت باد!- سوار شو و با آنان روبه رو شو و به آنها بگو:

شما را چه شده است و چه می خواهید؟».

ابو الفضل، به سرعت به سوی آنان شتافت، در حالی که بیست سوار از یارانش از جمله «زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر» همراه او بودند، عباس در مورد پیشروی آنان پرسید، به او گفتند: «دستور امیر رسیده که بر شما گردن نهادن به حکم او را عرضه کنیم و یا اینکه با شما بجنگیم» «۲».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۶.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۲۲. طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۶.

(۱) حضرت عباس، به سوی برادرش بازگشت تا موضوع را بر آن حضرت، عرضه کند، در این حال حبیب بن مظاهر به سوی آن قوم رفت و شروع به موعظه کردن آنان نموده آنها را به یاد سرای آخرت انداخت

و گفت: «به خدا! بدترین قومی که فردا بر خدای عزیز و جلیل و بر پیامبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله وارد می شوند، آنها خواهند بود که ذریّه و اهل بیتش را- آن پارسایان سحرها که خدای را شب و روز، فراوان یاد می کنند- و شیعیان باتقوای نیکوکارش را کشته باشند» «۱».

«عزره بن قیس» به وی پاسخ داد و گفت: «ای فرزند مظاهر! خود را پاک قلمداد می کنی!».

(۲) «زهیر بن قین» روی به وی کرد و گفت: «ای فرزند قیس! از خدا پروا کن و از کسانی نباش که به گمراهی کمک می کنند و جانهای پاک و طاهر عترت بهترین پیامبران را می کشند» «۲».

عزره به وی گفت: «تو نزد ما عثمانی بودی، تو را چه شده است؟».

(۳) زهیر گفت: «به خدا! من به حسین نامه ننوشتم و فرستاده ای نزد وی نفرستادم، ولی در راه با وی همراه شدم و هنگامی که او را دیدم به وسیله وی، رسول خدا را به یاد آوردم و دانستم که چه بی وفایی می کنید و پیمان می شکنید، راه شما را به سوی دنیا دیدم و تصمیم گرفتم که او را یاری کنم و جزء همراهانش باشم تا آنچه را که شما از حق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تباه کرده اید حفظ کنم» «۳».

حضرت ابو الفضل، گفتار آن قوم را به برادر خود رسانید. آن حضرت به وی فرمود: «به سوی آنان بازگرد شاید بتوانی آنان را برای فردا به تأخیر اندازی،

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۷۷.

(۲) همان ۵/ ۱۷۷.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۲.

تا امشب را به درگاه پروردگارمان نماز گزاریم و او را

فراخوانیم و از او مغفرت بجوییم که او می داند من نماز و تلاوت کتابش و زیاد ذکر کردن و مغفرت طلبیدن را دوست دارم».

(۱) حضـرت عبـاس به سوی آنـان بـازگشت و آنـان را از کلام برادر خود باخبر ساخت. ابن سـعد، موضوع را با شـمر در میان گذاشت از ترس اینکه مبادا در صورت پذیرش درخواست امام، از او سـخن چینی نماید؛ زیرا وی تنها رقیب او برای فرماندهی سپـاه و جاسوسـی بر علیه او بود و یـا اینکه می خواست اگر ابن مرجانه در تأخیر جنگ، از او گله کرد، شـمر نیز در مسـئولیت آن، شریک باشد.

به هر حال، شمر در این باره اظهار نظری نکرد و موضوع را به ابن سعد موکول نمود.

(۲) «عمرو بن حجاج زبیـدی» خودداری آنان از پـذیرش درخواست امام را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «سـبحان اللّه! به خـدا قسم!! اگر او از دیلم بود و این درخواست را از شما می کرد، شایسته بود که از او بپذیرید ...» «۱».

(۳) فرزند حجاج، چیزی بر آن گفته نیفزود و نگفت که او فرزند رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله می باشد از ترس اینکه مبادا اطلاعات نظامی، سخن وی را به فرزند مرجانه منتقل کنند و او مورد کیفر یا سرزنش و یا محرومیت از سوی او واقع شود ...

(۴) فرزند اشعث، سخن فرزند حجاج را تأیید نمود و به ابن سعد گفت:

«آنچه درخواست کرده اند را بپذیر که به جانم سوگند! فردا با تو در جنگ خواهند بود».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۷. انساب الاشراف ۳/ ۳۹۲.

(۱) ابن اشعث به این جهت این مطلب را

گفت که گمان می کرد، امام در برابر ابن زیاد کوتاه می آید و لذا تأخیر جنگ را راغب شد، ولی هنگامی که متوجه شد که امام تصمیم بر نبرد دارد، از گفته خود پشیمان گشت و گفت: «به خدا! اگر می دانستم که آنان چنین می کنند، ایشان را تأخیر نمی دادم» «۱».

پسر اشعث، اخلاق خود و اخلاق کوفیان را مقیاسی قرار داد که مردان را با آن می سنجید و گمان کرد که امام، ذلّت و خواری را خواهد پذیرفت و از انجام رسالت بزرگ خود، صرف نظر خواهد کرد و نمی دانست که امام، هستی و جهت گیریهای خود را از جدّ بزرگوارش دریافت می نماید.

(۲)

تأخیر انداختن جنگ تا بامداد

فرزند سعد، پس از آنکه بیشتر فرماندهان سپاه آن را پذیرفتند به تأخیر جنگ رضایت داد، پسر سعد، به یکی از یارانش گفت تا این مطلب را اعلام نماید. وی به اردوگاه حضرت حسین علیه السّلام نزدیک شد و فریاد کشید: «ای یاران حسین بن علی! ما شما را از امروز به فردا تأخیر دادیم، پس هرگاه تسلیم شدید و حکم امیر را گردن نهادید، شما را به سوی او می بریم و اگر خودداری نمودید، با شما به جنگ می پردازیم» «۲».

(۳) جنگ تا روز دهم محرم، تأخیر انداخته شد و یاران ابن سعد، منتظر فردا ماندند که آیا امام آنها را در آنچه او را فراخوانده بودند، اجابت می کند و یا آن را نمی پذیرد.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۲.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۷۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۹۶

(۱)

امام به یارانش اجازه رفتن می دهد

امام، یاران و اهل بیتش را در شب دهم محرم فراهم آورد و از آنها خواست تا در گستره زمین، رها شوند و او را تنها گذارند تا سرنوشت قطعی شده خود را ببینند، آن حضرت می خواست آنان در کار خویش آگاه و باخبر باشند، پس به آنان فرمود: «خدای را به بهترین ستایش، می ستایم و او را در خوشی و ناخوشی سپاس می گویم ... خداوندا! تو را سپاس می گویم که ما را با نبوّت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و در دین، آگاهمان ساختی و برای ما گوشها و دیده ها و قلبها قرار دادی و ما را از مشرکان نساختی.

(۲) امـا بعـد: من یـارانی باوفاتر و بهتر از یارانم نمی شـناسم، پس خداونـد همه شـما را به جای من پاداش خیر دهـد، همانا من گمان می کنم

که روز (وعـده) مـا بـا این دشـمنان، فردا باشـد، من به همه شـما اجازه داده ام که از من رها شویـد، مرا بر شـما عهـد و پیمانی نیست، این شب، شـما را پوشانـده است پس آن را به کـار گیریـد و هر کـدام از شـما دست مردی از اهـل بیت مرا بگیرد- که خداوند همه شما را پاداش نیک دهد- سپس در مناطق و شهرهایتان متفرق شوید تا اینکه خداوند گشایشی پیش آورد که این قوم کسی جز مرا نمی طلبند و اگر مرا به دست آورند، از طلب دیگران، دست می کشند» «۱».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۷- ۵۸. ابن جوزی، منتظم ۵/ ۳۳۷- ۳۳۸ کلام آن حضـرت، به صورت دیگری روایت شده!؛ زیرا در مقتل حسین از عبد اللّه، عوالم ۱۷/ ۳۴۶- ۳۴۷ آمده است که آن حضـرت فرمود: «شما از بیعت من رها هستید، پس به خاندان و دوستان خود بپیوندید. و به اهل بیتش فرمود: شما را اجازه دادم که از من جدا شوید؛ زیرا شما به سبب چند برابر بودن تعداد و نیروهایشان قـدرت برابری با آنان را ندارید و مقصود آنان کسـی جز من نیست، پس مرا با آنان بگذارید که خداوند عزیز و جلیل مرا کمک می کند و از حسن نظرش مرا بی نصیب نمی سازد؛ همچنانکه با گذشتگان پاکمان عمل کرده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۹۷

(۱) عظمت ایمان در این سـخنان گرانقـدر نمایان شده است، جنبه مهمی از طرز تفکر امام را نشان می دهد که پیشـتاز کرامت انسانی بود؛ زیرا در این موضعگیری دقیق، همه انواع کج رویها را رها کرد و یاران و اهل بیتش را در برابر حقیقت امر

قرارداد و نتیجه حتمی آن را که همان کشته شدن و جانبازی باشد، برای آنان بیان کرد؛ چون چیزی جز آن وجود نداشت ... و علاقه منـد شـد او را رها کننـد و در تاریکی شب از او جـدا شونـد و تاریکی شب را پوششـی برای خود قرار دهند، شاید آنان شرم داشـتند که در روشـنایی روز از او دور گردنـد و یا اینکه از او می ترسـیدند که آنان را از تعهـداتشان در قبال خود حلّیت داد و آنـان را آگـاه نمـود که خود او شـخصا هـدف آن درنـدگان وحشـی بود که اگر او را به دست می آوردنـد، حـاجتی به طلبیدن غیر از او نداشتند.

(۲)

پاسخ اهل بیت امام حسین علیه السّلام

هنوز امام سخنانش را پایان نداده بود که برگزیدگان پاك از اهل بیتش،

پس عـده ای از افراد اردوگاهش از او جدا شدند اما اهل بیتش به او گفتند: ما از تو جدا نمی شویم، آنچه تو را غمگین سازد، ما را نیز غمگین می کنـد و آنچه به تو می رسـد به ما هم می رسد، ما هرگاه همراه تو باشـیم، به خداوند نزدیکتر خواهیم بود. حضرت به آنان گفت:

اگر خودتـان را برای آنچـه مـن به آن تصـمیم گرفته ام مهیّا نمـوده ایـد، بدانیـد خداونـد جایگاههـای بلنـد را به خـاطر تحمل ناگواریها به بنـدگانش می بخشـد و اگر خداونـد مرا همراه آنان که از خانـدانم رفته اند- من آخرین کسـی هسـتم که از آنها بـاقی مانـده است- به کرامـاتی مخصوص گردانیـده که همراه آنهـا تحمـل ناخواسـته هـا آسـان می شود، بخشـی از کرامتهای خداوند برای شـما خواهد بود و بدانید که دنیا، شـیرین و تلخش خواب است و بیداری در آخرت خواهد بود و رسـتگار کسی است که در آنجا رستگار شود

و بدبخت کسی است که در آنجا بدبخت باشد».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۱۹۸

بپاخاستند و اعلام نمودند که آنان همان راهی را که او انتخاب کرده است، بر می گزینند و در مسیرش، به دنبال او خواهند بود و جز شیوه اش را برنگزینند، آنان همگی با چشمانی اشکبار به سخن آمدند و گفتند: «چرا این کار را انجام دهیم؟ برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟ خداوند آن روز را هرگز به ما نشان ندهد».

(۱) ابتدا برادرش ابو الفضل عباس این سخنان را آغاز کرد و جوانمردان پاک از فرزندان خاندان نبوت از او پیروی کردند. امام روی به عموزادگانش، از فرزندان عقیل نمود و به آنان فرمود: «کشته شدن مسلم برایتان کافی است، بروید که من به شما اجازه داده ام».

(۲) جوانان آل عقیل یک زبان فریاد کشیدند: «در آن صورت مردم چه خواهند گفت؟ و ما چه می گوییم؟ ما بزرگ و سرور و عموزادگانمان- که بهترین عموزادگان هستند- رها کردیم و همراه آنان نه تیری پرتاب نمودیم و نه با نیزه ای ضربه زدیم و نه شمشیری کشیدیم و نمی دانیم که چه کرده اند؟ نه به خدا چنین نکنیم، بلکه جانهایمان، اموالمان و خانواده هایمان را فدای تو می کنیم و همراه تو می جنگیم تا به آنجا برسیم که تو به آن وارد شوی، خداوند زندگی پس از تو را زشت بدارد» «۱».

(۳)

پاسخ یاران امام حسین علیه السّلام

اشاره

دلهای یاران امام، سرشار از ایمان بود؛ زیرا ابا عبد اللّه علیه السّلام آنان را با ارزشهای والایش گداخته و آنان فضایل و برتریهایش را دیده و شتافتن وی را به

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۹. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۵۷- ۵۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه

سوی حق، دیـده بودنـد. و اینکه آن حضـرت به هیـچ روی به دنبال جاه یا ثروت و یا مقام نبود، بلکه هرگونه معامله به حساب امّت و دینش را رد کرده بود، این مسأله، در اعماق دلهایشان تـأثیر گذاشـته و زنـدگی را ناچیز شـمرده و مرگ را به اسـتهزا گرفته بودند، لذا فداکاری و جانبازی خود را در راه آن حضرت، اعلام نمودند که سخنان بعضی از آنان چنین بوده است:

(۱)

۱- مسلم بن عوسجه

«مسلم بن عوسجه» در حالی که اشکهایش بر صورتش روان بود، پیش آمد و خطاب به امام گفت: «آیا ما تو را رها کنیم، پس به چه چیزی از ادای حقت نزد خداونـد عـذر خواهی نمـاییم، به خـدا قسم! از تو جـدا نمی شوم تـا نیزه ام را در سینه هایشـان فروبرم و مـادام که شمشـیرم در دست من باشـد، با آن ضـربه می زنم و اگر سـلاحی به همراهم نمی بود، آنان را با سـنگ می زدم تا وقتی که همراه تو بمیرم».

این سـخنان، ایمان عمیق او را نشان می دهـد؛ زیرا او معتقد بود که نسبت به ادای حق ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در برابر خداوند، مسئول است و همه نیروهایش را در راه دفاع از آن حضرت، به کار خواهد برد.

(۲)

۲- سعید بن عبد اللّه

«سعید بن عبـد اللّه حنفی» به سـخن آمـد و وفاداری راستین خود را نسبت به امام اعلام نمود و گفت: «به خـدا تو را رها نمی کنیم تا اینکه خداوند بداند که ما در وجود تو حرمت رسول او را حفظ کرده ایم ... به خدا! اگر می دانستم کشته شوم

و زنـده گردم و سـپس سوزانـده گردم و خاکسترم را برباد دهنـد و این کار، هفتاد بار در مورد من تکرار شود، از تو جدا نمی شـدم تا اینکه در حمایت از تو جان دهم و چگونه این کار را نکنم در حالی که یک بار کشـته شدن است و آنگاه کرامتی که هرگز پایانی برای آن نباشد».

(۱) در فرهنگ وفاداری، والاتر و صادق تر از این وفاداری نیست که او آرزو می کند هفتاد بار کشته شود تا فدای امام گردد و حرمت

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را حفظ کند و چگونه مرگ در راه او را خوش نداشته باشد در حالی که یک بار بیشتر نباشد و سپس کرامتی خواهد بود که آن را پایانی نیست.

(۲)

۳- زهیر بن قین

«زهیر بن قین» در همان خطی حرکت کرد که برادرانش اعلام نموده بودند، وی گفت: «به خدا! دوست داشتم کشته شوم و باز زنده گردم و سپس کشته گردم و هزار بار این چنین باشم و اینکه خدای عز و جل به وسیله آن کشته شدن را از جان تو و از جان این جوانان از اهل تو دور کند ...».

این قهرمانان، به جایگاهی از بلندهمتی رسیدند که هیچ انسانی بدان جایگاه نرسید، آنان درسهای افتخارآمیزی در فداکاری در راه حق داده اند.

(۳) دیگر یاران امام نیز مرگ در راه آن حضرت و جانبازی در فداکاری به خاطر حضرتش را خوشامد گفتند، امام آنان را جزای خیر گفت «۱» و برای همه آنان تأکید نمود که به شهادت خواهند رسید، آنان یک صدا فریاد برآوردند:

«خدای را شکر که ما را به یاری تو کرامت بخشید و به کشته شدن همراه تو مشرّف

---

(۱) المنتظم ۵/ ۳۳۸. طبری، تاریخ ۵/ ۴۱۹- ۴۲۰.

ساخت، آیا خرسند نباشیم از اینکه همراه تو در جایگاهت باشیم ای فرزند رسول خدا؟!» (۱) امام آنان را آزمود و آنان را گزیده ترین مردان، در راستی و وفاداری یافت، جانهایشان به نور ایمان درخشیده و از همه مشغولیات زندگی، آزاد گشته و یقین نموده اند که به سوی فردوس برین می روند. بنا به گفته مورخان، تشنه شهادت بودند تا به نعمتهای آخرت رستگار شوند.

(۲)

امام علیه السّلام نیرنگ کوفیان را آشکار می سازد

امام علیه السّلام نیرنگ مردم کوفه را نسبت به آن حضرت در نامه هایی که برای دعوت از وی برای آمدن به شهرشان به امام نوشته بودند، برای یارانش آشکار ساخت و فرمود: «آنها که برای من نامه

نوشتند، تنها برای نیرنگ نسبت به من و تقرب یافتن نزد فرزند معاویه بوده است» «۱».

نامه هایی که بیشتر مردم کوفه نوشته بودند، به اشاره یزید بوده تا امام به سوی آنان بیاید و او را به قتل برسانند و آنان از روی ایمان به عدالت هدف آن حضرت، با وی مکاتبه ننموده بودند.

(۳)

همراه با محمد بن بشیر

از میان یاران امام که به بالاترین درجات ایمان رسیده بودند، «محمد بن بشیر حضرمی» بود که به وی خبر رسید پسرش در سرزمین ری، اسیر

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۲

گشته است. وی گفت: دوست ندارم او اسیر شود و من بعد از او زنده بمانم. امام از این سخنش دریافت که دوست دارد فرزندش را رها نماید، پس به وی اجازه رفتن داد و فرمود: تو آزاد هستی، پس برای آزاد نمودن پسرت کوشش کن.

(۱) آن قهرمان عظیم، تصمیم راستین خود را برای ملازمت امام و فداکاری در راه آن حضرت را اعلام نمود و گفت: «درّندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم ...» «۱».

آیا این صادقانه ترین تمثال ایمان عمیق و فداکاری عظیم در راه امامی نیست که او را دوست داشتند و نسبت به وی اخلاص یافتند و مرگ را به خاطر وی ناچیز شمردند؟

(۲)

گریختن فراس مخزومی

«فراس بن جعده مخزومی «خویشاوندی نزدیکی با امام داشت؛ زیرا پدرش جعده، مادرش ام هانی دختر ابو طالب بود و از جمله کسانی بود که با حضرت حسین علیه السّلام برای قیام بر امویان در روزگار معاویه، مکاتبه نموده و به امام در مکه پیوسته، و در طول این مدت همراه امام بود تا اینکه به عراق رسید، ولی هنگامی که وی سختی وضع و همدستی لشکریان بر جنگ امام را دید، هراسان شد و از جنگ ترسید و رعب و هراس بر او مستولی گشت، امام، پریشانیش را دریافت و به وی اجازه رفتن داد و او در تاریکی شب، پای به فرار نهاد «۲»

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/

۱۸۲. تهذیب الکمال ۶/ ۴۰۷. ترجمه امام حسین (ع) از طبقات ابن سعد، ص ۷۰.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۸۸.

و شهادت را به دست نیاورد، همچنانکه گروه دیگری نیز پای به فرار نهادند «۱» و به یاری امام رستگار نشدند.

(۱)

امام به اشخاص بدهکار رخصت شهادت نداد

طبرانی روایت نموده که امام دستور داد تا منادی در میان یارانش ندا دهد:

«شخصی که دینی بر عهده اش باشد همراه ما کشته نشود»، پس مردی از یارانش برخاست و به آن حضرت گفت: «دینی بر عهده من است که همسرم آن را ضامن شده است».

حضرت علیه السّلام فرمود: «ضمانت یك زن چگونه باشد؟» «۲».

(۲) امام می خواست شهادت یافتگان همراهش، انسانهایی پرهیزگار باشند که ذمّه آنان از حقوق و اموال مردم خالی باشد، ولی در اینجا اشکالی وجود دارد؛ زیرا امام ضمانت زن را در مورد دینی که بر عهده شوهر اوست، نپذیرفته، حال آنکه قواعد فقهی بر صحت ضمان زن، در مورد اموال و غیره و مساواتش با مرد در این مورد، اتفاق دارند، به نظر ما جمله آخر، از مطالب جعل شده می باشد؛

---

(۱) حضرت سکینه روایت نموده: شنیدم پدرم را به کسانی که همراهش بودند می فرمود:

شما همراه من آمدید چون می دانستید که من به سوی کسانی می آیم که از دل و زبان با من بیعت کرده اند و اینك می بینید که شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را فراموش کرده اند و تصمیمی جز کشتن من و کشتن کسانی که همراه من جهاد می کنند، ندارند و می ترسم که این را ندانید و یا بدانید و از شرم من، پراکنده نشوید و مکر و فریب نزد ما اهل بیت، حرام

است، پس هر کس یاری ما را نخواهد، امشب برای او پوششی است، پس برود.

سکینه گفت: آنان، ده نفر و بیست نفر، پراکنده شدند و جز کمتر از هشتاد نفر، کسی همراه آن حضرت باقی نماند. این مطلب در جلد دوّم بغیه النبلاء آمده است.

(۲) المعجم الکبیر ۳/ ۱۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۴

زیرا «بلاذری» این خبر را ذکر نموده، ولی گفتار آن مرد را نقل ننمود که بر من دینی است و همسرم آن را ضامن گردیده است.

(۱)

امام علیه السّلام از مرگ خود سخن می گوید

امام به خیمه اش آمد و شروع به وارسی شمشیر خود و آماده کردن آن نمود، در حالی که می گفت:

یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الاصیل

من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل

و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیل «ای روزگار! وای بر تو که چه دوستی هستی! و در بامداد و شامگاه چه بسیار است برای تو».

«از دوستان و طالبانت که کشته می شوند و روزگار، کسی را به عوض نمی پذیرد».

«همانا کار به پروردگار بزرگ وابسته است و هر زنده ای، راهی را در پیش می گیرد».

(۲) امام با این ابیات، از مرگ شخص شریفش سخن گفته، در حالی که امام زین العابدین علیه السّلام و حضرت زینب علیها السّلام در خیمه بودند. امام زین العابدین علیه السّلام هنگامی که سخن پدرش را شنید، دانست که چه می خواهد، پس بغض گلویش را گرفت و خاموش ماند و- بنا به آنچه می گوید- دانست که بلا نازل شده است، ولی بانوی بنی هاشم، هنگامی که این ابیات را شنید با پریشانی دانست که پاره تنش و باقیمانده خاندانش، به سوی مرگ عازم است و

تصمیم بر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۵

شهادت دارد لذا بر خود مسلط شد و در حالی که جامه اش بر زمین کشیده می شد و چشمانش از اشک لبریز گشته بود، با کلمات بریده ای که قطعات قلبش با آنها خارج می شدند، خطاب به برادرش گفت: «چه داغ و چه اندوهی است! کاش مرگ، زندگیم را می گرفت، ای حسین جان! ای سرورم! ای باقیمانده اهل بیتم! آیا تسلیم شده و از زندگی ناامید شده ای؟ امروز (گویا)، جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی و برادرم حسین علیه السّلام در گذشته، ای باقیمانده گذشتگان و سرپرست بازماندگان» «۱».

امام با مهربانی به وی فرمود: «ای خواهرم! شیطان بردباریت را نابود نسازد».

(۱) حضرت زینب با چهره ای که رنگش دگرگون شده و اندوه شدید قلب مهربان رنجکشیده اش را پاره پاره کرده بود، روی به برادر کرد و با درد و رنج به او گفت: «آیا تو خود را به ستم و چیره گی می گیری که آن اندوه مرا طولانی تر و قلبم را داغدارتر می سازد».

(۲) آنگاه که یقین پیدا کرد که برادرش کشته می شود، نتوانست شکیبایی خود را حفظ کند، پس گریبان خود را چاک زد و بر چهره خود کوبید و بیهوش بر زمین افتاد «۲». دیگر زنان نیز در آن گرفتاری سخت، با وی شریک شدند، حضرت ام کلثوم علیها السّلام فریاد کشید: «ای محمد! ای علی! ای مادرم! ای حسینم! بعد از تو ما تباه شده ایم».

(۳) آن منظره دردناک بر جان امام اثر کرد و قلب پاکش به اندوه و حسرت

---

(۱) مقاتل الطالبین، ص ۱۱۱- ۱۱۲.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۳. المنتظم ۵/ ۳۳۸.

البدایه و النهایه ۸/ ۱۷۷. السیده زینب و اخبار الزینبیات، ص ۲۰- ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۶

نشست و روی به آن بانوان، از دختران وحی کرد و آنان را دستور به شکیبایی و تحمل بار این محنت بزرگ داد و فرمود: «ای خواهرم! ای ام کلثوم! ای فاطمه! ای رباب! بنگرید، هرگاه من کشته شدم، بر من گریبان چاک نزنید و بر چهره خود چنگ نیندازید و سخن بیهوده نگویید» «۱».

امام بزرگوار، انواع سخت و جانکاهی از محنتها و مصیبتها را تحمل فرمود که به مقدار ایمانش به خداوند بود و هنوز از محنتی فارغ نشده بود که با سیلی از محنتهای بزرگ روبه رو می شد که انسان قادر به تحمل آنها نبود.

(۱)

برنامه ریزی نظامی

امام، برترین و دقیق ترین برنامه ریزی نظامی در آن روزگار را طرح ریزی نمود و جبهه خود را به صورت برجسته و شگفت انگیز، منظم ساخت و اردوگاه خود را در محافظت شدیدی قرار داد. آن حضرت در تاریکی شب، به همراه «نافع بن هلال» خارج شد و به ناهمواریهای اطراف نظر انداخت و آنها را به دقت بررسی کرد تا مبادا در هنگام جنگ، کمینگاهی برای دشمنان گردند، آنگاه به یارانش دستور داد تا این اقدامات را انجام دهند:

(۲) اول: چادرها، و از آن جمله خیمه های هاشمیان و یاران را به یکدیگر نزدیک سازند، به نظر ما آنها در چندین ردیف از هر طرف بودند نه یک ردیف تنها و علت این اقدام این بود که راهی برای نفوذ دشمن و گذشتن از میان آنها وجود نداشته باشد. «۲»

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۰. انساب الاشراف ۳/ ۳۹۳.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۷۷.

امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۷

(۱) دوّم: کندن خندقی در پشت چادرها که در اطراف خیمه های خویشان و خانواده آن حضرت بود و پر کردن آن با هیزم تا هنگام جنگ، آتش زده شود «۱»، علت این دستور به جهات زیر بوده است:

الف- برای اینکه خانواده هایشان در هنگام عملیات جنگی از دشمن در امان باشند؛ زیرا دشمن نمی تواند از آتش بگذرد و بر آنها بتازد.

ب- روبه رو شدن با دشمن از یک سمت و متعدد نبودن جبهه های جنگی، با توجه به اندک بودن یاران امام، اگر این چاره جویی نبود، دشمن از چهار طرف آنها را محاصره می کرد و در مدت اندکی آنان را نابود می ساخت و جنگ یک روز کامل به طول نمی انجامید. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۲۰۷ برنامه ریزی نظامی ..... ص : ۲۰۶

نها بعضی از نقشه هایی است که امام آنها را به کار برد که بر آگاهی کامل آن حضرت به برنامه ریزیهای نظامی و آشنایی ایشان با مسائل دقیق آنها دلالت دارد.

(۲)

شب را به عبادت بیدار ماندن

امام به همراه اهل بیت و یارانش به عبادت روی آوردند و با دل و جانشان متوجه خدا شدند و- بنا به آنچه مورخان می گویند- ولوله ای همچون ولوله زنبوران داشتند، در حالی که در رکوع و سجود و قرائت قرآن بودند و هیچ کدام طعم خواب را نچشیدند. آنان به مناجات خدا و تضرع به درگاهش روی آوردند و از او عفو و بخشش می طلبیدند.

---

(۱) وسیله المآل فی مناقب الآل، ص ۱۹۰. البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۸

(۱)

شادمانی یاران امام علیه السّلام

یاران امام از مژده شهادت در خدمت ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شادمان بودند، مورخان در مورد آنان سخنانی را نقل کرده اند که خردها را به شگفتی می اندازد؛ مثلا «حبیب بن مظاهر» به سوی یارانش خارج شد در حالی که می خندید و در شادمانی فرو رفته بود. «یزید بن حصین تمیمی» بر او اعتراض کرده می گوید: «اینک زمان خندیدن نیست؟!».

(۲) «حبیب» با ایمانی عمیق به وی پاسخ می دهد: «کدام جایگاه از این به شادمانی شایسته تر باشد؟! به خدا! طولی نمی کشد که این ستمکاران با شمشیرهایشان بر ما خواهند تاخت و آنگاه حور عین را در آغوش می گیریم» «۱».

«بریر» نیز با «عبد الرحمن انصاری» به شوخی پرداخت، او از این کار، در شگفت شد و به وی گفت: «اینک، زمان کار بیهوده نیست!!».

(۳) «بریر» به وی پاسخ داد: «قوم من می دانند که نه در پیری و نه در جوانی، کار بیهوده را دوست نداشتم، ولی من به آنچه با آن روبه رو می شویم شادمان هستم، به خدا! میان ما و حور عین فاصله ای نیست جز اینکه اینان با شمشیرهایشان بر ما بتازند

و دوست دارم که هم اینک بر ما بتازند» «۲».

(۴) در خانواده شهدای عالم همانند این ایمان وجود ندارد که از آتشفشانهای عظیم یقین و معرفت و نیت راستین و اخلاصی بزرگ منفجر شده است ... آنان به رستگاری در بهشتهای جاودانگی همراه با پیامبران و صدیقان، شادمان شدند و یقین داشتند که به آسوده ترین مرگ، خواهند مرد، به بزرگترین مرگ در تاریخ بشریّت در همه نسلها و زمانها.

---

(۱) کشی، رجال، ص ۷۹ شماره ۱۳۳.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۳. البدایه و النهایه ۸/ ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۰۹

(۱)

شمر، امام را به تمسخر می گیرد

امام، نماز می خواند، در حالی که پلید ناپاک، شمر بن ذی الجوشن «۱» آن حضرت را زیر نظر داشت و شنید که آن حضرت در نمازش این کلام خدای تعالی را می خواند:

«آنان که کافر شدند، گمان نکنند اینکه به آنان مهلت می دهیم برای آنان خیر است، بلکه برای این است که بیشتر گناهکار شوند و عذابی خوارکننده برای ایشان خواهد بود و خداوند مؤمنان را به آنچه شما بر آن هستید نخواهد گذاشت تا اینکه پلید را از پاک، جدا سازد» «۲».

شمر، به تمسخر امام پرداخت و با صدای بلند سخن گفت.

(۲)

رؤیای امام حسین علیه السّلام

امام حسین علیه السّلام پس از آنکه دردهای جانکاه، آن حضرت را فرسوده ساخت، اندکی چشم بر هم نهاده به سرعت بیدار شد و روی به یاران و اهل بیتش کرده به آنان فرمود: «آیا می دانید که در خواب خود چه دیده ام؟».

- ای فرزند رسول خدا! چه دیده ای؟

(۳)- سگهایی را دیدم که بر من حمله ور شده اند و مرا پاره پاره می کنند و در میان آنها سگی سیاه و سفید است که بیشتر بر من می تاخت و گمان می کنم آنکه به کشتنم می پردازد، مردی پیسی گرفته از این قوم باشد ...

---

(۱) در البـدایه و النهایه ۸/ ۱۷۸ آمـده است: آنکه امـام را زیر نظر داشت، ابو حرب سـبیعی، عبیـد اللّه بن شـمیر است که یـاوه گویی بیهوده کار بود.

(۲) آل عمران آیه ۱۷۸.

(۱) سپس جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در حالی که جمعی از یارانش همراه او بودند، دیدم که به من می فرمود ای پسرم! تو شهید آل محمد هستی، اینک اهل آسمانها و اهل عالم برتر،

مژده آمدنت را به یکدیگر می دهند، امشب افطار تو نزد من باشد، بشتاب و تأخیر مکن. این است آنچه دیده ام، فرمان (الهی) در حال آمدن است و رفتن از این دنیا نزدیک شده «۱».

انـدوهی عمیق بر اهل بیت و یارانش سایه افکنـد، آنان به پیش آمـدن مصـیبت کوبنـده و نزدیک شـدن سـفر از این دنیا، یقین حاصل نمودند.

(۲)

پریشانی بانوان وحی

بانوان خانـدان وحی، به شدّت پریشان گشـتند، در آن شب جاویدان در دنیای غمها، آرام نگرفتند؛ زیرا امواجی از اندیشه ها و افکار بر ذهن آنان عارض گشت و آینـده سـرشار از فاجعه ها و مصـیبتها در برابرشان مجسّم شـد که آیا پس از جـدا شـدن از حامیانشـان- یعنی فرزنـدان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله- بر سـر آنان چه خواهـد گـذشت، در حالی که زنها در سـرزمین غربت بودند و دشمنان ستمگر، آنان را در محاصره داشتند؟ آنها به گریه و زاری پرداختند و به درگاه خداوند دعا کردند که آنان را از آن محنت جانکاه برهاند.

(۳) امـا دشـمنان اهل بیت، شب را در شوق ریختن آن خونهای پاک گذراندنـد تا نزد فرزنـد مرجانه تقرب جوینـد. سواران به فرمانـدهی «عزره بن قیس احمسـی» «۲» گرداگرد اردوگـاه حضـرت حسـین علیه السّـلام در حرکت بودنـد تا مبادا حضـرت از دستشان برود و یا کسی از مردم به اردوگاهش ملحق شود.

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۸۱.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۱

(۱)

امام خود را معطّر ساخت و حنوط گرفت

امام و یارانش برای دیدار خدا، آماده شدند و خود را برای مرگ مهیا ساختند. امام علیه السّـلام دسـتور داد خیمه ای برپا کنند و ظرفی چوبین که در آن مشک جای داشت، آوردنـد و حنوط نیز مهیا کردند، پس آن حضـرت وارد آن چادر شد و خود را معطر سـاخت و حنوط گرفت. سـپس بریر پس از او وارد شـد و عطر و حنوط گرفت، همه یاران حضـرت «۱»، چنین کردند تا برای مرگ و شهادت در راه خدا آماده گردند.

(۲)

روز عاشورا

در آسـمان دنیـا هیـچ سپیـده بامـدادی همچون فجر روز دهـم محرم با مصـیبتها و غمهایش ندمیـده است و خورشـید، هیـچ گاه همچون خورشـید آن روز با انـدوه و دردهایش طلوع نکرده است ...؛ زیرا در تاریـخ هیچ حادثه ای وجود ندارد که با فجایع و دردهـایش از آن صـحنه هـای انـدوهبار برتر باشـد کـه در روز عـاشورا «۲» بر صـحرای کربلاـ نمایـان گشت؛ چون محنـتی از محنتهای دنیا و غصّه ای از غصه های روزگار باقی نماند که بر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جاری نگشته باشد.

(۳) امام زین العابدین علیه السّلام می فرماید: «هیچ روزی بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سخت تر

---

(۱) انساب الاشراف ۳۰/ ۳۹۵- ۳۹۶. البدایه و النهایه ۸/ ۱۷۸.

(۲) «عاشورا»: نام روز دهم ماه محرم است. گفته شـده که این نامگـذاری قـدیمی است و علت آن این بوده که در آن روز، ده نفر از پیامبران به ده کرامت، گرامی داشته شدند. این مطلب در ص ۲۲ از کتاب الانوار الحسینیه نوشته بلاوی آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۲

از روز احد نبود که عموی آن حضرت یعنی حمزه بن

عبد المطلب، شیر خدا و پیامبرش، در آن کشته شد و پس از آن روز، واقعه مؤته که در آن، عموزاده اش جعفر بن ابی طالب کشته شد، سپس فرمود: و روزی نیست چون روز حضرت حسین علیه السّلام که سی هزار نفر به سوی او شتافتند و ادعا می کردند از این امّت هستند و هر کدام از آنان با (ریختن) خون آن حضرت به خداوند تقرب می جستند در حالی که وی، آنان را به یاد خدا می انداخت ولی پند نگرفتند تا اینکه او را به ظلم و ستم و تعدی به قتل رساندند «۱»».

(۱) امام بزرگوار در سپیده دم روز عاشورا، نماز را آغاز کرد که بنا به گفته مورخان، خود و یارانش، به علت عدم وجود آب نزد آنان، برای نماز تیمم ساختند و خانواده و یارانش به آن حضرت اقتدا نمودند «۲»، پیش از آنکه تعقیب نمازشان را به پایان برسانند، طبلهای جنگ در اردوگاه ابن زیاد، نواخته شد و دسته های کاملا مسلحی از سپاه به پیش آمدند در حالی که فریاد می زدند: یا جنگ می کنیم یا به فرمان فرزند مرجانه گردن نهید.

(۲)

دعای امام علیه السّلام

سرور آزادگان، خارج شد، صحرا را دید که از سواران و پیادگان پر شده است و شمشیرها و نیزه های خود را کشیده و تشنه ریختن خون وی و نیکان اهل بیت و یارانش هستند تا مزد ناچیزی از فرزند مرجانه به دست آورند.

---

(۱) بحار الانوار ۲۲/ ۲۷۴ ح ۲۱ و ج ۴۴/ ۲۹۸ ح ۴.

(۲) اعتماد السلطنه حسن بن علی، حجّه السعاده فی حجّه الشهاده (به زبان پارسی) که امام شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء آن را به عربی ترجمه

نموده و از کتابهای خطی کتابخانه عمومی است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۳

حضرت، مصحفی را طلبید و آن را بر سر خود گذاشت و تضرع کنان روی به خدا کرد و گفت:

(۱) «خداوندا! تو مورد اعتماد من در هر اندوه، و امید من در هر سختی هستی، تو در هر امری که بر من نازل شود، مایه اطمینان و قدرت من می باشی، چه بسیار اندوهی که قلب در آن سست می گردد و قدرت در آن اندک می شود و دوست در آن فرو می گذارد و دشمن در آن زبان به طعنه می گشاید، آن را به درگاه تو عرضه نمودم و از آن به پیشگاهت شکایت بردم- به خاطر رغبت من به تو نه به دیگری- تو آن را گشایش دادی و آن را دور ساختی و کفایت نمودی، تو سرپرست هر نعمت و دارنده هر نیکی و سرانجام هر خواسته ای هستی» «۱».

(۲) در این دعا، عمق ایمان حضرت دیده می شود که در همه کارهای مهمش به سوی خدا بازمی گردد و به او اخلاص می یابد، خداوند سرپرست او و پناهگاهی است که در هر امر مهمی که بر او پیش آید به آن پناه می برد.

(۳)

روشن کردن آتش در خندق

امام در آغاز بامداد، دستور داد تا در خندقی که برگرد خیمه های زنان بود، آتش بیفروزند تا آنان را از حمله اسبان حفظ کند و نیز برای اینکه جبهه های جنگ بر آنها متعدد نشوند و تنها در یک سو، منحصر گردند.

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۶. البدایه و النهایه ۸/ ۱۶۹- ۱۷۰. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۰- ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۴

(۱)

هیاهوی مسخ شدگان

اشاره

هنگامی که آتش در خندق روشن گشت، بعضی از مسخ شدگان اردوگاه ابن سعد، همچون سگان به سوی امام تاختند و صداهای خود را به هیاهوی زشتی بلند کردند که از آن جمله اند:

(۲)

۱– شمر بن ذی الجوشن

پلید ناپاک، «شمر بن ذی الجوشن» به سوی اردوگاه امام پیش آمد و با صدای بلند گفت: «ای حسین! به آتش شتاب کردی؟».

امام به وی پاسخ داد: «تو این را می گویی ای فرزند چوپان بزها؟ به خدا! تو به سوختن در آن شایسته تر هستی».

«مسلم بن عوسجه» خواست او را با تیر بزند، ولی امام او را مانع شد و فرمود: من دوست ندارم آغازگر جنگ با آنان باشم. «۱»

(۳)

۲– محمد بن اشعث

پلشت پلید، «محمد بن اشعث» به سوی امام تاخت در حالی که فریاد می کشید: «ای حسین! تو اینک به جهنم می روی!!».

امام او را پاسخ داد: «خداوند تو را و پدر و قومت را لعنت کند ای فرزند مرتدّ فاجر دشمن خدا و پیامبر و مسلمین» «۲».

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۶.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۵

(۱)

۳– عبد اللّه بن حوزه

«عبد اللّه بن حوزه» فرومایه به سوی اردوگاه امام شتافت و فریاد زد: «ای حسین! تو را مژده آتش باد!!».

امام، سخنش را به وی بازگرداند: «من به سوی پروردگاری مهربان و شفیعی اطاعت شده می روم». سپس درباره او پرسید، به آن حضرت گفته شد که او «ابن حوزه» است. امام، دو دست خود را به دعا برداشت و فرمود: «خداوند او را در حوزه آتش قرار دهد».

(۲) ناگهان، اسب وی رم کرد و او را در نهری افکند که پایش در رکاب آویزان شد و او بر زمین افتاد، در حالی که اسب او را می کشید و سرش را به سنگها و باقیمانده تنه درختان می کوبید تا به هلاکت رسید «۱». و گفته شده که اسب، او را در آتش برافروخته در خندق افکند و در آن سوخت. هنگامی که امام سرعت استجابت دعایش را دید، صدای خود را بلند کرد

فرمود: «خداونـدا! ما اهل بیت پیامبرت و ذرّیه او هستیم، پس شکسـته بـدار هر کس را که به ما سـتم نموده و حق ما را غصـب کرده است که تو شنوای نزدیک هستی «۲»».

(۳) (مسروق بن وائل حضرمی) وقتی این صحنه را دید، درحالی که با خودش از کشتن امام و جایزه گرفتن از

فرزنـد مرجـانه می اندیشـید. بر آنچه اندیشـیده بود، پشـیمان گشت و دانست که اهـل بیت را نزد خداونـد حرمت و جایگـاهی است، پس، میدان جنگ را رها کرد و از ترس غضب خداوند، پای به فرار نهاد «۳».

(۴)

آماده باش کامل در هر دو اردوگاه

هر دو اردوگاه دست به آماده باش کامل زدند. امام، یارانش را که ۸۲ نفر

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۹. تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۵.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۱/ ۲۴۹.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۶.

سواره و پیاده بودند آماده کرد «زهیر بن قین» را در سـمت راست (میمنه) و حبیب بن مظاهر را در سمت چپ (میسره) قرار داد و خود و اهل بیتش، در قلب سپاه جای گرفتند «۱» و پرچم خود را به برادر و یاورش ابا الفضل عباس داد «۲».

(۱) ابن سعد نیز سپاهش را آماده کرد و عبد اللّه بن زهیر ازدی را بر ربع اهل مدینه قرار داد و قیس بن اشعث را بر ربع ربیعه و کنـده و عبـد الرحمن بن ابی سبره جعفی را فرمانـده ربع مذحـج و اسـد و حر بن یزیـد ریـاحی را بر ربع بنی تمیم و همـدان گماشت «۳» و بر میمنه سـپاه خـود، عمرو بن حجـاج زبیـدی و بر میسـره آن، شـمر بن ذی الجوشن را قرار داد و عروه بن قیس احمسـی را فرمانده سواران و شـبث بن ربعی را فرمانده پیادگان نمود و پرچم را به غلامش «درید» سپرد «۴» و بدین ترتیب هر دو اردوگاه برای جنگ و نبرد، آماده شدند.

(۲)

اعتراضات شدید

امام به همراه بزرگان یارانش خواسـتند بر مردم کوفه، اقامه حجّت کنند تا آنها از وضع خود آگاه باشـند و نسبت به گناهی که مرتکب می شدند، آشـنایی حاصل نمایند، گناهی که نزدیک بود آسمانها از آن شکافته شوند و زمین پاره گردد و کوهها فرو ریزند، آنان بسیار فراخواندند و نصیحتها کردند تا آن مسخ شدگان را

از خطر جنایتی که آنان را به جهنم می رساند، رهایی بخشند.

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۲۵.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۲.

(۳) مرآه الزمان، ص ۹۲.

(۴) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۷

(۱)

خطبه امام علیه السّلام

امام مرکب خود را خواست و بر آن سوار شده به سوی اردوگاه ابن سعد رفت، با آن هیبتی که شکوه جدّش، حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تداعی می کرد. پس در میان آنان سخنرانی تاریخی خود را ایراد نمود که از شیواترین و رساترین نمونه هایی بر جای مانده در ادبیات عرب می باشد. آن حضرت با صدایی بلند که بیشتر آنان می شنیدند، فریاد زد:

(۲) «ای مردم! گفتارم را بشنوید و عجله نکنید تا بر اساس حقی که بر من دارید شما را موعظه کنم و دلیل آمدنم نزدتان را بیان نمایم، که اگر عذر مرا پذیرفتید و گفته ام را تصدیق نمودید و از خودتان به من انصاف دادید، به آن خوشبخت تر خواهید شد و شما را بر من راهی نخواهد بود و اگر عذر مرا نپذیرفتید و به من انصاف ندادید، پس اندیشه خود و شرکایتان را فراهم آورید تا کارتان بر شما اندوهی نباشد، سپس در مورد من قضاوت کنید و مهلتم ندهید که سرپرست من خداوندی است که کتاب را فرو فرستاده و او صالحان را سرپرستی می کند» «۱».

(۳) باد، صدای آن حضرت را به بانوان بزرگوار خاندان نبوت و آزادزنان بیت وحی رساند، آنان به گریه افتادند و صدایشان برخاست، آن حضرت، برادرش حضرت عباس و فرزند خود، علی را به سوی ایشان فرستاد و به آن دو فرمود:

آنان را ساکت کنید که به جانم

گریه آنان فراوان خواهد بود.

(۴) هنگامی که ساکت شدند، امام به خطبه خود ادامه داد، پس خدای را سپاس گفت و ستایش نمود و بر حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بر فرشتگان و پیامبران، درود فرستاد، در آن خطبه فرمود آنچه را که بیانش به شمار نیاید و پیش از او و یا

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۱۸

بعد از او کسی در منطقش رساتر از او شنیده نشده است «۱»، پس فرمود:

(۱) «ای مردم! خداوند، دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نیستی قرار داد، اهل خود را از حالی به حال دیگر می برد، پس فریب خورده آن است که به آن فریفته شود و بدبخت کسی است که او را مفتون نموده باشد، پس این دنیا شما را فریب ندهد که او امید هر کس را که به آن اعتماد نماید قطع می کند و طمع هر کسی را که به آن طمع ورزد ناکام می سازد. من شما را می بینم بر امری فراهم آمده اید که با آن، خدای را بر خودتان به خشم آورده اید که چهره کریمانه اش را از شما برگردانده و انتقامش را بر شما وارد ساخته است، بهترین پروردگار، پروردگار ماست و بدترین بندگان، شما هستید. شما به طاعت اقرار نمودید و به محمد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایمان آوردید سپس این شمایید که به سوی ذریّه و عترتش حرکت نموده خواهان کشتن آنها شده اید، شیطان بر شما چیره گشته و یاد خدای بزرگ را از شما برده است، پس برای شما و آنچه اراده کرده اید نابودی باد! ما برای خدا هستیم

و به سوی او بازمی گردیم.

اینان کسانی هستند که پس از ایمانشان کافر شده اند. دوری از آن ستمکاران باد» «۲».

(۲) امام، آنان را با این سخنان که نمایانگر هدایت پیامبرگونه و محنت انبیا از امتهایشان است، اندرز گفت و ایشان را از فتنه و فریب دنیا برحذر داشت و عواقب زیانبار آن را بیان کرد و آنان را از اقدام به کشتن عترت پیامبرشان برحذر داشت که با آن کار، از اسلام به کفر خارج می شدند و مستوجب عذاب جاویدان خدا

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۱.

(۲) بحار الأنوار ۴۵/ ۵- ۶.

و خشم همیشگی او می گشتند.

(۱) حضرت سپس به سخنانش ادامه داده فرمود: «ای مردم! نسب مرا بگویید که من کیستم؟ سپس به خود بازگردید و خود را سرزنش کنید و ببینید آیا کشتن من و شکستن حرمتم برای شما جایز است؟! آیا من فرزند دختر پیامبرتان و فرزند وصی و عموزاده او نیستم و نخستین ایمان آورنده به خدا و تصدیق کننده پیامبرش درباره آنچه از خدایش آورده بود؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا گفتار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مورد من و برادرم به شما نرسیده است که: «این دو، سروران جوانان اهل بهشت هستند»، اگر مرا به آنچه می گویم تصدیق کنید- که آن حق است- به خدا! به عمد دروغ نگفتم از آن وقت که دانستم خداوند اهل آن را دوست نمی دارد و با آن، گویندگانش را زیان می رساند و اگر مرا تکذیب کنید، در میان شما کسانی هستند که اگر از آنها بپرسید، شما را آگاه

می سازند، از جابر بن عبد اللّه انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید، به شما خبر می دهند که این گفتار را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در مورد من و برادرم شنیده اند. آیا این مانع شما از ریختن خون من نمی شود؟» (۲) من سخنی مهربانتر و شیواتر از این خطابه نمی شناسم که هر خطیب با هر مقدار از قدرت بیان، از گفتن چنین کلامی در چنین موضع هولناکی که شیران در آن لال می شوند و قهرمانان از سخن بازمی مانند، ناتوان است ... این سخن شایسته آن بود که خردهایشان را به خود آورد و انقلابی فکری و عملی در صفهایشان ایجاد کند زیرا حضرت از آنان خواست تا به خود آیند و به خردهایشان بازگردند- اگر مالک آنها باشند- تا در مورد او خوب بیندیشند که وی نوه پیامبرشان و فرزند وصی او و نزدیکترین خویشاوند به آن حضرت بود،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۰

او سرور جوانان اهل بهشت است و در این امر، مصونیتی برای وی وجود دارد که خونش ریخته نشود و حرمتش شکسته نگردد، ولی آن لشکریانی که این منطق پرفیض را نمی فهمیدند، به جنایت روی آورده، بر دلهایشان ابری تیره از گمراهی سایه افکند و یاد خدا را از آنان دور گردانیده بود.

(۱) پلید ناپاک، «شمر بن ذی الجوشن» که از غرق شدگان در گناه بود، روی به آن حضرت کرد و گفت: «او خدا را با حرف می پرستد و نمی داند که چه می گویی!».

آن وجدان متحجری که باطل بر آن زنگار نشانده بود، سخن امام را نمی فهمید و گفتارش

را درک نمی کرد.

(۲) «حبیب بن مظاهر» به پاسخگویی او پرداخت و به او گفت: «به خدا من می بینم که تو خداوند را با هفتاد حرف می پرستی، من گواهی می دهم که تو راست می گویی چون نمی دانی که امام چه می گوید؛ زیرا خداوند بر قلب تو مهر زده است».

(۳) امام به سخن خود ادامه داد و فرمود: «اگر درباره این گفتار، شک داشته باشید، آیا شک می کنید که من فرزند دختر پیامبرتان هستم؟ به خدا! میان شرق و مغرب، پسر دختر پیامبری در میان شما و غیر شما وجود ندارد، عجبا، آیا مرا در برابر کشته ای از شما- که من او را به قتل رسانده باشم- می جویید؟ یا در برابر مالی که آن را نابود کرده باشم؟ یا در مقابل زخمی که زده باشم؟».

(۴) زمین در زیر پایشان لرزید و آنان سرگردان ماندند که چه پاسخی به وی بدهند؛ زیرا آنان شکی نداشتند که وی فرزند دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه اوست و آنها از او طلبی ندارند از خون کسی که کشته یا مالی که از آنان نابود کرده باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۱

(۱) سپس امام، فرماندهان سپاه را که با نامه هایشان آن حضرت را به کوفه دعوت نموده بودند صدا زد و فرمود: «ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای زید بن حرث! آیا برای من ننوشتید که میوه ها رسیده و باغها سبز گشته و تو وارد می شوی بر سپاهی که برای تو آماده گشته است».

آن ضمیرها از خیانت در پیمان و شکستن سوگندها شرم نداشتند، پس همگی به دروغ روی آوردند

و گفتند: «ما چنین نکرده ایم!!».

امام از آن گفته آنان در شگفت شد و به آنان فرمود: «سبحان اللّه! آری به خدا چنین کرده اید».

امام از آنان روی برتافت و خطاب به همه واحدهای سپاه فرمود: «ای مردم! اگر از من خرسند نیستید، بگذارید که از نزد شما به سوی جای امنی از زمین بروم».

(۲) «قیس بن اشعث» که از شناخته شدگان به حیله و نفاق و از هرگونه شرافت و آزرمی به دور بود- و برای وی کافی است که از خاندانی بوده که هرگز فرد شریفی را تحویل نداده است- روی به آن حضرت کرد و گفت: «آیا فرمان عموزادگانت را نمی پذیری؟ آنان جز آنچه را دوست داری چیزی به تو ارائه نخواهند داد و از آنان هیچ ناخوشایندی به تو نخواهد رسید».

(۳) امام به وی پاسخ داد: «تو برادر برادرت هستی؟ آیا می خواهی که بنی هاشم، بیش از خون مسلم بن عقیل از تو طلب کنند؟ نه به خدا! همچون فردی ذلیل با آنها دست نخواهم داد و همچون بردگان، پای به فرار نخواهم گذاشت. «۱»

ای بندگان خدا! من از اینکه سنگسارم کنید به پروردگار خود و پروردگار شما پناه

---

(۱) و در روایتی: «همچون بردگان اعتراف نمی نمایم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۲

می برم، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد به پروردگارم و پروردگار شما پناهنده می شوم» «۱».

(۱) کشورها از بین می روند و دولتها در پی هم می آیند ولی این کلمات به ماندن شایسته و به جاودانگی بایسته تر از هر چیز است، باقی می ماند؛ زیرا عزت حق و بزرگ منشی آزادگان و شرافت بلندهمتان را نمایانگر ساخته است.

(۲) افسوس که این سخنان تابناک به

دلهـای آنـان راه نیـافت؛ زیرا جهـل، همه درهای فهم را در جانهایشان بسـته بود: «خداونـد بر دلهایشان مهر زده و بر گوشـها و دیـدگانشان پرده ای باشـد، آیا گمان می کنی که بیشتر آنان می شـنوند یا می فهمنـد؟ آنان همچون چهارپایانند، بلکه از آنها گمراه ترند».

(۳) آنان به کلی از دعوت امام روی برتافتنـد و اهمیتی بـدان ندادنـد، راست گفت خدای متعال که می فرماید: «تو مردگان را نمی شنوانی و دعوت را به گوش ناشنوایان نمی توانی برسانی هرگاه پشت کنند و بروند».

(۴) سخنان زهیر

«زهیر بن قین» روی به افراد لشکر نمود و سخنرانی سرشار از پند و اندرز خطاب به آنان ایراد نمود و گفت:

ای مردم کوفه! هشـدار بـاد شـما را از عـذاب خداونـد، بر مسـلمان حق است که برادر مسـلمانش را نصـیحت کنـد. ما تا کنون برادرانی بر یک دین بوده ایم تا زمانی که میان ما و شـما، شمشـیر نیفتاده باشد و شـما شایسته نصیحت از سوی ما هستید، پس هرگاه شمشیر واقع شود، مصونیت قطع می شود، ما یک امّت

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۱- ۴۲۴. الدر النظیم، ص ۵۵۲- ۵۵۳.

خواهیم بود و شـما امتی دیگر. خداوند ما و شـما را به ذریّه پیامبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله آزموده است تا ببینید که ما و شما چه خواهیم کرد، ما شـما را به یاری آنان و رها کردن یزید ستمگر و عبید اللّه بن زیاد فرامی خوانیم که شما از آن دو، در طول مدت حکومتشان، جز بدی نخواهید دید. چشـمانتان را کور می کنند و دسـتها و پاهایتان را قطع می نمایند و شـما را تکه تکه می سازند و بر تنه های درختان خرما به دار می کشند

و بزرگان و قاریان شما را همچون حجر بن عدی و یارانش و هانی ابن عروه و امثالش می کشند».

(۱) این سخنان، سرشارند از رساترین و برجسته ترین دلیل؛ زیرا در آن، دعوت به حق با همه ابعاد مفاهیمش و برحذر داشتن از عذاب خدا و خشمش، وجود دارد؛ به آنان می فهماند هدف او از نصیحت تنها انجام یک واجب دینی است که به نصیحت مسلمان برای برادر مسلمانش- هنگامی که او را از حق منحرف دید- حکم می نماید ... و آنها را آگاه نمود پیش از آنکه آتش جنگ روشن شود؛ زیرا برادری اسلامی آنان را با هم جمع می کند، پس هرگاه جنگ واقع گردد، رشته های آن برادری بریده می شود و هر کدام از آن دو امتی مستقل خواهند بود که روابط دین و اسلام، آنان را با یکدیگر فراهم نمی آورد و به آنها اطلاع داد که خداوند، مسلمانان را با عترت پیامبرش آزموده و مودّتشان را در کتاب عزیزش واجب گردانیده است تا امّت را بنگرد که در مورد آنان چه می کند؟

(۲) همچنین، آنان را به ظلم و ستم امویان توجه داد و آنچه با نیکان آنان عمل کرده بودند، کسانی همانند «حجر بن عدی»، «میثم تمار» و دیگر افرادی که با ستم، مبارزه نمودند و در مقابل استبداد، ایستادند که حکومت اموی رگباری از عذاب دردناک بر سر آنان فروریخت، چشمانشان را کور ساخت و دستها

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۴

و پاهایشان را برید و بر تنه های نخل به دار کشید.

(۱) هنوز زهیر سخنانش را پایان نداده بود که گروهی از لشکریان ابن سعد، بی شرمانه، وی را ناسزا گفته، او و امام حسین

را تهدید به قتل نموده گفتند: «ما همچنان هستیم تا دوستت و همراهانش را بکشیم، یا او و یارانش را تسلیم عبید اللّه بن زیاد نماییم!!».

(۲) زهیر با منطق حق به آنان پاسخ داد و گفت: «ای بندگان خدا! فرزندان فاطمه به دوستی و یاری از فرزند سمیه شایسته تر هستند، من شما را به خدا پناه می دهم که مبادا آنان را بکشید ... شما این مرد را با یزید بگذارید که به جانم سوگند! وی طاعت شما را بدون کشتن حسین می پذیرد».

(۳) بسیاری از آنان خاموش ماندند و حیرت و سرگردانی بر آنان دست داد.

هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، این وضع را دید، ترسید که لشکر به صلاح روی آورد، پس تیری را به سوی زهیر نشانه گرفت، در حالی که می گفت:

«ساکت شو، خداوند تو را بکشد، ما را از پرحرفیت خسته کردی».

(۴) زهیر، او را حقیر شمرد و وی را چون پلیدترین مخلوق، نگریست، به او گفت: «من خطاب به تو سخن نمی گویم، تو چهارپایی بیش نیستی و به خدا! گمان نمی کنم که تو دو آیه از کتاب خدا را بدانی، پس مژده باد تو را به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک».

آن فرومایه پلید از سخن زهیر به خشم آمد و بر او فریاد کشید: «تا ساعتی دیگر، خداوند تو و دوستت را می کشد».

(۵) زهیر گفت: «آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟ به خدا! مرگ نزد من از جاویدان بودن با شما محبوبتر است».

آنگاه زهیر روی به لشکریان کرد و گفت: «ای بندگان خدا! این جلف

جفاکار و امثال وی، شما را از دینتان گمراه نکنند. به

خدا سوگند! شفاعت محمد صلّی اللّه علیه و آله به قومی که خون ذریّه و اهل بیتش را بریزند و یاران و مدافعان حریمشان را بکشند، نمی رسد».

(۱) امام، ملاحظه فرمود که پندهای زهیر با آن مسخ شدگان، کارگر نیست، لذا به یکی از یارانش فرمود او را از ادامه سخن بازدارد، پس به سوی وی رفت و او را ندا داد: ابا عبد اللّه به تو می گوید: «بیا که به جانم سوگند! اگر مؤمن آل فرعون برای قومش پند داد و فراخوانی را ابلاغ نمود، تو نیز اینان را پند داده و ابلاغ کرده ای اگر نصیحت و ابلاغ، سودمند باشد» «۱».

(۲)

سخنان بریر

شیخ جلیل، «بریر بن خضیر» به نصیحت آن سپاه پرداخت و گفت: «ای مردم! خداوند محمد صلّی اللّه علیه و آله را بشارت دهنده و بیم دهنده و فراخوان به سوی خدا و چراغی تابناک فرستاد، این آب فرات است که خوکهای مناطق و سگهای آنان در آن می افتند اما میان آن و فرزند دختر پیامبر خدا فاصله انداخته شده، آیا سزای محمد صلّی اللّه علیه و آله همین است؟

(۳) آنان شرافت و آزرم را رها کردند و به او گفتند: «ای بریر! بسیار سخن گفته ای، دیگر چیزی برای ما نگو، به خدا! حسین تشنگی می کشد، همان گونه که پیش از او تشنگی کشیدند».

وی، آنان را اندرز داده راهنمایی کرد و گفت: «ای قوم! خانواده محمد صلّی اللّه علیه و آله در کنار شما قرار گرفته اند، اینان ذریّه، عترت، دختران و افراد خانواده او

---

(۱) طبری، تاریخ، ج ۵ ص ۴۲۶- ۴۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۶

هستند، پس آنچه را دارید بیان کنید که می خواهید با

آنان چه کار کنید؟» (۱) به او پاسخ دادند: می خواهیم امیر عبید اللّه بن زیاد را بر آنها مسلّط سازیم تا در مورد آنان تصمیم بگیرد. بریر، آنان را به یاد پیمانها و نامه هایشان انداخت که برای امام فرستاده بودند، وی گفت: «آیا از آنان نمی پذیرید به جایی که از آن آمده اند، برگردند؟ وای بر شما ای مردم کوفه! آیا نامه ها و تعهدات خود را که به وی داده اید و خداوند را بر آنها و بر خود گواه گرفته اید، فراموش نموده اید؟ آیا شما اهل بیت پیامبرتان را دعوت نمودید و ادعا کردید که خودتان را در دفاع از آنان می کشید و هنگامی که به سوی شما آمدند، آنان را به ابن زیاد تسلیم نمودید و آنان را از آب فرات منع نمودید، چه زشت است آنچه بعد از پیامبرتان با ذرّیه وی عمل کرده اید، شما را چه باشد، خداوند روز قیامت سیرابتان نکند که بدترین قوم، شما هستید».

(۲) جمعی از کسانی که از وجدانهایشان منحرف شده بودند، منکر نامه ها و تعهدات خود برای امام شدند و به وی گفتند: نمی دانیم تو چه می گویی؟

بریر، اصرار آنها بر گناه و اتفاقشان بر انجام منکر را دریافت و گفت:

«سپاس خدای را که به من بصیرتی بیشتر درباره شما داد، خداوندا! من به تو از کارهای این قوم اعلام بیزاری می کنم. خداوندا! آنان را به جان هم بینداز در حالی که بر آنها خشمگین باشی».

آنان به وی خندیدند و به سوی او تیراندازی نمودند «۱» وی هم از نزد آنان دور شد.

---

(۱) بحار الأنوار ۴۵/ ۵. الفتوح ۵/ ۱۸۲- ۱۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۷

(۱)

سخنان امام حسین علیه السّلام

رحمت و مهربانی

امام نسبت به دشمنانش، آن حضرت را بر آن داشت که بار دیگر، آنان را پند و اندرز دهد تا کسی از آنان ادعا نکند که در کار خود آگاه نبوده است، پس به سوی آنها رفت در حالی که کتاب خداوند بزرگ را باز کرده و عمامه جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بر سر نهاده و جنگ افزار آن حضرت را به خود بسته، در هیبتی بود که پیشانیها در برابرش خاضع می شد و چشمها از نگریستن به آن بازمی ماند، پس به آنان فرمود:

(۲) «نابود و غم، شما را باد ای جماعت! آیا وقتی که مشتاقانه ما را فراخواندید و ما به سرعت شما را اجابت کردیم، شمشیری را که در دست داشتید بر ما افراختید و آتشی را که ما برای دشمنان خود و شما روشن نموده بودیم، بر ضد ما و به نفع دشمنانتان شعله ور ساختید بدون اینکه عدالتی با شما روا داشته باشند، و یا امیدی به آنان داشته باشید، بر ضد دوستانتان فراهم آمدید، آیا گرفتاریها شما را نباشد در حالی که هنوز شمشیری کشیده نشده و خاطری آزرده نگردیده و اندیشه ای به کار نیفتاده است، ولی شما با شتاب سوی آن رفتید، همچون پرواز ملخان نارس و بر آن فراهم آمدید همچون افتادن پشه های کوچک در آتش، آنگاه پیمانها را شکستید، پس فرومایگی از آن شما باد ای بردگان امّت و جداماندگان از احزاب و دورشدگان از کتاب خدا و سنّتها! وای بر شما! آیا اینان را یاری می کنید و از یاری ما دست برمی دارید! باری، به خدا! این خیانتی است در میان شما که ریشه هایتان

بر آن جای گرفته و شاخه هایتان بر آن روییده و محکم گشته و شما بدترین ثمره گشته اید، بیننده را اندوهگین می سازید و خوراک هر غاصبی می شوید.

(۳) همانا این نابکار نابکارزاده، میان دو چیز را گرفته است، میان شمشیر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۸

کشیدن و خوار گشتن و هیهات که ما خوار شویم، خداوند، پیامبرش و مؤمنان، و دامنهای پاک، مطهّر و همتهای بلند و جانهای با شهامت، آن را برای ما نمی پذیرند که اطاعت فرومایگان را بر شهادتگاه بزرگواران ترجیح دهیم، همانا من با این خانواده با وجود کمی افراد و فروگذاشتن یاری کنندگان، به نبرد می پردازم».

(۱) سپس ابیات «فروه بن مسیک مرادی» را بر زبان آورد:

فان نهزم فهزامون قدماو ان نهزم فغیر مهزمینا

و ما ان طبنا جبن و لکن منایانا و دوله آخرینا

فقل للشامتین بنا افیقواسیلقی الشامتون کما لقینا

اذا ما الموت رفع عن اناس بکلکله اناخ بآخرینا «اگر آنان را فراری دهیم، پیشتر نیز فراری داده ایم و اگر شکست بخوریم، شکست خورده نباشیم».

«بر ما ترسی وارد نمی شود ولی این اجلهای ما و دولت دیگران باشد».

«به شماتت کنندگان بگو از ما عبرت گیرند که شماتت کنندگان آنچه را دیدیم، خواهند دید».

«اگر مرگ از مردمی برداشته شود، با تمام قدرت بر دیگران فرود می آید».

(۲) به خدا! پس از آن نخواهید ماند مگر آن مقدار که کسی بر اسب سوار شود که همچون گشتن آسیاب، بر شما بگردد و همچون لرزش محور، شما را خواهد لرزاند، این مطلبی است که پدرم از جدّم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من گفته است: پس فکر خود و فکر شریکانتان را جمع کنید که کارتان بر شما اندوهی

نباشد، آنگاه در مورد من حکم کنید و مهلتم ندهید. من بر خداوند، پروردگار خود و پروردگار شما توکّل کرده ام، نیست جنبنده ای مگر اینکه او، آن را در اختیار داشته باشد که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۲۹

پروردگار من به راه راست باشد» «۱».

(۱) آنگاه دو دست خود را به نفرین کردن بر آنان برداشت و گفت: «خداوندا! باران آسمان را از آنها منع کن و بر آنها سالهایی بفرست همچون سالهای یوسف و غلامی آشنا به کار بر آنان بگمار تا جامی تلخ به آنان بنوشاند؛ زیرا ما را تکذیب نمودند و فروگذاشتند، تو پروردگار ما هستی، بر تو توکّل نمودم بازگشت، به سوی تو باشد» «۲».

(۲) امام با این سخنان، همچون آتشفشانی، منفجر شد و از صلابت عزم و قدرت اراده خود، نمونه ای ارائه داد که همانند آن دیده نشده است. سخنان حضرت، این نکات را دربرداشت:

(۳) اوّل: آن حضرت آنان را به شدت، به خاطر تناقض در رفتارشان نکوهش نمود؛ زیرا آنان برای کمک خواستن و یاری طلبیدن از وی شتافتند تا آنان را از ستم امویان و ظلم آنان برهاند و هنگامی که آن حضرت برای یاری آنان بپاخاست، بر او دگرگون شدند و شمشیرهایشان را که لازم بود، بر دشمنانشان کشیده می شدند، بر او کشیدند، آنان که در خوار ساختن آنان و اجبارشان بر آنچه نمی خواستند، بسیار کوشیده بودند.

(۴) دوم: حضرت، تأسف فراوان خود را از حمایت آنان نسبت به حکومت اموی ابراز داشت؛ حکومتی که نه عدالتی را در میان آنان اعمال کرده و نه حقی را گسترش داده بود و نه هیچ امید و آرزویی در آن حکومت

داشتند.

(۵) سوم: صفات موجود در آنان را مورد انتقاد شدید قرار داد که با داشتن آن

---

(۱) خوارزمی، مقتل حسین (ع) ۲/ ۸. اللهوف، ص ۱۵۷.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۱۸- ۲۱۹. خوارزمی، مقتل الحسین (ع) ۲/ ۸. اللهوف، ص ۱۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۰

اوصاف از پست ترین ملتهای زمین شده بودند؛ زیرا آنان بردگان امّت و منحرفان از احزاب و ناباوران به کتاب خدا و گروه گناهکاران بودند و دیگر سرشتهای نادرستی که در آنها بود.

(۱) چهار: آن حضرت، عدم پذیرش کامل خود در برابر خواست فرزند مرجانه ستمگر را اعلام کرد که در برابرش تسلیم شود؛ زیرا ذلّت را برای آن حضرت خواسته بود و هیهات که امام در برابر آن تسلیم گردد؛ چون برای نمایان ساختن انسانیّت و ارزشهای والا آفریده شده بود، پس چگونه در برابر آن نابکار نابکارزاده تسلیم گردد؟

(۲) پنجم: آن حضرت تصمیم خود بر جنگ را اعلام نمود و اینکه به همراه خانواده اش که نمایانگر قهرمانیها و ثبات عزم و ناچیز شمردن مرگ بودند، وارد میدان نبرد شود.

(۳) ششم: آن حضرت سرنوشت آنان را پس از اینکه او را کشتند، به آنان اطلاع داد که خداوند بر آنان کسی را مسلّط خواهد ساخت که جامی تلخ را به آنان بنوشاند و عذاب دردناکی را بر ایشان فرود آورد، مدت کوتاهی نگذشت تا اینکه مختار بر ضد آنها قیام کرد و دلهایشان را پر از ترس و هراس ساخت و به شدت سرکوبشان نمود.

اینها بعضی از نکات حسّاسی است که سخن شریف آن حضرت در برداشت؛ سخنی که با قدرت بیان و عظمت تصمیم ادا شد و سپاه ابن

سعد را به سکوت و سرگشتگی انداخت.

(۴)

اجابت حرّ

جان حرّ به سوی نیکی روی آورد و وجدانش پس از شنیدن سخنان امام،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۱

بیدار شد و در آن لحظات سرنوشت ساز از حیاتش، در فکر و اندیشه فرو رفت، در حالی که در درون خود با امواج هولناکی از کشمکش نفسانی دست به گریبان بود، آیا به حضرت حسین علیه السّلام بپیوندد و زندگی و مقامش را قربانی کند، پس از آنکه فرمانده صاحب منزلتی نزد حکومت بوده که به او اعتماد کرده و او را فرمانده پیشقراولان سپاه خود ساخته بودند؟ و یا اینکه در جنگ با امام باقی بماند که در آن عذابی همیشگی وجود دارد؟

(۱) ولی حرّ، به ندای وجدانش پاسخ داد و بر کشمکش درونیش چیره گشت و تصمیم گرفت که به حضرت حسین علیه السّلام ملحق شود، وی پیش از آنکه به سوی حضرت حرکت کند، نزد ابن سعد رفت و به او گفت: «آیا تو با این مرد به جنگ می پردازی؟».

(۲) ابن سعد، به سرعت و بدون تردید و برای اینکه در برابر فرماندهان یگانها اخلاص خود را به اربابش، فرزند مرجانه نشان دهد، گفت: «آری، به خدا! آسانترین آن این باشد که سرها در آن فرو افتند و دستها قطع شوند».

حرّ، به وی گفت: «آیا شما به یکی از پیشنهادهایی که ارائه نمود، رضایتی ندارید؟».

ابن سعد گفت: «اگر امر به دست من بود، عمل می کردم ولی امیر تو آن را نپذیرفته است».

(۳) هنگامی که یقین کرد آن قوم، تصمیم به جنگ با امام دارند، در حالی که صفها را می شکافت و لرزه بر اندامش افتاده بود،

پیش رفت که مهاجر بن اوس- یکی از یاران ابن زیاد- از این امر در شگفت شد و با صدایی که شک و بدگمانی در آن بود، به وی گفت: «به خدا! وضع تو مشکوک است، به خدا در هیچ موضعی چیزی را که اینک از تو می بینم مشاهده نکرده ام و اگر به من گفته شود،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۲

دلیرترین مردم کوفه چه کسی است، از تو نمی گذشتم؟».

(۱) حرّ، حقیقت حال خود را برای وی آشکار ساخت و او را بر تصمیم خود آگاه نمود و گفت: «به خدا من خود را میان بهشت و آتش، مخیّر می بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم، هر چند که قطعه قطعه شوم و سوزانده گردم ...».

(۲) آنگاه افسار اسب خود را به سوی امام، پیچاند «۱»، در حالی که از شرمساری و پشیمانی، سر به زیر انداخته بود. هنگامی که به امام نزدیک شد، صدای خود را بلند کرد و گفت: «خداوندا به سوی تو بازمی گردم، زیرا دلهای اولیای تو و فرزند پیامبرت را هراسان ساختم ... یا ابا عبد اللّه! من توبه کرده ام، آیا مرا توبه ای باشد؟» «۲».

(۳) سپس از اسبش فرود آمد و در حالی که اشکهایش بر چهره اش می درخشید، در برابر امام ایستاد و با امام سخن گفت و اینگونه به آن حضرت متوسل گشت: «ای فرزند رسول خدا! خداوند مرا فدای تو سازد! من آنم که تو را از بازگشت بازداشتم و تو را به این مکان آوردم، ولی به خدایی که جز او پروردگاری نیست، گمان نمی کردم که این قوم هرگز آنچه را بر آنها عرضه نموده ای، نپذیرند و هرگز

با تو به چنین وضعی برسند، پس با خود گفتم:

اهمیتی نمی دهم که در بعضی مسائل از این قوم اطاعت کنم و آنها فکر نمی کنند که من از فرمان آنان خارج شده باشم، ولی آنان بعضی از پیشنهادهایت را می پذیرند و به خدا! اگر گمان می کردم که آنها را از تو نمی پذیرند، از تو تخلف

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۷. کامل ۴/ ۶۴.

(۲) صدوق، امالی، ص ۲۲۳. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۰.

نمی کردم و اینک من از آنچه انجام داده ام توبه کننده نزد تو آمده ام تا با جان خود همراه تو باشم و در خدمت تو بمیرم، آیا برای من توبه ای می بینی؟» امام، به دیدارش شادمان گشت و از او خرسند شد و او را عفو فرمود و به وی گفت: «آری، خداوند توبه ات را می پذیرد و تو را می بخشد» «۱».

(۱) آنگاه حرّ، خوابی را که دیده بود برای امام حکایت کرد و گفت: «سرورم! دیشب پدرم را در خواب دیدم که به من می گفت: این روزها چه می کنی؟ و کجا بودی؟ به او گفتم: در راه، مراقب حسین بودم. به من گفت: وای بر تو! تو را چه باشد با حسین فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ... من از تو می خواهم که به من اجازه جنگ دهی تا نخستین کشته در خدمت تو باشم همان گونه که نخستین شورش کننده بر تو بودم» «۲».

(۲)

سخنرانی حرّ برای سپاهیان

حرّ، از امام حسین علیه السّلام اجازه خواست تا اهل کوفه را پند دهد و نصیحت کند، شاید بعضی از آنان از نادرستی خود بازگشته به سوی حق روی آورند. امام به وی اجازه داد و او

به سوی آنان رفت و با صدای بلند گفت:

«ای اهل کوفه! مادرتان به عزایتان بنشیند و گریان گردد، آیا او را دعوت می کنید و وقتی به نزد شما آمد از او می خواهید که خود را تسلیم کند در حالی که ادعا نمودید خودتان را در دفاع از او می کشید، آنگاه بر او تعدّی نموده اید تا او را بکشید، خود را نگهداشته و او را محاصره نموده و از رفتن به سرزمینهای

---

(۱) کامل ۴/ ۶۴ الدر النظیم، ص ۵۵۳- ۵۵۴.

(۲) خوارزمی در مقتل حسین (ع) ج ۲/ ۱۰.

گسترده خداوند تا خود و اهل بیتش ایمن گردند بازداشته اید و اینک همچون اسیر گشته که نه برای خود نفعی را در اختیار دارد و نه از خود زیانی را دور می سازد، او و همراهانش را از آب جاری فرات منع کرده اید که یهودی و مسیحی و زردشتی از آن می نوشند و خوکهای مناطق و سگهای آنان در آن وارد می شوند در حالی که وی و خانواده اش را تشنگی از پای انداخته است، چه بد است آنچه بعد از محمد با ذریّه او عمل کرده اید، خداوند شما را در روز تشنگی، سیراب نکند اگر از آنچه بر آن هستید، توبه نکنید و بازنگردید».

(۱) زمین در زیر پاهایشان به لرزه آمد؛ زیرا در آنجا صدها نفر امثال حرّ بودند که گرفتار امواجی از کشمکش درونی شده و یقین داشتند که کارشان باطل است، اما به خواست نفسانی خود در دوست داشتن زندگی، پاسخ مثبت دادند. بعضی از آن مسخ شدگان وقاحت به خرج داده به سوی حرّ، تیرهایی پرتاب کردند «۱» که همه حجّت آنان

در میدان همین بود.

(۲)

پیوستن سی سوار به امام علیه السّلام

از لشکر ابن سعد، سی سوار به اردوگاه امام پیوستند و به اهل کوفه گفتند:

فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سه پیشنهاد بر شما عرضه می دارد ولی شما هیچ کدام از آنها را نمی پذیرید آنان، دلیرانه همراه امام به نبرد پرداختند تا اینکه در خدمت آن حضرت به شهادت رسیدند «۲».

---

(۱) کامل ۴/ ۶۵.

(۲) تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۵

(۱)

جنگ

همه وسایلی که امام به کار گرفته بود تا صلح را حفظ نماید و از خونریزی جلوگیری کند، به شکست انجامید و ابن سعد نیز از طولانی شدن وقت، می ترسید که مبادا در صفوف سپاهیانش دودستگی به وجود آید، زیرا پیوستن حرّ همراه سی سوار از لشکرش به امام، او را هراسان ساخته بود، بنابراین، آن ستمگر به نزدیکی اردوگاه امام، پیش آمد و تیری گرفت و آن را به سوی حضرت پرتاب نمود در حالی که فریاد می زد: «برایم نزد امیر گواهی دهید که من نخستین کسی هستم که به سوی حسین، تیراندازی نمود».

(۲) ابن سعد، تیری را که با آن جنگ را آغاز نمود، وسیله ای برای تقرّب جستن نزد سرورش، فرزند مرجانه قرار داد و از سپاهیان خواست تا برایش نزد وی گواهی دهند تا به اخلاص و وفاداریش اعتماد کند و شبهه ها را از خود دور نماید که وی برای جنگ با حسین، تلاش نمی کند.

(۳) تیرها از اردوگاه ابن سعد، پی درپی به سوی یاران حضرت حسین چون باران، روان شدند به طوری که کسی از آنان نماند که تیری به وی اصابت ننموده باشد و بدین گونه حجّت صلح که امام بر آن حرص داشت، باطل گردید،

آن حضـرت انتظار داشت که دشـمنانش دست به این تجاوز خیانتکارانه بزنند و هنگامی که آنان از سوی خود، جنگ را آغاز نمودنـد، بر آن حضـرت واجب شـد که از خود دفاع کنـد، وجوبی که شـبهه ای در آن نبود، لذا امام روی به یارانش کرد و به آنان اجازه نبرد داد و فرمود: «ای بزرگواران! برخیزید که این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شما هستند».

(۴) پیشقراولان حق، از یاران امام به سوی میدان نبرد، پیش رفتند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۶

و بـدین گونه نبردی هولناک آغاز شـد و درگیری به شـدت و سـختی ممکن در جنگ، به وقوع پیوست و به طور مسلّم، هیچ نبردی از همه نبردهـایی که بر روی زمین جـاری گشت، هماننـد آن نبرد نبوده است؛ زیرا سـی و دو سوار و چهل پیاده با دهها هزار نفر روبه رو شدنـد، آن گروه اندک در برابر آن لشـکر فراوانی که قوی ترین ساز و برگ و سـلاح را در اختیار داشت، با شایستگی نبرد کردند و آنچنان دلیری و شجاعتی نشان دادند که خردها را به شگفتی و عقلها را به سرگردانی دچار می سازد.

(۱) یاران امام، در گرداب آن جنگ با ایمان و اخلاص فرو رفتند؛ زیرا یقین داشـتند در راه دینی مشـغول نبرد بودند که به آن اخلاص داشـته و زندگیشان را در راه آن بخشیده اند، آنان با جهاد درخشانشان، برای این امّت، شرافتی را به ثبت رساندند که هیچ شرفی با آن برابری نمی کند و به انسانیت برترین عطایی را تقدیم کردند که در طول تاریخ به آن تقدیم گشته است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۷

(۱)

شهادت یاران

اشاره

زندگانی حضرت امام

حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۳۹

(۱) سپاهیان باطل و گمراهی، غرق در سلاح، با صفهایی همچون سیل، به سوی آن برگزیدگان آزاده ای که زندگیشان را برای خدا بخشیدند و هیچ چیز، آنان را از یاری حق و نابود کردن باطل، مشغول نساخته بود، روان شدند، در حالی که آن بزرگواران، با صبر و اخلاص در برابر آن وحشیان درّنده، پایداری نمودند و از کثرت آنان و از جنگ افزارهایی که در اختیارشان بود، نهراسیدند و آنچنان دلیری و شجاعتی ابراز داشتند که مایه غرور و افتخار است ...

ما، جریان نبرد و حوادث همراه آن و شهادت یافتن آن نیکان را بیان می نماییم.

(۲)

حمله عمومی

نیروهای ابن سعد، هجومی عمومی و گسترده را بر یاران امام آغاز نمودند و با آنان در نبردی سهمگین درگیر شدند، این نخستین حمله ای است که یاران امام در آن شرکت نمودند؛ حمله ای گروهی و کوبنده بود که اردوگاه کوفه با همه واحدهایش در آن شرکت داشتند و یاران حضرت حسین علیه السّلام، با عزمی که از عقیده، نیرو می گرفت و از نفسی سرشته شده بر اخلاص و فداکاری در دفاع از اسلام و جهاد در راه خدا، حاصل می گشت، در آن نبرد به جهاد پرداختند و روحیه نظامی آنان به ظهور پیوست، زیرا جمع دشمنان را فراری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۰

می ساختند و لشکرها را می شکافتند به طوری که بارها سپاه ابن سعد را با دلهایی قوی تر از سنگ، از هم شکافتند «۱»، در این حمله، نیمی از آنان، به شهادت رسیدند «۲».

(۱)

تعداد قربانیان از یاران امام علیه السّلام

شمار قربانیان از یاران امام در حمله نخست، بنا به آنچه ابن شهرآشوب بیان داشته عبارتند از: نعیم بن عجلان، عمران بن کعب بن حارث اشجعی، حنظله بن عمرو شیبانی، قاسط بن زهیر، کنانه بن عتیق، عمرو بن مشیعه، ضرغامه بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک نمیری، عبد الرحمن درجی، مجمع عائذی، حباب بن حارث، عمرو جندعی، حلاس بن عمرو راسبی، سوار بن ابی عمیر فهمی، عمار بن ابی سلامه دالانی، نعمان بن عمرو راسبی، زاهر بن عمرو؛ غلام فرزند حمق، جبله بن علی، مسعود بن حجاج، عبد اللّه بن عروه غفاری، زهیر بن سلیم، عبد اللّه و عبید اللّه دو فرزند زید بصری و ده نفر از غلامان حضرت حسین و غلامان حضرت امام علی علیه السّلام.

«۳»

(۲)

جنگ تن به تن میان دو اردوگاه

پس از حمله نخست، جنگ تن به تن میان دو اردوگاه آغاز شد؛ زیرا

---

(۱) مع الحسین فی نهضته، ص ۲۲۰.

(۲) در بحار الانوار آمده است که تعداد شهیدشدگان از یاران امام در حمله نخست، پنجاه نفر بوده است.

(۳) مناقب، ابن شهراشوب ج ۴/ ۱۱۳.

یسار، غلام زیاد و سالم، غلام عبید اللّه بن زیاد، به میدان آمدند و از یاران امام خواستند تا برای نبرد با آنان خارج شوند، پس «حبیب بن مظاهر» و «بریر» به سوی آنان برخاستند، ولی امام به آن دو اجازه نداد. پس از آن، قهرمان دلیر، «عبد اللّه بن عمیر کلبی» «۱» به سوی آنان شتافت، او فردی شجاع و دلیر بود. امام حسین علیه السّلام فرمود: «من او را جنگاوری در برابر نام آوران به شمار می آورم».

(۱) هنگامی که وی در برابر آن دو قرار گرفت، از اصل و نسبش پرسیدند، او خود را به آنان معرفی کرد، اما آنان وی را چیزی نشمردند و به او گفتند: ما تو را نمی شناسیم، زهیر، یا حبیب، یا بریر به سوی ما خارج شوند. آن قهرمان، به سوی آن دو شتافت و بر یسار فریاد زد: «ای فرزند آن زن زناکار! آیا از نبرد با فردی از مردم بی علاقه هستی، هیچ کس خارج نمی شود مگر اینکه از تو بهتر باشد ...».

(۲) گفتار وی چه جالب است: «هیچ کس خارج نمی شود مگر اینکه از تو بهتر باشد»، هر کدام از یاران امام از او و از آن لشکر بهتر بودند، زیرا از روی بصیرت و آگاهی نبرد می کردند در حالی که آنان، با یقین داشتن از گمراهی

و انحرافشان از راه راست، می جنگیدند.

(۳) «کلبی» بر «یسار» حمله برد و او را در خون خود غلتان، بر زمین افکند.

آنگاه سالم، بر وی حمله آورد که کلبی به او توجهی نکرد و بر دست وی ضربه ای زد، انگشتان دست چپش را قطع کرد و سپس با حمله ای دیگر، او را به قتل رساند.

(۴) سپاهیان ابن سعد، از این قهرمان کم نظیر، دچار وحشت شدند، در حالی

---

(۱) گفته شده «عبد اللّه بن عمیر»، در حمله نخست شهید گردید.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۲

که وی می جنگید، همسر بزرگوارش، «ام وهب» «۱» که چوب ستون خیمه ای را در دست داشت، به سوی وی شتافت و او را به جنگ تشویق کرد و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! در دفاع از پاکان ذریّه محمد صلّی اللّه علیه و آله نبرد کن».

(۱) یاران حضرت حسین علیه السّلام، در محافظت از امام و حمایت وی، به شدت تلاش می کردند و در این امر، فرقی میان مرد و زن، کوچک و بزرگ نبود.

آنان با احساساتی آتشین برای جنگ، دلیری می کردند و در دوستی امام و اخلاص نسبت به آن حضرت، شیفته و واله شده بودند.

(۲) هنگامی که کلبی همسرش را دید که پشت سر وی می دوید، به او دستور داد که به چادرهای زنان بازگردد ولی او نپذیرفت، امام او را دید و به سوی وی شتافته فرمود: «خداوند به خانواده شما جزای خیر دهد، بازگرد، خداوند تو را رحمت کند که بر زنان، جهادی نیست ...».

«ام وهب» به چادر زنان برگشت و کلبی چنین به رجزخوانی پرداخت:

ان تنکرونی فانا ابن الکلب انی امرؤ ذو مرّه و عضب

و لست بالخوار

عند النکب

«اگر مرا منکر شوید، من فرزند کلبی هستم، فردی دارای قدرت در عقل و دین و دارنده منطق و صلابت که هنگام سختی، سست نخواهم بود».

(۳) وی با این رجزخوانی خود را معرفی کرد که از بنی کلب، یکی از قبایل قضاعه «۲» می باشد، همچنین دلیری، برتری، شجاعت کم نظیر، خردمندی و قدرت بیان خود را نشان داد و اینکه وی هنگام فتنه و آشوب، سست و بی اراده

---

(۱) بانو «ام وهب»، دختر عبد اللّه از نمر بن قاسط است که پس از کشته شدن شوهرش، به شهادت رسید.

(۲) قضاعه: از قبایل یمن است که به کوفه مهاجرت کرده بودند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۳

نخواهد بود، بلکه در برابر آن، موضعی از روی دوراندیشی و آگاهی خواهد داشت و بدین گونه وی، ابعاد شخصیت کریمانه اش را معیّن ساخت که در بلندای آزادگان بوده است.

(۱)

حمله ای بی نتیجه

نیروهای ابن سعد، هجومی همه جانبه بر خیمه گاه یاران امام انجام دادند که با وجود اندک بودنشان، در برابر آن، به دفاع برخاسته، زانو به زمین زدند و نیزه ها را در مقابل آنان افراشتند به طوری که اسبان نتوانستند نزدیک شوند و به عقب برگشتند، یاران امام به سوی آنان، تیر پرتاب کردند و عده ای را به هلاکت رساندند و بعضی دیگر را زخمی ساختند «۱». نیروهای ابن سعد، متحمل تلفات سنگینی شدند و هیچ گونه پیروزی به دست نیاوردند.

(۲)

مباهله بریر با یزید

«یزید بن معقل»، هم پیمان بنی عبد القیس، به سوی اردوگاه امام تافت تا اینکه به آن نزدیک شد و با صدای بلند «بریر بن خضیر همدانی» را صدا زد: «ای بریر! کار خدا را با خودت چگونه می بینی؟».

بریر، با اطمینان و ایمان کامل به وی پاسخ داد: «به خدا! نسبت به من خیر و به تو شرّ رساننده است ...».

آری، خداوند به بریر، خیر رسانیده؛ زیرا وی را به حق، هدایت کرده

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۵، الارشاد، ۲/ ۱۰۱.

و او را از یاران ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قرار داده، ولی دشمن ستمگر- فرومایه اش را گمراه نمود و او را از قاتلان فرزندان پیامبران ساخته بود.

(۱) آن فرومایه، به بریر پاسخ داد و گفت: «دروغ گفتی و پیش از امروز، دروغگو نبوده ای و من گواهی می دهم که تو از گمراهان می باشی».

(۲) این نابکار به راستگویی بریر پیش از آن روز گواهی داده است؛ یعنی روزی که حق را در آن یاری داده و در آن روز، به ادعای وی دروغگو شده است.

بریر، او را به مباهله

دعوت نمود و گفت: «آیا حاضر هستی با تو مباهله کنم که خداوند از میان ما دروغگو را لعنت کند و باطل گرا را هلاک نماید؟».

(۳) یزید، پذیرفت و آن دو، در برابر دو اردوگاه به مباهله پرداختند و سپس هر کدام به جنگ دیگری آمدند و یزید ضربه ای به بریر زد که در او اثری نداشت و بریر به سوی او برگشت و ضربه سختی بر او وارد کرد که کلاه خود او را شکافت و تا مغز او اثر کرد، آن پلید ناپاک، در خون خود غلتید و در حالی که شمشیر در فرق سر او فرورفته بود، بر زمین افتاد و اندکی بعد، به هلاکت رسید «۱».

(۴) بریر، در حالی که دلش از استجابت دعایش شادمان بود، بر اردوگاه ابن سعد حمله برد، زمانی که همه واحدهای آن سپاه به این قهرمان کم نظیر، چشم دوخته بودند، بریر شروع به رجزخوانی کرد:

انا بریر و ابی خضیرلیس یروع الأسد عند الزأر

یعرف فینا الخیر اهل الخیراضربکم و لا اری من ضر

و ذاک فعل الحر من بریر «۲»

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۶.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۵

«من بریر و پدرم خضیر است که از شیران غرّنده، باکی ندارد».

«اهل خیر، نیکی را در ما می شناسند، شما را ضربه می زنم و زیانی نمی بینم».

«و آن کار آزادانه از بریر باشد».

(۱) وی، خود را به اردوگاه ابن سعد معرفی کرد و آنان را از شجاعت بی مانندش، آگاه نمود و از اینکه او چون شیر است که از غریدن نمی هراسد، بلکه بر شجاعتش می افزاید و اینکه وقتی بر آنها ضربه های سخت وارد می سازد، در این کار، اشکال

و یا گناهی نمی بیند.

(۲)

شهادت بریر

بریر، همچون قهرمانـان شـهادت طلب، به نبرد پرداخت، در حـالی که جـانش از ایمان، عزم و تصـمیم بر دفاع از ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پر گشـته بود، وی بر اردوگاه ابن سـعد فریاد می کشید: «ای قاتلان مؤمنان! به من نزدیک شوید، ای قاتلان فرزند دخت پیامبر خدای جهانیان! به من نزدیک شوید» «۱».

(۳) «رضـی بن منقـذ عبـدی پلیـد»، بر او حمله برد و دست بر گردنش انـداخت و ساعتی با وی به نبرد پرداخت، ولی بریر بر او دست یافت و بر سـینه اش نشـست و در حالی که مشـغول هلاک ساختن وی بود، فرومایه پلید، «کعب بن جابر ازدی» از پشت سر بر او حمله آورد؛ زیرا نمی توانست بـا او روبه رو شود، پس بـا نیزه به پشت بریر ضـربه ای زد و زمانی که وی درد را حسّ کرد، خود را بر عبدی انداخت و بینی او را به دندان گرفت و قسمتی از آن را قطع کرد، اما کعب بر او

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۸۷.

تاخت و وی را به شـهادت رساند «۱» و بـدین گونه، زنـدگی این مؤمن بلنـدپایه که از نیکان کوفه و بزرگ قاریان آن بود، به پایان رسـید، در حالی که از قاتل وی انتقاد شـد و مردم او را حقیر شـمردند، به طوری که همسـرش از او متنفر گشت و حرف زدن با او را بر خود حرام نموده به او گفت: «تو بر ضـد فرزنـد فاطمه مساعدت نمودی و بریر، بزرگ قاریان را کشتی، به خدا! هرگز با تو سخن نخواهم گفت» «۲».

(۱) عموزاده اش، «عبید اللّه بن جابر»

بر او خشم گرفت و به وی گفت:

وای بر تو! برير را كشتى، با چه رويى با خدا روبه رو مى شوى. آن پليد نيز به شدت پشيمان گشت و اشعارى را سرود كه در آنها افسوس و اندوه خود را از ارتكاب اين جنايت، بيان داشت كه در بحثهاى پيشين، آنها را ذكر نموديم.

(۲)

شهادت عمرو انصارى

«عمرو بن قرظه انصارى» كه يكى از نامداران و آزادگان انصار بود، به ميدان جهاد و شرف شتافت و با دليرى، نبرد فداكارى و ايمان را آغاز نمود و سرهاى نابكاران را درو كرد و مرگ و نيستى را بر دشمنان فرود آورد، در حالى كه رجز مى خواند:

قد علمت كتيبه الانصارانى سأحمى حوزه الذمار

ضرب غلام غير نكس شاردون حسين مهجتى و دار

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۹.

(۲) ابن اثير، تاريخ ۴/ ۶۶- ۶۷.

زندگانى حضرت امام حسين عليه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۷

«گروه انصار دانستند كه من حوزه تعهد و شرف را حمايت خواهم كرد».

«با ضربه هاى جوانى كه سر افكنده نيست، در دفاع از حسين، جان و خانه ام را فدا مى كنم».

(۱) با اين رجزخوانى، اعلام كرد كه وى از حاميان تعهد و شرف مى باشد.

ياران امام، همگى به اين نشانه، موصوف بودند، زيرا آنان برگزيده مسلمين در حمايت از شرف و محافظت بر عهد و پيمان مى باشند، همچنين به آنان اعلام كرد كه ضربات دردناكى بر آنان وارد خواهد ساخت و با دليرى و شجاعت با آنان به جنگ خواهد پرداخت تا از سرورش حضرت حسين عليه السّلام دفاع كند و با جان و وجودش، فداى او گردد.

(۲) وى، با نيّتى صادق و عزمى استوار به جنگ پرداخت تا اينكه به شهادت رسيد و جانش به ملأ

اعلی پیوست. او برادری از گمراهـان همراه ابن سـعد داشت که وقتی برادر خود را کشـته دیـد، به اردوگاه امام نزدیک شـد و فریاد کشید: «ای حسین! ای دروغگو فرزند دروغگو! برادرم را گمراه نمودی تا اینکه او را کشتی».

امام به وی پاسخ داد: «خداوند، برادرت را گمراه نساخت، بلکه او را هدایت نمود و تو را گمراه کرد» «۱».

(۳) خداونـد، عمرو را هـدایت کرد و قلبش را به ایمـان آبـاد سـاخت، او جهاد کرد تا اینکه در دفاع از مقـدس ترین مسأله در اسـلام شـهید گشت، اما برادرش، خداونـد او را گمراه ساخت و قلبش را منحرف نمود، پس در خطرناکترین جنایتی که اشـقیا مرتکب می شوند، شرکت نمود.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۳۹۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۸

(۱)

سپاه اموی، جنگ تن به تن را نپذیرفت

اردوگـاه اموی، از جنـگ تن به تن به تنگ آمـد؛ زیرا یاران امام نمونه های شـگفت انگیزی از قهرمانیها ارائه دادنـد و سـپاه از تلفات سـنگینی که متحمل شـده بود، به فغان آمـد، به طوری که «عمرو بن حجاج زبیـدی» از اعضای برجسـته کادر فرماندهی سپاه ابن سـعد، متوجه گردید که ادامه جنگ تن به تن به نابودی سـپاه او خواهد انجامید و سببش شجاعت یاران امام و قدرت یقیـن آنـان بـود و اینکـه آنـان، مرگ را به چیزی نمی گرفتنـد، پس بر سـپاه خـود فریـاد کشـید و آنـان را از جنـگ تن به تن بازداشت و گفت:

(۲) «ای احمقان! آیا می دانید با چه کسانی در حال جنگ هستید؟ شـما با گزیده سواران اهل این سـرزمین و گروهی استوار و شهادت طلب می جنگید، پس هیچ کس از شما به جنگ آنان نمی رود، مگر اینکه او را خواهند کشت. به خدا! اگر

فقط با سنگ، آنها را بزنید، آنان را می کشید» «۱».

(۳) این سخنان، انگشت بر نشانه های برجسته از صفات یاران امام و جهت گیریهای آنان گذاشت که عبارتند از:

الف- آنان سواران اهل آن سرزمین بودند چون قهرمانیهای کم نظیر و قدرت اراده داشتند که در سپاه ابن سعد، موجود نبود.

ب- آنان اهل بصیرت و آگاهی بودند که حق را دریافتند و ارزشهای والایی را فهمیدند که امام آنها را شعار خود قرار داده و به خاطر آنها مبارزه کرده بود، پس آنان از روی آگاهی و دلیل روشن نسبت به وضع خود، می جنگیدند و مانند دشمنانشان نبودند که در گمراهی، سرگردان شدند و در باطل و ضلالت،

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۴۹

فرو رفتند.

ج- آنها در دفاع از امام شهادت طلب بودند و امیدی به زندگی نداشتند.

همه فضیلتهای انسانی، از عقل برتر گرفته تا شجاعت والا و شرافت بلند و ایمان عمیق، در آنها فراهم بود.

مورخان می گویند: ابن سعد، نظر ابن حجاج را پذیرفت و به همه نیروهایش دستور داد تا از جنگ تن به تن با یاران امام، خودداری نمایند «۱».

(۱)

حمله عمرو بن حجاج

«عمرو بن حجاج»، دست به هجومی گسترده بر یاران امام زد و با آنان به زدوخوردی هولناک پرداخت و جنگی از شدیدترین و سخت ترین نوعش درگرفت که هر دو طرف، تلفات جانی فراوانی را متحمل شدند.

(۲)

شهادت مسلم بن عوسجه

یکی از بزرگان یاران امام و فردی کم نظیر و درخشان از یاورانش؛ یعنی «مسلم بن عوسجه» در میدان نبرد، بر زمین افتاد و امام به سوی محل افتادنش حرکت کرد، در حالی که مسلم، با سکرات موت دست به گریبان بود. امام به وی نزدیک شد، به

او فرمود: «ای مسلم! خداوند تو را رحمت فرماید، بعضی از آنان درگذشته و بعضی در انتظارند و هیچ تبدیلی روا نداشته اند ...».

(۳) آنگاه، همرزم و برادرش در جهاد، «حبیب بن مظاهر» به وی نزدیک شد

---

(۱) أنساب الاشراف ۳/ ۴۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۰

و به او گفت: «مرگ تو بر من گران آمده است، ای مسلم! تو را مژده بهشت باد!».

مسلم با صدایی آهسته گفت: «خداوند تو را مژده خیر دهد».

حبیب روی به او کرده گفت: «اگر علم من به آمدنم در پی تو نبود، دوست می داشتم که به آنچه اهتمام می ورزی مرا وصیّت نمایی».

(۱) مسلم به عزیزترین و خالص ترین چیزی که نزد او بود، او را وصیت نمود و در حالی که به امام اشاره می کرد، گفت: «تو را در مورد این، وصیت می کنم که در دفاع از او جان فدا کنی».

(۲) این کلمات، آخرین چیزی بود که بر زبان آورد «۱». به حقیقت این همان عظمت است با آنچه از معانی بلندی و شرف نزد یاران امام دربردارد؛ زیرا هر یک از آنان نماینده شرافت انسانیّت در همه

زمانها و مکانهایش بودند.

(۳) این، همان وفاداری است که با ایمان بی حد و مرز به حرکت می آید، وی در آن لحظه از زندگانیش، نه به خانواده اش می اندیشید و نه به چیزی از مسائل دنیا بلکه حسین، همه اندیشه اش را دربرگرفته؛ زیرا تا آخرین نفس از زندگی اش، در دوستی آن حضرت، اخلاص ورزیده بود.

(۴) اردوگاه ابن سعد با کشته شدن این قهرمان عظیم- یعنی مسلم- نفس راحتی کشید، آنان به یکدیگر مژده می دادند و با شماتتی آشکار یکدیگر را ندا می کردند: «مسلم کشته شد». ربعی (۵) این امر، بر «شبث بن ربعی» گران آمد؛ زیرا وی مسلم را می شناخت و فضیلتش را گرامی می داشت، پس با تأثر، اطرافیانش را اینگونه مخاطب قرار داد: «مادرتان به عزایتان بنشیند! شما خودتان را با دستان خود می کشید

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۲، طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۵- ۴۳۶.

و خودتان را برای دیگران خوار می سازید، آیا از کشته شدن مسلم شادمان می گردید؟! سوگند به آنکه برای وی اسلام آوردم، من شاهد اقدامی از وی در میان مسلمین بودم، او را دیدم در روز فتح آذربایجان که شش نفر از مشرکان را کشت پیش از آنکه اسبان مسلمین بخوابند، آیا کسی چون او کشته می شود و شما خوش حال می شوید؟» «۱».

(۱) آن مسخ شدگان که این قهرمان عظیم را کشتند، همانا خود را کشته بودند، زیرا وی در دفاع از منافع و حقوق آنان که حکومت اموی آنها را ناچیز شمرده بود کشته شده بود.

(۲) مورخان می گویند: مسلم، جمعی از بزرگان اردوگاه اموی را به هلاکت رساند که از جمله آنان: «ابن عبد اللّه ضبابی» و «عبد الرحمن

بن ابی خشکاره بجلی» بوده اند «۲».

(۳)

هجوم شمر

پلیـد ابرص، «شـمر بن ذی الجوشن» به همراه گروهی از لشـکرش بر میسـره یـاران امـام که ۳۲ سوار بودنـد حمله برد، آنـان با سختی و شـکیبایی به نبرد پرداختند و سـنگین ترین تلفات را بر دشمنانشان وارد ساختند و بر هر سمتی از سواران اهل کوفه که حمله می کردند، آنان را پراکنده می نمودند «۳».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۷- ۶۸، طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۶.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۸.

(۳) همان ۴/ ۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۲

(۱)

شهادت عبد اللّه کلبی

«عبد اللّه بن عمیر کلبی» همچون قهرمانان به جهاد پرداخت و با شمشـیر خود، به راست و چپ حمله می برد، به گفته مورخان، نوزده سوار و دوازده پیاده را به هلاکت رسانـد «۱» در حالی که زخمهای فراوانی به وی رسـیده بود، «هانی بن ثبیت حضرمی» و «بکیر بن حی تمیمی» بر او تاختند و او را به شـهادت رساندند «۲» و بدین گونه زندگی این قهرمان که زندگانیش را به خدا بخشـیده و در دوستی و اخلاص نسـبت به ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فداکاری کرده بود، به پایان رسید. همسرش بـانو «ام وهب»، به جسـتجوی وی خـارج شـد و در میـان اجسـاد کشـتگان او را می جست، هنگامی که او را یافت، در کنارش نشـست در حالی که شـهادتش را با ایمان و اخلاص، تبریک می گفت، چنین سـخن گفت: «بهشت، گوارایت باد! از خـداوند که بهشت را روزی ات ساخت می خواهم که مرا همراه تو سازد».

(۲) وی همچنان به درگاه خداوند تضـرع می کرد که او را همراه وی در فردوس برین، محشور فرماید که ناگهان پلید ناپاک، «شمر بن ذی الجوشن» که پلیدی اهل زمین

را با خود داشت او را مشاهده کرد و به غلامش رستم، دستور داد تا او را بکشد، آن غلام از پشت سر، ناگهان با کرزی آهنین سر او را خرد کرد و وی در میدان نبرد، شـهید شد که مورخان می گویند: وی نخستین زن از یاران حضرت حسین علیه السّلام است که کشته شد «۳» و معنای آن این است که زنان دیگری از زنان

---

(۱) ابن شهرآشوب، مناقب ۴/ ۱۰۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۸.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۸.

یاران امام بودند که در میدان نبرد، شـهید شدند و بدین وسـیله، قوانین جنگی که در جاهلیت و اسلام حاکم بود و کشتن زنان و کودکان را تحریم می کرد، زیر پا نهاده شدند.

(۱)

کمک خواستن عروه

«عروه بن قیس» از فرماندهان برجسـته در اردوگاه ابن سـعد، از جمله کسانی بود که عملیات جنگی را اداره می کردند. وی از دیـدن شـجاعت یـاران امـام و زیانهای فراوانی که بر لشکر وارد کرده بودنـد، دچار سـرگردانی شـد و از ابن سـعد خواست تا تیراندازان و افراد بیشتری را به کمک او بفرستد.

وی گفت: «نمی بینی که سواران من امروز از دست این عـده اندک چه می کشـند، برای آنان پیادگان و تیراندازان را بفرسـت ...».

(۲) ابن سـعد، از شـبث بن ربعی خواست که به کمک وی بشـتابد، اما وی نپذیرفت و گفت: «سـبحان اللّه» بزرگ قبیله مضر و همـه اهـل منطقه را همراه تیرانـدازان می فرسـتی، آیـا غیر از من کسـی را برای این کـار نیـافته ای!! شـبث بن ربعی، در دل، از شرکت در آن نبرد، خرسند نبود و بارها این مطلب را بیان نموده می گفت: «خداوند هرگز به

مردم این سرزمین خیر ندهد و آنها را هدایت نکند، نمی بینید که ما با بهترین مردم زمین جنگیدیم، با او جنگیدیم همراه خاندان معاویه و فرزند سمیه زناکار، این گمراهی است و عجب گمراهی است».

(۳) هنگامی که ابن سعد، این مطلب را از او شنید، حصین بن نمیر را فراخواند و همراه او افراد مسئول تهیه ساز و برگ و پانصد تیرانداز را فرستاده به آنان دستور

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۴

داد تا به سوی یاران امام تیراندازی کنند. آنان نیز تیرهایشان را به سوی آنها نشانه گرفتند و اسبانشان را مورد اصابت قرار داده از حرکت انداختند، همه یاران امام، به صورت افراد پیاده درآمدند، ولی این کار جز افزودن به شجاعت آنان در کار زار و ناچیز شمردن مرگ، اثری نداشت و همچون کوههای بلند، استوار ماندند و قدمی به عقب نرفتند در حالی که حر بن یزید ریاحی پیاده همراه آنان به نبرد پرداخت و نبرد با شدت هر چه تمامتر ادامه یافت که مورخان آن را شدیدترین نبردی نامیدند که خداوند آفریده است، این نبرد تا نیم روز ادامه یافت «۱».

(۱)

گشودن جبهه ای دیگر

ابن سعد، متوجه شد که منفرد بودن جبهه در جنگ، زیانهای سنگینی بر لشکرش وارد می سازد و مدت جنگ و استمرار آن را موجب می شود، پس بر آن شد تا جبهه دیگری را بگشاید که از بین بردن باقیمانده یاران امام را آسان سازد، پس دستور داد خیمه ها و چادرهای امام را که در سمت راست و چپ یارانش بود، از جای برکنند تا آنان به دفاع از آنها مشغول شوند و جبهه آنان تضعیف گردد.

(۲) لشکریان ابن سعد، دست

به حمله زدند و کندن خیمه ها را آغاز نمودند ولی بعضـی از یاران امام در کمین آنها بودند و شروع به کشتن آنان و پی زدن اسـبانشان کردنـد در نتیجه این نقشه بـا شـکست سـختی مواجه شـد و هیـچ گونه موفقیتی به دست نیـاورد. ابن سـعد، بار دیگر دستور داد چادرها را به آتش کشند تا سواران بر آنها حمله برند. یاران امام کوشیدند تا آنان را از این کار بازدارند

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۸- ۶۹. طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۶- ۴۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۵

ولی امام آنان را از این امر بازداشت و فرمود: بگذاریـد تا آنها را آتش بزنند؛ زیرا اگر آنها را آتش بزنند، نخواهند توانست از روی آنها بگذرنـد و به سوی شـما بیایند. نتیجه همان شد که آن حضـرت فرمود؛ زیرا آتش میان آنان و یاران امام حایل شد و جبهه جنگ همچنان به صورت یک جبهه باقی ماند «۱».

(۱)

تلاش شمر برای سوزاندن بانوان وحی

پلید ناپاک «شمر بن ذی الجوشن» بر خیمه امام که دربرگیرنده بانوان بزرگوار خاندان نبوت و آزادزنان وحی بود، حمله برد و فریاد کشید: «برای من آتش بیاورید تا آن را بر اهلش به آتش کشم».

این فرد مسـخ شـده، در پلیـدی و فرومـایگی پیش رفته بود و مسـلّم است که در میـان جنایتکاران جنگی و منحرفان سـرزمینها، کسی همانند این مجرم در پلیدی و فرومایگی سرشت و حقارت طبع، وجود نداشته است.

(۲) هراس بر دلهای دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چیره شد و لرزه بر اندامهایشان افتاد و با پریشانی از چادرها بیرون آمده صدای گریه آنان بلند شد در حالی که بچه ها و کودکان پشت سر

آنان گریه و زاری می کردند، منظره آنان جانها را به آتش اندوه می سوزاند که امام حسین علیه السّلام از این امر متألم شد و بر آن پلید ناپاک فریاد زد: «آیا تو خانه ام را بر خانواده ام به آتش می کشی؟ خداوند تو را به آتش بسوزاند «۲»».

(۳) آن پلید از تصمیم خود بازنگشت و همچنان به سربازانش دستور می داد شعله آتشی به او بدهند تا چادرهای اهل بیت را بسوزاند.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۹.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۶

(۱)

اعتراض حمید بن مسلم

«حمید بن مسلم»، بر شمر اعتراض نمود و پس از مشاهده ترس و هراسی که بر دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چیره شده بود، به سوی وی شتافت و به او گفت:

«این کار به درد تو نمی خورد، آیا می خواهی دو خصلت را بر خود فراهم آوری، با عذاب خدا، عذاب می شوی و کودکان و زنان را می کشی؟ به خدا! در کشتن مردان، رضایت امیر تو حاصل است».

شمر بر او فریاد کشید: «تو کیستی؟».

حمید بن مسلم ترسید که اگر خود را معرفی کند، از او نزد ابن زیاد سخن چینی نماید، پس به وی گفت: «به تو خبر نمی دهم که من کیستم» «۱».

آن ستمگر فرومایه همچنان بر ظلم خود اصرار می ورزید تا به گناهان خود، جنایات دیگری را بیفزاید.

(۲)

سرزنش شبث بن ربعی

«شبث بن ربعی» به سوی وی شتافته او را سرزنش نمود و نهی کرد، آن مجرم، با ناخوشایندی از او پذیرفت و روی برگرداند تا بازگردد که زهیر بن قین به همراه ده نفر از یارانش بر او حمله برد و او را مجبور به بازگشت نموده با سربازانش درگیر شدند و «ابو عزره ضبابی» را که از خاندان شمر بود، به قتل رساندند. در این هنگام سپاهیان بر سر یاران امام حمله آوردند، هر کدام

از یاران امام که کشته می شدند به سبب اندک بودنشان در آنان نمایان می شد، ولی هرگاه کسی از یاران ابن سعد کشته می شد، به سبب تعداد زیادشان در آنها نمایان نمی گردید. «۲»

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۳.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۶۹- ۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۷

(۱)

فرا رسیدن وقت ظهر

نیمه آن روز فرا رسید و هنگام نماز ظهر شد، مؤمن مجاهد، «ابو ثمامه صائدی» ایستاد و به آسمان نگاه کرد، گویی که منتظر عزیزترین چیز در نزد خود بود که همان «نماز» باشد، وقتی خورشید را دید که از وسط آسمان گذشته است، روی به امام کرد و گفت: «جانم فدای جان تو باد! می بینم که اینان به ما نزدیک شده اند. به خدا کشته نمی شوی تا اینکه من در دفاع از تو کشته شوم و دوست دارم که با پروردگارم دیدار کنم در حالی که این نماز را که وقت آن فرا رسیده است، خوانده باشم ...».

(۲) مرگ در چند قدمی وی بود، ولی او نه از یاد پروردگارش غافل بود و نه از ادای فریضه دینیش، همه یاران امام دارای چنین ایمانی به خدا و اینگونه فداکاری در

ادای فرایضش بودند.

(۳) امام سر به سوی آسمان برداشت و وقت را دقت فرمود و دید که هنگام ادای فریضه فرا رسیده است، پس به ابو ثمامه گفت: «نماز را یاد کردی، خداوند تو را از نمازگزاران یادکننده خداوند قرار دهد، آری، این اول وقت آن است ...».

(۴) امام از یارانش خواست از لشکریان ابن زیاد بخواهند که از جنگ کردن با آنان دست نگهدارند تا در پیشگاه پروردگارشان به نماز بایستند. آنان از لشکریان این امر را درخواست کردند که پلید نابکار، حصین بن نمیر گفت: «این نماز، پذیرفته نمی شود».

(۵) «حبیب بن مظاهر» با استهزا به وی گفت: «ادعا کردی که نماز خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پذیرفته نمی شود ولی از تو ای الاغ، پذیرفته می گردد ...».

حصین، بر او حمله برد ولی حبیب به سرعت ضربه ای بر روی اسب او زد و اسب، رم کرده او از آن بر زمین افتاد، یارانش به سویش شتافتند و او را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۵۸

نجات دادند «۱».

جنگ ادامه یافت و پیش از آنکه امام نمازش را برگزار نماید، جمعی از یاران حمایت کننده اش به شهادت رسیدند و پس از آن، به شرحی که خواهیم گفت، فریضه را به جای آورد.

(۱)

شهادت حبیب

«حبیب بن مظاهر» از نامدارترین یاران امام و کوشاترین آنان در دفاع از آن حضرت بود، وی برای امام، بازو و یاور بود، از کسانی است که خود را تزکیه کرده و با حکمت و راستی، تغذیه نموده بود. او از یاران حضرت امام امیر المؤمنین، از شرطه الخمیس «۲»، فردی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی محکم بوده است.

(۲) مورخان می گویند: وی در

روز عاشورا از شادمانترین و پرغبطه ترین یاران امام برای رسیدن به شهادت در پیشگاه ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود و با اشتیاق به شهادت، به نبرد پرداخت در حالی که اینگونه رجز می خواند:

انا حبیب و ابی مظهرفارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم منا لعمری اکثرو نحن اوفی منکم و اصبر

و نحن اعلاـ حجه و اظهرحقا و ابقی منکم و اعذر «۳» «من حبیب هستم و پدرم مظاهر است، سوار روز جنگ در میان شعله های نبرد».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۰.

(۲) امام خوئی، معجم رجال الحدیث ۴/ ۲۲۷.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۲.

«به جانم سوگند! شما بیشترید ولی ما از شما باوفاتر و شکیباتر هستیم».

«حجت ما بالاتر و آشکارتر به حق است و از شما ماندنی تر و پذیرفته تر».

(۱) وی، آنان را با شخصیّت ارجمندش و به صفات برجسته ای که برخوردار بود آشنا نمود، زیرا وی قهرمان نبرد و سوار نامداری بود که ترس و هراسی بر دلش راه نیافته بود و اعلام کرد که با وجود تعداد فراوان سپاه ابن سعد، یاران امام با اندک بودنشان، به وفاداری و شکیبایی و برتری حجت و آشکار بودن حق در میان آنان، بر آنها برتری داشتند، پس با داشتن این صفات، ایشان به جاودانگی شایسته تر و به ماندن، بایسته تر بوده اند.

(۲) حبیب، نبردی بسیار سخت نمود و با وجود پیری اش به گفته بعضی مورخان ۶۲ نفر از آنان را کشت. ناپاک پلید، «بدیل بن صریم» بر او حمله کرد و با شمشیر، ضربه ای بر او زد و فرومایه دیگری از تمیم با نیزه خود بر او کوبید، او بر زمین

افتاد و تلاش کرد که جهاد را از پی گیرد ولی حصین بن نمیر به سوی او شتافت و با شمشیر، ضربه ای بر سر مبارکش زد، او بر زمین افتاد و آن تمیمی، از اسب فرود آمد و سر از تنش جدا کرد و آن روح پاك، خشنود و خرسند به سوی پروردگارش عروج نمود. کشته شدن حبیب، حضرت حسین علیه السّلام را بسیار اندوهگین ساخت، آن حضرت در کنار آن بدن با عظمت، ایستاد و در حالی که آه می کشید و در غم فرورفته بود، فرمود: «خود و یاران حمایت کننده ام را نزد خداوند منظور می دارم» «۱».

(۳)

شهادت حرّ

آنگاه قهرمان بزرگ، «حرّ بن یزید ریاحی» که به ندای حق پاسخ مثبت داد

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۰. طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۹- ۴۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۶۰

و آخرت را بر دنیا ترجیح داده بود، به میدان آمد و با لبی خندان و شادمانی فراوان از نصرت ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به استقبال مرگ رفته، به نبردی سخت و شدید پرداخت، در حالی که رجز می خواند:

انی أنا الحرّ و مأوی الضیف أضرب فی اعراضکم بالسیف

عن خیر من حلّ بلاد الخیف اضربکم و لا اری من حیف «۱» «من حرّ هستم و پناه دهنده میهمان که با شمشیر بر شما می کوبم».

«در دفاع از بهترین کسی که در سرزمین خیف وارد شد، شما را ضربه می زنم و افسوس نمی خورم».

(۱) با این رجز، از کرم و سخاوت خود سخن گفت و اینکه خانه اش، پناهگاه میهمانان و جایگاه قاصدان بوده. و نیز اعلام نمود که با شمشیر خود، در حمایت از امام عظیمی که بهترین اقامت کننده در سرزمین

خیف است، بر گردن آنان می زند و در این کار، نه اشکالی می بیند و نه از جنگیدن با آنان افسوس می خورد.

(۲) حرّ در حالی که «زهیر بن قین» همراه او بود می جنگید و هرگاه یکی از آنان در میان جمع لشکر درگیر می شد، دیگری او را رهایی می داد، ساعتی بر این حال بودند «۲».

(۳) اسب حرّ، زخمهایی برداشت ولی وی از آن پیاده نشد بلکه همچنان سوار بر آن، با آنان می جنگید و قول «عنتره» را مثال می آورد:

ما زلت ارمیهم بثغره نحره و لبانه حتی تسربل بالدم «همچنان آنان را با زیر گلو و سینه اش، می زدم تا اینکه آغشته به خون گردد».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۸۵.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۳- ۱۸۴.

(۱) میان حرّ و یزید بن سفیان، دشمنی دیرینه و ریشه داری بود که «حصین بن نمیر» آن را در نظر گرفت و به یزید گفت: این حرّ است که کشتن او را آرزو می کردی. یزید بر او حمله کرد، حرّ بر او تافت و او را کشت «۱». «ایوب بن مشرح» تیری به سوی اسب حرّ نشانه گرفت و آن را پی کرد و اسب رم کرد ولی حرّ چون شیر از آن برجست بدون اینکه زیانی به وی برسد و با شجاعت در حالی که پیاده بود، به جنگ پرداخت تا آنجا که به گفته مورخان، ۴۲ نفر از آنان را کشت «۲» تا اینکه پیادگان با شمشیرها و نیزه هایشان بر او حمله بردند و او را بر زمین غلتان در خون پاک خود افکندند. یاران امام به سویش شتافتند و او را برداشته در برابر چادر امام که

در مقـابلش می جنگیدنـد، بر زمیـن نهادنـد. امـام در کنـار او ایسـتاد و بـا نگـاهی سـرشار از نـور خـدا به چهره مردانه اش می نگریست.

یـاران امـام نیز بـا حـالتی از خشوع، ایسـتادند. امـام، پیش رفت و خون از چهره حرّ پـاک کرد و بـا این کلمات، او را به سوگ نشست:

«تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را نامگذاری کرد و تو در دنیا و آخرت آزاد هستی».

(۲) همان حر آزاد بود و عقلش بر هوای نفسـش غلبه کرده بود و در یاری سـرور جوانان اهل بهشت شـهادت را بر زندگی در دنیا اختیار کرد و با مرگ کریمانه خود در راه خدا درگذشت و یکی از اصحاب امام با حالتی از خشوع مرثیه زیر را خواند:

لنعم الحرّ، حر بنی ریاح صبور عند مشتبک الرماح

و نعم الحرّ اذ فادی حسیناو جاد بنفسه عند الصباح «۳»

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۳۴.

(۲) المناقب، ابن شهراشوب ۴/ ۱۰۰.

(۳) الفتوح ۵/ ۱۸۶.

«بهترین آزاده، حرّنی ریاح است که هنگام به هم پیوستن نیزه ها، شکیبا بود».

«بهترین آزاده، آنگاه بود که خود را فدای حسین کرد و هنگام بامداد، جان خود را تقدیم نمود».

(۱)

ادای فریضه نماز

به رغم آنچه امام را رنج می داد یعنی مصـیبتهایی که کوهها از هراس آنها شـکافته می شوند، ولی اندیشه آن حضرت به ادای فریضه نماز- که از مهمترین عبادات در اسـلام است- مشغول بود، از دشمنانش خواست او را مهلت دهند تا برای پروردگارش به نمـاز ایسـتد، آنـان پذیرفتنـد و آن حضـرت با قلبی متوجه به خـدا، به سوی پروردگار خود روی آورد و همراه با یاران باقی مانده اش نماز خوف به جای آورد «۱». نماز آن حضرت

در چنان لحظات ترسناکی، از صادقانه ترین نشانه های اخلاص و طاعت خداوند بود.

(۲) «سعید بن عبد اللّه حنفی» در برابر امام حسین ایستاد تا آن حضرت را با جان خویش، از تیرها و نیزه هایی که از اردوگاه دشمنان به سوی آن حضرت می آمد، حمایت کند؛ زیرا آنان پیمان خود با حضرت را مبنی بر اینکه جنگ را متوقف سازند تا حضرت فریضه خدا را به جای آورد، شکسته بودند و فرصت را غنیمت شمردند و تیرهای خود را به سوی امام و یارانش، پرتاب نمودند.

(۳) «سعید حنفی»- به گفته مورخان- به سوی تیرها می شتافت و سینه و گردن خود را در برابر آنها مانع قرار می داد و همچون کوه، استوار ایستاد و تیرهایی که او را هدف قرار می داد، وی را از جای نمی جنباند، هنوز امام نمازش را به پایان

---

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السّلام ۲/ ۱۷.

نرسانده بود که سخت مجروح شد و در خون خود غلتان بر زمین افتاد، در حالی که با صدایی آهسته می گفت:

«خداوندا آنان را به لعنت عاد و ثمود، لعنت کن و پیامبرت را از سوی ما سلام برسان و به او برسان آنچه را از درد زخمها بر من رسید که من با این کار، پاداش تو و یاری رساندن به ذرّیه پیامبرت را خواستم».

(۱) آنگاه روی به امام کرد تا ببیند آیا حقش را ادا کرده و به عهد خود با آن حضرت وفا نموده است یا نه؟ وی گفت: «ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله! آیا وفا کرده ام؟».

امام سپاسگزارانه به وی پاسخ داد: آری، تو در بهشت، روبه روی من

هستی».

(۲) هنگـامی که او گفتار امام را شـنید، جانش از رضایت و شادمانی، سـیراب گـشت آنگاه، جان پاکش به سوی پروردگارش پرواز کرد، در حالی که بدنش با ضربات تیرها و نیزه ها پاره پاره شده بود؛ زیرا علاوه بر ضربه های شمشیرها و نیزه ها، سیزده تیر به وی اصابت نموده بود. به حقیقت، این است وفاداری غیر قابل توصیف و بیان.

(۳)

شهادت زهیر

از یاران امام حسین علیه السّلام- که ایمان به خدا، جانهایشان را گداخته بود- «زهیر بن قین» می باشد. او برای رفتن به بهشت، شتاب داشت تا با حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مصافحه نماید. وی خوش حال و شادمان از فداکاری در راه امام، به سوی آن حضـرت رفت و دست خود را بر شانه حضـرت حسـین علیه السّلام نهاد، در حالی که با این رجز، امام را مخاطب قرار داده بود:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۶۴ اقدم هدیت هادیا مهدیّافالیوم القی جدك النبیّا

و حسنا و المرتضی علیاو ذا الجناحین الفتی الکمیا

و اسد اللّه الشهید الحیّا

«بیا که تو هدایت کننده و هدایت شده هستی، امروز با جد تو پیامبر، دیدار می کنم».

«و حسن و مرتضی علی و جعفر ذو الجناحین جوانمرد دلیر را».

«و شیر خدا، آن شهید زنده را» «۱».

(۱) این رجزخوانی، ایمان راسخ وی را نشان می دهد، او با ایمانی که شکی در آن راه نداشت، یقین داشت که به دیدار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و وصـی او امیر المؤمنین، حضـرت حسن، حضـرت جعفر و حضـرت حمزه، موفق خواهـد شد و این جالب ترین چیزی بود که به آن می اندیشید.

(۲) امام به وی پاسخ داد: «من نیز در پی تو آنان را دیدار خواهم

کرد» «۲».

آن قهرمان، بر اردوگاه ابن زیاد حمله برد، در حالی که رجز می خواند:

انا زهیر و انا ابن القین اذودکم بالسیف عن حسین «من زهیر و فرزند قین هستم که شما را با شمشیر از حسین دور می سازم».

(۳) وی، آنان را نسبت به خود، آشنا ساخت و به آنان اعلام کرد که برای دفاع از سرورش حضرت حسین علیه السّلام با آنها می جنگد. او به شدت به جنگ پرداخت و بنا به گفته مورخان، ۱۲۰ نفر را به هلاکت رساند «۳» و در نبرد، چنان فعالیتی داشت که به وصف نمی آید.

---

(۱) مقتل امام حسین، خوارزمی ج ۲/ ۲۰.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۱.

(۳) مقرم، مقتل، ص ۲۴۷.

«مهاجر بن اوس» و «کثیر بن عبد اللّه شعبی» بر او تاختند و او را به شهادت رساندند. حضرت حسین علیه السّلام به محل شهادتش رفت در حالی که بسیار غمگین و اندوهناک بود، پس نگاه آخرین وداع را بر او افکند و در سوگ وی چنین فرمود: «ای زهیر! خداوند تو را دور نسازد و قاتلانت را لعنت کند، لعنت کسانی که به صورت میمونها و خوکها مسخ شدند ...» «۱».

(۱)

شهادت نافع بن هلال

از کسانی که زندگیشان را برای خدا بخشیدند، «نافع بن هلال جملی» می باشد. او با ایمان و صداقت، به میدان شتافت و با تیرهایی مسموم، به جنگ با دشمنان خدا پرداخت. وی نام خود را بر آن تیرها نوشته بود، در حالی که می گفت:

ارمی بها معلمه افواقهامسمومه تجری بها اخفاقها

لیملأن أرضها رشاقهاو النفس لا ینفعها اشفاقها «با آنها تیراندازی می کنم در حالی که آنها برترند و مسموم هستند و بالهایشان آنها را می برند».

«تا

پرتابشان زمین را پر کنند و نفس را حرص ورزی سودی نمی بخشد».

(۲) و همچنـان آنان را با تیرهایش می زد تا اینکه تیر به آخر رسـید، آنگاه شمشـیر خود را کشـید و بر آنها حمله برد در حالی که رجز می خواند:

انا الغلام التمیمی البجلی دینی علی دین حسین بن علی

ان اقتل الیوم و هذا عملی و ذاک رأیی و ألاقی عملی

---

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السّلام ۲/ ۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۶۶

«من جوان تمیمی بجلی هستم که دینم بر دین حسین بن علی می باشد».

«اگر امروز کشته شوم و عملم این باشد و آن عقیده ام، با عملم روبه رو خواهم شد».

(۱) وی خود را معرفی کرد و عقیده اش را برای آنان بیان نمود که وی بر دین حضـرت حسـین علیه السّلام ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است و در دفاع از عقیده و ایمانش، می جنگد.

(۲) او بـا عزمی اسـتوار که تحرک و هیجـان را از تنهـایی و غربت سـرورش حضـرت حسـین علیه السّـلام دریافت می کرد، به جنگ پرداخت به طوری که دوازده نفر از آنان را کشت، این غیر از کسانی بودنـد که زخمی گشـتند «۱» آنگاه، دشمنان خدا او را محاصـره نمودند و به سوی او تیراندازی کردند و سـنگ پرتاب نمودند تا اینکه دو بازویش را شکستند او دیگر نتوانست شمشیر خود را به کار گیرد، آنان به سوی او شتافتند و او را به اسارت نزد ابن سعد بردند.

ابن سعد به او گفت: «چه چیزی تو را واداشت که با خود چنین کنی؟».

وی بسان انسان مؤمن به پروردگار، پاسخ گفت: «پروردگارم می داند که چه چیزی را می خواستم».

(۳) یکی از یاران ابن سعد،

روی به وی کرد و در حالی که خون را بر چهره و محاسنش جاری می دید، به وی گفت: نمی بینی چه بر سر تو آمده است؟

وی با استهزا و برای اینکه آنان را به خشم آورد، گفت: «به خدا قسم! از شما دوازده نفر را کشتم این غیر از کسانی است که زخمی نمودم، من خود را بر کاری که کرده ام سرزنش نمی کنم و اگر بازویی برای من می ماند، مرا اسیر نمی کردید».

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۶۷

ابرص پلید، شمر بن ذی الجوشن برخاست و دست به شمشیر خود برد و آن را کشید.

(۱) نافع بر او فریاد کشید: «ای شمر! به خدا! اگر از مسلمانان بودی، بر تو گران می آمد که با خونهای ما به دیدار خدا بروی، ولی خدای را شکر که مرگ ما را به دست بدان آفریدگانش، قرار داد».

(۲) آری، به خدا اگر نزد شمر، اندکی از دین می بود، آن جنایات را مرتکب نمی شد؛ زیرا تنها کسی به آنها دست می زند که رابطه ای با خدا ندارد.

آن فرومایه به سوی نافع رفت و گردنش را زد «۱» و بدین گونه زندگانی این قهرمان عظیم که در دینش اخلاص داشت و در دفاع از فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مخلص و از عظیم ترین مردان اسلام در استواری در حق و صداقت در دفاع از آن بود، به پایان رسید.

(۳)

عابس و شوذب

هنگامی که قهرمان الهام یافته، «عابس بن شبیب شاکری»، تنهایی امام، و فراهم آمدن مردم کوفه برای کشتن آن حضرت را دید، به سوی یار جهادی اش «شوذب»، غلام شاکر «۲» رفت و به او گفت: «ای شوذب!

تصمیم داری چه کار کنی؟».

(۴) شوذب برخاست تا آنچه از فداکاری و جانبازی در تصمیم خود داشت را بیان کند، پس گفت: «می جنگم تا کشته شوم».

---

(۱) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۸۴، انساب الاشراف ۳/ ۴۰۴.

(۲) در زیارت رجبیه آمده است: «سوید، غلام شاکر». بحار الأنوار ۱۰۱/ ۳۴۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۶۸

عابس او را سپاس گفت و او را ستوده گفت: «به پیشگاه ابا عبد اللّه بشتاب تا تو را به حساب آورد، آن گونه که غیر از تو را به حساب آورد؛ زیرا امروز، روزی است که در آن با هرچه می توانیم، پاداش را می طلبیم».

کدام ایمان، همانند این ایمان است؟ وی با همه تواناییهایش تلاش می کرد تا چیزی را به دست آورد که او را نزد خداوند مقرّبتر سازد.

شوذب، پیش رفت و امام را درود گفته بر اردوگاه ابن سعد تاخت و چون قهرمانان جنگید تا اینکه در خدمت ابو عبد اللّه، به شهادت رسید «۱».

(۱)

شهادت عابس شاکری

«عابس شاکری»، از خاندانی اصیل در شرافت و بزرگواری بود، آن خاندان، به شجاعت و اخلاص برای حق، شناخته شده بودند که حضرت امام علی علیه السّلام درباره آنان می فرماید: «اگر تعداد آنان به هزار می رسید، خداوند به شایستگی پرستیده می شد».

(۲) آنان، «جوانمردان بامداد» لقب داده می شدند، عابس در طلیعه خاندان خود و از نامداران آنان بود، او همان کسی است که نامه حضرت مسلم را به سوی حضرت حسین علیه السّلام برد که در آن نامه، از آن حضرت، می خواست تا به سوی عراق بیاید. وی، از مکه تا کربلا، ملازم حضرت باقی ماند و از برجسته ترین یارانش، در دوستی و اخلاص به آن حضرت بود، پیش

آمد تا از حضرتش اجازه نبرد بگیرد، با امام سخن گفت و دوستی عمیقی که در دل داشت برای حضرت بیان کرد و گفت:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۳- ۴۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۶۹

«بر روی زمین، هیچ دور و نزدیکی نمانده است که از تو نزد من عزیزتر باشد، اگر می توانستم که سختی را از تو دور سازم با چیزی که بر من از جانم عزیزتر باشد، انجام می دادم، سلام بر تو! من گواهی می دهم که بر راه هدایت تو و هدایت پدرت می باشم» «۱».

(۱) سپس، بر اردوگاه ابن سعد هجوم برد و از آنان خواست که به جنگ وی بیایند، ولی کسی به او پاسخ نداد؛ زیرا همگی ترسیده بودند که با او روبه رو شوند؛ چون آنان او را از شجاعت ترین مردم می دانستند، بر یکدیگر صدا می زدند در حالی که ترس، دلهایشان را پر کرده و هراس، رنگ از چهره هاشان گرفته بود، آنها می گفتند: «این، شیر شیران است، این فرزند ابو شبیب است، کسی از شما به سوی او خارج نشود ...».

ابن سعد بر سپاهش فریاد زد: «او را با سنگ بزنید».

(۲) آنان سنگ برداشته و او را از هر سوی با سنگ زدند. هنگامی که آن قهرمان، ترس آنان و خودداریشان از روبه رو شدن با خود را دید، زره و کلاه خود خود را انداخت و همچون شیر بر آنها تاخته بیش از صد سوار را از روبه روی خود دور می ساخت، آنان از هر طرف به سویش حمله ور شدند و او را بر زمین افکندند و سر مبارکش را از تن جدا نمودند میان خود به اختلاف پرداختند، هر کدام از آنان مدعی

بود که او را کشته است تا جایزه را به دست آورد، ولی ابن سعد، نپذیرفت که یکی از آنان او را کشته باشد، بلکه جماعتی از ایشان، در قتل وی شرکت نمودند «۲» و اینسان بود که زندگی این قهرمان عظیم،

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۴.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۷۰

پایان یافت. او که در دفاع از اسلام، تلاشی نیکو داشت و جهادی همچون جهاد پیامبران نمود.

(۱)

فرار ضحاک

«ضحاك بن عبد اللّه مشرفی» از یاران امام بود، ولی وقتی که فراوانی کشتگان از یاران حضرت حسین علیه السّلام را دید، تصمیم به هزیمت و فرار گرفت. نزد حضرت حسین علیه السّلام آمد و به آن حضرت گفت: «من همراه تو گشته بودم تا هرگاه تو جنگجویی داشته باشی، همراه تو کشته شوم، پس مرا اجازه رفتن بده؛ زیرا قادر نیستم از تو یا از خود دفاع کنم!!».

امام به وی اجازه رفتن داد، او پای به فرار گذاشت. جمعی از یاران ابن سعد، راه او را گرفتند ولی رهایش کردند، او پای به فرار گذاشت و شهادت در خدمت ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به دست نیاورد!! «۱».

(۲)

شهادت جون

«جون» از نامداران اسلام است «۲». وی غلام ابو ذر غفاری و پیرمردی سالخورده بود که جانش از تقوا و ایمان، سیراب گشته بود. سیاهی رنگ پوست و اصل و نسب نامعروف وی، مانع از این نشد که وی جایگاهی بلند نیابد و از بزرگان مسلمین گردد و بزرگداشت و احترامی را به دست آورد که کسی از قهرمانان تاریخ، بدان نرسیده باشد.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۴- ۴۰۵. طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۴- ۴۴۵.

(۲) گفته شده که نام او «حوی»، بوده است. طبری، تاریخ ۵/ ۴۲۰. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۲۷۱ شهادت جون ..... ص : ۲۷۰

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۷۱

(۱) مورخان می گویند: وی التماس کنان نزد امام رفت تا او را اجازه دهد که در خدمت آن حضرت، شهید گردد.

امام به وی فرمود: «ای جون! تو در طلب زندگی، همراه ما گشتی، تو از سوی من مجاز هستی».

(۲)

جون بر پاهـای امام افتاد و آنها را می بوسـید، اشـکهایش بر گونه ها جاری بود و می گفت: «من در رفاه، ظرفهای شـما را می لیسیدم ولی در سختی رهایتان کنم، بوی من ناخوشایند و اصل و نسبم ناچیز و رنگم سیاه است، بهشت را بر من ببخش تا بدنم خوش بو گردد و اصل و نسـیم شـرافت پیدا کند و رنگم سفید گردد، نه و به خدا سوگند که شما را ترک نما کنم تا این خون سیاهم با خونهایتان مخلوط شود ...» «۱».

(۳) این سـخنان درخشـان، چه عظمتی را بیـان می کننـد؟ و جان او چه شـرافتی را دربرداشت؟ ... رنگ سـیاهش، درخشانتر و زیبـاتر از رنگهای آن بردگان است، او آزاده بود با آن بلنـدی همت و شـرافت ذاتی که دارا بود، بوی وی خوشتر از بوی آنان بود و اصل و نسـبش، درخشان، اهل کوفه خود، در اصل و نسـبشان بی هویت گشتند؛ زیرا انسانیّت خود را ناآشنا شدند و لکه ننگ و رسوایی برای همه بشریت گشتند.

(۴) سـخن جون، منطق آزادگان را دربرداشت؛ زیرا از انسانیت به دور است که در سایه امام، در ایام رفاه، بهره مند باشد، ولی در این محنت سـخت، امام را رها کند؛ زیرا وفاداری، یکی از عناصـر برتری هر فردی از یاران امام ابا عبد اللّه بر دیگر شهدای عالم بود.

امام به وی اجازه داد و او با افتخار پای به میدان نهاد در حالی که رجز

---

(۱) ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۶۳.

می خواند:

کیف تری الفجار ضرب الاسودبالمشرفی القاطع المهند

بالسیف صلنا عن بنی محمداذب عنهم باللسان و الید

ارجو بذاک الفوز یوم الموردمن الاله الواحد الموحد

إذ لا

شفیع عنده کأحمد «۱»

«فاجران، ضربه های سیاهان را با شمشیر برّنده و اصیل، چگونه می بینند؟».

«با شمشیر از فرزندان محمد صلّی اللّه علیه و آله دفاع کردیم، با زبان و با دست، از آنان دفاع می کنم».

«بدین وسیله در روز حشر، رستگاری را امیدوار هستم، از پروردگار یکتای یگانه».

«زیرا نزد وی شفیعی چون احمد نباشد».

(۱) با این رجزخوانی، دلیری و شجاعت خود را بیان کرد و اینکه وی از فرزندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حمایت می کرد و با زبان و دستش، از آنان دفاع می نمود و در این امر به رستگاری در آخرت و شفاعت پیامبر بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله را امیدوار بود.

(۲) جون، همچون قهرمانان نبرد کرد و بنا به گفته مورخان، ۲۵ نفر را به هلاکت رساند تا اینکه دشمنان خدا بر او تاختند و وی را به شهادت رساندند.

امام، به سوی وی شتافت و به بدن آغشته به خونش نظر افکنده برایش دعا کرد و گفت: «خداوندا! چهره اش را سفید و بویش را معطر گردان و همراه محمد محشورش ساز و او را با آل محمد آشنا ساز».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۹۸.

خداوند، دعای امام را اجابت فرمود، زیرا هر کس که بر میدان نبرد می گذشت، از او بویی خوشتر از بوی مشک، استشمام می نمود «۱».

(۱)

شهادت حنظله شبامی

«حنظله شبامی» از کسانی است که زندگیشان را با ایمان به خدا، ساخته و پرداخته بودند تا آنجا که به بالاترین ارزشهای انسانی راه یافت. وی با اشتیاق و رغبت، نزد امام رفت تا جایگاه خود را در کنار یاران شهید امام به دست آورد.

از آن حضرت اجازه خواست، امام به

وی اجازه داد و او به سوی میدان رفته شروع به پند دادن آن قوم نمود و آنان را به یاد سرای آخرت انداخته گفت:

(۲) «ای قوم! من بر شما می ترسم از روزی همچون روز احزاب، همانند قوم نوح، عاد، ثمود و کسانی که بعد از آنان بودند، خداوند، ستمی بر بندگان نمی خواهد. ای قوم! من بر شما بیمناکم از روز فریاد زدنها، روزی که پشت کرده می روید و شما را از خداوند پناه دهنده ای نباشد آن کس را که خداوند گمراه سازد، وی را هدایت کننده ای نباشد ... ای قوم! حسین را نکشید که خداوند شما را به عذاب گرفتار سازد، آن کس که افترا کند، ناکام گردد».

آن فرومایگان، سخنش را نفهمیدند، بلکه به سرکشی و گمراهی خود ادامه دادند چرا که خداوند بر دلها و گوشهایشان مهر زده و آنان بینا نبودند.

(۳) امام، گفتارش را سپاس گفت و به او فرمود: «خداوند تو را رحمت کند! آنان مستوجب عذاب گشتند آنگاه که آنچه را در دعوت آنان به سوی حق بیان داشتی به تو بازگرداندند و به سوی تو برخاستند تا تو و یارانت را نابود سازند،

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۲۵۲.

پس چگونه باشند اینک که برادران درستکار تو را کشته اند؟».

- «راست گفتی ای فرزند رسول خدا! آیا به سوی آخرت نرویم؟».

امام به وی اجازه داد و با اشتیاق به سوی میدان نبرد رفت تا به شهادت رستگار شود، وی همچون قهرمانان نبرد کرد تا اینکه به شهادت رسید «۱»، در حالی که به پیمانش با خدا- که حق را یاری کند و در راه اسلام فداکاری نماید- وفا

کرده بود.

(۱)

شهادت حجاج

از میان صـفحات درخشان فداکاری که عظمت انسانیّت را دربرداشت، «حجاج بن مسروق جعفی» بود. او به میدان نبرد شتافت و به شدت به جنگ پرداخت تا آنگاه که با خونهای پاکش آغشته شد و خوش حال و شادمان از آنچه در فداکاری و جانبازی در راه امام حسین تقدیم کرده بود، به سوی حضرت بازگشت و با این رجز، امام را مخاطب قرار داد:

الیوم القی جدک النبیاثم اباک ذا الندی علیا

ذاک الذی نعرفه وصیا

«امروز جد تو، پیامبر را ملاقات می کنم و سپس پدرت علی صاحب بخشش را آن که ما او را وصی می شناسیم».

(۲) وی با سربلندی از آنچه در راه ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فداکاری نموده است، بر آن حضرت وارد می شود.

امام به وی پاسخ داد: «من نیز در پی تو با آنان ملاقات می کنم».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۷۵

(۱) وی به میـدان جنـگ بـازگشت و بـا شـجاعت و پایـداری به جنگ پرداخت تا اینکه در دفاع از حق به شـهادت رسـید «۱»، یادش با شکوه و جاودانه باد.

(۲)

شهادت عمرو بن جناده

جوان برومنـد، «عمرو بن جناده انصاری» که جوان ترین سـرباز در اردوگاه حسـین علیه السّـلام بود، به میدان آمد. او به عقل و دین، بر کسانی که در اردوگاه ابن سـعد بودند، برتری داشت، مورخان می گویند: وی یازده سال عمر داشت و پدرش در نبرد شهیـد شـده بود، هنگامی که از امام اجازه خواست، حضـرت به وی اجازه نـداد و فرمود: «این جوان، پـدرش در حمله نخسـت کشته شده و شاید مادرش رفتن او را خواستار نباشد».

جوان، به امام اصرار کرد و به آن حضرت گفت: «مادرم

مرا چنین دستور داده است».

(۳) امام، او را اجازه داد، آن نوجوان با اشتیاق به سوی جنگ شتافت، اندکی بیش نپایید که به شهادت رسید و فرومایگان اهل کوفه، سرش را از تن جدا کردند و به سوی خیمه گاه حضرت حسین علیه السّلام، پرتاب نمودند. مادر بزرگوارش به سویش شتافت، آن را گرفت و فراوان بوسه زد، سپس خونش را پاک کرد و آن را به سوی فردی که در نزدیکی وی بود پرتاب کرد و او را بر زمین افکنده به سرعت به خیمه ها بازگشت و چوب چادری را برداشت و بر دشمنان خدا حمله برد، در حالی که این رجز را می خواند:

انا عجوز فی النساء ضعیفهخاویه بالیه نحیفه

---

(۱) مقرم، مقتل ص ۲۵۳- ۲۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۷۶ اضربکم بضربه عنیفهدون بنی فاطمه الشریفه «من پیرزنی در میان زنان ناتوان هستم، پوسیده، توخالی و نحیف گشته».

«شما را ضربه ای سخت می زنم، در دفاع از فرزندان حضرت فاطمه بزرگوار».

(۱) وی، دو نفر را مورد اصابت قرار داد که امام به سوی وی شتافت و او را به خیمه ها بازگرداند «۱». غریبی امام بر احساسات این بانوی بزرگوار تأثیر گذاشت و جگرگوشه اش را به قربانی وی تقدیم کرده خود نیز به میدان جنگ شتافت تا جانش را فدای حضرتش سازد، این، به حقیقت، منتهای ایمان و اخلاص می باشد.

(۲)

شهادت انس کاهلی

«انس بن حارث کاهلی» از صحابه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که همراه آن حضرت در بدر و حنین شرکت نموده و از آن حضرت شنید که می فرمود: «این پسرم (یعنی حضرت حسین) در سرزمین کربلا کشته می شود، پس هر کس از شما حاضر باشد،

او را یاری دهد» «۲».

(۳) وی، ملازم حضرت حسین و همراه او از مکه و پیرمردی سالخورده بود که از حضرت اجازه خواست تا در خدمتش جهاد کند، حضرت او را اجازه داد. او کمر خود را با عمامه اش بست؛ زیرا قدش خمیده گشته بود، همچنانکه ابروهایش را با پیشانی بندی بالا برده بود. وقتی که حضرت به وی نگاه کرد، به

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۲۱– ۲۲.

(۲) اسد الغابه ۱/ ۳۴۹. الاصابه ۱/ ۶۸. کنز العمال ۱۲/ ۱۲۶، ح ۳۴۳۱۴.

گریه افتاد و به او فرمود: خداوند تو را سپاس گوید، ای شیخ! وی با وجود بزرگسالی، همچون قهرمانان جنگید و روایت شده که هیجده نفر را به هلاکت رسانده سپس خود، شهید گشت «۱» و روح پاکش همراه با پیامبران، صدّیقان و شهیدان به ملأ اعلی پیوست که همراهی آنان نیکوست.

(۱)

شهادت ابو الشعثاء

«ابو الشعثاء، یزید بن زیاد بن مهاجر کندی» است که از قهرمانان و سواران عرب و از جمله کسانی بود که همراه ابن سعد برای جنگ با امام خارج شدند.

هنگامی که امام، شرایط خود را بر ابن سعد، عرضه داشت و ابن سعد نپذیرفت، به سوی حضرت حسین علیه السّلام روی آورد «۲» و لشکریان ابن سعد را با تیرهای خود می زد. مورخان می گویند وی، آنان را با یکصد تیر زد که تنها یکی از آنها به خطا رفت و هر وقت تیر می انداخت، امام به وی می فرمود: «خداوندا! تیرش را به هدف برسان و بهشت را پاداش وی قرار ده».

(۲) وقتی که تیرهایش تمام شد، شمشیر خود را کشید و بر آنان حمله برد در حالی که رجز

می خواند:

انا یزید و ابی مهاجراشجع من لیث بغیل خادر «۳»

یا رب انی للحسین ناصرو لابن سعد رافض و هاجر «من یزیدم و پدرم مهاجر است، شجاع تر از شیری که در بیشه آرمیده

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۲۵۲- ۲۵۳.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۵. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۳ و در آن آمده است که وی نخستین کسی بود که از یاران امام به شهادت رسید.

(۳) در الفتوح ۵/ ۱۹۹ چنین آمده: «لیث عبوس فی العرین جاذر».

باشد».

«پروردگارا! من حسین را یاری می کنم و از ابن سعد دوری گزیده و بیزارم».

وی چون قهرمانان جنگید تا اینکه به شهادت رسید «۱» و بدین گونه زندگی اش، در دفاع از دین خدا و یاری ریحانه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله پایان یافت.

(۱)

شهادت دو جابری

از درخشنده ترین یاران امام علیه السّلام دو جابری بودند که عبارتند از «سیف بن حارث بن سریع جابری» و «مالک بن عبد بن سریع جابری». آنان دو برادر از جهت مادر و دو عموزاده یکدیگر بودند که در پیشگاه ابا عبد اللّه حاضر شدند در حالی که چشمانشان اشکبار بود، امام به آنان فرمود: «چه چیزی شما را می گریاند، من امیدوارم که تا ساعتی دیگر چشمانتان روشن باشد؟».

آن دو، به سرعت گفتند: «خداوند ما را فدای تو سازد! ما برای خود نمی گرییم، بلکه بر تو می گرییم، می بینیم که تو را محاصره نموده اند ولی نمی توانیم به نفع تو کاری انجام دهیم».

(۲) دلهای یاران امام، سرشار از دوستی نمایان، و اخلاص عمیق نسبت به آن حضرت بود، آنان تنها به وی می اندیشند و در درد و اندوه برای او می سوختند.

(۳) آن دو جابری، قهرمانانه

جنگیدند، و در حالی که شمشیرها و نیزه ها، اندامهایشان را پاره پاره کرده بود، در نزدیکی امام به شهادت رسیدند. «۲»

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۵.

(۲) طبری، تاریخ ۵/ ۴۴۲- ۴۴۳، ابن اثیر، تاریخ ۳/ ۳۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۷۹

(۱)

شهادت دو غفاری

دو برادر، «عبد اللّه» و «عبد الرحمن»، فرزندان عروه غفاری به میدان جهاد آمدند و با شجاعت بی نظیری به نبرد پرداختند تا آنجا که در پیشگاه امام، به شهادت دست یافتند.

(۲)

شهادت دو انصاری

وقتی که امام یاری طلبید و یار و یاور طلب کرد تا از بانوان خاندان نبوت و آزادزنان سرای وحی حمایت کند، این امر در دلهای آن دو انصاری اثر کرد.

آنها عبارت بودند از «سعد بن حارث» و برادرش «ابو الحتوف» که همراه ابن سعد بودند. آنان با شمشیرهای خود به سوی اردوگاه ابن سعد، حمله بردند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند «۱».

(۳)

شهادت انیس

«انیس بن معقل اصبحی» در پیشگاه ابا عبد اللّه به میدان جهاد، پای نهاد در حالی که رجز می خواند:

انا انیس و انا ابن معقل و فی یمینی نصل سیف مصقل

اضرب به فی الحرب حتی ینجلی اعلی به الهامات وسط القسطل

عن الحسین الماجد المفضل ابن رسول اللّه خیر مرسل «من انیس فرزند معقل هستم، در دست راست من، شمشیری پهن و صیقلی جای دارد».

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۰

«در جنگ، با آن ضربه می زنم تا آشکار گردد و با آن بر سر رزمندگان میان گرد و غبار میدان، می کوبم».

«در دفاع از حسین با شکوه برتر، فرزند رسول خدا که بهترین فرستادگان است».

(۱) این رجز، نمایانگر احساسات دینی است که بر او چیره شده بود؛ زیرا آنان را با خود، آشنا کرد و اعلام نمود که در دفاع از فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، با آنها می جنگد و در این راه، هیچ گونه طمعی جز رضای خداوند ندارد ... این قهرمان، به سختی نبرد کرد تا اینکه به شهادت رسید «۱».

(۲)

شهادت قره غفاری

از یاران امام که در راه حق شهید شدند، «قره بن ابی قره غفاری» بود که به میدان رفت در حالی که رجز می خواند:

قد علمت حقا بنو غفارو خندف بعد بنی نزار

بأننی اللیث لدی الغبارلأضربن معشر الفجار

بکل عضب ذکر بتارضربا و حتفا عن بنی المختار

رهط النبی الساده الأبرار «۲»

«به حقیقت بنی غفار دانستند و خندف، پس از بنی نزار».

«که من شیر هستم در غبار میدان، که بکوبم گروه فاجران را».

«با هر شمشیر اصیل بزّنده ای، زدن و دفاعی از خاندان پیامبر برگزیده».

«خاندان پیامبر، آن سروران نیکوکار».

(۱) الفتوح ۵/ ۱۹۸- ۱۹۹.

(۲) الفتوح ۵/ ۱۹۵.

زندگانی

حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۱

(۱) این رجز، سرشار از زندگی و احساس برای دفاع از خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که قهرمانی اش را نشان می دهد به اینکه بنی غفار، خندف و بنی نزار، همگی بر دلیری و شجاعتش گواهی می دهند و وی، در دفاع از سروران نیکوکار، فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جهاد می کند ... قهرمان غفاری نبردی شدید داشت تا اینکه بدن شریفش در زیر ضربه های شمشیرها و نیزه ها، بر زمین افتاد و روح بلندش به ملأ اعلی پیوست.

(۲)

شهادت یحیی مازنی

«یحیی بن سلیم مازنی» به میدان جنگ رفت، در حالی که رجز می خواند:

لأضربن القوم ضربا فیصلاضربا شدیدا فی العداه معجلا

لا عاجزا فیها و لا مولولاو لا اخاف الیوم موتا مقبلا

لکننی کاللیث احمی مشبلا

«این قوم را ضرباتی جداکننده خواهم زد، ضرباتی شدید که به شتاب بر دشمنان وارد می شوند».

«نه در آن ناتوان باشم و نه سستی کننده و نه امروز از مرگی در حال آمدن، می ترسم».

«ولی همچون شیر هستم که از شیر بچگانش، حمایت کند».

(۳) با این رجز، شجاعت خود را اعلام نمود که بر دشمنان خود ضرباتی دردناک فرود خواهد آورد و با شجاعت و پایمردی، با آنان خواهد جنگید که نه ناتوان باشد و نه سست و نه از مرگ ترسیده، بلکه چون شیر بر آنان حمله خواهد برد تا عترت رسول خدا را حمایت کند. وی همچون لشکری بر آنان حمله برد

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۲

و با شدت و سختی نبرد کرد تا اینکه در پیشگاه حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام به شهادت رسید «۱».

(۱)

امام علیه السّلام و یارانش

امام علیه السّلام به دلهای یارانش، روح عزم و پایداری می دمید و آنان را به شکیبایی در برابر سختیها سفارش می کرد و می

فرمود:

«ای فرزندان بزرگواران! صبر کنید که مرگ چیزی نیست جز پلی که شما را از سختی و گرفتاری به سوی بهشتهای وسیع و نعمتهای همیشگی می رساند.

کدام یک از شما دوست ندارد که از زندانی، به کاخی منتقل گردد، پدرم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا حدیث گفت که فرمود: دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل اینان است به سوی بهشتهایشان و پل آنان است به سوی جهنمشان.

نه دروغ گفته ام و نه به من دروغ گفته شده است» «۲».

این سخنان، احساسات آنان را شعله ور ساخت و آنان با شجاعتی مانند طوفان، به سوی گردابهای مرگ رفتند تا به درجات خود، در فردوس برین برسند.

(۲)

شهادت عبد اللّه یزنی

«عبد اللّه یزنی» به میدان جنگ شتافت و با شجاعتی کم نظیر به نبرد پرداخت در حالی که رجز می خواند:

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۹۴.

(۲) عبد اللّه بن نور اللّه، مقتل الحسین عوالم امام حسین ۱۷/ ۳۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۳ انا ابن عبد اللّه من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن

اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذاک الفوز عند المؤتمن «من فرزند عبد اللّه از آل یزن هستم، دین من بر دین حسین و حسن است».

«شما را ضربه می زنم، چون ضربه زدن جوانمردی از یمن که با آن، رستگاری در نزد پروردگار را می جویم».

(۱) وی، خود و خاندان و سرزمینش را به آنان معرفی کرد و به آنان فهماند که وی بر دین سرورش حسین است و اینکه خود را در راه او فدا می سازد. برای این است که وی بدین وسیله رستگار شدن نزد خدا را امیدوار می باشد ... او، همانند برادران شهیدش با دلیری و عزمی استوار جنگید و پس از آن، به شهادت رسید «۱».

(۲)

امام علیه السّلام در کنار شهیدان

امام بزرگوار در کنار یاران شهید بزرگوارش می ایستد و با چهره تابناکش آنها را می نگرد، آنان را آغشته به خون شهادت و معطر به نسیمهای از لطف خدا می بیند و با بزرگ شمردن آنان، در سوگشان می فرماید:

«کشتگانی همچون کشتگان پیامبران و خاندان پیامبران» «۲».

(۳)

شهادت سوید

آخرین کسی که از یاران امام به شهادت رسید، قهرمان شجاع، «سوید بن

---

(۱) الفتوح ۵/ ۱۹۴.

(۲) عبد اللّه، مقتل الحسین عوالم ۱۷/ ۳۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۴

عمرو بن ابی مطاع خثعمی» بود که در میدان نبرد، زخمی بر زمین افتاد، آنان گمان کردند که وی کشته شده است، لذا بر او هجوم نبردند، او از شدت درد زخمها و رفتن خون از بدن، بیهوش گشته بود، ولی هنگامی که شنید آن قوم فریاد می زدند: «حسین کشته شد»، همچون شیر زخمی از جای جست و بدون اینکه توجهی به درد زخمهایش داشته باشد به دنبال شمشیر خود گشت و آن را نیافت، ولی چاقویی پیدا کرد و با آن به سوی آنها حمله برد و آنان را مضروب می ساخت و آنها، پریشان از نزد وی می گریختند و گمان کردند که مردگان از یاران حسین جان گرفته اند تا بار دیگر به جهاد پردازند و هنگامی که مطمئن شدند که خطا کرده اند، به سوی وی روی آورده او را به شهادت رساندند، «عروه بن بطان ثعلبی» او را به قتل رساند.

(۱) تاریخ انسانی، صادقانه تر و بزرگوارانه تر از این وفاداری به یاد ندارد که به حقیقت، این همان شکوه در اردوگاه حسین است که آنان تا آخرین رمق از زندگی شان بر وفاداری خود نسبت به امامشان، پایدار ماندند.

(۲) اینان، بعضی از یاران امام

هستند که در نبرد به تلاشی دست زدند که هر وصف و تعریفی در بیان آن کوتاه می آید؛ زیرا جهادی کردند که تاریخ در همه عملیات جنگی اتفاق افتاده بر روی زمین، نظیری برای آن نمی شناسد. آنان با وجود کمی تعدادشان و تحمل تشنگی جانکاه با آن لشکر فراوان روبه رو شدند و تلفات سنگینی بر آنان فرود آوردند.

(۳) آن گروه از قهرمانان ایمان، با سختیها نبرد کردند و به گرداب هولناک آن کارزار فرو رفتند و همانند یک مرد، مقاومت کردند و حرکت ایمان را رهبری نمودند، عزم هیچ کدام از آنان به سستی نگرایید و نیزه هیچ یک از ایشان نرم نشد، همگی به خون آغشته شدند در حالی که احساس غبطه و افتخار می کردند

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۵

و با فداکاریهای بزرگوارانه، عظمت اسلام را نشان دادند که آن روح انقلابی را به آنان بخشیده بود، با آن توانستند با صبر و پایداری، در برابر آن وحشیان درّنده مقاومت کنند که طمع ورزیها آنان را به ارتکاب فجیع ترین جنایت در تاریخ همه بشریت، سوق داده بود.

(۱) جانهای پاکشان به رفیق اعلی، عروج کرد با زیباترین چهره ای که ممکن بود در راه خدا جانبازی نمود و شدیدترین ایمان به عادلانه بودن راهی که از والاترین اتفاقات جهان بوده است ... و معطرترین درودی که به یاد آنان تقدیم می شود، سخنان امام صادق علیه السّلام در حق آنان می باشد:

«پدر و مادرم به فدایتان باد! شما پاک و پاک است سرزمینی که در آن به خاک سپرده شدید، به خدا! به رستگاری عظیمی نایل گشته اید» «۱».

---

(۱) بحار الأنوار ۱۰۱/ ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۷

(۱)

شهادت عترت پاک علیهم السّلام

اشاره

زندگانی

حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۸۹

(۱) پس از آنکه برگزیدگان بزرگوار از یاران امام به شهادت رسیدند، فرزندان خاندان نبوت از جوانان و کودکان، برای جانبازی و فداکاری برخاستند که با وجود کمی سنّ و سالشان، همچون شیرانی بودند که از مرگ نمی هراسیدند و سختیها، آنان را بیمناک نمی ساخت. آنان، با اشتیاق به میدانهای جهاد، شتافتند در حالی که امام نمی خواست بعضی از آنان به سوی مرگ بروند، ولی ایشان به التماس نزد آن حضرت افتادند و دست و پایش را بوسیدند تا به آنان اجازه دهد که از او دفاع کنند.

(۲) منظره هولناکی که دلها را می سوزاند و هر موجود زنده ای را دچار سرگشتگی می کند این است که آن جوانان برای آخرین وداع با یکدیگر برآمدند، هر کدام از آنان، برادر و عموزاده خود را بوسه های فراوان می زد در حالی که غرق در اشکهای غم و اندوه بر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند؛ زیرا آن حضرت را تنهای غریب می دیدند که لشکر دشمن او را محاصره کرده است و نیز بانوان خاندان وحی و نبوت را می دیدند که صدای گریه و زاری آنان بلند شده بود ...، خداوند امام را یاری دهد بر تحمل این فجایعی که کمرها را می شکند و خردها را سرگشته می سازد و هیچ انسانی آنها را تحمل نمی کند، جز آنکه خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد ... امّا کسانی که از فرزندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به شهادت رسیدند عبارتند از:

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۰

(۱)

علی اکبر علیه السّلام

مورخان همگی بر آنند که «علی اکبر فرزند حسین علیه السّلام، در خلق و خوی

بـا جدّش حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله شـباهت داشت، همان وصـفی که او را از سایر پیامبران ممتاز ساخته بود. و چه عظیم است این ثروتی که فرزند هاشم آن را دارا بود. او همه قدرتهای انسانی و ارزشـهای والایی را که بزرگان و مصـلحان به آنها برتری می یافتند، در اختیار داشت.

(۲) از نمونه های برجسته اخلاق آن حضرت، بزرگ منشی، بلندهمّتی، عزّت نفس، اقدام قوی و پیوسته در صحنه های کرامت انسانی بود؛ زیرا مرگ را برتر شـمرد و زنـدگی را در راه کرامت، ناچیز دانست و در برابر فرمان آن نابکار نابکارزاده، خاضـع نشـد؛ چون ابن سـعد، مردی از یارانش را فرسـتاد و او را نـدا داد: «تو با امیر مؤمنان یزید خویشاوند هستی و ما می خواهیم که این خویشاوندی را رعایت کنیم، پس اگر بخواهی، تو را امان می دهیم!!».

علی بن الحسین، او را به استهزا گرفت و بر او فریاد زد: «خویشاوندی رسول خدا شایسته تر است که رعایت گردد» «۱».

(۳) وی، از نیکوکـارترین فرزنـدان امام و بیشترین آنان در جانفشانی و مراقبت از آن حضـرت بود. او نخستین کسـی بود که با هیجـان فراوان، از میان هاشـمیان به جنگ رفت در حالی که سن وی- به گفته مورخان- هیجـده سال بود. «۲» وقتی امام او را دیـد، بسـیار بـه وی نگریست در حـالی که جـانش آب می شـد و نزدیـک به احتضـار گردیـد؛ زیرا فرزنـدش را که همانـنـدی نداشت، می دید که با پای خود به

---

(۱) نسب قریش، ص ۵۷.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۰۷ گفته شده که سن وی ۲۳ بود آن گونه که در عمده الطالب، ص ۱۹۲ آمده.

و گفته شده که عمرش ۲۷ سال بوده

بنابر آنچه مقرم در مقتل الحسین، آورده است، صفحه ۲۵۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۱

سوی مرگ می رود، پس محاسن شریف خود را به سوی آسمان برداشت و با سوز و درد فرمود:

(۱) «خداوندا! بر این قوم گواه باش که جوانی به سوی آنان برای نبرد رفته که در خلقت، اخلاق و گفتار شبیه ترین مردم به پیامبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله می باشد. ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به او می نگریستیم ... خداوندا! برکتهای زمین را از آنان بازدار و آنان را پراکنده و آشفته ساز و ایشان را گروههایی جدا از هم قرار ده و هرگز والیان را از آنان خشنود مساز که آنها ما را فراخواندند تا یاریمان کنند سپس بر ما تعدی نمودند و با ما جنگیدند».

(۲) در این سخنان غمبار، میزان اندوه حضرت بر پسرش را می توان دید که با تمام وجودش او را دوست می داشت و با سوز دل، از خداوند خواست که بر آن گروه جنایتکار، عذاب دردناکش را در این دنیا فرود آورد. قلب امام برای فرزندش، به سوز آمد و بر جنایتکار گناهکار، عمر بن سعد فریاد زد:

«تو را چه شود، خداوند رحم تو را قطع نماید و در کارهایت تو را برکت ندهد و بر تو کسی را چیره سازد که تو را در بسترت سر ببرد، آن گونه که رحم مرا قطع نمودی و خویشاوندی ام نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را رعایت نکردی».

(۳) سپس این فرموده خدای تعالی را تلاوت کرد که: «خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید، ذریّه ای که بعضی

از برخی دیگرند و خداوند شنوای داناست ...» «۱».

(۴) امام، با اشکهایی انـدوهبار و پر از آه، فرزنـدش را مشایعت نمود، در حالی که زنان اهل بیت، پشت سر حضرت بودند و صـدای گریه و شیون آنـان به خـاطر شبیه رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله بلنـد شـده بود که می رفت تـا شمشیرها و نیزه ها اندامهایش را

---

(۱) آل عمران/ ۳۲- ۳۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۲

از هم بدرند.

(۱) آن جوان، بـا افتخار به میـدان جنگ رفت در حالی که هیـچ ترس و هراسـی در دل نـداشت، هیبت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، شجاعت امیر المؤمنین و دلیری حمزه و بزرگ منشی حسین را با خود داشت. آنگاه در میان نیزه ها و شمشیرهای دشمنان قرار گرفت در حالی که با عزّت و تصمیم، در حمایت از دین خدا، چنین رجز می خواند:

انا علی بن الحسین بن علی نحن و رب البیت اولی بالنبی

تاللّه لا یحکم فینا ابن الدعی «۱»

«من علی فرزند حسین بن علی هستم، سوگند به پروردگار کعبه! ما به پیامبر اولی هستیم».

«به خدا! فرزند آن نابکار بر ما حکومت نخواهد کرد».

(۲) آری، به خـدا! تو و پدرت ای افتخار بنی هاشم، به پیامبر اولی و به مقامش شایسـته تر هستید؛ زیرا شـما نزدیکترین مردم و خویشاوندترین آنان به وی می باشید، ولی طمع ورزیهای سیاسی که بر آن قوم غالب شد، شما را از مقامتان دور ساخت و این گروه ستمکار را بر شـما چیره کرد، آنان انـدامهایتان را پاره پاره نمودند و شـما را ریشه کن ساختند تا صـحنه برای آنان باقی بماند و به ناحق بر مسلمین حکومت و توطئه نمایند.

(۳) علی بن الحسین علیه السّلام

در رجز خود، عظمت شجاعت و شدّت بزرگ منشی خود را اعلام نمود و اینکه وی مرگ را بر فرمان بردن از آن نابکار نابکارزاده، ترجیح می دهد ... آنگاه با دشمنان خدا درگیر شد، در حالی که دلهای آنان را پر از ترس و هراس ساخته، شجاعتی ابراز نموده بود که وصف از بیان آن باز

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۴. انساب الاشراف ۳/ ۳۶۱- ۳۶۲.

می ماند؛ زیرا آنان را به یاد قهرمانیهای جدّش حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام انداخت. بنا به گفته بعضی از مورخان، ۱۲۰ سوار را به هلاکت رساند و این غیر از کسانی است که مجروح گشته بودند. پس از آن به سوی پدر بازگشت تا از تشنگی جانکاهش، به آن حضرت شکایت برد و برای آخرین بار با وی وداع نماید. پدرش به گرمی از او استقبال نمود، علی اکبر به آن حضرت گفت:

«پدرا! تشنگی مرا کشته و سنگینی آهن مرا رنج داده است، آیا جرعه ای آب می توان به دست آورد تا با آن بر دشمنان نیرو بگیرم؟».

(۱) پدر به سختی درد کشید و متأثر شد، پس با صدایی آهسته و چشمانی اشکبار به وی فرمود: «فریادرسی نیست، به زودی با جدت دیدار خواهی کرد و تو را با جام خود سیراب خواهد نمود که هرگز پس از آن تشنه نخواهی شد».

آنگاه زبانش را مکید تا تشنگی خود را به وی نشان دهد که از شدت تشنگی آن را همچون لبه سوهان آهن یافت و انگشتری خود را به او داد تا آن را در دهان خود بگذارد. «۱»

(۲) این منظره هولناک از فجیع ترین مصیبتهایی بود

که امام حسین بـدان مبتلا گردید؛ زیرا جگرگوشه خود را در بهار زندگی و عنفوان جوانی می دید در حالی که زخمها، بدن شریفش را دربرگرفته، از شدت تشـنگی، نزدیک به مرگ بود، این در حالی بود که وی نمی توانست با جرعه ای آب، وی را کمک برساند یا تشنگی اش را برطرف سازد.

«حجه الاسلام شیخ عبد الحسین صادق»، در قصیده معروفش می گوید:

یشکو لخیر اب ظماه و ما اشتکی ظما الحشا الا الی الظامی الصدی

کل حشاشته کصالیه الغضاو لسانه ظمأ کشقه مبرد

---

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السّلام ۲/ ۳۰- ۳۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۴ فانصاع یؤثره علیه بریقه لو کان ثمّه ریقه لم یجمد «از تشنگی اش نزد بهترین پدر شکایت برد، ولی تشنگی درون را شکایت نکرد مگر نزد آنکه خود سخت تشنه بود».

«همه درونش همچون آتش درخت غضا و زبانش چون تکه سوهان آهنی، تشنه بود».

«پس با نم دهان او را بر خود ترجیح داد اگر باقیمانده نم دهانش خشک نشده بود».

(۱) علی بن الحسین علیه السّـلام، در حالی که زخمها بـدنش را ناتوان ساخته و تشـنگی، جگرش را سوزانـده بود، بی اعتنا به وضـعی که داشت، به میـدان جنگ بـازگشت و فقـط به تنهایی پـدر و همـدستی دشـمنان خـدا برای کشـتن آن حضـرت، می اندیشید. پس چنین رجز خواند:

الحرب قد بانت لها حقائق و ظهرت من بعدها مصادق

و اللّه رب العرش لاـ نفارق جموعکم او تغمـد البوارق «۱» «برای جنگ، حقایقی آشـکار شـده و مصداقهایی پس از آن معلوم گشته است».

«به خدا پروردگار عرش سوگند! از گروههای فراوانتان دور نخواهیم شد تا اینکه شمشیرها در غلاف شوند».

(۲) افتخار بنی هاشم، با این رجز اعلام کرد که در این جنگ،

حقایق آشکار شده و اهداف بزرگش که اهل بیت در پی آنها بودند، برای همگان معلوم گشته است و آنان همچنان برای تحقق آن هدفها نبرد خواهند کرد تا شمشیرها در غلاف شوند.

---

(۱) الفتوح ۵/ ۲۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۵

(۱) علی اکبر علیه السّلام با سختی و شدت تمام می جنگید تا تعداد کشتگان را به دویست رساند «۱»، در حالی که لشکریان به گفته مورخان از شدت تلفات وارد شده بر آنان، به فغان آمدند که فرومایه پلید، «مره بن منقذ عبدی» «۲» گفت:

گناهان عرب، بر عهده من باد اگر پدرش را به سوگ وی ننشانم «۳» پس، آن پلید به سوی شبیه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفت و با نیزه ضربه ای بر پشت او زد و با شمشیر ضربه ای ناجوانمردانه بر سر او نواخت که فرقش شکافت، او خود را به گردن اسب آویخت به گمان اینکه وی را به اردوگاه پدر می برد تا پدر بازهم بر او نظری بیفکند، اما اسب او را به اردوگاه دشمنان برد و آنان از هر طرف بر او گرد آمدند و به کشتن او اکتفا ننمودند، بلکه با شمشیرهایشان وی را قطعه قطعه کردند تا از او به خاطر تلفات سنگینی که بر آنان وارد کرده بود، انتقام گیرند علی اکبر، با صدای بلند فریاد زد:

«یا ابا عبد اللّه! از من به تو سلام باد! این جدم رسول خداست که مرا با جام خود سیراب نمود که هرگز پس از آن تشنه نخواهم شد، به تو می گوید که جامی برای تو آماده می باشد».

(۲) هوا، این سخنان را به پدر سوگوار اندوهناکش رساند که

قلب و درونش را شکافت و در حالی که سخت در هم کوبیده و شکسته شده بود، به سوی وی شتافت و خود را بر او افکنده گونه خویش را بر گونه اش نهاد در حالی که او بدنی

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۱.

(۲) «منقذ» پدر مره از فرماندهان سپاه امام در جنگ جمل بود و در آن واقعه شهید گشت و پسرش مره، پس از او پرچم را برداشت و در جنگ شرکت نمود و همراه حضرت علی در صفین و نهروان شرکت نمود و سپس مرتد گشت و از اسلام منحرف شد و به اردوگاه ابن سعد پیوست و در این جنگ، زشت ترین جنایتها را مرتکب شد که از جمله آنها کشتن شبیه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله «علی اکبر» است.

(۳) مقرم، مقتل حسین، ص ۲۵۹. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵.

بیجان بود و شمشیرها با توحشی سنگدلانه وی را قطعه قطعه کرده بود: امام بر او اشک ریخت و با صدایی آهسته که قطعات قلبش را با آن خارج می ساخت، فرمود: «خداوند بکشد قومی را که تو را کشته اند، فرزندم! آنان چه گستاخند بر خداوند و بر شکستن حرمت پیامبر، پس از تو، دنیا مباد» «۱».

(۱) جوانان، از عموها و عموزادگانش به سویش شتافته خود را بر او انداخته و بر بدن مجروح و از هم دریده شده اش، بوسه ها زدند و سوگند یاد نمودند که بر آن راهی که او رفته است بروند. امام به آنها دستور داد تا او را به خیمه گاه ببرند.

نواده پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت زینب علیها السّلام به سوی جنازه برادرزاده اش شتافت

در حالی که ساعتی پیش او را با آن شکوه چشمگیرش دیده بود. منظره اندوهبارش بر جان امام اثر نهاد و آن حضرت، شروع به تسلیت گفتن وی در آن مصیبت دردناک نمود، در حالی که این گفته را تکرار می فرمود: «پس از تو، دنیا مباد».

(۲) علی بن الحسین علیه السّلام پیشتاز و رهبر هر بلندهمت شرافتمندی بود که در ایستادگی در برابر خواری و ستم در دنیای بلندهمتی و شرف، در گذشته باشد.

- بدرود، ای قهرمان اسلام!- بدرود، ای افتخار بنی هاشم!- بدرود، ای فجر همه شبها! ما، به همراه پدرت با سخنان اندوهبارش، تو را با غم و اندوه وداع کرده و می گوییم: «پس از تو، دنیا مباد».

---

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السّلام ۲/ ۳۱. اللهوف، ۱۶۷ ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۴. نسب قریش، ص ۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۷

(۱)

شهادت خاندان عقیل

جوانمردان پاک از خاندان عقیل، به سوی جهاد شتافتند، در حالی که مرگ را ناچیز شمرده بودند. امام علیه السّلام به شجاعت و هیجان آنان در یاری رساندن به حضرتش می نگریست و می فرمود: «خداوندا! قاتلان آل عقیل را بکش ... ای خاندان عقیل! صبر کنید که وعده شما بهشت است» «۱».

(۲) حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السّلام به خاندان عقیل بسیار علاقه داشت و آنان را بر دیگران از خاندان جعفر، مقدّم می نمود، در این مورد از آن حضرت پرسیده شد، وی پاسخ داد: «من روزشان را در همراهی با ابا عبد اللّه به یاد می آورم و بر آنان دل می سوزانم «۲»».

از آنان، نه نفر در نبرد و دفاع از ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شهید

شدند که شاعر در مورد آنان می گوید:

عین جودی بعبره و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول

سبعه کلهم لصلب علی قد اصیبوا و تسعه لعقیل «۳» «ای چشم! اشک بریز و شیون کن و سوگواری نما اگر به سوگ خاندان پیامبر نشستی».

«هفت تن همه از نسل علی و نه تن از نسل عقیل شهید شدند».

آنان با اراده و عزم بزرگشان، بر آن لشکر تاختند و سنگین ترین تلفات را بر آن وارد نمودند که از میان آنها هستند:

---

(۱) بطل العلقمی ۱/ ۲۷۷.

(۲) بحار ۴۶/ ۱۱۰.

(۳) المعارف، ص ۲۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۲۹۸

(۱)

عبد اللّه بن مسلم

جوان بنی هاشم، «عبد اللّه بن مسلم» «۱» به میدان جهاد شتافت و در گردابها و سختیهای جنگ، به شوق شهادت، فرو رفت در حالی که با سیمای زیبا و شجاعت خود، دیدگان را مبهوت ساخته بود و چنین رجز می خواند:

الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیه ماتوا علی دین النبی

لیسوا کقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب

من هاشم السادات اهل الحسب «۲»

«امروز پدرم مسلم را دیدار می کنم و جوانمردانی که بر دین پیامبر درگذشتند».

«نیستند همانند قومی که به دروغ شناخته شدند، بلکه آنان نیکان و گرامی نسبان هستند».

«از بنی هاشم، سادات اصیل».

(۲) وی، خـود را معرفی نمـود کـه فرزنـد شــهید جاویـد، «مسـلم بـن عقیـل» اسـت و اینکـه وی در همـان روز، بـا پـدرش و با جوانمردان از عموزادگانش که در راه اسـلام شـهید شدند و بر دین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درگذشتند، دیدار خواهد کرد، آنان همچون اهل کوفه نبودند که به فریب، خیانت و دروغ، شـناخته شده اند، بلکه از نسل هاشم سـرور عرب می باشند که در وجود آنها هر فضیلت

و شرفی در اسلام جمع می شود.

---

(۱) «عبد اللّه بن مسلم»، مادرش، رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام است. این مطلب در نسب قریش، ص ۴۵ آمده است.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۰۲- ۲۰۳.

(۱) آن جوان، به سختی نبرد کرد و در سه حمله، گروهی را به قتل رساند که فرومایه گناهکار، «یزید بن رقاد» «۱»، تیر جفا را به سویش نشانه گرفت که آن جوان، دست خود را جلویش قرار داد، ولی آن تیر، دستش را به پیشانیش دوخت و او نتوانست تیر را از خود دور کند و در حالی که درد شدید، وی را به سختی رنج می داد، آن آدمکشان جنایتکار را نفرین کرد و گفت:

«خداوندا! آنان ما را اندك و خوار خواسته اند، پس آنان را بکش آن گونه که ما را کشتند».

(۲) فرومایه دیگری بر او تاخت و با نیزه، ضربه ای به قلبش زد که آن جوان در دفاع از مقدس ترین حرمتها در اسلام، به شهادت رسید. «۲»

(۳)

جعفر بن عقیل

«جعفر بن عقیل» «۳» به میدانهای جهاد شتافت و در میانه میدان جنگ قرار گرفت در حالی که رجز می خواند:

انا الغلام الأبطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب

و نحن حقا ساده الذوائب هذا حسین سید الأطائب «۴» «من جوانی ابطحی و طالبی هستم از گروه بنی هاشم و بنی غالب».

---

(۱) در تاریخ ابن اثیر ۴/ ۷۴ آمده است: «عمرو بن صبیح صدائی» بود که به سوی وی تیر پرتاب نمود.

(۲) مقرّم، مقتل الحسین، ص ۳۶۲.

(۳) «جعفر بن عقیل»، مادرش، ام الثغر دختر عامر عامری از بنی کلاب می باشد (مقاتل الطالبیین، ص ۹۷).

(۴) الفتوح ۵/ ۲۰۳.

«ما

به حق، سروران قبایل هستیم، این حسین است سرور پاکان».

وی خود را به آنان معرفی نمود که از خاندان نبوی است، شریف ترین خاندان عرب و باشکوهترین آنان. و اینکه وی از سرورش حسین دفاع می کند که سرور پاکان و افتخار این دنیا می باشد.

آن جوان، به سختی نبرد کرد تا اینکه «عروه بن عبد اللّه خثعمی» بر او تیر انداخت و وی را به شهادت رساند «۱».

(۱)

عبد الرحمن بن عقیل

«عبد الرحمن بن عقیل» «۲» به میدان جنگ رفت و به تاخت وتاز پرداخت در حالی که رجز می خواند:

ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی

کهول صدق ساده القرآن هذا حسین شامخ البنیان «۳» «پدرم عقیل است، پس جایگاهم را بشناسید از بنی هاشم و آنان برادران من هستند».

«مردان راستگویی که سروران مبارزه هستند، این حسین است با جایگاه والایش».

(۲) وی، نسب روشن خود را بیان کرد که او فرزند عقیل، عموزاده پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است و اینکه وی از سروران بزرگواری است که از برجسته ترین

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۹۷.

(۲) «عبد الرحمن بن عقیل»، مادرش، ام ولد بود (مقاتل الطالبیین، ص ۹۶).

(۳) الفتوح ۵/ ۲۰۳.

نمونه های وفاداری، بزرگواری و شرافت در زمین هستند؛ همچنانکه امام حسین را به بزرگی یاد کرد که آن حضرت با ارزشها و اوصاف برترش و به خویشاوندیش با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جایگاهی والا دارد ... وی همچون قهرمانان، نبرد کرد تا اینکه «عثمان بن خالد جهنی» و «بشیر بن حوص قایض»، بر او تاختند و او را به شهادت رساندند «۱».

(۱)

محمد بن عقیل

«محمد بن عقیل»، از فقها بود که برای دفاع از ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به میدان آمد و در خدمت آن حضرت، به شهادت رسید «۲».

(۲)

عبد اللّه اکبر

«عبـد اللّه اکبر» «۳» به میـدان آمـد و به نبرد پرداخت تـا اینکه «عثمان بن خالـد بن اسـیر جهنی» و مردی از طایفه همـدان، بر او تاختند و او را به شهادت رساندند «۴».

(۳)

محمد بن ابی سعید بن عقیل

«محمد بن ابی سعید بن عقیل»، متکلّمی حاضر جواب بود که به میدان جنگ آمد و در خدمت امام، به شهادت رسید «۵».

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۹۶.

(۲) «محمد بن ابی سعید الاحول بن عقیل»، مادرش، ام ولد بود (مقاتل الطالبیین، ص ۹۸).

(۳) «عبد اللّه اکبر»، مادرش ام ولد بود (مقاتل الطالبیین، ص ۹۷).

(۴) مقاتل الطالبیین، ص ۹۷.

(۵) مقاتل الطالبیین، ص ۹۸.

(۱)

محمد بن مسلم

«محمد بن مسلم» «۱» به میدان جنگ آمد و «ابو مرهم ازدی» و «لقیط بن ایاس جهنی»، بر او تاختند و او را شهید نمودند. «۲»

(۲)

علی بن عقیل

«علی بن عقیل» به میدان نبرد آمد و به سختی جنگید و در خدمت ابا عبد اللّه علیه السّلام به شهادت رسید «۳».

جوانان آل عقیل، قهرمانی و شجاعت غیر قابل توصیفی ارائه نمودند و برای شهادت در خدمت حضرت حسین علیه السّلام، به رقابت پرداختند و جانهای خود را فدای وی ساختند.

(۳)

فرزندان حضرت حسن علیه السّلام

جوانمردان از فرزندان حضرت امام حسن علیه السّلام که در بهار عمر و شادابی جوانی خود بودند، پیش آمدند و برای رسیدن به شهادت با یکدیگر به مسابقه پرداختند تا جانهایشان را فدای عمویشان سازند، آنان عبارتند از:

(۴)

عبد اللّه بن حسن

کنیه اش «ابو بکر» و مادرش ام ولد بود که او را «رمله» می گفتند. وی به میدان جنگ شتافت، شمشیرها و نیزه ها بدنش را دریدند و او غلطان در خون

---

(۱) مادرش ام ولد بود.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۹۷.

(۳) همان، ص ۹۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۰۳

پاکش بر زمین افتاد «۱».

(۱)

قاسم بن حسن علیه السّلام

«قاسم»، در طلیعه فرزندان امام حسن قرار داشت، او بنا به توصیف مورخان، در شکوه و زیباییش، همچون ماه بود و در شادابی و جمال همانند زیبایی گلها که خداوند در سن و سال نوجوانی، درخشش عقل، هوشمندی و عزّت ایمان به وی نعمت داد و

عمویش او را با موهبتهایش تغـذیه نمود و پرتوهایی از روحش را بر او افکنده بود تا آنجا که مثالی برای کمال و قدرت ایمان گردید.

(۲) قـاسم، به عمویش توجه داشت و به گرفتاری اش می اندیشـیده، دوست داشت که با خون خود، زیانهای دشـمنان را از آن حضرت دور سازد و می گفت:

«تا من شمشیری را در دست دارم، عمویم کشته نمی شود» «۲».

(۳) هنگـامی که تنهـایی عمویش را دیـد، دردهای هولناک، وی را دربرگرفت و برای کسب اجازه نزد حضـرت شـتافت تا در خدمتش به جهاد پردازد.

(۴) امـام، در حـالی که چشـمانش اشـکبار بودنـد، او را در آغوش گرفت و پس از اصـرار وی، او را اجازه داد، آن جوانمرد با قهرمانی شگفت انگیزی، در حالی که ترس را نمی شناخت و زندگی را به چیزی نمی گرفت، بدون اینکه جنگ افزاری بر تن خود قرار دهد، به راه افتاد و تنها شمشیر خود را به همراه داشت.

وی با دشمنان درگیر شد، گردنها را می زد و سرها را درو می کرد، گویی اجلها به

---

(۱) حیاه الامام

الحسن علیه السّلام ۲/ ۴۷۰.

(۲) عماد الدین اصفهانی، البستان الجامع لجمیع تواریخ اهل الزمان، ص ۲۵، از کتابهای تصویربرداری شده کتابخانه امام حکیم.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۰۴

فرمان وی بودند که آنها را بر هر که می خواست، می افکند، ولی در حالی که به نبرد مشغول بود، بند نعلینش پاره شد و آن زاده نبوت، نپذیرفت که با یک پای برهنه به نبرد ادامه دهد، پس ایستاد تا آن را ببندد و اعتنایی به آن وحشیان درّنده نداشت و اهمیتی به آنان نمی داد. این فرصت را فرومایه پلید، «عمرو بن سعد ازدی» غنیمت شمرد و گفت: به خدا! بر او خواهم تاخت.

(۱) «حمید بن مسلم» بر او انتقاد کرد و به او گفت: «سبحان اللّه! با این کار چه قصدی داری؟ این قوم که کسی از آنان را باقی نمی گذارند، تو را کفایت می کنند».

به او اعتنایی نکرد و بر وی تاخت و با شمشیر خود بر سر مبارکش ضربه زد. وی، همچون فرو افتادن ستارگان، بر زمین افتاد و با صدای بلند فریاد کشید:

«عمو جان!».

(۲) قلب امام، از درد شکافته شد و به سوی برادرزاده خود شتافته به طرف قاتلش رفت و با شمشیر، ضربه ای بر او زد، او با ساعد خود جلو آن را گرفت که از آرنج قطع شد و بر زمین افتاد. سواران اهل کوفه برای نجات وی شتافتند ولی آن گناهکار در زیر سم اسبان به هلاکت رسید.

(۳) امام به سوی برادرزاده خود رفت، او را بوسه می زد در حالی که آن جوان، دست و پا می زد. امام با سوز جان، وی را مخاطب قرار داد و گفت: «دور باد قومی که

تـو را کشـتند! آنـان که جدّت در روز قیـامت در مورد تو، خصـمشان خواهـد بود ... به خـدا! بر عمویت گران باشـد که او را فراخـوانی و تـو را اجـابت نکنـد، یـا تـو را اجـابت کنـد ولی صـدا تـو را سـودی نرسانـد، بـه خـدا! این روزی است که دشـمن خونخوارش، فراوان و یاورانش اندک باشند» «۱».

---

(۱) الارشاد، ۲/ ۱۰۷– ۱۰۸. البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۶. الدر النظیم فی مناقب الائمه،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۰۵

(۱) آنگـاه آن جوان را میـان دو دست خود برداشت، در حالی که وی همچون پرنـده سربریده شـده، پاهایش را تکان می داد «۱». او را آورد و در کنار فرزندش علی اکبر و دیگر شـهدای اهل بیت گذاشـته، به آن ستارگان درخشان از اهل بیتش، فراوان نگـاه کرد و آن آدمکشـان جنایتکـار از دشـمنانش را نفرین کرد آنگاه آن جمع انـدک باقیمانـده از اهل بیتش را به شـکیبایی دعوت نمود و گفت:

«خداوندا! به شـمارشان آور و کسی را از آنان رها مساز و هرگز آنان را مبخش. صبر کنید ای عموزادگانم! صبر کنید ای اهل بیتم! که بعد از امروز، هرگز خواری نخواهید دید ...» «۲».

خداونـد، یاورت باشـد ای ابا عبـد اللّه! در برابر این مصـیبتها و فجایعی که کوهها از هراس آنها به لرزه می آیند و بردباری هر انسانی را نابود می سازد.

(۲)

حسن فرزند امام حسن علیه السّلام

«حسن» فرزنـد امـام حسن، همچـون قهرمانـان جنگیـد و زخمی بر زمین افتـاد، هنگـامی که فرومایگـان اهـل کوفه برای بریـدن سرهای شـهیدان آمدنـد، در او رمقی یافتند، «اسـماء بن خارجه فزاری» که از داییان وی بود، از او شـفاعت کرد و شـفاعتش را پذیرفتند، وی او را با

خود به کوفه برد و درمانش نمود تا بهبودی یافت و سپس به مدینه بازگشت «۳».

ص ۵۵۶.

(۱) البستان الجامع، ص ۲۵.

(۲) خوارزمی، مقتل ۲/ ۲۸.

(۳) حیاه الامام الحسن علیه السّلام ۲/ ۴۷۱- ۴۷۲.

(۱)

عبد اللّه بن حسن علیه السّلام

نوجوانی یازده ساله بود که عمویش را در میان دشمنان گرفتار دید و به سوی وی دوید. عمه اش زینب می خواست او را نگهدارد ولی وی خودداری کرد و به سوی عمویش دوان دوان رفت. «ابحر بن کعب» با شمشیر به سوی حضرت حسین علیه السّلام حمله برد تا ضربه ای بر آن حضرت وارد سازد. آن کودک با صفای کودکانه اش بر او فریاد کشید: «ای فرزند زن پلید! آیا عمویم را می کشی؟!!».

(۲) آن پلیدزاده به سوی آن کودک شتافت و با شمشیر ضربه ای بر او زد که کودک، دست خود را در برابر آن گرفت، شمشیر آن دست را قطع کرد و به حالت آویزان ماند. آن کودک فریاد کشید و از عمویش یاری جست و گفت: «عمو جان!» و در بغل عمویش افتاد. عمو او را در آغوش کشید و دلداری داده، خواستار شکیبایی در آنچه به وی رسیده شد و گفت: «ای برادرزاده ام! بر آنچه به تو رسیده است، شکیبا باش و آن را نزد خدا خیر بشمار که خداوند تو را به پدران درست کارت ملحق می سازد».

(۳) امام، آن آدمکشان جنایتکار را نفرین کرد و گفت: «خداوندا! اگر آنها را برای مدتی مهلت داده باشی، آنان را پراکنده ساز و گروههای جدا از هم قرارشان ده و هرگز والیان را از آنان خشنود نساز که آنان ما را فراخواندند تا یاریمان دهند ولی بر ما تعدّی کردند

و با ما جنگیدند» «۱».

(۴) در حالی که وی در بغل عمویش بود، ستمکار فرومایه، «حرمله بن

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۰- ۴۵۱.

کاهل»، جفاکارانه تیری به سوی وی نشانه گرفت و به شهادتش رساند «۱». امام، او را برداشت و در میان کشتگان از اهل بیت خود قرار داد.

آن مسخ شدگان، از هر سرشت انسانی دور شده، کشتن کودکان بی گناه را که حتی در عرف جاهلی نیز تحریم شده بود، مباح دانستند.

(۱)

فرزندان عبد اللّه بن جعفر

اشاره

فرزندان «عبد اللّه بن جعفر»، برای جهاد در خدمت ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به مسابقه پرداختند، آنان عبارتند از:

(۲)

۱- عون بن عبد اللّه

مادر عون؛ حضرت زینب دخت حضرت امام أمیر المؤمنین است که به میدان جهاد شتافت و قهرمانانه به نبرد پرداخت در حالی که رجز می خواند:

ان تنکرونی فأنا ابن جعفرشهید صدق فی الجنان أزهر

یطیر فیها بجناح اخضرکفی بهذا شرفا من معشر «۲» «اگر مرا نمی شناسید من فرزند جعفرم، آن شهید راستین که در بهشتها می درخشد».

«در آنجا با بالی سبز، پرواز می کند که این افتخار برای یک گروه، کافی است».

(۱) اللهوف، ص ۱۷۳.

(۲) الفتوح ۵/ ۲۰۴.

وی خود را معرفی کرد که فرزند جعفر؛ شهید جاوید در اسلام است همان که دستهایش در راه دعوت اسلامی قطع گردید و بر اساس فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خداوند به جای آنها به وی دو بال عطا فرمود که با آنها در فردوس برین پرواز کند که فرزند چنین مرد بزرگی بودن در شرافت و عظمت، کافی است.

(۱) او به نبرد خود ادامه داد که «عبد اللّه بن قطبه طائی» بر او حمله برد و او را به شهادت رساند «۱».

«سلیمان بن قته» در رثایش گفت:

و اندبی ان بکیت عونا اخاه لیس فیما ینوبهم بخذول

فلعمری لقد اصبت ذوی القربی فبکی علی المصاب الطویل «۲» «سوگواری کن اگر گریه نمودی، برادرش عون را که در یاری رساندن، کوتاهی نمی نمود».

«سوگند به جانم! تو خویشاوندان پیامبر را نوحه می سرایی پس بر این مصیبت طولانی، گریه کن».

(۲)

۲- محمد بن عبد اللّه

«محمد بن عبد اللّه بن جعفر» که مادرش «خوصا» از بنی بکر بن وائل بود «۳»، به میدان جنگ آمد، در حالی که رجز می خواند:

نشکو الی اللّه من العدوان قتال قوم فی الردی عمیان

(۱) الارشاد، ۱/ ۱۰۷.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص

.۹۵

(۳) همان ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۰۹ قد بدلوا معالم القرآن و محکم التنزیل و التبیان

و اظهروا الکفر مع الطغیان «۱»

«نزد خداوند از تجاوز شکایت می بریم، از جنگ مردمی که در هلاکت، به کوری دچار هستند».

«نشانه های قرآن را تغییر داده اند و آیات محکم تنزیل و تبیان را».

«و کفر و سرکشی را آشکار نموده اند».

(۱) با این رجز، از رنج اهل بیت نزد خداوند شکایت برد، از ستم و تعدّی آن گروه ستمکاری که از حق، کور شدند و در گمراهی، خود را هلاک نمودند و احکام قرآن را تغییر داده، کفر و سرکشی آشکار کردند.

(۲) آن جوان، به سختی نبرد کرد تا اینکه «عامر بن نهشل تمیمی» «۲» بر او حمله برده با شمشیر، ضربه ای بر او زد و تن آغشته به خون وی بر شنزار داغ کربلا افتاد، اندکی بعد، آخرین نفسهای خود را کشید که «سلیمان بن قته» در رثایش گفت:

و سمی النبی غودر فیهم قد علوه بصارم مصقول

فاذا ما بکیت عینی فجودی بدموع تسیل کل مسیل «۳» «همنام پیامبر که در میان آنان رها شد و با شمشیری صیقل شده بر او ضربه زده بودند».

«پس ای چشم من! اگر گریستی، بسیار گریه کن با اشکهایی که چون سیل روان گردند».

---

(۱) الفتوح ۵/ ۲۰۴.

(۲) الارشاد، ۲/ ۱۰۷.

(۳) مقاتل الطالبیین، ص ۹۵- ۹۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۰

(۱)

۳- عبید اللّه بن جعفر

«عبید اللّه بن جعفر»، مادرش خوصا؛ دختر حفصه می باشد که به جهاد شتافت و به شهادت رسید «۱».

(۲)

برادران حضرت حسین علیه السّلام

پس از آنکه برگزیدگان پاک از اهل بیت، به شهادت رسیدند، همراه امام حسین علیه السّلام جز برادران پدری اش کسی باقی نماند، آنان به جهاد شتافتند و دل به مرگ سپردند تا با جان و وجود خود، فدای ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شوند.

(۳)

حضرت عباس علیه السّلام و برادرانش

هنگامی که قهرمان بنی هاشم و افتخار خاندان عدنان، حضرت عباس فرزند امام امیر المؤمنین علیه السّلام فراوانی کشتگان از اهل بیتش را مشاهده کرد، روی به برادران پدری و مادری خود نمود و به آنان فرمود: «پیش روید ای فرزندان مادرم! تا شما را ببینم که برای خدا و پیامبرش، وفاداری نموده اید؛ زیرا شما را فرزندی نیست» «۲».

این سخنان، عمق ایمان آن حضرت را نمایان می سازد؛ زیرا از برادرانش می خواهد تا قربانهایی در راه خدا باشند و آنان را مشاهده کند که برای خدا و پیامبرش، وفاداری نموده باشند و در جهاد آنان هیچ امر دیگری از نسب

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۹۶.

(۲) الارشاد، ۲/ ۱۰۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۱

و غیره را مدّ نظر نداشته است ... حضرت ابا الفضل، روی به برادرش عبد اللّه که از بقیه برادرانش بزرگتر بود، نمود و به او فرمود: «برادرم! پیش برو تا تو را کشته شده ببینم و در نزد خدا به حسابت آورم» «۱».

(۱)

سخنی بی ارزش

از بی ارزش ترین و ناچیزترین گفته ها مطلبی است که «ابن اثیر» بیان کرده، او گفته: حضرت عباس علیه السّلام به برادرانش

فرمود: «پیش روید تا وارث شما شوم؛ زیرا شما را فرزندی نیست!!» «۲». این مطلب را نوشته اند تا از اهمیت آن قهرمان بزرگی که در فداکاری و جانبازی در راه خدا، در طلیعه مردان اسلام بود بکاهند.

(۲) آیا ممکن است حضرت عباس علیه السّلام در آن ساعت هولناک که مرگ در چند قدمی آن حضرت بود، با وجود آن همه محنتهای دردناکی که وی را احاطه نموده بودند به مسائل مادی بیندیشد، او می دید ستارگانی چون برادرزادگان و عموزادگانش بر

زمین افتاده انـد، او صـدای ناله آزادزنان و بانوان وحی و نبوّت را می شـنید، صـدای کودکان به گوش او می رسـید که فریاد العطش! العطش! سـرداده بودند، او برادرش را مشاهده می کرد که محاصـره اش کرده اند و فریادرس می طلبید ولی کسـی به یاریش نمی آید، این مصیبتهایی که خردها را سرگشته می سازد، همه احساسات و عواطفش را دربرگرفته بود و به چیزی نمی اندیشـید، جز اینکه به شـتاب از این دنیـا سـفر کنـد، علاوه بر آن، «ام البنین»، مادر حضـرت عباس، در قیـد حیات بود و میراث برادرانش به او می رسید زیرا از طبقه نخست (در ارث)

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۸۶.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۲

بود. و شاید آنچه وارد شده، این باشد که: «تا انتقام شما را بگیرم» و این مطلب تحریف گشته باشد.

(۱)

شهادت عبد اللّه فرزند امير المؤمنين عليه السّلام

«عبد اللّه بن امیر المؤمنین علیه السّـلام که مادرش ام البنین بود، به میدان جهاد شتافت و با دشمنان به جنگ پرداخت، در حالی که رجز می خواند:

شیخی علی ذو الفخار الأطول من هاشم الخیر الکریم المفضل

هذا حسین بن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل

تفـدیه نفسـی من اخ مبجل یا رب فامنحنی ثواب المنزل «۱» «سـرورم علی است، دارنـده افتخـار والا، از بنی هاشم صاحب خیر ارزنده و بخشنده».

«این حسین است فرزند نبیّ مرسل که با شمشیر صیقل شده از او حمایت می کنیم».

«جانم به فدایش باد که چه برادر بزرگواری است! ای پروردگارم! ثواب منزلت را به من عطا فرما».

(۲) بـا این رجز، به پـدرش امـام امیر المؤمنین علیه السّـلام، دروازه شـهر علم پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و وصـیّ آن حضـرت، افتخار نمود؛ همچنانکه به برادرش امام حسین، ریحانه رسول خدا

صلّی اللّه علیه و آله افتخار می کند و اینکه دفاع از وی نه به انگیزه برادری و خویشاوندی، بلکه بدین وسیله، رضایت خداوند و سرای آخرت را می طلبد.

(۳) آن جوانمرد همچنان با شدت می جنگید تا اینکه ستمکار گناهکار، «هانی

---

(۱) الفتوح ۵/ ۲۰۵.

بن ثبیت حضرمی» بر او حمله برد و او را به شهادت رساند «۱».

(۱)

شهادت جعفر

«جعفر بن امیر المؤمنین علیه السّلام» که مادرش «ام البنین» بود و نوزده سال داشت، به میدان شتافت و قهرمانانه به جنگ پرداخت که «هانی بن ثبیت» بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند «۲».

(۲)

شهادت عثمان

«عثمان بن امیر المؤمنین علیه السّلام» که مادرش ام البنین بود و ۲۱ سال سن داشت، به میدان جهاد شتافت، «خولی» او را با تیری زد که او را ناتوان ساخت و فردی از «بنی دارم» بر او تاخته، او را به شهادت رساند و سرش را برداشت «۳» تا به وسیله آن، نزد سرورش فرزند مرجانه، تقرّب جوید!!

(۳)

شهادت حضرت عباس علیه السّلام

در تاریخ انسانیّت، نه قدیم و نه جدید آن، رابطه برادری، صادقانه تر، برجسته تر و وفادارانه تر از برادری ابا الفضل نسبت به برادرش حضرت امام حسین علیه السّلام وجود ندارد؛ زیرا این برادری، همه ارزشهای انسانی و نمونه های

---

(۱) الارشاد، ۲/ ۱۰۹. و در الفتوح ۵/ ۲۰۵ آمده است که قاتل وی، «زحر بن بدر نخعی» بوده است.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۸۸.

(۳) همان، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۴

بزرگوارانه را دربرگرفته است.

(۱) از نشانه های برجسته آن برادری کم نظیر، ایثار، مواسات و فداکاری بود؛ زیرا حضرت ابا الفضل نسبت به برادرش ایثار نمود و جانش را فدای وی ساخت و در سخت ترین محنتها و مصیبتها با آن حضرت، مواسات داشت. امام زین العابدین علیه السّلام این مواسات کم نظیر عمویش را مورد بزرگداشت قرار داده، می فرماید:

«خداوند عمویم عباس را رحمت فرماید، وی ایثار و گذشت نمود و خود را فدای برادرش ساخت تا آنجا که دو دستش قطع شد، خداوند عزیز و جلیل دو بال به وی عطا فرمود که با آنها همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند، همان گونه که برای جعفر بن أبی طالب، قرار داده است ... برای عباس در نزد خدای تعالی منزلتی است که همه شهیدان در روز قیامت بر آن غبطه می خورند». «۱»

(۲)

این برادری راستین، احترام و شگفتی را نزد همه مردم موجب شد و در همه نسلهای و دورانها ضرب المثل گردید که نوه آن حضرت، «فضل بن محمد» «۲» به آن افتخار کرده می گوید:

احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلا

اخوه و ابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء

و من واساه لا یثنیه شی ءو جادله علی عطش بماء «۳»

---

(۱) بحار ۴۴/ ۲۹۸، ح ۴.

(۲) «فضل بن محمد بن فضل بن حسن بن عبید اللّه بن عباس»، این مطلب در عیون الاخبار و فنون الآثار، ص ۱۰۱ آمده است.

(۳) مقاتل الطالبیین، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۵

«شایسته ترین کس از میان مردم که بر او گریه شود، جوانمردی است که حضرت حسین را در کربلا گریاند».

«برادر او و فرزند پدرش علی، ابو الفضل آغشته به خون».

«آنکه با وی وفا کرد و چیزی او را بازنداشت و با وجود تشنگی، آب را برای او منظور نمود».

(۱) و «کمیت» می گوید:

و ابو الفضل ان ذکرهم الحلوشفاء النفوس من اسقام

قتل الادعیاء اذ قتلوه اکرم الشاربین صوب الغمام «۱» «و ابا الفضل که یاد نیکویشان، درمان درد جانها باشد».

«نابکاران را کشت آنگاه که او را کشتند، گرامی ترین کسی که از آب باران نوشیده باشد».

(۲) حضرت ابو الفضل علیه السّلام دارای قدرتی سترگ از تقوا و دین بوده، درخشش نور بر چهره گرامیش، آشکار بود تا آنجا که به «قمر بنی هاشم» ملقب شد؛ همچنانکه وی از قهرمانان برجسته در اسلام بود که هرگاه بر اسب بسیار درشت و بزرگ اندام، سوار می گشت، دو پای آن حضرت بر زمین کشیده می شدند «۲».

او، صفات شجاعت و مبارزه را از پدرش به ارث برده

بود.

(۳) امام علیه السّلام در روز عاشورا، فرماندهی لشکر خود را به وی سپرد و پرچم خود را به او تحویل داد که او آن را بلند در اهتزاز درآورد و با شدت و سختی به نبرد پرداخت، هنگامی که تنهایی برادر و کشته شدن یاران و اهل بیتش را دید-

---

(۱) همان، ص ۹۰.

(۲) همان، ص ۹۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۶

آنان که جانهایشان را برای خدا فروختند- نزد حضرت حسین علیه السّلام رفت و از او اجازه خواست تا با سرنوشت درخشانش دیدار نماید.

(۱) امام به وی اجازه نداد و با صدایی آهسته و آرام به وی فرمود: «تو پرچمدار من هستی».

(۲) مادام که حضرت ابو الفضل علیه السّلام زنده بود، امام احساس قدرت و قوّت می نمود؛ زیرا وی همچون لشکری در کنارش بود که او را حمایت می کرد و از او دفاع می نمود. حضرت ابا الفضل بر آن حضرت اسرار نمود و گفت: «سینه ام از این منافقان تنگ گشته است و می خواهم انتقام خود را از آنان بگیرم».

(۳) سینه آن حضرت تنگ شده و از زندگی بیزار گشته بود، آنگاه که ستارگان درخشانی چون برادران، برادرزادگان و عموزادگانش را سر بریده بر شنهای کربلا افتاده دید، به سوز آمد که به آنان بپیوندد و انتقام آنها را بگیرد.

(۴) امام از وی خواست تا برای به دست آوردن آب برای کودکان- که تشنگی آنان را از پای انداخته بود- تلاش کند، آن دلیر سرافراز به سوی آن مسخ شدگان شتافت و به موعظه آنان پرداخت، آنها را از خشم خداوند و انتقام او برحذر داشت و خطاب به ابن سعد گفت: «ای ابن سعد!

این حسین است، فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که یاران و اهل بیتش را کشته اید، این خانواده و فرزندانش تشنه هستند، به آنها آب بدهید که تشنگی دلهایشان را سوزانده است و با وجود آن، وی می گوید: مرا بگذارید که به سوی روم یا هند بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم».

(۵) زمین در زیر پایشان به لرزه آمد و دوست می داشتند که آنان را در خود فرو برد، بعضی از آنان گریستند و سکوتی هراسناک بر ایشان چیره شد. پلید ناپاک، شمر بن ذی الجوشن به وی پاسخ داد و گفت: «ای فرزند ابو تراب! اگر روی

زمین همه آب می بود و در اختیار ما قرار داشت، قطره ای از آن را به شما نمی دادیم تا اینکه به بیعت یزید وارد شوید!!».

(۱) ابا الفضل به سوی برادرش بازگشت و او را از ستمکاری و سرکشی آنان باخبر ساخت. آن بلندهمّت دلیر، فریاد کودکان را شنید که یاری می جستند و فریاد می کشیدند: العطش! العطش! آب! آب! (۲) ابا الفضل العباس، آنان را که دید- و چه منظره هولناکی را مشاهده کرد!- دید که لبهایشان پژمرده گشته و رنگهایشان دگرگون شده از شدت تشنگی به مرگ نزدیک بودند، به شدت رنج برد و درد جانکاه به چهره اش راه یافت، آنگاه دلیرانه برای یاری رساندن به آنان شتافت و بر اسب خود سوار گشته، مشکی با خود برد و بر فرات حمله آورد، با قدرت شجاعانه اش توانست حلقه محاصره را که بر آب قرار داده بودند، بشکند، لشکریان از برابرش پای به فرار گذاشتند؛ زیرا آنان را

به یاد قهرمانیهای پدرش- فاتح خیبر و درهم کوبنده مشرکان- انداخت.

(۳) آن حضرت، به آب رسید، در حالی که قلب شریفش از تشنگی شکافته شده بود. با دست خود قدری آب برداشت تا بنوشد ولی تشنگی برادرش و زنان و کودکانی که همراه وی بودند را به یاد آورد پس آب را از دست خود پرتاب و از اینکه تشنگی جانکاهش را برطرف کند، خودداری نمود در حالی که می گفت:

یا نفس! من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشربین بارد المعین

تاللّه ما هذا فعال دینی «۱»

«ای نفس! پس از حسین، ناچیز باشی و پس از او چیزی نباشی».

---

(۱) مقرّم، مقتل حسین، ص ۲۶۷- ۲۶۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۸

«این حسین است که به سوی مرگ می رود در حالی که تو آب خنک می نوشی؟».

«به خدا! این از کارهای دین من نیست».

(۱) انسانیّت با همه احترام و بزرگداشت، این روحیه عظیم را که در دنیای فضیلت و اسلام، به وجود آمده است، گرامی می دارد، روحیّه ای که به نسلها برجسته ترین درسهای کرامت انسانی و ارزشهای والا را می دهد.

(۲) این ایثار که از مرزهای زمان و مکان فراتر رفته، از برجسته ترین سرشتها در اخلاق ابو الفضل بود؛ زیرا عواطف سرشار از وفاداری و دوستی نسبت به برادرش، به وی امکان نمی داد که پیش از او، آب بنوشد، پس کدام ایثار از این ایثار، والاتر و صادقانه تر باشد؟ جان وی با جان برادرش آمیخته و روحش با روح وی یکی شده و دیگر میان آن دو، تعدد وجود، باقی نمانده بود.

(۳) افتخار بنی هاشم، سرفرازانه، پس از آنکه مشک را پر از آب نمود

آبی که نزد وی از زندگی، گرانتر و باارزشتر بود، به سوی خیمه گاه حرکت کرد و با دشمنان درگیر نبردی هولناک شد؛ زیرا آنان بر او گرد آمده بودند تا وی را از رساندن آب به تشنگان اهل- بیت، بازدارند. آن قهرمان، بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و سرها را درو می کرد و قهرمانان را بر زمین می افکند، در حالی که رجز می خواند:

لا ارهب الموت اذا الموت رقی حتی اواری فی المصالیت لقی

نفسی لسبط المصطفی الطهر وقاانی انا العباس اغدو بالسقا

و لا اخاف الشر یوم الملتقی «۱» ________________________________

(۱) ابن شهرآشوب، مناقب ۴/ ۱۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۱۹

«از مرگ نمی هراسم هرگاه که مرگ روی آور شود تا آنگاه که میان شمشیرهای کشیده بر زمین افتم».

«جانم فدای جان سبط مصطفای پاک باشد، من عباس هستم که مشک را می برم».

«و روز نبرد از مرگ هراسی ندارم».

(۱) شجاعت کم نظیر و قهرمانیهای عظیمش را برای آنان اعلام نمود که او از مرگ نمی ترسید بلکه با لبی خندان در دفاع از حق و دفاع از برادرش، پیشوای عدالت اجتماعی در زمین، به استقبال آن می رود ... او افتخار می کرد که مشک پر از آب را برساند تا تشنگان اهل بیت را سیراب سازد.

(۲) سپاهیان باطل، هراسناک و پریشان، پای به فرار نهادند؛ زیرا حضرت ابو الفضل آنچنان شجاعتی نشان داد که برتر از توصیف بود، آنان یقین کردند که از مقاومت در برابر وی ناتوانند، جز اینکه فرومایه ترسو، «زید بن رقاد جهنی»- که پشت درخت نخلی در کمین وی بوده با او روبه رو نشد- بر دست راستش ضربه ای زد و آن را از تن جدا نمود ... او

دستی را قطع کرد که بخشندگی و نیکوکاری بر مردم از آن می تراوید و از حقوق ستمدیدگان و رنج بردگان، دفاع می نمود.

(۳) ابو الفضل علیه السّلام اعتنایی به دست راست خود ننمود و به رجز پرداخت:

و اللّه ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی

و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین «۱» «به خدا! اگر دست راستم را قطع نمودید، من همچنان از دینم دفاع می کنم».

---

(۱) المناقب ۴/ ۱۰۸.

«و از امامی راستین در یقین، فرزند پیامبر پاك امین».

(۱) با این رجزخوانی، هدفهای عظیمی را که به خاطر آنها نبرد می کرد، نشان داد؛ زیرا وی در دفاع از دین و در دفاع از امام مسلمین، مبارزه می نمود.

(۲) حضرت عباس، هنوز چندان دور نشده بود که پلیدی از پلیدان بشریّت؛ یعنی «حکیم بن طفیل طائی» از پشت درخت نخلی در کمین وی ایستاد و بر دست چپش ضربه ای زد و آن را قطع نمود. بعضی از مقتلها نوشته اند که آن حضرت، مشك را به دندان گرفت و شروع به تاختن کرد تا آب را به تشنگان اهل بیت برساند در حالی که آنچه او را رنج می داد، همچون ریزش خون، درد جراحات و شدت تشنگی، هیچ توجهی نداشت، این آخرین حدّ وفاداری، رحمت و مهربانی است که انسانیّت در همه مراحلش، بدان دست یافته بود.

(۳) در حالی که وی می تاخت، تیری جفاکارانه به مشك برخورد کرده آب بر زمین ریخت و آن قهرمان دلیر، اندوهناك ایستاد؛ زیرا ریخته شدن آب برای او از ضربات شمشیرها و اصابت نیزه ها سخت تر بود. در این هنگام، پلیدی از آن قوم بر او حمله برد و

بـا گرزی آهنین بر سـر مبـارکش کوبیـد که فرقش را شـکافت و بر زمین افتـاد در حالی که آخرین درود و وداعش را تقـدیم برادرش می کرد و می گفت: «از من به تو سلام باد ای ابا عبد اللّه!» «۱».

(۴) حرکت هوا، سـخنانش را به برادرش رساند که قلبش را شکافت و درونش را پاره پاره نمود، حضرت، در حالی که سخت شکسته و افسرده بود، سوار بر اسب به لشکریان دشمن تاخت و در کنار آن بدن مقدس که از درد احتضار رنج می برد، ایستاد و خود را بر او افکنده او را می بویید و بر او اشک می بارید و گوشه های قلبش را که فجایع، آن را شکافته بودند، با کلماتش خارج

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۶۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۱

می ساخت و می فرمود:

«اینک کمرم شکست و نیرویم اندک شد».

(۱) امام به بـدن برادرش نگاهی طولانی انـداخت و برادر راستین، و وفاداری که کم نظیر، و شـجاع بی مانندش را به یاد آورد ... آرزوهـایش پراکنـده گشـته بـود، چیزی کـه این فـاجعه هولنـاک را بر او آسـان می کرد این بـود که وی نیز به شـتاب به او خواهد پیوست و جز لحظاتی پس از او باقی نمی ماند، امّا آن لحظات نزد وی همچون سالها بود و دوست می داشت که مرگ پیش از آن به سراغ وی آمده بود.

(۲) امام، سوگوار و اندوهگین، در حالی که قوایش درهم کوبیده شده و قادر به برداشـتن قدمهایش نبود و آثار شکست و غم بر او آشـکار گردیده بود، برخاست و به سوی خیمه گاه رفت، در حالی که اشـکهایش را پاک می کرد. سـکینه به اسـتقبالش آمد و گفت: «عمویم کجاست؟».

(۳) حضرت،

غرق در گریه و اندوه او را از شهادتش باخبر ساخت، نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت زینب، هنگامی که از کشته شدن برادرش باخبر شد، پریشان گشت و اضطراب بر او دست یافت، دستها را بر قلب شکسته خود نهاد و فریاد کشید: «ای برادرم! ای عباسم! پس از تو ما گم گشته خواهیم بود».

(۴) امام با خواهرش در سوگواری بر برادر نیکوکارش همراه گشت و آن شکیبا، صدای خود را بلند کرد و فرمود: «پس از تو ای ابو الفضل! وای بر گم گشتگی ما» «۱».

امام، تنهایی و گم گشتگی را پس از فقدان برادرش احساس کرد، برادری

---

(۱) همان، ص ۲۶۹- ۲۷۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۲

که هیچ نوع از انواع نیکی و جانبازی را رها نکرد، مگر اینکه آن را تقدیم برادرش نمود.

(۱) سلام بر آیین و یاد تو ای ابا الفضل! که به سوی سرنوشت بزرگ خود رفتی در حالی که از عظیم ترین شهیدان در درخشندگی و فداکاری بوده ای.

- بدرود، ای قمر بنی هاشم!- بدرود، ای قهرمان کربلا! و سلام بر تو! روزی که زاده شدی و روزی که به شهادت رسیدی و روزی که باز زنده می شوی.

(۲)

محمد اصغر

از برادران پدری امام حسین علیه السّلام که به شهادت رسیدند، «محمد اصغر» است. مادر وی ام ولد بود «۱». او به شدت نبرد کرد، فردی از تمیم بر او حمله کرد و او را به شهادت رساند «۲».

(۳)

ابو بکر

«ابو بکر» برادر امام از پدر که مادرش «لیلی بنت مسعود» بود، نامش شناخته نشد «۳» خوارزمی می گوید: نامش «عبد اللّه» بود «۴». وی به میدان جنگ

---

(۱) مقاتل الطالبین، ص ۹۰. و در تاریخ خلیفه خیاط ۱/ ۳۴ آمده است که مادرش، «لبابه دختر عبید اللّه بن العباس» بود.

(۲) مقاتل طالبین، ص ۹۱.

(۳) همان.

(۴) خوارزمی، مقتل الحسین ۲/ ۲۸.

رفت و فردی از طایفه همدان او را به شهادت رساند. گفته شده که قاتل وی مشخص نیست «۱». طبری معتقد است که کشته شدن وی محل تردید است.

(۱)

عباس اصغر

«عباس اصغر» برادر امام از پدر که مادرش «لبابه» دختر عبید اللّه بن عباس بود، در روز عاشورا به شهادت رسید «۲». «قاسم بن اصبغ مجاشعی» می گوید:

هنگامی که سرها را به کوفه آوردند، سواری را دیدم که در ساق اسبش، سر نوجوانی امرد «۳» را آویخته بود که همچون ماه شب چهارده بود، هرگاه اسب، سر خود را پایین می آورد، سر آن نوجوان به زمین می رسید. من درباره آن سوار پرسیدم، گفتند «حرمله بن کاهل» است، در مورد آن سر، پرسیدم، گفته شد که سر عباس بن علی است «۴». و این خبر وجود عباس اصغر را مؤکد می سازد؛ زیرا عباس اکبر، در روز شهادت ۳۲ ساله بود، نه نوجوانی امرد.

در اینجا سخن ما در مورد شهدای اهل بیت علیهم السّلام پایان می یابد که با قتل آنان، حرمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شکسته شد و لشکر اموی، خویشاوندیشان نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را که به رعایت و عطوفت، از هر چیزی شایسته تر بود، رعایت نکردند.

---

(۱)

مقاتل الطالبيين، ص ۹۱.

(۲) تاریخ خلیفه خیاط ۱/ ۲۳۴.

(۳) یعنی نوجوانی که هنوز صورتش موی در نیاورده است.

(۴) مرآه الزمان فی تواریخ الزمان، ص ۹۵. الحدائق الوردیّه ۱/ ۱۲۷- ۱۲۸. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۴

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۵

(۱)

شهادت امام بزرگوار علیه السّلام

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۶

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۷

(۱) مصیبتها و محنتها یکی پس از دیگری، پی درپی، بر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد می شدند به طوری که هنوز فاجعه ای کوبنده پایان نیافته که فجایع هولناکتر و عظیم تری بر آن حضرت می رسید.

(۲) اما در آن لحظات هولناک، از محنتهای سختی رنج می برد که هیچ مصلحی، رنجی این چنین ندیده است، از جمله:

اوّل: آن حضرت به بانوان بزرگوار و خانمهای جلیل القدر خاندان رسالت و وحی نگاه می کرد، در حالی که آنان در حالتی از پریشانی بودند که جز خداوند، کسی آن را نمی دانست؛ زیرا در هر لحظه، عزیزی از ستارگان عترت پاک را استقبال می کردند که آغشته به خون، آخرین لحظه زندگی را در برابر چشمانشان پشت سر می نهاد، آنچه بر پریشانی آنان می افزود، این بود که جفاکارانی که رحمت از دلهایشان زدوده شده بود، آنها را در محاصره خود داشتند و نمی دانستند که پس از فقدان حامیانشان، چه چیزی بر سرشان خواهد آمد.

امام به ترس و هراسی که بر آنها چیره شده بود نگاه می کرد و قلب آن حضرت به اندوه و حسرت می شکافت، به ایشان

دستور می داد تا صبر و شکیبایی پیشه کنند و آنان را آگاه ساخت که خداوند آنها را حفظ و از شرّ

دشمنان، نجات خواهد داد.

(۳) دوّم: صـدای فریاد کودکان از شـدت تشـنگی مرگبار بلنـد شده بود، آن حضـرت، راهی برای کمک به آنان نمی یافت و قلب بزرگش به دلسوزی و رحمت بر کودکان و خانواده اش می سوخت، آنها از چیزی رنـج می برنـد که توانایی تحمل آن را نداشتند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۸

(۱) سوّم: تجـاوز آن آدمکشـان جنایتکـار پس از کشـتن یـاران و اهـل بیت، به سوی کشـتن کودکـان بی گناه، برادرزاده ها و عموزاده ها.

(۲) چهارم: رنـج بردن آن حضـرت از تشـنگی دردناک، در مورد شـدّت تشـنگی آن حضـرت، روایت شده که آسـمان را جز چیزی همچون دود، نمی دید و جگر آن حضرت از شدت عطش، از هم جدا شده بود.

(۳) «شیخ شوشتری» می گوید: «عطش حضرت حسین در چهار عضو، اثر کرده بود؛ زیرا لبها از گرمی تشنگی پژمرده، جگر از نبودن آب، از هم جدا شده بود آن گونه که خود حضـرت از زندگی مأیوس گشت و (آن لشـکر هم) دانسـتند که پس از آن زنـده نخواهـد بـود، به آنـان فرمـود: «قطره ای آب به من بنوشانیـد که جگرم از هم گسـیخته گردیـده است و زبـان، از شـدت جویدن، مجروح شده- آن گونه که در حدیث آمده- و چشم از تشنگی، تاریک گشته است» «۱».

(۴) پنجم: از دست دادن عزیزان اهـل بیت و یـارانش، به خیمه هـای خود نگـاه می کرد و آنهـا را خـالی می یافت، بر ناله ها و غمهایش می افزود و با سوزناکترین کلمات بر آنها به سوگ می ایستاد.

جانها از این مصیبتها که بر فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گذشت، ذوب می شوند.

(۵) «صفی الدین» می گوید: «حضرت حسین، محنتها و بلاهایی را تحمل فرمود که هر مسلمانی آنها را

بشنود، جز اینکه قلبش به درد بسوزد، چاره ای ندارد» «۲».

---

(۱) خصائص الحسین علیه السّلام، ص ۶۲.

(۲) وسیله المآل فی مناقب الآل.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۲۹

(۱)

یاری طلبیدن امام علیه السّلام

امام گرفتار، نگاهی با درد و حسرت بر اهل بیت و یارانش افکند و آنان را همچون گوسفندان قربانی شده، سربریده بر شنهای کربلا دید که آفتاب داغ، بر آنها می تابید و افراد خانواده اش را شنید که صدایشان به گریه بلند شده بود، لذا آن حضرت، یاری جستن آغاز کرد و یار و یاور می طلبید که از حریم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دفاع کند، فرمود:

«آیا مدافعی نیست که از حریم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی نیست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی نیست که در فریادرسی به ما، خدا را امیدوار باشد؟» «۱».

(۲) این استغاثه، به آن دلهایی که زنگار باطل بر آنها نشسته و غرق در گناه گشته بودند، راهی نیافت ... وقتی حضرت زین العابدین علیه السّلام، صدای پدر را شنید، از بستر خود برخاست و از شدت بیماری، بر عصای خود تکیه داد، حضرت حسین علیه السّلام، او را مشاهده کرد و بر خواهرش، حضرت ام کلثوم فریاد زد:

«او را نگهدار تا زمین از نسل آل محمد صلّی اللّه علیه و آله خالی نماند». حضرت به سویش شتافت و او را به بسترش باز گرداند. «۲»

(۳)

شهادت طفل شیرخوار

صبر ابا عبد اللّه علیه السّلام، چگونه صبری بود؟!! چگونه توانست این فجایع را تحمل کند ...، صبری بود که کاینات در برابر آن عاجز می مانند و کوهها از هراس

---

(۱) ابو الفتح بن صدقه، درر الافکار فی وصف الصفوه الاخیار، ص ۳۸.

(۲) مجلسی بحار الأنوار ۴۵/ ص ۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۰

آن، تکان می خورند، از فجیع ترین و سخت ترین مصیبتهای آن حضرت، داغدار شدن به

سبب فرزند شیرخواره اش «عبد اللّه» بود که در خوش سیمایی همچون ماه تمام بود، آن حضرت او را گرفت و بسیار بوسید و با او برای آخرین بار وداع کرد، او را در حال اغما یافت، چشمانش به گودی نشسته و لبانش از شدت تشنگی پژمرده گشته بودند. حضرت، او را برداشت و به سوی آن قوم برد تا عواطف آنان را تحریک کند، شاید جرعه ای آب به وی بنوشانند. او را بر آنان عرضه داشت در حالی که با عبای خود وی را از آفتاب نگه می داشت. از آنان خواست تا با اندکی آب، به کمک وی بشتابند، ولی دلهای آن مسخ شدگان به رقّت نیامد و ستمکار فرومایه، «حرمله بن کاهل» تیری به سوی او نشانه گرفته، با فرومایگی می خندید و در برابر همراهان فرومایه اش افتخار می کرد و می گفت:

«این (تیر) را بگیر و به او آب بنوشان».

(۱) آن تیر- خدایا!- گردن طفل را شکافت، هنگامی که گرمی تیر را احساس کرد، دستهایش را از قنداقه اش بیرون آورد و چون پرنده ای سر بریده شده، بر سینه پدر، دست و پا زد، آن طفل سر به سوی آسمان بالا برد و بر دست پدر، جان سپرد ... منظره ای بود که از هراسناکی اش، دلها شکافته و زبانها بند می آیند ...

امام دو دستش را که از آن خون پاک، پر بود، بالا برد و آن خون را به سوی آسمان پرتاب کرد- آن گونه که امام باقر علیه السّلام می گوید- قطره ای از آن بر زمین نیفتاد، آنگاه با پروردگارش به راز و نیاز پرداخت و گفت:

«آنچه بر من وارد می شود را حضور در دیدگاه الهی آسان می کند».

(۲) خداوندا! این

کودک نزد تو از بچه ماده شتر (صالح پیامبر) کمتر نباشد، پروردگار من! اگر یاری را از ما نگهداشته باشی پس آن را برای آنچه از آن بهتر است قرار ده و برای ما از ستمکاران انتقام گیر و آنچه در گذر دنیا بر ما گذشته،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۱

ذخیره آخرت ساز. خداوندا! تو بر قومی که شبیه ترین فرد به پیامبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را کشته اند، شاهد هستی».

(۱) آنگاه امام از اسب خود فرود آمد و با غلاف شمشیرش، گودالی برای طفل خود، حفر کرده او را آغشته به خون پاکش به خاک سپرد. و گفته شده که او را همراه کشتگان از اهل بیتش قرار داد. «۱»

ای ابا عبد اللّه! خداوند تو را بر این فجایعی که هیچ پیامبری از پیامبران خدا به آنها گرفتار نشد و بر هیچ مصلحی در زمین، جاری نگشت، یاری دهد.

(۲)

پایداری امام علیه السّلام

امام علیه السّلام در برابر دشمنانش، تنها در میدان ایستاد در حالی که آن فجایع هولناک، بر ایمان و یقین آن حضرت افزوده بود، با چهره ای شاداب و مطمئن به جایگاههای فردوس برین که به سویش خواهد رفت. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۳۳۱ پایداری امام علیه السلام ..... ص : ۳۳۱

۳) امام، با عزمی راسخ ایستاد که نه شهادت فرزندان و اهل بیت و یارانش، تصمیم او را سست کرده بود و نه درد تشنگی ریزش خون او را رنج می داد، این از نوع پایداری پیامبران و اولو العزم است، آنان که خداوند ایشان را بر دیگر بندگانش برتری داد. فرزندش، حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیه السّلام نمونه های

شگفت انگیزی از صبر و پایداری پدرش روایت کرده و فرموده است:

«هر قدر که وضعیت، سخت تر می شد، رنگش درخشان تر و اعضایش مطمئن تر می گشتند تا آنجا که بعضی از آنان گفتند: بنگرید که چگونه به مرگ

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۲

اعتنایی ندارد «۱»».

(۱) «عبد اللّه بن عمار» نیز گفته است: «حسین را دیدم، آنگاه که بر او جمع شدند، بر کسانی که در سمت راستش بودند، حمله می برد تا آنجا که از او هراسان گشتند «۲» به خدا! ندیدم انسان عزیز از دست داده ای را که فرزندان و یارانش کشته شده باشند، از او استوارتر و یا مصمم تر باشد. و به خدا! همانند او را پیش از او و یا بعد از وی ندیده ام در حالی که گفته «ابن خطاب فهری» را تمثل می نمود و بر زبان می آورد:

مهلا بنی عمنا ظلامتناان بنا سوره من القلق

لمثلکم تحمل السیوف و لاتغمز احسابنا من الرفق

انی لأنمی اذا انتمیت الی عز عزیز و معشر صدق

بیض سباط کأن اعینهم تکحل یوم الهیاج بالعلق «۳» «ای عموزادگان! در ستم به ما درنگ کنید که ما را موجی از پریشانی باشد».

«برای همچون شماست که شمشیرها به کار می آیند و اصل و نسب ما از مدارا، فرومایه نمی گردد».

«من هرگاه از اصل و نسب سخن گویم از عزّتی گرانمایه و گروهی با صداقت سخن می گویم».

---

(۱) شوشتری، خصائص الحسین، ص ۴۰.

(۲) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۸۸.

(۳) ریحانه الرسول، ص ۶۴ و در آن آمده است: «عجیب آن است که هر کس این ابیات را تمثل نمود، به قتل رسید، حضرت

حسین علیه السّلام در روز عاشورا به آنها تمثل جست و زید بن

علی در روز سبخه و یحیی بن زید در روز جوزجان و هنگامی که ابراهیم بن عبد اللّه بن حسن در قیامش بر ضد منصور به آنها تمثل جست، یارانش آن را بدشگون دانستند و چیزی نگذشت که تیری جفاکارانه به سوی وی آمد و او را به قتل رساند».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۳

«سپید چهرگانی که چشمانشان در روز نبرد، سرمه خون می کشند».

(۱) آنگاه بر دشمنان خدا حمله برد و با آنان به سخت ترین نبردی پرداخت که مردم دیده بودند، در حالی که بر میمنه سپاه یورش برده و چنین رجز می خواند:

الموت اولی من رکوب العارو العار اولی من دخول النار «مرگ از دچار ننگ شدن بایسته تر است و ننگ از داخل شدن به آتش شایسته تر باشد».

سپس بر میسره لشکر حمله برد در حالی که چنین رجز می خواند:

انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی «۱» «من حسین بن علی هستم که سوگند خورده ام بازنگردم».

«خانواده پدرم را حمایت می کنم و بر دین پیامبر حرکت نمایم».

(۲) آری، تو حسین هستی که دنیا را پر از شرافت و مجد نموده ای، تو تنها کسی هستی در این دنیا که از تصمیم و اراده ات بازنگشتی، نه خوار گشتی و نه سست شدی، بلکه در راه مبارزه پیش رفتی و دژهای ستمکاران و سرکشان را درهم کوبیدی.

(۳) تو بر دین جدّت، حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درگذشتی و برانگیزنده و تجدیدکننده می باشی که اگر تو نمی بودی، شبحی مبهم می ماند و اثری بر واقعیّت زندگی نمی داشت.

(۴) «ابن حجر» روایت کرده که امام می جنگید و این ابیات را می سرود:

انا ابن علی الحر من آل

هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر

---

(۱) ابن شهرآشوب، مناقب ۴/ ۱۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۴ و جدّی رسول اللّه اکرم من مشی و نحن سراج اللّه فی الناس یزهر

و فاطمه امی سلاله احمدو عمی یدعی ذو الجناحین جعفر

و فینا کتاب اللّه انزل صادقاو فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر «۱» «من فرزند علی آزاده از خاندان هاشم هستم که مرا این افتخار بس است هرگاه افتخار کنم».

«و جدّ من رسول خداست گرامی ترین کسی که بر زمین قدم برداشت و ما چراغ خدا هستیم که در میان مردم می درخشد».

«و فاطمه فرزند احمد مادر من است و عموی من جعفر است که صاحب دو بال نامیده می شود».

«و کتاب خدا در میان ما به راستی نازل شد و در مورد ماست که هدایت و وحی، یاد آورده می شود».

(۱)

موضعگیری افراد مجبور

بعضی از احمقهایی که به زور در سپاه ابن سعد حضور یافته بودند، برای نصرت و پیروزی امام بر دشمنانش، دست به دعا برداشتند.

«سعد بن عبیده» می گوید: «پیران ما از اهل کوفه بر روی تپه ای ایستاده بودند و گریان می گفتند: خداوندا! یاریت را بر او (حضرت حسین علیه السّلام) نازل فرما».

سعد بر آنان اعتراض کرد و گفت: «ای دشمنان خدا! چرا برای یاری رساندن به وی پایین نمی آیید «۲»».

---

(۱) الصواعق المحرقه، ص ۱۹۷. جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۱۹.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۵

(۱)

هراس ابن سعد

«ابن سـعد» از تلفات فراوانی که بر سـپاهش وارد شد، پریشان گشت آن پلید ناپاک، دست به تحریک کینه ها زد و سپاهیان را به جنگ با ریحانه رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله واداشت و گفت: «این فرزنـد علی است، این فرزند قاتل عرب است، از هر سو بر او یورش برید».

(۲) ابن سـعد، کینه هـای جـاهلی را بر ضـد امـام، تحریـک کرد و آنان را به یاد کشـته شـدن عربها به دست امیر المؤمنین علیه السّـلام انـداخت که بایـد انتقام خونهایشان را بگیرند، این منطقی است که با اسـلام ارتباطی ندارد؛ زیرا امام امیر المؤمنین علیه السّلام عربها را به قتل نرساند، بلکه آن حضرت، نیروهای شورشگر علیه اسلام و منحرفان از دین را به هلاکت رساند.

(۳) ابن سعد، به تیراندازان گفت که امام را نشانه گیرند، بنا به گفته مورخان، چهار هزار تیر به سوی آن حضرت، نشانه گرفته شده، بدن شریف حضرت، هدفی برای تیرهای آن ستمکاران گشت «۱». آنگاه حضرت، با آنان درگیر نبردی هول انگیز شد و آنچنان شجاعتی نمایان

ساخت که نظیر آن در همه دوره های تاریخ، مشاهده نشده است.

(۴)

دستیابی امام علیه السّلام بر آب

تشنگی، بر امام فشار آورد و تا حدّ زیادی به آن حضرت، زیان وارد ساخت، پس بر فرات حمله برد، در حالی که بنا به گفته بعضی از مورخان، چهار هزار نفر مأمور محافظت از آن بودند، ولی آنها از برابر امام، پای به فرار گذاشتند

---

(۱) بحار الانوار ۴۵/ ۵۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۶

و آن حضرت، بر آب دست یافته، با دست خود قدری آب برداشت تا تشنگی کشنده خود را برطرف سازد، پلیدی از آن قوم بر او فریاد زد: «آیا از آب لذّت می بری در حالی که به خانواده تو حمله شده است؟!».

(۱) امام بلندهمّت، آب را از دست فرو ریخت و کرامت خانواده اش را بر تشنگی خود ترجیح داده به سرعت به سوی خیمه رفت، ولی آن را سالم دید و دانست که آن نیرنگی بیش نبوده است «۱».

(۲) «ابن حجر» می گوید: «اگر این حیله را به کار نمی بردند و او را از آب بازنمی داشتند، بر او قدرت نمی یافتند چرا که وی آن دلیر بزرگی است که نه از بین می رود و نه دگرگون می گردد «۲».

(۳)

یورش بر خیمه گاه امام حسین علیه السّلام

امام آزادمنش، در میان اردوگاه دشمنان قرار گرفت و با آنان، به شدت درگیر سخت ترین نبرد شد، در حالی که آنان به خیمه گاه وی حمله برده بودند تا زنان و کودکان را غارت کنند، پس بر آنان فریاد زد:

«ای پیروان خاندان ابو سفیان! اگر شما را دینی نباشد و از آخرت نمی ترسید، در زندگیتان آزاده باشید، به اصل و نسبتان برگردید، اگر عرب هستید همان گونه که ادعا می کنید ...» «۳».

(۴) امام، با این سخنان، آنان را از محدوده اسلامی دور ساخت و به خاندان

---

(١)

ابن شهرآشوب، مناقب ۴/ ۵۸.

(۲) الصواعق المحرقه، ص ۱۹۷.

(۳) اللهوف، ص ۵۴ ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۶. طبری تاریخ ۵/ ۴۵۰. در الابکار فی وصف الصفوه الاخبار، ص ۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۷

ابو سفیان، دشمن شماره یک اسلام نسبت داد که پس از او، فرزندانش، رهبری نیروهای ستمگر را رهبری کردند، فاجعه کربلا هم، چیزی جز ادامه کینه ها و دشمنیهای آنان نسبت به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نبوده است ...

(۱) امام، آنان را به پیروی از سنّتهای عربی دعوت کرد که در روزگار جاهلیت برقرار بوده، از تعرض ننمودن به زنان و کودکان و هر نوع اذیت و آزاری. آنگاه، فرومایه پلید، شمر بن ذی الجوشن به سخن آمد و به امام گفت: «چه می گویی ای فرزند فاطمه؟!».

(۲) آن پلید، گمان می کرد که امام را با نسبت دادن آن حضرت به مادرش- سیده النساء- مورد بی حرمتی قرار داده است و نمی دانست که او را به معدن پاکی و نبوت نسبت داده، حضرت حسین علیه السّلام را افتخار و شکوه همین بس که سیده زنان جهانیان، مادرش باشد، آن گونه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است «۱».

(۳) امام به وی فرمود: «من با شما می جنگم، زنان را گناهی نیست، پس ستمگرانتان را مادام که زنده هستم از تعرض به خانواده ام بازدارید».

(۴) شمر، این مطلب را پذیرفت. آنگاه آن جنایتکاران، حضرت را در میان گرفته آنچنان با شمشیرها بر او ضربه می زدند و با نیزه ها او را می کوبیدند که از زخمهای آن حضرت، خون جاری شد.

---

(۱) حافظ سیوطی، الثغور الباسمه فی مناقب السیده فاطمه، ص ۴۴، از کتابهای گراورشده کتابخانه

امام امیر المؤمنین علیه السّلام. و در این کتاب آمده است «عمران بن حصین» روایت نموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عیادت فاطمه که بیمار بود رفت و به وی فرمود: چطور هستی؟ گفت:

بیمارم و درد مرا می افزاید، طعامی برای خوردن ندارم. فرمود: دخترم! آیا نمی پسندی که سرور زنان جهانیان باشی؟ گفت: پس مریم کجا باشد؟ فرمود: وی، سرور زنان جهان خود است و تو سرور زنان جهان خود هستی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۸

(۱)

آخرین خطابه امام حسین علیه السّلام

امام علیه السّلام با آن حالتی که داشت، سخنانی خطاب به دشمنانش ایراد فرمود و در آن خطابه، آنان را از فریب و فتنه دنیا، برحذر داشت. مورخان می گویند:

آن حضرت جز زمان کوتاهی پس از آن نماند که به شهادت رسید. آن خطابه چنین بوده است:

«ای بندگان خدا! خدا را پروا کنید و از دنیا برحذر باشید که دنیا اگر برای کسی باقی می ماند و کسی بر آن دوام می آورد، پیامبران به ماندن شایسته تر و به رضایت، بایسته تر و به قضا، خرسندتر بودند، ولی اینکه خداوند، دنیا را برای آزمودن آفرید و اهل آن را برای فنا خلق کرد، پس جدید، آن، از بین رونده و نعمتهای آن؛ نابود شونده و شادی آن، تیره و تار گردنده است، منزل به قناعت و سرای به عاریه باشد، پس توشه برگیرید که بهترین توشه تقوا باشد و از خداوند پروا کنید شاید رستگار گردید «۱»».

(۲)

امام علیه السّلام جامه ای کهنه می طلبد

امام علیه السّلام از اهل بیت خود خواست جامه ای کهنه برای او بیاورند تا کسی به آن رغبت نکند و آن را در زیر جامه هایش قرار دهد تا کسی آن را به غارت نبرد، پس پیراهن کوچکی برایش آوردند، ولی آن را نپسندید و فرمود: «آن جامه کسی است که به خواری رسیده باشد». آنگاه جامه ای را گرفت و آن را شکافت و در زیر جامه هایش قرار داد ولی هنگامی که به شهادت رسید، آن را نیز از او به تاراج بردند «۲».

---

(۱) زهر الآداب ۱/ ۱۶۲. کفایه الطالب ص ۴۲۹.

(۲) طبرانی المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۳۹

(۱)

وداع امام حسین علیه السّلام با خانواده اش

امام علیه السّلام به سوی خانواده اش بازگشت تا آخرین وداع را با آنان داشته باشد، در حالی که از زخمهایش، خون جریان داشت، به بانوان حریم رسالت و آزادزنان سرای وحی، سفارش نمود که چادرهای خود را بپوشند و برای بلا آماده شوند و آنان را به صبر و تسلیم در برابر قضای الهی دستور داد و فرمود:

«برای بلا، آماده باشید و بدانید که خداوند شما را حمایت و محافظت می کند و از شرّ دشمنان، نجات می دهد و عاقبت کار شما را به خیر می گرداند، دشمن، شما را به انواع عذابها گرفتار می سازد و به جای این مصیبت، انواع نعمتها و کرامتها را به شما عوض می دهد، پس شکایت نکنید و به زبان چیزی مگویید که از ارزش شما بکاهد» «۱».

(۲) دولتها نابود می شوند و کشورها از بین می روند و تمدنها نیست می شوند اما این ایمان که آن را مرزی نباشد، به بقا شایسته تر و به جاودانگی از هر موجودی در این زندگی،

بایسته تر است. کدام جان است که چنین فجایعی را تحمل کند و با ثبات عزم، خرسندی و تسلیم در برابر امر خداوند، از آنها استقبال نماید؟ او کسی جز حسین علیه السّلام نیست، امید پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ریحانه آن حضرت و تصویر کاملی که نمایانگر حضرتش می باشد.

(۳) جانهای دختران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنگاه که امام را با آن حال دیدند به اندوه گداخته شد، به او آویختند و با دلهایی پریشان گشته با او وداع کردند، چهره هایی از هراس بی رنگ شده. امام که آنان را دید لرزه بر اندامشان افتاده، بسیار به درد آمد.

---

(۱) مقرّم، مقتل الحسین، ص ۲۷۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص: ۳۴۰

(۱) «امام کاشف الغطاء» می گوید: «چه کسی می تواند حضرت حسین علیه السّلام را برای تو به تصویر کشد، در حالی که امواج بلا در اطرافش متلاطم گشته و مصیبتها از هر سو بر او سرازیر شده، در آن حالت، تصمیم گرفته بود که با خانواده و باقیمانده کودکانش، وداع کند، پس به سراپرده ای که بر آزاد زنان نبوت و دختران علی و زهرا علیها السّلام زده شده بود، نزدیک شد، آن بانوان بزرگوار همچون دسته ای از کبکهای پریشان گشته، خارج شدند و او را که غرقه در خون خود بود، در میان گرفتند، آیا می توانی حال آنان و حال حسین را در آن وضعیت هول انگیز در نظر مجسم نمایی و قلبت نسوزد و عقلت سرگشته نشود و اشکت روان نگردد؟» «۱».

(۲) محنت امام در وداع با عیال، از سخت ترین و شدیدترین محنتها و مصایبی بود که آن حضرت تحمل نمود؛ زیرا دختران رسول

خدا صلّی اللّه علیه و آله بر صورت خود زدند و صدای گریه و شیون آنان، بلند گشت در حالی که جدشان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به گریه و زاری یاد می کردند، خود را بر امام افکندند تا با وی وداع کنند، این صحنه هول انگیز در جان امام به حدی اثر گذاشت که میزان آن را جز خداوند نمی داند.

(۳) پلید ناپاک، «عمر بن سعد» بر نیروهای مسلّحش فریاد کشید و آنان را به یورش بر امام تحریک نمود و گفت: «مادام که به خود و خانواده اش مشغول است، بر او یورش برید که به خدا اگر برای شما فراغت یافت، میمنه شما از میسره تان، تفاوتی نخواهد داشت».

(۴) آن پلیدان، بر حضرت، یورش بردند و تیرهای خود را به سویش پرتاب

---

(۱) جنه المأوی، ص ۱۱۵.

نمودند که آن تیرها میان طنابهای خیمه ها افتاد و بعضی از آنها به چادرهای برخی از زنان برخورد کرد که پریشان گشتند و وارد خیمه شدند. آنگاه امام حسین علیه السّلام، همچون شیری خشمگین به سوی آن مسخ شدگان خارج شد و با شمشیر خود به درو کردن آن سرهای پلید پرداخت، در حالی که تیرها از راست و چپ بر او پرتاب می شد و آن حضرت، با سینه و گردن با آنها مواجه می گشت «۱»، از آن میان، تیرهایی که به آن حضرت اصابت نمودند و امام را به سختی مجروح ساختند عبارتند از:

(۱) ۱- تیری که به دهان پاک آن حضرت اصابت نمود و خون پاکش جاری گشت، حضرت دستش را در زیر آن زخم گرفت و هنگامی که پر از

خون شد، آن را به سوی آسمان بالا برد و خطاب به خدای تعالی گفت: «خداوندا! این، در راه تو اندک است» «۲».

(۲) ۲- تیری که به پیشانی شریف درخشنده به نور نبوت و امامتش برخورد نمود که «ابو حتوف جعفی» به سوی وی پرتاب کرده بود، خون مبارکش روان گشت، حضرت، دو دست خود را به دعا بر آن آدمکشان جنایتکار برداشت و گفت: «خداوندا! تو می بینی وضعی را که من از دست بندگان نافرمانت در آن هستم. خداوندا! آنان را به شمار آور و قدرتمندانه به هلاکت رسان و بر روی زمین کسی از آنها را باقی مگذار و هرگز آنان را مبخشای».

(۳) آنگاه بر آن سپاه فریاد کشید: «ای مردم بدکردار! بعد از محمد با عترتش چه بد عمل کردید، شما پس از من کسی را نخواهید کشت که کشتن او را مهم

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین علیه السّلام، ص ۲۷۷- ۲۷۸.

(۲) الدر النظیم، ص ۵۵۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۴۲

شمارید بلکه آن کار پس از کشتن من، بر شما آسان می شود، سوگند به خدا! من امیدوارم که خداوند مرا به شهادت کرامت فرماید و سپس برای من از شما انتقام بگیرد، در حالی که متوجه نباشید ...» «۱».

(۱) پاداش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که آنان را از زندگی در بینوایی و بدبختی نجات داد، این بود که بر فرزندانش تعدّی نمودند و خونشان را ریخته، در مورد آنان مرتکب اعمالی شدند که پوستها از آن می لرزند و چهره ها به شرم، نمناک می شوند ...

خداوند، دعای امام را اجابت فرمود و برای او از دشمنان جنایتکارش انتقام گرفت؛ زیرا جز اندکی

نماندنـد تـا فتنه هـا و طوفانهـا بر سـر آنان فرود آمـد و انقلابی عظیم «مختار»، به خونخواهی امام برخاست و به تعقیب و پیگرد آنان پرداخت در حالی که آنان به بیابانها گریخته بودند و مأموران مختار در پی ایشان می تاختند تا اینکه بسیاری از آنها را به هلاکت رساند.

(۲) «زهری» می گوید: «از قاتلان حسـین، کسـی باقی نماند مگر اینکه به کیفر رسید، یا به قتل، یا به کور شدن، یا به روسیاهی و یا از بین رفتن ملک در مدتی اندک» «۲».

(۳) ۳- از مهمـترین چیزهـایی کـه امـام را بـه شـدت مجروح سـاخت، آن اسـت کـه مورخـان می گوینـد: امـام، پس از اینکه خونریزی، آن حضـرت را ناتوان ساخته بود، اندکی ایسـتاد تا استراحت کند که پلیدی، سـنگی به سوی حضرت پرتاب نمود و به پیشـانی شـریف امـام اصـابت کرد، خون بر چهره اش جاری شـد، امام پیراهن خود را برداشت تا خون را از روی چشـمانش پاک کند که پلید دیگری

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۷۸.

(۲) ابن قتیبه، عیون الاخبار ۱/ ۳۰۰- ۳۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۴۳

تیری بـا سه پیکـان بر آن حضـرت زد و بر قلب مبارکش اصابت کرد؛ قلبی که مهربانی و دلسوزی برای همه مردم را دارا بود، آنگاه حضرت به نزدیک شدن اجل حتمی، یقین کرد و به سوی آسمان نظر افکند در حالی که می گفت:

بسم اللّه و بـاللّه و علی ملّه رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله ... پروردگـارا! تو می دانی که آنـان فردی را می کشـند که بر روی زمین فرزند دختر پیامبری غیر از من نباشد».

(۱) آنگاه، تیر را از پشت خود خارج ساخت و خون همچون

ریزش ناودان سرازیر گشت، آن حضرت، دست خود را جلو آن گرفت و هرگاه پر می شد به سوی آسمان پرتاب می کرد و می گفت: «حضور در دیدگاه خداوند، آنچه بر من وارد گشته را آسان می کند».

امام، از خون خود مقداری برداشت و چهره و محاسن خود را با آن آغشته ساخت با هیبتی چون هیبت پیامبران، آنگاه چنین فرمود: «این چنین خواهم بود تا خداوند و جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را ملاقات کنم در حالی که به خون خود آغشته باشم ...» «۱».

(۲) ۴- «حصین بن نمیر» تیری به سوی آن حضرت انداخت که به دهان مبارکش اصابت کرد، خون جاری گشت و آن حضرت، خون را با دست خود می گرفت و به سوی آسمان پرتاب می کرد، در حالی که بر آن جنایتکاران مجرم، چنین نفرین می کرد: «خداوندا! آنان را به شمار آور و با قدرت، هلاک کن و بر روی زمین، کسی از آنان را باقی مگذار «۲»».

تیرها بر آن حضرت، پی درپی می رسیدند تا آنجا که بدن شریف

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۴.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۷.

حضرت، قطعه ای از آنها شد ... در حالی که ریزش خون و محنت تشنگی او را سخت رنج داده بود، پس بر زمین نشست و از شدت درد، گردنش را حرکت می داد، در این وضع بود که پلید ناپاک، «مالک بن نسر»، بر او حمله برد و آن حضرت را دشنام داده با شمشیر، ضربه ای بر او زد، کلاه بلندی که امام بر سر داشت از این ضربه، پر از خون شد. امام نگاهی به وی انداخت و او را

نفرین کرد و فرمود: «با دست راست نخوری و نیاشامی و خداوند تو را با ستمکاران محشور سازد».

آنگاه آن کلاه بلند را انداخت و با شب کلاه عمامه بست «۱». آن ستمگر به سوی کلاه بلند امام رفت و آن را گرفت که دستهایش فلج شدند «۲».

(۱)

امام علیه السّلام به همراه ابن رباح

«مسلم بن رباح»، آخرین فرد از یاران امام بود که همراه حضرت باقی ماند، تیری به صورت مبارک امام اصابت کرد، آن حضرت بر زمین نشست و آن را کشید، خون جاری شد، امام دیگر توانی نداشت، پس به ابن رباح فرمود: «دو دست خود را از این خون، پر کن».

ابن رباح، دستهایش را زیر آن زخم گرفت و هنگامی که پر شدند، امام به وی فرمود: «آن را در دست من بریز».

وی آن را در دست حضرت ریخت و حضرت آن را سوی آسمان بالا برد و خطاب به خدای تعالی گفت: «خداوندا! انتقام خون فرزند دختر پیامبرت را

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۴۵

مطالبه فرما».

آنگاه آن خون مبارک را به سوی آسمان پرتاب کرد و بنا به گفته ابن رباح، قطره ای از آن بر زمین نیفتاد «۱».

(۱)

مناجات امام حسین علیه السّلام با خداوند

امام علیه السّلام در آن لحظات پایانی، به سوی خدا روی آورد و با قلبی متوجه به پروردگار، با او به راز و نیاز و تضرع در پیشگاه وی پرداخت و از فجایع و مصیبتهایی که به آن حضرت رسیده بود، به درگاهش شکایت نمود و گفت:

«بر قضای تو صبر می کنم که پروردگاری جز تو نیست، ای فریادرس! مرا پروردگاری جز تو و معبودی به غیر از تو نیست، بر

حکم تو صبر می کنم، ای مـددرسان کسـی که مـددرسانی نداشـته باشـد! ای پیوسـته ای که او را پایانی نباشد! ای زنده کننده مردگان! ای پایدار بر هر نفسی! میان من و آنان حکم کن که تو بهترین حاکمان هستی» «۲».

(۲) این ایمانی است که با همه وجودش آمیخته شده

و از مهمترین عناصر وجود او گشته بود ... وی به خدا پیوسته و بر قضای او صبر نمود، فجایع و مصیبتهایی که بر وی رسیده و از آن رنج دیده را به خدا واگذار کرده بود. این ایمان عمیق همه آنچه را که بر وی رسیده، از یاد آن حضرت برده بود.

(۳) «دکتر شیخ احمد وائلی»، در قصیده برجسته اش می گوید:

یا ابا الطف و ازدهی بالضحایامن ادیم الطفوف روض خیل

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۲۳. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: ۴۳۱- ۴۳۲.

(۲) مقرم، مقتل ص ۲۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۴۶ نخبه من صحابه و شقیق و رضیع مطوق و شبول

و الشباب الفینان جف ففاضت طلعه حلوه و وجه جمیل

و توغلت تستبین الضحایاو زواکی الدماء منها تسیل

و مشت فی شفاهک الغر نجوی نم عنها التحمید و التهلیل

لک عتبی یا ربّ ان کان یرضیک فهذا الی رضاک قلیل «ای صاحب روز عاشورا، در حالی که از خاک کربلا سبزه زاری زیبا، شاداب گشته بود».

«گزیده ای از یاران و برادری و شیرخواره ای گردنبند به گردن و شیر بچگانی».

«و جوانان برومندی که از دست داده بودی با آن چهره های زیبا و صورتهای دلنشین».

«تو پیش رفتی تا قربانیان را ببینی که خونهای پاک از آنان روان بود».

«از میان لبان با شکوهت، نجوایی جریان یافت که سپاس خدای و تهلیل او را می گفت».

«پروردگارا! تو باید خشنود گردی، اگر تو را خشنود می سازد که این در برابر رضای تو، اندک است».

(۱)

یورش بر امام حسین علیه السّلام

خداوندا آن گروه جنایتکاری که پلیدترین افراد روی زمین و فرومایگانی ناپاک بودند به سوی آن حضرت، از هر سوی حمله

آوردند و با شمشیرها و نیزه ها بر او ضربه ها می زدند.

«زرعه بن شریک تمیمی» بر کف دست چپ

حضرت، ضربه ای زد و فرومایه دیگری بر شانه اش ضربه ای وارد کرد، از کینه توزترین دشمنان نسبت به حضرت، «سنان بن انس» بود که گاهی با شمشیر به آن حضرت ضربه ای می زد و گاهی با نیزه بر او حمله می برد و به این کار خود افتخار می کرد و آنچه را که با آن حضرت انجام داده بود برای حجاج تعریف می کرد و افتخارکنان می گفت: «با نیزه بر او کوبیدم و با شمشیر، قطعه قطعه اش کردم!!».

حجاج با وجود سنگدلی اش، به درد آمد و بر او فریاد زد: «ولی شما دو نفر در یک سرای با یکدیگر فراهم نخواهید آمد» «۱».

(۱) دشمنان خدا از هر طرف، امام را در میان گرفتند در حالی که خون پاکش از شمشیرهایشان می چکید. بعضی از مورخان گفته اند که در اسلام، هیچ کس همچون حضرت حسین علیه السّلام، ضربه نخورده بود؛ زیرا یکصد و بیست زخم از ضربه های شمشیرها و زخمهای نیزه ها و اثر تیرها در بدن آن حضرت یافت شد «۲».

(۲) امام، مدتی بر روی زمین ماند، همگی از هیبتش و از اینکه بر او یورش برند و وی را به قتل برسانند بیم داشتند لذا عقب ماندند. «سید حیدر» می گوید:

فما اجلت الحرب عن مثله صریعا یجبّن شجعانها «هیچ جنگی همانند او را نمایان نساخت که بر زمین افتاده بود، ولی شجاعان از او بیم داشتند».

(۳) هیبتش دلها را می گرفت تا آنجا که بعضی از دشمنانش گفتند: «زیبایی

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۴.

(۲) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۳.

چهره و نور صورت با شکوهش ما را از اندیشیدن به

قتل وی، مشغول داشت».

هیچ فردی به وی نرسید مگر اینکه دوست نمی داشت که خود قاتلش باشد و بازمی گشت «۱».

(۱)

خارج شدن حضرت زینب علیها السّلام

نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت زینب علیها السّلام از خیمه اش با پریشانحالی خارج شد، در حالی که برادر و دیگر افراد خانواده اش را سوگواری می نمود و با سوز دل می گفت: «کاش آسمان بر زمین می افتاد!».

ابن سعد، جلو آمد، حضرت زینب بر او فریاد زد: «ای عمر! آیا راضی شدی که ابا عبد اللّه کشته شود و تو به او نگاه کنی؟».

آن پلید، از او روی برگرداند، در حالی که اشکهایش بر ریش شومش جاری بود «۲».

(۲) آن بزرگ بانو، بیش از این طاقت نیاورد که برادرش را با آن حالت بنگرد، حالتی که صبر را می لرزاند، پس به سوی خیمه اش بازگشت تا زنان و کودکان پریشانحال را آرام سازد.

(۳)

فاجعه عظیم

امام علیه السّلام مدتی طولانی از روز را باقی ماند در حالی که زخمها و سختی خونریزی، آن حضرت را از پای انداخته بود. آنگاه بر آن جنایتکاران فریاد زد:

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۸۲.

(۲) جواهر المطالب ۲/ ۲۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۴۹

«آیا برای کشتن من جمع شده اید؟ به خدا! بعد از من بنده ای از بندگان خدا را نخواهید کشت، سوگند به خدا! من امیدوارم که خداوند مرا با خواری شما کرامت بخشد و سپس از جایی که متوجه نباشید برای من از شما انتقام گیرد ...».

(۱) شقاوتمند گناهکار، «سنان ابن انس»، شمشیر خود را کشیده بود و نمی گذاشت کسی به امام نزدیک شود تا مبادا در گرفتن سر آن حضرت، بر او پیش دستی کند و او جایزه را از سرورش فرزند مرجانه، از دست بدهد.

عمر بن سعد ناپاک، روی به شبث بن ربعی کرد و به او گفت: «فرود آی

و سرش را برای من بیاور».

شبث، بر او اعتراض کرد و گفت: «من با او بیعت نموده و سپس خیانت نمودم، حال، فرود آیم و سرش را ببرّم، نه به خدا! چنین نخواهم کرد ...».

ابن سعد ناراحت شد و او را تهدید نمود و گفت: «در این صورت به ابن زیاد گزارش می دهم».

- «به او گزارش بده» «۱».

(۲) «شمر»، بر یاران فرومایه جنایتکارش فریاد زد: «وای بر شما! در مورد این مرد، منتظر چه چیزی هستید؟ او را بکشید، مادرانتان به عزایتان بنشینند».

(۳) «خولی بن یزید» به سوی حضرت رفت تا او را شهید کند، ولی سست شد و به لرزه افتاد؛ زیرا هیبت امام، او را گرفته بود، آنگاه سنان بن انس پلید بر او اعتراض کرد و بر او فریاد زد: «خداوند بازویت را بشکند و دستت را از تن جدا کند»، سپس- بنا به آنچه بعضی از مورخان می گویند «۲» ما آنها را بعدا بیان خواهیم

---

(۱) الدر النظیم فی مناقب الائمه، ص ۵۵۱.

(۲) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۶.

کرد- همچون سگ، به سوی امام حمله برد و سر مبارکش را از تن جدا ساخت.

سر مبارک امام علیه السّلام را از تن جدا ساخت در حالی که لبخندی از خرسندی، اطمینان و پیروزی جاودانی که به دست آورده بود، بر لب داشت.

(۱) امام، جانش را به عنوان بهایی برای قرآن کریم تقدیم نمود، قیمتی برای شرافت، عزّت و بزرگ منشی که انسانیّت به آن، بلندی می یابد ...؛ قیمتی که تقدیم کرد، گران و عظیم بود؛ زیرا مظلوم، ستمدیده و غریب کشته شد، پس از آنکه داغ مصیبت فرزندان و اهل

بیت و یارانش را کشید و در حالی که تشنه بود، در برابر دیدگان افراد خانواده اش، سر بریده گشت، پس کدام بها، از این بهایی که امام به طور خالص در پیشگاه خداوند به عنوان قربانی تقدیم نمود، گرانقدر تر است؟

(۲) امام با فداکاری عظیم و جانبازی اش، با خداوند به دادوستد پرداخت و تجارتش، تجارتی سودآور بود که خدای تعالی فرموده است:

«خداوند، جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده، آنها در راه خدا جهاد می کنند تا دشمنان دین را به قتل رسانند، یا خود کشته شوند، این وعده قطعی است بر خداوند و عهدی است که در سه (دفتر آسمانی) تورات، انجیل و قرآن یاد فرموده و از خدا باوفاتر به عهد کیست؟ ای اهل ایمان! شما به خود در این معامله بشارت دهید که این معاهده با خدا به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگی است» «۱».

(۳) به تحقیق، امام در دادوستدش، سود برد و افتخاری را به دست آورد که

---

(۱) توبه/ ۱۱۰: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

جز او کسی به آن دست نیافته است، زیرا در خانواده شهدای حق، کسی نیست که به شرافت، مجد و جاودانگی همانند آنچه امام بدان دست یافته است رسیده باشد، این دنیاست که یاد او را گرامی می دارد و این حرم مقدس آن حضرت است که عزیزترین و مهمترین حرم

بر روی زمین گشته است.

(۱) امام بزرگوار، پرچم اسلام را بلند و در اهتزاز برداشت، در حالی که با خون وی و خون شهیدان اهل بیت و یارانش، آغشته است و در گستره این جهان هستی، نور افشانی می کند و افقهای بزرگوارانه ای برای ملتهای جهان و امتهای زمین، برای حریت و کرامتشان می گشاید.

(۲) امام علیه السّلام به شهادت رسید تا در سرتاسر این هستی، دولت حق را به پای دارد و جامعه را از حکومت امویان نجات دهد، آنان که حقوق انسان را منکر شدند و کشور را به کشتزاری برای خود تبدیل کردند تا برای خود هر آنچه را خواهند، برگیرند.

(۳)

قاتل جنایتکار

اشاره

مورخان، در مورد مجرم گناهکاری که بر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یورش برد و آن حضرت را به شهادت رساند، اختلاف دارند؛ بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

(۴)

۱- سنان بن انس

بسیاری از مورخان بر آنند که شقاوتمند جنایتکار، «سنان بن انس» بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۵۲

سر امام علیه السّلام را از تن جدا کرد، «۱» شاعر درباره او می گوید:

وای رزیه عدلت حسیناغداه تبیره کفا سنان «۲» «کدام مصیبت با مصیبت حسین برابر است، آن روز که دستان سنان او را کشتند».

(۱)

۲- شمر بن ذی الجوشن

بعضی از منابع گفته اند که «شمر بن الجوشن» پیسی گرفته، قاتل امام علیه السّلام بوده «۳»؛ زیرا این پلید از کینه توزترین مردم

نسبت به امام بود.

«رینهارت دوزی» خاورشناس می گوید: «شمر، لحظه ای در کشتن نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تردید به خود راه نداد، وقتی که دیگران از این جنایت شنیع، خودداری کرده بودند، هر چند آنان در کفر، همانند وی بوده اند «۴»».

(۲)

۳- عمر بن سعد

مقریزی و دیگران گفته اند: «عمر بن سعد» بود که امام را کشت، پس از آنکه دیگر آدمکشان جنایتکار از کشتن آن حضرت خودداری کرده بودند. «۵»

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۷۸. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸. البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۸. انساب الاشراف ۳/ ۴۰۹. تاریخ القضاعی ۳۳۰.

(۲) الاستیعاب ۱/ ۳۹۵.

(۳) خوارزمی مقتل ۲/ ۳۶. مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

(۴) مسلمانان اسپانیا.

(۵) مقریزی خطط ۲/ ۲۸۵، دار احیاء العلوم.

(۱)

۴- خولی بن یزید اصبحی

بعضی از منابع گفته اند: «خولی بن یزید اصبحی» امام را کشت و سر از تنش جدا کرد «۱».

(۲)

۵- شبل بن یزید اصبحی

بعضی از مورخان گفته اند: «خولی بن یزید اصبحی» از اسب خود فرود آمد تا سر امام را جدا سازد، ولی دستهایش به لرزه افتادند، برادرش شبل به سوی او فرود آمد و سر حضرت را جدا کرده آن را به برادرش سپرد «۲».

(۳)

۶- حصین بن نمیر

این را بعضی از مورخان نوشته اند «۳».

(۴)

۷- مردی از مذحج

این را «ابن حجر» نوشته «۴» و تنها وی این را گفته است.

---

(۱) ابن شهرآشوب، مناقب ۴/ ۱۱۱. درر الابکار فی وصف الصفوه الاخیار، ص ۳۸. و در آن آمده است که «عمر بن سعد» به یارانش گفت: فرود آیید و سرش را جدا کنید. پس «نصر بن حرشه ضبابی» فرود آمد و با شمشیر خود بر گردن حسین می زد که ابن سعد، خشمگین شد و به مردی که در سمت راستش بود، گفت: وای بر تو! به سوی حسین فرود آی و او را راحت کن، پس خولی به سوی او فرود آمد و سر از تنش جدا کرد.

(۲) تاریخ الخمیس ۲/ ۲۹۸، مؤسسه شعبان.

(۳) لم أجده. الافاده فی تاریخ الائمه الساده.

(۴) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳.

(۱)

۸- مهاجر بن اوس

«سبط بن جوزی»، این مطلب را نوشته «۱» و جز او کسی آن را نقل ننموده است.

اینها بعضی از اقوال می باشند. آنچه ما بر آنیم این است که «شمر بن ذی الجوشن» از جمله کسانی است که کشتن امام را بر عهده گرفت و همراه با «سنان» در جدا کردن سر آن حضرت شرکت داشته است، آن گونه که بعضی از مورخان بر آن بوده اند «۲».

(۲) به هر حال، وای بر آن بدبختی که به ارتکاب این جنایت اقدام نمود؛ زیرا زشت ترین کاری است که مرتکب شده، از

روزی که خداوند این زمین را آفرید، تا روزی که آن را وارث می شود.

(۳) از حضـرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مورد عذاب دردناکی که قاتل حضـرت حسین علیه السّلام در سرای آخرت می بیند، روایت شده که فرمود: «قاتل حسین در تابوتی از

آتش است که نیمی از عذاب اهل آتش بر او خواهد بود، در حالی که دستها و پاهایش با زنجیرهایی از آتش بسته شده و سرنگون است تا در آتش جهنم بیفتد. او را بویی باشد که اهل آتش از بدبویی آن، نزد پروردگارشان پناه می جویند و او در آن جاویدان بوده عذاب عظیم را می چشد، هر قدر پوستهایشان پخته شود، پوستهای دیگری به آنها می دهیم تا عذاب دردناك را بچشند که ساعتی از آنها تخفیف داده نشود و از آب جوشان جهنم نوشانده می شوند، وای بر آنان از عذاب خدای عزیز و جلیل!» «۳».

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان.

(۲) الافاده فی تاریخ الائمه الساده.

(۳) ابن مغازلی، مناقب، ۶۶، ح ۹۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۵۵

(۱) با چه رویی به دیدار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می رود، در حالی که آن حضرت را به عزای ریحانه و سبطش نشانده است. «منصور نمری» می گوید:

ویلك یا قاتل الحسین لقدنؤت بحمل ینوء بالحامل

أی حباء حبوت احمد فی حضرته من حراره الثاکل

بأی وجه تلقی النبی و قددخلت فی قتله مع القاتل «۱» «وای بر تو ای قاتل حسین! باری را بر گردن گرفتی که بر حامل آن سنگین باشد».

«چه نیکی به پیامبر در قبرش رسانده ای از داغ سوگواری؟».

«با چه رویی با پیامبر دیدار می کنی، در حالی که در کشتن او به همراه قاتل شده ای».

(۲)

عمر و سال شهادت امام حسین علیه السّلام

مورخان در مورد عمر امام علیه السّلام به هنگام شهادت اختلاف نموده اند که بعضی از گفته ها بدین شرح می باشند:

۱- ۵۸ سال، بیشتر مورخان بر این عقیده اند «۲».

۲- ۵۶ سال، یعقوبی به آن معتقد است و می گوید: چون آن حضرت در سال چهارم از

هجرت متولد گردیده است «۳».

---

(۱) زهر الآداب ۳/ ۶۶۹. الاغانی ۱۲/ ۲۱. الاستیعاب ۱/ ۳۹۵.

(۲) الاستیعاب ۱/ ۳۹۷. تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۶. إرشاد المفید ۲/ ۱۳۳. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۸. طبرانی، معجم کبیر ۳/ ۱۱۱، ح ۲۸۱۰. مجمع الزوائد: ۹/ ۱۹۷- ۱۹۸.

(۳) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۵۶

۳- ۵۷ سال «۱».

۴- ۶۵ سال «۲».

(۱) امّا سال شهادت آن حضرت، سال ۶۱ هجری است بنا به آنچه بیشتر مورخان نقل کرده اند «۳» که مصادف است با دهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی «۴».

و آنچه حجه الاسلام شیخ محمد رضا آل کاشف الغطاء- رحمه اللّه- نقل نموده که در دهم ژوئیه بوده است «۵»، واقعیتی ندارد ...

(۲) مورخان می گویند: میان وفات حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و روزی که حضرت حسین علیه السّلام، در آن کشته شد، پنجاه سال فاصله بود «۶»، مسلمانان، در نظر نگرفتند که آن حضرت، ریحانه پیامبرشان و سبط وی بوده که او را در میان امتش بر جای گذاشته بود.

(۳)

پیدا شدن سرخی در آسمان

زمین به لرزه افتاد و افقهای هستی، تیره و تار گشت «۷» و سرخی هراس

---

(۱) الاستیعاب ۱/ ۳۹۷.

(۲) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۱.

(۳) اسد الغابه ۲/ ۲۰. الاصابه ۱/ ۳۳۵. الاستیعاب ۱/ ۳۹۳. مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷.

یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۵.

(۴) تاریخ الدول العربیه، ص ۱۴۴، جدول پیوسته به فجر الاسلام، ص ۳۰۵، جدول پیوسته به تاریخ الدول ابن العبری که با آنچه یعقوبی در تعیین ماه گفته است، توافق دارد.

(۵) مجله العرب سال نخست، شماره ۲۳ و ۲۴.

(۶) تاریخ الخمیس ۲/ ۲۹۹.

(۷) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۴. تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۵۷

انگیزی در

آسمان گسترش یافت «۱»، این اخطاری از خداونـد برای آن آدمکشان جنایتکار بود که همه حرمتهای خـدا را شکسـته بودند. درباره این افق شعله ور در سرخی و آتش است که «ابو العلاء معری» می گوید:

و علی الافق من دماء الشهیدین علی و نجله شاهدان

فهما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان

ثبتا فی قمیصه لیجی ء الحشرمستعدیا الی الرحمن «بر افق از خونهای دو شهید، علی و فرزندش، دو شاهد وجود دارد».

«زیرا آنان در اواخر شب، دو فجر هستند و در آغازهایش، دو شفق می باشند».

«در پیراهن او نقش بسته اند تا روز قیامت بیاید و نزد خدای رحمان شکایت برد».

آفتاب نیز در حالی که رو به غروب می رفت، ظاهر شد که با جهان بینوا، در غمها و سوگهایش، مشارکت داشت.

(۱)

اسب امام حسین علیه السّلام

اسب حضـرت حسـین علیه السّـلام پیشانیش را به خون امام شهید آغشته کرد و پریشان به سوی خیمه حضرت دوید تا خانواده اش را از قتل آن حضـرت، آگاه کند. هنگامی که زنان به او نگریسـتند، از کشته شدن آن حضرت آگاه شدند «۲»، در زیارت ناحیه آمده است: «هنگامی که زنان، اسب را خوار گشـته و زین را بر آن سـرنگون دیدند، از سراپرده ها با موهای پریشان و بر صورت خود زنان با

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۴۲ شبیه آن آورده است.

(۲) تاریخ مظفری، ص ۲۰۸.

صورتهای هویدا، خارج شدند و شیون می کردند، پس از عزت، ذلیل گشته بودند و به سوی قتلگاه حسین شتافتند».

(۱) بزرگ بـانوی وحی، فریـاد کشـید: «وا محمـدا! وای پـدر جـان! وای علی جـان! وای جعفر! وای حمز! این حسـین است در بیابان، در کربلا

به روی زمین افتاده، کاش آسمان بر زمین فرود می آمد و کاش کوهها بر دشتها کوبیده می شدند» «۱».

سپاهیان سراسیمه شدند و دوست داشتند که زمین در زیر پایشان فرو رود، اشک آن جفاکاران از شدت مصیبت دختران رسالت، جاری گشت.

(۲)

سوزاندن خیمه ها

آن پلیدان به سوی خیمه گاه امام رفتند و بدون توجه به اینکه دختران رسالت و بزرگ بانوان وحی در آنها بودند، در حالی که شعله هایی از آتش با خود داشتند «۲»، منادی آنان فریاد می زد: «خانه های ظالمان را به آتش کشید!».

خداوندا! خانه امام- به ادعای آنان- خانه ظلم بود و خانه فرزند مرجانه، خانه عدل! در حالی که وی و پدرش، مردم را غرق در ظلم و ستم کرده بودند.

(۳) هنگامی که آتش در خیمه ها شعله ور شد، دختران رسالت و بزرگ بانوان وحی، از چادری به چادری دیگر می گریختند، در حالی که آتش به دنبال آنان بود، یتیمان، فریادشان بلند بود و بعضی به دامن عمه شان حضرت زینب آویخته بودند تا آنان را از آتش حمایت کند و ستم جفاکاران را از آنها دور سازد. و بعضی دیگر سر به بیابان نهادند و برخی نیز از آن مسخ شدگانی که دلهایشان از رحمت و عطوفت تهی گشته بود، پناه می جستند، آن صحنه چنان بود که کوهها از آن

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

(۲) مظفری، تاریخ، ص ۲۲۸.

شکافته می شدند، آن منظره در طول مدت زندگانی حضرت امام زین العابدین علیه السّلام پس از پدرش، از ذهن آن حضرت دور نشد و پیوسته با اندوه و حسرت از آن یاد می کرد و می فرمود:

«به خدا! هرگاه به عمّه ها و خواهرانم نگاه می کنم، بغض

مرا می گیرد و فرار کردن آنان را در روز عاشورا از چادری به چادر دیگر و از خیمه ای به خیمه ای دیگر به یاد می آورم، در حالی که منادی آن قوم فریاد می کشید:

خانه های ظالمان را به آتش کشید».

(۱)

غارت نمودن پیکر امام علیه السّلام

سپاه ابن سعد، زشت ترین گناهان و فجیع ترین جنایات را مرتکب شدند، با سنگدلی به سوی جسد امام بزرگ، شتافتند و به غارت کردن جنگ افزار و جامه های او پرداختند. شخصی از بنی نهشل، شمشیر آن حضرت را برد «۱» که شمشیر حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به نام «ذو الفقار» بود «۲». «قیس بن اشعث» که از فرماندهان سپاه بود، حوله آن حضرت را که از خز بود، برد که بر او خرده گرفتند و «قیس القطیفه» نامیده شد.

(۲) «اسحاق بن حویه» نیز پیراهن حضرت را برد، «اخنس بن مرشد»، عمامه او را «۳» و «بحیر» شلوارهایش را برد و آنها را پوشید که زمینگیر و فلج

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۰۹.

(۲) تاریخ سیاسی دول عربی ۲/ ۷۵. و در حاشیه آن آمده است که این شمشیر را پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روز بدر، به غنیمت برد (ابن هذیل، حلیه الفرسان و شعار الشجعان، ص ۱۵). و ذو الفقار نامیده شد؛ زیرا به ستون فقرات شبیه بود (کنوز الفاطمیین، ص ۵۴)، این شمشیر در اختیار عباسیان قرار گرفت و پس از آن به فاطمیان انتقال یافت (المجالس، خطی). انساب الأشراف ۳/ ۴۰۹.

(۳) مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۸۴.

گشت «۱». چیزی بر بدن امام باقی نگذاشتند، به غیر از شلواری که امام آن را سوراخ، سوراخ کرده بود تا آن را

بر جسدش باقی گذارند.

آنگاه، پست ترین و کثیف ترین فرد بشر؛ «بجدل» آمد و در پی چیزی گشت که آن را از روی بدن امام به غنیمت برد، ولی چیزی نیافت. وی، به جستجوی بیشتری پرداخت و انگشتری امام را در حالی که خون بر آن خشکیده بود، دید، پس انگشت حضرت را قطع کرد و آن را برداشت «۲»، سرانجام آن ستمکاران، بدن امام را عریان در زیر آفتاب سوزان رها کردند.

(۱)

غارت نمودن آزادزنان نبوّت

فرومایگان اهل کوفه و بردگان فرزند مرجانه، به غارت نمودن آزادزنان نبوت و بزرگ بانوان رسالت، روی آوردند و هر آنچه از زر و زیور بر آنان بود، غارت نمودند. فرومایه ای از فرومایگان با پستی و وحشیگری به سوی حضرت «ام کلثوم علیها السّلام» رفت و گوشواره اش را از او ربود «۳». فرومایه پلیدی، سوی حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام شتافت و خلخال او را در حالی که به شدت می گریست، از پایش بیرون آورد، دختر حضرت حسین علیه السّلام از او در شگفت شده به وی گفت: «چرا گریه می کنی؟!».

- «چگونه نگریم در حالی که دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را غارت می کنم».

هنگامی که همدردی او را دید به وی فرمود: «مرا رها کن».

(۲) آن فرومایه، پستی خود را نشان داد و گفت: «می ترسم کسی غیر از من

---

(۱) مظفری، تاریخ، ص ۲۰۸.

(۲) ابی فراس، شرح شافیه ۲/ ۲.

(۳) مظفری، تاریخ ص ۲۰۸.

آن را برباید» «۱».

آنان به غارت خیمه گاه شتافتند، شمر، بر اثاثیه حضرت حسین علیه السّلام حمله برد تا آنها را غارت کند که مقداری طلا یافت و آن را ربود و

مقـداری از آن را به دخترش داد تـا آن برای خود زیوری بسـازد. هنگـامی آن را نزد زرگر برد، او همین که آن را وارد آتش کرد، دود شد و به هوا رفت. «۲»

(۱) همچنین، زنی از خانـدان بکر بن وائـل، غـارت، تـاراج و پریشـان سـاختن دخـتران رسـول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله را که مشاهـده کرد، بـا پریشان حالی به راه افتاد و خانـدان خود را برای رها ساختن یادگارهای نبوت از دست آن جفاکاران، تشویق نموده گفت: «ای خانـدان بکر بن وائل! آیا دختران رسول خدا غارت شوند! جز برای خدا حکمی نیست، باید برای رسول خدا انتقام گرفت.

همسرش به سوی وی شتافت و او را به خیمه خود بازگرداند. «۳»

(۲) آن سپاه، از هر سـرشت انسانی جـدا شد و از هر دلسوزی و رحمتی، تهی گشت؛ زیرا افراد آن، دختران رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله را بـا ته چوبهای نیزه هایشان می زدنـد و آنان از ترس، به یکـدیگر پناه می بردنـد، فاطمه دختر امام حسـین علیه السّـلام، از شـدت ضـربه ها، بیهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به خود آمد، عمه اش حضـرت ام کلثوم را دید که در کنار وی می گریست «۴».

فاجعه خاندان رسالت، سنگ را به گریه می اندازد و عواطف صخره ها را برمی انگیزد.

---

(۱) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۰۳.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۰.

(۳) اللهوف، ص ۱۸۰، مقرّم، مقتل، ص ۳۰۱.

(۴) مقرّم، مقتل، ص ۳۰۰- ۳۰۱.

(۱)

یورش بر امام زین العابدین علیه السّلام

فـاجران جفاکار، بر حضـرت زین العابـدین علیه السّـلام که بیمار بود و بیماری، وی را ناتوان ساخته و انـدوه، قلبش را شـکافته بود، حمله ور شدند، پلید پیسی گرفته

شمر بن ذی الجوشن خواست آن حضرت را بکشد، ولی حمید بن مسلم بر او نهیب زد و گفت: «سبحان اللّه! آیا کودکان را می کشی، او بیمار است» «۱».

(۲) آن فرومایه، اعتنایی به وی نکرد، ولی عمه اش، حضرت زینب به سوی وی رفت و به او آویخت و گفت: کشته نمی شود، مگر اینکه من نیز پیش از او کشته شوم «۲». آنگاه آن فرومایگان، وی را رها نمودند و بدین ترتیب آن حضرت به صورتی شگفت انگیز از دست آنان نجات یافت.

عمر بن سعد، از برابر زنان گذشت، آنان در برابر او فریاد کشیدند و گریستند. آنگاه، آن پلید، لشکریان را از تعرّض به آنان، منع نمود» «۳».

(۳)

اسبها پیکر امام بزرگوار را پایمال می کنند

زشتکاری آن جفاکاران، گسترش یافت و برای خداوند حرمتی را ناشکسته و گناهی را انجام نشده، نگذاشتند؛ زیرا ابن سعد بر آن شد تا دستورهای سرورش، فرزند مرجانه را اجرا نماید، پس فریاد کشید: «چه کسی برای حسین

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۴.

(۲) قرمانی، تاریخ، ص ۱۰۸. و در المنتظم ج ۵، ص ۳۴۱ آمده است که ابن سعد، دستور قتل امام زین العابدین علیه السّلام را داد ولی حضرت زینب خود را بر او افکند و گفت: «کشته نمی شود تا اینکه من کشته شوم»، پس به وی رقّت نمود و از او دست بازداشت.

(۳) ابن کثیر، تاریخ ۸/ ۱۸۸- ۱۸۹.

داوطلب می شود تا اسبان، سینه و پشت او را پایمال کنند؟!! «۱»».

(۱) «واقدی» گفته است: «شمر، پیش رفت و آن بدن مقدس را با اسب خود لگدمال کرد «۲». ده نفر از فرزندان زنان بدکاره، به دنبال او به راه افتادند که عبارتند

از: اسحاق بن یحیی حضرمی، هانی بن ثبیت حضرمی، ادلم بن ناعم، اسد بن مالك، حكيم بن طفيل طائی، اخنس بن مرشد، عمرو بن صبیح مذحجی، رجاء بن منقذ عبدی، صالح بن وهب یزنی و سالم بن خیثمه جعفی «۳»، آنان ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را زیر سمهای اسبان خویش گرفته، چندین بار رفتند و بازآمدند تا اینکه آن بدن با عظمت را به زمین چسباندند «۴»، جنایتکار پلید، اسد بن مالك، در برابر ابن سعد، افتخار می کرد و می گفت:

نحن رضضنا الصدر بعد الظهربكل يعسوب شديد الأسره «۵» «ما سینه را بعد از پشت، با اسبان قوی هیکل و محکم، خرد نمودیم».

(۲) این تکه تکه کردن زشت در برابر ابن سعد و دیگر نیروهای آن سپاه انجام شد «۶»، به نظر من، این عمل در مورد هیچ یك از اهل بیت امام و یارانش صورت نگرفت. مؤید آن، اوامری است که از سوی ابن زیاد برای ابن سعد صادر شد که شامل تکه تکه کردن جسد امام حسین علیه السّلام می شد نه دیگران را.

(۳) به هر حال، آنان با این عمل زشت، کینه توزی فراوانشان نسبت به امام

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۴- ۴۵۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۹.

(۳) ابن شهرآشوب، مناقب ۴/ ۱۱۱.

(۴) ابن کثیر، البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۹.

(۵) خوارزمی، مقتل ۲/ ۳۹.

(۶) تاریخ دول الاسلام ۱/ ۵۷ و در آن آمده است: لشکریان، پیکر امام بزرگوار را نزد ابن سعد بردند و آن پلید، دستور داد تا اسبان، سینه امام و پشت او را لگدمال کنند.

و دور بودنشان از همه عواطف انسانی را اعلام نمودند.

آنان بدن امامی را لگدمال

کردند که در کنار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تربیت شده و گوشت وی از گوشت علی و فاطمه روییده و پیامبر درباره او فرموده بود:

«حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست بدارد هر کس را که حسین را دوست می دارد».

آنان، بدنی را لگدمال کردند که در برابر تجاوزگران و ستمکاران قیام کرد و می خواست ستم را نابود سازد و عدالت را آن گونه که خداوند دستور داده است، در زمین آشکار کند.

(۱)

حضرت زینب علیها السّلام در برابر پیکر با عظمت امام حسین علیه السّلام

نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و دخت امیر المؤمنین علیه السّلام حضرت زینب علیها السّلام در کنار جسد برادر بزرگوارش- که شمشیرها آن را پاره پاره نموده بودند- ایستاد و نگاهی طولانی به آن انداخت، آنگاه، نگاهش را به سوی آسمان بالا برد و با سوز دل، دعا کرد و گفت: «خداوندا! این قربانی را بپذیر» «۱».

انسانیّت، در برابر این ایمان که راز جاودانگی فداکاری حسین است، سر تعظیم و خضوع فرود می آورد.

(۲) قهرمان کربلا، بار آن محنت سخت را تحمل کرد و جام آن مصیبتها را جرعه جرعه نوشید و پاداش را نزد خداوند منظور داشت، در حالی که با خشوع در برابر خداوند درخواست می کند که آن قربانی را بپذیرد، کدام شکیبایی می تواند با این صبر، همانند باشد؟

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۰۷.

قدرت شخصیّت در نوه پیامبر، متجلی شد و معانی وراثت نبوی در موضعگیریهای جاویدانش آشکار گردید که با آنها هدفهای امام را محافظت نمود و واقعیت فداکاری اش را آشکار ساخت و راه را برای بیان اسرار شهادتش، روشن نمود.

(۱)

سنان، جایزه طلب می کند

آن جفاکاران، پیرامون قاتل گناهکار، «سنان بن انس» «۱» جمع شدند.

و او را به رسیدن به آرزوهایش، نوید داده به وی می گفتند: «تو حسین، فرزند علی و فاطمه را کشته ای ... تو مهمترین فرد

عرب را کشته ای، او می خواست مملکت اینان را براندازد، پس به سوی امیرانت برو و از آنان پاداشت را در خواست کن که اگر بیت المالشان را به خاطر کشتنش به تو بدهند، کم داده اند!».

طمع ورزی وی جنبید و پیش آمد تا بر در چادر ابن سعد ایستاد و فریاد زد:

اوقر رکابی فضه

او ذهبانی قتلت السید المحجبا

قتلت خیر الناس أما و أباو خیرهم اذ ینسبون النسبا «رکاب مرا با نقره یا طلا پر کن که من سرور بزرگ را کشته ام!».

«بهترین مردم از جهت پدر و مادر را کشته ام و بهترین آنان را آنگاه که نسب را یاد کنند».

(۲) هنگامی که ابن سعد آن را شنید، بر او نهیب زد و با تازیانه بر وی کوبیده به او گفت: وای بر تو! دیوانه هستی، اگر ابن زیاد بشنود که این را می گویی،

---

(۱) «سنان بن انس»، جدّ شریک قاضی است که به نادرستی معروف می باشد. این مطلب در الاستیعاب ۱/ ۳۹۳ آمده است.

گردنت را می زند «۱».

(۱) آن ستمکار فرومایه، هدفهایش را در این رجز، مشخص می کند که وی در کشتن بهترین مردم از جهت پدر و مادر، تنها در جستجوی طلا و نقره بوده است.

غیر از این رجز، هیچ رجز دیگری نقل نشده است که در جریان نبرد و یا پس از آن خوانده شده باشد که این رجز، نمایانگر هدفهای اکثریت غالب افراد آن سپاه کم ارزش است.

(۲) «دکتر یوسف خلیف»، این رجز را چنین تحلیل می نماید: «عاطفه موجود در این رجز- متأسفانه- عاطفه شادی و غرور است؛ زیرا قاتل، با این نشانه گران و با این غرور از انجام آن کار عظیمی که به خاطر حکومت انجام داده بود به سوی امیر می رود، او احساس می کرد کمترین چیزی که ممکن است امیر به وی پاداش بدهد، این است که رکابش را پر از نقره و طلا سازد و به همین جهت نیز برای کشته اش بهترین چیزی را بیان می کند که ممکن است

انسـانی برای انسان دیگر در نظر گیرد و همین او را به این احساس رسانـد که جایگاهی نزد امیر دارد که به وی اجازه می دهد سخنش در مورد جایزه را آمرانه ادا کند که رد کردن یا عدم قبول را نمی پذیرد او به همین سـبب رجزش را با سخن از حادثه ای که برای امیر مهم است، آغـاز نمی کنـد، بلکه از جـایزه سـخن می گویـد که برای خـود وی مهم می باشـد، گـویی از این مطلب چیزی به غیر از آنچه از طلا و نقره دریافت خواهد کرد، برای وی اهمیتی ندارد» «۲».

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۹ و در المعجم الکبیر طبرانی ۳/ ۱۲۶ آمده است که انس، این دو بیت را در برابر ابن زیاد سرود، در الاستیعاب ۱/ ۳۹۳ نیز به همین صورت آمده است.

(۲) حیاه الشعر فی الکوفه، ص ۳۷۳- ۳۷۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۶۷

(۱)

قبایل، سرها را میان خود قسمت می نمایند

قبایـل، بـه جـدا کردن سـرهای آن آزادگـان که به خـاطر عـدالت اجتمـاعی و برای آزاد سـاختن انسـان از ظلم و سرکشـی، به شهادت رسیده بودند، پرداختند.

(۲) اسـلام، در همه جنگهـایش، قطعه قطعه کردن را اعمـال ننموده بلکه سـپاه اموی این امر را مبـاح دانست؛ زیرا معاویه آن را سنّت نهاد و مباح شـمرد؛ چون دستور داد تا سر شهید بزرگ، «عمرو بن حمق خزاعی» را در مناطق بگردانند، فرزند مرجانه نیز به وی اقتدا نمود و سر «مسلم و هانی» را برای یزید فرستاد و پس از آن به ابن سعد دستور داد تا سرهای شهدای واقعه کربلا را از تنها جدا کند تا آنها را برای یزید بفرستد. آن گروه جنایتکار، به تقسیم سرها میان خود پرداختند

تا آنها را نزد فرزند مرجانه هدیه برند. قبایل، سرها را به این ترتیب، میان خود قسمت نمودند:

۱- «کنده»: سیزده سر را به دست آوردند که رهبر آنان «قیس بن اشعث» بود.

۲- «هوازن»: بیست سر را در اختیار گرفتند که «شمر بن ذی الجوشن»، رئیس آنان بود.

۳- «مذحج»: هفت سر.

۴- «بنی قیس»: نه سر.

۵- «بنی تمیم»: هفده سر.

۶- «بنی اسد»: شانزده سر «۱».

۷- بقیه افراد سپاه، هفت سر «۲».

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۲. المنتظم ۵/ ۳۴۱.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۹۱- ۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۶۸

پیکر حضرت حسین علیه السّلام و اجساد شهیدش که سرها را از آنها جدا کرده بودند، بر دشت کربلا باقی ماند و سرها را بالای نیزه ها قرار دادند تا مشعلی در راه حق و شرافت و ایمان، برای همه ملتهای زمین باشند.

(۱)

مراجعه ابن زیاد ستمگر به کوفه

ابن زیاد ستمگر، در «نخیله» اردو زده بود و هر لحظه، خبرها را دریافت می کرد؛ زیرا با ابن سعد، در تماس دائم بود. هنگامی که مژده قتل حضرت حسین علیه السّلام را دریافت نمود، به سرعت به سوی کوفه حرکت کرد تا اوضاع را کاملا تحت تسلّط خود داشته باشد و تدابیر لازم را بدین منظور، اتخاذ نماید.

وی به نگهبان شهر که تعدادشان ده هزار سوار بود، دستور داد تا از حمل سلاح به وسیله هر کسی، جلوگیری کنند و منادی وی این امر را در کوفه ندا داد «۱».

همچنین، هیأتهایی به همه مناطق فرستاد تا پیروزی را اعلام کنند و هراس را در میان مردم بگسترانند «۲».

شب یازدهم

دربـاره محنـتی که در شب یـازدهم محرم بر بـانوان نبـوّت وارد شـد، هرچه خواهی بگو؛ زیرا نمی توانی آن را تصور نمـایی و فـاجعه آن را کاملاـ در نظر آوری، هیـچ مصـیبتی از مصـیبتهای دنیـا و یا غصه ای از غصه های روزگار باقی نمانـد که بر آنان نگذشته باشد، آنجا که دشمنان جفاکاری که هیچ گونه شرافت

---

(۱) مع الحسین فی نهضته، ص ۲۸۵.

(۲) عبد اللّه، مقتل الحسین.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۶۹

و یـا بلنـدهمتی در وجودشـان نبود، بر آنان مسـتولی شـده و حامیان آنان از خانـدان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله پاره های پاک تنشان در برابر آنان پراکنـده بود، بدون اینکه کسـی به دفن آنها اقدام کند، خیمه ها سوخته شده و هر آنچه از کالا و اثاثیه در آنها بود، به غارت برده شد و زر و زیورشان، به تاراج گرفته شد.

(۱) «دکتر شیخ احمد وائلی» آن منظره اندوهبار را در قصیده برجسته اش توصیف می نماید و می گوید:

و سجی

اللیل و الرجال ضحایاو النساء المخدّرات ذهول

و الیتامی تشرد و ضیاع و الثکالی مدامع و عویل

و بقایا مخیم من رمادو قیود یئن منها علیل

و زنود قست علیها سیاطو جسوم یضری بها التمثیل «۱» «شب فرا رسید در حالی که مردان، قربانی شده و زنان بزرگوار، پریشانحال بودند».

«یتیمان، سر به بیابان نهاده و نابود شده و زنان سوگوار، اشک ریزان و شیون کنان بودند».

«و باقیمانده هایی از خاکستر خیمه ها و بندهایی که آن بیمار از آنها می نالید».

«و بازوانی که تازیانه ها بی رحمانه بر آنها فرود آمده و بدنهایی که قساوتمندانه تکه تکه شده بودند».

(۲) اما نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خواهر حسین علیه السّلام، حضرت زینب علیها السّلام در برابر آن مصیبتهای هول انگیز، سست نشده و خوار نگردیده، به یافتن کودکانی که آواره بیابانها شده بودند، پرداخت، افراد خانواده را از آن بیابان وحشت انگیز،

---

(۱) مجله البلاغ، شماره نهم، سال چهارم، ص ۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۰

جمع آوری می نمود و آنان را تسلیت می گفت و بر آن مصیبتها، شکیبایی می داد، آن شب را در نگهبانی از آنان بیدار ماند در حالی که امواجی از اندوه و سوگ بر او دست یافته بود که جز خداوند، کسی از میزان آنها اطلاعی نداشت، این در حالتی بود که نماز شبش را ادا نموده ولی ضعف بر او مستولی گشت و آن را نشسته به جای آورده بود.

(۱)

تعداد قربانیان اهل بیت علیهم السّلام

مورخان در شمار قربانیان اهل بیت علیهم السّلام اختلاف دارند، بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

(۲) ۱- «هفده نفر». این مطلب را امام صادق علیه السّلام در گفتگویی با شخص سالخورده ای، اعلام نمود که درباره شهادت حضرت حسین علیه السّلام صورت گرفته بود.

حضرت به وی فرمود: «آن خونی است که خداوند بدان مصیبتهای فرزندان فاطمه را طلب می کند، آنها مصیبتی چون مصیبت حسین- که به همراه هفده نفر از اهل بیتش کشته شد- نخواهند دید، آنها برای خدا خیرخواهی کردند و در راه او شکیبایی نمودند، خداوند نیکوترین پاداش صابران را به آنان عطا فرماید» «۱».

«محمد بن حنفیه» می گوید: «همراه وی (یعنی حضرت حسین علیه السّلام) هفده نفر از ذریّه حضرت فاطمه کشته شدند «۲»». وی «فاطمه بنت اسد»، مادر حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام می باشد «۳».

(۳) ۲- «شانزده نفر». «حسن بصری» می گوید: «همراه حسین بن علی،

---

(۱) عبد اللّه بن نور اللّه، عوالم الامام الحسین ۱۷/ ۳۴۲- ۳۴۳، مقتل الخوارزمی: ۲/ ۴۷.

(۲) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۷. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۶.

(۳) عبد اللّه بن نور اللّه، مقتل الحسین ۱۷/ ۳۴۲.

شانزده مرد کشته شدند که بر روی زمین همانندی برای آنان وجود ندارد» «۱».

«سراقه بارقی» می گوید:

عینی ابکی بعبره و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول

تسعه منهم لصلب علی قد ابیدوا و سبعه لعقیل «۲» «ای چشم من! با اشک و شیون، گریه کن و سوگواری نما اگر برای خاندان پیامبر سوگواری کنی».

«نه نفر از آنان، از نسل علی و هفت نفر از نسل عقیل بودند که نابود شدند».

(۱) ۳- «پانزده نفر». «مغیره بن نوفل» در شعر خود- که در رثای آنان سروده این مطلب را اعلام نموده است و در آن می گوید:

اضحکنی الدهر و ابکانی و الدهر ذو صرف و الوان

یا لهف نفسی و ان النفس لا تنفک من هم و احزان

علی اناس قتلوا تسعهبالطف أمسوا رهن اکفان

و سته ما أن اری مثلهم بنی عقیل

خیر فرسان «۳» «روزگار مرا خنداند و به گریه انداخت که روزگار حالتها و رنگهایی دارد».

«افسوس مرا که جان را جدایی از غم و اندوه نباشد».

«بر مردمی که کشته شدند، نه نفر در کربلا که اینک در کفن هستند».

«و شش نفر که همانند آنان را نمی بینم، فرزندان عقیل که بهترین سواران بودند».

---

(۱) مرآه الجنان ۱/ ۱۳۳. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۴. ذخائر العقبی، ص ۱۴۶. تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۳۵. الاستیعاب ۱/ ۳۹۶.

(۲) ابن قتیبه، المعارف ص ۲۰۴.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۲

(۱) ۴- نوزده نفر از اهل بیت علیهم السّلام «۱».

۵- «بیست نفر». هفت نفر از فرزندان حضرت علی علیه السّلام، دو نفر از فرزندان حضرت حسن علیه السّلام، دو نفر از فرزندان عبد اللّه بن جعفر، سه نفر از فرزندان حضرت حسین و از فرزندان عقیل، شش نفر به غیر از حضرت مسلم «۲».

۶- بیست و سه نفر از فرزندان حضرت حسین و برادران و اهل بیتش «۳».

۷- بیست و هفت شهید از فرزندان فاطمه «۴» یعنی فاطمه بنت اسد.

۸- هفتاد و هشت نفر، این مطلب را سید ابو محمد، حسن حسینی «۵»- متخصص علم نسب- بیان کرده که اشتباه است، شاید مقصود وی کسانی باشد که همراه حضرت حسین علیه السّلام، شهید شده اند.

(۲) ۹- «سی نفر»، این مطلب را امام صادق علیه السّلام، در گفتگویی با عبد اللّه بن سنان- که او را به روزه داشتن در روز عاشورا امر نمود و به وی دستور داد تا بعد از نماز عصر، افطار کند- فرمود: «زیرا در آن وقت بود (یعنی هنگام عصر) که نبرد از خاندان

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جدا گشت و زد و خورد پایان یافت در حالی که سی نفر از آنان همراه دوستانشان بر روی زمین افتاده بودند که شهادت آنان بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گران باشد و اگر در دنیا زنده می بود، او را به خاطر آنان، تسلیت می گفتند» «۶».

---

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

(۲) مرآه الزمان، ص ۵۹.

(۳) الذریه الطاهره، ص ۱۳۳- ۱۳۴.

(۴) ابن شهرآشوب، المناقب ۴/ ۱۱۲.

(۵) بحر الانساب، جزء دوّم، ص ۱۸۰.

(۶) سفینه البحار ۲/ ۱۹۶، اعیان الشیعه ۱/ ۵۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۳

(۱) ۱۰- «سیزده نفر»، تنها مسعودی «۱» این مطلب را گفته و غیر از او کسی آن را ذکر ننموده است.

۱۱- «چهارده نفر»، خوارزمی این را نوشته است «۲».

اینها برخی از گفته هایی است که ذکر شده اند، زیارت منسوب به ناحیه مقدسه، هفده شهید را نام برده، شیخ مفید نیز آن را ذکر نموده است «۳»، شاید همین تعداد، به واقع نزدیکتر باشد و خداوند داناست.

(۲)

زخمی شدگان از یاران امام حسین علیه السّلام

اشاره

بعضی از یاران امام، در میدان نبرد، زخمی بر زمین افتادند و سپاه ابن سعد آنان را به قتل نرساندند، آنها عبارتند از:

(۳)

۱- سوار بن حمیر جابری

او از میدان نبرد به بیرون حمل شد و شش ماه بعد، بر اثر زخمهایش درگذشت «۴».

(۴)

۲- عمرو بن عبد اللّه

او زخمی در میدان نبرد افتاد و به بیرون حمل شد و یک سال بعد، بر اثر زخمهایش، وفات یافت «۵».

---

(۱) مروج الذهب: ۳/ ۶۲.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۲/ ۴۷.

(۳) الارشاد، ۲/ ۱۲۵.

(۴) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۲.

(۵) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۴

(۱)

۳- حسن بن حسن

حسن، فرزند امام حسن علیه السّلام همراه عمویش نبرد کرد تا اینکه زخمی، بر زمین افتاد و هنگامی که فرومایگان اهل کوفه برای بریدن سرهای شهدا آمدند، رمقی در او یافتند و «اسماء بن خارجه فزاری» که از داییهایش بود، آمد و او را شفاعت کرد، از او پذیرفتند و او، وی را به همراه خود به کوفه برد و درمانش کرد تا اینکه بهبودی یافت و سپس به مدینه بازگشت. «۱»

(۲)

نجات یافتگان از مرگ

اشاره

از یاران امام و اهل بیتش، این افراد از کشته شدن رهایی یافتند:

(۳)

۱- عقبه بن سمعان

«عقبه بن سـمعان» غلام رباب دختر امرئ القیس، همسـر امام حسـین علیه السّلام بود که او را اسـیر نزد ابن سـعد بردنـد و به او گفت:

- تو کیستی؟

- برده ام.

او را رها کرد و گزندی به وی نرساند «۲».

(۴)

۲- مرقع بن قمامه

«مرقع بن قمامه اسـدی» از یاران امام علیه السّلام بود که اسـیر گردیـد. قبیله وی آمدند و برای او درخواست امان کردند. او را تحت الحفظ نزد فرزند مرجانه بردند و ابن سعد وی را از جریانش باخبر ساخت. ابن زیاد او را به منطقه زاره از

---

(۱) حیاه الامام الحسن ۲/ ۴۷۱.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۰- ۴۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۵

سرزمین بحرین تبعید نمود و در آنجا باقی ماند «۱».

(۱)

۳- مسلم بن رباح

او همراه امام بود و آن حضرت را پرسـتاری می کرد. هنگامی که حضـرت، شـهید شد، وی پای به فرار گذاشت و به سـلامت رهایی یافت. وی بعضی از حوادث واقعه کربلا را روایت کرده است «۲».

(۲)

۴- حضرت امام زین العابدین علیه السّلام

آن حضرت بیمار بود، بیماری، وی را نحیف ساخته بود و به طرز عجیبی از دست آن سرکشان، نجات یافت و به اسارت، نزد فرزند مرجانه و سرورش یزید بن معاویه برده شد.

(۳)

۵- حسن بن حسن

قبلا بیان کردیم که وی در میدان نبرد، زخمی بر زمین افتاد و از زخمهایش بهبودی حاصل نمود.

(۴)

۶- عمر بن حسن

«عمر بن حسن» از کشته شدن نجات یافت، نمی دانیم که آیا وی در جنگ شرکت نموده یا خردسال بوده است.

---

(۱) انساب الأشراف ۳/ ۴۱۱. طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۴.

(۲) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۷۷. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۶

(۱)

۷- قاسم بن عبد اللّه

او فرزند «عبد اللّه بن جعفر» بود.

(۲)

۸- محمد بن عقیل

(۳)

۹- زید بن حسن «۱»

اینان کسانی هستند که از کشته شدن نجات یافتند و از دست آن آدمکشان جنایتکاری که تشنه ریختن خون اهل بیت بودند، جان به سلامت بردند.

(۴)

تلفات لشکر ابن سعد

میزان تلفات در سپاه ابن سعد، بسیار سنگین بود؛ زیرا یاران امام با وجود اندک بودنشان، همه گردانهای آن سپاه را نابود ساختند و در مناطق کوفه، سوگ و عزا را گسترانیدند.

یکی از مورخان می گوید: آنان خانه ای را در کوفه نگذاشتند مگر اینکه در آن شیون برپا بود.

آنچه این مطلب را تأیید می کند، اظهاراتی است که بعضی از فرماندهان لشکرها در مورد وحشت و پریشانی خود از تلفاتی که متحمل شده بودند، اظهار نمودند که در بحثهای گذشته به آنها اشاره نمودیم.

(۵) اما در تخمین تلفات، بعضی از مقاتل نوشته اند که تعداد کشتگان از سپاه فرزند مرجانه، هشت هزار و هشتاد نفر بودند. «۲»، من گمان می کنم که این رقم، مبالغه آمیز باشد و کشتگان از این تعداد کمتر بودند.

---

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹، الوافی بالوفیات: ۱۲/ ۴۲۸.

(۲) عبد اللّه، مقتل الحسین.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۷

(۱) «ابن اثیر» گفته است که کشتگان، هشتاد و هشت نفر غیر از زخمیان بوده اند «۱» که این قول، دور از واقعیت است و هدف از آن، کم کردن اهمیت اردوگاه حضرت حسین علیه السّلام می باشد؛ زیرا مسلم است که آنان، سپاه ابن سعد را دچار شکستها ساختند و تلفات سنگینی بر آن وارد نمودند تا آنجا که لشکریان، از فراوانی کشتگان خود به فغان آمدند و طبیعی است که این مسأله با این شمار اندک، سازگار نمی باشد.

(۲)

رؤیای ابن عباس

هنگامی که امام از حجاز به عراق رفت، ابن عباس پریشان خاطر ماند و با غم و اندوه، دست به گریبان شده از خیانت اهل کوفه بر عموزاده اش بیمناک بود. در روز دهم محرم به خواب رفت و پریشان و مضطرب

از خواب برخاست و فریاد برآورد: «به خدا! حسین کشته شد».

یارانش بر وی اعتراض کرده به او گفتند: «هرگز، ای پسر عباس!!».

(۳) وی در حالی که اشکها بر چهره اش روان بود به آنان پاسخ داد که من، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در خواب دیدم که شیشه ای به همراه داشت و به من فرمود: آیا می دانی امّتم بعد از من چه کرده اند؟ فرزندم حسین علیه السّلام را کشتند و این خون او و خون یاران اوست که آن را نزد خدای عزیز و جلیل بالا می برم.

دوستانش، روز و ساعتی را که آن خواب در آن انجام شد، ثبت کردند تا اینکه خبر کشته شدن امام در همان زمانی که آن خواب صورت گرفته بود، به آنان رسید «۲».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۰.

(۲) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۳۷. مرآه الجنان ۱/ ۱۳۴. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۷. تاریخ

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۸

(۱)

رؤیای ام سلمه

ام المؤمنین، حضرت ام سلمه، از هنگام خارج شدن امام به سوی عراق، پریشان و مضطرب بود؛ زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کشته شدن فرزندش حضرت حسین علیه السّلام را در سرزمین کربلا به وی اطلاع داده و شیشه ای که در آن تربت آنجا بود، به وی سپرده و فرموده بود: هرگاه آن شیشه پر از خون گردید، سبط آن حضرت، کشته شده است «۱»، او هر روز به آن شیشه نگاه می کرد و می گفت:

«روزی که به صورت خون درآیی، روز بزرگی خواهد بود «۲»».

ام سلمه، در روز دهم محرم به خواب رفت و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در خواب دید،

در حالی که سر و صورت آن حضرت خاک آلود بود، پس به آن حضرت عرض کرد: «یا رسول اللّه! تو را چه شده است؟!».

- «کشته شدن حسین را مشاهده نمودم».

(۲) ام سلمه، پریشان و مضطرب، برخاست و فریاد می زد: «حسین کشته شد، خداوند، خانه ها و قبرهایشان را پر از آتش نماید» «۳».

(۳) ابن عباس، صدای فریادها را شنید که از خانه ام سلمه برخاسته بود، پس به سوی وی شتافت، در حالی که خانه اش از مردان و زنان پر شده بود، به او گفت: «ای ام المؤمنین! چرا ناله و فریاد سر داده ای؟» به او پاسخی نداد و روی به

بغداد ۱/ ۱۴۲. مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۵- ۲۸۶. منتظم، ۵/ ۳۴۶.

(۱) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۴ و ۱۶۶. ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۷. مظفری، تاریخ، ص ۲۱۰. و در آن آمده است که نخستین شیون کننده بر حضرت حسین در مدینه، «ام سلمه» بوده است.

(۲) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۴.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۳۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۷۹

زنان هاشمی تبار کرد و به آنان گفت: «ای دختران عبد المطلب! با من به سوگواری بپردازید و بر حسین گریه کنید که به خدا سوگند! سبط رسول خدا و ریحانه اش حسین، کشته شده است».

(۱) به وی گفتند: «این مطلب را از کجا دانستی؟».

وی در خواب دیدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به آنان اطلاع داد «۱»، زنان به شیون پرداختند تا آنجا که مدینه به فغان آمد و روزی پر از سوگواری همچون آن روز، شنیده نشد «۲». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۳۷۹ رؤیای ام سلمه ..... ص : ۳۷۸

۲) ام

سلمه، از آن روز، مجلس عزاداری برای حضرت حسین برپا نمود و مسلمانان به سوی او می رفتند و او را در آن مصیبت دردناکش تسلیت می گفتند.

از جمله کسانی که برای تسلیت گفتن نزد وی آمد، «شهر بن حوشب» بود که وی درباره آنچه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در فضیلت اهل بیت شنیده بود، با او به گفتگو پرداخته، گفت: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به اطاق خواب ما وارد شد، فاطمه چیزی را برای او آورد و آن را بر زمین نهاد. آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله به وی فرمود: «حسن و حسین و عموزاده ات علی را نزد من فراخوان». هنگامی که آنان نزد آن حضرت جمع شدند، گفت: «خداوندا! اینان افراد خاص من و اهل بیتم می باشند، پس پلیدی را از آنان دور کن و به حقیقت پاک گردان» «۳».

(۳) آنگاه، ام سلمه، اهل کوفه را لعنت کرد و گفت: «او را کشتند، خدای عزیز و جلیل آنان را بکشد، او را فریب دادند و خوار ساختند، خداوند لعنتشان کند «۴»».

---

(۱) شیخ طوسی، امالی ۳۱۴ ح ۶۳۹

(۲) یعقوبی، تاریخ ۲/ ۲۴۶.

(۳) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۱۴۱.

(۴) طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۱۴- ۱۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص: ۳۸۰

وی از شدت اندوه، از هوش می رفت و تنها مدت اندکی باقی ماند تا اینکه در غم و اندوه بر حضرت حسین علیه السّلام وفات یافت «۱».

(۱)

حمل سر امام حسین علیه السّلام توسط خولی

ابن سعد، به تکه تکه کردن بدن امام علیه السّلام- که اسلام آن را تحریم کرده است- توجهی ننمود، پس از آنکه فرزند مرجانه در این مورد به وی دستور داده بود.

وی، بلافاصله

پس از شـهادت امام، اقدام به فرسـتادن سـر آن حضـرت، به همراه «خولی بن یزید اصبحی» و «حمید بن مسلم ازدی» نمود، آن دو، سـر مبـارک را به عنوان هـدیه ای نزد فرزنـد مرجـانه بردنـد، آن گونه که سـر «حضـرت یحیی بن زکریا» نزد سـتمگری از ستمگران بنی اسرائیل، برده شده بود.

(۲) آن دو، به سرعت راه می پیمودنـد و به چیزی توجه نداشـتند تا اینکه در بخش پایانی شب، به کوفه رسـیدند و در کاخ را بسته یافتند.

خولی، سـر امـام را برداشت و به سـرعت به سوی خانه اش شـتافت تا مژده آن را به همسـرش بدهـد. وی، در خانه را به شـدّت کوبید در حالی که از شدت خستگی و شادمانی فراوان، به تندی نفس می کشید. همسرش؛ «نوار» دختر «مالک حضرمی»- که علوی مسلک بود- به سویش خارج شد و به سرعت از او پرسید: «خبر چیست؟!».

- «ثروت روزگار را آورده ام. این، سر حسین است که در خانه همراه تو می باشد!».

(۳) آن زن، نتوانست خودداری کند، پس بر او فریاد کشید: «وای بر تو! مردم،

---

(۱) سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۸۱

نقره و طلا آورده اند و تو سـر فرزند دخت رسول خدا را آورده ای! به خدا! هرگز چیزی سـر مرا با سر تو فراهم نخواهد آورد «۱».

(بدین ترتیب) شوهرش، ناپسندترین مردم نزد وی گشت.

صبح زود، خولی، سـر امـام را نزد ابن زیـاد برد، او سـرور و شادمانی خود را ابراز کرد؛ زیرا گمان می کرد که همه آرزوها و رؤیاهایش محقق شده است.

(۱)

طاغوت و قاتل امام علیه السّلام

ابن زیاد، به مأموران جلّادش که در نبرد شرکت داشتند، روی کرد و گفت:

«کدامیک از شما او را کشته اید؟».

شخصی به سوی

وی برخاست و در حالی که شادمان بود که شاید جایزه را از او بگیرد، به او گفت: «من او را کشتم».

- «چه چیزی به تو گفت».

- «هنگامی که سلاح را گرفتم به او گفتم: تو را مژده آتش باد، گفت: «ان شاء اللّه تعالی مرا مژده رحمتش و شفاعت پیامبرش خواهد بود» «۲».

فرزند مرجانه، سر به زیر افکند، در حالی که احساس حقارت، بد عاقبتی و سرنوشتی زشت می کرد.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۱. و در جواهر المطالب ۲/ ۲۹۰ آمده است که وی به او گفت:

به خدا! هرگز بستری مرا با تو فراهم نخواهد آورد. و در البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۰ آمده است: وی از بسترش برخاست و به طشت نگاه کرد و نوری را دید که از آن طشت به سوی آسمان می درخشید و پرندگان سفیدی را مشاهده کرد که در اطراف آن پرواز می نمودند.

(۲) تاریخ الخمیس ۲/ ۳۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۸۲

(۱)

انتقام گرفتن ابن زیاد از سر امام حسین علیه السّلام

هنگامی که سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در برابر آن نابکار نابکارزاده، گذاشته شد، مدتی را صرف بازی با دندانهای حضرت نمود و از این کار لذتی بی مانند می یافت در حالی که آثار کینه ای درونی و انتقام جوئی گناه آلودی بر چهره اش نمایان گشته بود، آنگاه با چوب دستی خود شروع به زدن دندانهای پیشین و لبهای امام کرد همان لبانی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را فراوان بوسه می زد.

(۲) «قیم بن محمد» می گوید: «هرگز صحنه ای فجیع تر از انداختن سر حسین در برابر فرزند مرجانه ندیدم که آن را با چوب دستی خود می زد «۱»».

در مجلس ابن زیاد، «زید بن ارقم» صحابی حاضر

بود، هنگـامی که این عمـل وی را دیـد، توانش را از دست داد و بر او فریـاد زد: «این چوب را از این لبها دور کن، سوگنـد به آنکه جز او پروردگارت نیست، من لبهای رسول خدا را بر این دو لب دیدم که آنها را بوسه می زد».

(۳) زید، به گریه افتاد و ابن زیاد به مسخره کردن آن صحابی پرداخت و گفت:

«خداوند چشمانت را گریان سازد، اگر پیرمردی خرفت نمی بودی که عقلت را از دست داده ای، گردنت را می زدم».

(۴) آن صحابی به سخن آمد و گفت: «نمی خواهی حدیثی برای تو بگویم که از این یک، سخت تر باشد، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیدم که حسن را بر ران راست خود و حسین را بر ران چپ خویش نشانده و دو دست خود را بر سر آن دو گذاشته بود و می گفت: خدایا! من این دو را به تو و به مؤمنان درستکار می سپارم، پس چگونه است امانت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزد تو ای پسر زیاد؟».

(۵) زید، بدون توجه به ستمگری فرزند مرجانه، خارج شد و در حالی که

---

(۱) شیخ طوسی، امالی ۲۵۲ ح ۴۴۹.

مردم کوفه را مخاطب قرار داده بود، گفت: «ای گروه عرب! شما پس از امروز، بردگانی خواهید بود، فرزند فاطمه را کشته اید و فرزند مرجانه را به حکومت رسانده اید، او نیکان شما را می کشد و بدانتان را به بردگی می کشاند، پس دور باد آنکه به خواری و ننگ، خرسند باشد» «۱».

(۱) وقتی ابن زیاد از بازی با سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فراغت یافت،

به کاهن کافری، روی کرد گفت: برخیز و ... خود را بر سر دشمنت بگذار. آن کاهن نیز چنان کرد «۲». ابن زیاد با اهل بیت، کاری کرد که هیچ کافری در روی زمین نکرده است؛ زیرا وی، همه ارزشها و مقدسات را مورد توهین قرار داد و هر آنچه را که خداوند تحریم کرده است، مباح دانست.

(۲)

بازگشت نیروهای مسلّح

نیروهای مسلّح، روز یازدهم محرم را در کربلا ماندند و لاشه های کشتگان خود را با احترام و تعظیم، به خاک سپردند و برای آنان دریچه ای از چرکابه جهنم گشودند که داغی آن، فزونی می یابد و آتش آن، خاموش نمی شود و آتش، چهره هایشان را می سوزاند و در حالی که آنان در چهره درهم کشیده باشند.

(۳) اما بدن امام بزرگوار و بدنهای پاک اهل بیت و یارانش را عمدا بر دشت کربلا رها کردند تا بادها بر آنها بوزند، نه غسل داده و نه کفن گشته بودند.

(۴) ابن سعد، به «حمید بن بکر احمری» دستور داد تا بانگ حرکت به سوی کوفه در میان لشکریان سر دهد. «۳» نیروهای ابن سعد، بعد از ظهر از کربلا

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۷.

انساب الاشراف ۳/ ۴۱۲- ۴۱۳، المناقب و المثالب.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۱.

حرکت کردند در حالی که پرچمهای آنان، سرهای عترت پاکی بود که برای احقاق حق و استوار ساختن پایه های عدالت، بپاخاسته بودند. آنان زنان و خواهران حضرت حسین علیه السّلام و زنان اصحاب را با خود بردند که به غیر از کودکان، بیست زن بودند.

«۱» آنان را بر شترانی بـدون پوشـش سوار کرده بردند آن گونه که اسـیران ترک و دیلم را می برند و برای اینکه بیشتر به آنان رنـج دهنـد، بر جنـازه های کشـتگان اهل بیت، عبورشان دادنـد، در حالی که اعراب جاهلی از عبور دادن زنان بر کشـتگانشان خودداری می ورزیدند؛ چرا که سپاه ابن سعد به هیچ گونه اخلاقی پایبند نبود و هیچ گونه عاطفه انسانی نداشت.

(۱) هنگامی که بانوان نبوّت، به جنازه های کشـتگان از اهل بیت نظر افکندنـد، صـدای خود را به گریه بلنـد کردند، حضـرت زینب علیها السّـلام نوه پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله با صـدایی که دلها را می سوزانـد، فریاد کشـید: «وای ای محمد! این حسـین است که در بیابان آغشـته به خون افتاده و انـدامهایش قطعه قطعه گشـته و این دختران تو در اسارتند و ذرّیه تو کشـته شده اند» «۲».

آن قوم، بهت زده و خاموش شدند و چشمانشان پر از اشک گشت و دشمن و دوست، گریست «۳».

(۲)

بی تابی امام زین العابدین علیه السّلام

امـام زین العابـدین علیه السّـلام وقتی جنـازه پـدر و جنـازه هـای اهل بیت و یارانش را در بیابان افتاده دیـد که هیـچ کس برای خاکسپاری آنان نمی شتابد، به شدت

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۳۰۵.

(۲) مقریزی، خطط ۲/ ۲۸۹ البدایه و النهایه. ۸/ ۱۹۳.

(۳) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام، ۲/ ۲۹۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۸۵

بی تاب گشت. عمه اش زینب او را دید و به تسلیت دادن وی پرداخت و گفت:

(۱) «چرا تو را می بینم که خود را به خطر انـداخته ای، ای باقیمانـده جـد و برادرانم! به خـدا! این عهدی از سوی خداوند برای جدّ و پدر تو می باشد، خداوند با مردمانی پیمان بسته که فراعنه این

سرزمین، آنان را نمی شناسند، در حالی که آنان نزد اهل آسمانها شناخته شده هستند. آنان این اندامهای جدا گشته و بدنهای آغشته به خون را جمع می کنند و به خاک می سپارند، در این سرزمین طف، پرچمی برای قبر پدرت سید الشهداء برمی افرازند که هیچ گاه آثارش کهنه نمی گردد و نشانه هایش با گذشت شبها و روزها، محو نمی شود، پیشوایان کفر و پیروان گمراهی، برای محو و نابودی آن خواهند کوشید، ولی اثر آن جز بلندی روزافزون، چیزی نخواهد یافت» «۱».

(۲) نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اندوه عمیق ناشی از به خاک سپرده نشدن پدر را که بر امام زین العابدین علیه السّلام دست یافته بود، برطرف ساخت؛ زیرا آنچه را از پدر و برادرش شنیده بود به وی خبر داد که جمعی از مؤمنان، آن بدنهای پاک را به خاک خواهند سپرد و برای آنان پرچمی برپا خواهد شد که هیچ گاه اثرش محو نشود و جاویدان می ماند تا آن وقت که خداوند زمین و آنچه را که بر آن است، وارث شود ... پادشاهان اموی و عباسی برای محو و نابودی آن آثار، کوشیدند و خود را به زحمت انداخته، همه امکانات خویش را به کار گرفتند ولی کامیاب نشدند و مرقد امام همچنان سرفراز بر بلندای روزگار باقی ماند و خاطره اش همچنان گستره زمین را پر از نور و افتخار و شرف ساخت همچون برترین صورتی که انسانیّت در همه دورانهایش به آن عزّت می جوید.

---

(۱) کامل الزیارات، ص ۲۶۱، ب ۸۸، ح ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۸۶

(۱)

دفن اجساد پاک

پیکر امام بزرگوار و اجساد شهدای عالیمقام از اهل بیت و یارانش، افتاده بر دشت

صحرا در زیر آفتاب داغ و در معرض وزش بادها باقی مانـد، در حالی که جمعی از مؤمنانی که به جنگ با ریحانه رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله آلوده نشـده بودند، برای خاکسپاری آنان شـتافته بودند. مورخان در مورد روزی که اجساد، تدفین یافتند، اختلاف دارند، گفته ها در این مورد چنین می باشند:

۱- روز یازدهم «۱».

۲- روز دوازدهم «۲».

۳- روز سیزدهم «۳».

(۲) اما کسانی که موفق به تدفین آن اجساد شدند، قومی از «بنی اسد» بودند که در نزدیکی محل نبرد، سکونت داشتند و پس از آنکه سپاهیان ابن سعد، از آن محل دور شدنـد، به آنجا شـتافته بـدنهای پاک را دیدند که در بیابان افتاده اند، دانسـتند که آنها بدنهای اهل بیت و بدنهای یارانشان می باشد، آنان به گریه و زاری پرداختند و زنانشان شیون نمودند و در آرامش شب، آنگـاه که از ترس مراقبان، ایمن گشـتند، قبری برای سید الشـهداء و قبر دیگری برای بقیه شـهدا حفر نمودنـد و این کار را در پرتو ماه در حال غروب انجام دادند که هیچ گاه در همه دورانها و روزگاران، بر صحنه ای آنچنان با عظمت، نتابیده است.

(۳) «شیخ مفید» می گوید: «وقتی ابن سعد از آنجا دور شد، قومی از بنی اسد

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷. البدایه و النهایه ۸/ ۱۸۹. ابن شهرآشوب، المناقب ۴/ ۱۱۲.

(۲) بحار ۴۵/ ۱۰۷.

(۳) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۱۹.

که در سرزمین کربلاـ ساکن بودنـد، به سوی حضرت حسـین علیه السّـلام و یارانش خارج شدنـد و بر آنان نماز گزاردنـد و حضرت حسین علیه السّلام را در جایی که اکنون مرقد آن حضرت است،

به خاک سپردند و فرزندش علی بن الحسین اصغر را در پایین پای حضرت، دفن نمودند و اهل بیت و یاران شهیدش- که در کنار وی به شهادت رسیده بودند- را جمع کردند و همه را در کنار پاهای حضرت به خاک سپردند. و حضرت عباس علیه السّلام را در محلی که به شهادت رسیده بود، در کنار راه کربلا، در محلی که اکنون مرقد آن حضرت می باشد، دفن نمودند» «۱».

(۱) بعضی از منابع شیعه، صراحت دارند که بنی اسد در مورد آن بدنهای پاک، سرگردان شدند و راهی برای شناختن آنان نیافتند؛ زیرا سرهایشان جدا شده بود در حالی که در آن وضع بودند، ناگهان امام زین العابدین علیه السّلام در کنار آنان حاضر شد و ایشان را از شهدای اهل بیت و اصحاب شهید آگاه نموده به حمل جسد پدرش شتافت و او را در آرامگاه واپسینش قرار داد، در حالی که اشکهای سوزناکش را بر چهره روان ساخته بود، می گفت:

«خوشا به حال آن زمینی که جسد پاکت را در خود جای داد. دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو درخشان است، شب بیدار می مانیم و اندوهت را پیوسته می داریم تا اینکه خداوند برای اهل بیتت سرای تو را برگزیند، بر تو از من سلام و رحمت خداوند و برکات او باد ای فرزند رسول خدا».

(۲) آنگاه، این کلمات را بر قبر شریف آن حضرت نگاشت: «این قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام است که او را تشنه و غریب، کشتند». در پیش پای امام، فرزندش علی اکبر را به خاک سپرد و بقیه شهدای بزرگوار از

هاشمیان و دیگران را در یک قبر به خاک سپرد، آنگاه، امام زین العابدین علیه السّلام به همراه اسدیها، به سوی

---

(۱) الارشاد، ۲/ ۱۱۴.

نهر علقمی رفتند و قمر بنی هاشم، عباس بن امیر المؤمنین علیه السّلام را دفن کردند. امام به سختی گریست و گفت: «ای ماه بنی هاشم! دنیا پس از تو مباد. از من بر تو سلام، ای شهیدی که خدا را در نظر داشتی و رحمت خدا و برکات او بر تو باد!». «۱»

آن قبرهای پاک، نشانی از کرامت انسانی و علامتی برای هر فداکاری عادلانه گشتند.

(۱) «عقاد» می گوید: «آنها اینک، زیارتگاهی هستند که مسلمانان موافق و مخالف بر آنها طواف می کنند و شایسته آن است که هر انسانی بر آن طواف نماید؛ زیرا آدرس برپایی است برای مقدس ترین چیزی که انسان زنده از میان دیگر زندگان بدان شرافت می یابد؛ گنبد آسمان هرگز بر مکانی برای شهیدی سایه نیفکنده است که از آن گنبدهای توأم با معنای شهادت و خاطره شهیدانی که دربرگرفته اند، شریف تر باشد» «۲».

(۲) «یوسف رجیب» می گوید: «هیچ قبری از قبور اولیای صالح نیکوکار خداوند نیست جز قبر حضرت حسین علیه السّلام که آن قبله دنیا و کعبه فرزندان زمین است؛ زیرا خداوند آن را به جهاد با دشمنانش شرافت بخشیده، آنان که می خواستند دین پاک را محو کنند و شریعت را بی ارزش نمایند و خلافت را چیزی گذرا بگیرند که با آن هر حرام شده ای را مباح دانستند و به آنچه خداوند حرام کرده و کتابهایش حرام دانسته اند، لذّت جویند» «۳».

(۳) آن بقعه مبارک، خلاصه بلندمنشی، شرافت و دین را دربرگرفت و مقدس ترین و

برترین مراکز عبادت در اسلام شد؛ زیرا در هر وقت مسلمانان

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۱۹– ۳۲۰.

(۲) ابو الشهداء.

(۳) مجلّه الغری، سال دوّم، شماره ۲۰، ص ۲۲.

بر آن طواف می کنند، از آن برکت می جویند و به خدا تقرّب می ورزند، همچنانکه محل طوافی شد برای فرشتگان مقرب خداوند؛ چون «فضل بن یسار» از امام صادق روایت کرده که از آن حضرت درباره برترین قبور شهیدان پرسیده شد و آن حضرت علیه السّلام فرمود: «آیا برترین شهیدان، حسین بن علی نیست؟ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، پیرامون قبر او، چهل هزار فرشته ژولیده موی و خاک آلود هستند که تا روز قیامت بر او می گریند» «۱».

(۱) امام رضا علیه السّلام می فرماید: «در اطراف قبر امام حسین علیه السّلام هفتاد هزار فرشته ژولیده موی و خاک آلود هستند که تا روز قیامت بر آن حضرت گریه و زاری می نمایند» «۲».

(۲) مرقد عظیم آن حضرت، به استجابت دعا در آن، بهره مند گشته است؛ زیرا هر غمگین یا نیازمندی را که به سوی آن روی آورد، خداوند او را گشایشی از آنچه در آن هست، عنایت می فرماید.

(۳) «جواهری» می گوید:

تعالیت من مفزع للحتوف و بورک قبرک من مفزع

تلوذ الدهور فمن سجدعلی جانبیه و من رکع «۳» «تو بلندمرتبه گشته ای که چه پناهگاهی برای نیازمندان هستی و قبر تو مبارک باد که چگونه پناهگاهی است».

«روزگاران به آن پناه می برند در دو سویش به سجود و رکوع می پردازند».

(۴) مورخان می گویند: امام هادی علیه السّلام بیمار شد و به «ابو هاشم جعفری»

---

(۱) ابن مغازلی، مناقب، ص ۳۹۷، ح ۴۵۰.

(۲) ذخائر العقبی، ص ۱۵۱.

(۳) جواهری، دیوان ۱/ ۱۹۴.

دستور داد شخصی را برای وی به حائر حسینی بفرستد تا برای شفای «او دعا کند، هنگامی که از آن حضرت علیه السّلام در آن باره پرسیده شد، فرمود: «خداوند دوست دارد که در این مکان، خوانده شود». «۱»

(۱) سرور شهیدان، جایگاه عظیمی را نزد خدای تعالی به دست آورد، همان گونه که قلوب مسلمین را دربرگرفت و صادقانه ترین محبت آنان را کسب نمود، زیرا آنها از هر مکان دور دستی، به سوی مرقدش بار سفر می بندند تا حق او را وفا کنند و به فضیلتش، اعتراف نمایند و پاداش عظیم را به دست آورند که خداوند آن را برای زایرانش منظور فرموده است.

«نیکلسون» می گوید: «ظرف چند سال پس از شهادت حسین، آرامگاهش، محل حجی شد که به سویش بار سفر می بندند» .«۲»

(۲)

فضیلت زیارت امام حسین علیه السّلام

از ائمه اهل بیت علیهم السّلام اخباری در فضیلت زیارت سید الشهداء علیه السّلام متواتر گشته و بعضی از فقها به وجوب آن معتقد شده اند. «محمد بن علی علوی»، کتابی در دو جزء تألیف نموده و آن را «فضل زیاره الحسین علیه السّلام» نامیده است که ما به بعضی از آن اخبار، اشاره می نماییم:

(۳) ۱- «ابو حمزه ثمالی» می گوید: از علی بن الحسین علیه السّلام در مورد زیارت حضرت حسین علیه السّلام پرسیدم. آن حضرت فرمود: «او را هر روز زیارت کن، پس اگر نتوانستی، در هر جمعه و اگر نتوانستی، در هر ماه که هر کس او را زیارت

---

(۱) کامل الزیارات، ص ۲۷۳- ۲۷۴، ب ۹۰، ح ۳.

(۲) تاریخ الادب العربی.

نکند، حق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را سبک دانسته است» «۱».

(۱) ۲-

«ابو الجارود» می گوید: «امام باقر علیه السّلام، به من فرمود: قبر حضرت حسین علیه السّلام در چه فاصله ای از شما قرار دارد؟». به آن حضرت گفتم: برای سواره، یک روز و برای پیاده یک شبانه روز.

فرمود: «اگر نسبت به ما آن طور می بود که برای شماست، آن را هجرتی برای خود می گرفتیم» «۲».

(۲) ۳- «محمد بن مسلم» از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که: «شیعیان ما را به زیارت قبر حضرت حسین علیه السّلام دستور دهید که رفتن به سوی آن، روزی را می افزاید و عمر را طولانی می سازد و ناپسندیها را دور می سازد. رفتن به سوی آن، بر هر مؤمنی که برای او به امامت از سوی خداوند اقرار دارد، واجب است» «۳».

خبرها در این مورد فراوانند که قطعیّت صدور آنها را از ائمه اهل بیت علیهم السّلام می رساند.

(۳)

دعای امام صادق برای زایران امام حسین علیه السّلام

امام صادق علیه السّلام به این دعای شریف در حق زایران قبر جدش حضرت حسین علیه السّلام دعا کرده که «معاویه بن وهب» آن را روایت نموده، متن آن چنین است:

---

(۱) فضل زیاره الحسین علیه السّلام ص ۴۲ و ۴۳.

(۲) فضل زیاره الحسین علیه السّلام ص ۴۴.

(۳) وسائل الشیعه ۱۰/ ۳۲۱.

(۱) برای وارد شدن بر امام صادق علیه السّلام اجازه خواستم که به من گفته شد داخل شو، من وارد شدم و آن حضرت را در نمازگاهش یافتم. پس نشستم تا اینکه نمازش را به جای آورد. من شنیدم که او با پروردگارش مناجات می نمود و می گفت:

(۲) «ای آنکه ما را به کرامت مخصوص گردانیده و به وصیّت، ویژگی فرموده ای، به ما وعده شفاعت داده، علم گذشته و آینده را

عنایت کرده ای و دلهایی از مردم را هواخواه ما ساخته ای، مرا و برادرانم را و زایران قبر پدرم حسین علیه السّلام را بیامرز آنان که اموال خود را خرج می نماینـد و بـدنهایشان را برای رسـیدن به برّ و نیکی مـا و امیـد به صـله ما- که نزد توست- و شادمان ساختن پیامبرت صلّی اللّه علیه و آله، و اجابت فرمان ما و ناراحت نمودن دشـمنانمان، حرکت می دهند و با این کار رضای تو را می خواهنـد، پس به جـای مـا آنان را خشـنودی عنایت فرما و در شب و روز، محافظتشان نما و بر خانواده و فرزنـدانشان که آنـان را پشت سـر رهـا کرده انـد، به نیکی کرامتی برسـان و به آنان ببخشای برترین چیزی را که در غربت از وطنهایشان از تو آرزو کرده اند و آنچه را که به آن ما را بر فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانشان، برتری داده اند.

(۳) خداوندا! دشـمنان ما به خاطر خارج شدنشان بر آنان خرده گرفتند، ولی این کار، آنان را از حرکت به سوی ما بازنداشـت و این مخـالفتی است از آنـان بـا کسـانی که بـا مـا مخالفت کرده انـد، پس رحم کن بر آن چهره هایی که آفتاب آنها را تغییر داده، رحمت فرما آن گونه هایی که بر قبر ابی عبد اللّه علیه السّلام نهاده شده اند، رحمت نما آن چشـمانی را که اشـکهایشان در دل سوختن برای مـا جاری شـده انـد، مهربانی کن بر آن دلهایی که برای ما پریشانی نموده و سوخته انـد و رحمت کن آن فریادی را که برای ماست.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۹۳

خداوندا! من آن جانها و آن بدنها را به تو می سپارم تا آنگاه که آنان

را در روز تشنگی، کنار حوض برسانی».

(۱) آن حضرت، همچنان در حالی که در سجده بود، خداوند را به این دعا فرا می خواند. هنگامی که فراغت یافت، گفتم: «فدای تو گردم! اگر این را که شنیدم برای کسی می بود که خدای را نمی شناخت، گمان می کردم که آتش، چیزی از او را نچشد، به خدا! آرزو کردم او را زیارت کنم و به حج نرفته باشم».

حضرت علیه السّلام فرمود: «چقدر به آن نزدیک هستی، پس چه چیزی تو را از زیارت وی بازمی دارد؟ چرا این کار را رها می کنی؟».

- «نمی دانستم که مطلب تا این حدّ مهم باشد».

(۲) «ای معاویه! آنان که برای زایرانش در آسمان دعا می کنند، بیش از کسانی هستند که در زمین برای آنان دعا می کنند. ای معاویه! این کار را رها مکن که هر کس آن را ترک کند، از حسرت چنان خواهد دید که آرزو می کند قبرش نزد او باشد.

(۳) آیا دوست نداری خداوند تو را از جمله کسانی ببیند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، علی، فاطمه و ائمه، برایش دعا می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از کسانی باشی که فرشتگان با آنان مصافحه می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از جمله کسانی باشی که خارج می شوند در حالی که گناهی بر آنان نباشد که به آن بازخواست شوند؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مصافحه می کنند؟ «۱».

در اینجا سخن ما در مورد شهادت امام عظیم، پایان می یابد تا به استقبال اسیران اهل بیت در کوفه برویم.

---

(۱) وسائل الشیعه ۱۰/ ۳۲۰- ۳۲۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۹۵

(۱)

اسیران اهل بیت علیهم السّلام در کوفه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۹۷

(۱) «کوفه»، با پریشانی و اضطراب فراوان، از اسیران اهل بیت استقبال نمود و خواری و بیچارگی، بر آن سایه افکند، زیرا دهانها بسته و زبانها لال گشته بود، کسی نمی توانست اندوه شدیدی را که در دل داشت، از بیم حکومت ستمگری- که جان و کرامت مردم را ناچیز می شمرد- بیان نماید.

(۲) بوقهای لشکریان، به صدا آمده پرچمهایشان به اهتزاز درآمدند، در حالی که سرهای عترت پاک را به روی نیزه ها برداشته و اسیران یعنی بانوان نبوت و آزادزنان حریم وحی که به اسبان بسته شده بودند، به همراه داشتند.

(۳) آن منظره هولناک را «مسلم جصاص» «۱» توصیف نموده و گفته است: ابن زیاد مرا برای تعمیر کاخ فرمانداری در کوفه فراخواند، در حالی که من، درها را گچ کاری می نمودم، ناگهان فریادهایی از همه کوفه برخاست، من روی به یکی از خدمتکاران کاخ نموده به او گفتم: «چرا کوفه را فریادزنان می بینم؟».

- اینک سر یکی از خوارج را می آورند که بر علیه یزید قیام کرده است!!- این خارجی کیست؟

- حسین بن علی! (۴) مسلم می گوید: به خدمتکار اجازه دادم تا خارج شود سپس شروع به زدن بر روی صورتم کردم تا آنجا که ترسیدم دو چشم من از بین بروند، دستهای گچ آلوده ام را شستم و از قصر خارج شدم تا اینکه به «محله کناس» رسیدم، در

---

(۱) جصاص: گچ کار (مترجم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۳۹۸

حالی که ایستاده بودم و مردم منتظر رسیدن اسیران و سرها بودند، چهل شتر پیش آمدند که زنان و اطفال را حمل می کردند، ناگهان، علی بن الحسین علیه السّلام را بر شتری بدون پوشش

دیدم که از گردنش خون جاری بود و گریه کرده می گفت:

یا امه السوء لا سقیا لربعکم یا امه لم تراع جدّنا فینا

لو اننا و رسول اللّه یجمعنایوم القیامه ما کنتم تقولونا

تسیرونا علی الاقتاب عاریهکأننا لم نشید فیکم دینا «۱» «ای امّت بـد! باران بر سر زمینتان نبارد، ای امتی که جدّمان را در مورد ما مراعات ننمودید!».

«اگر رسول خدا ما را در روز قیامت جمع کند، شما چه خواهید گفت».

«ما را بر شترانی بی پوشش حرکت می دهید، گویی که ما در میان شما دینی را نیاورده ایم».

(۱) «جذلم بن بشیر» می گوید: در سال ۶۱ هجری، هنگام آمدن علی بن الحسین علیه السّلام از کربلا به کوفه آمدم در حالی که زنان همراه او بودند و سربازان، دور آنان را گرفته و مردم برای دیدن آنان خارج شده بودند، آنها بر شترانی بدون پوشش سوار بودند. زنان اهل کوفه به گریه و شیون پرداختند، من علی بن الحسین علیه السّلام را دیدم که بیماری، او را رنجور کرده، بر گردنش غل و زنجیر بود و دستش بر گردنش بسته بود، با صدای ضعیفی می فرمود: «اینان می گریند و به خاطر ما نوحه سرایی می کنند، پس چه کسی ما را کشته است؟ «۲»».

(۲) یکی از بانوان کوفه، پیش آمد و از اسیر پرسید: شما از کدام اسیران هستید؟

---

(۱) عبد اللّه بن نور اللّه، عوالم ۱۷/ ۳۷۲- ۳۷۳.

(۲) عبد اللّه بن نور اللّه، عوالم ۱۷/ ۳۷۱.

- «ما اسیران اهل بیت علیهم السّلام می باشیم».

(۱) هنگامی که آن زن، این مطلب را شنید، فریاد کشید و زنان نیز همراه وی فریاد کشیدند. فریاد آنان در کوفه پیچید. یکی از

زنـان، هرچه چـادر و مقنعه در خـانه اش داشت جمع کرد و آنهـا را به بانوان علوی داد تا خود را با آنها از دیـد مردم بپوشانند «۱».

بانوی دیگری غذا و خرما آورد و آن را بر کودکانی که گرسنگی آنان را آزرده بود، می انداخت.

حضرت ام کلثوم از پشت کاروان، فریاد کشید: «صدقه بر ما اهل بیت، حرام است».

هنگامی که کودکان، گفتار آن بانوی بزرگوار را شـنیدند، هر کـدام از آنان آنچه را از غذا در دست یا در دهان خود داشت، بر زمین افکند و به همراه خود می گفت: عمّه ام می گوید: «صدقه بر ما اهل بیت، حرام است».

(۲)

خطبه حضرت زینب علیها السّلام

هنگـامی که حضـرت زینب علیها السّـلام نوه حضـرت پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و خواهر امام، آن جمعیّت فراوان را دیـد که خیابانها و کوچه های کوفه را پر کرده اند، برای روشن کردن وضـعیّت و آشکار کردن مصیبت بزرگی که بر اهل بیت، جاری گشته و افکنـدن بار مسـئولیت این جنایت زشت، بر کوفیانی که پیمان را شکسـته و تعهد را نادیده گرفته و ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشـته اند و آنگاه، پس از کشـتن آن حضرت به شیون و گریه پرداخته بودند، گویی که این گناه عظیم را مرتکب

---

(۱) عبد اللّه بن نور اللّه، عوالم ۱۷/ ۳۷۷ ح ۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۰

نگشته اند، به سخن پرداخت که متن خطابه آن حضرت بدین شرح می باشد:

(۱) «سـپاس خدای را و صلوات او بر پدرم محمد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و بر خاندان پاك نیکوکار او باد! اما بعد: ای اهل کوفه! ای صاحبان خدعه و نیرنگ! «۱» آیا گریه

می کنید؟! اشکتان آرام نگیرد «۲»، مثل شما مانند آن کسی است که آنچه را رشته است، پس از محکم شدن، باز از هم جدا می کند، آیا شما سوگندها و پیمانهایتان را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؟ آگاه باشید، بد چیزی- که همان خشم خداست- را برای خود پیش فرستادید و در عذاب، جاودانه اید.

(۲) آیا گریه و زاری می کنید؟! آری به خدا! بسیار بگریید و اندک بخندید، همه آن به خاطر این است که حرمت فرزند خاتم پیامبران و سرور جوانان اهل بهشت را شکسته اید، آنکه جایگاه و پناهگاه گرفتاری، مشعل حجت و وسیله استواری سنّت شما بود، چه زشت است آنچه بر خود بسته اید و دور و فرومایه باشید که تلاشتان ناکام و دستهایتان شکسته و دادوستدتان زیانبار گشته و خشم خدا را برای خود فراهم نموده اید و ذلّت و بیچارگی بر شما وارد شده است.

(۳) وای بر شما ای اهل کوفه! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بریده و چه خونی را از او ریخته و چه حرمتی را برای او شکسته اید؟ به حقیقت کار زشتی انجام داده اید که نزدیک باشد آسمانها از آن شکسته شوند و زمین شکافته و کوهها درهم کوبیده گردند! (۴) کار شما به وسعت زمین و آسمان، احمقانه و زشت می باشد، آیا در

---

(۱) در نسخه ای: «پیمان شکنی» آمده است.

(۲) در نسخه ای: «اشکتان آرام نگیرد و ناله تان خاموش نشود».

شگفت شدید که آسمان، خون باریده است در حالی که عذاب آخرت رسواکننده تر باشد که آنان (یعنی عذاب شوندگان در آخرت) یاری نشوند، مهلت دادن خدا، شما را به خفّت بکشاند

زیرا او شتاب و عجله نمی کند و از درگذشتن انتقام نمی هراسد، چرا که او در کمینگاه است ...» «۱».

(۱) شیرزن کربلا- با منطق صداقت و صدای حقانیت، آنان را کوبید و بر نفسهای خبیثشان رهنمون گشت، به اشکهای دروغینشان فریفته نشد و فریبکاری و دروغشان بر او پنهان نمانده جنایت زشتشان را بر آنان یادآور شد که زشت ترین جنایتی است که بر روی زمین اتفاق افتاده است ... آنان را با بدترین صفاتی توصیف کرد که فرومایه ترین ملتها به آن وصف می شوند؛ زیرا آنان را به نیرنگ و پیمان شکنی توصیف نمود که این دو، سرچشمه انحطاط و شقاوت انسان می باشند.

(۲) حضرت زینب علیها السّلام در مورد گریه آنان، اظهار نظر نمود و گفت: آنان حق دارند بسیار بگریند و کمتر بخندند، به خاطر گناه عظیمی که مرتکب شده اند؛ زیرا سرور جوانان اهل بهشت و فرزند خاتم نبوّت و نجات بخش و آزاده کننده آنان را کشته و جگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بریده و حرمتش را شکسته و خانواده اش را به اسارت برده بودند، پس کدام جنایت، زشت تر و یا فجیع تر از این جنایت می باشد؟

(۳)

بازتاب خطبه حضرت زینب علیها السّلام

مردم از خطبه فرزند نبوت، مضطرب گشتند و یقین نمودند که به هلاکت

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۱۰- ۳۱۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۲

رسیدند. «خزیمه اسدی» میزان تأثیر فراوان به وجود آمده از خطبه آن بانوی بزرگوار را توصیف نموده و گفته است: به خدا! هیچ زن پاکدامنی را گوینده تر از او ندیده ام، گویی که از زبان امام امیر المؤمنین علیه السّلام سخن می گفت، مردم پس از خطبه اش، سرگردان، دستها را بر دهانهای خویش گذاشته بودند،

پیرمردی را دیـدم که به او نزدیـک شـد و می گریست به طوری که محاسـنش را از اشـک خیس کرده بود، می گفت: پـدر و مادرم فدای شـما باد! که سالخوردگانتان بهترین سالخوردگان و جوانانتان بهترین جوانان هستند و نسل شما هرگز بی ارزش و خوار نمی گردد «۱»، ولی امام زین العابدین علیه السّلام سخن عمه اش را قطع نمود، فرمود: «ای عمه جان! خاموش شو که تو بحمد اللّه دانای بدون آموزش و فهمیده بدون تفهیم هستی ...» «۲».

در اینجا شیرزن کربلا لب از سخن فرو بست و اجتماع را غوطه ور در غم و اندوه، رها کرد.

(۱)

سخنان حضرت فاطمه دختر امام حسین علیه السّلام

فاطمه، دختر امام حسین علیه السّلام در حالی که کودکی بیش نبود، لب به سـخن گشود و شـیواترین و جالب ترین خطابه را ایراد نمود، مردم از بلاغت و فصاحتش در شـگفت شدند. وی دلها را سرگشته ساخت و مردم را سرگردان رها کرد که اندوه، آنان را به شدت دربرگرفته بود، او گفت:

«سپاس خدا را، به تعداد شنها و سنگریزه ها و به وزن عرش تا زمین، سپاس

---

(۱) الدر النظیم، ص ۵۶۰.

(۲) طبرسی، احتجاج ۲/ ۱۰۹- ۱۱۴.

می گویم او را و به وی ایمـان دارم و بر او توکـل می کنم، گواهی می دهم که پروردگـاری جز خداونـد یکتا نیست که او را شریکی نباشـد و اینکه محمـد بنـده و فرسـتاده اوست ... فرزنـدانش در کنار رود فرات سـر بریده شدند اینکه خون و میراثی به گردنشان بوده باشد.

(۱) خداونـدا! من به تو پناه می برم از اینکه بر تو افترا بندم و خلاف آنچه را که نازل فرموده ای بر تو بگویم از عمل به پیمانها گرفته تا وصیت برای

علی بن ابی طالب علیه السّلام، آن که حقش غصب گردید و بی گناه آن گونه که فرزندانش دیروز کشته شدند در خانه ای از خانه های خدای تعالی که در آن گروهی بودند به زبان مسلمان، به قتل رسید، سرهایشان نابود باد! (۲) در حیات و مماتش ستمی را از او دور نکردند تا اینکه خداوند او را با صفاتی ستوده، خویی نیکو، مناقبی مشهور و عقایدی معروف به سوی خود فراخواند که در راه خدای سبحان از سرزنش سرزنش کنندگان و یا بازداشتن بازدارندگان نمی هراسید. خداوندا! او را در خردسالی به اسلام هدایت کردی و در بزرگسالی، مناقبش را ستودی و وی پیوسته برای تو و رسولت، دلسوزی می نمود، در دنیا زاهد بود و بر آن حریص نبود و به آخرت، رغبت داشت و برای تو در راه تو جهاد می نمود، او را پسندیدی و برگزیدی و به راه راست، هدایت فرمودی.

(۳) اما بعد: ای اهل کوفه! ای اهل مکر و نیرنگ و خودبزرگ بینی! ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به شما و شما را به ما آزمود، آزمون ما را نیکو قرار داد و علمش را نزد ما و فهمش را برای ما قرار داد که ما گنجینه علم او و ظرف فهم و حکمت او هستیم و حجت وی در سرزمینش و برای بندگانش. خداوند ما را به کرامتش گرامی فرمود و به پیامبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله بر بسیاری از آفریدگانش به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۴

حقیقت، برتری بخشید ... شما ما را تکذیب و تکفیر نمودید و جنگ با ما و به تاراج بردن اموالمان را حلال دانستید،

گویی فرزنـدان ترک یا کابل هستیم، آن گونه که جدمان را دیروز کشتید ...، از شمشـیرهایتان خون ما اهل بیت می چکد، به خاطر کینه ای پیشـین که چشـمانتان بـدان روشن و دلهایتان شاد گردیـد (هدفتان) افترا بر خداوند و مکری است که انجام داده اید و حال آنکه خداوند بهترین مکر کنندگان است، پس مبادا از ریختن خون ما و دسترسی به اموالمان شادمان گردید که هر مصـیبت بزرگ و فـاجعه عظیمی که بر ما وارد شـده قبل از آنکه ما آنها را ایجاد کنیم در کتابی ثبت است، این هم برای خـدا آسان است، بر آنچه از دسـتتان رفته تأسف نخوریـد و به آنچه به شـما رسانـده خوش حال نگردید که خداوند هیچ خیال باف فخرفروش را دوست ندارد.

(۱) نابودی شـما را باد! پس به نفرین و عذاب بنگرید که گویی بر شـما دست داده و از آسمان، بلاهایی پی درپی شده و شما را با عذابی گرفتار می کند و بعضـی از شـما را بدی بعضی دیگر را می چشاند و سپس در عذاب دردناک روز قیامت، جاوید می مانید، برای آنکه بر ما ستم رانده اید که لعنت خداوند بر ستمکاران باد! (۲) وای بر شما! آیا می دانید با کدام دست فرمان بردید و کدام نفس به جنگ ما روی آورد و با کدام پای به سوی ما روان شدید و قصد نبرد با ما را نمودید؟

دلهایتان سـخت و جگرهایتان سفت گردیدند و خداوند بر دلهایتان (مهر) کوبیده بر گوش و دیده تان، مهر زده است. شیطان، شما را فریفته و به شما دستور داده و بر دیدگانتان پوششی نهاده است، شما هدایت نمی یابید.

(۳) نابودی شما را باد ای اهل کوفه! کدام میراث

برای رسول خدا نزد شماست؟ و چه خونهایی برای وی به گردنتان می باشد به خاطر آنچه با برادرش

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۵

علی بن ابی طالب، جدّ من و فرزندان و عترت پاک نیکوکارش انجام داده اید که افتخار کننده شما، به آن افتخار می کند:

قد قتلنا علیکم و بنیه بسیوف هندیه و رماح

و سبینا نساءهم سبی ترک و نطحناهم فأی نطاح «علیّ شما و فرزندانش را کشتیم، با شمشیرهایی هندی و با نیزه ها».

«و زنانشان را همچون اسیران ترک، به اسارت بردیم و با آنان ستیز کردیم چه ستیزی!».

(۱) در دهان تو ای گوینده خاک سنگریزه باد که به کشتن قومی افتخار کرده ای که خداوند آنان را پاک و طاهر گردانیده و پلیدی را از آنان دور ساخته است، پس خشم خود را فرو بر و بر جای خود بنشین آن گونه که پدرت بر جای خود نشست که هر کسی را آنچه خود به دست آورده و عمل نموده است باشد.

(۲) وای بر شما! فضائلی که خداوند متعال به ما داده بر ما حسد بردید، این فضل الهی است که به هرکس بخواهد می دهد، در حالی که او صاحب فضل عظیمی است، کسی که خداوند برای او نور قرار نداده، نوری برایش نیست ...» «۱».

(۳) زاده نبوت و امامت، در خطابه عظیم خویش از مسائل بسیار مهمی سخن گفته است که عبارتند از:

۱- وی به محنت جدّش امام امیر المؤمنین علیه السّلام پیشوای حق و عدالت در زمین، اشاره نمود، محنتها و سختیهایی که تحمل کرد تا اینکه در خانه ای از

---

(۱) ابن طاووس، لهوف ۱۹۴- ۱۹۷، ابن نما، مثیر الاحزان ص ۸۷. عبد اللّه، مقتل الحسین عوالم ۱۷/

.۳۸۰ -۳۷۹

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۶

خانه های خدا شهید گشت و حال آنکه جامعه کوفه از او دفاع ننمود و در کنار او نایستاد، بلکه او را تنها رها کردند که با سختیها مبارزه کند تا اینکه خداوند او را نزد خود فراخواند با مناقب فراوان و صفات ستوده و سرشتی نیکو که خداوند او را برگزید و به فضایل و مواهب، مخصوص گردانید.

(۱) ۲- همچنین از محنت اهل بیت در آن جامعه سخن گفت، زیرا آنان- سلام اللّه علیهم- به حکم رهبری معنوی امّت، در مورد حمایت از آنها مسئولیت دارند، ولی امّت، با حق، مخالف گشت و خونهای آنان را ریخت و حرمتهایشان را شکست و چه بزرگ است مصیبت و آزمون آنان.

(۲) ۳- وی تجاوز آشکار بر اهل بیت را محکوم نمود و تجاوزگران سنگدل را با زشت ترین صفات، موصوف ساخت و از خداوند خواست که انتقام و عذاب دردناکش را بر آنان فرود آورد.

(۳)

بازتاب خطابه حضرت فاطمه علیها السّلام

این خطابه، تأثیر فراوانی بر دلهای افراد آن اجتماع گذاشت؛ زیرا دلها از آن پریشان شدند و چشمها اشکبار گشتند و مردم به گریه افتادند و گفتند: «ای دخت پاکان! بس است؛ زیرا دلهایمان را سوزاندی و گردنهایمان را داغ نهادی و درونمان را به آتش نشاندی» «۱».

(۴) وی، از سخن بازایستاد و آن جمع فراوان را در محنت و شقاوت خویش رها کرد که آه می کشیدند و افسوس می خوردند و بر قسمت ناچیز خود می نالیدند که چه گناه عظیمی را مرتکب شده بودند.

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۱۳- ۳۱۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۷

(۱)

خطبه حضرت ام کلثوم علیها السّلام

نوه دیگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت ام کلثوم؛ به سخن پرداخت و به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند، وقتی نفسها آرام

شد، شروع به سپاس خداوند و ستایش وی نمود و گفت:

«ای اهل کوفه! دست بازدارید، مردانتان ما را می کشند و زنانتان بر ما می گریند، خداوند در روز قیامت میان ما و شما حاکم خواهد بود.

(۲) ای اهل کوفه! بدا به حالتان! شما را چه باشد حسین را رها کردید و او را کشتید و اموالش را به تاراج و زنانش را به اسارت بردید و او را دچار محنت نمودید، پس نابودی و فرومایگی شما را باد وای بر شما! آیا می دانید چه بلاهایی بر سرتان آمده؟ چه باری را بر پشت خود نهاده اید! چه خونهایی را ریخته اید؟ با چه زنان بزرگواری برخورد کرده اید؟ چه کودکانی را تسلیم نموده و چه اموالی را غارت کرده اید؟ بهترین مردان پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به قتل رساندید، رحمت از دلهایتان جدا شده

است.

همانا حزب خدا، رستگارانند و حزب شیطان، زیانکاران باشند».

اجتماع از خطابه وی پریشان گشت و زنان، موی پراکندنـده، بر گونه ها زدنـد و گریه کننـدگانی پیش از آن روز دیده نشدند «۱».

(۳)

خطبه امام زین العابدین علیه السّلام

امام زین العابدین علیه السّلام به سخن پرداخت و پس از سپاس و ستایش خداوند،

---

(۱) ابن طـاووس، لهوف، ص ۱۹۸، سـید مقرم ص ۳۱۶ و دیگران معتقدنـد که حضـرت ام کلثوم، همان حضـرت زینب علیها السّلام می باشد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۸

گفت: «ای مردم! هر کس مرا شـناخت که شـناخت و هر کس مرا نشـناخته باشـد، من علی فرزند حسـین بن علی بن ابی طالب هستم. من فرزند کسی هستم که حرمتش شکسته، نعمتش تاراج گشته، مالش به غارت رفته و خانواده اش اسیر گردیده است.

(۱) من فرزنـد کسـی هسـتم که بی هیـچ خونخواهی و یا میراثی، در کنار رود فرات سر بریده شد. من فرزند کسـی هسـتم که شکیبانه به قتل رسید و مرا بدان افتخار کافی است.

(۲) ای مردم! شـما را به خـدا سوگنـد می دهم! آیا می دانیـد شـما برای پـدرم نامه نوشـته، او را فریب داده، با او عهـد و پیمان بسته، بیعت نموده و سپس با او نبرد کرده اید؟ پس نابودی شما را باد! به خاطر آنچه برای خود پیش فرستاده اید و بدا به حال عقیـده تان! با کدام چشم به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می نگرید؟ آنگاه که به شـما بگوید: عترتم را کشتید و حرمتم را شکستید، پس از امّتم نیستید».

صداها به گریه برخاست، فردی از میان آنان فریاد کشید: «هلاک شدید و نمی دانید!».

امام به خطبه خویش ادامه داد و فرمود: «خداوند رحمت کند کسی را که نصیحت مرا بپذیرد

و سفارش مرا در مورد خداوند و پیامبر او و اهل بیتش، حفظ کند که ما را در رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سرمشقی نیکو باشد».

(۳) آنان یک صدا فریاد برآوردند: «ای فرزند رسول خدا! ما شنوندگانی فرمانبردار و عهد تو را نگهدار هستیم و به آن بی اعتنا و از تو روی گردان نیستیم، پس ما را به امر خود فرمان ده، خدا تو را رحمت کند که ما با هر کس که با تو بجنگد در جنگ خواهیم بود و با آنکه تو را در صلح باشد در صلح هستیم و از هر کس که به تو و به ما ستم نموده است، بیزاریم».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۰۹

(۱) امام، این وفاداری دروغین را بر آنان بازگردانده فرمود: «هیهات! هیهات! ای پیمان شکنان حیله گر! میان شما و خواسته هایتان جدایی افکنده شده است.

آیا می خواهید به سوی من بیایید آن گونه که قبلا به سوی پدرم آمدید؟، هرگز، سوگند به خدای شتران دونده که زخم هنوز بهبودی نیافته است، پدرم و اهل بیتش، دیروز کشته شدند و عزای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و عزای پدرم و فرزندان پدرم، فراموش نگشته، به خدا! آن داغ در کام من و تلخیش همچنان در گلویم و غصه اش، در میان سینه ام می باشد» «۱».

آنگاه امام علیه السّلام از سخن بازایستاد و از آن پیمان شکنان فاجری که روی تاریخ را با کارهای متناقضشان سیاه کردند، روی گردانید، زیرا آنان، امام را کشتند و سپس بر او به گریه کردن، مشغول شدند.

(۲)

در مجلس ابن زیاد

دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در حالی که اسیر ذلّت بودند، بر فرزند مرجانه،

آن زاده پلیـدیها و خیانت، در قصـر فرمانداری وارد کردند، در حالی که آن کاخ از سـربازان جنایتکار خون آشام پر شده بود که او را برای پیروزی، شادبـاش می گفتنـد و از قهرمانیهای ساختگی خود در روز عاشورا برایش سـخن می راندنـد، او خوش حـال و شادمانه، پاهایش را تکان می داد در حالی که سـر ریحانه رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله در برابرش قرار داشت، آن پلید، آن را بازیچه قرار داده با چوب دستی کوچکش بر آن ضـربه می زد و با شـماتت می گفت: «من هر گز همانند این چهره را ندیده ام!!».

---

(۱) ابن نما، مثیر الاحزان ص ۸۹، و لهوف، ص ۱۹۹- ۲۰۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۰

(۱) هنـوز سـخنش را تمـام نکرده بود که «انس بن مالـک صـحابی» تیری از منطق خود به سویش انـداخت و به او گفت: «وی شبیه پیامبر بود» «۱».

آن پلید از سخنش به رنج آمد.

در آن مجلس، شخصـی از طـایفه «بکر بن وائـل» بود که او را «جـابر» می گفتنـد. وی از جـای خود برخاست در حالی که می گفت: «به خدا! اگر ده نفر از مسلمین پیدا کنم که بر ضد تو قیام کنند، همراه آنان بر علیه تو قیام می کردم «۲»».

(۲)

ابن زیاد ستمگر در برابر بزرگ بانوی وحی

هنگامی که ابن زیاد، کینه هایش را از سـر امام، سیراب نمود، روی به خانواده حضرت حسین علیه السّلام کرد، زنی را دید که در گوشه ای از مجلس کناری ایسـتاده و بدترین جامه ها را بر تن دارد، در حالی که شـکوه و جلال، او را دربرگرفته است، تا آنجا که ابن زیاد بر آن شد تا درباره او جویا شود، پس گفت:

«این کیست که کناری رفته و زنانش به همراه او

هستند؟».

(۳) وی از او روی گرداند، ابن زیاد، سؤالش را دوباره تکرار کرد، اما وی او را ناچیز شمرد و حقیر دانست، به او پاسخی نداد. یکی از بانوان، به سخن آمد و گفت: «این زینب است، دختر فاطمه، دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله».

(۴) آن پلید فرومایه از حقیر شـمرده شدن خود به وسیله آن بانوی بزرگوار، رنجید و با زبانی الکن به اظهار شماتت پرداخت و گفت: خدای را سپاس که

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۷.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۸.

شما را رسوا کرد و به قتل رسانید و سخنتان را باطل نمود!!.

(۱) نوه رسول صـلّی اللّه علیه و آله با شجاعت، آن فرومایه پلید را حقیر شمرد، بر او فریاد کشید: «سپاس خدای را که به خاطر پیامبرش ما را کرامت بخشـید و از پلیدی پاک گردانید، این فاسق است که رسوا می شود و این فاجر است که دروغ می گوید و او کسی غیر از ماست، ای فرزند مرجانه!» «۱».

(۲) این گفتار شدیـد را در حالی بر زبان آورد که وی و بانوان از آل محمـد صـلّی اللّه علیه و آله در بنـد اسارت بودنـد و نیزه های فاتحان، بالای سـر آنان افراشـته و شمشـیر شـماتت کنندگان روبه رویشان کشـیده شده بود ... وی، آن ستمگر را از تخت حکـومتش به گور فرود آورد و خودبزرگ بینی اش را درهم کوبیـده، او را در برابر خادمـان و پیروانش معرفی نمود که رسوا شده و شـکست خورده، اوست ... فرزند مرجانه در حالی که با فرومایه ترین و زشت ترین چیزها خود را تشفی می داد، گفت: «کار خدا را با

برادرت چگونه دیدی؟!».

(۳) بانوی بزرگ بنی هاشم با شجاعت و پایداری و با کلمات ظفر و پیروزی برای خود و خاندان خویش، به وی پاسخ داد و گفت: «جز نیکی ندیده ام، اینان قومی هستند که خداوند، کشته شدن را برایشان مقدّر فرمود و آنان به سوی آرامگاههای خویش شتافتند، خداوند تو را با آنان روبه رو خواهد ساخت و تو مورد بازخواست و محاکمه واقع خواهی شد، پس در آن روز بنگر که پیروزی از آن چه کسی است، مادرت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!».

(۴) آن فرومایه، در برابر آن تحقیر دردناک و سخنان کوبنده، نتوانست خودداری نماید و به شدت دچار خشم و عصبانیت شده تصمیم گرفت او را به

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۲

کیفر برساند، ولی «عمرو بن حریث» او را نهی کرد و به او گفت: او زن است و به چیزی از گفتارش مؤاخذه نمی شود، پس رو به وی کرد و گفت: «خداوند قلب مرا از طاغوت تو و سرکشان اهل بیت شما آرامش بخشید!».

(۱) از این دلشادی و گستاخی، غم و اندوه بر حضرت زینب چیره شد و در حالی که قهرمانان برگزیده خاندانش را به یاد می آورد که در میدانهای نبرد شهید شده بودند، با اندوه فراوان گفت: «به جانم سوگند! تو بزرگ خاندانم را کشتی و خانواده ام را نابود ساختی، فرزندانم را از بین بردی و ریشه ام را برکندی، پس اگر این کار تو را آرامش می بخشد، تو انتقام خود را گرفته ای».

(۲) فرزند مرجانه آرام شد و خشمش فرو نشسته، گفت: «این، زنی مسجّع گو می باشد، به جانم که پدرش مسجع گویی شاعر بود!».

حضرت زینب

به وی پاسخ داد: «من از مسجع گویی روی برگردانده ام، زن را به مسجع گویی چه کار؟» «۱».

این زندگی چه دردناک و بی ارزش است که دختر وحی را نزد فرزند مرجانه، اسیر می سازد و او در تحقیر و توهین وی فراوان می کوشد. ای روزگار! اگر باقیمانده ای از آنچه بزرگواران را می آزارد، نزد تو باشد، آن را بیاور.

(۳)

برخورد ستمگر، با زین العابدین علیه السّلام

ابن زیاد ستمگر، به دیگر افراد اهل بیت علیهم السّلام نگاهی انداخت و امام زین العابدین علیه السّلام را دید که بیماری، وی را رنجور ساخته بود، پس از او پرسید: تو کیستی؟

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۵۷. اللهوف، ص ۲۰۰– ۲۰۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۳

– «علی بن الحسین».

– «مگر خداوند، علی بن الحسین را نکشته است؟! (۱) امام علیه السّلام با آرامی به وی پاسخ داد:: «مرا برادری به نام علی بود که او را کشتید، او در روز قیامت از شما طلبکار خواهد بود» «۱».

ابن زیاد، با وقاحت و بی شرمی به خشم آمد و بر امام فریاد کشید: خداوند او را کشت! امام با شجاعت کامل و پایداری به وی پاسخ داد: «خداوند، جانها را هنگام مرگ می گیرد، کسی را نباشد که بی اذن خدای بمیرد».

(۲) زمین، دور سر ابن زیاد چرخید و سختی گناه او را گرفت، زیرا بر او گران آمده بود که این جوان اسیر با این روانی و حجت قوی و شاهد مثال آوردن از قرآن، سخن بگوید. پس، بر او فریاد کشید: «جرئتی برای پاسخگویی به من داری! و هنوز برای تو چیزی باقی مانده است که به من جواب دهی!».

آن پلید ناپاک بر یکی از جلادانش فریاد کشید: «این جوان را ببر

و گردن او را بزن».

(۳) حضرت زینب علیها السّلام، آشفته خاطر گشت و با شجاعتی که از قدرت حکومت نمی ترسید، امام را گرفت و او را در آغوش کشیده به فرزند مرجانه گفت: «ای پسر زیاد! آنچه از خونهای ما ریخته ای تو را بس است، آیا کسی را غیر از این باقی گذاشته ای؟ اگر می خواهی او را بکشی، مرا همراه وی به قتل برسان».

آن ستمگر سرخورده گشت و با شگفتی گفت: «او را برایش رها کنید،

---

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۴

خویشاوندی چه می کند؟! او دوست داشت همراه وی کشته شود»؟ «۱» (۱) اگر این اقدام حضرت زینب علیها السّلام نمی بود، این باقیمانده از نسل حضرت حسین علیه السّلام که سرچشمه خیر و فضیلت در زمین است، از دست می رفت.

(۲) «جاحظ» روایت کرده است که فرزند مرجانه در مورد علی بن الحسین علیه السّلام به یارانش گفته بود: «بگذارید او را بکشم که وی باقیمانده این نسل است (یعنی نسل حضرت حسین علیه السّلام) تا این ریشه را برکنم و با او این بیماری را بمیرانم و این سرچشمه را به آن قطع کنم» «۲».

ولی آنان به وی گفتند تعرّضی به وی ننماید و معتقد بودند که بیماریهایی که وی به آنها گرفتار است، او را از پای در خواهد آورد، اما خداوند به صورتی شگفت، او را از آنان نجات داد.

(۳)

قیام ابن عفیف

توده های مردم کوفه، تحت فشار هول انگیز رعب و خشونت، تخدیر شدند تا آنجا که اوضاع عمومی، به کلی دگرگون گشت و دیگر کوفه، همچون گذشته، صحنه جریانات سیاسی و مرکزی، برای جبهه مخالف نبود؛ زیرا چادر خواری و ذلت بر

سر کشید و طاعون ترس، در شریانهایش جاری گشت.

چه کسی می توانست سخنی بر زبان آورد، در حالی که فضا آکنده از ترس و وحشت بود، سر پیشوای امّت و رهبر بزرگش، بالای نیزه ها قرار داشت و بانوان بزرگ رسالت، اسیرانی در آن سرزمین بودند، دیگر کسی را یارای آن نبود که

---

(۱) ابن الاثیر، تاریخ ۴/ ۸۲.

(۲) جاحظ، رسائل.

حرفی بر زبان آورد؛ زیرا دهانها بسته شده، زبانها لال گشته، زندانها از بزرگان و نام آوران پر گردیده و همگان در برابر حکومت فرزند مرجانه، تسلیم شده بودند، وقتی آن ستمگر مغرور، به جامع اعظم آمد، در آنجا که اجتماعی عمومی برپا شده بود و نیروهای مسلّح و دیگر افراد ملّت جمع شده بودند، وی بالای منبر رفت و شادی بزرگ خود را از آن پیروزی دروغین، آشکار کرده گفت- و چه هولناک بود، آنچه گفت-:

(۱) «سپاس خدای را که حق و اهل آن را آشکار ساخت و امیر مؤمنان یزید و حزبش را نصرت بخشید و دروغگو فرزند دروغگو، حسین بن علی و شیعیانش را کشت!!».

(۲) این سخنان را در اجتماعی بر زبان راند که عدالت علی و صداقت او را می شناخت و سیرت فرزندش امام حسین را می دانست و آن را به حق و صدق، درخشنده یافته بود. اگر این را در شام یا در سرزمین دیگری می گفت، شاید توجیهی می داشت، ولی وی این سخنان را در کوفه که پایتخت اهل بیت بوده، بر زبان راند، هنوز آن پلید، سخنانش را پایان نداده بود که قهرمان انقلابی، «عبد اللّه بن عفیف ازدی غامدی» بپاخاست، وی نابینا بود و یکی از

چشمانش را در جنگ جمل و دیگری را در صفین، همراه امام امیر المؤمنین علیه السّلام از دست داده و پیوسته در مسجد به عبادت مشغول بود. او بر ابن زیاد فریاد زد:

«ای فرزند مرجانه! دروغگو فرزند دروغگو، تو هستی و پدر تو و آنکه تو را حکومت داده و پدر او، ای فرزند مرجانه! آیا فرزندان پیامبران را می کشید و با کلام صدّیقان، سخن می گویید؟» «۱».

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۶

(۱) آن ستمگر، از خود بی خود شد؛ زیرا این کلمات، همچون صاعقه ای بر سر او فرود آمد، پس همچون سگی هار، با صدایی بلند فریاد کشید: «این کیست که سخن می گوید؟».

(۲)- «من هستم که سخن می گویم ای دشمن خدا! آیا ذرّیه پاکی را می کشید که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و ادعا می کنی که بر دین اسلام هستی؟

کجاست فریادرس؟ کجا هستند فرزندان مهاجرین و انصار تا از سرور ستمگرت انتقام گیرند «۱»؟ همان ملعون، فرزند آن لعنت شده بر زبان محمد، شکوه آن ستمگر درهم شکست و غرور شادیهایش بر باد رفت، فریادها برخاست و مردم از هر سوی مسجد پیش آمدند تا آن گوینده را ببینند که احساسات آنان را بیان کرده بود؛ زیرا این نخستین اعتراض علنی بر ضد نظام حاکم در مورد کشتن ریحانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود.

ابن زیاد، در حالی که به شدت خشمگین بود، با تندی فریاد زد: «او را نزد من بیاورید».

مزدوران، به سوی وی شتافتند تا او را بربایند، ولی «ابن عفیف» به شعار خاندانش فریاد کشید: «یا مبرور!».

(۳) در آن مجلس، هفتصد نفر از افراد قبیله

ازد، حاضـر بودند. آنان به سوی وی برخاسته، او را نجات دادند و به منزلش بردند «۲» و «عبد الرحمن بن مخنف ازدی»، بر او خرده گرفته گفت: «وای بر غیر تو! خود و خاندانت را هلاک کردی!» «۳».

---

(۱) اللهوف، ص ۲۰۴. بحار الأنوار ۴۵/ ۱۱۹.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۳- ۴۱۴.

(۳) ریاض الاحزان، ص ۵۷.

(۱) ابن زیاد، خشـمگین و پریشان شـد، زیرا عبـد اللّه، باب مخالفت را بر او گشود و شـکوه حکومتش را درهم کوبید. آنگاه، خشـمگین از منبر پایین آمد و داخل قصـر شد و اشـراف و سرشـناسان برای رفتن نزد وی سبقت گرفتند. وی گفت: «آیا دیدید که اینان چه کردند؟».

- «آری».

(۲) آنگاه به اهل یمن و آنان که همراه وی بودند، دسـتور داد تا ابن عفیف را دسـتگیر کنند. «عمرو بن حجاج» به وی پیشنهاد کرد هر ازدی را که در مسـجد بود، زنـدانی کننـد که همین کـار را کردنـد، در نتیجه، اهـل یمن به شـدت بـا قبیله ازد، درگیر شدنـد و نبرد سـختی میـان آنهـا جـاری شـد. ابن زیاد، به یکی از مأمورانش گفت: برو و ببین میان آنان چه می گـذرد. وی به سرعت نزد آنان رفت و دیـد جنگ میان آنان برپاست، به او گفتنـد: «به امیر بگو تو ما را به سوی مردم بی اصل و نسب جزیره یا کفشدوزان موصل نفرسـتاده ای، بلکه ما را نزد ازدیان، یعنی شـیران بیشه ها فرستاده ای، آنان، تخم مرغی نیستند که شکسته شوند و یا دانه اسپندی که بر آن پای گذاشته گردد ...».

(۳) از میان ازدیان، «عبد اللّه بن حوزه والبی و محمد بن حبیب» کشته شدند و

کشتگان از هر دو سوی، فراوان گشتند، ولی یمنیها، بر ازدیان، نیرو یافتند و به سوی قلعه ای در پشت خانه ابن عفیف رفته، آن را شکستند و بر او یورش برده وارد خانه اش شدند او تنها مانده بود، دخترش، شمشیری به وی داد و او (که نابینا بود) به دفاع از خود پرداخت «۱» در حالی که رجز می خواند و می گفت:

انا ابن ذی الفضل العفیف الطاهرعفیف شیخی و ابن أم عامر

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۸ کم دارع من جمعکم و حاسرو بطل جندلته مغاور «من فرزند عفیف پاک با فضیلت هستم، عفیف، بزرگ من است و من فرزند ام عامر هستم».

«چقدر افراد زره پوشیده و بدون زره و چقدر از قهرمانان رزم آور را به خاک افکنده ام».

(۱) دخترش، با سوز دل او را مخاطب قرار می داد و می گفت: «کاش مردی می بودم و در برابر تو با این فاجران قاتل عترت پاک، می جنگیدم».

(۲) آنگاه دخترش به راهنمایی وی بر جنگجویان پرداخت و به او می گفت:

«پدرم! آنان از فلان طرف به سوی تو می آیند، آنان بر سر او ازدحام کرده و از هر طرف او را در محاصره گرفته، دستگیر نمودند و او را نزد ابن زیاد بردند در حالی که وی بر سر راه خود می گفت:

أقسم لو یفسح لی عن بصری شق علیکم موردی و مصدری «۱» «سوگند می خورم که اگر چشمانم بازشوند، رفت و آمد من بر شما سخت می شد».

هنگامی که روبه روی ابن زیاد ستمگر قرار گرفت، آن پلید به وی گفت:

«سپاس خدای را که رسوایت ساخت».

(۳) «ابن عفیف» در حالی که او را به استهزا گرفته و ناچیزش شمرده

بود، به وی پاسخ داد: «به چه چیزی رسوایم ساخت؟».

فرزنـد مرجانه می خواست، خونش را حلال شـمارد، لـذا از او درباره عثمان پرسـید، شایـد از او بـدگویی کند و او این کار را وسیله ای برای مباح ساختن

---

(۱) اللهوف، ص ۲۰۵. بحار الأنوار ۴۵/ ۱۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۱۹

خون او بسازد، پس به وی گفت: «درباره عثمان، چه می گویی؟».

(۱) آن قهرمان عظیم، تیرهایی از منطق سـرشار رها کرد و به او گفت: «تو را چه به عثمان! بدی کرده و یا نیکی نموده، صلاح داشته و یا تباه بوده باشد، خدای تعالی، ولیّ بندگانش می باشد که میان آنان و عثمان به عدالت و به حق، حکم می کند، ولی از من درباره پدرت و خودت و یزید و پدرش سؤال کن».

آن ستمگر دید که در برابر قهرمانی سخت اراده قرار دارد، پس به وی گفت: «دیگر چیزی از تو نمی پرسم تا مرگ را با غصه های پی درپی بچشی».

(۲) «ابن عفیف» در پاسخ وی گفت: «سـپاس خدای آفریدگار جهانیان را، من پیش از آنکه مادرت تو را بزاید، از خداوند می خواستم که مرا شهادت روزی فرماید و از خداوند خواستم که آن را به دست ملعون ترین بندگانش و دشمن ترین آنان نسبت به وی قرار دهـد، هنگامی که چشـمانم را از دست دادم، از شـهادت ناامید شدم ولی اینک خدای را شـکر که پس از ناامیدی، آن را روزی ام ساخت و اجابت دعای قدیم مرا به من اطلاع داد» «۱».

(۳) آن پلیـد، به خشم آمـد و به جلادانش دسـتور داد تا گردنش را بزنند و او را در محل «سـبخه»، به صـلیب آویزند، آنان نیز چنان کردند «۲».

زندگی این قهرمان

بزرگ که حیاتش را برای خدا بخشیده بود، بدین گونه پایان یافت. وی، در برابر منکر، مقاومت کرد و با ستم، مبارزه نمود و سخن حق را در تیره ترین و سخت ترین شرایط، بر زبان آورد.

---

(۱) لهوف، ص ۲۰۵- ۲۰۶. خوارزمی، مقتل ۲/ ۵۳- ۵۵.

(۲) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۲۰

(۱)

بخشیدن ابن معقل

«ابن معقل» از کسانی بود که در قیام «ابن عفیف» شرکت داشت. او را تحت الحفظ، نزد ابن زیاد آوردند، وی او را بخشید و به او گفت: ما تو را برای عموزاده ات «سفیان بن عوف» واگذاشتیم که وی از تو بهتر است. «۱»

(۲)

دستگیری جندب

ابن زیاد ستمگر، دستور دستگیری «جندب بن عبد اللّه ازدی» را صادر کرد. وی از خاندان «عبد اللّه بن عفیف» و از نیکان شیعه و از یاران امام امیر المؤمنین علیه السّلام بود. مأموران، او را تحت الحفظ آوردند و هنگامی که نزد وی حاضر شد، ابن زیاد بر او فریاد کشید: «آیا تو یار ابو تراب در صفین نبودی؟».

آن قهرمان بزرگ، اعتنایی به وی نکرد و به او گفت: «آری، من او را دوست دارم و به او افتخار می کنم و از تو و پدرت متنفر هستم، خصوصا اینکه سبط رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و یاران و خانواده اش را کشته ای و از خداوند با عزت، قدرتمند و انتقام گیرنده، نترسیدی ...».

(۳) ابن مرجانه به خشم آمد و به وی گفت: «تو از آن کور (یعنی ابن عفیف) کم حیاتر هستی و من خود را نمی بینم جز اینکه با کشتن تو به خداوند تقرّب جویم».

- «در آن صورت خداوند تو را قربت ندهد».

آن ستمگر، از خاندانش ترسید و او را رها کرد و گفت: «او پیرمردی است

---

(۱) همان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۲۱

که عقلش از بین رفته و خرفت گشته است «(۱)».

(۱)

ابن زیاد در برابر قیس

«قیس بن عباد» در مجلس ابن زیاد ستمگر حاضر شد و وی در برابر مزدورانش، به او گفت: «درباره من و حسین چه می گویی؟».

- «مرا معذور بدار ...».

- «باید بگویی».

- «روز قیامت، پدرش می آید و از او شفاعت می کند و پدرت می آید و از تو شفاعت می کند».

ابن زیاد به خشم آمد و بر او فریاد کشید: «من فریب و پلیدی ات را دانسته ام، اگر روزی از من دور شوی، سرت را

در زیر زمین می گذارم» «۲».

آنگاه او را تحت نظر قرار داد و به اقامت اجباری در کوفه مجبور ساخت.

(۲)

قطعه قطعه ساختن سر مبارک امام حسین علیه السّلام

آن زاده خیانت و ناکسی، فرزند مرجانه دستور داد تا سر امام علیه السّلام را گرد گرد ببرّند، ولی مردم به این کار اقدام ننمودند و کسی گستاخی انجام آن را ننمود،

---

(۱) مثیر الاحزان، ص ۹۴. خوارزمی، مقتل ۲/ ۵۵. مقرّم، مقتل، ص ۳۲۹.

(۲) ابن قتیبه، عیون الاخبار ۲/ ۲۱۵. و در وفیات الاعیان ۶/ ۳۵۳ آمده است که: عبید اللّه ابن زیاد به «حارثه بن بدر عدوانی» گفت: درباره من و حسین در روز قیامت، چه می گویی؟ گفت: پدر و جدش او را شفاعت می کنند، تو نیز پدر و جدت برایت شفاعت می کنند، پس از همینجا بدان که چه می خواهی.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۲۲

جز «طارق بن مالك» «۱» که سر مبارك را گرفت و آن را مثله نمود و بعضی از قسمتها را از آن جدا کرد. «عمرو بن حریث» برخاست و به ابن زیاد گفت: «تو به خواسته ات از این سر، رسیده ای، پس آنچه را از آن جدا ساختی به من ببخش».

- «می خواهی با آن چه کار کنی؟».

- «آن را به خاك بسپارم».

وی، اجازه این کار را به او داد و او قطعه های سر امام را گرفت و آنها را در پارچه ای پیچید و در منزل خود که به خانه «عمرو بن حریث» معروف است، به خاك سپرد «۲».

(۱)

گرداندن سر مبارک امام حسین علیه السّلام

ابن مرجانه، دستور داد تا سر امام را در همه خیابانها و کوچه های کوفه بگردانند «۳» در حالی که منادی فریاد می کشید: «دروغگو فرزند دروغگو کشته شد!» «۴».

وی، با این کار می خواست پیروزی خود را اعلام کند و شیعیان را خوار سازد، ولی به فکرش نرسید که با این کار، زمینه نشر

دعوت امام و اتمام رسالتش را گسترش داده است؛ زیرا سر امام، به مسلمانان الهام می داد که سخن حق، چگونه باید بلندی یابد و رسالت اسلام، چگونه باید محافظت گردد.

(۲) به هر حال، سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در برابر آنان که مدعی اسلام

---

(۱) «طارق بن مالک»: جد ابو علی، کاتب عبد اللّه بن خاقان، وزیر متوکل بود.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۷. مرآه الجنان ۱/ ۱۳۵.

(۳) الدر النظیم، ص ۵۶۱. عبد اللّه، مقتل الحسین. عوالم ۱۷/ ۳۸۶

(۴) التاریخ السیاسی للدوله العربیه ۲/ ۷۶.

بودند، گرداندند ولی آنان برای گرفتن انتقام وی بپا.

(۱) «دعبل خزاعی» می گوید:

رأس ابن بنت محمد و وصیّه یا للرجال علی قناه یرفع

و المسلمون بمنظر و بمسمع لاجازع من ذا و لا متخشع «۱» «سر فرزند دختر پیامبر و وصیش را ای مردان! بر نیزه ای بالا می برند».

«در حالی که مسلمانان می بینند و می شنوند، نه کسی از این عمل به خشم می آید و نه دلی شکسته می گردد».

مسلمانان به صورتی هول انگیز، تحذیر شده بودند؛ زیرا سرشتهای خود را از دست داده، به صورت رشته هایی سست و خالی از شعور و احساس، درآمده بودند.

(۲)

زندانی ساختن بانوان وحی

ابن مرجانه ستمگر، دستور داد تا بانوان وحی و بزرگ زنان رسالت، به زندان برده شوند. هنگامی که آنان را به زندان بردند، خیابانها پر از مردان و زنان بود و آن گونه که امام زین العابدین علیه السّلام می فرماید، زنان بر صورت خویش می زدند و سخت می گریستند.

(۳) دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به زندان برده شدند و بر آنها بسیار سخت گرفتند.

نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و

آله اجازه نـداد که هیچ زن آزادی بر آنها وارد شود و گفت: «جز زنانی که ام ولد یا کنیز باشـند، کسـی بر ما وارد نشود؛ زیرا آنان اسیر گشته اند، همچنانکه ما اسیر شده ایم».

---

(۱) دعبل، دیوان، ص ۲۲۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۲۴

(۱) به سوی دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سـنگی پرتاب شد که نامه ای را به آن بسته بودند، در آن نوشته شده بود قاصـدی در مورد شـما به سوی یزیـد رفته است، پس هرگاه صـدای تکبیر را شـنیدید، یقین کنید که هلاک خواهید شد و اگر صدای تکبیر را نشـنیدید، این امانی برای شـما خواهد بود. آنان برای رسیدن جواب، وقتی را تعیین کرده بودند. زنان به شدت پریشان و مضطرب شدند. دو روز پیش از رسیدن پیک، سنگ دیگری بر آنان انداخته شد؛ در آن نامه ای بود که به ایشان می گفت: «وصیت کنید و سفارشهای خود را بنمایید که رسیدن پیک، نزدیک شده است».

(۲) پس از پایان مدت، دستور یزید به انتقال اسیران به دمشق رسید. «۱» بعضی از منابع بیان می کنند که یزید تصمیم داشت تا همه نسل امیر المؤمنین علیه السّـلام را ریشه کن سازد، ولی وی پس از آن، از این تصـمیم خود منصـرف شد و آنان را بخشید «۲».

(۳)

ربودن حضرت علی بن الحسین علیه السّلام

یکی از کوفیان، امام زین العابـدین علیه السّـلام را ربود و او را در خانه خویش مخفی ساخته، به خـدمت و احترام وی مشـغول گشت، هر وقت بر آن حضـرت وارد می شـد، به شدت می گریست که امام نسـبت به وی خوش گمان شد، ولی مدت اندکی بیش نگذشت که منادی ابن زیاد، ندا داد که هر

کس علی بن الحسین را بیابد و او را بیاورد، سیصد درهم به او داده می شود، هنگامی که آن

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۴.

(۲) الوافی ۳/ ۲۹۸.

کوفی این را شنید، به سرعت نزد امام رفت و طنابی به گردن آن حضرت افکند و دست و پایش را با طناب بست، او را به آنان تحویل داد و پولها را دریافت نمود «۱». این کار عجیب، تصویری از میزان خودفراموشی آن جامعه در راه مادیات و فدا کردن خود در راه به دست آوردن آنها، به هر صورت ممکن به ما می دهد.

(۱)

پشیمانی ابن سعد

پلید ناپاک، عمر بن سعد، به شدت از اقدام به آن جنایت زشت، پشیمان شد؛ زیرا یکی از نزدیکانش، هنگام بازگشت وی از کربلا، حال وی را پرسید و او گفت: «هیچ بشری به سوی خانواده اش برنگشته است با چیزی بدتر از آنچه من با آن برگشته ام. فاجر ستمکار، ابن زیاد را فرمان بردم و خداوند حاکم عادل را معصیت نمودم، خویشاوندی شریف را قطع کردم و کار بزرگی را مرتکب گشته ام «۲».

اما، پشیمانی برای وی چه سودی دارد پس از آنکه خون عترت پاک را ریخت و رشته های خویشاوندی کسانی را قطع کرد که خداوند مودت آنان را فرمان داده است.

(۲)

ابن زیاد، نامه را از ابن سعد طلب کرد

ابن زیاد، در معرض موجی گسترده از انتقاد همه محافل روبه رو گردید

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۸. المنتظم، ۵/ ۳۴۵.

(۲) الاخبار الطوال، ص ۲۶۰. سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۰۳. انساب الاشراف ۳/ ۴۱۴- ۴۱۵.

و بر آن شد تا گناه آن عمل را بر ابن سعد بیفکند تا وی به جای او، مسئول این جنایت باشد، پس به دنبال وی فرستاد و به او گفت: نامه را به من بده.

- من برای انجام فرمان تو رفتم و نامه از بین رفت.

- باید آن را برای من بیاوری.

- آن را فرستاده ام تا بر پیرزنان قریش خوانده شود که از آنها معذرت خواسته گردد، به خدا! در مورد حسین با تو دلسوزانه رفتار کردم که اگر با پدرم سعد بن ابی وقاص به آن صورت دلسوزی می کردم، حق او را ادا می نمودم.

(۱) در آن مجلس «عثمان بن زیاد» حاضر بود و به برادرش عبید اللّه گفت:

«راست گفت. به

خدا! دوست داشتم که مردی از فرزندان زیاد نمی بود مگر اینکه در بینی اش حلقه ای تا روز قیامت می بود، ولی حسین کشته نمی شد».

آن ستمگر خاموش ماند و چیزی در پاسخش نگفت «۱».

نامه ای که ابن سعد، به مدینه فرستاده بود تا به وسیله آن، لعنتهایی را که بر او فرو می بارید، مانع شود و گناه را به گردن امیر و سرورش ابن مرجانه بیفکند، بدین شرح می باشد:

(۲) از عبید اللّه بن زیاد به عمر بن سعد، امّا بعد: من تو را به سوی حسین نفرستاده ام تا از او دفاع کنی و نه برای اینکه با وی کار را به درازا بکشانی و به او امید سلامت و ماندن بدهی، یا نزد من از او شفاعت نمایی. بنگر که اگر حسین و یارانش فرمان مرا پذیرفتند و تسلیم شدند، آنان را سالم نزد من بفرست و اگر خودداری نمودند به سوی آنها پیشروی کن تا اینکه آنان را به قتل برسانی و آنها را تکه تکّه نمایی که آنان مستحق آن هستند، پس هرگاه حسین را کشتی، اسبان را بر سینه و پشت او حرکت ده که او طغیانگر، سرکش و برهم زن و ستمکار است ...

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۲۷

اگر تو به فرمان ما عمل کردی، به تو پاداش شنونده مطیع را می دهیم و اگر خودداری نمودی، از کار و سپاه ما دوری گزین و شمر بن ذی الجوشن را با سپاه بگذار که ما او را به امر خویش، فرمان داده ایم» «۱».

(۱)

محکوم نمودن ابن زیاد

اشاره

دور و نزدیک، ابن زیاد را به خاطر کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله محکوم نمودند که

بعضی از آنان عبارتند از:

(۲)

۱- مرجانه

«مرجانه» از فرزنـد سـتمکار گناهکارش به خاطر ارتکاب این جنایت زشت، در خشم شـد و به او گفت: «ای پلید! فرزند رسول خدا را کشتی، به خدا! هرگز بهشت را نخواهی دید» «۲».

(۳)

۲- عثمان بن زیاد

«عثمان بن زیاد»، برادر آن ستمگر، او را محکوم کرد و به او گفت: «به خدا! دوست داشتم که از فرزندان زیاد کسی نبود مگر اینکه تا روز قیامت در بینی او حلقه ای باشد، ولی حسین، کشته نشود «۳»».

---

(۱) همان، ۵/ ۴۱۵.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۸. تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۶. تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۷.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۷.

(۱)

۳- معقل بن یسار

از جمله کسانی که بر فرزنـد مرجانه اعتراض کردند، «معقل بن یسار» بود، او به شدت از وی انتقاد نمود و او را محکوم کرد و از وی دوری گزید.

کشـتن امام از حوادث عظیمی بود که جهان اسـلام از هولناکی آن به لرزه افتاد و مسـلمانان، این حادثه را بسیار عظیم دانستند، زیرا حرمت رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله- که از هر چیز دیگری به رعایت و توجه شایسـته تر است- در این حادثه شکسـته شد.

(۲)

اعتراض بر ابن سعد

مردم بر ابن سعد، به خاطر این جنایت زشت وی، اعتراض نموده، او را دشمن داشته، رها کردند، طوری شد که بر هر گروهی از مردم که می گذشت، او را لعنت می کردند و هرگاه وارد مسجد می شد، از آن خارج می گشتند «۱».

(۳)

ناخشنودی فراگیر

کشتن امام علیه السّلام نارضایتی فراگیری در همه محافل به وجود آورد «حصین ابن عبد الرحمن سلمی» می گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن حسین علیه السّلام به ما رسید، سه روز ماندیم که گویی بر چهره هایمان خاکستر مالیده باشند». «۲»

«هبیره بن خزیمه» می گوید: «کشته شدن حسین را به ربیع بن خثیم خبر دادم، وی دگرگون شد و سخن خدای تعالی را تلاوت کرد: اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ

---

(۱) مرآه الزمان، ص ۶۸.

(۲) تهذیب التهذیب ۲/ ۳۸۲.

وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ ...؛ خداوندا! تو آفریننده آسمانها و زمین، داننده پنهان و آشکار هستی، میان بندگانت در آنچه با هم در آن اختلاف داشته اند، حکم می کنی» «۱».

سپس گفت: «جوانمردانی را کشتند که اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنان را می دید، دوستشان می داشت و با دست خود به آنان غذا داده آنان را بر ران خود می نشاند» «۲».

(۱) به «حسن بصری»، خبر کشته شدن حسین علیه السّلام را دادند، وی به گریه افتاد تا آنجا که دو طرف او تکان خورد و گفت: «چه ذلّتی باشد برای امتی که فرزند نابکارش (یعنی فرزند مرجانه) فرزند پیامبرش را کشته است، «۳» به خدا جد و پدرش، از فرزند مرجانه، برای وی، انتقام خواهند گرفت».

«عمرو بن بعجه» نیز گفته است: «نخستین ذلّتی که بر عربها وارد شد، کشتن حسین و

مدعی شدن زیاد بود» «۴».

مسلمانان به شدت در اندوه و درد کشته شدن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رنجیده شدند و به سختی گریستند.

(۲) «امام شافعی» به شدت می گریست و این ابیات را می خواند:

تأوب همّی و الفؤاد کئیب و ارق عینی و الرقاد غریب

و مما نفی نومی و شیّب لمتی تصاریف ایام لهن خطوب

تزلزلت الدنیا لآل محمدو کادت لهم صم الجبال تذوب

فمن مبلغ عنی الحسین رسالهو ان کرهتها انفس و قلوب

---

(۱) ابن سعد، طبقات ۶/ ۱۹۰.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

(۳) تیسر المطالب فی أمالی ابی طالب، ص ۸۹.

(۴) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶. المعجم الکبیر ۳/ ۱۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۰ قتیل بلا جرم کأن قمیصه صبیغ بماء الارجوان خضیب

تصلی علی المختار من آل هاشم و تنزی بنیه ان ذا لعجیب

لئن کان ذنبی حب آل محمدفذلک ذنب لست منه اتوب

هم شفعائی یوم حشری و موقفی و حبهم للشافعی ذنوب «۱» «اندوه من بازگشته و دل من اندوهگین است، چشمم از خواب مانده و خواب رفتنم عجیب باشد».

«از آنچه خوابم را ربوده و مویم را سفید ساخته است، حوادث زمانه هستند که مصیبتهایی دارند».

«دنیا، برای آل محمد به لرزه آمد، نزدیک بود که کوههای سخت برای آنها، آب شوند».

«آن کیست که از من پیامی به حسین رساند، هر چند جانها و دلهایی را خوش نیاید».

«آن کشته بی گناهی که گویی پیراهنش را با آب ارغوان خضاب کرده باشند».

«بر پیامبر برگزیده از خاندان هاشم درود می فرستی، ولی فرزندانش را دور می سازی، این، امری عجیب است».

«اگر گناه من دوستی آل محمد باشد، این گناهی است که از آن توبه نخواهم کرد».

«آنان شفیعان من در روز

حشر و موقفم باشند و دوستی آنان گناه شافعی باشد».

---

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۱

(۱) «ابن هباریه شاعر»، بر کربلا گذشت و بر حسین و خانواده اش به گریه پرداخت و این ابیات را به نظم آورد:

ا حسین و المبعوث جدک بالهدی قسما یکون الحق عنه مسائلی

لو کنت شاهد کربلا لبذلت فی تنفیس کربک جهد بذل الباذل

و سقیت حد السیف من اعدائکم عللا و حد السمهری الذابل

لکننی اخّرت عنک لشقوتی فبلابلی بین اللوی و بابل

هبنی حرمت النصر من اعدائکم فاقل من حزنی حزن و دمعی سائل «ای حسین! سوگند به جدّ تو که به هدایت فرستاده شد، خداوند مرا درباره این سوگند، خواهد پرسید».

«اگر من شاهد روز کربلا می بودم، برای کم کردن اندوه تو تلاش بسیاری می کردم».

«لبه شمشیر را از خون دشمنانتان سیراب می کردم و نیز لبه نیزه ام را».

«ولی به خاطر شقاوتمندی ام از تو، به تأخیر افتادم ولی اندوههایم میان لوی و بابل باشد».

«گیرم که از نبرد با دشمنانتان محروم شدم، ولی آیا از اندوه من اندوهی کمتر باشد در حالی که اشکم روان است؟».

(۲) مورخان می گوینـد. وی در جای خود به خواب رفت و رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله را در خواب دید که به او فرمود: «خداونـد تو را از سوی من، جزای خیر دهد، تو را مژده باد که خداوند تو را از جمله کسانی که در خدمت حسـین جهاد کرده اند، نوشته است «۱»».

---

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۲

(۱)

پشیمانی اهل کوفه

اشاره

اهل کوفه، با درد و اندوه فراوان، از گناه عظیمی که مرتکب شدند، پشیمان گشتند؛ زیرا آنان بودند که

با فرستادن هیأتها و نامه ها بر امام اصرار ورزیدند که به سوی آنان بیاید و هنگامی که به سوی آنان آمد، او را رها کردند و به قتل رساندند.

برخی از کسانی که اظهار پشیمانی نمودند عبارتند از:

(۲)

۱- براء بن عازب

«براء بن عـازب» از اینکه یـاری کردن امـام را رهـا کرد، پشـیمان گشت؛ زیرا امام امیر المؤمنین علیه السّـلام به وی فرموده بود: «آیا حسین کشته می شود، در حالی که تو زنده باشی و او را یاری ندهی؟!»!.

- «یا أمیر المؤمنین! این چنین نخواهد بود».

هنگامی که امام کشـته شد، «براء» گفتار امام را به یاد آورد و در حالی که حسـرت می خورد، می گفت: «چه حسـرت عظیمی است که همراه او حاضر نشدم و در دفاع از او کشته نگشتم» «۱».

(۳)

۲- مسیّب بن نجبه

«مسـیّب بن نجبه» از پرافسوس ترین مردم بر عـدم شـهادت در خـدمت ریحانه رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله بود. و پشـیمانی خود را در خطابه ای اعلام داشت که در میان گروههای توّابین ایراد کرد؛ زیرا در آن خطابه گفته بود:

---

(۱) شرح نهج البلاغه ۱۰/ ۱۴- ۱۵.

«ما با پاک شـمردن خود، فریفته شده بودیم، خداوند ما را در هر موضـعی از مواضع فرزند دخت پیامبرش صـلّی اللّه علیه و آله دروغگو یافت، او قبلا نامه ها و فرسـتادگانش را نزد ما فرسـتاد و نزد ما عـذر آورد و یاری ما را در آغاز و در پایان و آشـکارا درخواست نمود، ولی ما به جانهایمان نسبت به وی بخیل گشتیم تا اینکه در کنار ما به قتل رسـید، نه با دسـتهایمان او را یاری دادیم و نه بـا زبانهایمـان از او دفـاع نمودیم و نه بـا اموالمان او را تقویت کردیم و نه از عشایرمان برای او یاری طلبیـدیم، پس عذر ما نزد پروردگارمان و هنگام روبه رو شدن با پیامبرمان چیست؟ جز اینکه قاتل او و آنان که بر ضد او

تحریک نمودند را بکشید و یا اینکه در این راه کشته شوید، شاید در آن صورت، پروردگار ما از ما خشنود گردد، من پس از دیدار او از عقوبتش ایمن نخواهم بود «۱»».

این سخنان، میزان حزن و اندوه قلبی مسیّب بر از دست دادن شرافت جانبازی همراه امام را نشان می دهد.

(۱)

۳- سلیمان بن صرد

از کسانی که اندوهی عمیق بر یاری نکردن امام داشتند، «سلیمان بن صرد» بود. او که درد، جانش را گرفته بود، در میان یاران توّابش به سخنرانی پرداخت و در ضمن سخنانش گفت: «ما برای آمدن اهل بیت پیامبرمان محمد صلّی اللّه علیه و آله گردن فراز می کردیم، به آنان وعده یاری دادیم و آنان را به آمدن تشویق کردیم، ولی هنگامی که آمدند، سست گشتیم و ناتوان شدیم و مداهنه نمودیم و منتظر ماندیم، تا آنجا که فرزند پیامبر ما و سلاله و عصاره او و بخشی از گوشت و خون او، در

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۴

میان ما کشته شد، آنگاه فریادرس می طلبید و انصاف می جست و نمی یافت، فاسقان او را هدفی برای تیرها و جای زدنی برای نیزه های خود قرار دادند تا اینکه او را کشتند و بر او تاختند و داراییش را به تاراج بردند» «۱».

(۱)

۴- عبید اللّه بن حرّ

از پشیمان ترین و اندوهناک ترین افسوس خوردگان، «عبید اللّه بن حر جعفی» است که امام به سوی او رفت و از او یاری طلبید، ولی به جانش بخیل شد. او را تکانهای سخت نکوهش وجدان، به خاطر ترک یاری آن حضرت، فرا گرفت و اندوه و حزن خود را در این ابیات به نظم آورد:

فیا لک حسره ما دمت حیاتردد بین صدری و التراقی

غداه یقول لی بالقصر قولأ تترکنا و تزمع بالفراق

حسین حین یطلب بذل نصری علی اهل العداوه و الشقاق

فلو فلق التهلف قلب حرلهمّ اليوم قلبی بانفلاق

و لو واسیته یوما بنفسی لنلت کرامه یوم التلاق

مع ابن محمد تفدیه نفسی فودع ثم اسرع بانطلاق

لقد فاز الاولی نصروا حسیناو خاب الآخرون ذوو النفاق «۲» «ای

حسرتی که تا زنده باشم، میان سینه و گلویم در آمد و شد خواهد ماند».

«آن روز که در کاخ، مطلبی را به من گفت: آیا ما را رها می کنی و قصد جدایی داری».

---

(۱) همان ۴/ ۱۶۰.

(۲) خوارزمی، مقتل الحسین ۱/ ۲۲۸.

«حسین از من یاری می طلبید، در برابر اهل دشمنی و تفرقه».

«اگر افسوس قلب آزاده ای را می شکافت، امروز قلب من تصمیم بر شکافته شدن می داشت».

«و اگر روزی با جان خود فدای او می شدم، کرامت روز دیدار را به دست می آوردم».

«همراه فرزند محمد- که جانم فدای او باد- آنگاه وداع کرد و به سرعت حرکت نمود».

«آنان که حسین را یاری کردند، رستگار شدند و دیگران که اهل نفاق بودند، ناکام گشتند».

(۱) فرزند حرّ، در شعر خود، درد عمیقی را که بر جان وی دست یافته بود، به تصویر کشاند؛ زیرا وی تا زنده بود، بر آن شرف شهادت در خدمت فرزند پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله که از دست داده بود در دل خود افسوسها داشت، اگر او را یاری می داد، بهشتها را به دست می آورد.

وی بر یاران حسین، غبطه می خورد، آنان که جانهایشان را فدای امام علیه السّلام کردند؛ زیرا ایشان، پاداش فراوان و جایگاه بزرگی در پیشگاه خداوند به دست آوردند.

اینان، بعضی از نادمین بر ترک نصرت امام علیه السّلام و عدم رستگاری به شهادت در خدمت آن حضرت می باشند که وقتی فرصتی به دست آوردند، همراه توّابین در کوفه، سر به قیام برداشتند.

(۲)

هجرت از کوفه

برخی از نیکان و اهل تقوا، پس از آن که مردم کوفه به کشتن ریحانه رسول

خدا صلّی

اللّه علیه و آله اقدام کردند، سکونت در کوفه را نپسندیدند، از میان آنان «عبد الرحمن قضاعی» بود که کوفه را رها کرد و در بصره سکونت گزید و گفت: «در شهری که فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آن کشته شد، ساکن نمی گردم.«(۱)»

کشتار کربلا، موج خروشانی از اضطراب و بی تاب در همه محافل کوفه به وجود آورد و عظمت جنایتی که انجام شده بود، برای مردمانش معلوم گشت.

در اینجا سخن ما در مورد وارد شدن اسیران اهل بیت به کوفه و حوادث همزمان آن، پایان می یابد.

---

(۱) المعارف، ص ۴۲۶ (چاپ قدیم).

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۷

(۱)

اسیران خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در دمشق

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۸

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۳۹

(۱) بانوان وحی و بزرگ زنان خاندان رسالت، در آن روزهای سیاهی که در کوفه بر آنان گذشت، محنتها و بلاها را تحمل نمودند؛ زیرا تلخی زندانی بودن و شماتت دشمنان و خواری اسارت را در شهری که موطن شیعیان و مرکز دعوت آنان بود، چشیدند و در حالتی غم انگیز قرار داشتند که از سختی آن جانها به سوز می آمد ...

در اینجا به سیر حوادث دردناکی که هنگام اعزام آنان به دمشق، بر ایشان گذشت، اشاره می نماییم.

(۲)

حرکت دادن سرها

فرزند مرجانه دستور داد سرهای عترت پاک را به دمشق بفرستند تا در آنجا بر اهل شام عرضه شوند آن گونه که به مردم

کوفه نشان داده شدند، تا دلهای مردم از ترس و هراس از بنی امیه انباشته شود و عبرتی باشند برای هر کسی که به قیام بر ضد آنان می اندیشید. سرها، به همراه «زجر بن قیس جعفی، ابو برده بن عوف ازدی و طارق بن ظبیان ازدی»، حرکت داده شدند.

(۳)

حرکت دادن خانواده نبوی صلّی اللّه علیه و آله

خانواده آل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همراه «محفر بن ثعلبه»، از وابستگان قریش و «شمر ابن ذی الجوشن» حرکت داده شدند، در حالی که آنان را با طنابها بسته و بر کوهان

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۰

شترها سوار کرده بودند، در حالتی که بدنها از آن می لرزید.

«عبد الباسط فاخوری» می گوید: «سپس عبید اللّه، سر مبارك و علی بن الحسین علیه السّلام و خانواده همراه او را آماده حرکت نمود، با حالتی که از یاد آن، بدنها می لرزید و مفاصل انسان، بلکه اعضای حیوان نیز از آن، به لرزه می افتند «۱».

(۱)

بدرقه نمودن اسیران توسط اهل کوفه

مردم کوفه با همه طبقاتشان برای مشایعت کاروان اهل بیت، خارج شدند در حالی که می گریستند و نوحه سرایی می کردند. راههای کوفه پر از مردمی بود که تمام شب را می گریستند، کاروان از کثرت ازدحام، قادر به حرکت نبود. امام زین العابدین علیه السّلام از آنان در شگفت شد و فرمود: «اینان ما را کشتند و بر ما می گریند!!» «۲».

زنان طایفه همدان، به گریه و زاری پرداختند و صدای فریاد و شیون آنان بلند شد. «۳»

(۲) «شمر بن ذی الجوشن» دستور داد تا امام زین العابدین علیه السّلام را با غلی در گردن، به زنجیر کشند و این کار انجام شد «۴». پس از آن، اسیران را حرکت دادند تا به کاروانی رسیدند که سرها همراه آن بود. امام زین العابدین علیه السّلام در طول راه با آن جفاکاران کلمه ای سخن نگفت و از آنان چیزی درخواست ننمود «۵».

---

(۱) تحفه الامام فی مختصر تاریخ الاسلام، ص ۷۷.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۹۹.

(۳) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۵.

(۴) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۶.

(۵) الارشاد،

۲/ ۱۱۹. زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۴۴۱ بدرقه نمودن اسیران توسط اهل کوفه ..... ص : ۴۴۰

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۱

کاروان، همچنان به راه خود ادامه می داد و به چیزی توجه نمی کرد تا اینکه به نزدیک دمشق رسید، در آنجا نگاه داشته شد تا شهر را با نشانه های غرور و شادی، آذین ببندند.

(۱)

آذین بندی شام

حکومت دمشق، به ادارات رسمی و غیر رسمی و اماکن عمومی و خصوصی، دستور داد تا برای پیروزی ای که در قتل ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اسیر کردن ذریّه آن حضرت به دست آورده اند، آذین بندی و شادمانی کنند.

(۲) یکی از مورخان، آن آذین بندی را چنین توصیف می نماید: هنگامی که آنان (یعنی اسرای اهل بیت) به چهار فرسنگی دمشق رسیدند، مردم شام، در حالی که سکه و نقل، پخش می کردند، شادمانه از آنان استقبال کردند تا اینکه آنان را به نزدیک دمشق رساندند. آنان را سه روز از وارد شدن نگهداشته، در آن محل محبوس ساختند تا آذین بندی شام، فراهم آید، آن را با زر، زیور، حریر دیباج، نقره، طلا و انواع جواهر به گونه ای آراستند که نه پیش از آن کسی همانند آن را دیده بود و نه پس از آن، سپس، مردان، زنان، خرد و کلان، وزرا، امرا، یهودیان، زردشتیان، مسیحیان و دیگر ملل برای تماشا خارج شدند در حالی که طبلها، دفها، بوقها، کرناها و دیگر وسایل لهو و طرب به همراه داشته، چشمان خود را سرمه زده و دستهایشان را خضاب کرده، گران ترین لباسها را به تن نموده و به بهترین صورت، خود را آراسته بودند که بینندگان، مراسمی بزرگتر

و جشنی پرازدحامتر از آن ندیده تا آنجا که گویی همه مردم در پهنه دمشق، فراهم آمده

بودند» «۱».

(۱) آن اجتماع که بر دشمنی اهل بیت، پرورش یافته بود، انواع سرور و شادمانی را نسبت به کشتن و اسارت خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، آشکار نموده بود. سر با عظمت را در میان هاله ای از تهلیل و تکبیر به خاطر آن پیروزی که نوه ابو سفیان به دست آورده بود، آوردند، «خالد بن صفوان یا غفران» هنگام آوردن سر امام، در دمشق بود و اندوه فراوان و گریه خود را آشکار کرد و خود را از مردم پنهان نمود تا مبادا جاسوسان بنی امیّه او را دستگیر کنند، در حالی که می گفت:

جاءوا برأسک یا بن بنت محمدمترملا بدمائه ترمیلا

و کأنما بک یا بن بنت محمدقتلوا جهارا عامدین رسولا

قتلوک عطشانا و لم یترقبوافی قتلک التأویل و التنزیلا

و یکبرون بأن قتلت و انّماقتلوا بک التکبیر و التهلیلا «۲» «سر تو را ای فرزند دختر محمد! آغشته به خون خود آوردند».

«گویی با کشتن تو ای فرزند دخت محمد! آشکارا و عمدا پیامبری را کشته اند».

«تو را تشنه به قتل رساندند و در کشتن تو، تأویل و تنزیل را رعایت ننمودند».

«از اینکه کشته شده ای، تکبیر می گویند، در حالی که با کشتن تو، تهلیل و تکبیر را کشته اند».

(۲) «سهل بن سعد» می گوید: به سوی بیت المقدس خارج شدم تا اینکه به

---

(۱) حجه السعاده فی حجه الشهاده.

(۲) جواهر المطالب ۲/ ۳۰۵.

مرکز شام رسیدم و خود را در شهری با نهرهای روان و درختان فراوان که حجابها و دیباج بر آن

آویخته و مردم، شاد و خوش حال بودنـد یافتم، زنانی داشـتند که بر دف و طبل می زدند، پس با خود گفتم: مردم شام، عیدی دارنـد که ما آن را نمی شناسـیم، گروهی را دیدم که با یکدیگر سـخن می گفتند، به آنان گفتم: «آیا در شام عیدی دارید که ما آن را نمی شناسیم؟!».

- «ای شیخ! تو را غریب می بینم».

- «من سهل بن سعد هستم که رسول خدا را دیده ام».

- «ای سهل! برای تو عجیب نیست که آسمان، خون نمی بارد و زمین با اهل آن، فرو نمی رود!».

- «جریان چیست؟».

- «این سر حسین است که از عراق، هدیه آورده شده است!!».

(۱)- «عجبا! سر حسین، هدیه می شود و مردم شادی می کنند؟ از کدام دروازه وارد می شود؟».

آنـان به دروازه ساعات، اشاره نمودنـد، سـهل به آن سوی شـتافت، در حالی که ایسـتاده بود، پرچمها را دیـد که پی درپی می آمدند و سواری را دید که در دست او پرچمی بود که سـرنیزه آن را برداشته بودند و بر روی آن سری بود از شبیه ترین چهره های مردم نسـبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یعنی سر ریحانه او حسین بود، در پشت آن، اسیرانی بر روی شترانی بدون پوشش قرار داشتند. سهل به سوی یکی از زنان شتافت و از او پرسید: تو کیستی؟

- من سکینه دختر حسین هستم.

(۲)- آیا حاجتی نداری؟ من سهل، یار جدّت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هستم.

- به حامل این سر بگو که آن را پیش از ما قرار دهد تا مردم به نگاه کردن به

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۴

آن مشغول شوند و به خانواده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نگاه نکنند.

سهل به سوی حامل آن سر شتافت و چهارصد درهم به او داد و آن سر را از نزد زنان، دور ساخت «۱».

(۱)

مرد شامی در برابر امام زین العابدین علیه السّلام

پیرمردی که تبلیغات دروغین او را گمراه ساخته بود، پیش رفت و صفوف مردم را شکافت تا اینکه نزد امام زین العابدین رسید و با صدای بلند گفت:

«سپاس خدای را که هلاکتان ساخت و امیر را بر شما مسلّط نمود!».

امام به وی نگریست و او را فریب خورده ای یافت که حق بر او پنهان مانده است، پس به وی فرمود: «ای شیخ! آیا قرآن خوانده ای؟».

- آری.

(۲)- «آیا گفته خدای تعالی را خوانده ای که می فرماید: «بگو از شما مزدی بر این (کار خود) نمی خواهم، جز مودّت داشتن نسبت به خویشاوندانم». و قول خدای تعالی را: «و به خویشاوندان، حقشان را بده». و قول خدای تعالی را:

«و بدانید که هر چه به دست آورید، یک پنجم آن، برای خداوند است و برای پیامبر و خویشاوندان»؟

شیخ آرام شد و با صدایی آهسته گفت: «آری، اینها را خوانده ام».

امام به او فرمود: «به خدا! خویشاوندان در این آیه ها، ما هستیم، ای شیخ! آیا قول خدای تعالی را خوانده ای: «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک گرداند»؟

- «آری».

---

(۱) عبد اللّه نور اللّه، مقتل الحسین عوالم ۱۷/ ۴۲۷- ۴۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۵

- «ما اهل بیت هستیم که خداوند ما را به تطهیر، مخصوص گردانیده است».

(۱) آن پیرمرد به لرزه افتاد و خونش منجمد شده با صدایی لرزان به امام گفت:

«شما را به خدا سوگند! آیا شما همانها هستید؟».

- «سوگند به حق جدّمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و

آله که ما بدون شک همانها هستیم».

آن پیرمرد، دوست می داشت که زمین او را در خود فرو می برد و آن سخنان سنگدلانه را بر زبان نمی آورد. خود را بر امام افکند و بر دستهایش بوسه ها زد و در حالی که اشکش بر چهره اش روان بود، گفت: «نزد خداوند از آنکه شما را کشته است برائت می جویم».

پیرمرد از امام درخواست نمود که او را ببخشد و از او خشنود گردد «۱» در حالی که اکثریت غالب مردم شام همانند این پیرمرد بودند که تبلیغات اموی آنان را گمراه ساخته و از شناختن اهل بیت علیهم السّلام بازداشته بود.

(۲)

شادمانی یزید

شادیها و خوش حالیهای فراوانی بر یزید دست داد. هنگامی که خبر کشته شدن امام به وی رسید، او در باغش، «خضراء» «۲» بود و با صدای بسیار بلندی تکبیر گفت «۳»، هنگامی که اسیران را آوردند، از بالای دیدگاهی در جیرون به پایین نگاه می کرد. وقتی اسیران را دید و سرها را مشاهده کرد که بر بالای نیزه ها قرار داده بودند، بسیار شادمان گشت و گفت:

---

(۱) لهوف، ص ۲۱۱- ۲۱۳.

(۲) البستان الجامع لجميع تواريخ اهل الزمان، ص ۳۶.

(۳) خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۰- ۶۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۶ لما بدت تلك الحمول و اشرفت تلك الرءوس على شفا جيرون

نعب الغراب فقلت: قل او لا تقل فلقد قضيت من الرسول ديوني «۱» «هنگامی که آن کاروان آشکار شد و آن سرها بر بلندیهای جیرون روی آورد».

«کلاغ صدا کرد، پس گفتم: بگویی یا نگویی، من طلبهایم را از پیامبر گرفته ام».

(۱) نوه ابو سفیان، کینه های خود را سیراب نمود و انتقام خود را از فرزند فاتح مکه و درهم شکننده بتهای قریش

گرفت، زیرا عترت پاك را كشت و فرزندان آنان را در انتقامجویی و خونخواهی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به اسارت برد.

(۲)

سر امام علیه السّلام در برابر یزید

«محفر بن ثعلبه عائدی» و «شمر بن ذی الجوشن»، سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را نزد یزید بن معاویه فاجر، به هدیه بردند، هنگامی كه به دربار اموی رسیدند، محفر صدای خود را بلند كرد تا یزید بشنود، وی گفت: «سر احمق ترین و فرومایه ترین مردم را آوردیم!!».

یزید بر او اعتراض كرد و به وی پاسخ داد: «آنكه را مادر محفر زاییده، فرومایه تر و احمق تر است، ولی وی قطع كننده ای ستمكار بود» «۲».

(۳) یزید، به مردم، بار عام داد تا به آنان نشان دهد كه وی خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را شكست داده است. مردم شام بر در كاخ ازدحام كردند و شادمانی بزرگ خود را

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۴۸.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۴ و در البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۴ آمده است كه گویند: محقر است، نه محفر. و در الارشاد، ص ۲/ ۱۱۹ آمده: امام زین العابدین علیه السّلام به وی پاسخ داد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۷

اظهار داشتند و او را به این پیروزی دروغین، شادباش می گفتند «۱».

(۱) سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در برابر زاده خیانت و جنایت، گذاشته شد و با چوب دستی اش بر دهان حضرت می زد، آنجا كه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را می بوسید، سپس انتقامجویانه و شماتت كننده گفت: «ای حسین! نتیجه ستمكاری ات را دیدی!». «۲»

(۲) سپس روی به همراهانش كرد و به آنان گفت: «گمان نمی كردم كه ابا عبد

اللّه به این سن رسیده باشد در حالی که سر و صورتش از خضاب سیاه خارج شده اند» «۳». پس از آن، در چهره امام علیه السّلام دقیق شد در حالی که هیبت آن حضرت، او را گرفته بود، چنین به سخن آمد: «هرگز همانند این چهره زیبا را ندیده بودم «۴»».

(۳) وی به ضربه زدن بر دهان امام ادامه داد در حالی که می گفت: این در برابر ما همانند گفته حصین بن حمام است:

ابی قومنا ان ینصفونا فانصفت قواضب فی ایماننا تقطر الدما

یفلقن هاما من رجال اعزهعلینا و هم کانوا اعق و اظلما

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۷.

(۲) مناوی، الکواکب الدریه ۱/ ۱۴۶. و در تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۷. از ابن حمزه روایت شده که گفت: زنی از عاقل ترین و زیباترین مردم را دیدم که او را «ربا» می گفتند. وی دایه یزید بن معاویه و صدساله بود. گفت: شخصی بر یزید وارد شد و به او گفت: مژده باد تو را که خداوند تو را بر حسین مسلط نمود، او را کشته اند و سرش را نزد تو آورده و در طشتی گذاشته اند. پس به غلامش دستور داد تا آن را آشکار کند. وقتی آن را دید، چهره اش سرخ شد. به ربا گفتم: آیا دندانهایش را با چوب دستی ضربه زد؟ گفت: آری به خدا!

(۳) ذهبی، تاریخ اسلام ۵/ ۱۹.

(۴) تاریخ قضاعی، ص ۳۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۸

«قوم ما نخواستند با ما انصاف داشته باشند، پس شمشیرهای خون چکانی که در دست ماست، انصاف نمودند».

(۱) «سرهای مردان عزیزی از ما را می شکافند، آنان بدکامتر و ظالم تر بودند».

هنوز سخنش را به پایان نرسانده بود که «ابو برزه

اسلمی»، بر او اعتراض کرد و به وی گفت: «آیا با چوب دستی ات بر دهان حسین می کوبی؟ این چوب دستی تو بر دهان او جای گرفته، من پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را دیده ام که آن را می بوسید، اما تو ای یزید! روز قیامت می آیی و ابن زیاد شفیع تو باشد ولی این می آید و محمد صلّی اللّه علیه و آله شفیع اوست».

(۲) سپس برخاست و خارج شد. «۱»، و یحیی بن حکم با حالتی متأثر گفت:

لهام بجنب الطف ادنی قرابهمن ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل

امیه امسی نسلها عدد الحصی و بنت رسول اللّه لیس لها نسل «۲» «آن سری که در کربلا بود، نزدیکی اش به ابن زیاد- آن بنده صاحب نسب زشت- نزدیکتر است» «نسل امیه به تعداد سنگریزه ها شده و دختر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را نسلی نمانده است».

(۳) آن ستمگر از سخنش رنجید و با دست خود بر سینه اش زد و به او گفت:

ساکت شو کاش مادرت تو را نزاده بود «۳».

هر دارنده وجدان زنده ای، از مصیبتهای دردناکی که آن ستمگر بر اهل بیت وارد ساخت، متأثر گردید.

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۵.

(۲) ذهبی، تاریخ الاسلام ۵/ ۱۸. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲. الارشاد، ۲/ ۱۱۹- ۱۲۰.

(۳) طبرانی، المعجم الکبیر، ۳/ ۱۲۴. طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۰- ۴۶۱. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۴۹

(۱)

گذاشتن سر امام علیه السّلام در مسجد دمشق

پس از آنکه آن مجرم، بیهوده کاری اش را با سر سرور جوانان اهل بهشت پایان داد، آن را در مسجد دمشق، در جایی که سر حضرت یحیی بن زکریا را گذاشته بودند قرار داد «۱» که مدت سه روز آویزان ماند «۲».

(۲)

سر امام علیه السّلام نزد همسران یزید

یزید ستمگر، سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را نزد زنان خویش فرستاد تا قدرت و غرور خود را در برابر آنان نشان دهد. «عاتکه» آن را گرفت و معطرش ساخت. یزید، بر این کار اعتراض نمود و گفت: این چیست؟

وی گفت: «سر عمویم را خاک آلود نزد ما فرستادی، من آن را جمع کردم و معطر ساختم» «۳».

(۳)

اسیران در مجلس یزید

یزید ستمگر، از مشاهده اسیران اهل بیت، بسیار شادمان شد و برای اهانت و خوار ساختن هر چه بیشتر آنان، ایشان را بر در مسجد، در جایگاه اسیران متوقف ساخت «۴». مأموران وی، دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و دیگر کودکان را با طنابها آن گونه که گوسفندان بسته می شوند به هم بستند، طناب در

---

(۱) صبح الاعشی ۴/ ۱۰۰.

(۲) تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۷.

(۳) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۶.

(۴) الکواکب الدریه ۱/ ۱۴۶.

گردن امام زین العابدین علیه السّلام تا گردن عمّه اش زینب علیها السّلام و دیگر دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. بنا به گفته مورخان، هرگاه از راه رفتن بازمی ماندند، آنان را تازیانه ها می زدند، آنها را با چنین وضعی که کوهها از وحشت آن شکسته می گردند، با تکبیر و تهلیل آوردند و در برابر یزید، سرپا نگهداشتند.

(۱) امام زین العابدین علیه السّلام روی به یزید کرد و فرمود: «درباره جدّمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چه گمانی داری، اگر ما را با چنین وضعی ببیند؟».

یزید، متأثر شد، کسی در مجلس او نماند که به گریه نیفتاده باشد «۱»، آن ستمگر از آنچه دید، متأثر گردید و گفت: «خداوند پسر مرجانه را زشتی

دهد، اگر میان شما و میان او خویشاوندی می بود، با شما چنین کاری را نمی کرد» «۲».

(۲) سپس دستور داد، طنابها را از آنان دور کنند و روی به علی بن الحسین علیه السّلام کرد و گفت: «هان ای علی بن الحسین! پدرت بود که با من قطع رحم کرد و حقم را نادیده گرفت و در قدرت، با من ستیز کرد، خداوند هم با او آنچه را می بینی انجام داد».

(۳) شیر بچه حسین علیه السّلام با آرامش و متانت کامل، سخن خدای تعالی را در پاسخ وی آورد که:

«هر رنج و مصیبتی که در زمین (از قحطی و آفت، فقر و ستم) یا از نفس خویش (چون ترس و غم، درد و الم) به شما رسد، همه در کتاب (لوح محفوظ ما) پیش از آنکه در دنیا ایجاد کنیم، ثبت است و خلق آن برای خدا آسان است.

(این را بدانید) تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید و به آنچه به شما

---

(۱) احمد فهمی، امام زین العابدین علیه السّلام، ص ۵۵.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۶۰- ۲۶۱. المنتظم، ۵/ ص ۳۴۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۱

رسد دلشاد نگردید که خدا دوستدار هیچ متکبر خودستایی نیست» «۱».

آن ستمگر به خشم آمد و سرمستی شادیهایش بر باد رفت، آنگاه این آیه را تلاوت کرد: «هر مصیبتی که به شما رسید از عملکرد خودتان بوده است» «۲».

امام به وی فرمود: «این در حق کسی است که ظلم کرده باشد نه در حق کسی که ستمدیده است» «۳».

سپس، امام از او روی برگرداند و با او سخن نگفت «۴» تا او را حقیر شمارد و ناچیز

بداند.

(۱)

سخنرانی حضرت زینب علیها السّلام

یزید ستمکار، شادمانی خود را از نابود شدن عترت پاک، آشکار ساخت؛ زیرا گمان می کرد مملکت برایش صافی گشته و کارها بر وفق مراد شده است، پس شادمانه پاهایش را تکان می داد و آرزو می کرد که کشتگان خاندانش در روز بدر حاضر می بودند تا به آنان نشان دهد چگونه به خونخواهی ایشان پرداخته و انتقامشان را از حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در ذریّه و عترتش گرفته است، آنگاه ابیات «ابن زبعری» را نغمه سرایی نمود و در حالی که سرمست بود، گفت:

---

(۱) حدید/ ۲۲- ۲۳: ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.

(۲) شوری/ ۳۰: ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ....

(۳) الفصول المهمّه، ص ۱۹۵.

(۴) الارشاد ۲/ ۱۲۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۲ لیت اشیاخی ببدر شهدواجزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلّوا و استهلوا فرحاثم قالوا یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم و عدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلاخبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندف ان لم أنتقم من بنی احمد ما کان فعل «۱» «کاش بزرگانم در روز بدر می دیدند که چگونه خزرج از ضربه نیزه ها، بی تاب گشته اند».

«در آن صورت، شاد و مسرور می شدند و سپس می گفتند: ای یزید! دستت فلج و شل مباد».

«ما بزرگ سرورانشان را کشتیم و آن را با بدر برابر ساختیم و برابر شد».

«خاندان هاشم با حکومت بازی کردند؛ زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است!».

«من از خندف نیستم اگر

از فرزندان احمد انتقام کارهایش را نگیرم».

(۱) هنگامی که شیرزن کربلا، این ابیات را شنید که نشان دهنده کفر و شادمانی وی از کشتن عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به انتقام کشتگان بدر بود، برخاست تا او را نهیب دهد و تکبرش را بکوبد، بدون اینکه اعتنایی به ستمگری و سرکشی او داشته باشد.

(۲) وی نه تنها بیم و هراسی به خود راه نداد، بلکه نمونه شجاعت بود و گویی او حاکم و پیروز شده و آن ستمگر، خود شکست خورده و مغلوب گشته بود، آن حضرت گفت:

---

(۱) اعلام النساء ۲/ ۹۵. البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۳

(۱) «سپاس خداوند، آفریدگار جهانیان را و صلوات خداوند بر فرستاده اش و همه خاندانش باد! خداوند سبحان راست گفت آنجا که می فرماید: «سپس عاقبت انجام دهندگان بدی این بود که آیات خدا را تکذیب نمودند و به آنها استهزا کردند» «۱»، ای یزید! اینکه مناطق زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما همچون اسیران رانده شده گشتیم، آیا گمان کردی که ما نزد خداوند بی ارزش هستیم و تو را نزد او کرامتی باشد و این به خاطر اهمیت تو نزد اوست که بینی خود را بالا برده و با گوشه چشمت نگاه کرده و خوش حال و شادمان شده ای که می بینی دنیا برای تو چون دام و کارهایت مهیّا گشته و ملک و قدرت ما به دست تو قرار گرفته است؟! درنگ کن، درنگ و جاهلانه سرکشی مکن، آیا گفته خدای تعالی را فراموش کرده ای: «آنان که کافر شده اند، مپندار اینکه به آنان مهلت می دهیم، به نفع آنهاست، بلکه به

آنان مهلت می دهیم تا گناهشان افزون شود و عذابی خوارکننده برای ایشان خواهد بود» «۲».

(۲) آیا این از عدالت است، ای فرزند بردگان آزاد شده! که تو زنان و کنیزانت را در سراپرده ها می گذاری و دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به اسارت می بری در حالی که پوشش آنان دور گردانیده شد، و چهره هایشان را آشکار کرده ای؟ دشمنان، آنان را از شهری به شهری می برند و ساکنان در کنار سرچشمه ها و مقیمان در قلعه ها بر آنان چشم می دوزند و دور و نزدیک، بر چهره آنان نظر می افکنند، نه حمایت کننده ای از حامیانشان همراه آنان است و نه سرپرستی از مردانشان.

---

(۱) روم/ ۱۰ ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ.

(۲) آل عمران/ ۱۷۸: وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۴

چگونه امید باشد به کسی که دهانش، جگرهای پاکان را جویده و دور انداخته و گوشتش از خون شهیدان روییده و چگونه از کسی که به ما با کینه و دشمنی و ستم و عداوت می نگرد، انتظار درنگ در بغض ما اهل بیت برود، آنگاه بدون احساس گناه و بی اعتنا می گویی: «در آن صورت (اجدادم)، شاد و مسرور می شدند و سپس می گفتند: ای یزید! دستت فلج مباد».

(۱) در حالی که بر دندانهای ابا عبد اللّه سرور جوانان اهل بهشت خم شده و با چوب دستی خود بر آنها می کوبی، چگونه این را نگویی؟ در حالی که با ریختن خونهای ذرّیه محمد صلّی اللّه علیه و آله و ستارگان زمین از

خانـدان عبـد المطلب، آنگـاه بزرگـانت را نـدا می دهی و ادعـا می کنی که آنها را فرا می خوانی، اما تو به زودی به جایی که وارد شدند، می رسـی، در آن صورت دوست خواهی داشت که فلج می بودی و لال می گشتی و آنچه را گفتی، بر زبان نمی آوردی و آنچه را کردی، انجام نمی دادی.

(۲) خداوندا، حق ما را برایمان بگیر و از آنکه به ما سـتم نمود، انتقام گیر و خشـمت را بر آنکه خونهای ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فروریز.

(۳) به خـدا! جز پوست خود را نبریده و جز گوشت خویش را جدا نکرده ای، بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد خواهی شـد بـا آنچه از ریختن خون ذریّه اش بر خود حمـل کرده و از حرمتش در عترت و خویشـانش شکسـته ای، آنجا که خـداوند آنـان را فراهم می آورد و جمعشان را در کنار هم قرار می دهـد و حقوقشان را می گیرد: «آنان را که در راه خـدا کشـته شـده اند، مردگانی به حساب میاور، بلکه آنان زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی می خورند» «۱».

---

(۱) آل عمران/ ۱۶۹: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۵

(۱) همین تو را کـافی است که خداونـد حـاکم، محمـد صـلّی اللّه علیه و آله دشـمن و جبریل پشتیبان (او) باشـد. به زودی آن کس که تو را به این فکر انـداخت و بر گردن مسـلمانان مسلط ساخت، خواهد فهمید که برای ظالمین عوض ناگواری خواهد بود و (خواهد فهمید) که کدامیک جایگاهش بدتر و سپاهش ضعیف تر است.

(۲) اگر چه مشکلات و مصایب، کار را به اینجا کشانده که

من با تو گفتگو نمایم، ولی (بدان که) من تو را بسیار کم ارزش و سرزنشت را کاری بزرگ و توبیخت را بسیار می دانم.

(۳) اما (چه کنم که) چشمها گریانند و سینه ها پرسوز، عجیب است و بسیار عجیب! که پاکان حزب خدا به دست بردگان آزادشده حزب شیطان کشته شوند که این دستها خون ما را می ریزند و این دهانها گوشتهایمان را می جوند، آن بدنهای پاک را گرگها می درند و کفتارها بر روی خاک می کشند، اگر ما را غنیمتی دانسته ای، به زودی ما را طلبکار خواهی یافت آنگاه که جز آنچه را که دستانت پیش فرستاده باشند نخواهی دید که پروردگار تو بر بندگان، ستمکار نباشد، به سوی خداوند شکایت می بریم و بر او متکی هستیم.

(۴) پس حیله ات را بکارگیر و تلاشت را به کار بر و کوشش خویش را انجام ده که به خدا سوگند! یاد ما را محو نخواهی کرد و وحی ما را نخواهی میراند و ننگ این کار هیچ گاه از تو کم نخواهد گشت. آیا اندیشه تو جز دوری از خرد و روزگارت جز چند صباحی است؟ جمع تو چیزی جز پراکندگی نیست، آن روز که منادی ندا دهد: لعنت خداوند بر ستمکاران باد.

(۵) سپاس خدای پروردگار جهانیان را که اوّل ما را به سعادت و مغفرت ختم

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۶

نمود و آخر ما را شهادت و رحمت عنایت کرد، ما از خداوند می خواهیم که پاداش آنان را کامل گرداند و بر آنان افزونی مرحمت سازد و ما را جانشینانی نیکو قرار دهد که رحیم و مهربان است، خداوند ما را بس است او بهترین وکیل می باشد «(۱)».

(۱) این

خطابه، برجسته ترین خطابه روایت شده در اسلام است که از متممهای نهضت جاوید حسین است؛ زیرا نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جبروت آن ستمگر را با آن، درهم کوبید و ننگ و شکست را بر او وارد ساخت و به او فهماند که داعیان حق در برابر پیشوای سرکشان و ظالمان، سر خم نخواهند کرد.

(۲) «امام کاشف الغطاء رحمه اللّه می گوید: «آیا قلم موی بزرگترین نقّاش و هنرمندترین هنرمند می تواند حالت یزید و خود بزرگ بینی، غرور، شادمانی و سرمستی او را از فراهم شدن کارها و دست یافتن بر ملک و لذت پیروزی و ظفر و کینه جویی و انتقام او را به صورتی بهتر از این، تصویر و ارائه نقش، مجسّم سازد. و آیا کسی را این قدرت و امکان وجود دارد که دشمن خود را با حجت و بیان و توبیخ و سرزنش دور کند و برسد به آنچه آن حضرت- سلام اللّه علیها- با آن کلمات به آن رسید، در حالی که وی در آن وضعی بود که دانسته ای، سپس به این نیز قناعت نورزید بلکه خواست برای وی و حاضران نزد او، خواری باطل و عزت حق و بی اعتنایی و عدم توجه به قدرت، تسلط، هیبت و هراس را نشان دهد، می خواست او را با حقارت ارزش و فرومایگی مقدار و زشتی کردار و پستی

---

(۱) اعلام النساء ۲/ ۹۵- ۹۷. بلاغات النساء، ص ۲۱. خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۴. السیده زینب و اخبار الزینبیات، ص ۸۶. الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۵- ۱۲۶. اللهوف، ص ۲۱۷- ۲۱۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۷

فرع و اصلش، آشنا سازد». «۱»

(۱) «مرحوم فکیکی» می گوید: «همراه من در

این خطبه آتشین، تأمّل کن که چگونه فنون بلاغت و روشهای فصاحت و شایستگی بیان را با معانی شدت شور و هیجان و قوت احتجاج و حجت معارضه فراهم آورده است؛ زیرا دفاع با صراحت در راه آزادی و حق و عقیده، برای رسیدن به اعماق دلها، از شمشیرها نافذتر و از ضربه نیزه ها بر جان و درون انسانها در میدانهای نبرد صحنه های مبارزه، تیزتر است. و ایستادن بر نیش افعیها و سوار شدن بر نوک نیزه ها، برای یزید از شنیدن این استدلال کوبنده ای که دخت مجد و شرف، در برابر طاغوتهای بنی امیه و فراعنه آنان در جایگاههای عزّت و مجالس دولت هرقلی اشرافی زشتشان فریاد کرد، آسانتر بود.

(۲) به علاوه این خطبه تاریخی کوبنده، از قهرمانیهای جاوید و جرئت کم نظیری سخن می گوید که آن روان قدرتمند حساس، دربرگیرنده نمونه بلند و والای اخلاق را شامل بوده است. این کار ادبی زنده در طول روزگار و در نسلهای متوالی و در هر یادی از حادثه خونین و دردناک کربلا، در برابر طاغوتیان ستمکار، فریادزنان، باقی خواهد ماند» «۲».

(۳)

مضامین خطابه حضرت زینب علیها السّلام

این خطابه عظیم، استمرار انقلاب کربلا بود و به صورت برجسته ای، ارزشهای والا و هدفهای بلند آن را نمایان ساخت؛ زیرا شامل این موارد بود:

---

(۱) السیاسه الحسینیه، ص ۳۰.

(۲) مجله الغری، سال هفتم، شماره ۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۸

(۱) اوّل: این خطابه، غرور و ستمگری آن ستمگر را نشان داد، زیرا وی گمان کرده بود با داشتن نیروهای نظامی که صحراها و سرزمینها را پر کرده، به پیروزی رسیده ولی آن پیروزی، موقتی بوده است. او از بی عقلی اش گمان کرد که پیروزی به دست

آمـده، به خاطر کرامتش نزد خداوند و خواری اهل بیت است، اما نمی داند خداوند به کافران در این دنیا نعمتهایی را می دهد تا گناهانشان بیشتر گردد و در آخرت، عذاب دردناکی داشته باشند.

(۲) دوّم: این سـخنرانی، یزیـد را به خـاطر اسـیر کردن بزرگ بـانوان اهل بیت، به شـدت محکوم نمود؛ زیرا وی، خویشاونـدی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را در مورد آنها مراعات ننمود، در حالی که آن حضرت در روز فتح مکّه، بر پدران یزید منّت نهاد و در نتیجه پدر و جدش را آزاد نمود، او، این نیکوکاری پیامبر را سپاس نگفت و با بدترین صورت، آن را پاداش داد.

(۳) سوّم: آنچه را آن سـتمگر مرتکب شده بود یعنی ریختن خون عترت پاک، به انگیزه سرشت و خوی موروثی اش بود؛ زیرا جدّه اش «هند» بود که جگر حضـرت حمزه سـید الشهداء را جوید و جد او، «ابو سفیان»، دشمن اول اسلام بود، پدرش معاویه، خون مسـلمین را ریخت و همه حرمتهـای خـدا را مورد هتاکی قرار داد، بنابراین، ارتکاب جنایات، از جمله سرشـتها و خویهای اوست که بر آنها سرشته شده بود.

(۴) چهارم: حضـرت زینب علیها السّـلام در مورد آن شعری که بدان تمثل جست و حضور پیران امویش را آرزو کرد تا ببینند که چگونه وی انتقامشـان را از پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله با نابودی فرزنـدانش گرفته است، بر او اعتراض کرد و یزیـد، به آن جایی وارد می شود که آنان به آن وارد شدند و جاوید ماندن در آتش جهنم را به دست آوردند.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۵۹

(۱) پنجم: آن طاغوت، با ریختن خون عترت پاک،

جز خون خود را نریخته و جز پوست خود را نبریده بود؛ زیرا آن جانهای پاک، زنده و جاویدند و کرامت را به دست آورده و به قلّه شرف رسیده اند، این یزید است که رسوایی و زیانکاری را نصیب خود ساخته است.

(۲) ششم: آن حضرت، به کسانی که آن ستمگر را در تسلّط بر گردن مسلمین قدرت داده اند، اشاره کرد که آنان مسئول جنایاتی هستند که وی مرتکب شده بود، مقصود آن حضرت علیها السّلام معنای دورتری دارد که هر تأمل کننده در این مورد، آن را درمی یابد.

(۳) هفتم: آن حضرت، بلندی جایگاه خود را نشان داد و با کلام امیر و حاکم، با وی سخن گفت، او را ناچیز شمرد و ارزش او را کوچک دانست، بزرگمنشانه از گفتگو با وی، خودداری نمود و خود را بالاتر از آن یافت که او را مخاطب قرار دهد و اعتنایی به قدرتش ننمود ... آن بانوی بزرگوار با آن ضعف و دردش که از مصیبتها به وی رسیده بود، قدرتش از وی بیشتر و شجاعتش از او شدیدتر بود.

(۴) هشتم: آن حضرت، بیان کرد که هر چند یزید بکوشد تا یاد اهل بیت علیهم السّلام را محو کند، به این کار موفق نمی شود؛ زیرا آنان در دلهای مسلمانان و احساسات آنان جای دارند و بر حق هستند و حق، ناگزیر، پیروز می شود، در عمل نیز حضرت حسین علیه السّلام پیروز گشت و فاجعه آن حضرت، به شکوهی مبدل شد که هیچ انسانی بدان دست نمی یابد. پس کدام پیروزی به ماندن شایسته و به جاودانگی بایسته تر از پیروزیی است که امام به دست آورد؟.

این، اندکی از موارد بسیاری

است که در این خطابه بیان شد؛ خطابه ای که نشانی از نشانهای بلاغت و فصاحت و معجزه ای از معجزات بیان و یکی از ضربه های مهلکی است که بر حکومت بنی امیه وارد شد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص: ۴۶۰

(۱)

پاسخ یزید

خطبه آن بانوی بزرگوار، همچون صاعقه ای بر سر یزید فرود آمد؛ زیرا غرورش درهم شکست و خود بزرگ بینی اش درهم کوبیده شده، در پاسخ آن سرگردان شد و نتوانست چیزی بگوید جز اینکه قول شاعر را شاهد مثال آورد:

یا صیحه تحمد من صوائح ما أهون النوح علی النوائح «۱» «ای فریادی که از فریاد زنان نیکوست! نوحه سرایی بر نوحه سرایان چه آسان است».

(۲) هیچ گونه مناسبتی میان آن خطبه عظیم که حضرت زینب، واقعیت یزید را در آن نشان داد و او را از همه ارزشهای انسانی دور ساخت و میان آن شعری که شاهد مثال آورد، وجود ندارد؛ اعلام کرد فریاد از فریادکشان نیکوست و نوحه سرایی بر نوحه سرایان آسان است، هیچ ارتباط موضوعی میان این دو، دیده نمی شود.

(۳)

بازتاب خطبه حضرت زینب علیها السّلام

خطبه آن بانوی بزرگوار، موجی خروشان در مجلس یزید به وجود آورد و در دلهای حاضران، احساس اندوه، مصیبت و سرخوردگی را گسترش داد؛ زیرا همه شبهات را از آنان دور ساخت و همه اقداماتی را که معاویه برای برپا نمودن دولت و قدرت خویش انجام داده بود، بر باد داد، یزید، در پی یافتن بهانه هایی برای توجیه جنایت خویش برآمد و به مردم شام گفت: «آیا می دانید فرزند فاطمه از کجا آمد؟ و چه چیزی او را واداشت تا آن کار را انجام دهد و چه چیزی او را در

---

(۱) مقرم، مقتل الحسین علیه السّلام، ص ۳۵۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص: ۴۶۱

آنچه گرفتار آمد گرفتار ساخت؟».

- «خیر».

(۱)- «ادعا می کند که پدرش از پدرم بهتر و مادرش فاطمه دختر رسول خدا، از مادرم بهتر و او نیز از من بهتر و به این کار شایسته تر است، اما گفته اش که

پـدر او، از پدرم بهتر است، پدرم، پدرش را نزد خدای عزیز و جلیل محاجه نمود و مردم دانسـتند که حکم به نفع کدامیک از آنها صادر شد.

و امـا گفته اش که مـادرش، بهتر از مادرم می باشـد، به جانم سوگنـد که فاطمه دختر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله از مادرم بهتر است.

(۲) و اما گفته اش که جـد او از جـدّم بهتر است؛ به جانم سوگنـد کسـی نیست که به خدا و روز آخرت، ایمان داشـته باشد و معتقـد باشـد که برای رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله در میان ما برابر و همتایی باشد، ولی وی (یعنی حسـین علیه السّـلام) به سبب کم اطلاعی اش به این کار دست زد و قول خدای تعالی را نخواند که:

«بگو ای پیغمبر! بار خدایا! ای پادشاه ملک هستی، تو هر که را خواهی، ملک و سـلطنت بخشی و از هر که خواهی بگیری و به هر که خواهی عزّت و اقتدار بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی» «۱».

«خداوند، ملکش را به هر کس که بخواهد، می دهد» «۲». «۳»

(۳) آن سـتمگر، گمان کرده بود که منطق فضیلت نزد خداوند، بر اساس دستیابی به قدرت است و از این راه، برتری خود را بر امام، ادعا می کرد در حالی

---

(۱) آل عمران/ ۲۶: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ ....

(۲) ... وَ اللَّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ.

(۳) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۳- ۴۶۴، ابن کثیر، البدایه و النهایه، ص ۱۹۵- ۱۹۶.

که نمی دانست دستیابی به ملک و قدرت نزد

خداوند ارزشی ندارد؛ زیرا آن را به نیکوکار و بدکار می بخشد.

(۱)

خطبه امام زین العابدین علیه السّلام

مجلس یزیـد سـتمگر، پر از جمعیّت مردم بود، او به خطیبی گفته بود که بالای منبر برود و امویـان را تعریف و تمجیـد کنـد و حضـرت حسـین علیه السّـلام را ناسـزا بگوید! خطیب، بالای منبر رفت و در سـتایش یزید، مبالغه نمود و حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام و فرزندش حضرت حسین علیه السّلام را ناسزا گفت تا بخششها و عطایای یزید را به دست آورد.

(۲) امام زین العابدین علیه السّلام بپاخاست و بر او فریاد کشید: «وای بر تو ای گوینده! رضایت مخلوق را با خشم خالق خریده ای، پس جای خود را در آتش در نظر بگیر ...».

آنگـاه روی به یزیـد کرد و گفت: «آیـا به من اجـازه می دهی تـا از این چوبهـا بالاـ بروم و سـخنانی بر زبـان آورم که در آنها رضای خدا و برای این حاضران، اجر و ثوابی داشته باشد؟».

(۳) حاضران، مبهوت شدند و از این جوان بیمار که بر خطیب و امیر، اعتراض کرده و پاسخ داده است، در شگفت شدند. یزید درخواست او را رد کرد، ولی حاضران بر او اصرار کردند به او اجازه دهد. این کار، آغازی برای روشن شدن اذهان مردم شام شمرده می شود.

یزید به آنان گفت: «اگر بالای منبر برود، جز با رسوایی من و رسوایی خاندان ابو سفیان، پایین نمی آید».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶۳

(۱) به او گفتند: این بیمار، ارزش دانسته هایش چه می تواند باشد. آنان او را نمی شـناختند و گمان می کردند که وی چیزی نمی داند، ولی آن ستمگر او را کاملا می شناخت، لذا به آنان گفت: «وی از اهل بیتی

است که علم به آنان خورانده شده است».

آنان بر او اصرار کردند و وی تسلیم گفته هایشان شده، به امام اجازه داد.

(۲) امام بالای منبر رفت و حمد و ستایش خدا را به جای آورد. مورخان می گویند: وی خطبه عظیمی ایراد فرمود که چشمها را با آن گریان ساخت و دلها را پریشان نمود، از جمله آنچه بیان کرد این بود:

«ای مردم! شش خصلت به ما داده شد و به هفت خصلت برتر گشته ایم:

علم، حلم، بخشندگی، فصاحت، شجاعت و محبت در دل مؤمنان به ما عطا گشته است و برتر شده ایم به اینکه پیامبر برگزیده، محمد صلّی اللّه علیه و آله از ماست و صدیق از ماست و طیّار از ماست و از ماست شیر خدا و شیر پیامبر. و از ماست سرور زنان جهانیان، فاطمه بتول و از ما هستند دو سبط این امّت و دو سرور جوانان اهل بهشت.

(۳) هر کس مرا شناخت، شناخته است و هر کس مرا نشناخته باشد، او را از اصل و نسبم آگاه می کنم: من فرزند مکّه و منا هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم.

من فرزند آن کسی هستم که زکات را با گوشه های ردا حمل می کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که عبا و ردا بر تن کرد. من فرزند بهترین کسی هستم که کفش به پا کرد و یا با پای بی کفش راه رفت. من فرزند بهترین کسی هستم که طواف نمود و سعی به جای آورد. من فرزند بهترین کسی هستم که به حج رفت و لبّیک گفت.

من فرزند کسی هستم که بر روی براق در هوا برداشته شد. من فرزند کسی هستم که شب

هنگام از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برده شد. پس پاک است آنکه

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶۴

او را شب هنگام برد. (۱) من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تا سدره المنتهی رساند. من فرزند آن کسی هستم که به فاصله دو کمان یا کمتر نزدیک و نزدیکتر شد. من فرزند کسی هستم که فرشتگان آسمان را در نماز، امامت کرد. من فرزند کسی هستم که خدای بزرگ، به او وحی کرد آنچه را وحی کرد. من فرزند محمد مصطفی هستم. من فرزند علیّ مرتضی هستم. من فرزند آن کسی هستم که بر بینی خلق کوبید تا لا اله الا اللّه گفتند. من فرزند آن کسی هستم که در خدمت پیامبر با دو شمشیر جهاد کرد و با دو نیزه ضربه زد، دو هجرت به جای آورد و دو بیعت را انجام داد، به سوی دو قبله نماز گزارد و در بدر و حنین، نبرد کرد و چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزید. (۲) من فرزند نیکوکار مؤمنان، و وارث پیامبران، از بین برنده ملحدان و رهبر مسلمانان و نور مجاهدان و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان و شکیباترین شکیبایان و برترین به نماز ایستادگان از خاندان یاسین و فرستاده پروردگار عالمیان هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید نمود و میکائیل او را نصرت داد. (۳) من فرزند دفاع کننده از حرمت مسلمانان و کشنده ناکثان و قاسطان و مارقان و جهادکننده با دشمنان کینه توز می باشم، پرافتخارترین کسی که از میان همه قریش قدم برداشت و نخستین مؤمنی که دعوت خدا را اجابت نمود و

قدیم ترین پیشتازان و کوبنده تجاوزکاران و نابود کننده مشرکان و تیری از کمان خدا بر منافقان و زبان حکمت عابدان، یاری کننـده دین خـدا و ولی امر خـدا و باغ حکمت خدا و گنجینه علم خدا آن بخشـنده سـخاوتمند خوش چهره پاک، اهل بطحای مکه، آن خشـنود شـده، خشـنود گشـته، پیشـتاز دلیر، شـکیبای روزه دار، مهـذّب شب زنـده دار، شـجاع پردل، برّنـده کمرها و پراکنـده ساز احزاب، آنکه از همه قوی دلتر بود و از همه آنان تازنـده تر و به زبان، از همه پرجرئت تر و از میان همه بااراده تر و دارای عزمی قویتر بود، شیری

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶۵

شجاع و بارانی ریزان بود، در جنگها آنان را خرد می کرد و آنها را همچون ذرّه های پراکنـده بر باد می ساخت، شـیر حجاز و صاحب اعجاز و رهبر عراق، امام به نص و بر حق، اهل مکه و مـدینه، اهل بطحا و تهامه، اهل خیف و عقبه، بـدری احـدی، در زیر درخت (به هنگـام بیعت حاضـر) مهـاجر، در میان عرب، آقایشان و در جنگها چون شـیر، وارث دو مشـعر و پـدر دو سـبط، حسن و حسـین، آشـکار کننـده شـگفتیها و پراکنـده سازنـده لشـکرها، شـهاب ثـاقب و نور پیگیر، شـیر پیروز خـدا، مطلوب هر جوینده، چیره بر هر غلبه کننده، او همانا جد من، علی بن ابی طالب است.

(۱) من فرزنـد فاطمه زهرایم. من فرزند سـرور زنانم. من فرزند آن بانوی پاک بتول هسـتم. من فرزند پاره تن رسول صـلّی اللّه علیه و آله هسـتم. «۱» من فرزند آن به خون آغشـته ام، من فرزند آن سـربریده کربلایم. من فرزند آن کسـی هسـتم که جن در تاریکی بر او گریست و پرنده در

هوا بر او نوحه سرایی نمود» «۲».

(۲) وی همچنین من، من می گفت تا آنجا که مردم به گریه و زاری پرداختند و یزید ستمگر، از وقوع فتنه و پیشامدن حوادث ناگوار ترسید، زیرا خطابه امام، انقلابی فکری در مجلس آن ستمگر به وجود آورده بود، یزید به مؤذّن گفت تا با اذان گفتن، سخن امام را قطع کند، پس مؤذن فریاد برآورد:

«اللّه اکبر!».

(۳) امام گفت: بزرگی را به بزرگی یاد کردی که به قیاس نیاید و به حواس درک نشود، هیچ چیزی از خداوند بزرگتر نیست. هنگامی که مؤذّن گفت: «اشهد ان لا اله الا اللّه».

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۹- ۷۰.

(۲) نفس المهموم، ص ۲۶۱- ۲۶۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶۶

حضرت علی بن الحسین گفت: موی، پوست، گوشت، خون، مغز و استخوان من، این را گواهی می دهد.

وقتی که مؤذّن گفت: «اشهد ان محمدا رسول اللّه».

(۱) حضرت علی بن الحسین علیه السّلام روی به یزید کرد و گفت: «ای یزید! این محمد، جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر ادعا کنی که جدّ تو است، دروغ گفته ای و اگر بگویی جدّ من است، پس چرا عترت او را کشته ای؟». «۱»

(۲) یزید از سخن، بازماند و از پاسخ دادن ناتوان شد، برای اهل شام، معلوم گردید که آنان غرق در جهالت و گمراهی شده بودند و حکومت اموی، برای گمراهی و بدبختی آنان کوشیده است.

(۳) امام در خطبه خود، تنها به معرفی خانواده و شخص خود پرداخت و به چیز دیگری اشاره ای ننمود، این یکی از برجسته ترین، دقیق ترین و عمیق ترین نکته سنجیها بوده؛ زیرا اجتماع شام، چیزی درباره اهل بیت نمی دانست و حکومت، هر چیزی در مورد آنان

را پنهان ساخته و مردم را با وفاداری نسبت به بنی امیّه و کینه توزی نسبت به اهل بیت، تغذیه کرده بود.

(۴)

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السّلام

خطبه امـام علیه السّـلام تـأثیر فراوانی در محافـل شام نمود، آنان به یکـدیگر نگاه می کردنـد و محرمانه از ناکامی و زیانکاری خود، سخن می گفتند تا آنجا که رابطه آنان با یزید، دگرگون شد «۲» و او را با نگاه تحقیر و پستی، می نگریستند.

---

(۱) خوارزمی، مقتل، ص ۶۹- ۷۱.

(۲) جوهره الکلام فی مدح الساده الاعلام، ص ۱۲۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶۷

(۱)

مرد شامی و فاطمه

یکی از مردم شام به حضـرت فاطمه دختر امام امیر المؤمنین علیه السّـلام «۱» یا دختر امام حسـین علیه السّلام «۲» نگریست و به یزید گفت: «این دختر را به من ببخش تا خدمتکار من باشد».

لرزه بر اندام آن دختر افتاد و جامه های عمه اش را گرفته، به وی پناهنده گشت.

نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر آن مرد این چنین بانگ زد: «دروغ گفتی و فرومایه گشتی، این کار نه برای تو باشد و نه برای امیرت».

(۲) یزیـد به خشم آمـد که آن بانوی بزرگ به او اهمیتی نـداده و او را بی ارزش دانسـته بود، پس به وی گفت: «دروغ گفتی، این کار برای من باشد و اگر بخواهم، انجام می دهم».

حضـرت زینب او را نهیب زد و در ستیز با وی گفت: «هرگز به خـدا! این کار برای تو قرار داده نشـده است، مگر اینکه از دین ما خارج شوی و دین غیر از ما را داشته باشی ...».

(۳) آن سـتمگر، خشـمگین گشت که آن بانوی بزرگوار در برابر بزرگان اهل شام با وی ستیز نموده، پس بر آن حضرت فریاد کشید: «آیا با من اینگونه سخن می گویی، پدر و برادرت از دین خارج شدند».

(۴) آن بانوی بزرگوار، بی اعتنا به سلطه و

قدرت یزید، بر انتقام ستمگری به سخن آمد و با اطمینان به وی پاسخ داد و گفت: «تو و پدرت، به دین خدا و دین پدر، جدّ و برادرم هدایت یافتید اگر مسلمان باشی ...».

---

(۱) البدایه و النهایه ۸/ ۱۹۴ المنتظم ۵/ ۳۴۳.

(۲) خوارزمی، مقتل ۲/ ۶۲.

(۱) حضرت زینب، با این سخنان، پرده ای را که یزید با آن خود را پوشانده بود که حسین و اهل بیتش را کشته بود به این بهانه که آنان خارجی بودند و بر امام زمانشان قیام کرده اند، به کناری زد، آن پلید، قادر بر جواب نبود و در حالی که غرق در خشم و کینه بود، گفت: «دروغ گفتی ای دشمن خدا!».

خواهر حسین، جوابی نیافت که یاوه گوییها یزید را با آن پایان دهد جز اینکه گفت: «تو امیر مسلّطی هستی، به ستم ناسزا می گویی و با قدرتت ظلم می کنی».

(۲) خشم آن ستمگر فرونشست و سر به زیر افکند، آن مرد شامی سخنش را خطاب به یزید بازگفت و آن خواسته را تکرار کرد، یزید بر او فریاد کشید:

«خداوند مرگی کشنده به تو ببخشد» «۱».

(۳) حضرت زینب، در آن محنتهای جانفرسا، نیروهای ذاتی اش را حفظ کرد و با اراده ای استوار و آگاهانه که از جدش، حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده بود، با دشمنان اسلام به مقابله ایستاد.

(۴) یکی از نویسندگان می گوید: «حضرت زینب، با وجود ضعف و ناتوانی اش، نخستین پیروزی قاطع را بر ستمگران- که در تسلط و قدرت خود بودند- محقق ساخت؛ زیرا پی درپی، یزید را مجبور به سکوت می کرد، در حالی که برای همگان، نادانی اش را آشکار

می ساخت، همچنانکه کم اطلاعی او را در امور دین، بیان نمود؛ زیرا زنان مسلمانان را به هیچ وجه نمی توان اسیر به حساب آورد و مانند اسیران جنگی با آنها رفتار کرد.

(۵) گمان غالب این است که این سخن، از آن مرد شامی، سر آغاز انتقاد از یزید و آغازی برای گسترش آگاهی در میان شامیان بود نشانه اش این است

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۶۹

که پاسخ حضرت زینب علیها السّلام به یزید کافی بود، زیرا اگر خواسته آن مرد شامی را اجابت می کرد از حیطه اسلام خارج می گشت، آن مشاجره شدید میان حضرت و یزید می رساند که هدف آن مرد شامی از خواسته اش، روشن شدن دید مردم و افتضاح یزید بود، خصوصا که این درخواست، پس از خطبه حضرت زینب علیها السّلام و سخنرانی امام زین العابدین علیه السّلام صورت گرفته که هر دو خطابه، آگاهی گسترده و موج خروشانی از خشم، در مجلس یزید به وجود آورده بودند.

(۱)

امام سجاد علیه السّلام و منهال

«منهال بن عمر» با امام سجاد علیه السّلام روبه رو شد، از آن حضرت پرسید: ای فرزند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چگونه ای؟!- «ما همچون بنی اسرائیل در آل فرعون گشته ایم که فرزندانشان را می کشتند و زنانشان را زنده نگه می داشتند ... عربها بر غیر عرب، افتخار می کنند که محمّد صلّی اللّه علیه و آله از آنان است و قریش بر دیگر عربها افتخار می نمایند که محمد صلّی اللّه علیه و آله از ایشان می باشد، اما ما اهل بیت او کشته و آواره گشته ایم، پس انا للّه و انا الیه راجعون» «۱».

(۲) پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله سرچشمه

اصیل شرافت امّت عرب بود که به وی افتخار می نمودند؛ زیرا آن حضرت، برای عربها زندگی را برنامه ریزی نمود که با آن بر ملّتهای زمین، سروری یافتند و برای آنان، دولتی را پایه گذاری کرد که از عزیزترین و قوی ترین دولتهای جهان بود، پاداش وی از آنان این بود که قریش؛ یعنی آنان که بر دیگر عربها فخر می کردند که محمد از آنان است، به کشتن ذریّه

---

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین ۲/ ۷۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص: ۴۷۰

و ریشه کن کردن اصل آنان و اسیر نمودن زنانشان پرداختند، آیا سزای شخص رهایی بخش و آزاد کننده آنان، باید چنین باشد؟

(۱)

نوحه سرایی بر حضرت حسین علیه السّلام

دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن ستمگر خواستند تا برای آنان خانه ای در نظر گیرد تا در آن، ماتمی برای سید الشهداء علیه السّلام برپا نمایند، زیرا اندوه، دلهایشان را شکافته بود و نمی توانستند غم و اندوه عظیم و داغ دلهایشان را از ترس مأموران ستمگر، ابراز نمایند، همانها که تلاش کرده بودند تا آنان را از گریه کردن و نوحه سرایی بر ابا عبد اللّه علیه السّلام بازدارند؛ زیرا از امام زین العابدین علیه السّلام روایت شده است که فرمود: «هرگاه چشم کسی از ما اشکبار می شد، با نیزه بر سر او می کوبیدند».

(۲) یزید، این درخواست را پذیرفت و خانه ای را برای آنان خالی کرد، آنگاه، هیچ زن هاشمی یا قریشی باقی نماند مگر اینکه در سوگ حسین علیه السّلام جامه سیاه بر تن کرده و دختران رسالت، هفت روز به نوحه سرایی پرداخته و با سوز دل بر سید الشهداء علیه السّلام سوگواری کردند «۱» و بر ستارگان درخشان خاندان عبد المطلب، نوحه سرودند

که زمین از داغ اشکهایشان به سوز آمد.

(۳)

پاداش دادن به فرزند مرجانه!

یزید ستمگر، فرزند مرجانه را به خاطر کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سپاس گفت و در تقدیر و بزرگداشت وی کوشیده او را برای حضور نزد وی در

---

(۱) عبد اللّه، مقتل الحسین.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۷۱

دمشق فراخواند، تا در این خصوص، او را پاداش دهد.

یزید نامه ای بدین شرح به وی نوشت:

(۱) اما بعد: تو به جایی که در آن هستی، بالا رفته ای آن گونه که «اوّل» گفته است:

رفعت فجاوزت السحاب و فوقه فما لك الا مرتقی الشمس مقعد «تو بالا برده شده و از ابر و بالای آن گذشته ای، تو را جز جای بالا رفتن آفتاب، جایگاهی نباشد!».

پس هرگاه این نامه ام را دریافت نمودی، به سوی من بیا تا تو را بر آنچه انجام داده ای، پاداش دهم.

(۲) ابن زیاد، به همراه اعضای حکومتش به دمشق مسافرت کرد، هنگامی که به آنجا رسید، همه بنی امیه برای استقبال وی خارج شدند، وقتی که بر یزید وارد شد، به سوی او برخاسته ابن زیاد را در آغوش گرفت و میان دو چشمانش را بوسید، وی را بر تخت سلطنتش نشانید و به خواننده گفت تا با آواز بخواند و ساقی را گفت که جام بگرداند، سپس گفت:

اسقنی شربه تروی فؤادی ثم صل و اسق مثلها ابن زیاد

موضع السرّ و الامانه عندی و علی ثغر مغنمی و جهادی «جامی به من بنوشان که دلم را سیراب کند، سپس پیوسته باش و همانندش را به ابن زیاد بنوشان».

«آنکه جایگاه راز و امانت نزد من است و مرزدار غنایم و جهاد من می باشد».

(۳) فرزند مرجانه، یک ماه در دمشق اقامت

نمود و یزید یک میلیون درهم به وی جایزه داد و همانند آنها را به ابن سعد بخشید به علاوه خراج عراق را به مدت

یک سال به ابن زیاد داد «۱». در دوستی وی کوشید و او را بر زنان و عیالش وارد ساخت «۲».

(۱) هنگامی که برادرش، مسلم بن زیاد بر یزید وارد شد، او را گرامی داشت و به احترام برادرش عبید اللّه، او را بزرگ شمرد، به وی گفت: «محبت شما بر خاندان ابو سفیان، واجب شده است».

(۲) او را یک روز تمام، ندیم خود قرار داد و ولایت سرزمین خراسان را به وی واگذار کرد «۳». وی از خاندان زیاد، به خاطر نابود کردن خاندان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سپاسگزاری کرد و گمان داشت که آنان برای وی قدرت و حکومت را آسان نموده اند و نمی دانست که آنها مملکتش را ویران کرده و قدرتش را از بین برده و رسوایی و ننگ را برای او جاوید ساخته بودند.

(۳)

پشیمان شدن یزید ستمگر

پس از آنکه مسلمانان، آن ستمگر را به جهت کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مورد انتقاد شدید قرار دادند، از این امر پشیمان گشت و تلاش نمود تا گناه آن جنایت را به فرزند مرجانه بچسباند و پیوسته می گفت: «بر من چه می بود اگر رنج را تحمل می کردم و او (حضرت حسین) را همراه خودم در خانه ام قرار می دادم و در آنچه می خواست، حاکم می نمودم، هر چند در این کار بر من انتقادی می بود و در قدرتم، سستی پیش می آمد، به خاطر نگه داشتن حرمت رسول خدا صلّی اللّه علیه

و آله و مراعات حق و قرابت وی. خداوند فرزند مرجانه را لعنت کند؛

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان، ص ۱۰۶.

(۲) ینابیع الموده ۱/ ۱۴۹. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۸۵.

(۳) الفتوح ۵/ ۲۵۴.

زیرا با کشتن وی، مرا نزد مسلمانان، دشمن ساخت و در دلهای آنان دشمنی نسبت به مرا کاشت که نیکوکار و بدکار مرا به خاطر اهمیت کشته شدن حسین در میان مردم، دشمن داشته اند مرا با فرزند مرجانه چه کار؟ خداوند او را لعنت کند و بر او خشم گیرد «۱»».

(۱) گمان غالب این است که وی این را گفت تا خود را در برابر مسلمین، تبرئه کند، اگر از صمیم قلب، پشیمان بود، از او انتقام می گرفت، او را بر کنار می کرد، از او سپاسگزاری نمی نمود و عطای بسیار به وی نمی داد و او را نزدیک نمی گردانید که این کار بر خشنودی و عدم پشیمانی وی در آنچه مرتکب شده بود، دلالت دارد.

(۲)

منتقدان و معترضان

اشاره

مسلمانان و دیگر افراد، به شدت بر یزید خشم گرفتند؛ زیرا او ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشته بود. گروهی از آزاداندیشان بر او انتقاد کردند که بعضی از آنان عبارتند از:

(۳)

۱- نماینده پادشاه روم

نماینده پادشاه روم، در مجلس یزید بود، هنگامی که سر امام را در برابر او دید، از این امر در شگفت شد و به او گفت: این سر چه کسی است؟

- سر حسین است.

- حسین کیست؟

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۰، ۴۶۱ و ۴۶۲، ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۷۴

- فرزند فاطمه.

- فاطمه کیست؟

- دختر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله.

- پیامبرتان؟

- آری.

(۱) وی از این امر پریشان شد و بر او فریاد کشید: «نابودی برای شما و برای دینتان باد! سوگند به حق مسیح که شما بر باطل هستید، نزد ما در یکی از جزیره ها، دیری است که در آن سم اسبی وجود دارد که مسیح بر آن سوار گشته بود، ما در هر سال از مسافت ماهها و سالها به سوی آن می رویم و نذورات و اموالی را با خود می بریم و بیش از آنچه شما کعبه خود را عظیم می شمارید آن را تعظیم می کنیم، وای بر شما!».

پس، خشمگین از نزد وی برخاست «۱»، در حالی که آن منظره هولناك او را پریشان ساخته بود.

(۲)

۲- یک روحانی یهودی

یك عالم یهودی در مجلس آن ستمگر نشسته بود، هنگامی که امام زین العابدین علیه السّلام خطبه شیوایش را ایراد نمود و هیجان بپاکرد و آن اجتماع را بیدار ساخت، آن روحانی یهودی، روی به یزید کرد و گفت: این جوان کیست؟

- علی بن الحسین است.

- حسین کیست؟

- فرزند علی بن ابی طالب است.

(۱) مرآه الزمان، ص ۱۰۱. الصراط السوی، ص ۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۷۵

- مادر او کیست؟

- دختر محمد است.

(۱) سبحان اللّه! این فرزند دختر پیامبر شماست که او

را کشته اید، رفتار شما پس از او با ذریّه اش چه بد است. به خدا! اگر پیامبر ما موسی بن عمران، در میان ما نوه ای باقی می گذاشت، گمان داریم که او را به جای پروردگارمان می پرستیدیم، دیروز بود که پیامبرتان از شما جدا گردید، اما شما به سوی فرزندش شتافتید و او را کشتید، بدا برایتان که چه امّتی هستید!».

(۲) آن ستمگر، خشمگین شد و دستور داد تا بر دهانش ضربه زنند، آن روحانی یهودی برخاست در حالی که فریاد می کشید: «اگر می خواهید مرا بکشید، من در تورات یافته ام که هر کس ذریه پیامبری را بکشد، همچنان برای ابد لعنت شده خواهد بود و هرگاه بمیرد، خداوند او را به آتش جهنم می سوزاند «۱»».

(۳)

۳- قیصر، پادشاه روم

فریادهای اعتراض بر یزید، پی درپی شد، از جمله انتقاد کنندگان از او «قیصر پادشاه روم» بود که به وی نوشت: «شما پیامبر و یا فرزند پیامبری را کشته اید» «۲».

(۴)

۴- رأس الجالوت

از جمله انتقاد کنندگان از یزید، «رأس الجالوت» می باشد که به محمد بن

---

(۱) الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۷. الفتوح ۵/ ۲۴۶- ۲۴۷. الخوارزمی، مقتل ۲/ ۷۱.

(۲) بیهقی، المحاسن و المساوئ ۱/ ۶۳.

عبد الرحمن گفته است: «میان من و حضرت داود، هفتاد پدر وجود دارد، یهودیان مرا بزرگ می شمارند و محترم می دارند، در حالی که شما فرزند دختر پیامبرتان را کشته اید «۱»».

(۱)

۵- واثله بن اسقع

هنگامی که سر امام را به شام بردند، «واثله بن اسقع صحابی» در آنجا بود و به شدت خشمگین شد، پس با مردی از اهل شام

روبه رو شد و چنین گفت:

«من پیوسته علی، حسن، حسین و فاطمه را برای ابد دوست می دارم، پس از آنکه شنیدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره آنان گفت آنچه را که گفت».

- «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره آنان چه گفت؟».

- «نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رفتم در حالی که در منزل ام سلمه بود، پس حضرت حسن آمد و او را بر ران راستش نشاند و حضرت حسین آمد و او را بر ران چپش نشاند و او را بوسید سپس، حضرت فاطمه آمد که او را روبه روی خود نشاند. پس از آن، علی را فراخواند و آمد و بر آنان رواندازی خیبری گذاشت، گویی که به آن می نگرم، سپس گفت: همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت، دور کند و پاک گرداند «۲»».

(۲)

۶- ابن عباس

از سرسخت ترین انتقاد کنندگان از یزید، «عبد اللّه بن عباس» بود، یزید به

---

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۰. جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۲/ ۲۷۴.

(۲) عبد اللّه بن احمد بن حنبل، فضائل امام امیر المؤمنین علیه السّلام ص ۲/ ۶۷۲- ۶۷۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۷۷

وی نامه ای نوشت و خواستار جلب دوستی وی شد و از او درخواست نمود تا وی را بر ضد ابن زبیر، یاری نماید.

(۱) ابن عباس، در پاسخ، این نامه را به وی نوشت: «اما بعد: نامه تو به

من رسید، اینکه من بیعت با ابن زبیر را ترک کرده ام، به خدا! من از این کار، نیکی و ستایش تو را امید نداشته ام، ولی خداوند به آنچه در دل دارم آگاه است. تو ادعا کرده ای که نیکی مرا فراموش نکرده ای، پس ای انسان! نیکی ات را از من بازدار که من نیکی ام را از تو بازداشته ام. خواسته ای که مردم را موافق تو سازم و آنان را نسبت به ابن زبیر دشمن کنم و از او بازبدارم، پس نه چنین باشد و نه تو را شادی و کرامتی خواهد بود که این چگونه باشد، در حالی که تو حسین و جوانان عبد المطلب، چراغهای هدایت و ستارگان مردمان را کشته ای؟ سپاهیان تو آنان را به فرمانت در بیابان رها کردند، در حالی که به خون آغشته بودند، اموالشان غارت شده و در بیابان رها گشته بودند. تشنه لب به قتل رسیده، نه کفن گشته و نه به خاک سپرده شدند. بادها بر آنان می وزید و شنهای بیابان بر آنان فرو می ریخت تا اینکه خداوند برای آنان قومی را مهیا کرد که در خون آنان شرکت نداشتند، پس، آنان را کفن کردند و به خاک سپردند، به خاطر من و آنان است اگر عزت یافتی و در آن جایگاهت نشستی «۱».

(۲) اگر چیزی را فراموش کنم، فراموش نمی کنم اینکه حسین را از حرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به سوی حرم خدا دور ساختی، سواران را به سوی او فرستادی همچنان بودی تا اینکه او را به عراق فرستادی و او هم ترسان و هراسان خارج شد و سوارانت به سبب دشمنی تو نسبت به خدا

و پیامبرش و اهل بیت او- که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک گردانیده- او را فرود آوردند، او از شما

---

(۱) و در روایتی آمده است: «و به سبب من و آنان است که تو عزّت یافته ای».

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۷۸

خواست که رهایش کنید و از شما درخواست بازگشت را نمود، ولی شما کمی یاران او و ریشه کن ساختن اهل بیتش را غنیمت دانستید، پس بر او همدست شدید، گویی اهل بیت را از ترک و کفر، کشته اید. نزد من چیزی عجیب تر از این نیست که دوستی مرا می طلبی در حالی که فرزندان پدرم را کشته ای و از شمشیر تو خون من می چکد، تو یکی از موارد خونخواهی من هستی. پیروزی امروزت بر ما، تو را مغرور نسازد که روزی هم ما بر تو پیروزی می یابیم «۱».

(۱) این نامه، یزید را متهم می کند که او امام حسین علیه السّلام را به سوی عراق فرستاد تا وی را به قتل برساند و او خارج نشد جز به سبب تعقیب کردن لشکرهای یزید در مدینه و مکّه و خارج شدنش به سوی عراق برای پاسخ دادن به درخواست مردم کوفه نبوده، بلکه لشکریان یزید، وی را بر آن کار ناگزیر ساخته بودند.

(۲)

۷- فرزند زبیر

از انتقاد کنندگان بنی امیّه، «عبد اللّه بن زبیر» بود که آنان را به خاطر کشتن امام حسین علیه السّلام مورد انتقاد قرار داد و در مکّه خطبه ای ایراد کرد و گفت: «بدان اهل کوفه حسین را دعوت نمودند تا بر آنان ولایت داشته باشد و امورشان را به راستی آورد و نشانه های اسلام را بازگرداند، ولی هنگامی

که به نزد آنـان رفت، بر او شوریدنـد و او را کشـتند و به او گفتنـد: بایـد دست در دست فاجر ملعون، ابن زیاد گـذاری که در مورد تو تصمیم خود را بگیرد، او مرگی بزرگوارانه را بر زندگی

---

(۱) ابـن اثیر، تاریـخ ۴ / ۱۲۷ – ۱۲۸، یعقـوبی در تـاریخش ۲ / ۲۴۸– ۲۵۰ آن را بـه صـورت دیگری روایـت کرده کـه در آن حوادث هولناکی را که معاویه و یزید مرتکب شده بودند، بیان نموده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۷۹

پست ترجیح داد. خداوند، حسین را رحمت کند و قاتلش را رسوا نماید و هر کس را که بدان کار راضی باشد و به آن فرمان داده، لعنت نماید» «۱».

(۱) فرزند زبیر، به طور ساختگی بر کشته شدن امام، اظهار اندوه نمود تا خود را به عامّه مسلمین نزدیک سازد؛ زیرا وی در دل خویش شادمان بود که از بزرگترین مخالفانش آسوده شده است و اگر به آنچه گفت، ایمان داشت، قاتلان حسین را پناه نمی داد، زیرا کسانی که از دست مختار، سلامت یافته بودنـد همچون «شـبث بن ربعی» و دیگران به سوی او رفته و به وی پیوسته بودند، او آنان را خوشامد گفته و آنها را برای جنگ با مختار، اعزام کرد.

(۲)

۸– ابو برزه

از انتقـاد کننـدگان بر یزیـد، هنگـامی که با چوب دستی اش بر سر امام می زد، «ابو برزه اسلمی صحابی» بود، که در مباحث پیش به سخن وی اشاره نمودیم.

(۳)

۹– خاندان اموی

کار بر یزید مشکل شد و فریاد معترضان بر او متوالی گشت؛ زیرا خاندانش نیز بر او اعتراض کردند که از جمله آنان است:

(۴) الف– یحیی بن حکم: از سخت ترین اعتراض کننـدگان بر یزیـد، «یحیی بن حکم» بود که در مجلسش از او انتقاد نمود، یزید بر سینه او زد و به مأمورانش

---

(۱) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۴.

گفت تا او را بیرون ببرند. ما متن گفتارش را در مباحث پیشین، بیان کردیم.

(۱) ب- عـاتکه دختر یزیـد: دختر یزیـد «عاتکه» هنگامی که سـر امام را نزد خانواده و زنان خود برد بر او اعتراض کرد، عاتکه آن سر را گرفت و معطّر ساخت و گفت: «سر عموی من می باشد». ما سخنش را در مباحث قبلی، بیان کردیم.

(۲) ج- هنـد: همسـر یزیـد، «هند» دختر عمرو، بر او اعتراض کرد، زیرا وی پریشانحال به سوی مجلس او شـتافت و صدایش را بلند نمود: «سر فرزند دخت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر در خانه ماست!!».

آن سـتمگر به سوی وی شـتافت و حجاب بر سـرش نهاد و به او گفت: «ای هند! بر او شیون کن که وی فقید بنی هاشم است و ابن زیاد بر او تعجیل نمود «۱»».

(۳)

۱۰- معاویه پسر یزید

«معاویه» بر پـدرش یزیـد انتقاد کرد و جد خود معاویه را مورد سـرزنش قرار داد. وی خلافت را نپذیرفت و نسـبت به حکومت کردن، بی توجه شد، در میان مردم شام سخن گفت و جد و پدر خود را محکوم نموده، اظهار داشت:

(۴) «جدّ من معاویه در کار خلافت با کسی درافتاد که برای نزدیکی اش به رسول خدا صلّی

اللّه علیه و آله و اقدامات گذشته و سابقه اش، به این امر شایسته تر از او بود، وی در ارزش، از مهاجران عظیم تر و نخستین فرد آنان در ایمان بود، عموزاده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و همسر دخترش که او را برای وی به همسری برگزید و دخترش را برای او به همسری انتخاب کرد، باقیمانده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خاتم پیامبران هستند، پس

---

(۱) خوارزمی، مقتل ۲/ ۷۴.

جدّ من نسبت به آنان مرتکب شد آنچه را که می دانید و همراه او دست زدید به آنچه از آن بی خبر نبودید «۱» تا اینکه مرگش فرا رسید و در قبر خود در گرو گناهان خویش، اسیر جنایتش گردید، سپس امر خلافت را به پدرم واگذار کرد که شایسته آن نبود و بر هوای خود سوار گشت، آرزو او را پشت سر نهاد و مهلتش کوتاه گشت و در قبر خود در گرو گناهان و اسیر جنایت خود شد. آنگاه به گریه افتاد و گفت: از بزرگترین امور بر ما این است که ما از بد مردنش و زشتی عاقبتش آگاه هستیم؛ زیرا وی عترت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را کشت و حرمتها را مباح ساخت و کعبه را ویران نمود «۲»».

(۱) و بدین گونه بود که ملك خاندان ابو سفیان به دست معاویه پسر یزید ویران گشت استقرار ملك و دوام آن در خاندانش را که مدّ نظر داشت، بر باد رفت؛ زیرا کشتن حضرت حسین علیه السّلام، هر آنچه را که معاویه ساخته و یزید پرداخته بود، در هم کوبید و مملکت

آن، روی به نیستی نهاد.

(۲) مورخان می گوینـد: در میان بنی امیه پس از سـخنرانی معاویه که در آن جـد و پـدرش را رسوا ساخت، قیامتی بپاشد و به سوی معلم وی «عمر القصوص» رفتند و به او گفتند: تو این را به وی آموخته و به او تلقین نموده، از خلافت بازداشتی، دوستی علی و فرزنـدانش را برایش زیبا جلوه دادی و او را بر اتهام سـتمگری بر ما واداشـته ای و بـدعتها را برایش نیکو نمایانـده ای تا اینکه این سخنان را اظهار داشت و گفت آنچه را گفت.

(۳) عمر، این کار را انکار نمود و گفت: به خدا! این کار را نکرده ام ولی وی بر

---

(۱) جواهر المطالب فی مناقب الامام علی بن ابی طالب، ۲/ ۲۶۱.

(۲) النجوم الزاهره ۱/ ۱۶۴.

دوستی علی آفریده شده و سرشته گشته است. آنان این مطلب را از او نپذیرفتند و او را گرفتند و زنده به گور ساختند! «۱».

(۱)

یاوه ها و چرندها

اشاره

بعضـی از متعصـبان بنی امیه در گذشـته و اخیرا، کوشیده اند تا یزید را منزّه ساخته، او را از کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تبرئه کننـد و گناه و مسـئولیت را بر فرزند مرجانه بیندازند، جهل و تعصب کوری که آنان را از حق منحرف ساخت و در شرّی عظیم انداخت و آنان را به این کار واداشت، از جمله آنانند:

(۲)

۱- ابن تیمیه

یزیـد، نزد ابـن تیمیه جایگـاهی عظیم یـافت؛ زیرا وی از سرسـخت ترین مـدافعان وی بـود و منکر این گشت که وی به کشـتن حضرت حسین علیه السّلام دستور داده است. او به گرمی از یزید دفاع نموده و گفته است:

«یزیـد، دسـتور کشـتن حسـین را صادر نکرد و سـر او را در برابر خود ننهاد و با چوب دستی بر دندانهایش نکوبید، آنکه چنین

کاری انجام داد، عبید اللّه بن زیاد بود، همانطور که این مسأله در صحیح بخاری ثابت شده است، نه سر او را در دنیا گرداندند و نه کسی از خانواده حسین به اسارت برده شد!!» «۲».

(۳) این گفته، موجب تمسخر او می شود؛ زیرا ضروریاتی را منکر شده است که هر صاحب هوش و اراده ای، به آنها شک نمی کند؛ چون گفتار مورخان مبنی

---

(۱) دمیری، حیاه الحیوان ۱/ ۸۸- ۸۹.

(۲) سؤالی در مورد یزید بن معاویه، از ابن تیمیه، ص ۱۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۸۳

بر این که یزید، این جنایت را مرتکب شده است، نادیده می گیرد، کاری که هر صاحب بینش دینی یا روح اسلامی با آن موافقت نمی نماید.

ابن تیمیه به تعصبی کور معروف است تا جایی که هر محقق آزاده ای و نویسنده تاریخ و بحثهای اسلامی، از نظراتش روی

بر گردانده است.

(۱)

۲- غزالی

جای تأسف است که «غزالی» شیفته یزید بود و در اخلاص برای وی و دفاع از او غلوّ نموده و گفته است: «نه کشتن وی صحت دارد- یعنی کشتن حضرت حسین علیه السّلام- و نه او را به آن دستور داد- یعنی یزید فرمان کشتن او را به ابن مرجانه نداده و به آن راضی نبوده است!!- وقتی این قضیه نزد او صحت نداشته باشد، گمان قتل نسبت به وی جایز نخواهد بود؛ زیرا بدگمانی نسبت به یک مسلمان، حرام است!! خدای تعالی فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها خودداری نمایید که بعضی از گمانها گناه می باشد «۱»» «۲».

(۲) غزالی، گمراهانه سخن رانده؛ زیرا بدیهیّات را منکر شده است آن گونه که همکارش «ابن تیمیه» آنها را منکر شده بود، در حالی که مورخان اجماع دارند بر اینکه یزید بود که به ابن مرجانه دستور داد تا حضرت حسین علیه السّلام را بکشد و در این امر بر او سخت گرفت و او را در این مورد تهدید کرد که اگر در جنگ خود با امام، اخلاص نورزد، وی را از خاندان ابو سفیان جدا می سازد و به جدش عبید رومی ملحق می کند، این مطلب را بدون اینکه نیازی به تکرار باشد، در مباحث قبلی بیان کردیم.

---

(۱) حجرات/ ۱۲: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ....

(۲) وفیات الاعیان ۳/ ۲۸۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۸۴

(۱)

۳- ابن عربی «۱»

«ابن عربی» به دشمنی و ناخوشایندی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام معروف گشته، اعتقاد داشت که یزید، امام زمان خود و خلیفه خدا در زمین!! و خروج امام بر

او غیر مشروع بود و حضرت حسین علیه السّلام با شریعت جدّش کشته شد!! «۲».

(۲) مشتی خاک بر او باد و بر هر کسی که از حق منحرف و از راه گمراه شده باشد، به کدامین منطق، یزید (آن یار) بوزینه ها و یوزپلنگها، امام مسلمین و خلیفه خدا در زمین بوده است؟ آیا به کشتن سرور جوانان اهل بهشت، یا با مباح ساختن مدینه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سوزاندن کعبه، امام مسلمین گشته بود، «عمر بن عبد العزیز»، شنید شخصی یزید را امیر مؤمنین می نامد، دستور داد او را بیست تازیانه بزنند «۳».

(۳) دفاع از یزید و مشروع دانستن حکومت وی و تبرئه اش از گناه در کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دفاع از منکر و دفاع از باطل است؛ زیرا یزید و امثال وی از حکّام اموی و عباسی بودند که سبب عقب ماندگی مسلمین شدند و فتنه ها و مصیبتها برای آنان به بار آوردند و آنها را به شرّی عظیم گرفتار ساختند.

(۴)

۴- ابن حجر

«ابن حجر هیثمی» منکر رضایت یزید یا دستور دادن او به قتل حضرت

---

(۱) قاضی ابو بکر بن عربی، متوفای ۵۴۳ ه. مدفون در «فاس» مراکش، او غیر از ابن عربی عارف مشهور است که نامش ابی بکر، محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبد اللّه طائی حاتمی ملقب به محی الدین بن عربی متوفای ۶۳۸ ه می باشد و در «دمشق» دفن گردیده است (مترجم).

(۲) العواصم، ص ۲۱۴.

(۳) شذرات الذهب ۱/ ۶۹.

حسین علیه السّلام شد «۱» و تعصب کور، او را به این گفتار ناسازگار یا بدیهیات کشاند که

فرزند مرجانه، تنها ابزاری بوده بدون اینکه اندیشه یا اراده ای در کشتن حضرت حسین علیه السّلام داشته باشد و به «مسافر بن شریح لشکری» گفته است: در جریان کشتن حسین، این یزید بود که به من کشتن وی یا مرگ خودم را عرضه داشت، من کشتن او را برگزیدم. «۲» ابن زیاد به کشتن حضرت حسین علیه السّلام اقدام نکرد، مگر پس از آنکه یزید او را به کشتن، تهدید نمود اگر از وی فرمان نمی برد.

(۱)

۵- انیس زکریا

«انیس زکریا نصولی»، با حرارت از یزید دفاع نموده و گفته است: «بدون شک، یزید اصلا به کشتن حسین نیندیشید و آرزو نداشت که مسأله علوی تا این حد بزرگ شود و این نقش هولناک را ایفا نماید و ابن زیاد به کشتن وی اقدام کند!» «۳».

(۲)

۶- دکتر نجار

از جمله کسانی که یزید را منزه دانسته اند، «دکتر محمد نجار» است که می گوید: «یزید بن معاویه چیزی از این گناه- یعنی گناه کشتن حضرت حسین- را متحمل نمی شود؛ زیرا به رغم اینکه تاریخش آغشته به سیاهی است، ولی وی- بر حسب ظاهر- از تهمت تشویق به کشتن حسین، مبرّا می باشد!!» «۴».

---

(۱) الفتاوی الحدیثه، ص ۱۹۳.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۴۰.

(۳) الدوله الامویه فی الشام، ص ۵۸.

(۴) الدوله الامویه فی الشرق، ص ۱۰۴.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۸۶

(۱)

۷- محمد عزت دروزه

از سرسخت ترین مدافعان یزید در این روزگار، «محمد عزت دروزه» می باشد که از یزید، تعریف نموده و او را از این

جنایت، منزّه دانسته است. و نیز ابن زیاد و دیگر نیروهای مسلّحی که حضرت حسین علیه السّلام را کشته اند را غیر مسئول به شمار آورده و حضرت حسین علیه السّلام را سرزنش نموده و گفته است:

«چیزی وجود ندارد که نسبت دادن کشتن حسین به یزید را توجیه نماید؛ زیرا وی نه تنها او را نکشته، بلکه دستور به قتل او نیز نداده است و همه آنچه دستور داده بود این است که محاصره شود ولی با او جنگ نکنند، مگر اینکه خود او جنگ کند. (۲) همانند این قول، نسبت به عبید اللّه بن زیاد، صحیح است که همه آنچه دستور داده بود این است که محاصره گردد و با او جنگ نشود، مگر اینکه خود به جنگ بپردازد و آورده شود تا دستش را در دست او بگذارد و یا با یزید که صاحب بیعت شرعی بود، بیعت کند، بلکه این امر را می توان نسبت به فرماندهان نیروهای مسلّحی که میان آنان و حضرت

حسین و یارانش، نبرد صورت گرفت، صحیح دانست؛ زیرا آنان به آنچه دستور داده شده بودند، متعهد باقی ماندند و نیز آنان به شدت علاقه مند بودند که خداوند، آنان را از گرفتار شدن به جنگ با وی معاف بدارد نه اینکه او را بکشند. و می کوشیدند او را قانع سازند تا فرمان ابن زیاد را گردن نهد و با یزید بیعت کند، پس اگر حسین، خودداری کرد و تسلیم نشد تا داخل چیزی بشود که مسلمین به آن داخل شده بودند و به شدت مقاومت نمود، در این صورت، مقاومت در برابر وی و جنگ با او از نظر شرعی و سیاسی، جایز بود!!» «۱».

(۳) دروزه، معتقد است که کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سرور جوانان اهل

---

(۱) تاریخ الجنس العربی ۸/ ۳۸۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۸۷

بهشت از جهت شرعی و سیاسی جایز بوده است، نمی توانم باور کنم که آن آدمکشان جلّاد یعنی قاتلان حضرت حسین علیه السّلام، نسبت به امام، کینه و دشمنی بیشتری از این شخص داشتند که باطل بر وجدانش زنگار نهاده و در امواج خروشانی از منکر و گناه، غوطه ور گشته است.

(۱)

نظر دکتر طه حسین

«طه حسین» معتقد است که یزید مسئول ریختن خون امام بوده و صحیح نیست که گفته شود گناه این جنایت بر ابن مرجانه افکنده می شود، وی گفته است:

(۲) «راویان ادعا می کنند که یزید از کشته شدن حسین به این صورت، تبرئه جسته و بار این گناه را بر فرزند مرجانه، عبید اللّه بن زیاد افکنده است ولی ما نمی بینیم که وی، ابن زیاد را سرزنش نموده و یا کیفر کرده و یا از

همه یا بخشی از مقام خود معزول کرده باشد، پیش از او نیز معاویه، حجر بن عدی و یارانش را کشت و سپس مسئولیت کشتن آنان را بر زیاد افکند و گفت: فرزند سمیه مرا واداشت و من واداشته شدم» «۱».

(۳) ابن زیاد کارش را انجام نداد مگر به دستور قاطع یزید و اگر بدان خشنود نبود، او را بر جنایتش مؤاخذه می کرد و همراه وی در مجلس شراب خواری نمی نشست و عطای فراوان به او نمی داد و این مسأله بر رضایت وی از کشته شدن حضرت حسین علیه السّلام و پشیمان نشدن او- با وجود تلخی آن کشتار و هولناک بودن آن جنایت- دلالت دارد.

---

(۱) الفتنه الکبری ۲/ ۲۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۸۸

(۱)

سخن تفتازانی

«تفتازانی» گفته است: «متفق گشته اند بر جایز بودن لعنت نمودن کسی که حسین را کشته یا به آن دستور داده یا آن را جایز شمرده و به آن راضی بوده باشد ... و حق این است که راضی شدن یزید به کشته شدن حسین و شاد شدن وی به آن و اهانتش نسبت به اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مطلبی است که به تواتر معنوی رسیده، هر چند تفصیل آن از آحاد اخبار باشد و ما در مورد او بلکه در کفر وی درنگ نمی کنیم که لعنت خداوند بر او و بر یاران و اعوانش باد!» «۱».

(۲)

نظر یافعی

«علامه یافعی» می گوید: «حکم کسی که حسین را کشته یا فرمان به قتل وی داده این است که وی کافر است و هر کس آن را حلال شمارد نیز کافر می باشد» «۲».

(۳)

نظر احمد بن حنبل

«احمد بن حنبل» به خودداری از لعنت نمودن یزید فتوا داده است! «ابو طالب» می گوید: از احمد در مورد کسی که یزید بن معاویه را ناسزا گوید پرسیدم، گفت: در این موضوع سخن مگوی، پیغمبر گفته است: «لعنت کردن مؤمن، همانند کشتن اوست «۳»».

(۴) عجیب این است که در این فتوا، مدرک را حدیث نبوی قرار داده، در

(۱) شذرات الذهب ۱/ ۶۸.

(۲) همان، ص ۶۹.

(۳) شمس الدین حنبلی، الآداب الشرعیه و المنح المرعیه ۱/ ۲۰۶.

حالی که این حدیث بر یزید منطبق نمی شود؛ زیرا وی بهره ای از ایمان و اسلام نداشته است پس از آنکه آن جنایات فجیع را مرتکب شد، همچون نابود ساختن عترت پاک و مباح ساختن مدینه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و به آتش کشاندن کعبه مقدس که هر کدام از این گناهان بزرگ، او را از حیطه اسلام، خارج می سازد.

(۱) «صالح»، فرزند احمد، بر او اعتراض کرد و به او گفت: عدّه ای ما را به دوست داشتن یزید نسبت می دهند؟ به او گفت: آیا کسی که به خدا ایمان داشته باشد، یزید را دوست دارد؟

پسرش به وی پاسخ داد: پس چرا او را لعنت نمی کنی؟!- چه وقت دیده ای که من کسی را لعنت کرده باشم؟

- پدر! چرا لعنت نشود، آن کسی که خداوند او را در کتابش، لعنت کرده است؟

- خداوند، در کجا یزید را لعنت کرده است؟

- «اگر حکومت به دستتان

بیفتـد، آیـا جز این انتظـار می رود که به فساد در زمین بپردازیـد و قطع رحم نماییـد، اینان کسانی هسـتند که خداونـد لعنتشان کرده است» «۱»، آیا فسادی عظیم تر از کشـتن [حسـین علیه السّـلام] وجود دارد؟ ... در اینجا احمـد از پاسخ دادن، خودداری نمود «۲».

(۲)

سخن معتضد عباسی

«معتضد عباسی» نامه ای را صادر نمود و در آن رسواییهای بنی امیه را

---

(۱) محمد/ ۲۲ و ۲۳: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۵. الآداب الشرعیه ۱/ ۲۰۷.

منتشـر سـاخت و اهـل بیت را گرامی داشت و دسـتور داد تا آن را در مجامع دولتی، مردمی، اجتماعات عمومی و اعیاد، منتشـر سازند، درباره یزید، در آن آمده بود:

(۱) «هنگامی که خلافت به یزید رسـید، پیگیرانه به خونخواهی مشرکان از مسلمین پرداخت و واقعه حره را بر مردم مدینه وارد ساخت، واقعه ای که همانند آن بر بشـریت نگذشـته و بر مسلمین نیز زشت تر و فجیع تر از آن وارد نشده است، پس کینه خود را آرام کرد و گمـان کرد کـه برای پیروانش، از اولیـای خـدا انتقـام گرفته و برای دشـمنان خـدا و پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله خونخواهی نموده است».

(۲) وی اضافه می کنـد و می گویـد: «مهمترین چیزی که هتک کرد و عظیم ترین جرمی که مرتکب شد، ریختن خون حسـین بن علی علیه السّـلام بود، با آگاهی از جایگاهش نزد رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و شـنیدن این مطلب که وی فرموده بود: «حسن و حسین دو ریحانه من از دنیا هستند. حسن و حسین، دو سرور جوانان

اهل بهشت می باشند» که بر خدا و پیامبرش گستاخی نموده نسبت به آن دو دشمنی روا داشته و از آن عمل خود، نه از انتقام ترسید و نه به فکر معصیتی بوده است» «۱».

(۳) کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از عظیم ترین حوادث بزرگی بود که مسلمانان از آن، آشفته خاطر شدند و با آن، گرفتار آزمونی سخت و مشکل گشتند؛ همچنانکه آن واقعه، از فجیع ترین حوادث جهانی بود؛ زیرا آن سنگدلی که در برابر عترت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روا داشته شد، از فجیع ترین حوادثی است که در تاریخ عالم، صورت گرفته است.

(۴) آن جفاکاران مسخ شده از سپاه یزید، انواع فرومایگی و اقسام پستی را اعمال نمودند و همه ارزشهای انسانی و عرف حاکم و آن فضیلت و اخلاقی را که

---

(۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه

مردم قانونی نموده بودند، نادیده گرفتند، مردان، کودکان و زنان را پس از آنکه آنان را از آب محروم نموده بودند، کشتند و آنگاه آن بدنهای پاک را تکّه تکّه کرده، آن سرهای مطهر را بر نیزه ها گذاشتند و یادگارهای پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله را بر بالای شتران به اسارت بردند و آنان را در سرزمینها و شهرها گرداندند تا آن ستمگر، ستمش را نسبت به خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و چیره شدنش بر آنان را نشان دهد، همه این حوادث به دستور و اصرار وی اجرا شد و او درباره آنها مسئول است.

(۱) اما ابن زیاد، جز ابزار و وسیله ای در دست او، چیزی نبود که خواسته هایش را اجرا می کرد چنانچه

این مطلب را در بحثهای گذشته بیان کردیم.

(۲) منزّه ساختن یزید و افکندن مسئولیت بر فرزند مرجانه، چیزی نیست جز نمونه ای از نمونه های انحراف از حق و پیروزی از عصبیت کوری که هر صاحب عقل و اراده ای، پذیرای آن نمی شود.

(۳) در اینجا سخن ما در مورد یاوه ها و بیهوده هایی که در خصوص تبرئه کردن یزید، گفته شده و آنچه از بزرگان درباره مجرم شناختن یزید و مسئول دانستن وی در ریختن خون امام علیه السّلام نقل شده است، پایان می یابد.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹۲

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹۳

(۱)

به سوی مدینه

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹۴

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹۵

(۱) اقامت اهل بیت در دمشق، چندان ادامه نیافت؛ زیرا یزید از پیش آمدن فتنه و پریشان شدن افکار عمومی و حادث شدن اوضاع ناگوار، ترسید، چون خطبه حضرت زینب کبری و امام زین العابدین علیه السّلام انقلابی فکری در همه محافل به وجود آورد، از آنجا که آن سخنرانیهای درخشان، خردها را روشنی بخشیدند و احساسات را برانگیختند و موضوع سخن روز در نشستها و مجالس شدند، همچون گداخته ها بر ضد آن دولت ستمگر می جوشید و از انفجار مردمی خبر می داد که دولت یزید را بنیاد براندازد چرا که مردم شام را با فرومایگی یزید و پلیدی سرشت او آشنا کرده بودند و افکار عمومی را بر علیه وی برانگیختند، وی، حتی در مجلس خود، با انتقاد مواجه شد و از نظر اجتماعی، سقوط کرد و جایگاهش در دلها را از دست داد.

(۲)

عذرخواهی یزید ستمگر از امام زین العابدین علیه السّلام

یزید ستمگر، امام زین العابدین علیه السّلام را فراخواند و از او عذرها خواست و مسئولیت این جنایت را بر فرزند مرجانه افکند

و گفت:

«خداونـد، فرزنـد مرجـانه را لعنت کنـد! به خـدا! اگر من همراه او بودم، هر چیزی را از من می خواست، به او می دادم و با هر چیزی که می توانستم، مرگ را از او دور می ساختم، اگر چه به قیمت جان بعضی از فرزندانم تمام می شد، ولی

خداوند آنچه را دیدی، حکم فرمود. پسـرم! هر نیازی داری برایم بنویس «۱»، در میان قوم تو اموری خواهـد بود، پس در هیچ کدام همراه آنان داخل مشو» «۲».

امام علیه السّلام از او روی برتافت و

پاسخی به او نداد؛ زیرا واقعیت عذر خواهی اش را دانسته بود که برای فرار از ننگ و فضیحتش بود.

(۱)

عرضه نمودن اموال بر اهل بیت علیهم السّلام

یزید ستمگر، دستور داد تا سفره هایی از ابریشم در مجلسش بگسترانند و بر آنها اموال فراوانی را فرو ریزند و آنها را به اهل بیت تقدیم کرد تا به عنوان دیه ای برای کشتگان آنان و عوضی برای اموال آنان باشد که در کربلا به تاراج رفته بود، پس گفت: «این مال را به جای آنچه بر شما رسیده است، بردارید!».

(۲)

پاسخ حضرت ام کلثوم علیها السّلام

خواهر حضرت حسین علیه السّلام حضرت ام کلثوم علیها السّلام به درد آمد و خشمگین شد و بر او فریاد زد: «چه اندک است شرم تو! و چه پررو هستی! برادر و اهل بیت مرا می کشی و به جای آنان به من عوض می دهی» «۳».

حضرت سکینه گفت: «به خدا! شخصی را سنگدل تر از یزید ندیده ام، کافر یا مشرکی را بدتر از او و یا جفاکارتر از او نیافته ام» «۴».

---

(۱) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۷- ۸۸.

(۲) تذهیب التهذیب ۱/ ۱۵۷.

(۳) عبد اللّه بن نور اللّه، عوالم امام حسین علیه السّلام ۱۷/ ۴۲۲- ۴۲۳.

(۴) همان ۱۷/ ۳۹۶.

یزید، ناکام ماند؛ زیرا فکر می کرد مادیات، اهل بیت را می فریبد و نمی دانست آنان از دست پروردگان الهی هستند که پلیدی را از ایشان دور ساخته، پاکشان گردانیده است.

(۱)

درخواست امام زین العابدین علیه السّلام

یزید ستمگر از امام زین العابدین علیه السّلام خواست تا حاجتش را اظهار نماید.

آن حضرت علیه السّلام فرمود: «از تو می خواهم که چهره پدرم را به من بنمایانی و آنچه را از زنان گرفته اند، به آنان بازگردانی؛ زیرا میراث پدران و مادران ما در میان آنهاست و اگر می خواهی مرا بکشی، پس همراه خانواده ام، کسی را بفرست تا آنان را به مدینه برساند».

(۲) گمان غالب این است که مقصود امام از دیدن سر پدرش این بود که یزید، آن سر مبارک را به او بدهد تا آن را به خاک سپارد، ولی آن ستمگر، درخواستش را نپذیرفت؛ زیرا دستور داده بود تا آن را در همه نواحی کشور بگردانند تا پریشانی و هراس را میان مردم منتشر سازد و عبرتی برای هر کسی گردد که بر ضد

او قیام می کند. اما درخواست امام که آنچه را که از زنان گرفته بودند به آنان بازگردانند، منظور حضرت از این مطلب، زیورآلات و دیگر اموالی را که در روز کربلا از آنان به تاراج برده بودند نبود، بلکه حضرت می خواست میراثهای نفیسی را که از جدشان حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده بودند، به آنان بازگرداند، همچون عمامه، زره و شمشیر آن حضرت و دیگر چیزهایی که از مال، گران قدرتر بودند.

(۳) آن ستمگر، سر به زیر انداخت و درباره درخواست امام علیه السّلام به فکر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹۸

فرو رفت، سپس سر خود را بلند کرد و به آن حضرت گفت: «چهره پدرت را نخواهی دید، ولی آنچه از شما گرفته شده است به شما بازگردانده می شود و اما زنان را کسی جز تو بازنمی گرداند، من از کشتن تو صرف نظر کرده ام» «۱».

(۱)

سفر به سوی مدینه

یزید ستمگر، به «نعمان بن بشیر»، دستور داد تا یادگارهای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را سرپرستی کند و تا مدینه، همراه آنان باشد «۲». همچنین دستور داد تا آنان را از ترس فتنه و بر هم خوردن اوضاع، شب هنگام از دمشق خارج نمایند «۳».

(۲)

رسیدن خبر مراجعت اهل بیت علیهم السّلام به مدینه

خبر فاجعه بزرگ، پیش از رسیدن اسیران، به مدینه رسید، آن خبر را «عبد الملک بن حارث سلمی» به دستور ابن زیاد، به مدینه رساند که به سرعت راه می پیمود تا بدانجا رسید، در حالی که سفر، او را خسته کرده بود، به سوی «اشدق»، حاکم مدینه شتافت. شخصی او را دید و از پریشانحالی وی هراسان گشت و به سرعت از او پرسید: خبر چیست؟

- خبر، نزد امیر است.

(۳) آن شخص، عظمت مطلب را دریافت و گفت: «انا للّه و انا الیه راجعون، به خدا حسین کشته شده، ام سلمه در آن خبری که داده، راستگو

---

(۱) عبد اللّه، مقتل الحسین. عوالم ۱۷/ ۴۴۴- ۴۴۵.

(۲) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۷.

(۳) جوهره الکلام فی مدح- الساده الاعلام، ص ۱۲۸

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۴۹۹

بوده است» «۱».

فرستاده ابن زیاد، خبر کشته شدن حضرت حسین علیه السّلام را به حاکم رساند و وی خوش حال و شادمان گشت و گفت: «مصیبتی در برابر مصیبت عثمان!» «۲».

«اشدق»، دستور داد تا آن خبر را میان مردم منتشر سازند. مردم، پریشان خاطر گشته، در حالی که گریه آغاز نموده بودند، به سوی مسجد نبوی به راه افتادند تا از جزئیات این خبر دردناک، آگاه شوند.

(۱)

سخنرانی اشدق

«عمرو بن سعید اشدق ستمگر»، بالای منبر رفت و در حالی که از قتل امام علیه السّلام شادمانه پاهایش را تکان می داد، کینه ها و دشمنیهای خود را آشکار ساخت و گفت: «ای مردم! این برخوردی در مقابل یک برخورد و ضربه ای در برابر یک ضربه، چه بسیار خطبه که در برابر خطبه ای باشد، حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ «۳»، او ما را ناسزا می گفت و ما

او را می ستودیم، از ما می برید و ما به او می رسیدیم، همچون عادت ما و عادت او، ولی چه کنیم با کسی که بر ما شمشیرش را می کشد و کشتن ما را می خواهد جز اینکه او را از خود دور کنیم!!».

(۲) «عبد اللّه بن سائب» سخنش را که در آن به کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اظهار شماتت کرده بود، بر او قطع کرد و به او گفت: «اگر حضرت فاطمه زنده

---

(۱) عبد العزیز سید الاهل، زینب بنت علی، ص ۱۵۲.

(۲) عبد اللّه، مقتل الحسین. عوالم ۱۷/ ۳۸۹. مقرم، مقتل، ص ۳۳۵.

(۳) حکمت بالغه خداست و او این پس اندوز و بند سودی نخواهد بخشید (قمر – ۵).

بود و سر حضرت حسین علیه السّلام را می دید، بر او می گریست».

(۱) این اعتراض، آغاز یک انتقاد بود که حاکم مدینه در حال خطبه خواندن با آن روبه رو شد، این مسأله او را سخت رنجاند، پس بر او فریاد کشید: ما به فاطمه از تو شایسته تر هستیم، پدرش عموی ماست، همسرش برادر ما و مادرش دختر ما. اگر فاطمه زنده بود، چشمش می گریست ولی قاتلش را سرزنش نمی نمود!!» «۱».

(۲) اشدق، در این گفتارش از همه مراسم اجتماعی، منحرف شد؛ زیرا ادعا کرد که اگر فاطمه زنده بود، قاتل پسرش را سرزنش نمی کرد، بلکه نزد او ثابت بود که آن حضرت، قاتل گناهکار را تبریک می گفت؛ زیرا آن کار وی، تأییدی برای حکومت اموی و گسترشی برای قدرت آنان بود که همه جهت گیریهای جاهلیت را دربرداشت.

(۳) اگر حضرت فاطمه زنده بود و جگر گوشه اش را بر صحرای کربلا می دید که از

مصیبتها و فجایعی رنج می برد که اگر بر هر انسانی جاری می شد، جانش به سوز می آمد، روان آن حضرت به افسوس و حسرت می گداخت؛ زیرا از حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود:

«روز قیامت، دخترم فاطمه محشور می شود در حالی که همراه او جامه هایی آغشته به خون دارد و به ستونی از ستونهای عرش می آویزد و می گوید: ای خداوند دادگر! میان من و میان قاتل فرزندم حکم کن، پس سوگند به پروردگار بهشت که خداوند برای دخترم حکم می کند» «۲».

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۳۳۵.

(۲) الصراط السوی فی مناقب آل النبی، ص ۹۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۱

(۱)

داغدار شدن هاشمیان

خبر دردناک شهادت حضرت حسین علیه السّلام، همچون صاعقه، بر سر هاشمیان فرود آمد؛ زیرا صدای شیون و فریاد از خانه هایشان برخاست و بانوی بزرگوار، زینب دختر عقیل «۱»، در حالی که موی پریشان کرده بود، خارج شد و فریاد می کشید: «وا محمدا! و احسینا! ای وای برادرانم! ای وای خویشاوندانم!». «۲»

(۲) آنگاه، با سوز دل، به سرودن ابیاتی پرداخت که با آنها مسلمانان را مخاطب قرار داده می گفت:

ما ذا تقولون إن قال النبی لکم ما ذا فعلتم و أنتم آخر الأمم

بعترتی و بانصاری و ذرّیّتی منهم اساری و قتلی ضرجوا بدم

ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی «چه می گویید، اگر پیامبر به شما بگوید، چه کردید، در حالی که بهترین امّتها هستید».

«با عترت و با یاران و ذریّه ام که بعضی از آنان اسیر و بعضی کشته و آغشته به خون گشته اند».

«این سزای من نبود که برای شما دلسوزی نمودم و شما این چنین بعد از من با

خویشاوندانم بدی کرده اید». زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ج ۳ ۵۰۱ داغدار شدن هاشمیان ..... ص : ۵۰۱

۳) «ابو الاسود»، در حالی که غرق در گریه و عزا بود، به وی پاسخ داد که

---

(۱) زینب، دختر عقیل با علی بن رکانه از خانـدان عبـد المطلب، ازدواج کرد و از او پسـری به دنیا آورد و از دختران او، عبـده است که مادر ابی البختری، قاضی معروف می باشد. این مطلب در انساب الاشراف ۳/ ۴۲۰ آمده است.

(۲) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۲

می گوییم: «پروردگارا! ما به خود ستم کرده ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود».

(۱) آنگاه سخت بی تاب گشت و چنین سرود:

اقول و زادنی حنقا و غیظاازال اللّه ملک بنی زیاد

و ابعدهم کما بعدوا و خافواکما بعدت ثمود و قوم عاد

و لا رجعت رکائبهم الیهم اذا وقفت یوم التناد «۱».

«می گویم: در حالی که کینه و خشمم افزون گشته است، خداوند حکومت بنی زیاد را نابود سازد».

«و آنان را دور گرداند که دور شدند و هراسان گشتند آن گونه که ثمود و قوم عاد، دور شدند».

«و شترهایشان به سویشان بازنیایند، آنگاه که در روز فریادرس ایستاده اید».

گریه و زاری، عمومیت یافت و عزاداری و انـدوه در همه مناطق مـدینه، منتشـر گشت و بیش از آن روز، گریه کننـده ای دیده نشده بود.

(۲)

عزاداری عبد اللّه بن جعفر

«عبـد اللّه بن جعفر» مـاتمی برای سوگواری عموزاده اش حسـین علیه السّـلام بپـاکرد، مردم بر او وارد می شدنـد و او را در آن مصیبت دردناک، تسلیت می گفتند.

مورخان می گویند: عبد اللّه، غلامی داشت که او را «ابو السلاسل» می گفتند، او به عبد اللّه گفت: «این است آنچه

از حسین به ما رسید!!».

---

(۱) مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۹. طبرانی، المعجم الکبیر ۳/ ۱۲۶- ۱۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۳

(۱) آن نابخرد، فکر می کرد که با این سخن، به عبد اللّه تقرّب می جوید زیرا اگر حضرت حسین علیه السّلام نمی بود، دو پسر عبد اللّه بن جعفر شهید نمی شدند.

هنگامی که فرزند جعفر، سخنش را شنید، بی اختیار گشت و با نعلین خود بر او زد و گفت:

«ای فرزند کنیز بدبو! این را در مورد حسین می گویی؟ به خدا! اگر همراه او بودم، دوست داشتم که از او جدا نشوم تا اینکه همراه وی کشته گردم، به خدا! آنچه مرا در مورد فرزندانم آرام می سازد و مصیبت آنان را بر من آسان می کند، این است که آن دو، همراه برادر و عموزاده من، در حالی که با وی همدردی نموده و در کنارش شکیبا بوده اند، کشته شده اند».

(۲) سپس، روی به حاضران در مجلس خود کرد و به آنان گفت: «خدای را سپاس! مصیبت شهادت حسین بر من گران آمد، اگر من جان خود را فدایش نکردم، دو پسرم او را همراهی کرده اند» «۱».

(۳)

عزادار شدن ابن عباس

«ابن عباس» با درد و محنت فراوان، هنگام شنیدن خبر کشته شدن امام علیه السّلام، عزادار شد. وی در حالی که در مسجد الحرام بود، شخصی این خبر را محرمانه به وی رساند و او را از آن حادثه دردآور، آگاه ساخت. وی پریشان خاطر شد و بی اختیار گشت.

(۴) «محمد بن عبد اللّه» به وی گفت: «ای ابو عباس! چه اتفاقی افتاده است؟!».

- «مصیبت عظیمی که آن را نزد خداوند منظور می داریم».

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۴

سپس به گریه

افتـاد و انـدوهگین و غمناك به خانه خود رفت و در منزلش، ماتمی بپاساخت، مردم برای تسـلیت گفتن به وی در آن مصـیبت عظیم به سوی وی آمدند و با او در اندوه و عزا، مشارکت کردند «۱».

(۱)

مسور و فرزند زبیر

هنگامی که خبر شـهادت حضـرت حسین علیه السّلام به مکه رسید، «مسور»، با پسر زبیر ملاقات کرد و به او گفت: «خبر کشته شدن حسین بن علی که آن را آرزو می کردی، رسیده است!».

«فرزنـد زبیر» به حیله گری پرداخت و گفت: «ای ابو عبـد الرحمن! این را به من می گویی؟ به خـدا! کـاش در جمـا «۲» سنگی باقی نمی ماند، به خدا! که آن را آرزو نکرده ام».

(۲) مسور به وی پاسخ داد: «تو به وی پیشنهاد کردی که به منطقه دیگری برود».

«آری، به وی پیشـنهاد کردم ولی نمی دانسـتم که کشـته می شود، اجلش در دست من نبوده است، من نزد ابن عباس رفتم و او را تسلیت گفتم و دانستم که این کار از من بر وی گران می آید و اگر تسلیت گفتنش را رها می کردم، می گفت:

آیـا هماننـد مـن واگذاشـته می شـود و در عزای حسـین، تسـلیت داده نمی گردد، پس چه کنم؟ داییهـای من، دلهایشـان بر من ناخشنود شده است و نمی دانم برای چیست؟

(۳) مسور او را نصیحت کرد و به او گفت: «چه نیازی داری که از گذشته ها یاد

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۳۸.

(۲) «جما»: ارتفاعی است در نزدیکی مدینه.

کنی، بگذار کارها جریان یابد و نسبت به داییهایت نیکوکاری پیشه کن که پدرت، نزد آنان از تو ستوده تر است» «۱».

(۱)

سر امام حسین علیه السّلام در مدینه

بیشتر مورخان عقیده دارند که یزید ستمگر، سر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به مدینه فرستاد تا رعب و وحشت را

گسترش دهد و هر حرکتی بر ضد خود را سرکوب نماید. سر شریف را نزد «عمرو بن سعید اشدق» بردند، او از این کار انتقاد کرد و

گفت: «به خدا دوست داشتم که امیر المؤمنین! سر او را نزد ما نمی فرستاد».

(۲) در مجلس وی، آن مارمولک مارمولک زاده، یعنی مروان بن حکم، حاضر بود که بر وی فریاد کشید: «بدترین مطلب را گفته ای، آن را بیاور».

آنگاه، آن، سر شریف را برداشت و با شادمانی تکان خورد و شماتت کنان گفت:

یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین «چه دوست داشتنی است دستهای سرد تو و رنگ قرمز گونه هایت!!».

(۳) آن سر با عظمت را آوردند و در مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرار دادند. زنان خاندان ابو طالب شیون کرده به سوی قبر شریف پیامبر شتافتند و گریه و شیون می نمودند. مروان گفت:

عجت نساء بنی زبید عجهکعجیج نسوتنا غداه الارنب «زنان اهل بیت گریستند همچون گریه زنان قریش در عزاداری کشتگان روز بدر».

---

(۱) ابن عساکر، تاریخ ۱۴/ ۲۳۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۶

(۱) مروان، هنگام شنیدن شیون زنان هاشمی، شادمانی خود را آشکار کرد و گفت: «به خدا! گویی که من به روزهای عثمان می نگرم «۱»».

آنگاه روی به قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمود و گفت: «ای محمد! یک روز در برابر روز بدر» «۲».

کینه توزیهای اموی آشکار گشت و معلوم گردید که آنان به اسلام ایمانی ندارند و جاهلیت نخستین خود را نگهداشته و انتقام خود را از حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با نابود ساختن عترتش، گرفته اند.

(۲)

بازگشت اسیران به کربلا

بعضی از منابع گفته اند که اسیران اهل بیت، از هیات مأمور محافظت آنان خواستند که ایشان را به کربلا ببرند تا تجدید عهدی با قبر سید الشهداء علیه السّلام داشته باشند. درخواست آنان را پذیرفتند و به سوی کربلا تغییر

مسیر دادند، هنگامی که به آنجا رسیدند، بانوان خاندان علوی با شیون و زاری به سوی مرقد ابا عبد اللّه علیه السّلام شتافتند و بر آن تربت پاک، اشک ریختند و سه شبانه روز در آنجا ماندند که از سخت ترین شبها و دردناکترین آنها بر اهل بیت بود، هیچ گاه گریه و زاریشان آرام نشد تا آنجا که صداها گرفته و جانها به سوگ سوزانده شدند.

(۳) بعضی از منابع، بیان داشته اند که صحابی بزرگوار، «جابر بن عبد اللّه انصاری» نیز برای تشرف به زیارت قبر ابا عبد اللّه علیه السّلام آمده و با امام زین

---

(۱) مرآه الزمان فی تواریخ الاعیان

(۲) شرح نهج البلاغه ۴/ ۷۲ و از جمله کسانی که از رسیدن سر به مدینه یاد کرده اند، بلاذری در انساب الاشراف ۳/ ۴۱۷ و قاضی نعمان مصری در المثالب و المناقب می باشند.

العابدین علیه السّلام دیدار نموده بود که امام، از انواع مصیبتها و دردهایی که بر آنان گذشته بود، با وی سخن گفت، سپس کربلا را ترک گفته به سوی مدینه حرکت کردند «۱».

(۱)

به طرف مدینه

کاروان اسیران اهل بیت علیهم السّلام به سوی مدینه حرکت کرد، به سرعت راه می پیمود و به چیزی توجه نداشت، در حالی که غمها و دردها بر آن سایه افکنده بود، چشمان دختران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اشکبار بود و در فقدان عزیزان، نوحه می سرودند و با درد و سوگی هر چه بیشتر، اسارت و ذلّتی که بر آنان گذشته بود، یادآور می شدند.

مدینه، قبل از رسیدن اسیران، جامه عزا بر تن داشت؛ زیرا ام المؤمنین، جناب ام سلمه، یک ماه پس از کشته

شدن حضرت حسین علیه السّلام در غم و اندوه آن حضرت، جان سپرد «۲». او خود، مردم را از کشته شدن آن حضرت باخبر کرده بود.

(۲)

خبر دادن بشیر از شهادت امام حسین علیه السّلام

هنگامی که امام زین العابدین علیه السّلام به نزدیکی مدینه رسید، فرود آمد و خیمه خود را بپانمود نمود، عمّه ها و خواهرانش را پیاده کرد و روی به «بشیر

---

(۱) تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، ص ۹۳. الحدائق الوردیه ۱/ ۱۲۹. احمد فهمی، امام زین العابدین، ص ۵۹. عبد اللّه، عوالم الحسین ۱۷/ ۴۴۶. مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۶۱.

(۲) مرآه الزمان، ص ۱۰۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۸

جذلم» کرد، به او فرمود: «ای بشیر! خداوند پدرت را بیامرزد که شاعر بود، آیا تو نیز شعر می سرایی؟».

- «آری ای فرزند رسول خدا! من شاعر هستم».

- «به مدینه وارد شو و کشته شدن ابا عبد اللّه را خبر بده».

(۱) «بشیر» به سوی مدینه رفت و هنگامی که به مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید، صدای گریه آلودش را بلند کرد و گفت:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بهاقتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس منه علی القناه یدار «ای مردم مدینه! چه نشسته اید که حسین کشته شده و چشمانم بر او می گریند».

«بدن آغشته به خونش در کربلاست، در حالی که سر او را بالای نیزه می گردانند».

(۲) توده های مردم به سوی مسجد نبوی شتافتند در حالی که بعضی نوحه سرایی می کردند و بعضی شیون کنان بودند و از بشیر، خبرهای بیشتری می خواستند.

(۳) وی، در حالی که سخت می گریست، روی به آنان کرد و گفت: «این علی بن الحسین است همراه با عمه ها و خواهرانش که به سرزمین شما وارد شده اند، من

فرستاده او به سوی شما هستم و محل او را به شما معرفی می کنم».

(۴) مردم سخت گریستند و برای استقبال از خاندان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله که به دین و دنیای آنان نیکی نموده است، شتافتند. اندوه گسترده و افسردگی در همه محافل منتشر شد. آن روز- آن گونه که مورخان گفته اند- همچون روزی بود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۰۹

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در آن وفات یافت «۱». مردم بر امام زین العابدین علیه السّلام فراهم آمدند و آن حضرت را به مصیبت دردناکش تسلیت می گفتند و در اندوه و سوگ با وی مشارکت می نمودند.

(۱)

سخنرانی امام زین العابدین علیه السّلام

امام تصمیم گرفت درباره مصیبتها و گرفتاریهای عظیمی که بر آنان گذشته بود و رنجی که از اسارت توأم با ذلّت و خواری برده بودند، با مردم سخن بگوید.

آن حضرت، نتوانست ایستاده سخنرانی نماید؛ زیرا بیماریها بر او دست یافته و دردها او را رنجور ساخته بود. پس برای آن حضرت علیه السّلام صندلی آوردند که بر آن نشست و چنین فرمود:

(۲) «سپاس خدای پروردگار جهانیان را! بخشنده مهربان، صاحب روز رستاخیز، آفریننده همه آفریده ها، آنکه دور است و در آسمانهای بلند، مرتفع گشت، و نزدیک است تا جایی که رازگویی را شاهد گردید، او را بر کارهای بزرگ و فجایع روزگاران و درد آنها و سوز جاری و عظمت مصیبت و مصیبتهای فجیع، گیرا، سنگین و کوبنده، سپاس می گوییم.

(۳) ای مردم! خداوند ما را به مصیبتهایی بزرگ و صدمات عظیمی در اسلام آزمود، ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام و عترت او کشته شدند و زنان و کودکانش، اسیر گشتند و سرش را

در شهرها بالای نیزه گرداندند، این مصیبتی است که همانند آن مصیبتی نباشد.

(۴) ای مردم! کدام مرد از شما پس از کشته شدن آن حضرت، شاد می شود

---

(۱) اللهوف، ص ۲۲۶- ۲۲۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۰

و کدام دل، به خاطر او غمگین نشود و کدام چشم از شما اشکش را نگه می دارد و ریزش آن را دریغ می نماید که هفت آسمان بزرگ به خاطر کشته شدنش گریه کردند، دریاها با امواجشان، آسمانها با ارکانشان، زمین با اطرافش، درختان با شاخ هایشان، ماهیها در گردابهای دریاها و فرشتگان مقرب و همه اهل آسمانها گریسته اند.

(۱) ای مردم! کدام قلب باشد که برای کشته شدن وی شکسته نشود و کدام دل، برایش نسوزد و کدام گوش است که این صدمه را که در اسلام واقع شده، بشنود و کر نگردد.

(۲) ای مردم! ما اینک آوارگانی طرد شده، و رانده گشته، و دور از شهرها شده ایم، گویی که فرزندان ترک و کابل هستیم، بدون اینکه گناهی مرتکب شده و یا ناپسندی را انجام داده و یا شکافی در اسلام به وجود آورده باشیم، این را در پدران پیشین خود نشنیده ایم، این چیزی جز کاری ساختگی نیست، به خدا! اگر پیامبر آن گونه که در حق، ما به آنها وصیّت فرمود، جنگ کردن با ما را به آنان دستور می داد، بر آنچه با ما کردند، چیزی را نمی افزودند، پس انا للّه و انّا الیه راجعون، از مصیبتی که چه عظیم، فجیع، گیرا، زشت، تلخ و سنگین است، ما مصیبتهایمان و هر چه به ما رسیده را نزد خداوند منظور می داریم که وی عزیز و انتقام گیرنده است».

(۳) امام، در سخنرانی خود به مصیبتهای سیاهی

که خانـدان نبوت از آنها رنج برد و ظلم هولناکی که بر آنها جاری شد، سـخن گفت ... «صعصـعه» به سوی آن حضـرت روی آورد و به سبب اینکه بیمار بود، عذرها خواست، امام، عذرش را پذیرفت و بر پدرش رحمت فرستاد. پس از آن، امام به همراه عمّه و خواهرانش به سوی مدینه حرکت کرد، در حالی که جمعیت فراوان مردم دور آن حضرت را

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۱

گرفته و صدای گریه و شیون از آنان بلند شده بود. وقتی که به مسجد نبوی رسیدند، بزرگ بانوی خاندان ابو طالب، دو سوی در مسـجد را گرفت و خطاب به جدش، حضـرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: «ای جد من! خبر کشته شدن برادرم حسین را برای تو آورده ام». «۱»

(۱) دختران رسول خدا، به سوگ نشستند و ماتم عزای سید الشهدا را برپا نموده، جامه های سیاه بر تن کرده، و با اندوه فراوان به سوگواری پرداختند.

(۲)

پاداش دادن به نگاهبانان

بانوان خاندان علوی از رئیس نگهبانان تشـکر کردند؛ زیرا از دمشق تا مدینه، آنان را سرپرستی نموده و خدمات ارزشمندی در حق آنان کرده بود که پاداش دادن به او را لازم می نمود، فاطمه دختر امام امیر المؤمنین علیه السّـلام به خواهرش زینب گفت: «این مرد، در حق ما نیکی کرده است، آیا در نظر داری که پاداشی به وی بدهیم؟».

- «به خدا! چیزی همراه ما نیست که به او ببخشیم، بجز زیورمان».

- «آری، سخن شما درست است».

آنگاه دو دستبند و دو النگوی خود را آوردند و آنها را برای وی فرستادند و مؤدبانه عذرخواهی نمودند.

(۳) آن مرد از این کرامت فراگیر متأثر شد، او

می دانست آنان در چه حالی از تنگدستی شدید هستند، آنها را به آنان بازگردانید و با احترام گفت: «اگر آنچه را انجام داده ام، برای دنیا می بود، اینها مرا راضی می ساخت ولی به خدا! این کار را

---

(۱) مقرم، مقتل، ص ۳۷۴- ۳۷۷.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۲

تنها برای خدا و برای خویشاوندی شما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله انجام داده ام» «۱».

(۱)

اندوه امام زین العابدین علیه السّلام

امام زین العابدین علیه السّلام گریستن بر پدر را شب و روز ادامه داد. امام صادق علیه السّلام می فرماید: جدّم، علی بن الحسین علیه السّلام بیست سال بر پدرش گریست، هیچ غذایی را به وی تقدیم نمی کردند، مگر اینکه به گریه می افتاد «۲».

یکی از غلامانش، آن حضرت را بازداشت و گفت: «می ترسم یکی از هلاک شوندگان گردی!».

(۲) امام با مهربانی به وی فرمود: «ای شخص! غم و اندوهم را نزد خداوند شکایت می کنم، از خداوند چیزی را می دانم که شما نمی دانید، یعقوب، پیامبر بود، خداوند یکی از فرزندانش را از او دور ساخت، وی دوازده فرزند داشت و می دانست که او زنده است ولی بر او گریست تا اینکه چشمانش از اندوه، سفید گشت، من پدر، برادران، عموها و یارانم را در اطراف خود، کشته شده دیدم، پس چگونه اندوهم پایان می یابد؟ من هرگاه کشته شدن فرزندان حضرت فاطمه را به یاد می آورم، بغض گلویم را می فشارد و هر وقت به عمه ها و خواهرانم نگاه می کنم، فرار کردن آنان را از خیمه ای به خیمه دیگر، به یاد می آورم» «۳».

(۳) اندوه امام بیشتر می شد و دردهایش مضاعف می گشت، هرگاه به دیار خاندانش می نگریست و آنها را خالی و وحشت انگیز می یافت که کشته شدن صاحبانشان را

یادآور می شدند؛ زیرا آن ستارگان از آنها دور شدند، آنها که

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۴۶۲- ۴۶۳. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۸.

(۲) احمد فهمی، امام زین العابدین، ص ۳۱.

(۳) مقرم، مقتل، ص ۳۷۶- ۳۷۷. و قریب به آن در حلیه الاولیاء ۳/ ۱۳۸ آمده است.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۳

زندگی فکری و اجتماعی مردم را روشنی می بخشیدند، شاعر، در مورد آنان می گوید:

مررت علی ابیات آل محمدفلم ار مثلها یوم حلت

فلا یبعد اللّه الدیار و اهلهاو ان اصبحت منهم برغم تخلت «بر خانه های خاندان محمد گذشتم ولی آنها را همچون گذشته ندیدم».

«خداوند صاحبان خانه ها را از آنها دور نسازد، هر چند که به زور از آنها خالی شده باشند».

(۱) و «دعبل خزاعی» می گوید:

مدارس آیات خلت من تلاوهو منزل وحی مقفر العرصات «مدرسه های آیات قرآن از تلاوت خالی شده اند و منزل وحی از ساکنانش خالی گشته است».

(۲)

به سوگ نشستن هاشمیان

هاشمیان، به شدت بر سید الشهداء علیه السّلام اندوهگین شدند و به غم و سوگ نشسته، سه سال بر آن حضرت نوحه سرایی را ادامه دادند، «مسور بن مخرمه، ابو هریره» و پیران از صحابه رسول خدا، مخفیانه می آمدند و به نوحه سرایی آنان گوش فرا می دادند و به سختی می گریستند. «۱»

(۳)

اندوه حضرت زینب علیها السّلام

بانوی خاندان ابو طالب، بر انقراض خاندانش گریه و نوحه سرایی را ادامه

(۱) دعائم الاسلام ۱/ ۲۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۴

داد «۱» و اشکش هیچ گاه نمی خشکید و از گریستن، آرام نمی شد، هرگاه برادرزاده اش، حضرت زین العابدین علیه السّلام را می دید، غم و اندوهش فزونی می یافت «۲» در حالی که مصیبتها قلبش را شکافته به صورت کالبدی خشک شده بود که پس از آن فاجعه، جز دو سال زنده نماند تا اینکه روحش به ملأ اعلی پیوست.

(۱)

به سوگ نشستن رباب

«رباب»، همسر حضرت حسین علیه السّلام به شدت برای حضرت سوگوار شد و به اندوهی عمیق گرفتار گردید. آنچنان وفادار بود که همانندش دیده نشده است؛ زیرا اشراف قریش او را خواستگاری نمودند، ولی وی خودداری نمود و گفت: من بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پدر شوهری نمی گزینم، پس از آن حضرت، یک سال باقی ماند، در زیر سقفی نرفت تا اینکه به اندوه، درگذشت «۳»، (۲) مورخان می گویند: وی مرثیه اندوهباری در رثای حضرت سرود و گفت:

ان الذی کان نورا یستضاء به بکربلا قتیل غیر مدفون

سبط النبی جزاک اللّه صالحهعنا و حبیت خیر الموازین

قد کنت لی جبلا صعبا ألوذ به و کنت تصحبنا بالرحم و الدین

من للیتامی و من للسائلین و من یغنی و یأوی الیه کل مسکین

و اللّه لا ابتغی صهرا بصهرکم حتی اغیب بین الرمل و الطین «۴»

---

(۱) الوافی فی المسأله الشرقیه ۱/ ۴۳.

(۲) عبد اللّه، مقتل الحسین عوالم ۱۷/ ۴۲۴.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۸۸. جواهر المطالب ۲/ ۲۹۵

(۴) الاغانی ۱۶/ ۱۴۲.

«آن کس که نوری روشنی بخش بود، در کربلا کشته شد و به خاک سپرده نگردید».

«ای سبط

پیامبر! خداوند از ما تو را جزای نیک دهد و دور گرداند از تو خسران را».

«تو کوه استواری برای من بودی که به آن پناه می بردم، تو با ما به مهربانی و دین داری رفتار می کردی».

«چه کسی برای یتیمان و سائلان باشد و چه کسی بی نیاز می کند و پناه می دهد هر مسکینی را؟».

«به خدا! بعد از او دامادی نمی خواهم تا اینکه میان شن و گل پنهان گردانیده شوم».

(۱) بعضی از مورخان می گویند: وی، یک سال در کنار قبر شریف حضرت، اقامت نمود و سپس از آنجا دور شد، در حالی که می گفت:

الی الحول ثم السلام علیکماو من یبک حولا کاملا فقد اعتذر «تا یک سال و سپس سلام بر شما باد که هر کس یک سال کامل گریه کند، معذور خواهد بود».

(۲) این قول بعید است؛ زیرا خانواده حسینی، پس از روز عاشورا همگی از کربلا حرکت کردند و بنا به اجماع مورخان، هیچ کس در آنجا باقی نماند.

وفاداری همسران حضرت تا بدانجا بود که جناب «عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل» همسر آن حضرت، بر او نوحه سرایی می کرد و با سوز دل می گفت:

و احسینا فلا نسیت حسینااقصدته اسنه الاعداء

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۶ غادروه بکربلا صریعالا سقی الغیث بعده کربلاء «۱» «آه ای حسین! حسین را فراموش نکنم، آنکه نیزه های دشمنان او را زدند».

«او را در کربلا بر روی زمین رها کردند، پس از او باران بر کربلا نبارد».

(۱)

غمهای ام البنین

«ام البنین» بر فرزندان نیکوکارش، گریه و نوحه سرایی نمود، آنان که همراه برادرشان حضرت حسین علیه السّلام به شهادت رسیدند؛ زیرا اندوه، قلبش را شکافته بود، وی با سوز دل بر آنان

می گریست.

(۲) بعضـی از مورخـان می گوینـد: وی به سوی بقیع خـارج می شـد و با انـدوه و درد بر آنان نوحه سـرایی می کرد، مردم در اطراف او جمع می شدند و مرثیه های اندوهبار وی برای فرزندانش را می شنیدند و می گریستند. از جمله کسانی که برای این منظور می آمدند، «مروان بن حکم» بود که با وجود قساوت قلب و شدت دشمنی اش نسبت به اهل بیت علیهم السّلام «۲» متأثر می شد.

(۳) «علّامه محقق مرحوم سـید عبد الرزاق مقرم» زنده بودن ام البنین را بعد از فاجعه کربلا رد کرده و نوشـته است که وی پیش از آن، وفـات یافته بود «۳»، در حـالی که ابو الفرج و دیگر کسانی که به این مباحث اهتمام می ورزیـده انـد، گفته انـد که وی زنده بوده است.

---

(۱) معجم البلدان ۴/ ۴۴۵. الأغانی ۱۸/ ۶۲.

(۲) مقاتل الطالبیین، ص ۵۶.

(۳) مقرّم، مقتل الحسین ص ۳۳۶.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۷

(۱)

فرجام سر مبارک امام حسین علیه السّلام

اشاره

سالها گذشت و نسلها و مردم، همچنان با اشتیاق می پرسـند که سـر حضـرت امام حسـین در کجا به خاک سپرده شد؟ پس از آنکه بـدن پـاکش زیارتگـاهی در کربلاـ واقع شـد و مردم از موافق و مخـالف آن را طواف می نماینـد. گفته های مورخان در مورد محلی که به این شرافت، دست یافت فراوان است، بعضی از آنها بدین قرار می باشد:

(۲)

۱- در کربلا

در نزد شـیعه امامیه مشـهور آن است که آن سر با عظمت به کربلا بازگردانده شد و همراه بدن پاک، دفن گردید. «سید رضی الـدین علی بـن طـاووس» گفته است که عمـل شـیعه بر این منـوال است «۱». از کسـانی کـه ایـن مطلب را به نص گفته است،

مجلسی «۲» و ابن نماست «۳» همچنانکه نزد گروه بزرگی از علمای سنّت نیز مشهور گشته است، از آن جمله اند: شبراوی «۴»، ابن جوزی، «۵» بیرونی «۶»، قزوینی «۷» و دیگران، بدون شک، علمای شیعه امامیّه به بحث در این مورد، پیش از دیگران توجه و اهتمام دارند و آنان به واقعیت امر، آگاهتر و بر آن بیش از هر محقق دیگری، واقف ترند.

---

(۱) اللهوف، ص ۲۲۵.

(۲) بحار ۴۵/ ۱۴۴. اعلام الوری، ص ۲۵۰.

(۳) مثیر الاحزان، ص ۱۰۷.

(۴) الاتحاف بحب الاشراف، ص ۷۰.

(۵) تذکره الخواص، ص ۲۶۵.

(۶) الآثار الباقیه (فارسی)، ص ۵۲۸.

(۷) عجائب المخلوقات، ص ۱۲۰ حاشیه حیاه الحیوان، ج ۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۱۸

(۱) اما چگونگی انتقال سرهای شریف به کربلا و دفن آنها با اجساد پاک، به نظر ما یکی از دو امر، محتمل است:

اول: امام زین العابدین علیه السّلام از یزید درخواست کرد که به وی اجازه این کار را بدهد و او

این درخواست را پذیرفت، زیرا یزید از امام تقاضای رضایت می نمود بنابراین آن روایت که: «امام علیه السّلام هنگامی که از یزید خواست تا روی پدرش را به وی نشان دهد، درخواستش را نپذیرفت»، رد می گردد و احتمال دارد که وی پس از نپذیرفتن درخواست، با آن موافقت کرده باشد.

دوّم: امام زین العابدین علیه السّلام هنگام رسیدن سرها به مدینه، از حاکم آن خواست تا آنها را همراه بدنها به خاک سپارد، وی به این امر رضایت داد و حضرت آنها را گرفت و به سوی کربلا بازگشت و آنها را همراه بدنهای پاک، به خاک سپرد.

(۲)

۲- در بقیع

گروهی از مورخان عقیده دارند که حاکم مدینه، آن سر شریف را در بقیع در کنار مادر آن حضرت علیه السّلام به خاک سپرد «۱».

(۳)

۳- در نجف

گروهی از اخبار، از امام صادق علیه السّلام روایت شده که دلالت دارد بر اینکه سر شریف در «غری» دفن شده که بعضی از آنها بدین قرار است:

---

(۱) شذرات الذهب ۱/ ۶۷. مرآه الجنان ۱/ ۱۴۶- ۱۳۶. البدایه و النهایه ۸/ ۲۰۴. وسیله المآل، ص ۱۹۴. المنتظم ۵/ ۳۴۴. طبقات ۵/ ۲۳۸.

(۱) ۱- از «عمرو بن طلحه» روایت شده است: امام صادق علیه السّلام، در حالی که در حیره بود، به من گفت: آیا آنچه را به تو وعده داده ام نمی خواهی؟ گفتم: آری- یعنی رفتن به سوی قبر امیر المؤمنین علیه السّلام- پس از آن حضرت سوار شد و اسماعیل نیز سوار گشت، من همراه آنان سوار شدم تا اینکه از «ثویه» گذشت و میان حیره و نجف در کنار آتشدانهای سفیدی، فرود آمد، اسماعیل نیز فرود آمد و من هم همراه آنان پیاده شدم، پس نماز خواند و اسماعیل نیز نماز خواند و من هم نماز خواندم، به اسماعیل فرمود: «برخیز و بر جدت حسین علیه السّلام سلام کن» گفتم:

فدایت شوم! آیا حسین در کربلا نیست؟ فرمود: «آری، ولی هنگامی که سر آن حضرت برداشته شد، یکی از غلامان ما آن را دزدید و در کنار امیر المؤمنین علیه السّلام به خاک سپرد «۱»».

(۲) ۲- «ابـان بن تغلب» روایت کرده: همراه امـام صادق علیه السّـلام بودم که از کنار کوفه گـذشت و دو رکعت نماز خوانـد، سپس اندکی جلوتر رفت و دو رکعت

به جای آورد، پس از اندکی راه پیمود و فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد، پس گفت: «این، جای قبر امیر المؤمنین علیه السّلام است». گفتم: آن دو جایی که در آنها نماز خواندی، کجا بود؟ فرمود: «جای سر حضرت حسین و جای منزل حضرت قائم است» «۲».

(۳) ۳- «علی بن اسباط» به سندش، روایت کرده: امام صادق علیه السّلام فرمود:

«هرگاه به غری بروی، دو قبر را می بینی، قبری بزرگ و قبری کوچک، آن قبر بزرگ، قبر امیر المؤمنین علیه السّلام و آن کوچک، سر حضرت حسین علیه السّلام می باشد» «۳».

---

(۱) وسائل الشیعه ۱/ ۳۱۰.

(۲) فروع کافی ۴/ ۵۷۲.

(۳) وسائل الشیعه ۱۰/ ۳۱۱.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۰

اینها برخی از اخباری هستند که دلالت دارند بر اینکه سر شریف، در غری دفن شده است، ولی عبارت «جای سر»، دلالت نمی کند که در آن دفن شده است.

(۱)

۴- در دمشق

گروه بزرگی از مورخان بر آنند که سر شریف در دمشق به خاک سپرده شد، ولی در مکانی که این شرف را داشته است، اختلاف دارند، بعضی از گفته ها بدین شرح می باشد:

الف- در دیوار دمشق.

ب- در دار الاماره.

ج- در قبرستان «۱».

د- درون دروازه فرادیس که معروف به «مسجد الرأس» می باشد. «۲»

ه- در مسجد دمشق «۳».

و- گفته های دیگری نیز وجود دارد.

(۲)

۵- در ایران

این مطلب را «احمد عطیه» «۴» ذکر نمود، که گفته ای خلاف قاعده است و کسی از مورخان، آن را ذکر ننموده است.

---

(۱) انساب الاشراف ۳/ ۴۱۹.

(۲) البدایه و النهایه ۸/ ۲۰۴.

(۳) ابن حیان احمد تمیمی، تاریخ الصحابه، ص ۶۷.

(۴) دائره المعارف الحدیثه، ص ۱۵۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۱

(۱)

۶- در مصر

بعضی از مورخان معتقدند که قاهره، آن سر شریف را در خود جای داده است، اما در کیفیت انتقالش به آنجا، دو قول وجود دارد:

۱- شعرانی ذکر نموده که حضرت زینب علیها السّلام آن را به مصر منتقل نموده و در آنجا به خاک سپرد «۱» که این گفته ای خلاف قاعده است و مورد اعتماد نمی باشد.

۲- مقریزی بیان کرده که در سال ۵۴۸ هجری، در روز دهم جمادی الآخره از عسقلان به مصر، انتقال داده شد و سیف المملکه به همراه قاضی مؤتمن بن مسکین، آن را انتقال داده و استقبال عظیمی از آن به عمل آمده بود «۲».

(۲) اینها بعضی از گفته هایی است که در مورد به خاکسپاری آن سر عظیم بیان گردیده است. در بیشتر آن اماکن، مزاری برپا شده که مسلمین به زیارت آن می روند و مورد عزّت و افتخار هر شهری است که این نسبت را صاحب گشته باشد.

به هر حال، حضرت حسین علیه السّلام در احساسات مردم و دلهای آنان جای دارد که قبر و یاد آن حضرت در اعماق جانهاست؛ زیرا والاترین تصویری است که مردم در همه دورانها و زمانها، مقدس شمرده اند.

(۳) از «ابو بکر آلوسی» در مورد سر حضرت حسین علیه السّلام پرسیده شد، گفت:

لا تطلبوا راس الحسین بشرق ارض او بغرب

و دعوا الجمیع و عرجوانحوی فمشهده بقلبی

(۱) طبقات الکبری ۱/ ۲۷.

(۲) نور الابصار، ص ۲۷۱.

(۳) البابلیات ۳/ ۱۲۸.

«سر حسین را در شرق زمین یا در غرب آن نجویید».

«همه را رها کنید و به سوی من آیید که مرقدش در قلب من است».

(۱) و «حاج مهدی فلوجی» گفته است:

لا تطلبوا رأس الحسین فانه لا فی حمی ثاو و لا فی واد

لکنما صفو الولاء یدلکم فی انه المقبور وسط فؤادی «۱» «سر حضرت حسین علیه السّلام را نه در جای حمایت شده و نه در درّه ای مجویید».

«لکن صفای دوستی شما را رهنمون می گردد که وی در میان قلبم دفن شده است».

(۲) حضرت امام حسین علیه السّلام احساسات مردم را تسخیر نمود و در دل آنان جای گرفت، آنان شیفته دوستی و پاکی او گشته و به مصیبتها و گرفتاریهای عظیمی که بر آن حضرت جاری گردید، داغدار شدند، مصیبت آن حضرت همچنان دلها را می شکافت و جانها از عظمت آن به غم و اندوه، می سوزند.

مردم به سوی هر مرقدی که شرف انتساب مرقد سر امام علیه السّلام، در آن باشد، برای زیارت می شتابند. مرقد عظیم، در قاهره پر از زائرانی است که از آن برکت می جویند و زیارتش را از برترین طاعات و قربتها نزد خدای تعالی می دانند.

(۱) شعراء الحله ۵/ ۳۷۱.

(۱)

آثار انقلاب حسینی

اشاره

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۴

[...]

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۵

(۱) در تاریخ جهان، انقلابی همچون انقلاب امام حسین علیه السّلام وجود ندارد که عالم را لرزانده، حق را شکوه بخشیده و برای انسان، افتخار آفریده باشد چرا که همه فصلهایش نور و همه آفاقش، شرافت و مجد

است. سرشار از درسهایی جاویدان در موضوع عقیده ای که درمانده نمی شود و ایمانی که شکست نمی خورد و همت بلندی که خوار نمی گردد؛ انقلابی که برای امتهای جهان و ملتهای زمین، روزگار جدیدی را سرآغاز گشت، روح انقلاب و سرکشی در برابر ظلم و ستم و مقاومت در برابر زورگویی و مبارزه با فساد، نشانه آن است.

انقلاب سرور آزادگان، نخستین انقلاب در تاریخ بشری است به خاطر آنچه در زمینه های فکری، اجتماعی و سیاسی محقق ساخته که از آن جمله است:

(۲)

پیروزی جریان اسلامی

امام بزرگوار، با شهادتش، پیروزی عظیمی به دست آورد که هیچ انقلاب دیگری بر روی زمین به دست نیاورده است؛ زیرا اهداف و اصولی که به خاطر آنها مبارزه کرد، پیروز گشتند و از مهمترین آنها پیروزی حرکت در نبرد آشکارش با نظام اموی است که سرنوشت اسلام را به بیهودگی گرفته و برای ریشه کن ساختن آن کوشید تا اثری از آن بر صحنه زندگی نماند. امام حسین علیه السّلام سرنوشت دین اسلام را بر عهده گرفت و در راه آن شهید گشت و به اسلام،

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۶

تازگی اش را باز بخشید و خطری را که بر آن چنگ انداخته بود، نابود ساخت.

(۱) «ماربین» فیلسوف آلمانی می گوید: «انسان با وجدان، هرگاه در اوضاع آن روزگار و چگونگی موفقیت بنی امیه در اهدافشان و دستیابی آنان بر همه طبقات مردم و نیز تزلزل مسلمین ... دقت کند، برای او شکی نمی ماند که حسین علیه السّلام با کشته شدنش، دین جدّش و قوانین اسلام را زنده کرد؛ زیرا اگر آن واقعه پیش نمی آمد و آن احساسات صادقانه در میان مسلمین پیدا نمی شد ...

و اگر کشته شدن حسین علیه السّلام نبود، قطعا اسلام بر آنچه اینک هست، نمی بود بلکه ممکن بود آثار و قوانینش نابود شود؛ زیرا در آن عصر، اسلام تازه در صحنه گیتی ظهور کرده بود».

(۲) همین پیروزی برای حضرت حسین علیه السّلام در شهادتش، کافی است که اسلام را زنده کرد و با خون خود، فدای آن شد. امام زین العابدین علیه السّلام هنگامی که طلحه بن عبد اللّه از او پرسید پیروز کیست؟ به این نکته اشاره نمود و به او فرمود:

«هر گاه وقت نماز فرا رسد، اذان بگو و اقامه بپادار، پیروز را می شناسی» «۱».

(۳) حضرت حسین علیه السّلام خود پیروزمند و غالب بود؛ زیرا به اسلام، زندگی و شادابی اش را بازگرداند، بنابراین، وی مجدّد بود، شاید رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله این جنبه را در نظر داشت که فرمود: «حسین از من است و من از حسین هستم».

زیرا اگر فداکاری حضرت حسین علیه السّلام نبود، همه تلاشهای حضرت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و آن خیر، برکت و رحمتی که برای مردم آورده بود، از بین می رفت؛

---

(۱) شیخ طوسی، امالی ص ۶۷۷، ح ۱۴۳۲.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۷

چون بنی امیه تیشه ویرانی همه اصولی را که این دین آورده بود، به دست گرفته و کفر و الحاد را اعلام کرده و در میان مردم با سیاستی حکومت نموده بودند که اثری از حکم قرآن در آن، دیده نمی شد.

(۱)

شکست امویان

اشاره

از نخستین پیروزیهای درخشانی که امام کسب کرد، شکست دادن امویان بود؛ زیرا فداکاری آن حضرت، همه پایه ها و بنیادهایی را که معاویه برای تحکیم حکومت خاندان ابو سفیان برپا

داشته بود، درهم کوبید.

(۲) یکی از نویسندگان می گوید: «آنچه معاویه برای پسرش یزید، طیّ سالها ساخته بود، حسین، در چند روز، ویران ساخت، مردم به خلیفه با چشم تحقیر و بی توجهی نگریستند و مسلمانان از سیاستش و از اینکه این لکه به دولتشان چسبانده شده بود، متنفر شدند و انتقاد کنندگان، از او با صفات خدعه، نیرنگ، ظلم و ستم، یاد کردند، همه اینها در سایه هدایت و رهبری حضرت حسین و خوشنامی آن حضرت و اتخاذ سیاست حکیمانه در ایستادگی مقابل ستم آنان و برنامه ای استواری که برای دور ساختن سرکشی و ستم آنان طرح ریزی نمود، دوراندیشی و ایثار در اقداماتش صورت گرفت» «۱».

امام، با نهضت مبارکش، آن سرها را سرنگون کرد چرا که تکبّر، آنها را پر نموده، غرور، سنگینشان کرد و خودسری، کورشان گردانیده بود.

(۳) «سید میر علی هندی» می گوید: «کشتار کربلا، جهان اسلام را به شدت تکان داد؛ چیزی که به فروریختن پایه های دولت اموی، کمک کرد» «۲».

---

(۱) ریحانه الرسول، ص ۱۷۶.

(۲) مختصر تاریخ العرب.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۸

(۱) اما نشانه های شکست اموی پس از کشته شدن امام علیه السّلام عبارتند از:

الف- جدا شدن آنان از واقعیّت اسلام

کشتار هولناک کربلا، امویان را از محدوده اسلام، خارج ساخت و ثابت نمود که آنان همچنان بر بت پرستی و جاهلیتشان باقی مانده اند؛ زیرا آنچه بر خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد آمد از نابودی فراگیر پس از محروم ساختن آنان از آب به وسیله فرماندهی نظامی، گرفته تا تکّه تکّه کردن ریحانه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پس از قتل و اسیر کردن آزادزنان نبوّت و بانوان وحی که آنان را از شهری به

شهری می گرداندنـد در حالتی که دیـدن آن، موی بر بـدنها راست می کرد تا شـکست خانـدان پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله را نشـان دهنـد و انتقامجویی خود را از آنان، در برابر افکار عمومی، عیان سازنـد و شـعری که یزیـد به آن تمثل جست و در آن، نبوت پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله را منکر شـد و اینکه وی عـترت را به انتقـام خون کسـانی از امویـان که در واقعه بـدر کشـته شدند، نابود ساخت، همه این امور، امویان را از هر سرشت اسلامی، خارج ساخت و خروجشان از دین را مدلّل نمود.

(۲)

ب– عمومیّت یافتن انتقاد و اعتراض بر آنان

از نشانه های شـکست شدیـدی که امویان بـدان دچار شدنـد، عمومیت یافتن انتقاد و اعتراض بر آنان در همه محافل بود؛ زیرا امواج خروشـانی از اعتراض بر یزیـد– حتی از خانواده و خانـدانش– بپاخاست که از این امر به شـدت پریشان گشت و بر آنچه مرتکب شده بود، پشیمان شد و رابطه میان وی و میان فرزند مرجانه– بنا به گفته مورخان– به تیرگی گرایید.

(۳)

ج– انتقال خلافت از بنی امیّه

انقلاب امام، حکومت اموی را دچار شـکست ساخت و همه نشانه هایش را درهم کوبیـد و آن را گرفتار جوّی از انقلابات پی درپی نمود که

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۲۹

شیعیان و دیگران، آنها را شعله ور ساخته تا آنجا که کاخ آن حکومت سیاه، با قیام دولت عباسی، فروریخت که به این مطلب، خواهیم پرداخت.

(۱)

راهنمایی به واقعیّت اهل بیت

انقلاب سـرور شـهیدان علیه السّـلام واقعیت درخشان اهل بیت را مسـتدل ساخت و برای جهان اسـلام، قـدرتهای عظیمی را که دارا بوده اند از قبیل اسـتواری بر حق و پایداری در برابر حوادث و پایه گذاری مسائل سرنوشت ساز امت، آشکار نمود، کاری که سبب شد تا بیشتر مسلمین، نسبت به آنان دوستی و محبت عظیم و خالص و وفادارانه پیدا نمایند.

فاجعه کربلا آشـکار نمود که اهل بیت، نمونه های والای رهبری روحانی و عملی این امت و پیشـتازان حق و عـدالت در زمین هستند.

(۲)

مرکزیّت یافتن تشیّع

از نتایج انقلاب حسینی این است که «تشیّع» را در محدوده عقیدتی اش، مرکزیت بخشید که به صورت عقیده ای استوار در جان شیعیان درآمد.

«فیلیپ حتی» می گوید: «شیعه، در روز دهم محرم، متولد شد، از آن روز بود که امامت در نسل علی، قاعده ای از قواعد عقیده شیعه گردید، همان گونه که نبوت محمد صلّی اللّه علیه و آله قاعده ای از قواعد اسلام بوده است» «۱».

یکی از خاورشناسان می گوید: «اگر کشته شدن حسین نمی بود، شیعه ای در اسلام وجود نمی داشت» «۲».

---

(۱) تاریخ عرب ۱/ ۲۳۷.

(۲) عمر ابو النصر، حسین بن علی، ص ۱۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۰

(۱) نیز «سترثمان» گفته است: «خون حسین که با شمشیرهای نیروهای دولتی جاری شد، هسته ای شد که عقیده شیعی را بیش از خون علی که به دست توطئه گر خارجی، ریخته شد، رویاند».

(۲) «شیخ شوشتری» گفته است: «اگر حضرت حسین، این مصیبتها را متحمل نمی شد، برای شیعیان، دینی ظاهر نمی گردید؛ زیرا بنی امیّه هنگامی که بر کشور مستولی شدند و فساد به بار آوردند و در پنهان نمودن حق، کوشیدند تا آنجا که امر را بر مردم مشتبه ساختند و سبّ

علی را از اجزای نماز قرار دادند و در اذهان مردم وارد ساختند که بنی امیّه ائمه اسلام هستند و این امر، در اذهان مردم، از روزگار کودکیشان ثابت گشت، چون آنان این مطلب را به معلّمان سپردند تا کودکان را در مکتبها و مدارسشان با آن تغذیه کنند و مردم به حقیقت، معتقد گشتند که اینها ائمه دین می باشند و مخالفت با آنان، گمراهی است ... و هنگامی که حضرت حسین با آن کیفیت به قتل رسید و خانواده اش اسیر گشتند، مردم به خود آمدند که اگر اینان، رهبران حق بودند، این کار را نمی کردند. این عمل آنان با دین، مذهب و عدالت و حتی با ستم ستمکاران نیز مطابقت ندارد» «۱».

(۳) آن خونهای پاک، روح وفاداری و اخلاص نسبت به اهل بیت را نزد اکثریت مسلمین، تزکیه نمود و در آن روزگار، بسیاری از کسانی که موضع بی طرفی در میان احزاب درگیر نبرد برای رسیدن به حکومت، گرفته بودند، در زیر لوای آنان درآمدند «۲». آنچه از مصیبتهای هولناک بر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جاری شد، عقلها را سرگردان، خردها را آشفته و هر موجود زنده ای را سراسیمه کرده بود.

---

(۱) خصائص الحسین، ص ۸۹.

(۲) اتجاهات الشعر العربی، ص ۳۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۱

(۱)

وحدت بخشیدن به صفوف شیعیان

فاجعه کربلا، شیعیان را وحدت بخشید و روح همکاری را میان آنان به وجود آورد، پس از آنکه از کمبود هیجان و فداکاری در دفاع از عقیده خود، مبنی بر شرعی بودن حق خلافت خاص اهل بیت، رنج می بردند، آن احساس، دگرگون شد و قوی ترین نیروی فعّالی گشتند که برای سرنگونی حکومت امویان شتافتند

و همگی با شعار: «یا لثارت الحسین»، برای خونخواهی حسین، بپاخاستند.

(۲) یکی از نویسندگان می گوید: «این حادثه زشت و منکر، تا آخرین حدّ، تشیّع را صفا بخشید و عاملی برای وحدت شیعیان و هیجان آنان برای یاری دادن به مذهبشان گردید و سببی شد برای قیامهای خروشانشان تا از قاتلان حسین، انتقام بگیرند» «۱».

(۳) «بروکلمان» نیز این مطلب را با این گفته اش مؤکد می نماید: «آن خونهایی که زمین کربلا را سیراب نمود، روح تشیّع را در دل شیعیان، صفا بخشید و به آنان این احساس را داد که باید صفوف خود را متحد سازند».

(۴) کشتار کربلا، احساسات و غمها را در دل شیعیان، برانگیخت و آنان را به این باور رساند که پیش از هر چیز، به ضرورت اتحاد برای گرفتن انتقام شهادت امام بزرگوار بیندیشند، کسی که به خاطر عدالت و بازپس گرفتن حقوق ستمدیدگان و رنج کشیدگان، بپاخاسته بود».

---

(۱) ادب السیاسه فی العصر الاموی، ص ۴۰.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۲

(۱)

به وجود آوردن شعور اجتماعی

نهضت امام در ایجاد شعور اجتماعی و آفرینش روح انقلابی در دلها، مؤثر بود، زیرا امّت، به صورتی کامل دگرگون گشت و پس از آنکه در خاموشی به سر می برد، مسلّح به قدرت ایمان و نیروی عزم و تصمیم شد و از همه منفی گراییهایی که بر آن دست یافته بود، رها شد و به مطالبه حقوق خود و تلاش پیگیر برای سرنگونی حکومت اموی پرداخت و سخاوتمندانه به تقدیم قربانیانی در قیامهایی پی درپی که نشانگر خشم خروشان و ناخرسندی کامل آنان نسبت به بنی امیّه بود، پرداخت، دیگر اثری از ترس و پریشانی در میان آنان باقی نماند تا آنجا که مظاهر

غرور اموی را درهم نوردید و جبروت و طغیان امویان را بر انداخت.

(۲) انقلاب امام حسین علیه السّلام مفهوم ترس و سرسپردگی را که بر امّت حاکم شده بود، به اصول انقلاب، مبارزه و آزادیخواهی از بند ذلّت و بردگی مبدل ساخت؛ زیرا امام، نیرویی برانگیزنده به آنان داد و روح انقلابی برای خیزش جهت نبرد با ظلم و ستم را به ایشان بخشیده بود.

(۳)

شکوفا نمودن استعدادها

از رهاوردهای انقلاب حسینی، این بود که استعدادها و شایستگیها را شکوفا ساخت و نیروهای عظیمی از ادبیات برجسته در طلیعه ادبیات جهان از نظر لطافت، برجستگی و زیبایی، آشکار شد.

(۴) ادبیات انقلاب حسینی، برجسته ترین مواردی را شامل شد که ادبیات سیاسی در اسلام، دربرگرفته است؛ زیرا در آن، معادن سرشاری وجود دارد که از پرفیض ترین و هنرمندانه ترین سرچشمه های فکری به شمار می آیند، از

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۳

جمله مشخصات آن، این است که:

اول: ارج گذاری به عدالت اجتماعی و ارزشهای انسانی که امام بزرگوار به خاطر آنها مبارزه کرده بود.

دوم: محکوم نمودن ظلم و نبرد کردن با طغیان و مبارزه با غرور و خود سری.

سوم: برانگیختن جامعه به سوی عزّت و بلندهمتی، به پیروی از امام حسین علیه السّلام، سرور بلندهمتی و پیشتاز کرامت انسانی.

چهارم: عرضه نمودن جهت گیریهای فکری و عقیدتی امام بزرگوار.

پنجم: تمجید امام به صورتی که هیچ یک از شهدای اصلاحات اجتماعی بدان گونه تمجید نشده بودند؛ زیرا اصول آن حضرت با عواطف شعرای شیعه آمیخته گشت و موج حرکت انسانی در نهضت جاویدانش را دریافتند و با برجسته ترین صورت که یک مصلح اجتماعی در روی زمین تقدیس می شود، به تقدیس حضرتش پرداختند.

ششم: ابراز فرومایگی امویان و بیان

جنایات آنان در دشمنی با اسلام.

هفتم: شرح مصیبتها و فجایعی که بر اهل بیت جاری شد.

(۱) «سید محمد سید گیلانی» می گوید: «ادبیات شیعه، تصویری راستین از ستمکاری جاری شده بر علویان ارائه می دهد». وی می گوید: «کشتار کربلا که حسین در آن کشته شد و آنچه پس از آن بر علویان پیش آمد، انگیزه ای نیرومند برای شعرا بود و آنان را به قصاید فراوانی گویا ساخت که اشکها را روان می سازند، دلها را می سوزانند و جگرها را می شکافند، در این، عجبی نیست که آنها بازتاب آن خونهای بی حساب ریخته شده و آن بدنهای پاره پاره گشته ای می باشند که بر روی زمین رها شدند تا طعمه ای برای پرندگان باشند ...

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۴

(۱) اشعار، در رثای اهل بیت به صورتی هول انگیز، فراوان گشت، همه آنها از اعماق جانها برخاسته و از عمق دلها مایه گرفته است که برای ادبیات عرب این جهت ثروتی بی کران گشت» «۱».

(۲) هشتم: زیبایی برجستگی در ادبیات انقلاب حسینی و گرمی عاطفه.

یکی از نویسندگان می گوید: «شعری که حسین به آن مرثیه گفته شد، گرم و شعله خیز است؛ زیرا از عواطفی نیرومند تعبیر می کند و از جانهایی گداخته و انقلابی سخن می گوید، آنان خشمگین و عصبانی هستند؛ زیرا بنی امیّه، حقشان را از آنها سلب کرده و جایگاهشان را غصب نموده اند، لذا غضبشان را در شعری که بر امویان خشمگین است، صورت بخشیده اند» «۲».

(۳) شعر حسینی، نمایانگر صداقت در توصیف احساسات آتشین است و صاحبان آن نه خود را به تکلّف انداخته و نه سخن دیگران را به خود نسبت داده اند، بلکه به شدت متأثر و دردآلود می باشند و امام را صادقانه

توصیف کرده اند.

آن ادبیات زنده از غنی ترین نمونه های ادبیات جهانی و از برجسته ترین ارزشهای فرهنگی در اسلام است.

(۴) آنچه اشاره به آن لازم است اینکه ادبیات حسینی، به اینگونه از وضعیت و جایگاه بلند در ادبیات اسلامی نرسیده، مگر پس از گذشت دوره ای طولانی و شاید علت آن به آنچه ابو الفرج ذکر نموده برگردد که شاعران از ترس بنی امیّه به رثای حسین، اقدام نمی کردند.

---

(۱) اثر تشیّع در ادبیات عرب، ص ۲۳.

(۲) ادب السیاسه، ص ۱۸۹.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۵

(۱)

منبرهای وعظ و ارشاد

از برجسته ترین نتایجی که انقلاب سرور آزادگان به بار آورد، همان منبرهای حسینی است که امروز به صورت جایگاهی برای ارشاد امّت و رهنمود دادن به آن از طریق آنچه خطبا در وعظ، ارشاد و شرح فاجعه سید الشهداء علیه السّلام بیان می نمایند درآمده اند که از مهمترین درسها و ارزشمندترین آنها برای فداکاری در راه حق و عدالت است.

(۲) «مارتن»، نویسنده آلمانی، این منبرها را از مهمترین عوامل پیشرفت مسلمین می داند، اگر آنها را به خوبی تنظیم و از آنها استفاده نمایند.

مصیبت ابا عبد اللّه علیه السّلام جزئی جداناشدنی از رسالت اسلام و نمایانگر تلاش و مبارزه آن، بر ضد سرکشان و ایستادن آن در کنار ستمدیدگان و رنج بردگان می باشد.

(۳) «جون اشرا» می گوید: «مصیبت حسین، والاترین معانی شهادت در راه عدالت اجتماعی را دربردارد «۱»».

منبرهای حسینی از مهمترین دستاوردها و از برجسته ترین رهاوردهای انقلاب سرور شهیدان علیه السّلام می باشد و سرشتهای خیرخواهانه را در دلها کاشته و جانها را از عوامل فساد و انحراف دور داشته و آنها را به نحوی شایسته رهنمود داده که پایداری و خوشرفتاری از مشخصات آن است؛

همچنانکه مدارس سیّاری برای گسترش ایمان به خدا و انتشار ارزشهای اسلامی میان مردم می باشند.

---

(۱) رحله إلی العراق.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۶

(۱)

استمرار انقلاب

اشاره

فاجعه کربلا، موج هول انگیزی از پریشان خاطری و تأثرات عمیق به وجود آورد که بر جان مسلمین چیره شد و آنان را به کار سیاسی و دسته بندی اجتماعی برای سرنگونی حکومت اموی و انتقام گرفتن از آدمکشان جنایتکار، برانگیخت.

زمین، از زمان کشته شدن حسن، در آتش جنگ می سوخت «۱»؛ زیرا ملتهای اسلامی همچون سرکشی توانمند بپاخاستند و خشم خروشانشان را بر ضد حکومت اموی اعلام نموده برای سقوط آن کوشیدند که بعضی از این قیامها، عبارتند از:

(۲)

۱- قیام عبد اللّه بن عفیف

قیام «عبد اللّه بن عفیف» نخستین قیام در کوفه است که بلافاصله پس از کشته شدن امام، صورت گرفت و قهرمان عظیم، «عبد اللّه بن عفیف ازدی»، به آن پرداخت، او نخستین کسی بود که جرقه انقلاب را روشن نمود و پیروزی دروغینی را که فرزند مرجانه به دست آورده بود، به شکست تبدیل نمود. در مباحث پیشین درباره جزئیات آن، سخن گفتیم.

(۳)

۲- قیام مدینه

حقیقت آن است که قیام مدینه، استمراری برای انقلاب سرور شهیدان علیه السّلام

---

(۱) مقریزی، الذهب المسلوك، ص ۲۷.

بوده؛ زیرا جانها همچون دیگی بر آتش، از خشم و کینه بر علیه یزید می جوشید؛ چرا که حرمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را با کشتن عترت آن حضرت و اسیر کردن فرزندانش، شکسته بود.

(۱) آنگاه که اسیران اهل بیت علیهم السّلام به مدینه بازگشتند و آنچه از مصیبتهای عظیم و محنتهای بزرگ پیش آمده را برای مردم بازگفتند و گرفتاری و اسارتی که بانوان سرای نبوّت و آزادزنان وحی کشیده بودند، برای آنان توضیح دادند، دلها بر ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پر از درد و اندوه شد.

خواهر حسین و نوه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حضرت زینب علیها السّلام برای گرفتن انتقام خون برادر خویش، احساسات را شعله ور می ساخت.

(۲) مردم مدینه بر این باور شدند که قیام بر ضد یزید، واجبی شرعی است، پس رسما، بیعت او را شکستند و قیام بر ضد حکومتش را اعلام نمودند.

یزید، به «مسرف بن عقبه مری» جنایتکار دستور داد تا مدینه را اشغال نماید و لشکر فراوانی را که بالغ بر دوازده هزار نفر از

مردم شام بود، در اختیار وی قرار داده به او فرمان داد تا مـدینه را به مدت سه روز برای سـربازانش مباح کند تا هر چه خواهند بـا مردم آن عمل کننـد و آنچه را دوست دارنـد از اموالشان، به تاراج برنـد!! (۳) مسـرف، با سـربازانش به سوی مدینه حرکت کرد و آن را اشـغال نمود و شـهر را به مدت سه روز برای سـربازانش مباح کرد، آنان دست به قتل و غارت زدند و هر آنچه را خداوند حرام کرده بود، مرتکب شدند. سپس از مردم آن بیعت گرفت که آنان بردگان یزید هستند، هر کس خودداری نمود، گردن او را زدند، در آن واقعه، مصـیبتهایی اتفاق افتاد که جانها را می سوزاند، مورخان، صورتهای هول انگیز و اندوهباری از آنچه بر مردم مدینه گذشت، بیان کرده اند، این فاجعه همچون فاجعه کربلا بود و ملتهای اسلامی را به دسته بندی سیاسی

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۸

برای اقدام بر ضد حکومت اموی و سرنگون نمودن آن، برانگیخت.

(۱)

۳- قیام توّابین

اشاره

مردم کوفه از اینکه امام را واگذاشته بودند، به شدت پشیمان شدند و از اینکه آن گناه بزرگ را مرتکب شده بودند، به شدت پشـیمان شدنـد و از اینکه آن گناه بزرگ را مرتکب شـده بودنـد، به سـرزنش یکدیگر پرداختند و متفق شدند بر اینکه به گناه خود اعتراف نمایند که آن حضرت را فرو گذاشتند و لازم است با خونخواهی آن حضرت، کفّاره گناهان خود را تقدیم کنند. یکی از آنان دخترش را مخاطب قرار داده و گفته است: «دخترم! پدرت، از گناه خود به سوی پروردگارش می گریزد» «۱».

(۲) آنان کنفرانسی در منزل «سلیمان بن صرد خزاعی» برپا نمودند

که بزرگ شیعیان و از صحابه رسول خدا و دارای سابقه و پیشینه ای در اسلام بود. آنها میان خود به گفتگو پرداختند و بر آن شدند که ننگ و گناه از آنان پاک نمی شود مگر با کشتن کسانی که حضرت حسین علیه السّلام را کشته بودند.

در آن گردهمایی، چندین خطابه پرهیجان ایراد شد که برای گرفتن انتقام خون امام عظیم دعوت به همبستگی و وحدت کلمه می کرد. برپایی این کنفرانس- بنا به گفته مورخان- در سال ۶۱ هجری؛ یعنی سال شهادت حضرت حسین علیه السّلام بود «۲».

(۳)

مصوّبات کنفرانس

کنفرانس به اتفاق آرا، تصمیماتی اتخاذ نمود از آن جمله:

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۵۲.

(۲) أنساب الأشراف ۶/ ۳۶۳- ۳۶۵.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۳۹

۱- انتخاب «سلیمان بن صرد»، به عنوان فرمانده کل قیام تا به برنامه ریزی سیاسی و نظامی بپردازد.

۲- مکاتبه با مناطق شیعه نشین در عراق و خارج آن و اطلاع دادن به آنان در مورد آنچه بر آن متفق شده بودند یعنی گرفتن انتقام خون امام و درخواست از آنان برای ملحق شدن به آنها.

۳- تأخیر قیام به مدت چهار سال، تا این چهار سال، دوره آمادگی و مهیّا شدن برای نبرد باشد.

۴- نخیله، مرکز اصلی باشد و قیام در آنجا اعلام شود.

۵- محرمانه نگهداشتن امر قیام.

(۱) اعضای کنفرانس که به گفته مورخان، یکصد نفر بودند، پراکنده شدند و کار خود را برای جمع آوری کمکها برای خرید اسلحه ادامه داده، مردم را دعوت به همکاری و پیوستن به خود نمودند.

(۲)

اعلام قیام

در سال ۶۵ هجری، توّابین، قیـام خروشـان خود را بر ضـد حکومت اموی اعلام نمودنـد که تعـداد آنان- بنا به گفته مورخان- چهار هزار نفر بود، رهبر قیام، «سلیمان بن صرد»، «حکیم بن منقذ کندی» و «ولید بن عصیر کنانی» را به سوی کوفه فرستاد و به آنها دستور داد تا در شهر کوفه حرکت کنند و شعار «یا لثارات الحسین!»؛ «به خونخواهی حسین برخیزید» را ندا دهند.

(۳) هنگامی که آن دو به کوفه رسـیدند، آن شـعار را سردادند و برای نخستین بار، این ندای مؤثر، در آسمان کوفه طنین انداز شد و همچون صاعقه ای بر سر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۰

آدمکشان جنایتکار بود، همچنانکه مرهمی بر دل مؤمنان و مسلمانان بود، عدّه

زیادی از مردم، به نخیله شتافتند که سلیمان بن صرد، خطابه ای مؤثر در میان آنان ایراد کرد و برای آنان توضیح داد که وی در پی کسب موقعیت و یا غنیمتی نیست، بلکه رضای خدا و سرای آخرت را در نظر دارد و امیدوار است که خداوند، وی و برادرانش را به خاطر گناه عظیمی که در رها کردن ریحانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مرتکب شده بودند، مورد آمرزش قرار دهد.

(۱)

در کربلا

توّابین، تصمیم گرفتند که برای زیارت قبر سرور شهیدان علیه السّلام به کربلا بروند تا در کنار مرقد آن حضرت، توبه خود را به درگاه خداوند اعلام نمایند.

(۲) گروههای توّابین به سوی کربلا حرکت نمودند و هنگامی که به آنجا رسیدند، یک صدا فریاد «یا حسین!» برآوردند و غرق در گریه و زاری شدند و به درگاه خداوند تضرع نمودند تا توبه آنان را بپذیرد و آنها را بیامرزد. آنان در کنار مرقد امام گفتند: «خداوندا! حسین شهید فرزند شهید، هدایت شده فرزند هدایت شده، صدیق فرزند صدیق را رحمت کن.

(۳) خداوندا! ما تو را گواه می گیریم که بر دین و بر راه آنان هستیم، دشمن قاتلانش و دوستدار دوستانش می باشیم.

خداوندا! ما فرزند دختر پیامبرمان را واگذاشتیم، پس گذشته ما را بر ما ببخشای و توبه ما را بپذیر و حسین و یارانش- شهدای صدیق- را رحمت کن، ما تو را گواه می گیریم که بر دین آنان و بر آنچه به خاطر آن کشته شدند هستیم، اگر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۱

ما را نبخشی و بر ما رحمت نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» «۱».

آنگاه بر آن قبر شریف، بیش از «حجر

الاسود»، ازدحام نمودنـد در حالی که گریه می کردند و به سوی خدا تضـرع می نمودند تا گناهانشان را ببخشد و توبه شان را بپذیرد، سپس به سوی «انبار» حرکت نمودند.

(۱)

در عین الورده

گروههای توّابین حرکت نمودنـد تا اینکه به «عین الورده» رسـیده در آنجا اقامت نمودند. سـپاهیان اهل شام به سوی آنان روانه گشـتند و بـا آنهـا درگیر نبردی هولنـاك شدنـد، میـان آنان سـخت ترین و شدیـدترین نبردها درگرفت و هر دو سـپاه، متحمل تلفات فراوانی شدنـد، رهبران توّابین، همچون «سـلیمان بن صـرد»، «مسـیب بن نجبه»، «عبد اللّه بن سـعد» و دیگران به شـهادت رسیدند.

هنگامی که توّابین دیدنـد که یارای روبه رو شـدن با مردم شام را ندارنـد، میدان نبرد را ترک کرده، در تاریکی شب، به کوفه بازگشـتند، سـپاهیان اهل شام نیز به دنبال آنان نرفتند و هر یک به سوی شـهر خویش بازگشتند و بدین گونه، نبرد توّابین پایان یافت در حالی که امویان را پریشان ساخته و سنگین ترین تلفات را بر آنان وارد کرده بود.

(۲)

۴– قیام مختار

اشاره

«مختار»، از مشهورترین شخصیتهای عربی است که تاریخ اسلامی آن را

---

(۱) طبری، تاریخ ۵/ ۵۸۹. ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۱۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۲

شناخته و نقش مهمّی در حوادث سیاسـی و اجتماعی آن روزگار، ایفا نمود. و نیز از برجسته ترین سیاستمداران در طرح برنامه ها و ارائه شیوه ها و چیرگی بر موقعیتها بوده است. وی شایستگی خود را به عنوان مرد اندیشه و عمل، به اثبات رساند.

(۱) یکی از نویسـندگان دربـاره او می گویـد: «وی، اطلاعـات وسـیعی در علم روان شناسـی و آگاهی از وسایل تبلیغ و اطلاع رسانی داشـته و با احساسات مردم همانند خردهای آنان سـخن می گفت و به وسایل تبلیغ معروف همچون خطابه و شعر، اکتفا

نمی نموده، بلکه به وسایـل دیگری برای تبلیغ دست زده بود، همچون نمـایش، تظـاهرات و شایعه پراکنی. و نیز آنچه امروزه با آن را کودتای نظامی

می نامیم دست زد و کوفه را از فرزند زبیر گرفت» «۱».

(۲) وی، یکی از بزرگان شیعه و شمشیری از شمشیرهای خاندان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بود. و به شدت در آتش درد و بی تابی به خاطر عترت پاک، می سوخت.

کسانی که شمشیرهای باطل، آنان را از بین برده بودند. وی برای رسیدن به حکومت تلاش کرد، نه به خاطر اینکه رغبتی بدان داشت، بلکه برای اینکه به خونخواهی اهل بیت بپردازد و از قاتلانشان انتقام بگیرد.

(۳) به این قهرمان عظیم، تهمتهای ناروایی زده شد، مانند متهم نمودن وی به ادعای نبوّت و دیگر نسبتهای باطلی که از او بعید بوده و وی از آنها مبرّا بوده است؛ زیرا او به خونخواهی امام بزرگوار برخاست، وجود دولت اموی را لرزانده و شکوه حکومت آن را ساقط گردانید و میان عرب و غیر عرب، مساوات را اجرا نمود، کسی را بر دیگری برتر نشمرد و در روزگار

---

(۱) المختار، ص ۴۳.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۳

حکومتش، می خواست که در پرتو شیوه سیاست حضرت امام امیر المؤمنین علیه السّلام و پیروی از عملکرد آن حضرت در سیاست اقتصادی و اجتماعی، رفتار نماید.

(۱) وی، بسیار باتقوا و در دین، پرهیزگار بود. مورخان می گویند: او در ایام حکومت کوتاه مدتش، برای سپاس به درگاه خدای تعالی، بسیار روزه داری می کرد که خداوند وی را به گرفتن انتقام عترت پاک و نابودی آدمکشان پلید جنایتکار، موفق فرموده بود.

(۲) آنان تهمتهای بی اساسی به این قهرمان بزرگ چسباندند تا مقام وی را ناچیز سازند و از اهمیتش بکاهند، ما پس از مطالعه کارهای وی، او را یکی از افراد کم نظیر تاریخ و

از نامداران امّت اسلامی یافتیم، با شایستگیهای فراوانی که در فضل و تقوا، اصالت اندیشه، عمق نظر و حسن تدبیر داشت که کمتر کسی از مردان و بزرگان روزگار چنین اوصافی را دارا بوده اند ...، دوست داشتم که درباره نشانه های شخصیت ارجمندش، بیشتر سخن بگویم و درباره قیام وی و چگونگی دستیابی اش به حکومت، مطالب بیشتری را بیان نمایم ولی این کار خود مستلزم کتابی خاص می باشد که شاید به خواست خدا، موفق به این کار گردم و پیش از آنکه سخن درباره وی را پایان دهم، به صورتی مختصر به بعضی موارد مربوط به موضوع، اشاره ای می نمایم:

(۳)

پریشان شدن آدمکشان جنایتکار

ترس و وحشت بر جان آدمکشان جنایتکار و قاتلان ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مستولی شد؛ زیرا آنان یقین داشتند که قیام مختار برای انتقام گرفتن از آنان برپا شده است، لذا بعضی از آنان از ترس وی، سر به بیابان نهاده و دیگر

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۴

خبری از آنان به دست نیامد. عده ای دیگر نزد عبد الملک گریختند تا آنان را از حمله و خشم مختار حمایت کند که یکی از آنان خطاب به وی گفته بود:

ادنو لترحمنی و ترتق خلتی و اراک تدفعنی فاین المدفع «۱» «به تو نزدیک می شوم تا مرا رحم کنی و گرفتاریم را رفع نمایی، اما می بینم که مرا دور می سازی، پس کجا باید رفت؟».

(۱) «عبد الملک بن حجاج تغلبین» نیز به وی پناهنده شد و به او گفت: «من به سوی تو از عراق گریخته ام».

(۲) «عبد الملک بن مروان» بر وی فریاد کشید: «دروغ گفتی، به سوی ما فرار نکرده ای، ولی تو از خون حسین گریختی

و بر جان خود ترسیدی و به ما پناه آوردی» «۲».

(۳) همچنانکه بعضـی از آنان به سوی فرزند زبیر گریخته و به سپاه وی پیوسته و همراه وی جنگیده بودند، نه به عنوان ایمان به مسـلک وی بلکه به خـاطر ترس از مختار که او خانه هایشان را ویران ساخت و بر همه اموالشان دست یافت. وی، خانه «محمد بن اشـعث» را ویران ساخت و مصالح آن را گرفت و خانه شهید «حجر بن عدی» را با آن بنا کرد که زیاد بن أبیه، آن را ویران ساخته بود «۳».

(۴) اما پلید ناپاک، «عمر بن سـعد»، در خانه خود پریشان و هراسان، پنهان شد و شخصیتها را برای واسطه شدن نزد مختار برای گرفتن امان نامه و عفو کردن وی، می فرسـتاد. مختار او را به شـرطی امان داد که دست به هیـچ اقـدامی نزنـد، ولی وی در این مورد، اقدام به وارونه گویی و توریه نمود به این معنا که وارد بیت الخلاء نشود.

(۱- ۲) ابن قتیبه، عیون الاخبار ۱/ ۱۷۹- ۱۸۰.

(۳) ابن اثیر، تاریخ ۴/ ۲۴۴.

(۱) مختـار، دل مجرمـان و قاتلان امام را پریشان ساخت، به طوری که زمین در زیر پایشان لرزیـد و امواج خروشانی از ترس و وحشت، آنان را در کام خود فرو برد و هیچ یک از آنان زندگی آسوده ای نیافتند؛ زیرا شبح مرگ بر آنان سایه افکنده بود.

(۲)

نابودی فراگیر

مختار، به اجرای حکم اعدام در مورد هر کسـی شـتافت که در کشتن ریحانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مشارکت داشت؛ زیرا می کوشید تا از آنان انتقام گیرد و زمین را از آن پلیدان، پاک گرداند، به

طوری که- بنا به گفته طبری- در یک روز، دویست و هشتاد نفر را کشت و کسی از فرماندهان و رهبران آنان موفق به فرار نشدند.

وی، جنایتکار خبیث، «عبید اللّه بن زیاد»، «عمر بن سعد» و پسرش «حفص» را به قتل رساند و «شمر بن ذی الجوشن» را به هلاکت رساند و لاشه اش را برای سگها افکند. همچنین، «قیس بن اشعث»، «حصین بن نمیر»، «شبث بن ربعی» و دیگران را کشت «۱».

(۳) خداوند، دعای امام بزرگوار را در مورد آن آدمکشان جنایتکار، اجابت فرمود و آنان را به کشتنی در مقابل کشتن، هلاک کرد، و جام تلخی را به آنان نوشاند و به شدیدترین صورت، از آنها انتقام گرفت، راست گفت خدای تعالی آنجا که می فرماید: «هرگاه پروردگارت بخواهد (مردم) سرزمینهای ستمگر را بگیرد، اینگونه می گیرد که گرفتن او دردناک و شدید است» «۲».

---

(۱) طبری تاریخ ۶/ ۵۱. تاریخ ابن اثیر ۴/ ۲۴۴- ۲۴۵، تاریخ الاخبار الطوال، ص ۳۰۱- ۳۰۲.

(۲) هود/ ۱۰۲: وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۶

(۱) «زهری» می گوید: از قاتلان حسین علیه السّلام کسی باقی نماند مگر اینکه در دنیا کیفر شد، یا به کشتن، کور شدن، روسیاهی و یا زوال ملک در مدتی ناچیز» «۱».

عذاب، در دنیا بر آنان محقق گشت و آنان در آتش جهنم جاویدانند که نه عذاب از آنان تخفیف داده و نه به آنها مهلت داده می شود.

(۲) در اینجا سخن از قیام مختار پایان می یابد که برجسته ترین و اصیل ترین قیامها در اسلام می باشد؛ زیرا هدفش، گرفتن انتقام عترت پاک بود که بنا به فرموده

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همتای قرآن کریم هستند. و نیز هدفش گسترانیدن مساوات و عدالت اجتماعی میان مردم بود.

درود و رضوان خداوند بر مختار باد، روزی که به دنیا آمد، روزی که به شـهادت رسید و روزی که باز زنده برانگیخته خواهد شد.

(۳)

استمرار انقلاب

کشـتن مختـار بـه وسـیله فرزنـد زبیر، به تضـعیف روحیه انقلابـی نزد شـیعیان نینجامیـد؛ زیرا قیامهـای دیگری وجـود داشت که نوادگان امام حسـین علیه السّلام و نوادگان برادرش امام حسن علیه السّلام آنها را رهبری کردند؛ چون انقلابی عظیم، «زید بن علی» که برای نـبرد بـا ظلم و سـتم بپاخـاست و آتش انقلاـب را پس از او، فرزنـدش «یحیی»، شـعله ور سـاخت، آنـان، اصـول حضرت حسین علیه السّلام را شعار خود قرار داده و انتقام خون وی را طالب بوده اند.

(۴) انقلابهـا، همچنـان ادامه یـافت تـا اینکه پرچمهای سـیاه همراه با طلیعه های سـپاه مسـلمین به فرمانـدهی ابو مسـلم خراسانی سرازیر گشتند و تاج و تخت اموی را سرنگون ساختند و غرور و جبروتش را در هم کوبیدند.

---

(۱) جواهر المطالب ۲/ ۲۷۸.

زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام ،ج ۳،ص:۵۴۷

(۱) در اینجـا سـخن مـا به اختصار در مورد رهاوردهای انقلاب که در زمینه های فکری و اجتماعی محقق شـده انـد، پایان می یابـد و بـدین گونه صـفحات پایـانی این کتاب را نیز به آخر می بریم. و آنچه را بارها گفته ام، تکرار می کنم که این تلاش با گسترد گی و شـمول و دربر گیرند گی خود، جز صـفحه ای از زندگانی این امام بزرگ را نمایان نمی سازد که احساسات مردم و عواطف آنـان را تسـخیر نموده و در دلهـا و انـدیشه هایشان جای گرفته است. من یقین دارم که آنچه در مورد آن حضـرت، تألیف

یـافته و آنچه تـألیف خواهـد یـافت، تمامی جنبه های شخصـیت حضـرتش را دربرنمی گیرد و واقعیت زنـدگی آن حضـرت را شامـل نمی شود؛ حیـاتی که ادامه زنـدگی جـدش، پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله و ارشادی که به نفع انسانیّت در نظر داشت، می باشد.

(۲) وفاداری صادقانه اقتضا می کنـد که از دوستی و معرفت انسان نیکوکار بزرگوار، «حاج محمد رشاد عجینه» که در راه نشـر این کتـاب اقـدام کرد یـادی کنم، او که در نشـر آثـار اهـل بیت و ابراز فضایلشان کوشـش می کنـد، با ایمان به اینکه از گران قـدرترین خـدمتهایی که به امت تقـدیم می شود و از لازم ترین و مانـدنی ترین آنان، این خـدمت است. وی برای چاپ آن از ارثی که پـدر مرحومش «حاج محمد جواد عجینه» وصـیت کرده بود، مبالغی را منظور نمود که از خداوند آرزومندم عمل وی بهره قبولی یابد و از سوی خداوند، مغفرت عایدش گردد همچنانکه این را هم برای خود آرزو دارم و هم برای برادرم «هادی» که در مراجعه بسیاری از منابع و اشـراف بر مباحث این کتاب تفضّل نمود که خداوند، وی را از سوی من پاداش دهد؛ بهترین پاداشی که برادری به برادرش می دهد «۱».

---

(۱) خداونـد را شـکر می گـذارم که ترجمه جلـد سوم این مجموعه نیز در مورخه ۴/ ماه مبارک/ ۱۴۱۷ ه ق. برابر بـا ۲۵/ ۱۰/ ۱۳۷۵ ه. ش به پایان آمد و به خامه طبع سپرده شد. الحمد للّه اولا و آخرا و صلی اللّه علی سیّدنا محمد و آله الطاهرین.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹